فہرست اشعۃ اللمعات ترجمہ مشکوٰۃ شریف جلد اول

فہرست ترجمہ مشکوٰۃ شریف جلد اول

ترجمہ جلد اول
فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله اكمل الحمد على كل حال وفى كل حين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم
و آله واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق ومحيى علوم الدين اما بعد بنده مسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوى
البخارى الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما وحصول اجازت رواية حديث از [illegible]
آن ديار شريف چون توفيق وتائيد الهى تعالى دستگيرى كرد ودر خدمت اين علم شريف در مقام استقامت
كه كتاب مشكوة المصابيح را كه درين روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح كند واز فوائد آنچه كه در كتب
واز مشائخ وقت شنيده بود بخاطر فاتر وے رسيده بطالبان برساند بعضى از اجله اصحاب صفوت وارباب صحبت
كه اگر شرح آن بزبان فارسى واقع شود هر آينه نفع آن اتم واشمل باشد چون شروع كرد ودر اثناى مطالعه آن
روى نمود كه درج آن در شرح فارسى مناسب نباشد واز دست دادن آن نيز خالى از گنجايش نديدم در شرح آن بلسان
شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسى وعربى معا مسوده مى يافت آخر چنان گشت كه عربى چون اسپ تازى پيشتر رفت
وفارسى در نيمه راه ماند چون بامر از نظر ثانى بران مقيد شد تبييض نمود و زمانه مديد بران گذشت ومسوده فارسى حكم نسيا نسيا
باز امر شد كه فارسى نيز تمام كرده واز سواد به بياض رسد وبر روى كار آيد بحكم المامور معذور آنقدر كه تسويد يافته بود به بياض
ودر اتمام آنچه باقى مانده بود شروع كرد وبالله التوفيق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شئ قدير
انت الغفور الرحيم وپيش از شروع در شرح كتاب مقدمه مختصر در بيان بعضى از اصطلاحات علم حديث شريف بقدر كفايت نهم
مقدمه بدانكه حديث در اصطلاح محدثين قول وفعل وتقرير رسول را گويند صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم ومعنى تقرير
آنست كه شخصى در حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم كارے كرد يا سخنے گفت ووے صلى الله عليه وآله وسلم بران مطلع شد

بود و سکوت ورزید و آن را مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعضی قول و فعل و تقریر
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم گردد آن را حدیث مرفوع خوانند
خواه گفته باشد یا کرده یا تقریر نموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و آنچه
بصحابی منتهی شود آن را موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس و یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است
و آنچه منتهی بتابعین است آن را مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار
و بعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و دعوات ماثوره چنین آمده است و خبر
مرادف حدیث است و بعضی حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار
ملوک و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شده و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری
نقل شود که آن را باجتهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و در وجه بسماع و نقل بیان را نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
و غیر آن این حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز حکم
مرفوع است و بعضی گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد

فصل حدیث را اگر گویند که روایت کرده اند و اسناد او نیز مذکور باشد گاهی ذکر سند آید اطلاع بر آن نیز افتد و متن حدیث آنچه
منتهی شود بآن کلام پس اگر جمیع راویان مذکور باشند و از میان ساقط نگردد و اسناد آن متصل است آن را حدیث متصل
گویند و عدم سقوط را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند باشد آن است
این اسقاط را تعلیق و ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت
مصنفات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است بحکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب بجز
صحیح را نیارد و در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آن را حدیث مرسل خوانند و این فعل را
ارسال گویند مثل آنکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی محدثین مرسل و منقطع یکی معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است
زیرا که معلوم نیست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعی بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند
و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است
است و اگر نزد وی صحیح نبود ارسال نمی نمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث
بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است
باشد متوالی و پی هم آن را معضل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پی هم
بلکه جدا جدا آن را منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است که آن را مدلس گویند
بفتح لام مشدده و فعل آن را تدلیس خوانند و فاعل آن را مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و

حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبهٔ اعلی است و ضعیف مرتبهٔ ادنی و حسن متوسط پس حدیث صحیح آنست
تام الضبط متصل السند نامعلل ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیداست آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی
نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آن را حسن لذاته نامند
و ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم و ریا آنست که در حسن نقصان در همه
صفات راه دارد و اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف
نقصان در همه صفات راه دارد و اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت
ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و
بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است مگر اصرار و دوام بر آنکه آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت
تنزه از بعض خسایس است که مقتضای همت مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شوارع عام و مانند آن و
بدانکه عدل روایت عام است از عدل شهادت شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط حفظ و تیقظ
است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت
بحفظ قلب است و ضبط کتاب بنگاهداشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا

و طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و
مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب
موضوع گویند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست
بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب و خصوص این جهت
در احکام ظن غالب است و قطع و یقین را بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد
بدروغ گفتن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده و روایت مخالف قواعد معلومهٔ ضروریهٔ شرع نیز همین حکم
دارد و حدیث او را متروک خوانند چنانکه گویند حدیثه متروک و هو متروک الحدیث و این چنین کسی اگر توبه کند و توبهٔ وی صحیح شود و امارات صدق وی ظاهر
شود حال وی لائق گردد حدیث از وی می توان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی
معصیت است اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن داخل
بدعت است و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او جدا
شمرده اند اما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی نیز معلوم نخواهد بود و آن وا
بی تعیین چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدول اند و اگر
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل و اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال

کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگویند نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیز
که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است
و حدیث مبتدع مردود است نزد بعض و اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبول است و بعض گفته اند که هر که منکر امری متواتر را
از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام ضبط
و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر چنین نبود قبول کنند
مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود پس برین تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب
مذاهب فاسده و در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعتی از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع
و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را نیاتی است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها
بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای

ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم

وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول ازجهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط
غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بانواع متعدده است
و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار وی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم
صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود
بر توهم وی بقرائن و الهیان و دریافت علل و اسباب قادحه آن را حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و
قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده است فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین
از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین باب نیامده و گاهی چنانکه بود که عبارت معلل از اقامت
حجت قاصر بود و تصحیح و تعیین علت نتواند کرد چنانکه صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت و غالب
بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل
در سوء حفظ است و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال وی در جمیع اوقات عمر کسی گرد حدیث وی معتبر نبود و این
قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین و اگر طاری و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات
کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و تمیز گردانیده است از آنچه بعد از وی کرده قبول
کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از

درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل

وصل حدیث صحیح اگر راوی وی یکیست آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و گر

کثرت رواة بحدے رسد که تواطؤ ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکے بود آن نیست که
اگر در یک موضع هم چنین افتد غریب است لیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا چنین آمد فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید
آنست که همه جا چنین آمد و اگر یک جا یکے آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و همچنین قیاس اعتبار زیادت بر دو در مشهور
و نیست معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح
میتواند بود چنانکه هر یکے از رجال وے ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید یعنی شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است
مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض شاذ را بفرد راوی تفسیر کرده اند بے اعتبار مخالفت
ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ و شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات است

وصل حدیث ضعیف آنست که یکے از شروط مذکوره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط
و اسناد او بانقطاع متهم بود و شذوذ و نکارت و علت موجود گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد او بکثرت و مراتب صحیح و حسن بهما
و بغیر بها نیز متفاوت است بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن این قسم مراتب صحت ضبط کرده اند و تعیین نموده
و امثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است و لیکن بعضے از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید
بسندے مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعض مالک از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند
زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم باسنادے مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه درینجا مرتبه اعلی است و بسیارے از
اسانید درینجا داخل اند و اگر مقید بقیدے کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید فلان باب یا فلان مسئله درست است والله اعلم
تنبیه عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع حسن و صحت خود اشکالے
ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن
با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمے از وے است و اینجا که حسن را با غریب
جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک
و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است

وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح است و احتجاج اگرچه در مرتبه کمتر است چون حدیث
ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن رسید آن نیز صحیح است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرد افراد او است
نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الائمه و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود
با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم
بضعف باشد و در فضائل اعمال [illegible] شاید که [illegible] محمول خواهد بود و آنچه بعضے گفته اند که مجموع ضعیف فائده [illegible] الا بصحیح [illegible] فاسد است [illegible]
وصل [illegible] جمهور [illegible] آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب

مصنفین گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار
حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقائق
اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت
هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجوه کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی
بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاریست بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث
متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور
محدثین آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس تر آنچه منفرد است بآن بخاری پس تر آنچه منفرد است بآن مسلم پس تر آنچه بر شرط
بخاری و مسلم باشد پس تر آنچه بر شرط بخاری بود پس تر آنچه بر شرط مسلم بود و پس تر آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمه حدیث که التزام صحت
کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی
باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده
برین است که در مقدمه شرح سفر السعادت گفته است والله اعلم

وصل احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامه صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان
بود بشرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک
کرده ام بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام وی
ضعیف است و لابد درین ترک و ایتان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم
ابو عبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح
فروگذاشت شده است آنرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و
بعضی بر غیر شرط ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند
درین دو کتاب و گفته که درین عصر جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمه دین گشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از
احادیث به ده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار
و ظاهر اینست که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و
و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه
گویند و او شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچ کس را که نیک داند صناعت سنن را و یاد
دارد الفاظ صحیحه او را و زیادات آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت
فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در فقه و حدیث و لغت و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح

حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقه که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است و گفته اند
که ابن خزیمه و ابن حبان البستی اقوی اند از حاکم و بتهذیب اولیٰ تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختاره حافظ ضیاء مقدسی و وی
نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود
و این کتب همه مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعه بر بعضی ازینها انتقاد کرده و برای التعصب یا الانصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم

وصل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه و نزد
بعضی موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان
و ضعاف همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است
قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعضی گفته اند که کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی
سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع
احادیث از کتب کثیره آورده آنچه از کتب مذکوره متجاوز است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاورده ام که وی متهم بوضع باشد
و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مولف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمه حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بر نهجی که وی
نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آن را مرحج ... و الحق کرده ایم والله الموفق

احوال بخاری کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده و سکون را
و کسر دال مهمله و سکون زا و فتح موحده و او را بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری نیز از علما و کتاب ... جعفی بضم
جیم و سکون عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد اوست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را
نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای اهل فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان
امیر المومنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه القاب است و علمای زمان او را در میان محدثان اندازه
کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث فی علله و یا استاذ الاستاذین و یا سید المحدثین
و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدا تعالی او را زینت این امت و ابن مدینی گفته که وی ندیده است مثل خود
و ابن خزیمه گفته نیست زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الله
است که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن
و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع
از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت کرده
از اصحاب مالک و طبقه ایشان دارد و جد وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات بود که بارها میگفت که خدایا دعای او در دنیا
مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات بود و آورده اند که بخاری را در صغر ...

و اطبا از معالجت وے عاجز آمدند مادر وے بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام را در خواب دید که با او گفت حق سبحانه تعالی
بصر پسر ترا باو باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکاے تو وے در صباح آن بینا برخاست و آورده اند که وے در ده سالگی الهام شد بحفظ حدیث و
در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او مع والده
و برادر او را حج برد و در سن هژده سالگی کتاب فضائل صحابه و تابعین را تصنیف کرد و بعد ازان در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهائے ماهتاب بنوشت پس براے سماع و قرأت حدیث بلاد مشرق و بلاد اسلام نمود منقول است از وے
که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار ببصره آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و احصا نمیتوانم کرد که چند
نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و در ین عدد
غیر از صاحب حدیث نبوده و مشائخ او بسیار اند که از ایشان تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذهٔ او هستند که از ایشان نیز
فوائد که در حدیث ایشان ما خلا کرد روایت کرده و از وے رضی اللہ عنه منقول است که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و
عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وے حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و غیر ایشان و قریب بصد هزار
کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة اللہ علیه و علیهم و علی سائر عباد اللہ الصالحین آورده اند که بخاری در نهایت متمول بود بمالے که از پدر او
بوے رسیده بود و جوانمرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا مینمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار
میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزے بدو یا سه بادام بسر میبرد یا بادام میگذرانید و بروایتے چهل سال نان خورش نخورد و چون بیمار شد
اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه مرتبه با نان اختیار کرد مروی است که نوبتے در نماز بود و زنبور بهفده
نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة اللہ علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد
و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر
و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب الوحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فوائد

ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان اللہ علیهم اجمعین احادیث
و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیراکه دائرهٔ حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوے و واقعات که باعث
بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضے ازان بقرآن مخلوط
شود و در بادی النظر اشتباہے و التباسے بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتے مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان
متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابے علیحده نمودند تا زمانے که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر
ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشواے اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز بیشتر صحت و قوت

داشتند و در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج و بیمن اول
معمر و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن
هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند
و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح
تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مروی است گفت در خواب دیدم
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تشریف آورده و من در مقابل آنحضرت استاده ام و مروحه بر دست منست و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روی
مبارک وی میرانم و این واقعه را بمعبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر مرا
باعث شد و برگردید بر تالیف و تحریر صحیح جامع و هم از وی منقول است که بخاری گفت من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج
نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نمود و گفت در نیاوردم درین کتاب الا حدیث
صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاوردم تا
آنکه در آن استخاره نمودم از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گزاردم و در روایتی آمده که غسل با آب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام
میگزارد و هر چند وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل
تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت
نماز میگزارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره آن را به بیاض
برده و از وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ
بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آنحضرت عرض میکرد و هر چه
او را یقین میشد و از حضرت وی صلی الله علیه وسلم در واقعه یا با الهام مجاز و مرخص میگشت مینوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید
که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمیگوئی گفتم یا رسول الله
کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علما نقل آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت برمیداشت بخاری بجای آن قدم می نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب وی در صحت مقدم است بر جمیع
کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته
که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات و الشواهد و المتابعات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است
و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و درینجا میان علمای اصول حدیث
و شراح بخاری اختلافی نیز هست والله اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آنست که میان او و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث است مع المکررات از این قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری

که بتو بدین گرد ملول و دل تنگ شده بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت وگفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی
الیک خداوندا تنگ آمده زمین بمن با این فراخی که دارد پس بردار مرا و بکش سوئے خویش در همان ماه آنجا خسته شد و
وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربعه وتسعین ومائه ببلده بخارا
و وفات وے شب شنبه غره شوال سنه ست وخمسین ومائتین بود رحمه الله وخطیب ابو بکر بغدادی باسناد خویش از عبد الواحد
طواویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که با جمعے از اصحاب استاده بودند و انتظار میکشیدند
سلام کردم بیان حضرت جواب سلام من بازداد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد
ابن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده
بودم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نقل ست که چون ویرا دفن کردند رائحه طیبه از مشک از قبر او پدید بود و این رائحه مدتے از خاک
تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وے تبرک میبردند تا آنکه شکافے بر تربت او پدید آمد پس
مردم حجره از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک را حول حجره میبردند و همان رائحه می شنیدند و تا مدتهائے مدید آن رائحه
باقی بود (نظم) هر جا که تو بگذری و برداری پے * گل روید و لاله روید اندر پے وے * کمال همنشین درمن اثر کرد * وگرنه من همان خاکم که هستم

احوال مسلم ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیشاپوری وطنا و مسکنا یکے از علمائے اعلام
است و حفاظ ملت ست و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکے از متقنان و شهیران این علم شهرتے بوده و
مقتدا و عمده و اوستاد ثقه اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه وغیرهما و در رے از محمد بن مهران جمال و از ابی غسان وغیرهما و در
عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمة القعنبی وغیرهما و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب وغیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرمله
بن یحیی وغیرهما و جمع بین روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و رحلت کرده ببغداد چند بار و تحدیث
کرد و از وے روایت حدیث کرده اند از وے طائفه از مشائخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی
و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابو بکر بن خزیمه وغیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصائے ایشان متعسر ست و در صحیح
کتابے تصنیف کرده که علما آنرا بتلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری در صحیح خویش گفته هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه
بران اجماع کرده بودند آوردم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار احادیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری
گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم که کدام یکے ازین اعلم است گفت آن هم
عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وے همین کلمه گفت پس گفت یا ابا عمرو گاہے غلط میکند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جاے
یکے از ایشان را بکنیت و ذکر میکند در جاے دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن دو کس اند اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب
ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وے و راست میرود و برابر با وے و چون بخاری

جامی

ابو الحسین

در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وے بشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بوے و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمی بود
هیچ رفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار اوست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم
اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود منتشر آورده و بسیار دلیری کرد که باو منسوب نساخت و در صحیح خویش از وی روایت نکرده و از اعلی
و از اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و بیشتر و چند حدیث در صحیح او باین حال وارد
و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمییز و کتاب من لیس له
الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هرکه از سر تحقیق
و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع
طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و احصاے طرق حدیث و ضبط متفرق
آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتداے سابق است که هیچ لاحق بعد از وی در نرسیده و کسیکه مساوی بل مدانی او باشد
در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وے
تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضے از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت
وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدے از علماے اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک
صفاتے که صحت بران مدار است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری
اتم است و شروط بخاری دران صفات اقوی واشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولے در سال دویست و
شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک قبر او در ظاهر بلدۀ نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه

احوال مالک ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتداے دار الهجرة
یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مأمونا ورعا فقیها عالما حجة وے از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری
و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از و
روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب
و خلائق بیشمار و طوائف علما از وے سماع نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوے و ورع وے قائل
شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و
در تعریف کتاب او که موطا است گفته ما تحت ادیم السماء اصح موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و وهب ابن
خالد که یکے از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدے بر حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم امین تر
از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسے باشد که من از وے کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من
فتوے نگرفته و وے در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصے بطلب علم بدر سرا

مالک آمدے جاریه خود را گفتے که برو و بپرس ازین شخص که فتوے میخواهد یا حدیث اگر گفتے فتوے میخواهم مالک بیرون آمدے
و جواب فتواے او بگفتے و اگر گفتے حدیث میخواهم او را بنشاندے و غسل تازه برآوردے و لباس پاکیزه پوشیدے و خود را
مطیب و منظف ساختے و وساده نهادے و بر بالاے وساده با هیبت و وقار بنشستے آنگاه دستوری دادے تا آن شخص
در آمدے و او را حدیث شنوانیدے آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم
آمد مالک بدیدن وے رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک خواست که
بیرون آید هارون گفت اگر مقتداے مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از وے
حدیث کنند منت از وے باشد مالک بکراهیت در وے نگریست و گفت یا امیر المومنین لا تفضح فی نفرة شئ رفعه الله الیهم
یوتی و لا یاتی یعنی بگذار و پست مگردان عزت چیزیرا که بلند گردانیده آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وے بیایند نه علم بجانب کسے
برود و بپرو اسپے آنکه اعز کرد الله علم او پیغمبر که اصل و قبله شما است هاشمی و پیدا شده بر شما است که آنرا عزیز دارید هارون بانصاف در آمد
و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاسترها علی الله گفت اے پیر این سهوے و لغزشے بود که از من صادر شد معذور
دار این و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدرسراے مالک فرستادے و مالک ایشانرا آنگاه بار دادے که دیگر
طالبعلمان را و همراهان صف نشاندے که دیگر آنرا آورده اند که هارون بر مالک زرے فرستاد مالک بخدمتگاران خود گفت که
این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب ترا مشهور گردانیم
و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابیست که من بر اندازه علم و دانش خود جمع کرده و
فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خطاها کرده باشم و دیگرے داناتر از من باشد دیگر آنرا بمذهب من آوردن جهتے ندارد آن مال که مبلغ است
که امیر المومنین فرستاده تیار است و امانت نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون انتقاد نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید
دیدم بر در سراے مالک اسپے چند از اسپان خراسانی و بغلها چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز بهتر از آنها و بسبیل تعجب
باوے گفتم چه نیکو ملیحانند این افراس و بغال گفت یا ابا عبدالله این هدیه است از من بسوے تو قبول کن آنرا گفتم بیں ازینها یک ابد
براے خود نگاه دار تا سواری کنی بران گفت من شرم میدارم از خدا و تعالی که بر زمینے که تربت رسول صلی الله علیه وسلم
دران باشد سوار بران روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدے و هرگز از مدینه بیرون نرفت
الا یکبار براے حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وے سنه خمس و تسعین
از هجرت یا احدے و تسعین یا اربع و تسعین یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب

احوال شافعی

هو ابو عبدالله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب
بن عبد مناف القرشی المطلبی وے را مطلبی براے آن گویند که جد اعلاے او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف ست برادر هاشم
بن عبد مناف که جد پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت او بوے بدین لفظ کنند و گویند که

مادر عبد یزید بن ہاشم دختر ہاشم بن عبد مناف ست کہ جد آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم ومادر شافع خلدہ بنت اسد
بن ہاشم بن عبد مناف خواہر فاطمہ بنت اسد کہ والدہ امیر المومنین علی است رضی اللہ عنہ وگویند کہ مادر شافعی ام الحسن
بنت حمزہ بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را باین جہات نسبت بہ بیت نبوت ثابت
باشد وآوردہ اند کہ شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کردہ درحالیکہ جوانی رسیدہ بالیدہ بود وپدر او در روز بدر صاحب
رایت بنی ہاشم بود از جانب اہل مکہ اسیر مسلمانان شد وفدیۂ خویش داد ومسلمان گشت وولادت شافعی در غزہ بود و
بقولے در عسقلان بود وبقولے در منا واو را بمکہ بردند ونشو ونما در انجا یافت ووے ہفت سالہ بود کہ حفظ قرآن کرد
وچون دہ سالہ شد موطاء مالک یاد داشت وفقہ بر مسلم بن خالد کہ دران زمان مفتی مکہ بود خواندہ وچون پانزدہ سالہ گشت
علماے عصر او را اذن فتوے دادند بعد ازان رحلت بمدینہ کرد وملازمت مالک نمود واز شافعی منقول ست کہ در ابتداے
امر مرا میل بسیار بود بشعر وبسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایہ کہ برنیاید مثل آن پایہ مگر ذو حظ عظیم روزے در سایۂ خانۂ کعبہ
نشستہ بودم وہیچکس نزد من نبود از عقب خود شنیدم کہ گویندہ می گفت یا محمد علیک بالفقہ ودع الشعر وہم ازوے منقول ست
کہ پیش از آوان بلوغ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دیدم کہ با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول اللہ فرمود از کدام
قومی تو گفتم از قوم تو فرمود نزدیک من آے ودہن بکشاے چنان کردم پس آب دہن مبارک خود مقدارے گرفت وبر دہان
وزبان ولب من فرو کشید وفرمود امض بارک اللہ فیک دیگر بعد ازین واقعہ از من لغزشے وخطاے در حدیث ونہ در کلام عرب
واقع نشد وگفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتے نظر بجانب من نمود ومالک را فراستے بود پرسید
کہ نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرہیز وبترس از خداے تعالے واز معاصی مجتنب ومحترز باش بدرستی کہ ترا شانے عظیم
ست وبود در میان امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم پس ہمتے ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمے کہ نزد او بود فراغ حاصل
کردم وچون اجازت سفر ازو خواستم در حال وداع با من گفت اے جوان بدرستی کہ خداے تعالے در دل تو نورے القا فرمودہ است
پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت وشافعی روایت دارد از مالک وسفیان بن عیینہ وعبد العزیز دراوردی وغیرہم
خلق کثیر روایت کردہ ازوے احمد بن حنبل وابو ثور ومزنی وغیر ایشان خلائق بسیار آوردہ اند کہ بعد از ملازمت مالک
بہ بغداد رفت ودو سال آنجا اقامت نمود وعلماے آنجا بروے جمع شدند واخذ حدیث وفقہ ازوے کردند وکتاب قدیم
خود را در انجا تصنیف نمودہ بعد ازان بمکہ بازگشت پس نوبتے دیگر ببغداد رفت بعد ازان عزیمت مصر کرد وبتدریس ونشر علوم
مشغول شد وکتب جدید در انجا تصنیف نمود وآوردہ اند کہ تصانیف او در اصول دین چہاردہ مجلد ودر فروع از صد متجاوز ست
واز احمد حنبل منقول ست کہ گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی اللہ علیہ وسلم از منسوخ آن وخاص آن را از عام آن
ومجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول ست کہ گفت ہرگز بر شافعی در نیامدہ ام الا کہ احمد
بن حنبل نزد وے بود وازوے استفادہ میکرد واحمد در عقب نمازہا میگفت اللہم اغفر لی ولوالدی ولمحمد بن ادریس الشافعی

و میگفت شافعی مثل آفتاب ست مر روز را و مانند عافیت ست مر مردم را و گفت سی سال ست که شب نگذرانیده ام الا که
دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث ست با احمد بن حنبل
گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر پهلوی بغلهٔ شافعی می روی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را
تو نیز پیاده میرفتی بر پهلوی بغلهٔ او و بیت هر که دانش نباشدش روزی * ننگ دارد ز دانش آموزی * و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی
گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای
بلیغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تمکین و حسن صورت و سیرت
وجودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجهٔ کمال داشت و از ابومحمد خواهرزادهٔ
شافعی منقول ست که گفت شافعی در یک شب چند بار سفید مود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و
در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه مینمود و آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر و تفکر اشتغال مینمود و پس باز
بانگ میزد که چراغ بیار از ابومحمد پرسیدند که از رد مصباح چه اراده میکرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه
استعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظه علانیة فقد فضحه و شانه
و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول ست که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند
پس وی را در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو عالم بکار نجومی
حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم مادهٔ طبع در هوا اجابت هارون گفت هذا بیان لقصیده
و وی گفته که علما را زینت و بهر فقر ست با قناعت و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری ست و فقر جهال
اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بسر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب وی
گفت صباح کرده ام بر قصد و انتقال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بر قصد و آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن
و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد ولادتش
در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در جهان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبر وی آنجا مشهور و مزار و متبرک است رحمة الله علیه

احوال امام احمد بن حنبل

ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار
بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و بادشناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در
بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد از آنکه از سماع حدیث از مشائخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در
تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما
و مشائخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار و روایت
کرده اند ازو مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابوزرعه و ابوداود سجستانی و غیر ایشان و

اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد حنبل حجت ست میان خداوند و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم
و نگذاشتم در انجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید داری گوید من ندیدم هیچ جوانی را که احفظ باشد
مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف ست و در ان مسند زیاده از سی هزار
حدیث جمع کرده و کتابها در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را
انتخاب کرده ام زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود سجستانی منقول ست که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت ست
و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودے آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرده و هفتاد سال بران صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزے
قبول نکرد و محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ بار کرده به بغداد فرستادند وی از انجمله
سه کیسه زر که هر یکے هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال من رسیده است
بگیر آنها را و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتے نیست بآن و هیچ از ان قبول نکرد شعر گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر بآب
چشمه خورشید دامن تر کنم ۞ و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب
نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی در بیاب رحمة الله علیه رحمة واسعة کامله رباعی دست
دل با هر چه تهی تر خوشتر ۞ و آزادی از هر چه خوشتر خوشتر ۞ عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن ۞ از عشرت صد هزار قیصر خوشتر ۞ از
ابو داود سجستانی منقول ست که گفت دویست شخص را از کبار مشائخ حدیث دیده باشم هیچ یکے را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه
رازی منقول ست که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندید گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در همه نیکوئیها علی
بن المدینی گوید در اصحاب ما احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث
در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید که دانا شوید و حال آنکه در میان شما فقیهے نیست و در ایستادند پست
ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد
گفتند بتحقیق که آن مرد که میخواستے آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکروه میدارم که پا بر گردن مردم
نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقهاء وے یکے ست انگاه گفت کشاده سازید برای او مجلس را پس کشاده ساختند و او را
در برابر خود نشاندند و بر وی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگرے پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید
و جواب مسائلش می گفت ابو عاصم گفت این از ان مردان ست که بر روی دریا می روند بعد از آنکه بر روی زمین می روند و از
اولیاے شیخ و کسانے برایں علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آن ست که شیخ الشیوخ
قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال
او ست و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وے و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت
را اجتهادے بود که موافقت داشت بیکے ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان

در حنابلہ داخل و ثابت ست واللہ اعلم ولادت وے بود در سنہ ببغداد در اربع وستین ومأتہ ووفات او ہم ببغداد در سنہ احدے واربعین ومأتین مات رحمہ اللہ

یوم الجمعہ وقت الضحی ودفن بعد العصر

احوال ابو داؤد سجستانی ابو داؤد سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکے از انجملہ است کہ رحلت کردہ در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نمودہ درین طلب و جمع کردہ احادیث را و تصنیف نمودہ و مشائخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیرہ را دریافتہ و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نمودہ و روایت حدیث کردہ از مشائخ کبار و علمائے ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراہیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرہم و روایت کردہ اند از وے پسر وے عبداللہ و ابو عبدالرحمن النسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیرہم و ابو داؤد در بصرہ ساکن بود و ببغداد در آمدہ مراتب متعددہ و تصنیف کتاب خود در بغداد کردہ و اہل آن ناحیہ روایت سنن از وے نمودہ و عرض کردہ شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود از ابی داؤد منقول ست کہ پانصد ہزار حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مشائخ در قید ضبط و سلک کتابت در آوردہ ام و سنن خود را ازین پانصد ہزار برگزیدہ آوردہ ام و دران کتاب چہار ہزار و ہشتصد حدیث ایراد کردہ ام کہ صحیح ست و آنچہ نزدیک بآن ست و آدمی را از جملہ این احادیث کہ درین کتاب آوردہ ام چہار حدیث کافی ست اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیہ ما یرضی لنفسہ چہارم ان الحلال بین وان الحرام بین وبینہما مشتبہات الحدیث و ابوبکر خلال در شان او گفتہ کہ ابو داؤد پیشوا بود در عصر خود مقدم و بصفت زہد و ورع و بصارت و مہارت در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داؤد کتابے ست شریف کہ در علم دین کتابے مثل آن نوشتہ نشدہ یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داؤد منقول ست کہ گفت در سنن خود حدیثے ایراد نکردہ ام کہ علمائے حدیث اجماع کردہ باشند بر ترک آن و گفتہ اند کہ اگر مردے باشد کہ نزد وے ہیچ نباشد از کتب الا کلام اللہ بعد ازان کتاب ابو داؤد احتیاج نمی افتد او را بچیزے و در احکام مجرد حدیث پیش از وے کسے تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف کہ متابعت میکردند بآن و مخالفت نمیکردند آنرا و موسی بن ہارون گوید ابو داؤد در دنیا مخلوق شد برائے حدیث و در آخرت برائے بہشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفتہ کہ ابو داؤد یکے از مقتدایان روزگار ست در فقہ و علم حدیث و حفظ آن و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و ہفتاد و پنج بود

احوال ترمذی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورہ بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی یکے از علمائے اعلام و حفاظ حدیث سید انام علیہ الصلوۃ والسلام و از ثقات مجمع علیہ بودہ و مر او را در حدیث و فقہ پایہ عالیہ است و کتاب جامع وے دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب درین باب مؤلف نشدہ در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاہب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتہدان و در شان کتاب جامع او گفتہ اند کہ کافی ست مجتہد را و مغنی ست مقلد را روایت کردہ حدیث را از صدر اول از مشائخ مثل قتیبہ بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وے خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و ہیثم بن کلیب و گفتہ اند

که در اسانید وے غیر ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث ست که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم
علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابوداود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علماے حجاز و عراق
و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشانرا و شمائل النبی تصنیف اوست و آن از احسن کتب ست که درین باب تصنیف
یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن براے مهمات مجرب اکابر ست ولادت ترمذی در سال دویست و نه
و وفاتش در سال دویست و هفتاد و نه بوده والله اعلم

احوال نسائی ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکے از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده
و قدوه بوده بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وے معتبر بین العلما و اول کتابے نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست
جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد ازان اختصار کرد آنرا و مسمی ساخته بمجتبی السنن
و سبب اختصار آن آن بود که یکے از امراے زمان از وے پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح ست گفت نه پس آن امیر امر کرد
او را بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را ازان انتخاب نمود و هر حدیثے را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند ازان کتاب
اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد نه این کتاب مختصر آن کتاب کبیر و همچنین کتابے که گویند
کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابوداود و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبدالله نیشاپوری گوید
شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد و اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از
حاکم منقول ست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکدو بار گفت ابو عبد الرحمن مقدم ست بر هر کسیکه بعلم حدیث و جرح
و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع می بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق
میکند که قرئ علیه و انا اسمع و در روایت از وے نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگرے از مشائخ خود میگوید و گفته اند سبب
این طریقه روایت کردن از و آنست که میان حارث و نسائی خشونتے واقع شد و نگذاشته بعد ازان بمجلس حارث نتوانست حاضر شد
پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان نشستے چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید و از وے استماع حدیث مینمود
و ابن حارث عالمے صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار مشائخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن ابراهیم
و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابوداود سجستانی و روایت حدیث دارند از وے جماعتے از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر
بن السنی و ابو القاسم طبرانی و جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبدالله یافعی منقول ست که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد
بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتداے زمان خود و در مصر مسکن داشت و تصانیف او در ان دیار منتشر ست و مردم
بسیار از وے اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و اهل آن از وے در مسجد پرسیدند و گفتند چه میگوئی در حق معاویه
و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سائل گفت ایرضی معاویه ان یخرج راسا براس حتی یفضل و در روایتے آمده که گفت
نمی شناسم او را هیچ فضیلتے الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند و در وے پیچیدند و بر خصیهاے او کوفتند و چندان زدند که نیم کشته اش

بیرون آوردند و او را بر پا لگد زدند و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از آن جهت
بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت
علیهم التحیة والسلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف آن بود که چون
در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را بواسطه این کتاب بحق
راه نماید گفته اند که وی در روزه بیشتر بود یک روز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زن داشت و میان ایشان قسم
می کرد و ولی آن سراری نیز داشت ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سیصد و سه

احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان احادیث و ثقه متفق علیه
است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و رحلت نمود در طلب حدیث ببلاد و کتاب وی یکی از کتب اسلامیست
که بین العلما باصول سته و کتب سته مشهور شده و صحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی
و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون محدثان این شش را گویند رواه الجماعه مراد این است که این شش تن در این شش کتاب روایت
کرده اند و چون گویند رواه الاربعه مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه را چون حدیث فقط اتفاق است و وی در باب فضل
قزوین در سنن خویش حدیثی ایراد کرده در وی و در کتاب وی از این جهت طعن عجیب کرده اند از آن جهت که آن حدیثی است
منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و میسره شخصی بود از واضعان که
آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه بود

احوال دارمی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث و از علمای اعلام
دین و شیخ الحفاظ والمسندین است با زهد و ورع و دیانت و صیانت موصوف بود و کتاب وی از احسن کتب حدیث است روایت دارد
از یزید بن هارون و حبان بن هلال و نضر بن شمیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی
و قزوینی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را از ابو الفضل در جواب گفت نمی شناسم او را چنین که در وی دراز گشته بیت
برادران ما از ما تا فرا گیرید عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید اگر گویند حفاظ دنیا چهار اند
محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشابور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و علمی قریب بمانند او آمده است که وی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم دید او شما را سلام گفت و او از وی حدیث بشنید و با این طریق در وی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک
و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید از محمد بن اسمعیل بودم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن
دارمی بوی رسید سر بزیر انداخت آنگاه سر برآورد و کلمه استرجاع گفت و آب چشم بر رخسارها ریخت و در وی رحمة الله علیهما

احوال دار قطنی ابو الحسن بن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل عالم عامل فرید عصر و وحید دهر
خویش بود در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث عدیل بود با صدق و دیانت و ثقت و عدالت و صحت

اعتقاد و گویند که بعد از وے در این باب کسے زیاده و این فن بر وے ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال است تفقه بر ابی سعید
اصطخری کرده و روایت حدیث از وے و از خلائق بسیار دارد و روایت دارند از وے حافظ ابونعیم و ابوبکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب
طبری و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری و از وے پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده من چگونه دیده باشم ولادت وے
در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در آنجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذی القعده سال سه صد و هشتاد و پنج

احوال بیهقی ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی یکے از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده و در زمان خود تحقیقات در علوم بسیار
دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف بیشمار کرده و گویند که تصانیف او به هزار جزو رسیده و گویند
که او را در علم ثانی نبود و بعضے از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف
ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکے دارقطنی دوم حاکم ابو عبدالله نیشاپوری سوم ابو محمد عبدالغنی بن سعید ازدی مصری
چهارم ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی پنجم ابو عمرو بن عبدالبر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابوبکر
احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وے فقه از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و در عهد وے در خراسان
آن بود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم بنا و چنین بے اسناد و بے اجازت استاد و بے مهارت تصرف کرده
و روایت حدیث از حاکم ابوعبدالله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابوعبدالله
سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفة علوم الحدیث و کتاب
بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات است
ولادت او در خسروجرد که قریه ایست از قراے بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور
سال چهار صد و پنجاه و هشت بود و جنازه او را از آنجا بار کرده به وطن خود بیهق آوردند و در دهم جمادی الاولیٰ آن سال

احوال رزین ابوالحسین رزین بن معاویه العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بست
بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه

احوال امام نووی لقب وے محیی الدین و کنیت وے ابوزکریا و نام وے یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحاء مهمله
مکسوره و زاء منسوبست بحزام که یکے از اجداد اوست ولادت وے در عشر اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از
شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوے نواوی نیز گویند قرات کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد به دمشق در سنه تسع و اربعین
و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال که ننهاد
پهلو بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده درس بر مشائخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشائخ و اکثر
انتفاع وے بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وے محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی و الآن مدار مذهب
شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وے رحمة الله علیه بجانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش و نمی درآمد بحمام و

نمیخورد از میوهای دمشق که اکثر موقوفات اهل آن دیار بر ایشان ست بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از نزد وی
از نزد والدین وی و اکل میکرد در شب و روز یکبار بعد از نماز عشا و شرب میکرد یکبار نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان ست
و احتیاط بجهر میکرد و انفراد او و اتفاق فقها و هر او را ترجیح و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف و نهی منکر میکرد بملوک
و امرا و غیر هم و او نهیه اداهمت را درین کار و با حج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی
چیزی تا رفت از عالم و بود در لحیه مبارک وی اگر چند موی سفید و غالب بود بر وی سکینه و وقار و هیبت و در جمیع احوال و منزه بود از
تعصب شافعیت منصف بود با انصاف نقل میکرد در کتب خود از اقوال اصحاب ابو حنیفه و منصف بود بعقود و اعتقاد مشایخ بعد از آن سیاحت
کرد و بلاد خود و زیارت کرد قدس و خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه
ست و سبعین و ستمائة و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین

احوال ابن جوزی کنیت وی ابو الفرج ست و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور با بن جوزی
جوزی نسبت ست بموضعی که آن را فرضة الجوزی گویند و میگویند پدر وی را گری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب
تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و وعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص
و حکایات و جواب سوالات مردم بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آن ست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و شیعه
در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند و آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت
پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت جانبین کرده و ترس اصابت کرده نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله
علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و به در رفت تا کشف نشر نمایند این چنین ذکر کرده این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در
تاریخ الخلفاء گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر جماعت روکش پدران خود
از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب وی این کلام گفت و ابن جوزی را
کتابی ست در جمع موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است و بر وی بسیاری
از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه در وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست
بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدین الله
و ابن جوزی را کتابی ست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقها که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده
در عقیدت و عبادت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده و در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول ست از این قوم از حکایات غلبه حال
و شطح نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را بقلت فهم و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود در اسطر ساخته است بکلمات غریبه و حکایات
عجیبه ایشان و حقیقت این تلبیس ابلیس همین ست که بر وی این را در آمده و غرور ساخت وی اگرچه سوگند می خورد که غرض من
اظهار علم و تائید سنت ست تا اتباع آن کنند نه تشنیع بر عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت

واز غیر وی نیاید. و چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دست بریده یعنی مقطوع البرکة و بی فائده باشد ودر
تشهد شهادتین را گفت. و نشهد ان لا اله الا الله وگواهی میدهیم و اخبار می نمائیم بسبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزاوار
پرستش غیر آن یکذات که متصف است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال وحده لا شریک له در ان حال که تنها است
نیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ و از عذاب و عقاب ابد
و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز و لرفع الدرجات کفیلة و مر بلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای
حق تعالی را ضامن و پذیرفتار و آن شهادتی است که بصدق و اخلاص و مواطات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد
با همیشه استقامت بران تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و آوردن صیغه جمع در نشهد با
وجود افراد و لفظ واحد در شهادت بجهت آن است که در اینجا ملاحظه کثرت و رعایت آداب و تقصیرات و ذنوب [illegible]
و اینجا محل شاهد و وحدت و سقوط ماسوی الله [illegible] در مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بسبیل
جزم و قطع از دلی که مطابق واقع باشد مر او را نیست که [illegible] این معنی را اشعار گردد که از نفس خود بخلاف [illegible] را موافق و مطابق
بود بکلمه ایمان. و نشهد ان محمدا عبده و رسوله گواهی میدهیم بسبیل جزم و یقین که محمد بنده خدا و فرستاده اوست الذی بعثه و طرق الایمان
قد عفت آثارها آن محمدی که برانگیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالیکه راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود و نشانهای
آن و خبت انوارها و فرو نشسته بود روشنیهای آن و وهنت ارکانها و سست و بی بنیاد گشته بود گوشهای قویهای آن و ارکان [illegible]
هر چیزی کذا فی الصراح و جهل مکانها و نادانسته و پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان قواعد که انبیا و رسل باشند صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و آنانکه پیروان و تابعان ایشانند از علمای دین و سالکان طریق یقین و مراد به ناپیدا شدن آثار و فرو نشستن انوار
و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده و تعلیم فرموده و واضح و روشن گردانیده اند از اعمال و اخلاق و آداب
و علوم و معارف و ترک تعلیم و تعلم و تادیب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت و ناشناسائی حق ایشان
و احتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات و تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان
کامل که مقصد و مقصود سالکان طریق حق است توان رسید و مراد از عفای آثار و خبو انوار و وهن ارکان و جهل مکان عدم [illegible]
رعایت و اهتمام بتحصیل و تکمیل آن. فشید صلوات الله و سلامه علیه من معالمها ما عفا پس برافراشت و بلند گردانید آن حضرت صلی الله علیه وسلم
رحمتهای خدای تعالی و سلام او نازل باد بروی از علامتها و نشانهای طرق ایمان آنچه پست و نیست شده بود [illegible] و سالکان
پوشیده گشته اگرچه کور چشمان باطن آن را نمی بینند و بدان نمی رسند با وجود غایت ظهور و کمال [illegible] حتی مضی من تعلیل فی تایید کلمة التوحید
من کان علی شفا [illegible] وی صلی الله علیه وسلم از عالم [illegible] و نزول در وقت دادن کلمه توحید کسی را که بود مشرف بر موت
و هلاک یا بود بر کناره شده و گمراه از راه راست سلوک نمیکرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفره آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی و کنتم
علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و تعلیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی [illegible]

وصاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل ومصنف کتاب شرح السنۃ وا وراقتا وے است در مذہب شافعی مشہور بفتاوی بغوی
ودر وے لطفے دیگر فتاوائے شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کردہ ودر زمان خود بغایت بزرگ ومقتدا وپیشوا وفقیہ ومحدث ومفسر
بودہ ودر علم قرأت مہارتے تمام داشتہ وبہ بے تکلفی وخشونت عیش وفقری گذرانید واول حال پیوستہ در اکل نان خشک
اکتفا کردے چون اصحاب وتلامذہ وے تکلیف کردند وگفتند کہ نان خشک خوردن مورث ضعف بدن ست قدرے از زیت
وبروایتے زبیب نان خورش ہی ساخت ووے جامع بود میان علم وعمل وموفق بسلوک طریقہ سلف صالحین ودر وے
ملقب بمحی السنۃ آوردہ اند کہ چون کتاب شرح السنۃ را تالیف نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در واقعہ دید کہ فرمود احیاک اللہ
کما احییت سنتی زندہ دارد ترا خدائے تعالے چنانکہ زندہ داشتی تو سنت مرا و وے فقہ را بر قاضی حسین کہ از مشاہیر علمائے
شافعیہ است خواندہ وروایت حدیث از مشایخ اعلام کہ در زمان وے بودند داشتہ وجماعۃ از مشایخ وعلما روایت حدیث
از وے کردہ وشیخ ابو النجیب سہروردی یکے از ایشان ست وفات او در شوال سال پانصد وشانزدہ از ہجرت بودہ و
سن وے از ہشتاد وتجاوز نمودہ قبر وے در دار اقامت وے در مرو نزد قبر استاذ وے قاضی حسین واقع شدہ رحمہما اللہ
تعالے رحمۃ واسعۃ اجمع کتاب صنف فی بابہ یعنی کتاب مصابیح جامع ترین کتابہائے حدیث کہ تصنیف کردہ شد
در باب خود یعنی در باب عملیات واعتقادیات واحکام ایمان واسلام وما نا کہ مراد آن است کہ از جملہ جامع ترین کتب حدیث است (خبر کان ۱۲)
والا کتابہا ہست در حدیث کہ جامع تر از ان ست یا مراد مبالغہ است در مدح کتاب واین نوع مبالغہ در مدح کتاب برائے
ترغیب طالبان اتفاق می افتد وصورت جواز دارد یا آنکہ احتمال صدق در وے غالب است چہ باعتبار جمع مقاصد
ومطالب دینی کتابے مختصر مثل آن در غایت قلت وندرت ست اگرچہ باعتبار عدد احادیث وروایات بیشتر باشد واللہ اعلم
وضبطہا شوارد الاحادیث واوابدہا ولبود کتاب مصابیح نگاہ دارندہ ترین کتابہا مر شوارد حدیث را واوابد آن را شوارد جمع شاردہ
شتر رمیدہ رمیدن شتر یا دابہ جمع آبدہ بمعنی متوحشہ وفی الصراح ابد رمیدن وناآمختن ستور یا مردم واوابد رمیدہا تا جمال الدین محدث
فرمودہ کہ مراد بشوارد احادیثے ست کہ مخرج ست در کتب اصول وموارد ایراد آنہا در ان کتب بر طالبان حدیث مخفی ست پس گویا
آن احادیث از ایشان رمیدہ وگریختہ ومراد باوابد احادیثے ست کہ دلالت آن بمعنی کہ مراد ومقصود ست از ان مخفی ست پس گویا کہ وحشی
اند انتہی وباید او کہ محی السنۃ در بابے کہ مناسب ولائق ست در مصابیح از وحدت شرود وتوحش بیرون آمدہ ودر قید ضبط وتجمیع شدہ و
مانوس گشتہ. ولما سلک رضی اللہ عنہ طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم فیہ بعض النقاد. وچون رفتہ است شیخ خوشنود باد خدائے تعالے
از وے در کتاب مصابیح براہ اختصار وکوتاہ کردن سخن وانداختہ ست اسنادہائے احادیث را سخن کردہ اند دران واعتراض نمودہ اند
بران بعضے از ناقدان وسرہ از ناسرہ جدا کنندگان وتمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا کہ چون صحت وسقم احادیث بنظر در اسانید
آنہا ظاہر میشود حدیثے کہ اسناد نداشتہ باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد واسناد در لغت باز خواندن یکے وتکیہ دادن چیزے را بچیزے
وبر رشتن سخن بگویندہ آن ودر اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث ست بر وجہے کہ کیفیت روایت آن معلوم گردد وحاصل

این ذکر رجال واشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت ست از آنچه پس از تمام شدن اسناد مذکور می گردد و مراد از حذف
اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و تابعی است که ذکر خواهد بود چنانکه مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این ست که ذکر صحابی و بیان
تخریج در هر حدیثی نموده تلافی ترک صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و توان گفت که مراد باسناد معنی مصطلح بود و حکایت طریق متن ست
و ذکر رجال باجمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر تخریج چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جهت ذکر صحابی مختص از برای تبرک نباشد بلکه خواهد بود وفا فهم و اخراج و تخریج در عرف ارباب این فن
ایراد حدیث ست باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا اخرجه الشیخان مراد آن این خواهد که ایشان در کتاب خویش این حدیث را
باسناد خود آورده اند پس مؤلف میگوید بعض نقاد حدیث حذف اسانید بر صاحب مصابیح طعن کرده اند وان کان نقله وانه من الثقات
کالاسناد و اگرچه هست نقل شیخ جلیل از آن که وی ثقه معتمد از ثقات ست مثل اسنادی که نمی دارد دیگری ایراد حدیث باسناد کرده ثقات
جمع الثقة است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استواری داشتن ست پس از آن اطلاق می کنند بر شخص معتمد استوار و ثقه شده
در روایت حدیث لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد حجت بودن وی که از ثقات ست مانند اسناد بود
لیکن نیست راسته که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین
بمعنی علامت و نشانه که در راه نصب کنند برای هدایت و اغفال جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی نشانه که در وی اثر
عمارت نبود و آن را هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روایت ست فاستخرت الله تعالی واستوفقت منه
پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی یعنی عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره
و طلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله
صلی الله علیه وسلم و احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیثی التزام ذکر آن کردم و او ذکر تخریج احادیث بروجهی
که در هر حدیث مخصوص معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث مخصوص نمودم اگرچه باجمال گفته که در صحاح و حسان
مراد وی است اجمالا معلوم شود که در قسم اول حدیث شیخین ست هر دو یا یکی ازین هر دو و در دوم از غیر ایشان لیکن من در هر حدیث
بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت کرده آن را در تصنیفات خود امامان که استوار
کنندگان کار اند و محکمان و استوار شدگان که ثابت و استوار و پا برجا اند در علم حدیث مثل ابی عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری
و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبدالله مالک بن انس الاصبحی و ابی عبدالله محمد بن ادریس الشافعی و ابی عبدالله احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی و ابی عبدالرحمن احمد بن
شعیب النسائی و ابی عبدالله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و ابی محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی
و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن از ائمه حدیث که احادیث را باسانید
کرده اند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی ست که غیر

ایشان نیز نسبت کردہ چنانکہ گفت وغیرہم وتکمیل ما ہو وغیر ایشان وبسیار اندک ست ذکر غیر ایشان وچون جائے آن بود کہ کسے
گوید چون تقاو بر صاحب مصابیح از جہت ترک ذکر اسناد آمدہ بود وآن خود ہنوز باقی ست چہ بذکر یکے از ین مصنفان اسناد ذکر نیافتہ
از برائے دفع این توہم می گوید وانی اذا نسبت الحدیث الیہم کانی اسندت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و بدرستی کہ من چون
نسبت کردم حدیث را بسوے این ائمہ گویا کہ من اسناد کردم وبرداشتم حدیث را بسوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
لانہم قد فرغوا منہ واغنونا عنہ زیرا کہ این ائمہ بتحقیق اسناد آوردہ اند وفارغ شدہ اند از اسناد آوردن وفارغ وبے نیاز گردانیدہ اند
ما را از آوردن اسناد وسردت الکتب والابواب کما سردہا وپیوستہ آوردم وترتیب دادم کتابہا وبابہا را چنانکہ آورد محی السنۃ
در مصابیح واقتفیت اثرہ فیہا وپیروی کردم وبرگزیدم پے ونشان شیخ را در کتب وابواب وترتیب آن سرد کارے پیوستہ کردن
وسخن بکمال آوردن وپیوستہ گفتن واقتفاء از پے رفتن وبرگزیدن واثر بکسر ہمزہ وسکون ثا مثلثہ وبفتحتین نشان پاے یعنی چون وے
کتب وابواب را بترتیب نیکو ذکر کردہ وتراجم وعنوانات آن را بر وجہ لائق وطریق صواب آوردہ من نیز ہمچنان بے تبدیل وتغییر
وتقدیم وتاخیر ذکر کردم وپیروی او نمودم وعادت ست مر مصنفان را کہ مبحث تمام بمنزلہ جنس عام وشامل انواع مطالب را کتاب نام نہند
ودر مسائل وابواب ذکر کنند مشتمل بر ہر نوعے از ان جنس چنانکہ کتاب الطہارۃ گویند ودر وے از وضو بابے نہند واز غسل بابے دیگر
واز تیمم بابے دیگر وباز در ہر بابے فصلہا نہند وبیان صنفے از ان نوع چنانکہ غسل جنابت وغسل جمعہ وغسل عیدین مثلاً لیکن بعضے
در بعضے ابواب را منحصر در فصول ساخت ودر بابے جز آنچہ در فصول است چیزے دیگر ذکر نکرد چنانکہ ما قصد کردیم فقد چنانکہ
گفت وقسمت کل باب غالبا علی فصول ثلثۃ وبخش کردم ہر بابے را کہ در کتاب بود بیشتر بر سہ فصل بیشتر برائے آن گفت کہ
اندکے باشد کہ بابے از ابواب سہ فصل نداشتہ باشد چنانکہ معلوم خواہد شد انشاء اللہ تعالی اولہا ما اخرجہ الشیخان او احدہما
اول آن فصول احادیثے کہ اخراج کردہ وروایت نمودہ اند آن را ہر دو شیخ یعنی بخاری ومسلم یا یکے از آن دو واکتفیت بہما
وبس کردم بذکر شیخین وان اشترک فیہ الغیر واگرچہ انباز شدہ اند دران احادیث غیر شیخین وروایت کردہ اند آن را ائمہ دیگر غیر ایشان
لعلو درجتہما فی الروایۃ از جہت بلندی پایۂ شیخین در روایت ورفعت شان ایشان ودران کہ با وجود روایت ایشان حدیث را
احتیاج نیست بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچہ در تائید وتاکید دخل دارد وبا حصول اختصار وبدانکہ حدیثے را
کہ بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند در اصطلاح محدثین متفق علیہ خوانند بشرط آنکہ ہر دو از یک صحابی روایت کردہ باشند
واگر یکے از شیخین از یک صحابی روایت کردہ ودیگرے از صحابی دیگر آن را در اصطلاح متفق علیہ نخوانند صرح بہ الشیخ ابن حجر فی
شرح نخبۃ الفکر وثانیہا ما اوردہ غیرہما من الائمۃ المذکورین وفصل دوم از ان سہ فصل احادیثے ست کہ آوردہ اند آن را غیر شیخین
از ائمہ کہ ذکر کردہ شدہ اند وثالثہا ما اشتمل علی معنی الباب وفصل سوم از فصول ثلثہ چیزہائیست کہ دیگر آوردہ شدہ
بمعنی کہ مقصود ست از بابے کہ عقد کردہ شدہ است باب از برائے آن من ملحقات مناسبۃ از چیزہائے کہ رسانیدہ وچسپانیدہ
ودر ہم آوردہ شدہ است کہ مناسب وشامل وموافق ومشابہ است مقصود باب را مع محافظۃ علی الشریطۃ با نگاہداشت

در رعایت شرطیکه ذکر کرده شد که آن ذکر راوی و بیان مخرج ست در هر حدیثی وان کان ماثورا عن السلف والخلف واگرچه آن
مشتمل یعنی باب که در فصل سوم است ماثور ومنقول باشد از جماعهٔ که پیش گذشته اند وطائفه که پس ایشان آمده یعنی متقدمان
ومتاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه
بعضی از اقوال وافعال وتقریرات صحابه وتابعین هم که مناسب باب باشد نیز آورده ام ودر مقدمه معلوم شد که آن را در اصطلاح
نیز حدیث می نامند واین فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست ودر مصابیح همان دو قسم اول وثانی آورده وآنها را
نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح وثانی را که
احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان تسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح والا درینجا احادیث
صحاح وضعاف نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان ست بهر احسان گفته والله اعلم
وصاحب مشکوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانی وفصل ثالث از پیش خود آورده واز کتب مذکوره احادیث
التقاط نموده چه از شیخین وچه از غیر آن وبعضی از اقوال وآثار سلف نیز بآن ضم کرده ودرینجا نیز ذکر راوی از صحابه وغیرهم وذکر مخرج
از ائمهٔ مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب پس بعد از دانستن مقدمات مذکوره باید که دانستی که
تو اگر گم کنی ونیابی حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب وحال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد
فذلک عن تکریر اسقطه پس آن گم کردن ونیافتن از جهت مکرر آوردن صاحب مصابیح ست که من آن مکرر را ساقط نموده و
انداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره واگر بیابی تو بعض دیگر را از احادیث گذاشته شده بر اختصار خود او مضموما الیه
تماما یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام وباقی آن فعن داعی اهتمام اترکه والحقه پس از جهت داعی وباعث اهتمام واعتنا
میکنم از ضم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم ومیرسانم تمام آن را یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک والحاق اما
باعث بر ترک آن بر اختصار آن باشد که پاره از حدیث دراز مناسب باب وپاره دیگر نه یا پاره مناسب این باب وپاره
دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت ست آن را اختصار کردم واگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی
شدم ورعایت این مناسبت آن را بر اختصار گذاشتم وهر حدیث که نه باین دو صفت یافتم تتمه آن را بوی ملحق گردانیدم اگرچه
شیخ اختصار کرده باشد وتواند که باعث وداعی بر ترک والحاق غیر این یعنی نیز باشد فافهم وان عثرت علی اختلاف فی الفصلین واگر اطلاع
یابی وواقف شوی بر اختلاف در دو فصل اول وثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول وبیان
اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول وذکرهما فی الثانی ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح قرار داده است که
احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری ومسلم ست وآنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری ومسلم بر هم او ومن بعضی از احادیث
فصل اول را بغیر بخاری ومسلم نسبت کرده ام وانچه دیگری را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء ودر فصل اول
از باب فضائل القرآن ودر فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب وجز آن وبعضی از احادیث فصل ثانی را

نسبت بہ بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب التقیہ بعد التکبیر و غیر آن کرده و از ینجا نسبت قصور و نقصان
تتبع و استقراء بصاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد ما تتبعت کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی و جامع الاصول بدانکه بعد از ین
درین مخالفت و دلیل در رد این نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب حمیدی
که در وے جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده و دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر
جزری که در وے هر شش کتاب را یکجا جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیهما اعتماد نمودم و تکیه کردم به صحیح بخاری و صحیح مسلم
و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانند که مراد بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول
که بمنزله شروح آنهااند یعنی متعلق اند بمجال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر دیدیم یا یافتم نسبت بایشان کردم
اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر درینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و ان قال الجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردیم اگر گفتار هم یکجا
جائے آن بود که گوینده میگفت شاید که در صحیحین متن ایشان یافته و اگر اتفقا الصحیحین متن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول یافته
باشد پس هر چهار کتاب را تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظن قوی حاصل گردد و صحت این نسبتها که کرده و اعتماد
صحت آنچه صاحب مصابیح کرده آیا پوشیده نماند که تتبع صحیحین و متون آنها و تتبع جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل
صحیحین مفید نسبت است اگر در ذکر شیخین در فصل ثانی آنا و در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تفحص کتب و سنن غیر شیخین باید کرد تا معلوم گردد
که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت بشیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بآن تعرض نکرده
از جهت ظهور مراد و وضوح آن فتدبر و بالله التوفیق و ان رأیت اختلافاً فی نفس الحدیث و اگر بینی و یابی اختلاف میان
من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وے حدیث را بلفظے آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاسانید
پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراگندگی اسانید احادیث است که راهها است رسیدن بحدیث
و اسناد است حدیث باین لفظ آمده و بطریقے دیگر و اسنادے دیگر بلفظے دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی
سلکها الشیخ رضی الله عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتے که سلوک کرده است شیخ طریق آن را و آن
لفظ بآن طریق یافته و قلیلا ما تجد اقول و اندک است که بیابی تو که بگویم من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی
کتب الاصول نیافتم من این روایتے که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهاے ائمه که اصل و مدار
روایات اند و اعتماد درین باب بر آنهاست او وجدت خلافها فیها یا بگویم یافتم من خلاف روایتے که شیخ ذکر کرده است
در کتب اصول فاذا وقفت علیه پس چون واقف شوی تو برین قول من که بگویم فانسب القصور الیّ لقلة الدرایة پس
نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوے من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب الشیخ نه بسوے درگاه شیخ
و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد مگر نام درگاه او و برهمین قیاس است ذکر
حضرت و مجلس و خدام و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خداے تعالیٰ بزرگی

تشبیه کرده بچراغ که روشنائی می‌بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح
که نام کتاب محی السنه است جمع اوست و این کتاب مشتمل است بران چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ واسأل الله التوفیق
و میخواهم از خدا سبحانه تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سائر امور و احوال و توفیق درست دادن
کسے را اسباب است و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده والاعانة والهدایة والصیانة میخواهم
از وے تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب و نیز
و تیسیر باتمام مقصد و میخواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آن را و ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی
که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطا
اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است و جمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانان را از مرد و زن حسبی الله و نعم الوکیل بس است
مرا خداے و وے تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسے است که کار خود را باو بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار چه کنی [illegible]
ازین بهتر کار و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدا
که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اسماے حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبهٔ کتاب
فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از
شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید
اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبهٔ اغراض و اعواض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم آمدن هجرت
بسوے خدا و رسول خدا دارد چنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است درینجا نیز باید و همین جاری شده عادت اکثر از مصنفان
این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سر گروه این طائفه است نیز کرده خطابی گفته که اساتید ما از مشائخ
مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امرے که ابتدا میکردند از امور دین و از آنکه حدیث انما وارد
بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وے بعظم موقع و کثرت فوائد وے و وے اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی
از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قالبی و قلبی و نیت اصل اعمال قلب و اصل آن است و اگر
باعتبار توقف صحت و ثواب همه انواع اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و جمیع دین
دارند نیز گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و تا آنکه مقصود وے رحمه الله
ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده والا وے در بیشتر از این ابواب دخل است
چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لا تعد و لا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علماے دین متفق اند بر صحت
این حدیث و بعضی آن را متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

انما الاعمال بالنیات یعنی نیست اعتبار کردارها و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر بنیتها ست آن و در اکثر روایات داشهر آن بهمین آمده
و در بعض الاعمال بالنیات ست بی کلمهٔ انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همهٔ این عبارات یکیست و نیت عزیمت
عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات است به نیت مقبول و معتبر بود و ثواب بیت بدان مترتب گردد و قیاست اعمال
دو قسم اند بعض مقصود بالذات چنانکه نماز مثلاً در این قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیلهٔ عمل دیگر چنانکه وضو که
نیز ثواب مشروط به نیت ست و لیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضو بی نیت درست گردد در مذهب امام ابو حنیفه و ابن پیش است
و نزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار کنند برای
خدا کنند و بقصد امتثال امر و طلب رضاء وی کنند و باید دانست که نیت کار دل ست نه زبان گفتن ما نیت نیز ره گر
بزبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر قصد نیت در دل حاصل گردد و بزبان نیاید یا بزبان خلاف آن آرد و زبان نکند
و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بران که تعبیر آن نا مشروع ست که تلفظ به نیت شرط صحت نماز ست یا نه
صحیح آن ست که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا ست و لیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر ست و مستحب تا زبان با دل موافق
و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محققان گویند که در هیچ یک روایت از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بزبان گفته و همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر
خوانده بودی هر آئینه روایت شدی پس طریقهٔ سنت و اتباع آن آنست که هم به نیت بدل اقتصار کنند و اتباع چنانکه
در فعل واجب ست در ترک نیز هست پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد متبدع بود کما قال المحدثون - و انما لامرئ
ما نوی - یعنی نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این
جمله مؤکد و مقرر کلام سابق ست و مؤدی و مآل هر دو کلام یکیست که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و بعضی گفته اند یعنی بخصوص
بران نصیب مرد از عمل همان ست که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه ایتای
که قریب و خویش او ست چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه یابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت
قرابت کند فقط ثواب صلهٔ رحم خورد یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای
متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که بدان وارد برسد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل ست و لیکن در وی نیات متعدده میسر و در هر
ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می درآید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی
و تقدس می آید و وی تعالی کریم ست و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک
این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز ست پس گویا آن نماز را که انتظار
می برد میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از رباطت که در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واقع شده است
نزد بعض مفسرین همین ست و در حدیث آمده که انتظار الصلوة بعد الصلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات ست

دیگر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاهداشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد
ازان محفوظ مانند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد درآید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف
ساعتیست ثواب آن را دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتیست که حصول آن آسان ست و مردم از تحصیل آن غافل
و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیه دیگر که در آمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور ست و
فضیلت و ثواب بیشمار دارد ششم بجهت و برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب
مردم بران و در اخبار آمده که هرکه برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی
از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارست آن نمایند مگر آنکه گرد گیرند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک
ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هرکه وضو کند در مسجد رود و نماز گزارد و باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه
وسلم هشتم قصد افاده و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد نهم قصد زیارت
برادر دینی که در راه خدا دوست دارد و دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی درآید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت
فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام
دل و اتصال بمشاهده حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی ست و مقتضای
بای اضافت بیتی حاصل ست مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادت ست اگر در اعمال طبعی نیز و انی
نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و ترویح
همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت
غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر بر
مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار در حصول
ثواب بر نیت ست و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل مورد آن را بیان کرد و بمثال جزئی و فرمود و من کانت
هجرته الی الله والی رسوله پس کسیکه باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و بنیت طلب رضا و امتثال امر ایشان
فهجرته الی الله والی رسوله پس هجرت او بسوی خدا و رسول او ست یعنی مقبول ست و ثواب عظیم بران مترتب. و من کانت
هجرته الی دنیا یصیبها. و در روایتی لدنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که برسد بدان. او امرأة یتزوجها
یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس باشد
هجرت او بسوی چیزیست که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بس هیچ ذکر نکرد آن را چنانچه
در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول ست

و غیر مجهول ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت در آن مشوب
و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب
دریابد بر قول مختار و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همین ست یا رب مگر نیت حق غالب
بود والله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف ست زیرا که وی از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق و شاغل
از ذکر اوست یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف ست زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر ست از ذکر حق و از سلوک
طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس می گفتند
و عقیله بود هجرت نموده بمدینه رفته بود و بعض حال او را به آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد
ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن ست که عرب نمی دادند
بموالی یعنی بعجمان نسای عربیه را و رعایت میکردند کفاءت را در نسب و چون نوبت اسلام رسید عصبیت عرب
کم شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نساء ایشان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن ست چنانکه از کلام شیخ ابن حجر
در فتح الباری ظاهر گردد والله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع برآمدن از چیزی بچیزی دیگر بطلب
مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای
اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب مخصوص بانتقال بود از
مکه بسوی مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه مرتفع شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد از آن
هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هرگاه امکان قدرت بود باقی
تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة یعنی منقطع نمیشود هجرت یعنی منقطع
نمیگردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد در آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است
بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا غیر آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة را
نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگرست خاص که هجرت حقیقی آن ست و آن برآمدن ست از وطن طبیعت و ترک کردن
آنچه نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آن را و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل
کسی ست که گذاشته است چیزی را که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه
حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آن را از یک صحابی روایت کرده باشند

وحدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمهٔ حدیث که مشهور اند بلکه همه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح ست واگرچه در
اول تا دو سه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از ان رسیده بعضی گفته اند که راویان او در مشاهیر
اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در اخبار وارد شده
نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن
علما را اقوال ست اول آنکه نیت تنها بے اقتران بعمل نیز عبادت ست و اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت
بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت ست و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنهٔ کامله نویسند
و نیز آمده که هرکه بخواب رود و نیت وے آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگزارد نوشته میشود براے وے ثواب تهجد اگرچه بغلبهٔ
خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وے فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار ست وجه ثانی آنکه محل نیت
دل ست و دل مکان معرفت لاجرم آنچه از محل معرفت ناید و ازین معدن برآید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن
حاصل شود و از سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خداے رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانے
نیافرید که نزد وے تعالی عزیز تر باشد از دل بندهٔ مومن زیرا که هیچ عطیه بخلق را گرامی تر نفرمود عزیز تر از معرفت خود پس
عزیزترین نعمتها را عزیزترین مکانها نهاد و اگر مکانے بودے عزیز تر از ان معرفت خود را دران نهادے و فرمود خسیس ترین
ست بنده که عزیزترین کاشانها را از حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند بے ادبی کسیکه آن را که وے تعالی در جاے
نشانده به بیگانه بدهد و بجاے آن دیگرے را نشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر ست براے آنکه نیت پایدار و باقی ست و عمل
ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ بموجب نیت ست که دائمی ست و اگر بقدر عمل بودے
هم بقدر ازمان بودے که عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت چه
که ریا علم ست و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان باسمان می برند حق تعالی بعضے از
ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة بیندازان صحیفه را بیندازان صحیفه را آن ملک گوید بار خدایا بندهٔ تو سخن خیر گفت
و عمل خیر کرد و ما آن را شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آن را بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده
بان عمل رضاے مرا و بعضی دیگر را از ملائکه ندا آید اکتب لفلان کذا و کذا یعنی بنویس در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا
این بنده کارے نکرده و نگفته نویسم خطاب آید که وے نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر محدود و اندازه
و نیت مومن غیر متناهی ست و میخواهد که همه را بوجود آرد اعمال همه را تواند کرد پس ثواب نیت زیاده ست و خیرات و طاعات
و نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت دائمه معاصی دارد و اعمالش محدود و منحصر و بعضے از اهل تحقیق
کما قال بعض المشایخ الصوفیة ابیات چون نباشد پاک اعمال از ریا ست حاصل چون نقش بوریا ٭ هر کرا اندر عمل اخلاص نیست ٭ در جهان
از بندگان خاص نیست ٭ هر کرا کار براے حق بود ٭ کار او پیوسته با رونق بود ٭ پاک گردانی عمل از ریا ٭ تا شمع عیان گر باشد ضیا ٭ والله الموفق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارت ست از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از نزد خدای تعالیٰ آورده
به بندگان رسانیده و آوردن وی آن را بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم از نزد خدای تعالیٰ آورده حق ست یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزی
که آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل اتصاف بایمان کافی ست ولیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل ست
و باید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق که مراد بدان در اینجا
اذعان و تسلیم ست که بفارسی آن را گرویدن گویند نرسد و باطن بران قرار و آرام نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته
براه جحود و انکار میرفتند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کفر می‌ورزیدند بیرون رود چنانکه
فرمود وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم و فرمود يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی ست و اقرار
بزبان شرط اجرای احکام ست اگر مانعی ازان نباشد مثل گنگی و اکراه یا آنکه ایمان آورده و همان ساعت بمرد و اینجا
قسمی دیگر ست که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آن را امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار
و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر ست اگرچه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت
ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را
مومن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت این ست و صحابه
و سلف همین اعتقاد بوده اند و فاسق را مومن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا نمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند
و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول ست که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان
کامل ست و بر همین محمول ست آنچه از محدثین منقول ست بدلائل مذکوره و بتصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات
ایشان موهم خلاف این ست و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را
بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف وغیره و تحقیق همانست که گفته شد و باللہ التوفیق و خوارج مرتکب کبیره
بلکه صغیره را نیز کافر گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مومن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات کنند و این اول بدعتی ست که در عقائد
پیدا شده و بعض آیات و احادیث که ظاهر دران ست تمسک کنند و آیات و احادیث دیگر را که نص در مذهب اهل سنت و جماعت ست
تاویل کنند و در حقیقت مراد آیات و احادیث همان ست که سلف اوائل که زبان دانان دین و مرادشناس شریعت اند
ازان فهمیده اند از جهت علم ایشان بقرائن و موارد اگرچه بظاهر خلاف آن در فهم در آید و این اصلی عظیم ست در باب فهم
نصوص و تعیین مراد آن و وجود زیغ و زلل مبتدع ازینجاست و من اللہ العصمة والتوفیق و بدانکه مولف چنانکه در اول کتاب
حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که مبنای تمامه طاعات و عبادات ست در اول کتاب الایمان حدیثی آورد که

کہ مشتمل بر اصول و فروع دین ست و این را حدیث جبرئیل گویند از جہت آنکہ سائل آن از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم وے بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا کہ متضمن جملہ علوم ست کہ از احادیث معلوم میگردد چنانکہ فاتحۃ الکتاب را ام القرآن و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سورہ کریمہ تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمہ حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخاری و مسلم و ائمہ دیگر این حدیث را بطرق مختلف از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین در کتب خود روایت کردہ اند و صاحب مشکوٰۃ از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ آوردہ و گفت

الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال۔ روایت ست از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ گفت بینما نحن عند رسول اللہ در اثنائے آنکہ ما یعنی جماعت از صحابہ نزدیک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودیم۔ ذات یوم۔ یک روزے۔ اذ طلع علینا رجل۔ ناگاہ پیدا گشت و ظاہر شد در غایت ہیبت و جلالت چنانکہ آفتاب یا ماہ برآید بر ما مردے۔ شدید بیاض الثیاب۔ سخت سفید جامہا۔ شدید سواد الشعر۔ سخت سیاہ موے و شعر بسکون عین و فتح آن ہر دو آمدہ + لا یرٰی علیہ اثر السفر۔ دیدہ نمیشد بر وے نشان سفر مثل غبار آلودگی موے و شکستگی رنگ روے و سستی و ماندگی گویا مردے ست از ہمین شہر آمدہ ولا یعرفہ منا احد۔ و حال آنکہ نمی شناسد وے را از ما ہیچ یکے یعنی از ین شہر ہم نیست و اگر از ینجا بودی شناختیم او را۔ حتی جلس الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ تا آنکہ نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت مائل و متوجہ بسوے وے چنانکہ متعلم پیش معلم نشیند۔ فاسند رکبتیہ الی رکبتیہ پس تکیہ داد و متصل گردانید ہر دو زانوے خود را بہر دو زانوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مبالغہ کرد در قرب و اتصال بحضرت وے تا آسان گردد استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و موانست کہ میان ایشان بود۔ و وضع کفیہ علی فخذیہ۔ و نہاد آن مرد ہر دو کف دست خود را بر دو ران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از برائے تمکین و تثبیت وے صلی اللہ علیہ وسلم تا در اصغائے کلام و فہم و افہام آن جا مقر و ثابت باشد یا نہاد بر دو کف دست خود را بر ران ہائے خود چنانکہ صورت ادب و رسم متعلمان ست و این بظاہر مناسب تر ست بآمدن جبرئیل و تقرب وے بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و نشستن در پیش وے بر صورت متعلم و لیکن وجہ اول راجح تر ست زیرا کہ در روایت نسائی صریح آمدہ است حتی وضع یدیہ علی رکبتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم جبرئیل اگرچہ بظاہر و صورت سائل و متعلم بود و لیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جانب حق و آمدن وے برائے تعلیم و اسماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکہ از آخر حدیث معلوم میگردد و اسناد تعلیم بجبرئیل در قرآن مجید نیز واقع شدہ آنجا کہ فرمود علمہ شدید القوٰی ذو مرۃ واللہ اعلم۔ و قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام۔ و گفت آن مرد ای محمد خبر دہ مرا از حقیقت اسلام کہ چیست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آن مرد۔ الاسلام ان تشہد ان لا الٰہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ۔ حقیقت اسلام این ست کہ گواہی دہی کہ نیست ہیچ معبود بحق مگر خدا و گواہی دہی کہ بتحقیق محمد فرستادہ خداست بسوے خلق برائے تبلیغ احکام وے و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی و خضوع

و غیبت و تسلیم شدن مر حکم کسے را بے سرکشی و اعراض و در شرع عبارت ست از انقیاد و اطاعت احکام الٰہی و بجا آوردن ارکان خمسہ۔ و دین مسلمانی کہ مذکور شوند پس اسلام اسم ظاہر اعمال است و ایمان نام باطن یا اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان ست و آنکہ در عقائد مذکور ست کہ اسلام و ایمان یکے ست بآن معنی ست کہ ہر مومن مسلم ست و ہر مسلم مومن و نفی یکے ازین دو اسم از مسلمان نتوان کرد و حقیقت اسلام ثمرۂ ایمان و فرع آنست و علما را درین مسئلہ کلام بسیار ست و تحقیق این ست کہ گفتہ شد پس اول ارکان اسلام گواہی دادن ست بوحدانیت حق تعالےٰ و تقدس و رسالت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم و از ظاہر حدیث چنان معلوم میشود کہ تکلم بلفظ شہادت شرط اسلام ست پس اگر لفظ شہادت نگوید یا بجاے اشہد اعلم آرد مسلمان نشود و لیکن بضرورت از دین معلوم شدہ است کہ اگر مجرد لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ گوید مسلمان ست و لابد چون صیغہ اشہد در احادیث واقع شدہ است تلفظ بآن اولے و احوط باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز ست چنانکہ فرمود۔ وتقیم الصلوۃ۔ و بر پا داری نماز را و مراد باقامت صلوۃ گزاردن اوست راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرائط و رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکہ گویند اقام العود راست ساخت چوب را کہ کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بر آن ست و جد و جہد نمودن در آن مشتق از اقامت بمعنی مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رائج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوۃ مال ست چنانکہ فرمود و تؤتی الزکوۃ۔ و بدہی زکوۃ را و زکوۃ در لغت بمعنی نما و تطہیر ست و دادن زکوۃ سبب نما و زیادت مال و برکت در آن و موجب طہارت مال و طہارت صاحب وے ست از رذیلۂ بخل و امساک و اشتقاق از تزکیہ نیز احتمال دارد گویا گواہی میدہد بصحت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالےٰ چہارم روزۂ رمضان داشتن ست چنانکہ گفت۔ و تصوم رمضان۔ و روزہ داری ماہ رمضان را و صوم در لغت بمعنی امساک یعنی نگاہداشتن ست و در شرع عبارت از نگاہداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعضے علما و سفیان ثوری از ایشان ست نگاہداشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکنندۂ صوم ست و روزۂ کامل آنست کہ جمیع اعضا و حواس را از نا فرمودۂ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض ست بمعنی گرم کردن و سوختن و چون در روزہ سوختن و گداختن نفس ست باین علاقہ ماہ روزہ را رمضان نام کردند و این وجہ بر تقدیرے درست افتد کہ لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند کہ در وقتے کہ تعیین اسماے شہور میشود در ان وقت ہوا گرم بود و تابستان و اللہ اعلم۔ و تحج البیت۔ پنجم از ارکان اسلام آنست کہ قصد کنی خانۂ کعبہ را و بگزاری مناسک حج را۔ ان استطعت الیہ سبیلا۔ اگر میتوانی رفت و راہ یافت بسوے وے و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحلہ ہست و نزد امام مالک بر کسیکہ قوت پیادہ رفتن دارد نیز واجب ست و امن راہ نیز داخل استطاعت و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجہ وجود دریا منافی امن طریق نبود چہ غالب در وے سلامت ست اگر در موسم نشیند و صحابہ براے جہاد در کشتی نشستہ اند پس براے حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمدہ است

کہ افضل شہدا کسے ست کہ در کشتی غرق شود و نیز آمدہ کہ حق تعالےٰ قبض ارواح ایشان بے واسطہ ملک میکند۔ قال چون آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد۔ صدقت۔ راست گفتی حقیقت اسلام ہمین ست کہ بیان کردی فعجبنا له
یسأله ویصدقه عمر رضی اللہ عنہ میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را کہ میپرسید آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و تصدیق می کرد
او را چہ پرسیدن بظاہر دلالت بر جہل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جاے شگفت نیست زیرا کہ وے جبرئیل
بود کہ براے تعلیم و تذکیر صحابہ آمدہ بود تا از آن حضرت بپرسد و وے صلی اللہ علیہ وسلم بیان کند و صحابہ بشنوند و نتیجہ آن را یاد گیرند و این در آخر
عہد حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود۔ قال فاخبرنی عن الایمان۔ گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر دہ مرا از حقیقت
ایمان کہ چیست۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان تؤمن باللہ۔ حقیقت ایمان اینست کہ بگروی بخداے تعالےٰ بذات و صفات
ثبوتیہ و سلبیہ و تنزیہ و تقدیس وے تعالےٰ یعنی از جمیع نقائص و امارات حدوث۔ وملائکتہ۔ و ایمان آری بفرشتگان اللہ تعالےٰ
کہ اجسام نورانیہ اند قادر بر تشکل باشکال مختلفہ و بندگان خدا اند کہ بفرمانی نکنند او را و تصرف اندر عالم باذن وے تعالےٰ و عصمت
ایشان نبی و مردی و باقی صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شدہ است۔ وکتبہ۔ و ایمان آری بکتابہاے حق تعالےٰ
کہ کلام قدیم اوست منزہ از حرف و صوت و فرستادہ آنہا را بپیغمبران خود با بجا در حروف و اصوات در الواح یا بر السنہ ملائکہ یا بے واسطہ
ملک مسموع از وراے حجاب و ہمہ کلام خدا اند حق و ثابت وقرآن مجید افضل آنہاست از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفتہ اند
کہ مجموع آن صد و چہار ست پنجاہ از آن منزل بر شیث صحیفہ و سی بر ادریس و دہ بر آدم و دہ بر ابراہیم باقی چہار کتب مشہور توریت و زبور
و انجیل و فرقان واللہ اعلم۔ ورسلہ۔ و ایمان آری بپیغمبران وے تعالےٰ کہ فرستادہ است ایشان را بخلق براے ہدایت
ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیدہ بمعجزات و آیات و واجب ست ایمان آوردن بہمہ انبیاء بے فرق در اصل
نبوت و واجب ست احترام و تنزیہ ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناہان خرد و بزرگ پیش از
نبوت و پس از وے ہمین ست قول مختار و آنچہ بعضے از مفسران و اہل قصص و اخبار از بعضے از ایشان مثل یوسف و داؤد علیہما السلام
نقل کردہ اند صحیح نیست و اگر ہست بخطا و نسیان ست و صحیح آنست کہ برادران یوسف پیغمبر نبودہ اند و آنچہ در قرآن مجید باوشان نسبت عصیان
کردہ و عتاب نمودہ مبنی بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد کہ بر ترک اولےٰ و فضل اگرچہ بحسب نسبت بندہ خود بہر چہ خواہد بگوید و عتاب
نماید دیگرے را مجال نہ کہ تواند گفت و آنچہ ادب ست کہ لازم ست رعایت آن این است کہ اگر از جانب حضرت حق نسبت بانبیا کہ مقربان درگاہ اند عتابے
و خطابے رود یا از جانب ایشان کہ بندگان خاص اویند تواضعے و ذلتے و انکسارے صادر گردد کہ موہم نقص بود ما را نباید کہ در آن دخل کنیم و بیان
نمائیم و محل اعتقاد در حق سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم آنست کہ ہر چیز غیر مرتبہ الوہیت و صفات اوست حضرت او را ثابت ست
و وے بہمہ فضائل و کمالات بشری را شامل و در ہمہ راسخ و کامل۔ والیوم الآخر۔ و ایمان آری بروز پسین کہ آخر ازمنہ محدودہ است
و آن عبارت ست از وقت مردن یا از بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بہشت و اعتقاد کنی کہ ہرچہ شارع بدان خبر دادہ
و بصحت رسیدہ از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط

وجنت و نار ہمہ حق ست۔ وتؤمن بالقدر خیرہ وشرہ ۔ و ایمان آری بآنکہ حق تعالے ہمہ چیز را از نیک و بد پیدا ازین دانسته
و تقدیر کردہ است و ہر چہ در کائنات واقع شدہ و میشود ہمہ بقضا و قدر و ارادات اوست چنانکہ فرمود انا کل شیء خلقناہ بقدر
و با وجود آن بندگان را امر و نہی کردہ و بندگان را در فعل کسب و قدرتے دادہ و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساختہ و در حقیقت
ثواب فضل اوست و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات ہمہ بتقدیر اوست و این مسئلہ و ہر چہ در باب ایمان مذکور شدہ در علم
کلام مبین شدہ و مبرہن گشتہ است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کردہ شود ان شاء اللہ تعالے۔ و طالب علم را باید کہ
اصل مسائل آن را بے قیل و قال اہل بحث و جدال تحصیل نماید و در تنگ شبہہ نیفتد و آنچہ ضروری ست از آن در رسالہ تکمیل الایمان و تقویۃ
الایقان بیان کردہ ایم و باللہ التوفیق و بدانکہ در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمدہ بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان
اصل اسلام ست و مقدم بر آن چنانکہ گفتہ شد۔ وجہ آن ظاہر ست و وجہ تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقہ ترقی ست چنانکہ بعد از تحقیق
ایمان بیان احسان کرد کہ مرتبہ تکمیل و تجرید ایمان و اسلام و اعلے مراتب و مقامات ست چنانکہ فرمود۔ قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان
گفت آنمرد بآنحضرت راست گفتی پس خبر دہ مرا از احسان کہ چیست چون در بسیارے از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شدہ و آن را
درجہ عالی نہادہ و مرتبہ کمال داشتہ اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بہ تمام و کمال
مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن ست و آن بر دو وجہ اطلاق می یابد نیکی بر وے بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجہ تکمیل و تجوید و
اتقان و چنانکہ باید و شاید بجا آوردن آن را گویا انجا نیز احسان کردن ست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم ست بنفس بدی کردن ست
با وے و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع ست در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکہ نشان صحت اسلام و ایمان ست قال گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان حقیقت احسان۔ ان تعبد اللہ کانک تراہ۔ احسان عبادت کردن ست خداے تعالے را چنانکہ گویا می بینی
او را و شک نیست کہ کسے را کہ این حال باشد در نہایت ہیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواہد بود و این
مقام مشاہدہ است و استغراق و در یافت ذوق و حضور و فرو تر از ان مرتبہ مراقبہ است کہ آگاہ بودن ست از نظر آلہی و علم وے تعالے
بحال بندہ چنانکہ فرمود۔ فان لم تکن تراہ فانہ یراک۔ پس اگر نیستی تو باین حال کہ گویا می بینی او را و عبادت کنی او را باین صفت کہ ناظر باشی
او را پس ازینکہ می بیند وے ترا درین صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب
و طمانینت و عدم التفات بہ یمین و شمال لازم حال خواہد بود چنانکہ در حضرت بادشاہے کہ حافظ و رقیب و مشاہد احوال اوست تا در بیا
مجال بیقیدی و ترک ادب بر وے تنگ گردد و آنکہ با وجود آن ناظر و مشاہد جمال بادشاہ بود او را حال دیگر و حضوری و لذت
دیگر باشد کہ فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی اللہ علیہ وسلم و جعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ در مقام اوست
و بالا تر و کامل تر از مقامات تمامہ عابدان ست ثم فہم و بالجملہ در طاعت و عبادت سہ مرتبہ ہست یکے آنکہ ہمان قدر کہ برائے ذمہ کند
از ادائے واجب چنانکہ قضا واجب نگردد و دیگر آنکہ احکام و ارکان و شرائط و آداب آن را بجا آرد کہ موجب حصول رضا
و ترتیب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متسلی نشود و بالا تر از ہمہ آنست کہ بمشاہدہ معبود و حضور ذات

اقدس وے مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اجلّ قربات ست مجاز است معنوی بتقدس ذات الٰہی تعالیٰ شانہ حاصل
کہ باطن منور ایشان مستغرق و متحیر در کیفیت آن جز ندید و قی توان یافت رزقنا اللہ و ازین حدیث امکان رویت حق تعالیٰ و آخرت
استفادہ توان نمود کہ در دنیا تا آنکہ حجب بالی ازان محروم و محجوب ست و چون این حجاب برافتد کانک تراہ آنک تراہ گردد
چنانکہ در آخرت واقع شد ستروں ربکم یوم القیامۃ الحدیث و لہٰذا در حدیث رویت وصیت کردہ اند بمحافظت برای ادای
نماز در اول روز و آخر آن کہ میقات رویت باری تعالیٰ است در بہشت یعنی تا آنکہ شہود ذات بہم رسد و عینی و مستغرق شود
بصری گردد کہ قوت بصیرت در وے و ران نشأت ابداع خواہد یافت - قال صدقت - گفت راست گفتی ہمین ست
معنی احسان کہ بیان کردی بدانکہ بنای دین و کمال آن بفقہ و کلام تصوف ست و این حدیث شریف بیان این ہر سہ
مقام کردہ اسلام اشارت بفقہ است کہ متضمن بیان اعمال و احکام شرعیہ است و ایمان اشارت باعتقادات کہ مسائل
اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف کہ عبارت از صدق توجہ الی اللہ است و جمیع معانی تصوف کہ مشائخ
طریقت بآن اشارت کردہ اند راجع باین معنی ست و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند کہ ہیچ یکے بے دیگرے تمامی نہ پذیرد
چراکہ کلام بے تصوف و تصوف بے فقہ صورت نہ بندد زیرا کہ حکم الٰہی بے فقہ شناختہ نشود و فقہ بے تصوف تمام نشود زیرا کہ
عمل بے صدق توجہ تمامی نہ پذیرد و ہر دو بے ایمان صحیح نگردد بمثال روح و جسد کہ ہیچ یکی بے دیگرے وجود نگیرد و کمال نپذیرد
و از ینجا فرمودہ امام مالک رضی اللہ عنہ من تصوف ولم یتفقہ فقد تزندق ومن تفقہ ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینہما فقد تحقق کمال
جامعیت این ست باقی ہمہ زیغ و ضلال والتوفیق من اللہ الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین ہمہ گفتہ شد اشارت
بقیام قیامت و وجود عمل باشد و آمارات کرد تا تنبیہ گردد و باعث شود بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکہ فرمود - قال فاخبرنی عن الساعۃ
گفت آن مرد بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آنکہ بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر دہ مرا از وقت قیامت کہ کے قائم
خواہد شد و قیامت را ساعت ازینجہت گویند کہ طول زمان آن باعتبار آن گویند کہ قیام او یکبارگی شود در یک لحظہ یا بجہت آنکہ با وجود انہمہ طول
و امتداد نزد حق تعالیٰ حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت یعنی پارہ از زمان غیر معین و یکی دو دو در اصطلاح اہل حساب
نجوم یکجزو از بست و چہار جزو از روز و شب - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ما المسئول عنہا باعلم من السائل -
نیست آنکسی کہ پرسیدہ شدہ او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی کہ پرسندہ است یعنی نیستم من داناتر از تو بلکہ یعنی ہر دو تو
ہر دو برابریم در نادانستن آن بلکہ ہر سائل و مسئول ہمین حال دارد کہ آن را جز خداوند تعالیٰ کسے نداند و وے تعالیٰ ہیچکس را
از ملائکہ و رسل بر آن اطلاع نداد - قال فاخبرنی عن اماراتہا - گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر دہ مرا از علامات قیامت نشانہا
او - قال ان تلد الامۃ ربتہا - گفت آنحضرت یکے از نشانہائے قیامت این ست کہ بزاید دایہ مالک و مربی خود را در تاویل و بیان
مراد ازین عبارت شرائع را اقوال ست اکثر بر آنند کہ مراد بدان کثرت اتخاذ سراری ست و پیدا آمدن داہ زادگان کہ نسبت بمادران
خود بجہت نسبت بپدران مولے و سید اند و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکہ اموال وے بعد از موت صاحب وے راجع باولاد ست

ویا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف وعادت و علامت بودن این حال
مر قیامت را بجهت وجود تغیر وخروج از دائرهٔ توسط واعتدال در اسباب وآلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام
احوال وفساد واختلال ست یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد وبسیارے بدست آوردن واسیر ساختن ایشان وشاید که درین
میان بعضے از اولاد مادران خود را بند کرده واسیر ساخته باشند ومالک آنها شوند واگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دائم ومستمر
بر ملک باشند واگر ظاهر گردد وبیع از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلاے مسلمانان بر بلاد کفر وغلبه وقوت
اسلام وکمال اوست وچون هر کمالے را زوالے در پے ست ظهور شدن باینها وانقطاع بود در دولت اسلام گردد که علامت
قیام قیامت ست ویا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات وعقوق آنها ومعاملت کردن ایشان مثل معاملهٔ مالک وسادات
اگر گویند که کثرت جهاد واستیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود وظاهر آن ست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد
جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان ست بنسبت آنچه گذشته واگر دران وقت نیز بعضے از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد
ونیز شاید که در آخر زمان جهاد واستیلا بیشتر از بیشتر گردد والله اعلم وبعضی گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد در آخر زمان بسبب
احوال مردم در رعایت احکام واختلاط حلال وحرام وشاید که بکثرت تداول ایدی وتردد مشتریان بدست فرزندان افتد ومضمون
ان تلد الامة ربتها صادق آید وبعضی گویند که این کنایه ست از زیادتی مادران ملوک وامرا که چون ملوک وحکام شوند مادران
ایشان در قول رعایاے ایشان باشند وایشان مالک وسادات شوند بنسبت آنها واین نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصاً
در اواخر دولت بنی عباس وروسا واکابر اگر گفته شود که ربتها بنا بر اراده تانیث ست پس چه وجه گفت ربها وحال آنکه تصحیح
کرده شد شامل ذکور واناث ست جوابش آنکه موصوف نفس یا قسم است که تانیثش موثث ست ومعنی او شامل ذکور واناث ست
ونیز بتکلف باجتناب تعظیم واجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وے بجا نا آمده یا
در لغت ست وچون حکم در وے آن چنین ست درین طریق وے لحوا بود ودر روایتے بعلها آمده بجاے ربها وبعل نیز بمعنی
رب وسید ست واگر بمعنی زوج بود نیز بعضی توجیهات مذکوره صادق ست چنانکه کسے کنیزے در بند کفار آورده واورا
او خود نادانسته تزوج نماید ووطی کند یا در صدر اول ابا واستنکاف داشتند از [illegible] رغبت میکردند ودر آخر رواج والله اعلم
وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آن ست که ببینی تو اے مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقیرا
شبانان گوسفندان یعنی مردم فقیر بینوا را باین صفت که یتطاولون فی البنیان تفاخر وتکبر کنند بر یکدیگر در بناها وخانها یعنی
[illegible] ایشان که [illegible] وفاقه وذلت در بناها بانها میگراینده وگوسپندان که [illegible] احوال عجب ست چه [illegible] ستیزه وتکبر گردند
[illegible] بیکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت ونشان آخر زمان ست که موجب اختلال
[illegible] عالم [illegible] عزت وبزرگی ارازل واسافل وجهال [illegible] حقارت وذلت اعالی واکابر وعلامت
آورده [illegible] وعهده [illegible] وکار [illegible] صدور [illegible] مناسب حال [illegible]

میدانستند و تغییر و تبدیل را بدان راه نبود و باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانهٔ دولت او این بود و در حدیث آمده است
که قائم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورتر و نیکبخت‌ترین مردم در دنیا لئیمان و بچه‌دزدان و نیز آمده است که از علامات قیامت
که کسان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب. پوشیده نماند که علامات قیامت از صغرے و کبرے بسیار اند چنانکه
در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی ولیکن اقتصار فرموده بذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن
کرده باشد والله اعلم. قال. گفت عمر بن الخطاب. ثم انطلق. این سوالها کرد آن مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس روان شد. فلبثت ملیا. پس درنگ کردم من زمانی دراز یعنی نپرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد که بود.
و شیخ گفته که در اوسط ملیا است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است مثل این قصهٔ عجیب و غریب اقتضای آن داشت که اقتضای
طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر یافت تقصیر قلیل در وی کثیر و طویل باشد و در روایت ابوهریره آمده
که پشت داد آن مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بازگردانیده بیارید او را پس رفتند تا بازگردانند پس ندیدند چیزی را.
ثم قال لی. پس گفت آنحضرت مرا یا عمر. اتدری من السائل. ای عمر آیا در می‌یابی که بود این مرد سوال کننده. قلت گفتم من
الله و رسوله اعلم. خدا و رسول خدا داناتر اند بدان و این ادب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند. قال فانه جبریل. گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبریل بود و جبریل اسم سریانی است بمعنی عبدالله. اتاکم یعلمکم دینکم. آمد شما را در حالی
که تعلیم میکند شما را دین شما را قواعد و احکام آن را و اسناد تعلیم در اینجا بجبریل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت
جواب آن را و شنوانیدن آن صحابه را و در واقع چون جبریل ناقل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد و نیز
در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان
و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام تنها نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز با احکام فقهیه
تخصیص یافته چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعبه‌ها و اجزای دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان
ایمان آورده اند بحقیقت آن رسند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن و بالجمله دین یکیست و تقسیم شود و هر که
غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب. رواه مسلم. روایت کرد این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز آن را روایت کرده است
ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند
ولیکن با حدیث عمر تفاوتی و الفاظ دارد چنانکه گفت. و رواه ابوهریرة مع اختلاف. و روایت کرد این حدیث را
ابوهریره با اختلافی و تغییری که با حدیث عمر دارد. وفیه. و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است چنین آمده که. و اذا
رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض. و نشان قرب قیامت آن است که چون ببینی تو برهنه پایان برهنه تنان
کران گنگان یعنی نادانان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم. فی خمس لا یعلمهن الا الله. علم قیامت و وقت برپا شدن وی

داخل ست دران پنج چیز که میداند آنها را هیچ کسے مگر خداے تعالیٰ - ثم قرأ - پس بخواند آنحضرت از براے بیان وتعیین آن پنج
چیز که آن را جز خدا نداند این آیت را که - ان الله عنده علم الساعة - بدرستی که خداوند تعالیٰ نزد اوست نه نزد غیر او علم قیامت که کے
خواهد رسید - وینزل الغیث الآیة - ونزد اوست علم باران که کے خواهد فرستاد تا آخر آیت که - ویعلم ما فی الارحام - ومیداند وے تعالیٰ
نه غیر وے که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر - وما تدری نفس ماذا تکسب غدا - ونمیداند هیچ ذاتے که چه کار خواهد کرد فردا - وما تدری
نفس بای ارض تموت - ونمیداند هیچ کس که بکدام زمین بمیرد ومراد آن ست که بے تعلیم الٰهی بحساب عقل هیچ کس اینها را نداند آنها از امور
غیب اند که جز خداے کسے آن را نداند مگر آنکه وے تعالیٰ از نزد خود کسے را بداناند بوحی والهام - متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما
ولادت وے پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن وبعضے گفته اند پیش از وے آورده واین
صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن ودر حضور او احد را اختلاف ست وبود وے رضی الله عنه از اهل ورع وزهد وسخت احتیاط
در تحری وتوقی ورع وے قوی ومستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکے از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد
دنیا بوے الا ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابن عمر که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم - بنی الاسلام علی خمس - بنا آورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز - شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
اول گواهی دادن بیگانگی خداے تعالیٰ وتقدس وبپیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم - واقام الصلوة - دوم برپا کردن نماز و
گزاردن آن بهمت ودرست - وایتاء الزکوة - سوم دادن زکوة مال - والحج - چهارم حج کردن - وصوم رمضان -
پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کردند مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد وعمائم وارکان آنند واین خانه بانها برپاست
متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - ودر نام وے اختلاف بسیارست اشهر عبد الرحمن ست وعبد الله نیز گفته اند
ودر جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو غالب آمده بر وے کنیت بجهت نگاهداشتن وے گربه صغیره را از بلاد دوس
اسلام آورده در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت وحاضر شد آن را با آنحضرت بعد ازان ملازمت کرد وموافقت نمود بطلب علم
وقانع شد بسیری شکم وبود از احفظ اصحاب وبود حافظ متقن متثبت ذکی متقن صاحب صیام وقیام وذکر وتسبیح وتهلیل رضوان الله علیه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابی هریره که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الایمان بضع وسبعون
شعبة - ایمان هفتاد وچند شاخ ست بضع بکسر با وبفتح نیز آمده نام عددیست از سه تا ده که بفارسی از وے بلفظ چند یا از تعبیر کنند
پوشیده نماند که شعبهاے ایمان از اخلاق واعمال وواجبات وسنن ومستحبات وآداب بیرون از حد واحصاست وتعیین عدد
مفوض بعلم شارع ست شاید که اصول احکام وقواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است ودر بعض روایات شصت وچند
نیز آمده واختلاف این روایات شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهے این را اعتبار کرده
فرموده وگاهے آن را یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد ووقتے دیگر بعض احکام دیگر بران افزوده شد وبعض گفته اند
تنصیص وا از ذکر این عدد حصر وتعیین نیست مراد بیان تعدد وکثرت ست واین توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن بیان

پیوست و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند
و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکره السیوطی و بر تقدیر مراد ایذا بنا حق است والا حکم شرع
هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعضی مواضع واجب گردد و پیداست به حکم شرع آب خوردن حلال است و گر خوردن ممنوع
چیزی روا است و مراد آنست که مسلمان را صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که نه باین صفت
باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان
گویند شعر مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن * که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست * و حقیقت مراد آنست که هر که باداے
حقوق پروردگار تعالی و حقوق خلق بجا آرد مسلمان کامل اوست — والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه — و هجرت کننده کسی است
که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است او را حق تعالی ازان بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دار کفر
بدار الاسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان
بدان وامی دارد بگریزد و ترک دهد و حقیقت شرعیت هجرت برای این غرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی
مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان
را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا بمجرد اسم و صورت اکتفا
نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آن را در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات — هذا لفظ البخاری — این
حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و بروایت مسلم در وی مغایرتی و مخالفتی
در لفظ واقع است چنانکه گفت — و لمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه و سلم — و مسلم را چنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم — ای المسلمین خیر — کدام یک از مسلمانان بهتر است — قال — گفت پیغمبر خدا در جواب سائل — من سلم المسلمون من لسانه
و یده — و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مؤلف موهم است که باشد فافهم — وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی
هشت یا ده ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بر وی و وی آخر صحابی است که مرد ببصره
سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا
و دین درین چگونه یا مادر دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد — قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه — ایمان نمی آرد یکی از شما و نمیگردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست
داشته تر بسوی وی من والده و ولده والناس اجمعین — از پدرش و فرزندانش و مردم همه — متفق علیه — نشان ایمان
مومن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر و عظیم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مومن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت
محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقه صحبت و مودت در میان دارد و چه بجبلت و چه باختیار و باید دانست

که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بے اختیار با نها انجذابے دارد و این قسم خارج محبث است چه سخن در ایمان است که تکلیف شرع و تحصیل و تکمیل آن بیرو و پس مراد محبت و ترجیح محبتے خواهد بود که اختیار او دران مدخلے باشد و تکلیف دران جاری گردد پس مراد با محبت اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در اداے حق با لتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضاے وے صلی الله علیه وسلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود هلاک نفس خود و فقدان هر محبوب بفوات حق وے صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس در ینجا اگر چه نکرد در دعاے ماثور که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرموده اللهم اجعل حبك احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلے است بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن اهت بدان در اهمیت خود و شده و هر چه با نفسیت پس تکلیف بدان ذکر و بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و امده در بعض روایات و من الماء البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وے قطعا مدخلے نیست یا آنکه بتدریج و ترتیب را در تعلیم و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که اهمیت بنسبت بوالد و ولد حاصل آید پس از ان بنسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست مارا دوست میداری و پس با غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت شریک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستے بر سینه عمر زد و تصرفے کرد و پرسید اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقی است بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رباعی عمرم همه صرف در وقایت بادا + جان و دل و دین من فدایت بادا + محبوب من از جان و دل و عمر توئی + هر چیز من است بر رایت بادا + و بدانکه منشاے محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل مخلوقات است صلی الله علیه وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال او ست پس اهمیت را خواه بنسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح و تحقیقت هر دو یکیست رباعی هم حسن و جمال بے نهایت داری + هم جود و کرم بے غایت داری + هم حسن ترا مسلم و هم احسان + محبوب توئی که هر دو آیت داری + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ثلث من کن فیه سه خصلت است که هر که باشد آن خصلت در وے وجد بهن حلاوة الایمان حتی یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق بگیرد بدان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وے دوست تر از هر چه غیر خدا و رسول اوست و من احب عبدا لا یحبه الا لله دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر براے خدا و طلب رضاے او و من یکره ان یعود فی الکفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر بعد ان انقذه الله منه بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خداے تعالے از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود

در آتش دوزخ. متفق علیه. **وعن العباس** بن عبد المطلب. عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر
بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه سال و بعض گفته اند بدو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت
مسجد حرام و سقایه آن بوی مفوض بود و قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن او بغزوه بدر همراه مشرکان بکره بود
و بعد از آن اسیر شد و فدیت داد و آزاد کرد و پیش از فتح هجرت نمود و شاهد شد مناقب او بسیار است رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم. گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. ذاق طعم الایمان. چشید مزه ایمان را من رضی بالله ربا. کسیکه خوشنود شد بخدا و گرفت
او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را. وبالاسلام دینا. و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و
عمل کرد بانچه در وست. وبمحمد رسولا. و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را. رواه
مسلم. و درینجا اشارت است بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و طعم میکنند ایمان را و معانی چنانکه طعم
میکنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافیت ازین امراض باین چیز بود و هرکه نه این چنین بود
حلاوت ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه بالعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را
تلخ یابد. **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. روایت است از ابی هریره که
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم. والذی نفس محمد بیده. سوگند بخدای که قالب و ذات محمد در دست قدرت اوست
لا یسمع بی احد من هذه الامة. نشنود در حق من یکی ازین امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت اینجا عام است که
فرستاده شده است بایشان از جن و بشر یعنی دیگر گروه از هر جنس را گویند. یهودی ولا نصرانی. یهودی باشد آنکه تابع است از قوم موسی
علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام. ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به. باز بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان
نیاورده بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن. الا کان من اصحاب النار. مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی
هر که خبر رسالت من شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من و نگروید بدین من کافر است و دائم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد
رواه مسلم. **وعن ابی موسی الاشعری**. صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکی از اجداد او است
اول از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد و بعد از آن در فتح خیبر باز رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و تحیه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. ثلثة لهم
اجران. سه کس اند از مردم که مر ایشان راست دو اجر و ثواب ایشان مضاعف است. رجل من اهل الکتاب. یکی از آن سه
کس مردی است از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که. آمن بنبیه وآمن بمحمد. ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان
آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم. والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه. دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا را از
واجبات که بر وی بوده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند. ورجل کانت عنده امة یطأها. سوم مردیست که بود نزد وی داهی که جماع میکرد
او را بحکم ملک که داشت چنانکه عادت است. فادبها فاحسن تادیبها. پس ادب کرد آن داه را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال

واخلاق نیک کرد تادیب او را - وعلمها فاحسن تعلیمها - و آموخت او را علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب
و تعلیم آن است که بروجهی کند که می باید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی - ثم اعتقها فتزوجها - پس آزاد
کرد آن را و را پس نکاح کرد با وے - فله اجران - پس این مرد را دو اجر است تکرار جهت تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر مر این مرد را
و ثبوت دو اجر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کرده اند اما آن مرد را که دو اجر است ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزویج
و اما تادیب و تعلیم عام و شامل است همه مردم را و خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز در طلب استحقاق و استقلال اعتاق و تزویج است - متفق علیه - و آنکه
می گویند که تعدد اجر مبنی بر عمل حسابی است و غلبه ندارد و اجر بمقابله عمل هر چند باشد و هر که بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادتی که مر این کس راست
کدام است که مخصوص گردانید ایشان را بدان جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر مضاعف است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و قرآن مثلا اگر دیگری را یک اجر داده
ایشان را دو است باشد و هر ثوابی که دیگران را بر اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم - وعن
ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس - امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را
حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - تا آنکه گواهی بدهند که خدا یکی است و محمد فرستاده او است مراد بشهادت اینجا اقرار
باین کلمه است یا آنچه در حکم او است مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن یا آنکه صدور این قول پیش از مشروعیت
این احکام بود - ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة - و تا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بشهادت است و ذکر عبادات
اشارت بتمام و کمال وے است باتیان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرائض و اصرار بران بتاویل فاسد نیز قتال
ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه با منع کنندگان زکوة کرد و بعضی گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک
دهند و بران مصر و دائم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بذکر بجهت بودن اینها است اصل عبادات
یا اشارت است بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور اند و شاید که در آن وقت بجز این دو عبادت فرض نشده باشد
فاذا فعلوا ذلک - پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را - عصموا منی دماءهم واموالهم - باز دارند از من خونهای
خود را و مالهای خود را - الا بحق الاسلام - مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع
بقصاص و حد بایکشت یا مالی که بروی واجب است از مال او باید گرفت - وحسابهم علی الله - و حساب ایشان در آخرت
بر خدا است عز و جل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدای تعالی
داناست بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد - متفق علیه - این حدیث بروایت بخاری و مسلم هر دو است - الا ان مسلما
لم یذکر الا بحق الاسلام - مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان و زندیقان
که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال است که طیبی آن را
ذکر کرده و اصح اقوال قبول است و اظهر اقوال آنکه اگر یکبار الحاد کرد و ناسزا گفت و زود وازان برگشت و رغبت توبه
کرد قبول کرده شود و اگر مصر است و تمرد از ترس جان در آن وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنانکه گویند توبه ایشان قبول نیست

مراد آن ست که ایشان را البته نگیرم اما اگر در واقع توبه وے صحیح ست در آخرت سود خواهد کرد - وعن انس رضی الله عنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا - کسیکه بگذارد نماز ما را یعنی نمازے که در دین اسلام ست - واستقبل قبلتنا - و روے
می آرد بقبلهٔ ما که کعبه است - واکل ذبیحتنا - وبخورد ذبح کرده شده ما را - فذلک المسلم الذی له ذمة الله - پس آن کس مسلمانے ست
که مر او راست عهد وامان وضمانت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد وامان وضمان وحرمت وحق آید و این همه معانی نزدیک
بیکدیگر اند واهل ذمه وذمی که میگویند هم ازین جهت ست که در عهد وامان وضمانت مسلمانان در آمده اند - فلا تخفروا الله فی ذمته
پس غدر وعهد شکنی مکنید خدا را در ذمه او وپناه وے تخفروا بضم تا وسکون خا وکسر فا ست از اخفار یعنی غدر وعهد شکنی کردن و اکتفا
بذکر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین وغیر آن بجهت آن ست که این سه چیز نشانهاے درست ست بر اسلام
وتمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هرکه نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وے به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وقبول
آنچه آورده از نزد خدا وجدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز ست وچون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آن ست که امر قبله
مشهور ست ومخصوص ست بنماز ما بخلاف قیام وقرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند واکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام ست
ویهود ذبیحهٔ ما نمی خورند - رواه البخاری - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال اتی اعرابی النبی - آمد بادیه نشینے پیغمبر را -
صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن اعرابی با آنحضرت - دلنی علی عمل - راه نما مرا ومطلع گردان بر کارے که - اذا عملته
دخلت الجنة - چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی - تعبد الله ولا
تشرک به شیئا - پرستش میکنی خدا را وشریک نمیگردانی با وے چیزے را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شهرت آن یا سوال از عملے ست
که بعد از شهادتین ست ومراد باشتراک با پرستش بتان ست یا ریا که در وے نیز شریک میگرداند خلق را بخدا ولهذا در احادیث
آن را شرک اصغر خوانده اند وظاهر درین حدیث آنچه ست بعد از آن بیان کرده عبادت را بقول خود - وتقیم الصلوة المکتوبة
و بر پا میداری نماز فرض را که نوشته شده وحکم کرده شده است بدان - وتؤدی الزکوة المفروضة - ومیدهی زکوتے را که فرض
کرده شده است زکوة نام همین فریضه است ومراد بزکوة اینجا صدقه است - وتصوم رمضان - وروزه میداری ماه رمضان را
تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در حصول نجات از آتش دوزخ ودر آمدن در بهشت کافی ست وشاید که فرائض در ان وقت
زیاده برین نبود وچون آن مرد طالب عمل در آمدن در بهشت بود - قال - گفت - والذی نفسی بیده - سوگند بآن خدا که بقاے
ذات من در دست قدرت اوست - لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه - زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزے را از نوافل
ونقصان نکنم ازین فرائض چیزے را وصاحب این حال ناجی ست بے شبهه اگرچه بترک سنن مسیئ بود وبترک نوافل خیرات
از ثواب درجات محروم یا مراد بزیادت بر حد مشروع ست ونقصان ازان مثل زیادت رکعت ونقصان آن یا مراد آن ست
که زیاده نکنم در سوال ونقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قوم خود بود سوگند خورد که زیادت ونقصان نکنم در رسانیدن احکام
بقوم خود یا این کلام کنایت ست از مبالغه وشدت در اخذ واهتمام بامر شارع وحقیقت کلام مراد نیست - فلما ولی - پس هرگاه

کر روے گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان ینظر الی رجل من اہل
الجنة۔ کسے کہ شاد میگرداند او را نظر کردن بسوے مردے از اہل بہشت یعنی ہر کہ خواہد کہ بہشتی را ببیند۔ فلینظر الی ہذا۔ پس
باید کہ نظر کند بسوے این مرد و بہ بیند او را چون آنحضرت بصدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاہدہ فرمود بشارت داد
او را بہ بہشت۔ متفق علیہ۔ وعن سفیان بن عبد اللہ الثقفی قال قلت سفیان بن عبد اللہ الثقفی طائفی کہ صحابی ست عامل
عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی اللہ عنہما گفت گفتم۔ یا رسول اللہ قل لی فی الاسلام قولا۔ بگو برائے من در باب اسلام
و ایمان سخنے کہ۔ لا اسال عنہ احدا بعدک۔ محتاج نشوم کہ بپرسم از ان سخن ہیچ یکے را بعد از تو یعنی غیر تو یا بعد از رفتن تو از عالم
وفی روایۃ غیرک۔ و در روایتے بجاے بعدک غیرک آمدہ و این روایت مبین معنی اول ست۔ قال۔ گفت آنحضرت در جواب
وے۔ قل آمنت باللہ ثم استقم۔ بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز یعنی گواہی دہ بوحدانیت حق با اسما
و صفات و افعال او و تصدیق کن او را بہر آنچہ خبر دادہ و قبول کن امر و نہی او را و این شامل ست تمامی آن چیزہا را کہ بان ایمان آوردہ
پس از ان التزام کن کہ بحق آن قیام نمائی و بران استقامت ورزے و استقامت ملازمت کردن انسان ست راہ راست را
و براست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواہی را بر وجہ دوام و ثبات و اعتدال بے زیغ و فتور در قاموس
گفتہ استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفتہ کہ استقامت استواری ست در اتباع حق بر منہاج سداد و بے افراط و تفریط و در احیاء العلوم
فرمودہ کہ استقامت بر داشتن نفس ست بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن او ست بتحصیل ملکات راسخہ و دورے
از رذائل۔ رواہ مسلم۔ وعن طلحۃ بن عبید اللہ رضی اللہ عنہ۔ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
اہل نجد۔ روایت ست از طلحہ کہ از عشرہ مبشرہ است و برادر زادہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء اللہ
تعالے گفت آمد مردے بسوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اہل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب ست از بلاد تہامہ تا
عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکہ غور بفتح غین زمین پست را۔ ثائر الراس۔ پراگندہ موے سر۔
نسمع دوی صوتہ۔ در حالیکہ می شنویم آواز پست او را و نغمہ آن را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و تشدید یاء
تحتیہ آواز پست را گویند کہ مفہوم نگردد چنانکہ آواز مگس شہد و مانند آن۔ ولا نفقہ ما یقول۔ و نمی فہمیم چیزے را کہ میگوید
آن مرد و نسمع و نفقہ بفتح نون ست بصیغہ معلوم و بیاء تحتیہ مضموم بصیغہ مجہول نیز روایت ست و بتقدیر اول دوی
منصوب ست و بر ثانی مرفوع۔ حتی دنا من رسول اللہ۔ تا آنکہ نزدیک شد آن مرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاذا ہو
یسال عن الاسلام۔ پس ناگاہ آن مرد می پرسید از احکام اسلام و فرائض وے و تواند کہ سوال از حقیقت اسلام کردہ باشد و
عدم ذکر شہادتین بجہت شہرت آن و علم بدان باشد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات
فی الیوم و اللیلۃ۔ پنج نماز ست در روز و شب۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ ہل علی غیرہن۔ آیا ہست بر من از نماز ہا جز این
پنج نماز در روز و شب۔ فقال لا الا ان تطوع۔ پس گفت آنحضرت نیست بر تو غیر این پنج نماز ہا مگر آنکہ از خود بیاری

از نماز چیزی که نه فریضه باشد - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان - و دیگر از احکام مسلمانی
روزه داشتن ماه رمضان ست - فقال هل علی غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من چیزی روزه رمضان - قال - گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - لا الا ان تطوع - نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری - قال - گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث ست - وذکر له رسول الله
وذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الزکوٰة - زکوٰة را - فقال هل علی غیرها - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوٰة - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست
بر تو جز زکوٰة مگر آنکه صدقه نفل دهی - قال - گفت طلحه - فادبر الرجل - پس پشت داد و برگشت آن مرد - وهو یقول - و حال آنکه وی میگوید
والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه - بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این و نه کم میکنم ازان - توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت - فقال
رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - افلح الرجل ان صدق - رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل
بدان می کند یا در این رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم میشود راست گوست پس هر دو فلاح بر معنی صدق این نیست و ان
صدق بفتح همزه نیز روایت ست - متفق علیه - چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را
برای وی و یا آنکه در آن وقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و نیز در آن وقت واجب نشده باشد یا چون وی فرض قطعی
نبود ذکر نکرد و بالجمله از نفی فرضیت نماز و روزه و زکوٰة بود خبر انچه فرض بود و از ینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک
شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه و ترجیح و امثال آن از انچه علما ذکر کرده چیزی نباشد - وعن ابن عباس رضی الله
عنهما - مناقب وی بسیارست احتیاج بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سیزده ساله بود یا پانزده ساله یا ده ساله که دران سن جبرئیل را دو بار دید و در دعا برای اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث
اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة
و در روم چنان نبود که گویا بر چهره کسی سوار است و عباس از وی دراز تر و عبد المطلب از وی بود و بعض مشرب چسیم وسیم صبیح الوجه وفات او
بطائف سنه ثمان وستین بود و عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه - قال - گفت ابن عباس - ان وفد عبد القیس -
بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام پدر کلان ایشان ست که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر
نامهای قبائل این چنین ست که بنام پدران میخوانند - لما اتوا النبی - چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله - گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم - کیست این قوم - او من الوفد - یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی ست
قالوا ربیعة - گفتند این قوم ربیعه اند - قال - گفت آنحضرت - مرحبا بالقوم او بالوفد - مرحبا مر این قوم را و یا این وفد را رحب جای
فراخ را گویند و این کلمه برای اکرام و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند
یعنی در آمدی تو اهل تا انس خود را و جای نرم و ملائم را - غیر خزایا ولا ندامی - و آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت
بشیمانی نه بینید و این بشارتست و دعا ست و خبرست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را - قالوا - گفتند وفد - یا رسول الله انا
لا نستطیع ان ناتیک - بدرستی که ما نمی توانیم که بیائیم ترا - الا فی الشهر الحرام - مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه

محرم ورجب است که عرب وران بالکلیه ترک جنگ میکردند ومحاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم وداشتن این ماهها وایمن گردانیدن
زائران بیت الله را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها - وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر - وحائل است میان ما
وشما این قبیله از کافران مضر ومضر بضم میم وفتح ضاد معجمه غیر منصرف نام قبیله ایست مقابل ربیعه ولاد مضر بن نزار ودر میان ربیعه ومضر همیشه
مخالفت ومحاربت بود - فمرنا بامر فصل - پس چون اسباب نتوانیم آمد بسوی تو مگر در شهر حرام پس امر کن ما را بحکم محکم واضح که نیست دروی
اجمال واشکال جدا کننده میان حق وباطل - نخبر به من ورائنا - تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را
که ایشان را گذاشته آمده ایم - وندخل به الجنة - ودر آئیم بعمل کردن بآن حکم با ایشان بهشت را ونخبر وندخل بجزم ورفع هر دو روایت است
وسالوه عن الاشربة - وپرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید
فامرهم باربع ونهاهم عن اربع - پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت وباز داشت ایشان را از چهار خصلت - امرهم بالایمان
بالله وحده - امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها - قال - گفت آنحضرت - اتدرون ما الایمان بالله وحده - آیا میدانید
چیست ایمان بخدا تنها - قالوا الله ورسوله اعلم - گفتند خدا ورسول خدا داناتر است این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه
وسلم که چون چیزی پرسیده شدی در جواب آن این کلمه گفتندی اگر چه خود نیز میدانستندی - قال - گفت آنحضرت ایمان آوردن
بخدا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - گواهی دادن است بالوهیت خدای تعالی وبرسالت محمد صلی الله علیه وسلم
واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان - وچهار چیز که امر کرد بدان اینهاست وآنکه حج ذکر نکرد وجه آن مکرر گذشت
وایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام است وقبول او - وان تعطوا الخمس من المغنم - وامر کرد بانکه بدهید خمس را
از غنیمت وزیادت کرد بران چهار بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند ومحاربه میکردند با کفار مضر وبعضی گفته اند که این
آن چهار اقامت صلوة است که با عطای خمس چهار میشود وذکر شهادت برای تبرک است زیرا که قوم مؤمن بوده اند ومقر بدان بودند
وجه اعطای خمس از اجل ایمان بالله وحده باشد - ونهاهم عن اربع - جواب است از سوال اشربه که گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است
پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود - عن الحنتم - نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله وسکون نون وفتح فوقانیه کوزه سبز - والدباء - ونهی کرد
از دبا بضم دال وتشدید بای موحده ممدوده کدو ووجه نهی از ظروف خمر است بانکه بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن میسازند - والنقیر -
ونهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر یعنی کاویدن وآن بیخ درختی است که بکاویدند ودر وی شراب نبیذ میسازند - والمزفت - ونهی کرد از مزفت
بضم میم وفتح زاء وفاء مشدده ظرفی که اندوده شده در زفت بکسر زاء معجمه وسکون فاء چیزی است که بکشتی میمالند مانند آن تا آب در نیاید
وآن را قار وقیر نیز گویند - وقال احفظوهن واخبروا بهن من ورائکم - وگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را یا این
کلمات یا این اشیاء را وخبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند متفق علیه - ولفظه للبخاری - بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از
استعمال آنهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از شبه پیشاب ان خمر واواني آن یا نهی است از نبیذ ونبیذ انداختن در آن زیرا که
شدت واسکار درینها بیشتر می آید ولهذا در احادیث آمده است که انتبذوا در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد واسکار دران دیر میکشد

ولکن می آید و باوجود آن جمهور برآنند که حدیث این در ابتدای اسلام بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مراد آن پیشتر بود بعد از آن
این حکم منسوخ شد - و عن عبادة بن الصامت - رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار بود و بانی شد. و عقبه اولی
و ثانیه هر دو را دریافت و از پنج کس معین بود و یکی از آنهاست که جمع کردند قرآن را و فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم و ذکر او در
آخر کتاب در اسامی اهل بدر می آید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از وی که گفت گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - وحوله عصابة من اصحابه - و گرداگرد آنحضرت جماعه بودند از یاران وی - عصابه بکسر عین جماعت از ده تا
چهل - بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا - مبایعت کنید و عهد کنید مرا و عقد بندید با من در آنکه مبایعت از بیع است گویا هر که عهد
بندد با کسی میفروشد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست می نهند در معاهدت نیز عادت برآن جاری شده پس
مبایعه بیعت کنید برآنکه شریک نگردانید بخدا چیزی را از اوثان یا غیر آن که بت پرستی ست یا ریا در عمل - ولا تسرقوا - و دزدی نکنید
ولا تزنوا - و زنا نکنید - ولا تقتلوا اولادکم - و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند - ولا
تاتوا ببهتان تفترونه - و نیارید و نگویید دروغی را که پیدا می کنید او را - بین ایدیکم وارجلکم - میان دستهای خود و پایهای خود
یعنی از ذاتهای خود و دست و پا کنایت از ذات و از نزد خود بهتان و افترا بهتان باشد که از پیش خود پیدا کنند و مردم از آن
پاک و مبرا باشند یا پیدا می کنند از دلها و ضمائر خود بنا بر گمانهای فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و پاهاست
یا آنکه نسبت افترا بدست و پا جهت آن ست که اکثر کارها بدست و پا میشود و اگرچه جمیع اعضا را در آن دخل دارند و این همه
وجوه در اصل مقصود یکیست یعنی پیدا کردن میان دستها و پاهای خود آن ست که آشکارا بر روی مردم می گویند و داد
بیحیائی و بیمروتی میدهند - ولا تعصوا فی معروف - و بیفرمانی نکنید در امری که شناخته شده در شرع وجود او یعنی در امر شرع
و مقابل آن منکر است که شناخته نمیشود در شرع وجود او یعنی از ما شروع - فمن وفی منکم فاجره علی الله - پس کسیکه وفا کند با این
مبایعت پس مزد او لازم ست بر خدا که بفضل خود ثواب بر آن میدهد - ومن اصاب من ذلک شیئا - و کسیکه برسد و بکند از این
گناهان مذکور غیر اشراک چیزی را - فعوقب به فی الدنیا - پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و سزا
داده شود بر آن - فهو کفارة له - پس آن عقاب کردن کفارت ست مر او را بسبب محو و عفو آن گناه شود و در آخرت بر آن عقاب
نبیند - ومن اصاب من ذلک شیئا - و کسیکه کرد چیزی ازان گناهان - ثم ستره الله علیه - پس بپوشید او را خدای تعالی
بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بر آن - فهو الی الله - پس وی یعنی کار وی مفوض ست بسوی خدا
ان شاء عفا عنه - اگر خواهد خدای تعالی درگذرد از وی و عقاب نکند - وان شاء عاقبه - و اگر خواهد عقاب کند او را
و این مذهب اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله واجب ست عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمیباشد و این حدیث حجت ست بر
ایشان - فبایعناه علی ذلک - پس بیعت و عهد و تسلیم با آنحضرت برین شرط که مذکور شده متفق علیه - وعن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه صحابی مشهور ست از اصحاب شجره و از بنی خدره بضم خاء معجمه بطنی ست از انصار اول مشاهد او خندق است

ودوازده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان ست و پدر او نیز صحابی ست - قال خرج رسول الله - گفت ابو سعید
خدری بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فی اضحی - در روز عید قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است
و وی در اصل نام گوسفندی ست که قربانی کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند - او فطر - شک راوی ست که در روز
عید اضحی یا عید فطر بر آمد - الی المصلی - بسوی عیدگاه - فمر علی النساء - پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جماعه زنان و زنان
نیز درین روز در آن سالها با شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند - فقال - پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - یا معشر النساء - ای گروه زنان - تصدقن - تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا - فانی اریتکن اکثر اهل النار -
زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی وانانیده شده ام باخبار وحی و یا بکشف و عیان که شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طائفه
زنان باشند و مردان کمتر - فقلن وبم یا رسول الله - پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب تا شما بیشترین اهل دوزخ اند - قال تکثرن اللعن -
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرکت و حکایت لعنت و نفرین بر زبان بسیار می آرید
و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران ست و بهیچکس مشخص حکم بدان نتوان کرد
اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه یقین معلوم گردد موت او بر کفر و این خبر بجز شرع معلوم نگردد چنانکه بایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان نتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری
و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص بکافر نیست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید
آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم تقابل باز گردد - وتکفرن العشیر - و کفران نعمت می کنید شوهران را
زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو هیچ نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله
و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا - ما رأیت من ناقصات عقل و دین - ندیده ام
هیچ یکی از ناقصات عقل و دین را - اذهب للب الرجل الحازم - بجای جمله و نیست منجمه من احداکن - برنده تر و ربایندهٔ تر عقل
مرد دانا را که ضابط و هشیار است در کارها یا رفتن از یکی از شما - قلن وما نقصان دیننا وعقلنا - گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما
و چه چیز معلوم توان کرد آن را - یا رسول الله قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل - گفت آیا نیست گواهی زن در شرع
همچون نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است - قلن بلی - گفتند آری گواهی زن همچون نصف گواهی مرد است
قال فذلک من نقصان عقلها - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن بنسبت گواهی مرد از نقصان عقل
زن است که آن مقدار تیقظ و ضبط و تحمل شهادت و اداء آن ندارد که مرد دارد - قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم - گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد - قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها -
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جمله نقصان دین زن است اگرچه آن بمحض پیدائش خدای تعالی ست و زن را در وی
اختیاری نیست لیکن همین پیدا کردن زنان بدین وجه و منع کردن وی از عبادات نه مردان را نقصان کردن ست در حق ایشان

از در بهشت درآن۔ متفق علیه۔ و ازینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین ست۔ و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان
آن بعذر باشد بانکه آیا حائض را ثواب نماز که از و بعذر فوت میگردد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر
از وی فوت میگردد و مینویسند و ظاهر حدیث این ست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و اهل آن هستند بخلاف حائض
که نه از اهل نیت ست کذا قال الطیبی۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالیٰ
کذبنی ابن آدم۔ گفت خدای تعالیٰ نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم۔ ولم یکن له ذلک۔ و روا نبود و نمیرسید او را که نسبت بدروغ
کند مرا که پروردگار عالم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبه عبودیت۔ وشتمنی ولم یکن له ذلک۔ و دشنام کرد مرا و نمیرسید او را
که دشنام کند مرا۔ فاما تکذیبه ایای۔ اما نسبت بدروغ کردن او مرا۔ فقوله لن یعیدنی کما بدأنی۔ پس گفتن آدمی ست که هرگز باز نمیگرداند
مرا خدای تعالیٰ چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار الهی ست تعالیٰ شانه بدان یا بسبب نقص در اعادت
اعادت را چنانکه فرمود۔ ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته۔ و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر
بمن از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسان تر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم پیوستن آسان ترست از اختراع
کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت بنسبت با آدمیان ست والا نزد خدای تعالیٰ که قادر مطلق ست همه یکسان باشد آنجا
آسان و مشکل نمی‌باشد و این قول آدمی ست که قائل ست باو اگر نیز نباشد ممکن ست او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید۔ واما شتمه
ایای فقوله اتخذ الله ولدا۔ واما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود
عزیر را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم جهت آن ست که این قول بمماثلت و
مر الله تعالیٰ را و ربا […] و استخلاف او مر او را چنانکه عادت ست و چندین انواع عیوب دیگر منافی صفات کمال که ازین لازم
می‌آید چنانکه فرمود۔ وانا الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد۔ و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نه زائیده ام و نه
زائیده شده ام۔ ولم یکن لی کفوا احد۔ و نیست مرا مثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج می‌باشد تا و ولد از بیان برآید یا ولد
نظیر مثال ست چه […] نیز مثل پدر می‌باشد۔ وفی روایة ابن عباس۔ و در روایت ابن عباس این چنین آمده۔ واما شتمه ایای۔ واما دشنام
دادن آدمی مرا۔ فقوله لی ولد۔ پس گفتن اوست که مرا ولد ست۔ وسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا۔ و پاک و منزه ام من ازین که بگیرم زن را
یا فرزند را و در بعض روایات و سبحانه است بجای او۔ رواه البخاری۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال الله تعالیٰ۔ گفت خدای تعالیٰ۔ یؤذینی ابن آدم۔ میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی را که مکروه است نزد من
و راضی نیستم من از آن زیرا که۔ یسب الدهر۔ دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانه و
روزگار کنند و بد گویند۔ وانا الدهر۔ و حال آنکه منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر راجع شود باعتقاد فاعلیت دهر
وست گویا بهر نام فاعل و متصرف شد پس فرمود منم دهر یعنی دهر را که فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف
ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته مراد با نا الدهر انا المدهر ست یعنی مقلبه و بعض گفته اند دهر از اسمای حسنی الهی ست تعالیٰ شانه و خطابی

آن را منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر ازان درین مقام جویت معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف
دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت است و وجه ایذا و سب و قهر جهت آنست که ذم و سب وے مشعر بنسبت تصرف با وست
یا جهت آنکه این ذم و سب راجع بجناب الٰهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی اوست سب بر وے واقع میشود وکذا قالوا - بیدی الامر
بدست قدرت من ست کار و بیدی بتشدید نیز روایت است - اقلب اللیل والنهار - میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم اینها را
پیش چرخ را دور شبا روزی دهم و شب را در روز آورم و روز را در شب متفق علیه - وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله - نیست هیچ یکے صابر تر از خدا بر مکروهی که می شنود آن را - یدعون
له الولد - میخوانند برای وے فرزند و اثبات میکنند برای وے آنچه ناشایسته بجناب قدس اوست - ثم یعافیهم و یرزقهم - پس تندرستی
و سلامت میدارد ایشان را از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشان را بانواع نعم و حقیقت صبر نگاهداشتن نفس است بر مکروه و ضد
وے جزع ست و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است با انتقام از گناهگاران بعقوبات با تاخیر و صبور یکے از اسمای حسنی الٰهی
تعالی و تقدس و حلیم نیز بهمین معنی صبور است لیکن گناهگار از صبور ایمن نبود شاید در وقتے دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن ست
متفق علیه - وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و علمای ایشان ست مناقب او خارج از حد حصر و احصا ست و در آخر
کتاب چیزے ازان مذکور گردد - قال - گفت معاذ بن جبل کنت ردف النبی - بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی حمار - بر خرے که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع و عدم تکلیف بر وے مرکب سوار شده است این معاذ میگوید
که من نیز در وے در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالیکه - لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل - نبود میان من
و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبے که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره بضم میم و سکون همزه و فتحی و کسر
خا کسر است و بهمزه مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم
و فهم و ضبط کردن کلام شریف وے - فقال - پس گفت آنحضرت - یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده - اے معاذ می دانی
که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و الوهیت - وما حق العباد علی الله - و چیست حق بندگان
بر خدا که لازم گردانیده است وے تعالی بر خود بفضل و کرم خود - قلت الله و رسوله اعلم - گفتم خدا و رسول خدا داناترست - قال
فان حق الله علی العباد - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان - ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا -
این ست که بپرستند او را و شریک نگردانند با وے چیزے را یعنی بت پرستی نکنند یا بآن معنی که ریا نکنند و اخلاص ورزند
در عبادت - وحق العباد علی الله ان لا یعذب - و حق بندگان بر خدا این ست که عذاب نه کند - من لا یشرک به شیئا -
کسے را که شریک نگرداند با وے چیزے را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن ست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا ست مراد
اصلا معذب نخواهد بود - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله افلا ابشر به الناس - آیا پس بشارت ندهم بآن معنی مردم را و بشارت
بکسر با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسے را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن بشره و بشره ظاهر میشود

قال لا تبشرہم فیتکلوا - فرمود آن حضرت بشارت مدہ مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران و ترک ندہند عمل را فیتکلوا بتاے فوقانیہ
مشددہ و کسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و ینکلوا بفتح تحتانیہ و سکون نون و ضم کاف نیز روایت ست از نکول بمعنی باز استادن از
چیزے متفق علیہ - اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکہ نہی کردہ آنحضرت ازان جوابش آنکہ معاذ رضی اللہ عنہ دانست
کہ نہی مخصوص باہل آن زمان ست کہ نو عہد بمسلمانی بودند و معتاد بتکالیف شرعیہ نشدہ پس ازان چون شرائع و تکلیفات ثابت شد
و قضیہ امر و نہی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نہی از تبشیر نسبت بعامہ
مخصوص بود کہ اتکال کنند چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم گردد و روایت کرد با آنہا کہ نہ باین صفت بودند - وعن انس
رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومعاذ ردیفہ علی الرحل قال - روایت ست از انس کہ آنحضرت در انحال کہ معاذ
ردیف او بود گفت - یا معاذ قال - گفت معاذ - لبیک یا رسول اللہ وسعدیک - استادگی دارم بر خدمت و فرمانبرداری تو
ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و یاری میدہم ترا - قال - گفت آنحضرت بار دیگر - یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ
وسعدیک قال - باز گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ وسعدیک ثلثا سہ بار ندا کرد
آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمہ گفت و در وے تاکید و مبالغہ است در القاے این کلام و بیدار و ہشیار کردن معاذ براے استماع
آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری ست و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استادہ ام بخدمت و طاعت
و موافقت تو بہرچہ فرمائی - قال - گفت آنحضرت - ما من احد یشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ نیست ہیچ یکے کہ گواہی
دہد و بگوید کہ خدا یکے ست و محمد فرستادہ اوست - صدقا من قلبہ - از روے صدق و اخلاص ناشی از دل عاری از شائبہ کذب
و نفاق - الا حرمہ اللہ علی النار - مگر آنکہ حرام میگرداند خداے تعالی آن گواہی دہندہ را بر آتش دوزخ کہ براے کافران ساختہ شدہ
یا حرام میگرداند بروے خلود در نار و ابن المسیب میگوید کہ این حکم پیش از نزول فرائض و امر و نواہی بود و حسن بصری گفتہ کہ مراد گفتن
این کلمہ است با داے حق و فریضہ آن و بعض گفتہ اند مراد آن ست کہ بندم و توبہ گفت و بمیرد بران - قال گفت معاذ یا رسول اللہ
افلا اخبر بہ الناس - آیا پس خبر ندہم این خبر خوش مردم را - فیستبشروا - پس بشارت یابند بآن و خوشدل شوند بدان - قال
گفت آنحضرت - اذا یتکلوا - اکنون کہ خبر دہی مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدہند عمل را - فاخبر بہا معاذ عند موتہ - پس خبر داد
باین قصہ و باین کلام معاذ نزد موت خود - تاثما - از جہت احتراز کردن و باز ایستادن از بزہ در کتمان علم و ترک تبلیغ ازین کلام ظاہر
مفہوم میگردد کہ نہی از اخبار پیش از نہی از کتمان علم بود متفق علیہ - وعن ابی ذر - از زہاد صحابہ و صادقان ایشان ست
و مذہب او ترک ادخار مال ست اگرچہ حق آن ادا کردہ باشند و مناقب او بسیار ست در آخر کتاب بیاید انشاء اللہ تعالی
رضی اللہ عنہ - قال - گفت - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ ثوب ابیض - و حال آنکہ بود بران حضرت
جامہ سفید - وہو نائم - و آنحضرت در خواب بود - ثم اتیتہ وقد استیقظ - پس بار آمدم و حال آنکہ تحقیق بیدار شدہ بود ذکر این
احوال از براے تحقیق و تثبیت خبر یا اطلاع خود بر احوال شریفہ باشد تا بدانند کہ روایت از روے تثبت و تیقظ میکند یا آنکہ ذکر احوال

محبوب یا قطع نظر از ان شیرین و لذیذ ست و غالباً این وحی درہمین منام شد پس ذکر آن از جہت تغیر تواند بود واللہ اعلم۔ فقال
پس گفت آنحضرت۔ ما من عبد قال۔ نیست ہیچ بندہ کہ گفت۔ لا الٰہ الا اللہ ثم مات علی ذلک۔ پس بمیرد بر
اعتقاد این کلمہ و ہیچ منافی آن نہ گفت و نکرد۔ الا دخل الجنة۔ مگر آنکہ می در آید آن بندہ بہشت را ابوذر میگوید۔ قلت۔
گفتم من۔ وان زنی وان سرق۔ آیا می در آید بہشت را اگرچہ زنا کردہ باشد آن بندہ و دزدی کردہ باشد۔ قال۔ گفت
آنحضرت۔ وان زنی وان سرق۔ می در آید اگرچہ زنا کردہ باشد و دزدی کردہ باشد و چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابوذر
باز اعادہ کرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند کہ تکرار و اعادہ از جہت کمال سرور بر جہت حق و شکرگزاری نعمت وے جل و علا باشد باز میگوید
قلت۔ گفتم۔ وان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق قلت۔ باز گفتم۔ وان زنی وان سرق
قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر۔ می در آید بہشت را بر رغم انف ابی ذر رغم یعنی بخاک مالیدن
مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد برغم انف درین جا خواری و انقیاد ست با کراہت چون ابوذر را استبعاد کردہ استغراب نمود
این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد وے خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست اوست و اورا با کراہ
و جبر بر آن آوردن ست انچہ مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا گفت ہمین معنی دارد۔ وکان ابوذر اذا حدث بہذا۔
و بود ابوذر وقتے کہ حدیث میکرد باین حدیث۔ قال۔ میگفت این کلمہ را کہ۔ وان رغم انف ابی ذر۔ چنانکہ شنیدہ بود
از حضرت در حق خود برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بآن بہیئت کہ در وقت شنیدن آن از محبوب چاشنی یافتہ
و ہنوز لذت آن در دل ست۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکہ مومن اگرچہ
فاسق باشد و مرتکب کبیرہ می در آید بہشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا بہ شفاعت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناہ اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست کہ در
حدیث معاذ گفتہ شد و مذہب اہل سنت این ست کہ فاسق مومن ست و مآل مومن آخر بہشت ست و احادیث صحیحہ درین باب
بسیار ست و اجماع سلف از صحابہ و تابعین ہمین بود و اعتقاد است پیش از ظہور اہل بدعت از معتزلہ و غیر
ایشان ہمین بود و مذہب ایشان آنست کہ فاسق مومن نیست و مخلد ست در نار و عمل داخل ست در حقیقت ایمان
و ایشان میگویند کہ اگر میگوییم بندہ بمجرد گفتن لا الٰہ الا اللہ بہشت در آید باعث میگردد اورا بہ اعتماد و غرور و ارتکاب
معاصی و فسق و فجور میگویند کہ این اعتقاد مردم را از ربقہ ملت و قید شریعت می برآرد و نہ چنین ست کہ ایشان
میگویند چہ تہدیدات و وعیدات در شان عصاة کہ وارد یافتہ بسیار است و آن کافی ست در انذار و انزجار
و اگر خواہند بر یک معصیت عذاب کنند کہ بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمدہ است کہ اوسط مدت
عذاب مسلمانان گناہگار مدت عمر دنیا باشد کہ ہفت ہزار سال ست و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال
آمدہ و صدور این کلمہ بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر ان بے عروض منافی و مخالفت از شکست

و تردد کار ست آسان نیست خصوصا از اہل فسق و فجور که دلہاے ایشان مملو و مشحون ست بتراکم ظلمات و شبہات
و واقع اند در ورطہ استخفاف و استحلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبہ شہوت و نفس معصیتی
صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبہ با آن مقارن باشد بمقتضاے وعدۂ کریم امیدواری ہست که ببخشد و بعد از
جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہشت درارد بحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و ہو العزیز الحکیم - وعن
عبادة بن الصامت - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله - کسے که گواہی دہد که خدا یکے ست و محمد برحق و گواہی دہد که عیسی بندۂ خدا
و رسول اوست و در اثبات بندگی مر عیسی را رد واسست بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شہادت برسالت وے
رد است بر یہود که منکر رسالت اویند - و ابن امته - و گواہی دہد که عیسی پسر داه خداے تعالی ست که مریم باشد و چون
مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد ہمه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاہر آنست که این
رد بر نصاری ست و تاکید اوست و طیبی گفته که رد بر یہود نیز تواند بود و مراد برائت ساحت اوست از نسبتی که قذف و تہمت که یہود او را
میکردند - و کلمته القاها الی مریم - و عیسی کلمۂ حق تعالی ست که افگنده و فرستاد او را بسوے مریم عیسی را کلمة الله از ین جہت
گویند که مجرد کلمۂ کن پیدا شده بے وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جہت آنکه تکلم کرد در گہواره و وقت صغر سن
پس مظہر کامل اسم المتکلم باشد - و روح منه - و عیسی روحے ست صادر از جناب حق او را روح بجہت آن گویند که احیاے
اموات کرده یا دلہاے مرده را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد صاحب روح ست صادر از قدرت حق بے وساطت
اصل و ماده - والجنة حق والنار حق - و گواہی دہد که بہشت حق ست و آتش دوزخ حق ست - ادخله الله الجنة - می درآرد او را
خداے تعالی در بہشت ابتدا یا بعد از عذاب - علی ما کان علیه من العمل - بر آنچه دارد وے از عمل نیک یا بد و این حدیث
صحیح ست در مذہب اہل سنت و جماعت - متفق علیه - وعن عمرو بن العاص - رضی الله عنه از مشاہیر صحابه ست از عقلاے
قریش و اہل دہات احوال وے در کتاب جامع المناقب بیاید - قال - گفت عمرو بن العاص - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فقلت ابسط یمینک فلا بایعک - پس گفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لا بایعک را
بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین ہر دو خوانده اند فبسط یمینه - پس فراخ کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی - پس کشیدم من دست خود را - فقال - پس گفت آنحضرت - مالک یا عمرو - چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی
اے عمرو - قلت اردت ان اشترط - گفتم من میخواہم که شرط کنم - قال تشترط ماذا - گفت شرط میکنی چه شرط میکنی - قلت ان یغفرلی
گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناہان که پیش ازین کرده ام - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اما علمت یا عمرو ان
الاسلام یہدم ما کان قبله - آیا نمیدانی تو اے عمرو یعنی بدانکه اسلام آوردن می افگند و بر طرف میگرداند ہر گناہے را که پیش از ان بوده
مظالم و غیر مظالم - وان الهجرة تهدم ما کان قبلها - و نمیدانی که ہجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام ہم میکند گناہان را که پیش از وے بوده

وان الحج یہدم ما کان قبلہ - و بدانی کہ حج ہدم میکند چیزے را کہ پیش از ان بود از گناہان ہم چون ہجرت و حج مخصوص ست بغیر
مظالم و در حج قولے بعدم مظالم نیز آمدہ و حدیثے نیز درین باب وارد شدہ واللہ اعلم - رواہ مسلم - و در صحیح مسلم آمدہ است
کہ عمرو بن العاص در وقت موت گریان و مضطرب بسیار بود و بیتابی میکرد پسر وے عبداللہ بن عمرو گفت کہ چرا چنین
اضطراب میکنی ای پدر امید وار باش کہ صحبت با رسول خدا داشتہ و در خدمت وے کارہا کردہ گفت مارا در عمر
سہ حالت پیش آمدہ است تا آخر چہ آید اول دشمن ترین مردم پیش ما رسول اللہ بود و با وے کارزارہا کردہ و کمر بعداوت او
او بستہ بودیم ثانیاً دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شدہ و در خدمت او بودہ و فرمانبردار او گشتہ بودیم ثالثاً بعد از حضرت
امارتہا و حکومتہا و واقعہائے غریب پیش آمدہ و در ان جا افراطہا و تفریطہا رفتہ و چیزہا واقع شدہ است تا عاقبت کار
آن چہ باشد واللہ اعلم - والحدیثان المرویان عن ابی ہریرۃ - و دو حدیثے کہ روایت کردہ شدہ اند از ابی ہریرہ در صحیح
در کتاب ایمان آوردہ است اول حدیثے کہ در اول او این لفظ است - قال اللہ تعالیٰ انا اغنی الشرکاء عن الشرک
والآخر - و حدیث دیگر کہ در اول او این لفظ است - الکبریاء ردائی سنذکرہما لیکن مناسب آنجاست کہ ذکر کنیم ہر دو حدیث را - فی باب الریاء والکبر ان شاء اللہ تعالیٰ
الفصل الثانی - عن معاذ قال قلت - گفت معاذ بن جبل گفتم - یا رسول اللہ اخبرنی بعمل یدخلنی الجنۃ ویباعدنی من النار
خبر دہ مرا بعملے کہ در آرد مرا در بہشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - لقد سألت عن عظیم
بتحقیق پرسیدی از کارے عظیم بزرگ - وانہ لیسیر علی من یسرہ اللہ علیہ - و بدرستی و راستی این کار ہر آئینہ آسان ست
بر کسیکہ آسان گردانیدہ آن را خدا تعالیٰ بر آن کس بعد از ان بیان آن کار را فرمود بقول خود - تعبد اللہ ولا تشرک بہ شیئاً
عبادت کنی خدا را و شریک نگردانی با وے چیزے را - وتقیم الصلوۃ و بر پا داری نماز را - وتؤتی الزکوۃ - و بدہی زکوۃ را
- وتصوم رمضان - و روزہ داری ماہ رمضان را - وتحج البیت - و قصد کنی زیارت خانہ کعبہ را - ثم قال الا ادلک
علی ابواب الخیر - پس گفت آنحضرت راہ نمایم ترا بدرہائے نیکی کہ نیکی از انہا می در آید پس بیان کرد آنہا را بقول خود -
الصوم جنۃ - روزہ داشتن حکم سپر دارد کہ مانع می آید از رسیدن معصیت بصاحب بجہت منع شہوات و بستہ شدن راہ
شیطان - والصدقۃ تطفی الخطیئۃ - و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناہ را - کما یطفی الماء النار -
چنانچہ سرد میگرداند آب آتش را اگرچہ نیکی مطلقاً میبرد و محو میگرداند بدی را لقولہ ان الحسنات یذہبن السیئات ولیکن در
صدقہ تخصیص ست کہ بسبب وصول نفع بغیر ست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولے تعالیٰ -
وصلوۃ الرجل فی جوف اللیل - و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راہ در آمدن فیوض و انوار و سبب اطفائے
نار خطیئات ست بلکہ [illegible] زیرا کہ [illegible] شب [illegible] آن ست [illegible] طالب - ثم تلا - پس
خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از برائے استشہاد بر فضیلت نماز شب و صدقہ این آیت را کہ - تتجافی جنوبہم عن
المضاجع - حتی بلغ یعملون - تا آنکہ رسید آخر آیت را کہ جزاء بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این کریمہ آن ست کہ [illegible]

عالم تعالی وتقدس ستایش میکنند شب خیزان وپهلو از بستر راحت دور دارندگان را واز آنچه مولی کریم عز وعلا
ایشان را از نعمت ها داده انفاق کنندگان را وبیفرماید که نمیداند هیچکس آنچه پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت
از آنچه سبب قرار وآرام ولذت وسرور چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت ودیدار مولی تعالی در جزای آنچه
عمل میکردند ومیگزاردند نماز شب را وپیدا شد از احوال اهل بیت شرف عز وجود ست وکرامت ابجهود وچون بر که این هر دو ندارد
عدمش به از وجود — ثم قال — پس خبر انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین وشعار ملت افضل واعلا آن را
وگفت — الا ادلک برأس الامر — آیا راه نمایم ترا باصل وسر همه کارها که دین ست که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نیست
جسد — وعموده — وراه نمایم ترا بستون دین که بیان وی بر پاید وقوت وکمال پذیرد چنانکه خانه بستون — وذروة سنامه
وراه نمایم ترا بر بلندی کوهان دین که دین از آن علو وارتفاع گیرد وذروه بکسر ذال وضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه
جبل قله کوه را گویند وسنام بفتح سین کوهان شتر — قلت بلی — چون رغبت وشوق سائل برای استماع ودریافت آن
علیم درین مرتبه باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو وراه نما مرا بدان — یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال — فرمود — رأس الامر الاسلام — سر تمامه ارکان دین اسلام ست که اقرار بدان شهادتین ست که حاصل میگردد بدان اصل
دین — وعموده الصلوة — وستون دین نماز ست که قوت می یابد بدان بنای دین مسلمانی — وذروة سنامه الجهاد — وبلندی
کوهان دین کارزار کردن ست با کافران که بدان کار دین ارتفاع وبلندی میگیرد وچون جهاد وکارزار کردن غالبا سواره میباشد
در صورت نیز بلندی دارد — ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله — پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام ونظام
این همه چیزها ست که مذکور شدند باز ذلک اشارت باسلام ست وتاکید باعتبار اجزا وارکان اوست وملاک آنچه بدان
قوام پذیرد ونظام گیرد وملاک بکسر میم وفتح آن هر دو آمده تورپشتی گوید که اهل لغت بکسر وفتح هر دو میگویند ودر روایت حدیث
بکسر میم ست — قلت بلی — گفتم آری خبر ده مرا بدان — یا نبی الله صلی الله علیه وسلم — فاخذ بلسانه — پس گرفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را واشارت کرد بدان — وقال — وگفت — کف علیک هذا — باز دار بر نفس خود ونگاهدار
این را یعنی زبان را — فقلت — پس گفتم من بطریق تعجب واستفهام — یا نبی الله وانا لمواخذون بما نتکلم به — ای پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم آیا گرفته وگیر کرده شویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن — قال ثکلتک امک — بگرید برترا مادر تو — یا معاذ —
ثکل بضم موت وهلاک وفقدان حبیب وولد واصل این دعاست بموت وهلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع
درین ورطه که در وافتاده وگفته اند که این لفظی ست که جاری ست عادت بر زبان عرب ومعنی آن مراد نیست وغرض
تعجب وانکار مخاطب ست — وهل یکب الناس فی النار — آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ — علی وجوههم —
بر روهای ایشان — او علی مناخرهم — شک راوی ست که علی وجوههم گفت یا علی مناخرهم گفت ومناخر
جمع منخر ست بفتح میم وسکون نون وفتح خای معجمه یا کسر وی ودر اصل بمعنی سوراخ بینی آید واینجا مراد بینی ست

چه هر که بر روے افتد نخست بر بینی افتد که بلند ترین اجزاے روست یعنی مردم را در روے دوزخ نمی اندازد - الا حصائد السنتهم -
مگر سخنهاے الشیان که هر چه بر زبان آید بے تمیز و بے احتیاط گویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد
جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود از کشت با داس و درو کردن تمیز کرده نشود و میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرده
سخنان بے صرفه گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هر چه بآدمی از و برسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر
از ره گذر زبان برسد نظم هر چه بر آدمی رسد ز زبان ۞ همه از آفت زبان برسد ۞ هر چه آید بر ابلت گفتنی ۞ آنچه آمد بدهانت
خوردی ۞ دیگرے را چه گناه است که تو ۞ خویش را خویش بدوزخ بردی ۞ رواه احمد والترمذی وابن ماجه وعن ابی امامة
رضی الله عنه اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا باهلی صحابی است اختلاف کرده اند در نسبت او
وآباے او باتفاق کنیت وے ساکن شد مصر را بعد از ان انتقال کرد بحمص و وفات یافت در ان کثیر الروایت است اکثر
حدیث وے نزد شامیین است سنه ست وثمانین او احدی وثمانین وله احد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة
بالشام بر قول اکثر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله - کسیکه دوست دارد کسے را برائے
خدا و دشمن دارد برائے خدا - واعطی لله ومنع لله - و بدهد براے خدا و ندهد براے خدا یعنی همه کارهاے او براے خدا بود
و هر چه کند بطلب رضاے حق و اراده وجه الله کند بلکه نشست وطن براے تو گیرم سفر براے تو جویم و خسپش براے تو باشم
سخن براے تو گویم فقد استکمل الایمان - پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال این در ایمان اخلاص است که مقام
کمل صدیقان است رزقنا الله - رواه ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابوداؤد - ورواه الترمذی عن معاذ بن انس -
و روایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس - مع تقدیم وتاخیر - بالتقدیم و تاخیر بعض فقرها بر بعض ولفظ مصابیح همان اول ست
وفیه - و در حدیث ترمذی بجاے فقد استکمل الایمان - فقد استکمل ایمانه - آمده - وعن ابی ذر رضی الله عنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله - فاضل ترین عملها دوست داشتن ست کسے را
از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا - رواه ابوداؤد - یعنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال
دیگر بجهت آن ست که باعث و منشاے جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غالب گردد چنانکه عکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر براے خدا
و دشمن ندارد و مگر براے خدا الا بد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند
که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت ست امام غزالی گفته
رحمة الله علیه که اگر کسے یک طباخی را دوست دارد که طعام خوب می پزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جهت خداست و اگر کسے
استاد را دوست دارد تا علم از وے آموزد و آن را وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خداست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده - مسلمان کامل کسیست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وے و دست وے شرح این در فصل
اول در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت - والمؤمن من امنه الناس علی دمائهم واموالهم - و مؤمن کامل کسیست که امین گیرند مردمان وے را بر خونهاے خود و مالهاے خود یعنی

ایمن باشند از وے که تصرفے در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد و ظاهر حدیث موهم است بتغایر اسلام و ایمان و مسلم و مومن و اختلاف احکام ایشان ولیکن ایجاز او با اسلام و ایمان یکیست و فقرهٔ ثانیه تاکید و تقریر اولیست و در اسلام سلامت مردم را مترتب ساخت و در ایمان امن مردم را از جهت تفنن رعایت مناسبت و در ثانی بر گناهان دست قید نمود و گناهان زبان را تکرار نکرد زیرا که آفت بزبان ظاهر و شائع است حاجت بتکرار نداشت و دانستنی است که محتاج به بیان و تقریر است گر از ذکر الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است که عمل قلب قوی و کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و ثبات اسلام در ظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت عدم اصابت ضرر است با وجود توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن و خوف در دماء و اموال مخصوص بدست نیست بلکه در خطرات و ایذا و بعاهیت و تهمیه و هجران و عدم ذکر اعراض بغیبت الفاظ بد است و در حکم آن است فافهم و بالله التوفیق - رواه الترمذی والنسائی - روایت کرده اند این حدیث را ترمذی و نسائی - وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة - و زیاده کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله بن عبید که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که - والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله - و مجاهد حقیقی کامل کسیست که کارزار کند با نفس خود را در طاعت خدا که نفس او ابا می آرد و تمردی میورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وے جنگ میکند و اسیر میگرداند و میکشد او را پیش سهل نیستی دان که جهاد با ایشان کنند پیشتر آن باشد که خود را بکشند - والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب - و همچنین مهاجر حقیقی آن کسیست که ترک کند و بگذارد گناهان را از صغائر و کبائر و تحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت - وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم - و روایت است از انس که گفت کم و اندک بود که خطبه بخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما - الا قال - مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعمل بدان - لا ایمان لمن لا امانة له - نیست ایمان مر آنرا که نیست امانت مر او را - ولا دین لمن لا عهد له - و نیست دین مر کسے را که نیست عهد و پیمان مر او را - رواه البیهقی فی شعب الایمان - بدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف اوست که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشت پیمانے که با یکدیگر بندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که متعلق کریمهٔ انا عرضنا الامانة است و بعهد پیمانے که در روز الست پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن مثال تمام جزو ایمان است فرو عادم و لا دین بتقدیر در کلام مکرر تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه عبادة بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبار انصار و نقبای ایشان است - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت شنیدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم می گفت - من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار - کسے که این کلمه بصدق و یقین بگوید و اقرار کند حرام میگرداند

الله تعالی بر وے آتش دوزخ را۔ شرح این سابقاً در حدیث معاذ گذشت۔ رواه مسلم۔ وعن عثمان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله۔ کسیکه بمیرد وحال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت
حق تعالی و رسالت پیغمبر۔ دخل الجنة۔ در می آید بهشت را اگرچه بشفاعت گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب
بیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ۔ رواه مسلم۔
وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او
و پدر او عقبهٔ ثانیه را و حاضر شد بدر را و صحیح آن است که حاضر نشده و حاضر شده بعد از وے هژده غزوه را همراه آن حضرت
و وے از نقباے انصار است در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه از وے روایت دارد و خلق
کثیر۔ و وفات یافت بالمدینه سنهٔ اربع و سبعین وقیل غیر ذلک۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان
دو موجب و دو خصلت واجب گردانند ه اند جزاے خود را۔ قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول الله ما الموجبتان چیست
معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب گردانند ه اند جزاے خود را۔ قال من مات یشرک بالله شیئا۔
کسیکه بمیرد در حالتیکه شریک میگرداند بخداے چیزے را و کفری ورزد و چیزے۔ دخل النار۔ در می آید البته دوزخ را
و همیشه باشد دران۔ ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة۔ و کسیکه بمیرد در حالتیکه شریک نمیگرداند بخداے چیزے را
می در آید البته در بهشت در حال یا در مآل۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال کنا قعودا حول رسول الله
گفت ابوهریره بودیم نشستگان گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابوبکر و عمر۔ در حالیکه بودند با ما ابوبکر و عمر۔ فی نفر۔ در ضمن
جماعتیکه بودند۔ و نفر جماعت از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید۔ فقام رسول الله۔ پس بایستاد و بیرون
رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا۔ از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت
چون هر که در میان قومے است میان پشتهاے ایشان است زیرا که پشت هر یکے در جانبے است از وے و نیز در
ظهر بمعنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومے است مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند
و زیاده میکنند و بظاهر معنی لفظ این میشود که بر آمد از میان پشتهاے ما یعنی از میان ما و این لفظ همچنین شائع است در
زبان عرب۔ فابطا علینا۔ پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن و زمانے بگذشت که باز نیامد
و خشینا ان یقتطع دوننا۔ و ترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوے مکروهی از جانب
دشمنی یا جز آن جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزے جدا کردن۔ و فزعنا۔ خشیت و فزع هر دو بمعنی ترسیدن است
اما خشیت ترسیدن در دل و متوهم شدن مراد است و فزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه بر خاستن و فکر آن شدن و لهذا
گفت۔ فقمنا۔ پس ایستادیم ما همه جدا جدا و نگران شدیم بسبب نشستن آن و لبر جانی بجا نمیخوابان درتن به اگرچه هم
جدا افتاد جان از تن بیرون آید۔ فکنت اول من فزع۔ پس بودم من نخستین کسے که ترسید و بایستاد از جا باد وست

تحقیق و التجاے نسبت بسرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ابوہریرہ مفہوم میشود و در واقع چون نباشد
کہ آن غریب اعرابی و راغب غیر از جناب وے و لطف و کرم او نیست و پناہی و ملجاے نبود بلکہ جز آستان توام در
جہان پناہی نیست * سر مرا بجز این در حوالہ گاہ نیست * فخرجت ابتغی رسول اللہ - پس بیرون آمدم در حالیکہ
میجستم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم حتی اتیت حائطا للانصار - تا آمدم بستانے را کہ مر یکے از انصار را بود - لبنی
النجار - مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است کہ محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق
کنند و گویا کہ ابوہریرہ بقیاس و قرینہ دریافت کہ آنحضرت درین بستان خواہد بود بلکہ بمشام محبت وے بوے از نسیم یار او
رسید کہ بدان دریافت * بیت * رفت بر بوے سر زلف تو تا صحن چمن * ورنہ کے بوے نسیم سحری بود غرض * فدرت
بہ ہل اجد لہ بابا - پس گردیدم گرد آن بستان تا شاید کہ بیابم در آن درے و درآیم دران بستان - فلم اجد - پس نیافتم
درے مر آن بستان را گویا در آن را بستہ بودند یا ابوہریرہ بجہت غلبہ اضطرابے کہ دران وقت داشت نیافتہ - فاذا
ربیع یدخل فی جوف حائط - پس ناگاہ دیدم جدولے خرد کہ در می آید در میان دیوار - من بئر خارجۃ - از چاہے کہ بیرون آن
بستان بود و بعض گویند خارجہ نام مردے بود کہ آن چاہ از آن او بود بر معنی اول بیر و خارجہ را بتنوین باید خواند و بر ثانی بیر
بے تنوین و خارجہ بفتح - والربیع الجدول - و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوے خرد و این تفسیر از راوی ست - قال - گفت
ابوہریرہ - فاحتفزت - پس گرد آوردم دست و پاے خود را تا تنگ نمودم خود را در ان جدول و در آیم فی الصراح احتفاز
بفا و زاے بمعنی خود را گرد آوردن و بر سر پاے نشستن و خوشتن و چسپیدن - فدخلت علی رسول اللہ - پس در آمدم بر پیغمبر
خداے صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و استفہام - ابوہریرہ - تو ابوہریرہ تعجب
داشت آنحضرت از در آمدن وے در بستان با وجود آن کہ در بستہ بود یا آنحضرت در ان وقت بجہت استغراق
و غیبتے کہ از ورود وحی داشت و از خود غائب بود اورا نشناخت - فقلت نعم - پس گفتم آرے منم ابوہریرہ - یا رسول اللہ
قال ما شانک - فرمود چیست حال تو و چہ کار پیش آمد و چرا آمدی - قلت کنت بین اظہرنا فقمت فابطات علینا فخشینا
ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت ہذا الحائط - ابوہریرہ بالتمام قصہ را بخواند و صورت حال وا نمود و گفت
کہ بودی تو یا رسول اللہ میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما کہ مکروہی رسانیدہ شود ترا بے ما پس
برخاستیم ما پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید پس آمدم من این بستان را - فاحتفزت - پس درآمدم من در جدول
کما یحتفز الثعلب - چنانکہ در می آید روباہ در سوراخ خود و در بتمام قصہ بر خواندن ابوہریرہ و شکایت الم جدائی و ترس از رسانیدہ
مکروہ نمودن اظہار کمال محبت و دوستی ست و اعتذار از در آمدن در خلوت و گستاخی دادن انبیاء تضمن ست - وہولاء الناس
ورائی - و این مردم می آیند در پس من - فقال - پس گفت آنحضرت - یا ابا ہریرۃ و اعطانی نعلیہ - و داد مرا نعلین خود را
تا نشان آن باشد کہ از پیش حضرت وے می آیم و تخصیص نعلین بجہت آن باشد کہ ازین جنس دیگر حاضر نبود کہ بدہند و

مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی ستند اشارت است بآنکه بعثت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل امت و آسانی کار ایشان ست و نیز بشارت ست به ثبات قدم و استقامت بعد از شهادت چنانکه
فرموده آمنت بالله ثم استقم۔ فقال اذهب بنعلی هاتین۔ پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیک من وراء هذا الحائط۔ پس هر کرا پیش آید
ترا از پس این بستان۔ یشهد ان لا اله الا الله۔ در حالیکه گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر۔ مستیقنا بها قلبه۔ در حالیکه
یقین کننده است باین شهادت دل وی۔ فبشره بالجنة۔ پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که هر کرا این
صفت ست بهشتی ست۔ فکان اول من لقیت عمر۔ پس بود نخستین کسی که پیش آمدم من او را عمر۔ فقال۔ پس گفت عمر۔
ما هاتان النعلان۔ چیست این نعلین۔ یا ابا هریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله۔ گفتم این نعلین پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم بعثنی
بهما۔ فرستاده است مرا با اینها برای اینکه۔ من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه۔ هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد
باین کلمه بیقین دل خود۔ بشرته بالجنة۔ بشارت دهم من او را به بهشت۔ فضرب عمر بین ثدیی۔ پس زد عمر میان دو پستان من۔
فخررت لاستی۔ پس بر زمین افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ یا ابا هریرة فرجعت الی رسول الله۔
پس بازگشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجهشت بالبکاء۔ پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت و جهش اجهاش
پناه بردن آدمی بکسی باراده گریه چنانکه کودک پیش مادر خود میبرد و فی الصراح جهش زاری کردن بکسی و آماده گشتن گریستن را
و اجهشت و جهشت هر دو روایت ست۔ و رکبنی عمر۔ و رسیده آمد بالای من عمر۔ فاذا هو علی اثری۔ پس نگاه کردم ناگاه
وی در عقب من ست و اثر بکسر همزه و سکون ثلثه و بفتحتین هر دو روایت ست و هر دو لغت فصیح ست۔ فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مالک یا ابا هریرة۔ چیست ترا و چه کار پیش آمد و چرا میگریی ای ابوهریره۔ قلت گفتم من که
لقیت عمر۔ پیش آمدم عمر را۔ فاخبرته بالذی بعثتنی به۔ پس خبر دادم من او را بآن سخنی که فرستاده بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت
دادن بجنت مر کسی را که گواهی دهد بلا اله الا الله۔ فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی۔ پس زد عمر درمیان دو پستان
من زدن سخت که افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت۔ ای عمر چه واداشت ترا بر آنچه کردی یعنی چرا زدی ابوهریره را و باز گردانیدی او را
قال۔ گفت عمر۔ یا رسول الله بابی انت و امی۔ مادر و پدر من فدای تو باد۔ ابعثت ابا هریرة بنعلیک۔ آیا برانگیختی و فرستادی
ابوهریره را با نعلین خود و حکم کردی که۔ من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمر پس مکن این حکم را۔ فانی اخشی ان یتکل الناس علیها۔
بدرستیکه من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند۔ فخلهم یعملون۔ پس بگذار مردم را که عمل کنند۔
فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم۔ پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده
اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند از امری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گرداند ابوهریره را

ونگذارد کہ بشارت دہد جوابش آن ست کہ عمر رضی اللہ عنہ علم داشت از نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این امر ایجابی نیست
وبشارت از برائے تطییب قلوب مومنان ست واگر ایشان می شنوند اعتماد میکنند بران چنانکہ خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا
ولیکن غایت رحمت وشفقت او برایشان بجہت احساس معنی محبت واخلاص بنسبت آنحضرت خود بران داشت وچون بالتماس
عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند واگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلف میکرد واز بشارت باز میداشت فافہم وباللہ التوفیق
رواہ مسلم **وعن معاذ بن جبل** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتیح الجنۃ شہادۃ ان لا الہ الا اللہ
کلیدہائے بہشت گواہی دادن ست باین کلمہ طیبہ وجمع آوردن مفاتیح باعتبار جواد وافراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات
یا برائے مبالغہ است گویا ہر جزوے ازوے مفتاح است چنانکہ طیبی گفتہ ست۔ رواہ احمد۔ **وعن عثمان** رضی اللہ عنہ ذکر
مناقب وے در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی اللہ عنہ قال روایت ست از عثمان کہ گفت ان رجالا من
اصحاب النبی۔ بدرستیکہ مردان از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حین توفی۔ در ہنگامیکہ میرانیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
حزنوا علیہ۔ اندوہگین شدند بر فوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ حتی کاد بعضہم یوسوس۔ تا آنکہ نزدیک بود بعضے از ایشان
کہ در وسواس وشبہ افتد ووسوسہ حدیث نفس را گویند ودر قاموس گفتہ وسوسہ حدیث نفس وشیطان کہ در ان سود ونبود
نباشد ووسوس بکسر واو ست وفتح خطا ست ویعنی در وسوسہ افتاد ودر وسوسہ افگندند ہر دو آمدہ است۔ قال عثمان وکنت منہم
گفت عثمان وبودم من از ان مردان کہ نزدیک بودند کہ در وسواس افتند۔ فبینا انا جالس مر علی عمر۔ پس در اثنائے آنکہ من
نشستہ بودم گذشت بر من عمر۔ وسلم۔ وسلام داد عمر۔ فلم اشعر بہ۔ پس آگاہ نشدم من بعمر وبگذشتن وے وسلام وے۔
فاشتکی عمر الی ابی بکر۔ پس گلہ کرد عمر بسوے ابوبکر رضی اللہ عنہما۔ ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا۔ پیش روے آوردند
ابوبکر وعمر تا آنکہ سلام کردند بر من ہر دو۔ فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامہ۔ چہ داشت ترا بر این
کہ رد نکردی بر برادر تو کہ عمر ست سلام او را یعنی جواب سلام وے نگفتی۔ قلت ما فعلت۔ گفتم من نکردہ ام این کار را
کہ ترک رد سلام عمر ست یعنی نمیدانم کہ کردہ ام۔ فقال عمر بلی واللہ لقد فعلت۔ پس گفت عمر بلے بخدا سوگند ہر آئینہ بتحقیق
کردہ تو آن را۔ قال گفت عثمان بعمر۔ قلت گفتم۔ واللہ ما شعرت انک مررت۔ بخدا سوگند آگاہ نشدم کہ تو گذشتہ
ولا سلمت۔ ونہ آگاہ شدم کہ سلام کردہ تو۔ قال ابوبکر صدق عثمان۔ گفت ابوبکر بعمر بتقریر حال عثمان وبوثوق بر صدق وے
راست گفت عثمان باز روے آورد ابوبکر بمن وخطاب کرد وگفت۔ قد شغلک عن ذلک امر۔ بتحقیق باز داشت ترا از آگاہ
شدن بعمر وبسلام وے امرے عظیم۔ فقلت اجل۔ پس گفتم من آرے ہمچنین ست کہ گفتی باز داشت مرا از ان امرے۔ قال
گفت ابوبکر۔ ما ہو۔ چہ چیز ست آن امر۔ قلت گفتم من۔ توفی اللہ تعالی نبیہ۔ میرانید خداے تعالی پیغمبر خود را صلی اللہ
علیہ وسلم قبل ان نسألہ عن نجاۃ ہذا الامر۔ پیش از آنکہ بپرسیم آنحضرت را از رستگاری این امر۔ قال ابوبکر قد سألتہ عن ذلک
گفت ابوبکر بتحقیق پرسیدہ ام من آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از نجات این امر۔ فقمت الیہ۔ پس ایستادم بسوے ابوبکر

وفہم بجانب او۔ قلت لہ بابی انت وامی۔ و گفتم مراورا پدر و مادر من فدائے تو باد۔ انت احق بہا۔ تو سزاوارتری باین
نجات وباین خصلت و پرسیدن ازان از جہت کمال قرب تو از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص بودن
تو بمعرفت اسرار۔ قال ابوبکر۔ گفت ابوبکر۔ قلت۔ گفتم۔ یا رسول اللہ ما نجاۃ ہذا الامر۔ چیست نجات این کار۔ فقال۔ پس
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من قبل منی الکلمۃ التی عرضت علی عمی۔ کسیکہ قبول کند از من کلمہ را کہ ظاہر کردم بر عم
خود کہ ابوطالب ست۔ فردہا۔ پس قبول نکرد عم من آن کلمہ را۔ فہی لہ نجاۃ۔ پس آن کلمہ مر آنکس را نجات ست۔ رواہ احمد۔
بدانکہ طیبی در شرح نجاۃ ہذا الامر گفتہ جائز ست کہ مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص ازان چیزہا
یا مراد بامر آنچہ اکثر مردم در آن افتادہ اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شہوات و ارتکاب معاصی سبب نجات ازان
چیست فرمود این کلمہ است کہ تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ ست و مداومت و ملازمت وے موجب صفای
قلب و طہارت باطن کہ سبب دفع غرور شیطان و زہد در دنیا و حصول تقوے ست انتہی پوشیدہ نماند کہ در وجہ
اول ازین دو وجہ نظر ست زیرا کہ عثمان رضی اللہ عنہ خود روایت کردہ است کہ ہرکہ بمیرد و میداند لا الہ الا اللہ می در آید
بہشت را پس چون گوید کہ نپرسیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از آنچہ در دین سبب نجات از آتش دوزخ ست و خود چون
روا بود کہ این علم کہ اول اوائل دین اسلام ست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکہ گویند فراموش کردہ وے رضی اللہ عنہ
آنرا از دہشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آن ست کہ مراد نجات از وسوسۂ شیطان ست چنانکہ سوق
حدیث در آن ناظر ست و در روایت محمد بن جبیر آمدہ کہ عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وے پس رد نکرد وے سلام او را
پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چہ منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم من آن را
و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت و چہ داوی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان کہ می انداخت در
نفس من چیزہا را کہ دوست ندارم کہ بزبان آرم آن را اگرچہ تمام آنچہ بر روے زمین ست مرا باشد پس گفتم با خود در دست
کہ می انداخت شیطان آن را و نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ نجات ست ما را ازین حدیث
کہ می اندازد شیطان در نفسہاے ما گفت ابوبکر بدرستی کہ من شکایت کردم بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پرسیدم
از آنچہ نجات دہد ما را ازین حدیث کہ می اندازد شیطان در نفسہاے ما پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نجات میدہد
شما را ازان حدیث این کہ بگوئید آن کلمہ را کہ امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواہ ابویعلی فی مسندہ وقال الہیثمی
فی زوائد العشرۃ سندہ حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشایخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول وے رضی اللہ عنہ
گفتہ کہ مراد بوسوسہا اینجا آنکہ نزدیک بود کہ مردم در ان بیفتند از انقضاے دین و انطفاے انوار و انقطاع سلسلۂ آن
بود فتنہ بود و عن المقداد انہ سمع رسول اللہ۔ روایت ست از مقداد بن الاسود کہ از فضلاء صحابہ ست
قدیم الاسلام روایت کردہ از وے امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی و نسبت او باسود از جہت آنکہ حلیف او یا ربیب او بود

در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی ست ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسماے اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وے
شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت - لا یبقی علی ظهر الارض - یعنی نماند بر پشت زمین - بیت مدر ولا وبر -
خانه خشت وکلوخ و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت وکلوخ و وبر بفتح واو و بائے موحده پشم یعنی خیمه مراد
بیت مدر شهرها و دیهاست و بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در انجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب ست پس
مقرر باید هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا - الا ادخله کلمة الاسلام - مگر آنکه می درآرد خداے تعالی در ان
خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله آمده - بعز عزیز وذل ذلیل - می درآرد الله تعالی این کلمه را
در هر خانه ملتبس بعزت شخصے که عزیز میشود و بخواری شخصے که خوار میگردد بسبب آن کلمه چنانکه فرمود - اما یعزهم الله - یا آنکه
عزیز و غالب میگرداند خداے تعالی اهل این خانها را فیجعلهم من اهلها - پس میگرداند خداے تعالی ایشان را از اهل آن
وگروندگان بدان - او یذلهم - یا خوار و زبون میگرداند ایشان را - فیدینون لها - پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمه را بقبول جزیه
و جزیه - پس چون این کلمه در همه خانها می درآید - قلت - مقداد میگوید گفتم من - فیکون الدین کله لله - پس پیدا شد دین
خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها - رواه احمد - وعن وهب بن منبه - بضم میم و فتح نون و تشدید موحده
مکسوره از صنعاے یمن ست و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر ومائة - قیل له - گفته شد مر وهب
بن منبه را در وقتے که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید کرد بر ترک آن و مبالغه نمود دران - الیس - آیا نیست -
لا اله الا الله مفتاح الجنة - کلید بهشت که گشاده میشود بآن درهاے بهشت پس همین کلمه کفایت ست عمل چه شهر داشت
یا شهرها نباشد - قال بلی - گفت وهب بن منبه آرے لا اله الا الله کلید جنت ست - ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان -
ولیکن نیست هیچ کلیدے که گشاده شود بدان در مگر آنکه مر او را دندانهاست - فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک - پس اگر
می آری تو کلیدے را که مر او را دندانهاست گشاده میشود براے تو - والا لم یفتح لک - واگر نه گشاده نمیشود براے تو
اسنان را کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات
مقربان مقصود و مبالغه در اتیان عمل ست - رواه البخاری فی ترجمة باب - روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه
بابے و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه - چون نیک گرداند یکے از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد - فکل حسنة
یعملها تکتب بعشر امثالها - پس هر کارے نیک که میکند آن را نوشته میشود ده مانند آن - الی سبع مائة ضعف - تا هفتصد
چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل ست - وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها - و هر کارے بد که میکند نوشته میشود بمانند آن حاصل
که جزاے نیکی یکے بده است تا بهفتصد بر اندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزاے بدی یکے بیکے - حتی لقی الله -
تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خداے تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقاے خدا کنایت از موت ست - متفق علیه -

وعن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله ـ روایت است از ابی امامه که مردے پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم ما الایمان ـ چیست نشان صحت و درستی ایمان ـ قال ـ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ـ اذا سرتک حسنتک ـ چون
شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکر آنکه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وے تعالی ـ وساءتک
سیئتک ـ و اندوهگین و بدحال گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بسبب خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب ـ فانت مؤمن ـ پس تو
مؤمن درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وے و نشان ایمان بروز آخرت و جزاے اعمال
و یکے از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین ست بجزاے اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقی المکی
قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز ست که سالک این راه را از یقین کردن
بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکے ست بجمیع صفات کمال موصوف و هرچه در عالم بود از نفع و ضرر خیر و شر و منع و
عطا جمله بحکم و تقدیر او ست و فائده آن عدم التفات ست بسوے مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن
و استوار داشتن ضمانیت خداے تعالی را در رسانیدن رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد
اسباب سوم یقین کردن در جزاے اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن ست بر طاعت و دور بودن از معصیت
چهارم یقین کردن در اطلاع خداے تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه
دران شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب نا اندوهگین شدن ست بر فوت طاعات و پشیمان
نا بودن از وجود زلات ـ قال ـ گفت آن مرد ـ یا رسول الله فما الاثم ـ پس چیست گناه و نشان دانستن آن که درین کار گناه
کاری ست ـ قال ـ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ـ اذا حاک فی نفسک شیء ـ چون بخلد در ذات تو چیزے و تاثیر کند در تو
و متردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو ـ فدعه ـ پس بگذار آن کار را که این نشان آن ست که در وے
گناه است و این ست معنی استفت قلبک فتوے طلب کن از دل خود اما دل قلبی ست متحلی بحلیه تقوے منور بنور ایمان
و صافی بصفاے یقین این چنین دلے اگر در کردن کارے متردد بود و خلجان پذیر شود علامت آن ست که درین کار چیزے
است از گناه نه دل عامه مؤمنان که مخلوط است بظلمت معصیت و کدورت که گناه را بر نشمارد و بر ارتکاب آن دلیر باشد و نیز پوشیده نیست
که فتواے قلب در جاے معتبرست که دلائل شرعی دران مفقود و متعارض باشد چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و
اقوال علما دران جا متعارض و متخالف باشند آنجا برائے ترجیح قولے بر قولے شرح صدر و فتواے قلب معتبر است فافهم و بالله
التوفیق رواه احمد ـ وعن عمرو بن عبسة ـ بفتحات صحابی جلیل است سوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن وے بملازمت
شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتے و حلاوتے نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است رضی الله عنه
قال ـ گفت أتیت رسول الله ـ آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ـ در وقتے که آنحضرت در مکه بود در ابتداے اسلام
فقلت ـ پس گفتم ـ یا رسول الله من معک فی هذا الامر ـ کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام ـ قال حر و عبد ـ گفت آنحضرت

موافق ست با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعضی گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول
اصح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس ست از حر و عبد و مراد بآن خبر از استقبال
خواهد بود و بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر همه مردم تا هم مردم از آزاد و بنده۔ قلت ما الاسلام
گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ طیب الکلام واطعام الطعام۔ خوبی
و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن۔ و بودن غالبا مقصود و ذکر مکارم اخلاق و جامع صفات ست لیکن اکتفا کردن از جمله
آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت ست و اصل ست از اشرف مکارم اخلاق یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال
سائل و لهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه وارد شده است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرده مناسب
و ملائم بحال وی ست و توفیق این ست کلام در قول او۔ قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن۔ قال
الصبر والسماحة۔ گفته اند که خصال ایمان صبر و سماحت ست اول اشارت ست بترک منهیات و
ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی اللہ عنه بقول خود الصبر عن معصیة اللہ والسماحة علی اداء
فرائض اللہ۔ قال گفت عمرو بن عبسه۔ قلت گفتم۔ ای الاسلام افضل۔ کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات
اسلام فاضل تر ست و از مسلمانان کدام فاضل تر ست۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم۔ من سلم المسلمون من لسانه
و یده کسی که سلامت باشند مسلمانان از زبان وی و دست وی۔ قال گفت عمرو بن عبسه۔ قلت گفتم۔ ای الایمان
افضل۔ کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضل تر ست۔ قال خلق حسن۔ گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق
خوش ست که اصل آن تواضع است اخلاق آنها ست بنفس و اخلاق خلق۔ قال قلت ای الصلوٰة افضل۔ کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان
و افعال نماز فاضل تر ست۔ قال طول القنوت۔ گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوٰة و دعا
و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام ست و علما را اختلاف ست که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعضی برآنند که طول
قیام افضل ست و بعضی گویند درازی سجده و بعضی برآنند که در نماز شب طول قیام افضل ست و در روز سجده و دلائل
همه در شرح سفر السعادة ذکر کرده ساخته ایم و بعضی برآنند که این هر دو رکن مساوی اند و فضل فضیلت قیام بقرات قرآن ست
و فضیلت سجود بهیئت تذلل و خشوع و نزدیکی [illegible] فضیلت قیام ست که مشقت [illegible] بیشتر [illegible] زیاده تر ست
قال قلت ای الهجرة افضل۔ گفت گفتم کدام هجرت فاضل تر ست۔ قال ان تهجر ما کره ربک۔ گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه
دارد آن را پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام درین معنی سابقا گذشته است۔ قال فقلت۔ گفت عمرو بن عبسه چون از جواب
استکاه و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که یکی از ارکان دین ست پرسیدم پس گفتم۔ فای الجهاد افضل
پس کدام جهاد فاضل تر ست۔ قال من عقر جواده واهریق دمه۔ گفت جهاد کسی که پی کرده شده است اسپ دونده و
ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و لا بد غالب سعی و اجتهاد و مردانگی در جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده

یتیمان خوردن و دروزن کم پیمودن و خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت درگذرانیدن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بعذر پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بی سببی تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار کردن این قدر ذکر کرده و تفسیری که ذکر کرده شد بیشتر ازین هست و شیخ ابن حجر مکی دران کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر نسأل الله العافية

الفصل الاول — عن عبد الله بن مسعود — روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و ذکر مناقب وی افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه — قال قال رجل — گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی — یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله — کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی — قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک — فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از وی گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و حال آنکه وی آفریدهٔ که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدانکه پیدا کننده چیزیکه ذات نشاید تعالی که پاره و ند بکسر نون مانند شخص در ذات وصفات که مخالف بود او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا وا می رهانند. و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت — قال ثم ای — گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است — قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک — فرمود گناه بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را می کشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد بجهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد بخالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از جهت تاکید یا بملاحظهٔ خصوص حال سائل این چنین فرمود — قال ثم ای — گفت پس کدام گناه بعد از قتل بزرگتر است — قال ان تزانی حلیلة جارک — فرمود زنا کردن تست با زن همسایهٔ تو بمعنی تقیید بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد — فانزل الله تصدیقها — پس فرو فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید — والذین لا یدعون مع الله الها آخر — و آن کسانیکه نمی خوانند با خدای تعالی خدای دیگر را — ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق — و آنانکه نمی کشند ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکه حد و قصاص — ولا یزنون — و زنا نمی کنند — الآیة — تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب بر آن میکند و ازین آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان مطلق قتل و زنا است و آن قیدها برای مزید شناعت و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد — متفق علیه —

وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر — گناهان کبیره این گناهانند — الاشراک بالله شریک گردانید

بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفرست بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن ست که کفار مکه مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در
بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریاست یا نهی ست از ارتداد - وعقوق الوالدین - و دیگر رنجانیدن مادر و پدر
مسلمانان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث و ران ست که رنجانیدن مادر و پدر ست علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان ست که گفته شد
بقرینه احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم ست
اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وے مشرکه و معرضه است
از ایمان صله رحم کنم با وے فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید - وقتل النفس - و دیگر کشتن کسے را بناحق - والیمین
الغموس - و دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزے که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است
و نگفته و یمین غموس بفتح غین معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن ست و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در
گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانے را ببرد و قید گذشته برائے آن کرده شد
که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت ست کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود - رواه البخاری
وفی روایة انس و شهادة الزور بدل الیمین الغموس - و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده
بجائے الیمین الغموس - متفق علیه - پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وے والیمین الغموس مذکورست از افراد
بخاری ست و بروایت انس که در ان بجائے والیمین الغموس و شهادة الزور ست متفق علیه است - وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کنندگان اند - قالوا -
گفتند صحابه - یا رسول الله وما هن - و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم -
الشرک بالله - شرک آوردن بخدا - والسحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او رواست
تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیه شرح عقائد گفته که سحر کردن کفرست باتفاق و جماعه از صحابه و غیر ایشان بر انند که ساحر را
باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر بوجهیات کفر باشد باید کشت اگر از ان توبه نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل
و شعبده و تعلیم کردن و عزم گرفتن بر ان همه حرام ست - وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق - و کشتن نفسے که حرام گردانیده است
خدا تعالے مگر بحق - واکل الربوا - و خوردن ربا - واکل مال الیتیم - و خوردن مال یتیم - والتولی یوم الزحف - و پشت دادن
در وقت گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بتقعه چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوئے دشمن در رفتن
بمشقت و ازدحام مشابه بزحف ست و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بران حرام نیست و در
ابتدائے اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود و بعد از ان تخفیف واقع شد و برد و قرار یافت - وقذف المحصنات المؤمنات
الغافلات - و از کبائرست دشنام دادن بزنا بزنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است و این
مسئله در فقه بتفصیل مذکورست از انجا باید جست - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت ست

نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن . زنا نمی کند زنا کننده در وقت و هنگامی که زنا میکند و حال آنکه
مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و این تشدید است برای تقبیح زنا و مبالغه است
در نهی از آن — ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن — و دزدی نمی کند دزد در هنگامی که دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است
ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن — و نمی نوشد شراب را کسی هنگامی که می نوشد و حال آنکه او مؤمن است — ولا ینتهب نهبة یرفع الناس
الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن — و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر می دارند مردم بسوی غارت کننده دران غارت
گردنهای خود را و نگران می مانند و در آن معنی آشکارا غارت میکند چنانکه مردم بسوی وی نگرند و وی نالند و قدرت بر دفع
آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است غارت کردن مال [illegible] بعضی غارت کردن
و بغصب آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است — ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن — و خیانت نمیکند یکی از شما
از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول خیانت از غنیمت [illegible] پیش از قسمت و معنی مطلق
خیانت نیز آمده و در حدیث گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له — فایاکم ایاکم — پس بپرهیزید و دور دارید خود را ازین گناهان
دور کنید — متفق علیه و فی روایة ابن عباس — و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده — ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن —
و نمی کشد کسی هنگامی که می کشد و حال آنکه او مؤمن است — قال عکرمة قلت لابن عباس — گفت عکرمه که خادم و مولی
و کاتب ابن عباس بود و راوی از وست گفتم مر ابن عباس را — کیف ینزع الایمان منه — چگونه کشیده میشود ایمان ازین
شخص — قال هکذا — گفت ابن عباس این چنین کشیده میشود — و شبک بین اصابعه ثم اخرجها — پس تشبیک کرد ابن عباس
میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر برای نمودن صورت کشیدن
ایمان گفت [illegible] بود با ذات آدمی پس از آن — فان تاب عاد الیه هکذا — پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت
باز میگردد ایمان بسوی وی — و شبک بین اصابعه — و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت
عود و ظاهر این حدیث آن است که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی [illegible] رجوع و برگشتن
چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز می آید ایمان — وقال ابو عبد الله — و گفته ابو عبد الله
بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی به مذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة — لا یکون هذا
مؤمنا تاما — نمی باشد این شخص گناهکار مسلمان کامل — ولا یکون له نور الایمان — و نمی باشد مر او را درین حالت نورانیت
ایمان که مراد بدان کمال اوست — هذا لفظ البخاری — این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و بدین معنی ظاهر شد که
که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین
جزو ایمان است و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما
معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث ۔ نشان منافق سه خصلت ست ۔ زاد مسلم ۔
زیاده کرده است مسلم این عبارت را ۔ وان صام وصلی وزعم انه مسلم ۔ واگرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان می برد و میگوید
که من مسلمانم ۔ ثم اتفقا ۔ پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند در روایت این
سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است ۔ اذا حدث کذب ۔ چون سخن گوید دروغ گوید ۔ واذا
وعد اخلف ۔ و چون وعده کند خلاف کند و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بجهت ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این
بر تقدیری ست که در وعده کردن نیت اخلاف و وفا نه وعده از نکار هم اخلاق ست و تفصیل آن در باب الوعد بیاید ۔
واذا ائتمن خان ۔ و چون بامانت نهاده شود چیزی پیش وی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند این خصلت را
نشان منافق داشت مجتمع بآنها تنها و بر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آن ست که این صفات
لائق منافقان ست و سزاوار احوال مسلمانان آن ست که از آنها پاک و مبرا باشند چه در آنها باطن مخالف ظاهر ست چنانکه منافق
را اول بازبان میگیرند و مسلمانان را باید که باین صفات عادت نکنند و مصر بر آن نباشند تا مبادا بدان منجر گردد و منتهی شود
بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و تحقیق مراد از زجر و تحذیر مومنان ست از اتصاف
باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آن کسانی که این صفات دارند و بعضی گفته اند که این کلام آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نشان داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم تا ذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند
و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و از اینجا معلوم میشود که در
مومنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهر تر است ۔ متفق علیه ۔ وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع من کن فیه ۔ چهار خصلت اند که هرکس که باشند این چهار خصلت در وی ۔ کان منافقا خالصا ۔ باشد آنکس
منافق ساده بی آمیزش ایمان ۔ ومن کانت فیه خصلة منهن ۔ و هرکه باشد در وی یک خصلت از این چهار خصلت ۔
کانت فیه خصلة من النفاق ۔ باشد در وی یک خصلت از نفاق و همچنین قیاس دو و سه ۔ حتی یدعها ۔ تا آنکه بگذارد آن
خصلت را و آن چهار خصلت این ست ۔ اذا ائتمن خان ۔ چون امانت سپرده شود بوی و اعتماد کرده شود
بر وی خیانت کند ۔ واذا حدث کذب ۔ و چون سخن کند دروغ گوید ۔ واذا عاهد غدر ۔ و چون عهد بندد بشکند و نگاه ندارد و شکستن
نزدیک است بمعنی خلاف وعده کردن است و فرق وی خاص از وست ۔ واذا خاصم فجر ۔ و چون جدل کند و پیکار کند با خصم دروغ گوید
و سرکشی ورزد و تباهی کند ۔ متفق علیه ۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین ۔ حال منافق و مثال او مانند گوسپندی ست مایل و متردد میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة ۔
تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار ۔ والی هذه مرة ۔ و بسوی این گله دیگر بار دیگر یعنی منافق گاهی بجانب مومنان
می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دوروئی میکند و در حال عائره مادر نیز اینگونه میگردد تا جفت یابد که پس ... رواه مسلم ۔

الفصل الثانی عن صفوان بن عسال ۔ بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی ست ساکن کوفه و حدیثا و در شأن
دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبدالله بن مسعود از وے روایت دارد رضی الله عنه ۔ قال قال یهودی لصاحبه
گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را ۔ اذهب بنا الی هذا النبی ۔ ببر ما را بسوے این مرد که دعوی پیغمبری میکند و مردم
او را پیغمبر میدانند ۔ فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او ۔ لا تقل نبی ۔ مگو که پیغمبر است ۔ انه لو سمعک ۔ بدرستی که وے اگر
بشنود این کلمه را ۔ کان له اربع اعین ۔ هر آئینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوش حالی چه سرور و شادی
در قوت باصره می‌افزاید و چون غم و محنت رسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفته اند در شرح
این کلام و ممکن است که گفته شود والله اعلم که مراد آن ست که اگر این کلمه را می شنود منتظر و امیدوار ظهور او بود و اتباع میکرد و چهار چشم
انتظار روا در فکر آن میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار ست ۔ فاتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو یهودی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فسالاه عن تسع آیات بینات ۔ پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر فهم
میشود آن ست که مراد باین نه آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات و تعیین آنها
و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل شامل
پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اهم و انفع
و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است و بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شد احکام دین نیز زیاده کرد برائے انذار و ارشاد و راوی را بجهت شهرت ذکر نکرد و بعضی گویند
مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامات و نشانها بر سعادت کسیکه بدان عمل کند و بر شقاوت آنکه عمل
نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند در جمیع ملل ۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا
بالله شیئا شریک مگردانید بخدا چیزے را ۔ ولا تسرقوا و دزدی مکنید ۔ ولا تزنوا ۔ و زنا مکنید ۔ ولا تقتلوا النفس التی حرم الله
الا بالحق ۔ و مکشید نفسے را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ۔ ولا تمشوا ببری ۔ و مبرید
شخصے را که پاک و بیزار ست از آنچه تهمت میکنید او را و نسبت میکنید او را بدروغ ۔ الی ذی سلطان ۔ بسوے کسیکه
خداوند سلطنت و قوت و زور ست ۔ لیقتله ۔ تا بکشد او را بے گناه و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین سعی میکنند
و بکشتن و مصادره میدهند ۔ ولا تسحروا ۔ و سحر مکنید ۔ ولا تاکلوا الربوا ۔ و ربوا مخورید ۔ ولا تقذفوا المحصنة ۔ و دشنام زنا
مکنید زن پارسا را ۔ ولا تولوا الفرار یوم الزحف ۔ و پشت مدهید و روے مگردانید از برائے گریختن روز جنگ کافران تا اینجا
این نه حکم که همه ملتها را شامل ست تمام شد بعد از بیان آن حکمے دیگر زیاده کرد که مخصوص بیهود است و فرمود ۔ وعلیکم
خاصة الیهود ۔ و واجب ست بر شما که یهود اید بخصوص ۔ ان لا تعتدوا فی السبت ۔ که تجاوز از حد نکنید و بے فرمانی نورزید در شکار کردن
روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان دو حکم برائے سوال مهیا ساخته و هم را که مخصوص بایشان ست

در دل مضمر داشته آمدند و از نه حکم بصریح سوال کردند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن نه را ذکر کرد و دو ہم را کہ مضمر داشته بودند
باین عبارت جدا کشف فرمود از این جہت بوسہ بر دست و پای شریف وی دادند ۔ فقالا ۔ گفت صفوان ۔ فقبلا یدیہ ورجلیہ
پس بوسہ دادند آن دو یہودی ہر دو دست و ہر دو پای آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم ۔ وقالا نشہد انک نبی ۔ گفتند
گواہی میدہیم کہ تو پیغمبری صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا بپیغمبری چنانکہ یہود میدانستند و این شہادت ایمانی نیست
کہ اذعان و قبول با وی باشد بلکہ اظہار علم و معرفت است کہ داشتند و ایمان تنہا معرفت نیست بلکہ تصدیق باید چنانکہ در
محل خود تحقیق یافتہ است و از این جہت ۔ قال ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ فما یمنعکم ان تتبعونی یعنی پس باز میدارد شما را
ازین کہ اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا ۔ قالا ان داؤد ۔ گفتند آن دو مرد کہ داؤد پیغمبر علیہ السلام دعا ربہ ان لا یزال من ذریتہ
نبی ۔ دعا کرد پروردگار خود را کہ ہمیشہ خواہد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت و لابد دعای وی مستجاب شدہ باشد
پس البتہ پیغمبری از فرزندان داؤد بعد از تو خواہد شد و یہود تابع وی خواہند شد و بر ایشان را غلبہ و شوکت خواہد بود ۔ و انا
نخاف ان تبعناک ان تقتلنا الیہود ۔ و ما میترسیم کہ اگر متابعت تو کنیم و ترک دین یہود کنیم بکشند ما را یہود و این افترا است و محض دروغ است از یہود
نا بہبود کہ کذب و افترا کردند و مقصود ایشان ستر بود ہرگز داؤد علیہ السلام این دعا نکردہ است و در زبور نوشتہ نگشتہ و در خواہ
وی در توریت و زبور خواندہ است کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین است و دین وی ناسخ تمامہ ادیان و
بعض گویند کہ یہود قائل بودند بنبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر عرب خصوصا و آنحضرت را نبی الامیین خواندند و دیگرها
نیز بلکہ ہم مبعوث شد چہ در وضع پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود دعوی کرد کہ من فرستادہ شدہ ام بعالم کافہ ناس لازم آید
تصدیق وی کردن ۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد والنسائی ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث من اصل
الایمان ۔ سہ خصلت است از جملہ اصول ایمان و قواعد آن کہ اگر نباشد نباشد ایمان از پایہ ورافتد و از بیخ برکندہ شود ۔
الکف عمن قال ۔ یکی از آن سہ چیز باز ایستادن از کسی کہ گفت ۔ لا الہ الا اللہ لا تکفرہ بذنب ۔ بیان کف است یعنی کافر ندان
و مگو آن را کہ این کلمہ گوید بسبب گناہی کہ صادر گردد از وی اگرچہ کبیرہ باشد و درین رد است مر قول خوارج را کہ گویند
مومن بارتکاب معصیت اگرچہ صغیرہ بود کافر گردد ۔ ولا تخرجہ من الاسلام بعمل ۔ و بیرون میار و حکم مکن ببیرون آمدن او از مسلمانی
بہر عمل بد کہ بکند و درین رد است مر قول معتزلہ را کہ گویند بارتکاب کبیرہ بیرون می آید از اسلام اگرچہ در کفر نمی آید و نفی کفر
و ایمان ہر دو اثبات کنند و ایمان و کفر و گویند کہ مرتکب کبیرہ نہ مومن است و نہ کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مومن و کافر ۔
والجہاد ماض منذ بعثنی اللہ ۔ دیگر از اصول دین است کہ کارزار کردن بکفار دائم و مستمر است از آنگاہ کہ برانگیخت و فرستادہ است
مرا خدای تعالی و امر کردہ است بجہاد ۔ الی ان یقاتل آخر ہذہ الامۃ الدجال ۔ تا آنکہ کارزار کنند آخر این امت و آخر
زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج بکشند و جہال کارزار با ایشان نشاید کرد و سبب اضطرار بکارزار دفع
شوند و بعد از فنای ایشان ہیچ کافری بر روی زمین نماند و شریعت جہاد منتہی گردد ۔ لا یبطلہ جور جائر ولا عدل عادل ۔

باطل نمیگرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه بادشاه ظالم و فاسق باشد
و بهرحال واجبست موافقت وے و برآمدن باوے از برائے جهاد و اگر گفته شود که جور جائر محل آن ست که مبطل گردد اما
ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جواب آن ست که مقصود استواء هر دو حالت ست یعنی همچنانکه
عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف ست از کفار و عدم احتیاج بغنائم
جاے آنست که از جهاد نشینند و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود ولا عدل عادل تا فهم - والایمان بالاقدار - سوم اصل
دین ایمان آوردن ست بتقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر اوست تعالی - رواه ابو داود
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان - چون زنا میکند بنده بیرون می آید
از وے ایمان - فکان فوق رأسه کالظلة - پس میباشد ایمان بالاے سر وے مانند سایبان و ظله بضم ظا سحاب هرچه سایه کند
مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی ست مر ایمان را و هر چیز را دران عالم مثالی ست چنانچه از احب
لبن مثال علم و گوسفند مثال ... و ظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده دران آورده مثله
در صحیح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت ست که اگرچه بنده بسبب گناه از حکم ایمان و نورانیت وے
برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقاً از وے مفارق نشده که با زنا یا چنانکه فرمود - فاذا خرج
من ذلک العمل - پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از ان عمل زشت که زنا ست و در تعبیر بعمل تلویح ست
که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا و چه غیر زنا - رجع الیه الایمان - باز میگردد و می آید بسوے بنده ایمان - رواه الترمذی وابوداود
الفصل الثالث عن معاذ - قال اوصانی رسول الله - گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بعشر کلمات - بده سخن - قال لا تشرک بالله شیئا - گفت انباز مگردان بخدا چیزے را و مگو کلمه کفر را - وان قتلت وحرقت
اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود دران و دیگران را رخصت
بنزاذن کرد - ولا تعقن والدیک - و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرمودهٔ ایشان هرچند که آن فعل مباح باشد
وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک - اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید ست
درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از ان از جهت حرج - ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا - و ترک مکن نماز فرض را
دیده و دانسته - فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا - زیرا که کسے که ترک کند نماز فرض را بعمد - فقد برئت منه ذمة الله - پس
بتحقیق بیزار شد و دور شد از وے عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک
صلوة است و همین ست مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب حنفیه و مالکیه او را بزنند و تعزیر کرده و بند و زندان
فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناهگار را قسم تکفیر نمیشد مگر تارک نماز را - ولا تشربن خمرا - والبته منوش خمر را -
فانه رأس کل فاحشة - پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری ست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل ست

چون عقل رفته همه رفت نعوذ بالله من ذلک — وایاک والمعصیة - و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از ان — فان بالمعصیة حل سخط الله —
زیرا که بگناه کاری فرود می آید خشم و بے رضائی آلهی — وایاک والفرار من الزحف - و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران — وان
هلک الناس — اگرچه هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همان است که سابقا گفته شد که یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد —
واذا اصاب الناس موت وانت فیهم — و چون برسد مردم را مرگ از وبا و طاعون و حال آنکه تو در ایشانی — فاثبت پس برجای
خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شهرے که وبا پیدا گردد از آن جا بیرون نباید رفت و از جاے دیگر بآن شهر هم نباید
و گریختن از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر گریزد البته سلامت
می ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک — وانفق علی عیالک من طولک — و صرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالاے
نفقه واجب که برگردن تست — ولا ترفع عنهم عصاک ادبا — و برمدار از ایشان عصاے خود را و بزن ایشان را برای
ادب — واخفهم فی الله — و بترسان ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد — وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی
عهد رسول الله — حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم خوانده بود علم
منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم — واما الیوم — اما امروز در زمان ما — فانما
هو الکفر او الایمان — پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت در میان ایشان بودند مومن و کافر و منافق و حکم
شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و شعر حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند
از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود و ثابت گردد که کسے نفاق میکند و پنهان کفر
می ورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروے اجرا می نمائیم — رواه البخاری

باب فی الوسوسة

وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز پیرایه زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشه بد و در اینجا
حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت
گردد آن را الهام خوانند و وسواس بفتح واو و کسر نیز هم بمعنی وسوسه است و بمعنی شیطان نیز آمده و کسره مصدر است و فتح اسم و بعضی بدان تفسیر کرده اند

الفصل الاول

عن ابی هریرة — رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تجاوز عن
امتی — بدرستی که خدای تعالی در گذرانیده است از امت من — ما وسوست به صدورها — چیزے که وسوسه کرد بدان چیز
سینه هاے ایشان — ما لم تعمل به — مادام که عمل نکرده بدان چیز — او تتکلم — یا نگفته یعنی سخنے که بنا بر نفس و شیطان بدان
وسواس بسیار در خواطر میگذرانند و را آنکه نه یا سخنے که بنا بر گفت در خاطر وسواس میکنند تا آنکه نه بعمل آورند و بر آن سخن
نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمدیه صلی الله علیه و سلم است و امم دیگران بدان ماخوذ شده اند — متفق علیه — وظاهر
این حدیث آن است که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضے از علما و جمهور آنند که بنده بعزم معصیت ماخوذ
و تفصیل مقام آن است که آنچه در نفس یکایک افتد بے اختیار و آن را هاجس نامند عفو است از جمیع امتها از جهت عدم اختیار

وچون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم معفوست ازین امت واین فضل ورحمت
مخصوص ست بایشان بر قیاس سهو ونسیان که آن نیز مرفوع است ازین امت وبعد از جولان چون محبت ولذت آن پیدا آمد وهوس
حصول آن ووصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این است را برین نیز مواخذه نیست وتا بعمل نیارند در نامهٔ اعمال
نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد وپیشتر باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند وانجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است
وآن قرار دادن نفس است بر معصیت وجد وجزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست
واگر مهیا گردد بکند البته برین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد واخلاق ذمیمه وبنده ماخوذ است باعمال
قلب چنانکه باعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد ومثلاً عزم زنا معصیت است
وبنده بدان ماخوذ ولیکن زنا نیست ومواخذه بران مثل مواخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت است فروتر از پایهٔ زنا ـ
وعنه ـ قال ـ وهم از ابی هریرة روایت است که گفت ـ جاء ناس من اصحاب رسول الله ـ آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ـ الی النبی ـ بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسألوه ـ پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم ـ انا نجد فی انفسنا ـ بدرستی که ما می یابیم در ذات های خود از وساوس وخواطر ـ ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به ـ چیزی که سخت
بزرگ وبس گران ومکروه میدارد یکی از ما که گوید وبر زبان آوردن آن را ـ قال ـ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ـ او قد
وجدتموه ـ آیا بتحقیق یافته اید شما کراهیت وگرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود ـ قالوا نعم ـ گفتند آری یافته ایم
قال ذلک صریح الایمان ـ فرمود این گران یافتن ومکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان وقبح
او وخوف وخشیت حق وتعظیم امر اوست واین همه از آثار ونتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان
نتوان آورد از صدق ایمان است ـ رواه مسلم وعنه ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یأتی الشیطان احدکم ـ
می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان اویند بلکه اگر عام تر از شیطان
جن وانس دارند نیز میشود چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد ودر حقیقت وسوسه واضلال مفوض بابلیس است ومرجع ومدار این کار
اوست فیقول ـ پس میگوید شیطان ودر وسوسه می اندازد ـ من خلق کذا من خلق کذا ـ که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را
ولا میگوید در خواطر شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من ـ حتی یقول ـ تا آنجا میرسد که میگوید شیطان ـ من خلق ربک ـ
که پیدا کرد پروردگار ترا ـ فاذا بلغه ـ پس چون برسد شیطان باین قول را ـ فلیستعذ بالله ـ پس باید که پناه جوید یکی
از شما بخدا از شر شیطان ـ ولینته ـ وباید که باز آید ازین وسوسه وگفتگوی شیطان واز بحث ومجادله با وی و
برخاستن از مجلس وتغییر حالت نیز موثر است دران چنانکه در حالت غضب برای دفع وفرو نشاندن آتش آن گفته اند
زیرا که در مناظره ومحاجه شیطان فتح باب وساوس وفریاد اثارت شر اوست وتواند که آن بعین لشبهات ومغالطات بیابد
وقدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بخدا ورجوع بحق وملاحظه طلب دفع شر از وی وگذشتن از [illegible]

سبیل نبود بلکہ اقسام استعاذہ واشتغال بریاضت وتزکیہ وتطہیر نفس از دنس تعلقات وتصفیہ قلب از نقوش اغیار ست و مجرد
استعاذہ بزبان کافی نیست لیکن این خبر مراد آن کار ست پوشیدہ نماند کہ سوال کردن من خلق اللہ بعد از تسلیم آنکہ خلق اللہ الخلق
ظاہر الفساد ست و مستلزم تناقض ست زیرا کہ ہرچہ موصوف بمخلوقیت ست در تحت خلق اللہ الخلق درآمد بعد ازان نسبت خلق باللہ تعالی
و گفتن کہ من خلق اللہ نامعقول و تناقض ست فافہم متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الناس یتساءلون -
ہمیشہ ہستند مردم کہ سوال و گفتگو میکنند یکدیگر و چنانکہ [illegible] یا با نفس و شیطان بطریق وسوسہ و خواطر - حتی یقال ہذا - تا آنکہ
گفتہ شود این قول کہ خلق اللہ الخلق - پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق اللہ - پس کہ پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا - پس کسے کہ
یابد ازین قول و ازین وسواس چیزے را - فلیقل آمنت باللہ ورسلہ - پس باید کہ بگوید از برائے دفع آن ایمان آوردم بخدا کہ منزہ ست از ان
و ایمان آوردم بپیغمبران او کہ آوردہ اند تنزیہ او را از ہمہ نقائص پس این قول بجائے استعاذہ و انتہا ست کہ در حدیث سابق مذکور شد
از برائے قطع مجادلہ و وسواس طیبی گفتہ کہ آن حکم کفر ست پس [illegible] آن کلمہ ایمان آنا پوشیدہ نماند کہ کفر بتقدیرے بود
کہ بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بطریق بحث و مناظرہ با یکدیگر یا بر وجہ خطور و وسوسہ با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آن ست
کہ سخن بر وجہ [illegible] دیگر دہ شود و گفتہ شود کہ اگر آن قول بطریق اعتقاد ست پس قول وے آمنت باللہ ورسلہ تجدید ایمان ست و اگر بطریق خطور و وسوسہ
است از برائے دفع وسوسہ و دفع شیطان ست و ظاہر شرح اخیر ست فافہم متفق علیہ - وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل بہ قرینہ من الجن - نیست از شما ہیچ یکے مگر آنکہ بتحقیق گماشتہ شدہ است بر وے قرین و مصاحب وے از جنیان
وقرینہ من الملائکۃ - و قرین و مصاحب از فرشتگان یعنی ہمراہ آدمی را دو قرین ست یکے جن کہ کار وی فریبانیدن و در وسوسہ افکندن در شر و دیگر فرشتہ کہ بکار
نیک امر میکند و الہام می نماید بخیر و در بعض روایات آمدہ است کہ زائیدہ می شود آدمی و او را فرزندے مگر آنکہ زائیدہ میشود از جن مانند آن و وے
ہمراہ وے میگردد - قالوا وایاک - گفتند صحابہ و ترا نیز [illegible] و ترا نیز قرین از جن ست - یا رسول اللہ
قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - وایای - و مرا نیز و اہل این حکم سیدم و مرا نیز قرینے از جن ست - ولکن اللہ اعاننی علیہ
و لیکن خدائے تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وے - فاسلم - این لفظ را بدو وجہ روایت کردہ اند یکے برفع میم و صیغہ مضارع معلوم
یعنی چون اعانت الہی بجانب منست من از جن پس سالم ست از شر وے و از آفت وسواس وے آنچنان و وے مستقیم
و منقاد من ست و دوم بفتح میم بر لفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکے آنکہ اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمانبردار
و این معنی ارجح بود اول است و در بعض روایات تصریح فاستسلم نیز آمدہ و دیگر آنکہ اسلام بمعنی ایمان ست یعنی مسلمان شد و ایمان آورد و قرین من
از جن و ہیچ محال نیست درانکہ خدائے تعالی حبیب خود را صلی اللہ علیہ وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیدہ باشد
و صاحب نہایہ گفتہ کہ حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شاہد این معنی ست - فلا یامرنی الا بخیر - پس امر نمیکند مرا بہیچ چیز
و در ہیچ حال مگر بہ نیکی و طاعت - رواہ مسلم - وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان
یجری من الانسان - بدرستی کہ شیطان سیر و دور آدمی مجری الدم - مانند رفتن خون در بدن وے مقصود بیان وساوس وے

در آدمی و بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا و از راه بردن او در نهایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وے بذات خود در بدن
آدمی سیر رود نیز روا باشد چه شیطان از اجسام لطیفه است که جریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم
تقریر همین معنی است والله اعلم. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود.
نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده. الا یمسه الشیطان حین یولد. مگر آنکه مے ساید بدست او را شیطان و مے خلاند
در هنگامے که زائیده میشود چنانکه آید پس اشکیده بود و زوناک میگرداند او را. فیستهل صارخا. پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه
فریاد کننده بود و بنالد و گریه کند. من مس الشیطان. از جهت مس شیطان یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن از جهت مس شیطان است
وغرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد در وجود وے. غیر مریم
وابنها. جز مریم و پسر وے که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان و افساد منزه و مطهر بودند از جهت دعاء
مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعاے او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها
من الشیطان الرجیم. و تفرد عیسی و مادر وے بعصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است که هیچ یکے از انبیا را نیست و تواند که مفضول صفتے باشد که در فاضل نبود
چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود و گفته شده بعضے گفته اند درین سطور صواب آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت مستثنی بود از احوال عموم فرزندان آدم خرج خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی است از آنکه
شیطان را در هنگام ولادت بوے دست تعرض رسد. بعضے از شارحان گفته اند که مشکل از عموم کلامے که میگوید بیرون و خارج
نمی باشد و فوق و حال قرینه است بران و این سخن نیکو است آن. والله اعلم. دامن اجلال آن نازک نهال باغ دین
برتر از آن است که بدست وے رسد. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. و هم روایت از ابی هریرة
رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان. آواز کردن و نالیدن فرزند
هنگامے که بیرون می آید از شکم مادر نزغه ایست از شیطان. و نزغه بفتح نون و سکون زاے و فتح غین معجمه خلانیدن نیزه و در سخن
بچوب آید بمعنی افساد و اغوا نیز آید. متفق علیه. وعن جابر رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس
یضع عرشه علی الماء. بدرستیکه ابلیس می نهد تخت خود را بر آب جهت اظهار تکبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن تخت است
بر روی آب پس نگاه داشتن حق تعالی آن را از آب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال. ثم یبعث سرایاه
یفتنون الناس. پس مے فرستد لشکرها که پیرو ابلیس اند تا فتنه و بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین و کسر
راء و تشدید یاء پاره از لشکر که بر دشمن فرستند از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی گداختن
نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل
امتحان و آزمایش اند. فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة. پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وے از روے قدر و مرتبه

بزرگ‌ترین ایشان ست از روئے فتنه و گمراه گردانیدن و محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیزتر نزد وے مقرب‌تر و معتبرتر ست يجيء احدهم فيقول ـ می آید یکے ازان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید ـ فعلت كذا وكذا ـ کردم من چنین چنین کارے و فتنه ـ فيقول ما صنعت شيئا ـ پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزے را و نساختی تو کارے را ـ قال ـ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم يجيء احدهم فيقول ـ پس می آید یکے از لشکریان او پس میگوید ـ ما تركته ـ نگذاشتم آن مرد را تا آنکه جدائی افگندم حتى فرقت بينه وبين امرأته ـ میان وے و میان زن وے ـ قال فيدنيه منه ـ پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و يقول نعم انت ـ و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو ـ قال الاعمش ـ گفت اعمش که راوی این حدیث ست از جابر ـ اراه قال ـ گمان می برم من جابر را که گفت این لفظ را که ـ فيلتزمه ـ پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فيدنيه گفت یا بجاے او گفت هر دو احتمال وارد رواه مسلم ـ اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن دو وجه بین ابلیس هر آن را گفته‌اند که مراد تفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوے حرام گردد و وطی که کنند حرام افتد و فرزندے که پیدا آید حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روے زمین بسیار شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت این چنین گفته‌اند در توجیه این کلام و ممکن ست که گفته شود مراد به تفریق القاء عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان پیدا نیایند موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد و الله اعلم ـ وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ـ ان الشيطان قد ايس من ان يعبده المصلون في جزيرة العرب ـ بدرستی که شیطان نا امید شد ازین که پرستند او را نمازگزارندگان در جزیره عرب زیرا که حد زمین عرب در طول و عرض و شرح و تفصیل و اختلافے که در وے ست نقل کرده‌ایم و زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوے دریاے فارس و روم و نیل و دجله و فرات ـ ولكن في التحريش بينهم ـ ولیکن شیطان در مقام برانگیختن جنگ و خصومت انداختن ست میان اهل جزیره عرب طمع و امید دارد چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان جنگها واقع افتاد ـ رواه مسلم ـ ماند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست تو رپشتی گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان که نماز برپا میدارند بعد ازان اشکال آورده که بعضے از مومنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفرموده که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان ازان جهت آنچه دریافت از شوکت و جمعیت و اجتماع و کثرت مومنان ولیکن با وجود نا امیدی وے واقع شد پس منافاتے میان این حدیث و آن قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجائے رسید که شیطان نا امید گردید که بعد ازو ارتداد وے واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعاً و این تقریر خالی از بعدے نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آن است و کنایت است ازان و طیبی گفته که مراد بمصلین مومنان‌اند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار بعدم تبدل دین و انهدام قاعده اسلام و عود غلبت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات

ندارد بار ندا و کسے کہ مرتد گشت بلکہ اگر عبادت اصنام کنند نیز منافات ندارد و اللہ اعلم

الفصل الثانی — **عن ابن عباس** — رضی اللہ عنہما — ان النبی — روایت است از ابن عباس بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل — آمد او را مردے — فقال — پس گفت آن مرد — انی احدث نفسی بالشیء — بدرستی کہ من سخن میگویم نفس خود را بچیزے از وسوسہ — لان اکون حممۃ احب الی — ہر آئینہ اینکہ من انگشت باشم دوست و اشتہ شدہ تر است بسوے من — من ان اتکلم بہ — از تکلم کردن من بدان چیز کہ حدیث میکنم با نفس و بر زبان آوردن آن را حممۃ بضم حاء و فتح میم ہر دو میم انگشت و حمم جمع وے یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاہ و نابود شوم بہ کہ آن سخن زشت کہ در ضمیر دارم بر زبان آرم — قال — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — الحمد للہ الذی رد امرہ الی الوسوسۃ — حمد خدا را کہ باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را کہ در نفس وے انداختہ بود بسوے وسوسہ یعنی بوسوسہ آورد و ہمین قدر در گذرانید و نگذاشت کہ عمل کند بدان و بر زبان آرد آن را تا مواخذہ بیشد او را بدان — رواہ ابوداود — **وعن ابن مسعود** رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم — بدرستی کہ مر شیطان را لمہ است بفرزند آدم — وللملک لمۃ — و فرشتہ را نیز لمہ است لمہ بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن در صحاح یعنی ہم شیطان با وست و ہم فرشتہ و ہر دو را با او کار است — فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر — فاما کار شیطان ترسانیدن است بہ بدی گفتن کہ اگر این کار خیر کردی بہ بدی گرفتار خواہی آمد چنانکہ اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت وے گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواہی شد — وتکذیب بالحق — و نسبت بدروغ کردن حق است — واما لمۃ الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق — واما کار فرشتہ نوید دادن است بہ نیکی و نسبت براستی کردن حق و انداختن یقین است در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میگویند و در بدی وعید اما سبب اصل لغت فرقے نیست ہر یکے را در دیگرے اطلاق میکنند و تخصیص بر تقییدے ست کہ گاہ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر ہر دو برابر اند — فمن وجد ذلک — پس کسے کہ بیابد آن را یعنی وعدہ خیر را کہ لمہ ملک است — فلیعلم انہ من اللہ — پس باید کہ بداند کہ آن از خداست یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وے — فلیحمد اللہ — پس باید کہ شکر گوید و ثنا گوید خدا را تعالی شانہ — ومن وجد الاخری — و کسے کہ بیابد لمہ دیگر را کہ از شیطان است — فلیتعوذ باللہ من الشیطان — پس باید کہ پناہ جوید بخدا از وسوسہ شیطان — ثم قرأ — پس تر خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وے این آیت را — الشیطان یعدکم الفقر — شیطان وعدہ میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق کنید مال را فقیر شوید — ویامرکم بالفحشاء — و امر میکند بخل و حرص یا بخل را فحشا نام نہاد یا مطلق معاصی مراد است کذا قال البیضاوی و آخر آیت اینست واللہ یعدکم مغفرۃ منہ وفضلا و خداے تعالی نوید میدہد شما را در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بران یعنی ثواب بر انفاق بسیار زیادہ بر آنچہ انفاق کردہ آید در دنیا و آخرت و مغفرت اینجا بجہت آن است کہ چون لمہ ملک منسوب بجانب حق است پس وعدہ مغفرت و فضل از وے تعالی در معنی لمہ ملک است — رواہ الترمذی وقال — روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت — ہذا حدیث غریب —

این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت است بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم است
و پیدا نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوے و تصفیهٔ قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آن است که خواطر چهار قسم است
حقانی و نفسانی و ملکانی و شیطانی و وجوه تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم و بسے دقیق است و بعضے از متاخرین مشائخ
گفته اند که خاطر اگر در شهوت مباحه است نفسانی است و اگر در محرمات است شیطانی است و اگر در طاعات است ملکی و اگر
در قطع از ما سوی الله است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی را قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب
فی معرفة خواطر القلوب بسے نافع و مفید در شرح چیزے ازان نقل کرده ایم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه -
ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفت - لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال
هذا - همیشه اند مردم که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته شود این سخن را - خلق الله الخلق فمن خلق الله - پیدا کرد خدائے تعالے خلق را
پس که پیدا کرد خدائے را عز وجل و تعالے و تقدس - فاذا قالوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - فقولوا -
بگوئید شما اے مسلمانان برائے رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسه و خاطر - الله احد - خدا یگانه است در ذات
و صفات خود و بے همتا است - الله الصمد - خدا ایست که محتاج است بوے هر که غیر وے است در همه حوائج و
مقاصد و قصد بدرگاه او دارند - لم یلد و لم یولد - نزاد و آن هیچکس را و زائیده نشده از هیچکس - و لم یکن له کفوا احد - و نیست مر او را هم تا
و مانند هیچ یکے و این صفات منافی مخلوقیت است و خلاف الشان - ثم لیتفل عن یساره ثلثا - پس باید که بیندازد از کراهت این وسوسه
تفل کند از جانب چپ خود سه بار یعنی که بشنود آن کلمات را و تفل دم کردنی که با همه اثرے از آب دهن آید و این تفل از برائے
استکراه و استقذار و خوار داشتن شیطان است و او را تاثیرے است در دفع شیطان و شرارت وے و تخصیص جانب یسار است که
در آن جانب می باشد - و لیستعذ بالله من الشیطان الرجیم - و باید که استعاذه جوید از آن وے را نه شده - رواه ابو داؤد و ذکر حدیث
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر - و سر آنجام است که ذکر کرده صاحب مصابیح حدیث عمرو بن الاحوص را که در مصابیح درین باب ذکر
کرده است و در باب خطبه روز نحر جهت آنکه مناسبت وے بآن باب ظاهر تر و بیشتر است - انشاء الله تعالے

الفصل الثالث

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا
همیشه باشند مردم که سوال می کنند از یکدیگر تا آنکه بگویند این قول را - الله خالق کل شیء - خدا است آفریننده هر چیز را فمن خلق الله
عز وجل - پس که پیدا کرد خدا را - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که ذکر شده و لمسلم - و مر مسلم را
روایت باین لفظ است که قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - قال الله - گفت خدائے عز وجل ان امتک
لا یزالون یقولون - بدرستی که امت تو همیشه میگویند - ما کذا ما کذا - این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق اشیاء و
بحث مینمایند از احوال آن - حتی یقولوا هذا - تا آنکه میگویند این قول را - الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل - وعن عثمان
ابن ابی العاص - قال - ثقفی است عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف و همیشه بود در حیات آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم وخلافت ابی بکر دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ثقیف عزم ردت
کردند وے گفت ای گروہ ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفتہ او باز نیامدند و مرتد گشتند روایت کردہ اند
از وے حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آنحضرت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم زائیدم من حاضر بودم و روایت ست
از عثمان بن ابی العاص گفت قلت گفتم یا رسول اللہ ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قرأتی بدرستیکہ
شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرأت من یلبسہا علی مشتبہ میکند قرأت را بر من و در
شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاک شیطان
آنکہ حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس میکند قرأت را بر تو شیطانیست کہ یقال لہ خنزب گفتہ میشود مر او را خنزب
بکسر خا و زا و بفتح ہر دو و بضم اول و فتح ثانیہ و بکسر اول و فتح ثانیہ و بر ہر وجہ نون ساکن ست و این لقب آن شیطان
کہ در نماز وسوسہ می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارہ گندیدہ را گویند فاذا احسستہ بدو سین اولی مفتوح و ثانیہ ساکن پس
چون دریابی این وسواس را فتعوذ باللہ منہ پس پناہ جوی بخدا از آن شیطان واتفل علی یسارک ثلثا و تفل کن بر جانب
چپ خود سہ بار و معنی تفل در حدیث ابوہریرہ معلوم شد ففعلت ذلک پس کردم من آنرا فاذہبہ اللہ عنی پس دور گردانید
او را خدای تعالی از من رواہ مسلم وعن القاسم بن محمد روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ
علیہم اجمعین کہ از عظمای تابعین و فقہای سبعہ مدینہ است و افضل اہل زمان خود ست ثقہ بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام ورع
کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشہ صدیقہ و وے ابن خالہ امام زین العابدین است و صہر امام محمد
و جد مادری امام جعفر صادق مات سنۃ احدی او اثنتین ومائۃ و عمر وے ہفتاد و یا ہفتاد و دو بود رضی اللہ عنہ ان رجلا سالہ
کہ مردے پرسید او را فقال پس گفت آن مرد انی اہم فی صلوتی من وہم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و شک
میکند مرا شیطان کہ تو نماز تمام و درست نکردہ و رکنے از نماز تو افتادہ است و وہم رفتن دل بسوئے چیزے بے قصد آن
در نگاہ داشتن حساب و جز آن فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود آن وہم بر من و در روایتے فیکبر بباء موحدہ و این صحیح تر
یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من فقال لہ پس گفت قاسم بن محمد آن مرد را امض فی صلوتک بگذر و نماز
خود و تمام کن نماز را و گوش منہ بگفتہ شیطان و اعتبار مکن وسوسہ او را فانہ لن یذہب ذلک عنک پس بدرستیکہ ہرگز نمیرود
آن وہم و وسواس از تو حتی تنصرف تا آنکہ باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن وانت تقول و حال آنکہ تو میگوئی
یعنی بشیطان ما اتممت صلوتی آرے تمام نکردہ ام من نماز را چنانکہ تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعادہ نمیکنم آن را
برغم تو و شکست کار تو و این اصلے عظیم ست در دفع وسواس کہ بوسوسہ شیطان کار نکند و بگفتہ او نرود رواہ مالک
در حکایت مشائخ آوردہ اند کہ مردے بود کہ شیطان در نماز وے آمد و گفت کہ باز گردان این نماز را کہ خوب نگزاردہ گفت
باز میگردانم گزاردم چنانکہ از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاہ حق شیطان گفت مسابلہ مکن در نماز باز گردان کہ نماز

جائے مسابلہ نیست گفت باز نمی گردانم شیطان پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از نا صحانم و خیر خواه تو ام نماز عبادتے عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالیٰ شانہ رفیع مرتبہ است مگر حضرت خداوند تعالیٰ را باین چنین نمازے گفت اعادہ میکنم و راضی شدم بپستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازے را گفت پروردگار من کریم ست قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل با نقص مراد زیادہ بہتر ازین از دست من نمی آید تو برو و من ہرگز آن را اعادہ نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست کہ غرض ازین مبالغہ رد و نگونساری شیطان و دفع وسوسہ و بستن راہ آن ست نہ کہ عمل نادرست و ناتمام کند و بمسابلہ و ران راضی باشد بتسویل نفس و بہانہ اعتماد بر کرم حق کہ ہر چہ کند کفایت ست کریم ست بخشد و بدانکہ اصل وسواس از خیال عقل و تباہی اوست کہ بنزد وہم کہ شیطان عالم النفس ست و بسبب وسوسہ کہ شیطان عالم آفاقی ست بر وہم کہ حق قرار نمیدہد گرفت و ہیچ تدبیرے مؤثر در دفع آن جز تغافل قوی و عمل بنقیض شیطان نیست بزرگے را در طہارت مکان نماز وسواس بسیار یافت پس ہر جا کہ در طہارت مکان شک و شبہہ می بود ہمان جا نماز میکرد از برائے دفع وسواس

باب الایمان بالقدر

فی القاموس — قدر تحریک قضا و حکم و فی النہایہ قدر آنچہ قضا نمودہ و حکم کردہ الٰہی تعالیٰ از امور و بسکون نیز آمدہ و لیلة القدر شبے کہ تقدیر نمودہ میشود و قضا کردہ میشود در وے ارزاق و اعمال بندگان و در صراح گفتہ قدر بسکون و حرکت اندازہ کردہ خدا ست پیشتر از حکم و ازین عبارات ظاہر شد کہ قضا و قدر بیک معنی ست و گاہے فرق نہند و گویند کہ قضا حکم ازلی ست و قدر وقوع آن در لا یزال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکہ فرمود یمحو اللّٰہ ما یشاء و یثبت و عندہ ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عندہ ام الکتاب اشارت بقضا و بر عکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکہ فرمود فقضٰہن سبع سمٰوٰت ای خلقہن و باین معنی جفت القلم بما ہو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم ہو فی شان عبارت از قضا و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنیٰ فی شرح الاسماء الحسنیٰ گفتہ کہ حکم ست و قضا است و قدر ست و توجہ کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست و وے سبحانہ مسبب ہمہ اسباب ست مجمل و مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الٰہی اصل و وضع اسباب را تا متوجہ گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیہ و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات متناسبہ آن و جز آن کہ متغیر و متبدل نمیشود و منعدم نمی گردد تا وقتے کہ اجل آن در رسد قضا ست و متوجہ گردانیدن این اسباب باحوال حرکات متناسبہ محدودہ مقدرہ محسوسہ بجانب سببات و حادث گشتن آن لحظہ بلحظہ قدر ست پس حکم تدبیر اولے کلی امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیہ دائمہ را و قدر توجیہ این اسباب کلیہ بمسببات معدودہ بعدد معین کہ زیادت و نقصان نگردد و ازین جا ست کہ ہیچ چیز از قضا و قدر وے تعالیٰ بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالیٰ شانہ و مراد بایمان بقدر آن ست کہ ایمان آریم کہ ہر چہ در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جز آن ہمہ بتقدیر الٰہی ست و پروردگار تعالیٰ تقدیر کردہ کائنات را در ازل و ہمہ مخلوق اوست و ہیچ ذرہ از تقدیر وے

پدید شود و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیارے ہست کہ ثواب و عقاب بران مترتب گردد و تصویر و تقریر
این مسئلہ و جمع میان قضیۂ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بران اشکالے و صعوبتے تمام دارد و در کتب
کلامیہ تحقیق آن کردہ اند و آنچہ درین ترجمہ توان گفت این قدر است کہ باید دانست کہ بیشک در آدمی صفتے ہست کہ او را
اختیار خوانند کہ دیدہ و دانستہ بباعثۂ شوق و نفرت یکے از دو جانب فعل و ترک را بر دیگرے ترجیح میکنند بخلاف
حرکت مرتعش کہ اصلا دران اختیار ندارد پس مذہب جبریہ کہ گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد ست باطل باشد و این خود مشاہدہ
معلوم ست و بحکم کتاب و سنت معلوم شدہ کہ ہمہ چیز در ازل تقدیر یافتہ است و ہمہ بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست
پس مذہب قدریہ نیز فاسد بود کہ گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل ست در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر
و قدر باشد چنانکہ امام عارفان ابو عبد اللہ جعفر صادق سلام اللہ علیہ و علی آبائہ الکرام فرمود لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین
و حقیقت پروردگار سبحانہ و تعالیٰ در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کردہ است چنانچہ آتش سبب
سوختن و گرم کردن و آب برائے تر کردن و سیراب ساختن و طعام برائے سیر شدن و تیغ برائے بریدن ہمہ خلق و ایجاد
اوست و لیکن بجہت حکمت این اسباب و اگر خواہد بے سبب نیز پیدا کند و اگر نخواہد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار
او سبب ست مر پیدا کردن حق تعالیٰ فعل او را و پیدا کنندہ ہمہ اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات
ہمہ در حیطۂ قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نہی بحکم ربوبیت و عبودیت ست و ثواب و عقاب تصرف ست
در ملک خود یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسأل عما یفعل و ہم یسألون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزے ازین باب
معلوم گردد و گفتہ اند کہ این سرے ست کہ ہیچ یکے از انبیا و اولیا را بران اطلاع ندادہ اند و این سر خود در دار آخرت
کہ محل ظہور حقیقت ست ظاہر گردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و این چنین گفتہ اند و ظاہر آن ست کہ سرور انبیا و خلاصۂ اہل
اصطفا صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین ازین حکم مستثنیٰ خواہد بود کہ علوم اولین و آخرین او را دادہ
و حقائق اشیا کما ہی نمودہ اند و اللہ اعلم و علمہ احکم

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ گفت عبد اللہ بن عمرو گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ و سلم کتب اللہ مقادیر الخلائق نوشت خدائے تعالیٰ اقدار و احکام خلقان را یعنی ثابت گردانید
آن را در لوح محفوظ با جرائے قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنہا ست
چنانکہ خلاف آن نشود و این تاویل ست و ظاہر از نوشتن اثبات نقوش و حروف ست در لوح مانند آن - قبل ان یخلق
السموات و الارض پیش از پیدا کردن آسمانہا و زمینہا بخمسین الف سنۃ - بمدت پنجاہ ہزار سال مراد طول مدت
و مسافۂ دراز ست میان تقدیر و خلق سموات و ارض نہ تعیین و تحدید این عدد مخصوص زیرا کہ تقدیر و تعیین مقادیر خلق
در ازل ست پس تعیین سبق آن بعددے معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتابت ست

تقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال
بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و در ینجا کلامے ست که در شرح دیگر آن کرده شده است - قال و کان
عرشه علی الماء - گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و بود عرش وے سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلے
میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین استدلال کردند بر آنکه اول حادث
از اجرام این عالم که بوجود آمده آب ست و بعضے گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که درین آیت
دلیل ست که عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد بآب آب دریا نیست بلکه این آبی ست
زیر عرش چنانکه وے سبحانه تعالے خواسته و محتمل که مراد بآب دریا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند انتهی و بعض
گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست والله اعلم - رواه مسلم - وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر - هر چیز که در عالم ست بقضا و قدر الٰهی ست - حتی العجز والکیس - تا آنکه عجز و کیس که از
صفات آدمیان ست نیز بتقدیر وے ست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضاے امور و ضعف راے و قلت عقل و نحوه و مراد
بکیس توانائی و چالاکی در گذرانیدن کارها بقوت راے و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق - رواه مسلم -
وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند
و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمے دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا زنده گردانیدن در عالم برزخ یا زنده گردانیدن آدم در زمان حیات موسے
علیهما السلام کذا قالوا - فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم بر موسے تفصیل این قصه این ست که - قال موسی - گفت
موسی آدم را - انت آدم الذی خلقک الله بیده - تو آن آدمی که پیدا کرد ترا خداے تعالے بید قدرت خود - ونفخ فیک من
روحه - و دمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود - واسجد لک ملائکته - و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را
واسکنک فی جنته - و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود - ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض - پس فرود افگندی تو مردم را
بسبب گناهے که کردی بر زمین گویا اگر این خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودے و در همان جا اولاد می آوردے
پس بسبب فرود افتادن وے ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد
مقصود آن ست که بایستے که گناه از تو بوجود نمی آمد - فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه -
پس گفت آدم در جواب موسے تو آن موسے که برگزید ترا خداے تعالے به پیغمبری خود و بکلام خود بے واسطه - واعطاک
الالواح - و داد ترا الواح - فیها تبیان کل شیء - در آن الواح بیان هر چیزے ست از احکام دین که کفایت کند است ترا
مراد بالواح تختها ست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمده گویند که تختهاے توریت هفتاد شتر بار بوده قرائت

بعضے از وے ورضاے تمام میشد۔ وقربک نجیا۔ و نزدیک گردانید خداے تعالے ترا بدرگاہ عزت خود بمناجات کنندہ
ورازگوئندہ فبکم وجدت اللہ کتب التوریۃ قبل ان اخلق۔ پس باز گو کہ چند مدت یافتی اللہ تعالے راکہ نوشت توریت را
پیش از انکہ پیدا کردہ شوم من۔ قال موسٰی باربعین عاما۔ گفت موسے نوشتہ شد توریت پیش از پیدا شدن تو چہل سال
توریت خود قدیم ست لیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بچہل سال این عالم ست یا سالہاے کہ نزد
خدا است کہ ہزار سال باشد۔ قال آدم فہل وجدت فیہا۔ گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مسطور بودن این آیت کہ
وعصی آدم ربہ فغوی۔ وگناہ کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راہ را۔ قال نعم۔ گفت موسے آرے یافتم ور وے آنچہ گفتی
قال افتلومنی علی ان عملت عملا۔ گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا بر این کہ کردم من کارے راکہ۔ کتبہ اللہ علی ان اعملہ
نوشتہ است خداے تعالے برمن وتقدیر کردہ کہ بکنم آن را۔ قبل ان یخلقنی باربعین سنۃ۔ پیش از انکہ پیدا کند مرا بچہل سال۔
قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فحج آدم موسٰی۔ پس غالب آمد آدم موسے را باین حجت۔ رواہ مسلم۔
پوشیدہ نماند کہ وجود اسباب و شرائط وامر ونہی ومدح وذم وعتاب و ملامت منافی سابقہ قضا و قدر نیست بلکہ ہمہ ثابت اند
بلکہ این نیز داخل تقدیر ست پس موسے علیہ السلام بمقتضاے ظاہر عالم الاسباب وموجب امر ونہی تکلم کرد وآدم علیہ السلام
نظر بحقیقت ونظر بتقدیر نمود وہر دو برحق اند زیرا کہ این محاجہ ومناظرہ ایشان در عالم حقیقت بود بعد از ارتفاع مواجب
کسب ورفع تکلیف نہ در عالم اسباب کہ قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد ولہذا آدم علیہ السلام در حیات خود گفت ربنا
ظلمنا انفسنا واز ین تقریر ظاہر شد کہ محل ملاقات ایشان بارواح ایشان یا حیات آدم در زمان حیات موسی علیہما السلام نیست
تا موسے علیہ السلام در عالم ظاہر بود و آدم علیہ السلام در عالم حقیقت واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول اللہ
گفت ابن مسعود حدیث کرد مارا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وہو الصادق المصدوق۔ واوست راست گوئندہ کہ خبر داد
است راستی و راست گفتہ شدہ کہ خبر کردہ خداے تعالے او را براستی حدیث این ست کہ ان خلق احدکم۔ بدرستیکہ
مادہ پیدایش یکے از شما کہ آب منی ست یجمع فی بطن امہ۔ فراہم آوردہ میشود و گذاشتہ میشود در شکم مادر یعنی در رحم وے
اربعین یوما نطفۃ۔ چہل روز بصورت نطفہ باتغیرے کہ در وے میرود از تاثیر حرارت رحم۔ ثم یکون علقۃ مثل ذلک۔
پس میگردد نطفہ خون بستہ سخت سرخ چہل روز دیگر۔ ثم یکون مضغۃ مثل ذلک۔ پس میگردد گوشت پارہ چہل روز دیگر۔ ثم
یبعث اللہ الیہ ملکا۔ پس میفرستد خداے تعالے بسوے وے فرشتہ را ظاہر حدیث دران ست کہ فرستادن فرشتہ بسوے
مضغہ است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکہ از آیات
قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پارہ از ان در شرح ذکر کردہ شدہ است و انچہ گفتنی است کہ ذکر آن درین محل
مناسبت و آن این ست کہ پروردگار تعالے شانہ قادر ست کہ در یک لمحہ بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن بدین
ترتیب و تدریج نہ از نقصان قدرت ست حاشا بلکہ از کمال قدرت و حکمت ست چہ در خلق اسباب و ترتیب مسببات

بران قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن سبب بنود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان ست
در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین ها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه و اعلام ست مر انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول کمال
ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری و همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کنند تا نهایت برسند سبحان الله القدیر
الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن می فرستد حق تعالی فرشته را که موکل ست برارحام و امر میکند وی تعالی
فرشته را - باربع کلمات - بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات و ارض است سنت آلهی
برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر تقدیر سابق درین وقت نیز نویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن
میان دو چشم است و سر نوشت عبارت از آن ست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند - فیکتب عمله - پس می نویسد آن فرشته
عمل بنده را که چه کارها خواهد کرد از نیکی و بدی - و اجله - و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل بمعنی
معلوم کرده است چیزی و گاه اطلاق کنند و با اجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر ست و گاهی جزو اخیر و باین معنی
اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید - ورزقه - و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق -
وشقی او سعید - و می نویسد که بدبخت ست وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و مضجع
و مصائب نیز آمده یعنی کجا با سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث
بوی خواهد رسید و تا که این زیادتها بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم - ثم ینفخ فیه الروح - پس در دمیده میشود در وی روح
ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان ست در بدن و در روایتی آمده نوشتن
بعد از دمیدن روح آمده و لیکن روایت بخاری بوصل واجب ست والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود
نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرده فرمود - فوالذی لا اله غیره - پس سوگند آن کسی ست که نیست هیچ خدا غیر او
ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة - بدرستی و راستی که یکی از شما هر آئینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح - حتی
ما یکون بینه وبینها الا ذراع - تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت ست از قرب مسافت
و در آمدن به بهشت - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند و پیشی مینماید بر وی سر نوشت وی که در تقدیر رفته و در
شکم نوشته شده است از شقاوت - فیعمل بعمل اهل النار - پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد - فیدخلها -
پس می در آید در دوزخ - وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار - و بدرستی که یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان - حتی ما یکون
بینه وبینها الا ذراع - تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند بر وی
سر نوشت - فیعمل بعمل اهل الجنة - پس عمل میکند بعمل بهشتیان - فیدخلها - پس می در آید در بهشت و مراد آن ست که حکم
بر سبیل ندرت این چنین هم واقع میشود و لیکن غالب لطف و رحمت وسعت آن اقتضا کرده که انقلاب مردم بر گشتن ایشان

عمل سبب آن نماند پس عمل برای چہ کنیم۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اعملوا فکل میسر لما خلق لہ۔ عمل کنید پس ہر کس موفق
و مہیا گردانیدہ شدہ است مر چیزی را کہ پیدا کردہ شدہ است آنکس برای آن چیز۔ اما من کان من اہل السعادة۔ اما کسی کہ ہست او
از اہل سعادت و در تقدیر الٰہی بسعادت نامزد شدہ فسییسر لعمل السعادة۔ پس موفق و مہیا گردانیدہ شدہ است مر عمل سعادت را۔
واما من کان من اہل الشقاوة فسییسر لعمل الشقاوة۔ اما کسی کہ ہست در سابقۂ تقدیر از اہل شقاوت مہیا گردانیدہ میشود مر عمل شقاوت را
یعنی وجود سابقۂ قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا کہ پروردگار تعالیٰ بحکم حق ربوبیت امر و نہی کردہ و بر بندگان بمقتضای عبودیت
امتثال آن لازم شدہ و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیدہ است و این نیز از اہل قضا و قدر ست و بہر کسی کہ تقدیر شدہ وی عمل
خواہد کرد میکند و بہر چہ تقدیر کردہ کہ نخواہد کرد نمیکند و ثواب و عقاب بتصرف است کہ در ملک خود میکند بہر تقدیر این سخن شما کہ چون قضا
است عمل برای چہ کنیم در بر ابر نیست۔ ثم قرأ۔ پس خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای تائید و اثبات این قول این آیت را
کہ۔ فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی۔ اما کسی کہ داد حقوق مال را و اطلاق طاعات را و پرہیز کرد از نامرضیٔ حق و تصدیق کرد
کلمہ را کہ نیکترین ہمہ کلمات است یعنی کلمۂ توحید یعنی را کہ نیکترین ہمہ ملتہا است یعنی ملت اسلام۔ الآیة۔ تا تمام آیت کہ این است
فسنیسرہ للیسری۔ واما کسی کہ بخل ورزید بمال یا بادای … … واستغنی از … دنیا از ثواب عقبی و تقوی
نورزید و تکذیب کرد کلمۂ توحید و ملت اسلام پس نزدیک است کہ مہیا گردانیم او را برای اعمال کہ موصل است بدشواری کہ در آن
در آتش دوزخ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب علی ابن آدم۔
یعنی کہ خدای تعالیٰ نوشتہ و تقدیر کردہ است بر آدمی حظہ من الزنا۔ نصیب او را از زنا۔ ادرک ذلک لا محالة۔ در یابد
آن نصیب خود را از زنا البتہ … … بجائے و بمعنی لا محالہ لا بد و البتہ
یعنی این سخن را تغییر و گردیدن نبود … کہ پروردگار تعالیٰ آدمی را نصیبہ از زنا
اثبات کردہ بخلق حواس و قوتی کہ بدان … و … دنیا والبتہ آن نصیب از زنا بوی
میرسد و در نمی یابد لیکن … از حقیقت زنا کہ ادخال فرج
در فرج است … از زنای مجازی کہ … فزنی العین النظر۔ پس زنای چشم نظر حرام است
وزنی اللسان المنطق۔ و زنای زبان سخن … والنفس تمنی وتشتہی۔ نفس آدمی آرزو
میکند و میخواہد۔ والفرج یصدق ذلک ویکذبہ۔ … تصدیق … راست میگرداند آرزوی نفس و شہوت
وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد … او را اطاعت نمیکند و باز می آرد از زنا۔
متفق علیہ۔ این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند و در آن اتفاق دارند۔ وفی روایة لمسلم۔ و در روایتی
مر مسلم را کہ منفرد است بدان این چنین آمدہ کہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ کتب علی ابن آدم نصیبہ من الزنی۔
نوشتہ شدہ بر آدمی نصیب وی از زنا۔ مدرک ذلک لا محالة۔ دریابندہ است آدمی آن را البتہ۔ العینان زناہما النظر۔

چشمہا زناے ایشان نظر حرام ست - والاذنان زناہما الاستماع - و گوشہا زناے ایشان شنیدن سخنان حرام ست -
واللسان زناہ الکلام - و زبان زناے او کلام حرام ست - والید زناہا البطش - و دست زناے وے گرفتن ست
و فی اصل البطش حملہ کردن و سخت گرفتن - والرجل زناہا الخطی - و پا زناے وے گام زدن و رفتن ست بجانب آن - والقلب
یہوی و یتمنی - و دل دوست میدارد و آرزو میکند - و یصدق ذلک الفرج و یکذبہ - و تصدیق میکند آن را فرج و تکذیب میکند
آن را - و عن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ بضم حاء و فتح صاد مہملتین و سکون تحتانیہ صحابی مشہور ست اسلام آورده
در خیبر ہمراه ابوہریره تا سی سال پیشتر بیماری افتاده بود تا آنکہ سلام میکردند بروے ملائکہ باری داغ کرد پس ملائکہ پنہان شدند
چون بہ شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره ہیچ یکے از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل از عمران
بن حصین رضی اللہ عنہ روایت میکند - ان رجلین من مزینۃ قالا - کہ دو مرد از قبیلہ مزینہ بضم میم و فتح زاے و سکون یا و نون
گفتند - یا رسول اللہ ارأیت ما یعمل الناس الیوم - خبر ده مرا کہ آنچہ عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا کہ دار تکلیف ست - و یکدحون
فیہ - و کوشش می نمایند و سعی میکنند در ان - اشیء قضی علیہم - آیا چیزی ست کہ قضا کرده شده است بر ایشان و حکم
کرده شده - و مضی فیہم - و گذشتہ است در ایشان - من قدر سبق - از تقدیر الٰہی کہ پیش رفتہ است در ازل - او فیما
یستقبلون بہ - یا واقع است در چیزی کہ استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار
خود بے آنکہ چیزی گذشتہ باشد پیش از این از قضا و قدر - مما اتاہم نبیہم - از آن چیزی کہ آورده است ایشان را آن را پیغمبر
ایشان - و ثبتت الحجۃ علیہم - و ثابت شده است حجت و برہان بر ایشان بظہور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی ہیچ قضا و قدر سابق نیست
پیغمبران آمده و امر و نہی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکہ مذہب قدریہ است -
فقال لا - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست امر مستقبل - بل شیء قضی علیہم و مضی فیہم - بلکہ حکم کرده شده است
بر آدمیان و گذشتہ است در ازل در باب ایشان - و تصدیق ذلک فی کتاب اللہ عز و جل - و تصدیق آن و دلیل صدق
بیان در کتاب خدا است کہ و نفس و ما سواہا فالہمہا فجورہا و تقوٰہا - تسویہ نفس عبارت است از پیدا کردن او بر وجہ سویت و اعتدال
بمقتضاے حکمت و مصلحت بترکیب قوی و آلات کہ بدان مستعد فہم و الہام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الہام فجور بامور
جبلیہ و قضایاے طبیعیہ و بکسب و جذب شہوات حسیہ بود - و الہام تقوے بنصوص شرعیہ و ادلہ عقلیہ بتلقین علوم و مقدمات
یقینیہ - و تصدیق حدیث در قول وے سبحانہ است فسوّیہا کہ دلالت دارد کہ آن ہمہ بخلق و تقدیر اوست - رواه مسلم - و عن
ابی ہریرة رضی اللہ عنہ - قال قلت - گفت ابوہریره گفتم - یا رسول اللہ انی رجل شاب - من مردے جوانم - و انا اخاف
علی نفسی العنت - و من می ترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین یعنی فساد و اثم و ہلاک و مشقت و زنا آمده - ولا اجد ما اتزوج
بہ النساء - و نمی یابم از مال چیزے کہ بزنی بگیرم بدان زنان را - کانہ یستأذنہ فی الاختصاء - راوی میگوید کہ گویا ابوہریره با آن
سخن دستوری میخواست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصی شدن - قال فسکت عنی - گفت ابوہریره پس خاموش شد

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روے گردانیدہ از من۔ ثم قلت مثل ذلک۔ پس گفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را
فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ۔
جف القلم بما انت لاق۔ ای ابوہریرہ خشک شد قلم بچیزے کہ پیش آیندہ تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از
کتابت آن۔ فاختص علی ذلک او ذر۔ پس خصی شو بعلم باآنکہ ہرچہ قضا رفتہ است شدنی ست و درین تہدید است بر وجوب
تدبیر و رقعایا تقدیر و دیگر سخن از ان بگذار اختصار او را نیز شو قضا یعنی ہرچہ از خیر و شرے شدنی ست و در ازل تقدیر آن
رفتہ خواہ خصی شو خواہ اختصا کن یا کن و این اذن در اختصا نیست بلکہ توبیخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو
بیفایدہ و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شدہ بلفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی کہ ہرچہ مقدرست
میشود بگذر و سخن کوتاہ کن بران تسلیم شو و ترک اعتراض بگذار اختصا و تسلیم را و ہرچہ خواہی بگو تہدید بر نسخہ اول و در اول ست
و بر ثانی در ثانی فافہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قلوب
بنی آدم کلہا۔ بدرستی کہ دلہا فرزندان آدم ہمہ۔ بین اصبعین من اصابع الرحمن۔ میان دو انگشت اند از انگشتان
خداے تعالی۔ کقلب واحد۔ این دلہا در دو انگشت وے مانند یکدل است کہ۔ یصرفہ کیف یشاء۔ میگرداند آن
یکدل را چنانکہ میخواہد و مراد آنست کہ وے تعالی قادرست بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعہ یا این کلام باعتبار فہم مردم و عادت
ایشان ست کہ تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبک تر ست از تصرف در اشیاے متعددہ والا بحضرت پروردگار
تعالی شانہ ہمہ برابر و یکسان ست نہ آنکہ آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابہات ست و در متشابہات دو مذہب ست
بعض توقف کنند و علم آن بحضرت حق حوالہ نمایند و بعض آن را بر وجہ مناسب حمل کنند و تاویل نمایند و بالجملہ مراد صفت
جلال و جمال و قہر و لطف است کہ باول تقلیب و تصریف بجانب طاعت می نماید و بثانی بسوے معصیت و اشارت ست بآنکہ این
تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نہایت تاثیر ست و اضافت برحمان از جہت آنست کہ رحمت و غالب او ست بر غضب باآنکہ
غضب حاکم بعضے ترست پس اشارت بہر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی۔ ثم قال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم۔ از برائے تعلیم امت و تادیب بحضرت صمدیت عز وجل۔ اللہم مصرف القلوب۔ ای بار خدا اے گرداندہ دلہا بسوے
طاعت و معصیت۔ صرف قلوبنا علی طاعتک۔ بگردان دلہاے ما را بسوے طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران
و ظاہر آن ست کہ صیغہ جمع از برائے شمول امت ست بلکہ در حقیقت ہم برائے ایشان ست آن جا خود نہایت اعتدال و استقامت ست
تصریف و تقلیب چہ باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مولود
الا یولد علی الفطرۃ۔ نیست ہیچ زائیدہ شدہ مگر آنکہ زائیدہ میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شگافتن و نو پیدا کردن و آفریدن
آید و معنی فطرت این جا خلقتی ست مولود است کہ زائیدہ میشود بران و مراد بان حالتے و ہیئتے ست کہ ساختہ کنندہ و آمادہ کنندہ ست
او را برائے معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل با ابداع صفت عقل و ترکیب آن در وجود وے

سے تمکن کرده باشد از بدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و گزیدن
اسلام ثابت بودن بران و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود - فابواه یهودانه - پس پدر و مادر وے یهودی میگردانند
اورا یهود را و ینصرانه - یا نصرانی میکنند اورا - او یمجسانه - یا مجوسی میسازند او را یا متابعت و مطاوعت و تقلید وے
مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بآن دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و یا وجود
نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین اسلام نمی نماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک
در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر ابوین است که باعث شده است بر تقلید و اتباع
ایشان از این است مراد بقبول حق سبحانه و تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور
گردد و اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد بتهوید و تنصیر ابوین پس لا تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این
استعداد و تهیو دریافت حق صفتے ست که قطعاً زوال نه پذیرد و ممکن نیست تبدیل و ازالۂ آن چه استعداد و تهیو هرگز مبدل
نگردد و اگر فرضاً بر خلاف مقتضاے آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت ست بر وے
و اگر مانعے از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند آدمی زاد بمقتضاے آن و اختیار نمی کند جز دین اسلام را که حسن وے
ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود است بمحبت شیر خوارگی که تا باز نداری دائم می ماند بمحبت آن و اینچه گفته اند
بعضے از فضلا که فطرت سلیمه مجبول ست بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت بصفت اسلام
بالفعل بعد از ان پدر و مادر کافر میسازند یا بتبعیت ایشان محکوم بکفر است چه اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است
صحت ندارد و نیز وے تبدیل پذیر است مگر آنکه بمعنی لا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمی باید که تبدیل کنند و اگرچه در بعض
روایات علی الفطرة الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی مستعد و متهیی
اسلام زائیده شده اگر آفتے از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آن را و شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده نیست انتها این قدر
کفایت است بعد از ان تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قدیم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بزائیدن
بهیمه سالم است و عروض نقصان پس از ان بقول خود - کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء - چنانکه زایانیده میشود چارپایه چارپایه تام کامل
سالم الاعضاء و تنتج بلفظ مجهول ست از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکه بزایاند ناقه را و متولی امر نتائج گردد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این
لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده - هل تحسون فیها من جدعاء - آیا احساس میکنید و می بینید شما دران بهائم زائیده شده
هیچ بهیمه که گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آفتے بحال وے متعرض نشد همچنان می ماند که بود - ثم یقول پس گفت
و خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - فطرة الله التی فطر الناس علیها - لازم گیرید خلقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را
بران و ملازم باشید بمقتضاے آن - لا تبدیل لخلق الله - نیست تبدیل و تغییر مر پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آن را
ذلک الدین القیم - آن یعنی موجب فطرت و مقتضاے وے دین راست و درست ست متفق علیه - وعن ابی موسی

الاشعری۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قام فینا رسول اللہ۔ ابو موسیٰ اشعری گفت کہ ایستاد میان ما وخطبہ خواند برائے وعظ وتذکیر یا واہتمام
نمود بجال با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بخمس کلمات۔ بہ پنج سخن۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان اللہ تعالیٰ
لا ینام۔ بدرستی کہ خدائے تعالیٰ خواب نمیکند وغافل نمیشود از حال بندگان واحوال تمام کائنات این نخستین کلمہ ایست
ازان پنج کلمہ چنانکہ شارحان گفتہ اند وکلمہ دوم۔ ولا ینبغی لہ ان ینام۔ ونمی آید از وے ونمی سزد او را کہ خواب کند یعنی محال است بر وے
خواب وبایں جہت مغایر شد این کلمہ کلمہ نخستین را چہ از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمہ سوم یخفض القسط ویرفعہ۔ پست
میکند قسط را وبالا می برد آن را قسط بکسر قاف وسکون سین مہملہ بمعنی رزق آید پس معنی این آیت بود کہ یبسط الرزق لمن یشاء و
یقدر یعنی فراخ میکند اللہ تعالیٰ رزق را ہر کرا میخواہد وتنگ میگرداند بر ہر کہ میخواہد وقسط بمعنی میزان نیز آید واین معنی ظاہر تر وانسب
است بجہت آنکہ در حدیث آیندہ گفت بیدہ المیزان یخفض ویرفع یعنی خفض میزان ورفع آن وزن کردن ارزاق بندگان کہ نازل است
از جناب تقدیر واعمال ایشان کہ صاعد است بدرگاہ عزت وے تعالیٰ ودانستن مقادیر آنہا وفرشتگان را کہ موکل اند بران
یا اشارت است بقول حق سبحانہ وتعالیٰ کل یوم ہو فی شان وباآنکہ وے تعالیٰ حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل وباین وجہ
این کلمہ موکد ومقرر کلمہ دوم گردد کہ لا ینبغی لہ ان ینام است چہ ہر کہ در ہر لحظہ وہر آن تصرف وے دائم ومستمر باشد خواب کردن
وغافل بودن او را سزا وار نبود وممکن نباشد کلمہ چہارم۔ یرفع الیہ عمل اللیل قبل عمل النہار۔ برداشتہ میشود وبالا بردہ میشود
بسوے درگاہ وے عملہائے بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملہائے کہ در روز میکنند۔ وعمل النہار قبل عمل اللیل۔
وبرداشتہ میشود وعمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ وشب در ان واقع نشدہ کہ عمل شب بالا میبرند وشب نرسیدہ کہ عمل
روز میبرند واین مبالغہ است در سرعت ملائکہ موکل باعمال عباد در امتثال امر وسرعت عروج ایشان بمحال عرض ومساعد سموات
وقدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنیٰ ساعت چہ فرق میان روز وشب جز آنی ونیز ولا تجزیٰ نبود یا مراد آن باشد کہ بردہ آید شود
وعمل شب پیش از برداشتن عمل روز وعمل روز پیش از برداشتن عمل شب وہر یک را جدا جدا بدرگاہ میبرند وعرض مینمایند واین معنی اگرچہ
ظاہر تر است ولیکن جودت وبلاغت در معنی اول بیشتر است واین کلمہ نیز موکد لا ینبغی لہ ان ینام است کلمہ پنجم۔ حجابہ النور۔ پردہ حق
سبحانہ وتعالیٰ وتقدس نور است یعنی انوار جلال واشعۂ عظمت وکبریائے او کہ مدہوش ومتحیر میگردد ونیز ومِلاحظہ ومشاہدۂ آن
عقول وبصائر واین پردہ بحقیقت راجع بخلق است کہ محجوب ایشانند نہ حق سبحانہ بمثال دیدۂ کور نسبت با آفتاب وحق سبحانہ
را محجوب نتوان گفت کہ محجوب مغلوب ومقہور حاجب بود بلکہ محتجب گویند کہ مستتر است بذات خود از جہت تعزز وتمنع بعظمت وجلال
وکبریا وتواند کہ معنی وے آن باشد کہ وے سبحانہ محتجب است از جہت شدت ظہور ونہایت بروز چنانکہ محسوسات آفتاب
کہ چون بسیار تابد دیدہ را خیرہ وتیرہ گرداند وبحقیقت صفات کہ انوار ذات اند پردہ اویند وذات را جز در پردۂ صفات مشاہدہ
نتوان کرد وادراک ذات بحت ممکن نباشد وہر چہ در ادراک در آید ومشہود گردد نور صفات است حق تعالیٰ ورائے آن است بیت
ہرچہ اندیشی پذیرائے فنا ست ٭ آنچہ در اندیشہ ناید آن خدا ست ٭ واگر پردۂ صفات از میان برافتد وذات بحت تجلی نمایند تا

همه در احاطت ذات مستهلک و مضمحل گردند چنانکه فرموده — لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه — اگر بردارد حق تعالی
این پرده را هر آئینه بسوزد تجلی انوار ذات وے هر چیزے را که نهایت رسیده است بسوے آن چیز بصر وے تعالی که خلق وے باشد
چه بصر الله تعالی محیط است تمامه کائنات و رسیده است نهایات آن بلکه بیست است از پس پرده تا نگه میدارد تو پس چون پرده
بر افتد نه توانائی و نه من و نه تو باشد بعضے گفته اند سبحات جمع سبحه است بضم سین و سکون با مثل غرفات و مراد بدان نور و بها است در قاموس گفته سبحات
وجه الله انواره و انوار را سبحات از آن خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیه و تقدیس او کنند حق تعالی را از هیبت
و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه — رواه مسلم — وعن ابی هریرة رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ید الله ملأی — دست خدا و کرم او تعالی پر است کنایت است از غایت زیادت عطا و کمال قدرت و نهایت جود و کرم او
جل جلاله و عم نواله — لا یغیضها نفقة — ناقص نمی گرداند او را هیچ نفقه و عطا — سحاء اللیل والنهار — ریزنده و سیل کننده است روز و
شب و در بعضی دائم و باقی ست عطاے او در ریختن و سیلان کردن آب از بالا مطر سحاء شدید باران سخت باریده — ارأیتم ما انفق
منذ خلق السماء والارض — خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق و عطا کرده است وے تعالی از آن باز که پیدا کرده است آسمان و زمین را —
فانه لم یغض ما فی یده — پس بدرستی که اعطا و انفاق او کم نساخت چیزے را که در دست او بود — وکان عرشه علی الماء — و بود پیش از
پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلام در حدیث اول از فصل گذشته — وبیده المیزان — و بدست او قدرت و حکمت او
ترازو — یخفض ویرفع — پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این نیز گذشته — متفق علیه وفی روایة لمسلم — و در روایت مسلم
این چنین آمده که — یمین الله ملأی — دست راست خدا پر است چون عطا غالب بدست راست می باشد خصوص یمین را ذکر کرده قال
ابن نمیر — بضم نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را با این لفظ — ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار — یعنی نمیر روایت کرد
بجاے ملأی ملآن گفت و آنچه موافق لغت سلف ملأی ست نه ملآن چه مونث سماعی ست و ملآن لفظ مذکر اما اگر روایت آن
صحیح باشد پس تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجاے نفقة شیء آورده و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیر نیز کرده والله اعلم.

وعنه قال سئل رسول الله — و هم از ابی هریره روایت ست که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **عن ذراری**
المشرکین — از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت ست و آن نسل جن و انس را گویند
صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند — قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل — الله اعلم بما کانوا عاملین — خداے تعالی
داناتر است بچیزے که بودند ایشان عمل کنندگان — متفق علیه — ظاهر معنی حدیث این نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است
پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آن را که دانسته است خداے تعالی که بر تقدیر
رسیدن ببلوغ با یمان می مردی در آرد به بهشت و آن را که دانسته ست که کافر می مردی در آرد در آتش و این سخن مشکل ست یکے از جهت
آنکه چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او ببلوغ و مردن با یمان یا بر کفر چه معنی دارد
و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان که بر تقدیر بلوغ

از ایشان لغو در می آید بقیه چیزی ست و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند الحاق وا وسیله باشد و لیکن درست آن است که معلوم است
که حق تعالی بی گناه تا کرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاهانیده نشده از حقیقت
امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشده چیزی بسوی او درین باب پس توقف کرد در آن یا دانسته و از حضرت حق اذن در کشف
و اظهار آن نیافته بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بآنچه کرد او و معنی حدیث آنست که خدا دانا تر است بآنچه باز گشت ایشان
بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر چنانچه بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم
والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعضی سکوت کرده و توقف ورزیده اند و بعضی بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعضی
گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعضی گفته اند که مولود چون پیش از رسیدن
و اختیار مردو لایت ابوین از وی زائل شد رجوع کرد باصل فطرت و گشت از اهل جنت و بعضی گفته اند که در بهشت در آیند و لیکن نه بر سبیل
استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خادم ملوک در قصور و منازل ایشان و بعضی گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و دوزخ
نه منعم و نه معذب و صواب آن ست که توقف نموده شود و در شان ایشان جزم کرده نشود بهیچ جانب هیچ قول زیرا که جزم درین باب
بسبب وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب
ورود نیافته و هرچه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی والله اعلم

الفصل الثانی — عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله — گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا —
صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم — بدرستی که نخستین چیزی که پیدا کرد خدای تعالی قلم است — فقال له اکتب —
پس گفت مر او را بنویس — قال ما اکتب — گفت چه نویسم — قال — گفت خدای تعالی — اکتب القدر — بنویس هر چیزی را
که تقدیر کرده شده است — فکتب ما کان وما هو کائن الی الابد — پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین
مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب آنکه آن حضرت صلی الله
علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوئیم که چنانکه
در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی
دران زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لا یزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت دارد بر آن یعنی
تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لا یزال ست چنانچه اولیت خلق او دلالت بران دارد و چون کتابت مقادیر در لا یزال بود ما کان
بلفظ ماضی درست آمد — رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا — روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
غریب ست از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد

وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه — عن هذه الآیة — روایت است از مسلم بن یسار که از
کبار تابعین ست و ثقه و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود هیچکس را در زمان وی بر وی تفضیل نمی نهادند

تو فی سنة ۲۳ ه رض گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که - واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة - وچون گرفت و برآورد پروردگار
تو ای محمد از پشتهاے بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بے واسطه و برآورد از پشت هر کدام ذریت ذریت او را برآورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و برآوردن ذریت از پشت وے نکرد از جهت ظهور آنکه وے ابو البشر
و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم است از یهود و غیرهم نقض عهدے که در دنیا و بستند و تمام آیت این است
واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهاے ایشان قال گفت پروردگار تعالی با ایشان - الست بربکم - آیا نیستم
من پروردگار شما - قالوا بلی شهدنا - گفتند آرے تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا
غافلین این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهاے ایشان بجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس چون
پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه - قال عمر - گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله - شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها - پرسیده میشد از تفسیر این آیت - فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم -
بدرستی که خدائے تعالی پیدا کرد آدم را - ثم مسح ظهره بیمینه - پس مسح کرد پشت آدم را بدست راست خود اسناد
مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز است یا بعبارة امر کردن ملائکه را بدان چنانکه گویند پادشاه شهر بنا کرد و بنا کنندگان دیگرانند چه
بامر پادشاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرده تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست
خداوند تعالی یمین است و بالجمله این از قبیل متشابهات است علم حقیقت آن مفوض بعلم الهی است نه بفهم ما - فاستخرج منه ذریة -
پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بے وجه که گفته شد ذریت را - فقال خلقت هولاء للجنة - پس گفت خدائے تعالی
در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برائے بهشت - وبعمل اهل الجنة یعملون - وبعمل اهل بهشت عمل میکنند - ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذریة - پس مسح باز بجانب پشت آدم را پس بیرون آورد ازان جماعه دیگر را از ذریت - فقال خلقت هولاء للنار
وبعمل اهل النار یعملون - پس گفت پیدا کردم ایشان را برائے آتش وبعمل اهل آتش عمل میکنند - فقال رجل ففیم العمل - پس گفت
مردے از صحابه پس بچه است چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل - یا رسول الله فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة - بدرستی که خدائے تعالی چون پیدا کند بنده را برائے بهشت
در کار میدارد او را بکار بهشتیان - حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة - تا آنکه می میرد بر کارے از کارهاے بهشتیان -
فیدخله الجنة - پس می درآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت - واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من
اعمال اهل النار فیدخله النار - وچون پیدا کند بنده را برائے آتش در کار میدارد او را بکار دوزخیان تا آنکه می میرد بر کارے از
کارهاے دوزخیان پس می آرد خدائے تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ [illegible] بعمل می در آید
و عمل علامت بر آن است و بعمل امر کرده و عمل نیز قضاے اوست پس عمل برائے چه کنیم و فائده آن چیست دیگر چیز ندارد —
رواه مالک والترمذی وابوداؤد - وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله - گفت عبد الله بن عمرو بن العاص

بیرون آمد یعنی از خانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و فی یدہ کتابان — وحال آنکہ در ہر دو دست آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دو کتاب بود۔ فقال — پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اتدرون ما ہذان الکتابان —
آیا میدانید کہ چیست این دو کتاب وچہ نوشتہ اند دران اہل تاویل گویند کہ این تمثیل وتصویر وتعبیر ست از معنی بصورت
ومبالغت ست در تحقیق آن وتعیین آن ومتکلم چون خواہد کہ تحقیق قول خود نماید وتعبیر خود را تفہیم کند ومعنی دقیق خفی را مشاہدۂ
سامع وانماید تصویر کند آن را بصورت واشارت کند بدان اشارت محسوس اگرچہ در خارج وعالم حس نیامدہ وچون کشف
کردہ شد بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حقیقت این امر ومطلع شد بران چنانکہ شبہہ وخفاے نماند دران تمثیل آن نمود
معنی حاصل در قلب شریفش بچیزے کہ گویا در دست اوست وحال آنکہ در خارج کتابے نیست ونوشتہ ونہ واہل باطن
وارباب مکاشفہ گویند کہ وجود دو کتاب حق ست ومحمول بر حقیقت ست بے شائبہ مجاز وتاویل امام حجۃ الاسلام در کیمیاے سعادت
گفتہ کہ امتیاز خواص از عوام بسہ چیز ست یکے آنکہ آنچہ حاصل گردد عامہ را از علوم بکسب وتعلم حاصل میشود مر خواص را
بے کسب وتعلم از نزد پروردگار تعلیم حکیم وآن را علم لدنی خوانند دیگر آنکہ آنچہ عامہ در خواب بینند خواص آن را در بیداری
مشاہدہ نمایند وحکایات مشائخ درین باب بسیار ست در کتاب الرؤیا بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ وچون خواص امت را این
حالت ورتبہ حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ ظاہر حدیث دران ست کہ صحابہ را آن دو کتاب نیز نمود
ولیکن مضمون آنچہ در انہا بود ندانستند ومشائخ گفتہ اند بہر کہ این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت نبوت ندارد۔ قلنا لا — گفتیم ما نہ
نمی یابیم کہ چیست درین دو کتاب — یا رسول اللہ الا ان تخبرنا — مگر آنکہ خبر دہی تو ما را واین التماس ست از حضرت وے
تا خبر دہد ازان — فقال للذی فی یدہ الیمنی — پس گفت آن حضرت علیہ السلام در شان آن کتابے کہ در دست راست
وے بود — ہذا کتاب من رب العالمین — این کتابے ست از پروردگار جہانیان — فیہ اسماء اہل الجنۃ واسماء آبائہم وقبائلہم —
درین کتاب نامہاے بہشتیان ست ونامہاے پدران ایشان ونامہاے قبیلہاے ایشان بجہت تعیین وتمیز — ثم اجمل علی
آخرہم — پس اجمال کردہ شدہ است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکہ عادت اہل حساب ست کہ بعد از تفصیل اعداد دران آخر
مجمل بنویسند کہ چندین شد — فلا یزاد فیہم — پس چون چندین مبالغہ در ضبط وتعیین کردہ شدہ زیادہ کردہ نمیشود در ایشان تا دیگر کسے
کہ نوشتہ نشدہ است در ایشان در آید — ولا ینقص منہم — وکم کردہ نمیشود از ایشان تا از انہا کہ نوشتہ شدہ است کسے بدر رود
ابدا — ہمیشہ — ثم قال للذی فی شمالہ — پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مر آن کتاب را کہ در دست چپ وے بود — ہذا
کتاب من رب العالمین فیہ اسماء اہل النار واسماء آبائہم وقبائلہم ثم اجمل علی آخرہم فلا یزاد فیہم ولا ینقص منہم ابدا۔ ترجمہ این
عبارت از ترجمہ عبارت اول ظاہر شد۔ فقال اصحابہ ففیم العمل — پس گفتند یاران آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس برائے چیست عمل —
یا رسول اللہ ان کان امر قد فرغ عنہ — اگر ہست امرے کہ پرداختہ شدہ است از وے — فقال — پس گفت
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب ایشان — سددوا — استوار گردانید عمل ہاے خود را استقیموا بر طریق حق

وقاربوا - و نزدیک شوید به بهشت خدا را و طاعت کنید او را کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که معنی سددوا آنکه بجوئید درست یعنی طلب کنید با عمال خود سداد و
استقامت را و میانه روی کنید در عمل و دور دور شوید و از افراط و تفریط نکنید و گفته اند که طلب کنید سداد را یعنی صواب را و ... میانه
میان افراط و تفریط را و اگر از آن عاجز آئید قربت با آن کنید و در بعض روایات وقاربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه
عمل کنید و از قضا و قدر فکر نکنید - فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة - پس بدرستیکه بهشتی ختم کرده میشود مر او را
بعمل بهشتیان - وان عمل ای عمل - و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل نیک باشد - وان
صاحب النار یختم له بعمل اهل النار وان عمل ای عمل - و دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد
ثم قال رسول الله - پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه - بهر دو دست خود و قول یعنی اشارت بسیار آمده
و در اهل و سینه این لفظ باین معنی بسیار واقع شده قال بیده وقال برجله وقال بعینه وقال برأسه و غیر آن - فنبذهما - پس انداخت
هر دو کتاب را از هر دو دست پس پشت خود و ... انداختن چیزی از دست بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند
اشارت بآنکه این امری است که پرداخت کرده شده است از آن و انداخته شده است پس پشت - ثم قال - پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - فرغ ربکم من العباد - پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را - فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر - گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ - رواه الترمذی - وعن ابی خزامة - بکسر خاء معجمه و بزای
تا لعیست صحابی او در ... است و ... صحابی دیگر است حدیث او در ... است کذا فی جامع الاصول.
عن ابیه - روایت میکند از پدرش - قال قلت - گفت گفتم - یا رسول الله ارأیت رقی نسترقیها - ای پیغمبر خدا خبر ده
ما را از حال افسونهاست که افسونگری میکنیم با آنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیة بضم و سکون یعنی افسون که بر بیماران
یا زخمی‌ها دم کنند و حکم آن آنست که اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست است والا حرام و این معنی بتفصیل در کتاب الطب
والرقی بیاید - ودواء نتداوی به - و دوائی که تداوی میکنیم بآن - وتقاة نتقیها - و پناه‌هائی که پناه
میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر و زره و امثال آن - هل ترد من قدر الله شیئا - آیا باز میگرداند اینها از قضا و قدر
خدا چیزی را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - هی من قدر الله - این چیزها نیز از جمله قضا و قدر الٰهی
اگر خواسته است و تقدیر رفته که شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نیز میسر خواهد گردانید و تقدیر منافات با اسباب ندارد
همه از اهل تقدیر است و تقدیر همه را شامل است و محیط و هیچ چیز از احاطه وی بیرون نرود - رواه احمد والترمذی وابن ماجه -
وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله - گفت ابوهریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - ونحن
نتنازع فی القدر - و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئله قضا و قدر که چون است و چگونه است - فغضب حتی احمر وجهه -
پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی - حتی کانما فقئ فی وجنتیه الرمان -
تا آنکه گویا شکسته شده است در هر دو رخسار وی دانهای انار - فقال ابهذا امرتم - پس گفت آیا باین نزاع

امر کردہ شدہ اید شما۔ ام بهذا ارسلت الیکم۔ آیا باین فرستادہ شدہ ام من بسوئے شما یعنی شما را امر بطاعت وعبادت کردہ اند
ومرا برائے ابلاغ آن بشما فرستادہ بحث کردن در قضا وقدر نہ این است آن سرّ الٰہی است او را بوے بگذارید وبعمل مشغول شوید
وبقضاے وے راضی باشید۔ انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر۔ جز این نیست کہ هلاک شدند کسانیکہ بودند پیش از شما هنگامیکہ
تنازع وبحث میکردند در شان قضا وقدر۔ عزمت علیکم عزمت علیکم۔ سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم
بر شما۔ ان لا تنازعوا فیه۔ کہ نزاع نکنید درین امر۔ رواه الترمذی۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی۔ وروی
ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده۔ وروایت کرد ابن ماجه مانند آن را از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش
محدثان نحوه در جائے میگویند کہ هر دو حدیث در معنی متحد باشند ودر لفظ متغایر ودر جائے کہ گویند مثله یعنی هر دو موافق باشند مثل
گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن ابی موسیٰ قال سمعت رسول الله۔ گفت ابو موسیٰ اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت۔ ان الله تعالیٰ خلق آدم من قبضة۔ بدرستی کہ خداے تعالیٰ پیدا کرد آدم را
از مشتے از خاک۔ فی الصراح قبضه بالضم یکمشت از هر چیزے وبفتح نیز آمده ومراد اینجا مشتے از خاک است۔ قبضها من جمیع الارض
کہ گرفت آن را از تمام زمین وهر موضع وے یعنی از هر گونہ خاک کہ گرفت آن۔ فجاء بنو آدم علیٰ قدر الارض۔ پس آمدند اولاد آدم
باندازه زمین وتفاوت اجزاے آن مختلف در صورت وسیرت۔ منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک۔ بعضے
از ایشان سرخ وبعضے سفید وبعض سیاه وبعض میان سرخ وسفید وسیاه۔ والسهل والحزن۔ وبعض نرم وبعض درشت سهل
بفتح سین وسکون ها وکسر آن هر چیز نرم ونرمی وزمین نرم ضد حزن بفتح وسکون زمین درشت۔ والخبیث والطیب۔ وبعض پلید
وبعض پاک وناخوش وخوش خبیث از زمین شوره کہ نروید نبات وطیب ضد وے واین چهار از صفات باطنه است وچهار اول
از ظاهر۔ رواه احمد والترمذی وابو داود۔ وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله
خلق خلقه فی ظلمة۔ بدرستی کہ خداے تعالیٰ پیدا کرد خلق خود را در تاریکی۔ فالقیٰ علیهم من نوره۔ پس بینداخت
بر خلق از نور خود۔ فمن اصابه من ذلک النور۔ پس کسیکه رسید او را از آن نور اهتدیٰ۔ راه راست یافت ورسید
بمقام ایمان وطاعت۔ ومن اخطاه ضل۔ وکسیکه نرسید او را از آن نور گمراه شد ونرسید بآن مقام۔ فلذلک اقول جف القلم
علیٰ علم الله۔ پس ازین جهت میگویم خشک شد قلم ودر گذشت تقدیر بر آنچه دانسته بود در ازل از احوال خلائق از هدایت و
ضلالت۔ رواه احمد والترمذی۔ گفته اند کہ مراد بخلق جن وانس است واحتمال دارد کہ مخصوص بانس باشد ومراد بظلمت آنچه
مجبول اند بران از هواهاے نفس وشهوات طبیعت کہ سبب ضلال وهلاک است ومراد بنور رشحات تجلی نور است کہ پیدا کرده
وے سبحانه آن را از آیات بینه وحجج نیره در انفس وآفاق از دلائل عقلیه ونقلیه ومراد باصابت آن نور اعتبار وانتفاع
واستدلال بدان بر وجود باری تعالیٰ وصفات وے وحقیقت دین اسلام پس هر کہ را خواست خداے تعالیٰ کہ هدایت
کند داد آن انوار وآیات مهتدی ومنتفع گرداند راه راست یافت وهر کہ را خواست کہ هدایت نکند ومحروم گرداند از آن نور

گمراه شد چنانچه فرموده من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا وفرموده افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت
بمشیت حق و تقدیر اوست جل وعلا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری
از ظهور بنی آدم است پس آن جا خود همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت
ولادت و خروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعضی برغبت کردند
و بعضی بکره از جهت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند القا کرد بر ایشان نور هدایت را و اصابت کرد بدان آن نور و آنها که بکره کردند محروم
ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بر آن تهیو و تمکن از اصابت حق است نه بالفعل و این منافات ندارد بوجه ظلمات نفس و طبیعت چه آدمی
از حیثیت روحانیت مهتدی رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت مهتدی غی و ضلالت و بعد از حصول هر دو نوع اصابت نور بمحض توفیق و هدایت
حق و القا نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ظلمات ضلالت ماند و سابقا معلوم شد
که ما القدر و ارسے فطرت نیست و این حدیث اشاره بسابقه تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم و بالله التوفیق -
وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله - گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول - بسیار میکرد گفتن این قول را -
یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک - ای گردانندهٔ دلها از جائی بجائی ثابت دار دل مرا بر دین خود لیکن اضافت قلب
بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبه و محفوظ القلب است
و همچنین در جمیع ادعیه مقصود وی تعلیم و تلقین امت است بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس گفت فقلت یا نبی الله امنا بک
ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم بتو - وبما جئت به - و بدانچه آوردی تو آن را - فهل تخاف علینا - پس آیا می ترسی
بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان در آن که این دعا میکنی - قال نعم - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری میترسم شما را -
ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله - زیرا که دلها در تصرف و قدرت الهی است - یقلبها کیف یشاء - میگرداند دلها را چنانکه میخواهد -
رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی موسی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل القلب - حال
و مثال دل در تقلب و گشتن از جائی بجائی - کریشة بارض فلاة - مانند پری است در زمین دشت که - یقلبها الریاح
ظهرا لبطن - میگردانند آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آن را بجانب باطن همچنین دلها را اطوار و حوادث که بقضا و قدر الهی
عارض و حادث میشوند میگردانند - رواه احمد - وعن علی قال قال رسول الله - روایت است از علی رضی الله عنه گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع - ایمان نمی آرد و مومن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد بچهار خصلت -
یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله - خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و بپیغمبری
من باین طریق که - بعثنی بالحق - برانگیخته و فرستاده است مرا الله تعالی بجانب کافه خلق بحق - ویؤمن بالموت - دوم ایمان
آوردن بموت یعنی فنای دنیا و هلاک او و جمیع اجزای او و مراد آن است که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت
و فساد مزاج یا مراد آن است که مقتضای ایمان بموت - والبعث بعد الموت - سوم ایمان آوردن به برانگیختن حق تعالی

بندگان را و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن - ویؤمن بالقدر - چہارم ایمان آوردن بتقدیر الٰہی کہ در ازل ہمہ کائنات را
از جواہر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کردہ و تعیین نمودہ است - رواہ الترمذی و ابن ماجہ - وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امتی لیس لہما فی الاسلام نصیب المرجئۃ والقدریۃ - دو قسم اند
از امت من کہ نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبے و آن دو گروہ کدام اند یکے جبریہ و دیگرے قدریہ - رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث غریب - مرجیہ بہمزہ از ارجاء بمعنی تاخیر ست و ترک ہمزہ نیز لغتے ست طائفہ قائل اند بآنکہ ایمان قول بے عمل ست و تسمیہ
ایشان باین نام بجہت مؤخر گردانیدن و ساقط کردن ایشان ست عمل را و اکثر برآنند کہ مرجیہ نام فرقہ جبریہ ست کہ گویند بندہ را
فعلے نیست و او را ہیچ عملے و اختیارے دران نے الا نسبت فعل بوے ہمچنانست نسبت فعل بجمادات ست چنانکہ گویند آسیا گشت
و جوے روان شد و ایشان را مجبرہ نیز گویند و اما قدریہ منسوب اند بقدر بجہت انکار ایشان آنرا و مذہب ایشان آن ست کہ بندہ خالق
افعال خود ست و مستقل ست در کار خود و سابقہ قضا و قدر نیست و قدریہ بفتح دال ست و جبریہ را نیز بفتح با خوانند بجہت مشاکلت
وے و صحیح در وے سکون با ست بنسبت بجبر و صاحب کشاف بجہت تعصبے کہ در مذہب اعتزال و قدر دارد اہل سنت را
مرجیہ و جبریہ خواند بجہت آنکہ عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بندہ را خالق افعال نمیگویند و این غلط ست زیرا کہ اہل سنت
و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند قول بلا عمل و مذہب ایشان توسط ست میان
جبر و قدر - و لیکن امیر من امیر بدانکہ این حدیث و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریہ و مرجیہ لیکن صواب آن ست کہ مسارعت نباید کرد
بتکفیر اہل ہوا کہ بتاویل روند زیرا کہ ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکہ بتاویل میگریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب
و سنت و بذل مجہود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق ست میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار
از علمائے امت ہمین ست و احتیاط ہم درین ست و ما نہی کردہ شدہ ایم از تکفیر اہل قبلہ و ہرچہ در شان ایشان واقع شدہ است
از آنچہ دلالت دارد بر کفر ارباب جبر و تشدید و مبالغہ در تضلیل ست و در صحت این احادیث نیز بعضے از علمائے محدثین سخن ست
واللہ اعلم - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال سمعت رسول اللہ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم یقول - می گفت - یکون فی امتی - میباشد در امت من - خسف و مسخ - خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورت
بصورتے دیگر پستتر ازان - وذلک فی المکذبین بالقدر - و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر ست و ازینجا معلوم شد
کہ قدریہ نام آن جماعہ است کہ منکر قدر اند نہ آنانکہ مثبت قدر اند چنانکہ ایشان میگویند کہ این نام شما را مناسب تر و اولے تر ست
فذلہم اللہ - رواہ ابو داؤد و روی الترمذی نحوہ - و ازین حدیث معلوم گردد کہ درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی ست چنانکہ در امم
سابقہ بود و تحقیق وارد شدہ است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکہ در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعضے گفتہ اند کہ مراد آن ست
کہ اگر در این امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقہ واقع میشد واللہ اعلم - وعنہ - وہم از ابن عمر ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
القدریۃ مجوس ہذہ الامۃ - فرقہ قدریہ کہ انکار قدر میکنند و میگویند کہ بندہ خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان

اگرچہ بالفعل عملے نیست شاید کہ در علم الٰہی عمل باشد و تقدیر بر وے چنین رفتہ۔ قلت۔ گفتم۔ فذراری المشرکین۔ پس اطفال
مشرکان را حکم ایشان چیست۔ قال من آبائہم۔ فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند۔ قلت بلا عمل قال اللہ
اعلم بما کانوا عاملین۔ کلام درین مقام سابقاً گذشتہ است عنقریب۔ رواہ ابوداود۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الوائدۃ والموؤدۃ فی النار۔ وائدہ زن گور کنندہ فرزند خود را زندہ و اکثر این کار از زنان میکردند و موؤدہ دختر گور کردہ شدہ
رواہ ابوداود۔ و اشکال درین حدیث آن ست کہ وائدہ صحیح ست بودن او در آتش از جہت کفر اما موؤدہ کہ طفل ست و ہیچ
گناہ نکردہ و کفر نورزیدہ چگونہ در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شدہ اند بتوجیہات متعددہ یکے آنکہ موؤدہ از جہت آن در
آتش ست کہ از اطفال مشرکین ست و حکم او در دوزخ بحکم قضا و قدر ست چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است و باین اعتبار صاحب
مصابیح این حدیث را درین باب آوردہ و آنہا کہ قائل اند کہ اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن
کہ مراد بوائدہ دایہ است و بموؤدہ مادر ست یعنی الموؤدۃ لہا زیرا کہ گور میکرد اطفال را دایہ بامر مادر و بعضے گفتہ اند کہ ورود این حدیث
در مادۂ خاص ست بمرگ کردہ و این حکم از عالم غیب است و غیر آن را بدان قیاس نتوان کرد و حق تعالیٰ حکم میکند در بندگان خود
بہر چہ میخواہد و وے ملحق ست بقتل خضر غلام را و گفتہ اند کہ آن موؤدۃ بحد بلوغ رسیدہ و کفر ورزیدہ باشد چہ با تحمل حدیثے
درین باب ثابت شدہ چنانکہ عزیمہ بیان توان کرد و صحیح ہمان توجیہ اول ست واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ عزوجل
فرغ الی کل عبد من خلقہ من خمس۔ باین معنی کہ خدا تعالیٰ فارغ شدہ و منتہی شدہ تقدیر او منسوب بہر بندہ کہ از مخلوقات اوست
از پنج چیز و چون فراغ محال ست بر حق عزوجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر اوست و فی الصراح فراغ پرداختن از کارے
پس از ان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود۔ من اجلہ و عملہ ومضجعہ واثرہ ورزقہ۔ یعنی فارغ شدہ از اجل ہر بندہ و تعیین کرد کہ مدت عمر
چند ست و فارغ شد از عمل ہر بندہ کہ چہ کارہا خواہد کرد و نیک یا بد و فارغ شد از مضجع ہر بندہ بفتح جیم و در اصل لغت جائے پہلو نہادن
بر زمین و مراد اینجا سکون ست و مراد باثرہ حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان مقدر ست در ازل یا مراد بمضجع مکان موت
واثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت ست باقامت و اثر کہ بمعنی نشان پاست بر روے زمین اشارت بسفر
و مراد برزق ہر چہ بہ بندہ رسد از منافع و مرافق۔ رواہ احمد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت سمعت رسول اللہ
گفت عائشہ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من تکلم فی شیئ من القدر۔ کسے کہ سخن کند و بحث کند
در چیزے از مسائل و احکام قضا و قدر۔ سئل عنہ یوم القیمۃ۔ پرسیدہ شود از ان سخن کردن روز قیامت۔ ومن لم یتکلم فیہ
لم یسأل عنہ۔ و کسے کہ سخن نکند در ان پرسیدہ نشود از ان مقصود زجر و منع ست از خوض کردن و در افتادن در مسئلہ
قضا و قدر یعنی ہیچ فائدہ نیست در تکلم کردن و در افتادن در ان مگر پرسش و عقاب روز قیامت پس بہتر آن ست کہ ایمان بدان
بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند کہ فائدہ ندارد۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابن الدیلمی قال۔

آوردہ میخوانم بر تو سلام یعنی سلام بر تو میرسانم و نقل اعرابی چنین است کہ میگویند فلان یقرئک السلام یا فلان سلام و مراد بیان است کہ میخواند بر تو سلام پس گویا خواند بر تو
سلام وے خبر میخواند بود سلام ویرا پس راست آید کہ جز انیم او را سلام - فقال - پس گفت ابن عمر - انہ بلغنی انہ قد احدث -
بتحقیق شان این است کہ رسیدہ است مرا کہ وے احداث شدہ و پیدا کردہ است در دین چیزے را کہ نبودہ است یعنی تکذیب بقدر و انکار
آن - فان کان قد احدث - پس اگر است کہ بتحقیق احداث کردہ است - فلا تقرأہ منی السلام - پس نخوانی او را از جانب من سلام -
فانی سمعت رسول اللہ - پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - یکون فی امتی - میباشد در امت
من - او فی ہذہ الامۃ - یا گفت میباشد درین امت شک راوی است کہ این لفظ فرمودہ یا آن - خسف و مسخ او قذف فی اہل القدر
در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اہل قدر یعنی آنہا کہ منکر اند آن را و ازینجا معلوم شد کہ ظہور این بدعت
و حدوث این مذہب در اواخر زمان صحابہ بود رضوان اللہ علیہم اجمعین - رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث
حسن صحیح غریب - تحقیق این اصطلاح و معنی ہر یک ازین الفاظ در مقدمہ مبین شدہ است - وعن علی - رضی اللہ عنہ -
قال سألت خدیجۃ - رضی اللہ عنہا روایت است از امیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیجہ - النبی - پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم - عن ولدین
ماتا لہا فی الجاہلیۃ - از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مردہ بودند او را در جاہلیت کہ حال آنہا چیست در بہشت اند یا در دوزخ - فقال
رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ہما فی النار - آن ہر دو فرزند در آتش دوزخ اند - قال - گفت علی رضی اللہ عنہ -
فلما رأی الکراہۃ فی وجہہا قال - پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اثر ناخوشی را در روئے خدیجہ گفت - لو رأیت مکانہما
لابغضتہما - اگر بہبینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از رحمت الٰہی تعالےٰ ہر آئینہ دشمن میداری
و بیزار شوی از ایشان و ابغضتہما یا ابغضتہما از جہت اشباع کسرہ نیز روایت است و این صیغہ ہمچنین در احادیث بسیار آمدہ - قالت
گفت خدیجہ - یا رسول اللہ فولدی منک - پس فرزند من کہ از تو شدہ چہ حال او چیست و آن عبد اللہ بود کہ او را طیب و طاہر لقب است
بجہت ولادت او در سال ظہور دین اسلام - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن فرزند تو کہ از من بود - فی الجنۃ - در
بہشت است - ثم قال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمنین و اولادہم فی الجنۃ - بدرستی کہ مسلمانان
و فرزندان ایشان در بہشت اند - وان المشرکین و اولادہم فی النار - و بدرستی کہ کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند - ثم
قرأ رسول اللہ - پس خواند پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - از برائے استشہاد بر آنکہ اولاد تابع پدران اند و مادران و از برائے
دفع توہم خدیجہ کہ خیال کردہ بود کہ چون وے مسلمان شدہ است فرزندان وے ہمراہ وے در بہشت خواہند بود این آیت را
کہ والذین آمنوا واتبعتہم ذریتہم - و آن کسانیکہ ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت این است
کہ الحقنا بہم ذریتہم - پیوستہ کردیم با ایشان ذریت ایشان را - رواہ احمد - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لما خلق اللہ آدم مسح ظہرہ - ہرگاہ کہ پیدا کرد خدا تعالےٰ آدم را مالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشتہ موکل را
برای مسح کہ بمالد - فسقط من ظہرہ کل نسمۃ - پس بیرون افتاد از پشت آدم ہر آدمی نسمہ و نسمۃ بفتح نون و سین مردم - ہو خالقہا

من ذريته الى يوم القيامة - كه خداى تعالى پيدا كننده اوست از اولاد آدم تا روز قيامت بهمين طريق كه درينجا توالد وتناسل خواهد بود
وذرات ذريات از پشت بنى آدم برآمدند وچون همه از پشت آدم بود نسبت بوى داد - وجعل بين عينى كل انسان منهم - وگردانيد ميان
دو چشم هر آدمى ازين آدميان - وبيصا من نور - برق ولمعان از نور وبيص بفتح واو وكسر موحده وصاد مهمله درخشش - ثم عرضهم على آدم
پس عرض كرد ونمود ايشان را بر آدم - فقال - پس گفت آدم - اى رب - اى پروردگار من - من هؤلاء - كيستند اين كسان - قال
ذريتك - گفت پروردگار تعالى ايشان اولاد تو اند - فرأى رجلا منهم - پس ديد آدم مردى را از ايشان - فاعجبه وبيص ما بين عينيه -
پس خوش آمد آدم را لمعان ودرخشش كه ميان دو چشم آن مرد بود - فقال اى رب من هذا - پس گفت آدم اى پروردگار من كيست اين مرد
قال داود - گفت پروردگار تعالى اين داود پيغمبر است پوشيده نماند كه از خوش آمدن برق ميان دو چشم داود آدم را لازم نيايد كه برق
وى اكمل واجمل وازيد واتم باشد شايد كه درانجا آنى باشد كه دو چشم آدم آن را خوب نمود ونزد اهل اليقين است كه نور ولمعان سيد
رسل صلى الله عليه وسلم تمام تر وكامل تر خواهد بود با آنكه مشهور است كه فضل كلى منافى فضل جزئى نيست - فقال اى رب كم جعلت عمره - پس گفت
آدم اى پروردگار را چند گردانيده عمر او را - قال ستين سنة - گفت پروردگار گردانيده ام عمر او را شصت سال - قال - چون آدم داود
عليهما السلام خوش نمود ورابطه وداد ومحبت پيدا شد گفت آدم - رب زده من عمرى اربعين سنة - اى پروردگار من افزون كن مر او را
از عمر من چهل سال تا عمر وى همه صد سال باشد - قال رسول الله - گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فلما انقضى عمر آدم الا اربعين
سنة - پس هرگاه كه گذشت عمر آدم مگر چهل سال كه باقى ماند وعمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال بود - جاءه ملك الموت -
آمد آدم را ملك الموت تا روح پاك او را قبض كند - فقال آدم اولم يبق من عمرى اربعون سنة - آيا باقى نمانده است از عمر
من چهل سال - فقال - پس گفت ملك الموت با آدم - اولم تعطها ابنك داود - آيا ندادى تو آن چهل سال را كه بقيه عمر تست پسر
را داود است - فجحد آدم فجحدت ذريته - پس منكر شد آدم پس منكر شدند اولاد او وپيدا شد ميان ايشان نيز انكار - ونسى آدم - وفراموش
كرد آدم نهى الله تعالى مر او را از اكل شجره - فاكل من الشجرة - پس خورد از آن شجره - فنسيت ذريته - پس فراموش كردند اولاد
او وپيدا شد در ايشان نيز فراموشى - وخطا آدم وخطات ذريته - وخطا كرد آدم در اجتهاد كه شجره را بعين حمل كرد وخطا كردند
ذريت او وخطا با ايشان راه يافت يعنى اين سه صفت انكار ونسيان وخطا از اصل آدم بود در اولاد او از انجا سرايت كرد -
رواه الترمذى - وبدانكه گفته اند كه انكار آنچه واقع است از وى عليه السلام چون بوجود آمد كه كذب است جواب ميگويند كه صدور
اين انكار بحكم جبلت وطبيعت بود كه پيدا ميكند حق تعالى آن را در بشر از حرص عمر در پيرى وكبر سن چنانكه در حديث يشيب
ابن آدم وتشبب فيه خصلتان الحديث آمده است نه بقصد واختيار وبعضى از احكام جبلت در انبيا باقى ميگذارند واز ان نيز ليستند
تا قد تحقق ذلك فى موضعه والله اعلم - وعن ابى الدرداء - عن النبى - وروايت است از ابى الدرداء از پيغمبر صلى الله عليه
وسلم قال - گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم - خلق الله آدم حين خلقه - پيدا كرد خداى تعالى آدم را هنگاميكه پيدا كرد او را -
فضرب كتفه اليمنى - پس زد حق تعالى بدست قدرت خود يا امر كرد فرشته را كه بزد شانه راست آدم را - فاخرج ذريته بيضاء -

پس بیرون آورد ذریتے سفید را۔ کانہم الذر۔ گویا ایشان مورچہاے خرد اند ودر بعض نسخ کانہم الدر واقع شدہ بضم دال مہملہ یعنی
مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکہ در مقابل آن تشبیہ بحمم کرد وبر تقدیر اول بیان مقدار ست۔ وضرب کتفہ الیسرٰی۔ وزد
شانۂ چپ اورا۔ فاخرج ذریۃ سوداء۔ پس بیرون آورد ذریتے سیاہ۔ کانہم الحمم۔ گویا کہ ایشان انگشتان اند در سیاہی۔ فقال للذی
فی یمینہ۔ پس گفت مر آن گروہ را کہ در جانب راست بودند۔ الی الجنۃ۔ اگر خطاب بآن گروہ است معنی کلام این چنین شود کہ بروید
بسوے بہشت واگر خطاب بملائکہ است کہ سخنے از حال این گروہ بایشان میگوید معنی این بود کہ این گروہ میروند بسوے
جنت یا ببرید بجنت این گروہ را۔ ولا ابالی۔ وباک ندارم ازان کہ ایشان را حکم بجنت کردم بیش از صدور عمل مالک ومتصرف
مطلق ام ہرچہ بخواہم میکنم۔ وقال للذی فی کتفہ۔ ودر بعض نسخ فی کفہ۔ الیسرٰی الی النار۔ وگفت مر آن گروہ را کہ در کتف
چپ یا در کف چپ بودند بسوے آتش دوزخ روید۔ ولا ابالی رواہ احمد۔ وعن ابی نضرۃ۔ بفتح نون وسکون ضاد
معجمہ نام او منذر بن مالک تابعی ثقہ کثیر الحدیث است مات سنۃ سبع ومائۃ۔ ان رجلا من اصحاب النبی۔ روایت است از ابی نضرۃ
کہ مردے از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقال لہ ابو عبد اللہ۔ کہ گفتہ میشود اورا ابو عبد اللہ۔ دخل علیہ اصحابہ۔ در آمدند بروے
یاران او۔ یعودونہ۔ در حالیکہ بیمار پرسی میکردند اورا۔ وہو یبکی۔ وحال آنکہ او میگریست۔ فقالوا لہ ما یبکیک۔ پس گفتند یاران او
مر اورا چہ چیز میگریاند ترا۔ الم یقل لک رسول اللہ۔ آیا نگفتہ است ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خذ من شاربک۔ بگیر از موے
بروت خود وپست وکوتاہ کن آن را۔ ثم اقرہ حتی تلقانی۔ پس بر قرار دار آن را بہمین حال ودراز مکن ودائم باش بر آن تا آنکہ ملاقات
کنی وپیش آئی مرا بر حوض یا در بہشت یا در جاے دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی وحال آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترا
بشارت بملاقات خود دادہ ولابد آن بے اسلام نبود۔ قال بلی۔ گفت ابو عبد اللہ آرے گفتہ وبشارت دادہ است۔ ولکنی سمعت
رسول اللہ۔ ولیکن من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ ان اللہ عزوجل قبض بیمینہ قبضۃ۔ بدرستیکہ خدا تعالیٰ
گرفت بدست راست قدرت خود مشتے یعنی جماعۂ از آدمیان را۔ واخرٰی بالید الاخرٰی۔ وگرفت جماعۂ دیگر را بدست دیگر۔
وقال۔ وگفت۔ ہذہ لہذہ وہذہ لہذہ۔ این قبضہ واین جماعہ کہ در دست راست اند مر این راست یعنی بہشت را واین جماعہ دیگر کہ
در دست چپ اند مر دوزخ راست۔ ولا ابالی۔ وباک ندارم۔ ولا ادری فی ای القبضتین انا۔ ونمی دانم ونمیدانم کہ در کدام یکے
ازین دو قبضہ ام من یعنی اگرچہ بشارتے از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم بسلامت ایمان ودر آمدن بہشت یافتہ ام اما پروردگار تعالیٰ
بے نیاز است وفاعل مطلق ہرچہ خواہد بکند وگفتہ کہ می در آرم در بہشت ہر کرا خواہم ومی افگنم در دوزخ ہر کرا خواہم وباک ندارم وہیچکس را
نمیرسد کہ بگوید کہ چرا کردی این خوف از دل نمیرود وموجب گریہ این ست بعضے از عرفا گفتہ اند کہ اگرچہ بمقتضاے صدق وعدہ وثبات
شرائع امنی واطمینانے حاصل میشود ولیکن خوف لا ابالی از ساحت سینہ بیرون نمی نہد وبرین حال بتحقیق است بسی صحابہ با وجود
بشارت بہ یا لیت کذا ویا لیت کذا یکے گفتہ ای کاش من گوسفندے بودمی تا مرا ذبح کردندے وبخوردندے وبیرون افگندندے
ودیگرے گفتہ ای کاش من گیاہے بودمے وخاکے بودمے واین را تحقیقے وبیانے است کہ در رسالہ تسلیۃ المصاب ذکر کردہ شدہ است

ایشان — ثم اخذ علیہم العہد والمیثاق — پس فرا گرفت بر ایشان عہد و پیمان را — واشہدہم علی انفسہم — و گواہ گردانید ایشان را بر ذاتہای
ایشان — الست بربکم — گفت آیا نیستم من پروردگار شما — قالوا بلیٰ — گفتند آری ہستی تو پروردگار ما — قال فانی اشہد علیکم
السموات السبع والارضین السبع — گفت پروردگار تعالیٰ پس بدرستی کہ من گواہ میگیرم بر شما ہفت آسمان و ہفت زمین را
واشہد علیکم اباکم آدم — و گواہ میگیرم بر شما پدر شما را کہ آدم است تا اگر انکار کنید این عہد را و اقرار را گواہی دہند
ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آن را، اگر چہ اول اشارت است بہ نصب دلائل عقلیہ و ثانی بہ بعثت رسل کہ یاد دہند ایشان
بخطابات سمعیہ — ان تقولوا یوم القیامۃ لم نعلم بہذا — تا نگوئید روز قیامت ندانستیم ما این قضیہ را — اعلموا انہ لا الہ غیری —
بدانید کہ بدرستی و راستی کہ شان این است کہ نیست ہیچ معبودی بجز من — ولا رب غیری — و نیست پروردگار جز من —
فلا تشرکوا بی شیئا — و شریک مگردانید بمن چیزی را — انی سارسل الیکم رسلی — بدرستی کہ من ہر آئینہ ام میفرستم
بسوی شما پیغمبران خود را — یذکرونکم عہدی ومیثاقی — کہ یاد دہند شما را عہد و پیمان مرا — وانزل علیکم کتبی — و فرو فرستم
بر شما کتابہای خود را — قالوا شہدنا بانک ربنا والہنا — گفتند ایشان گواہی دادیم ما باین کہ تو پروردگار مائی و معبود مائی —
لا رب لنا غیرک ولا الہ لنا غیرک — نیست پروردگار ما را جز تو و نیست معبود ما را جز تو — فاقروا بذلک — پس اقرار کردند بآن
ورفع علیہم آدم — و برداشتہ شد و مشرف و مطلع گردانیدہ شد بر ایشان آدم علیہ السلام — ینظر الیہم — در حالیکہ نگاہ میکرد
بجانب ایشان — فرای الغنی والفقیر — پس دید آدم توانگر و محتاج را — وحسن الصورۃ ودون ذلک — و دید نیکو صورت را و
پایان تر و کمتر از آن در نیکوئی و در قرب ہمہ را یکسان نیافت بعضی غنی و بعضی فقیر و بعضی خوب صورت و بعضی بد صورت و جز آن
مختلف در اشکال و صفات و احوال — فقال رب لولا سویت بین عبادک — پس گفت آدم ای پروردگار من چرا
برابری نکردی میان ایشان با آنکہ ہمہ بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکے مقبول و آن مردود چیست — قال انی احببت
ان اشکر — گفت پروردگار تعالیٰ از جہت آن سویت نکردم زیرا کہ من دوست میدارم کہ شکر کردہ شوم اگر ہمہ را یکسان بحال
و بر یک صفت می آفریدم حقیقت شکر بوجود نمی آمد و در ہر یکے چیزے نہادہ ام کہ در دیگرے نیست و چون دریابند دیگری
مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات است کہ در غنی نیست و کذا — ورای الانبیاء فیہم مثل السرج علیہم النور —
و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغہا کہ ضیا بر ایشان روشنی — خصوا بمیثاق آخر فی الرسالۃ والنبوۃ —
مخصوص گردانیدہ شدند پیغمبران بعہد و پیمان دیگر زیادہ بر عہد الوہیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنہا ادا کنند
و از عہدہ آن بیرون آیند و احکام و شرائع و احکام الٰہی تبلیغ نمایند از اینجا معلوم شد کہ در میان نبوت و رسالت فرقے
ہست چنانکہ در کتب کلامیہ مذکور است — وہو قولہ — و این عہد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق — تبارک و تعالیٰ واذ
اخذنا من النبیین میثاقہم — و چون گرفتیم ما کہ پروردگاریم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت — الی قولہ —
تا قول وے تعالیٰ — وعیسی ابن مریم — تمام این آیت این است — واذ اخذنا من النبیین میثاقہم ومنک ومن نوح

قبر از احادیث مشهوره که قدر مشترک از آن بحد تواتر رسیده در آن وارد و باقیمانده است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت
و انکار ایشان همه اتفاق داشتند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مولف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آن را و ذکر کند احادیث
وارده درین باب و عذاب مشتق ست از عذب بمعنی منع و منع زیراکه منع میکند و باز میدارد شخص را از آنچه الفت داده از وی یا مشتق
ست از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را مکدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص
و مکدر میسازد و بعضی گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و ضد او را شیرین نماید و باین جلالة عذاب نام کرده اند
و مراد از قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن کوی که در آن در و دو گور کنند چه بسا
مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا آخره و وی را ازان که آن را خیره اعلی خوانند و از اول
عمر تا آخر آن باقی ماند پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آن را نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر
خواهد همان جزو روح را متعلق سازد و جان بخشد و عذاب کند و نعمت دهد و پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسیکه
در عجائب قدرت وی و در ملک و ملکوت نگاه کند و دیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد و دعوت
کند هر چه خدا بیرون حکم نیست و که بسیار چیزها نیز در نظر نیست و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات سست اصح و اسلم و اقوی
آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند مخصوص مثال
و خیال و آنکه ما نه بینیم عدم دیدن ما در وجود آن زیان ندارد زیراکه عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آن را چشمی دیگر ست که بآن توان دید
و اگر چشم سر ما بینا باشد نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذارد
و صحابه در مجلس همه نشسته می بودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر درینجا تردد است فکر ایمان باید کرد چون نور
ایمان در دل درآمد و سینه بآن نور کشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد والله الهادی بعضی
گفته اند که عذاب در قبر بر ... گردانیدن سینه است یا در مقابله داشتن روح با وی یا نوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را
بدریافت کنه حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که باحیا است چنانکه ظاهر احادیث دال است بران و نیز گفته اند که حیات را در
تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق سازند و بعضی که از علمای شافعیه است گفته است
که اگر این قول صحیح ست بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی باشد که منبع حیات و محل ادراک ست و اگر همین قدر دانند که پروردگار
تعالی در مرده حاسه پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت ست والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول — عن البراء بن عازب — صحابی است اول مشاهد او خندق ست پیش ازان صغیر بود و لا
حاضر شد احد را و غیر آن و همراه آنحضرت پانزده غزوه را دریافت کوفه را فتح کرد و وی را حاضر بود با علی رض در جمل و صفین
و نهروان رضی الله عنه — عن النبی — روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله — فرمود مسلمان وقتیکه پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم —

ذلک قولہ - پس آن گواہی دادن مراد است بقول خدا تعالے کہ فرمودہ است یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت
فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ - ثابت وپایدار میدارد خدائے تعالے مومنان را بالقول ثابت در دنیا ودر آخرت یعنی این تثبیت
مومنان را بقول ثابت کہ در این آیت واقع شدہ است مراد بآن قرار وثبات در جواب سوال است کہ مومن در قبر پرسیدہ میشود
کہ کیست پروردگار تو وکیست پیغمبر تو وچیست دین تو پس ثابت میدارد مومن را بجواب از ہر سہ چیز چہ دین اسلام ہمین است - وفی روایۃ
ودر روایتے دیگر لفظ حدیث چنین آمدہ است کہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - فرمود این آیت کہ - یثبت اللہ الذین
آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر - فرود آمدہ است در شان عذاب قبر - یقال لہ من ربک - گفتہ میشود او را
کیست پروردگار تو - فیقول ربی اللہ - پس میگوید پروردگار من خدا است - ونبیی محمد - پیغمبر من محمد است صلی اللہ علیہ وسلم
متفق علیہ - لفظ مصابیح این چنین است اذا قیل لہ من ربک وما دینک ومن نبیک چون گفتہ میشود مر او را کیست پروردگار تو
چیست دین تو وکیست پیغمبر تو فیقول ربی اللہ ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است ودین من اسلام است وپیغمبر من
محمد است صلی اللہ علیہ وسلم واین لفظ اتم واظہر است - وعن انس رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا وضع
فی قبرہ - بدرستی کہ بندہ چون نہادہ میشود در گور خویش - وتولی عنہ اصحابہ - وروی بگردانند از وی یاران وی - انہ لیسمع قرع
نعالہم - بدرستی کہ وی ہر آئینہ میشنود کوفتن نعال اصحاب را یعنی آواز پاہائے ایشان را کہ بر زمین میزنند - اتاہ ملکان - می آیند او را
دو فرشتہ - فیقعدانہ - پس می نشانند آن دو فرشتہ او را - فیقولان ما کنت تقول فی ہذا الرجل - پس میگویند آن دو فرشتہ چہ میگفتی تو در
حق این مرد - لمحمد - یعنی ہذا الرجل کہ میگویند آنحضرت را میخواہند صلی اللہ علیہ وسلم - واشارت بہذا بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
یا از جہت شہرت امر وحضور او ست در اذہان اگرچہ غائب است یا باحضار ذات شریف وے در عیان باین طریق کہ در قبر
مثالے از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم حاضر میساختہ باشند تا بمشاہدہ جمال جان افزائے او عقدہ اشکال کہ در کار افتادہ
گشادہ شود وظلمت فراق بنور لقائے وکشف لقائے او روشن گردد ودرینجا بشارتیست مشتاقان غمزدہ را کہ اگر بامید این شادی جان
دہند وزندہ در گور روند جائے آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دہم چہ غم چون نیست اگر زماہ رخت پرتوے فتد بہ شب
عاشقان بیدل چہ شود اگر از نور زیبا گر اول شب در صبح باز باشد - فاما المومن فیقول - اما مومن کہ مصدق فضل وکمال
وولایۃ وحسن وجمال او ست میگوید - اشہد انہ عبد اللہ ورسولہ - گواہی میدہم بدل وجان میگویم کہ وے بندہ خاص خدا وفرستادہ
برحق او ست - فیقال لہ انظر الی مقعدک من النار - پس گفتہ میشود مر مومن را کہ نگاہ کن بجائے نشست خود از آتش دوزخ
کہ اگر ایمان نیاوردہ ساختہ بودے ترا - قد ابدلک اللہ بہ مقعدا من الجنۃ - بتحقیق بدل کردہ است برائے تو خدا تعالے بجائے نشستگاہ تو
کہ در دوزخ بودے جائے نشستے از بہشت - فیراہما جمیعا - پس می بیند آن مومن ہر دو جائے را کہ از دوزخ است وبہشت وحکمت
در نمودن ہر دو جائے آن است کہ فرح وسرور وے بیفزاید بسبب خلاص شدن از بلیۂ دوزخ ودیگر اختصاص یافتن بعطیۂ بہشت واورا
حالے بحالے این خواہد بود - واما المنافق والکافر فیقال لہ ما کنت تقول فی ہذا الرجل - اما منافق وکافر پس گفتہ میشود مر یکے را

چه یافتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم - فیقول لا ادری - پس میگوید منافق و کافر نمیدانم در دنیا بودم - کنت اقول
ما یقول الناس - بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را - فیقال له لا دریت ولا تلیت - پس گفته میشود
مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا متابعت نکردی اهل حق را و اصل تلیت تلوت بود واو را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت
وجوه بسیار است که در شرح آن را ذکر کرده ایم - ویضرب بمطارق من حدید - و زده میشود هر یکی از منافق و کافر بمطارق از آهن مطارق
جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا انما لیست آهنگران - ضربة - زدنی عظیم - فیصیح صیحة یسمعها من یلیها غیر الثقلین - پس فریاد میکند
کافر فریاد کردنی که میشنود آن را که نزدیک اوست غیر آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا فائده ابتلاء و تکلیف بجای ماند و ایمان
بغیب باشد و ضروری و عیان نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین و در اصل
رخت مسافر و حشم وی - و هر چیز نفیس مصون را ثقل گویند چنانکه فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کذا فی القاموس - متفق علیه
ولفظه للبخاری - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی بخاری راست تشبیه در احادیث صحیحه که مذکور
شده همین نجات مؤمن و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را تشبیه
هست یا نیست بعضی گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب تثبیت کرده شود مؤمن مطیع است در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن
پاره پیها تغییر کرده باشد اما در تثبیت گفتن یا تواند که نوعی از عذاب تغییر کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا مغفرت او را والله اعلم

وعن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده - بدرستیکه یکی از شما چون بمیرد ظاهر
کرده میشود بر وی موضع نشستنگاه وی - بالغداة والعشی - در بامداد و شبانگاه - ان کان من اهل الجنة فمن
اهل الجنة - اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستنگاه وی از نشستگاه بهشتیان - وان کان من اهل النار فمن اهل النار - و اگر باشد
از دوزخیان نموده میشود نشستنگاه وی از نشستگاه دوزخیان - فیقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة - پس گفته میشود که این جای
نشستن است موقت منتظر باش در آمدن آن را تا آن وقت که برانگیزد ترا خدای تعالی بسوی آن جای بایستی خود در قیامت
متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - ان یهودیة دخلت علیها - روایت است از عائشه که یهودی زنی در آمد بر وی -
فذکرت عذاب القبر - پس یاد کرد آن زن قضیه عذاب قبر را - فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر - پس گفت آن زن یهودیه
مر عائشه را پناه دهد ترا خدای تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قضیه عذاب قبر را ندانسته بود و ظاهر آن را هرگز نشنیده و حیران
ماند و غریب پنداشت آن را - فسألت عائشة رسول الله - پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر - از عذاب قبر
که آیا مرده را عذاب در قبر می باشد - فقال نعم عذاب القبر حق - پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است
قالت عائشة فما رأیت رسول الله - گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد - بعد ازین حکایت - صلی صلوة
الا تعوذ بالله من عذاب القبر - که گزارد هیچ نمازی را مگر آنکه استعاذه کرده و پناه جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را نشنیده است و وحی بدان نیامده بود پس از آن وحی آمد که عذاب در قبر می باشد پس بعائشه خبر داد

قبر حق ست و استعاذہ از وے بعد از نماز ورد خود ساخت از برائے تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن
یہودیہ اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشہ از ان خبردار نبود و بعد از پرسیدن وے تعوذ بجہر کرد تا تنبیہ و تذکیر کند او را و این اولٰے واظہر احتمالات است
واللہ اعلم متفق علیہ - وعن زید بن ثابت - انصاری مدنی کاتب وحی از اجلہ فقہا قائم بفرائض چون ہجرت کرد آنحضرت یازدہ سالہ بود
وصغیر پنداشتند او را و پدر و حاضر شد احد را و سائر مشاہد را کہ بعد از وے بود وے نیز یکے از ان کسانیست کہ جمع کردند قرآن را و نوشت
قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض - قال بینا رسول اللہ گفت زید بن ثابت در اثنائے آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فی حائط لبنی النجار - بود در بوستانے مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست از انصار - علی بغلۃ لہ - سوار بر استرے کہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بود - ونحن معہ -
و بودیم ما با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذ حادت بہ - ناگاہ رمید و خم گردانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از پشت خود حید تنحی معاملہ رمیدن و میل کردن
فکادت تلقیہ - پس نزدیک بود کہ بیندازد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر زمین - واذا اقبر ستۃ او خمسۃ - وناگاہ قبرہا بود در انجا شش یا پنج - فقال من یعرف
اصحاب ہذہ الاقبر - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ می شناسد صاحبان این قبرہا را کہ دفن شدہ اند دران - قال رجل انا - گفت مردے کہ من می شناسم - قال
فمتی ماتوا - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگو کہ کے مردہ اند و در کدام زمان از عالم رفتہ اند - قال فی الشرک - گفت در زمان شرک مردہ اند
و مشرک بودہ اند - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ان ہذہ الامۃ تبتلی فی قبورہا - این امت یعنی گروہ آدمیان مبتلا
ساختہ میشوند و آزمایش کردہ میشوند در گورہائے خود - فلولا ان لا تدافنوا - پس اگر نمی بود ترس و ملاحظہ آنکہ گور نکنید شما مردہائے
خود را و رسم گور کردن بیفتد از عالم - لدعوت اللہ ان یسمعکم - ہر آئینہ دعا میکردم خدا تعالے را کہ بشنواند شما را - من عذاب القبر
الذی اسمع منہ - چیزے از عذاب قبر کہ می شنوم من از ان یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب را دیگر مردہائے خود را در گور نمی نہید درینجا
اشکال می آرند کہ عذاب قبر چنانکہ در شرح عنوان گفتہ شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدا تعالے اگر خواہد عذاب میکند مردہ را
اگرچہ باشند در صحرا یا در شکم ماہی و جز آن و غیر از کردہ شدہ اند موتان بدفن اموات ترک آن از ایشان بجہت این ترس چہ گنجایش دارد
و توجیہ کردہ اند ازین اشکال بچند وجہ یکے آنکہ مراد آنست کہ اگر بشنوید عذاب قبر را خوفے و دہشتے عارض میشود شما را کہ بیہوش
و بے عقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکہ در بیان ناشنیدن ثقلین صیحہ میت را گذشت کہ اگر بشنوند کارخانہ معیشت
معطل و منقطع گردد پس ترک دفن نہ از جہت خوف عذاب ست بلکہ بسبب فوات عقل و پریدن ہوش ست و دیگر آنکہ اگر بشنوید
عذاب مردہا را دہشت و وحشتے حاصل میگردد شما را از مشاہدہ اموات بحدیکہ نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجہیز و تکفین کنید
و دفن نمائید و وجہ دیگر آنکہ طبائع زندگان مجبول ست بر پوشیدن عیب مردہائے خود و در شریعت نیز امر بدان کردہ اند کہ اذکروا
موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان ست پس در صحراہائے بعید بعد از ان تا کسے آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را
و مطلع نگردد بر عیبہائے ایشان واللہ اعلم - ثم اقبل علینا بوجہہ فقال - پس توجہ آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ما بروے
مبارک خود پس گفت - تعوذوا باللہ من عذاب النار - پناہ جوئید بخدا از عذاب آتش - قالوا - گفتند اصحابہ - نعوذ باللہ من عذاب النار
پناہ میجوئیم بخدا از عذاب آتش - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - تعوذوا باللہ من عذاب القبر - پناہ جوئید بخدا از عذاب قبر

قالوا۔ گفتند صحابہ۔ نعوذ باللہ من عذاب القبر۔ پناہ میجوئیم بخدا از عذاب قبر۔ قال۔ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ تعوذوا باللہ من الفتن
ما ظہر منہا وما بطن۔ پناہ جوئید بخدا از فتنہا از آنچہ آشکار است از فتنہا کہ بجسد تعلق دارد و از آنچہ پوشیدہ است کہ بدل تعلق دارد یا آنچہ ظاہر است
بر شما و میدانید شما آن را و آنچہ پوشیدہ است بر شما و نمیدانید آن را۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ نعوذ باللہ من الفتن ما ظہر منہا وما بطن
قال۔ فرمود۔ تعوذوا باللہ من فتنۃ الدجال۔ پناہ جوئید بخدا از فتنہ دجال۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ نعوذ باللہ من فتنۃ الدجال۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قبر المیت اتاہ ملکان اسودان ازرقان۔ چون گور کردہ شود
مردہ می آیند او را دو فرشتہ در صورت آدمی سیاہ رنگ کبود چشم سیاہی رنگ یا محمول است بحقیقت چہ در سیاہی وحشتے و دہشتے
میباشد کہ در رنگہاے دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیزی نگاہ کردن و چشم گردانیدن
داشتن است چنانکہ دشمن بجانب دشمن نگاہ کند چشم برگردد و سیاہی پوشیدہ شود و سفیدی بنماید و بعض گفتہ اند کہ عرب دشمن را کبود چشمی
از آن وجہت گفتند کہ روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند۔ یقال لاحدہما المنکر وللآخر النکیر۔ گفتہ میشود نام کردہ
میشود ہر یکے از آن دو فرشتہ را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر ہر دو بمعنی ناآشنا و وحشی اند مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاہر
آنست کہ منکر و نکیر نام دو شخص است کہ بر سر ہر میت تمثل حاضر آیند و بعض گفتہ اند کہ نام دو گروہ است و ہر کدام از این دو گروہ را
افراد بیشمار است و نیز گفتہ اند کہ منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است واللہ اعلم۔
فیقولان ما کنت تقول فی ہذا الرجل۔ پس میگویند آن دو فرشتہ چہ میگفتی تو در شان این مرد۔ فیقول۔ پس میگوید میت در جواب این سوال
ہو عبد اللہ ورسولہ۔ وے بندہ خدا است و فرستادہ او۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ فیقولان قد کنا نعلم انک
تقول ہذا۔ پس میگویند آن دو فرشتہ بتحقیق بودیم ما کہ میدانستیم کہ تو میگوئی این جواب را یعنی بسبب ایمان و نشانہای صلاح تو دیدہ
بودیم۔ ثم یفسح لہ فی قبرہ سبعون ذراعا فی سبعین۔ پس کشادہ کردہ میشود مر میت را در قبرش ہفتاد گز در ہفتاد گز کنایت است از فسحت و مبالغہ
در آن نہ عدد معین۔ ثم ینور لہ فیہ۔ پس روشن گردانیدہ میشود مر میت را در قبرش۔ ثم یقال لہ نم۔ پس گفتہ میشود میت را بخواب و
استراحت کن۔ فیقول ارجع الی اہلی فاخبرہم۔ پس میگوید میت باز میگردم و میروم بسوے اہل خانہ خود پس خبر دہم ایشان را بہ این حال
خوش خود چنانکہ غریب در شہر غریب راحتے یابد یا دولتے بیند گوید کاشکے بردم و کسان خود را بینم و حال خوش خود را با ایشان
بنمایم۔ فیقولان نم کنومۃ العروس۔ پس گفتہ میشود مر میت را خواب کن ہمچو خواب کردن شخصیکہ نو کدخدا است و عروس مرد و زن
ہر دو را گویند۔ الذی لا یوقظہ الا احب اہلہ الیہ۔ آن عروس کہ بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اہل خانہ و دوست ترین بسوے او چہ بیدار
گردانیدن از ہر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتواند ہر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند۔ حتی یبعثہ اللہ من
مضجعہ ذلک۔ تا آنکہ برانگیزد او را خدا تعالی از این خوابگاہ وے۔ وان کان منافقا قال۔ و اگر باشد میت منافق و کافر
میگوید۔ سمعت الناس یقولون قولا۔ شنیدم من مردم را کہ میگویند سخنے را در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فقلت مثلہ۔ پس گفتم من ہمچنانکہ آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را بدل لا ادری۔ ندانستم حقیقت حال را۔ فیقولان قد کنا نعلم

انک تقول ذلک — پس میگویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آن را یعنی نشان کفر در روے تو یافته بودیم — فیقال للارض التئمی علیه — پس گفته میشود مر زمین را بهم پیوسته شو بر وے و بپیچ او را — فتلتئم علیه — پس بهم پیوسته می آید و می پیچد بر وے — فتختلف فیها اضلاعه — پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهاے وے یعنی پهلوے راست بجانب چپ می آید و پهلوے چپ بجانب راست — فلا یزال فیها معذبا — پس همیشه باشد وے در زمین عذاب کرده شده — حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک — تا آنکه برانگیزد او را خداے تعالی ازان خوابگاه وے — رواه الترمذی ۔ وعن البراء بن عازب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — یاتیه ملکان فیجلسانه — می آیند مومن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را — فیقولان له من ربک — پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو — فیقول ربی الله — پس میگوید مومن پروردگار من خداست — فیقولان له ما دینک — پس میگویند مر او را چیست دین تو — فیقول دینی الاسلام — پس میگوید دین من اسلام است — فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم — پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در میان شما — فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم — پس میگوید مومن وے فرستاده خداست — فیقولان له وما یدریک — پس میگویند چه چیز دانا گردانید ترا بانکه وے پیغمبر است ازکجا دانستی که وے رسول خداست — فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت — پس میگوید مومن خواندم کتاب خداے را پس ایمان آوردم بوے و گرویدم — فذلک قوله — پس اینست مراد بقول خداے تعالی — یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت الآیة — یعنی مراد بتثبیت درین قول جواب فرشتگان است در قبر بدان وجه که مذکور شد — قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی — پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق جل وعلا باشد و بکردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وے تعالی — فافرشوه من الجنة — پس بگسترانید و بیندازید براے وے فرشهاے از فرشهاے بهشت و افرشوا و این تنبیه است از افراش — والبسوه من الجنة — و بپوشانید او را از پوششهاے بهشت — وافتحوا له بابا الی الجنة — و بکشائید براے او دری بسوے بهشت — فیفتح — پس گشاده میشود براے وے دری بسوے بهشت قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — فیاتیه من روحها وطیبها — پس می آید مومن را از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن — ویفسح له فیها مد بصره — و فراخ کرده میشود مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است در وے بسوے آن تا نهایت دید نظر وے و در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت یا بالعکس [illegible] مبالغه است در تحدید و تشبیه یا آن براے عموم مسلمانان باشد و مد بصر براے اهل خصوص بتفاوت درجات و فضل الهی تعالی — واما الکافر فذکر موته — واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه موت او را قال — وتعاد روحه فی جسده — و باز آورده میشود روح کافر در تن وے ظاهر این کلام در زنده گردانیدن اوست بحقیقت چنانکه در مومن گفته شد و که این خصوص بکافر نیست تا مخصوص گردد عذاب وے [illegible] آن را والله اعلم — ویاتیه ملکان فیجلسانه — و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را — فیقولان من ربک — پس میگویند وے را کیست پروردگار تو

فیقول - پس میگوید - ہاہ ہاہ - واین کلمہ ایست کہ حیران و دہشت زدہ و دردناک گوید چنانکہ آہ آہ و واے واے - لا ادری -
نمیدانم و در نمی یابم - فیقولان لہ ما دینک - پس میگویند مر او را چیست دین تو - فیقول - پس میگوید - ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مردے کہ برانگیختہ شدہ است در میان شما - فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی
منادٍ من السماء ان کذب - پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ دروغ گفت این کافر کہ نمیدانم چہ آوازہ دین اسلام و نبوت محمد
مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفتہ بود فاما آنچہ معنی دارد بآنکہ در مومن نسبت طاعت و انقیاد وے عبدی
گفت و بہ تشریف و اکرام اضافت نمود است نہ در کافر اگرچہ مومن و کافر باعتبار آفرینش ہمہ بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص بمومنان
فافرشوہ من النار والبسوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار - پس بگسترانید براے او فرشے از آتش و بپوشانید ورا پوششے از آتش و بکشائید
براے او درے بسوے آتش - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فیاتیہ من حرہا وسمومہا - پس می آید کافر را از گرمی آتش
و باد گرم آن کہ مزاج زہر دارد - قال - گفت - ویضیق علیہ قبرہ - و تنگ کردہ میشود بر کافر گور او - حتی تختلف فیہ اضلاعہ - تا آنکہ
مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانہاے پہلوے او - ثم یقیض لہ اعمی اصم - پس مسلط گردانیدہ میشود بر وے فرشتہ کہ کور و کر است
کنایت است از بے جہری و بے شفقتی و بے رحمی کہ تغافل میکند از دیدن حال پریشان وے و نمی شنود و گوش نمی نہد بفریاد و نالہ و
رحم نمیکند بروے - معہ مرزبۃ من حدید - با وے کلوخ کوب ایست از آہن و مرزبہ بکسر میم و سکون را و فتح زاے معجمہ بتشدید با و تخفیف
آن نیز خواندہ اند - لو ضرب بہا جبل لصار ترابا - این چنین مرزبہ سخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بوے کوہے ہر آئینہ میگردد خاک -
فیضربہ بہا ضربۃ - پس میزند آن فرشتہ کافر را بآن مرزبہ زدنی - فیصیح صیحۃ - پس فریاد کند آن فریاد کردنی کہ یسمعہا ما بین المشرق والمغرب
می شنود آواز آن زدن را ہر چہ در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز - الا الثقلین - مگر جن و انس کہ اینہا
را نمی شنوانند بجہت حکمتے کہ در فصل اول در حدیث انس گذشت - فیصیر ترابا - پس کافر میگردد خاک نابود - ثم یعاد فیہ الروح - پس
باز آوردہ میشود در بدن وے جان یعنی اعادہ روح و زندہ گردانیدن کافر در قبر مکرر می کنند و این براے تشدید عذاب و مبالغہ در
جزاے انکار او ست بعث و اعادہ روح را طیبی گفتہ کہ برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکہ بعض در تفسیر کریمہ ربنا امتنا
اثنتین و احییتنا اثنتین گفتہ اند و باین حدیث تمسک کردہ و بعض باماتت اولی ہمین میرانیدن متعارف کہ در دنیا است ارادہ کردہ اند
و احیاے اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال لیکن و احیاے دوم بعث و نشور و بر ہر تقدیر از احوال ایشان ظاہر میشود
کہ مردہ را بعد از سوال و جواب و نمودن جاے نشست او در بہشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زندہ میگردانند و از
احادیثے کہ مذکور شدند معلوم میگردد کہ مردہ تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح او را باشد با وجود موت
و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ شعور و ادراک زائران و شناختن ایشان را نیز روح او راست فتدبر واللہ اعلم - رواہ احمد و ابوداود -

وعن عثمان رضی اللہ عنہ - انہ کان اذا وقف علی قبر بکی - روایت است از عثمان کہ بود وے رضی اللہ عنہ چون می ایستاد
بر سر گورے میگریست و بسیار میگریست - حتی یبل لحیتہ - تا آنکہ تر میساخت ریش خود را بآب اشک - فقیل لہ تذکر الجنۃ والنار

رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ — ہر آئینہ گماشتہ
میشود بر کافر در گور او تسعۃ وتسعون تنینا — نود ونہ اژدہا — تنہسہ وتلدغہ حتی تقوم الساعۃ میگزند کافر را تا آنکہ برپا میشود قیامت
تنین بکسر فوقانیہ وکسر نون اولے وتشدید آن مار بزرگ کہ آن را اژدہا گویند لدغ گزیدن است ونہس بفتح نون وسکون ہا پایان
ہا گرفتن بدندانہا پیش وآن نیز گزیدن است ومقصود از ذکر ہر دو تاکید است — لو ان تنینا منہا نفخ فی الارض — اگر اژدہا
از آن اژدہا دم زند در زمین — ما انبتت خضرا — نمی روید از زمین ہیچ سبزہ را یعنی ہمہ از گرمی دم وے سوختہ میشود وخضر بفتح خا وکسر
ضاد وبفتح خا وسکون ضاد وبالف ممدودہ ہر دو روایت ست — رواہ الدارمی — روایت کرد این حدیث را بایں لفظ دارمی — وروی
الترمذی نحوہ — وروایت کرد ترمذی مانند آن یعنی ہر دو در معنی یکے ست ودر لفظ مختلف — وقال سبعون بدل التسعۃ وتسعون — وگفت ترمذی ہفتاد
بجاے نود ونہ کہ در روایت دارمی واقع شدہ است وعدد اول بہر دو مبالغہ است وعلم قطعی باین عدد موکول بشارع است وبعض علما
وجہ مناسبتے ذکر کردہ اند چنانکہ طیبی آن را نقل کردہ وگفتہ است کہ در حدیث آمدہ است کہ حضرت حق سبحانہ تعالی صد رحمت آفرید
یکے را در دنیا فرو فرستادہ است کہ ہر مہربانی کہ در عالم است اثر اوست ونود ونہ را برائے آن جہان نگاہ داشتہ وکافر چون تکذیب
احکام الہی کردہ وحق عبودیت ادا نمودہ است بجاے ہر رحمتے اژدہاے برائے او آمادہ کردہ شدہ است یا گوییم اللہ تعالی را
نود ونہ اسم است کہ بہر یکے از آن ایمان باید آورد وکافر چون انکار آن کردہ در برابر ہر عدد وے اژدہا ہم بروے گماشتہ شد یعنی
واقرب این ست کہ این مار وکژدم تمثیل صفات ذمیمہ واخلاق نکوہیدہ است وشاید کہ اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد
ودیگر ہم نود ونہ توان گفت وباعتبار بعضے ہفتاد ارجاع توان نمود کذا قیل واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن جابر رضی اللہ عنہ — قال خرجنا مع رسول اللہ — گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی — بسوے سعد بن معاذ کہ از اکابر ونقباے انصار بود رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ وفات یافت یعنی بر جنازہ او
فلما صلی علیہ رسول اللہ — پس ہر گاہ کہ نماز گزارد بر وے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ووضع فی قبرہ — ونہادہ شد معاذ در قبرش
وسوی علیہ — وبرابر کردہ شد خاک بر وے — سبح رسول اللہ — تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — گفت سبحان اللہ — فسبحنا — پس ما
تسبیح کردیم ما نیز — طویلا — تسبیح دراز یا زمان دراز — ثم کبر فکبرنا — پس تکبیر آورد آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم گفت اللہ اکبر پس تکبیر آوردیم ما نیز — فقیل — پس گفتہ شد وپرسیدہ شد — یا رسول اللہ لم سبحت ثم کبرت — برائے چہ
تسبیح کردی وتکبیر آوردی — قال گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم — لقد تضایق علی ہذا العبد الصالح قبرہ — یعنی تسبیح وتکبیر
از آن جہت بود گفتم کہ تحقیق تنگ گردید برین بندہ صالح قبر وے — حتی فرجہ اللہ عنہ — تا آنکہ کشادہ ساخت وبیرون آورد او را
خداے تعالی ازین تنگی ودشواری وتسبیح وتکبیر براے استخلاص وے بود ازین شدت یا بجہت تعجب واستغراب از مشاہدہ آنہا
رواہ احمد — ازین حدیث معلوم گردد کہ تنگی قبر وضغطہ آن میباشد اگرچہ میت مرد صالح بود در غایت صلاح وچہ مرد
صالح کہ سعد بن معاذ بود کہ بجہت موت وے عرش جنبید ودرہاے آسمان براے وے کشادہ شد وہفتاد ہزار فرشتہ

بجنازهٔ وے حاضر گردید و این با عجب تا لتعجیب است که در حضرت قرب از وے واقع شد یا سنت الٰهی برین جاری شده مثل ورود
جهنم مر هر یکی را والله اعلم - وعن ابن عمر قال قال رسول الله - روایت است از ابن عمر گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم -
در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وے - هذا الذی تحرک له العرش - این آنکسے ست که جنبید بسبب وے عرش - ودر
روایتے آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ ودر روایتے عرش الرحمٰن ودر بیان معنی این کلام اقوال ست یکے آنکه
تحرک واهتزاز کنایت از ارتیاح ونشاط است یعنی نشاط وفرح نمود واهل عرش بسبب صعود روح پاک وے واستبشار نمودند بقدوم
شریف وے از جهت عظمت وکرامت او نزد پروردگار تعالےٰ شانه یا کنایت است از عظم شان موت وشدت این حادثه
چنانکه می گویند بموت فلانے زمین تاریک شد وقیامت برخاست یا از تحسر وتحزن از فقدان وجود شریف وصعود اعمال
زکیهٔ وے چنانکه آمده است که زمین وآسمان می گریند بر موت صالحان از زمین مکانے که عمل می کرد بر وے واز
آسمان محلے که صعود می کرد عمل او بران ومشرف ومبارک می گردانید آنها را وتوجیه وتاویل افصح واظهر چنانکه در وجه اول
مذکور شد موافق است بانچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد وگفت کیست از امت
تو که امشب مرده وساکنان سموات بدان مسرور ومستبشر شدند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ
وقصهٔ موت وے در غزوهٔ خندق مذکور است - وفتحت له ابواب السماء - وکشاده شد برائے وے درهائے آسمان بجهت
نزول رحمت بر وے از آن یا برائے صعود روح پاک وے بدان - وشهده سبعون الفا من الملائکة - وحاضر گردید او را یعنی
بجنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان - لقد ضم ضمة ثم فرج عنه - بتحقیق تنگ کرده شد وقبض کرده شد قبض کردنی سخت پس آسان
کرده شد از وے این دشواری - رواه النسائی - وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما - قالت قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم خطیبا - گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خواننده است - فذکر فتنة
القبر التی یفتتن فیها المرء - پس یاد کرد فتنهٔ قبر را که آزمایش کرده میشود در وے مرد - فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة - پس هرگاه
که یاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را فغان کردند وفریاد برآوردند از ترس وهیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم - رواه البخاری
هکذا - روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین وهمین قدر - وزاد النسائی - وزیاده کرده است نسائی این عبارت را
که اسماء گفت - حالت بینی وبین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم - نالیدنی وفریاد کردنی که مانع شد وحائل گردید در میان
آنچه میان من ومیان فهم کردن من سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یعنی چنان فریاد ونالهٔ از مردم برآمد که سخن آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که مشغول بود بمن نشنیدم وفهمیدم - فلما سکنت ضجتهم - پس هرگاه که نشست وآرام یافت ناله وفریاد ایشان
قلت لرجل قریب منی - گفتم مر مردے را که نزدیک بود بمن - ای بارک الله فیک - ای مرد برکت کند در کار تو خدائے تعالےٰ
ماذا قال رسول الله - چه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی آخر قوله - در آخر کلام خود - قال قال - گفت آن مرد گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - قد اوحی الیّ انکم تفتنون فی القبور - بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما فتنه انداخته می شوید

وآزمایش کرده می‌شوید در قبرها - قریبا من فتنة الدجال - فتنه کنزدیک بفتنه دجال است در غایت شدت ونهایت صعوبت
و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطرار با قرار ربوبیت وے مفتون می‌شوند بسبب اشتغال دارو که بحکم حالت اضطرار
چون هیبت و فظاعت و دهشت و شدتها را ببینید در فتنه افتد و چون از وے پرسند کیست پروردگار تو و پیغمبر تو از ترس
چیزے بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک - وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت
القبر - روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آورده می‌شود مرده در گور - مثلت له الشمس عند غروبها - متمثل ساخته می‌شود و نموده
می‌شود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب می‌باشد زرد و کم تاب - فیجلس یمسح عینیه - پس می‌نشیند و می‌سترد یعنی می‌مالد
هر دو چشم خود را - و یقول دعونی اصلی - و می‌گوید بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا آنکه وقت تنگ است بلکه بگذارید مرا که
نماز بگذارم پس از آن هر چه خواهید بکنید یا بپرسید از فراغ از سوال و جواب بگوید و خیال می‌کند که در دنیا بخواب شده است و این دلالت
بر رفاهیت حال وے می‌کند گویا که بیدار شده است از خواب بود و دلالت دارد بر رسوخ وے در اداء نماز و اهتمام وے
و مواظبت وے بران در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان نسبتے دارد که
شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند از ظلمت و تاریکی شب
اکنون شام غریبان کجا روند و نماز شام غریبان چه گریه آید از رحمت بر اسیران غریبانه قصه پردازم - رواه ابن ماجه -
وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر - بدرستی که میت باز میگردد و میرود بسوے قبر -
فیجلس الرجل فی قبره - پس می‌نشیند یا نشانده می‌شود مرد یعنی مرد صالح در گور خود - غیر فزع ولا مشعوف - در حالیکه نه ترسنده است
و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و آن شعف بفتح شین و فتح عین مهملتین و سکون آن براگندن شر و فتنه و سیاهی -
ثم یقال فیم کنت - پس گفته می‌شود و پرسیده می‌شود مر او را که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا - فیقول - پس میگوید کنت فی
الاسلام - بودم در دین اسلام - فیقال ما هذا الرجل - پس پرسیده می‌شود چیست صفت این مرد و چه گونه است اعتقاد تو بوے -
فیقول محمد رسول الله - پس میگوید وے محمد فرستاده خداست - جاءنا بالبینات من عند الله - آورد ما را معجزات ظاهره و حجتها
را از نزد خدا - فصدقناه - پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو داشتیم - فیقال له هل رایت الله - چون گفت که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته می‌شود او را آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده چه دلیل میگوئی و درین امتحان است و در
تصدیق بآنکه او فرستاده خداست - فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله - پس میگوید نمیرسد و نمی‌سزد هیچ یکے را که به بیند
خدای تعالی و تقدس را در دنیا و لیکن بدلیل ظهور صدق او میگوئیم به نبوت بی‌شبه - فیفرج له فرجة قبل النار - پس گشاده می‌شود
مر او را شگافے بجانب آتش دوزخ فرجه بضم و فتح [illegible] راست و گشاده بودن آن است و قبل بکسر قاف و فتح باء بمعنی جانب و جهت
و پیش و روبرو - فینظر الیها یحطم بعضها بعضا - پس نگاه میکند بجانب آتش و فیح وے و می بیند او را که می شکند و پامال
میکند بعض وے بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانهاے آتش و در هم و برهم افتادن آنها در یکدیگر

فیقال له انظر الی ما وقاک اللہ - پس گفتہ میشود آن مرد را کہ بنگر بجانب چیزے کہ نگاہ داشتہ است ترا خدای تعالے ازان ودر بعض نسخ منہ مذکور ست - ثم یفرج له فرجۃ قبل الجنۃ - پس کشادہ میشود مر اورا شگافے بجانب بہشت - فینظر الی زہرتہا وما فیہا - پس نگاہ میکند بآن آنگاہ کنند او را بنگاہ کردن بسوے خوبی و تازگی و خوشی بہشت و آنچہ در بہشت است - فیقال له ہذا مقعدک - این جاے نشست تست - علی الیقین کنت - زیراکہ بر یقین و ایمان بودہ تو در حیات دنیا - وعلیہ مت - وہم بریقین و ایمان مردی تو و مت بضم میم وکسر آن ہر دو صحیح است - وعلیہ تبعث - وہم برایمان و یقین برانگیختہ میشوی از قبر روز قیامت - ان شاء اللہ تعالے - اگر خواستہ است خدای تعالے و این کلمہ از برای تبرک و تحقیق و اظہار شوق و رغبت است چنانکہ بسیار سے را یا شنیدہ گوئید خاطر جمع دار بہ شوی و خلاص میشوی انشاء اللہ تعالے - ویجلس الرجل السوء فی قبرہ - ونشاندہ میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم ہر دو لغت ست - فزعا مشعوبا - ترسناک مفتون تباہ - فیقال له فیم کنت - پس گفتہ میشود مر او را در چہ حال و کدام دین بودہ تو - فیقول - پس میگوید - لا ادری - نمیدانم و دریافتم یا ہم - فیقال له ما ہذا الرجل - پس گفتہ میشود مر او را چیست وصفت این مرد - فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلتہ - پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنے را پس گفتم من نیز آن را - فیفرج له فرجۃ قبل الجنۃ - پس کشادہ میشود مر او را شگافے بجانب بہشت - فینظر الی زہرتہا وما فیہا - پس نظر میکند بسوے خوبی و تازگی بہشت و چیزیکہ در بہشت است - فیقال له انظر الی ما صرف اللہ عنک - پس گفتہ میشود مر او را نگاہ کن بسوے چیزیکہ باز گردانیدہ است خدای تعالے از تو - ثم یفرج له فرجۃ الی النار فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضا - پس کشادہ میشود مر او را شگافے بسوے آتش دوزخ پس نظر میکند بسوے او کہ میشکند بعضے بعض را - فیقال له ہذا مقعدک - پس گفتہ میشود مر او را این جاے نشست تست - علی الشک کنت - بر شک بودہ تو - وعلیہ مت - و بر شک مردہ تو - وعلیہ تبعث ان شاء اللہ تعالے - و بر شک برانگیختہ میشوی اگر خواستہ است خدا - رواہ ابن ماجہ

باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ

فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت کنایہ از اعتقاد آوردن بحقیقت آن و عمل کردن بہ ست بآنچہ دران واقع شدہ و دور بودن از بدعت و مذاہب اہل ہوا و مراد بکتاب قرآن مجید و سنت بمعنی سیرت و طریقہ مسلوکہ در دین آمدہ و بمعنی آنچہ منسوب کردہ شد بآنحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از قول و فعل و تقریر

و مراد اینجا آنچہ امر و نہی کردہ شدہ است بدان و غیر کتاب بقرینہ مقابلت

الفصل الاول

عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ - گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من احدث فی امرنا ہذا - کسے کہ نو پیدا کرد در دین ما کہ این دین روشن و ہویدا ست - ما لیس منہ - چیزے را کہ نیست از دین یعنی احداث کرد چیزے کہ نیست در کتاب و سنت نہ صریحا و نہ مستنبطا از وے و نہ حکم کردہ است وے کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیزیست کہ مخالف و مغیر آن باشد - فہو رد - پس آن چیز بر آن کس باطل و مردود است - متفق علیہ - وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبہ بعد از حمد و صلوۃ

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود — اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله — بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید ست
وخیر الهدی هدی محمد — وبهترین طریقه ها وسیرتها طریقه وسیرت محمد ست صلی الله علیه وسلم — وشر الامور محدثاتها — وبدترین
چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از انست — وکل بدعة ضلالة — وهر بدعت سبب گمراهی ست
رواه مسلم — بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست واز انچه موافق اصول وقواعد سنت اوست
وقیاس کرده شده است بران آن را بدعت حسنه گویند وانچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وکلیت کل بدعة ضلالة
محمول برین ست وبعض بدعتها است که واجب ست چنانچه تعلم وتعلیم صرف ونحو که بدان معرفت آیات واحادیث حاصل گردد
وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزهائیکه حفظ دین وملت بران موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بناے رباطها
ومدرسها وبعض مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامهاے لذیذه ولباسهاے
فاخره بشرطیکه حلال باشند وباعث طغیان وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبودند چنانکه بیری وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع واهوا برخلاف سنت وجماعت وانچه خلفاے
راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه
خواهد بود بلکه در حقیقت سنت ست زیرا که آنحضرت فرموده است برشما باد که لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفاے راشدین را
رضی الله عنهم اجمعین — **وعن ابن عباس** — رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس
الی الله ثلثة — دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوے خدا سه کس اند — ملحد فی الحرم — اول الحاد کننده
در زمین حرم والحاد در لغت بمعنی میل ست وباین معنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر کنند ودر شرع میل کردن از حق
بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزے را که نهی کرده است از ان در زمین حرم چنانچه کشتن وشکار کردن وقطع اشجار
کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس ست که چنانکه طاعت در زمین حرم مضاعف میشود معصیت نیز زیادت حکم
دارد زیراکه اشاعت ادب در مقام قرب تشنیع تر وقبیح تر ست ولهذا ابن عباس رضی الله عنهما اقامت مکه را مکروه داشته احتیاط
نگاهداشت حرمت وتعظیم این مکان شریف پس رفته در طائف سکونت ورزیده — ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة
دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را وشعار آن را چنانکه نوحه کردن وبر روے زدن وگریبان چاک کردن بر مرده
وفال بد گرفتن از طیور وامثال آن — ومطلب دم امرئ بغیر حق — سوم طلب کننده خون مردے را بناحق — لیهریق دمه —
براے مجرد آنکه بریزد خون او را نه براے غرضے دیگر اگرچه خون ریختن مطلقا مذموم وممنوع ست ولیکن بقصد مجرد خونریزی
مذموم تر وقبیح تر ست گویا مقصود نفس معصیت وذات اوست وباید دریافت که چون طلب کننده وخواهنده معصیت را
این حال ست حال فاعل آن چه خواهد بود — رواه البخاری — **وعن ابی هریرة** — رضی الله عنه — قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة — همه امت من می درآیند بهشت را — الا من ابی — مگر کسیکه سرکشی کرد

فقد ابیٰ - گفتہ شد و پرسیدہ شد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کرد یعنی مراد باآنکہ سرکشی کرد کیست پس آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آنکہ سرکشی کرد و آنکہ نکرد ہر دو قسم را ذکر کرد از برائے زیادت افصاح وبیان - قال - گفت
من اطاعنی دخل الجنۃ - کسیکہ فرمان برداری کند مرا در چیزیکہ ورزند کتاب و سنت در آید بہشت را - ومن عصانی فقد
ابیٰ - وکسیکہ بیفرمانی کند و پشت ورزد و تابع ہوائے نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بہشت را -
رواہ البخاری - وعن جابر - رضی اللہ عنہ - قال جاءت ملائکۃ الی النبی - گفت جابر بسماع از آنحضرت کہ آمدند
جماعہ از فرشتگان بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - وھو نائم - وحال آنکہ آن حضرت خوابیدہ بود - فقالوا - پس
گفتند آن فرشتگان بیکدیگر - ان لصاحبکم ھذا مثلا - بدرستی کہ مر یار شما را کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم قصہ وحال عجیبی ست واطلاق صاحب بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بملائکہ باعتبار
صحبت ست کہ الآن حاصل ست - فاضربوا لہ مثلا - پس ذکر کنید وبیان نمائید مر اورا آن قصہ وحال را تا باشد تمثیلا
بیان خبر دہد - قال بعضھم انہ نائم - گفتند بعضے از ان فرشتگان کہ وے در خواب ست بیان کردن مر اورا چہ فایدہ
کند کہ نمی شنود - وقال بعضھم ان العین نائمۃ والقلب یقظان - وگفتند بعضے از انہا کہ چشم او در خواب ست ولیکن دل
بیدار ست واین حال دائمی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ در خواب چشم مبارک وے بستہ بود وے وآنچہ بچشم توان
دریافت کرد در نیافتے ولیکن قلب شریف وے بیدار بود وے وآنچہ در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شدے
شنیدے چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ تنام عینای ولا ینام قلبی - فقالوا - پس ذکر کردند آن قصہ وحال عجیب را
وگفتند - مثلہ کمثل رجل بنیٰ دارا - قصہ وحال عجیب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانند این قصہ وحال عجیب ست
کہ مردے بنا کرد وساخت سرائے را - وجعل فیھا مأدبۃ - وساخت در ان سرا مائدہ بسیار را مأدبہ بضم دال طعامے ست کہ مردم
بران بخوانند وفتح دال نیز آمدہ است ودر حدیث آمدہ است کہ القرآن مأدبۃ اللہ - وبعث داعیا - وبفرستاد آن مرد
کسی را کہ بخواند مردم را بران طعام - فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبۃ - پس کسیکہ پاسخ داد آن خوانندہ را
درآمد در سرا وخورد از ان طعام - ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المأدبۃ - وکسیکہ اجابت نکرد آن خوانندہ را
در نیامد سرا ونخورد از ان طعام - فقالوا اولوھا لہ یفقھھا - پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصہ واین مثل را
برائے وے تا بفہمد کہ مراد چیست - قال بعضھم انہ نائم - ودرین مرتبہ نیز گفتند بعضے از ایشان کہ وے در خواب ست
وقال بعضھم ان العین نائمۃ والقلب یقظان - وگفتند بعض کہ چشم در خواب و دل بیدار ست - فقالوا - پس بیان کردند
تاویل آن را وگفتند - فالدار الجنۃ - مر او بسرائے کہ بنا کردہ شدہ بہشت ست - والداعی محمد - وخوانندہ مردم را
بآن طعام محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم وطعامے را کہ ساختہ شدہ ومردم را بدان خواندہ شد کہ آن نعمتہائے بہشت ست
وذکر کرد از جہت ظہور آن ومردے را کہ بنا کرد سرائے را نیز ذکر نکرد از جہت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالے وتقدس

علو و صدق و خبر وے و وجہ کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بان — فالنجاء النجاء — بمد و قصر ہر دو آمدہ و معنی وے
شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت — فاطاعہ طائفۃ من قومہ — پس فرمانبرداری کردند و باور
داشتند خبر آن مرد را بعضے از قوم او — فادلجوا — پس رفتند در گرفتند سیاہ شب و ادلجوا از افتعال بفتح ہمزہ و سکون دال و بکسر ہمزہ و تشدید دال
ہر دو وجہ خواندہ اند و اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است — فانطلقوا علی مہلہم
پس رفتند بآہستگی و نرمی تا آرام خود و مہلہم بفتح میم و ہا و بسکون ہا نیز روایت است و ہمچنین از نووی در نسخ مسلم علی مہلتہم
بضم میم و سکون ہا و بتاء بعد از لام نیز روایت کردہ — فنجوا — پس رستگاری یافتند و سلامت رفتند — وکذبت طائفۃ منہم —
و تکذیب کردند آن مرد خبر رسانندہ را و باور نداشتند خبر او را طائفہ دیگر از قوم وے — فاصبحوا مکانہم — صبح کردند و بایستادند
بجاے خود و نگریختند — فصبحہم الجیش — پس صبح کرد ایشان را لشکر و در آمد بر ایشان در وقت صبح — فاہلکہم واجتاحہم — پس ہلاک
گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشان را — فذلک مثل من اطاعنی — پس آن قصہ و حال کسے است کہ
فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا — فاتبع ما جئت بہ — پس پیروی کرد چیزے را کہ آوردہ ام من آن را از دین و
شریعت — ومثل من عصانی وکذب ما جئت بہ من الحق — و حال کسے کہ بے فرمانی کرد مرا و دروغ داشت چیزے را کہ آوردہ ام
من آن را از حق — متفق علیہ — وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثلی کمثل رجل استوقد
نارا — حال من ہمچو حال مردیست کہ افروخت آتش را — فلما اضاءت ما حولہا — پس ہرگاہ کہ روشن شد آتش مکانہائیکہ
گرد اوست یا روشن کرد آتش مکانہا را کہ گرد اوست یا روشن شد مکانہا کہ گرد آتش اند و در روایت بخاری حولہ آمدہ یعنی پس
راجع بجمل است — جعل الفراش وہذہ الدواب التی تقع فی النار — در ایستاد و شدند پروانہا و این جنبندہا دیگر کہ عادت ایشان است
کہ می افتند در آتش — یقعن فیہا — می افتند در ان آتش کہ افروختہ است آن مرد — وجعل یحجزہن — و در ایستاد آن مرد منع میکند
و باز میدارد آن جنبندہا را از افتادن در آتش — ویغلبنہ — و چیرہ میشوند آن دواب بران مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش —
فیتقحمن فیہا — بتقحم با و تا و قاف و حا یعنی در میشوند و بے پروا در جا میکنند در خود افگندن آن دواب در آتش بیفکر و اندیشہ ہلاک — فانا آخذ
بحجزکم عن النار — پس من گیرندہ ام جاے ازار شما را و باز دارندہ ام شما را از آتش — وانتم تقحمون فیہا — و شما در ہجوم میکنید و می افتید در آن
حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفتہ اند و را و ساکن در آخر جمع حجزۃ بالضم و سکون جیم جاے بستن ازار و شلوار از کمر یعنی نیت و این کنایت است
از شدت منع چہ ہر کہ خواہد کہ کسے را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وسط وے و بگیرد جامہ او را خصوصا چون بند ازار گیرد و بآن جنبانیدن
بر وے تنگ گردد از جہت خوف کشادہ شدن بند ازار و انکشاف عورت — ہذہ روایۃ البخاری — و این روایت بخاری است
ولمسلم نحوہا — و مر مسلم را مانند او ست با تفاوت در بعض الفاظ — وقال فی آخرہا — و گفتہ است مسلم در پایان روایت خود این را
کہ قال — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — فذلک مثلی ومثلکم — پس آن مذکور حال من و حال شماست کہ من و الہی را کہ مجاہدم
و قمرانی او — بیان اسباب ہلاک دوزخ را برایم ازانہا روشن و واضح بیان کردہ ام چنانکہ کسے کہ آتش افروزد و شما در وے افتید

باب و نهر منتفع بدان و منتفع نهر و قسم آخر هست و غیر منبت نه چنین منتفع بدین نهر و قسم است چه یکی عالم عامل متفقه معلم بمثال زمین
پاک که خورد از آب و سودمند گردید یاران در رویات خود و سبزه و بانی گیاه او سودمند گردانید غیر خود را و دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل
و زیادت عمل نکرده و آنچه جمع کرده از علم نفقه نورزید بمثل زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه
سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواه در دین در آمد یا نه در آمد و کافر
شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آن را و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی
از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلیم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط
کرد از آن معانی و نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آن را چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین محققین مثل گیاهها که از
زمین بر آید و ثمرات و نتایج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلیم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آن را و بعینه آن امانت را
ادا کرد و با اهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و رواة آن والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله
گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات و قرأ الی
و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت این است
که آن خدائیکه فرستاده بر تو کتاب را بعض از آن کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هن ام الکتاب
این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نه در وی اشتباه و احتمال رجوع بآنهاست و اخر متشابهات و آیتهای دیگر است متشابهات مجمل
که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی هست و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی
مبین و محکم هست و دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق و بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم افتد فاما الذین فی قلوبهم
زیغ پس آن کسانیکه در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزی را که متشابه
از کتاب بجانب آن وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد و ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک
و شبهه بیندازند و از برای طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن وما یعلم تاویله الا الله و نمیداند حقیقت معنی آن را که مآل و بازگشت
آن است مگر خدا والراسخون فی العلم یقولون آمنا به و آنهائی که قوی و استوار اند در علم و یقین ایمان میگویند ایمان آوردیم بمتشابه
که هر چه مراد حق تعالی است حق است اگر چه فهم ما بدرک آن نرسد کل من عند ربنا همه از نزد پروردگار ما است چه محکم و چه متشابه و تفهیم
محکم ما را داده اند و متشابه را از ما در پرده حکمتها است که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما است که بکمال حرص دارند بر حصول
علم و درک حقائق اشیاء وما یذکر الا اولوا الالباب و پند پذیر نمیشود مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأیت و در بعضی روایات بکسر تا آمده خطاب با عائشه یعنی چون ببینی تو ای عائشه و لیکن
در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفته که وعند مسلم
رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمده بصیغه جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آن کسانی را که پیروی

میکنند چیزی را که متشابہ است از کتاب - فاولئک الذین سماہم اللہ - پس آن کسان آنانند کہ نام بردہ و ذکر کردہ است ایشان را
خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبہم زیغ چنانکہ در تفسیر آیت معلوم شد - فاحذروہم - پس بپرہیزید از ایشان
و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راہ و روش ایشان متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمرو - قال ہجرت الی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یوما - عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز و وقت سختی گرما بسوی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزی
قال - گفت عبد اللہ - فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیۃ - پس شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آواز ہای دو مرد کہ اختلاف می
میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتی از آیات قرآن - فخرج علینا رسول اللہ - پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم یعرف فی وجہہ الغضب - در حالیکہ شناختہ میشود در روی مبارک وی خشم - فقال - پس فرمود - انما ہلک من کان
قبلکم باختلافہم فی الکتاب - ہلاک نشدند کسانیکہ پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافی است کہ
در شک و شبہہ افگند و فتنہ و خصومت کشد و مودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی کہ جائز نیست در وی
اجتہاد و نہ اختلاف علما در استنباط احکام یا در علوم کہ مبادی و مقدمات آن باشد زیرا کہ این اختلاف رحمت است و باعث
توسیع دائرہ دین و ملت و ہمیشہ بود در سلف بران و نہی کردہ شدہ اند از ان بلکہ مامور اند بدان - رواہ مسلم - وعن سعد
بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ یکی از عشرہ مبشرہ است جملہ از احوال وی در اسامی اہل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء اللہ
تعالی - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما - بدرستی کہ بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان
از روی گناہ - من سال عن شیء لم یحرم علی الناس - کسی است کہ پرسید از شارع از چیزی کہ حرام کردہ نشدہ است بر
مردم - فحرم من اجل مسئلتہ - پس حرام کردہ شد آن چیز از جہت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جہت بودن
ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بی حاجت است و آنکہ بطریق تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال
گردد و بطریق تعلم و استفادہ بود پس این حکم ندارد - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون - میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعہ باشند کہ خود را بمکر و تلبیس
در صورت علما و مشائخ و صلحا از اہل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغہای خود را ترویج دہند و مردم را بمذاہب باطلہ و آرای
فاسدہ بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس - یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم - می آرند شما را از
احادیث آنچہ نشنیدہ اید شما و نہ پدران شما یعنی بہ بہتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم یا عام
از ان شامل اخبار مردم نیز - فایاکم وایاہم - پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود - لا یضلونکم ولا یفتنونکم -
تا گمراہ نگردانند ایشان شما را و در فتنہ و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرہیز از صحبت ارباب
بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنہا کہ دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی ہست پس
بہر دستی نشاید داد دست ظ صورت و وایشان بدزد و مردہ دون ظ تا بخواند بر سلیم آن فسون ظ زانکہ صیاد آورد بانگ صفیر

تا فرسید مرغ را آن مرغ گیرد، که با مردان رشتی و گرمی است، و کار دونان حیله و بیشرمی است - رواه مسلم - وعنه - از ابوهریره روایت
است - قال - گفت - کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة - بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را بزبان عبرانی که لغت
یهود است - ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام - و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی برای مسلمانان - فقال رسول الله - پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب - تصدیق نکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند -
ولا تکذبوهم - و تکذیب نیز نکنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است و لیکن
ایشان در بعض مواضع تحریف ها کرده و تغییر ها داده اند پس در هر چه نقل کنند هم صدق و کذب محتمل است - وقولوا آمنا بالله وما انزل
الینا - و گوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما - الآیة - تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است
وما اوتی موسی وعیسی - رواه البخاری - وعنه - و هم از ابوهریره روایت است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا
بس است مرد را از روی دروغ گفتن - ان یحدث بکل ما سمع - اینکه حدیث کند و گوید هر چیزی را که شنیده است یعنی اگر کسی
هیچ دروغ نگوید و لیکن هر چه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر که بر احوال این بود البته
در دروغ افتد چه غالب آنست که هر چه شنیده است راست نخواهد بود بلکه بعضی دروغ است از جهت آنکه بیشتر چیزها که مردم گفته اند صدق
آن - رواه مسلم - و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده والله اعلم

وعن ابن مسعود رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی - نیست هیچ پیغمبر
که برانگیخته است او را خدای تعالی در امت وی پیش از من و در بعض روایات فی امة قبلی - الا کان له من امته حواریون - مگر
آنکه بوده مر آن پیغمبر را از امت او حواریان - واصحاب یأخذون بسنته ویقتدون بامره - و بوده اند او را یاران که اخذ میکردند
و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری مرد محب مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و پاک
باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی علیه السلام که حواری
گویند نیز بهمین معنی است و اکثر برآنند که اصل در تسمیه ناصر مخلص بحواری اصحاب عیسی علیه السلام اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را
حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی علیه السلام
ممتاز بودند و شهره بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی علیه السلام بحواریین بجهت
آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را و نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند
پوشیده نماند که بر این تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی علیه السلام حاجت نیست که تسمیه ایشان و هر که باین
صفت است برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم - ثم انها تخلف من بعدهم خلوف - بعد از آن
بدرستی که قصه این است که پیدا میشود بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیاء جماعه دیگر که طریقه اصل اند خلوف
جمع خلف است بسکون لام [illegible] اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن

غالب و راستعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق یعنی فرزند نیکو راست و فلان خلف
خلف سوء پس میفرماید که هر پیغمبرے را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان
این است که یقولون ما لا یفعلون - میگویند بزبان چیزے که خود نمی کنند - ویفعلون ما لا یؤمرون - و میکنند چیزے را که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علماء سوء و امراء سوء است اعاذنا الله من ذلک - فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن - پس ہر کہ
کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و دفع کند کار خانه ظلم و فساد ایشان را پس مرد مومن کامل است - ومن جاهدهم بلسانه
فهو مؤمن - و کسے که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود و غیر وی مومن است
که حصه از کمال دارد - ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن - و کسے که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان
و محزون و متالم و متغیر شود دل وے بمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز مومن است و در وے چه پایان از ایمان - و لیس
وراء ذلک من الایمان حبة خردل - و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار دانه خردل و در حدیث دیگر وارد شده است که و ذلک
اضعف الایمان و این مرتبه ضعیف‌تر و پست‌تر از مراتب ایمان است - رواه مسلم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی - کسے که بخواند کسے را بسوے راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل
یا بقول - کان له من الاجر مثل اجور من تبعه - باشد مر او را از مزد و ثواب مقدار مزدها و ثوابهائے کسانے که پیروی میکنند او را
و عمل میکنند بهدایت او - لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا - کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر او را از اجرهائے ایشان چیزے یعنی
با وجود آنکه آن کسان را اجرها و ثوابها باتمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجرهائے ایشان
بسبب عمل و کسب ایشان است و اجر این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد وے که عمل او است - ومن
دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه - و کسے که بخواند کسے را بگمراهی باشد بر وے از بزه بسبب گمراه گردانیدن او
ایشان را مقدار بزههائے کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفته او - لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا - کم نمیکند آن ثبوت آثام مر او را
از آثام ایشان چیزے را - رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا - پیدا شد دین اسلام
در آغاز کار غریب و تنها و بیکس - وسیعود کما بدأ - و عنقریب باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتداے حال
بود و در شرح این کلام دو وجه است یکے آنکه مراد باسلام حقیقت او است که دین و ملت است و برین تقدیر بتقدیر مضاف و تشبیه
او است بغریب که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود و از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار او باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت قلت مسلمانان باشد در ابتدائے اسلام که از اوطان برآمدند و هجرت
نمودند و جز تنے چند معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب و قلیل چنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که فرمود - فطوبی للغرباء - آنست یعنی ثانی است مژده باد خوشی و خرمی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند
و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید - رواه مسلم - وعنه - قال قال رسول الله

علیہ وسلم ان الایمان لیارز — بہمزہ و تقدیم را برزاء — الی المدینة — بدرستی کہ ایمان ہر آئینہ گرد می آید و منجیز و باز میگردد بسوے مدینہ کہ وطن اصلی او ست و در حدیث دیگر کہ در فصل ثانی بیاید بسوے حجاز گفتہ کہ شامل مدینہ است و توجیہ آن ہمانجا بگنیم — کما تارز الحیة الی جحرہا — چنانکہ باز میگردد و میرود مار بسوے سوراخ خود و تعبیر بتقدیم صیغہ مضارع برائے تصویر حال است بعلت سالکہ سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بتشبیہ بجہت آن است کہ این دابہ در گرد آمدن و فراہم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و بیشتر گرد آمدن و سے بعد در آمدن در سوراخ دشوار است ہمچنین دین مسلمانی بعد از ہجرت میگردد بجانب مدینہ و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکہ برآوردن وے از آن ممکن نباشد و بعضی گفتہ اند کہ این اشارت است باحوال آخر زمان کہ دین مسلمانی و وجود مسلمانان کمتر شود و جز در مدینہ وجود آن نادر باشد و صحیح آنست کہ این اخبار راست از زمان نبی صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر بانکہ در مدینہ ظہور علم و دین در آن زمان موجود نباشد چنانکہ از احادیث مفہوم میگردد — متفق علیہ — و مذکور شد حدیث ابی ہریرة — و سہو المجاء است کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرة را کہ اولش این ست — ذروني ما ترکتکم فی کتاب المناسک — در کتاب مناسک حج — و حدیثی معاویة و جابر — و ذکر کنیم دو حدیث معاویہ و جابر را کہ در اول یک حدیث این ست لا یزال من امتی والاخر — و حدیث دیگر کہ در اول او — ولا یزال طائفة من امتی — فی باب ثواب ہذہ الامة — در باب ثواب این امت کہ در آخر کتاب مذکور است — ان شاء اللہ تعالی — پوشیدہ نماند کہ آنچہ مذکور کردہ است در این باب تمام حدیث معاویہ نیست و حدیث جابر مذکور نشدہ

الفصل الثانی

عن ربیعة الجرشی — بضم جیم و فتح را و شین معجمہ منسوب بجرش کہ اسم قبیلہ است و صحبت و سے مر بود فقیہ تابعی و در زمن معاویہ در روایت میکند از عائشہ و سعد و ابی ہریرہ و در روایت میکنند از و سے پسر و ابو ہشام و عطیہ بن قیس و جز ایشان — قال اتی نبی اللہ — گفت آمدہ شد بپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آمد او را فرشتہ — فقیل لہ — پس گفتہ شد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بزبان فرشتہ — لتنم عینک — باید کہ خواب کند دیدۂ تو — ولتسمع اذنک — و باید کہ بشنود گوش تو — ولیعقل قلبک — و باید کہ بداند دل تو مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث جابر است کہ در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود کہ چشم اگرچہ در خواب ست لیکن گوش شنوا است و دل بیدار پس بیان کنید برائے وے مثل کہ بشنود و می فہمد — قال — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — فنامت عینی وسمعت اذنای وعقل قلبی — پس خواب کرد چشم من و شنیدند ہر دو گوش من و دریافت دل من — قال فقیل لی سید بنی دارا — پس بیان کردہ شد مثل و گفتہ شد مر آنحضرت را کہ مہترے بنا کرد سرائے را — فصنع فیہا مادبة — پس ساخت طعامے را برائے مہمانان — وارسل داعیا — و فرستاد آن سید کسے را کہ بخواند مردم را برائے طعام — فمن اجاب الداعی دخل الدار — پس کسے کہ اجابت کرد دعوت کنندہ را در آمد در سرائے را — واکل من المادبة — و خورد از آن طعام کہ ساختہ شدہ بود — ورضی عنہ السید — و خوشنود شد از وے آن سید بجہت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکہ دعوت منفعت از برائے فائدۂ آنکس ست و سید را در آن نفعے و ضررے نیست — ومن لم یجب الداعی — و کسے کہ اجابت نکرد داعی را — لم یدخل الدار ولم یاکل من المادبة — در نیامد در سرا و نخورد از آن طعام — وسخط علیہ السید — و خشم کرد و ناراضی شد از وے

قال - گفت آن فرشتہ یا راوی - فا لسید ہو اللہ - پس خداے تعالیٰ مشابہ آن سید است کہ بنا کرد دار را - ومحمد الداعی
ومحمد صلی اللہ علیہ وسلم مشابہ آنکس است کہ مردم را بطعام میخواند - والدار الاسلام - وسرا کہ بنا کردہ شدہ شبیہ باسلام است
والمأدبۃ الجنۃ - وطعام کہ ساختہ شدہ بہشت نعیم اوست و در حدیث سابق دار بہشت را گفت و مأدبہ نعیم او و چون اسلام سبب
درآمدن بہشت است اینجا دار را شبیہ بدار ساخت و مأدبہ خود بہر دو جا نعیم بہشت است فافہم - رواہ الدارمی - وعن ابی رافع
مولاے آن حضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را بآن حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاہد دیگر را کہ بعد ازان بود و حاضر نشدہ بدر را اگرچہ بود اسلام او پیش از بدر
نام وے ابراہیم بود بر قول مشہور غالب آمد بروے کنیت او مات فی خلافۃ علی رض - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا الفین - بضم ہمزہ و سکون لام و کسر فا - احدکم متکئا علی اریکتہ - باید کہ نیابم من ہیچ یکے شما را تکیہ کنندہ بر تخت آراستہ
خود کنایت است از تکبر و بطالت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یاتیہ الامر من امری - در آن
حال کہ می آید یکے از شما را حکمے از احکام من - مما امرت بہ او نہیت عنہ - از آنچہ امر کردہ ام من بدان یا نہی کردہ ام از ان -
فیقول لا ادری - پس میگوید آن - یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنم جز قرآن را - ما وجدنا فی کتاب اللہ اتبعناہ - چیزے کہ
می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از حال بعضے از اہل جہل و فراغت و تکبر کہ متابعت
و تکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمے کہ یافتہ نمیشود در قرآن و گمان میبرند کہ احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاہل اند بآنکہ
در احادیث بسے احکام است کہ در قرآن صریح نیست و چنانکہ قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم را قرآن عطا کردہ اند احادیث نیز دادہ اند و ہر دو وحی است چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید - رواہ احمد و ابو داود
والترمذی وابن ماجہ والبیہقی فی دلائل النبوۃ - وعن المقدام - بن معدی کرب - بکسر را صحابی کندی نزول کردہ حمص را
آمدہ در وفد کندہ شمار کردہ میشود او در اہل شام حدیث وے در ایشان است مات بالشام سنۃ سبع وثمانین ولہ احدی
وتسعون سنۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی اوتیت القرآن - دانا و آگاہ باشید بدرستیکہ من
دادہ شدہ است مرا قرآن - ومثلہ معہ - و دادہ شدہ است مرا مانند قرآن با قرآن کہ احادیث باشد در مماثلت در بودن
او است از وحی چنانکہ قرآن وحی است منزل از جناب اقدس الٰہی ہمچنین احادیث نیز وحی است وارد از جانب حق تعالیٰ
آنکہ وحی جلی است و خفی متلو و غیر متلو متلو آنکہ الفاظ و عبارات وے نیز باحکام متعلق باشد چنانکہ صحت نماز و حرمت مس
محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکہ نہ این چنین باشد و آن احادیث است تو انکہ مراد مماثلت در
عدد و مقدار باشد چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم شود - الا یوشک رجل شبعان علی اریکتہ یقول - آگاہ باشید کہ نزدیک است
کہ مردے سیر و مستغنی بر تخت خود دیو فراغت افتادہ میگوید - علیکم بہذا القرآن - لازم گیرید بر خود این قرآن را - فما وجدتم
فیہ من حلال فاحلوہ - پس چیزے کہ یابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بکنید - وما وجدتم فیہ من حرام فحرموہ

وچیزی که یابید در وے از حرام پس حرام گردانید آن را و کلمهٔ شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم ست
که ناشی میشود از طعام بسبب آنکه سنت یا از کبر و حماقت که ناشی میشود از ترفه بسبب آن میگردد — وان ما حرم رسول الله کما حرم الله
و بدرستی چیزیکه حرام گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض
نسخ انما ست که بمعنی ما و الا ست بعد ازان مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله و مذکور نیست در کتاب
فرمود — الا لا یحل لکم الحمار الاهلی — آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی
که آن را گورخر گویند که آن حلال ست — ولا کل ذی ناب من السباع — و حلال نیست هر خداوند نیشی از درندها مثل شیر
و گرگ و سگ و مانند آن — ولا لقطة معاهد — و حلال نیست لقطهٔ معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته شده از
زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز ست کسیکه میان تو و میان او عهد
بود و مراد بوی درین حدیث ذمی ست پس ظاهر باید که مال ذمی که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی
و مال وی معصوم ست چنانکه حکم مال مسلمان ست — الا ان یستغنی عنها صاحبها — مگر آنکه بے نیاز باشد ازان لقطه
مالک او که صاحب ست این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آن را و ببخشد مر کسی را که یافته ست دوم آنکه شے
قلیل خسیس باشد که در عادت بے نیاز شدن ازان نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر باشد تصرف لاقط در ان
اگر محتاج باشد جائز ست و احکام لقطه بتفصیل در باب ... بیاید ان شاء الله تعالی — ومن نزل بقوم فعلیهم ان
یقروه — و یکی از احکام که بسنت ثابت شده و در کتاب الله ذکر آن نیست این ست که کسیکه نزول کند بر قومی
و فرود آید بر ایشان پس لازم است بران قوم که مهمانی کنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نه بطریق
فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب نیست باتفاق ... و سیرت اهل کرم ست لهذا این حکم
را در صورت نهی نیاورد و نگفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان چنانکه در قرائن او گفته
فان لم یقروه فله ان یعقبهم — بضم یا و سکون عین و کسر قاف بمثل قرائه — پس اگر مهمانی نکنند این قوم مر آن کس را
پس میرسد مر او را که جزا دهد فعل ایشان را ... مهمانی خود و بگیرد از ایشان بدل آنچه فوت شد او را یعنی جایز
آن دارد که بگیرد و ایشان مستحق و سزاوار آن شده اند که توان گرفت اگرچه واجب نیست قرا بکسر قاف و مراد مقصود
و ظاهر این کلام ناظر به وجوب ضیافت ست پس بعضی گویند که این حکم در کسی ست که مضطر ست و اگر نگیرد خوف
هلاک دارد چنانکه در حالت مخمصه میباشد و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم لشکری میفرستاد و کسان
بوادی میفرستاد و بازاری پیدا نمیکردند که ازانجا چیزی بخرند و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قرے که برای
غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند مستحق عقوبت ایشان این شد که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر
و این حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعضی گفته اند که مهمانی کردن ...

گرفته میشود و محزون میگردد - فاوصنا - پس وصیت کن ما را یعنی اندرز ده بکن نرم و آسان تا دل بیاساید و از جا نرود - فقال
اوصیکم بتقوی الله - پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا - والسمع والطاعة - وقبول کردن حکم امرا و فرمانبرداری
ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و بتقوی هیچ شود - وان کان عبدا حبشیا - و اگر چه حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است
در اطاعت امرا و الا بنده را امیر نه دهند میگیر از شرائط امارت آزادی ست و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجد برای
خدا بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد چون آشیانه گنجشک بود و معنی هر گز چو آشیانه گنجشک نباشد لیکن مقصود مبالغه است
در خردی و تنگی و تواند که بنده حبشی نائب سلطان که بنده بود بر ان تقدیر اطاعت وے بفرموده سلطان واجب گردد پس از ان علت
سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود - فانه من یعش منکم بعدی - زیرا که بدرستی که کسی که زنده ماند از شما بعد از من - فسیری اختلافا
کثیرا - پس بزودی خواهد دید که پیدا شده اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا امن است از فتنه که پیدا گردد و از اختلاف
و اشارت کرد بحفظ اتفاق بقول خود - فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین - پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت
خلیفهاے مرا که اهل رشد و رشاد و راه یافتگان و ارشاد و رشد یافتگان و بودن خلافت نبی در آنجا خلفاے راشدین خلفاء
اربعه داشته اند و هر که به سیرت ایشان بود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و هر که بهوا نفس خود بدعت پیدا کند
و حقیقت سنت خلفاے راشدین رضی الله عنهم چون سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شهرت نیافته بود و بعد در زمان ایشان رواج یافته و شهرت گشته و مضاف بایشان شده چون ... آن بود که ... آن سنت
اضافت بایشان بدعت پندارد و در کتب ... گیر دو وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفاے راشدین بدان حکم کرده باشند
اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت و اطلاق بدعت بدان نتوان کرد ... پس از ان مبالغه کرد در وصیت
باتباع سنت و فرمود - تمسکوا بها - چنگ زنید به سنت من و سنت خلفاے راشدین - وعضوا علیها بالنواجذ - و گزید بر
سنت و دندانها را محکم گیرید آن را بجمیع گزیدن بنواجذ بدندانهاے پیشین در واقع است و دندانها که آنها را اضراس حلم و اضراس عقل
گویند و مبنی لنا ... مطلق اضراس نیز آید - وایاکم ومحدثات الامور - و دور دارید خود را از کارها نو پیدا شده که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و زمان خلفاے راشدین نبوده اند - فان کل محدثة بدعة - زیرا که هر خصلت احداث کرده شده
بدعت است - وکل بدعة ضلالة - و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است - رواه احمد وابوداود والترمذی
وابن ماجة - این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند - الا انهما لم یذکرا الصلوة - مگر آنست که ترمذی و ابن ماجه ذکر
نکرده اند قصه نماز گزاردن یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله بلکه از افتتاح حدیث از وعظنا کرده اند - وعن عبد الله
بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا - گفت ابن مسعود کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما
خطی بسته تا راه راست را مثال نماید - ثم قال هذا سبیل الله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیده ایم
راه خداست - ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله - پس کشید خطهاے دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال هذه سبل - وگفت این راهها است - علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه - بر سر هر راه ازین راهها شیطانی است که میخواند
مردم را بآن راه و بیرون میبرد از راه راست - وقرأ - و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه الآیة - پروردگار عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این است
که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله - و پیروی مکنید راههای کج و ناراست بیرون رفتنی یعنی ادیان مختلفه و طرق زائغه تا پریشان نگرداند
آن راهها شما را و دور نیندازد از راه راست - رواه احمد والنسائی والدارمی - بدانکه درین حدیث و در احادیث دیگر که بمعنی
ورود یافته و در کتب احادیث عدد این سبل و اهل تفصیل نیامده مگر آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیثی روایت کرده است که کشید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی و فرمود این سبیل رشد است و راه حق است پیروی کنید آن را پس کشید در هر جانب
شش خط مائل و فرمود این راهها است بر سر هر راه شیطانی است که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن و خواند این
آیت را گفت صاحب مدارک [illegible]
است هفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه بآن طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار
فرق اسلامیه هشت است معتزله و شیعه و خوارج و مرجئه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از آن معتزله بیست فرقه اند و شیعه
بیست و دو فرقه و خوارج بیست و مرجئه پنج و نجاریه سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند
فمجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه حق است و راه خدا
و دیگر همه راهها ناراست و هر فرقه دعوی میکند که وی بر راه راست است و مذهب وی حق است گوییم آنکه این چیزیست
که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین و اسلام بنقل آمده است
و مجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار یقین گشته که سلف صالح از صحابه
و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و اهوا و مذاهب و اقوال بعد از صدر اول
حادث شده و از صحابه و سلف متقدمین هیچکس بر آن نبوده و ایشان بری بوده اند از آن و تبرا کرده اند بعد حدوث آن رابطه
محبتی که با آن قوم داشتند قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب کتب سته و غیرها از کتب مشهوره معتمده که بنا و مدار احکام
اسلام بر آن افتاده و ائمه فقهای ارباب مذاهب اربعه و غیرهم از آنانکه در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند
و اشاعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلائل عقلیه آن را اثبات کرده و آنچه سنت رسول
صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بر آن رفته بوده مؤکد ساخته اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاد اگرچه
این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم
و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آرا و اهوا است بخلاف دیگران
مثل معتزله و شیعه و امثال ایشان که در اعتقادات بر طریقه ایشانند تشبث بفلسفه و اشتغال بآرا و امر ایشان نموده و شائع

ان الدین لیأرز الی الحجاز کما تأرز الحیة الی جحرها۔ ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکه آنجا الی المدینة گفت
و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو ست چنانکه آنجا نیز بدان اشارت کرده شد با آنکه بسبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه
مطهره بود و درین مقام اخبار بفضیلت حرمین را دو بها آنست تعظیماً و تشریفاً والله اعلم۔ ولیعقلن الدین من الحجاز۔ و هر آئینه پناه میجوید
دین از زمین حجاز و میگیرد آن را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوی او وقتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان در
وقت خروج دجال چنانکه گذشت معقل الاروية من رأس الجبل۔ چنانکه پناه میجوید بز کوهی از سر کوه و بر آمدن او آن را اروية بضم همزه
و سکون را و کسر واو و تشدید یا بز کوهی و بعضی مخصوص بماده دارند۔ ان الدین بدأ غریباً و سیعود کما بدأ۔ بدرستی که دین پیدا شده آمد
غریب و تنها و سرانجام است که باز گردد چنانکه بود۔ فطوبی للغرباء۔ پس خوشی و نیکی باد مر غریبان را۔ وهم الذین یصلحون ما افسد الناس
من بعدی من سنتی۔ و غربا آن کسانے اند که نیکو میسازند چیزے را که بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من۔ رواه الترمذی
وعن عبد الله بن عمرو۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل۔ هر آئینه بیاید البته
بر امت من آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل۔ حذو النعل بالنعل۔ موافق و مطابق با یکدیگر و اصل این ترکیب آنست که چون نعلین بدوزند
طاقات آنها بر یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل و حذو بمعنی اندازه کردن و ببریدن نعل را و طابق النعل بالنعل
نیز گویند پس این مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر۔ حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة۔ تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسے که آمده
با مادر خود یعنی جماع کرد با وے آشکارا۔ لکان فی امتی من یصنع ذلک۔ هر آئینه باشد در امت من کسے که بکند این فعل شنیع را
و گفته اند که مراد بمادر زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد کسے که با ام حقیقی خود این فعل کند که [illegible]
همراه است اما مادر زوجه پدر که نادر او [illegible] طبعی۔ وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و
سبعین ملة۔ و بدرستی که بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و دو مذهب۔ وتفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة۔ و جدا شوند امت من
از آنها که ایمان آورده و روے بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید۔ کلهم فی النار۔ همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ
باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند قبول یا آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است [illegible]
الا ملة واحدة۔ مگر یک اهل ملت۔ قالوا من هی۔ گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت۔ یا رسول الله قال ما انا علیه و
اصحابی۔ فرمود اهل ملتے است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند۔ رواه الترمذی وفی روایة احمد وابی داؤد عن معاویة
و در روایت امام احمد وابی داؤد از معاویه چنین آمده است که۔ ثنتان وسبعون فی النار و واحدة فی الجنة وهی الجماعة۔
اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت و آن یک ملت سنت و جماعت است از جهت اجتماع ایشان
بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بران سلف که براه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت آمده است که۔ وانه سیخرج
فی امتی اقوام۔ و بدرستی که شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من گروه ها که۔ تتجاری بهم تلک الاهواء۔ روان شود
با ایشان یعنی سرایت میکند در رگ و پے ایشان آن اهوا که متفرق شدند بآنها و اهوا جمع هوی بمعنی اراده نفس و شهوت او که

خوانده است ایشان را بآن مذهب - کما یتجاری الکلب بصاحبه - چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود و کلب بفتح لام علتیست که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بر وے شبیه مالیخولیا و سرایت میکند از وے بدیگرے و نمیتواند که بجانب آب نگاه کند و اگر بکند فریاد کند و میباقی آرد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتیست که میپرد مادهٔ آن بتمامه در بدن او و مستولی میگردد از وے اعراض رد یه و سرایت میکند در رگ و پے چنانکه فرمود - لایبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله - باقی نمی ماند از صاحبش هیچ رگے و بندے مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیه اهل اهوا بصاحب این علت بجهت آنست که بجهت صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیه از وے متولد شود و ضرر آن از وے بدیگرے تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوا در اهل اهوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشنه بمیرد همچنین اهل اهوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شده و محروم از آن بمیرند و در بادیهٔ جهل و باد یهٔ بدعت جان دهند نسأل الله العافیة ۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی - بدرستی که خدا تعالی گرد نمی آرد امت مرا - او قال امة محمد - شک راوی ست که بجاے امتی امة محمد گفت - علی ضلالة - بر گمراهی و این خاصیت و منقبتیست که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که همه بر این اتفاق کنند بر حق و صواب بود - وید الله علی الجماعة - و دست قدرت و احسان الٰهی بر جماعت ست و این کنایه ست از حفظ و نصرت حق تعالی اهل حق را از ایذاے خلق و خوف اعداے دین و توفیق وے مجتهدین ایشان را از براے استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند اهل گردانند و عصمت و سکینه را و نصرت خدا برداشته گردانند و احوال ایشان را فاسد گردانند و اطوار مختلف گردد و بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وے رضی الله عنهم بر آن بودند - ومن شذ شذ فی النار - و کسیکه تنها افتاد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شذ اول بصیغه معلوم ست و دوم مجهول یا معلوم نیز آید چنانکه در حدیث آینده - رواه الترمذی - وعنه قال قال رسول الله - و هم از ابن عمر روایت ست که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم - پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی ست و مراد جمهور و اکثر از مردم است چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را و مراد حث و ترغیب ست باتباع آنچه اکثر علما در آن باشند - فانه من شذ شذ فی النار - رواه ابن ماجة من حدیث انس - و در بعض نسخها بیاض ست و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض ابن ابی حاتم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده - وعن انس قال قال لی رسول الله - گفت انس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی - ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و شام کنی لیس فی قلبک غش لاحد - و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکے را - فافعل - پس بکن کارے که عظیم ست - ثم قال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم براے مزید ترغیب این کار یا بنی وذلک من سنتی - ای پسرک من و آن کار از سنت منست و طریقه و مرضیهٔ من ست - ومن احب سنتی فقد احبنی - و کسیکه دوست دارد سنت مرا به تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست داشتن طریقه پیغمبر کسی را ناشی از محبت او و باعث بر محبت - ومن احبنی کان معی فی الجنة - و کسیکه دوست دارد مرا باشد

با من در بہشت چنانکہ وارد شدہ است کہ المرء مع من احب و در حدیث اشارت ست بآنکہ دوست داشتن سنت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم مورث محبت آن حضرت و معیت اوست صلی اللہ علیہ وسلم چہ جای عمل بدان رزقنا اللہ۔ رواہ الترمذی۔ وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی۔ کسیکہ چنگ در زند
و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن در ان۔ فلہ اجر مائۃ شہید۔ پس مر او راست
مزد و ثواب صد شہید کنایت ست از یافتن نہایت جہد و مشقت در ان و حصول کمال فضیلت و ثواب بران۔ رواہ
البیہقی فی کتاب الزہد من حدیث ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما و در ینجا نیز در بعض نسخ بیاض ست و در حاشیہ این عبارت
نوشتہ۔ وعن جابر عن النبی۔ روایت ست از جابر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین اتاہ عمر۔ وقتیکہ آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
را عمر رضی اللہ عنہ۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ انا نسمع احادیث من یہود تعجبنا۔ بدرستی کہ ما می شنویم حدیثہا و حکایتہا را از یہود کہ خوش
می آید ما را آن احادیث و حکایات۔ افتری ان نکتب بعضہا۔ آیا می بینی و رای میزنی کہ بنویسیم بعضے از ان احادیث را۔
فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق زجر و انکار امتہوکون انتم۔ آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن او
دینے تام و کامل کہ محتاج بہیچ دیگر نباشد تا از اہل کتاب چیزے بگیرید و استفادہ نمائید۔ کما تہوکت الیہود والنصاری۔ چنانکہ
متحیر شدند یہود و نصاری و افتادند در تحیر و وادی اشتباہ۔ لقد جئتکم بہا۔ تحقیق آوردہ ام من ملت و شریعت را۔
بیضاء نقیۃ۔ سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبہ و مبرا از اشتباہ والتباس۔ ولو کان موسی حیا ما وسعہ
الا اتباعی۔ و اگر می بود موسی زندہ گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چہ جای قوم او و تمامہ مردم غیر ایشان زیرا کہ شرائع ہمہ
منسوخ شد بشریعت من۔ رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من اکل طیبا۔ کسیکہ بخورد حلال را۔ وعمل فی سنۃ۔ و کارے کند از جہت بودن او سنت اگرچہ قلیل باشد۔ وامن الناس
بوائقہ۔ و ایمن باشند مردم از شرہاے او یعنی از وے بکسے شرے نرسد یعنی گمراہ نگرداند و کسے را از راہ نبرد کذا قیل و ظاہر
آنست کہ مراد عام تر ازین باشد و بوائق جمع بائقہ است بمعنی دوا ہی و در حدیث آمدہ است کہ در نیاید بہشت را کسیکہ ایمن نباشد
ہمسایہ او بوائق او را و تفسیر کردہ اند آن را بظلم و غش و سختی و شر۔ دخل الجنۃ۔ درآید بہشت را۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے
یا رسول اللہ ان ہذا الیوم لکثیر فی الناس۔ بدرستی کہ این کار امروز در زمان ما بسیار ست در مردم بعد ازین چہ حال خواہد بود۔ قال
وسیکون فی قرون بعدی۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے درین زمان بسیار ست و سرانجام ست کہ پیدا شود در جماعتے
کہ پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچہ تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعہ خواہند بود
کہ بر تقوے و سنت اقامت خواہند نمود۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر بہ۔ بدرستی کہ شما در زمانے ہستید کہ ہر کہ ترک کند از شما دہ یک آنچہ امر کردہ شدہ است
بدان۔ ہلک۔ ہلاک میشود و عقاب کردہ میشود او بران۔ ثم یاتی زمان من عمل منہم بعشر ما امر بہ نجا۔ پس می آید زمانے کہ

یکی از ایشان وہ یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده میشود بدان و این وعده منوط بقول خیر است
خواهد بود و الا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر ست که در زمان نبوت
و قریب بدان زمان بوجه چون ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع
که با وجود آن در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود و نجابت آخر زمان که کار بغایت تنگ است اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است
و موجب اجر گردد - رواه الترمذی - وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه
گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بران - الا اوتوا الجدل - مگر آنکه داده شدند جدل را و جدل [illegible] خصومت
و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل را و براندازند بنای حق را - ثم قرأ رسول الله - پس خواند پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم هذه الآية - این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است - ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم
خصمون - رواه احمد والترمذی وابن ماجه - و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم تحقیق شما و چیزی که می پرستید شما از حق هیزم دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد
برآوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی اند و اگر عیسی که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز
با وی باشند ایشان را خبر باید که ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر از طریق جدل و خصومت
چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نمی شود زیرا که کلمه ما عبارتست از غیر عقلا یا باشد بمعنی چیز چنانکه من برای عقلاست یعنی کس
و ایشان میدانستند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بطریق جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آوردند که ابن الزبعری
بکسر را و فتح با و سکون عین و فتح را و در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای
بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود - وعن انس ان رسول الله - و روایت است از انس رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کان یقول - بود که میگفت - لا تشددوا علی انفسکم - سخت نگیرید بر نفسهای خود بارتکاب ریاضات و مجاهدات
شاقه که نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آن را پروردگار تعالی
و آسان کرده است کار را بر شما - فیشدد الله علیکم - تا سبب آن شود که سخت گیرد خدای تعالی بر شما و فرض گرداند آن را
و شما را طاقت ادای حق آن نباشد و در مانید و باز گردید - فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم - پس بدرستی که
قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان - فتلك بقاياهم في الصوامع والديار - پس آن سخت گیرندگان بر
انفس خود باقیماندگان ایشان اند در صومعه ها و دیرها صوامع جمع صومعه عبادت خانه نصاری و دیر کلیسای رهبانان - رهبانية
ابتدعوها ما كتبناها عليهم - رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آن را فرض نگردانیدیم ما آن را بر ایشان و مراد برهبانیت مبالغه
در عبادت و ریاضت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان
و امثال آن که راهبان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس معلوم باید که ایشان این چیزها از پیش خود اختراع و ابتداع نموده

سبب آنکه برایشان فرض گردانیم ودر آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آن را حق رعایت آن آورده اند
که احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو سلیمان دارانی رحمه الله گفت یا حضرت کشیده شد بنی اسرائیل تا آنکه خشک شد بدن ایشان و مشکها کهنه
وزه ها کمان وما نخوریم و نپوشیم و آسایش میکنیم ودرین اندیشه جان میکاهد که این چیست وچراست ابو سلیمان دارانی
گفت سببش آنست که تو تا نه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص نه سوختن و گداختن اگر یک روز عمل کنی
با اخلاص و زیادتی بهتر از ده سال است که سوختی و گداختی بغیر آن حق مطالبه است کما قال - ومن لم یکن الوصال اجلا
فکل احسانه ذنوب - رواه ابو داود - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن
علی خمسة اوجه - فرود آمده است قرآن بر پنج قسم - حلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال - یعنی حلال وحرام ظاهر است ومعنی محکم
ومتشابه در فصل اول در حدیث عائشه رضی الله عنها معلوم شد و مراد با امثال قصص و مواعظ است - فاحلوا الحلال - پس حلال گردانید
حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آن را - وحرموا الحرام - وحرام گردانید حرام را - واعملوا بالمحکم - وکار کنید بمحکم - وآمنوا بالمتشابه -
وایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اگرچه ما بدان نرسیم - واعتبروا بالامثال - وعبرت گیرید
وپند پذیرید بامثال - هذا لفظ المصابیح - اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است - وروی البیهقی فی شعب الایمان - وروایت
کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان - ولفظه - ولفظ بیهقی این است - فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم - پس
عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح
درین معنی وبیهقی یکیست - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة - احکام
شرع سه نوع است - امر بین رشده - حکمی ست که ظاهر و هویدا است هدایت بودن او - فاتبعه - پس متابعت و پیروی کن آن را
وامر بین غیه - وحکمی ست که هویدا است نابود بودن او - فاجتنبه - پس پرهیز کن از آن و یکسو شو از آن - وامر اختلف فیه - وحکمی
دیگر است که اختلاف کرده شده است واشتباه است در رشد و غی او - فکله الی الله - پس بسپار او را بخدا و توقف
کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن - رواه احمد -

الفصل الثالث - عن معاذ بن جبل - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
بدرستی که شیطان گرگ آدمی است میرباید و میبرد آن را که از جماعت برآید پس هلاک میکند - کذئب الغنم - مانند گرگ گوسفند
یاخذ الشاذة - میگیرد گوسفندی را که گریزنده است و انس ناگیرنده است - والقاصیة - و میگیرد گوسفندی را
که دور رونده است از گله بی نفرت - والناحیة - و گوسفندی را که یک جانب افتاده است اگرچه گریزنده و دور رونده نیست
و آنکه در درون گله است ایمن و سلامت است - وایاکم والشعاب - و دور دارید خود را از راههای میان کوهها و خود
برآمدن از میان جماعت و بیرون نهادن از راه سلوک است چنانکه فرمود - وعلیکم بالجماعة والعامة - و برشما باد که لازم
گیرید جماعت را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع نه بلکه ممکن نیست - رواه احمد

وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا۔ کسے که جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست۔
فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه۔ پس بتحقیق بر کشید ربقهٔ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد که شاید از قید اسلام و بند احکام
آن برآید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانے که در وے چند حلقه سازند و ہر حلقه در گردن گوسفندے اندازند
و ہر حلقه را ربقه گویند۔ رواه احمد و ابو داؤد۔ وعن مالک بن انس مرسلا۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما۔ گذاشته ام من در میان شما دو چیز که البته گمراه نشوید
مادام که چنگ می زنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است۔ کتاب الله وسنة رسوله۔ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم۔ رواه فی الموطا۔ روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است
و موطا مقصور و ممدود ہر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و منقطع
نیز آید چنانکه در مقدمه گذشت پس گفته نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و لیکن آنست که بجائے
مرسل تعلیقا گوید که مبنی حذف اول اسناد است۔ وعن غضیف۔ بضم غین و فتح ضاد معجمتین۔ بن الحارث الثمالی۔
بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم حمصی شامی و در صحبت وے اختلاف است ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعه گفته اند که صحابی است
و عجلی گفته که تابعی ثقه است و ابن سعد او را در طبقهٔ اولے از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات آورده و وے
گفته که من در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده ام و با وے بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعض بلفظ غطیف بدل
ضاد گفته اند۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احدث قوم بدعة۔ نو پیدا نکرد ہیچ قومے بدعت را۔ الا رفع
مثلها من السنة۔ مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و صفت از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد بہمین قیاس
اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود۔ فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة۔ پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد
بهتر است از نو پیدا کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت
مثلا رعایت آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهتر است از بنا کردن رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند
بمقام قرب و بترک آن تنزل کند از آن و این موجب میگردد و بترک افضل از آن تا بمرتبهٔ قساوت قلب که آن را رین و طبع و ختم گویند
نعوذ بالله من ذلک۔ رواه احمد۔ وعن حسان رضی الله عنه قال۔ و روایت ست از حسان بن ثابت
شاعر و صحابی مشهور ست و احوال وے در جاے دیگر ذکر کرده شده است که گفت۔ ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم۔ پیدا نکرد
ہیچ قومے بدعتے را در دین خود۔ الا نزع الله من سنتهم مثلها۔ مگر آنکه بر کشید خدا تعالی از سنت که در دین ایشان ست
مانند آن۔ ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة۔ پس باز نگردانید و نفرستد آن سنت را بسوے ایشان تا روز قیامت۔ رواه
الدارمی۔ وعن ابراهیم بن میسرة۔ تابعی ثقه صحیح الحدیث بے نظیر زمان خود بود و حدیث او در اهل مکه است۔
قال قال رسول الله۔ گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم۔ من وقر صاحب بدعة کسیکه

تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را — فقد اعان علی هدم الاسلام — پس بتحقیق مدد کند بهدم و ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وے
استخفاف و استهانت سنت ست و این میکشد بویران کردن بنائے اسلام و همچنین قیاس در توقیر و تبجیل مستن آبادانی بنائے
اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت — رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا — وعن ابن عباس — رضی الله عنهما —
قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه — کسیکه بیاموزد قرآن را پس پیروی کند احکامے را که در وے ست — هداه الله من الضلالة فی الدنیا
راه راست نماید او را خداے تعالے و برهاند از گمراهی در دنیا — ووقاه یوم القیمة سوء الحساب — و نگاه دارد او را روز قیامت
از بدی و سختی حساب — وفی روایة قال — و در روایتے دیگر نیز آمده است که — من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا
ولا یشقی فی الآخرة — کسیکه پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرة — ثم تلا هذه الآیة — پس خواند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این آیت را — فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی — پس کسیکه پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت ست
گمراه نشود و بدبخت نگردد و حاصل آنکه دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت ست هیچ نسبت سعادت
اگر خدمت نتوانیم کرد هر که بختی دنیا و دین در خدمت اوست — رواه رزین — وعن ابن مسعود — رضی الله عنه — عن رسول الله
روایت ست از ابن مسعود که پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم قال — گفت — ضرب الله مثلا صراطا مستقیما — گردانیده است
خداے تعالے قصه و حال دین را با آنچه در وے ست از محارم و حدود و احکام قرآن قصه و حال راه راست — وعن جنبتی الصراط
سوران — و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر ست — فیهما ابواب مفتحة — و در آن دو باره شهر درها ست کشاده —
وعلی الابواب ستور مرخاة — و بر درها پرده ها ست فرو هشته — وعند راس الصراط داع — و بر سر راه شخصے ست که خواننده ست
مردم را — یقول استقیموا علی الصراط — میگوید راست باشید بر راه — ولا تعوجوا — و کج نروید — وفوق ذلک داع — و بالاے
آن خواننده دیگریست — یدعو — میخواند مردم را — کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب — هرگاه که قصد میکند بنده از بندگان
که بکشاید درے ازان درها و بردارد پرده را — قال — میگوید آن داعی — ویحک لا تفتحه — واے بر تو مکشا این در را — فانک
ان تفتحه تلجه — پس بدرستی که اگر بکشائی تو آن در را هر آئینه در آئی او را و اگر در آئی هر آئینه بیفتی در وے — ثم فسره — پس تفسیر
بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد ازان چیست — فاخبر ان الصراط هو الاسلام — پس خبر داد و گفت که مراد
بصراط طریق اسلام ست که بدان راه به بهشت جاودان میرسند — وان الابواب المفتحة محارم الله — و خبر داد که درهاے کشاده
که پرده ها بران فرو هشته افعالے ست که حرام گردانیده است خداے تعالے آنها را بر بندگان — وان الستور المرخاة حدود الله
و بیان کرد که پرده هاے فرو هشته حدهاے خداست که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگذرد تا واصل نگردد
بنده را ازان و آن عبارت ست از احکام و منهیات — وان الداعی علی راس الصراط هو القرآن — و بیان کرد که مراد
بداعی که بر سر راه ست قرآن ست که میخواند مردم را براه راست — وان الداعی من فوقه — و آنکه خواننده است بالاے قرآن
هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن — آن پند دهنده ایست از جانب خداے تعالے در دل هر مؤمن و گویا آن از نفس ملکیه که الهام

تیره میکند و تا این نباشد قرآن سود ندهد و بکار قرآن آنست که راه می نماید و نشانها را بیان میکند اما قبول افتادن آن نصیحت و پذیرفتن و بدان رفتن راه و رسیدن بمقصود بتوفیق الٰهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد رزقنا الله — رواه رزین — روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود — رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان — و روایت کرد آن را احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان — عن النواس — بفتح نون و تشدید واو — بن سمعان — بکسر سین و فتح آن صحابی مست ساکن شام — وکذا الترمذی عنه — و همچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان — الا انه ذکر اخصر منه — و لیکن این است که ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کردند احمد و بیهقی — وعن ابن مسعود — رضی الله عنه — قال من کان مستنا — کسیکه میخواهد که برود راه راست — فلیستن بمن قد مات — پس باید که برود راه او اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند — فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة — پس بدرستی که زندگان این گروه ایمن نیستند از فتنه و ابتلا و درین این سخن را ابن مسعود در زمان خود یا تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد وی از مرده اصحابه را داشت و زندگان اهل زمان خود را چنانکه گفت — اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة — آن مردها یاران محمد اند که بودند فاضل تر از همه این امت ازین است — ابرها قلوبا — و نیکوتر است از روی دلها — واعمقها علما — و دور اندیشه تر از روی علم — واقلها تکلفا — و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که شعار فساق است و هر تکلف آنرا بر خود نهند تکلف در لغت بخود گرفتن کاری بی فرمودن رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آید که از حاجت و بیرون از طاقت — اختارهم الله لصحبة نبیه ولاقامة دینه — برگزید ایشان را خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای بر داشتن دین و این دلیل است بر فضیلت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان همه خلائق ایشان را برگزید و یاران پیغمبر خود ساخته معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جوهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید — والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها — و بودند اوشان سزاوار تر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر آن را و در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بندگان و یافت دل محمد صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاک تر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت وی ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و عمرها در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند بنور پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند مریدان مشائخ را می بینید که در خدمت ایشان آنچه در چه میرسند تا آخر این شفقت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول سوره توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد — فاعرفوا لهم فضلهم — پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را — واتبعوهم علی اثرهم — و پیروی کنید ایشان را و بروید بر نشان پاهای ایشان — وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم — و چنگ زنید

بآنچه توانسته اند از شبهها و رد شبهات ایشان - فانهم کانوا علی الهدی المستقیم - پس بدرستی که بودند ایشان بر راه راست و دین
راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود رضیت لامتی ما رضی لها
ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود بآنچه راضی شد ابن ام عبد و بدان ابن مسعود ... تفضیل در حق عایشه
چه جای سخن ست نسأل الله العافیة - رواه رزین - وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله
روایت ست از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التورية - نسخه از توریت - فقال پس گفت عمر
یا رسول الله هذه نسخة من التورية - این نسخه ایست از توریت - فسکت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فجعل یقرأ - پس در ایستاد عمر که بخواند پس خواندن گرفت - ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیر - و حال آنکه روی
مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل پس گفت
ابو بکر عمر را اگر بسیار از زنان گریه کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت - ما تری بوجه
رسول الله یعنی نمی بینی حالتیکه در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی وجه رسول الله - پس نگاه کرد
عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و دید اثر غضب در روی - فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله -
پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا - رضینا بالله ربا - راضی شدیم بخدا
باین که وی پروردگار ماست - وبالاسلام دینا - و راضی شدیم باسلام که وی دین ماست - وبمحمد نبیا - و راضی
شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ماست - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده - سوگند بخدا
که نفس ذات محمد در دست قدرت اوست - لو بدا لکم موسی - اگر ظاهر شود شما را موسی پیغمبر - فاتبعتموه وترکتمونی - پس متابعت کنید
او را و بگذارید مرا - لضللتم عن سواء السبیل - هر آئینه گمراه میشوید و دور می افتید از راه راست - ولو کان حیا وادرک نبوتی
لاتبعنی - و اگر میبود موسی زنده و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آئینه پیروی میکرد مرا - رواه الدارمی - وعنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله - کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را - وکلام الله ینسخ کلامی - وکلام خدا نسخ میکند
کلام مرا - وکلام الله ینسخ بعضه بعضا - وکلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی ست بحکمی دیگر برای
اصلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم ست و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییر
و تبدیلی نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت پنهان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم ست نسخ کتاب
بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب
بحدیث جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد از من بوده باشد نه وحی یا این حدیث منسوخ ست
والله اعلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ
القرآن - بدرستی که حدیثهای ما منسوخ میگرداند بعضی آن بعض را چنانکه منسوخ میگرداند قرآن بعضی آن بعضی را و آنکه مراد از

قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را بچهار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد — وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خا و فتح شین منسوب ست بیکی از اجداد او خود صحابی ست نام او جرثوم و نام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار ست مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض — بدرستی که خدای تعالی فرض گردانید بر شما چیزها که فرائض ست — فلا تضیعوها — پس ضائع نکنید فرائض را — وحرم حرمات فلا تنتهکوها — و حرام گردانید بعضی چیزها را پس نشکنید حرمت آن را و مبالغه نکنید در پاره کردن حرمت آن — وحد حدودا فلا تعتدوها — و بست حدها را پس نگذرید و تجاوز نکنید از آنها — وسکت عن اشیاء من غیر نسیان — و سکوت کرد از بعضی چیزها و بیان نفرموده آنها را نه آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بر وی روا نبود بلکه برای رحمت کرد و آسان ساختن کار بر شما — فلا تبحثوا عنها — پس کاوش نکنید و نپرسید از آنها — روی الاحادیث الثلثة الدارقطنی — روایت کرد این سه حدیث را دارقطنی و دارقطن محله ایست از بغداد دارقطنی منسوبست بآن

کتاب العلم

مراد از علم دین ست که متعلق ست بکتاب و سنت و آن دو قسم ست مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوف ست معرفت کتاب و سنت بر آن مثل لغت و نحو و صرف و غیر آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق ست باعمال و اخلاق و عقائد و آنها هم علم معاملات ست و علم سلوک نیز نامند و بعد از سلوک طریق حق و صدق معامله ست در دل انداخته که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست کشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت باین معنی ست و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز ست و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام ست بتفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة — برسانید باین امت از جانب من دین و شریعت را اگرچه آیتی باشد ظاهر آنست که مراد از آیت آیات قرآن ست ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشهور ست و حاملان او بسیار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هرگاه امر کرده شده باشیم برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند که مفید فائده تامه باشد و ملاحظه ست باین معنی که مراد او گفته شده است بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قبیل آیات اند بمعنی آن شود که برسانید از من اگرچه یک حدیث باشد

و وجه تخصیص حدیث به تبلیغ آن بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست چنانکه مذکور شد - وحدثوا عن بنی اسرائیل - وحکایت
کنید وخبر دهید بانچه بشنوید از بنی اسرائیل - ولا حرج - ونیست گناهی در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست که نیست
در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند نقل از عدل ثقه ضابط چون سابقاً از خواندن
توریت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که اگر متحیر باشید در کار دین خود و کتاب خود که دست بتوریت میزنید چنانکه در فصل
ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از ان وفرمود که اگر قصص ومواعظ وامثال که از ایشان بشنوید
و بدان تحدیث کنید نه بشرائع و احکام که منسوخ ست باکی نیست و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقائع عجیبه هست
که میتوان نقل کرد واگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند مسامحه رود نیز حرج نیست چه مقصود عبرت و اتعاظ ست و این
باب وسعتی دارد و بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا - ومن کذب علی متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار - وهر که دروغ بر بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
متعمد و مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ بستن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد
حرام ست و از جمله کبائر ست باتفاق امام محمد جوینی والد امام الحرمین آن را داخل کفر داشته و بر قائل حکم بخلود نار کرده و قومی
بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطاست وحق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع
حرام است مگر به بیان وضع - رواه البخاری - وعن سمرة بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
سمره و مغیره دو صحابی مشهور اند گفته اند گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد
الکاذبین - کسیکه حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ ست پس آن کس یکی از دروغ گویندگان در
حکم ایشان ست زیرا که چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد در وزر آن یری بضم یاء
و فتح آن هر دو روایت ست بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین
بکذب آن شرط نبود و ظن کذب کافی ست و بعضی گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه در ان نیز روا نباشد صواب آنست
که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز ست و اگر در جانب کذب
بود جائز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز ست والله اعلم و کاذبین
بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت ست و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است - رواه مسلم - وعن معاویة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین - کسیکه بخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را
در دین و فهم و بزرگی و دانائی می بخشد در ان تا بکشاید دیده بصیرت او را تا درک کند معانی کتاب و سنت را و میرسد
بحقیقت مراد از ان و فقه در اصل بمعنی فهم و فطانت ست و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام عملیه - وانما انا قاسم
والله یعطی - وجز این نیست که من قسمت کننده ام وخدا میدهد هر که را میخواهد هر چه میخواهد از فقه و فهم در دین وغیر آن - متفق علیه

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان
کانها اند مانند کانهاے طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات بر اندازه استعداد و جوهر و شرافت ذات
چنانکه کانے ست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وے لعل و یاقوت پیدا گردد و کانے دیگر استعداد طلا و نقره دارد
و کانے دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چونه و جز آن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان آدمیان در جاهلیت
نیکان ایشان اند در اسلام یعنی هر که بمقتضاے استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از خیار قبائل بود و بر اقران خود
فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارهاے نیک که عقلا و اهل عرف آن را پسندند میکرد بعد از در آمدن در دین
اسلامی نیز صفات حمیده و افعال گزیده از وے بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره
در کان بخاک مغز و سنگ مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن در بوته مجاهدت و ریاضت آن آلایش برطرف
و خالص شد و بنور علم و معرفت منور گشت و بهمان استعداد وجود آثار و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد و قول وے
که اذا فقهوا یعنی فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در ان شوند اشارت ست بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و
معرفت ست و اگر شرف نسب و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر ست و بے آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل
است جاهلان علم و ادب را رکه در حضرت شاه هر که را نیست ادب لائق صحبت و ..... رواه مسلم - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بود وے نیک بود وے در این دو کس روا بود بعضی گویند مراد اینجا غبطة
که آرزو بردن ست که آنچه دیگرے را داده اند مرا نیز باشد و این جائز ست اما حسد که عبارت از تمنی زوال نعمت غیرست جائز نبود مگر از مسلمان ظالم
و تخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر وصفت محموده جائز ست بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت ست
که از صفات انبیا و مرسلین اند آن دو کس کدام اند رجل آتاه الله مالا اول مردے ست که داد او را خداے تعالی
مالی فسلطه علی هلکته فی الحق پس برگماشت وے را بر آن هر دو را برهلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و نیکی و
خدا اختیار کرد از صرف مال بطریق اسراف و در راه مرضیات و کلمه تسلیط اهلاک و تعبیر بالهلاک اشارت ست بکمال جود یعنی
باقی نمیماند از آن چیزے الا در حق و مرضیات و رجل آتاه الله الحکمة و مرد دیگرے که داد او را خداے تعالی حکمت را
یعنی علم دین و شریعت را فهو یقضی بها ویعلمها پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آن را و در اکثر
روایات الا فی اثنتین آمده است تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکے مال و دیگر علم و خصلتے که مذکور شد و لور نشی
گفته که روایت اول اوثق است متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا مات الانسان انقطع عنه عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وے ثواب و اجر عملها که میکند چنانکه نماز و روزه و حج و
زکوٰة و جز آن الا من ثلثة مگر از سه عمل صدقة جاریة یکے صدقه روان که بعد از وے دائم و باقی باشد مانند وقفها
و سبیلها و غیر آن از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید او علم ینتفع به

یا علمی کہ نفع گرفتہ شود بآن بتعلیم و تصنیف بلکہ بکتابت و انتساخ نیز واللہ اعلم ۔ او ولد صالح یدعو له ۔ یا فرزند نیک کردار
که دعا کند او را بعد از رفتن ازین عالم چون فرزند از وے زائیده و بوجود آمده است آن را عمل وے شمرده که ثواب آن بوے
واصل است ۔ رواه مسلم ۔ وعنه ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا ۔ کسیکه
رهائی و آسایش دهد و دور گرداند از مسلمانے اندوهے را از اندوههاے دنیا چه جاے اندوه دین چنانکه کسے را
بکفر و معصیت اکراه کرده باشند ۔ نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة ۔ دور گرداند خداے تعالی از آن کس اندوهے را
از اندوههاے آخرت ۔ ومن یسر علی معسر ۔ وکسیکه آسان گرداند کار بر تنگدستے که در دشواری افتاده است چنانکه
وام بر گردن وے افتاده و از اداے آن عاجز آمده چیزے بوے بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او را وام داده است
از وے نخواهد و بخشد یا مهلت بدهد تا وقت آسانی ۔ یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة ۔ آسان گرداند بر وے خداے تعالی
در دنیا و آخرت ۔ ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة ۔ وکسیکه بپوشد عیب مسلمانے را و رسوا نکند او را و پوشد عیب
مسلمان بپوشد او را خداے تعالی در دنیا و آخرت ۔ والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه ۔ و خداے تعالی
در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خویش است بنفس خود یا بسبب نفع رسیدن که باشد ۔ ومن سلک
طریقا یلتمس فیه علما ۔ وکسیکه برود راهے که طلب میکند در وے علم را اگر چه اندک باشد یا مراد [illegible]
از وجوه و سببے از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف ۔ سهل الله له به طریقا الی الجنة ۔ آسان گرداند
خداے تعالی مر آن کس را بسبب سلوک طریق علم طریقے بسوے بهشت یعنی برساند او را در بهشت بجزاے طلب علم یا توفیق
دهد براے عمل صالح که سبب دخول جنت گردد ۔ وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله ۔ و فراهم نیایند گروهے در جاے
از جاهاے خدا یعنی خانه که ساخته باشند و اختیار کرده باشند براے آنکه ۔ یتلون کتاب الله ۔ میخوانند قرآن را [illegible]
و [illegible] مسجد یا غیر مسجد ۔ ویتدارسونه بینهم ۔ و میخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح
الفاظ و تجوید آن و درین معنی قراءت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست کردن فهم و در حدیث [illegible]
میفرماید که هیچ قومے تلاوت و دراست قرآن در جاے نمیکنند ۔ الا نزلت علیهم السکینة ۔ مگر آنکه فرود آید بر ایشان آنچه آرام
باطن و اطمینان قلب که بدان میل شهوات و دنیا و خوف ماسوا از دل بر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا و نور [illegible]
پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وے طمانینت و رحمت است و با وے
ملائکه اند و گاهے در صورت ابرے نزول کند چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید ان شاء الله تعالی ۔ وغشیتهم الرحمة ۔
و می پوشد و در میگیرد ایشان را رحمت ۔ وحفتهم الملائکة ۔ و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان ۔ وذکرهم الله فیمن
عنده ۔ و یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعے که نزد وے اند یعنی ملاء اعلی از ملائکه که مقربان جناب الٰهی اند
و نزد او [illegible] بمباهات و نمود فضیلت این بندگان خود و اظهار محبت بر ملائکه که در [illegible] ایشان [illegible]

کما لا یخفی علی المتتبع ـ واذا اتی علی قوم فسلم علیہم ـ وچون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر قومے پس سلام میکرد
بر ایشان ـ سلم علیہم ثلثا ـ سلام میداد بر ایشان سہ کرت اینجا میگویند کہ بار با حادیث صحیح و نقل صریح معلوم شدہ است کہ سلام
دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد در آمدن بر قومے یکبار بیش نبودے پس این حدیث را توجیہ است یکے آنکہ مراد آنست کہ یک
سلام برائے استیذان میکرد تا قوم اخبر شوند و درون طلبند و سلام دیگر برائے تحیت کہ متعارف و مسنون ست نزد
در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس و بر آمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد ست از اول آمدن
تا آخر بر آمدن توجیہ دیگر آنکہ این در استیذان ست کہ اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و درون نطلبیدند بار سوم باید گفت و اگر
این بار ہم نطلبیدندی باید برگشت مسنون ہمین ست ـ رواہ البخاری ـ وعن ابی مسعود الانصاری ـ ابو مسعود بدری
دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد اللہ بن مسعود ثقفی ہست از مشاہیر و فضلائے صحابہ و ابو مسعود نام وے عقبہ بن عمرو الانصاری
و وے ہم مشہور و بزرگ است ـ قال جاء رجل الی النبی ـ گفت ابو مسعود آمد مردے بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
فقال ـ پس گفت آن مرد ـ انہ ابدع بی ـ بدرستی کہ بازماندہ شدہ من از سیر ابدع بلفظ مجہول از ابداع و ابداع بازماندن راحلہ
از سیر بجہت سستی یا گرانی بار ـ فاحملنی ـ پس سوار گردان مرا بر شترے یعنی ـ فقال ما عندی ـ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نیست نزد من شترے یا چیزے کہ سوار گردانم ترا بر آن ـ فقال رجل ـ پس گفت مردے ـ یا رسول اللہ
انا ادلہ علی من یحملہ ـ من راہ نمائی میکنم اورا بر کسیکہ سوار گرداند اورا و بدہد اورا شترے ـ فقال رسول اللہ ـ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من دل علی خیر فلہ مثل اجر فاعلہ ـ کسیکہ راہ نماید بخیرے پس مر اوراست مانند مزد کنندہ خیر و دلالت
خیر در حکم خیر ست و چون دلالت متضمن تعلیم ست این حدیث را در کتاب العلم آورد ـ رواہ مسلم ـ وعن جریر ـ قال
کنا فی صدر النہار عند رسول اللہ ـ روایت است از جریر بن عبد اللہ بجلی کہ از مشاہیر صحابہ بود و موصوف بحسن صورت
و سیرت و جمال صفات و کرائم اخلاق و امیر المومنین عمر او را تشبیہ میکند بیوسف ہم سیما گفت بودیم ما در میان روز نزد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فجاءہ قوم عراۃ ـ پس آمدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گروہے برہنگان ـ مجتابی النمار ـ گلیم پوش و نمار
بکسر نون جمع نمرہ بفتح نون و کسر میم گلیمے مخطط بسیاہ و سفید و اجتیاب بچیدن پیرایہ را یعنی پوشند ـ او العباء ـ شک راوی است
کہ النمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نیز بمعنی گلیم است ـ متقلدی السیوف ـ شمشیرہا در گردن انداختہ ـ عامتہم من مضر
اکثر ایشان از قبیلہ مضر بودند بعد ازان مبالغہ میکند و میگوید ـ بل کلہم من مضر ـ بلکہ ہمہ ایشان از مضر بودند ـ فتمعر وجہ رسول اللہ
پس متغیر شد روئے مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لما رای بہم من الفاقۃ ـ بسبب آنچہ دید بایشان از اثر فقر و حاجت مندی
و پیش من از بینوائی یعنی روئے زرد شد و ہم بینوایان رحم ندکرد ـ فدخل ـ پس در آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ
ثم خرج ـ بیشتر آمد بعد از زمانے و تفحص نمود چیزے در خانہ نیافت ـ فامر بلالا فاذن واقام ـ پس فرمود بلال را کہ اذان
گوید و تکبیر برآرد پس اذان گفت و تکبیر آورد بلال ـ فصلی ـ پس نماز گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ـ ثم خطب ـ

پس خطبه خواند. فقال - پس خواند این آیت را - یا ایها الناس اتقوا ربکم - ای مردمان تقوی کنید پروردگار خود را و بپرهیزید
از عذاب وی - الذی خلقکم من نفس واحدة - آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یک ذات - الی آخر الآیة - تا آخر آیت که آخرش
این ست - ان الله کان علیکم رقیبا - بدرستی که هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت
صله ارحام ست - والآیة التی فی الحشر - و خواند آیت دیگر را که در سوره حشر ست و در وی نیز ذکر تصدق و خیر ست
و آن آیت این ست که - اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد - بپرهیزید خدای را و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت - تصدق رجل - در اکثر نسخ بفتح آخر ست بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر به امر لفظ غائب گفته اند که بمعنی
امر ست چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید که تصدق کند مرد - من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره
از دینار خود از درهم خود از جامه خود از پیمانه گندم خود از پیمانه خرمای خود و هر چه یابد و هر چه از دست برآید - حتی قال ولو بشق
تمرة - تا آنکه فرمود تصدق کنند اگرچه بنیم خرما باشد - قال - گفت جریر راوی حدیث - فجاء رجل من الانصار بصرة - پس آورد
مردی از انصار همیانی را که - کادت کفه تعجز عنها - نزدیک بود که کف دست وی بر نتواند داشت آن را - بل قد عجزت
بلکه بتحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن یعنی بدو دست برداشت - ثم تتابع الناس - بعد از آن پیاپی شد مردم
در آوردن صدقات - حتی رأیت کومین من طعام وثیاب - تا آنکه دیدم من دو توده از خوردنی و جامها و کوم بفتح کاف و ضم
آن نیز آمده توده از طعام و جای بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز - حتی رأیت وجه رسول الله - تا آنکه دیدم روی
مبارک پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یتهلل - می درخشید و روشن می گردید از خوشحالی - کانه مذهبة - گویا که روی مبارک او
مذهبه ست این لفظ را بدو نوع ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و ضم ها و بنون بعد از وی و این را دو معنی گفته اند
یکی سنگ کاف و گوی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر پوستی که در وی روغن تیل نگاه دارند و تشبیه
روی مبارک آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن که در
ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و بس و وجه دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح با بعد از وی
بای موحده و مشهور همین وجه ست و همین جزم کرده قاضی عیاض و آن را دو معنی گفته اند یکی نقره زراندود و این ابلغ ست در حسن
وجه و اشراق آن و دوم چرم زراندود و وجه تشبیه واضح و روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان - فقال رسول الله - پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از برای بیان فضل مردی که اول آورد صره را و بعد از وی دیگران متابعت او کردند -
من سن فی الاسلام سنة حسنة - کسی که نهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را در میان مردم - فله اجرها و اجر من
عمل بها من بعده - پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی - من غیر
ان ینقص من اجورهم شیء - بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی - ومن سن فی الاسلام سنة سیئة - و کسی که
نهاد و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد - کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء -

باشد بروے بار گناہ آن روش و بار کسے کہ کار کند بآن بعد از وے بے آنکہ کم کردہ شود از بارہاے ایشان چیزے
رواہ مسلم۔ شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشتہ است۔ وعن ابن مسعود قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمہا کشتہ نمیشود ہیچ نفسے بظلم مگر
کہ باشد بر پسر آدم کہ نخستین پسر بود نصیبے از گناہ خون این نفس کشتہ شدہ۔ لانہ اول من سن القتل۔ زیرا کہ آن پسر آدم نخستین کسے ست
کہ بنہاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصہ کشتن قابیل ہابیل را و آن مشہور ست۔ متفق علیہ۔ وسنذکر حدیث معاویۃ سوا دو
باشد کہ ذکر کنیم حدیث معاویہ را کہ اولش این ست۔ لا یزال من امتی فی باب ثواب ہذہ الامۃ ان شاء اللہ تعالی۔ در باب
ثواب ہذہ الامۃ کہ آخرین ابواب این کتاب ست

الفصل الثانی۔ عن کثیر بن قیس۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق۔ روایت است
از کثیر بن قیس کہ از تابعین ست گفت بودم من نشستہ با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن کہ پاے تخت
ملک شام ست بناے دمشاق بن کنعان۔ فجاءہ رجل فقال۔ پس آمد ابو الدرداء را مردے پس گفت۔ یا ابا الدرداء
انی جئتک من مدینۃ الرسول۔ بدرستی کہ من آمدہ ام ترا از مدینہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثہ عن رسول اللہ
از جہت شنیدن حدیثے کہ رسیدہ است مرا کہ تو خبر میدہی از آن از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما جئت لحاجۃ۔ نہ آمدہ ام از جہت
حاجتے دیگر۔ قال فانی سمعت رسول اللہ۔ گفت ابو الدرداء پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔
میگفت۔ من سلک طریقا یطلب فیہ علما۔ کسے کہ برود راہے را کہ طلب کند در وے علمے را از علوم دین۔ سلک اللہ بہ طریقا
من طرق الجنۃ۔ ببرد او را خداے تعالی براہے از راہہاے بہشت۔ وان الملائکۃ لتضع اجنحتہا رضی لطالب العلم۔ و بدرستی کہ
فرشتگان ہر آئینہ می نہند بازوہاے خود را بجہت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت ست از لین جانب و انقیاد
و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن ست کہ مراد گسترانیدن بازوہا باشد بجہت تواضع مر طالب علم را کہ سعی خود در طلب علم کہ طریق
وصول بقرب حق تعالی ست مبذول میدارد خصوصا طالب علمے کہ سائر احوال او موافق طریقہ طلب علم و مطابق رضاے
حق ست و طیبی گفتہ کہ مراد بوضع اجنحہ باز ماندن ست از طیران و فرود آمدن براے استماع علم چنانکہ نزول سکینہ و طواف
ملائکہ بتالیان قرآن مشعر بدان ست کہ این وضع اجنحہ از ملائکہ مر براے طالب علم در دنیا ست یا در آخرت یا در ہر دو واللہ
اعلم۔ وان العالم لیستغفر لہ من فی السموات ومن فی الارض۔ و بدرستی کہ عالم ہر آئینہ آمرزش میخواہد و دعا می کند براے او
ہر کہ در آسمان ست از ملائکہ و ہر کہ در زمین ست از جن و انس و ملائکہ ارضی نیز۔ والحیتان فی جوف الماء۔ و آمرزش میخواہند
عالم را ماہیان در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست و لیکن تخصیص ذکر ماہیان اشارت بآن ست
کہ آب از آسمان ببرکت علما می آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانکہ واقع شدہ است بہم یمطرون و بہم یرزقون و سبب
در دعاے اہل عالم مر عالم را آن ست کہ صلاح عالم بعلم ست و ہیچ چیزے از اصناف اہل عالم نیست کہ صلاح و وجود و بقاے

مقصود و منوط بعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالے بر ہر صنف از طالب علم را استغفار بجہت جزاے چیزے کہ واصل
میگردد از وے بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد کہ گناہان عالم مغفورست باستغفار اہل زمین و آسمان مر او را
انشاء اللہ تعالے وہو الغفور الرحیم — وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب — و بدرستی کہ فضل
عالم بر عابد ہمچو فضل ماہ شب چہاردہم ست بر باقی کواکب تشبیہ کرد عالم را بماہ تمام کہ نور وے زمین را در گرفتہ است
و چون فائدہ علم متعدی ست و بہمہ عالم میرسد این تشبیہ مناسب باشد بخلاف عابد کہ فائدہ وے لازم ذات اوست
و بغیر نمیرسد چنانکہ نور کواکب و نیز تشبیہ عالم بقمر بجہت آنکہ نور وے مستفاد ست از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ آفتاب عالم دین ست بغایت مناسب ست اگر گویند کہ عالم بے عبادت نخواہد بود و عالم بے عمل را فضل نیست و ہمچنین
عبادت بے علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جواب آنست کہ مراد بعالم کسے ست کہ بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت
ضروری از فرائض و سنن مؤکدات نمودہ صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن نماید و کار وے نشر علم
و ترویج دین ست و مراد بعابد آنکہ بعد از تحصیل علم اشتغال وے بعبادت ست و اوقات وے معمور بدان و چون فائدہ
نشر علم و اشتغال بآن در دین اکثر و اوفر و نفع آن مر خلائق را عام تر و شامل تر ست لاجرم فضل وے بر عبادت بیشتر بود
چنانکہ از احادیث دیگر مفہوم میگردد — وان العلماء ورثۃ الانبیاء — و بدرستی کہ علما وارثان پیغمبران اند کہ علم دین بوراثت
از ایشان یافتہ اند و خود انبیاء را جز علم ارثے نبود چنانکہ فرمود — وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درہما — و بدرستی کہ پیغمبران
وارث نگردانیدہ اند کسے را یعنی پس نگذاشتہ اند بعد از خود بطریق ارث دینار را و نہ درہم را — وانما ورثوا العلم — و نگذاشتہ اند
بارث مگر علم را — فمن اخذہ اخذ بحظ وافر — پس کسے کہ گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبے تمام را از دین و سعادت یا
مراد آنست تا آنکہ ہر کہ خواہد تعلم کند علم را باید کہ بگیرد از وے نصیبے تمام را و قانع نگردد باندکے از آن — رواہ احمد
والترمذی وابوداؤد وابن ماجہ والدارمی وسماہ الترمذی قیس بن کثیر — و نام نہادہ است ترمذی راوی حدیث را قیس
بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس ست چنانکہ مؤلف ذکر کردہ است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آوردہ نہ در باب قیس
بدانکہ این حدیث مذکور کہ ابوالدرداء روایت کردہ ہمان حدیث ست کہ آن مرد در طلب وے آمدہ بود یا تقریب و تمہید ست کہ در
مدح طلب وے آورد و حدیث مطلوب دیگر خواہد بود کہ اینجا مذکور نشدہ این ہر دو احتمال گفتہ اند واللہ اعلم — وعن ابی امامۃ
الباہلی — قال ذکر لرسول اللہ — گفت ابوامامہ باہلی کہ صحابی ست و منسوب ست بباہل بن اعصر کہ جد کلان اوست ذکر کردہ شد
مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم رجلان — دو مرد — احدہما عابد والآخر عالم — یکے از آن دو مرد عابد ست و دیگر عالم یعنی
پرسیدہ شد از حضرت وے کدام ازینہا فاضل تر ست — فقال رسول اللہ — پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم — فضل عالم بر عابد ہمچو فضل من ست بر ادنائے شما خیال باید کرد کہ این چہ مبالغہ است
اول فضل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر انبیاء و مرسلین ست خصوصا بر صحابہ خصوصا بر آنکہ از ہمہ ادنے ست — ثم قال

رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها - بدرستی که خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ خود - وحتی الحوت - و تا ماهی در آب - لیصلون علی معلم الناس الخیر - هر آئینه درود میفرستند بتعلیم کننده مردمان خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت ست بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت ست بآنکه فضل علم آن ست که تعلیم میکند تا نفعش او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی ست - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی - ورواه الدارمی - عن مکحول مرسلا وروایت کرد آن را دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان ست و افقه اهل شام تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال - ولم یذکر رجلان - و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو مرد - وقال - و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة - پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را که - انما یخشی الله من عباده العلماء - نمی ترسند خدا را از بندگان وی مگر علما - وسرد الحدیث الی آخره - و ذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش - وعن ابی سعید الخدری - از مشاهیر صحابه ست پسر سعد بن مالک بن سنان ست فقیه نبیل کثیر حدیث ست و از علما و فضلا و عقلا ست و از اصحاب شجره است اول مشاهدش خندق است مشهور شده بکنیت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع - گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشتند و علم از من بی واسطه گرفته اید تابعان و پیروانند - وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض - و بدرستی که مردان خواهند آمد شما را از کرانهای زمین عرب و عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب - یتفقهون فی الدین - در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین چنانکه آیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الآیة ناطق باین ست - فاذا اتوکم - پس چون بیایند مر شما را - فاستوصوا بهم خیرا - پس بکنید با ایشان نیکی را یعنی تعلیم کنید ایشان را علم دین و تحقیق معنی لفظ استیصاء در شرح کرده شده ست - رواه الترمذی - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة - و در روایتی بجای کلمة الحکمة ضالة الحکیم - وفی روایة ضالة المؤمن - سخن با علم و حکمت گم شده حکیم است یا گم شده مسلمان ست - فحیث وجدها فهو احق بها - پس هر جا که یافت و از هر کس که یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوار تر ست بآن کلمه چنانکه کسی گم شده خود را در دست هر کس بیابد میگیرد و فرق نمیکند از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بآن میکند و نظر بآن نمیکند که در دست فقیر و حقیر میگوید بعضی بزرگان گفته اند که اگر یکی سخن حق از زبان بد بسطامی بشنود و بیان سخن از راه خود بشنود و قبول نکند متکبر باشد حکمت مرد با پیدا بگیرد و در نوشته است بر دیوار - و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند آن را بکسی که اهل او ست و فقیه تر از وی ست چنانکه هر که گم شده بیابد بدهد او را بآنکه گم کند

وروی البیہقی فی شعب الایمان الی قولہ مسلم۔ و روایت کردہ بیہقی ہمین قدر کہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم۔ وقال ہذا
حدیث متنہ مشہور واسنادہ ضعیف۔ وگفت بیہقی این حدیثے ست کہ مشہور شدہ است درمیان مردم واسناد او
ضعیف ست۔ وقد روی من اوجہ کلہا ضعیف۔ وگفتہ است بیہقی کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث از وجوہ
وطرق متعددہ کہ ہمہ ضعیف اند اما شک نیست کہ چون بطرق متعددہ روایت کردہ شدہ است بعضی ببعضی قوت
خواہد یافت وحدیث را بدان قوتے پیدا خواہد شد وبیان طرق واحوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ
در آنجا باید نگریست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق
دو خصلت است کہ جمع نمیشوند در منافق حسن سمت ولا فقہ فی الدین۔ یکے حسن سمت یعنی راہ وروش
نیک وسمت در اصل بمعنی راہ راست است پس از آن استعارہ کردند برائے ہیئت نیکان و روش نیک کہ منظر خوش نما
و دیگر فقہ در دین یعنی فہم وفطانت در دریافت احکام دین وقصد در ترغیب وتحریص ست مسلمان را باین دو صفت
باشد وتغلیظ وتشدید ست وسبب ازالہ وضلالت این دو صفت نیست۔ رواہ الترمذی۔ ودر بعض نسخ والدارمی نیز مذکور
وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فہو فی سبیل اللہ حتی یرجع۔ کسیکہ بیرون آید از خانہ
برائے طلب علم پس وے در راہ خدا است وثواب آن مییابد تا آنکہ باز آمدن بخانہ خود کند تشبیہ کرد او را بغازی کہ
در راہ خدا است ودر رنج ... تا اگر کشتہ شود ... ثواب ... آنکہ
ثواب در راہ خدا ... ثواب تعلیم وتحصیل دیگران ... رواہ الترمذی والدارمی۔ وعن سخبرۃ ...
... الازدی ... روایت کردہ است از
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وروایت است در کتاب العلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارۃ لما
مضی۔ ہر کہ طلب کند علم را باشد این طلب وے کفارہ مر گناہان را کہ گذشتہ است وپوشیدہ گناہان گذشتہ وے
وآمرزیدہ شود ہر چہ پیش ازین کردہ است از گناہان اکثر در امثال این مواضع گناہان صغیرہ مراد میدارند تا کہ در وضو
ونماز وامثال آن الا در حج کہ کبائر نیز آمرزیدہ میگردد وشاید کہ در طلب علم نیز چنین باشد واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی
والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داؤد والراوی یضعف۔ ترمذی درین حدیث سخن کردہ وگفتہ
کہ ابو داؤد کہ نام وے نفیع بن الحارث ست از اہل کوفہ وقاضی ہمدان بود واعمی بود در حدیث ضعیف ست واز ثقات
نیست وحدیث وے حجت نہ واین غیر ابو داؤد صاحب سنن ست کہ از ثقات وکبار محدثین ست۔ وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعہ۔ سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک
یعنی از علم حتی یکون منتہاہ الجنۃ۔ تا آنکہ میباشد عاقبت کار وے بہشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد وبہ ثبات
آن در بہشت میرود ودرین حدیث بشارت است وطالب علم را کہ از عالم با ایمان میرود ان شاء اللہ تعالی ...

زیرا که دعاے مسلمانان احاطه میکند وشامل میگیرد کسے را که وراے ایشانست ودر آید با ایشان یعنی پیش وپس هر دو
آمده واین علت التزام جماعت ست ومن بفتح میم وکسر آن هر دو روایت ست ووجه ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام
سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد براداے آنچه شنیده است از حضرت وے ذکر کرد آنچه مقوی و
موید آن باشد تا اخلاص عمل براے خدا ونصیحت مر مسلمانان را ولزوم جماعت مسلمانان نبود اداے مذکور حصول نگیرد
واتمام نپذیرد وطیبی گفته که کلام سابق توطیه وتمهید این کلام ست ومقصود اداے همین کلام ست که جامع ست تعظیم لامر الله
والشفقة علی خلق الله را انتهی — رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل — روایت کرد این حدیث را امام شافعی وبیهقی در مدخل
که نام کتاب بیهقی ست از ابن مسعود — ورواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی عن زید بن ثابت — روایت
کرده اند آن را این جماعه از زید بن ثابت — الا ان الترمذی وابا داود لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره — مگر آنکه این دو کس
ذکر نکرده اند این کلام اخیر را که ثلث لا یغل علیهن الی آخره ست — وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله — ابن مسعود
گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — میگفت — نضر الله امرأ سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه — تر وتازه گرداند
خداے تعالی مردے را که شنید از ما چیزے را از کلام پس برسانید آن را چنانکه شنید آن را — فرب مبلغ اوعی له من سامع —
پس بسا کسے که رسانیده شد بوے حدیث نگاه دارنده تر وفهم کننده تر است آن را از شنونده — قال معنی این حدیث هم
مضمون حدیث سابق نیست با اندک تفاوتے که در بعض الفاظ واقع است — رواه الترمذی وابن ماجه ورواه الدارمی
عن ابی الدرداء — وگفته اند که اگر در طلب حدیث وحفظ وتبلیغ وے غرض هیچ فائده نبودے جز امیدواری برکت این دعا
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودے در دنیا وآخرت اللهم ارزقنا — وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم — بپرهیزید حدیث کردن را از من مگر چیزے را که بدانید بیقین یا بظن غالب
که از من ست تا در ورطه دروغ بستن بر من نیفتید — فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار — پس کسے که دروغ بندد بر من
دیده ودانسته پس باید که بگیرد جاے نشستن خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت
رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن ابن مسعود وجابر ولم یذکر — وذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که — اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم —
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار — کسے که بگوید در تفسیر قرآن
براے عقل وقیاس خود بے آنکه مستندے از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جاے نشستن خود را از آتش دوزخ —
وفی روایة — ودر روایتے چنین آمده است — من قال فی القرآن بغیر علم — کسے که بگوید وسخن کند در قرآن بے علم
فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی — وعن جندب بضم جیم وضم دال وفتح دال نیز آمده نام ابو ذر غفاری ست
ولیکن غالب ذکر وے بکنیت اوست ومناقب او کثیرست در بعض مواضع نوشته شده است وجندب بن عبد الله بجلی
صحابی ست که حسن بصری ومحمد بن سیرین از وے روایت دارند وجندب قسری غیر او کتاب مذکورست گفته اند مشهور

کہ وسے علیہ سست تشتری و در بعض نسخ مصابیح قشیری ست تا درین حدیث کدام یکے ازین سہ مراد است واللہ اعلم۔

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن برایہ فاصاب فقد اخطأ۔ ہرکہ بگوید در قرآن و سخن کند دران از پیش خود پس صواب آید و درست آید سخن او پس بتحقیق خطا کرد یعنی اگرچہ در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم بخطا دارد و این برعکس حال مجتہد است کہ اگر خطا کند ہم صواب ست یعنی نیل اجر و صواب و کلام درین مقام تفصیلے دارد و حق آنکہ تفسیر قرآن و سخن گفتن دران بمجرد رای جایز نیست و تفسیر آنکہ جزم کند کہ مراد حق این است این معنی جز بنقل از ائمہ اہل تفسیر کہ بر سند آن بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درست نباشد و اما ولی آنکہ بطریق احتمال گوید کہ تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی وابو داؤد۔

وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المراء یکسر میم و مد بمعنی جدال فی القرآن کفر۔ جدال و نزاع در قرآن کفرست یعنی نزدیک ست کہ بکفر کشد و بعض گفتہ اند کہ مراد او درینجا شک است و گمان است و بدین وجہ مراد حقیقت کفر باشد۔ رواہ احمد وابو داؤد۔

وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ ضمیر جدہ یا راجع ست بعمرو بن شعیب یا بابیہ و این بحث اسناد یا سے دارد و در بعض مواضع گفتہ شدہ است۔ قال سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن۔ گفت عمرو بن شعیب یا پدرش از جد او شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قومے را کہ مدافع و مناقضہ میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند دران۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ انما ہلک من کان قبلکم بہذا۔ ہلاک شدند کسانیکہ پیش از شما بودند مگر باین صفت کہ۔ ضربوا کتاب اللہ بعضہ ببعض۔ زدند کتاب خدا را بعض آن را ببعض یعنی رد کردند و ناقض بیان آیات و گفتند کہ این آیت مخالف آن آیت ست و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات ست ببعض و عدم تمیز میان محکم و متشابہ و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب ست بقول او کہ فرمود۔ وانما نزل کتاب اللہ یصدق بعضہ بعضا۔ و فرود آمد و نازل شدہ است کتاب خدا مگر آنکہ تصدیق میکند بعض او بعض را۔ فلا تکذبوا بعضہ ببعض۔ پس تکذیب مکنید بعض آن را ببعض۔ فما علمتم منہ فقولوا۔ پس آنچہ دانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان کنید۔ وما جہلتم فکلوہ الی عالمہ۔ و آنچہ ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آن را بداننده او یعنی اللہ تعالے و رسول صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند مراد عالمے ست کہ علم کتاب و تفسیر آن دارد۔ رواہ احمد وابن ماجہ۔

وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف۔ فرود فرستادہ شدہ است قرآن بر ہفت حرف و حرف در لغت بمعنی طرف ست و اینجا ہفت نوع و ہفت طریق و آنچہ مناسب این معنی افتد مراد است و شراح را اختلاف ست کہ این ہفت حرف کدام ست و مراد ہفت لغت ست کہ در عرب مشہور ست و مشہور لغات بودہ اند و آن لغت قریش ... و ہذیل و تمیم ست آوردہ اند اول کہ قرآن نازل شد بلغت قریش آمد کہ لغت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حضرت عزت التماس کرد کہ درین امر توسعہ شود پس امر شد کہ ہر کس بلغت خویش بخواند و ہمچنین میخواندند تا زمان امیر المومنین عثمان و چون و

رضی الله عنه مصاحف متعدده نویسانید و ببلاد اسلام فرستاد و قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامرای ابو بکر صدیق و
عمر فاروق رضی الله عنهما جمع کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعضی مر بعضی را و خواندن آن لغات
یکی چیزی اند که و متفق شدند بران صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقرای سبع باسانید متصله و باقی ماند اختلافی که در بن لغت
مقرره بود از ادغام و اماله و وقف و غیر آن از آنچه میان این قرا بحسب اختیار و ترجیح مخالف افتاده است و بعضی گویند که مراد هفت
سبع قراءات سبعه است که متواتر و ثابت اند بی شبهه و بر همه احکام قرآنیت از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب
و امثال آن مترتب است و بعضی هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بران مشتمل است از امر و نهی و قصص و امثال و وعظ و وعد
و وعید و بعضی بعبارة دیگر احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعضی گویند که مراد از هفت عدد مخصوص نیست بلکه
مراد توسعه و کثرت است و عرب هفت را باین معنی استعمال میکنند بنا بر آنکه این عدد لیست که قاعده زبان در کمال بر آنست کذا قالوا
والله اعلم - لکل آیة منها ظهر و بطن - مر هر آیتی را از آن حروف سبعه که قرآن بران نازل است و در بعضی نسخ لکل آیة منه و این ظاهرتر است
و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی مر آیتی از قرآن را ظاهری است و باطنی مراد بظاهر آنچه اهل زبان می فهمند و باطن آنچه بندگان خاص
حق تعالی بران مطلع اند یا مراد بظاهر آنچه بیان میکنند آنرا بالتفسیر و باطن آنچه کشف میکنند آنرا بالتأویل و تفسیر متعلق بروایت است
و تأویل آنچه متعلق بدرایت است و بعضی گویند مراد بظهر ایمان آوردن است بدان و ببطن عمل کردن بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت است
و ببطن تفهم و تدبر یا ظهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار - ولکل حد مطلع بتشدید طا و فتح لام
مشدده جای بلند که بران بر آیند و بر بالای وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یکی از ظهر و بطن را حدی است و نهایتی
و هر حد و نهایت را مقامی است که بترقی و صعود بران مقام اطلاع واقع میشود بر آن حد و نهایت پس مطلع ظهر تعلم عربیت است و
علومیکه ظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع و ملازمت
عمل بمقتضای آن تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و تخلیه سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته اند
بیت جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بگشاید * که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا * و بعضی گفته اند که مراد بحد احکام شریعت
که تعیین نموده و حد فرموده است و هر یکی از احکام او را موضعی است که بدان اطلاع افتد بر حکم و تمامه آن حدود و احکام
و موضع اطلاع بران حاصل شود مگر حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم و علمای او در ان طبقات و منازل و مقامات است
بعضها فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی و ارجح است والله اعلم - رواه فی شرح السنة - وعن عبد الله
بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العلم ثلثة - علم اصول دین و شریعت سه است - آیة محکمة - یکی آیتی که محکم است اشارت
بکتاب الله است و تخصیص بآیت محکمه جهت آنست که آن ام الکتاب و اصل اوست و محفوظ است از احتمال و اشتباه و بر هر جزو
از متشابهات محمول بران است و علومیکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان - او سنة قائمة - یا سنتی که ثابت است محفوظ
متون و اسانید آن - او فریضة عادلة - یا فریضه ایست که مثل و عدیل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند

ومستنبط اند از ان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از ان بلفظ فریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها
واجب ست چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار ست کتاب و سنت و اجماع و قیاس ۔ وما
کان سوی ذلک فهو فضل ۔ و هرچه که هست از زوائد علوم خارج از این پس آن فضل ست و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص
و جمع آن فضول ست غالب آمده در مالایعنی و آنچه خیر نیست در وے و فضول کسے که مشغول باشد بمالایعنی چنانچه قال الله
و نه قال رسوله فضلا باشد فضل بمعنی اسم فضول ۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه ۔ وعن عوف بن مالک الاشجعی ۔
صحابی ست اول مشاهد او خیبر ست و بود با وے رایت اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وے سنه ثلث
وسبعین ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص ۔ اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان ست و قصه مشتق ست از ان قاص
کسے که قصه را بر وجهیکه هست بگوید و خوانده میشود بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت و او نیز آید قاص واعظ را گویند و مراد اینجا
این معنی ست می فرماید که قصه نخوانند و وعظ نگوید ۔ الا الامیر ۔ مگر حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار
با فهمیها بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند ۔ او مامور ۔ یا کسے که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز ست از پیش وے
پس حکم او حکم امیر ست ۔ او مختال ۔ یا مردے متکبر معجب که از برائے طلب ریاست و اتباع هوی ریا میکند و تصدر می جوید مختال
بجائے متکبر است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض این روایت را اصح و اولے داشته اند والله اعلم
و در بین حدیث است که قص و وعظ بے اذن امام نیز که امام دانا ترست بمصالح رعیت و مهربان ترست بر ایشان و اگر خود نگوید
چنانکه امرا بیان علما کسے را که بعلم و تقوے و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و
خیانت و بدعت دور باشد و اینجا استنباط می توان کرد که تصدر بر سجادهٔ مشیخت برائے وعظ و ارشاد و هدایت بے اذن مشائخ و اجازت
و اخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضے از فقها چنان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه است
که مخصوص است بامرا امام و هر که نائب او باشد ۔ رواه ابو داؤد و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و فی روایته
او مرائی ۔ و در روایت دارمی او مرائی آمده یعنی ریاورزنده ۔ بدل ۔ لفظ او مختال ۔ که در روایت ابو داؤد واقع شده
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم ۔ کسے که فتوے دهد بے علم ۔ کان اثمه علی
من افتاه ۔ باشد گناه او بر گردن کسے که استفتا نمود و پرسید از وے مسئله چه باعث این فتوے بے علم که موجب
اثم است او شده اما اگر عمدا با وجود مردے دیگر اعلم از وے پرسیده باشد پس بدین وجه افتا بمعنی استفتا باشد و این
بر تقدیریست که افتی اول بر لفظ معلوم باشد و اگر بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوے داده شد
بے علم باشد گناه او بر کسے که فتوے داده است او را و این معنی ظاهر ترست ۔ ومن اشار علی اخیه ۔ و کسے که امر کرد برادر
خود را که مشورت کرده است با وے و مصلحت طلبیده ۔ بامر یعلم ان الرشد فی غیره ۔ بکاریکه میداند که صلاح کار وے
در غیر آن کار ست ۔ فقد خانه ۔ پس بتحقیق خیانت کرد او را الاستشارة مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی

مفتی

داود ـ رواه ابوداود ـ وعن معویة قال ان النبی ـ گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن الاغلوطات
نهی کرد از غلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بے همزه نیز آمده کلامے که در غلط انداخته شود کسے را
بدان و آن از مسائل صعاب است و گویند اگر قصد اظهار فضیلت نفس خود و تنقیص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند
و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام است و بعضی گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکه دیگرے را
در مغالطه انداخته آن دیگر نیز او را در آن بیندازند بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جائز است چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس
هارون رشید کرده والله اعلم ـ رواه ابوداود ـ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن ـ
بیاموزید فرائض را و قرآن را ـ وعلموا الناس ـ و بیاموزانید مردم را ـ فانی مقبوض ـ زیرا که من قبض کرده شوم و برداشته شوم
از عالم و مراد بفرائض احکامے است که فرض و لازم است عمل بدان در دین چون در مقابله قرآن واقع شده مراد احکامے خواهد بود که
در سنت واقع شده است و بعضے از فرائض علم مواریث مراد داشته اند ـ رواه الترمذی ـ وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله
گفت ابوالدرداء بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء ـ پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم مبارک
خود را بسوے آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس وحی آمد باقتراب اجل وے صلی الله علیه وسلم ـ
ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس ـ پس گفت این وقت آنست که در ربوده شود در وے علم و وحی از مردم ـ حتی لا
یقدروا منه علی شیء ـ تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز ـ رواه الترمذی ـ وعن ابی هریرة روایة ـ آمده است از ابی هریره
بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجاے آنکه گویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکن چون راوی
ابی هریره را یقین نیست با آنکه وے این لفظ گفته بجاے وے لفظ روایت آورد و مقصود آنست که روایت کرد ابوهریره
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود ـ یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل ـ نزدیک است که بزنند مردم جگرهاے شتران را
کنایت است از سرعت سیر و طول سفر ـ یطلبون العلم ـ در حالیکه طلب میکنند علم را ـ فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینة ـ پس
نیابند هیچ یکے را داناتر از عالم مدینه مطهره ـ رواه الترمذی وفی جامعه ـ و مذکور است در جامع ترمذی که ـ قال ابن عیینة انه
مالک بن انس ـ گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه درین حدیث
امام مالک است ـ ومثله عن عبدالرزاق ـ و مانند این سخن ابن عیینه منقول است از عبدالرزاق که از کبار مشاهیر ائمه حدیث است
یعنی وے نیز گفته که از عالم مدینه امام مالک مراد است ـ قال اسحق بن موسی ـ گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان بن
عیینه است ـ سمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد ـ و شنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم مدینه که در حدیث مذکور است عمری
زاهد است که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت خود بود از اولاد عمر بن الخطاب ـ واسمه ـ و نام عمری زاهد ـ عبدالعزیز بن عبدالله ـ
پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و عبدالرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک را گفت و اسحق ابن موسی نقل کرد
که عمری زاهد را گفت و نام عمری زاهد که مشهور است عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام درینجا

در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ابہم و پوشیده نماند که در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینہ بتعیین را مجال تنگ ست هر کس باعتقاد خود اطلاق این ظن
گفته و چون امام مالک در زمان خود به حدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و باین بلده طیبه منسوب و ارتباط و ملازمت خاص
داشت مطلقا آن ست که توان بر وے حمل کرد اما با وجود آن در زمان وے پیش و پیش از وے درین بلده اکابر علما
علما و مجتهدان و امامان بوده اند که خارج از حد شمار و حصر باشند و ظاهر آن ست والله اعلم که مصداق کلام معجز نظام آنحضرت از رجال
آخر زمان که علم در مدینه منحصر و مختصر گردد و در مدینه ماهر و چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد که در آخر زمان قبیل و این قول اقرب ست بصواب
والله اعلم — **وعنه** — و هم از ابی هریره روایت ست که گفت — **فیما اعلم** — و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است
و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نیز خوانده — **عن رسول الله** — در آنچه میدانم از پیغمبر خدا — **صلی الله علیه وسلم** — این حدیث ست که
قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — **ان الله** — بدرستی که خداے — **عزوجل یبعث** — می برانگیزد و پیدا میکند —
لهذه الامة — براے نفع این امت و تقویت و تائید دین وے — **علی راس کل مائة سنة** — بر سر تمامی هر صد سال — **من**
یجدد لها دینها — کسے را که نو میگرداند و تازه میسازد براے این امت دین او را — **رواه ابوداؤد** — بدانکه اکثر مردم ازین حدیث
چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد و از میان اهل زمان خود به تجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت
سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلاے کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائه اولے فلان بود و در مائه دوم فلان
و بعض گفته اند که اولے حمل بر عموم ست خواه یک کس باشد یا جمعے باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع و میتواند شامل
علما و فقها که شامل ست ملوک و امرا و قراء و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علماے نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اخیار اموال
و اشیاء را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند جمیع طوائف را که وجود ایشان قوت
و کمالے در وے هست و درین پیدا آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که دیگر زمان در هر شهرے یکے با جماعه پیدا شود
باین صفت و درین باشد والله اعلم — **وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری** — بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب ست بعذره
بن سعد که یک قبیله الیست از عرب — **قال قال رسول الله** — گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین ست گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم — بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را — **من کل خلف عدوله** — از هر جماعت پس
آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند — **ینفون عنه تحریف الغالین** — و دور میکنند و میرانند از علم تغییر از حد
در گذرندگان و راه دین را و تحریف تبدیل حق بباطل تغییر لفظ یا در معنی — **وانتحال المبطلین** — و دور میکنند دفع میکنند
اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزے که از ان دیگرے ست براے نفس خود بدروغ از شعرے یا قولے و اینجا کنایت
از کذب ست — **وتاویل الجاهلین** — و دور میکنند تاویل جاهلان را که بے علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر
بگردانند — **رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا** — روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال
من حدیث بقیة بن الولید — که کثیر الروایت ست از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وے بعضی گفته ثقه است

و مامون و لیکن مدلس بود مات سنۃ ست و تسعین و مائۃ — عن معاذ بن رفاعۃ — و در اکثر نسخ مشکوٰۃ این چنین واقع شده است و صحیح معان بن رفاعۃ بضم میم و عین مهملہ است و هم چنین بعد از الف نون ست بسکان ذال و در وے نیز اختلافست بعضی و راثقہ گویند بعضی ضعیف و در کاشف ذهبی معاذ بن رفاعۃ و معان بن رفاعۃ هر دو مذکور است اما آنکہ بقیۃ بن الولید کہ از وے روایت میکند معان ست بنون — عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری و در اصل کتاب درینجا بیاض ست از رواه البیهقی تا قول او العذری — و سند کرد حدیث جابر — و نزدیک باشد کہ ذکر کنیم حدیث جابر را کہ در وے این کلمہ واقع ست — فانما شفاء العی السؤال — نیست شفائے جهل و در ماندگی سخن مگر پرسیدن از علما —

فی باب التیمم — در باب تیمم ان شاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثالث — عن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءہ الموت و هو یطلب العلم کسیکہ بیاید او را موت و حال آنست کہ وے طلب میکند علم را — لیحیی بہ الاسلام — تا زندہ گرداند و قوی و تازہ گرداند بآن علم دین اسلام را نہ برائے آنکہ حاصل کند مال و جاہ دنیا و لذات و شهوات نفسانی را — فبینہ و بین النبیین درجۃ واحدۃ فی الجنۃ — پس میان او و میان پیغمبران یک پایہ تفاوت ست در بهشت و این مبالغہ است در قرب او بحضرت انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیهم اجمعین و لهذا آنرا تاکید کرد بدرجہ واحدہ — رواه الدارمی — و عنہ مرسلا — و هم از حسن ست بطریق ارسال — قال سئل رسول اللہ — گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین — از حال دو مرد کہ — کانا فی بنی اسرائیل — بودند در بنی اسرائیل — احدهما کان عالما یصلی المکتوبۃ — یکے ازان دو مرد بود عالم کہ میگزارد نماز فرض را — ثم یجلس فیعلم الناس الخیر — بعد ازان می نشست پس می آموخت مردم را علم — و الآخر یصوم النهار و یقوم اللیل — و مرد دیگر روزہ میداشت روز را و بیداری بود و نماز میگزارد در شب و وے نیز عالم بود اما از اول بابر با کہ تواند کہ بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نہ بنشر علم و تعلیم آن — ایهما افضل — پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یابندہ تر است — قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی المکتوبۃ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر — زیادت ثواب این مرد عالم کہ صفتش این ست کہ میگزارد نماز فرض را پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم — علی العابد الذی یصوم النهار و یقوم اللیل — بر این مرد عابد کہ روزہ میداشت روز را و نماز میگزارد در شب — کفضلی علی ادناکم — مانند فضل من ست بر مردے کہ دنی و پست پایہ تر ست از شما — رواه الدارمی —

و عن علی — رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الرجل الفقیہ فی الدین — نیکو مردیست آنکہ فقیہ است در دین و عالم ست باحکام آن مشغول ست در ان — ان احتیج الیہ نفع — اگر احتیاج و نیاز مندی آوردہ شود بسوے وے فائدہ رساند مردم را — و ان استغنی عنہ اغنی نفسہ — و اگر بے نیازی کردہ شود از وے بے نیاز گرداند خود را از ایشان — رواه رزین — حاصل معنی آنکہ لائق بحال عالم آنست کہ محتاج نگرداند خود را بسوے خلق و میل نکند بصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز متقطع نگردد مطلقا و ترک افادہ و تعلم نکند بلکہ اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوے چنانکہ عالم دیگر نباشد کہ افادہ علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افادہ کند و اگر محتاج نباشند و مستفید نباشند

بے نیاز گردد و از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولے و بخدمت علم و بمطالعہ کتب دینیہ و تصنیف و نشر علم باین طریق فافہم
وعن عکرمۃ ۔ مولاے ابن عباس و یکے از فقہاے مکہ بود و اصل وے از بربر است از اہل مغرب شعبی گفتہ نیست کسی را
امروز اعلم بکتاب اللہ از عکرمۃ تابعی ثقہ است و بعض مردم را در وے اختلاف ست و بخاری گفتہ کہ نیافتیم ہیچ یکے را از صحاب
خود مگر آنکہ احتجاج میکرد بہ عکرمہ مات سنۃ سبع و مائۃ ۔ ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعۃ مرۃ ۔ روایت میکند عکرمہ کہ گفت
ابن عباس مرا و با انجا طلب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در ہفتہ یکبار ۔ فان ابیت فمرتین ۔ و اگر ابا می آری از حدیث کردن
در ہفتہ یکبار و زیادت بران میخواہی پس حدیث کن در ہفتہ دوبار ۔ فان اکثرت فثلث مرات ۔ و اگر بسیار میخواہی پس حدیث کن
سہ بار و زیادت از سہ بار مکن کہ ملول خواہی ساخت مردم را ۔ ولا تمل الناس ہذا القرآن ۔ و ملول مساز و بستوہ میار مردم را
ازین قرآن عظیم الشان کہ شوق و ذوق دران مطلوب ست ۔ ولا الفینک تاتی القوم وہم فی حدیث من حدیثہم ۔ و نیابم ترا
بدین حالت کہ بیائی مردم را دران حال کہ ایشان در سخنے از سخنان خود باشند ۔ فتقص علیہم ۔ پس قصہ خوانی بر ایشان و وعظ
کنی ۔ فتقطع علیہم حدیثہم ۔ پس ببری بر ایشان سخن ایشان را ۔ فتملہم ۔ پس بدین سبب آن گردد کہ ملول گردانی ایشان را ۔ ولکن انصت
و لیکن خاموش نشین ۔ فاذا امروک ۔ پس وقتیکہ بفرمایند ترا و التماس نمایند از تو حدیث را ۔ فحدثہم وہم یشتہونہ ۔ پس حدیث کن
ایشان را در حال آنکہ ایشان خوش دارند حدیث ترا خواہ سخن دنیا باشد کہ مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد قطع آن مناسب
نبود و اگر سخن دنیا ست شاید کہ بحکم بشریت گذشتن از ان خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در
آنکہ اقتضاء و ہمیشہ دین کاندیار مگر مصلحتی در قطع سخن ایشان باشد پس ہمین تقریر سبب ایشان را از ان سخن برآرد و لوازم بحث
وقت با یکدیگر گذشت و انچہ ابن عباس فرمودہ است بحکم غالب و بنظر ظاہر فرمودہ است رضی اللہ عنہ و خود دران روزگار
غالب بر مردم سخن دین بودہ است ۔ وانظر السجع من الدعاء ۔ و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را کہ بتکلف باشد بسبب
و با سجع شروع و تفریع کردہ ۔ فاجتنبہ ۔ پس پرہیز کن و یکسو شو از ان ۔ فانی عہدت رسول اللہ ۔ پس بدرستی کہ من یافتم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ ۔ و یاران او را ۔ لا یفعلون ذلک ۔ نمیکردند سجع را در دعا بتکلف و انچہ واقع شدہ است
در ادعیہ ماثورہ از سجع بے تکلف آمدہ است چنانکہ در بعض مواضع موزون نیز افتادہ است بے قصد و ارادہ ۔ رواہ البخاری ۔
وعن واثلۃ بن الاسقع ۔ بن الاسقع ۔ بسین مہملہ و قاف صحابی ست اسلام آوردہ در ہنگامیکہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم تجہیز جیش تبوک میکرد و از اہل صفہ بود و نزول کرد بصرہ بعد از ان بشام رفت و ببیت المقدس صد سال عمر یافت
و بعضی گفتہ اند ہشتاد و ہشت رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادرکہ ۔ کسیکہ بجوید علم دین را
پس دریابد آن را ۔ کان لہ کفلان من الاجر ۔ باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکے اجر طلب و مشقت کہ در تعلم و تحصیل علم
دین کشیدہ است دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس کہ دیگران را خواہد کرد یا ثواب عملے کہ بدان خواہد کرد ۔ فان لم یدرکہ کان
لہ کفل من الاجر ۔ پس اگر درنیافت علم را و حاصل نشدہ باشد مر او را یک نصیب باشد ثواب بر ہر تقدیر در طلب علم باید و اگر

نورے حاصل شود و گرنه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت گرچه نتوان بدوست ره بردن ۞ شرط یاری ست در طلب مردن ۞
دیگر مقصود جامی از علم گفته که چه نیست مقصود او این که دهد جان درین طلب - رواه الدارمی - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته - بدرستی که از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را
از ثواب کردار وے و نیکی ہاے وے پس از مرگ وے - علما علمه ونشره - علمے ست که دانست آن را و پراگنده ساخت
آن را و بعض نسخ علمه بتشدید آمده و برین وجه ونشره تفسیر و بیان اوست یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست - وولدا صالحا
ترکه - و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود - او مصحفا ورثه - بتشدید را یا مصحفے که بارث گذاشت او را یا وقف
کرد در حالت حیات خود - او مسجدا بناه - یا مسجدے که برآورد او را - او بیتا لابن السبیل بناه - یا خانه که برائے مسافران
بنا کرد آن را - او نهرا اجراه - یا جوے که روان ساخت آن را - او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته - یا صدقه که بیرون
آورد آن را از مال خود در تندرستی خود و حیات خود اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد - تلحقه من بعد موته
می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجهت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقه بجهت اهتمام
بشان وے و بعضے از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه ست و معنی آن انست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وے تا
داخل صدقه جاریه گردد و اگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی می ماند از ثواب بعد از موت سه چیز ست علم و ولد و صدقه جاریه و اینجا هفت
چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد همه داخل صدقه جاریه است - رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
یقول میگفت - ان الله عز وجل اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم - بدرستی که خداے تعالی وحی فرستاد بسوئے
من که هرکه برود راهے را و پیش گیرد طریقے را در طلب علم - سهلت له طریق الجنة - آسان گردانم مر او را راه بهشت را -
ومن سلبت کریمتیه - وهر که بربایم و دور گردانم هر دو چشم او را - اثبته علیهما الجنة - جزا دهم ثواب دهم او را در مقابله هر دو چشم
بهشت را کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی ست گویند مراد اینجا چشم افتاده - وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة - و زیادتی
در علم اگرچه اندک باشد بهتر ست از زیادتی در عبادت اگرچه بسیار بود - وملاک الدین الورع - و قوام و نظام کار نهاده دین و سبب
استحکام و قوت وے ورع و تقوی ست و نزد بعض مرتبه ورع بالاتر ست از تقوی تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب از
شبهه و باصطلاح بعض تقوی کامل تر و تمام تر ست از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی ست - رواه البیهقی فی شعب الایمان -
وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها - درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر
و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یکساعت از شب بهتر است از زنده گردانیدن تمام شب و نماز گزاردن دران احیاء لیل
دو معنی دارد یکے زنده گردانیدن شب را گویا که شب که در وے برنخیزند و نماز نکنند دران مرده است و بطاعت و عبادت گویا
دران زنده میگردد و دیگر زنده گردانیدن نفس خود او شب چه خفته و بیکار در حکم مرده است - رواه الدارمی - وعن عبد الله

بن عمرو ان رسول الله — روایت است از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر بمجلسین فی مسجده — گذشت بر دو مجلس
که در مسجد شریف وے بود یعنی صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعه دیگر بمذاکره
علم — فقال کلاهما علی خیر — پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس را هر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار
نیک می کنند — واحدهما افضل من صاحبه — ولیکن یکے ازان هر دو اهل مجالس فاضل تر و بهتر از دیگر است — اما هؤلاء فیدعون الله
ویرغبون الیه — اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند خداے تعالے را و رغبت می کنند بسوے او و امیدوار اند و
حصول مقصود و دعاے خود را حصول دعاے ایشان در مشیت حق است — فان شاء اعطاهم — پس اگر خواهد میدهد
بدیشان را بدعاے ایشان — وان شاء منعهم — و اگر میخواهد منع میکند و نمیدهد — واما هؤلاء فیتعلمون الفقه والعلم ویعلمون
الجاهل — واما این طائفه دیگر که مشغول بمذاکره علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را شک راوی است و می آموزانند جاهل را فائده
ایشان نقد است و متعدی بغیر — فهم افضل — پس ایشان فاضل تر اند از جماعه اول — وانما بعثت معلما — و فرمود من برانگیخته شده ام
و فرستاده شده ام آموزاننده علم و تعلیم کننده آن را — ثم جلس فیهم — پس نشست در میان این قوم که مذاکره علم میکردند بالاتر ازین فضیلتے
باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد و چه گمانست راوی ازین یعنی خبریست که سلطان جهان
با ایشان است — رواه الدارمی — وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی اذا بلغه الرجل کان
فقیها — پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبه علمے که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در عداد فقها
در آید و شود با ایشان — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها —
کسیکه یاد گیرد و برساند امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند که مراد و مقصود رسانیدن چهل حدیث است با ایشان
اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده — بعثه الله فقیها — برانگیزد او را خداے تعالے روز قیامت در زمره فقها — وکنت له
یوم القیمة شافعا وشهیدا — و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم
این حدیث علماء کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند
و هر کسے بابے از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده هر حدیث در بابے و یک دو اول تالیف که بعد از خدمت این علم شریف
بدان توفیق یافته ام آن اربعین است — وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا —
آیا می دانید که کیست نیکوتر و سره تر در بخشنده تر از روے جود و کرم — قالوا الله ورسوله اعلم — گفتند صحابه خدا و رسول خدا دانا تر
اند — قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — الله اجود جودا — خداے تعالے کامل تر و بزرگ تر است از روے جود
از هر که غیر اوست — ثم انا اجود بنی آدم — بعد از حق تعالے من جواد ترم از میان آدمیان — واجودهم من بعدی — و جواد ترین
انسان و در بعض نسخ اجودهم یعنی جواد ترین بنی آدم — رجل علم علما فنشره — مردی است که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را به تعلیم
و تصنیف تا که ثابت شود والله اعلم — یأتی یوم القیمة امیرا وحده — می آید روز قیامت تنها مانند امیرے که همراه او تابعان و خادمان

باشند. — او قال امة واحدة — شک راوی ست که بجائے امیر او حده امة واحدة گفت یعنی تن تنها مانند اشتے وجماعتے
باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که ان ابراهیم کان امة مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق
و با شوکت و حشمت آید برا نزد او — وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان — وهم از انس آمده که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند — منهوم فی العلم — یکے حریص در علم — لا یشبع منه — سیر نمیشود از تحصیل علم هر چند
بیشتر حاصل میکند متعطش تر میگردد — ومنهوم فی الدنیا لا یشبع منها — و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نگردد از ان — روی البیهقی
الاحادیث الثلاثة فی شعب الایمان — روایت کرد این سه حدیث را که یکے از ابی الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان
وقال — و گفت بیهقی که — قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء — گفته است امام در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت طلب علم
حدیث روایت کرد — هذا متن مشهور فیما بین الناس — متن این حدیث مشهور ست میان مردم — ولیس له اسناد صحیح — و نیست
مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته که این حدیث ضعیف ست ولیکن او را طرق متعدده است که بعض بعض را قوت
میدهند و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمه کبار آن را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند —
وعن عون — بن عون تابعی ست زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکنند از وی
زهری و ابو حنیفه — قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا — دو حریص سیر نمیشوند اهل علم
و اهل دنیا — ولا یستویان — و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه — اما صاحب العلم فیزداد رضی الرحمن — اما صاحب علم
پس زیاده میکند خوشنودی خدائے مهربان را — واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان — واما صاحب دنیا پس نهایت میرود
در سرکشی و عصیان — ثم قرأ — پس خواند عبد الله مناسب برائے تمادی صاحب دنیا در طغیان برانگیختن توانگری این آیت را —
کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال قال — گفت عون که گفت عبد الله — الآخر — یعنی دلیل جانب دیگر که رضائے رحمن ست
زیادت حرص بر علم این آیت ست — انما یخشی الله من عباده العلماء — که وارد ست در فضیلت علما و خوف و خشیه ایشان از خدا
ورضائے او از ایشان — رواه الدارمی — وعن ابن عباس — رضی الله عنهما — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان اناسا من امتی — و بدرستی که بعض مردم از امت من — سیتفقهون فی الدین — نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند در دین — ویقرؤن
القرآن — و بخوانند قرآن را — یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم — میگویند می آییم امرا را پس میرسیم و میگیریم بهره از دنیائے ایشان
ونعتزلهم بدیننا — و کناره میگیریم از ایشان با دین خود — ولا یکون ذلک — و نمیشود و درست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب امرا
وسلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را — کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک — چنانکه چیده نمیشود از قتاد که نام درختے
ست خار دار که میوه ندارد — کذلک لا یجتنی من قربهم الا — حاصل کرده نمیشود از قرب امرا مگر خسران و وبال
که زبان بیان و تعبیر از ان کوتاه است این معنی از حذف مستثنی مفهوم میگردد و مستثنی را حذف کرد بقرینه مقام — قال
کانه یعنی الخطایا — گفت محمد بن الصباح تشدید با که شیخ بخاری و مسلم و ابو داود و احمد ست

ستند کہ خدمت کردن آنہا را یعنی حاصل نکنند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در خدمت کردن اشارت ست بآن کہ زیان
در صحبت ایشان ازین چنان و چندان ست کہ بیان نتوان کرد — رواہ ابن ماجہ — وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ — قال لو ان اہل
العلم صانوا العلم — اگر بودے کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را — ووضعوہ عند اہلہ — و می نہادند علم را نزد اہل آن
وقابل آن لسادوا بہ اہل زمانہم — ہر آئینہ مهتر میشدند بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ عزت علم نگاہ دارد علم نیز عزت او را نگاہ دارد — ولکنہم بذلوہ
لاہل الدنیا — ولیکن اہل علم دادند علم را مر اہل دنیا را و نگاہ نداشتند از ایشان — لینالوا بہ من دنیاہم — تا یابند بدل علم
چیزے از دنیاے ایشان — فہانوا علیہم — پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان — سمعت نبیکم شنیدم
پیغمبر شما را — صلی اللہ علیہ وسلم یقول — میگفت — من جعل الہموم ہما واحدا ہم آخرتہ — کسے کہ بگرداند قصدہاے خود را یک
قصد کہ قصد آخرت ست و جز آخرت مقصود ندارد — کفاہ اللہ تعالیٰ ہم دنیاہ — بسندہ شود او را خداے تعالیٰ مقصود
دنیاے او را — ومن تشعبت بہ الہموم احوال الدنیا — و کسے کہ متفرق و پریشان گرداند او را قصدہاے او کہ احوال و پریشانیہاے
دنیا ست — لم یبال اللہ فی ای اودیتہا ہلک — باک و پروا ندارد خداے تعالیٰ کہ در کدام یکے از وادیہاے دنیا و احوال دنیا
ہلاک گردد آنکس — رواہ ابن ماجہ — روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسعود از قول وے لو ان اہل العلم تا آخر — ورواہ البیہقی
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ — و روایت کرد آن را بیہقی از ابن عمر از قول وے — من جعل الہموم الی آخرہ — و اول حدیث را
روایت کرد — وعن الاعمش — ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست انس بن مالک را دیدہ ولیکن در شنیدن وے از وے
خلاف ست و از بسیارے از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و امثال ایشان از وے روایت میکنند از اعلام مشہور بعلم
حدیث و قرآن بود کہ از وے چہار صد حدیث روایت کرد و گفت یحییٰ ابن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت ہذا الدیباج
الخسروانی و بود اعمش کہ فوت نشدہ از وے تکبیر اولیٰ مدت ہفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود وفات سنہ ثمان و اربعین و
مائۃ و وے شیعی بود و مناقب او بسیار است و بعضی او را سید المحدثین گفتہ اند — قال قال رسول اللہ — گفت اعمش کہ از تابعین ست
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آفۃ العلم النسیان — آفت علم فراموشی ست و این در حقیقت تنبیہ ست بر اجتناب از مباشرت
اسبابے کہ موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت شعر شکوت الی
وکیع سوء حفظی ۔ فاوصانی الی ترک المعاصی ۔ فان العلم فضل من الٰہ ۔ و فضل اللہ لا یعطی لعاصی — و اضاعتہ ان تحدث بہ غیر اہلہ
و ضائع و ہلاک گردانیدن علم این ست کہ حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اہل علم و قابل آن — رواہ الدارمی مرسلا —
وعن سفیان ان عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ — قال لکعب — روایت ست از سفیان ثوری کہ عمر بن الخطاب گفت مر کعب
احبار را — من ارباب العلم — کیستند خداوندان علم یعنی اہلہا کہ مالک علم اند و رسوخ یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند
کہ ایشان را ارباب علم توان خواند و رب بمعنی مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند — قال — گفت کعب — الذین یعملون بما
یعلمون — ارباب علم آن کسان اند کہ عمل میکنند بانچہ علم دارند — قال — گفت عمر بن الخطاب — فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چه چیز بیرون کشید نور و هیبت و برکت علم را از دلهاے علما - قال الطمع - گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلهاے علما طمع در مال
وجاه و رغبت در اسباب اشیاے دنیا و گفته اند الطمع یصیر الاسود ذبابا طمع شیران را مگس میسازد و باطمع کلمهٔ حق گفتن دشوار است
مثنوی طمع نبود و فهم و حکمت بشوی ٭ طمع بگسل و هرچه دانی بگوی ٭ طمع را سه حرف است هر سه تهی ٭ از آن نیست مر
مطمعان را بهی - منقول است از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتداے امر خود در شهر اسکندریه افتاده بودم واز
مردے که مرا می شناخت بنصف درهم چیزے خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید ازمن نگیرد هاتف آواز داد که السلامة
فی الدین بترک طمع فی المخلوقین - رواه الدارمی - وعن الاحوص بن حکیم - تابعی است انس را و عبد الله بن بسر را دیده
واز انس سماع او صحیح است وامام احمد گفته که وے هیچ نمی ارزد وابن معین گفته لیس بشیئ وابن مهدی گفته نتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابی است - عن ابیه قال سال رجل النبی - گفت پرسید مردے پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر -
از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه کسانند و آن معنی موافق تر است بجواب و در صراح گفته که شر بمعنی بدی و بد و بدتر با هم گویند
فلان شر الناس یعنی گویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز بمعنی آید نیکی و نیک و نیکوتر و سیاق حدیث ناظر بمعنی اخیر است
فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - لا تسألونی عن الشر - نه پرسید مرا از شر - وسلونی عن الخیر - و پرسید مرا از خیر -
یقولها ثلثا - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر ایشان مخصوص
به بدی بر خاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس را نیز ذکر کرد از برائے تدارک و تلافی آن کراهت - ثم
قال - پستر فرمود - الا ان شر الشر شرار العلماء - واناه آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند - وان خیر الخیر خیار العلماء - و بدرستیکه
نیکترین نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند که از مردم دیگر -
رواه الدارمی - وعن ابی الدرداء قال ان من شر الناس عند الله منزلة یوم القیمة - بدرستی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا
از روے قدر و منزلت روز قیامت - عالم لا ینتفع بعلمه - عالمے است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینتفع بصیغهٔ مجهول
نیز تصحیح کرده آمده یعنی عالمے که نفع برده نمیشود بعلم وے بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نهی منکر و موید این است حدیث
ابی هریره که در آخر فصل آید که در روے بصیغهٔ مجهول است البته - رواه الدارمی - وعن زیاد بن حدیر - بضم حاء و فتح دال مهملتین و
سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنید از عمر و علی و شنید از وے شعبی وغیره - قال قال لی عمر - گفت گفت مرا عمر بن الخطاب
رضی الله عنه - هل تعرف ما یهدم الاسلام - آیا می شناسی چه چیز میشکند بناے مسلمانی را و ویران میکند آن را و هدم بمعنی شکستن شکست
نیز آید و این معنی نیز مناسب است - قال لا - گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم - قال یهدمه زلة العالم - گفت عمر میشکند بناے مسلمانی را لغزش
عالم و گناه کردن او - وجدال المنافق بالکتاب - و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برائے افساد دین اسلام و در حکم جدال و نزاع
مبتدعه به شبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث شکوک و تشکیک در دین میشود - وحکم الائمة المضلین - وحکم کردن امرائے جور که گمراه کنندگان
خلق اند بر وفق هوی و شهوت خود و جبر و کره دیگران بر قبول و اطاعت آن - رواه الدارمی - وعن الحسن قال العلم علمان -

و امارت شدن آن اشارت میکرد با مارت یزید بن معاویہ کہ بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالیٰ مستجاب گردانید دعاے
ابی ہریرہ را و برفت از عالم پیش از ان واللہ اعلم پوشیدہ نماند کہ مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار است کہ فہم عوام بدان
نرسد و افشاے آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض متخاطبان در ان نبود چنانکہ در دائرہ علم و دین آنچنین علوم است
پس مکابرہ است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولہم نیز اشارت بآن میتواند بود
ولابد ہر ظاہرے را باطنے و ہر شریعتے را حقیقتے خواہد بود کہ در بیان آن دقتے و غموضے باشد کہ چون بفہم عوام نرسد قائل را متہم
و منسوب بچیزے دارند کہ نزد ایشان منکر و مذموم باشد ایشان در ذم و انکار آن در حکم ظاہر معذور ہم باشند و نہی از افشا و اظہار آن
ازین جہت باشد نہ بسبب مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع ست ولیکن در حدیث ابی ہریرہ
اشارت بچیزے دیگرست کہ گفتہ شد نہ بآن علم بوجود قرائن کہ مذکور شد و تخصیص ابی ہریرہ بدان با وجود دیگران از عظماے صحابہ
و عدم فہم ایشان آن را و حکم کردن بقتل او خالی از بعدے نیست این سخن دیگرست واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود
قال یا ایہا الناس من علم شیئا فلیقل بہ اے مردمان آگاہ باشید ہر کسیکہ بداند چیزے را از علوم پس باید بگوید آن را ومن لم یعلم
فلیقل اللہ اعلم و کسیکہ نداند آن را باید کہ تفویض کند علم آن را بخدا پس بگوید کہ خدا داناترست بدان یا نمیدانیم فان من العلم
ان تقول لما لا تعلم پس بدرستیکہ از جملہ علم و دانش ست این کہ بگوئی تو مر چیزے را کہ نمیدانی اللہ اعلم چہ تمیز معلوم
از مجہول و دریافت این کہ نمیدانم دانست نوعے از علم ست و این ست معنی آنچہ مشہورست کہ لا ادری نصف العلم قال اللہ
تعالیٰ لنبیہ گفتہ است خداے تعالیٰ مر پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم قل ما اسئلکم علیہ من اجر وما انا من المتکلفین
بگو اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از ہیچ مزدے و نیستم من از تکلف کنندگان کہ بر بندند بر خود چیزے را
کہ اہل آن نیستند یعنی ہر آنچہ مرا می دانند و امر برسانیدن آن میکنند میگویم و میرسانم و ہیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود
نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیاے غامضہ کہ فہم بدان نرسد و دعوی فہم آن کردن و فتوی و جہد در دانستن آن داخل تکلف است
متفق علیہ منقول ست کہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از آیہ و فاکہۃ و ابا پرسیدند کہ معنی ابا چیست فکر کرد و چون در نیافت
فرمود ہذا التکلف یعنی معلوم ست کہ نام چیزے از جنس فواکہ و متاع ست اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر
کردن در دریافت آن تکلف و بالا یعنی ست وعن ابن سیرین نام او محمد ست از کبار تابعین ست و بندہ و سیرین
مکاتب انس بن مالک ست در علم رویا آیتے بود و چیزہاے غرائب ازوے درین باب منقول ست قال ان ہذا
العلم دین این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدوست فانظروا عمن تاخذون دینکم پس نگاہ کنید
و ببینید کہ از چہ کس میگیرید دین خود را اشارت ست باہتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ
و ورع و سنت تا نباید گرفت از ہر کہ روایت کند خصوصا از ارباب غرض از اہل ہوی و بدعت کہ دیانت ندارند و برائے
ترویج مذہب خود وضع و افترا نمایند رواہ مسلم وعن حذیفۃ از مشاہیر صحابہ است ابو عبد اللہ کنیت اوست

وبیان نام پدر او واو را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان وگفت حدیث که خبر داد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بهرچه خواهد بود تا روز قیامت از فتن ووقائع رضی الله عنه - قال یا معشر القراء استقیموا - ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را
بهتر زبان دارید یا مراد علما اند که عمل دارند ثابت وراست باشید و براه راست بروید - فقد سبقتم سبقا بعیدا - پس
تحقیق سابق شوید ایشما سابق شدنی بسیار - یا سبقتم بصیغه ماضی خطاب معلوم ست مر آن کسان راکه دریافته اند اوائل اسلام و صحابه
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب وسنت سبقت کنند و دریابند هر خیرے راو هر یکے
از ایشان بیاید اگرچه عمل کنند مثل عمل ایشان نرسد با نچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغه مجهول نیز
روایت کرده اند یعنی سبقت کرده شما را پیشی برده بر شما آنها که متصف بوده بودند باستقامت وسلوک طریق مستقیم
وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا - واگر میگیرید شما و میروید راه چپ وراست را میگذارید راه راست را هر آئینه بتحقیق
گمراه شوید گمراه شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز - رواه البخاری - وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب الحزن - پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با
چاه سر نابوده واطلاق کرده شده در حدیث بر وادی از جهت بودن او قعر مانند چاه - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله وما
جب الحزن - وچیست جب حزن وچه مراد است از ان - قال واد فی جهنم - فرمود وادی ست در دوزخ که - یتعوذ
منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة - پناه میجوید از ان دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح و موحش ست که دوزخ از وے
پناه میجوید چه جاے دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت در وے یا مراد حقیقت تعوذ ست
بزبان و پروردگار تعالے قادر ست که دوزخ را سخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات واحادیث مفهوم میگردد - قیل - گفتند
صحابه - یا رسول الله ومن یدخلها - وکه می در آید آن وادی را - قال القراء المراؤن باعمالهم - فرمود می در آیند او را قرآن خوانندگان
ریا کنندگان بعملهاے خود و قرا بر عالمان ومتعبدان نیز اطلاق میاید چه علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم اوست - رواه الترمذی
وکذا ابن ماجه وزاد فیه - وزیاده کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام راکه - وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون
الامراء - وبدرستی که از جمله دشمن داشته شده ترین قرا بسوے خدا آن کسانے اند که ملاقات میکنند وصحبت میدارند امرا را
یعنی بجهت طمع دنیا نه بجهت امر معروف ونهی منکر یا بطریق بر اکراه و دفع شر و ایذاے ایشان - قال المحاربی
یعنی الجورة - گفته است محاربی که از راویان حدیث ست ونام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت میکند از اعمش
ویحیی بن سعید مات سنة خمس وتسعین ومائة مراد با مرا جابران وظالمان اند وفارو ندگان براه دین و شریعت
اعاذنا الله - وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یاتی علی الناس
زمان - نزدیک ست که بیاید بر مردم روزگارے که - لا یبقی من الاسلام الا اسمه - باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وے و علم
بوے واز عمل اثرے نے - ولا یبقی من القرآن الا رسمه - وباقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین وے مراد برسم قرآن تجوید حروف

مثل علم لا ینتفع بہ مثال علمے کہ نفع گرفتہ نمیشود از وے تعلیم۔ کمثل کنز لا ینفق منہ فی سبیل اللہ ہمچو حال گنجے ست کہ داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وے در راه خدا۔ رواه احمد والدارمی۔ تمام شد کتاب العلم والحمد للہ و در پے ہمی آید آن

کتاب الطہارۃ

طہارۃ در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طہور بضم طا مصدر ست و بفتح طا ہم بمعنی مصدر آمده و ہم بمعنی آنچہ بآن تطہیر کرده شود و بوے چنانکہ آب و خاک و بمعنی مطہر نیز آید و توجیہ این معانی ہست در شرح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقہا عبارت ست از نظافت از نجاست حکمی کہ آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی کہ آن را خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آبے کہ بدان وضو کرده شود و مشہور این ست و تحقیق آن ست کہ بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قیل

الفصل الاول — عن ابی مالک الاشعری صحابی مشہور ست غیر ابو موسے اشعری رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطہور شطر الایمان۔ طہارت نیمہ ایمان ست این مبالغہ است در بیان زیادتی اجر طہارت کہ بمرتبہ نصف اجر ایمان میرسد یا آنکہ ست آن نصف ایمان خوانند کہ ایمان میپوشد گناہان را کہ بیشتر از ان کرده ہمچنین وضو میپوشد گناہان را و لیکن ایمان میپوشد صغائر و کبائر را و وضو نمی پوشد مگر صغائر را پس در مرتبہ نصف ایمان باشد یا بجہت آنکہ ایمان تطہیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاہر را و بعضی گفتہ اند کہ مراد بایمان نماز ست چنانکہ در کریمہ و ما کان اللہ لیضیع ایمانکم مراد و شده اند و چون نماز بے آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغۃ و اگر بیشتر مبالغہ ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا ہمہ ارکان و شرائط نصفی ست و وضو نصفی دیگر و بعضے از محققین در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ ایمان موجب تخلیہ از رذائل و تحلیہ بفضائل و مراد بطہور اینجا تخلیہ است و این ہمہ بر تقدیرے ست کہ مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکہ اکثر و اشہر استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو یا شطر بمعنی پاره است از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیہات ندارد و لیکن این نیز مبالغہ است گویا کہ داخل ست در حقیقت ایمان۔ والحمد للہ تملا المیزان۔ والحمد للہ پر میکند ترازوے اعمال را یعنی ہر کہ یکبار الحمد للہ بگوید چندان ثواب یابد کہ میزان را پر سازد۔ وسبحان اللہ والحمد للہ تملآن او تملا ما بین السموات والارض۔ و این دو کلمہ پر میکنند تمام مسافت را کہ میان آسمانہا و زمین ست و او شک راوی ست کہ تملآن گفت بلفظ تثنیہ یا تملا گفت بلفظ مفرد و بر تقدیر ثانی بتاء فوقانیہ و یاء تحتانیہ ہر دو آمده و لفظ تثنیہ ظاہر ست کہ دو کلمہ اند و مفرد باعتبار مجموع دو کلمہ ہر واحد و وجہ آنست کہ سبحان اللہ اعتراف ست بتنزیہ و تقدیس وے تعالے و آن شامل ست آسمان و زمین را و ہر چہ در انہاست چہ ہر ذره گواہی میدہد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وے تعالے و تقدس از جہت زوال و نقصان و الحمد للہ اقرار ست بکمالات او و نعمتہا کہ بیرون ست از شمار و در جہت بدان عالم و دال ست بران و شک نیست کہ اگر این کلمات متعلق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شہود ذات و صفات و اسماء الہی کہ افراد و نعم "ہر اوست" پر میکند ثواب این آن را تا بمجرد الفاظ و حروف و اصوات آن ترتیب ندارد و با وجود آن بفضل خدا [illegible] وے تعالے اندک پذیر و بسیار بخش ست و باین بیان ظاہر شد کہ اگر گویند پر میکند زمین و آسمان را و ہر چہ در زمین

و آسمان ہست یا پر میکند تمام عالم را و درست آید ولیکن چون ما بین آسمان و زمین امرے مبین و مشہور ہست ذکر کرد آنرا و تواند کہ کنایت
باشد از تمام عالم واللہ اعلم ۔ والصلوٰۃ نور ۔ و نماز روشن کنندہ دل ہست بشہود حق و ظہور معارف و یا روشن کنندہ روے بظہور
سیماے صلاح و نور عبادت یا راہ نماینده است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچہ در قرآن مجید فرمود
ان الصلوٰۃ تنھی عن الفحشاء والمنکر یا سبب ظہور نور است در قیامت کہ روان گردد پیش روے و جانب راست مومنان مصلی
چنانکہ فرمود نورھم یسعی بین ایدیھم و بایمانھم ۔ والصدقۃ برھان ۔ و مال بدرویش دادن او حجت ہست بر وے و یا دلیل و حجت
قویست بر صدق ایمان و محبت پروردگار تعالیٰ یا حجت ہست در مطالبہ برائے آنکہ آن توفیقے ست کہ داده است فردا
والصبر ضیاء ۔ و شکیبائی نمودن از معصیت خداے و یا بر بلیہ بودن در طاعت وے تعالیٰ یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب
روشنائی کامل و نور تام ہست چہ ضیا اتم و اکمل از نور بوده نزد او در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور چنانکہ فرموده
وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل ست از نور مہتاب و شک نیست کہ مدار کار و بار دین تمام بر صبر ست
و تمامہ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل ست کہ مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینہ ذکر صلوٰۃ و صدقہ چنانکہ در کریمہ
واستعینوا بالصبر والصلوٰۃ مراد صوم گفتہ اند ۔ والقرآن حجۃ لک او علیک ۔ و قرآن دلیل و حجت ست بسود تو و مدد کنندہ مر ترا
اگر عمل کردی بوے و نگاہ داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کنندہ بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاہ نداشتی ۔ کل الناس یغدو ۔
ہمہ آدمیان بامداد میکنند ہر یک از ایشان و غدو بضم بامداد و یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب ۔ فبائع نفسہ ۔ پس فروشندہ
و صرف کنندہ ہست ذات خود را در کارے کہ متوجہ است بآن ۔ فمعتقھا او موبقھا ۔ پس آزاد کنندہ ہست نفس را از عذاب خدا یا
ہلاک گرداننده و ہلاک گرداننده است او را از براے عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکارے متوجہ و روے آرنده است اگر در ان کار
آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد خود را در
عذاب افگند ہیہات ہیہات بدنیا توانی کہ عقبیٰ خری بخر جان من ورنہ حسرت بری ۔ رواه مسلم و فی روایۃ ۔ و در روایتے از مسلم
این زیاده آمده ہست کہ ۔ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض ۔ این چنین گفتہ ہست صاحب مصابیح و مولف مشکوۃ میگوید
لم اجد ہذه الروایۃ فی الصحیحین ۔ من نیافتم این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز ۔ ولا فی کتاب الحمیدی ۔ و نہ در کتاب
حمیدی کہ جامع است میان صحیحین ۔ ولا فی الجامع ۔ و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحاح ستہ را جمع کرده ۔ ولکن ذکرہا الدارمی ۔
ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی ۔ بدل سبحان اللہ والحمد للہ ۔ یعنی مسلم سبحان اللہ والحمد للہ تملآن ما بین السماوات والارض
گفتہ و دارمی بجاے آن لا الہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل
اول درست نباشد ۔ وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلکم علی ما یمحو اللہ بہ الخطایا
و یرفع بہ الدرجات ۔ آیا راه نمایم شما را بر کارے کہ محو میکند خداے تعالیٰ بسبب آن عملہا گناہان را و بلند میگرداند بسبب آن
پایہاے عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزے را چنانکہ اثر و نشان آن نماند و مراد محو گناہان آمرزیدن و بخشیدن

آنهاست یا ستودن و شمردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق ست علما را که مراد گناهان صغیره است - قالوا بلی - گفتند صحابه بلی
راه نما ما را بآن عملها یا رسول الله قال - فرمود آن عملها این ست - اسباغ الوضوء علی المکاره - تمام و کمال کردن وضو و رسانیدن
آبها را در هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما باشد - و کثرة الخطی الی
المساجد - و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجد چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد رفتن بوقار و آهستگی باشد که سبب
بسیاری گامهاست - و انتظار الصلوة بعد الصلوة - و چشم در راه داشتن نماز را پس از نماز یعنی تا نوقت بگزارد و نماز دیگر را انتظار
برده نشیند در مسجد و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد - فذلکم الرباط - پس این ست رباط یعنی که آن را رباط توان خواند و اصل رباط
نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در آن و بستن اسپان و دواب خود را در آن پس این طاعات
نشستن برای نماز در مسجد بشاید نشستن در سرحد است در مقابل شیطان و لشکر اوست تا دخل نکنند و قوی اند که اشارت بجهاد
اکبر باشد که تکوشند دربرابر آنها می نماید رباط است و در آمدن شیطان را بنفس و مغلوب گردانیدن وی است - و فی حدیث
مالک بن انس - و در حدیث امام مالک این چنین آمده که - فذلکم الرباط دو مرتین - مکرر گردانید این لفظ را دو بار تا تاکید باشد
رواه مسلم و فی روایة الترمذی ثلثا - و در روایت ترمذی سه بار گردانیده و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورده
سه بار مکرر گردانیده و صحیح آن است که مسلم این حدیث را از مالک آورده و دو بار مکرر گردانیده و از غیر مالک خود مکرر نیست -
وعن عثمان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء - کسی که وضو کند پس
نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن - خرجت خطایاه من جسده - بیرون آیند گناهان او از تن او - حتی تخرج
من تحت اظفاره - تا آنکه بیرون آیند گناهان از زیر ناخنان او مبالغه است در حصول طهارت - متفق علیه - وعن ابی هریرة
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم - چون وضو کند بنده مسلمان - او المؤمن - شک
راوی ست - فغسل وجهه - پس بشوید روی خود را - خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه - بیرون می آید از روی وی
هر گناه که نگاه کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم - مع الماء - همراه آب او - او مع آخر قطر الماء - یا گفت
بیرون می آید با آخر قطره از قطره های آب اگر چه در روی بجز چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمده گناهان و اکثر آن
بچشم است تخصیص آن کرده - فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء - پس چون بشوید هر دو دست
بیرون می آید هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطره های آب
فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء - پس چون بشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که
رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطره های آب - حتی یخرج نقیا من الذنوب - تا آنکه بیرون می آید از جای
وضو پاک از گناهان بیکبار - رواه مسلم - وعن عثمان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرء
مسلم تحضره صلوة مکتوبة - نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را در هر وقت نماز فرض - فیحسن وضوءها - پس نیکو کند

میکند وضوے نماز را برعایت سنن وآداب آن۔ وخشوعها۔ ونیک میکند خشوع وخضوع نماز را واین شامل رعایت آداب
ظاهر وباطن است چنانکه در دل ترسان باشد ونظر بسجده گاه دارد وتا همت حضور بران گمارد وبجز آن مشغول نباشد
وبه بدن وجامه وریش بازی نکند وبچپ وراست روی نگرداند وچشم نبندد وبعضی جهت تحصیل حضور بستن چشم رخصت
کرده اند ومقرر آنست که در نماز فرض از ان احتراز کند ودر تفسیر قول حق سبحانه الذین هم فی صلاتهم خاشعون گفته اند که خاضع
ومتذلل باشند ونظر را بسجده گاه لازم دارند وآورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
وانتظار وحی میبرد چون این آیت نازل شد چشم پائین انداخت ونظر را بجانب سجده گاه برد وروایتست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردے را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وے هر آئینه خشوع میکرد اعضاے او وبعضی گفته اند
که در قیام نظر بسجده گاه دارد ودر رکوع به پشت پا ودر سجود بجانب بینی ودر قعود بر کنار۔ ورکوعها۔ ونیک کند رکوع نماز را
تخصیص برکوع کرد وسجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مستلزم سجود است ونیز رکوع از خصائص است که مصلی در وے ایستاده است بخلاف سجود
که بر زمین افتاده است ونیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است ودر نماز یهود ونصاری رکوع نباشد۔ الا کانت کفارة لما قبلها
من الذنوب۔ هیچ کس نکند وضو ونماز را باین صفت مگر آنکه باشد این صفت این نماز پوشنده ومحو کننده مر چیزے را که پیش ازین
کرده است از گناهان۔ مالم یؤت کبیرة۔ مادام که بجا نیارد وبعمل نیارد گناه کبیره را از ذات خود ودر بعض نسخ مالم یأت کبیرة
یعنی نکند گناه کبیره را واین روایت بحسب معنی ظاهر است واول بحسب روایت قوی تر ومقصود آن است که وضو ونماز کفاره
میکند گناهان صغیره را نه کبیره را۔ وذلک الدهر کله۔ واین کفارت بودن نماز گناهان را ثابت است همیشه نیز است دون زمانے
دارد۔ رواه مسلم۔ وعنه۔ انه توضأ۔ وهم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وے وضو کرد۔ فافرغ علی
یدیه ثلثا۔ پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار۔ ثم تمضمض واستنثر۔ پس آب در دهن کرد ودر بینی کرد وافشاند بینی را
استنثار بمعنی افشاندن بینی است بعد از آب کردن در وے وآن را استنشاق گویند لیکن ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز
باشد۔ ثم غسل وجهه ثلثا۔ پس شست روی خود را سه بار۔ ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا۔ پس شست دست راست
خود را تا آرنج سه بار۔ ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثلثا۔ پس شست دست چپ خود را تا آرنج سه بار۔ ثم مسح برأسه۔ پس
مسح کرد بسر خود ومسح گذرانیدن دست تر است بسر۔ ثم غسل رجله الیمنی ثلثا۔ پس شست پای راست خود را سه بار۔
ثم الیسری ثلثا۔ پس شست پای چپ خود را سه بار وتفصیل این افعال در باب سنن الوضو باید۔ ثم قال رأیت رسول الله۔
پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا۔ وضو کرد مانند وضوے من که این است۔ ثم قال
من توضأ نحو وضوئی هذا۔ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسے که وضو کند مانند وضوے من که این است۔ ثم یصلی رکعتین
پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو واقل این است واگر بیشتر کند درست وافضل تر باشد۔ لا یحدث فیهما نفسه۔ در حالیکه
حکایت نکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزے از حکایات دنیا واگر خواطر عارض گردد وآن را دفع کند وقرار گیرد وحضور

باز ندارد در زبان ندارد و بعض گفته اند که مراد بوجه تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد وست والله اعلم — غفر له ما تقدم من ذنبه —
آمرزیده میشود همه آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض گزارد
یا سنت راتبه نیز کفایت است و نیت این نماز تحیة الوضوء یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در در آمدن مسجد
نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضوء معنی ندارد اما مسجد بملاحظه عظمت و شباهت روحانیت
وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام نهد جا دارد و نماز اصل مقصود و لذا است و وضو فرع و طفیل وی که وضو
برای نماز است و نماز برای وضو پس شکر وضو نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی — متفق علیه واللفظ للبخاری —
وعن عقبة بن عامر بضم عین و سکون قاف صحابی است والی بود بمصر از جانب معویه بعد از برادر وی عتبه بن ابی سفیان
بعد از ان عزل کرده بمصر مرد — و شمار ان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی
جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کرده شد بغزا بحر او مرد بمصر — قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ — نیست هیچ مسلمان که وضو سازد — فیحسن وضوءه — پس نیک سازد
وضوی خود را — ثم یقوم فیصلی رکعتین — پس برخیزد پس بگزارد دو رکعت — مقبل علیهما بقلبه و وجهه — در حالیکه روی
پیش آینده و توجه نماینده است بران دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بقصد آینده
و این بسبب اعراب ظاهر است — الا وجبت له الجنة — مگر واجب گردد مر او را بفضل الهی تعالی بهشت — رواه مسلم —
وعن عمر بن الخطاب — رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ — نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند — فیبلغ او فیسبغ الوضوء — پس بنهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و شک راوی است — ثم یقول —
پس بگوید — اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وفی روایة — و در روایتی این چنین آمده که بگوید — اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة — مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت
در است — یدخل من ایها شاء — در آید از هر کدام ازین درها که خواهد اینجا ثمانیه هشتیان را یکی اعتبار کرده و هر یکی از انها را در گفته
و گاهی هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب بهشت هشت گویند فافهم — کذا رواه مسلم فی صحیحه — همچنین روایت کرده
این حدیث را مسلم در صحیح خود — والحمیدی فی افراد مسلم — و همچنین روایت کرده آن را حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در افراد
که تنها مسلم راست — وکذا — و همچنین روایت کرده — ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم
علی ما رویناه — ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که — وزاد الترمذی
و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را — اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحدیث الذی رواه محی السنة
فی الصحاح — و حدیثی که روایت کرده است آن را صاحب مصابیح در صحاح وان حدیث این است که — من توضأ فاحسن الوضوء الخ
و آخرش این است ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی

تیر آمده ودرینجا ذکر امت ثابت واللحوق چنین میباید وخود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت ومحض سلامت ست که قوله هم سیل
واعوجاج درینجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغی فافهم اللهم صل وسلم علیه وچون حکم کرد بعد مطاقت بر استقامت ولیفا ــ
حق او در جمیع افعال واحوال تنبیه کرد بر آنچه عمده وخلاصه عبادات ست که اگر در وے استقامت ورزند ودرست باشند تدارک
وتلافی همه تقصیرات کرده باشند وآن نماز ست پس فرمود — واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰة — وبدانید که بهترین ومقرب ترین عملها
شما نماز ست پس نگاه دارید شروط آن را ورعایت کنید آداب آن را وادا کنید حقوق آن را پس باز از باب اشارت فرمود بمقدمه آن که آن را
نصف ایمان گفته وآن وضو وطهارت ست وگفت — ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن — ونگاه داشت نکند واحتیاط نورزد بر رعایت
سنن وآداب وضو مگر کسے که ایمان کامل دارد وبدیهی ست که نماز را بر وجه کمال ادا کند — رواه مالک واحمد وابن ماجه والدارمی

وعن ابن عمر — رضی الله عنهما — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ علی طهر کتب له عشر حسنات — کسیکه وضو سازد
بر طهارت نوشته شود برائے وے ده نیکی ظاهر اوآن خواهد بود که وراۓ خیرے که مترتب ست بر فعل زیاده بران ده حسنه
نیز بنویسند یا مراد آن ست که ده وضو نویسند بجهت بودن از برائے آن گفت که او هم کرده نشود که وضو بر وضو عبث وضائع
بلکه بر وے نیز ثواب موعود بحسنات مترتب ست وگفته اند که این شیء ست بآنکه میان آن دو وضو نمازی گزارده باشند وبعض
باقل بعض کرده داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی نگزارده باشد از وضوے اول — رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن جابر — رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوٰة —
کلید بهشت ومقدمه در آمدن آن نماز ست چنانکه در بے کلید کشاده نمیشود ودر بهشت نیز بے نماز در آورده نمیشود واین مبالغه
وتاکید ست ومحافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان ست که بے آن در آمدن در بهشت میسر نشود ولهذا تعبیر از وے بایمان کرده اند
چنانکه گذشت — ومفتاح الصلوٰة الطهور — وکلید نماز وشرط او طهارت ست پس طهارت مقدمه در آمدن بهشت باشد —
رواه احمد — وعن شبیب — بفتح شین معجمه وکسر بائے موحده — ابن ابی روح — بفتح را وسکون واو ودر نسخ مشکوٰة چنین
واقع شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب وابی روح ودر بعض کتب دیگر نیز چنین ست ولیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح
کنیت شبیب داشته اند ونام پدرش نعیم گفته بضم نون بر تقدیر شبیب بن نعیم ابو روح روایت میکند — عن رجل من اصحاب
رسول الله — از مردے از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان رسول الله — که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوٰة الصبح —
گزارد نماز بامداد را — فقرأ الروم — پس خواند سوره روم را — فالتبس علیه — پس مشتبه شد قرأت بر وے والتباس مشتبه شدن
کار بر کسے — فلما صلی — پس چون نماز بگذارد وفارغ شد از ان — قال — فرمود — ما بال اقوام یصلون معنا — چیست حال
قوم هائے که نماز میگزارند با ما — لا یحسنون الطهور — نیک نمیکنند طهارت را ورعایت نمیکنند سنن وآداب آن را — وانما یلبس علینا
القرآن اولئک — ودر پوشیده میگردانند بر ما قرآن را مگر ایشان وانجا محل عبرت وتذکار ست مر عاقل را در تاثیر صحبت
که سید رسل صلوات الله وسلامه علیه بآن مرتبه وجلالت شان در حالت قرأت قرآن ودر نماز که اعظم حالات واقرب اوقات

دوست و نزدیک حضرت رب العالمین از صحبت یکے از احاد امت نیز که سنن و بعض آداب وضو که نه عبادت مقصود لذاته است
نسا ئتر گردد چه جائے دیگران که بمصاحبت و مخالطت اہل فسق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند۔ رواہ النسائی۔
وعن رجل من بنی سلیم قال عدہن رسول اللہ۔ روایت ست از مردے از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد
این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یدہ او فی یدی۔ در دست آن یا در دست خود شک راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا
یا انگشتان خود را وعقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعدد این پنج کلمه۔ قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ التسبیح نصف المیزان۔
سبحان الله گفتن نصف میزان ست۔ والحمد لله یملؤہ۔ والحمد لله گفتن پر میکند میزان را مقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند
میزان را زیرا که متضمن سلب نقایص و اثبات کمالات ست و سبحان الله تنها تنزیه از نقائص و دلالت دارد و این حدیث مخالف است مر
حدیثے که در اول باب گذشت که فرمود والحمد لله یملأ المیزان۔ والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض۔ والله اکبر گفتن پر میکند مسافتے را
که میان آسمان و زمین ست۔ والصوم نصف الصبر۔ و روزه نصف صبر ست و جهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر ست بر طاعات
و از معاصی و روزه مانع شر ست شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را
نصف صبر خواند باعتبار شب و روز و در روزه صبر در روز ست پس نصف صبر باشد۔ والطهور نصف الایمان۔ و طهارت نصف
ایمان ست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت۔ رواہ الترمذی وقال هذا حدیث حسن۔ وعن عبد الله الصنابحی۔
بضم صاد و تخفیف نون و کسر موحده و حاء مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد و ابو عبد الله نیز گفته اند و بعضی گفته اند عبد الله
صنابحی صحابی ست و ابو عبد الله صنابحی تابعی۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض۔ چون وضو
سازد بنده مسلمان پس آب در دهن کند۔ خرجت الخطایا من فیه۔ بیرون می آید گناهان از دهن وے۔ واذا استنثر
خرجت الخطایا من انفه۔ و چون بینی را افشاند بعد از آب کردن در وے بیرون می آید گناهان از بینی وے۔ واذا غسل وجهه
خرجت الخطایا من وجهه۔ و چون میشوید روے خود را بیرون می آید گناهان از روے وے حتی تخرج من تحت اشفار عینیه۔
تا آنکه بیرون می آید از زیر بیخ جائے روئیدن موے در پلک چشم۔ فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه۔ پس چون بشوید
هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وے حتی تخرج من تحت اظفار یدیه۔ تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو
دست وے۔ فاذا مسح براسه خرجت الخطایا من راسه حتی تخرج من اذنیه۔ پس چون مسح میکند سر خود بیرون می آیند گناهان از
سر وے تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وے ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر اند چنانکه مذهب حنفی ست لهذا مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه
بهمان آب که برائے مسح سر گرفته اند گوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید۔ فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت
اظفار رجلیه۔ پس چون می شوید هر دو پائے خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پائے وے تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان
هر دو پائے وے پس بوضو از همه گناهان پاک میشود۔ ثم کان مشیه الی المسجد وصلاته نافلة له۔ پس شد و میباشد رفتن او بسوے مسجد و نماز
گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناهان و دیگر و سبب رفع درجات و نافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند

را نافلہ خوانند و تہجد را برائے آن حضرت نافلہ خوانند کہ زیادہ بر وے فرض بود ۔ رواہ مالک والنسائی ۔ وعن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان تا
کہ نامش بقیع ست تا زیارت کند و آمرزش خواہد اہل آن مقبرہ را و مقبرہ بفتح میم و تثلیث الباء بکسر و بضم ہم و فتح با نیز آمدہ ۔ فقال ۔
پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ السلام علیکم دار قوم مومنین ۔ سلام بر شما باد ای اہل سرائے گروہ مسلمانان ۔ وانا ان شاء
اللہ بکم لاحقون ۔ بدرستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشما رسندہ و شما را دریابندگانیم و کلمۂ ان شاء اللہ برائے اظہار رغبت
و تبرک یاد کردن خدا عزوجل و تحسین کلام ست نہ برائے شک و تردد چہ رسیدن موت و لحوق باموات یقینی ست و بعد ازانکہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریبا ذکر لاحقان کہ بعد ازین بیایند نیز کرد از برائے اظہار شرف و کرامت
و محبت و فرمود ۔ وددت انا قد رأینا اخواننا ۔ دوست میدارم و آرزو میبرم کہ کاش من و کسانیکہ با من اند میدیدیم برادران
خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیایند ۔ قالوا اولسنا اخوانک ۔ گفتند صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند آیا برادر نخوانی
آنہا را و ما نیستیم برادران تو ۔ یا رسول اللہ قال انتم اصحابی ۔ فرمود شما مصاحبان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص
درگاہ منید و اخوت اسلام امرے عام ست کہ ہمہ مسلمانان را شامل ست ۔ واخواننا الذین لم یأتوا بعد ۔ و برادران ما آن کسان اند
کہ در عالم خارج نیامدہ اند ہنوز بعد ازان سوالے دیگر کردند کہ بیشک ترا فردائے قیامت است خود را باید شناخت و دریافت
تا شفاعت کنی و امداد و اعانت نمائی ایشان را ۔ فقالوا ۔ پس گفتند صحابہ ۔ کیف تعرف من لم یأت بعد من امتک ۔ چگونہ
می شناسی کسے را کہ بوجود نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را ۔ یا رسول اللہ فقال ۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم ۔ ارأیت لو ان رجلا لہ خیل غر محجلۃ ۔ خبر دہید مرا اگر باشد کہ مردے ست کہ مر او را اسپان سفید پیشانی و سفید دست و پا
بین ظہری خیل دہم بہم ۔ میان اسپان دیگر سیاہ خالص یکرنگ از سر و دم دیگر ۔ الا یعرف خیلہ ۔ آیا نمی شناسد آن مرد اسپان
خود را کہ سفید روے سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ یکرنگ اند ۔ قالوا بلی ۔ گفتند آرے می شناسد ۔
یا رسول اللہ قال ۔ فرمود ۔ فانہم یأتون غرا محجلین من الوضوء ۔ پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار
وضو مثل اسپان سفید روے سفید دست و پا و می شناسم ایشان را باین علامت و وضوء بضم واو و فتح آن ہر دو روا
بعد ازان بشارت داد مر امت مرحومہ خود را و فرمود ۔ وانا فرطہم علی الحوض ۔ و من سبقت کنندہ و پیش روندہ ام ایشان را
تا کار و بار مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان را در درگاہ عزت ساختہ گردانم و فرط بفتحتین آنکہ پیش رود تا اسباب آبخور
اسپان از دلو و رسن و پاک کردن چاہ و جز آن راست کند و بعین مناسبت علی الحوض فرمود و مقصود تہیۂ جمیع اسباب و آلات
روز قیامت ست صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنا خیر الجزاء ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انا اول من یؤذن لہ بالسجود یوم القیامۃ ۔ من نخستین کسے ام کہ دستوری دادہ شود مرا در سجدہ روز قیامت ۔
وانا اول من یؤذن لہ ان یرفع راسہ ۔ و من نخستین کسے ام کہ اذن کردہ شود مرا کہ بردارم سر خود را از سجدہ حقیقت این احوال

در حدیث شفاعت مشرح گردد که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سرادق عزت و درگاه صمدیت باری تعالی درآید و بسجده رود تا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار ای محمد صلی الله علیه وسلم و بخواه ای محبوب من هر چه خواهی تا داده شود ترا و بگو هر چه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلائق بگشاید و فتح باب شفاعت نماید چنانکه فرمود — فانظر الی ما بین یدی — پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش روی من یعنی پیش من — فاعرف امتی من بین الامم — پس می شناسم امت خود را از میان امتهای دیگر — و من خلفی مثل ذلک — و من خلفهم پس خود مانند آن اجتماع و ازدحام خلق — و عن یمینی مثل ذلک — و عن یمینهم از جانب راست خود مانند آن — و عن شمالی مثل ذلک — و از جانب چپ مانند آن فقال رجل — پس گفت مردی — یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم — چگونه می شناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند فیما بین نوح الی امتک — در میان مدتی که میان نوح است تا امت تو تخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران الا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند — فقال — پس گفت — هم غر محجلون من اثر الوضوء — ایشان غر محجل از اثر وضو — لیس احد کذلک غیرهم — نیست هیچ یکی باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساخته باشند تا این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت است و از اینجا لازم نمی آید که دیگران را وضو نباشد چنانکه بعض مردم از اینجا فهمیده اند — و اعرفهم انهم یؤتون کتبهم بایمانهم — و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را باینکه داده میشود ایشان را نامه های اعمال ایشان بدستهای راست ایشان — و اعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم — و می شناسم ایشان را باینکه میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد اما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان است نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم — رواه احمد

باب ما یوجب الوضوء

— باب در بیان چیزهای که واجب میگردانند وضو را و آن چیزهاست که می شکنند وضوی سابق را و واجب میگردانند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بحقیقت اراده صلوة است مقرون بالقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد

الفصل الاول

عن ابی هریرة — رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث قبول کرده نمیشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی — حتی یتوضأ — تا آنکه بسازد وضو و این در حق کسی ست که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک و اگر آب نیابد و نه خاک و قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز میکند از برای نگاهداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بر آن بمیرد آثم نگردد و اگر یافت قضا کند بقول مختار این ست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگزارد و قضا نکند — متفق علیه —

وعن ابن عمر — رضی الله عنهما — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور — قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولا صدقة من غلول — و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده

مستعمل گردد وظاہر آنست کہ مراد اینجا ہمین معنی باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنت رجلا مذاء۔
روایت ست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت بودم من مردے مذی بسیار کنندہ و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمہ و تشدید یا
نیز آید رطوبتے کہ در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجہت قوت شہوت پدید آید۔ فکنت استحیی ان اسال النبی۔ پس بودم من
کہ شرم میداشتم کہ بپرسم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو۔ لمکان ابنتہ۔ از جہت وجود دختر و
کہ فاطمہ زہرا باشد رضی اللہ عنہا واین از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی ست وتنبیہ است برآنکہ والا او را ذکر حکایت شہوت
وآنچہ متعلق ست بمباشرت زنان نزد اصہار مناسب نباشد۔ فامرت المقداد۔ پس فرمودم مقداد بن اسود را کہ از مخلصان
درگاہ بود کہ بپرسد از حکم آن علی الاطلاق۔ فسالہ۔ پس بپرسید مقداد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال۔ پس گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یغسل ذکرہ ویتوضا۔ بشوید ہرکہ می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی
موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مہملہ بروزن مذی وآن آبے ست غلیظ کہ بیرون می آید بعد از بول نیز ہمین حکم دارد و منی
نیز اگر بشہوت وجہیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت
رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ توضؤا مما مست النار۔ وضو بسازید
از خوردن آنچہ مساس کردہ و رسیدہ است آن را آتش یعنی پختہ شدہ است بدان۔ رواہ مسلم۔ این را دو تاویل ست یکے آنکہ
مراد بوضو اینجا دست و دہان شستن ست از برائے دور کردن چربش طعام چنانچہ سنت ست واین را وضوئے طعام گویند دوم
آنکہ مراد وضوئے نماز ست ولیکن این حکم در ابتدائے حال بود بعد از ان منسوخ شد چنانکہ گفت۔ قال الشیخ الامام الاجل
محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ ہذا منسوخ بحدیث ابن عباس۔ محی السنۃ صاحب المصابیح و شرح السنۃ گفتہ کہ این حدیث دلالت دارد
بر وجوب وضو از خوردن آنچہ پختہ شدہ با آتش منسوخ ست بحدیث دیگر کہ روایت کردہ است آن را ابو داود و ابن ماجہ از ابن عباس
چنانکہ در آخر فصل ثانی بیاید۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اکل کتف شاۃ۔ خورد گوشت
شانہ گوسپند را۔ ثم صلی ولم یتوضا۔ پس نماز بگزارد و وضو نکرد وحدیث ام سلمہ کہ نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک گردانیدم
با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوئے بریان کردہ شدہ را پس بخورد از ان پس برخاست تا نماز بگذارد و وضو نکرد و نیز حدیث جابر
کہ گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ترک کرد وضو کردن را از آنچہ مساس کردہ است از آتش صریح ترست در تعیین
تاخر ترک وضو را از وضو و در حدیث ابن عباس وام سلمہ معلوم و متیقن نیست۔ متفق علیہ۔ وعن جابر بن سمرۃ۔ صحابی
مشہور ست خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفہ و وفات یافت سنہ اربع و سبعین و
قیل ست و ستین۔ ان رجلا سال رسول اللہ۔ روایت ست از جابر بن سمرہ کہ مردے پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
اتوضا من لحوم الغنم۔ آیا وضو کنیم از خوردن گوشتہائے گوسفندان۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان شئت
فتوضا وان شئت فلا تتوضا۔ اگر خواہی وضو کن و اگر نخواہی وضو مکن۔ قال۔ گفت آن مرد و پرسید۔ اتوضا من

لحوم الابل - آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای شتران - قال نعم - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے وضو بکن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضوست بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ ست یا مراد بوضو معنی لغوی ست چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست وحال آنکه چربی که علت شستن است در هر دو موجودست گوئیم تواند که وجه فرق بوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسپند والله اعلم - قال - باز پرسید آن مرد - اصلی فی مرابض الغنم - آیا نماز بگزارم در جای نشست گوسفندان - قال نعم - فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے بگزار - قال اصلی فی مبارک الابل - گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاه شتران قال لا - فرمود نے بگزار و گفته اند که نهی از گزاردن نماز در نشستگاه شتران تنزیهی ست و علت کراهت هم تشویش وقت و فوت حضور قلب ست بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنها بخلاف گوسپندان که ساکن و آرمیده اند - رواه مسلم - و در روایتے آمده که نماز نگزارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتے آمده که بر کوهان هر شتر شیطانے ست و نیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب و بگزارید در جای نشست گوسفندان که آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره نیز آمده که گوسفندان از چارپایهای بهشت اند - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا - چون یابد یکے از شما در شکم خود چیزے از جنبش باد و جنبش آن - فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا - پس مشتبه شد بروے که آیا بیرون آمد از شکم چیزے از باد یا نه - فلا یخرجن من المسجد - پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت ست از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد لازم آنست و اشارت ست که مومن را باید که نماز وے و جای آرام وے در مسجد باشد - حتی یسمع صوتا او یجد ریحا - تا آنکه بشنود آوازے را یا بیابد بوے را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست به برآمدن باد از شکم اگرچه آواز نشنود و بوے نیابد و ازینجا معلوم گردد که اگر یکے وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباه واقع شود وضو وے جدید ساختن حاجت نبود زیرا که الیقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعاده وضو خواهد بود - رواه مسلم - **وعن عبد اللہ بن عباس** قال ان رسول اللہ - ابن عباس گفت که پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم شرب لبنا - نوشید شیر را - فمضمض - پس آب در دهن کرد - وقال ان له دسما - و فرمود بدرستی که مر شیر را چربیے هست که میباید ازان دهان شست و ازینجا معلوم گردد که هر چه دهان را چرب کند یا چیزے ازان در دهن باقی ماند و خوف آن باشد که در شکم فرو رود اگرچه مانع قرأت نباید دهان شستن ازان مستحب ست متفق علیه - **وعن بریدة** - بضم با و فتح را و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آن را و بیعت کرد بیعت رضوان را و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه هجرت است وقتیکه میرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بهجرت و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی اللہ علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است - ان النبی صلی اللہ علیه وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد - روایت میکند که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بگزارد چند نماز و بروایتے پنج نماز روز فتح مکه بیک وضو - ومسح علی خفیه - و مسح کرد

بر ہر دو موزۂ خود — فقال لہ عمر لقد صنعت الیوم شیئا — پس گفت بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز
چیزے را کہ — لم تکن تصنعہ — نبودی تو کہ میکردی آن را — فقال عمدا صنعتہ یا عمر — پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
دیدہ و دانستہ کردہ ام آن را ای عمر — رواہ مسلم — بدانکہ عادت شریف آن بود کہ برائے ہر نماز تازہ وضو کردے الا در روز
فتح کہ از برائے تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون
شاق آمد بروے امر کردہ شد بمسواک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وے وضو مگر نزد حدث و بعض گفتہ اند کہ بحکم نص اذا قمتم
الی الصلوۃ فاغسلوا الآیۃ وضو برائے ہر نماز بر ہمہ کس فرض بود پس از ان منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام سورۂ مائدہ کلام ست
واللہ اعلم — **وعن سوید** — بضم سین مہملہ و فتح واو — بن النعمان — بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را
و گویند کہ حاضر شد احد را و آنچہ بعد از وست از مشاہد و معدود ست در اہل مدینہ و حدیث وے در ایشان ست — انہ خرج مع
رسول اللہ — روایت میکند کہ بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عام خیبر — در سال غزوۂ خیبر — حتی اذا کانوا بالصہباء —
تا چون بودند و رسیدند بصہبا بفتح مہملہ و سکون ہا و مد — وہی من ادنی خیبر — و صہبا نام موضعے ست از نزدیک خیبر — صلی العصر
بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را — ثم دعا بالازواد — پس طلبید توشہ ہا را کہ ہمراہ بود — فلم یؤت الا بالسویق — پس
آوردہ نشد مگر سویق — فامر بہ فثری — پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کردہ شد — فاکل رسول اللہ — پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم واکلنا — و بخوردیم ما نیز — ثم قام الی المغرب — پس برخاست بنماز مغرب — فمضمض و مضمضنا — پس مضمضہ کرد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم ما نیز — ثم صلی ولم یتوضأ — پس نماز بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وے
ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن آنچہ پختہ شود بآتش وضو واجب نگردد — رواہ البخاری۔

الفصل الثانی — **عن ابی ہریرۃ** — رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من
صوت او ریح — نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوے یافتن یعنی نہ از قرقرہ شکم و در حاشیہ
نوشتہ است کہ نزد امام احمد بقرقرہ نیز وضو میشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ اشمل و اجمع کتب مذہب ایشان ست
یافتہ نشد واللہ اعلم — رواہ احمد والترمذی — **وعن علی** — رضی اللہ عنہ — قال — روایت ست از امیر المؤمنین علی کہ گفت
سألت النبی — پرسیدم پیغمبر را — صلی اللہ علیہ وسلم عن المذی — از حکم مذی — فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل — جواب داد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب ست از مذی وضو و از منی غسل اگرچہ حکم منی نہ پرسیدہ بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب اشتباہ
میان وے و منی آن را نیز ذکر کرد و پوشیدہ نماند کہ در فصل اول گذشت کہ وے رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود بپرسد پس
مقداد فرمود تا از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بوے مجاز ست یا قضیہ متعدد بود واللہ اعلم — رواہ الترمذی
وعنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الصلوۃ الطہور — کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در ان بے آن
میسر نگردد طہارت ست — وتحریمہا التکبیر — و چیزے کہ حرام میگرداند ہر کارے کہ جز نماز ست تکبیر ست تکبیر تحریمہ کہ میگویند باین معنی

چنانکه برای حج احرام می‌بندند بعضی چیزها که پیش از وے حلال بود حرام میگردد - وتحلیلها التسلیم - و چیزے که بآن از نماز بیرون
وانچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردد سلام دادن ست چنانکه محرم را چون از احرام برآید هر چه حرام شده بود حلال گردد و باین
حدیث شافعی ومالک واحمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن
فرض نیست بلکه واجب بسنت و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولیکن بصفت نقصان واگر نسیان کند سجده سهو
واجب گردد و فرض آنکه بے ادای او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم ویرا تعلیم نماز نمود
و ذکر سلام در وے نکرد و اگر فرض بودے البته ذکر کردے - رواه - روایت کرد این حدیث را - ابوداود والترمذی والدارمی
از ابی هریره رض - ورواه ابن ماجه عنه وعن ابی سعید - و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز -

وعن علی بن طلق - بفتح طاء وسکون لام - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از علی بن طلق که از
صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث ست و در بعض نسخ طلق بن علی ست و از وے خود حدیث دیگر در همین فصل
آورده است که - اذا فسا احدکم - چون کند کسے از شما یعنی بے وضو شد به برآمدن باد از راه مقعد - فلیتوضأ - پس
باید که وضو کند - ولا تأتوا النساء فی اعجازهن - و نیائید زنان را و جمع نکنید با ایشان را در دبرهای ایشان و اعجاز جمع
عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر ست چون ذکر کرد فسا را که خارج ست از دبر شکننده ست طهارت را ذکر کرد آنچه
غلیظ تر و شدید تر ست از ان از اعمال متعلق بدبر جهت تنبیه کردن بر آنکه چون این قدر پلیدی مانع از قرب جناب الهی ست
حال زیاده بران چه خواهد بود - رواه الترمذی وابوداود - **وعن معاویة** بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
انما العینان وکاء السه - نیستند هر دو چشم مگر بند سر دبر و وکاء بکسر واو بند سر مشک وجز آن و سه بفتح سین و ضم تاء آخرها و تخفیف ها
حلقه دبر و مقصود آن ست که چون کسے بیدار ست گویا بسته ست سر دبر او و بیرون نمی آید از درون وے باد و چون
بخفت بند ازان کشاده میشود و بیرون می آید از درون وے باد چنانکه فرمود - فاذا نامت العینان استطلق الوکاء - پس
چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دبر و از ینجا ست که خواب تکیه زده ناقض وضوست که سبب استرخاء دبر و عدم
ضبط اوست بخلاف هیآت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد - رواه الدارمی -

وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان - بند سر دبر هر دو چشم ست -
فمن نام فلیتوضأ - پس کسے که خواب کند پس باید که وضو کند - رواه ابوداود - وقال الشیخ الامام محیی السنة رحمة الله علیه
هذا فی غیر القاعد - این وجوب وضو نائم را در غیر کسے ست که نشسته خواب کند - لما صح عن انس - از جهت حدیثے که بصحت
رسیده است از انس - قال کان اصحاب النبی - گفت انس بودند یاران پیغمبر - صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء - انتظار
می بردند گزاردن نماز عشا را که کے آن حضرت صلی الله علیه وسلم برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی
تخفق رؤسهم - تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینه های ایشان - ثم یصلون ولا یتوضؤن - پس نماز میگزاردند

ودیگر چیزی هم پیدا نشود که نشسته خواب کردن شکننده وضو نباشد و از این حدیث تخصیص و استثناء نوم قاعد معلوم شد
و جز آن از اقسام خواب بر جمله‌ها تکیه زده در آن تمکن باشد بقیاس بر آن یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد۔ رواه ابو داود والترمذی
الا انه ذکر فیه ینامون بدل - مگر آن است که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون را بجای این عبارت که ینتظرون العشاء
حتی تخفق رؤسهم - که مؤدای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند۔ وعن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا - بدرستی که وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو - فانه اذا
اضطجع استرخت مفاصله - زیرا که بدرستی شان این است که چون خفت بر پهلو سست گردند بندهای او و چون سست شدند بندهای آن بر آید چیزی از شکم او
رواه الترمذی وابو داود - وعن بسرة - بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادرزاده ورقه بن نوفل
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ - چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو
رواه مالک واحمد وابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی - وعن طلق بن علی - رضی الله عنه قال سئل رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ - روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع
الاشتباه که بیان این دو اسم است ذکر کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را
بعد از وضو آیا می‌شکند وضو را یا نه - قال وهل هو الا بضعة منه - فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر مگر گوشت پاره
از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغة بر وزن لقمة
پاره از گوشت بمقدار آنچه خاییده شود و بضعة بفتح باء و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض
وضو است بمس ذکر چنانکه بمس اعضای دیگر - رواه ابو داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه - بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر
مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک
و احمد بانتقاض رفته اند بانکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک
در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو
بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانکه متمسک آن جماعه حدیث
بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن
علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شد و طحاوی در شرح الآثار
طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است
وی را درین فتوی اکثر صحابه و امام محمد در موطا خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده
از علی و عمار و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت
پاره اند و فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است که گفت اگر نجس میدانی او را ببر آن را

و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص
از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده. انتهی پس مخالفت ادله و مشیته
درین باب ثابت است نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که تمسک حنفیه بوی است منسوخ است چنانکه بیهقی
گفته که قال الشیخ الامام یشبه ان یکون منسوخا. این حدیث طلق بن علی منسوخ است. لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق. زیرا که
ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابوهریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در
اول هجرت در وقتی که بنا میکردند مسجد شریف را پس لا بد سماع ابی هریرة متاخر خواهد بود از سماع طلق. و قد روی ابو هریرة عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم. روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال، که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم
بیده الی ذکره. چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود. لیس بینه و بینها شیء. و حائلی نه میان دست
و ذکر وی چیزی حائل. فلیتوضأ. پس باید که بکند وضوء. رواه الشافعی والدارقطنی. روایت کرد این حدیث را از
ابی هریرة شافعی و دار قطنی. و رواه النسائی عن بسرة. و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان. الا انه لم یذکر.
مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه و بینها شیء. این کلام شافعیه است و تحقیق آنست که به تقدم اسلام
طلق بن علی بر اسلام ابی هریرة جزم نتوان کرد به تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریرة مگر آنکه ثابت کرده شود وفات طلق پیش از
اسلام ابی هریرة یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی از این امر
پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریرة شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس. نیز ابوهریره
نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد
که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را مرسل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث
بعض مردم تا آخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است. **وعن عائشة**
رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه. عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوسه
میکرد بعضی از زنان خود را و از حدیث ترمذی معلوم گردد که این کنایت از خود داشت. ثم یصلی ولا یتوضأ. پس نماز
میگزارد و وضو نمیکرد. رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه. این مسئله مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه دیگر
که آیا بسودن دست زن را ناقض وضوست یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد
یا نه تفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشره بی آنکه هردو کبیر باشند ناقض است
و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن است که او لامستم النساء را از و ما ظاهر لمس بید گرفته اند و نزد ما جماع است چنانکه در کتب تفسیر
معلوم شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر مینماست می بود و من در خواب میبودم پیش روی وی ... هنگام سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم پای مرا ... میزد

غمز میکرد پاے مرا و میکشیدم من پاہا را و چون برخاست باز دراز میکردم پاہا را باز غمز میکرد ولا بد در غمز کردن مساس
واقع میشد پس مس کردن امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروة از عائشه است ولیکن شافعیه درین حدیث
طعن وارد ساختند چنانکه مؤلف گفت که — وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة — یعنی اسناد این حدیث که عروه
از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در روے روایت حبیب بن ثابت است از عروة و حبیب بن ثابت سماع از عروه
ندارد و ظاہر عبارت مؤلف موہم است بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیرا که سماع عروه از عائشه مشہور و ثابت و متحقق است
و این معنی خلط در عبارت ترمذی در جامع وے ظاہر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراہیم تیمی که نیز از زہاد و علما
و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و دران نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت — وایضا اسناد ابراہیم التیمی عنہا —
و نیز صحیح نیست اسناد ابراہیم تیمی از عائشه — وقال ابوداؤد ہذا مرسل وابراہیم التیمی لم یسمع عن عائشة — و ابوداؤد نیز گفته
که این حدیث مرسل است بجہت آنکه ابراہیم تیمی از عائشه روایت کرده و وے از عائشه سماع ندارد و جواب ازین کلام
آن است که حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلک فی موضعه — وعن ابن عباس
قال اکل رسول الله — ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم کتفا — گوشت شانه را — ثم مسح یده بمسح — بکسر میم
وسکون سین — کان تحته — بستر پالید و پاک کرد دست خود را بپلاسے که بود زیر وے — ثم قام فصلی — پس بر پا ایستاد و
پس گزارد نماز را پس معلوم شد که وضو نمیشکند بخوردن طعام پخته و چربی نشود و نیز ازینجا معلوم شد که شستن دست و دہان اگر چه بسبب
آلودگی در طعام نباشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و پلاس نیز فارسی معرب است یعنی گلیم — رواه ابوداؤد وابن ماجة —
وعن ام سلمة انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ — ام سلمه
گفت نزدیک گردانیدم بسوے آن حضرت صلی الله علیه وسلم پہلوے بریان کرده شده را پس خورد و از ان پس بر پا ایستاد
بسوے نماز و وضو نکرد — رواه احمد

الفصل الثالث — عن ابی رافع

— مولاے آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول
مشہور و بر غالب آمد بر وے کنیت قبطی بود نخست غلام عباس رضی الله عنه بود بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاہد دیگر را که بعد از وے است
قال اشهد لقد کنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة — روایت است از ابی رافع که گفت گواہی میدہم
که تحقیق بودم من که بریان میساختم براے آن حضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن
ثم صلی ولم یتوضأ — پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد — رواه مسلم — وعنه قال اہدیت
له شاة — و ہم از ابی رافع است که گفت بہدیه فرستاده شد مر او را گوسفندے — فجعلها فی القدر — پس گردانید ابو رافع آن گوسفند
در دیگ تا بپزد — فدخل رسول الله — پس درآمد پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم فقال ما ہذا یا ابا رافع — پس گفت آنحضرت صلی الله

علیہ وسلم چیست این کہ در دیگ ست ای ابا رافع - فقال شاۃ اہدیت لنا - پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفندیست
کہ ہدیہ فرستادہ شدہ ہست برائے ما - یا رسول اللہ فطبختہا فی القدر - پس پختہ ام آن را درین دیگ - قال ناولنی الذراع
یا ابا رافع - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدہ مرا استخوان دست را یعنی بازو ای ابا رافع و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را
گوشت ذراع خوش می آمد بجہت آنکہ زود پختہ و نرم می گشت - فناولتہ الذراع - ابو رافع میگوید پس دادم آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم را ذراع - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بدہ مرا ذراع دیگر - فناولتہ الذراع الآخر - پس دادم
او را ذراع دیگر - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بدہ مرا ذراع دیگر - فقال - پس گفت ابو رافع - یا رسول اللہ
انما للشاۃ ذراعان - نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و ہر دو دادہ شد دیگر از کجا دہم - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت مر او را
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت - آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر خاموش می ماندی
و بیانتی گوسفند را جز دو ذراع نمی باشد ہر آئینہ میدادی تو مرا ذراعے بعد ذراعے مادام کہ خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع
ہر چند می طلبیدم بطریق معجزہ گویا کہ ظہور چیزے از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط است کہ از ان نکاوند و تردد را
بدان راہ ندہند تا سلسلہ دریا در یقین نیفتد - واللہ اعلم - ثم دعا بماء - پس طلبید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب را - فمضمض فاہ -
پس مضمضہ کرد دہان مبارک خود را - وغسل اطراف اصابعہ - و شست کرانہائے انگشتان خود را - از ینجا معلوم میشود کہ در شستن
دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن ہمان قدر کہ چرب باشد کفایت است - ثم قام فصلی - پس
ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگزارد نماز - ثم عاد الیہم فوجد عندہم لحما باردا - پس باز گشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بسوے اہل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را - فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء - پس بخورد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم آن گوشت سرد را پس در آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را - رواہ احمد - روایت کرد این حدیث را
احمد از ابی رافع - ورواہ الدارمی عن ابی عبید - و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید - الا انہ لم یذکر ثم دعا بماء الی آخرہ - مگر
آن ہست کہ ذکر نکرد دارمی این عبارت را کہ ثم دعا تا آخر آن - **وعن انس بن مالک** قال کنت انا و ابی و ابو طلحۃ جلوسا -
گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحہ نشستہ و جلوس جمع جالس ست - فاکلنا لحما و خبزا - پس خوردیم ما گوشت
و نان را - ثم دعوت بوضوء - پس طلبیدم من آب وضو را - فقالا لم تتوضأ - پس گفتند ابی و ابو طلحہ برائے چہ وضو
میکنی - فقلت لہذا الطعام الذی اکلنا - پس گفتم من وضو میکنم از جہت این طعام کہ خوردیم ما - فقالا اتتوضأ
من الطیبات - پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزہائے پاک و حلال - لم یتوضأ منہ من ہو خیر منک - وضو
نکردہ است از وے کسیکہ بہتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس مراد بوضو کہ در بعض احادیث واقع شدہ
وضو شستن دست ست یا اخبار ست از نسخ - رواہ احمد - **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما - کان یقول - روایت
از ابن عمر کہ میگفت - قبلۃ الرجل امرأتہ - بوسہ دادن مرد زن خود را - وجسہا - بیدہ - و مس کردن مرد زن را بدست

خود - من لم یمسه - از جمله یا مسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آن را حق تعالی در قرآن مجید او لامستم النساء و ایجاب وضو کرده بدان بعد از آن
بیان کرده آن را بقول خود - وهی قبلة الرجل امرأته وجسها بیده فعلیه الوضوء - و کسی که بوسه کند زن خود را یا مس کند او را بدست خود
پس واجب است بر وے وضو - رواه مالک والشافعی - وعن ابن مسعود - رضی الله عنه - از ابن مسعود روایت است
کان یقول - که میگفت - من قبلة الرجل امرأته - از بوسه دادن مرد زن خود را - الوضوء - واجب است وضو - رواه مالک -
وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنهما - قال ان القبلة من اللمس فتوضؤوا منها - ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوسه کردن
از جمله لمس است پس وضو کنید از آن این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضوست چنانکه مذهب شافعی
و مخصوص بزن اجنبی ساخته وایشان دلالت دارند که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و اما آنکه این آثار نزد حنفیه صحیح نرسیده اند
و در مسند ابی حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - لیس فی القبلة وضوء -
پس شاید که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بخلاف آن وارد شده و صحه و این که مولف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق است
والله اعلم - وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل - وضو واجب است
از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است و نزد ائمه ثلثه ناقض همان است که بیرون آید از سبیلین و دیگر بول و غائط
معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آن را ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دار قطنی
در وے نظر کرده چنانکه گفت - رواهما الدار قطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه - روایت کرد
این حدیث را و حدیث سابق را دار قطنی و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از
صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی است رض و ولادت عمر بن عبد العزیز
در سنه [illegible] - ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان - ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند
و جواب آن است که حدیث مرسل نزد ما مقبول است و در جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم

باب آداب الخلاء

ادب نگاه داشتن حد هر چیزے و بعضی گفته اند که نگاه داشتن چیزے را که ستوده است
از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلا بفتح و مد آب دست جا و در اصل بمعنی جاے خالی

الفصل الاول

عن ابی ایوب الانصاری - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اتیتم الغائط - چون بیائید شما قضاے حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از آن اطلاق کردند
بر چیزی هم که اغلب برائے قضاے حاجت در این چنین جاے نشیند می فرماید چون بیائید غائط را و بول نیز
همین حکم دارد چنانکه بتصریح بیاید - فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها - پس روے مکنید بسوے قبله و نه پشت دهید
بجانب آن - ولکن شرقوا او غربوا - ولیکن روے بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینه مطهره است
على ساكنها السلام والتحية زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنید از استقبال

یعنی بریدن و رفتن و پوست کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و میکشد نجاست را آن را استنجا نام کردند - وان نستنجی باقل من
ثلاثة احجار - و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد
و مذهب امام ابوحنیفه آن است که واجب نیست عدد و مقصود طهارت و نظافت است اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری
از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ
پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم وی هر دو سنگ را گرفت و سرگین را بینداخت و از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم
کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند به سه سنگ و این محمول بر تقدیر آنست
که نهی برای تنزیه بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و چنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث
وان نستنجی برجیع او بعظم - و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سرگین پست است
و استخوان املس است که نجاست را دور نگرداند و صواب آن است که نهی بجهت آنست که اینها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود
که بیاید معلوم گردد - رواه مسلم - وعن انس قال کان رسول الله - گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء
یقول - چون می درآمد آبخانه را میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث - خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث -
متفق علیه - خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از ایشان پناه
میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت است بمعنی پلیدی و توانا که مخفف خبث بضم با باشد و در این وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه
در کتب و رسل و حمل و [illegible] و تعوذ بجهت آن است که کنیف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه تصریح در حدیث دیگر بیاید
تا بیت آنکه هر دو منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برآنند و تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای قضای
حاجت [illegible] پیش از درآمدن [illegible] و بعد از آن [illegible] و در اوان شروع کردن در آن مانند صحرا [illegible]
و [illegible] و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هرکس [illegible] جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است
از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل - وعن ابن عباس رضی الله عنهما - قال مر النبی - گفت گذشت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بقبرین - بدو گور - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - انهما لیعذبان - بدرستی که صاحب این دو قبر
عذاب کرده میشوند - وما یعذبان فی کبیر - و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناه بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کار یا شاق و دشوار
بود پرهیز کردن از آن نه آنکه آن [illegible] کار آسان است و [illegible] دو گویند چنین باشد که [illegible] بول [illegible]
از شنائع و قبائح عظیمه [illegible] چنانکه فرمود - اما احدهما فکان لا یستتر من البول - اما یکی ازان دو صاحب قبر [illegible]
پرده نمیگرفت در وقت بول کشتن [illegible] و عورت خود را پرده نمیگرفت میان خود و بول [illegible] ازان خود را احتیاط
نمیکرد [illegible] بول [illegible] و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب است بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت -

وفی روایۃ لمسلم لا یستنزہ من البول - و در روایتے دیگر مر مسلم را است کہ طلب نزاہت و پاکی نمیکرد از بول و بے احتیاطی میکرد
در چکیدن بول و در اینجا و در روایتے دیگر لا یستبری نیز آمدہ از استبراء کہ تنزہ و پاکی نیز است و در روایتے لا یستتر
بضون میان روایات استتار بمعنی افشاندن و کشیدن است بزور تا قطرہ از بول کہ در وے ماندہ باشد تمام بیرون آید
واما الآخر فکان یمشی بالنمیمۃ - واما دیگرے پس بود کہ میرفت بسوے مردم بسخن چینی و نمامی برسانیدن و نقل
کردن سخن کسے را بدیگرے بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است و نزد بعض علما از کبائر است
و در قرآن مجید مذمت آن کردہ در جائیکہ فرمودہ ہماز مشاء بنمیم و در حدیث آمدہ کہ حق تعالی نظر نمیکند بکسے کہ در پے است
و در حدیث آمدہ کہ نمام در بہشت نرود آمدہ کعب الاحبار رضی اللہ عنہ گفتہ کہ اگر گناہ را در توریت عظیم
خواندم گفتند سخن چینی کردن فرمودہ یا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن قتل جاری شود و وجہ چنین شمرد
و دیگر چہ آید - ثم اخذ جریدۃ رطبۃ - پس گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شاخے را از خرما کہ تر بود - فشقہا بنصفین -
پس پارہ کرد آن شاخ تر را بدو پارہ - ثم غرز فی کل قبر واحدۃ - پس فرو برد در ہر قبرے یکے از ان دو پارہ را - قالوا گفتند
صحابہ - یا رسول اللہ لم صنعت ہذا - چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پارۂ از شاخ تر در ہر قبرے - فقال - پس گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم لعلہ ان یخفف عنہما ما لم ییبسا - کردم این کار را باامید آنکہ سبک گردانیدہ شود عذاب از این دو قبر تا آن زمان
کہ تر باشند این دو شاخ پارہ و خشک نشوند - متفق علیہ - و در توجیہ این حدیث علما را اختلاف است کہ عذاب امید شدت
تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخ چیست بعض گفتہ اند کہ شاخ تا آن زمان کہ تر است تسبیح میکند
از تسبیح و تسبیح سبب تخفیف عذاب است و در آیۃ کریمہ و ان من شیء الا یسبح بحمدہ یعنی ہر چیزیکہ تر باشد و تسبیح
و حیات شاخ تا آن است کہ خشک نشدہ باشد و تسبیح خاص بحیوان نیست و آنرا بیان حقیقی دلالت بر وجود صانع و وحدت
و کمال او است و تسبیح کنند این جماعہ باین حدیث و راندن نشستن سبزہ و گل و ریحان بر قبور و خواندن الحمد اہل علم و قدوۂ شرح
مصابیح گفتہ این قول را ذکر کردہ و ما انداختن سبزہ و گل را بر قبر بسبب این حدیث اختیار کردہ و گفتہ کہ این سخن اصلے ندارد
بعد از اول و بعض گفتہ اند کہ ممکن است این تخفیف بر ایشان بسبب آن است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت خواست و دعا فرمود
عذاب پس قبول کردہ شد او را تا مدت خشک شدن آن شاخ پس اختصاص بآن حضرت دارد و باین معنی گفتہ اند کہ در نہ
خاصیتے نیست در دفع عذاب و بعد آن اگر بہ برکت دست مبارک نبی صلی اللہ علیہ وسلم است اگر چہ دست اسباب دیگر
مردہ دلان و مرد را در دفع تعیین نیز بعض گفتہ اند کہ لکن اقوال اول بظاہر نزدیک تر است تا در اینجا مقرر باشد
جامع الاصول از بریدہ صحابی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ وصیت کرد کہ در قبر او دو جریدہ در قبرش نہادہ کردند
مرئی باشد بسبب نجات گردد ع ولی مشتاق چہ باشد + وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا اللاعنین - بپرہیزید از دو کار کہ سبب لعنت و نفرین میشوند - قالوا وما اللاعنان - گفتند صحابہ و چیست

و بر سید اشتمم من و آن غلام عنزه را و عنزه بفتحتین مهمله و نون و زاء نیزه کوتاه چوبی که در وی سنانی باشد قدر نیم نیزه
یا اندکی کلان تر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برمیداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای
بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز و اغراض دیگر - یستنجی بالماء - استنجا میکرد آن حضرت
صلی الله علیه وسلم با آب بعد از تنقیه بسنگ پاره تا تعلیم کنند مر امت خود را که شستن با آب بعد از استنجا بکلوخ مستحب و افضل است - متفق علیه

الفصل الثانی - عن انس قال کان النبی - گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه -
چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشتری خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد رسول الله و از اینجا معلوم شد
که داخل متوضا را باید که چیزی را که در وی نام خدا و رسول خدا و قرآن است باخود نبرد و در بعض شروح گفته که این شامل است
اسمای تمام انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین ما آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا غیر نام وی باشد همین
حکم دارد یا نه والله اعلم - رواه ابوداؤد والنسائی والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابوداؤد هذا حدیث
منکر - این حدیث را ترمذی و ابوداؤد و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خوانده و ابوداؤد منکر گفته و نسائی
ابهر و ساکت مانده - وفی روایته وضع بدل نزع - و در روایت ابوداؤد وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد خاتم خود را
و این لازم کشیدن ست که از دست میکشید و بجایی می نهاد - وعن جابر رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد - گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی قضای حاجت انسانی
بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا جائیکه بعد از نشستن
در آنجا کسی او را نه بیند و معنی اول اظهر و اوجه است کما لا یخفی - و براز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع است کنایه میکنند
بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه در اینجا بچشم نه بینند بگوش نیز نشنوند و این
عادت مستمره است در شرع و عرف و عادت نزد اهل مروت و احتیاط و ادب - رواه ابوداؤد - وعن ابی موسی
رضی الله عنه - قال کنت مع النبی - گفت بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم - روزی - فاراد ان یبول پس
خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند - فاتی دمثا فی اصل جدار - پس آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار
نرم را در بیخ دیواری - فبال - پس بول کرد - ثم قال - پس تر فرمود - اذا اراد احدکم ان یبول - چون خواهد یکی
از شما که بول کند - فلیرتد لبوله - پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جایی مناسب آن مانند اینجا که هموار و نرم باشد
تا آب بیرون نیاید در شاشیدن بول نرسد - رواه ابوداؤد - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة -
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را - لم یرفع ثوبه - برنمیداشت جامهٔ خود را حتی یدنو من الارض
تا آنکه نزدیک میشد از زمین در نشستن - رواه الترمذی و ابوداؤد والدارمی - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولده - نیستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی مگر مانند پدر برای فرزندان خود -

اعلمکم اذا اتیتم الغائط - تعلیم میکنم شما را چون بیائید بغائط را و بول نیز همین حکم دارد - فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها - پس
روی بجانب قبله و پشت بجانب او نیارید - وامر بثلثة احجار - و امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار بردن سه سنگ در استنجا - ونهی عن الروث
والرمة بکسر را و تشدید میم و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و عذره و استخوانهای پوسیده بحکم عرف و عادت فرمود که اغلب در صحرا افتاده
میباشد والا غیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی - ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه - و نهی کرد از آنکه استنجا کند مرد بدست
راست و زن نیز همین حکم دارد و استطابه بمعنی استنجاست زیرا که پاک میگرداند جسد را بازاله نجاست - رواه ابن ماجة والدارمی -
وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه - گفت عائشه بود دست
راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی و چیزهای که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست - وکانت یده الیسری لخلائه
وما کان من اذی - و بود دست چپ برای متوضا و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از چیزهای پلیدی مکروهات - رواه
ابوداود - وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلثة احجار - چون برود
یکی از شما بسوی آبخانه پس باید که ببرد با خود سه سنگ را یستطیب بهن - که استنجا کند و پاک گرداند بآنها - فانها تجزی عنه
زیرا که بدرستی سه سنگ بسنده گی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون بسه سنگ پاک گردانید و ازاله عین نجاست کرد در حصول
طهارت و جواز صلوة حاجت بآب نیست و اگر بآب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید
و بعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه بیهقی از حدیث امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه آورده که ایشان که پیش از شما
بودند می انداختند مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشان را بآب اما شما می ریدید ریدنی - رواه احمد وابوداود والنسائی
والدارمی - وعن ابن مسعود رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام
استنجا مکنید بسرگین و استخوانها - فانها زاد اخوانکم من الجن - زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شماست که جن اند
و در بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چارپایان ایشان و اضافت بجمع
درست است که چارپایان ایشان تابع ایشان است و بیهقی از حاکم در دلائل النبوة آورده که جن از آنحضرت [illegible]
[illegible] بر ایشان گوشتی است که نخست داشته است و روث دانه است که روز نخست خورده - رواه الترمذی
والنسائی الا انه لم یذکر - لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که - زاد اخوانکم من الجن - وعن رویفع بن ثابت قال قال لی
رسول الله - گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فا که صحابی است و معدود است در مصریان امیر گردانید او را معاویه بطرابلس
پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع واربعین و مرد بشام سنه ست وخمسین گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع
لعل الحیوة ستطول بک بعدی - ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمانی را که کنند عادات مردم
جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال سنت را - فاخبر الناس ان من عقد لحیته - پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را
اکثر بر آنند که مراد در غول گردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبیه است بعجم آنها که [illegible]

که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان و مراد ببازی کردن شیطان بر داشتن پرده از پیش و کشادن و برهنه کردن عورت ایشان
و انداختن شاشه بول بر تن و جامه ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند و شرعورت ننماید در وسوسه اندازد و مردم را بنظر کردن بعورت
پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن هر یک و این همه تکلف و مبالغه کردن امرے واجب نیست
بلکه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسے که کند خوب میکند و کسے که نکند حرج نیست — رواه ابو داؤد و ابن ماجه والدارمی۔
وعن عبد الله بن مغفل — بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فاء مشدده صحابی ست از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از ان رفت
به بصره و بنا کرد آنجا سرائے و وفات یافت در ان روایت میکند از وے حسن بصری و غیر وے مات سنة تسع و خمسین —
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمه — باید که بول نکند یکے از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل
آب گرم غسل کردن ست پس از ان بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود — ثم یغتسل فیه — پس متروے غسل میکند در ان
جایگاه یعنی درست از عاقل که بول کند در جائے غسل پس از ان غسل کند در انجا — او یتوضأ فیه — یا وضو میکند در انجا
این چنین باید که نکند — فان عامة الوسواس منه — زیرا که اکثر وسواس از ینجا پیدا میشود که چون بول کند در جائے و باز همانجا غسل
کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد و از انجا چکیده هائے آب بر وے می افتد در وسواس می افکند و رفته رفته تمکن میگردد
و این در جائیست که آب راه روی ندارد و جائے سخت ست و اگر جائیست که آب بدر میرود و ریگستان ست باکے نیست
و بر همه تقدیر نهی برائے تنزیه است نه تحریم — رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا — مگر این ست که ترمذی
و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که — ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه — همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین
که وے گفته و گر در انجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود باعث حدوث وسواس میگردد و لیکن بصریح ذکر کرده اند —
وعن عبد الله بن سرجس — بفتح سین مهمله اولے و اخری و کسر جیم بر وزن نرگس صحابی ست متأخر الاسلام بصری ست
و صحبت او در ایشان ست — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی جحر — باید که بول نکند یکے از شما در
سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حاء ساکن سوراخ جانوران خزنده و گزنده و علت نهی آنست که شاید مارے یا گژدمے در سوراخ
باشد که بگزد و نیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضررے رسانند و در حکایات آمده است که سعد بن عباده از کبار
انصار ست در سوراخے بول کرد و جنیان او را کشتند و آواز در دادند و شعرے خواندند که مضمونش این ست که ما کشتیم سعد بن عباده
و انداختیم و بتیر که خطا نکرد دل او را — رواه ابو داؤد والنسائی — وعن معاذ رض — از کبار صحابه و فضلاء انصار ست
و احوال شریف وے در بعض مواضع نوشته شده است — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة — بپرهیزید کارها را
که محل لعنت و مظنه آنند — البراز فی الموارد — یکے اخلا کردن در جایهائیکه مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان آنست یا مراد موارد
جاهائیکه آبے ست مثل چشمه و جوے که مردم بجهت آب انجا فرود آیند — وقارعة الطریق — دوم در راهیکه جائے پا کوب
مردم ست یعنی محل مرور ایشان — والظل — سوم در زیر درختے که مردم در سایه او می نشینند و بخواب میروند — رواه ابو داؤد

این حدیث آن است که وضو بقیه آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقاً آب نمانده بود یا کمتر
از قدر کفایت مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورده و بعضی از این حدیث چنان فهمیده اند که اگر آفتابه وضو جدا و بدل استنجا باشد بهتر است
والله اعلم۔ رواه ابو داود وروى الدارمي والنسائي معناه۔ و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظ دیگر
وعن الحكم بن سفيان۔ ثقفی است و بعضی گفته اند نام وی سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع او از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او درست نیست و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث
او مضطرب است بخاری گفته که وی در یافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والله اعلم۔ قال كان النبي۔ بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه۔ چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید بر فرج خود را۔ رواه ابو داود
والنسائي۔ و گفته اند که مراد به نضح فرج ستر ازار است و بعضی گفته اند که مراد پاشیدن آب بر فرج را شستن فرج است یعنی آب استنجا
یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب و وضو میساخت و صحیح آنست که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع
تفرقه وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله کند آن را بآبی که پاشیده بود و این سه طریق دفع وسواس است
تا اراده نماید و تعلیم امت است بآن و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعضی گفته اند که برای
دفع نزول بول است تا سیلان القا کند چه آب قاطع بول است خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر به صریح آمده که چون
وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی از آب و می پاشید بر فرج خود۔ وعن امیمة بضم همزه
و فتح میم و سکون یا بنت رقيقة۔ بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتانیه صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او
رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه با تشدید است۔ قالت كان للنبي صلى الله عليه وسلم قدح من عيدان۔ امیمه
بنت رقیقه خواهرزاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آن حضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود یعنی چوب بلفظ جمع آورده یا باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای متفاوت بود والله اعلم و در قاموس
گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانه است و این قدح از چوب درخت خرما بود تحت سریره
يبول فيه بالليل۔ نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شب همی بول میکرد در آن در شب
بجهت عذری از سرما وغیر آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از خدمتگاران ناگرسته بگمان آب بول آن حضرت
صلی الله علیه وسلم را از آن قدح خورده و تا زنده بود بوی خوش از اندام وی میآمد یافته میشد یا خشیت ... ولا داوی موجود
بود۔ رواه ابو داود والنسائي۔ وعن عمر رضي الله عنه قال راني النبي۔ گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وانا ابول قائما۔ و من بول میکردم ایستاده۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ يا عمر لا تبل قائما۔ بول مکن ایستاده
فما بلت قائما بعد۔ عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد۔ رواه
الترمذي وابن ماجه۔ و دانسته که باتفاق وارد است کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت

و تنجیس تن و جامہ و ترک مروت و آنکہ مؤلف میگوید رحمۃ اللہ علیہ کہ — قال الشیخ الامام محیی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ قد صح عن حذیفۃ قال
اتی النبی — تحقیق بصحت رسیدہ است از حذیفہ بایمان کہ گفت آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سباطۃ قوم — خاکروبہ گروہے را —
فبال قائما — پس بول کرد ایستادہ — متفق علیہ قیل کان ذلک لعذر — گفتہ شدہ است در توجیہ این حدیث کہ بود این بول کردن آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت عذرے و این عمل در عہد جاہلیت بود کہ بر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام
علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مبعوث بود از برائے تتمیم مکارم اخلاق و محاسن افعال زوال پذیرفتہ بول کردن عمر رضی اللہ عنہ ایستادہ یا از بقایائے
عادت جاہلیت بود یا بجہت عذرے کہ او را نیز عارض شدہ بود آنچہ عذرے کہ مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم اثبات آن میکنند
بعض گویند دردے بود در استخوان صلب وے کہ با آن نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعضی گویند کہ عرب
استشفا میکنند و علاج مینمایند درد و وجع صلب با ایستادہ بول کردن و امام شافعی بیان کردہ و حاکم حدیثے از ابن عمر آوردہ
کہ بول کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت دردے بود کہ در زانوی وے بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعضی گویند
عذر آن بود کہ برائے نشستن جائے نبود بحکم ضرورت ایستادہ کرد زیرا کہ خاکدان از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن
بران ممکن نبود مگر آنکہ جانب بلند را پس پشت افکند و در این ہنگام کشف عورت لازم آید بجماعہ کہ از ان راہ میگذرند و اگر جانب
بلند را روی آرد بیم افتادن دارد و سباطہ در عادت مردم و بلاد دیگر شدہ و قابلیت نشستن ندارد و بعضی گفتہ اند کہ فعل آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم برائے بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نہی کرد کہ ظاہر در تحریم است خواست
کہ بیان کند کہ نہی تنزیہی است و در فعل آن نیز رخصت است و در عمل عمر رضی اللہ عنہ وجہ دیگر نیز گفتہ اند کہ وے گفتہ است
کہ ایستادہ بول کردن نگاہ دارندہ تر است دبر را پس گویا نکرد آن وقتے او را علتے عارض بود کہ بدان ملاحظہ میبایست
کہ چیزے از جانب دیگر بیرون نیاید و با وجود آن نہی کردہ اند و اما در فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاشا کہ مثل این توہم
توان کرد و تکلم توان نمود واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبول قائما —
عائشہ رضی گفت ہر کہ خبر دہد شما را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول میکرد ایستادہ — فلا تصدقوہ — پس راست گو مدانید او را —
ما کان یبول الا قاعدا — زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول نمی کرد مگر نشستہ — رواہ احمد والترمذی والنسائی —
و تطبیق این حدیث بحدیث حذیفہ آن است کہ عائشہ خبر از علم خود میدہد کہ در درون خانہ مشاہدہ میکرد و در انجا ہرگز ندیدہ کہ ایستادہ
بول میکردہ باشد و آنچہ حذیفہ دیدہ بیرون بود و آن نیز نادر بود بسبب عذرے کہ بیان کردہ شد و نادر حکم معدوم دارد و در حکم
نفی بر اعتداد است بیرون از دائرہ اعتبار است — وعن زید بن حارثۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان جبریل علیہ السلام
اتاہ فی اول ما اوحی الیہ — زید بن حارثہ مولائے آنحضرت است کہ او را آزاد ساختہ آنحضرت صلعم و فرزند خواندہ بود و نام او در قرآن
مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہل بیت در آخر کتاب خواہد آمد روایت میکند از آنحضرت کہ جبریل آمد او را در اول وحی

پس چيست طهارت شما چگونه ميكنيد آن را و مبالغه مينمائيد دران - قالوا نتوضأ للصلوة گفتند گروه انصار وضو ميكنيم براے
نماز - ونغتسل من الجنابة - و غسل ميكنيم بعد از جنب شدن چنانكه همه مسلمانان اين چنين ميكنند - ونستنجي بالماء - و استنجا ميكنيم
بآب يعني بعد از استنجا باحجار و درين مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بايشان - قال فهو ذاك - گفت آنحضرت صلى الله
عليه وسلم پس اين ثنا گفتن حق تعالى بر شما بجهت مبالغه بسبب اين بود - فعليكموه - پس لازم گيريد شما آن را - رواه ابن ماجه
وعن سلمان - رضي الله عنه - قال قال بعض المشركين - گفت سلمان فارسي كه گفت يكے از مشركان - وهو يستهزئ
و حال آنكه آن مشرك استهزا و سخريت و خنده ميكرد بر آن حضرت صلى الله عليه وسلم درين قول - اني لارى صاحبكم يعلمكم - بدرستي كه من
هر آئينه مي بينم يار شما را كنايت از وجود شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميكند كه تعليم ميكند شما را چيزها سے حقير و خسيس را - حتى
الخراءة - تا روش نشستن بآبخانه و كيفيت و آداب آن و خراءة بكسر خا معجمه بمد برائے قضاے حاجت نشستن و هيئت آن
و اكثر رواة بفتح خا ميخوانند و قصر و خراء بفتح خا و همزه پس افگنده آدمي و غيرآن - قلت اجل - گفت سلمان گفتم آرے ميكند روش
و آداب آبخانه نشستن را و اين نجاے استهزا و خنده است بلكه از كمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بيان حق و هدايت
صراط مستقيم پس از ان بيان كرد سلمان رضي الله عنه آداب خلا و احكام استنجا را و گفت - امرنا ان لا نستقبل القبلة - امر كرده ما را
كه رو نكنيم بجانب قبله در وقت نشستن بقضاے حاجت - ولا نستنجي بايماننا - و استنجا نكنيم بدستهاے راست خود - ولا نكتفي بدون ثلثة احجار
و بس نكنيم كمتر از سه سنگ كه - ليس فيها رجيع ولا عظم نيست دران سرگين و نه استخوان - رواه مسلم واحمد واللفظ له مضمون اين حديث مسلم
واحمد هر دو روايت كرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت ديگر آورده - وعن عبد الرحمن - و روايت است از عبد الرحمن - بن
حسنة حسنه نام مادر اوست و نام پدر او عبد الله بن المطاع ست مشهور به نسبت با و رشد صحابي ست شنيد ابو موسى اشعرى را - قال خرج علينا رسول الله
گفت بيرون آمد بر ما پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفي يده الدرقة - و بود در دست آن حضرت صلى الله عليه وسلم درقه بدال و را و قاف مفتوحها سپر از چرم كه
در وے نه چوب بود و نه پے - فوضعها - پس نهاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن سپر را و حائل گردانيد آنرا در ميان خود و مردم - ثم جلس پس نشست آنحضرت
صلى الله عليه - فبال اليها - پس بول كرد بسوے آن سپر - فقال بعضهم - پس گفت يكے از منافقان كه حاضر بود در آنجا
انظروا اليه يبول كما تبول المرأة - نگاه كنيد بجانب اين مرد بول ميكند پرده در پيش خود گرفته چنانكه بول ميكند زنان - فسمعه النبي
پس شنيد اين سخن را پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ويحك - واے تو اي فرد بيچاره ويح كلمه ايست كه در مقام اظهار ترحم
و شفقت گويند و در فناكي بر كسے كه در هلاكي افتاده باشد كه مستحق آن نبود بخلاف ويل كه براے كسے ست كه مستحق هلاك
بود و اين مقام اگرچه مقام آن بود كه گويند ويلك اما اين از غايت حلم و خوش خلقي آن حضرت صلى الله عليه وسلم بود كه فرمود
ويحك اما علمت ما اصاب صاحب بني اسرائيل - آيا ندانستي تو كه چه رسيد يار و مصاحب بني اسرائيل را يعني بيكے
از ايشان را - كانوا اذا اصابهم البول - بودند بني اسرائيل بحكم دين و شريعت خود كه چون ميرسيد بدن يا جامه ايشان را
بول - قرضوه بالمقاريض - مي بريدند آن موضع از بدن را يا جامه را بكارد ها - فنهاهم - پس منع كرد و باز داشت آنكس ايشان را

فضحبا فی قبره – پس عذاب کرده شد آن شخص در قبر خود بجهت نهی کردن او. و ازین فعل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق حجاب و لبسه را با وجود بودن آن امر مستحسن و نهی کردن اصحابی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و درین جا مبالغه دیگرست در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب نبی اسرائیل نمود از تحقیق بود بحکم شرع لیکن با قطع نظر ازان بحکم طبع قطع آن بود که سبب تضرر و تنفس و بال ست محل منع و انکار نیامد و منافق آن ست که او را ازین جا استعمار ورداء آن منع نمیکند از استتار و حجاب در بول امری محمود و مستحسن ست شرعا و عقلا و انکار آن در نهایت قباحت و وقاحت بسبب این نسبت – رواه ابوداود و ابن ماجه – روایت کرد این حدیث را ابوداود و ابن ماجه از عبدالرحمن بن حسنه – رواه النسائی عنه عن ابی موسی – روایت کرد آن را النسائی از عبدالرحمن مذکور از ابی موسی اشعری –

وعن مروان الاصفر – مروان اصفر بصیغه افعل تفضیل بصری ست ذکره در تاریخ بخاری – پس صغیر تابعی ست ثقه از تابعین بصره روایت کرده اورا مسلم و بخاری یک حدیث – قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة – مروان مذکور که ثقه است و از مستور الحدیث از تابعین گفت دیدم ابن عمر را که بنشانید شتر بار بردار خود را جانب قبله – ثم جلس یبول الیها – پس بنشست در حالتی که بول میکرد بجانب قبله بار احله – فقلت – پس گفتم من – یا ابا عبدالرحمن – کنیت ابن عمرست – الیس قد نهی عن هذا – آیا نیست که تحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله – قال بلی انما نهی عن ذلک فی الفضاء – گفت ابن عمر نهی کرده شده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا کرده نشده است ازان مگر در صحرا و فضای کشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد – فاذا کان بینک و بین القبلة شیء یسترک – پس چون باشد در میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد – فلا باس – پس نیست باک – رواه ابوداود – وعن انس – قال کان النبی – بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال – چون بیرون می آمد از آنجا میگفت – الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی – شکر خدای را که بیرون برد از من چیزی که برنجاند و آزرده گرداند و مکروه آید بر نفس که عبارت ست از فضلات ست که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاک ست – وعافانی – و صحت داد و رهانید مرا از احتباس آن یا بدن رده با همراه آن – رواه ابن ماجه – وعن ابن مسعود قال لما قدم وفد الجن علی النبی – هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا – گفتند – یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بعظم او روثة او حممة – بضم حای مهمله و فتح میمین یعنی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرگین یا انگشت – فان الله جعل لنا فیها رزقا – زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما درین سه چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چارپایان ایشان ست و انگشت احتمال دارد که دران چیزی در آنجا باشد بهم والله اعلم – فنهانا رسول الله – پس نهی کرد مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذلک – ازان – رواه ابوداود –

باب السواک – سواک در لغت بمعنی مالیدن و سواک کسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبی که بدان مالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و سواک کردن سنت ست باتفاق خصوصا نزد وضو و نماز نیز نزد شافعی و بعض از تعبیر و تطهیر کرده اند

و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در بدن و دهن بسیار است و مسواک کردن در محافل
نزد بیرون آمدن از خلوت و دهان بکره و در نشسته خصوصاً نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو
و قرأت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بخوالی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن متعین تر است
و مسواک باید که از درختی تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث در وی واقع شده و در ستبری چون خنصر باید بود و درازی بقدر شبری و باید که
عرض کنند نه طول که موجب دو گشتن گوشت دندان است و در بعضی روایات عرضاً و طولاً آمده و واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک
پیدا نشود باید که دندان را به انگشت بمالند و دست است کفایت میکند بقول انس چنانچه در بیهقی کرده و از عائشه رضی الله عنها آمده که بجای مسواک انگشت است

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نمی بود
بیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را - لامرتهم بتاخیر العشاء - هر آینه امر میکردم ایشان را بتاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر
آمده تا ثلث یا نصف شب - وبالسواک عند کل صلوة - و واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که
مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب است نزد وی و مراد
وقت هر نماز است برای وضو و نزد الصلوة این معنی ظاهر است که مسواک برای هر تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند مشعر است بسنیت در وضو
بر وجه سنیت والله اعلم متفق علیه - وعن شریح بن هانی - از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت
گذشت کنیت کردن حضرت پدر او را ابو شریح چون قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او با ابوالحکم چون
آنحضرت شنید پرسید از پسران هستند گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فانت
ابو شریح و شریح از جمله اصحاب علی است و در واقعه جمل و صفین با وی بود قتل شد سنه ثمان و سبعین - قال سألت
عائشة - گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها - بای شیء کان یبدأ رسول الله - بکدام چیز ابتدا میکرد کار را آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا دخل بیته - چون در می آمد در خانهٔ خود را یعنی نخست کاری که پیش از در آمدن در خانه میکرد چه چیز بود - قالت بالسواک
گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می درآمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت
با اهل بود شاید که بجهت طول مکث در مجالس و محادثه با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و ازالهٔ آن بمسواک اهم و اقدم
میداشت و این در حقیقت تعلیم ست مر امت را بحسن معاشرت با اهل و رعایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان
و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت می ورزید و بآن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه راه از مجلس
که در غالب احوال در مسجد بود بسیار دور حوالی آن نیست تا سکوت در آن تغیر آورد و یا بعض گویند که ابتدا بمسواک جهت
از گزاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در می آمد اول کاری که میکرد نماز نفل بود والله اعلم
رواه مسلم - وعن حذیفة - رضی الله عنه - قال کان رسول الله - گفت حذیفه بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا قام للتهجد من اللیل - چون برمیخاست از برای نماز تهجد از شب - یشوص فاه - میشست و پاکیزه میکرد - فاه

بالسواک ۔ و بن تهجد را بالسواک و تهجد بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنی خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب ست آن را تهجد گفتند
و تهجد بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة تهجد درست ست زیرا که این صلوة مسبّبی بخواب ست ارد
متفق علیه ۔ **وعن عائشة** رضی الله عنها ۔ قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر من الفطرة ۔ ده خصلت
از فطرت ست و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شگافتن ست و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلت
هم بدان مولود را اید که بمعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام ست نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم ست
و انبیا اختیار کرده اند آن را انبیا متفقین و گویا اتفاق شرائع بر آن حکم جبلت گرفته که مخلوق ست بران آدمی
و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمه فطرة الله التی فطر الناس علیها بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بان نیز جائز ست
و انبیا را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بر وی نازل شده پس از وی انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند
قص الشارب ۔ یکی از ان ده خصلت کوتاه کردن سبلت ست و شارب نام موهاست که بر لب زبرین ست و مختار
کوتاه کردن آنهاست چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری از ان بماند و حلق کردن مکروه است
نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب این حدیث ست که احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و احفا پست گردانیدن
موی لب ست و اختلاف در حد احفاست که چه مقدار ست و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیاده گذاشتن نیز آمده است که باعث هیبت در چشم اعداست و زیاده گذاشتن و نهایهای بروت
که آن را سبال گویند نیز آمده است و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعض صحابه دیگر منقول ست ۔ و اعفاء اللحیة ۔ دوم
فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش ست و مشهور قدر یک مشت ست چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بران بگذارد نیز
جائز ست بشرطیکه از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه ست مذهب حسن
بصری و قتاده این ست و نزد بعض مستحسن و این مذهب شعبی و ابن سیرین ست و حلق کردن لحیه حرام است و روش افرنج
و هنود و جوالقیان ست ایشان را قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب ست و آنکه آن را سنت گویند بمعنی طریقه
مسلوک در دین ست یا بجهت آنکه ثبوت آن بسنت ست چنانکه نماز عید را سنت گفته اند ۔ والسواک ۔ سوم مسواک کردن
و شرح آن گذشت ۔ واستنشاق الماء ۔ چهارم آب در بینی کردن ست در وضو ۔ وقص الاظفار ۔ پنجم گرفتن ناخنان دست و
پا و طریق گرفتن ناخنان دست آن ست که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم بابهام آن نماید چنانکه از سبابه دست راست
ابتدا کند و بترتیب بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا بابهام وی برسد و ختم بابهام نمی کند و در پا
ابتدا از خنصر پای راست تا ابهام وی و باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل رجلین ست و نیز گفته اند که گرفتن
ناخنان روز جمعه مستحب ست و خبری نیز در ان نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخنان بگیرد تا جمعه دیگر از هر بلا در امان باشد
و بعض علما شعری ست در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنة والادب ✽ یوم الخمیس خوالبس اوخسب ✽ و این حروف

رموز اسامی اصابع ست و بعضی گویند کردن ناخنان را ترتیب و شعر نداده‌اند و اگر ببندد از هر جا که باشد باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و موروث بلاست و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب نیست که موروث فقر و برص است کذا قیل شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وی از موی و ناخن و هرچه از بدن ایشان جدا شدی نگاه داشتندی و وصیت فرموده بودند که آنها را در کفن با همراه کنند شاید که ایشان را در نجات سببی و دستاویزی باشد والله اعلم — وغسل البراجم ششم شستن براجم و پاک داشتن آنهاست و براجم نام بندهای انگشتان است و چین و شکن پوست آنها که چرک در آنجا جمع شود خصوصاً آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملایم باشند و شستن تمام مواضع بدان که مظنه اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن — ونتف الابط هفتم برکندن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و اولی و افضل نتف است کسی را که از نخست عادت کرده نتف است حلق و وجه تخصیص ابط به نتف آنست که وی محل رائحه کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی آن و گفته‌اند که در ابطهای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی نبود و در اینجا سخن است و اما وجود رائحه کریهه و اوساخ و امثال آن در سائر بدن مبارک وی پس حاشا و کلا وهو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم یعنی پاک است از فرق تا قدم جان بست آن نهال بگو با همه آب حیاتش سرشته اند بالاتر ازین آنست که نزد فضلای ثابت از وی رائحه طیبه فائح میشد و فضلات او را زمین فرو میبرد بلکه گفته اند که پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و علیهم اجمعین رباعی خوبان که لطافت حیات همه شکر لب و شیرین حرکات همه ازو میان غرض همین لیشان همه وان باقی دگر تشبیهات همه — وحلق العانة هشتم ستردن موی عانه است و عانه نام موئی ست که بر فرج روید یا موضعی که در آنجا روید و ستردن موئی که بر قبل و دبر گرد برگرد آنست نیز مستحب است و نتف و نوره در حکم آنست و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد والله اعلم و زنان را نتف بهتر است — وانتقاص الماء نهم کم کردن آب است و این را بعضی گفته اند یعنی کم کرد آب را در وی حرفت نمایند و کم میکنند چنانکه گذشت یعنی الاستنجا — و این کلام راوی ست دیگر کم کردن بول باستعمال آب و رد کم چیزی بول باستعمال آب باز برگردد و بالیستد و اگر آب استعمال نکنند فرو می آید و قطرات میکنند و برین وجه انتقاص تقاطر ست و ورد و آمده نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلا معلوم شد قال الراوی — گفت راوی حدیث — ونسیت العاشرة — و فراموش کردم خصلت دهم را — الا ان تکون المضمضة — و گمان میبرم که آن باشد مضمضه یعنی آب در دهان کردن — رواه مسلم وفی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة — و در روایتی ختان آمده بجای اعفاء اللحیه این چنین گفته است صاحب مصابیح و مولف میگوید لم اجد هذه الروایة — نیافتم من این روایت را — فی الصحیحین ولافی کتاب الحمیدی — نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را — ولکن ذکرها صاحب الجامع — ولیکن ذکر کرد این روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود — وکذا الخطابی فی معالم السنن — و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن

بشنویم مسواک را مسواک میکردم نیز من تا آن جہت تبرک یابد دہان آنحضرت و نمایت محبت و سے وگویا آنحضرت از دادن مسواک
بعائشہ بہمین قصد داشتہ تا بجز و شستن ع میان عاشق و معشوق رقیب است ثم اغسلہ بعد از ان می شستم مسواک را
وادفعہ الیہ — و باز میدادم مسواک را بآن حضرت و در وقت ایام مرض نیز آمدہ است که مسواک بعائشہ داد که بدہان خود
نرم کردہ بدہد — رواہ ابوداود — و ازین جا معلوم میشود که مسواک را یکبار کہ کردہ اند و از دہن جدا ساختہ اند شوئید
تا بار دیگر بکنند و شنیدہ است بہ تبرک باثار صالحین تلذذ جویان

الفصل الثالث

عن ابن عمر — رضی اللہ عنہما — ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک —
روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت می نمایم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی — فجاءنی رجلان احدہما
اکبر من الآخر — پس آمدند مرا دو مرد که یکی از ان دو بزرگ تر است از دیگرے — فناولت السواک الاصغر منہما — پس دادم مسواک را
خردتر از ان دو را — فقیل لی کبر — پس گفتہ شد مرا بدہ بزرگ تر را — فدفعتہ الی الاکبر منہما — پس دادم مسواک را بزرگ تر از ان دو
و در ینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن او بزرگ تر که افضل است از خرد تر و تنبیہ است بر تقدیم اکبر در اشال آن
مثل طعام و شراب و طیب و جز آن — متفق علیہ — واحمد و بیہقی از ابن عمر این حدیث را بسند صحیح روایت کردہ اند که
دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم که داد مسواک را بزرگ ترین قوم و فرمود و امر کردہ مرا جبرئیل که بدہم آن را بزرگ ترین قوم
و حدیث عائشہ که بیاید نیز ناظر درین ست مگر آنکه این امر و نہی ہمہ در منام بود — وعن ابی امامۃ ان رسول اللہ — روایت است
از ابی امامہ باہلی صحابی که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال — گفت — ما جاءنی جبرئیل علیہ السلام قط — نیامد مرا جبرئیل ہرگز — الا امرنی
بالسواک — مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک کردن — لقد خشیت ان احفی مقدم فی — بتحقیق ترسیدم از بس مبالغہ کردن در مسواک
که بپوست کنم و از بیخ برکنم پیش دہان خود را احفی بضم ہمزہ و سکون حاء مہملہ و کسر فاء ماخوذ است از احفاء یعنی سودن و پوست کردن
رواہ احمد — وعن انس — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد اکثرت علیکم فی السواک — ہر آئینہ بتحقیق بسیار کردم
و دراز کردم بر شما سخن از جہت مسواک کردن و این مبالغہ است در رعایت امتثال این امر و مکرر آوردن این فضیلت
باعتبار و اعتذار است بامت در تشدید و مبالغہ درین باب چنانکہ عادت اہل کرم و مہربانی و حسن ادا در تکلیف و تحمیل —
رواہ البخاری — وعن عائشۃ — رضی اللہ عنہا — قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستن — بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین یعنی دندان یا از سن بفتح آن یعنی تیز کردن کارد و مانند آن بسنگ
فسان — وعندہ رجلان — و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد بودند — احدہما اکبر من الآخر — یکی از ان دو مرد بزرگ تر بود
از دیگرے — فاوحی الیہ فی فضل السواک — پس وحی فرستادہ شد بسوے آنحضرت بجہت اظہار فضیلت مسواک — ان کبر —
تفسیر آن است که — اعط السواک اکبرہما — بدہ مسواک را بزرگ ترین این دو را — رواہ ابوداود — وعنہا —
قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تفضل الصلوۃ التی یستاک لہا — زیادہ میشود در ثواب نمازیکه مسواک کردہ شود

نشوید دست پاک است و آنچه در وی دست فرو برد نیز پاک باشد زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست
و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر پیش از شستن
در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است
باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث این حکم
بهمین صورت است و مطلق نه۔ متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ
چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند۔ فلیستنثر ثلثا۔ پس باید که بیفشاند بعد از آب کردن در بینی
و اصل استنثار پراگنده انداختن چیزی را۔ فان الشیطان یبیت علی خیشومه۔ زیرا که بدرستی که شیطان شب میکند و میباشد
در بن بینی وی و جای ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع است و افهام و عقول از احاطه
و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت
آن سکوت کرد و بعض تاویل کنندگان را و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل برآمدن
قوای ادراکیه است جمع گردد و واقع آید از دماغ در حق تلاوت و فهم معانی آن باعث کدورت گردد بر قوت حسی از رعایت خضوع و خشوع
و اینها همه مرضیات شیطانست پس گویا شیطان در آنجا نشسته است پس باید که فرو شود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک ذکر
نزد خواب بخوابید … و این نیز احتمال هر دو طریق دارد و این وجوه مناسبت و طریق اول اسلم و احکم … الله اعلم
متفق علیه۔ وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم۔ و گفته شد مر عبد الله بن زید بن عاصم را که از کبار انصار است و راوی باب وضو و حدیث وی
حجت است و او راوی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحره
سنه ثلث و ستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه دیگر است و او صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از وی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ۔ چگونه وضو میکرد آنحضرت۔ فدعا بوضوء
پس طلبید عبد الله بن زید آب را که بدان وضو توان کرد و وضو کند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت۔ فافرغ
علی یدیه۔ پس ریخت آب بر هر دو دست خود۔ فغسل یدیه مرتین مرتین۔ پس بشست هر دو دست را یعنی تا مندست دو دو
بار۔ ثم مضمض و استنثر ثلثا۔ پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن سه بار۔ ثم غسل وجهه
ثلثا۔ پس بشست روی شریف خود را سه بار۔ ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین۔ پس بشست هر دو دست را
دو دو بار تا هر دو آرنج۔ ثم مسح رأسه بیدیه۔ پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست خود و مسح … بر
گذرانیدن یا بر اندام۔ فاقبل بهما و ادبر۔ پس آورد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار
بقول خود که۔ بدأ بمقدم رأسه۔ آغاز کرد مسح را از پیش سر خود۔ ثم ذهب بهما الی قفاه۔ پس برد هر دو دست را بسوی
قفای خود معنی اقبال این است۔ ثم ردهما۔ پس باز گردانید هر دو دست خود را۔ حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه۔ تا …

باز آمد بجائے کہ آغاز کردہ بود و ازینجا این معنی ادیا رست و کیفیت مسح سر بر وجہ مسنون و مستحب آن است کہ نہد از ہر دو دست
سہ انگشت بر پیش سر خود و ابہام و سبابہ را جدا دارد و ہر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد این سہ انگشت مذکور را بجانب
قفا بعد ازان بنہد ہر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب پیش پس مسح کند بیرون ہر دو گوش خود را بہر دو ابہام و درون
ہر یکے را بسبابہ چنین نقل کردہ شمنی از محیط و از شرح کنز نقل کردہ کہ بنہد ہر دو کف و اصابع را بر پیش سر خود و بکشد آن را بسوئے
قفا بر وجہے کہ در گیرد تمام سر را پس مسح کند بہر دو انگشت ہر دو گوش را و مستعمل نگردد آب بدین طریق زیرا کہ استیعاب سر بآب
متصور نیست مگر بدین طریق و بعد مسح گوش با آب سر محتاج نشد بگرفتن آب دیگر کہ مسح کردہ شد بدان سر را - ثم غسل رجلیہ پس شست
ہر دو پائے خود را درین حدیث ذکر شستن پاہا بعددے واقع نشدہ و در حدیث دیگر آمدہ کہ شست پاہا را و بیک نیز ہر دو شست
و در احادیث دیگر ذکر بعدد نیز آمدہ - رواہ مالک والنسائی - روایت کردہ این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در سنن -
ولابی داود نحوہ - و مر ابی داود را مانند این حدیث است کہ مالک و نسائی روایت کردہ اند کہ در معنی یکیست و در لفظ مخالفت دارد
ذکرہ صاحب الجامع - ذکر کردہ است آن را صاحب جامع الاصول کہ جامع صحاح ستہ است مقصود مولف ازین سخن اعتراض است
بر صاحب مصابیح کہ حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آوردہ با آنکہ حدیث چنین نیست و آنچہ در صحاح است آن است کہ مولف ذکر کردہ بقول خود -
وفی المتفق علیہ - و در حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ قیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول اللہ گفتہ شد عبد اللہ بن زید را کہ وضو کن
برائے تعلیم ما چون وضوئے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فدعا باناء پس طلبید آوند آب را فاکفأ منہ علی یدیہ پس سر نگون کرد آوند را و ریخت
آب ازان بر ہر دو دست خود فغسلہما ثلثا - پس شست ہر دو دست را سہ بار - ثم ادخل یدہ - باز در آورد دست راست را یعنی در اناء
فاستخرجہا - پس بیرون آورد دست را از آوند - فمضمض و استنشق من کف واحدۃ - پس آب در دہن و در بینی کرد از یک کف آب
ففعل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سہ بار - ثم ادخل یدہ - باز در آورد دست خود را - فاستخرجہا - پس بیرون آورد آن را - فغسل وجہہ
ثلثا - پس شست روئے خود را سہ بار - ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فغسل یدیہ الی المرفقین مرتین مرتین - باز در آورد ہر دو دست خود را پس
بیرون آورد آن را پس شست ہر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار - ثم ادخل یدہ - فاستخرجہا فمسح براسہ - باز در آورد دست خود را پس
آورد آن را پس مسح کرد بسر خود - فاقبل بیدیہ و ادبر - پس پیش برد ہر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکہ در حدیث اول معلوم
شد - ثم غسل رجلیہ الی الکعبین - باز شست ہر دو پائے خود را تا ہر دو شتالنگ - ثم قال ہکذا کان وضوء رسول اللہ - پس گفت
ہمچنین بود وضوئے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - این لفظ حدیث متفق علیہ است کہ در مصابیح بجائے آن لفظے ذکر کردہ کہ مولف گفت
آن روایت مالک و نسائی است و قول مولف کہ گذشت - وفی روایۃ فاقبل بہما و ادبر بدأ بمقدم راسہ ثم ذہب بہما الی قفاہ ثم ردہما حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منہ ثم غسل رجلیہ - این روایت است از متفق علیہ بجائے فمسح براسہ فاقبل بیدیہ و ادبر و این اتفاق
با آنچہ صاحب مصابیح ذکر کردہ و حکم کردہ بدان مولف کہ آن روایت مالک و نسائی است و ترجمہ آن نوشتہ شد و اما این روایات دیگر
کہ ذکر کردہ شد نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکہ بیاید - وفی روایۃ فمضمض و استنشق و استنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء - پس آب

در دہن کرد آب و در بینی کرد و بیفشاند بینی را سہ بار بسہ کف از آب و در بعض نسخ مصابیح و انتثر موجود نیست۔ وفی اخری

و در روایت دیگر از متفق علیہ چنین آمدہ کہ فمضمض واستنشق من کفۃ واحدۃ۔ پس مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب۔

ففعل ذلک ثلثا۔ پس کرد آن را سہ بار۔ وفی روایۃ للبخاری۔ و در روایتے دیگر کہ مخصوص بخاری ست این چنین آمدہ۔

فمسح راسہ فاقبل بہما وادبر مرۃ واحدۃ۔ پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بہر دو دست و ادبار کرد یکبار۔ ثم غسل رجلیہ الی الکعبین

پس بشست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالنگ۔ وفی اخری لہ۔ و در روایتے دیگر مر بخاری را آمدہ۔ فمضمض واستنثر ثلث

مرات من غرفۃ واحدۃ۔ پس آب در دہان کرد و بیفشاند بینی را سہ بار از یک کف آب۔ و غرفہ بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست

و بضم آن پری یک مشت۔ بدانکہ احادیث و روایات در مضمضہ و استنشاق مختلف آمدہ در بعض بسہ غرفہ آمدہ و در بعض بیک غرفہ بفصل

و وصل و مجموع صور تکلم آن متعدد است چنانکہ در شرح بیان کردیم و مذہب شافعی بقول صحیح آن ست کہ ہر دو بسہ غرفہ کند بہر یکے مضمضہ

کند بعدہ از آن استنشاق بطریق وصل و مذہب حنفی آنکہ ہر یکے بسہ غرفہ کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفہ باشد و بہر دو طریق

در احادیث آمدہ و تواند کہ گاہے چنین کردہ باشد و گاہے چنان و ترجیح این طریق جہت موافقت اوست بقیاس چہ بینی و دہان

ہر یکے عضوے علیحدہ است پس جمع کردہ نشود میان آنہا چنانکہ در سائر اعضا و لابد حدیثے کہ موافق قیاس باشد راجح است

چنانکہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ است و شمنی از فتاوے ظہیریہ نقل کردہ وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفہ و فصل ہم روایت

نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کردہ کہ گفت جمع کردن میان مضمضہ و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن ہر یکے با آب

علیحدہ دوست تر دارم پس خلافے در میان نماند واللہ اعلم۔ وعن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما۔ قال توضأ رسول اللہ

گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و شست اعضا را۔ مرۃ مرۃ۔ یک یک بار۔ لم یزد علی ہذا۔ زیادہ نکرد بر یکبار

رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ بن زید رضی اللہ عنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین۔ عبد اللہ بن زید گوید

گفت وضو کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و شست اعضا را دو دو بار۔ رواہ البخاری۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ

انہ توضأ بالمقاعد۔ روایت است از عثمان کہ وے وضو کرد در موضعے کہ نام وے مقاعد است و گویند کہ عمر رضی اللہ عنہ بیرون مسجد

صفہ بنا کردہ بود برائے نشستگاہ مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را حبیہ نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است

بمعنی جاے نشست۔ فقال۔ پس گفت عثمان۔ الا اریکم وضوء رسول اللہ۔ آیا نمایم و نہ نمایم شما را کیفیت وضوے پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا۔ پس وضو کرد عثمان رضی اللہ عنہ سہ سہ بار۔ رواہ مسلم۔ پس از احادیث معلوم شد کہ غسل اعضا در

وضو گاہے یک یک بار بود و گاہے دو دو بار و گاہے سہ سہ بار و غالب احوال سہ بار بود اما یکبار فقط ہمان است کہ بدون آن فرض وضو

درست نبود و دو دو بار مبالغہ است در تطہیر و آن را نور علی نور خواندہ اند و سبب مزید ثواب و سبب اعضا گفتہ اند اگر کسے زیادہ کند بر سہ بار

کہ نہایت مرتبہ تطہیر و مبالغہ است زیادت بر سہ تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منہی عنہ است و این بصورت زیادت است

و بمعنی نقصان چنانکہ در حدیث آمدہ و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سہ بار و بعض دو بار

یکبار نیز آمده و این را صورتهاے متعدده است که در احادیث ورود یافته و اشاره است به بیان جواز و توسیع دائره است
و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهوره و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث
وارده دران و امام محمد در موطاے خود گفته که شستن سه بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ
و اکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه این است و شافعی گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور
از مذهب وے آن است که مکروه است کراهت تنزیهی۔ وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله۔ باز گشتیم ما با پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة۔ از مکه بسوے مدینه۔ حتی اذا کنا بماء بالطریق۔ تا آنکه رسیدیم ما بر سر آبے که در راه
مکه بود۔ تعجل قوم عند العصر۔ شتابی کردند و اضطراب نمودند گروهے در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد
و بیگاه نشست۔ فتوضؤا وهم عجال۔ پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی کنندگانند در وضو و عجال بکسر عین و تخفیف
جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو در روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان۔ فانتهینا الیهم۔ پس رسیدیم ما بایشان۔ واعقابهم
تلوح۔ و پاشنه هاے پاے ایشان هویدا بود بجهت خشکی۔ لم یمسها الماء۔ نرسیده بانها آب۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار۔ واے و دشواری مر پاشنه ها را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنه ها بود نسبت
ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنه ها که تقصیر کرده اند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنه ها باشد و ظاهر
و ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آمده و نام وادی است در دوزخ۔ اسبغوا الوضوء۔ کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزوے از اجزاے
عضو مغسول خشک نماند و در حدیثے دیگر آمده است که اگر بقدر سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود۔ رواه مسلم۔ و درین حدیث
دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و همین مذهب اند جمهور فقهاے امصار
و اعصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکے که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرده وضوے پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و تعلیم کرده آن را بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و عبد الله بن زید که او را حاکی وضوے رسول الله صلی الله علیه وسلم
گویند و ابن عباس و جابر و ابی هریرة و عبد الله بن عمرو غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می شست
پاهاے مبارک خود را در وضو وقتے که نه در موزه بودند و احادیث التعدد والتحصیل بمرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت
شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمده که صحابه
مسح میکردند بر پاهاے خود تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس نگذاشتند
مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرد که گفت گفتم مر عطاے خراسانی را که از اکابر تابعین است
آیا رسیده است ترا از هیچ یکے از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرده باشد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند که علما
اجماع کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافے دران داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر رفع میکند
اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر حکمے و درینجا خود خلاف نقل میکنند که بعض

قائل اند بمسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح و بعضی بجمع میان ہر دو و جواب بعض آنست کہ این خلاف در ینجا معتبر نیست از جہت
ندرت مخالف و عدم اعتداد بوے غایت آنکہ این اجماعے نباشد کہ منکر او کافر گردد و بعضے از علماے ما حکم کردہ اند بکفر روافض
آن اما طریقہ سلوک طریق احتیاط است و باوجود خلاف و شبہہ آن حکم بکفر نتوان کرد واللہ اعلم و خلاصہ سخن درین باب
آنست کہ کتاب اللہ درین حکم محتمل و مشتبہ واقع شدہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بحد شہرت و تواتر رسیدہ است
بیان آن کردہ و روشن گردانیدہ کہ مراد اللہ این ست واللہ اعلم — **وعن المغیرة بن شعبة** صحابی مشہور است اسلام آورد در
عام الخندق و بعضی گویند اول مشاہد او حدیبیہ ست از امراے مخصوص معاویہ بن ابی سفیان و صاحب راے و تدبیر
اوست — قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ فمسح علی ناصیتہ گفت مغیرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد پس مسح کرد
بر موے پیشانی خود بدانکہ در مقدار مسح سر اختلاف واقع شدہ در مذہب امام مالک واجب مسح تمام سرست چہ در قرآن آمدہ
امر بمسح سر کردہ و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست کہ امر بمسح مطلق سر است
کل یا بعض اگرچہ در یک موے باشد زیرا کہ مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام
ابوحنیفہ فرض مسح چہارم حصہ سرست و حجت ایشان حدیث ناصیہ است و ناصیہ نام چہارم حصہ سرست از جانب پیش و اگر مسح
تمام سر واجب بودے اقتصار بر مسح ناصیہ نکردے و اگر گفتہ شود ازان جہت باشد … برائے بیان جواز آن را نیز کردہ
و روایات در مذہب امام احمد مختلف است موافق مذہب ہر یکے از ائمہ ثلثہ و اغلب روایات موافق مذہب مالک و در روایتے
مسح اکثر سر و از بعضی مشایخ حرمین شنیدہ کہ از مشایخ خود نقل میکرد کہ گفتہ الانصاف فی مسئلة مسح الراس مع مالک و امام ابوحنیفہ
فرماید کہ آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کردہ شدہ است و آنکہ فرمود — و علی العمامة
و مسح کرد بر عمامہ محمول بر آنست کہ چون باداے فرض مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیہ کرد جہت تکمیل آن و اداے سنت کہ مسح
تمام سرست بجاے مسح بقیہ راس مسح بر عمامہ کرد و ازبراے اقامت … فی الجملہ در مذہب مالک از براے تتمیم و تکمیل
فرض … تا کہ مسح تمام سرست کہ بر بعض سر کرد و بقیہ بر عمامہ کرد و تورپشتی گفتہ کہ تواند کہ این وہم راوی باشد شاید کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بطریق عادت دست بر عمامہ گذرانید راوی توہم کرد کہ مسح کرد بران واللہ اعلم اما مسح بر عمامہ بطریق استقلال بے مسح
چنانکہ بر موزہ کنند درست نیست نزد ائمہ ثلثہ مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکہ عمامہ بر طہارت پوشیدہ باشد و ساتر تمام
راس باشد چنانکہ بر موزہ و ظاہر قول وے کہ فرمود — وعلی الخفین — ناظر درین معنی ست و تورپشتی گفتہ کہ تجویز کردہ اند مسح بر عمامہ
جمعے از فقہاے اصحاب حدیث و اکثر دران فتاوی … اسلام برخلاف آنست انتہی و الحق مجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد
الا آنکہ خبرے باشد مثل مسح خفین در نہایت ظہور و شہرت مانند روشنی آفتاب واللہ اعلم — رواہ مسلم — **وعن عائشة** رضی اللہ عنہا
قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب التیمن گفت عائشہ کہ بود آنحضرت کہ دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست — ما استطاع
تا آنکہ تواند … و درین کلمہ اشارت ست بتاکید و محافظت این کار چنانکہ فرمود — فی شانہ کلہ — در کارہاے خود ہمہ کارہاے خود

یعنی در ہمہ کارہا ابتدا براست کردے و جانب راست اختیار کردے پس از ان بیان کارہا و تفصیل آن کرد بقول خود - فی طہورہ در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے و پاے راست شستے آنا رخسارہا و گوشہا معاشہ شدہ بشویند - و ترجلہ و در شانہ کردن موے سر و ریش ابتدا از جانب راست کردے - و تنعلہ - و در نعلین پوشیدن اول پاے راست درآوردے متفق علیہ - و ذکر این سہ چیز بطریق تمثیل ست و ہر چہ از باب تشریف و تکریم و تزئین ست ہمہ ازین قبیل ست چنانچہ جامہ پوشیدن و پاوزہ آوردن و در مسجد درآمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سر تراشیدن و ناخن بریدن و موے بغل و شوارب گرفتن و موے سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق را اعتبار کردہ اند و بعضی یمین حالق آنرا ذکرہ بعضہم فی مناسک الحج والاول اصح و اظہر و آنچہ ازین باب نیست مثل بیرون آمدن از مسجد و درآمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و برآوردن جامہ و مانند آن مستحب در وے آغاز بچپ است و این ہمہ جہت شرف و کرامت راستی ست چنانکہ فرشتہ دست راست

شرف دارد بر فرشتہ دست چپ و ہمسایہ دست راست مقدم ست بر ہمسایہ دست چپ ع راستی در ہمہ جا مستحسن ست

الفصل الثانی - عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لبستم - چون بپوشید پوشیدنیہا از جامہ و نعلین و موزہ و مانند آن - و اذا توضأتم - و چون وضو کنید - فابدؤا بایامنکم - پس آغاز کنید بجانب راست خود و در بعض روایات بایامنکم و ہر دو یک معنی ست اول جمع یمین و ثانی جمع ایمن - رواہ احمد و ابوداؤد - و عن سعید بن زید یکے از عشرہ مبشرہ ست زوج اخت عمر بن الخطاب - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ نیست وضوے کامل مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را منقول از سلف این لفظ ست سبحان اللہ العظیم و بحمدہ و بعض گفتہ اند افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشہور این لفظ ست بسم اللہ و الحمد للہ علی دین الاسلام

رواہ الترمذی و ابن ماجہ و رواہ احمد و ابوداؤد عن ابی ہریرة و الدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ و زادوا فی اولہ - و زیادہ کردہ اند احمد و ابوداؤد و دارمی در اول حدیث این کلام را کہ - لا صلوٰة لمن لا وضوء لہ - پس معنی حدیث این چنین باشد نیست نماز مر کسے را کہ نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وے پس لازم آید کہ نیست نماز مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را و آنکہ تسمیہ در اول وضو سنت ست یا مستحب و نزد امام احمد در روایتے باختیار جماعہ از صحابہ و جب است و شرط وضو ست بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ و نزد جمہور این محمول بر نفی کمال ست اما روایت احمد و ابوداؤد و دارمی کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد فکما لا یخفی و حجت جمہور قول خداوند تعالیٰ ست کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا وجوہکم الآیة فرمود چون بایستید براے نماز بشوئید روہاے خود را و دستہاے خود را و ذکر تسمیہ نکرد و اصحاب سنن اربعہ روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تعلیم وضو فرمود و وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالیٰ و در آنچہ امر کردہ ست وے تعالیٰ خود ذکر تسمیہ نیست و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضاے وضوے او

قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء - بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد میگرفت
کفے از آب - فادخله تحت حنکه - پس می درآورد آن را زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون دهان و تحت حنک زیر
زنخدان و این نزد شستن روے بود که از تتمه اوست نه بعد از فراغ وضو چنانکه بعض توهم کرده اند - فخلل به لحیته - پس تخلیل میکرد بآن
کفے از آب لحیه خود را - قال - و فرمود - هکذا امرنی ربی - این چنین امر کرده است پروردگار من - رواه ابو داؤد - وعن عثمان
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته - روایت است از عثمان رضی الله عنه که بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تخلیل میکرد لحیه
شریف خود را - رواه الترمذی والدارمی - بدانکه احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضے از آن سخن است و ترمذی
از بخاری آورده که گفت صحیح ترین احادیث درین باب حدیثی ست که عامر بن شقیق از ابی وائل و او از عثمان روایت کرده است
و تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی
نیز سنت است و امام مالک گفته که رسیدن دست بران و جنبانیدن وے کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد و [illegible]
واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیه را بسهو روا باشد و اگر عمدا ترک کرد اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه آن است که در آرد انگشتان را
زیر لحیه و ببرد بجانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکه ظاهر حدیث درست - وعن ابی حیّة بفتح حاء مهمله و تشدید یاء
تحتانیه نام وے عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کرده از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه - قال - گفت ابو حیّه - رأیت علیا
دیدم علی را رضی الله عنه توضأ - وضو کرد - فغسل کفیه - پس بشست هر دو کف دست خود را - حتی انقاهما - تا آنکه پاک گردانید هر دو را
ثم مضمض ثلاثا واستنشق ثلاثا - پس تر آب در دهان کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار - وغسل وجهه ثلاثا - و شست سه بار روے خود را
و ذراعیه ثلاثا - و شست هر دو دست را تا آرنج سه بار - ومسح براسه مرة - و مسح کرد بر سر خود یکبار - ثم غسل قدمیه الی الکعبین
پس بشست هر دو پاے خود را تا دو پاشنه - ثم قام فاخذ فضل طهوره - پس ایستاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیه آب وضو را
فشربه وهو قائم - پس نوشید آن آب را در حالیکه وے ایستاده است - ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله - پس
گفت دوست داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود طهارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و ازینجا معلوم میشود که آب را ایستاده خوردن جائز باشد
و بعضے آن را مخصوص بآب وضو داشته اند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف در آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی
رواه الترمذی والنسائی - وعن عبد خیر بفتح خاے معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون توثیق
کرده از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایت است از عبد خیر که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما - قال نحن
جلوس ننظر الی علی - گفت نشسته بودیم ما نگاه میکردیم بجانب علی رضی الله عنه - حین توضأ - هنگامے که وضو کرد - فادخل یده الیمنی
پس در آورد دست راست خود را یعنی در آوند آب - فملأ فمه - پس پر کرد بآب دهن خود را - فمضمض - پس جنبانید آب در دهن
یعنی مضمضه جنبانیدن آب است در دهان - واستنشق - و آب در بینی کرد - ونثر بیده الیسرے - و بیفشاند بینی را بدست چپ خود

فعل ہٰذا ثلث مرات - کرد این را سہ بار - ثم قال من سرہ ان ینظر الی طہور رسول اللہ - گفت کسے کہ خوشحال میگرداند او را کہ نظر کند
بسوے وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فہٰذا طہورہ - پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضوے
پیغمبر خدا است یعنی وضوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود اینجا آنچہ روایت کردہ این مضمضہ و استنشاق
بر وجہے کہ مذکور شد ما نا کہ مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ و استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان
آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافے دران نبود واللہ اعلم
رواہ الدارمی - وعن عبد اللہ بن زید رضی اللہ عنہ - قال رایت رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم مضمض واستنشق من کف واحد - مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب - فعل ذلک ثلثا - کرد آن را سہ بار
اینجا نیز مقصود ہمان است کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود - رواہ ابوداؤد والترمذی - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ -
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسح براسہ - روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود -
واذنیہ - و بہر دو گوش خود - باطنہما بالسباحتین - مسح کرد بباطن ہر دو گوش کہ جانب روے است بدو انگشت کہ نام آنہا
سباحتین است و مشہور مسبحتین است بجہت اشارت بانہا در تسبیح یا بجہت حق سبحانہ وتعالی و آن انگشتے ست کہ متصل
انگشت نر است و آن را انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاہلیت آن را سبابہ نام است از سب بمعنی
دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند ہم ازین جہت ذکر این نام مکروہ داشتہ اند
گاہے و در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق یافتہ بود و درینجا نیز در بعض نسخ بالسباحتین واقع شدہ - وظاہرہما بابہامیہ - و مسح کرد
ظاہر ہر دو گوش را کہ دو جانب سر است بہر دو انگشت نر خود - رواہ النسائی - وعن الربیع بضم را و فتح باے موحدہ و کسر
یاے تحتانیہ مشددہ - بنت معوذ - بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسورہ و در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ بخاریہ از اہل بیعت
تحت شجرۃ صاحب قدر عظیم روایت کردہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - انہا رأت النبی - کہ وے دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
یتوضا - وضو میکرد - قالت - گفت ربیع بنت معوذ - فمسح راسہ ما اقبل منہ وما ادبر - پس مسح کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
سر خود را آنچہ پیش است از وے و آنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس - وصدغیہ - و مسح کرد ہر دو صدغ خود را
وصدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موے فرو افتادہ برین موضع - واذنیہ - و مسح کرد ہر دو گوش خود را - مرۃ واحدۃ - یکبار
وفی روایۃ انہ توضا - و آمدہ است در روایتے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد - فادخل اصبعیہ - پس در آورد سر ہر دو انگشت
خود را - فی حجری اذنیہ - در دو سوراخ ہر دو گوش و حجر بتقدیم جیم بر حاے مہملہ سوراخ - رواہ ابوداؤد - روایت کرد این حدیث را
باین روایت ہم ابوداؤد - وروی الترمذی الروایۃ الاولی - و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انہا رأت تا مرۃ واحدۃ -
واحمد وابن ماجۃ الثانیۃ - و روایت کرد احمد وابن ماجہ روایت دوم را از انہ توضا تا اذنیہ بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق
آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث تثلیث نیز آمدہ و آنرا موسوم بضعف داشتہ اند اما تثلیث مسح

در هیچ حدیثی صحیح نیامده چه آنچه آمده همین است که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی
بتثلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد
و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر
عدد مسح نیامده و اکثر علما هم برانند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابوداود گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند
که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن آنها مخالف احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی
و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید بدعت است و در روایتی غریبه
از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مروی است از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن
از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم — **وعن عبدالله بن زید انه رأی النبی**
صلی الله علیه وسلم توضأ وانه مسح رأسه — روایت است از عبدالله بن زید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر
خود را — **بماء غیر فضل یدیه** — بآبی که نبود زیادتی هر دو دست یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد بتری آبی که در کف ماند از شستن
دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آبی که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم
آن دارد که گویا از آب گرفت و کافی نیست بتری باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز
بروایت ابن لهیعه آمده بماء غیر بماء هو حده من فضل یدیه یعنی آبی که باقی مانده است از زیادتی بدین و صحیح همان روایت
مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید را پس اولی و افضل همان باشد و آب باقی
در دست نیز روا باشد. رواه الترمذی ورواه مسلم مع زوائد — ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است
لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر
آورده است بهمین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بجای جدید اقتصار نمود فافهم — **وعن ابی امامة ذکر وضوء**
رسول الله — روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم — **قال** — گفت ابو امامه — **وکان** —
و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم — **یمسح المأقین** — مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق و موق مهموز و غیر مهموز
طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث
احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه یعنی ماقین باعتبار هر دو چشم است و بمعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است
در لفظ غسل — **وقال** — و گفت ابو امامه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم — **الاذنان من الرأس** — گوشها از سر است و داخل در وی
و اتحاد و حکم مسح اند و مسح کرده میشد یعنی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید و در حکم اول
ائمه اربعه متفق اند و نزد بعضی گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض گویند ظاهر گوشها از سر است و باطن
از روی و ایشان الاذنان من الرأس را منسوخ گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است

مذہب ماست و مذہب امام احمد نیز و اکثر از مشائخ مذہب وے نیز آنکہ غالب بلکہ صفت کردہ وضوے رسول خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ کہ مسح سر و گوشہا را بیک آب مسح کردہ و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نیز و شافعی و احمد نیز و
و مالک گوشہا را آب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثے آمدہ غالبا در اکثر احوال بآب سر کردے و احیانا چون در دست
تری نماندے آب جدید گرفتے واللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجہ و ابوداؤد والترمذی و ذکرا۔ و ذکر کردہ اند ابوداؤد و ترمذی کہ قال حماد
گفتہ است حماد کہ یکے از رواۃ این حدیث است۔ لا ادری۔ در نمی یابم کہ این قول الاذنان من الرأس من قول ابی امامۃ۔ از قول
ابی امامہ است کہ باجتہاد خود گفتہ۔ او من قول رسول اللہ۔ یا از قول پیغمبر خدا است صلی اللہ علیہ وسلم۔ و عبارت حدیث کہ موقوف
آوردہ محتمل ہر دو معنی ہست و تردد حماد ہم ازینجا ناشی ست۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال جاء اعرابی الی النبی۔ آمد
بادیہ نشینے بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسألہ عن الوضوء۔ درحالیکہ میپرسید اورا از کیفیت وضو و کمال وے۔ فاراہ ثلثا
ثلثا۔ پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سہ سہ بار۔ ثم قال ہکذا الوضوء۔ پس فرمود ہمچنین است
کمال وضو۔ فمن زاد علی ہذا فقد اساء و تعدی و ظلم۔ پس کسیکہ زیادہ کرد بر سہ بار شستن پس تحقیق بد کرد و از حد درگذشت
و ظلم کرد۔ رواہ النسائی و ابن ماجہ و روی ابوداؤد معناہ۔ وعن عبداللہ بن مغفل انہ سمع ابنہ یقول۔ روایت است
از عبداللہ بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمہ و فتح فاے مشددہ صحابی مشہور است کہ وے شنید پسر خود را کہ میگفت۔ اللہم
انی اسألک القصر الابیض عن یمین الجنۃ۔ خداوندا من سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بہشت۔ قال۔ گفت
عبداللہ۔ ای بنی سل اللہ الجنۃ۔ ای پسرک من بطلب از خدا بہشت را۔ وتعوذ بہ من النار۔ و پناہ جوی بخدا از آتش دوزخ
یعنی این تکلم و فضول کلام چیست کہ جاہاے معین و مقامات خاص بصفت مخصوص از بہشت طلب داری توان خواہ کہ ترا
خداے تعالی از آتش دوزخ نگاہدارد و ببہشت درآرد۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ انہ سیکون فی ہذہ الامۃ قوم۔ بدرستی کہ شان این ست نزدیک است کہ باشند درین امت
گروہے کہ یعتدون فی الطہور والدعاء۔ میگذرند از حد ادب و اعتدال در طہارت و در دعا اما از حد درگذشتن در طہارت
زیادت بر سہ بار شستن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغہ تا بحد وسواس کردن و در دعا با نبیا طلبہا از بساط
ادب کشیدن و مطالب معین خواستن و خارج از حیطہ امکان و عادت طلب داشتن۔ رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ۔ وعن ابی
بن کعب۔ صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است
رضی اللہ عنہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال لہ الولہان۔ فرمود بدرستی کہ مر وضو را دیوے ست در وسواس
انگندہ کہ گفتہ میشود و نام بردہ میشود مر او را ولہان مشتق از ولہ کہ بمعنی اندوہ و رفتن عقل بسبب اندوہ و بمعنی حیرت و تسمیہ او
بولہان بجہت اندوہ و تحیر او در حرص بر طلب وسوسہ و افگندن مردم را در ان یا این صفت انسانی ست کہ بجہت وسوسہ وے
در حیرت و اندوہ افتادہ بجاز بران شیطان اطلاق کردہ اند۔ فاتقوا وسواس الماء۔ پس بپرہیزید وسواس را کہ در وضو

می آرد و در اطراف آب می اندازد و از صدست بیرون می افگند۔ رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
ولیس اسناده بالقوی عند اهل الحدیث گفت ترمذی که این حدیث غریب ست که نه یک کس آن را روایت نکرده و اسناد
او قوی نیست نزد علمای حدیث۔ لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة زیرا که ما نمیدانیم هیچکس را که مسند آورده باشد آن را جز
خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی۔ وهو لیس بالقوی عند اصحابنا۔ و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند
و اختلاف کرده اند علمای حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را۔ وعن معاذ بن جبل۔ رضی الله عنه۔ قال رأیت
رسول الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه۔ چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک
خود را بگوشه جامه خود از اینجا معلوم میشود که بعد از وضو خشک کردن اعضا را بجامه که پوشیده بود باک کرده نه و ما نه جدا برای آن آماده ساخته
و اگر ثوب را شامل آن دارند هم دور نیست۔ رواه الترمذی۔ وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت کان لرسول الله
گفت عائشه بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم خرقة۔ جامه ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء۔ می چید و میگرفت بآن خرقه
آب را از اعضای خود پس از وضو از اینجا معلوم میشود که جامه علیحده داشت برای نشف اعضا بعد وضو۔ رواه الترمذی وقال
هذا حدیث لیس بالقائم۔ روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی ست که نیست اسناد وی قوی و برپا۔ وابو معاذ الراوی ضعیف
عند اهل الحدیث۔ وابو معاذ که روایت کننده این حدیث است سست ست نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو
حدیث را روایت کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد
افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و رخصت کرده اند
قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه داشته اند از جهت آنست که آب وضو وزن کرده میشود
انتهی و در کتب حنفیه مذکورست که اگر قصد تکبر باشد مکروه نیست و اگر قصد تکبر و تنزه باشد مکروه ست و نزد بعضی اولی آنست
که نکنند زیرا که آن حضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعضی مکروه زیرا که وی اثر عبادت ست و اثر وضو
تسبیح میکند خدای تعالی را و اکرام کردنی است والله اعلم

الفصل الثالث۔ عن ثابت بن ابی صفیة ثابت پسر ابی صفیه ست شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و
ابن عیینه از وی شنیده اند و ائمه دیگر او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بود و ابن معین
گفته که لیس بشیء۔ قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر۔ گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله
علیهما و علی آبائهم الکرام و امام محمد باقر از ائمه فقهای مدینه مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث در روایت و از پدر خود امام
زین العابدین و ابن عمر و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار کرد و
و گویند آن حضرت صلی الله علیه وسلم جابر را بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو آید نام وی محمد خواهد بود و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و لقب وی بباقر از آنست که شکافت و فراخ کشاد ان را و هی محمد بن علی زین العابدین المتبقر فی العلم

آوردہ اند کہ چون امام محمد باقرؓ نزد جابر می آمد جابر کبیر السن شدہ بود و اعمی گشتہ می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی بن حسین پس جابر میگفت کہ مرحبا مرحبا یا ابن رسول اللہ و ولد سید ولد علیہ و ریحانہ پس دست در جیب امام محمد باقرؓ می در آورد و بر گردن و بر سینہ و بغل وے میگذرانید و بوسے اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید۔ **بیت** اے گل ز تو خرسندم تو بوے کسے داری ⁂ وے سرو زتو نازم قامت کسے مانی ⁂ و میگفت بیر اس لمن یا ابن اخی ہر چہ بخواہی از احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ در ہر باب احادیث بسیار از وے یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است کہ تفصیل خصوصیات احوال روایت میکند رضی اللہ عنہ پس ثابت بن ابی صفیہ با امام محمد باقرؓ گفت۔ حدثک جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرۃ مرۃ و مرتین مرتین و ثلثا ثلثا۔ آیا حدیث کردہ و خبر دادہ است ترا جابر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاہ یک یک بار و گاہے دو دو بار و گاہے سہ سہ بار۔ قال نعم۔ گفت محمد باقرؓ آرے حدیث کردہ است مرا جابر بدان۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ **وعن عبد اللہ بن زید** رضی اللہ عنہ۔ قال ان رسول اللہ۔ و روایت است از عبد اللہ بن زید کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین۔ وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار۔ وقال ہو نور علی نور۔ و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طہارت بر طہارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقصہ تجدید۔ **وعن عثمان** رضی اللہ عنہ۔ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توضأ ثلثا ثلثا۔ گفت عثمان بن عفان کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد سہ سہ بار۔ وقال۔ و فرمود ہذا وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و وضوء ابراہیم۔ این وضوے تام و کامل است و وضوے من و وضوے پیغمبران کہ پیش از من بودہ اند خصوصاً وضوے ابراہیم خلیل الرحمن کہ متضمن طہارت قلبیہ و قالبیہ و عصمت خصوص است و ازینجا معلوم میشود کہ وضوے پیغمبران سابق نیز بہمین نہج و خصوصیات بودہ است مگر آنکہ اشارت بہذا بقید تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکہ سیاق حدیث بران دلالت دارد۔ رواہما رزین۔ روایت کرد این دو حدیث را رزین۔ والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم۔ و شیخ محی الدین نووی حکم کردہ است بضعف حدیث ثانی کہ از عثمان است رضی اللہ عنہ در شرح صحیح مسلم۔ **وعن انس**۔ قال کان رسول اللہ۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضأ لکل صلوۃ۔ وضو میکرد برائے ہر نماز۔ وکان احدنا یکفیہ الوضوء ما لم یحدث۔ و بود یکے از ما کہ بسندگی میکرد او را وضوے واحد مادام کہ حدث میکرد و وضو نمی شکست پس بعض میگویند کہ واجب بود بر حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم وضو کردن برائے ہر نماز چنانکہ حدیث آیندہ دلالت دارد بران و بعض میگویند کہ آن بطریق اخذ بعزیمت و عمل بظاہر کتاب بود کہ اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا است بے وجوب واللہ اعلم۔ رواہ الدارمی **وعن محمد بن یحیی بن حبان**۔ بفتح حاء و بائے موحدہ مشددہ ابو عبد اللہ انصاری مازنی فقیہ تابعی ذکر کردہ او را ابن حبان در ثقات صاحب طبقہ روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وے از مشائخ امام مالک است تجلیل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقہ و علم یافت سنہ احدی و عشرین و مائۃ۔ قال قلت۔ گفت محمد بن یحیی گفتم۔ لعبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر۔ مر عبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر را کہ تابعی است و ثقہ قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد اللہ بن عمر است قبل اخیہ سالم بعد المائۃ۔ انتہیٰ

وضوء عبید اللہ بن عمر لکل صلوٰۃ — خبرده مرا از وضوء عبد اللہ بن عمر برای ہر نماز طاہر کان او غیر طاہر — با وضو باشد یا بے وضو عمن اخذہ — از کہ گرفتہ است آن را و از کہ رسیدہ است او را این روایت — فقال — پس گفت عبید اللہ بن عبد اللہ — حدثتہ اسماء بنت زید بن الخطاب — حدیث کردہ است او را یعنی عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب کہ بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلان تر از وے و از مہاجرین اولین است اسلام آورد پیش از عمر و حاضر شد و قصہ بدر را و مشاہد دیگر را و بعد از آن است شہید شد یوم الیمامۃ در خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ سال دوازدہم از ہجرت — و اسماء کردہ است از وے عبد اللہ بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسماء حدیث کرد عبد اللہ بن عمر را — ان عبد اللہ بن حنظلۃ بن ابی عامر الغسیل — کہ عبد اللہ بن حنظلہ غسیل کہ پدر و پسر ہر دو صحابی اند و حنظلہ غسیل از سادات صحابہ است و در روز احد شہید شدہ و قصہ وے کہ بدان غسیل لقب یافتہ مشہور است و عبد اللہ روز وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سالہ بود روایت کرد از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وے مرد خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شہید شد در وقعہ حرہ و ابو عامر پدر حنظلہ کافر عالم بود و داخل ہا دیہ شقاوت گشت — حدثہا ان رسول اللہ — حدیث کرد عبد اللہ بن حنظلہ اسماء بنت زید را کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰۃ بود کہ امر کردہ شدہ بود بوضوء برای ہر نماز طاہرا کان او غیر طاہر — با وضو بود یا بے وضو — فلما شق ذلک علی رسول اللہ — پس ہرگاہ کہ سخت آمد وضو برای ہر نماز بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر بالسواک عند کل صلوٰۃ — امر کردہ شد بسواک کردن نزد ہر نماز — و وضع عنہ الوضوء و نہادہ شد از ذمہ شریف وے و منسوخ گردانیدہ شد وضو برای ہر نماز — الا من حدث — مگر از جہت بے وضوئی — قال — گفت عبید اللہ بن عبد اللہ — فکان عبد اللہ یری ان بہ قوۃ علی ذلک — پس بود عبد اللہ بن عمر رای میبرد و اعتقاد میکرد کہ مر او را قوتیست بر وضو کردن برای ہر نماز یعنی اجتہاد کرد و گفت مرفوع و منسوخ وجوب است و لیکن اولویت و فضیلت آن مر کسی را کہ تواند کرد باقی است فافہم — ففعلہ حتی مات — پس کرد عبد اللہ بن عمر وضو را برای ہر نماز تا آنکہ مرد — رواہ احمد —

وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر بسعد وہو یتوضأ — روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکہ سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت — فقال ما ہذا السرف یا سعد — پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این اسراف آب ای سعد — قال افی الوضوء سرف — گفت سعد آیا در وضو اسراف است و در آب کہ نعمت الوجود و کمیاب است و مسئول است عادۃ چہ اسراف باشد — قال نعم — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری در آب نیز اسراف باشد — وان کنت علی نہر جار — و اگر چہ باشی تو بر جوی روان و این مبالغہ است در ترک اسراف در آب چہ اسراف در وضو ممنوع است و بعض گویند کہ اگر چہ در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقی است و نزدیک باین است آنچہ بعض گفتہ اند کہ مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر چہ در کنار آب و در نہر جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در اینجا وزر از تقدیر شرعی اثمی ہست — رواہ احمد وابن ماجہ — وعن ابی ہریرۃ وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من توضأ وذکر اسم اللہ کسی کہ وضو کند و ذکر کند نام خدا را — فانہ یطہر جسدہ کلہ — پس بدرستی کہ وے پاک میگرداند تن خود را ہمہ آن — ومن توضأ ولم یذکر

اسم الله لم يطهر الا موضع الوضوء - و کسے که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جائے وضو را و این حدیث مشعر است
بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه گذشت - وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء
الصلوٰة - بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوے نماز را - حرک خاتمه فی اصبعه - می جنبانید انگشتری
خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو ست و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ
بود کشیدن وے سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است - رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجه

الاخیر - روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را

باب الغسل غسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بکسر غین آب که بدان بشویند و بکسر غین
چیزے که بدان سر بشویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح یعنی آب و شستن هر دو میاید و غسالة بضم غین آبے که برآید
از چیزے شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و یعنی باعث شدن دیگرے را بر غسل نیز آید

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع - چون نشیند
مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزے و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پاے زن ست یا دو ران و دو ساق
وے یا دو ران و دو جانب فرج یا به چهار جانب فرج - ثم جهدها - پس رنج و تعب و مشقت انداز دو زن را یعنی جماع کند - فقد وجب الغسل
پس تحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن - وان لم ینزل - و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و این است مذهب ائمه اربعه
و اکثر صحابه و خلفاے اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما الماء من الماء - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی
خروج منی - رواه مسلم - پس بحکم این حدیث بے انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت
کرد مؤلف بجواب آن بقول خود - قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ - گفت محیی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ
چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتے بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند
بسیارے از صحابه که این در ابتداے اسلام بود بعد از ان منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقای
ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - وقال ابن عباس - و گفت ابن عباس که این حدیث - انما الماء من الماء فی الاحتلام -
در شان احتلام است که بے دیدن تری بر وے غسل واجب نمیگردد و اگر چه خوابے که دیده و لذتے که چشیده یاد دارد پس بریں تقدیر
احتیاج بقول تنسیخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق ست چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتداے اسلام بود پس از ان
منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفته که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی - ولم اجده
فی الصحیحین - و نمی یابم آن را در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح
آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب ازین اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از براے دفع تعارض حدیثین آورده است

نه بان طریق که حدیث ست از صحاح که درین باب آورده **وعن ام سلمة** قالت قالت ام سلیم گفت ام المؤمنین ام سلمه
که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق – ای پیغمبر خدا بدرستی که خدا شرم ندارد
از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار ست ازین سوال کردن – فهل علی
المرأة من غسل اذا احتلمت – پس آیا چون وی تعالی نهی کرده از حیا داشتن و پرسیدن حق پس بپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه
احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند – قال نعم گفت آن حضرت آری هست غسل بر زن – اذا رأت الماء – چون ببیند
آب منی را یعنی نا حکم مردم این چنین ست – فغطت ام سلمة وجهها – پس پوشید ام سلمه روی خود را جهت شرم – وقالت –
و گفت – یا رسول الله وتحتلم المرأة – آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی – قال نعم – گفت آن حضرت آری می بیند
و می برآید آب از وی – تربت یمینک – خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعا ست بذل و افتقار بعد از آن همچنین
بربان زد عرب شده که در وقت تعجب و مدح این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجب از تو
ای ام سلمه که این چنین میگوئی و منکر است خود درک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست – فبم یشبهها ولدها
پس بچه چیز و بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او – متفق علیه – این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است – وزاد مسلم برواية
ام سلیم – و زیاده کرد مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود – ان ماء الرجل غلیظ ابیض – بدرستی که آب
مرد سطبر است و سفید – وماء المرأة رقیق اصفر – و آب زن تنک است و زرد – فمن ایهما علا او سبق – پس هر کدام از آب مرد یا زن
که بالا برآید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد – یکون منه الشبه – میباشد از ان مانند شدن فرزند و اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد
فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن پیشتر رست یا غالب مانند مادر شود – **وعن عائشة** رضی الله عنها – قالت کان رسول الله
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة – چون غسل میکرد از جنابت – بدأ فغسل یدیه – آغاز میکرد پس میشست
هر دو دست را – ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة – پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن
پایها پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن از ان غالبا هر دو میکرد گاهی چنان
و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و علما گفته که تاخیر غسل پاها جهت آن است که پاها در محل آب کثیف
اند یا بر گل و لای پس شستن آنها فایده ندارد و اگر وضو بر سنگ و تخته باشد مثلا پیشتر شسته شود و تاخیر نکند و محل شستن این
فقها بوده و الله اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر در وضو و همین ست ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رحمه الله و در روایت
مسح نیست چه مسح کردن فایده ندارد و ریختن آب بعد از وی – و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو مبارک
می نشست باین کیفیت که فرمود – ثم یدخل اصابعه فی الماء – پس می درآورد انگشتان خود را در آب – فیخلل بها اصول شعره
پس تخلیل میکرد با انگشتان تر بیخهای موی خود را – ثم یصب علی رأسه ثلاث غرفات بیدیه – پس میریخت بر سر خود سه کف آب
هر دو دست خود – ثم یفیض الماء علی جلده کله – بعد از ان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد –

متفق علیه — ودرین روایت ذکر غسل فرج نیست — وفی روایة لمسلم — ودر روایتی دیگر مر مسلم را آمده که — یبدأ — آغاز میکرد
غسل — فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء — پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه درآرد آنها را در آوند آب — ثم یفرغ
بیمینه علی شماله — پس میریخت آب را بدست راست بر دست چپ از فراغ ریختن آب — فیغسل فرجه — پس می شست فرج خود را — ثم یتوضأ
پس وضو میکرد — وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم — گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی
از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا — آبی که بدان غسل کنند غسل بضم غین و سکون سین هر دو روایت آمده است — فسترته
پس پوشیدم آنرا بجامه یا پوشیدم آنحضرت را از روی مردم بثوب او پرده — وصب علی یدیه — وبریخت آب آنحضرت بر هر دو دست خود — فغسلهما پس
شست هر دو دست را — ثم صب علی یدیه فغسلهما — پس بریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را — ثم صب بیمینه علی شماله — پس بریخت آب بدست راست
خود بر دست چپ خود یعنی دوبار بر هر دو دست آب ریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب بریخت — فغسل فرجه — پس بشست فرج خود را — ثم ضرب
بیده — فضرب بیده الارض — و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ که بآن شسته فرج خود را بر زمین — فمسحها پس
بسود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقا — ثم غسلها — پس بشست آن دست را — فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه —
پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج — ثم صب علی رأسه وافاض علی جسده — پس بریخت
آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود — ثم تنحی — پس یکسو شد از انجائیکه غسل کرده بود — فغسل قدمیه — پس بشست
هر دو پای خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح
بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد — فناولته ثوبا — میمونه میگوید پس
دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را — فلم یأخذه — پس نگرفت
آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر آمده که آوردم مندیلی را پس نفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان
و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است
یا مستحب یا مباح و بعضی گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم — فانطلق وهو ینفض یدیه
پس روان شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را ظاهر او را افشاندن دست است از آب
اما در حدیثی آمده است که چون وضو کنید نیفشانید دستها را و بعضی گفته اند که مراد به نفض درین اینجا جنبانیدن آنها است در مشی
چنانکه دأب اهل قوت است در راه رفتن زیرا که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است
از مقام — متفق علیه ولفظه للبخاری — این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که مذکور شد بخاری راست
و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده — وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله — گفت عائشه که زنی
از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض — از کیفیت غسل کردن وی از حیض — فامرها کیف تغتسل
پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را — ثم قال خذی فرصة — بکسر فا و سکون را و ...

را وجه آخر علاوه بمعنی قطعه است بکسر فا و فتح آن منقوحه نیز آمده بمعنی چیزے اندک و بفاء مفتوحه و ضاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه من مسک
پس فرمود آن زن را که بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتے من مسک آمده بفتح میم سین شده و
بمعنی پوست یا بمعنی محکم گرفته شده پوست یا بمعنی پوست رسیده شده در قتل و در روایتے من مسک آمده بفتح میم بمعنی جرم و بعضی این روایت را
ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم اهل ثروت نبودند فقر قدرت بران کجا بود که مشک استعمال کنند اما صحیح روایت
همان قوی تر است و فقها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر آنست که در یافتن
بر تقدیر قدرت بران خواهد بود و بالجمله آن زن فرموده که بگیر قطعه از مشک — فتطهری بها — پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه — قالت کیف
اتطهر بها — گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن قطعه — فقال تطهری بها — پس فرمود آنحضرت پاک شو بآن قطعه — قالت کیف اتطهر بها — باز گفت آن زن
چگونه پاک شوم بآن — قال — باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن و مکرر پرسیدن وے — سبحان الله تطهری بها فاجتبذتها الی — عائشه
میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوے خود و در بعض نسخ فاجتذبتها بتقدیم باء بر ذال و جبذ و جذب هر دو بیک معنی اند فقلت تتبعی بها اثر الدم —
پس گفتم من براے فهمانیدن وے تتبعی طلب کن پی بپی بآن قطعه نشان خون را که فرج است یعنی موضعی که اثر ظاهر است برسیدن طیب است — متفق علیه
وعن ام سلمة قالت قلت — روایت است از ام سلمه که گفت گفتم — یا رسول الله انی امرأة اشد ضفر رأسی — من زنے ام که سخت میکنم بافتن
موے سر خود را ضفر بفتح ضاد و سکون فاء بافتن موے بیکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است — افانقضه لغسل الجنابة — آیا پس بکشایم
آن را از براے غسل جنابت — فقال لا — پس گفت آنحضرت نه — انما یکفیک ان تحثی — بسکون حاء جز این نیست که بس است
ترا که بریزی آب بهر دو کف دست — علی رأسک — بر سر خود — ثلث حثیات — سه بار ریختنی مانند غرفه در وزن و در معنی بهر دو کف دست — ثم
تفیضین علیک الماء — پس بریزی و روان کنی بر تمام بدن خود آب را — فتطهرین — پس پاک شوی — رواه مسلم — وعن انس
قال کان النبی — گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم — یتوضأ بالمد ویغتسل بالصاع — وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد — الی خمسة امداد — و گاهے غسل زیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است
و ما آن را در شرح سفر السعادة بحساب اهل دیار خود فرود آورده تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبرشاهی که سیر سی سیرشاهی بود
پنج سیر و ده سیرشاهی باشد و بوزن حال جهانگیری ابد الله ملکه و سلطانه که سیر سی و شش سیرشاهی است چهار سیر و کمیاء
یک سیرشاهی کم پس چون براے غسل صاع و براے وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب هر دو وزن مذکور هم پیدا
و در روایتے وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که زیاده و کم ازان درست نباشد
قضیه سنت شستن و تمام شستن است بے اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن
نیز درست است — متفق علیه — وعن معاذة — بضم میم نام زنے است از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه
و غیرهما — قالت قالت عائشة — گفت معاذه گفت عائشه رضی الله عنها کنت اغتسل انا و رسول الله — بودم که غسل میکردم من
و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی و بینه — از یک آوند که میان من و او میبود و آوند آن بوده که صاع است

در وی سے میگنجید چنانکہ ہر یکے از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت - فیبادرنی - پس زود می شتافت آنحضرت
بسوی آب و پیشی میگرفت از من در گرفتن آب - حتی اقول دع لی دع لی - تا آنکہ مکرر میگفتم من با آنحضرت بگذار برای من
بگذار برای من یعنی بگذار تا من ہم آب بگیرم - قالت - گفت معاذہ کہ راوی حدیث است - وہما جنبان - و حال آنکہ آنحضرت
و عائشہ ہر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند - متفق علیہ - و درین حدیث دلیل است بر آنکہ چون جنب دست در آب در آرد بقصد
شستن دست از جنابت تاثیرے در آب نکند و زیان ندارد و بسا گرفتن آب جہت استعمال آب بے اغتراف ممکن و میسر نباشد
پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد. اما اگر دست بقصد شستن وے از جنابت در آرد آب را مستعمل گرداند چہ ضرورت مرتفع
میگردد با آنکہ آب را بقصد در آرد و اگر عضوے دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جہت عدم ضرورت در در آوردن آن کذا قال الشمنی
عن المحیط و امام محمد در موطا گفتہ کہ بود مردان و زنان در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معا و آن در سبت
خواہد و آب پیشتر میگیرد یا زن و این ست قول ابی حنیفہ رحمہ اللہ و اشکال آن است کہ در آخر باب حدیث صحیح آید کہ منع فرمود کہ زن
غسل کند بفضل آب مرد و غسل کند مرد بفضل آب زن و درین صورت کہ درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد
چہ حدیث ناطق است کہ آنحضرت سبقت میکرد و پیشتر آب میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیہ ہر دو لازم آید
مگر آنکہ گویند آنچہ در آن حدیث آیندہ مذکور شدہ است تنزیہی است و آنچہ این جا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث
آیندہ نیز بیاید ان شاء اللہ تعالی

الفصل الثانی

عن عائشۃ - قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد البلل - پرسیدہ شد
آن حضرت از حکم مردے کہ می یابد در جامہ خود یا بر بدن خود تری را - ولا یذکر احتلاما - و یاد ندارد خواب را و لذت آن را - قال گفت
آن حضرت در جواب - یغتسل - غسل کند - وعن الرجل الذی یری انہ قد احتلم - و پرسیدہ شد از حکم مردے کہ میداند و یاد
دارد کہ خواب دیدہ است - ولا یجد بللا - و نمی یابد تری را - قال لا غسل علیہ - فہموا منہ غسل بر وے - مسئلہ اگر مرد و زن
یکجا باہم خفتہ باشند و تری بر جامہ خواب بہ بینند و ندانند کہ از کیست و بر کدام یکے از ہما غسل واجب گردد جواب اگر سفید است
از مرد است و غسل بر وے واجب آید و اگر زرد است از زن است و بر وے است غسل و بعض گویند اگر بر طول افتادہ است از مرد است
و اگر بر عرض افتادہ از زن و احتیاط در آنست کہ ہر دو غسل کنند کذا قال الشمنی - قالت ام سلیم - گفت ام سلیم مادر انس رضی کہ حاضر بود
و شنید این مسئلہ را - ہل علی المرأۃ تری ذلک غسل - آیا ہست بر زنے کہ بہ بیند بللی را و یاد ندارد خواب را مقصود وے آن ست
کہ آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد - قال - پس جواب داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - نعم - آرے غسل واجب ست بر آن زن
و زن آب منی دارد - ان النساء شقائق الرجال - بدرستی کہ زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت ہم چنانکہ مردان راست از احکام
طبیعت زنان را نیز ہست مگر آنچہ مخصوص بمردان واقع شدہ و وجود منی از قبیل اول است شقائق جمع شقیقہ و ہر چیزے کہ دو پارہ
کردہ شد ہر پارہ را شقیق پارہ دیگر گویند و لہذا برادر را شقیق خوانند کہ دو پارہ اند از یک اصل پس زنان نیز شقیق مردان اند و از یک اصل

و آن آدم ست علیہ السلام۔ رواہ الترمذی وابو داؤد وروی الدارمی وابن ماجۃ الی قولہ لا غسل علیہ۔ ترمذی وابو داؤد
این حدیث را تا آخر روایت کردہ اند تا دارمی وابن ماجہ روایت ایشان تا لا غسل علیہ است وحکایت ام سلیم وسوال
وجواب وے در روایت ایشان مذکور نیست۔ وعنہا قالت قال رسول اللہ۔ گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اذا جاوز الختان الختان۔ چون درگذشت ختان مرد از ختان زن مراد آن ست کہ ہر دو ختان ملاقات ومساس کنند چہ موضع
ختان مرد قطعہ ایست از عضو زن کہ وقت ختنہ کردن آن را می برند وآن از مرد پوستے ست بر سر عضو واز زن گوشتے ست بلند در درون
مانند تاج خروس پس عائشہ میفرماید کہ چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن۔ وجب الغسل۔ واجب میگردد
غسل بر مرد وزن۔ فعلتہ انا ورسول اللہ۔ کردہ ام من وپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ آن را۔ فاغتسلنا۔ پس غسل کردیم ما ہر دو
رواہ الترمذی وابن ماجۃ۔ پس معلوم شد کہ در وجوب غسل خروج منی در کار نیست وبمجرد دخول حشفہ واجب ست ودر روایت احمد
ومسلم از ابی موسے اشعری رضی آمدہ است کہ گفت اختلاف کردند مہاجرین وانصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر
بہ برآمدن آب منی ومہاجران گفتند کہ واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من کہ شفا دہم شما را از این اختلاف پس برخاستم ونزد عائشہ
رفتم وگفتم سوالے دارم از تو ولیکن از گفتن آن شرم دارم عائشہ گفت از من بپرس ہر چہ میخواہی وشرم مکن کہ من مادر توام
پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو در این سوال از من بکسے افتادہ کہ خبر دار است یعنی من خبر دارم از این مسئلہ گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون نشست مرد میان چہار شعبہ زن ومساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل واز اینجا
معلوم گردد کہ مراد بمجاوزت ختان مماست آنہا ست۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
تحت کل شعرۃ جنابۃ۔ زیر ہر موے کہ بر تن آدمی ست جنابت ست۔ فاغسلوا الشعر۔ پس بمبالغہ بشوئید موہا را چنانکہ زیر آنہا شستہ
گردد۔ وانقوا البشرۃ۔ وپاک بشوئید آنجا ہا را از اندام کہ نہ در زیر موے است تا بیقین از عہدہ غسل برآمدہ باشید وشعر
وشعرہ بسکون عین وفتح آن وبشرہ بفتحات۔ رواہ ابو داؤد والترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب والحارث بن وجیہ
الراوی وہو شیخ لیس بذاک۔ ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ وگفتہ کہ حارث بن وجیہ کہ روایت کنندہ این حدیث ست
پیرے ست کہ بجہت کبر سن غفلتے ونسیانے بر وے طاری شدہ چندان قوی نیست در حفظ وضبط روایت ووجیہ چنانکہ مشہور ست
بر وزن عظیم ست ووجیہ بفتح واو وسکون جیم وباے موحدہ تا ر آخر نیز خواندہ اند۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ
گفت امیر المؤمنین علی گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ترک موضع شعرۃ من جنابتہ لم یغسلہا۔ کسے کہ بگذارد جاے یک موے از جنابت
کہ نشوید آن را۔ فعل بہا کذا وکذا من النار۔ کردہ شود با وے چنین وچنین از عذاب آتش دوزخ۔ قال علی رض گفت علی
مکرر۔ فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت راسی۔ پس از این جہت دشمن داشتم موے سر خود را پس از این جہت دشمن داشتم موے
سر خود را یعنی بریدم آن را از بیخ چنانکہ دشمن دشمن را کند کنایت است از دوام حلق۔ ثلاثا۔ سہ بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغہ
وتاکید۔ رواہ ابو داؤد واحمد والدارمی۔ روایت کرد این حدیث را این ہر سہ تن۔ الا انہما لم یکررا۔ لیکن احمد ودارمی تکرار

پس گفتم مر آن حضرت را حال خود را و سبب بیرون رفتن را۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت بطریق تعجب سبحان اللہ ان المؤمن لا ینجس۔ بدرستی کہ مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمیہ است کہ در شرع بدان حکم کردہ اند و غسل بران واجب گردانیدہ اند اما بدن انسان بدان نجس نمیشود و لہذا عرق جنب و سور او طاہر است و مخالطت با وی جائز۔ ہذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری است و لمسلم معناہ۔ و مر مسلم را معنی وی است یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کردہ۔ وزاد بعد قولہ۔ و زیادہ کردہ است مسلم بعد این قول وی کہ فقلت لہ۔ این عبارت را کہ لقیتنی وانا جنب فکرہت ان اجالسک حتی اغتسل۔ یعنی گفتم آنحضرت را عذر از برآمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروہ دیدا شتم کہ ہمنشینی کنم با تو تا آنکہ غسل کنم۔ وکذا للبخاری فی روایۃ اخری۔ و ہمچنین آمدہ است مر بخاری را در روایتی دیگر۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول اللہ۔ گفت ابن عمر کہ ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم انہ تصیبہ الجنابۃ من اللیل۔ کہ بدرستی کہ شان این است کہ میرسد او را جنابت از شب۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم۔ وضو کن و بشوی عضو خود را پستر خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو و این قدر طہارت نوم است مر جنب را چون این را کرد باک نیست خواب رفت۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رض قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او ینام۔ گفت عائشہ بود آن حضرت چون می بود جنب پس میخواست کہ بخورد یا خواب کند۔ توضأ وضوءہ للصلوۃ۔ وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز از وی مستحب است نہ واجب۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم اہلہ۔ چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را۔ ثم اراد ان یعود۔ پستر خواہد کہ عود کند یعنی دیگر جماع کند۔ فلیتوضأ بینہما وضوءا۔ پس باید کہ وضو کند میان ہر دو نوبت از جماع وضوی چون وضوی نماز و این مستحب است۔ رواہ مسلم۔ وعن انس رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطوف علی نسائہ بغسل واحد۔ بود آن حضرت کہ می گشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برای ہر جماع غسلی علیحدہ نمیکرد۔ رواہ مسلم۔ و ظاہر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آن حضرت در ازواج مطہرہ و الا در نوبت یکی بحجرہ دیگری چون میرفت و مذہب بعضی نیز عدم وجوب است و آنحضرت محض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکہ گفتہ اند کہ ذلک وقت بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد واللہ اعلم۔ وعن عائشۃ رض قالت کان النبی۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یذکر اللہ علی کل احیانہ۔ ذکر میکرد خدا را در ہمہ اوقات خود و ہمہ اوقات خود چہ در حالت حدث و جنابت و چہ غیر آن الا قرآن کہ در حالت جنابت نمیخواند و ذکر در ہمہ اوقات کرد او مر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانہ است۔ رواہ مسلم و حدیث ابن عباس سنذکرہ فی کتاب الاطعمۃ

و حدیث ابن عباس کہ در مصابیح اینجا مذکور است باشد کہ ذکر کنیم آن را در کتاب الاطعمۃ ان شاء اللہ تعالی

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی۔ گفت ابن عباس کہ غسل کرد بعضی از زنان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فی جفنۃ۔ در آبی کہ در جفنہ بود بفتح جیم و سکون فا کاسہ بزرگ کہ آن را تغار گویند۔ فاراد رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ منہ - پس خواست آن حضرت کہ غسل کند یا وضو کند از آبیکہ فضل ماندہ بود و زنان کاسہ را از غسل بعضی از ازواج -
فقالت - پس گفت آن بعض از ازواج - یا رسول اللہ انی کنت جنبا - یا رسول اللہ بدرستی کہ من بودم جنب و این آب بقیہ آبیست کہ از
غسل جنابت من ماندہ بود - فقال ان الماء لا یجنب - بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب با آن و رسیدن دست و بدن او بدان - رواہ الترمذی وابو داود وابن ماجہ
وروی الدارمی نحوہ وفی شرح السنۃ عنہ عن میمونۃ بلفظ المصابیح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونہ بلفظی
کہ در مصابیح آوردہ است و آن این است کہ گفت میمونہ جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس غسل کردم من از جفنہ
و زیادہ ماند در وی آبی از بقیہ آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم کہ من غسل کردہ ام یا رسول اللہ از آن پس
غسل کرد آن حضرت و فرمود کہ آب نجس نمیشود و مراد بجنابت و در روایتی کہ آب جنب نمیشود واحتمال ہست در لفظ مصابیح
و لفظ کتاب آنکہ درین حدیث مصابیح غسل مرد از بقیہ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضو مرد از بقیہ آب غسل
زن و در آخر فصل ثالث بیاید کہ ہر دو یعنی غسل است و اللہ اعلم بیان کہ در فصل اول از حدیث ما گذشت - وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل من الجنابۃ ثم یستدفئ بی - غسل میکرد از جنابت
پس گرمی میجست یعنی بعضی اعضای شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم گردد و در ایام سرما خود را ساخت کہ بآن گرم
میشود - قبل ان اغتسل - پیش از آنکہ من غسل کنم پس ازینجا معلوم شد کہ بدن جنب پاک است - رواہ ابن ماجہ وروی الترمذی
نحوہ وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح - و در حدیث مسلم آمدہ است کہ عائشہ حائض میبود و آب میخورد پس آنحضرت می نہاد
آنحضرت دہن خود را بجای دہن وی - و حیض و جنابت یک حکم دارد - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان النبی -
بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الخلاء - بیرون می آمد از آبخانہ - فیقرئنا القرآن - پس میخوانانید ما را قرآن را - ویأکل معنا
اللحم - و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو - ولم یکن یحجبہ او یحجزہ - شک راوی است و معنی یحجبہ و یحجزہ یکیست یعنی باز
نمیداشت آنحضرت را عن القرآن - از خواندن قرآن - شیء - ہیچ چیز - لیس الجنابۃ - مگر بودن جنب - رواہ ابو داود
والنسائی وروی ابن ماجہ نحوہ - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب - نخواند
حائض و نہ جنب خواہ مرد یا زن - شیئا من القرآن - ہیچ چیز را از قرآن - رواہ الترمذی - پس نزد بعضی تمام آیت خواندن حرام است
و کم از آیت روا ست و نزد بعضی کم از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام است و اگر بقصد تبرک گوید الحمد للہ
رب العالمین نہ بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی ... قرآن خواندن نیز حرام است و باقی ادعیہ و اذکار را باک
نیست - وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجہوا ہذہ البیوت عن المسجد - روی برگردانید این
خانہا را از جانب مسجد یعنی دروازہ خانہا از سوی مسجد ... جنب و حائض در مسجد لازم نیاید - فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا کہ
بدرستی من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواہ بطریق گذر باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است

و مالک نیز ہمین ست و طیبی نقل کردہ کہ نزد احمد یکشت نیز جائز ست واللہ اعلم و ظاہر حدیث مجوز منع و اطلاق و مؤید مذہب جماعت ست
رواه ابوداود — وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل الملائکة بیتا فیہ صورة — در نمی آیند
فرشتگان خانہ را کہ در وے تمثال حیوانی ست — ولا کلب — و نمی در آیند خانہ را کہ در وے سگ ست و کلام درین در باب تصاویر
بیاید — ولا جنب — و نمی در آیند در خانہ کہ در وے جنب باشد مراد کسے ست کہ جنب بودن عادت دارد و براہ تہاون و تکاسل غسل نکند
چنانکہ وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیر یست کہ وضو نکند — رواه ابوداود والنسائی — وعن عمار بن یاسر
مولاے بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حذیفہ داد خود را کہ سمیہ بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیہ بود تزویج کرد و از وے عمار
بوجود آمد و پدر و مادر او ہمہ قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین ست کہ عذاب کردہ شدہ در راہ خدا یکبار مشرکان او را آتش زدند
پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر وے بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراہیم و ہو [illegible] از مہاجرین
اولین با یقین ست حاضر شد بدر را و تمام مشاہد را و وے از دلائل حقانیت امیر المومنین علی ست رضی اللہ عنہ کہ فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشتہ شد بصفین و مناقب او کثیر ست و مادر او را ابو جہل بحربہ زد در فرج و
بکشت — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثة لا تقربہم الملائکة — سہ کس اند کہ نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان — جیفة الکافر —
یکے مردہ کافر و بعض ذوات کافر مراد و از مردہ [illegible] زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ مشہور ست — والمتضمخ بالخلوق — دوم آلودہ
بسیار آلودہ بخلوق خلوق بفتح خاے معجمہ نام طیبی ست کہ در وے غالب زعفران ست و در وے زردی بیشتر [illegible]
در منع آن — والجنب الا ان یتوضأ — سوم جنب مگر آنکہ وضو کند — رواه ابوداود — وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد
بن عمرو بن حزم — وے و پدر وے و جد وے ہمہ تابعین اند و جد کلان وے عمرو بن حزم صحابی ست کہ آنحضرت او را عامل
یمن ساخت و کتابے بوے نوشت چنانکہ روایت میکنند — ان فی الکتاب الذی کتبہ رسول اللہ — بدرستی کہ در کتابے کہ نوشتہ
آن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو بن حزم — عمرو بن حزم بفتح حاے مہملہ و سکون زاء ست کہ آنحضرت او را بر ناحیہ از یمن عامل
ساختہ بود و وے ہفدہ سالہ بود کتابے بوے ہمراہ ساختہ کہ در وے بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و غیر آن
نوشتہ و آن کتاب مشہور ست و در باب سنن و در ان کتاب نوشتہ بود — ان لا یمس القرآن الا طاہر — ہرگز مساس نکند قرآن را مگر
کسے کہ پاک ست و مراد ظاہر از حدیث و شنیدہ [illegible] — رواه مالک والدارقطنی — وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة
نافع کہ مولاے ابن عمر ست و تابعی ثقہ است کثیر الحدیث اصل وے از دیلم ست و بعض گفتہ اند از مغرب ست و از کبار تابعین و ائمہ
ایشان ست مات سنہ سبع عشرة و مائة گفت روان شدم ہمراہ ابن عمر در حاجتے کہ وے داشت — فقضی ابن عمر حاجتہ — پس
روا کرد ابن عمر آن حاجت خود را — وکان من حدیثہ یومئذ ان قال — و بود از جملہ حدیث ابن عمر کہ در ان روز کرد این کہ گفت
مر رجل فی سکة من السکک — گذشت مردے در کوچہ از کوچہا سکہ بکسر سین و کاف مشددہ یعنی راہ ہموار و برابر — فلقی رسول اللہ
پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم وقد خرج من غائط — و حال آنکہ بتحقیق بیرون آمدہ بود آنحضرت از آبخانہ

کہ نجاست سخت بود کہ خیز مبالغہ در غسل نمود و ہیچ عددے ست کہ روے کمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقاً بود از ابن عباس پس سوال از
اثر عشیہ نیز ایشان و در تیمی نمودن بر بعضی روایت منافات دارد و آن چہ این ظاہر در وجوب رعایت عدد است - وعن ابی رافع
مولاے آنحضرت است و بعض گفتہ مولاے عباس بود کہ با آن حضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در اصل قبطی ست اسلام آورد پیش از بدر
و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہدے کہ بعد از وست و گفتہ اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آن حضرت او را آزاد کرد
قال ان رسول اللہ - گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نسائہ - گشت گرد یک روزے بر زنان
خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان یغتسل عند ہذہ و عند ہذہ - در حالیکہ غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد
ہر کدام غسلے علیحدہ کرد - قال قلت لہ - گفت رافع پس گفتم مر آنحضرت را - یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا آخرا - آیا نمیگردانی
یا چرا نمیگردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی - والا مخفف و مشدد ہر دو روایت است - قال - فرمود - ہذا - این بار
جدا غسل کردن - ازکی - زیادہ شوندہ ترست از روے ثواب - واطیب - و خوشتر آیندہ ترست نفس را - واطہر -
و پاک تر و تطہیر ترست و ظاہر آنست کہ این ہر سہ یک معنی ست یا قریب و معنی اند برائے تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتہ
کہ ظاہر آنست کہ تطہیر برائے ظاہر ست و تزکیہ و تطییب برائے باطن یا اول یعنی تزکیہ از برائے ازالہ اخلاق ذمیمہ و ثانی
یعنی تطییب برائے تحلی باوصاف حمیدہ و ازینجا ظاہر شد کہ از انجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس
گذشت از برائے تعلیم جواز و تسہیل امر امت بود - رواہ احمد و ابوداود - وعن الحکم بن عمرو - صحابی ست نزول کرد بصرہ را
و بعد و سے در ایشان والی گردانید او را زیاد بر بصرہ پس از ان عزل کرد و والی خراسان ساخت - بین جرو بجرو - شتہ حسین یا احد
حسین بدایت کرد از وے حسن و بصری و غیر وے - قال نہی رسول اللہ - گفت نہی کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضا
الرجل - از وضو کردن مرد - بفضل طہور المرأۃ - ببقیہ آب طہارت زن خواہ بقیہ آب وضو باشد یا غسل - رواہ ابوداود
وابن ماجہ والترمذی وزاد - و زیادہ کردہ است ترمذی این لفظ او الطریق شک راوی - او قال بسورہا - یا گفت وضو کند مرد بسؤر
زن و سؤر بضم سین و سکون ہا بقیہ شی و بیشتر اطلاق وے بر بقیہ طعام یا شراب کسے بخورد یا بنوشد واقع شود و آنجا مراد از
فضل طہور و بقیہ آب طہارت است و شک راوی در مجرد لفظ است کہ تلفظ کردہ بدان آن حضرت کذا قال الشیخ ابن حجر - وقال
و گفت ترمذی - ہذا حدیث حسن صحیح - وعن حمید الحمیری قال - حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بکسر حا
و سکون میم و فتح یا صحیح جلیل القدر است و از قدماے تابعین از ثقات بصریین و ائمہ ایشان است و محمد بن سیرین گفت
کہ حمید اعلم اہل بصرہ و افقہ ایشان بود گفت - لقیت رجلا صحب النبی - ملاقات کردم مردے را کہ صحبت داشتہ است پیغمبر را
صلی اللہ علیہ وسلم اربع سنین - چہار سال - کما صحبہ ابوہریرۃ - چنانکہ صحبت داشتہ آن حضرت را ابوہریرہ کہ در غزوہ خیبر
کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آورد - قال نہی رسول اللہ - گفت آن مرد کہ نہی کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان تغتسل
المرأۃ بفضل الرجل - از غسل کردن زنے بزیادتی و بقیہ آبے کہ غسل کردہ است بدان مرد - او یغتسل الرجل بفضل المرأۃ - یا غسل

کنند مرد بفضلهٔ آبی که غسل کرده است بدان زن — قاله مسدد — زیاده کرده است مسدد بر وزن مفعلم که یکبار اتباع شیخ تابعین
درین حدیث احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که — ولیغترفا جمیعا — و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از مرد و زن یکبارگی
نه بنوبت اگرچه وارد است جمیعا نیز در کرت دوم غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه
در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم آثار این قدر عفو است و معنی عدم غسل است بفضلها که بعد از غسل در
ظرف بگذارد — رواه ابو داود و النسائی و زاد احمد فی اوله — و زیاده کرده است امام احمد از حمید حمیری در اول این حدیث
این کلام را که — نهی ان یمتشط احدنا کل یوم — نهی کرده است آن حضرت از اینکه شانه کند یکی از ما هر روز — او یبول فی مغتسله
یا بول کند در جای غسل کردن — رواه ابن ماجه عن عبد الله بن سرجس — بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید
این دو حدیث سخن است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بیهقی تضعیف آن کرده و اهم بی گفته
که خطابی گفت اهل حدیث راضی نمی شوند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مرأة و اغتسال مرأة بفضل ماء
رجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از آنست بآن نرفته و محال است که حدیث صحیح باشد
و هیچکس بآن عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذهب امام احمد حنبل بدان
رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح بتفصیل بیان کرده ایم

باب احکام المیاه

باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین و چشمه و غیر چشمه که سو رنات
و آب ایستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خورده حیوانات و آب حوضها که در بیابانها می باشد
و آب گرم شده در آفتاب و غیر آن از آنچه درین باب مذکور شده

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم — باید که
بول نکند یکی از شما — فی الماء الدائم الذی لا یجری — در آب ایستاده که نمیرود و روان نیست — ثم یغتسل فیه — پس بعد
غسل میکند دران آب و این گویا علت نهی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و جای آنکه غسل
کند در وی — متفق علیه — باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد بحکم جاری وارد و نجس نگردد و غسل در وی
جائز و بعضی گفته اند که اگر چه کثیر هم باشد و نجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد
و رفته رفته آب تغییر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ و بو و طعم و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر
ثانی برای کراهت و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد
و هر چند جاری باشد مکروه است و قیاس اغتسال اتفاقا قیست و بعضی همین حکم وارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر
و بهتر ازان و گفته اند که این تفصیل در روز است و در شب قضاء حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت ترس
ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هر جا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی — [illegible]

و در روایتے از مسلم آمده است. لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب. غسل نکند یکے از شما در آب ایستاده و حال آنکه وے
جنب است و از اینجا مراد نهی برائے تقلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد. فقالوا کیف یفعل. گفتند
چون در آب غسل نکند چگونه کند یا ابا هریرة قال. گفت ابوهریره یتناوله تناولا. بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست
و غسل کند بیرون آب. از اینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست در آب
برائے شستن دست از جنابت درآرد مستعمل گردد کذا قال الطیبی. وعن جابر قال نهی رسول الله. گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد. از بول کردن در آب ایستاده. رواه مسلم. وعن السائب بن یزید. خفیف
تحتانی یا بنی عبد شمس است و ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدر خود در هفت سالگی صحابی صغیر است
روایت میکند از پیش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه. قال ذهبت بی خالتی الی النبی. گفت سائب
برد مرا خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت. پس گفت خاله من. یا رسول الله ان ابن اختی وجع. بدرستی که پسر
خواهر من دردناک و رنجور است. فمسح راسی. پس مسح کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا. ودعا لی
بالبرکة. و دعا کرد مرا به برکت. ثم توضأ. پس وضو کرد آن حضرت. فشربت من وضوئه. پس نوشیدم
از آب وضوے آن حضرت مراد ازینجا آب وضو است که در ظرف مانده یا آبے که از اعضاے شریف جدا گشته و گفته اند
که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما بر آنند چنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه تبرک میگرفتند بر سر آب وضوے آنحضرت
اینجا نیز گفته اند که اینجا آب وضو مراد است و اگر آب جدا گشته از اعضاے شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه بنجاست
آب مستعمل مشکل میگردد و دیگر آنکه گفته شود تجویز شرب او و ما نحن فیه است تداوی بود با طهارت آن از خصائص آنحضرت تواند
بود و بگویند طاهر باشد و بتن پاک او رسیده و زوال نجاست چنانکه در حدیث است نیز تا پس بدن مشرف باشد
و صراحت نکرده و حال آنکه بعضے از علما بطهارت فضلات وے صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وے از سر تا پا
ظاهر و باطن پاکی و مطهر است. ثم قمت خلف ظهره. پس ایستادم من پس پشت آن حضرت. فنظرت الی خاتم النبوة. پس
نگاه کردم بسوے خاتم النبوت. بین کتفیه. میان هر دو شانه آنحضرت. مثل زر الحجلة. مانند تکمه حجله زر تکمه را گویند و هم
را که گفته بالفتح حجله بفتح حا و جیم هر دو مفتوح خانه عروسی و آن خانه می باشد مثل خرگاه که کلاه دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت
و مقدار آن و در بعضی روایات آن را تشبیه کرده اند به بیضه کبوتر و آن گوشت پاره بود بدین شکل با نهایت نورانی و درخشانی بود
بعض روایات آمده که در باطن او نوشته الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور و در این خاتم
نبوت نسبت آن گفته اند که در کتب متقدمه آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتے و نشانے بود
بر آنکه وے نبی موعود بود یا علامت بود که وے خاتم النبیین است و بعد از وے پیغمبرے نباشد و گویند که در وقت رحلت
آن را از تن مبارک بیرون شنیدند و بدین شناختند که وے صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشمائل

آنحضرت در اواخر کتاب بتفسیر از این بیاید ان شاء الله تعالی ۔ متفق علیه ۔

الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما ۔ قال سئل رسول الله ۔ گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض ۔ از حال آبی که بیابان شد در بیابان صحرا از زمین ۔ وما ینوبه من الدواب
والسباع ۔ وحال آنچه نوبت نوبت می درآیند در آن آب از چهارپایان و درندگان و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن ۔ فقال
اذا کان الماء قلتین ۔ پس گفت آن حضرت چون باشد آب مقدار دو قله لم یحمل الخبث ۔ بر نمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را
یعنی پلید نمیشود با فتادن چیزی از پلیدی در آن و قلال جمع قله است بمعنی جره عظیم یعنی سبوی بزرگ که در آن آب کنند و در اصل قله
چیزی بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان شتر و سر و جز آن را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از جهت که بردارد و را مرد
بزرگ و مقدار قله در علم مشک خورد که آن را قربه گویند و گفته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه مقدار یک سبوی کلان که
متعارف دیار است باشد پس آب قلتین بجای من گفته اند پس قلتین دو سبو باشد یا پنجاه من باشد و بعضی گفته اند مقدار قربه صد رطل
عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و درم شرعی چهل و پنج شعیر متوسط است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است
که چون آب قلتین باشد با فتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و بوی و مزه آب را تغییر نکند الا آنکه نزد امام احمد نجاست
آدمی بول و غائط اگر سیلان کنند وی نجس می گرداند مگر آنکه بسیار باشد چون حوض ها باشد که در راه مکه است و غریب آن است که در کتب شافعیه
آورده اند که هرگاه آب نجس چون رفته رفته بمقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی از آن آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را
نزد ایشان تاثیر و خاصیتی است در طهارت آب والله اعلم ۔ رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجه وفی
اخری لابی داود ۔ و در روایت دیگر ابی داود را این چنین آمده که ۔ فانه لا ینجس ۔ و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است
و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح نشده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آن را در
مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث را تضعیف نیز کرده اند و علی بن مدینی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است
و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف
اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود و مرد ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب و این بحضور صحابه بود و هیچ کس انکار
بران نکرد والله اعلم و گفته اند هیچ یک از قلتین را در تقدیر و تحدید تنجس و عدم آن حدیث صحیح از آن حضرت ثابت نیست
و طحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است
میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و معین معلوم نشد که مراد بدان چیست و تفصیل مرام آن است که مذهب اصحاب ظواهر آن است
که آب پلید نگردد بهیچ چیز در هیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغییر یابد برنگ و بو و مزه وی یا نیابد و جماعتی
از فقها و محدثین بر آنند که اگر کثیر باشد نجس نگردد و اگر قلیل بود نجس گردد و آنکه در حدیث بیر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا
ینجسه شی و متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و خلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام ما آنست

آنچہ تغیر یابد لون وے یا بوے یا طعم وے کثیر ست و آنچہ تغیر یابد قلیل پس گویا ہمین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشتہ و نزد
امام شافعی و احمد ہر چہ بقلتین برسد کثیر و ہر چہ کمتر ازان باشد قلیل و نزد امام ابوحنیفہ و اصحاب وے آنکہ اگر آب آن قدر بود
کہ بجنبانیدن اجزاے او از ہم جدا گردد و نزد بعض بغمس و نزد بعضی بوضو و نزد بعض بگرفتن بدست بے شدت و عنف کثیرست
والا قلیل و نزد متاخرین مشائخ بمساحت قرار یافتہ نزد بعضی بدہ در دہ و نزد بعضی بپانزدہ در پانزدہ و در عمق بعضی بہ بیست در بیست و بعضی
ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر ست وضو نکنند والا بکنند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح
سفر السعادۃ کردہ شدہ است و در شرح نیز آوردہ شد فلیطلب ثم — وعن ابی سعید الخدری قال گفت — قیل گفتہ شد
یا رسول اللہ انتوضأ من بئر بضاعۃ — آیا وضو بسازیم از آب این چاہ کہ نام او بئر بضاعہ است بضم بائے موحدہ و ضاد معجمہ
و مشہور است در مدینہ مطہرہ — وہی بئر یلقی فیہا الحیض — و حال آنکہ آن چاہی ست کہ انداختہ میشود در وے حیض بکسر حا
و فتح یا جمع حیضہ بکسر و سکون خرقہ جامہ بخون حیض آلودہ — ولحوم الکلاب — و انداختہ میشود در وے گوشتہاے سگان —
والنتن — و انداختہ میشود نتن بفتح نون و سکون تا بوے بد و مراد اینجا چیزہاے بدبوست — فقال رسول اللہ — پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان الماء طہور لا ینجسہ شیء — بدرستی کہ آب این چاہ پاک است پلیدی گرداند او را چیزے زیرا کہ
بسیار و چشمہ دار است و گفتہ اند کہ این چاہ در ان وقت جاری بود در راہ بساتین و شہت مثل جوے روان اگرچہ
دہ در دہ نبود و آن قدر نبود کہ آب وے بتحریک متصل نگردد فافہم و در بعض روایات از مشائخ مذہب ما حیاض نیز در حکم آب
جاری وارد — رواہ احمد والترمذی وابوداود والنسائی — وعن ابی ہریرۃ قال سأل رجل رسول اللہ — پرسید مردے
پیغمبر خدا را — صلی اللہ علیہ وسلم فقال — پس گفت آن مرد — یا رسول اللہ انا نرکب البحر — بدرستیکہ ما سوار میشویم دریا را — ونحمل معنا
القلیل من الماء — و برمیداریم با خود اندکے از آب — فان توضأنا بہ عطشنا — پس اگر وضو کنیم بآن آب کہ برداشتہ ایم تشنہ می مانیم —
افنتوضأ بماء البحر — آیا وضو کنیم از ان آب پس وضو کنیم باب دریا گویا استبعاد ایشان توضی باب دریا ناشی از فہم تخصیص بود از کریمہ
وانزلنا من السماء ماء طہورا یا مخالفت وے آب آسمان را در اوصاف — فقال رسول اللہ — پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
در بیان جواز توضی باب دریا — ہو الطہور ماؤہ — دریا پاک کنندہ است آب وے — والحل میتتہ — و حلال است مردہ وے
مراد ماہی ست کہ او را ذبح نمیکنند و میتہ بفتح میم چیزے کہ او را ذبح نکنند و ذبح ماہی ہمین شکار کردن و برآوردن است از آب
و آنکہ در آب مردہ شد بمذہب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید انشاء اللہ تعالی — رواہ مالک والترمذی
وابوداود والنسائی وابن ماجہ والدارمی — وعن ابی زید عن عبد اللہ بن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ ابوزید
مخزومی کہ از تابعین است و مولاے عمرو بن حریث ست و بخاری او را تضعیف کردہ از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ
روایت میکند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر او را — لیلۃ الجن — در شب جن و آن شبے ست کہ جنیان نزد حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و آن حضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود باز گشتند

وحقیقت حال بایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب بخواست برای وضو
ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آن حضرت از وی پرسید ما فی اداوتک — چه چیز است در مطهرهٔ تو — قال قلت
نبیذ — گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهرهٔ من — قال — گفت آنحضرت — تمرة طیبة وماء طهور — نبیذ چیست خرمای
پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو شبه — رواه ابوداود — روایت کرد این حدیث را این مقدار ابوداود
وزاد احمد والترمذی — واحمد وترمذی نیز زیادت کردند که — فتوضأ منه — پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ
که در مطهره بود — وقال الترمذی ابو زید مجهول — وترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود
آورده اند وی مجهول است وگفته اند که ابو زید مولی ابن حریث که حدیث وضو به نبیذ از ابن مسعود روایت کرده
از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده
گفته اند که وی را جز این یک حدیث نیست و بعضی ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند و بعضی گفته اند — وصح عن علقمة عن
عبد الله بن مسعود قال — وصحیح رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان وگفته اند که شاگرد وی است علم
وبود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش با آنحضرت و آنکه روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود — لم اکن
لیلة الجن مع رسول الله — نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم — وچون ابن مسعود درین شب با حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیثی که مذکور کرده دلالت بهمراهی دارد صحیح نباشد با آنکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب تر اندازند
وچند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز نشود حلال است وبرای آن حضرت نیز
می ساختند و تمام احوال و احکام آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب
خالص یافته نشود جایز داشته اند وبا وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جایز نیست و این حدیث ابو زید که از ابن مسعود روایت کرده دلیل آن
می آرند و شافعیه درین حدیث بحثی که معلوم شد طعن میزنند و تفصیل میکنند و تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و جمال الشان و پایان
حدیث منقطع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و تحقیق پیوسته است و چون آن حضرت
بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجای نشاند و دائره گرد وی کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی
دران شب با آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی بوقت مخاطبه و مکالمه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن
آن حضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم وسخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است تمام آنجا باید نگریست
والله اعلم — وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة — وروایت است از کبشه انصاریه
بفتح کاف وسکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است وقصه وی در تخلف از غزوه تبوک
مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده وابی قتاده نیز صحابی مشهور است که وی را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم
گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب — ان ابا قتادة دخل علیها — روایت میکند کبشه که ابو قتاده

در آمد به روے یعنی گربه - فسکبت له وضوء - پس ریخت کبشه برائے ابوقتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض روایات
فسکبت لها وضوءً آمده - فجاءت هرة فشربت منه - پس آمد گربه که بنوشد از آن آبی که برائے وضو نهاده بود - فاصغی
لها الاناء - پس مائل و کج گردانید ابوقتاده برائے گربه ظرف آب را تا بآسانی آب بخورد - حتی شربت - تا آنکه بخورد گربه
آب را - قالت کبشة فرآنی انظر الیه - گفت کبشه پس دید مرا ابوقتاده که نگاه میکنم بجانب وے از روے تعجب
از آنکه چرا گربه را تا از ظرفی که در وے آب وضو نهاده بود بخورد - فقال - پس گفت ابوقتاده - اتعجبین یا ابنة اخی
آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادرزاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع نه این چنین باشد
و اخوت اسلام خود باقی ست - قالت فقلت نعم - گفت کبشه پس گفتم من آرے عجب دارم از آن - فقال ان رسول الله
پس گفت ابوقتاده بدرستی که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال - گفته است که - انها لیست بنجس - بدرستی که گربه نیست
پلید که آب بدهان انداختن وے پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی - انها من الطوافین
علیکم او الطوافات - بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گرد شما برآیندگان است اگر نرست از طوافین است که بمعنی ذکور است
و اگر ماده است از طوافات است که بمعنی اناث ست پس کلمه او برائے شک راوی نباشد یا لفظ آنحضرت باشد صلی الله
علیه وسلم و تواند که برائے شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه
مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وے گرد شما بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس خورده او
کنیم در حرج و مشقت افتیم بنابر آن رخصت کردیم یا مراد آن ست که وے دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان
گردند پس مواسات و مهربانی با وے لازم باشد بهر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمده و نزد امام ابوحنیفه سؤر هره مکروه ست
اگر آب دیگر یافته نشود وضو کنند بآن و تیمم نکنند و اگر با وجود آب پاک وضو کنند جائز بود ولیکن مکروه و نزد ابی یوسف
و ائمه دیگر طاهر ست و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سؤر سباع نجس ست
ولیکن حدیث انها من الطوافین آورد نجاست را بکراهت - رواه مالک واحمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجه
والدارمی - وعن داؤد بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة الی عائشة - داؤد بن صالح بن دینار
مدنی که از کبار تابعین ست و از موالے انصار و بعض گفته اند موالے ابوقتاده انصاری بود از مادر خود روایت
میکند که زنے آزاد کننده مادر او بود فرستاده مادر او را با هریسه که طعام مشهور ست مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است
و بمعنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها - قالت - گفت مادر وے که هریسه برده بود - فوجدتها تصلی -
پس یافتم عائشه را که نماز میکند - فاشارت الی ان ضعیها - پس بدست باز نمود بجانب من که بنه هریسه را و از اینجا
معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روست در نماز و نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقهیه آمده است
که اشارت مفهمه مفسد نماز ست و این حدیث بر خلاف آن ست و مفسد نماز یا کلام ست یا فعل کثیر نجاست ظاهره

پس آب داد گربہ را۔ فاکلت منہا۔ پس خورد پارہ از آن ہریسہ۔ فلما انصرفت عائشۃ من صلوتہا۔ پس ہرگاہ برگشت و فارغ شد عائشہ از نماز بود که خورد
من حیث اکلت الہرۃ۔ خورد ہریسہ را از ہمانجا که خورده بود گربہ گویا این را تعجب کرده پرسید۔ فقالت ان رسول اللہ۔ پس گفت عائشہ بدرستیکه
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال انہا لیست بنجس۔ گفته است که گربہ پلید نیست و نیست نجس ہرچه ازو خورده شده۔ انہا من الطوافین علیکم۔ بدرستیکه
گربہ از جملہ گردندگان است گرد شما و گفت۔ انی رایت رسول اللہ۔ بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ بفضلہا۔ وضو میکرد بباقی
باقی مانده از گربہ۔ رواه ابوداؤد۔ وعن جابر قال سئل رسول اللہ۔ گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر۔ آیا وضو کنیم
بآبیکه زیاده و باقی گذاشته اند خران۔ قال نعم۔ فرمود آری وضو بکنید۔ وبما افضلت السباع کلہا۔ و بآنچه باقی گذاشته اند درندگان نیز ہمه
درندگان۔ رواه فی شرح السنة۔ و از ینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذہب شافعی ست و نزد ما سور سباع نیز
نجس ست زیرا که آن متولد ست از لحم وی که نجس ست و مذہب امام احمد نیز ہمین ست با اختلافی که در روایات ست
نزد اصحاب وی و احادیثی که در طہارت آن آمده در صحت آنہا سخن ست و اگر بصحت برسند محمول بر حوضہا و غدیر ہای
بزرگ خواہد بود که در بیابان ہاست چنانکه بیاید و اگر وارد ہا علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد
و آنجا ہیچکس نرفته۔ فائده۔ در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامه او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید
نگردد و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید گردد چه وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندانہای وی رطوبت
نیست و در حالت مزاح بلب بگیرد و لبہا رطب اند کذا قال الشمنی۔ وعن ام ہانی قالت اغتسل رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ہو ومیمونۃ۔ روایت ست از ام ہانی بنت ابی طالب اسم او فاختہ بود و بعضی گفته اند ہند اسلام آورد
در سال فتح روایت میکنند از وی علی و ابن عباس و جماعه کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از چہل در زمان معاویہ که گفت
غسل کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و میمونہ بنت حارث که از امہات المومنین ست۔ فی قصعۃ فیہا اثر العجین۔ بآبیکه
در کاسه کلان بود که در وی اثر و بقیه خمیر بود و گفته اند که مگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیرے یابد آب کذا قال
الشافعیه و نزد ما اگر تغیر نیز یابد یکی از اوصاف آب بشیء طاہر روا ست مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلان ست

برآرد۔ رواه النسائی وابن ماجه۔

الفصل الثالث

عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر رضی اللہ عنہ خرج فی رکب فیہم عمرو بن العاص
یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین و مدنی و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث ست نبیره حاطب ابن ابی بلتعه که صحابی مشہور بود
گفت که امیر المومنین عمر بیرون آمد در سواران که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود۔ حتی وردوا حوضا۔ تا آنکه فرود
آمدند بر بالای حوضی۔ فقال عمرو یا صاحب الحوض ہل ترد حوضک السباع۔ پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض
آیا فرود می آیند و در می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان۔ فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا۔
پس گفت امیر المومنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را بآن یعنی خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر ست نزد ما چه نفرموده—

فاما ترد علی السباع وترد علینا — زیرا که باز و دمی آییم بر درندگان و فرود می آیند ایشان بر ما یعنی آب است که بسیار
گاهی ما می آییم و گاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت — رواه مالک
ورواه رزین قال — روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که زاد بعض الرواة فی
قول عمر — زیادت کرده اند بعض راویان در قول عمر ابن الخطاب این را که گفت — وانی سمعت رسول الله — و بدرستی که من
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — که میگفت و میفرمود — لها ما اخذت فی بطونها — مر سباع راست چیزی که گرفتند
در شکمهای خود و نوشیدند از آب — وما بقی فهو لنا طهور وشراب — و چیزی که باقی ماند از آب پس آن برای ماست
پاک کننده و نوشیدنی — وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة
روایت است از ابی سعید خدری که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند — ترد ها
السباع والکلاب والحمر — فرود می آیند و در می آیند آن را درندگان و سگان و خران — عن الطهور بها — پرسیدند از طهارت
کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از آن — فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر طهور — پس گفت آن حضرت مر سباع
وکلاب و حمر راست آنچه بر داشتند در شکمهای خود و مار است آنچه باقی ماند — طهور — پاک کننده است — رواه ابن ماجه —
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه — قال لا تغتسلوا بالماء المشمس — امیر المؤمنین عمر گفت که غسل مکنید با آب
گرم شده در آفتاب — فانه یورث البرص — زیرا که بدرستی که غسل کردن با آب گرم شده با آفتاب می آرد برص را
رواه الدارقطنی — این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت
نرسیده کذا قالوا و در شرح سفر السعادة از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب
پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابو نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد و فی السنن وابن حبان
از انس آورده که گفت غسل مکنید با آبی که گرم شده است در آفتاب که وی می آرد برص را و گفته که در اسانید
این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
درین باب چیزی اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی آن را بسندی آورده که رجال
وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دارقطنی از طریق دیگر آورده
و منذری و غیر وی آن را تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رض که مولف آورده مخصوص بغسل است و در
سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده با آفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و غیر آن است و پوشیده نماند که [illegible]
تثبت مراد احتیاط و وهم بران خواهد بود باز وهم معارض و مانع از ین چنانکه بعضی اطبا از ان منع کرده اند گفته اند

باب تطهیر النجاسات — نجاسات پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و بکسر آن پلید و در اصطلاح فقها النجس بالفتح بمعنی
پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس بمعنی [illegible] از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادة

انواع او ست که مختلف است احکام آن

الفصل الاول — عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب الکلب فی اناء احدکم — چون آب خورد سگ در آوند یکے از شما فلیغسله سبع مرات — پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار — متفق علیه وفی روایة لمسلم — و در روایتے مسلم را این چنین آمده که — قال طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب — پاک شدن ظرف یکے از شما چون آب خورد سگ دران ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان آن مخصوص ست به درندگان — ان یغسله سبع مرات — شستن آن ظرف است هفت بار — اولٰهن بالتراب نخستین آن هفت بار شستن بخاک است باید که شستن ظروف ولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است و مذهب ائمه ثلاثه هم همین ست الا امام ابوحنیفه که نزد وے حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب یا این در ابتداے اسلام بود پس از ان منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولٰهن بالتراب روایت مسلم است و در روایتے ابوداؤد و اخراهن آمده و در ترمذی اولٰهن او اخراهن و در روایتے نیز از احداهن آمده و در روایتے از امام احمد ثامنه [illegible] بشوئید بار بخاک — وعنه قال قام اعرابی — گفت ابوهریره ایستاد بادیه نشینے و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشینان را اگرچه از عجم نیز بود اعراب گویند — فبال فی المسجد — پس بول کرد اعرابی در مسجد — فتناوله الناس — پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وے تا نگذارند که بول کند — فقال لهم النبی — پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خود بگذارید او را که بول کند — وهریقوا علی بوله سجلا من ماء — و بریزید بر جاے بول او دلوے از آب — او ذنوبا من ماء — شک راوی ست که سجلا فرموده یا ذنوبا این بر تقدیرے که سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که در وے آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بوی و برین تقدیر او برائے تخییر باشد و صواب آن ست که هر دو بمعنی دلو عظیم پر آب ست و او برائے شک — فانما بعثتم میسرین — زیرا که برانگیخته شده اید و پیدا کرده شده اید شما مگر آسانی کننده در دین و مهربانی نماینده — ولم تبعثوا معسرین — و برانگیخته نشده اید دشواری دهنده و این صفت آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم که بنا نهاده است دین حنیفی بر آسانی و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف ست صحابه را که تبعان او بند بآن موصوف ساخت مقصود و ترغیب و تحریض قوم بلطف است بآن اعرابی که بول کرد — رواه البخاری — و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر [illegible] بلکه غلبه بر آنکه غساله نجاست در شاشه پاک است اگر بر جاے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از جسم بر زمین [illegible] و در ینجا اختلاف ست مختار آن ست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد [illegible] و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و طیبی گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از ان واجب نیست و نزد ابی حنیفه بخشک شدن [illegible] پاک گردد و اگر تا خشک شدن بگذارند زمین بباید کند و خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی و معلوم نیست که [illegible]

در جواب ایشان چه گفته اند و من گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر آنکه قوم در آنجا نماز کردند پیش از خشک شدن
شاید که بخشک شدن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب بر طرف
شود و پاک بخشک شدن شمس باشد و حدیث ازین ساکت است والله اعلم۔ وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی
المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی ناگاه آمد اعرابی
فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند اصحاب مه مه لکن از اینجا
معلوم میشود که تناول و درافتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بوده بدست اگر تعنیفی باشد فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه قطع مکنید بول او را ـ دعوه بگذارید او را از آنکه تقدیم آنست بر قطع کردن بول
کسی را و زحمت منقطع شدن بول و امساک دیگر آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است از آن حضرت بر غربا
و نادانان و ادب و منع کردن و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت و نهی از زجر اعرابی آن بود که مسجد چون آلوده شد در قطع
بول بوی ضرر است و با وجود آن جامهٔ آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد نجس خواهد شد ـ فترکوه حتی بال پس گذاشتند
او را تا آنکه بول کرد ـ ثم ان رسول الله پس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه خواند آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد
لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر پس گفت آن حضرت مر او را که این مسجدها لائق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی
انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای ذکر خدا تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن
او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا چنانکه گفت آن حضرت این لفظ در جایی می گویند که مقصود لفظ آن حضرت راوی را یاد نیست
پس میگوید که این لفظ فرمود که من گفتم یا لفظ دیگر که مشابه اوست ـ قال گفت راوی ـ فامر رجلا من القوم ـ و فرمود آنحضرت
مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فشنه علیه پس آورد آن مرد دلوی را
از آب پس بریخت آن را بر بول و شن بسین مهمله ریختن و اگر بریزد بپراکندگی پریشان کنند شن گویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در
نسخ معتمد و معتبره و در بعض نسخ نقطه بمعجمه نیز واقع شده است ـ متفق علیه ـ وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما
قالت سالت امرأة رسول الله گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والدهٔ عبد الله بن الزبیر
پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ارأیت احدانا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة
خبر ده مرا یکی از ما را چون برسد جامهٔ او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است ـ کیف تصنع ـ چکند و چگونه
پاک کند جامه را از آن ـ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة
چون برسد جامهٔ یکی از شما را خون حیض ـ فلتقرصه ـ پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان ـ ثم لتنضحه بماء ـ پس بشوید
او را و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آبست و لیکن در احادیث نزد اصول بمعنی شستن است ـ ثم لتصلی فیه ـ پس اگر خواهد که نماز گزارد
در آنجا بمعنی بشستن از آنکه خشک گردد چنانچه در احادیث آینده بیاید ـ متفق علیه ـ وعن سلیمان بن یسار مولای

ام المؤمنین میمونہ برادر عطاء بن یسار از اہل مدینہ و کبار تابعین ست فقیہ فاضل ثقہ عابد ورع حجت یکے از فقہاء سبعہ مدینہ
مات سنۃ سبع ومائۃ ۔ قال سألت عائشۃ عن المنی یصیب الثوب ۔ گفت سلیمان پرسیدم عائشہ رضی اللہ عنہا از حکم منی کہ میرسد
جامہ را ۔ فقالت کنت اغسلہ من ثوب رسول اللہ ۔ گفت عائشہ بودم من کہ می شستم منی را از جامہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فیخرج
الی الصلوۃ ۔ پس بیرون می آمد آن حضرت بنماز ۔ واثر الغسل فی ثوبہ ۔ ونشان شستن کہ تری میباشد در جامہ آنحضرت می بود
متفق علیہ ۔ **وعن الاسود وھمام** ۔ اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زادہ علقمہ بن قیس ست و بود اسن از عم خود و وے خال ابراہیم
نخعی ست زمان آنحضرت را دریافتہ و خلفاء اربعہ را دیدہ و از اکابر صحابہ شنیدہ روایت میکنند از وے خواہر زادہ او ابراہیم وغیر وے ہشتاد
حج و عمرہ برآوردہ و بود صائم تا وقت موت ختم میکرد در دو شب مات سنۃ اربع او خمس وسبعین وہمام نخعی نیز تابعی کوفی ثقہ است از عباد اہل کوفہ
و علماء آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشہ وغیر ایشان از صحابہ و روایت کرد از وے ابراہیم وغیر وے مات سنۃ خمس وستین پس ہر دو
میگفتند این دو تابعین ۔ عن عائشۃ قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول اللہ ۔ گفت عائشہ بودم من کہ میمالیدم منی را یعنی خشک را
از جامہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ۔ روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود وہمام از عائشہ و بروایۃ علقمۃ والاسود عن عائشۃ
نحوہ ۔ روایت کرد علقمہ و اسود از عائشہ مانند آن ۔ وفیہ ۔ و در روایت این زیادتی نیز ہست کہ ۔ ثم یصلی فیہ ۔ پستر نماز میگزارد آنحضرت
دران ۔ و این احادیث دلیل ست بر نجاست منی چنانکہ مذہب ما و مذہب مالک و روایتے از احمد ست و نزد شافعی و مشہور از مذہب احمد منی طاہر ست
و دلیل ایشان آن ست کہ منی اصل و مادہ پیدائش دوستان خدا ست پس چگونہ گوئیم کہ نجس ست و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس
رضی اللہ عنہما روایت آوردہ اند کہ گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از منی کہ میرسد جامہ را پس فرمود کہ آن بمثابہ
آب بینی ست و آب حلق ست کفایت میکند کہ بمالی آن را بخرقہ یا بگیاہ خشکے و دلیل ما احادیث ست کہ وارد شدہ در غسل آن و فرک
برائے تسہیل امر ست بجہت شدت ابتلا نہ از جہت طہارت و اگر گویند شاید کہ غسل و فرک از جہت کمال نظافت باشد
نہ برائے طہارت جواب ایشان آنکہ این خلاف ظاہر ست و تمام دلیل آنست کہ منی را با اشیاء نجسہ جمع کردہ اند چنانکہ در ہدایہ حدیثے
آوردہ ست کہ یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنی والقیٔ و آنکہ ایشان گویند کہ منی اصل آفرینش دوستان خدا ست
علقہ کہ خون بستہ است نیز مادہ آفرینش دوستان خدا ست و خون باتفاق نجس ست و نیز گاہے از حیض پیدا میگردد چنانکہ
شیر از خون و منی نجس تا آنکہ اصل اولیائے خدا ست اصل اعدائے خدا نیز ہست پس چگونہ گوئیم کہ آن پاک ست و اما حدیث
ابن عباس کہ آوردہ اند در صحت این حدیث سخن ست و اگر صحیح است منسوخ است واللہ اعلم ۔ **وعن ام قیس بنت محصن**
بکسر میم و سکون حاء و فتح صاد ہمشیرہ خواہر عکاشہ بن محصن ست اسلام آوردہ بمکہ قدیم و ہجرت کردہ بمدینہ جمعے از صحابہ و تابعین از وے
روایت کردہ اند ۔ انہا اتت بابن لہا ۔ روایت ست از ام قیس کہ وے آورد پسرے را کہ مر او را بود ۔ صغیر لم یاکل الطعام
پسر خورد شیر خوارہ کہ نخوردہ است ہنوز طعام را ۔ الی رسول اللہ ۔ آورد نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجلسہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فی حجرہ ۔ پس نشاند آن حضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود ۔ فبال علی ثوبہ ۔ پس بول کرد آن پسر در کنار

شریفهٔ آن حضرت - فدعا بماء - پس طلبید آن حضرت آب را - فنضحه ولم یغسله - پس پاشید آب بران جامه و نشست انرا - متفق علیه
بدانکه مذهب شافعی آن است که در بول صبی که نخورده طعام بجز شیر پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث
دلالت دارد بران وبعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی وصبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد ابی حنیفه
و مالک هر جا غسل می باید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است ولکن غسل با آن معنی است که مبالغه در غسل نکرد آخر است
عموم و اکثر که دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مبالغه و فشردن
و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که آورده شد پسری نزد آنحضرت آورده پس بول کرد فرمود آن حضرت بریزید آب بر وی
ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر می باید پس در هر دو غسل است ولیکن در بول صبیه مبالغه
و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آن است که با پسران انس
و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه دران حرج و مشقت است - وعن عبد الله بن عباس
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر - چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد
و دباغت پیراستن پوست است از آنچه گندگی و تباهی آن را ببرد خواه بدوا یا بآفتاب دادن باشد بمجرد خشک شدن
و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و شمنی گفته که اهاب جلد پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند - رواه مسلم - بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود
یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامی است و محققان ایشان بطهارت اند
و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب نجاست
و در کلب اختلاف است و صواب آن است که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه
و ابی یوسف و دیگر ائمه چنین نیست و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از ان شانه
و شانه میکردند و بیهقی از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از عاج آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی
آبائها الکرام دو دستوانه بود از عاج و مشهور آن است که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان
دیگر است دریائی که آن را ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم - وعنه - قال تصدق علی
مولاة لمیمونة بشاة - و هم از ابی هریره است گفت تصدق کرده شد بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المؤمنین میمونه را بود
بگوسفندی - فماتت - پس مرد آن شاة مرده و افتاده بود - فمر بها رسول الله - پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده
پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها - پس گفت آن حضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را - فدبغتموه - پس
دباغت میکردید آن را - فانتفعتم به - پس سود مند میشدید بدان - فقالوا انها میتة - پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة
خود مرده است و انتفاع بدان حرام - فقال انما حرم اکلها - پس فرمود آن حضرت حرام نیست مگر خوردن میته مطلق انتفاع

بلفظے دیگر آوردہ ۔ وعن ام سلمۃ قالت لہا امرأۃ ۔ و روایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت او را زنے
انی اطیل ذیلی ۔ بدرستی کہ من دراز میکنم دامن جامۂ خود را ۔ وامشی فی المکان القذر ۔ و راہ میروم در جاے پلید یعنی
و در آنجا چیزے پاک کنم و بشویم یا چکنم ۔ قالت ۔ گفت ام سلمہ ۔ قال رسول اللہ ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہ ما بعدہ
پاک میگرداند او را چیزے کہ بعد از وے است در مکان قذر است یعنی بعد از آن کہ در جاے پاک راہ میروی خاکے کہ بدان میرسد
پاک میگرداند او را چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد و درین حدیث ام سلمہ اشتباہ محمل بر قذر یابس می باید کرد و جمہور اجماع منعقد
کہ جامہ چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین کہ بعضے از تابعین بران رفتہ اند کہ پاک میشوند بمالیدن
اگر چہ نجاست رطب باشد چنانچہ قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد ۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابو داود
والدارمی وقالا ۔ و گفتند ابو داود و دارمی کہ ۔ المرأۃ ام ولد لابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف ۔ آن زن کہ پرسید
از ام سلمہ ہمین مسئلہ ام ولد است مر ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأۃ مجہول نباشد و این حدیث مطعون
نگردد ۔ وعن المقدام بن معدی کرب ۔ کہ مرد اصحابی است معدود در اہل شام نزول کرد حمص را و وفات یافت
آوردہ بر آن حضرت از کندہ و روایت میکنند از آن حضرت و از صحابہ و روایت میکنند از وے جمعے از تابعین و مات
بالشام سنۃ سبع وثمانین ۔ قال نہی رسول اللہ ۔ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن لبس جلود السباع
از پوشیدن پوستہاے درندگان چنانکہ شیر و پلنگ و مانند آن ۔ والرکوب علیہا ۔ و از سوار شدن بران یعنی پوستہا
ہر گاہ گسترانیدن آنہا است در زیر و نشستن بر آنہا ست یا بر زین انداختن و سواری کردن و علت نہی آن گفتہ اند کہ آن
از سیرت جباران و دواب متکبران است پس نہی تنزیہی ست و بر قول کسے کہ میگوید پوستہاے ملتبہ نجس است و پاک نمیگردد
بدباغت نہی تحریمی نیز میتواند شد ۔ رواہ ابو داود والنسائی ۔ وعن ابی الملیح بن اسامۃ عن ابیہ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن جلود السباع ۔ روایت است از ابو الملیح کہ نام وے عامر بن اسامہ بن عمیر ہذلی است
و از ثقات تابعین است و پدر او اسامہ از صحابہ است ظاہر آنست کہ مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز
تابعی ثقہ کہ آن حضرت منع کرد از پوستہاے درندگان ۔ رواہ احمد وابو داود والنسائی ۔ و نہی از جلود سباع
شامل است لبس و افتراش و رکوب بران ۔ و زاد الترمذی والدارمی ان تفترش ۔ و درین روایت مخصوص
بافتراش کردہ ۔ وعن ابی الملیح انہ کرہ ثمن جلود السباع ۔ روایت است از ابی الملیح کہ وے مکروہ داشتہ است
بہاے چرمہاے درندگان را و این مذہب ابو الملیح است و بعضے گفتہ اند کہ مراد پیش از دباغت است کہ بسبب
نجاست آن مکروہ و حرام داشتہ است و در نسخہ اصل درینجا بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند کہ رواہ الترمذی
فی کتاب اللباس و بسند جید روایت کردہ این حدیث را ترمذی و سند وے سرہ و قوی است ۔ وعن عبد اللہ
بن حکیم بضم حاء و فتح کاف جاہلی و اسلامی است کہ دریافتہ زمان سعادت نشان آن حضرت را و نشناختہ شدہ او را

روایت واختلاف ست در صحبت وے وصحیح آن ست کہ تابعی ست - قال اتانا کتاب رسول اللہ - گفت آمد
ما را کتاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تنتفعوا من المیتۃ - کہ سود مند نشوید از خود مردہ - باہاب ولا عصب -
نہ بپوست ونہ بہ پے - رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجہ - این حدیث وامثال آن متمسک بعضے از
اہل مذہب امام احمد ست کہ جلد میتہ را طاہر ندارند اگرچہ مدبوغ باشد و در صحت احادیث واردہ در طہارت آن کلام
کنند وبعضے از ایشان کہ التزام صحت آنہا میکنند عموم قرآن را کہ فرمودہ ست حرمت علیکم المیتۃ اگرچہ مدبوغ باشد بسبب
تخصیص نکنند وگویند کہ مقصود حرمت ہر جزوے است یا آنچہ مقصود از اہاب انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از لحم اکل ا[ست]
وحدیثے از دارقطنی نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من رخصت کردہ بودم شما را در جلود میتہ وچون بیاید
شما را کتاب من سود مند نشوید از میتہ نہ باہاب ونہ بہ پے واین مشعر ست کہ نہی بعد از رخصت ست وحق آن ست
کہ احادیث طہارت بعد از دباغت بسیار اند ومشہور کہ مثل آن زیادت بر کتاب بتوان کرد واہاب نام جلد ست پیش
از دباغت وخود در حدیث بخاری ومسلم آمدہ کہ حرام از میتہ اکل اوست نہ ہمہ چیز چنانکہ گذشت وجمہور ائمہ از مذہب امام
ومحققین ایشان نیز بہمین جانب اند کہ ظاہر ست وحدیث عبد اللہ بن عکیم ضعف واضطرابے دارد کہ مقاومت آن احادیث
نتواند کرد و در صحبت او نیز سخن ست وصحیح آن ست کہ وے تابعی مخضرم ست واللہ اعلم ومؤلف بعد ازین حدیثے
کہ دلالت دارد بر نجاست اہاب یعنی احادیثے آورد کہ دلالت دارند بر طہارت آن بعد از دباغت اشارت باآنکہ
مراد درین حدیث اہاب پیش از دباغت ست پس گفت - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتۃ اذا دبغت - گفت عائشہ کہ آن حضرت امر کرد بطریق اباحت بہ نفع کردن بپوستہائے میتہ
وقتیکہ دباغت دادہ شوند واگر بجا خلعہ منع از اضاعت واسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتے دارد واللہ اعلم رواہ
مالک وابوداؤد - وعن میمونۃ قالت مر علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجال من قریش - گفت میمونہ کہ گذشتند بر آنحضرت
چند مرد از قریش کہ - یجرون شاۃ لہم مثل الحمار - میکشیدند گوسفندی مردہ کہ مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت یعنی
کلانی یا فربہی یا بسبب آماسیدگی - فقال لہم رسول اللہ - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو اخذتم اہابہا -
کاشکے میگرفتید شما پوست او را - قالوا انہا میتۃ - گفتند کہ این شاۃ خود مردہ ست پوست او را چگونہ گیریم - فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہا الماء والقرظ - پس گفت آن حضرت پاک میگردانند آن را آب وقرظ یعنی برگ درخت سلم
پوست پیرایند - رواہ احمد وابوداؤد - وعن سلمۃ بن المحبق - بضم میم وفتح حائے مہملہ وکسر بائے موحدہ مشددہ
وغالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی ست معدود در بصریین روایت میکنند از وے حسن بصری وغیرہ
قال ان رسول اللہ - گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاء فی غزوۃ تبوک - آمد در جنگ تبوک کہ نام موضعے ست
در جانب شام وآخر غزوات آن حضرت ست در سال نہم - علی اہل بیت - بر اہل خانہ - فاذا قربۃ معلقۃ - پس ناگاہ

باب المسح علی الخفین - بدانکه مسح موزه جائز است بسنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که اعتقاد آن نکند مبتدع است
کذا فی الهدایه و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان راویان آن را از صحابه
از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره از ایشان اند و ابن عبد البر گفت نمیدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده اند کذا
فی المواهب اللدنیه و حسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفته
که میترسم کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم
بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پای است
و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد
و در مواهب لدنیه گفته که علما را اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برکشیدن آنها و پایها شستن بعضی
گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب
امام احمد همین است و امام نووی گفته که مذهب اصحاب ما آن است که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل یا
بشرط آنکه ترک نه کند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادة
گفته که هرگز آن حضرت صلی الله علیه وسلم را تکلف نبود در هیچ جانب نه در مسح و نه در غسل اگر موزه داشتی پوشیده بودی مسح کردی
یا پای برهنه بودی اگر پای برهنه بودی موزه پوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است در آن و احسن قول این است که موافق مذهب باشد انتهی

الفصل الاول عن شریح - بضم شین معجمه و فتح را - بن هانی - بهمزه در آخر از جمله اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه
است و ولادت او در زمان آن حضرت است و پدر او هانی صحابی است و آن حضرت او را کنیتی بابو شریح ساخته قال سالت
علی بن ابی طالب عن المسح علی الخفین - گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزها که حکم آن چیست فقال جعل
رسول الله - پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر - سه روز و سه شبها مر مسافر را
و یوما و لیلة للمقیم - و یک روز و یک شب مقیم را - رواه مسلم - **وعن المغیرة بن شعبة** انه غزا مع رسول الله - روایت است
از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوه تبوک - که آخرین غزوات آن حضرت است
قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل الغائط - پس تبرز آمد آن حضرت بجانب قضای حاجت - قال فحملت
معه اداوة - پس برداشتم با آن حضرت آب را در ظرفی که آن را اداوه گویند و اداوه بکسر آخره مطهره از چرم و در باب وضو تحقیق
آن گذشته - قبل الفجر - پیش از نماز بامداد - فلما رجع - پس هرگاه که باز گشت آن حضرت از جانب صحرا - اخذت اهریق علی
یدیه من الاداوة - آغاز کردم که میریختم بر دو دست مبارک وی از اداوه و از اینجا معلوم میشود که استعانت بغیر در وضو …
و تفصیل آن در باب سنن وضو … و الله اعلم - فغسل یدیه و وجهه - پس شست آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست …
وعلیه جبة من صوف - و بر بدن مبارک آن حضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و …

وقبا آنکہ جیب نداردو واسع جیب ہم را شامل است - وذہب یخرج ذراعیہ - رفت آن حضرت وخواست کہ بیرون کند ہر دو ارش دست خود را - فضاق کم الجبۃ - پس تنگ آمد آستین جبہ - فاخرج یدیہ من تحت الجبۃ - پس بیرون آورد ہر دو دست خود را از زیر جبہ - والقی الجبۃ علی منکبیہ - وانداخت جبہ را بر ہر دو دوش مبارک خود واین جبہ الیست کہ در زاد دیگر ذکر آن واقع شدہ است کہ بود جبہ رومیہ بود و تنگ بود و از ینجا معلوم شود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جامہ تنگ پوشیدہ لیکن می گویند کہ آن را در سفر می پوشید - وغسل ذراعیہ - وبشست ہر دو ذراع خود را - ثم مسح بناصیتہ - پس مسح کرد موی پیشانی خود را کہ آن را چہارم حصہ سر میدارند - وعلی العمامۃ - ومسح کرد بر عمامہ از برای تکمیل مسح راس واقامت سنت مسح چنانکہ تحقیق آن در باب وضو گذشت - ثم اہویت لانزع خفیہ - پس خم شدم و دست بر آوردم تا بکشم موزہ ہای آن حضرت را - فقال دعہما فانی ادخلتہما طاہرتین - پس فرمود بگذار و مکش موزہ ہا را زیرا کہ من در آوردہ ام پاہا را در حالیکہ پاک اند یعنی پوشیدہ ام آنہا را بر طہارت و در ینجا کلامی ست کہ در شرح آن را ذکر کردہ ایم - فمسح علیہما - پس مسح کرد بر ہر دو موزہ - ثم رکب ورکبت - بعد از ان سوار شد آن حضرت وسوار شدم من - فانتہینا الی القوم - پس منتہی شدیم ورسیدیم بقوم وقد قاموا الی الصلوۃ - وحال آنکہ تحقیق ایستادہ بودند بنماز گویا اشارت یافتہ بودند از حضرت کہ اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگذارید - ویصلی بہم - ومیگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد - عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بہم رکعۃ - وتحقیق گذاردہ بود وی با قوم یک رکعت - فلما احس بالنبی - پس ہرگاہ کہ آگاہ شد بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذہب یتاخر - رفت کہ پس شود و آن حضرت بامامت پیش آید - فاومی الیہ - پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف کہ پیش ایستادہ باش و بحال خود باش - فادرک النبی - پس دریافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احدی الرکعتین معہ - یکے از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف - فلما سلم قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقمت معہ - پس ہرگاہ سلام داد امام ایستاد آن حضرت وایستادم من نیز باوے - فرکعنا الرکعۃ التی سبقتنا - پس گذاردیم ما رکعتے را کہ سابق شدہ بود و آن رکعت ما را وگذاردہ بود امام با قوم چنانکہ حکم مسبوق است - رواہ مسلم - و ازین حدیث معلوم شد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعض اصحاب اقتدا کردہ است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر بابی بکر صدیق کرد در مثل ہمین واقعہ کہ بعبد الرحمن بن عوف گذارد و آنکہ در مرض اخیر گذارد و آنجا امام آن حضرت بود وابوبکر مقتدی بود بوے چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است

الفصل الثانی - عن ابی بکرۃ - عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ رخص للمسافر ثلثۃ ایام ولیالیہن وللمقیم یوما ولیلۃ - ابوبکرۃ بتاء در آخر صحابی ثقفی کہ نام او نفیع است بضم نون وفتح فا روایت میکند از ان حضرت کہ رخصت کرد برای مسافر سہ شبانروز و مقیم را یک شبانروز - اذا تطہر فلبس خفیہ - وقتے کہ طہارت کرد پس پوشید ہر دو موزہ خود را - ان یمسح علیہما - کہ مسح کند بران در وضوے کہ بعد از ین خواہد کرد - رواہ الاثرم فی سننہ - روایت کرد این حدیث را اثرم شاگرد امام احمد در سنن خود - وابن خزیمۃ والدارقطنی - روایت کرد ابن خزیمہ ودارقطنی - وقال الخطابی ہو صحیح الاسناد -

وگفته است خطابی که این حدیث صحیح ست اسنادش - کذا فی المنتقی - این چنین ست در منتقی بضم میم وسکون نون وفتح
تا وقاف که نام کتاب خطابی ست - وعن صفوان بن عسال - بفتح عین مهمله وسین مشدده صحابی ست ساکن کوفه
دوازده غزوه کرده وگفته اند که عبدالله بن مسعود از وی روایت کرده - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یأمرنا اذا کنا سفرا - گفت بود آن حضرت که امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر وسفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست
چنانچه صحب جمع صاحب ورکب جمع راکب - ان لا ننزع خفافنا - بکسر خا - ثلثة ایام ولیالیهن - که نکشیم موزه های
خود را از پاها سه روز وشبهای آن - الا من جنابة - مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست
موزه ها باید کشید - ولکن من غائط وبول ونوم - ولیکن در وضو کردن از غائط وبول ونوم نمی باید کشید وهمین مسح
باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شرح آن را بیان کرده ایم - رواه الترمذی والنسائی -
وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی - گفت وضو ساز انیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - یعنی آب بر اعضای
شریف وی ریختم - فی غزوة تبوک - در جنگ تبوک - فمسح اعلی الخف واسفله - پس مسح کرد آن حضرت بالای موزه را که بر
پشت قدم ست وپایان آن را که جانب پایان قدم ست - رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی - وگفت
ترمذی - هذا حدیث معلول - این حدیث معلول ست در روی اسباب علل ست که قادح اند در صحت آن وگفت -
وسألت ابازرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث - وپرسیدم ابازرعه را که از کبار ائمه حدیث ست وپرسیدم
بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد - فقالا لیس بصحیح - پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست - وکذا
ضعفه ابوداود - وهمچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابوداود ووجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه
اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه بوراد بر وزن خراد که کاتب مولای مغیره بود ووجه دیگر آنکه روایت
کرده است اوراثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره وثور سماع ندارد از رجاء واکثر طرق مغیره مطلق واقع شده
که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی واسفل ودر حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث خلل [illegible] ست
واین نیز از اسباب قادحه در صحت ست - وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما -
وهم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آن حضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها - رواه الترمذی وابوداود - وعنه
قال توضأ النبی صلی الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین - وهم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آن حضرت ومسح کرد بر
جوربین ونعلین - رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه - جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده می شود تا پاشنه
وآن را جرموق وموق نیز گویند ودر شرح ابن همام از جوهری ومطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای
موزه ودر شرح کتاب خرقی گفته جرموق موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده ومسح بر جورب وقتیکه
پوشیده شود موزه بالا وپایان هر دو بطهارت جائز ست نزد محمد وابی یوسف مطلقا ونزد امام ابی حنیفه اگر ثخین

و بجای بر متصل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نا بسته بر ساق باید جائز نیست والا نه مگر آنکه نعل هم باشد چنانکه آب مسح
بموزه در رود فی سبیل گویا که بر آن مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب
اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت ست بر وے و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر
بن الخطاب و ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین

الفصل الثالث — عن المغیرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین — روایت است از مغیره
گفت که مسح کرد آن حضرت بر خفین — فقلت — پس گفتم من بطریق استفهام — یا رسول الله نسیت — فراموش کردی یعنی شستن
پایها را که برکشیدی موزه ها را — قال بل انت نسیت — فرمود من فراموش نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت
کردن نسیان بمن درین فعل — بهذا امرنی ربی — باین امر کرده است مرا پروردگار من عزوجل — و من بفرموده او کرده ام
نه از فراموش کردن شستن پایها را گویا این اول بار است که مغیره مسح موزه را دیده و خیال کرد که مگر شستن پایها فراموش
شده باشد پس فرمود امر الهی این چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل
رجلین ساقط گشته — رواه احمد و ابوداود — وعن علی — رضی الله عنه — انه قال — گفت امیر المومنین علی — لو کان
الدین بالرای — اگر می بود کار و بار دین برای و حکم عقل — لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه — هر آئینه می بود پایان
موزه بهتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل نجس و تلوث پس بتطهیر و تنظیف آن اولی
و انسب باشد — وقد رأیت رسول الله — و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را — صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه — مسح میکرد بر ظاهر
یعنی بر بالای موزه های خود — رواه ابوداود وللدارمی معناه — روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداود و دارمی معنی
آن را بعبارت دیگر آورده و از اینجا معلوم گردد که حکم عقل و اتباع وے در مقابله حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است

باب التیمم — تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی
و دست بدان به نیت تطهیر و قصه ابتدای شرعیت تیمم آن است که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وے تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش گسست گردن بند من
پس توقف فرمود آن حضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وے و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس
آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آن حضرت سر خود را بر
زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر
و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آن حضرت بر ران
من پس برخاست آن حضرت و صبح کرد و نبود آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست
این اول برکت شما ای آل ابوبکر [illegible] پس برخیزانیدند شتر را پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر

و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسماء بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مردے را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس گذاردند نماز بے وضو و شکایت بردند
حضرت را پس فرستاد خداوند تعالیٰ آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر جزاک الله خیرا پس بخدا سوگند
بخدا سوگند فرود نیامد بتو امرے که ناخوش داری آن را مگر آنکه گردانید خدا تعالیٰ آن را برائے تو و برائے مسلمانان در آن خیر
دیگر بدانکه علما را اختلاف شده است در آنکه تیمم دو ضربت است یکے برائے چهره و دوم برائے هر دو دست تا آرنج یا یک ضربت
برائے روے و کفهائے دست و اول قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد
بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمائے امصار
و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر
و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان گویند
که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آن است که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی
ماؤل اند و تمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم

الفصل الاول

وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس
بثلاث — فزونی داده شده است ما را و بیشتر کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهائے ایشان بسه
خصلت و شمائلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة — گردانیده شده است صفهائے ما در معرکه جنگ با کافران
یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و سجود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا
در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالیٰ که فرموده است والصافات صفا قسم است بملائکه مصطفین
وجعلت لنا الارض کلها مسجدا — و گردانیده شده است برائے ما زمین همه بتمامه مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد
موضعے باشد که بنا کرده اند برائے نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف
امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید که مراد ساخت
چیزے ساخته باشند و بنائی نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه — وجعلت تربتها لنا
طهورا اذا لم نجد الماء — و گردانیده شده خاک زمین برائے ما پاک کننده که کنایت از تیمم است چون نیابیم آب را —
رواه مسلم — و این حدیث تخصیص تراب برائے تیمم معلوم کرده و مذهب شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابی یوسف
این است و در روایتے از ابو یوسف و احمد هر ریگ نیز درست است و امام ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتے
درست است هر چه از جنس زمین است و آن هرچه به آتش نگدازد و نرم نشود مثل سنگ و دلیل ایشان
جابر است که در صحیح بخاری است که وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا و ارض همه را شامل است و این حدیث اولی

واحوط است کہ درین عمل بحدیث حذیفہ نیز ہست اما عمل بحدیث حذیفہ کہ مخصوص بتراب ہست مفوت عمل باین حدیث میگردد
کذا قیل و بعض گفتہ اند کہ تربت مخصوص بتراب نیست چہ تربت ہر مکان آنچہ در وے ہست از تراب و غیرہ اما در قاموس گفتہ است
کہ تربت بفتح و تراب بمعنی یکی ست و نیز روایت بلفظ تراب آمدہ ہست چنانکہ ابن خزیمہ وغیرہ او در حدیث علی رضی اللہ عنہ
روایت کردہ اند کہ جعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و باید دانست کہ این خصائص و فضائل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ بآن ممتاز و مخصوص ہست از انبیاء سابق در ظاہر و باطن بحدیست بیشمار ہست جمعے از علما بعض آن را ذکر کردہ اند
و چیزے ازان در شرح نقل کردہ شدہ ہست واللہ اعلم۔ وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عمران بن الحصین کہ از مشاہیر
صحابہ و علما ہست صاحب ذاتش بود و ملائکہ بروے سلام میداد رضی اللہ عنہ بودیم ما در سفرے با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بالناس
پس نماز گزارد و مردم را یعنی امامت کرد ایشان را فلما انفتل پس ہر گاہ کہ برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از نماز۔ اذا ہو برجل معتزل لم یصل مع
القوم۔ ناگاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ملتبس ہست با مردے در گوشہ نشستہ کہ نماز نکردہ ہست با قوم۔ فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم۔
پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہ منع کرد ترا اے فلان از نماز گزاردن با قوم۔ قال اصابتنی جنابة ولا ماء۔ گفت آنچہ
مانع این ہست کہ رسیدہ ہست مرا جنابت و نیست آب کہ بدان غسل کنم۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم علیک بالصعید
بر تو باد کہ لازم گیری صعید را۔ فانه یکفیک۔ زیرا کہ وے بسندہ ہست ترا و صعید یعنی خاک پاک و بعض گفتہ اند صعید یعنی روے
زمین ہست و غالبا این مرد عالم بود بجواز تیمم برائے حدث نہ برائے جنابت و لہذا بیان نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کیفیت تیمم را۔ متفق علیہ۔ وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ۔ روایت ہست از عمار بن یاسر
گفت آمد مردے نزد امیر المومنین عمر۔ فقال انی اجنبت فلم اصب الماء۔ پس گفت آن مرد کہ من جنب شدم پس
نیافتم آب را چہ کار کنم یعنی تیمم کنم برائے جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی اللہ عنہ خاموش ماند در
جواب بسبب آنکہ وے کہ تیمم برائے جنابت درست باشد یا نہ پس عمار قضیہ از سر گذشت خود نقل کرد کہ بدان معلوم گردد کہ تیمم
برائے جنابت کافی ست و در بعض طرق مسلم و نسائی آمدہ ہست کہ عمر فرمود لا تصل و بعض شراح زیادہ کردہ اند
یعنی حتی تجد الماء و این مذہب مشہور ہست از عمر و لکن ابن مسعود نیز موافق او ہست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر
این مناظرہ رفتہ کہ جنب را تیمم ہست یا نہ و ابن مسعود ازان رجوع نمودہ و بعض گفتہ اند کہ توقف عمر رضی اللہ عنہ بجہت
عدم تذکر قضیہ بود کہ دران سفر بود و بیاد او نیامد و لہذا در بعض روایات آمدہ ہست کہ عمر بعمار گفت از خدا بترس
یا عمار کہ چہ میگوئی۔ فقال عمار لعمر۔ پس گفت عمار عمر را۔ اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت۔ آیا یاد نداری کہ بودیم ما
در سفرے من و تو یعنی ہر دو جنب بودیم۔ فاما انت فلم تصل۔ فاما تو کہ عمر بن الخطابی نگزاردی نماز را و توقف
کردی دران گمان آنکہ تیمم در جنابت را کفایت نمی کند۔ واما انا فتمعکت۔ و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکہ
تیمم در جنابت چون بجائے غسل ہست تمام بدن را باید کرد و آنکہ در قرآن مجید فرمودہ ہست مخصوص بوضو خواہد بود

واینجا معلوم میشود که از صحابه بود زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون آنعمل که در تیمم کرد
اعاده نیست بر وے ولہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمار را رضی اللہ عنہ امر باعاده نکرد — فصلیت — عمار گفت پس ادا کردم آن نماز
گزاردم من — فذکرت ذلک للنبی — پس ذکر کردم آن را برائے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم — فقال انما کان یکفیک ہکذا — پس گفت
آن حضرت این ہست جز این نیست که کفایت میکند ترا چنین — وضرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم — پس بزد آنحضرت برائے بیان
تا کہ مراد بدان صورت تیمم ہست — بکفیہ الارض بہر دو کف دست خود زمین را — ونفخ فیہما — ودمید در ہر دو کف برائے
تخفیف غبار تا مہما تا مشوه و زشت نشود بدان روے که در حکم مثلہ ہست — ثم مسح بہما وجہہ وکفیہ — پس مسح کرد بہر دو کف
خود روے خود را و ہر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست
راست و در بعض روایات بواو آمده تقدیم وجه بر کفیہ و عکس نیز آمده و در بعض ثم آمده که تقدیم کفین بر وجه و از اینجا معلوم می شود
که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ — رواه البخاری — روایت کرد این حدیث را بخاری — ولمسلم نحوه — ومر مسلم را
مانند این آمده — وفیہ — ودر روایت مسلم این چنین ہست — قال — گفت آن حضرت — انما یکفیک ان تضرب بیدیک
الارض — بسنده بود ترا که بزنی بہر دو دست خود زمین را — ثم تنفخ — پس بدمی بہر دو کف دست را — ثم تمسح بہما
وجہک وکفیک — پس مسح کردی بہر دو دست روے خود را و ہر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضرب
واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذہب بعض ہست بر خلاف مذہب جمہور و شیخ محی الدین نووی از این جواب گفته ہست که مقصود
آن حضرت بیان صورت ضرب ہست برائے تعلیم عمار و نمودن او را که زدن دست بر زمین این چنین ہست و نمی باید
بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی اللہ عنہ نه بیان کیفیت تیمم ہمه و تمامه آنچه حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار
تعلیم کردن آن حضرت ضرب را ولہذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نص در بودن
تیمم دو ضرب نیست در بعض روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکہ گفت ضرب بکفیہ الارض ثم مسح وجہه وکفیہ و این
باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد و اما ذکر کفین در مسح آنہا نیز بجہت آن ہست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس
اقتصار کرد بران از جہت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر جائے که مقصود
ذکر تیمم تمامه بود و بعض می گویند که مراد بکفین اینجا بدین ہست و چنانکه گاہے ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی
والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیہما اگر کف ذکر کنند و مراد ید دارند رواباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین
واقع شده چنانکه ظاہر شده که قول بضربتین ارجح واقوی ہست واللہ اعلم — وعن ابی الجہیم — بضم جیم وفتح ہا وسکون
یائے تحتانیه — بن الحارث بن الصمة — بکسر صاد وتشدید میم منقوطه انصاری صحابی مشہور ہست خواہر زاده ابی بن کعب تا زمان
امارت معاویه — قال مررت بالنبی — گفت ابو الجہیم گذشتم من بر پیغمبر — صلی اللہ علیہ وسلم — وہو یبول — وحال آنکه آنحضرت
بول میکرد — فسلمت علیہ — پس سلام کردم بر وے — فلم یرد علی — پس نگفت جواب سلام مرا — حتی قام الی جدار

تا آنکه ایستاد آن حضرت بجانب دیوارے۔ فحتّه۔ پس کاوید دیوار را حضرت بعصا و حتّ تراشیدن چیزی خشک
از جامه و برگ از درخت و جز آنکه تراشند بچیزی۔ بعصا کانت معه۔ بچوبے که با آن حضرت بود و عادت شریف بود که
چوبے سرکج در دست می بود یا همان عنزه مراد است که خادمان می برداشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت
وظاهر عبارت مع ناظر درین معنی ست و کاویدن دیوار برائے آن بود که غبارے از دیوار بدست رسید اگرچه شرط
نیست و لهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست۔ ثم وضع یدیه علی الجدار۔ پس نهاد هر دو دست خود را
بر دیوار۔ فمسح وجهه وذراعیه۔ پس مسح کرد روے مبارک خود را و ذراعین خود را۔ ثم ردّ علیّ۔ پس گفت جواب
سلام مرا جهت تعظیم اسم الٰهی که السلام ست و تحقیق این در باب الخلاء گذشت و مؤلف می گوید که صاحب مصابیح
این حدیث را در صحاح ذکر کرده۔ ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین۔ و نیافتم من این روایت را در صحیحین۔ ولا فی کتاب
الحمیدی۔ و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین۔ ولکن ذکره فی شرح السنة۔ ولیکن ذکر کرده است آن را
محیی السنة در شرح سنه از طریق شافعی۔ وقال۔ و گفته است هذا حدیث حسن

الفصل الثانی

عن ابی ذر رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم۔ بدرستی که خاک پاک کننده مسلمان است۔ وان لم یجد الماء عشر سنین۔ اگرچه نیابد آب را فرضا ده سال و درینجا مبالغه و تاکید
است در طهوریت خاک و تنبیه است بر آن که خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوء معذور
چنانکه مذهب شافعی ست و تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور ست۔ فاذا وجد الماء فلیمسه بشره۔ پس چون یابد آب را
پس باید که برساند و صرف کند آب را بشره خود را یعنی اندام خود را۔ امس بضم یا و کسر میم از امساس یعنی مسح است و مراد اینجا غسل است
و بشره بفتحتین بشره یعنی ظاهر جلد و مراد اندام است۔ فان ذلک خیر۔ زیرا که بدرستی آب نیکوست و اصل است در تطهیر
و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضوء و تیمم هر دو جائز است ولیکن وضوء اولے و افضل است بلکه وضوء واجب است و تیمم
اصلا جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالے اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
رواه احمد والترمذی وابوداود وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین۔ وعن جابر قال خرجنا فی سفر۔ گفت جابر
بن عبدالله انصاری بیرون آمدیم ما در سفرے۔ فاصاب رجلا منا حجر۔ پس رسید مردے را از رفیقان ما سنگے
فشجّه فی راسه۔ پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد۔ فاحتلم۔ پس محتلم شد آن مرد۔ فسال اصحابه۔ پس پرسید
یاران خود را۔ هل تجدون لی رخصة فی التیمم۔ آیا می یابید برائے من رخصت در تیمم۔ قالوا ما نجد لک رخصة۔ گفتند یاران او
نمی یابیم برائے تو رخصت در تیمم۔ وانت تقدر علی الماء۔ و حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو
فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد
قدرت بر استعمال و عدم ضرر بآن است۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد آن مرد۔ فمات۔ پس بمرد۔ فلما قدمنا علی النبی۔ پس

هرگاه که باقدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلک - خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه - قال - فرمود -
قتلوه قتلهم الله - کشتند او را بکشد ایشان را خدای تعالی - و از این جا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جایز است
از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد قلبی بحقیقت ثابت باشد - الا سألوا اذ لم يعلموا - چرا سوال نکردند علما را وقتیکه ندانستند
حکم را - فانما شفاء العی السوال - پس نیست شفا و دوا شدن علت تحیر و نادانی و نافهمیدن مراد و نرسیدن او بسوے
مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان - انما کان یکفیه ان یتیمم - این است و جز این نیست که بس بود او را که تیمم بکند
ويعصب على جرحه خرقة - و می بست بر جراحت خود جامه پاره را - ثم يمسح عليها - پس مسح میکرد بران خرقه - ويغسل سائر
جسده - و می شست باقی اندام خود را - در این حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن - رواه ابوداود ورواه
ابن ماجه عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس - وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر - بیرون آمدند دو مرد
در سفرے - فحضرت الصلوة - پس در آمد وقت نماز - وليس معهما ماء - و نبود با ایشان آب - فتيمما صعيدا طيبا - پس قصد
کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند - فصليا - پس گزاردند نماز - ثم وجدا الماء فی الوقت - پس یافتند آب را در وقت نماز
یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند - فاعاد احدهما الصلوة بوضوء - پس باز گردانید یکے ازان دو مرد نماز را به وضوء -
ولم يعد الآخر - و باز نگردانید دیگرے - ثم اتيا رسول الله - پس آمدند آن دو مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فذكرا ذلك له
پس ذکر کردند این قصه را - فقال للذی لم یعد - پس گفت آن حضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را - اصبت السنة - یافتی راه
طریقه مسلوکه را و دین که بیرون فتنه یا یافتی آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است - واجزأتك
صلوتك - و بس است ترا نماز تو که کردی - وقال للذی توضأ واعاد - و گفت آن حضرت مر کسے را که وضو کرده و باز
گردانید نماز را - لك الاجر مرتين - مر ترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار باداے فرض به تیمم بسبب عذر و بار دیگر
بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر - رواه ابوداود والدارمی - روایت کرد این حدیث را ابوداود و دارمی - وروی النسائی
نحوه - و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ - وقد روی هو ای ابوداود ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا - و بتحقیق
روایت کرد نسائی و ابوداود نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال

الفصل الثالث

عن ابی الجهيم بن الحارث بن الصمة - بکسر صاد و فتح میم مشدده - قال اقبل النبی - گفت
پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل - از جانب موضعے که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعے معروف است
بمدینه - فلقیه رجل - پس ملاقی شد آن حضرت را مردے که ابو الجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ
غائب بیان کرده است آن را شافعی در روایت خود - نظیره اخری - فسلم عليه - پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت - فلم
يرد النبی صلی الله علیه وسلم - پس نداد آن حضرت جواب سلام او را - حتی اقبل علی الجدار - تا آنکه رو آورد آن حضرت
بر دیوار - فمسح بوجهه ویدیه - پس مسح کرد بر روے مبارک خود و بر دو دست خود - ثم رد عليه السلام - پس جواب

سلام داد امرا این حدیث ہر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی الجہیم وجہ وذراعین بود و در بعض روایات درین
حدیث نیز وجہ وذراعین آمدہ است اما از ضرب وضربتین ساکت ست متفق علیہ ۔ **وعن عمار بن یاسر** رضی اللہ عنہ ۔ انہ
کان یحدث انہم تمسحوا ۔ وے روایت ست از عمار کہ وے حدیث می کرد کہ صحابہ مسح کردند ۔ وہم مع رسول اللہ ۔ وحال آنکہ
ایشان بودند با پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم بالصعید صعید پاک ۔ لصلوٰۃ الفجر ۔ برائے نماز بامداد ۔ فضربوا باکفہم الصعید ۔ پس
زدند کفہائے دست خود خاک را ۔ ثم مسحوا بوجوہہم مسحۃ واحدۃ ۔ پس مسح کردند بروہائے خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند
چنانکہ در وضو میکنند ۔ ثم عادوا فضربوا باکفہم الصعید ۔ پس باز گشتند پس زدند کفہائے خود صعید را ۔ مرۃ اخریٰ ۔ بار دیگر
فمسحوا بایدیہم کلہا ۔ پس مالیدند بدستہائے خود تمامہ دستہا را ۔ الی المناکب والآباط ۔ تا دوشہا و بغلہا ظاہر دستہا و باطن
من بطون ایدیہم ۔ بیان آباط است ۔ رواہ ابوداؤد ۔ این حدیث از عمار رضی اللہ عنہ است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول
از وے ظاہر در ضربہ واحدہ و تا رسغین معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب و آباط آمدہ و غالباً آن قوم بدان افتادہ کہ ید
در آیت تیمم مقید نیامدہ بنا بر آن تمام کل ست از غیر ملاحظہ خلفیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آن حضرت چنانکہ از حدیث
وذراعین معلوم می گردد و چون در نظر کردند بر عمومیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافہم ۔

باب الغسل المسنون ۔ بدانکہ مؤلف درین باب چہار غسل ذکر کرد غسل جمعہ و غسل بعد از غسل میت و بعد از
حجامت و غسل اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکہ مسنون و مستحب ست نزد ائمہ زیرا کہ نزد محدثین حدیثے در غسل عیدین بصحت
نرسیدہ و مؤلف در باب عیدین نیز حدیث نیاوردہ و در جامع الاصول نیز از کتب ستہ درین باب حدیثے نیاوردہ و در کتب
دیگر نیز یافتہ نشدہ الا دو حدیث یکے از فاکہ ابن سعد و دیگر از ابن عباس و ہر دو حدیث را گفتہ اند کہ ضعیف اند در
شرح ذکر آن کردہ شدہ است و در جامع الاصول از عبد اللہ بن عمر از حدیث موطا آوردہ کہ عبد اللہ بن عمر روز عید فطر پیش از آنکہ
بمصلی رود غسل می کرد و گفتہ اند کہ شدت مبالغہ او در باب اتباع سنت اقتضا میکند کہ حدیثے درین باب صحیح شدہ است و نیز ذکر
غسل روز عرفہ ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافتہ نمیشود و فقہا ذکر کردہ اند و غسل برائے احرام خود باتفاق مسنون ست و در
احادیث صحیحہ واقع اما اگر از جہت آن ذکر نکرد کہ در مجلس مذکور ساختہ است اما غسل جمعہ را نیز در باب الجمعۃ ذکر کردہ است و از جنابت
نیز ذکر کردہ بعد از آن بدانکہ اختلاف ست در غسل جمعہ ائمہ متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و در روایتے از امام احمد کہ نزد
ایشان واجب ست از جہت ورود آن بصیغہ امر چنانکہ فرمود من جاء منکم یوم الجمعۃ فلیغتسل کسے کہ بیاید از شما نماز جمعہ را باید کہ
غسل کند بصریح لفظ وجوب نیز آمدہ چنانکہ گفت غسل الجمعۃ واجب علی کل مسلم غسل جمعہ واجب است بر ہر بالغ مسلم و جمہور علما
گویند کہ مراد بوجوب تاکید و مبالغہ است و استحباب بدلیل احادیث دیگر کہ در جواز وضو وارد شدہ است چنانکہ از احادیث
کہ در باب او آوردہ معلوم گردد

الفصل الاول ۔ عن ابن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء احدکم الجمعۃ

فلیغتسل — چون خواہد کہ بیاید یکے از شما نماز جمعہ را پس باید کہ غسل کند و مختار آن است کہ غسل برائے نماز جمعہ سنت است کہ آن بنماز
نماز جمعہ بگزارد و بعض گفتہ اند کہ غسل برائے تعظیم و تکریم روز جمعہ است و در روایتے نص باحدکم و رفع الجمعۃ بمناسب این قول است و برین
وجہ معنی عبارت آن باشد کہ چون بیاید یکے از شما را جمعہ — متفق علیہ — وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم غسل یوم الجمعۃ واجب علی کل محتلم — غسل کردن روز جمعہ واجب است بر ہر بالغ و در روایتے علی کل مسلم آمدہ و مراد
ازان نیز مسلم بالغ است زیرا کہ بر غیر بالغ ہیچ چیز واجب نبود — متفق علیہ — وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل — واجب و سزاوار است بر ہر مسلمان کہ غسل کند — فی کل سبعۃ ایام یوما — در ہر ہفت روز یک روز
مراد روز جمعہ است — یغسل فیہ راسہ وجسدہ — بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را کہ درین ہفت روز چرکین شدہ و بدبو گشتہ است
و درین کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعہ — متفق علیہ —

الفصل الثانی

عن سمرۃ — بفتح سین و ضم میم — بن جندب — صحابی مشہور است حلیف انصار نزول کرد کوفہ و بعض
گویند بصرہ را و بودہ است در بصرہ و والی بود دران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند ازوے حسن بصری و ابن سیرین
و شعبی مات بالبصرۃ سنۃ تسع و خمسین و قیل ستین — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ یوم الجمعۃ — کسیکہ وضو
کند روز جمعہ — فبہا — پس باین خصلت و فعلت بیاید و اصل فضیلت و طہارت را یا معنی آن است کہ بر وے باد کہ اخذ کند باین
خصلت کہ ادا کردہ شود برائے فرض کافی است — ونعمت — و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچہ مفضول است بنسبت غسل —
ومن اغتسل فالغسل افضل — و کسیکہ غسل کند پس غسل فاضل تر است — رواہ احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی
وعن ابی ہریرۃ رض — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غسل میتا فلیغتسل — کسیکہ بشوید میت را پس باید کہ غسل
کند از جہت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشہ غسل وغیر آن — رواہ ابن ماجہ — روایت کرد این مقدار را ابن ماجہ — و زاد
و زیادہ کردہ است — احمد والترمذی وابوداود — این را کہ — ومن حملہ فلیتوضأ — و کسیکہ بردارد میت را یا جنازہ را کہ در وے
میت است باید کہ وضو کند و گفتہ اند کہ مراد بحمل میت مس او ست و این وجہ مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست کہ باید در وقت حمل
باوضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این ملائم معنی ثانی است و بعض گفتہ اند کہ مراد شستن میت قربت است و قربت باطہارت
اولی است و بر ہر تقدیر وضو بجہت حمل واجب نیست ہمچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما این است و در جامع
الاصول می آرد کہ اسما بنت عمیس زوجہ ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وے پس ازان پرسید از انہا کہ حاضر بودند
از مہاجران و گفت کہ من روزہ دارم و امروز سخت سرد است آیا واجب است بر من غسل ہمہ فرمودند کہ واجب نیست
می آرد کہ ابن عمر تجہیز و تکفین کرد پسرے را کہ سعید بن زید را بود و بوے خوش مالید او را پس ازان برآمد و نماز گزارد و وضو نساخت
کہ درین باب از علی و عائشہ نیز حدیث آمدہ است و حدیث ابی ہریرۃ حسن است و گفت اختلاف کردہ اند اہل علم
و جماعت را بعض گفتہ اند واجب است بر وے غسل و نزد بعض واجب است بر وے وضو و بعض گفتہ اند کہ مستحب است غسل

که وضو کنند و عبد الله بن المبارک گفته که غسل کند و وضو — **وعن عائشة** ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع —
روایت کرد عائشه رضی که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز — من الجنابة — از جنابت — ویوم الجمعة
در روز جمعه — ومن الحجامة — واز خون کم کردن — ومن غسل المیت — اما غسل از جنابت واجب ست و روز جمعه سنت
واز حجامت و غسل میت مستحب واز جمع کردن این سه چیز بجنابت لازم نیاید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان
کردیم — رواه ابوداود — بدانکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آن حضرت تغسیل نفیس خود میت را غسل میداد ازان
غسل میکرد و بعض گفته اند معنی آن است که اعتقاد میکرد اغتسال را ازان و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را
بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از صاحب الازهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت و صاحب حاوی
از شافعی حکایت کرده که آن حضرت آن را کرده است و اصحاب وی نیز کرده اند والله اعلم **وعن قیس بن عاصم**
صحابی ست قدوم آورد بر آن حضرت در وفد تمیم و اسلام آورد در سال نهم و چون دید اورا آن حضرت فرمود هذا سید
اهل الوبر و بود عاقل حلیم مشهور بحلم جواد معدود است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر او — انه اسلم — روایت ست
از قیس بن عاصم که وی اسلام آورده — فامره النبی — پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر — که غسل
کند باب و برگ کنار و این امر برای وجوب ست اگر جنب باشد والا مستحب ست و استعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهیر
و تنظیف ست — رواه الترمذی وابوداود والنسائی — و ظاهر عبارت آن ست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد
باسلم اراده اسلام باشد چنانکه در لفظ ابی داود آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام
فامرنی ان اغتسل و گفته اند که اصح آن ست که امر کرده شود داول بشهادتین بعد از ان غسل داده شود و اختلاف کرده اند که آن غسل
واجب ست یا مستحب و ثانی اصح ست و همچنین مستحب ست که شسته شود جامه های او و حلق کرده شود و ختنه کرده شود

الفصل الثالث — **عن عکرمة** — مولای ابن عباس از فقهای مکه و تابعین ست جلیل و از بربرست آتی و احوال
وی مواقع دیگر نوشته شده است — قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا — روایت ست از عکرمه گفت که بعض مردم از عراق
آمدند نزد ابن عباس — فقالوا — پس گفتند — یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا — آیا اعتقاد می کنی غسل را روز جمعه واجب
قال — گفت — لا — اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعه واجب — ولکنه اطهر — ولکن غسل کردن پاک کننده تر است بسیار مردم
را از تنظیف ست از تلطیخ حدث و ازینجا که مذهب بعض نجاست یا پاک تر است صاحب وی — وخیر لمن اغتسل — وغسل
بهتر ست مر کسی را که غسل کند — ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب — و کسی که غسل نکند نیست بر وی غسل واجب
و آثم نمی گردد وی بترک آن — وساخبرکم کیف بدأ الغسل — گفت ابن عباس و بسر انجام ست که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز
مشروعیت غسل روز جمعه — کان الناس مجهودین — بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت — یلبسون الصوف — می پوشیدند
جامه پشمینه بجهت فقر و نارسائی — ویعملون علی ظهورهم — و کار میکردند بر پشتهای خود — وکان مسجدهم ضیقا — و بود مسجد آنحضرت

صلی الله علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان دران تنگ - متقارب السقف - نزدیک بود سقف وسے و در بعض نسخ مقتنا بشنیتین بلفظ
جمع آورده گویا مراد اجزاے سقف اند و آورده اند که بلندی مسجد شریف بقامت وسست بود - انما هو عریش - نبود مسجد مگر مانند خانه که برائے
سایه میسازند از برگها و شاخهاے خرما و همچنین بود سقف مسجد. و عریش نیز آن خانها را گویند که برائے رز میسازند - فخرج رسول الله -
پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار - در روزے گرم - وعرق الناس فی ذلک الصوف - و خوے کرده بودند
مردم دران پشمینها که پوشیده بودند - حتی ثارت منهم ریاح اذی بذلک بعضهم بعضا - تا آنکه برمی جست از ایشان بوهائے که ایذا
میکردند بسبب آن بعضے از ایشان بعض را - فلما وجد رسول الله - پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریاح -
آن بوها را - قال - گفت - یا ایها الناس - اے مردم - اذا کان هذا الیوم - چون باشد این روز یعنی روز جمعه - فاغتسلوا - غسل
کنید - ولیمس احدکم - و باید که بساید یکے از شما - افضل ما یجد من دهنه - بهتر و خوشتر از آنچه بیابد از روغن خود - وطیبه - و خوشبوے
خود - قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر - پستر آورد خداے تعالے براے مسلمانان نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را
گویند - ولبسوا غیر الصوف - و پوشیدند جز جامهاے پشمینه را - وکفوا العمل - وکفایت کرده شدند عمل را که دران مشقت میکشیدند
و وسع مسجدهم یعنی فراخ شد و بیشتر بے اشتغال - و وسع مسجدهم - و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و
نخستین کسے که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس ازوے عثمان بن عفان رضی الله عنهما - وذهب بعض الذی کان یؤذی
بعضهم بعضا من العرق - و رفت پاره از آنچه ایذا میکردند بسبب آن بعض مردم بعضی را از عرق - رواه ابوداود - وحاصل این
حکایت آن ست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتے که مذکور شد و چون علت منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهاے
علت چنانکه برطرف شد سهم مؤلفة القلوب ببرطرف شدن علت آن و بعض گفته اند که غسل اول واجب بود بعد ازان منسوخ گشت
اما قول بنسخ بے علم تاریخ بعید ست و بعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود و مراد بوجوب در جائے که واقع شده ست تاکید استحباب ست
پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود و بعلت مذکور سابقا در غایت تاکید مبالغه بود پس ازان تاکید مبالغه نماند

و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه ست و بعضے از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم

باب الحیض

حیض در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی می گویند چون سیلان کند آب وے و حوض نیز ازو ست
و در شرع عبارت ست از خونے که از رحم آید بے علت و ولادت و آنچه بعلت آید آن را استحاضه گویند و آنچه بعد از ولادت
رود آن را نفاس خوانند بالکسر و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حالتے که زن بران باشد و بفتح یکبار حیض آمدن گفته اند که
حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد ست پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت الٰهی بتغذیه ولد ازین جهت است که حیض
نمی آرد حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذاے ولد از ان خون آن نفاس باشد بعد ازان شیر میگرداند آن خون را
که ماده حیض بود و بدین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی می ماند خون چون مصرفے ندارد
بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج اقتضا کند بیرون آید و [illegible]

حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آن را پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست
که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند
پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم
که در حدیث واقع شده است منافات بنساے بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بیواسطه مراد نیست و حاکم و غیره از ابن عباس
آورده که ابتداے حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم

الفصل الاول عن انس - قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم - گفت انس که یهود بودند و شیوه که حیض
می کرد زنی در میان ایشان - لم یؤاکلوها - با هم نمی خوردند با آن زن - ولم یجامعوهن فی البیوت - و نمی در آوردند
زنان را در خانه و همنشینی نمی کردند با ایشان در خانها - فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم النبی - پس پرسیدند یاران پیغمبر
پیغمبر را از این حال که حق است یا باطل - فانزل الله تعالى - پس فرو فرستاد خدای تعالی برای رد یهود این
آیت را که - ویسألونک عن المحیض الآیة - تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب
ایشان که حیض چیزیست پلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکشد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشه گیرید از زنان و جدا
کنید زنان را در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک مشوید زنان را تا آنکه پاک شوند - فقال رسول الله - پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض - اصنعوا کل شیء الا النکاح - بکنید با زنان
همه چیز را از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع - فبلغ ذلک الیهود - پس رسید این سخن یهود را - فقالوا ما یرید هذا الرجل - پس گفتند
یهود نمی خواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم - ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه - که بگذارد از کار و بار ما چیزی را
مگر آنکه مخالفت کند با ما در آن چیز - فجاء اسید - بضم همزه و فتح سین - بن حضیر - بضم حاے مهمله و فتح ضاد معجمه - و عباد -
بفتح عین و تشدید موحده - بن بشر - بکسر موحده و سکون شین هر دو صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی - فقالا -
پس گفتند - یا رسول الله ان الیهود تقول کذا وکذا - بدرستی که یهود می گویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست و مخالطت
زنان در حالت حیض چنین و چنین - فلا نجامعهن - پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن بطریق
استفهام و در بعض فلا نجامعهن بصیغه نهی مخاطب - فتغیر وجه رسول الله - پس گردید از حال خود روے مبارک پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما - تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم گرفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آن دو صحابی که آن
حرف گفتند و سوال کردند - فخرجا - پس بیرون آمدند آن دو صحابی - فاستقبلهما هدیة من لبن - پیش آمد آن دو کس را
شخصی که می آورد هدیه از شیر - الی النبی صلی الله علیه وسلم - به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فارسل فی آثارهما - پس فرستاد آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسے را و طلبید ایشان را - فسقاهما - پس نوشانید ایشان را شیر [illegible]
تا ظاهر شود اثر [illegible] التفات [illegible] بعلم و دانش که شیر مظهر آن است - فعرفا ان لم یجد علیهما

پس دانستند آن دو صحابی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان — رواه مسلم — **وعن عائشة**
رضی الله عنها — قالت کنت اغتسل انا والنبی — گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
من اناء واحد — از یک ظرف — وکلانا جنب — وحال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل
گذشت — وکان یامرنی فاتزر — وبود آن حضرت که امر می کرد مرا که ازار به بندم در تنهٔ خود پس ازار را بستم و اتزر بتاء مشدد
آمده و بمقتضاے قاعدهٔ صرف فاتزر باید بهمزه بیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است — فیباشرنی — پس می سود
ومی سایند بدن خود را ببدن من — وانا حائض — ومن حائض می بودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بجمیع
که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و مالک است و اکثر
دیگر ناظر در این است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد
و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که گویا در آخر امر توسعه و ترخیص کردند و جز وطی هرچه باشد تجویز نمودند اما تمسک
نیست که احتیاط واحتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را درینجا سه مذهب است اصح آن است که حرام است
دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط النفس خود از فرج تواند کرد و دور تواند
بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است و الا نه — وکان یخرج راسه الی — و عائشه می گوید که بود آن حضرت
که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوے من که در خانه می بودم — وهو معتکف — وحال آنکه آن حضرت معتکف می بود
پس می شستم من سر مبارک او را — وانا حائض — ومن حائض می بودم و ازینجا معلوم می شود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضا
خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضاے حائض درست است متفق علیه — **وعنها** قالت کنت اشرب وانا
وهم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه حالی آنکه من حائض — ثم اناوله النبی — پس میدادم
آن را به پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی — پس می نهاد آن حضرت دهن مبارک خود را بر جاے دهن من —
فیشرب — پس می نوشید از نهایت محبت و عنایتیکه بمن داشت — واتعرق العرق — ومی بردم من که می خوردم بدندان گوشت
از استخوان — وانا حائض — وحال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانیکه گوشت
از وے خورده شده است — ثم اناوله النبی — بعد از ان میدادم آن استخوان را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع
فی — پس می نهاد دهن خود را بجاے دهن من و درینجا فیشرب نه گفت گویا مقدر بود بهمان و مراد نهادن بجاے دهان است بود
نه گوشت خوردن چه گاهے باشد که گوشتے بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میماند — رواه مسلم — **وعنها** قالت
کان النبی صلی الله علیه وسلم یتکئ فی حجری وانا حائض — بود آن حضرت که تکیه میکرد در کنار من ومن حائض می بودم و چیزی بعضے
و کسر هر دو آمده است — ثم یقرء القرآن — پس میخواند آن حضرت قرآن را — متفق علیه — **وعنها** قالت قال لی [illegible]
عائشه گفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد — [illegible]

و را سجاده خود از حصیر بهان قدر که یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند
و بگیرد۔ فقلت انی حائض۔ پس گفتم من که من حائضم چگونه دست در مسجد در آرم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت دست ترا باکے
نیست۔ ان حیضتک لیست فی یدک۔ بدرستی که حیض تو نیست در دست تو۔ رواه مسلم۔ **وعن میمونة قالت کان رسول الله**
صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرط۔ گفت میمونه بود آن حضرت که نماز میگزارد در مرطی بکسر میم و سکون را گلیم و ازار از صوف یا خز بعضه علی
وبعضه علیه۔ پاره از آن گلیم بر من بود و پاره بر آن حضرت۔ وانا حائض۔ وحال آنکه من حائض بودم۔ متفق علیه۔ و از اینجا
معلوم می شود که همه اعضاے حائض پاک است جز فرج والا نماز در جامه که پاره از وے بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی حائضا او امرأة فی دبرها۔ کسے
که بیاید حائض را یعنی زن او در وی حیض خواه حره باشد یا امت تا جماع کند او را او در جانب پس۔ او کاهنا۔ یا بیاید کاهن را و منجم
در حکم او ست تا بپرسد ایشان را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب الطب و رقی بیاید ان شاء الله تعالی۔ فقد کفر بما
انزل علی محمد۔ پس بتحقیق کافر شد بدانچه که فرستاده شده است بر محمد۔ رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وفی روایتهما
و در روایت ابن ماجه و دارمی این چنین آمده که۔ فصدقه بما یقول۔ یعنی کسے که بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزے
که میگوید و اعتقاد کند که وے راست می گوید۔ فقد کفر۔ پس بتحقیق کافر شد بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق
باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر نه این چنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آن است
و شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است
از جهت شهرت خلاف دران پس اجماع بر تحریم وے نیست چه جاے آنکه از ضروریات دین باشد و باستحلال این چنین چیزے
کفر لازم نیاید۔ یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه می گوید انتهی و برین تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد
اما اتیان ذکور در غایت شدت و شناعت است که استحلال آن بے شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست۔ وقال الترمذی۔
و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث۔ لا نعرف هذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمة عن ابی هریرة۔ نمی شناسیم
این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آن را از ابی تمیمه و وے از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث
نزد اهل علم محمول است بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابو تمیمه الهجیمی نام
وے طریف بن مجالد است انتهی و در تقریب گفته است از حکیم اثرم بصری و وے لین است از طبقه سادسه است و در میزان
الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نوو و نهایت رفته از علم
و در تهذیب گفته که یحیی بن معین گفته است که وے ثقه است و عجلی گفته است ان شاء الله تعالی۔ **وعن معاذ بن جبل**
قال قلت۔ روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم۔ یا رسول الله ما یحل لی من امرأتی وهی حائض۔ چه چیز حلال است مرا
از زن من در حالتیکه وے حائض است۔ قال ما فوق الازار۔ فرمود آن حضرت حلال است چیزیکه بالاے ازار

این موید مذہب امام ابی حنیفہ است با وجود آن فرمود - والتعفف عن ذلک افضل - و پارسائی نمودن و باز ایستادن ازان
فاضل‌تر است از ترس آنکہ مبادا بوطی کشد کہ حرام است و اما آن حضرت مامون است ازان - رواہ رزین وقال محی السنۃ
اسنادہ لیس بقوی - روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محی السنۃ کہ اسناد او قوی نیست - وعن ابن عباس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل باہلہ وہی حائض - وقتی کہ جماع کند مرد با اہل خود در حالت حیض
فلیتصدق بنصف دینار - پس باید کہ تصدق کند بنصف دینار کہ بحساب دینار با نزدیک یکسال و پنج رو پیہ و ثمن آن باشد و بعض
تا شش پیسہ گفتہ و بعضی عتق رقبہ گفتہ و بعضی گفتہ کہ در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار یا دینار در پایان خون و نصف دینار
بعد از انقطاع و بعضی عتق رقبہ گفتہ طیبی گفتہ کہ اکثر بر آنند کہ کفارت آن استغفار است و قول شافعی و اصحاب ابی حنیفہ برین اند -
رواہ الترمذی و ابو داود و النسائی والدارمی و ابن ماجہ - وعنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار
واذا کان دما اصفر فنصف دینار - و ہم از ابن عباس است از آنحضرت کہ فرمود وقتی کہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینار
و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است کہ از بعض نقل کردہ شدہ کہ در آغاز خون دینار
و در پایان آن نصف و احتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد - رواہ الترمذی - گفتہ است کہ کفارت نزد ایشان چیزی از ابن عباس
آمدہ و این قول بعضی از اہل علم است و امام احمد و اسحق باین قائل اند و ابن مبارک گوید کہ استغفار کند پروردگار خود را
و نیست بروی کفارت برو - و از بعض تابعین نیز ہمچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابراہیم نخعی از ایشانند

الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - روایت است
از زید بن اسلم کہ مولای عمر بن الخطاب از اکابر تابعین است و امام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس وی نشستی و سماع حدیث
میکرد و باقی احوال در جای دیگر نوشتہ شدہ و ارسال میکرد در حدیث گفت کہ مردی پرسید از آن حضرت پس گفت آن مرد -
ما یحل لی من امرأتی وہی حائض - چہ چیز حلال است مرا از زن من در حالتی کہ وی حائض است - فقال لہ رسول اللہ پس
گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشد علیہا ازارہا - استوار می‌بندی بر زن ازارش را - ثم شانک باعلاہا - پس تراست کار تو
با بالای او است یعنی ما فوق الازار مباح است و ما تحت الازار حرام چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است - رواہ مالک والدارمی مرسلا -
وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر - گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم
فرود می آمدم از بستر بر بوریا - فلم نقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - پس نزدیک نمی‌شدیم ما یعنی ازواج پیغمبر آن حضرت را - ولم ندن منہ
حتی نطہر - و قریب نمی‌شدیم از وی تا آنکہ پاک نمی‌شدیم - رواہ ابوداود - ظاہر این حدیث منافی است بعض احادیث گذشتہ را
کہ دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطہرہ خود در حالت حیض و جواب می‌دہند با آنکہ شان ایشان
با آن حضرت و نگاہداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود جرأت و مبادرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را
بخود نمی‌طلبید پس نمی‌آمدند و بعضی گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ است باحادیث مباشرت و مخالطت اینست بدانکہ در اکثر نسخ

فلم تقرب ست چون چنانکه تقریر کردیم و میگویند و در تصحیح نسخ اصل ابی داؤد چنین ست و بعض فلم یقرب بیا نیز روایت کرده اند
یعنی نزدیکی نمی آمد آنحضرت یا از قربان ست بمعنی جماع واللہ اعلم

باب المستحاضۃ — مستحاضه زنی را گویند که بیرون آید خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام او عاذل است
والفاظ که مشتق ست از استحاضه همه بصیغه مجهول مستعمل میشوند و بعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه حب از جنون
واشباه آن از الفاظ دیگر و وی حکم معذوران ست مثل سلسل بول و مانند آن و وی نماز میگزارد و روزه میدارد
و جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاید۔

الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت جاءت فاطمۃ بنت ابی حبیش — بضم حاء مهمله
و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه — الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالت — گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات ست و قرشیه
اسدیه ست آمد نزد آنحضرت پس گفت — یا رسول اللہ انی امرأۃ استحاض فلا اطہر — بدرستی که من زنی ام که استحاضه کرده میشوم
و اتم پس هرگز پاک نمی شوم — افادع الصلوۃ — آیا پس بگذارم نماز را قیاس بحیض کرده که همچنانکه در حالت حیض نماز نگزارد در زمان
استحاضه نیز نباشد — فقال — پس گفت آن حضرت — لا — مگذار نماز را — انما ذلک عرق و لیس بحیض — نیست آن خون استحاضه مگر
خون رگی از رگها و نیست حیض که از رحم میرود و در حیض چون در رحم است جنبید و از آنجا میرود از جهت و صحیح ست قضای نماز
و روزه را عفو کرده و چون در قضای نماز حرج بود در قضای روزه واجب گردانید نه قضای نماز بعد از آن حکم
استحاضه بیان فرمود بقول خود — فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوۃ — پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است بان
ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز ست این در مذهب ماست و نزد ائمه دیگر در مبتدئه حکم تمیز میکنند
یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض ست و اگر نه چنین ست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمیز متعذر ست اعتبار
اکثر حیض را ترجیح کرده اند و ظاهر آن ست که زن مذکور معتاده بود واللہ اعلم — و اذا ادبرت — و چون بگذرد ایام حیض تو —
فاغسلی عنک الدم — پس بشو از خود خون را — ثم صلی — پس نماز بگزار — متفق علیہ

الفصل الثانی عن عروۃ بن الزبیر — تابعی کبیر ست برادر عبد اللہ بن الزبیر پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ
عن فاطمۃ بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض — عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد
فقال لها النبی — پس گفت مر او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان دم الحیض فانہ دم اسود — چون باشد خون حیض پس بدرستی که آن
خون باشد در غالب احوال خون سیاه — یعرف — شناخته میشود باین نشان — فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوۃ — پس چون
باشد خون سیاه پس نگاه دار خویشتن را از نماز که آن خون حیض ست — فاذا کان الآخر فتوضئی و صلی — پس چون باشد خون دیگر
یعنی غیر سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه حکم معذوران ست — فانما هو عرق — پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه ست نه خون
رحم که حیض ست — رواه ابو داؤد والنسائی — و عن ام سلمۃ قالت ان امرأۃ کانت تهراق الدم — بضم تا و فتح ها گفت

ام سلمہ کہ زنی بود کہ میریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کردہ شدہ است۔ علی عہد رسول اللہ۔ در
زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاستفتت لہا ام سلمۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس استفتا کرد و پرسید مسئلہ را برای وی
ام سلمہ از آن حضرت۔ فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضہن من الشہر۔ پس گفت آن حضرت باید کہ نظر
کند شمار شبہا و روزہا را کہ بود آن زن کہ حیض می کرد در آن شبہا و روزہا از ماہ۔ قبل ان یصیبہا الذی اصابہا۔
پیش از آنکہ برسد آن زن را آنچہ رسیدہ است یعنی علت استحاضہ دائمی۔ فلتترک الصلوۃ قدر ذلک من الشہر۔ پس
باید کہ ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماہ۔ فاذا خلفت ذلک فلتغتسل۔ پس چون خود بگذرد آن قدر را از زمان
یعنی فارغ شود از آن پس باید کہ غسل کند۔ ثم لتستثفر بثوب۔ پس باید کہ بہ بندد جامہ میان ہر دو ران خود مثل پاردم
اسپ کہ منع کند سیلان دم را و این بمثابہ وفاے مفتوحتین پاردم۔ ثم لتصل۔ پس باید کہ نماز بگزارد و وضو کند برای
ہر نماز چنانکہ حکم معذور است و جائز است او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن۔ رواہ مالک و ابوداؤد
والدارمی وروی النسائی معناہ۔ وعن عدی بن ثابت عن ابیہ عن جدہ۔ روایت است از عدی بن ثابت از
پدرش از جدش۔ قال یحیی بن معین۔ گفتہ است یحیی بن معین و ندانستہ نام۔ جد عدی اسم دینار۔ نام جد عدی دینار است
و عدی بن ثابت تابعی ثقہ است ابن حبان او را در ثقات ذکر کردہ امام مسجد شیعہ بود در کوفہ و واعظ ایشان ابن معین
گفتہ کہ شیعی مفرط است و دارقطنی گفتہ رافضی غالی است اما ثقہ و صدوق است مات سنۃ ست عشرۃ ومائۃ۔ عن النبی
جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال فی المستحاضۃ۔ کہ آن حضرت گفتہ است در حق مستحاضہ۔ تدع
الصلوۃ ایام اقرائہا۔ ترک میکند نماز را در روزہاے حیضہاے خود کہ در ہر ماہ میدید۔ التی کانت تحیض فیہا۔ آن روزہا
کہ بود آن مستحاضہ کہ حیض میکرد در آن روزہا۔ ثم تغتسل۔ پس غسل میکند۔ وتتوضأ عند کل صلوۃ۔ و وضو می کند در وقت
ہر نماز۔ وتصوم وتصلی۔ و روزہ میدارد و نماز میگزارد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعن حمنۃ۔ بفتح حاے مہملہ
و سکون میم۔ بنت جحش۔ بتقدیم جیم مفتوحہ بر حاے مہملہ ساکنہ خواہر ام المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب
بن عمیر بود و چون شہید شد مصعب طلحہ بن عبید اللہ گرفت۔ قالت کنت استحاض حیضۃ کثیرۃ شدیدۃ۔ گفت حمنہ بودم من
کہ استحاضہ کردہ می شدم استحاضہ بسیار سخت۔ فاتیت النبی۔ پس آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم استفتیہ۔ تا طلب فتوی
کنم او را۔ واخبرہ۔ و خبر دہم او را از حال خود و واقعہ خود۔ فوجدتہ فی بیت اختی زینب بنت جحش۔ پس یافتم آن حضرت را
در خانہ خواہر من زینب بنت جحش کہ یکے از امہات المؤمنین است۔ فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ انی استحاض حیضۃ
کثیرۃ شدیدۃ۔ بدرستی کہ من استحاضہ کردہ می شوم استحاضہ بسیار سخت۔ فما تامرنی فیہا۔ پس چہ می فرمائی مرا در حکم آن
استحاضہ۔ قد منعتنی الصلوۃ والصیام۔ بتحقیق منع کردہ مرا استحاضہ نماز و روزہ را۔ قال انعت لک الکرسف۔ گفت آن حضرت
بیان کنم برای تو پارہ پنبہ را کہ چرکنی بدان فرج خود را و کرسف بضم کاف و سین پنبہ۔ فانہ یذہب الدم۔ زیرا کہ آن دور میکند

خون را و منع می کند از بیرون آمدن آن تا خون هیچ ظاهر نیاید بحکم حیض و استحاضه متحقق نگردد - قالت گفت حمنه
هو اکثر من ذلک - خون بیشتر است ازین که باز دارد آن را کرسف - قال فتلجمی - بفتح تا و لام و جیم مشدد فرمود پس لجام
بر بند یعنی خود را یعنی جامه بر بند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرسف بالای آن و طاهر اول ست - قالت گفت حمنه
هو اکثر من ذلک - خون بیشتر ازان ست - قال - گفت آن حضرت - فاتخذی ثوبا - پس بگیر جامه را یعنی زیر لگام قالت
هو اکثر من ذلک - گفت ازین هم بیشتر ست - انما اثج ثجا - این ست جز این نیست که میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران -
فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سآمرک بامرین - زود باشد امر کنم ترا بدو چیز - ایهما صنعت - هر کدام ازین دو
ازان دو را که کنی قوت آن و قدرت بران داشته باشی نه بر دیگرے - اجزأ عنک من الآخر - بسندگی می کند ترا از دیگرے - ایهما
را بدو رفع و نصب هر دو خوانده اند - وان قویت علیهما - و اگر قوی و قادری بر هر دو که هر کدام را که بتوانی کرد - فانت اعلم -
پس تو داناتری بانچه اختیار کنی ازان دو - قال لها - گفت آن حضرت مر حمنه را در بیان حقیقت استحاضه و تسلیه و تعزیه
وے - انما هذه رکضة من رکضات الشیطان - نیست این علتے که رسیده است ترا یعنی استحاضه با این خبط و حیرت که افتاده تو
دران مگر رکضه از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وے بر تو در امر دین تو و طهارت
و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و بر انگیختن اسپ براے دوانیدن و ازینجا معلوم می شود که شیطان را
تصرفے در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار می گرداند که بدان از عبادت پروردگار تعالے باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا
می کند و می فرماید - فتحیضی - بفتح تا و حا و یاے مشدده - ستة ایام او سبعة ایام - پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن
از ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز ازانچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت
و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکے ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف غالب در عادت زنان و تواند که او را
شک بود و آن حضرت یکے ازین دو عدد ذکر کرده باشند و آنکه فرمود - فی علم الله - معنیش آن ست که رجوع تو بآن عادت
صحیح است در آنچه دانیده است ترا خداے تعالے بر زبان من یا داخل است در آنچه دانسته و تشریع نموده است مر دهم
و اگر او براے شک باشد این قول راوی می شود یعنی والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام - ثم اغتسلی - پس
غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند - حتی اذا رأیت انک قد طهرت - تا آنکه چون
دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذاشتن ایام مذکوره - واستنقأت - و پاکیزه شدی - فصلی
فصلی ثلثا وعشرین لیلة - پس بگزار نماز بیست و سه شب بر تقدیرے که ایام حیض هفت روز اعتبار کنی - او اربعا
وعشرین لیلة - یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی - وایامها - و روزهاے این شبها یعنی بجهت
گزاردن براے نماز چنانکه حکم ... دران ست - وصومی - و روزه دار - فان ذلک یجزئک - پس بدرستی که آن کفایت میکند
ترا - وکذلک فافعلی کل شهر - و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن

و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما تحیض النساء - چنانکه حیض می بینند زنان - وکما یطهرن - و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیضهن وطهرهن - در وقت حیض خود و طهر خود و اینها بیان امر ثانی از آن دو امر کرد که مخیر گردانید و ران بقول خود - وان قویت علی ان تؤخرین الظهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت - وتعجلین العصر - و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت - فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر - پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است - وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین - و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشا را گذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز - فافعلی - پس بکن این و غسل راو جمع میان این نمازها - وتغتسلین مع الفجر - و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر - فافعلی - پس بکن آن را دیگر از برای نماز فجر - وصومی - و روزه بدار - ان قدرت علی ذلک - اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکے آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم می گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشا بر آن وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آینده نیز ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکے برائے ظهر و عصر و دیگرے برائے مغرب و عشا غسل دیگر برائے فجر و صورت دیگر آن است که برائے هر نماز غسل کند چنانکه در این قول وے فرمود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارت است بآن زیرا که این عبارت مجزوے از غسل کردن برائے هر نماز مفهوم می گردد و این مذهب امیر المومنین علی و عبداللہ بن مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد و این مذهب اشبه است باین حدیث که در وے تسهیل و تیسیر است بنسبت بغسل برائے هر نماز و اشارت باین است که گفت - قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی - و این یعنی غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینده تر است نزد من از امر دیگر که غسل است برائے هر نماز چنانکه عادت شریعت اوست در تسهیل و تیسیر امت و در حدیث آمده است که ما خیر بین الامرین الا اختار ایسرهما - رواه احمد وابوداود والترمذی -

الفصل الثالث

عن اسماء بنت عمیس - بضم عین و فتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برائے وے عبداللہ بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج کرد ورا ابوبکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی بن ابی طالب پس زائید برائے وے یحیی و بود از خادمان محبان و مخلص فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعے از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبداللہ بن عباس و ابو موسیٰ اشعری رضوان اللہ علیهم اجمعین - قالت قلت - گفت اسما گفتم - یا رسول اللہ ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا - فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چنین و چنین مدت یعنی مدتها دور و دراز - فلم تغتسل - پس غسل نکرد از

فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - بطریق تعجب - سبحان اللہ ان ہذا من الشیطان - بدرستی کہ این علت از شیطان ست کہ وے را از نماز باز میدارد چنانکہ در حدیث حمنہ گذشت انما ہذہ رکضۃ من رکضات الشیطان - لتجلس فی مرکن - میباید کہ بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم وسکون را وفتح کاف نام آوندکلان ست کہ گرفتہ می شود در وے آب برائے غسل - فاذا رأت صفارۃ - بضم صاد - فوق الماء - پس چون ببیند زردی بالائے آب واین علامت آخر وقت ظہر ست چہ شعاع آفتاب در آخر وقت ظہر زرد گونہ می شود بلکہ از ابتدائے وقت زوال تغیری بدان راہ می یابد اگرچہ ظاہر نیست واین تعبیر اصفرار است کہ در آخر وقت عصر می باشد و عصر نیز ہم دران وقت مکروہ ست مقصود آن ست کہ چون وقت ظہر آخر آید فلتغتسل للظہر والعصر غسلاً واحداً - پس باید کہ غسل کند ظہر را و عصر را یک غسل - وتغتسل للمغرب والعشاء غسلاً واحداً - وغسل کند از برائے مغرب وعشا یک غسل - وتغتسل للفجر غسلاً واحداً - وغسل کند مر فجر را یک غسل چنانکہ در حدیث سابق گذشت - وتوضأ - وباید کہ وضو کند فیما بین ذلک - درمیان این غسلہا یعنی برائے عصر در صورت غسل برائے ظہر و عصر و برائے عشا در صورت غسل برائے مغرب وعشا این چنین گفتہ اند شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشتہ اند کہ مراد نوافل است در اوقاتے کہ درمیان این نمازہا ست اگر خواہد نفل بگزارد وضو کند - رواہ ابو داود وقال - وگفتہ ابو داود - روی مجاہد عن ابن عباس - روایت کردہ است مجاہد از ابن عباس کہ گفت لما اشتد علیہا الغسل ہرگاہ کہ سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برائے ہر نماز - امرہا ان تجمع بین الصلوتین - فرمود آنحضرت او را کہ جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون اللہ وتوفیق وے کتاب الطہارۃ والحمد للہ تعالی ہمگی و آن را

کتاب الصلوۃ

صلوۃ در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمدہ و نماز را صلوۃ ازین جہت گفتند کہ مشتمل ست برین معنی وصلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیہ بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و درست گردانیدن وے بآتش نیز آمدہ واین معانی نیز مناسب شدہ بحقیقت نماز گویا کہ نفس مصلی را میگدازد و بآتش مجاہدہ و میسوزد گناہان او را و درست میگرداند از عوج و کجی کہ در طبیعت اوست۔

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصلوات الخمس - نمازہائے پنجگانہ - والجمعۃ الی الجمعۃ - ونماز جمعہ تا نماز جمعہ دیگر - ورمضان الی رمضان - و روزہ ماہ رمضان تا روزہ ماہ رمضان دیگر - مکفرات لما بینہن - کفارت کنندہ و پوشندہ و محو کنندہ اند گناہان را کہ واقع شدہ اند درمیان اینہا - اذا اجتنبت الکبائر - وقتے کہ یکسو کردہ شوند و پرہیز کردہ شوند گناہان کبیرہ کہ آنہا پوشیدہ و بخشیدہ نمیشوند مگر بتوبہ اما صغائر بخشیدہ می شوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفتہ اند کہ بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناہان صغیرہ وکبیرہ ہیچ ندارد موجب رفع درجات گردد - رواہ مسلم - اگر گویند کہ چون صغائر بنمازہائے یومیہ مکفر شد برائے جمعہ چہ ماند و چون بجمعہ مکفر گشتند رمضان کفارت چہ چیز گردد جواب آنکہ مراد آن ست کہ این اعمال ہمہ

مکفر اند و صلاحیت آن دارند کہ اگر یکے نشد دیگرے می شود مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر کرد جمعہ مکفر گردد و اگر در جمعہ یا در هر دو
تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر همہ جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود و بر مثال چراغهاے متعدد
افروختہ شده کہ هر یکے در روشن کردن خانہ کفایت دارد ۔ **وعنہ** و هم از ابی هریره است ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم ۔ خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوے کہ روان است بر در خانہ یکے از شما یغتسل فیہ کل یوم
خمسا ۔ غسل می کند در وے در ان جوے هر روز پنج وقت ۔ هل یبقی من درنہ شئ ۔ آیا باقی می ماند از چرک و ریم وے
کہ بر اندام خود دارد هیچ چیزے ۔ قالوا ۔ گفتند صحابہ در جواب آنحضرت ۔ لا یبقی من درنہ شئ ۔ باقی نمی ماند از چرک وے
چیزے ۔ قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو اللہ بهن الخطایا ۔ فرمود آنحضرت پس این حال و مثال نمازهاے پنجگانہ است
کہ محو می کند و پاک میگرداند خداے تعالیٰ بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیہ ۔ **وعن ابن مسعود**
رضی اللہ عنہ ۔ قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة ۔ گفت ابن مسعود کہ مردے رسید از زنے بوسہ را یعنی بوسہ کرد
او را و گفتہ اند کہ نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یاے تحتانیہ و سین مهملہ از قبیلہ انصار بود و خرما می فروخت پس زنے بر وے
آمد تا خرما بخرد پس مرد را بآن زن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما در درون خانہ بهتر و شیرین تر ازین است پس باین بهانہ زن را در درون
خانہ برد و با وے بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس چہ میکنی پس آن مرد پشیمان شد ۔ فاتی النبی ۔ پس آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
فاخبره ۔ پس خبر داد آن حضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالیٰ چہ فرماید بعد ازان آن مرد نماز کرد ۔
فانزل اللہ تعالیٰ ۔ پس فرو فرستاد خداے تعالیٰ این آیہ را کہ ۔ واقم الصلوة طرفی النهار ۔ و بر پا دار نماز را در هر دو طرف
روز کہ بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چہ بعد از زوال آفتاب بجانب شبانگاه است ۔ وزلفا من
اللیل ۔ و بگزار نماز را در چند ساعت کہ نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زا و فتح لام جمع زلفة
بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و در ان جانب اند چنانکہ ظلم جمع ظلمة و بعضے از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر
و مغرب مراد داشتہ اند صبح و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیده ۔ ان الحسنات
یذهبن السیئات ۔ مقصود این است بدرستی کہ نیکی ها می برند بدیها را و مراد به بدی گناه صغیره است کہ تکفیر میگردد و نماز و روزه و حج
این آیت را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشتہ و جمهور اهل سنت بر آنند کہ مخصوص بصغائر است
بدلیل احادیث کہ دلالت دارند بر آن کذا فی فتح الباری ۔ فقال الرجل ۔ پس گفت آن مرد ۔ یا رسول اللہ الی هذا ۔ آیا مرا است
این حکم و این فضل مخصوص بمن است ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ لجمیع امتی کلهم ۔ مر همہ امت مراست و کلهم مبالغہ است در
تاکید و در بعض روایات کلهم نیست ۔ وفی روایة ۔ و در روایتے این چنین واقع شده ۔ لمن عمل بها من امتی ۔ مر هر کس
راست کہ عمل کند بحسنات از امت من ۔ متفق علیہ ۔ **وعن انس** ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال جاء رجل فقال ۔ گفت انس آمد
مردے پس گفت ۔ یا رسول اللہ انی اصبت حدا ۔ بدرستی کہ من رسیده ام و کرده ام فعلے را کہ موجب حد است ۔ فاقمہ علی ۔

پس بر پا کن حد را بر من و بران حد مرا۔ قال ولم یسألہ عنہ گفت انس نپرسید آن حضرت او را کہ چہ فعال کردہ ہست۔ وحضرت الصلوٰۃ
وحاضر شد نماز و در رسید وقت آن فصلی مع رسول اللہ پس بگزارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما قضی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم الصلوٰۃ قام الرجل پس ہرگاہ کہ پرداخت آن حضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال پس گفت یا رسول اللہ انی اصبت
حدا فاقم فی کتاب اللہ بدرستی کہ من کردہ ام کارے کہ موجب حد است پس اقامت کن در من حکمے را کہ در کتاب خداست۔ قال
الیس قد صلیت معنا گفت آن حضرت آیا نیست کہ تحقیق گزاردہ تو نماز با ما۔ قال نعم گفت آرے گزاردہ ام نماز با شما
قال گفت آن حضرت فان اللہ قد غفر لک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا کہ خدائے تعالیٰ بتحقیق آمرزید برائے گناہ ترا۔ او حدک
شک راوی ہست کہ ذنبک فرمود یا حدک۔ متفق علیہ۔ بدانکہ ظاہر از اصابت حد آن ہست کہ ارتکاب کبیرہ کردہ باشد مثل زنا
یا سرقہ وغیر آن و آن حضرت حکم کرد بآمرزیدہ شدن آن بسبب نماز گزاردن وے با آن حضرت پس ازینجا معلوم میگردد کہ کبائر
نیز مکفر میگردد مگر آنکہ آن مرد گمان بردہ باشد کہ آن فعل موجب حد است اگرچہ در واقع چنان نبود یا مراد وے بحد تعزیر بودہ است و نیز
ظاہر از ناپرسیدن آن حضرت و تحقیق ناکردن کہ صغیرہ کردی یا کبیرہ آن ہست کہ مغفرت شامل ہر دو قسم ہست مگر آنکہ گوئیم کہ آن حضرت
دانست بقرینہ یا بوحی کہ صغیرہ کردہ است و موجب حد نکردہ است ازین جہت نپرسید و تعمیم ازین جہت گفت آن مرد و گرفتہ تا نیز
کہ اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد ہرچہ حکم خدا ہست اقامت فرما کذا قالوا گفتہ من و شاید با توفیق ہست شاید کہ آن
خصوصیات نماز گزاردن ہمراہ آن حضرت بودہ باشد و در قضیہ سائل ثابت نشدہ است نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکہ صاحب
کشاف گفتہ کہ امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو کند و بگزارد دو رکعت را و این کنند در زمان ما کہ ہست حرمت و مدینہ مطہرہ
اقتدا در بعض زیارت شریف امید کہ بجوب باشد و پرتوے از نورانیت آن وقت یافتہ باشد واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود
رضی اللہ عنہ قال سألت النبی گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال احب الی اللہ تعالیٰ کدام
یکے از عملہا محبوب تر و فاضل تر ہست نزد خدائے تعالیٰ۔ قال الصلوٰۃ لوقتہا فرمود محبوب ترین عملہا نماز گزاردن ہست
در وقتش کہ کردہ باشد و در لفظ بخاری ہست علی وقتہا و در بعض روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت
ضعیف ہست۔ قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب تر ہست۔ قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن
بمادر و پدر و فرمانبرداری کردن و نرنجانیدن ایشان را۔ قلت ثم ای گفتم بعد از وے کدام عمل احب ہست۔ قال الجہاد فی
سبیل اللہ فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشدہ باشد۔ قال حدثنی بہن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آن حضرت باین
اعمال یا باین کلمات۔ ولو استزدتہ لزادنی۔ واگر طلب زیادتی کردمی از آن حضرت زیادہ می پرسیدم از حضرت وے دیگر
مراتب اعمال را مطلق مسائل را زیادہ می کرد برائے من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات
آن حضرت ہست و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آن حضرت بران داشت کہ نپرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است۔ متفق علیہ
بدانکہ احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمدہ ہست و در بعض احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلام اطعام طعام و افشائے

سلام ہست و نماز گزاردن در شب وقتے کہ مردم در خواب باشند و نیز آمدہ افضل اعمال آن ہست کہ مردم از دست و زبان تو
سلامت مانند و نیز آمدہ کہ افضل اعمال جہاد ہست کہ در وے جان نثار کنند و غنیمت ہیچ بہرہ نکنند و وے استعینت کنند و نیز
آمدہ کہ افضل اعمال ذکر خدا ہست و آمدہ ہست کہ بہترین اعمال آنکہ دایم کنند ہر چند اندک باشد و گفتہ اند کہ اختلاف جواب
بجہت اختلاف احوال سائلان ہست ہر قومے را چیزے فرمود کہ حال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند.
یا باعتبار اختلاف اوقات ہست چنانکہ در اول زمان ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاہر اند برآنکہ
نماز فاضل تر از صدقہ ہست و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقہ فاضل تر از نماز گردد و بالجملہ وجوہ فاضل ترین و
حیثیات مختلف ہست ہر کدام از جہتے و حیثیتے در جائے خود فاضل تر از دیگرے ہست و این سخن اصلی عظیم ہست در باب خیریت و افضلیت
فاحفظ — وعن جابر رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوٰۃ — حدے کہ
واقع ہست میان بندہ و میان کفر ہمین ترک نماز ہست چہ نماز حاجزے فاصل بود کہ نمی گذاشت کہ بندہ بکفر برسد چون فاصلہ از
میان رفت مانع برطرف شد و بندہ بکفر رسید چنانکہ دیوارے میان دو کس حایل باشد و نمی گذارد کہ این بآن برسد چون دیوار
از میان برافتاد فاصلہ برطرف شد و این بآن واصل گشت این چنین توجیہ و تقریر کردہ اند این عبارت را و توجیہات
دیگر نیز دارد کہ در شروح مذکور ہست فتدبر — رواہ مسلم — و این تغلیظ و تشدید ہست بر ترک نماز و اشارت ہست بآنکہ تارک صلوٰۃ
نزدیک ہست کہ کافر گردد و نزد اصحاب ظواہر کافر ہست و از بعض صحابہ نیز ہمین آمدہ ہست کہ نزدیک ایشان تکفیر ہست و نزد بعض
علما کہ شافعی و مالک از ایشانند واجب ہست قتل وے اگرچہ کافر نگردد و نزد حنفیہ واجب ہست ضرب و حبس
و زندان تا وقتے کہ بگزارد نماز را

الفصل الثانی

عن عبادۃ بن الصامت — روایت ہست از عبادہ بن صامت و نقیب بود کہ از نقبا
صحابہ و کبار ایشان ہست احوال وے در جامع نوشتہ شدہ ہست — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات
افترضہن اللہ تعالیٰ — پنج نماز ہست کہ فرض گردانیدہ ہست آنہا را خدای تعالیٰ — من احسن وضوءہن وصلاہن لوقتہن — ہر
کسے کہ نیکو کند برعایت سنن و آداب وضوے آن نماز ہا و بگزارد آنہا را در وقت آنہا — واتم رکوعہن وخشوعہن —
و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنہا را خصوصا رکوع و سجود را کہ معنی بندگی و انقیاد در آنہا بیشتر ہست و خشوع یعنی
نیاز و اکثر مردم دران تہاون می نمایند — کان لہ علی اللہ عہد ان یغفر لہ — میباشد مر او را بر خدا عہدے کہ بیامرزد او را و رحمت
حق تعالیٰ ہست باعزاز آنکس و چون وعدہ او حق ہست و خلف دران جایز نہ تعبیر بعہد کرد کہ متعہد میگردد و لازم میشود
کسے بر خود بنگاہداشت آن را — ومن لم یفعل فلیس لہ — و کسے کہ نکند آن را و نگزارد نماز را بران وجہ فلیس لہ علی اللہ عہد
پس نیست مر او را بر خدا عہدے لازم بآمرزیدن وے — ان شاء غفر لہ وان شاء عذبہ — اگر خواہد بیامرزد او را و اگر خواہد
عذاب کند او را و درین حدیث دلیل ہست بران کہ تارک صلوٰۃ کافر نیست و مرتکب کبیرہ واجب نیست عقوبت وے

و مغایرتست که در هر دو حدیث هست والله اعلم۔ فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی
المدینة - من رسیده ام و ملاعبت کرده ام بازنی و گرفته ام او را در نهایت مدینه دور از آن - وانی اصبت
منها مادون ان امسها - و بدرستی که من رسیده ام از آن زن و کرده ام با وی آنچه جز جماع و پایان تر از وست مانند
بوس و کنار و جز آن - فانا هذا فاقض فی ما شئت - پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هرچه میخواهی - فقال له
عمر - پس گفت مر آن مرد را عمر رضی الله عنه - لقد سترک الله - تحقیق پوشیده است ترا خدای تعالی این حال ترا بر
مردم و آشکارا نساخت - لو سترت علی نفسک - اگر می پوشیدی تو بر نفس خود چه بهتر بودی و حکم همچنین ست که گناه پوشیده را
باید پوشیده باید کرد و آشکارا کردن گناه پوشیده چنانکه حرمت شریعت هست - قال ولم یرد النبی صلی الله علیه وسلم شیئا -
گفت عبدالله بن مسعود و جواب باز نداد آن مرد را آن حضرت چیزی یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر قول عمر رضی الله عنه [illegible]
گفت - فقام الرجل فانطلق - و ایستاد آن مرد و روان شد - فاتبعه النبی - پس از پی فرستاد او را پیغمبر صلی الله
علیه وسلم رجلا - مردی را - فدعاه - پس خواند او را - وتلا علیه هذه الآیة - و خواند بر آن مرد این آیت را که - واقم الصلوة طرفی
النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات - تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد - ذلک ذکری للذاکرین - آن یاد
دادن و پند گرفتن ست مر یاد کنندگان را این تمام آیت است که در اینجا ذکر نمود - فقال رجل من القوم - پس گفت مردی
از قوم و بعضی گفته اند که آن مرد عمر ست رضی الله عنه و بعضی گفته اند معاذ بن جبل - یا نبی الله هذا له - ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست
خاصة فقال - پس گفت آن حضرت - بل للناس کافة - بلکه برای مردم ست همه رواه مسلم - وعن ابی ذر رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج زمن الشتاء - روایت ست از ابی ذر که آن حضرت بیرون آمد در زمان زمستان - والورق
یتهافت - و حال آنکه برگهای درختان می افتاد پیاپی چنانکه درختان می افتند - فاخذ بغصنین من شجرة - پس گرفت آنحضرت
دو شاخ را از درختی - قال - گفت ابوذر - فجعل ذلک الورق یتهافت - پس افتادن گرفت برگهای آن درخت بیشتر
از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت ست که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد - قال فقال - گفت ابوذر پس گفت آنحضرت
و ندا کرد مرا که - یا ابا ذر قلت لبیک - بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی - یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - ان
العبد المسلم لیصلی الصلوة یرید بها وجه الله - بدرستی که بنده مسلمان هر آینه میگذارد نماز را در حالیکه میخواهد بآن نماز ذات پاک
خداوند تعالی را نه شائبه غرض و عوض بلکه محض امتثال امر و طلب رضای او تعالی - فتهافت عنه ذنوبه - پس میریزد پیاپی
از بنده گناهان او - کما تهافت هذا الورق عن هذه الشجرة - چنانکه می افتند این برگها از این درخت و ثانیت و هر دو [illegible]
روایت ست و در ثانی یقع نیز آمد - رواه احمد - وعن زید بن خالد الجهنی [illegible] رضی الله عنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لایسهو فیهما - [illegible]
دل و خشوع باطن بگزارد [illegible]

یعنی صد بار حمد۔ رواه احمد۔ وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوة یوما۔ روایت است از عبد الله بن عمرو که آن حضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی۔ فقال پس گفت آنحضرت صلعم۔ من حافظ علیها۔ کسے که نگاهبانی کند بر نماز با داست واو است آن از فرائض و واجبات و سنن و آداب آن۔ کانت له نورا۔ باشد مر او را نماز سبب نورانیت۔ وبرهانا۔ و حجت قوی و پیدا۔ ونجاة۔ و سبب رستگاری او از عذاب۔ یوم القیمة۔ روز قیامت۔ ومن لم یحافظ علیها۔ و کسے که محافظت نکند بر نماز و نگزارد بر وجه مذکور۔ لم یکن له نور ولا برهان ولا نجاة۔ نباشد نماز برای وے نور و نه برهان و نه نجات۔ وکان یوم القیمة۔ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف۔ با این کافران کنایت است از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است در آن اگرچه اینها همیشه در دوزخ باشند و در جاے بدتر از آن باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکے از اشقیاے قریش است که آن حضرت او را بدست شریف خود زده بود و بدوزخ رسانید و او را اشقاے امت گویند۔ رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان۔ وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله۔ عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است و کبار ائمهٔ التابعین است از عمر و علی و عثمان و عائشه سماع دارد روایت کرده است و گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوة۔ اعتقاد نمی کردند هیچ عملے را که ترک او کفر باشد غیر نماز۔ رواه الترمذی۔ وعن ابی الدرداء رضی۔ قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابو الدرداء که وصیت کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم۔ ان لا تشرک بالله شیئا۔ که شریک نگردانی بخدا چیزے را۔ وان قطعت وحرقت۔ و اگرچه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی و چیست است با نفر لیست [illegible] که تو پیغمبر و مردی است و جرأت نباشد۔ ولا تترک صلوة مکتوبة متعمدا۔ و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته و اگر خواب برد یا فراموش کرد و آن چیزے دیگر است۔ فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمة۔ پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته پس بتحقیق بیزار شد از وے عهد امانی و پناه از دائرهٔ اسلام۔ ولا تشرب الخمر۔ و منوش شراب را۔ فانها مفتاح کل شر۔ زیرا که وے کلید همه بدیهاست چه مانع و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در همه بدی گشاده شد و لهذا او را ام الخبائث خوانند۔ رواه ابن ماجه۔

باب المواقیت۔ مواقیت جمع میقات است یعنی وقت و وقت زمان مفروض بر اے امرے و تعیین تقدیر اوقات مر ادای نماز با حکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمت ها در ان می توان یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی از اول شب در خواب بود و بیکبارگی نعمت شب از سر و جان و حقائق غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکمت و ثبت و بیدار کردن روز حیات گوئی نشئهٔ دیگر شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانه این نعمت و تلافی التقصیرات گذشته نماز فجر مشروع فرموده چون اسباب معیشت

کرده اند که در شرح مذکور اند - رواه مسلم - وعن بریدة رضی - قال ان رجلا سال رسول الله - گفت بریده که مردی
پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة - از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست - فقال له صل
معنا هذین یعنی الیومین - پس گفت آن حضرت مر آن مرد را بگزار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز را - فلما زالت
الشمس امر بلالا - پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید - فاذن - پس اذان گفت بلال - ثم امره - پس تر
فرمود او را که تکبیر بیارد - فاقام الظهر - پس تکبیر برآورد وقت ظهر را - ثم امره فاقام العصر - پس تر امر کرد بلال را پس تکبیر
برآورد عصر را - والشمس مرتفعة بیضاء نقیة - و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین
حدیث دلیل بر مثلین نیست و شک نیست که ارتفاع و بیاض و نقاوت در مثلین نیز می باشد - ثم امره فاقام المغرب
پس تر فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را - حین غابت الشمس - هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر
ثم امره فاقام العشاء - پس تر امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را حین غاب الشفق - هنگام ناپیدا شدن شفق - ثم امره فاقام
الفجر - پس تر امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را - حین طلع الفجر - هنگامیکه برآمد صبح صادق و درین روز بگزارد آنحضرت
نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز کدام است - فلما ان کان الیوم الثانی - پس چون شد روز دوم -
امره فابرد بالظهر - فرمود او را بسرد گردانیدن وقت و گفت پس سرد کن در گزاردن ظهر - فابرد بها - پس
سرد کرد در ان - فانعم ان یبرد بها - پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت
گرمی تمام و در حدیث دیگر آمده که این ابراد و مبالغه در ان بجهت تاخیر از اول وقت بود و برای تعلیم آخر وقت
چنانکه در دیگر نمازها کرد و ابراد ظهر مستحب است از انکه شدت حر از فیح جهنم است چنانکه بیاید دیگر جاست و ما تا که درین وقت که این
سائل آنحضرت تا بیست آن بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید - وصلی العصر والشمس مرتفعة - و گزارد نماز
عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز نیز بلند بود و لیکن - اخرها فوق الذی کان - تاخیر کرد آن را بیشتر
از انچه بود در روز اول و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع می باشد و شافعیه
بر آن حمل میکنند بقرینه روایات دیگر - وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق - و گزارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد
شفق و درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگزارد همین قدر کرد
که پیش از شفق گزارد فافهم - وصلی العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل - و بگزارد عشا را بعد از رفتن سه یک از شب و در
حدیث سابق تا نیم شب فرمود و مراد وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه
تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض تا نیم شب
با کراهت است اثم و بعد از نیم شب با اثم - وصلی الفجر فاسفر بها - و بگزارد نماز بامداد را وقت روشن شدن صبح
و تاخیر کرد - ثم قال این السائل عن وقت الصلوة - پس گفت آن حضرت کجا است آن سوال کننده از وقت نماز

وقت آن - فقال الرجل انا - پس گفت آن مرد منم - یا رسول اللہ قال وقت صلوتکم بین ما رأیتم - فرمود وقت نماز شما در میان
این دو وقت ہست کہ دیدید یعنی اول وقت و آخر آن را استثنا خفیہ و میان آن ہمہ وقت ہست - رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امنی جبریل عند البیت مرتین - امامت کرد مرا
جبرئیل نزد خانہ کعبہ دو بار یعنی گزارد ہر نماز را دو بار در دو روز - فصلی بی الظہر حین زالت الشمس - پس گزارد بمن ظہر را در وقتیکہ گشت آفتاب
وکانت قدر الشراک - و بود آفتاب یعنی سایہ اصلی کہ در وقت زوال آفتاب باقی بماند در آن وقت مقدار بند نعل در زوال و ظاہر آنست کہ اول وقت
ظہر ادا شد و سایہ اصلی کہ آنرا فیء زوال گویند مختلف میگردد باختلاف بلاد و اوقات و در بعضی بلاد باشد کہ در وسط بعضی ایام اصلا سایہ اصلی نباشد
چنانکہ در مکہ معظمہ در روز دہم سرطان بہر بلد کہ در تحت میل کلی بود از جہت بودن آفتاب برسمت الرأس در آن وقت آن چنانکہ در
علم ہیئت تحقیق کردہ شدہ ہست و از اینجا معروف شد کہ مذکور در کتب - وصلی بی العصر حین صار ظل کل شیء مثلہ - و گزارد
بمن یعنی با من نماز عصر را در وقت گشتن سایہ ہر چیز بمقدار آن چیز برابر سایہ اصلی - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم -
و گزارد با من نماز مغرب را در ہنگام افطار کردن روزہ دار - وصلی بی العشاء حین غاب الشفق - و گزارد با من عشا را ہنگام ناپدید شدن
شفق - وصلی بی الفجر حین حرم الطعام والشراب علی الصائم - و گزارد با من نماز بامداد را ہنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی
بر روزہ دار کہ وقت طلوع صبح صادق ہست درین روز ہمہ نماز ہا را در اول وقت گزارد - فلما کان الغد صلی بی الظہر حین کان
ظلہ مثلہ - پس چون شد فردا گزارد با من ظہر را ہنگام بودن سایہ ہر چیز مانند آن - وصلی بی العصر حین کان ظلہ مثلیہ - و گزارد
با من عصر را ہنگام بودن سایہ ہر چیز دو چندان درین حدیث ذکر انتہاء روغروب نیست ثبوت آن با حادیث دیگر است کہ ثابت
باوقات اند - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و گزارد با من مغرب را درین روز نیز ہنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم
گردد کہ مغرب را یک وقت ہست بخلاف نماز ہای دیگر چنانکہ قول جدید شافعی ہست اما در حدیث سابق اشارت بتعدد آن ہست
چنانکہ گذشت - وصلی بی العشاء الی ثلث اللیل - و گزارد با من عشا را تا ثلث اخیر شب - وصلی بی الفجر فاسفر - و گزارد با من
فجر را پس اسفار کرد - ثم التفت الی - بعد ازان روی آورد جبرئیل بجانب من - فقال - پس گفت - یا محمد ہذا وقت الانبیاء
من قبلک - این وقت نماز پیغمبران ہست کہ پیش از تو بودہ اند کہ ہر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچہ مجموع
این اوقات مخصوص این امت ہست فافہم - والوقت ما بین ہذین الوقتین - و وقت نماز وقتی ست کہ میان این دو
وقت و این دو وقت اول و آخر وقت اند - رواہ ابو داود والترمذی

الفصل الثالث - عن ابن شہاب - زہری کہ تابعی مشہور ہست یکی از اعلام است و ائمہ ایشان ہست
در فقہ و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمد ہست و اکثر بکنیت و نسبت ذکر کردہ میگردد - ان عمر بن عبد العزیز اخر العصر شیئا - روایت
میکند کہ عمر بن عبد العزیز اموی کہ از تابعین ہست و احوال وی در زہد و عدالت مشہور و معروف ہست تاخیر کرد
گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت مختار اندکی تاخیر کرد تا وقت مکروہ - فقال لہ عروۃ - پس گفت مر او را عروہ بن الزبیر

کہ از کبار تابعین و خواہر زادہ عائشہ صدیقہ و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است۔ اما ان جبرئیل قد نزل۔ آگاہ باش ای عمر بن عبد العزیز
کہ جبرئیل بتحقیق فرود آمد۔ فصلی امام رسول اللہ۔ پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی امامت کرد آن حضرت را
و امام بفتح ہمزہ و کسر آن ہر دو روایت است مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است کہ بگزارد در روز اول نمازہا را
در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جہت شہرت آن و را اعتقاد وے و لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چرا تاخیر کردی
و ترک فضیلت نمودی اگرچہ از وقت تاخیر نکردہ بود۔ فقال لہ عمر اعلم ما تقول یا عروۃ۔ پس گفت مر عروہ را عمر بن عبد العزیز بدان و ہشیار
کہ چہ میگوئی ای عروہ یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امر عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاہ باش تا خطا نکنی
و در ورطہ کذب نیفتی اگرچہ عروہ جلیل الشان است با وے از زبان گفتن اما عظمت شان روایت از ایشان بود تنبیہ و تغلیظ
در شہرت۔ فقال۔ پس گفت عروہ از برائے بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود کہ من در این باب تحقیق دارم و این حدیث را
از کسے شنیدہ ام کہ وے از صحابی شنیدہ و وے از حضرت رسول شنیدہ چنانکہ میگوید سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول
سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول اللہ۔ شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را کہ از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری است [illegible]
و احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ میگفت شنیدم ابا مسعود را کہ میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔
سمعتہ یقول نزل جبرئیل فامّنی۔ فرود آمد جبرئیل پس من برائے تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معہ۔ پس گزاردم
نماز با جبرئیل علیہ السلام۔ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ۔ مجموع پنج بار است کہ عدد نمازہا
پنجگانہ است۔ یحسب۔ یعنی میشمرد۔ باصابعہ خمس صلوات۔ در آن حال کہ می شمرد آن حضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را
و یحسب بیاء است و بنون نیز روایت است یعنی می شمردیم بالعقد اصابع آن حضرت و اول ظاہر تر است بہر تقدیر مقصود از این کلام
بیان ضبط و اتقان خود و بیان احوال شریف است۔ متفق علیہ۔ وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ انہ کتب الی
عمالہ۔ روایت کردہ شدہ است از امیر المؤمنین عمر کہ وے نوشت بجانب گماشتہ ہائے خود۔ ان اہم امورکم عندی الصلوٰۃ
یعنی کہ مہم ترین کارہائے شما نزد من نماز است و ذکر کلمہ عندی برائے تہدید و مبالغہ است کہ ہمہ از سطوت و صولت عمر
ترسان و لرزان بودند۔ من حفظہا و حافظ علیہا حفظ دینہ۔ کسے کہ حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاہ داشتہ است
دین خود را و ذکر این کلمہ مکرر یا برائے تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است
در وقت مستحب و بمحافظت ادائے او بشرائط و آداب و اہتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاہرہ
و بدوم محافظت احوال باطنہ۔ ومن ضیعہا فہو لما سواہا اضیع۔ و کسے کہ ضائع گرداند و ہلاک کند نماز را پس وے مر چیزہا
دیگر را کہ جز نماز است ضائع کنندہ تر خواہد بود چہ ہر کہ بعمدہ ارکان دین و اہم مہمات آن نپردازد بغیر آن چہ خواہد پرداخت
ثم کتب ان صلوا الظہر ان کان الفیء ذراعا۔ پس نوشت عمر بجانب عمال خود کہ بگزارید نماز ظہر را وقت بودن فیء زوال یک گز
یعنی بعد از وے متصل بآن کہ اول وقت ظہر خواہد بود و این در جاہائے خاص و زمانہائے مخصوص خواہد بود کہ این جا عمہ

دراینجا خواسته بود چه معلوم شد که فیئ زوال مختلف می گردد باختلاف امکنه و اوقات - الی ان یکون ظل احدکم مثله - تا آن وقت که باشد سایه یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت اوست - والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة - و بگزار بعد عصر را وحال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است - قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة - مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ - قبل مغیب الشمس - پیش از فرو رفتن آفتاب - والمغرب اذا غابت الشمس - و بگزار بعد مغرب را وقتیکه ناپیدا گردد آفتاب - والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل - و بگزار بعد عشا را وقتیکه غائب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه - پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعاست بد است بر بیقراری دل و بی آرامی بر کسیکه تغافل ورزد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است - والصبح والنجوم بادیة مشتبکة - و بگزار بعد نماز صبح را و حال آنکه ستاره ها پیدا و در هم باشند کنایت از تاریکی ست - رواه مالک - وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف - بود مقدار زمان گزاردن آن حضرت نماز پیشین را در تابستان - ثلثة اقدام الی خمسة اقدام - زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر حدیث - وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام - و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم بود فیئ سایه در زمستان بجهت آن ست که سایه اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین والا این هر دو وقت برابر است و بر هر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم اوست - رواه ابوداود والنسائی

باب تعجیل الصلوة

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذاهب ائمه در وی مختلف ست و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل ست مطلقا بی تفصیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته مستحب است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت [illegible] آن کسی که تنها گزارد یا در مسجدی که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تا وقت زوال که در [illegible] با این است الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گزار را [illegible] افضل دارند و مختار در مذهب [illegible] است ولیکن تبرید در مذهب وی مستحب ست مر طالب جماعت را [illegible] افضل ست نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعجیل در وی مستحب ست باجماع و تاخیر عشا مستحب نزد امام [illegible] نزد امام مالک [illegible] افضل ست و اگر جهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابوحنیفه [illegible] و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر تا آنجا که آفتاب متغیر نشود نیز افضل میدارند و این معنی [illegible] در ضمن شرح احادیث مبین گردد ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آن ست که کفایت میکند

حدیث دارند۔ قال سألنا جابر بن عبد اللہ عن صلوٰۃ النبی۔ گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فقال کان یصلی الظہر بالہاجرۃ۔ پس گفت جابر میگزارد آن حضرت نماز ظہر را در نیمروز یعنی بعد از زوال۔ والعصر والشمس
حیۃ۔ و میگزارد عصر را در حالی آنکہ آفتاب زندہ است یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفتہ کہ بعد از بازگشتن
ظل زمین بود از ینجا معلوم شد کہ زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و مادامیکہ آن صفت
کہ زرد و [illegible] نگشتہ چنانکہ سابق گفتیم ہست۔ والمغرب اذا وجبت۔ و میگزارد مغرب را وقتیکہ می افتاد آفتاب و غروب میکرد۔
والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر۔ و میگزارد عشا را بدین طریق کہ چون بسیار حاضر می بودند مردم شتابی میکرد و چون کم می بودند
دیر میکرد و از ینجا معلوم شد کہ انتظار جماعت تا تاخیر از اول وقت جائز بلکہ مستحب ست و گفتہ اند کہ امام ابوحنیفہ و اصحاب وے
رحمہم اللہ علیہم کہ تاخیر از اول وقت میگویند ہم ازین جہت ست نہ از جہت عدم فضیلت اول وقت کہ اول وقت نزد او افضل ست
ولیکن انتظار بعض جماعت و تاخیر او کسے کہ دوست میگیرد۔ والصبح بغلس۔ و میگزارد نماز صبح را در تاریکی و ظاہر ست کہ اینجا
جہت عدم جماعت کثیر بود زیرا کہ صحابہ بقیام لیل خو کردہ بودند و از خواب شب اول می شدند و در عشا جہت بعض ایشان
صباح نماز تفرقہ گونہ [illegible] یافت واللہ اعلم۔ غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط بسپیدی صبح و در روایتی بغلس بیا
لام نیز آمدہ بمعنی [illegible] غلس نیز روایت ست و ہر سہ لفظ بیک معنی ست و بعضی گفتہ اند کہ غلس [illegible]
[illegible] بعد از غلس و ہر سہ در آخر شب ست و غلس [illegible] اول شب نیز استعمال می یابد پوشیدہ نماند کہ این حدیث نص
نیست در دوام و [illegible] اسفار واقع شدہ و قول نزد ما راجح ست از فعل۔ متفق علیہ۔ وعن انس رضی اللہ عنہ
قال کنا اذا صلینا خلف النبی۔ گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالظہائر۔ در نیمروزہا
سجدنا علی ثیابنا۔ سجدہ میکردیم بر جامہ ہای خود۔ اتقاء الحر۔ از جہت پرہیز کردن از گرمی زمین کہ سجدہ می شد و از ینجا
معلوم می گردد کہ سجدہ بر جامہ ہای مصلی کہ پوشیدہ باشد درست ست و شافعیہ تاویل میکنند بجامہ غیر ملبوس یعنی آستین
[illegible] چنانکہ میکردند و چون جامہ بسیار گرم می بود چیزی برائے سجدہ [illegible] نزد ایشان سجدہ بر جامہ کہ بحسب
جنبش مصلی [illegible] ست چنانکہ در بیان آن گفتہ آید۔ متفق علیہ واللفظ للبخاری۔ و ماتن آوردن مؤلف این حدیث را در
باب تعجیل صلوٰۃ باین خیال کہ گرمی زمین در اول وقت بیشتر می باشد چنین نیست چہ در بعض اوقات در غیر اول نیز زمین
گرم می باشد بلکہ گرم تر می باشد چنانکہ در حدیث آیندہ بگوییم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوٰۃ۔ و وقتیکہ سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز یعنی نماز ظہر و تاخیر کنید از اول وقت
تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمدہ است کہ صحابہ ابراد میکردند تا آنکہ سایہ بر زمین می افتاد و تلہا چون بسط است
سایہ بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزہائے دراز مانند منارہ و جز آن کہ سایہ آنہا زود تر پیدا گردد و از این معلوم
تاخیر تا چہ حد بود و در بعض روایات آمدہ کہ در سایہ ہائے دیوار نماز میگزاردند و دیوارہا در آن زمان ہفت گز بود و بعض

تا سایه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وے نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند
بعید است دلیل بودن او سرد نیست با استوا خلاف تجربه است چه زوال سبب اکثر گرمیست از وقت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت
بنیم شب تجربه میکرد هر چند که آفتاب بلند و نزدیک تر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و لیس پاره سرد کرد و در باب گویند
که نخست گرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل ایراد و تاخیر ازان باشد و با مجله احادیث صحیحه در مبالغه
با براد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آن حضرت را از گرمی پس قبول نکرد از ما
محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای
کسانیست که در طلب جماعت بمسجد ها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد دوست
میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثے آورده است که دلالت وارد برآنکه
آن حضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل مجتمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسیکه رفته است
بسوئے تاخیر ظهر در شدت حر اولے و اشبه است باتباع — وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر — و در روایتی
مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجاے بالصلوٰة و درین روایت این یاد شده نیز آمده است که برائے تعلیل
این حکم فرمود — فان شدة الحر من فیح جهنم — زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست — واشتکت
النار الی ربها — و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولے و ارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب
زیرا که پروردگار تعالے قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیزے نطق را و هم چنان آن از فضول نفس و گرفتاری ابعاد است
فقالت — پس گفت آتش — رب اکل بعضی بعضا — پروردگار من خورد اجزاے من یکدیگر را کنایت است از فرط
ازدحام و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجاے آن — فاذن لها بنفسین — پس دستوری داد
پروردگار تعالے مر آتش را بدو نفس یکی دم برآوردن و دوم دم زدن که مراد بدان ربا زدن و بیرون آمدن اوست چنانکه نفس حیوان
نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف — دمے در زمستان و دمے دیگر در تابستان و نفس و نفس بفتح جیم و ... است
و همچنین لفظ اشد در قول وے اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر — سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی سخت تر
آنچه می یابید از سردی ازان دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند متفق علیه وفی روایة للبخاری — و در روایتی
دیگر مر بخاری را این چنین آمده که — فاشد ما تجدون من الحر من سمومها و اشد ما تجدون من البرد من زمهریرها — پس سخت تر آنچه
می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او
و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آن است که سلب خشوع میکند یا از آنکه وقت انتشار غضب است بجهت آنکه
گرم شدن دوزخ وقت عذاب است و اول ظاهر تر است و اینجا سخن است یکے آنکه شکایت آتش کردن و از وجه
دم سرد و برآمدن چه معنی وارد و جواب آنکه مراد غبار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در رد و ...

زده بر هم است دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آن را از آثار دم زدن دوزخ داشتن
چه وجه دارد جوابش آنکه نفی گرمی و سردی را فرموده اند اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که نفی گرمی و سردی نیز از جهت
قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آنکه تواند که دم دوزخ سبب تر سیاست باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از
طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد
است تا برآمدن آفتاب اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت بگذرد - وعن انس رضی الله عنه - قال کان رسول الله - گفت انس بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر - میگزارد نماز دیگر را - والشمس مرتفعة حیة - وحال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان سپید
نشده بزردی می بود - فیذهب الذاهب الی العوالی - پس می رفت رونده بسوی جایهای که بالای مدینه اند بجانب
مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و غیر آن - فیاتیهم والشمس مرتفعة - پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری
بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود - وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال - و بعض جایها از عوالی بود چهار
کروه می بود - او نحوه - یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن است و این قول زهری است که راوی از انس است تا کدام
جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بهر تقدیر از اینجا لازم می آید که
آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثلین بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تلک صلوة المنافق - آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب بعمدا بی عذر بگزارد نماز منافق است
یا کسی که صفت نفاق دارد - یجلس یرقب الشمس - می نشیند در حالی که انتظار میبرد آفتاب را - حتی اذا اصفرت - تا آنکه
چون زرد گردد آفتاب - وکانت بین قرنی الشیطان - و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت -
قام - برخیزد برای نماز - فنقر اربعا - پس سجده میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه
نماز عصر را هشت سجده می باشد باعتبار آن فرموده که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد با اراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون
سجده یکبار شده گویا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی
مردم است به بیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بسبب فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر همبرین قیاس خواهد بود
لا یذکر الله فیها الا قلیلا - ذکر نمی کند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارت است به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید
در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا - رواه مسلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر - آن کسی که درمیگذرد او را نماز عصر - فکانما وتر اهله وماله - برفع و نصب هر دو
روایت است و بر روایت رفع معنی آن است که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آن کس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان
کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی باصل معنی وتر مناسب تر است و روایت جمهور هم
نصب است و بیان این و شرح کرده شده است - متفق علیه - وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من ترک صلوٰة العصر فقد حبط عمله - کسے کہ ترک کند نماز عصر را دیده و دانستہ پس بتحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وے
و مراد حقیقت حبط نیست زیرا کہ این بکفر و ارتداد ست یا بموت بران بنا بر اختلافے کہ در آن ست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغہ
در نقصان ثواب است بجہت فوت شدن نماز ے کہ فاضل ترین نمازہا ست و در بعض روایات مطلق صلوٰة مکتوبہ نیز واقع شده است
نعم امام احمد حنبل بر آن ست کہ تارک نماز عمداً کافر ست و کلام در آن گذشت در آخر کتاب الصلوٰة - رواه البخاری -
وعن رافع بن خدیج - بروزن کریم صحابی انصاری ست حاضر نشده بدر را از جہت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاہد
دیگر را روایت میکند از وے جماعہ صحابہ و تابعین - قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله - بودیم ما کہ میگزاردیم نماز مغرب را با
پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم فینصرف احدنا وانہ لیبصر مواقع نبلہ - پس باز میگشت یکے از ما از نماز و حال آنکہ وے ہر آئینہ میدید
جاہاے افتادن تیرہاے خود را بعد از انداختن آن تیرہا را میدید کہ آن در روز ہم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن
مستحب ست باتفاق - متفق علیہ - وعن عائشة رضی الله عنہا - قالت کانوا یصلون العتمة - گفت عائشہ بودند آنحضرت
و اصحاب وے کہ میگزاردند نماز عشا را - فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول - در اجزاے وقت کہ میان غائب شدن
شفق و سہ یک از شب ست پس می بود ابتداے وقت وے غائب شدن شفق و انتہاے آن ثلث لیل و این وقت
فضیلت و اختیار ست و وقت جواز وسیع تر ازین ست چنانکہ معلوم شد - متفق علیہ - وعنہا قالت کان رسول الله صلی الله
علیہ وسلم لیصلی الصبح - و ہم روایت ست از عائشہ گفت بود آنحضرت کہ ہر آئینہ میگزارد نماز بامداد را - فتنصرف النساء
متلفعات بمروطہن - پس باز میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روہا و بدنہاے خود را بچادرہا و گلیمہاے خود -
ما یعرفن من الغلس - شناختہ نمی شدند این زنان از جہت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روے و بدن بجہت آن ست
کہ اگر گشاده باشند البتہ شناختہ میشوند درین قسم از تاریکی کہ دران وقت می باشد و گاہے با وجود پوشش نیز بعض
مشخصات می توان شناخت و تاریکی دران وقت آن قدر بود کہ شناختہ نمی شدند بآن و این حدیث بآنچہ در حدیث
ابی برزه گذشت کہ می شناخت مرد ہمنشین خود را منافات ندارد چہ آن از نزدیک ست و این از دور - متفق علیہ
وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیہ وسلم وزید بن ثابت تسحرا - روایت ست از قتاده کہ از مشاہیر تابعین ست
و حافظ و مفسر و اکمہ بود و احفظ اہل زمان خود بود و گفتہ است ہرچہ شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنة
سبع عشر ومائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس کہ آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند - فلما
فرغا من سحورہما - پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بفتح سین طعام در وقت سحر خوردن و بضم طعام وقت سحر
و بہر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است - قام نبی الله صلی الله علیہ وسلم الی الصلوٰة - ایستاد آنحضرت
متصل آن بنماز یعنی نماز صبح - فصلی - پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتے فصلینا یعنی گزاردیم آنحضرت و زید بن ثابت
و در روایتے دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم ما - قلنا لانس کم کان بین فراغہما من سحورہما ودخولہما فی الصلوٰة - گفتیم [illegible]

مر انس را پرسیدیم از وے کہ چہ مقدار بود میان فارغ شدن آن حضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان
در آمدن ایشان در نماز۔ قال۔ گفت انس۔ قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة۔ مقدار خواندن مرد پنجاه آیت را یعنی متوسط
نہ کوتاه و نہ دراز و قدر بہ رفع و نصب ہر دو آمده است و در روایتے دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از اینجا تعجیل
تاخیر سحور معلوم میگردد و تعجیل فجر نیز مفہوم می شود و گفته اند کہ این تخمین است و عامه را عمل کردن بآن متعذر است اگر سحور را
بیگاه تر ازین وقت بخورند اصلح است۔ رواه البخاری۔ وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ۔ قال قال لی رسول اللہ گفت
مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء۔ چگونہ خواہد بود حال تو چہ خواہی کرد وقتے کہ مسلط
خواہند گشت بر تو پادشاہان کہ در مخالفت ایشان اثارت فتنہ است۔ یمیتون الصلوة۔ می میرانند نماز را و رعایت نمیکنند
شرائط و آداب آن را۔ او یؤخرون عن وقتها۔ یا پس می اندازند نماز ہا را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و فاضل۔
قلت فما تامرنی۔ ابو ذر میگوید گفتم من پس چہ میفرمائی مرا چہ کنم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ صل الصلوة لوقتها۔ بگزار نماز را
در وقتش۔ فان ادرکتها معهم فصل۔ پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار با ایشان نیز۔ فانها لک نافلة۔ پس بدرستی
کہ نماز کہ ہمراه ایشان بگزاری نفل خواہد بود برائے تو۔ رواه مسلم۔ و از اینجا معلوم میشود کہ اگر امام تاخیر کند در وقت نماز
خصوصاً کہ بوقت مکروه اندازد ماموم را باید کہ نماز خود را در اول وقت گزارد و پس تر بگزارد با امام تا فضیلت وقت
و جماعت ہر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواہد بود از جہت کراہت تنفل دران وقت و عدم مشروعیت تنفل
سہ رکعت یا آنکہ ارتکاب این مکروه اہون است از اثارت فتنہ و اختلاف کلمہ کہ لازم می آید از مخالفت امراء پس جائز بود آنکہ
شراح گفته اند کہ مراد باین امراء بنی امیه اند و تحقیق واقع شد آنچہ خبر داد بدان مخبر صادق و بودند این جماعه کہ رعایت نمیکردند
احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی اللہ عنہ موت وے در زمان خلافت عثمان رضی اللہ عنہ
بود در سنہ اثنین و ثلثین و وے در شام بود و در امارت معاویہ بن ابی سفیان کہ از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت
پس نزاع کرد با معاویہ پس طلب کرد او را عثمان بمدینہ پس اقامت نکرد بمدینہ و بریده کہ موضعے است بیرون مدینہ
سکونت کرد و ہمانجا از عالم رفت و این قصہ طویل است۔ وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من ادرک رکعة من الصبح۔ کسیکہ دریابد یک رکعت را از نماز صبح۔ قبل ان تطلع الشمس۔ پیش از آنکہ برآید آفتاب۔ فقد ادرک
الصبح۔ پس بتحقیق دریافت صبح را۔ ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر۔ و ہر کہ دریابد یک رکعت را
از نماز عصر پیش از آنکہ فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نمازش پس باید کہ رکعت دیگر با وے
ضم کند و تمام گرداند نماز را۔ متفق علیہ۔ و قول اکثر اہل علم ہمین است کہ بطلوع آفتاب و غروب وے نماز فجر و عصر
باطل نمی گردد و امام ابو حنیفہ و اصحاب وے برآنند کہ نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد
... و استثنا از ابی یوسف کہ میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

تحت سبب دیگر و بر ایشان وجواب آن است که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة
خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کرده شد بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند
دو روایت رجوع بسوی قیاس کنند و نیز تعارض در حدیث چون باشد بقیاس رجوع نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی نیست در وی پس واجب نگردد بصفت کامل و چون بطلوع آفتاب نقصان
طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد می گردد ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس
بعد بیان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فرائض را در اوقات
ثلثه جائز و ظاهر احادیث در عموم است و درین مقام زیاده کلامی است که در حاشیه ذکر کرده شده است۔
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر - وقتی که دریابد یکی از شما رکعتی از نماز
عصر قبل ان تغرب الشمس - پیش از آنکه غروب کند آفتاب - فلیتم صلوته - پس باید که تمام کند نماز خود را و اگر دیگری
واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته - و چون دریابد یک رکعت را از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب
پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و در تبیین یکسان است - رواه البخاری -
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها - کسی که فراموش کند نمازی را یا خواب کند از آن نماز
فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها - پس کفارت آن نماز این است که بگزارد آن نماز را وقتی که یاد آرد آن را و بیدار گردد از خواب بیداری را
جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد - وفی روایة - و در روایتی
این یاد آمده که - لا کفارة لها الا ذلک - نیست کفارت آن را مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمی شود چنانکه
در صوم فدیه میدهند - متفق علیه - وعن ابی قتادة - ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبه بدری
حاضر شد تمام مشاهد او از فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فی النوم
تفریط - نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست - انما التفریط فی الیقظة - تقصیر نیست مگر در بیداری که بیاید از غلبه
خواب رفتن و چرا کاری کرد که سبب خواب و نسیان شد مثل پهلو نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که حکم عادت
فراموشی آرد - فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال واقم الصلوة لذکری - زیرا که پروردگار
یعنی خدای تعالی گفته است و بر پا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن من است - رواه مسلم

الفصل الثانی

عن علی - رضی الله عنه - ان النبی - روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال
گفت - یا علی ثلث لا تؤخرها - ای علی سه چیز است تاخیر مکن در بجا آوردن آن - الصلوة اذا اتت - یکی نماز چون بیاید و برسد
وقت آن و اتت بروایت فوقانیه است و آنت بنون و تنابان نیز روایت است و بعضی گفته اند که این روایت تصحیف
و اول تصحیح است والله اعلم - والجنازة اذا حضرت - دوم جنازه وقتی که حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و گزاردن

نماز جنازہ در اوقات ثلثہ اختلافست سغناقی در شرح ہدایہ میگوید افضل در نماز جنازہ آنست کہ گزارد و تاخیر نکند - والایم اذا وجدت
لہا کفوا - سوم زنے بے شوہر وقتے کہ بیابی ہمسر او را کفو و ایم بفتح ہمزہ و کسر یا ست تشدید شدہ زنیکہ شوہر ندارد بکر بود یا ثیب
رواہ الترمذی - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوقت الاول من الصلوٰۃ رضوان اللہ - اول وقت از نماز
و گزاردن نماز دران سبب رضائے خدائے تعالیٰ ست چرا کہ دروے تاخیر نیست چنانچہ تعجیل ظہر و اسفار فجر و جز آنجا کہ تاخیر
سبب تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت - والوقت الاخر عفو اللہ - و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا ست یعنی در
گذشتن از مواخذہ متعلق بانست و مراد تفصیل نماز بانکہ راول وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور شد کہ گزاردن در نصف اول کفایت
میکند دران رواہ الترمذی - وعن ام فروۃ قالت سئل النبی صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال افضل - ام فروہ بفتح فا و سکون را
صحابیہ انصاریہ ست و بعضی گفتہ اند کہ دختر ابوقحافہ خواہر ابوبکر صدیق ست گفت پرسیدہ شد آن حضرت کہ کدامین عمل فاضل تر است -
قال الصلوٰۃ لاول وقتہا - فرمود گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گزاردن
فاضل تر خواہد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وے تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خواندہ اند
و فضلیت در آنجا اضافی خواہد بود اما نماز افضل علی الاطلاق ست چنانچہ سابقا گذشتہ - رواہ احمد والترمذی وابوداود
وقال الترمذی لایروی الحدیث - روایت کردہ نمیشود این حدیث - الا من حدیث عبد اللہ بن عمر العمری - مگر از حدیث عبد اللہ
بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب کہ باین نسبت او را عمری خوانند وفات سنہ احدی وسبعین ومائۃ - ولیس بالقوی عند اہل الحدیث
و وے نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اہل حدیث اگرچہ صدوق بود و زاہد و قرآن خوان ولیکن زہد و شغل عبادت او را بردہ بود و از حفظ حدیث
و ضبط آن باز داشتہ و او را برادرے بود عبید اللہ بن عمر بتصغیر وے ثقہ و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد
و عمری بسیار سالہا در تحقیق عالم مدینہ کہ امام دران واقع شدہ ست و در شرح اکتفا نمودہ شدہ - وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا - قالت ما صلی رسول اللہ - گفت عائشہ نگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ لوقتہا الآخر مرتین - ہیچ نمازے را در
آخر وقتش دو بار - حتی قبضہ اللہ تعالیٰ - تا آنکہ گرفت روح پاک او را خدائے تعالیٰ و وفات یافت - رواہ الترمذی - یعنی اگر
واقع شدہ ست آن حضرت را کہ گزاردہ است نمازے را در آخر وقت اما زیادہ از یکبار نبودہ ست و آن دران بار بود کہ مردے آمد سائل
از اوقات صلوٰۃ پس گزارد ہر نماز را روز دوم در آخر وقت از برائے تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از بحث ست مقصود
گزاردن با امت ست و در روایت الاخرتین نیز آمدہ پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاہر آنست کہ مراد گزاردن بغیر قصد تعلیم
و تعلیم باشد و بعضی گفتہ اند مقصود عائشہ رضی اللہ عنہا اخبار از حال شریف ست بعد از تزویج وے و از آنچہ احاطہ کردہ است علم وے
بدان واللہ اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت ست کہ بعد از وے ہیچ وقتے چیزے نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را مواضع بسیار ست
کہ در شرح آن را بیان کردہ ایم و شافعیہ آن ہمہ را حمل بر عذرے و ضرورتے کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کردہ و گفتہ است
کہ این حدیث غریب است و اسنادش متصل نیست - وعن ابی ایوب - روایت است از ابو ایوب انصاری کہ از کبار

صحابہ مشاہیر شیبانی ست و آنحضرت بعد از ہجرت چندگاہ منزل او را بنزول شریف مشرف داشت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تزال امتی بخیر - ہمیشہ اند امت من بخیر و سعادت و نیکی - او قال - یا گفت بجاے بخیر - علی الفطرة - یعنی ہمیشہ اند بر آفرینش اسلام
مالم یؤخروا المغرب - مادام کہ تاخیر نکنند نماز مغرب را - الی ان تشتبک النجوم - تا آنکہ مختلط شوند ستارہ ہا یعنی بسیار شوند از کثرت
نجوم - رواہ ابوداؤد ورواہ الدارمی عن العباس - و از ظاہر عبارت چنان مفہوم میشود کہ این قدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع
شود باکے ندارد یا گویند کہ اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است ہر چند کمتر بود و غیر و درین حدیث اشارت گونہ بتوان یافت
بہ بودن شفق بیاض چہ ظاہر عبارت آن ست کہ تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن کراہت است و این حالت بعد از حمرة
است واللہ اعلم - **وعن ابی ہریرة** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نبودے کہ مشقت اندازم من بر امت
تاخیر عشا را - لامرتہم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل - ہر آئینہ امر می کردم ایشان را کہ تاخیر کنند گزاردن نماز عشا را تا ثلث شب
او نصفہ - یا تا نیم شب و در بعض شروح گفتہ کہ این شک راوی ست و ہر کدام یکے ازین دو در صحاح بطریق شک واقع شدہ و ظاہر
این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی - رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ - **وعن معاذ بن جبل**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتموا بہذہ الصلوة - در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا را - فانکم قد فضلتم بہا علی سائر الامم -
زیرا کہ شما فضل دادہ شدہ اید باین نماز بر باقی امتہا - ولم تصلہا امة قبلکم - و نگزاردہ است آن را ہیچ امتی کہ پیش از شما بود
در چون در تاریکی شب بگزارید ثواب بیشتر خواہد بود و فضیلت بیشتر خواہد داشت - رواہ ابوداؤد - و این حدیث نیز دلالت دارد
بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکہ حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکہ بیاید -
وعن النعمان بن بشیر - از انصار صحابہ است و اول مولود ست در انصار بعد از ہجرت و در وقت وفات آنحضرت
ہشت سالہ بود کشتہ شد و از اہل حمص بامر مروان سنہ اربع و ستین - قال انا اعلم بوقت ہذہ الصلوة صلوة العشاء الآخرة -
گفت نعمان بن بشیر کہ من داناترم بوقت این نماز کہ نماز عشاے پسین باشد و عشاے آخرہ برائے آن گفت کہ گاہے عشا
بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند - کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہا لسقوط القمر لثالثة - میگزارد آن حضرت آن را در وقت
افتادن ماہ و غروب وے در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثری افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ
و درین سخن نظر است چہ حساب تقاضا میکند کہ در قریب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا لیکن
نہ تا ثلث - رواہ ابوداؤد والدارمی - **وعن رافع ابن خدیج** - صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جہت
صغر و حاضر شد احد را و بعضی مشاہد دیگر را و بعد از وے ست ہم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسفروا بالفجر - اسفار کنید
بفجر و در روشنی بگزارید آن را - فانہ اعظم للاجر - پس بدرستی کہ اسفار بفجر بزرگ تر است از جہت مزد و ثواب - رواہ الترمذی
وابوداؤد والدارمی ولیس عند النسائی - و نسائی نیز این حدیث را روایت کردہ ولیکن نیست نزد او این عبارت کہ فانہ اعظم للاجر
بدانکہ ظاہر متبادر از عبارت حدیث آنست کہ شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و ظہور وے است و

برذکر داشتے اما لفظ او وے موئنث است کذا فی الصراح فیقسم عشر قسم — پس قسمت کردہ میشد آن شتر کشتہ دہ قسم —
ثم یطبخ — پس پختہ میشد — فناکل لحمًا نضیجًا قبل مغیب الشمس — پس میخوردیم گوشت پختہ نرم شدہ پیش از غروب شدن آفتاب —
متفق علیہ — ازین حدیث مبالغہ بتعجیل عصر چنانکہ معلوم گردد کہ در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچہ مذہب ائمہ ثلاثہ است
و امامین و روایتے از امام ابی حنیفہ و نزد بعض فتوے برین است و شاید کہ در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر چنین میکردند
و دلالت کان بر دوام و تکرار منظور فیہ است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ نحر جزور و تقسیم وے دہ قسم و طبخ وے چنانکہ ذکر کردہ شد
آسان است چنانکہ طباخان ماہر کہ کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکہ مشاہدہ کردہ میشود و در اسفار و حکمی از امام احمد آن ست کہ وقت فضل
در وقت عصر و غیر روز ابتدا تاخیر ست تا آخر وقت مختار و ظاہر مذہب ائمہ ما استحباب تاخیر عصر است مادام کہ تغیر نیافتہ آفتاب و دلیل
بران حدیث ابن مسعود است رضی اللہ عنہ کہ گفتہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میگذارد عصر را و حال آنکہ آفتاب سفید روشن
بود وے و مقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس نیز و در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جہت کراہت تنفل بعد از عصر
و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است کہ نظر در وے خیرہ نگردد و نزد بعض
تغیر شعاع آفتاب کہ بر دیوار یا افق و مختار نزد صاحب ہدایہ و بعض ائمہ اول است و بعض گفتہ اند کہ چون آفتاب بیک نیزہ یا بالا
متغیر نیست و چون فروتر از ان آمد تغیر یافت — وعن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما قال مکثنا ذات لیلۃ — گفت
ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبے — ننتظر رسول اللہ — و بودیم ما کہ انتظار می بردیم بیرون آمدن پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
لصلوٰۃ العشاء الآخرۃ — از برائے نماز عشاء پسین یعنی قید آخرہ برائے آن ست کہ گاہے مغرب را نیز عشاء میخوانند گویا این
عشاء اولے ست — فخرج الینا حین ذہب ثلث اللیل او بعدہ — پس بیرون آمد آن حضرت بسوے ما ہنگام رفتن ثلث شب
یا بعد از وے — فلا ندری اشیء شغلہ فی اہلہ — پس ندانستیم ما آیا چیزے باز داشت او را در اہل خانہ وے — او غیر ذلک —
یا جز آن چنانچہ در ذات شریف حالتے و عذرے پیدا شد کہ مشغول داشت — فقال حین خرج — پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد
در اعتذار جہت زیادت تاخیر شفقت و رحمت او بر امت و تسلیہ و تطییب ایشان — انکم لتنتظرون صلوٰۃ ما ینتظرہا اہل دین غیرکم —
بدرستی کہ شما ہر آئینہ انتظار می برید نمازے را کہ انتظار نمی برند آنرا ہیچ اہل دین از یہود و نصاریٰ جز شما زیرا کہ نماز عشاء
مخصوص این امت است از خواص او ست چنانکہ گذشت — ولولا ان یثقل علی امتی — و اگر نبودے خوف گران آمدن بر امت من — لصلیت
بہم ہذہ الساعۃ — ہر آئینہ میگذاردم این نماز را با ایشان درین ساعت — ثم امر المؤذن — پس امر کرد مؤذن را بتکبیر آوردن
فاقام الصلوٰۃ و صلی — پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گذارد آن حضرت — رواہ مسلم — و ازینجا معلوم میگردد کہ گذاردن نماز عشاء در
ثلث لیل افضل است چنانکہ مذہب امام ابی حنیفہ است و گاہے در اول وقت نیز میگذاردے کہ جماعت حاضر می شدند اکثر صحابہ چنانچہ
در حدیث دیگر آمدہ است کہ چون پیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون دیر تر می آمدند دیر تر می گذارد و مذہب امام احمد نیز این است
وعن جابر بن سمرۃ صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفہ را و وفات یافت

در وے در سنه اربع وستين وقيل سنه ست وستين - قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الصلوات نحوا من صلوتكم - بود آنحضرت
مى گزارد نمازها را مانند نماز شما و نزديك بآن در رعايت اوقات نه در باقى صفات - وكان يؤخر العتمة بعد صلوتكم شيئا -
وليكن بود كه تاخير ميكرد نماز عشاء را بعد از وقت نماز شما چيزے - اين حديث صحيح است در تاخير عشا و ناگزاردن عشا در اول وقت
خواه ايشان در اول وقت ميگزارند يا بعد از وے - وكان يخفف الصلوة - و بود آنحضرت كه سبك ميگزارد نماز فرض را
بجهت رعايت ضعفا از مقتديان و اين بحكم غالب احوال است والا آمده است كه در نماز مغرب سوره اعراف خوانده و تحقيق
اين در مجلس بيايد ان شاء الله تعالى - رواه مسلم - وعن ابي سعيد قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة العتمة
گفت ابو سعيد خدرى گزارديم با آنحضرت نماز عشاء را شبے فلم يخرج - پس بيرون نيامد يك شبے - حتى مضى نحو من شطر الليل
تا آنكه گذشت نزديك از نيم شب - فقال - پس بيرون آمد و گفت - خذوا مقاعدكم - بگيريد نشستگاه هاے خود را يعني
صفها به بنديد براے نماز - فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتيم ما نشستگاه هاے خود را و بستيم صفها - فقال ان الناس قد صلوا
واخذوا مضاجعهم - پس گفت آنحضرت كه مردم ديگر از اهل روے زمين گزاردند نماز را يعني نماز شام را و خفتند چنانكه گزارد
كه هيچ يكے از اهل دين انتظار نمى برد نماز عشاء را كذا في شرح الشيخ ابن حجر و ممكن است كه گفته شود معنى آن ست كه مردم ديگر از اهل
محلها كه نه درين مسجد حاضر اند نماز عشاء گزاردند و خفتند و اين معنى مناسب تر مى نمايد باين قول كه - وانكم لن تزالوا في صلوة ما انتظرتم
الصلوة - و بدرستى كه شما حكم آن داريد كه گويا هميشه در نماز بوده ايد كه انتظار مى بريد نماز را - ولو لا ضعف الضعيف وسقم السقيم - واگر
نمى بود سستى و ناتوانى ضعيفان و بيمارى بيماران - لاخرت هذه الصلوة الى شطر الليل - هر آئينه تاخير ميكردم اين نماز را تا نيم شب
ازين دو حديث معلوم مى شود كه تا نيم شب نيز تاخير نماز عشاء رواست بلكه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت
حق ولا اقل مكروه خود نباشد - رواه ابو داود والنسائي - وعن ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشد تعجيلا
للظهر منكم - گفت ام سلمه بود آن حضرت سخت تر و بيشتر در شتابى كردن ظهر را از شما يعني در غير شدت حرارت بجهت استحباب ابراد در آن
وانتم اشد تعجيلا للعصر منه - و شما سخت تريد در شتابى كردن عصر را از آن حضرت مقصود تحريص و ترغيب بر التزام اتباع است در
همه جا و ازين حديث نيز ظاهر ميگردد كه آن حضرت عصر را في الجمله تاخير مى كرد - رواه احمد والترمذي - وعن انس قال كان رسول الله
بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا كان الحر ابرد بالصلوة - چون مى بود سخت گرمى سرد ميكرد نماز ظهر را - واذا كان البرد عجل - و چون
مى بود سردى شتابى مى كرد و تاخير نمى كرد از اول وقت - رواه النسائي - وعن عبادة بن الصامت - صحابى مشهور
از نقبائے انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب وے بسيار است مكرر نوشته شده است - قال قال لي رسول الله صلى الله
عليه وسلم انها ستكون عليكم بعدي امراء - بدرستى كه قصه اين است كه زود باشد كه باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان
كه - يشغلهم اشياء عن الصلوة لوقتها - باز ميدارد ايشان را چيزها از مشاغل و شهوات ايشان از گزاردن نماز در وقت مستحب
آن - حتى يذهب وقتها - تا آنكه ميرود وقت آن - فصلوا الصلوة لوقتها - پس بگزاريد شما نماز را در وقتش كه مختار و مستحب است

فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - آیا نماز گزارم با ایشان نیز - قال نعم - فرمود آرے بگزار چنانکہ در حدیث
ابی ذر گذشت - رواہ ابوداود - وعن قبیصۃ - بفتح قاف وکسر موحدہ وصاد مہملہ - بن وقاص - بتشدید قاف صحابی ست
ساکن بصرہ معدود ست در ایشان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون علیکم امراء من بعدی - می باشند مسلط وغالب
بر شما بادشاہان پس از من یؤخرون الصلوٰۃ - تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار - فہی لکم پس ثواب آن نماز کہ ایشان میگزارند ونفع
آن برائے شما ست چہ اگر پیش ازان در وقتش گزاردہ اید این نماز کہ با ایشان میگزارید نافلہ خواہد بود برائے شما واگر نگزاردہ اید
وہمین با ایشان در آخر وقت میگزار ید نیز شمارا ضرر ندارد زیرا کہ شما بجہت خوف فتنہ ودفع فساد میگزارید - وہی علیہم -
وضرر این نماز ووبال تاخیر بر گردن ایشان ست - فصلوا معہم ما صلوا القبلۃ - پس بگزارید نماز ہمراہ ایشان مادام کہ بگزارند
بجانب قبلہ واین قید اتفاقی ست واحتمال دارد کہ حقیقت باشد فرضا اگر بجانب قبلہ نگزارند واز ربقۂ اسلام بیرون آیند
نمی باید گزارد - رواہ ابوداود - وعن عبید اللہ بن عدی بن الخیار انہ دخل علی عثمان - روایت ست از عبید اللہ بن عدی
قرشی نوفلی کہ از کبار تابعین ست ودر زمان نبوت متولد شدہ کہ وے درآمد برامیر المومنین عثمان - وہو محصور - وحال آنکہ عثمان
رضی اللہ عنہ تنگ گرفتہ وگرد کردہ شدہ بود دران واقعہ کہ شہید شد - فقال - پس گفت عبید اللہ بن عدی بہ عثمان - انک امام عامۃ
بدرستیکہ تو امام ہمہ مسلمانانی وخلیفۂ عہدی - ونزل بک ما تری - وفرود آمدہ است بتو بلائے وحادثہ کہ می بینی - ویصلی لنا
امام فتنۃ - ونماز میگزارد برائے ما وامامت میکند رئیس ومہتر اہل بغی وفتنہ کہ برانگیختہ شدہ است ونام وے کنانہ بن بشیر
بود - ونتحرج - وپرہیز میکنیم ما از رہ وغمی خواہیم کہ بگزاریم نماز عقب وے - فقال الصلوٰۃ احسن ما یعمل الناس - پس گفت عثمان رضی اللہ عنہ
نماز بہترین عملہا ست کہ میکنند مردم - فاذا احسن الناس فاحسن معہم - پس چون نیکی کنند مردم نیکی کن ہمراہ ایشان وشریک شو با ایشان
در نیکی - واذا اساءوا فاجتنب اساءتہم - وچون بدی کنند پس یکسو شو وپرہیز کن از بدی ایشان حاصل کہ با مردم در نیکی شریک باش
نہ در بدی واین سخن از عثمان رضی اللہ عنہ صادر ست از غایت وبیداری والصاف ونصیحت ودرین دلیل ست بر گزاردن نماز

خلف ہر بر وفاجر چنانکہ مذہب اہل سنت وجماعت ست - رواہ البخاری -

باب توابع ومتممات آنچہ در ابواب سابق گذشت از فضائل صلوات واوقات آن -

الفصل الاول

عن عمارۃ بن رویبۃ - بضم عین مہملہ وتخفیف میم - بن رویبہ - براء وبائے موحدہ بصیغۂ تصغیر صحابی ست
ثقفی ست معدود ست در کوفیین - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت عمارۃ شنیدم آنحضرت را میگفت -
لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبہا - البتہ در نیاید آتش دوزخ را کسیکہ نماز گزاردہ است پیش از برآمدن آفتاب
وپیش از فرو رفتن آفتاب - یعنی الفجر والعصر - میخواہد آنحضرت از نماز پیش از طلوع وپیش از غروب نماز فجر وعصر را - رواہ مسلم
پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث دلالت دارد کہ ہر کہ این دو نماز بگزارد وبران مواظبت نماید ہرگز در دوزخ نرود وآینہ از جہت
ترک صلوٰۃ ونہ بجہت ارتکاب گناہان دیگر ولیکن این خلاف مقرر ست میان جمہور علما از اختصاص کفارت بصغائر ...

که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز
تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود و در آورده نمیشود در آتش دوزخ فقد بر و ظاهر آنست که مراد مبالغه
در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه درآید ولیکن پروردگار تعالی
جزا میدهد بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد ببخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوٰۃ هر گناهی که کرده باشد واللہ اعلم
وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة — کسی که بگزارد
نماز بامداد و شبانگاه را می درآید بهشت را اکثر بر آنند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر
و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق موید و مقوی قول اول است متفق علیه — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار — در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب
و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان — ویجتمعون فی صلوٰۃ الفجر وصلوٰۃ العصر
و جمع میشوند این دو جماعت با یکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز
دیگر که طائفه روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز
گزاردن در آن این است — ثم یعرج الذین باتوا فیکم — پس بالا میروند آن کسانی که شب کردند در میان شما فیسالهم ربهم —
پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود — وهو اعلم بهم — و حال آنکه وی تعالی داناتر است
باحوال بندگان خود ولیکن می پرسد از برای اظهار فضیلت و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح
میکردند خود را به تسبیح و تقدیس و لهذا می پرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص نیز گفته اند
که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز میپرسد کیف ترکتم عبادی — چه گونه و بر چه حال گذاشتید
بندگان مرا — فیقولون ترکناهم وهم یصلون — پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکردند که نماز فجر باشد
واتیناهم وهم یصلون — و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه — وعن جندب
القسری بفتح قاف و سکون سین مهمله صحابی است و قسر بطنی است از قیس — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوٰۃ الصبح
فهو فی ذمة الله — کسی که بگزارد نماز صبح را پس آن کس در عهد و امان و زنهار خداست — فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء — پس باید که طلب
نکند خدای تعالی شما را از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مواخذه کند شما را بدان
یعنی هرگاه نماز گزارنده نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت
او کردید البته طلب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی تعالی گریخت — فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه — زیرا که بدرستیکه
شان این است که هر که طلب کند خدا او را بچیزی از ذمه خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست — ثم یکبه علی
وجهه فی نار جهنم — پس سر نگون می اندازد خدای تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ — رواه مسلم و فی بعض نسخ المصابیح القسری

نسخ مصابیح بلکه در بسیار نسخ وے عن جندب القشیری است بضم قاف و فتح شین معجمه و سکون یاے تحتانیه بدل القسری بجلیے
القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و توربشتی گفته که در هیچ کتابے از کتب حدیث نیافتیم که نسبت بقشیر کرده باشند۔
وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول - اگر بدانند مردم
ثوابے که در اذان گفتن و در یافتن صف اول است - ثم لم یجدوا الا ان یستهموا علیه - پس نیابند و نتوانند مگر آنکه قرعه بیندازند - لاستهموا -
هر آئینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت اذان و صف اول چندان است که اگر نزاع کنند بر سر آن ندا و صف اول قرعه بیندازند تا نام که افتد
جاے آن وارد - ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه - واگر بدانند فضیلتے که در تهجیر رفتن است برائے نماز پیشین هر آئینه پیشی
میجویند بسوے آن و این در تهجیر روایت گرمی هواست و در ایام گرما بر دو در آن وقت مرغوب است و بعضی گفته اند که مراد به تهجیر تبکیر است
و تبکیر مبادرت گرفتن بهر چیزے و در رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص بلغت اهل حجاز است و تقدیم و تبکیر بهر نماز است مخصوص
بظهر نه و برین تقدیر مراد نمازی خواهد بود که نماید از اول وقت در وے تعجب نیست و بعضی تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و ترجیح
این معنی در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالیٰ - ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا - واگر بدانند فضیلتے که در گزاردن
نماز عشا و صبح است هر آئینه بیایند آن را به جماعت بر سر دو دست و سینه یا بر مقعدها چنانکه کودک رود و بعضی گفته اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند
می آیند باین طریق که ضعیفان روند - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء - نیست هیچ نمازے گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که
هر دو محل کسل اند و هر دو هم که می بینند تا بزور در ریا توانند گزارد - ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا - واگر بدانند ثوابے که در این
دو نماز است و فضیلتے که در آن نهاده اند هر آئینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد - متفق علیه - وعن عثمان -
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة - کسے که بگزارد نماز عشا را بجماعت - فکانما قام نصف اللیل
پس چنان باشد که گویا نماز گزارد و تهجد کرد نیمه شب - ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله - و کسے که گزارد نماز صبح را بجماعت
پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمه شب
یا مراد آن است که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و بنماز فجر که میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و بمجموع
ثواب تمامه شب حاصل میشود والله اعلم - رواه مسلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یغلبنکم الاعراب - باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان - علی اسم صلوتکم المغرب - بر نام نماز شما که مغرب است -
قال - گفت آن حضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب - و تقول الاعراب هی العشاء - و میگویند اعراب
که نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام میکنند که در لغت وارد است که بمعنی شب یا نگاه است - وقال - و گفت -
لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء - باید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما که عشا است که آن را عتمه میخوانند
فانها فی کتاب الله العشاء - زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم

الذین ملکت ایمانکم تا قول وے من بعد صلوٰة العشاء یعنی تکلم تکلیمہ شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامے کہ ایشانا
میخوانند و بخوانید بنامے کہ کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاہر اگرچہ نہی مر اعراب را ست بغلبہ ناکردن ولیکن در حقیقت
مر مسلمانان راست نہی از موافقت ایشان تا غلبہ ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم گردد کہ زبان را باید کہ موافق اصطلاح شرع
گردانند تا آنچہ زبان زد اہل جاہلیت و ارباب بطالت ست باز نگاہ داشت و بعد از آنکہ نہی فرمود و علت نہی بیان کرد
اشارت فرمود و تنبیہ نمود بر اسباب تسمیہ اعراب عشا را بعتمہ از برائے تفہیم کلام و ازالہ خفاء قول خود — فانہا تعتم — بضم تا و سکون عین و فتح
تائے دوم و کسر آن و معنی بیرون تقدیر بفتح تا آن ست کہ زیرا کہ بدرستی نماز عشا در تاریکی در آورده می شود بحلاب الابل — بدوشیدن
شتران کہ اعراب شتران را بعد پنہان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند کہ وقت عشا ست باین جہت عشا را عتمہ میگفتند کہ بمعنی
عتمہ تاریکی ست و بر تقدیر کسر تا این معنی می شود کہ اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در
زبان عرب مشہور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز در وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را
صلوٰة العتمہ میگفتند پس نہی کرده شدند از آن و مکروه داشته شد تشبیہ باہل جاہلیت و بجہت آن نیز کہ عتمہ بمعنی تاریکی ست
و نماز ہمہ نور ست و آنچہ در بعض احادیث عتمہ واقع شده است گویند کہ اطلاق آن پیش از نہی بود و اللہ اعلم — رواه مسلم —

وعن علی — رضی اللہ عنہ — ان رسول اللہ — روایت است از امیر المومنین علی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم الخندق
گفت روز خندق کہ آن را غزوه احزاب خوانند و در آن روز جنگ و تیر اندازی چہار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود
پس آنحضرت از برائے اظہار زیادت فضل نماز عصر فرمود — حبسونا عن صلوٰة الوسطیٰ — منع کردند و باز داشتند کافران
ما را از نماز میانہ و فاضل تر صلوٰة العصر — کہ نماز عصر ست — ملأ اللہ بیوتہم و قبورہم نارا — پر گرداناد خدا تعالیٰ خانہائے
ایشان را و گورہائے ایشان را آتش و این دعا ست بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت پوشیده نماند کہ در روز احد چندین آزارہا از کافران
بوجود مبارک رسید و دعاے بد نکرد و اینجا کرد بسبب آنکہ اینجا حق اللہ فوت شد کہ نماز است و آنجا حظ نفس ست کہ بجہت نفس خود دعا کند
متفق علیہ — و ازین حدیث معلوم شد کہ صلوٰة وسطیٰ نام نماز عصر ست و قول اکثر علما از صحابہ و تابعین و ابو حنیفہ و احمد
و غیر ایشان ہمین است پس در قرآن المجید نیز محمول برین خواہد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالباً اختلافے کہ در صحابہ و تابعین
آن واقع است چنانکہ در فصول آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث و رسیدن آن بود یا بتاویل خود کہ در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت
حدیث متعین شد کہ مراد نماز عصر است و اللہ اعلم

الفصل الثانی — عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰة الوسطیٰ
صلوٰة العصر — گفتند این دو صحابی عظیم مشہور کہ گفت آنحضرت صلوٰة وسطیٰ نام نماز عصر ست — رواه الترمذی — روایت
کرده است این حدیث را ترمذی و گفتہ است ہذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از
بخاری نقل کرده کہ وے گفتہ است حدیث حسن از سمرة صحیح است و حسن را از سمره سماع وارد — **وعن ابی ہریرة**

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قولہ تعالیٰ - ابوہریرہ از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالیٰ - ان قرآن الفجر
کان مشہودا - بدرستی کہ قرآن فجر کہ مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وے بقرآن باعتبار بودن قرأت است از ارکان نماز چنانکہ
تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشہود است و اگر از قرآن فجر قرأت او را نیز مراد دارند چنانکہ بعض کردہ اند و امام فخر رازی آن را ترجیح
نمودہ است نیز درست است و از اینجا فضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آن حضرت در معنی مشہود بودن نماز فجر کہ -
تشہدہ ملائکۃ اللیل و ملائکۃ النہار - حاضر میشوند دران وقت فرشتگان شب کہ صعود میکنند بآسمان وقتی برند اعمال شب او فرشتگان
روز کہ نزول می نمایند بزمین و فرود می آیند برائے ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راہ و این معنی در نماز عصر نیز موجود است
ولیکن منافات ندارد با آنکہ در تفسیر این کریمہ این معنی آمدہ و اگر در حق نماز عصر نیز وارد و یافتہ بودے تفسیر آن نیز ممکن بود - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن زید بن ثابت و عائشۃ رضی اللہ عنہما - قالا الصلوٰۃ الوسطیٰ صلوٰۃ الظہر - گفت زید
بن ثابت و عائشہ کہ مراد بصلوٰۃ الوسطیٰ نماز ظہر است - رواہ مالک عن زید - روایت کردہ است این قول را امام مالک
در موطا از زید بن ثابت - والترمذی عنہما تعلیقا - روایت کردہ است آن را ترمذی از زید و عائشہ بطریق تعلیق کہ بمعنی حذف
اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آن را بے اسناد روایت کردہ است و گفتہ است در جامع خود و قال زید بن
ثابت و عائشہ صلوٰۃ الوسطیٰ صلوٰۃ الظہر و این قول دو صحابی است و موقوف است بر ایشان کہ آن را رفع بحضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نکردہ اند **و عن زید بن ثابت** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الظہر بالہاجرۃ - گفت زید بن ثابت برائے
دلیل آوردن بر آن کہ صلوٰۃ الوسطیٰ نماز ظہر است بود آن حضرت میگزارد نماز پیشین را در نیم روز - ولم یکن یصلی صلوٰۃ اشد
علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منہا - و نبود ہیچ نماز سخت تر بر اصحاب از این نماز - فنزلت حافظوا علی الصلوات
والصلوٰۃ الوسطیٰ - نگاہبانی کنید بر ہمہ نماز خصوصا نمازے کہ فاضل تر است و میانہ است و این دلالت میکند کہ صلوٰۃ وسطیٰ
نمازے است مخصوص بزیادت فضیلت کہ بوے مخصوص امر کردہ اند و این دو صفت در نماز ظہر موجود است اما فضیلت
بجہت آنکہ گفتہ است کہ ہیچ نمازے سخت تر از ان نبود و ہر عملے کہ سخت تر و فاضل تر چنانکہ وارد شدہ است کہ افضل العبادات
احمزہا ای اشدہا و اما میانہ بودن وے برائے اثبات آن میگوید کہ - وقال - و گفت زید بن ثابت - ان قبلہا صلوتین -
بدرستی کہ پیش از نماز ظہر دو نماز است یکے نہاری و دیگرے لیلی کہ فجر و عشا باشد - و بعدہا صلوتین - و پس از وے
نیز دو نماز است ہمین صفت کہ عصر و مغرب است و نیز در میانہ روز است پس باید کہ مراد بصلوٰۃ وسطیٰ نماز ظہر باشد و این
دلیل است کہ زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفتہ و از اینجا ظاہر میشود کہ این قول باجتہاد وے است چنانکہ گفتیم فافہم - رواہ احمد
وابوداؤد - **وعن مالک** بلغہ ان علی ابن ابی طالب و عبد اللہ بن عباس - رضی اللہ عنہما کانا یقولان الصلوٰۃ الوسطیٰ
صلوٰۃ الصبح - و روایت است از امام مالک کہ رسیدہ است او را کہ علی و ابن عباس رضی اللہ عنہما میگفتند کہ صلوٰۃ وسطیٰ نماز صبح
است زیرا کہ وے مشہود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حد مشترک است میان آنہا - رواہ فی الموطا

ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا - ومذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیحه وارد شده است درانکه صلوٰة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمهٔ شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده و بزنید مذهب مرا بر دیوار رضی الله عنه **وعن سلمان** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - سلمان فارسی گفت که شنیدم آن حضرت را که می گفت من غدا الی الصلوٰة الصبح غدا برایة الایمان کسیکه برود در صبح نماز با مداد ببرد و برایت ایمان بجنگ شیطان ولشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند - ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس وکسیکه با مداد برود بجانب بازار ببرد و برایت ابلیس و مراد آن است که نماز ناگزارده و او را بجا نیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب حلال و کفایت معیشت عیال بنچنین نخواهد بود - رواه ابن ماجة

باب الاذان اذان در لغت بمعنی انا نیدن و خبر کردن و در شرع اعلام برآمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور آن است که ثبوت آن بخواب دیدن عبدالله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعضی گفته اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیدند و بعضی بعد و چهارده تصریح کرده اند و صحیح آن است که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمد و بعضی گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتی از امیر المؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسرا پردهٔ عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد آن حضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیک ترین خلق بدرگاه عزت منم ونه دیدم این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده آواز آمد راست گفت بندهٔ من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آن است که آن حضرت در شب معراج کلمات اذان را شنیده اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گویند و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و درین باب با صحابه مشورت کرد بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم

الفصل الاول - عن انس رضی الله عنه - قال ذکروا النار والناقوس - گفت انس یاد کردند بعض صحابه رضی الله عنهم آتش و ناقوس را - فذکروا الیهود والنصاری - پس یاد کردند بعضی دیگر از اصحاب یهود را و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز از اول قصه آن است که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون بمدینه قدم آوردند خواستند که وقتی معین گردانند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آن را ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای

اعلام وقت نماز عادت یہود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبیہ بآنہا خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کردہ اند
بچوب بزرگ دراز کہ زدہ شود بچوب خرد کوتاہ و میزنند آن را ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شدہ
نسبت بیہود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند و میدمیدہ شود در آن و در بعض شروح ہدایہ ناقوس برای نصاری
و بوق برای یہود و نار برای مجوس واقع شدہ ولیکن اینجا ذکر نشدہ شاید کہ مجوس را نمازے نبود باشد یا مراد آن باشد کہ آتش
افروختن و اسپند آتش پرستان است از شعار آن خوش نباشد و در بعضی گفتہ کہ مشہور از یہود نفخ قرن است و شاید کہ بعضی ایشان
آتش افروزند و بعضی قرن در دمند و بالجملہ قرار بر اذان و اقامت افتاد - فامر بلال ان یشفع الاذان - پس امر کردہ شد بلال را کہ جفت
کند اذان را یعنی دوگان دوگان گوید الفاظ آن را - و ان یوتر الاقامۃ - و امر کردہ شد کہ طاق گرداند اقامت را و یگان گوید کلمات آن را
و مذہب امام مالک و شافعی و بعض علماء این است کہ کلمات اذان را دو دو بار گوید و اقامت را یک یک بار و مذہب امام ابو حنیفہ
و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت ہر دو دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و میگویند کہ در زمان قدیم اذان و اقامت
ہر دو دوگان دوگان بود و بعض از ملوک بنی امیہ بجہت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند و در شرح سفر السعادۃ تحقیق این مقام
بتفصیل کردہ شدہ است آنجا باید نگریست - قال اسمعیل - گفتہ است اسمعیل بن ابراہیم کہ از راویان این حدیث است در صحیح بخاری
و مسلم است - فذکرتہ لایوب - پس بعد از آنکہ شنیدم این حدیث را ذکر کردم آن را مر ایوب را کہ وی نیز این حدیث را روایت دارد
فقال - پس گفت ایوب ہمہ الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت - الا الاقامۃ - مگر لفظ قد قامت الصلاۃ کہ دو بار باید گفت متفق
و این حدیث را بخاری نیز تمام روایت کردہ است و در دست این استثنا مذکور نیست و امام مالک اختیار کردہ نزد ایشان قد قامت الصلاۃ
را نیز یکبار میگویند - وعن ابی محذورۃ - صحابی است نام او سمرہ و بعضی گفتہ اند اوس و بعضی سلمان و بعضی سلمہ و قول اول صحیح است
مؤذن آن حضرت است و مکہ راوی ترجیع در اذان است - قال القی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التاذین ہو بنفسہ - گفت القا کرد خود
القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آن حضرت اذان گفتن را راوی برای تاکید گفت بنفسہ خود - فقال قل - پس فرمود بگو - اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر
اللہ اکبر چہار بار و در روایتی دو بار نیز آمدہ و مذہب امام مالک دو بار است - اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ
اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ ثم تعود - پس بازگرد بسوی باز میگوئی یعنی کلمات شہادتین - فتقول - پس میگوئی بار دیگر
اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ - و این را ترجیع میگویند و این سنت است
در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاہر مذہب او عدم ترجیع است چنانکہ مذہب ما است و در
ترجیع دو دو بار شہادتین را بآواز پست میگویند باز میگویند و باز بلند میگویند و متمسک ایشان این حدیث است و علماء
حنفیہ میگویند کہ این تکرار برای تعلیم ابی محذورہ بودہ است نہ برای تشریع و در بعضی بار اول پست گفت و آن حضرت
فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذورہ آمدہ است کہ در آن ترجیع نیست و در حدیث عبد اللہ بن زید کہ اصل
در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال کہ رئیس و قدوۂ مؤذنان است نیز ترجیع نیامدہ و در اذان جن الکرام

که وسط نیز در مسجد شهر مدینه اذان میگفت و سعد قرظ که موذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست
که انشاء الله ظاهر میگردد و که تعلیم تکرار شهادتین مراد و از برای تشریع بود در شرح آن را نقل کرده ایم — حی علی الصلوٰۃ حی علی
الصلوٰۃ — روی آرید و بشتابی کنید بنماز — حی علی الفلاح حی علی الفلاح — بشتابی کنید بچیزی که سبب نجات
و پیروزیست — الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله — رواه مسلم —

الفصل الثانی — عن ابن عمر — رضی الله عنهما — قال کان الاذان علی عهد رسول الله — گفت ابن عمر بود
کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین — دو دو بار — والاقامة مرة مرة — و بود کلمات اقامت
یک یک بار — غیر انه کان یقول — جز آنکه بود موذن که میگفت — قد قامت الصلوٰۃ قد قامت الصلوٰۃ — مکرر دو بار —
رواه ابو داؤد والنسائی والدارمی — وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم علمه الاذان تسع عشرة
کلمة — روایت است از ابی محذوره که آن حضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه بر قاعده ترجیع است — والاقامة سبع
عشرة کلمة — و تعلیم کرد او را اقامت هفده کلمه این صحیح است و را آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت
و دو قد قامت الصلوٰۃ زیاد شد حجت امام ابی حنیفه این حدیث است و حدیث اول اگر صحیح است منسوخ است باین — والله اعلم
رواه احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن ماجه — وعنه قال قلت — و هم از ابی محذوره روایت است
که گفت گفتم — یا رسول الله علمنی سنة الاذان — بیاموز مرا طریق گفتن اذان — قال فمسح مقدم راسه — گفت ابو محذوره پس
مسح کرد آن حضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این اشارت است بآنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بود
سزاوار بود که بر سر نهاده شود چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میگوید بالراس یعنی این چنین است در شرح
شیخ ابن حجر — قال تقول — گفت آن حضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره میگوئی — الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها
صوتک — بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین نیست که اول دو بار پست میگوئی و بار دو دیگر را بلند
میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را باواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب است — ثم تقول — پس تر میگوئی — اشهد ان
لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک — پست میکنی باین کلمات
آواز خود را — ثم ترفع صوتک بالشهادة — پس تر بلند میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی — اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوٰۃ حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح حی علی
الفلاح — فان کان صلوٰۃ الصبح قلت — پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی — الصلوٰۃ خیر
من النوم الصلوٰۃ خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابو داؤد — وعن بلال — رضی الله عنه — قال قال لی
رسول الله — گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم لا تثوبن فی شیء من الصلوٰۃ الا فی صلوٰۃ الفجر — تثویب مکن در هیچ نمازی
مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و بازگشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام کردند

بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوٰۃ خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و ثابت
همین است و بعد از آن علمای کوفه حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی
چیزی متعارف ساختند اما مخصوص نماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از آن متاخرین در جمیع نمازها مستحسن داشتند
و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المومنین علی انکار آن منقول است و آورده اند
که ابن عمر بمسجدی در آمد و مؤذن را شنید که در غیر نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد بر آمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد
که مبتدع است۔ رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاک القوی عند اهل الحدیث۔
این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث است نیست او
آنچنان قوی نزد محدثان۔ وعن جابر ان رسول الله۔ روایت است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال
لبلال۔ گفت مر بلال را۔ اذا اذنت فترسل۔ چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو گشته گو و شتابی مکن۔ واذا
اقمت فاحدر۔ و چون اقامت گوئی شتابی کن و تیز گو۔ واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله۔
و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود۔ والشارب من شربه۔
و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود۔ والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته۔ و فارغ گردد آنکه محتاج است ببول
و غائط چون در آید در آنجا به برای قضای حاجت خود۔ ولا تقوموا حتی ترونی۔ و برمخیزید برای نماز و تکبیر بر آوردن
تا آنکه به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در فقه مذکور است که تا چون حی علی الصلوٰۃ گفته شود برپا باید خاست شاید که
آن حضرت نیز در این وقت بیرون می آمدند۔ رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم۔ گفت ترمذی
نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است و اسناده مجهول۔ و اسناد
این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی
معین نیست مگر تمکن دخول وقت و اجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف نکرده در لزوم میان اذان و اقامت چنانکه
بیاید۔ وعن زیاد بن الحارث الصدائی۔ بضم صاد و تخفیف دال منسوب بصداء قبیله است از یمن صحابی است بیعت کرده
آن حضرت را و اذان گفته پیش وی و معدود است در بصریین۔ قال امرنی رسول الله۔ گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان اذن۔ که اذان گو۔ فی صلوٰۃ الفجر۔ این امر باذان در نماز بامداد بود۔ فاذنت۔ پس اذان گفتم
فاراد بلال ان یقیم۔ پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن۔ بدرستی که برادر صداء یعنی زیاد بن الحارث الصدائی تحقیق اذان گفته است و هر که
از قبیله باشد او را برادر آن قبیله میخوانند۔ ومن اذن فهو یقیم۔ و هر کس که اذان می گوید پس همان کس اقامت گوید
رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة

الفصل الثالث ـ عن ابن عمر رضی الله عنهما ـ قال کان المسلمون حین قدموا المدینة ـ گفت ابن عمر
بودند مسلمانان در وقتی که آمدند از مکه بمدینه یجتمعون ـ فراهم می آمدند فیتحینون الصلوة ـ پس اندازه میکردند وحین را میطلبیدند
وقتی را که آیا رسیده در وقتی برای نماز ـ ولیس ینادی بها احد ـ ونبود که آواز میداد وبخواند بنماز هیچ یکی ـ فتکلموا یوما فی ذلک
پس سخن کردند وقتی بشان در روزی در آن باب ـ فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصاری ـ پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید
ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز میزنند ـ وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود ـ وبعضی گفتند بگیرید
شاخی مانند شاخ یهود که میدمند آن را ـ فقال عمر ـ پس گفت عمر رضی الله عنه ـ اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوة ـ
آیا نمی گیرید ناقوس وقرن را ونمی انگیزید مردی را که آواز کند وبخواند بنماز ـ فقال رسول الله ـ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ـ ای بلال برخیز وندا کن بنماز ظاهر آن است که مراد اینجا جهر وندا کردن وخبر کردن است
برآمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص وباین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا جهر وندا
بوده پس اذان بعد دیدن خواب پیشتر تشریع اذان بوحی یا باجتهاد ودر بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوة
جامعة ـ متفق علیه ـ وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال ـ روایت است از عبد الله بن زید انصاری خزرجی که از
مشاهیر صحابه است واو صاحب اذان است ـ قال لما امر رسول الله ـ چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس
یعمل ـ بناقوسی که ساخته شود ـ لیضرب به للناس لجمع الصلوة ـ تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز
ازینجا معلوم میشود که با وجود ... ناقوس در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بان واقع شد که ساخته شود
... طاف بی وانا نائم رجل ـ در خیال درآمد مرا وحال آنکه من در خواب بودم مردی دیدم
مردی را ... یحمل ناقوسا فی یده ـ برمیدارد ناقوسی را در دست خود ـ فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس ـ
پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را ـ قال وما تصنع به ـ گفت آن مرد چه میکنی آن را ـ فقلت ندعو به الی الصلوة
گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس برای نماز ـ قال ـ پس گفت آن مرد ـ افلا ادلک علی ما هو خیر من ذلک ـ آیا نمیخواهی
... آیا دلالت نکنم ترا بر چیزی که آن بهتر است از آن ـ فقلت له بلی ـ پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه نما بچیز
که بهتر است از آن ـ قال ـ گفت عبد الله بن زید ـ فقال ـ پس گفت آن مرد ـ تقول ـ میگوئی ـ الله اکبر الی آخره ـ تا آخر
اذان بکیفیت سابق ـ وکذا الاقامة ـ وهمچنین میگوئی اقامت را ازینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است در عدد کلمات
وشافعیه ... اقامت را ... تشبیه در تکبیر وتعلیم است ـ فلما اصبحت اتیت رسول الله ـ
پس چون درآمدم در صبح آمدم پیغمبر خدا را ـ صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیت ـ پس خبر دادم آنحضرت را
بآنچه دیدم در خواب ـ فقال انها لرؤیا حق ـ پس گفت آنحضرت بدرستی که این خواب که تو دیدی خوابی راست است
ان شاء الله تعالی ـ اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک واظهار رغبت است

حمد حق تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمدہ است کہ آن حضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حلہ
خضرا بپوشانند و اذن دہند کہ ہر چہ خواہد بگوید و ہر چہ در رضای اوست بخواہد آن روز معلوم شود کہ مقام محمدی صلی اللہ
علیہ وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس وی گشت ؎ آن چشم و چراغ اہل بینش ✽ سلطان سریر آفرینش ✽ در
مقامی کہ عبارت بہ نیرگان بخشند و چشم دارند کہ جاہ از ہمہ افزون باشی ✽ الذی وعدتہ ۔ آن مقام محمود کہ وعدہ کردہ او را
بقول تو کہ در قرآن مجید فرمودہ عسیٰ ان یبعثک ربک مقاما محمودا ۔ حلت لہ شفاعتی یوم القیمۃ ۔ ہر کہ این دعا بعد از اذان
بخواند فرود آید بروی شفاعت من و او را و رسا است و مستحق میگردد آن را اگرچہ ہمہ است گناہگاران برای مغفرت ذنوب
و نیکوکاران برای رفع درجات امید وار شفاعت اند لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعت
خاص حصول بزرگ مخصوص و ممتاز بود بعضی از علما رحمہم اللہ امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان
داشتہ اند چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت با ایمان باشد چنانکہ در حدیث من زار
قبری وجبت لہ شفاعتی این نکتہ بیان کردہ اند اللہم ارزقنا ۔ رواہ البخاری ۔ **وعن انس** ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال کان النبی
گفت انس بود پیغمبر ۔ صلی اللہ علیہ وسلم یغیر اذا طلع الفجر ۔ غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت برآمدن صبح و غارت
ساختہ در دوانیدن اسپان برای قتل و نہب شایع و رشہ شد لفظ آن بود کہ چون بر سر قومی بغارت میرفت در ہنگام نماز بامداد
میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنجا چنانکہ میگوید ۔ وکان یستمع الاذان ۔ و بود آنحضرت کہ گوش می نہاد اذان را ۔ فان
سمع اذانا امسک ۔ پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد کہ مسلمانانند ۔ والا اغار ۔ و اگر نمی شنید
غارت میکرد کہ کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقہیہ آمدہ است
کہ اگر قومی اذان گفتن ترک دہند مستحق قتال میشوند کہ اگرچہ سنت است اما شعار اسلام است ۔ فسمع رجلا یقول ۔
پس شنید آن حضرت یکباری کہ غارت زدہ بود مردی را از آن قوم کہ میگوید ۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال رسول اللہ ۔ پس گفت
پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی الفطرۃ ۔ بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواہی داد بایمان وی ۔ ثم قال ۔ پس گفت
آن مرد ۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم خرجت من النار ۔ این تاکید است
مر ایمان او را و معنی آن است کہ برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشوی آن در آتش در آئی آخر بیرون
می آئی از آن فنظروا الیہ ۔ پس نگاہ کردند بسوی آن مرد تا بدانند کہ کیست ۔ فاذا ہو راعی معزی ۔ پس ناگاہ وی
چرانندہ بزہا است و معزی بکسر میم و سکون عین و زای بار و قصر و بفتحتین و فتح و سکون بر خلاف ضان ۔ رواہ مسلم ۔
وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع المؤذن ۔ کسی کہ بگوید ہنگام شنیدن
اذان ۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمدا عبدہ ورسولہ رضیت باللہ ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا ۔
شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشتہ است ۔ غفر لہ ذنبہ ۔ آمرزیدہ شود مر او را گناہ وی یعنی صغائر چنانچہ

شہید ناسست — رواہ مسلم — **وعن عبد اللہ** بن مغفل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین کل اذانین صلوٰۃ بین کل اذانین صلوٰۃ — در میان ہر دو اذان نماز است — ثم قال فی الثالثۃ — بعد از ان فرمود در کرت سوم لمن شاء — ہر کرا خواہد یعنی لازم نیست کہ بگذارد اگر خواہد بگذارد و اگر خواہد نگذارد — متفق علیہ — مراد از دو اذان اذان و اقامت است و اقامت را نیز اذان گفتہ از جہت مشابہت و مجاورت چنانکہ قمرین گویند شمس و قمر را و عمرین ابوبکر و عمر را و اما حنفی بودن اینکہ حقیقۃً یا از جہت آنکہ اذان بمعنی اعلام است و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکہ اذان اعلام است بدخول وقت نماز و مراد از اذان نماز است کہ بعد از اذان نماز باید کرد کہ وقت شریف است و دعا در وے مستجاب یا اشارہ است بنوافل یا پیش از فرض و مستحب داشتہ کہ درین حکم است در نماز مغرب است کہ بعد از اذان و پیش از ادائے فرض نماز مکروہ است چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس مروی است کہ گفت چون اذان میداد مؤذن برائے مغرب بر میخاستند قومے از صحابہ و مبادرت میکردند بستونہا — مسجد و میگذاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکہ آنحضرت صلعم از خانہ بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و در زیادت کرد مسلم کہ چون غریبے در مسجد در می آمد گمان می برد کہ نماز فرض گزاردہ شدہ است از بس کہ مردم را در نماز میدید یعنی مردم گمان می بردند کہ این دو رکعت راتبۂ مغرب بودہ چنین است کہ این دو رکعت بود کہ بعد از اذان میگزاردند و آن حضرت تقریر فرمودہ بود و صحابہ را دران و امام ابو حنیفہ میگوید کہ این در اول بود کہ چون نہی کردہ شدہ بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کردہ ایم

الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامام ضامن — امام پذیرندہ و بر ذمہ و بر خود گیرندہ است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر سیاردہ قرأت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع در یابند او را و نگاہ میدارد بر ایشان افعال صلوٰۃ و اعداد رکعات را — والمؤذن مؤتمن — و اذان گوئندہ امانتدار است در محافظت اوقات در نماز و روزہ — اللہم ارشد الائمۃ — خداوندا راہ راست نما امامان را و توفیق دہ ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال — واغفر للمؤذنین — و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تفریطے کہ بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکے از امامت و اذان بر دیگرے مقصود نیست بلکہ مقصود بیان حال ہر یک و دعا بخیر است مر ہر کدام را فافہم — رواہ احمد و ابوداؤد والترمذی والشافعی و فی اخری لہ بلفظ المصابیح — و در روایت دیگر شافعی را لفظے است کہ در مصابیح است کہ گفتہ الائمۃ ضمناء والمؤذنون امناء فارشد اللہ الائمۃ وغفر للمؤذنین — **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اذن سبع سنین — کسے کہ اذان گوید ہفت سال محتسبا — حسبۃً للہ برائے طلب اجر و ثواب و رضائے او کتبت لہ براءۃ من النار — نوشتہ شود برائے وے بیزاری از آتش دوزخ — رواہ الترمذی وابن ماجہ — **وعن عقبۃ** بن عامر صحابی مشہور است والی مصر بود از جانب معاویہ بعد از برادر وے عتبہ بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد او را و فات

یافت ودرسنۃ ثمان وخمسین - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعجب ربک من راعی غنم - عجب دارد پروردگار تو
یعنی عظیم است نزد وے وراضی است ازاذان از چرانندہ گوسفندان - فی راس شظیۃ للجبل - در سر بلندی از کوہ -
یؤذن بالصلوٰۃ ویصلی - اذان میگوید برائے نماز ہرچند جماعت ندارد ومیگذارد نماز را - فیقول اللہ - پس میگوید
خدائے عزوجل - بفرشتگان - انظروا الی عبدی ہذا - نظر کنید بسوئے بندۂ من کہ این ست - یؤذن ویقیم الصلوٰۃ -
اذان میگوید وبرپا میدارد نماز را - یخاف منی - میترسد از من در ترک سنت ودر وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است
در صورت تعددی - قد غفرت لعبدی - بتحقیق آمرزیدم این بندۂ خود را - وادخلتہ الجنۃ - ودر آوردم او را در بہشت - رواہ ابوداؤد والنسائی
وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ علی کثبان المسک یوم القیمۃ - سہ کس بر تلہائے مشک اند
روز قیامت - کثیب بمعنی تل ریگ کثیب گرد کردن - عبد ادی حق اللہ وحق مولاہ - یکے بندہ کہ بگزارد حق خدا را
وحق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرمودۂ شرع است حق خدا ست مقصود آن ست کہ طاعت خدا میکند در ہمہ
ابواب وبا نگاہبانی بر وے بیشتر است - ورجل ام قوما وہم بہ راضون - ودیگر مردے امامت کرد گروہے را وایشان
از وے راضی اند بجہت رعایت احکام وارکان شرعی وآداب نماز وصحت قرات وحسن آن - ورجل ینادی بالصلوٰت
الخمس - دیگر مردے کہ اذان میگوید پنج وقت نماز را - کل یوم ولیلۃ - ہر روز وشب - رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث غریب - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤذن یغفرلہ مدی صوتہ - بانگ نماز
گوئندہ آمرزیدہ میشود مراد او را تا نہایت آواز او یعنی بر مقدار کہ آواز بلند کند مغفرت نیز ہمان مقدار باشد اگر آواز او تا
رسانند غایت مغفرت یا بدو احتمال دارد کہ مراد آن باشد کہ اگر او را گناہان باشند کہ پر کنند این مسافت را کہ از مکان اذان تا
تا جائے کہ آواز میرسد آمرزیدہ میشود برائے او - مؤذن یعنی اول است روایت مد صوتہ - ویشہد لہ کل رطب ویابس -
وگواہی میدہد برائے او ہر تر وخشک اگرچہ ظاہر این لفظ در نباتات است یا در جمادات ونباتات امر او ہر چیز است
چنانچہ در قول حق سبحانہ ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند کہ چون جمادات ونباتات گواہی دادند حق آنہا
بطریق اولے دہند - وشاہد الصلوٰۃ یکتب لہ خمس وعشرون صلوٰۃ - وحاضر آئندہ نماز را بسبب اذان نوشتہ میشود
مر او را بیست وپنج نماز چنانکہ در احادیث آمدہ است کہ نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنہا گزاردن بیست وپنج درجہ واین
راجع بفضل اذان ست کہ بسبب وے جماعت شد وباین درجہ رسیدہ - ویکفر عنہ ما بینہما - وبخشیدہ میشود مر او را گناہان کہ واقع
میشوند در میان ہر دو نماز کہ حاضر آمدہ است برائے آنہا - رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجہ وروی النسائی - ودر روایت کردہ
نسائی - الی قولہ - تا قول وے - کل رطب ویابس - وفضل مشاہد صلوٰۃ را روایت نکردہ - وقال - وگفتہ است نسائی
این زیادتی را کہ - ولہ مثل اجر من صلی - ومر مؤذن راست مثل ثواب کسے کہ نماز گزاردہ است چہ دال بر خیر مثل فاعل است
در ثواب یعنی وے نیز داخل ثواب میگردد کہ سبب اجتماع ایشان برائے نماز شدہ نہ آنکہ مؤذن را ثواب مقدار ثواب تمام

نماز گزارندگان می باشند تا لازم می آید کہ اذان افضل از نماز ہست **وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت** عثمان بن ابی العاص ثقفی کہ صحابی مشہور ہست عامل گردانیدہ بود او را آن حضرت بر طائف و ہمچنان بود در حیات آنحضرت علیہ السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم۔ یا رسول اللہ اجعلنی امام قومی۔ بگردان مرا امام قوم من۔ قال انت امامہم۔ فرمود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت۔ واقتد باضعفہم۔ واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرأت و دیگر ارکان چنان مکن کہ ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دہند۔ واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانہ اجرا۔ و بگیر مؤذنے را کہ نگیرد بر اذان خود اجرت را۔ رواہ احمد وابوداود والنسائی۔ **وعن ام سلمۃ** رضی اللہ عنہا۔ قالت علمنی رسول اللہ۔ گفت ام سلمہ تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اقول عند اذان المغرب۔ این کہ بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را۔ اللہم ہذا اقبال لیلک۔ خدایا این وقت پیش آمدن شب تست کہ پیدا کردۂ آن را۔ وادبار نہارک۔ و وقت پشت دادن روز تست واصوات دعاتک۔ و این آوازہائے خوانندگان تست بسوئے عبادت تو یعنی وقت آوازہاست و در روایتے حضور کہ زیادہ آمدہ است۔ فاغفرلی۔ و در روایتے اسالک ان تغفرلی۔ رواہ ابوداود والبیہقی فی الدعوات الکبیر۔ **وعن ابی امامۃ** او بعض اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ہست از ابی امامہ باہلی کہ صحابی مشہور ہست یا از بعض اصحاب آن حضرت یعنی این حدیث را بعض رواۃ از ابی امامہ روایت کردہ اند و بعض مجمل آوردہ و گفتہ عن بعض اصحاب رسول اللہ بے آنکہ نام صحابی ببرد۔ قال ان بلالا اخذ فی الاقامۃ۔ گفت کہ بلال شروع کرد در اقامت گفتن۔ فلما ان قال۔ پس چون گفت۔ قد قامت الصلوٰۃ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اقامہا اللہ وادامہا۔ برپا دارد نماز را خدا و پایندہ دارد آن را۔ وقال فی سائر الاقامۃ۔ و گفت آن حضرت در باقی الفاظ اقامت کنحو حدیث عمر فی الاذان۔ مانند حدیث عمر در اذان کہ در فصل اول گذشت یعنی بگوید ہر چہ بشنود و تفصیل در ان حدیث مبین گشتہ ہست۔ رواہ ابوداود **وعن انس قال قال** رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامۃ۔ رد کردہ نمی شود دعا میان اذان و اقامت ظاہر عبارت این حدیث عام تر است کہ خواہ متصل باذان کند یا بفاصلہ و بہتر آن ست کہ متصل کند تا موافق گردد بحدیث آیندہ کہ فرمود عند النداء۔ رواہ ابوداود والترمذی۔ **وعن سہل بن سعد قال**۔ گفت سہل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشہور ست و آخر من مات من الصحابۃ بالمدینۃ۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثنتان لا تردان۔ دو خصلت رد کردہ نمی شوند او۔ یا گفت۔ قلما تردان۔ کم است کہ رد کردہ شوند و قلت کنایت از عدم ست۔ الدعاء عند النداء۔ یکے دعا نزد اذان وعند الباس۔ و دیگر دعا نزد جنگ با کافران۔ حین یلحم بعضہم بعضا۔ در وقتے کہ بچسپند بعضے از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن و بہم چسپیدن در جنگ ہر دو آمدہ و التحام نیز باین معنی ست و لحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا ہر دو روایت ہست۔ وفی روایۃ۔ و در روایتے بجائے عند الباس۔ وتحت المطر۔ آمدہ و ظاہر عبارت آن ست کہ زیر باران باشد

وباران بروے می بارید، باشد واحتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتے آمده است۔ رواه ابوداود
والدارمی الا انه لم یذکر۔ این حدیث را ابوداود ودارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را
که وتحت المطر۔ **وعن عبدالله بن عمرو قال رجل**۔ گفت مردے۔ یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا۔ یا رسول خدا بدرستیکه
مؤذنان زیاده میشوند برما در اجر وثواب که ایشان اذان میگویند وما نمی گوئیم۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون۔ بگو آنچه مؤذنان میگویند واجابت کن ایشان را۔ فاذا انتهیت فسل تعطه۔ پس چون تمام
رسی بخواه از خدائے تعالیٰ بدهند ترا داده شوی آن را این زیادت است بر جواب و اشارت است باآنکه اگر جواب مؤذن
بگوید وبعد از آن دعا کند زیاده میشود در فضل۔ رواه ابوداود۔ واز این حدیث مستفاد می شود که دیگری نیز جواب مؤذن بگوید
که ثواب اذان بیابد برخلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی درکار نیست

الفصل الثالث

عن جابر قال سمعت النبی۔ گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا
سمع النداء بالصلوٰة۔ میگوید که چون شیطان می شنود آواز اذان را۔ ذهب۔ میرود ودور میرود۔ حتی یکون مکان الروحاء
تا آنکه میباشد در جائے روحاء بفتح را وسکون واو ومد۔ قال الراوی۔ گفت راوی۔ والروحاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا
روحاء از مدینه بر سی وشش میل است وبعض چهل نیز گفته اند رواه مسلم۔ **وعن علقمة بن وقاص** قال انی لعند معاویة۔ گفت علقمه
که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم۔ اذ اذن مؤذنه۔ ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه۔ فقال معاویة کما قال مؤذنه
پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفت مؤذن وے۔ حتی اذا قال۔ تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوٰة قال۔ گفت معاویه
لاحول ولا قوة الا بالله فلما قال۔ پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال گفت معاویه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم۔ ودر
ثانیه العلی العظیم زیاده کرد۔ وقال بعد ذلک ما قال المؤذن۔ وگفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن۔ ثم قال سمعت رسول الله۔
پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلک۔ گفت آن را که من گفتم۔ رواه احمد۔ **وعن ابی هریرة**
قال کنا مع رسول الله۔ گفت ابوهریره بودیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی۔ پس بایستاد بلال درحالے
که اذان میگوید۔ فلما سکت قال رسول الله۔ پس چون تمام کرد بلال اذان را وخاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من قال
مثل هذا یقینا دخل الجنة۔ هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از روئے یقین در آید بهشت را۔ رواه
النسائی۔ سوق حدیث از برائے بیان فضل مجیب مؤذن است با فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسیکه مثل
گفته وے گفت این باشد ثواب وے نیز خواهد بود۔ **وعن عائشة** رضی الله عنها۔ قالت کان النبی۔ گفت عائشه
بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد۔ چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت۔ قال۔ میگفت وانا
وانا وانا۔ یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است۔ رواه ابوداود۔ **وعن ابن عمر** ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة۔ کسیکه اذان گوید دوازده سال ثابت گردد ووجب گردد

مر او را بہشت ساختند در فصل ثانی ہفت سال فرمود و شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از ان فضل و کرم حق
وسیع شده فرمود که اگر ہفت سال ہم گوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة
مگر آنکه براءة از شود و مراد دارند یا گویند که در آذان دوازده سال این زیادت ہست که فرمود - وکتب له بتاذینه فی کل یوم
ستون حسنة - و نوشته شود جزای اذان گفتن وی ہر روز ہر بار شصت نیکی - ولکل اقامة ثلاثون حسنة - و مر مراد اقامت
سی نیکی و ظاہر این تفاوت بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت
در آن باشد بر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله اعلم - رواه ابن ماجة - وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء
عند اذان المغرب - و ہم از وی ہمین مروی است گفت بودیم ما که امر کرده می شدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا ہمان است
که در حدیث ام سلمه گذشت رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب لواحق و تتمات آنچه گذشت در دو باب سابق -

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل - بدرستی
که بلال اذان میدہد در شب تا مردم پیش از وقت فجر استنجا و وضو میسر و مستعد نماز شوند و ازینجا معلوم میشود که برای
نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذہب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است - فکلوا واشربوا حتی
ینادی - پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان تا آنکه ندا دہد - ابن ام مکتوم - که صحابی مشہور است و وی نیز مؤذن بود و ازینجا
معلوم شود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود یکی برای تسحیر اذان
میداد و دیگری برای نماز و شافعی میگوید که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر بعد از نصف اخیر شب اذان دہد و دیگری بعد از فجر در اول
وقت - قال - گفت راوی - وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی - و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا - لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت - ندا نمیداد
تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد یعنی نزدیک شد صبح یا معنی گفته شد صبح شد و این تاویل از جہت آن کردیم که ہم
تا ندا ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از بر آمدن صبح دہد و اگر خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد
خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافہم - متفق علیه - وعن سمرة بن جندب -
صحابی مشہور است از فضلاء کوفه نزول کرد بصره روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و غیر ایشان - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال - باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان شب
میگوید - ولا الفجر المستطیل - و نه باز دارد صبح دراز که نام سپیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز
می افتد و زود مضمحل می شود و تاریک می گردد و آن را صبح کاذب گویند و تشبیه میدہند بدم گرگ و سیاه - ولکن الفجر المستطیر فی
الافق - ولیکن باز دارد صبح پراکنده منتشر شونده در کرانه آسمان یعنی از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد
و باقی ماند - رواه مسلم ولفظه للترمذی - وعن مالک بن الحویرث - کنیت او ابو سلیمان است صحابی است

اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب نزول کرده بصره را مات سنة اربع وستین فی عهد عبد الملک - قال اتیت النبی - گفت مالک بن الحویرث آمدم
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم انا وابن عم لی - من و پسر عم که او بود غالباً از برای وداع آمده بودند - فقال - پس فرمود آنحضرت - اذا سافرتما فاذّنا
واقیما - چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت در میان شما واقع شود و چون فرود - ولیؤمکما اکبرکما - و باید که امامت کند
بزرگ ترین شما - متعین شد که اذان آن یکی بگوید که نه اکبر است و مانا که آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد با اکبر افضل است و ازینجا معلوم شد که
فضیلت در اذان شرط نیست با وجود آن باید که موذن عالم باوقات و صالح و متدین و فصیح الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد -
رواه البخاری - وعنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رایتمونی اصلی - و هم از مالک بن الحویرث
که گفت گفت ما را آن حضرت بگزارید نماز را چنانچه دیدید مرا که میگزارم - واذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم - و چون در آید وقت
نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما - ثم لیؤمکم اکبرکم - پس باید که امامت کند شما را بزرگ ترین شما - متفق علیه - وعن
ابی هریرة قال ان رسول الله - گفت ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر - در هنگام برگشتن
از جنگ خیبر بسوی مدینه - سار لیلة - راند شبی - حتی اذا ادرکه الکری عرس - تا وقتیکه دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت
کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب استراحت - وقال لبلال اکلأ لنا اللیل - و فرمود بلال را که نگاهبانی
کن برای ما شب را - فصلی بلال ما قدر له - پس نماز گزارد بلال آن قدر که تقدیر کرده شد برای وی - ونام رسول الله
وخواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصحابه - و یاران وی - فلما تقارب الفجر استند بلال الی راحلته - پس چون نزدیک
طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود - مواجه الفجر - متوجه بجانب فجر [illegible] از جهت شرقی [illegible]
تقدم و در نسخه سماع لفظ [illegible] ضبط کرده اند - فغلبت بلالا عیناه - پس غلبه کرد بلال را چشمان او و بے اختیار در خواب شد
وهو مستند الی راحلته - و حال آنکه وے تکیه زده است بسوے شتر خود - فلم یستیقظ رسول الله - پس بیدار نشد پیغمبر خدا -
صلی الله علیه وسلم ولا بلال - و بیدار نشد بلال - ولا احد من اصحابه - و نه هیچ یکے از صحابه آنحضرت - حتی ضربتهم الشمس
تا آنکه زد بایشان را شعاع آفتاب یعنی بر آمد آفتاب - فکان رسول الله - پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استیقاظا
نخستین قوم از روے بیداری - ففزع رسول الله - پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از خواب رفتن و نماز فوت شدن
[illegible] جلاله حق تعالی - فقال ای بلال - پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی
تقصیر کردی - فقال بلال - پس گفت بلال - اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک - گرفت نفس مرا و عارض شد بوے آنکه گرفت
نفس ترا - قال - فرمود آنحضرت - اقتادوا - بکشید شتران را و برانید ازینجا - فاقتادوا رواحلهم شیئا - پس کشیدند
شتران خود را اندکے از آن وادی و بر آمدند و نزدیک بآنجا فرود آمدند و در سبب بر آمدن از آن وادی اختلاف
دارند کسے که تجویز نمیکند چنانکه اصحاب ما قضاے فوائت را در وقت منهی میگوید که بر آمدن بجهت آن بود که آن
وادی جاے شیطان بود که غالب شد [illegible] آفتاب و آنکه تجویز میکنند [illegible] میگویند

که سبب برآمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر آمده است ثم توضأ رسول الله — پس وضو کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وامر بلالا — وامر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز — فاقام الصلوة پس اقامت گفت بلال — فصلی بهم الصبح پس
گزارد آن حضرت با صحابه نماز بامداد را — ظاهر این حدیث آن است که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی این است در یک قول و
در قول دیگر از وے آن است که نه اذان است و نه اقامت و در بابی گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضا کرد فجر را در
غزاة [illegible] پس با اذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در این معنی از مسلم و ابی داؤد و غیر ایشان و از موطا آورده
و گفته که آنچه از مسلم در این قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات با این ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بصحت
رسیده که با اذان و اقامت هر دو گزارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت
و خواندن با جماعت و در فائته نیز این هر دو احتیاج نیست جوابش آن است که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل
ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آن است که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السغناقی — فلما قضی الصلوة پس هرگاه
که قضا کرد نماز را — قال گفت — من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها — کسی که فراموش کند نماز را پس باید که بگزارد آن نماز را
که بگزارد آن را وقتی که یاد آرد آن را — فان الله تعالی قال — زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است — واقم الصلوة
لذکری — و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خداست — رواه مسلم — تنبیه — اینجا اشکالی است
که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از
طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب
مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و وحی و الهام در نیافت گوئیم این فعل باری تعالی است
اگر در آن وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد و در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف سنت
گردد جواب دیگر آن است که هم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق
گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعضی احیان در حالت وحی مثل این حالت
روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه جریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزة حقیقت آن را نداند

فافهم و بالله التوفیق — وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا —
چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید — حتی ترونی قد خرجت — تا آنکه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون
خانه — فقها گفته اند مذهب آن است که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت در این وقت می بود
متفق علیه — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون — چون
اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتابان و دوان — وأتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار — و بیائید نماز را
در حالی که میروید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری — فما ادرکتم فصلوا — پس

آنچہ دریابید با امام پس بگزارید وما فاتکم فاقضوا و آنچہ فوت گردد شمارا دریابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاستہ بگزارید
گفتہ اند علامت مسکنت و غفلت و جلدی و متانت در بیان است برائے نماز واگر شتابی کنید و خواہید کہ تکبیر اولی دریابید
بیشتر باین ہمی بایست سعی و منہی شد شتابی کہ مذموم است این است متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوٰۃ
زیرا کہ یکے از شما وقتے کہ قصد میکند نماز را و میرود بسوے نماز فھو فی صلوٰۃ پس وے در نماز است پس نباید در حق وی تعالی
صحد و میگرداند نماز را باید کہ در ہر جا دریابد وے باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت تکبیر اولی منقول از وی
است وہذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب تہی است از فصل ثانی

الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس رسول اللہ گفت زید ابن اسلم کہ او کبار تابعین است تعریس کرد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ بطریق مکۃ شب در راہ مکہ شاید کہ قصہ متعدد است یا از وہم راوی ست والا وقوع
تعریس در طریق مدینہ بود و مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث ابی ہریرہ است کہ گذشت و گفتہ کہ در وقت رجوع
از خیبر بود و در بعض ازینہا و ہمہا ظاہر می گردد ووکل بلالا ان یوقظہم للصلوٰۃ و وکیل گردانید آنحضرت بلال را کہ بیدار
گرداند صحابہ را در وقت نماز فرقد بلال ورقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند اصحاب حتی استیقظوا تا آنکہ
بیدار شدند وقد طلعت علیہم الشمس وحال آنکہ بتحقیق طالع گردید بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم
وقد فزعوا و بتحقیق ترسیدند بر فوت شدن فامرہم رسول اللہ پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان
یرکبوا کہ سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکہ بیرون آیند از ان وادی وقال ان ہذا واد بہ شیطان
و گفت آنحضرت کہ این وادی ست کہ در وے شیطان است فرکبوا حتی خرجوا من ذلک الوادی پس سوار
شدند تا آنکہ بر آمدند از آن وادی ثم امرہم رسول اللہ پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ان ینزلوا کہ فرود آیند نزدیک بہ آن وادی وان یتوضؤا وامر کرد کہ وضو سازند وامر بلالا ان ینادی للصلوٰۃ
وامر کرد بلال را کہ اذان گوید برائے نماز او یقیم یا اقامت گوید شک راوی است فصلی رسول اللہ پس نماز بگزارد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعہم پس برگشت از نماز و حال آنکہ بتحقیق دید ترس
ایشان فقال یا ایہا الناس ان اللہ قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت از برائے تسلی و ازالہ فزع ایشان ای مردمان بدرستی
کہ خدائے تعالی گرفت جانہائے ما را در خواب ولو شاء لردہا الینا فی حین غیر ہذا واگر میخواست باز میگردانید جانہائے ما را
بسوے ما در وقتے جز این وقت یعنی پیش ازین وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوٰۃ او نسیہا پس چون خواب کند یکے
از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیہا پس بیدار گردد یا یاد آرد و بشتابد بسوے نماز فلیصلہا کما کان
یصلیہا فی وقتہا پس باید کہ بگزارد نماز را چنانکہ بود کہ میگزارد آن را در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سائر
شرائط و آداب ثم التفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ پس روے گردانید و گریست

آن حضرت بجانب ابوبکر صدیق ـ فقال ـ پس گفت آن حضرت ـ ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی ـ بدرستی که شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وے ایستاده است و نماز میگزارد ـ فاضجعه ـ پس بخوابانید او را و بپهلو خفتانید او را بزمین ـ ثم لم یزل
یهدئه ـ پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را ـ کما یهدأ الصبی ـ چنانکه ساکن داده میشود کودک
در خواب تا بخواب رود و فی الصراح هدء هدوء آرمیدن و اهداء آرام دادن بدست زدن کودک را تا بخواب شود ـ حتی نام ـ
تا آنکه بخواب کرد بلال ـ ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا ـ پس بخواند آن حضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را
فاخبر بلال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر ـ پس خبر داد بلال آن حضرت را مانند
آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را ـ فقال ابوبکر ـ پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت ـ اشهد انک
رسول الله ـ گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی ـ رواه مالک مرسلا ـ روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید
بن اسلم تابعی است ـ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین
للمسلمین ـ دو خصلت اند آویخته شده در گردنهاے بانگ نماز گویندگان مسلمانان را و که سپرده اند در عهده ایشان
تا نگاه دارند آنها را و احتیاط نمایند و باشند و رزند تا آن دو خصلت کدام است ـ صلاتهم وصیامهم ـ روزه مسلمانان
و نماز ایشان روزه و افطار و سحر و نماز در رعایت اول وقت و آخر ـ رواه ابن ماجه

باب المساجد ومواضع الصلوة ـ مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نیز در فتح با کسر جیم نام خانه
ایست که برای نماز گزاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و موضع جبهه نیز آمده و مساجد جمع و هنگامیکه بدان تخصیص کنند مراد از مواضع صلوة
اینجا جاهاے که نماز در آن مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید:

الفصل الاول ـ عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت ـ روایت
از ابن عباس گفت هنگامے که درآمد آن حضرت خانه کعبه را و بعد فتح مکه ـ دعا فی نواحیه کلها ـ دعا کرد در کرانهاے خانه
همه کرانها یعنی در جا گوشه خانه ـ ولم یصل حتی خرج منه ـ نماز نگزارد آن حضرت در درون خانه تا آنکه بیرون آمد ـ فلما خرج رکع رکعتین
فی قبل الکعبة ـ پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش روی کعبه و مقابل آن قبل بضمتین و بسکون هر دو روایت اول
صحیح تر است ـ وقال ـ و گفت آن حضرت ـ هذه القبلة ـ این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که امر قبله
بر توجه بجانب وے قرار یافت و هرگز منسوخ نگردد و بیان معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست
و این ظاهر است و معنی آنکه توجه به بیت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست نیست چنانکه امام مالک گوید در نماز
فرض و بعض علما در نفل نیز ـ رواه البخاری ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زید ـ وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة ـ روایت است از ابن عمر که آن حضرت درآمد کعبه را ـ هو ـ آن حضرت ـ
واسامة بن زید وعثمان بن طلحة الحجبی که حاجب خانه کعبه و صاحب مفتاح وے بود و بلال بن رباح ـ همه درآمدند

فاغلقها علیه - پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم نه درآیند و هجوم نکنند و تشویش ندهند - ومکث فیها -
و درنگ کرد آن حضرت درون کعبه را - فسألت بلالا حین خرج - ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را هنگامے که بیرون آمد بلال
با آنحضرت - ماذا صنع رسول الله - چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - درون کعبه که درآمد - فقال جعل عمودا عن
یساره - پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون خانه را از جانب چپ خود - وعمودین عن یمینه - و گردانید دو ستون را
از راست خود - وثلثة اعمدة وراءه - و گردانید سه ستون را در پس خود - وکان البیت یومئذ علی ستة اعمدة - و بود خانه
کعبه در آن روز بر شش ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بجهت تغیراتے که در بناے این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب
تواریخ مذکور است - ثم صلی - پس نماز گزارد آنحضرت - متفق علیه - از این حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد
که آنحضرت درون خانه که درآمد نماز گزارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگزارد و وجه
تطبیق درین دو حدیث آن است که تواند که چون در کعبه درآمدند و در را بستند هر یکے در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آن حضرت را
در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز
گزارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز سهل و دو رکعت بود و سبک گزارده بود و نیز
بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبے بیارد که بدان صورتها که در دیوارها کشیده بودند بشوید
پس تواند که نماز گزاردن آن حضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا - یک نماز درین مسجد من
خیر من الف صلوة فیما سواه - بهتر است از هزار نماز در مسجدے که جز او است - الا المسجد الحرام - مگر مسجد حرام که نماز در وے از
نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وے آنچه مطابق احادیث
و موافق مذهب اکثر ائمه است این است بخلاف مالکیه که این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز
در مسجد حرام کمتر از هزار و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جواب بعد از تسلیم قول بافضلیت
مدینه چنانکه مذهب وے است آنکه افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد
صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه منوره است در فضیلت آن کافیست نیز مضاعفت
بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورائے آن است و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر بصد هزار فلس
ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب و جوار وے صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد
حرام باشد و این بحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و تفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست
متفق علیه - **وعن ابی سعید** الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد - بسته نشود بارها
یعنی اختیار کرده نشود سفر مگر بسوے سه مسجد - المسجد الحرام - که کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن

جاے وے را آب در حوض وارد و از ینجا معلوم شود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر شریف نیز آن
قائم است وبعضی گفته اند که این اشارت است بمنبری که آنحضرت را روز قیامت باشد ونهاده شود بر حوض که قوله این منبری که در
مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه **وعن ابن عمر** قال کان النبی می آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه ماشیا و راکبا پیاده و سوار فیصلی
فیه رکعتین پس میگزارد در وے دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی
که در اول هجرت پیغمبر اندر آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور که مسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شأن
اوست و قبا بضم قاف نام موضعی است آن مسجد این دو است متفق علیه **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها دوست و پسندیده ترین جاها از شهرها بسوے خدا مسجدهاست که در آن عبادت
خدا میکنند وبکار دین مشغول اند وابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازار است که در آنجا بکار
دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم **وعن عثمان** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد عبادت وے تعالی مسجدی را بنی الله له بیتا
فی الجنة بنا کند خدای تعالی برای وے خانه در بهشت و در روایتی بنا مثله و مماثلت در [illegible] و مسجد [illegible]
و نهایت و الا مماثلت در خانه است و بنای بهشت صورت [illegible] ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجد وے بود
مانند آشیانه کنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث [illegible]
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بمسجد در اول روز
یا برود در آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده گرداند خدای تعالی برای وے طعام مهمانی یا ورا از بهشت
کلما غدا او راح هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زاء و ضم آن طعامی است که برای مهمان از اول
نزول وے پیش آرند و درین اشارت است بآنکه مسجد گویا خانه خدا است ضیافت میکند وے تعالی زائران را وچون
نمی گزارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را [illegible] از زیارت و مراقبات که در [illegible]
چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه **وعن ابی موسی** قال قال [illegible]
روایت است از ابی موسی اشعری گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگ ترین مردم
از روے اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورترین ایشان است پس دورترین ایشان در راه رفتن
باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسیکه [illegible]
و انتظار می برد نماز را تا گزارد آن را با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام بزرگ تر است از روے اجر از آن
کسی که می گزارد نماز تنها پس میخوابد و انتظار جماعت نمی برد اگرچه در اول وقت میگزارد [illegible]

قلیل یا باکسے که احق با مامت نیست گزارد و دیگرے انتظار جماعت کثیر برد و بکسے گزارد که احق با مامت ست
باین قیاس عظیم تر باشد اجر از وے خصوصاً اگر باعث بران تکاسل و تهاون بود و این سنت ست در فضیلت انتظار
در تهجد نزد حنفیه متفق علیه — وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد — خالی شد جاهائے
گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه رفتند ساکنان آن یا از آنجا بجائے دیگر — فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد — پس
خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله ایست از انصار که بیایند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند
نزدیک مسجد — فبلغ ذلک النبی — پس رسید این خبر انتقال ایشان بپیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم — پس گفت
آن حضرت مر ایشان را — بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد — رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منازل
خود در قرب مسجد — قالوا نعم — گفتند آرے یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم ما آن را — فقال یا بنی
سلمة دیارکم تکتب آثارکم — پس گفت آن حضرت ای بنی سلمه لازم گیرید جاهائے خود را که آنجا می باشید نوشته شود
در نامهٔ اعمال ثواب گامهای که شما مینهید در آمدن در مسجد — دیارکم تکتب آثارکم — لازم گیرید دیار خود را نوشته می شود
آثار شما مکرر فرموده از برائے تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هر چند از دور تر می آئید ثواب بیشتر می یابید
رواه مسلم — وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله —
هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدائے تعالی — یوم لا ظل الا ظله — روزے که نیست
هیچ پناهے بجز پناه وے وظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و حرز و تکلیم و راحت و نعمت نیز آید و بعضے گفته اند
که می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفتاب قیامت در امان باشند — امام عادل — یکے از ان هفت پادشاهے
عادل ست که در رعیت پروری و داد گستری بر فرموده خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد — وشاب
نشأ فی عبادة الله — دوم جوانے که پیدا شده در پرستش خدا هم از کودکی تعبد و صلاح برخاسته — ورجل قلبه معلق
بالمسجد اذا خرج منه — سوم مردے که دل وے آویخته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از ان — حتی یعود الیه — تا آنکه
باز گردد بسوئے مسجد و بیاید در وے — ورجلان تحابا فی الله — چهارم هر یکے از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت
خدا و دین وے و طلب رضائے وے و تقرب بوے تعالی — اجتمعا علیه وتفرقا علیه — فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا
شدند بر محبت خدا کنایت ست از خلوص محبت و حضور و غیبت — ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه — پنجم مردے که یاد کرد
خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برائے آن ست که تکلف و ریا در ان مدخلے نباشد — ورجل دعته امرأة ذات
حسب وجمال — ششم مردے که خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد — فقال انی اخاف الله — پس آن مرد
گفت بیان خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت بآن زن بدرستی که من میترسم خدا را — ورجل تصدق بصدقة — هفتم مردے که
صدقه کرد بنوعے از صدقه — فاخفاها — پس پنهان کرد صدقه را — حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه — تا آنکه نداند دست چپ او

او آنچه مسجد هر دو سنت است او کنایت است از غایت نزه و اخفا متفق علیه ـ وعنه قال قال رسول الله ـ وهم از ابی هریره
است گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته ـ نماز مرد که میگزارد در مسجد
بجماعت زیاده گردانیده می شود ثواب آن در نماز او که میگزارد تنها در خانهٔ خود ـ وفی سوقه ـ و در بازار خود که دران برای
کسب و تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا ـ بیست و پنج درجه ـ و ذلک انه اذا توضأ ـ و آن تضعیف ثواب
بسبب آن است که چون وضو کند مرد ـ فاحسن الوضوء ـ پس نیکو کرد وضو را و رعایت کرد آداب و شرائط آن را ـ ثم خرج
الی المسجد ـ پس بیرون آید بسوی مسجد ـ لا یخرجه الا الصلوة ـ در حالتیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن
بر وجه مسنون نه غرضی دیگر ـ لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة ـ نمی نهد گامی مگر آنکه بلند گردانیده می شود مر او را بآن گام پایه
در ثواب ـ وحط عنه بها خطیئة ـ وکم کرده می شود از وی بآن گام گناهی ـ فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه ـ پس چون نماز
گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بر وی ـ مادام فی مصلاه ـ تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود
و برنخاسته از آنجا و درود ایشان چنین میفرستند که ـ اللهم صل علیه اللهم ارحمه ـ خداوندا درود و برکت بفرست بر وی خداوندا رحمت کن او را ـ
ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة ـ وهمیشه است یکی از شما در نماز تا آنگاه انتظار میبرد نماز را این را از برای بیان
فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان می شود ـ وفی روایة
و در روایتی این چنین آمده است که ـ قال ـ گفت آنحضرت ـ اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه ـ چون در آمد مسجد را در حالت
که تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن ـ وزاد فی دعاء الملائکة ـ و زیاده کرده است درین روایت در دعای فرشتگان
این عبارت را که ـ اللهم اغفر له ـ خداوندا بیامرز او را ـ اللهم تب علیه ـ خداوندا رجوع کن برحمت بر وی ـ مالم یؤذ فیه ـ مادام
که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود ـ مالم یحدث فیه ـ مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن
نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات آمده مالم یحدث است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا
و ازین جا معلوم می شود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آن است و اگر از آنجا برخاسته جای دیگر رود این
فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ به خلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه ـ وعن ابی اسید
بضم همزه و فتح سین صحابی انصاری است ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم
المسجد فلیقل ـ و وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را ـ اللهم افتح لی ابواب رحمتک ـ خداوندا
بکشای برمن درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق نماز و ران یا در نماز بکشف حقائق آن
واذا خرج فلیقل ـ و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید ـ اللهم انی اسئلک من فضلک ـ خداوندا من سوال می کنم ترا و می طلبم از تو زیادتی
فزونی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب می کند و توان که مراد عود به مسجد باشد

گر چه بپایۂ ثواب برابر نیست که بار اول حاصل شده - رواه مسلم - وعن ابی قتادة ان رسول الله - ور
ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است حضور وی در بدر مختلف فیه است و در باقی مشاهد حاضر شده و همه مشاهد را از فضلاء صحابه بود
قال - گفته است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین - چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو
رکعت پیش از آنکه بنشیند - متفق علیه - و این حدیث متمسک شافعیه است در آنکه تحیة المسجد بحکم
فرموده امر است برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر وجوب است و الا لازم آید که تحیه باشد پیش از
باتفاق - وعن کعب بن مالک صحابی مشهور و تخلف او از غزوه تبوک و توبه وی از امهات قرآن
رضی الله عنه از قدماء اسلام - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی - کعب بن مالک گفت
که نمی آمد از هیچ سفری مگر روز و در وقت چاشت - فاذا قدم بدأ بالمسجد - پس چون قدوم میکرد آغاز میکرد
بدرآمدن در مسجد - فصلی فیه رکعتین - پس میگزارد در مسجد دو رکعت - ثم جلس فیه - پس می نشست در مسجد تا
وسعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین حدیث استدلال بر صلوة ضحی کرده اند و تحقیق این در باب
صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی - و ازین حدیث استحباب مسافر بعد از قدوم در مسجد جلوس کردن تا آنکه
شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا - متفق علیه - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد - هر که بشنود مردی را که طلب میکند گمشده را در مسجد
فلیقل لا ردها الله علیک - پس باید که گوید باز نگرداند آن گمشده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آن را -
فان المساجد لم تبن لهذا - زیرا که مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه عبادت نیست مانند خرید
و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد از برای غیر عبادت
نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواهد که مسلمانی گمشده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار
نگردد و در نیابد والله اعلم - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة
کسی که بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز است یا سیر و در فصل ثانی بیاید کسی که بخورد ازین دو
یعنی پیاز و سیر - فلا یقربن مسجدنا - پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را - فان الملائکة تتأذی مما یتأذی منه الانس - پس بدرستی که آزار
می یابند فرشتگان از چیزی که آزار می کشند آدمیان از بوهای ناخوش و هرچه بوی ناخوش دارد از
و غیر آن مکروهات درین حکم داخل است از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجالس علم و ذکر
و سائر مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص مسجد نبوی نیست و انداز بعضی روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعضی مسجدی
نیز واقع شده و آن مخصوص بزمان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد بود
متفق علیه - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة - آب دهن افگندن در مسجد

گناه است - وکفارتها دفنها - و پوشنده آن گناه و دور کننده بزه آن را گور کردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شود
گور باید کرد که بزه آن را می برد و بزاق و بصاق و بساق لغات است و بمعنی آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن است
آن را ریق گویند متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی - ظاهر
گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها وسیئها - کارهای نیک امت
و کارهای بد ایشان - فوجدت فی محاسن اعمالها - پس یافتم در کارهای نیک امت - الاذی یماط عن الطریق - پلیدی
و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - ووجدت فی مساوی اعمالها - و یافتم در کارهای
بد ایشان - النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن - آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه که آن را نخامه نیز گویند آب دهن
که از سینه بر آید یا از بینی - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة -
چون ایستاد یکی از شما بنماز - فلا یبصق امامه - پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله - فانما یناجی الله -
و در بعض نسخه فانه یناجی الله - ما دام فی مصلاه - زیرا که وی مناجات میکند و توجه می آرد بخدای تعالی را مادام
که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب
نبود - ولا عن یمینه - و نه بیندازد بجانب دست راست خود - فان عن یمینه ملکا - زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ
عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت الٰهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود
نزد نماز از برای تائید و الهام مر مصلی و آمین گفتن برای دعای او و حکم زائر دارد و حق مزور آنست که اکرام کند زائر را
زیاده بر آنچه میکند با آنهایی که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند - ولیبصق عن یساره - و باید که بیندازد آب دهن را بجانب
چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پای خود - فیدفنها - پس گور کند آن را - وفی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری - و در روایت
ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه وعن عائشة
رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه - آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن - لعن الله
الیهود والنصاری - لعنت کناد خدای تعالی یهود و نصاری را - اتخذوا قبور انبیائهم مساجد - که ساختند گورهای پیغمبران خود را
مسجدها - متفق علیه - چون نزدیک آن حضرت قرب اجل را و ترسید از امت که مبادا التفات بقبر شریف وی آن کنند که یهود و نصاری
بقبور انبیای خود کردند و بیان کرد حال ایشان را بر نهی از آن لعن بر یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفته اند بر دو وجه
متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و قصد عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بتها را بپرستند دوم آنکه مقصود
و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب
و رضای وی تعالی است و موقع عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم
انبیای او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه

در وے چیز از شرک نیز هست اگرچه خفی ست و بهره و طریق این متوجه ست و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک
و تعظیم حرام ست و هیچ کس را در آن خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجد بنا کنند یا نماز کنند بے قصد توجه بجانب آن
تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست و باید نورانیت ارواح ایشان عبادت کمالے و قبولے یابد
در آنجا منع و نهی لازم نمی آید و باکے نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی - وعن جندب نام ابو ذر غفاری و در نام
رضی الله عنه اختلاف بسیار ست و جندب خیری از صحابه نیز هستند یکے جندب بن عبد الله بجلی و جندب تمیمی تا اینجا مراد ست
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت - الا وان من کان قبلکم - بکسران و فتح آن آگاه باشید
و بدانید که بدرستیکه کسانے که بودند پیش از شما - کانوا یتخذون قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد - بودند که میگرفتند قبرهاے
پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها - الا فلا تتخذوا القبور مساجد - آگاه باشید پس نگیرید قبرها را مسجدها - انی انهاکم عن
ذلک - بدرستی که من شما را نهی کردم ازان - رواه مسلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم - بگردانید در خانه هاے خود چیزے از نمازهاے شما که نوافل باشند تا برکت و
نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد - ولا تتخذوها قبورا - و مگیرید و مسازید خانه هاے خود را مانند
گورها که مرده صفت در وے افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت ست
خانه که در وے بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلة - میان
مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع ست بجانب جنوب زیرا که وے شمالی مکه معظمه ست
یا مراد آن ست که هیچ جهتے از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومے را بحسب اختلاف جهات بلاد
بحسب حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام - رواه الترمذی - وعن طلق بن علی قال خرجنا - طلق بن علی
که صحابی ست و روایت کرده است از وے قیس و عبد الله بن بدر جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود - وفدا الی رسول الله
قصد کنندگان بسوے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که بر رئیس قومے بیایند از براے
مهمے چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از براے بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت - فبایعناه - پس بیعت کردیم با آنحضرت
وصلینا معه - و نماز گزاردیم با وے - واخبرناه ان بارضنا بیعة لنا - و خبر دادیم آن حضرت را که در زمین ما کلیسا ایست
براے ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند - فاستوهبناه من فضل طهوره - پس طلب
بخشش کردیم ازان حضرت از باقی آب وضوے وے و در لفظ استوهبناه اشارت ست که آب وضوے آن حضرت
متبرک و عظیم ست که طلب بخشش آن از حضرت وے نمایند - فدعا بماء - پس طلبید آن حضرت آب را - فتوضأ - پس
وضو کرد - وتمضمض - و آب در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو - ثم صبه لنا فی اداوة - پس بریخت آن آب را

براے ما و ظرفے از جرم - و امرنا - و امر کرد ما را به بیرون آمدن از نزد وے - فقال اخرجوا - پس گفت بیرون آئید - فاذا اتیتم ارضکم - پس چون بیائید شما بزمین خود را - فاکسروا بیعتکم - پس بشکنید کلیساے خود را - وانضحوا مکانہا بہذا الماء - و بپاشید و تر کنید جاے آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد - واتخذوہا مسجدا - و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجاے وے مسجدے - قلنا ان البلد بعید - عرض کردیم ما که شهر ما از مدینه مطهره دور است - والحر شدید - و گرما سخت است - والماء ینشف - و آب در ظرف خشک میگردد در هواے گرم و نشف بخود کشیدن [illegible] را وکاغذ سیاهی را و خوش آب را - فقال مدوه من الماء - پس فرمود آن حضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وے آب دیگر - فانه لا یزیده الا طیبا - زیرا که بدرستی آن آب نمی افزاید در اراده آب را زیاده میگرداند این آب را که [illegible] شده است با این آب اورا برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصان نمی دارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و این از تعمیم در عالم اسباب افتاده و پرسیدند که آب در اراده حرارت آفتاب خشک نگردد پس آن حضرت تدبیر این عالم کرد و اگر ساکت می ماندند بفعل و علم آن حضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب بتمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در ان نمی بود و شک و تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است ببقیه آب وضوے و پس مانده آن حضرت و نقل آن به بلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم و آن حضرت چون در مدینه می بود آب زمزم را از عالم مکه می طلبید و تبرک می ساخت و فضل و اثر آن او که علما خوانده اند و تبرک با آثار و انوار ایشان همین قیاس است - رواه النسائی - **وعن عائشة** - رضی الله عنها قالت امر رسول الله - گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور - به برآوردن مسجد در سراها و محله ها و قبیله ها اگر چه بعید فرا باشند تا هر قومے در محله خود جماعت میکرده باشند وان ینظف ویطیب - و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و نظافت و طیب بنا و تا سعا ضبط کرده شده اند - رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه - **وعن ابن عباس** رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد - امر کرده نشده ام من از نزد حق تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها - قال ابن عباس - گفت ابن عباس براے خبر دادن از فعل مردم بعد ازان حضرت نظر بعادت نفوس آدمیان - لتزخرفنها - هر آئینه زخرف میکنید شما مسجدها را - کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه زخرف کردند یهود و نصارے و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواهند کرد و روے اندود خواهند ساخت بطلا و بعض متاخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانه ها می سازند و زخرف و مطلا میسازند اگر مسجدها خشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید - رواه ابوداود - **وعن انس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی المساجد - بدرستی که از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین بنا و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا که مردم مدح و ثناے ایشان گویند -

رواه ابو داود والنسائی والدارمی وابن ماجه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور
امتی - عرض کرده شد بر من و نموده شد مرا عملهاے امت من که بر آن ثواب می یابند - حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد او را مرد از مسجد و قذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک
و در اینجا اشارت است که مسجد بمثابه چشم انسان است که آزار میکشد روحانیت وے از آن یا مانند آب زلال است
از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت و سیراب شراب مغفرت گردد -
وعرضت علی ذنوب امتی - و عرض کرده شد بر من گناهان امت من - فلم ار ذنبا اعظم - پس ندیدم هیچ گناهے بزرگ تر
من سورة من القرآن - از فراموش کردن سوره از قرآن - او آیة - یا فراموش کردن آیتے - اوتیها الرجل ثم نسیها -
که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید است بر فراموش کننده قرآن بعد از
یاد گرفتن و بعضے از علماے شافعیه آن را در کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه - رواه الترمذی و ابو داود - وعن بریدة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد - گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت
ده مر روندگان را در تاریکی ها بمسجد ها - بالنور التام یوم القیامة - به روشنائی تمام در روز قیامت مقتبس است بقول حق عز وجل
نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا - رواه الترمذی و ابو داود و رواه ابن ماجه عن سهل بن سعد و انس
وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد - وقتے که بینید مرد را
که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وے و ملازمت می نماید او را بجماعت نمودن و مرمت کردن و جاروب دادن
و نماز گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اسے علے و اجل اقسام تعاهد اند - فاشهدوا
له بالایمان - چون کسے را بینید که این چنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع او را که وے مومن است - فان الله یقول -
زیرا که خداے تعالے میفرماید - انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر معمور میدارد مسجد هاے خدا را کسے که ایمان
آورده است بخدا و روز آخرت - رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی - وعن عثمان بن مظعون قال - گفت عثمان
بن مظعون - یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصار - دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن باز رهیم -
فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی - نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسے که خصی سازد
دیگرے را - ولا اختصی - و نه کسے که خصی شود از خود - ان خصاء امتی الصیام - بدرستی که خصی شدن امت من روزه داشتن است
که بدان شکست شهوت طبعی و نفسانی حاصل میشود و خصوصا در وقتے که امساک جوارح و اعضا و قوے از ما مشتهیات
و نا مرضیات بآن ضم گردد - فقال - پس گفت عثمان بن مظعون - ائذن لنا فی السیاحة - اذن کن ما را و دستوری ده
برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم - فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله - پس گفت آن حضرت بدرستی که
سیاحت امت من رفتن است از برائے جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است

ازبرای جهاد است باقی بیهوده و زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که سیاحة امتی فی الاسلام...
فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعضی اهل کتاب میکردند از عزلت
میگزیدند و مشاغل دنیا و لذات آن را بالکلیه ترک میدادند و گردنهای خود را قطعا خصی میکردند و از همه کس و همه چیز یکسو می شدند و ایشان را
راهب میگویند و ترهب و رهبانیت و اصل آن از رهب است بمعنی خوف. فقال پس گفت آن حضرت که ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد
انتظار الصلوة. بدرستی که ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز دگر وا نیند و توجه به پروردگار نشسته اند
و آن ترهب که رهبان می کردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نه و آن را نیز بسر نمی برند. رواه فی شرح السنة. وعن
عبد الرحمن بن عایش. بتحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابو حاتم گفته که هر که گفته است در روایت وی
سمعت رسول الله خطا کرده والله اعلم. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ربی. دیدم پروردگار خود را عزوجل
اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری است چنانکه در روایت دیگر آمده است
پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا اول است بدیدن شان تمثیل حق جل و علا بدان مثال.
فی احسن صورة. در نیکوترین صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که متجلی بصفت جمال و لطف
و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود
می کند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد که وقت شهود و فنا و تجلی تام
و انعام عام بود. قال فیم یختصم الملأ الاعلی. گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه چیز خصومت می کنند ملائکه و ملأ
از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آن است که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در بردن و نوشتن آن
مبادرت بقبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند که میان ایشان در آن فضائل در غایت که باوجود شهوات جسمانی بدان
مخصوص و متمیز می شوند. قلت. می فرماید آن حضرت که گفتم من در برابر این سوال پروردگار انت اعلم. تو دانا تری که کدام است
آن اعمال. قال. گفت آن حضرت. فوضع کفه بین کتفی. پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان
دو شانه من کنایت است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه بر کسی بعضی از خادمان خود چون مهربان شوند
و مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضه نعم. فوجدت بردها بین ثدیی. پس یافتم من سردی دست مولی
تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب
حصول علوم و انشراح قلب آن بود فرمود. فعلمت ما فی السموات والارض. پس دانستم هر چه در آسمانها و هر چه در زمین بود و این کنایت
است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و اطلاع بر آن. قال و تلا. و خواند آن حضرت مناسب این حال بقصد تشبیه و بیان کمال آن
این آیت را که. وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض. همچنین نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام را ملک
عظیم و تمامه آسمانها و زمین را. و لیکون من الموقنین. و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات حق

که آن قدر و مرتبه بندگان در درگاه حق باندگرد و بیشتر می شود. افشاء السلام - یکے فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و پیدا گفتن سلام
بر آشنا و بیگانه - و اطعام الطعام - دوم خورانیدن طعام مسکینان و محتاجان و قسمت کردن بر ایشان و امداد و اعانت نمودن
ایشان را - والصلوٰة باللیل والناس نیام - سوم نماز گزاردن در شب در حالتے که مردم در خواب باشند که آن بعید ست از ریا
و نزدیک تر ست به مشقت و پیوسته و در آن بیشتر اشارت ست باستحباب صفت تواضع و خضوع و عبادت شمرده مر
بجود و سخا و کرامت جود و عبادت ... و لفظ الحدیث کما فی المصابیح - و لفظ این حدیث
بر این وجه که در مصابیح ست - لم اجد هذا عن عبدالرحمن الا فی شرح السنة - نیافتم من آن را از عبدالرحمن بن عائش مگر
در شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح ست - وعن ابی امامة قال - گفت ابو امامه باهلی که صحابی ست
و ابو امامه از تابعین نیز ست مشهور همین صحابی ست - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله - سه کس اند
که همه ایشان خدا را ضمان اند که واجب ست بر خدا بحسب وعده وے که تخلف نمی کند نگاه داری ایشان را از فتنه و شر و کار
و نفرت و آفت دنیا و دین - رجل خرج غازیا فی سبیل الله - یکے از آن سه کس مردے ست که بیرون آمد قصد کننده غزا را
در راه خدا - فهو ضامن علی الله - پس وے بر خدا ضمان ست ... حتی یتوفاه فیدخله الجنة - تا آنکه بمیراند او را خدا
پس در آورد او را در بهشت ... - او یرده بما نال من اجر - یا بازگرداند او را بآنچه یافته ست از مال غنیمت و اجر و ثواب
دنیا نسبت به بهر تقدیر سود و سعادت دنیا و دین حاصل ست - و رجل راح الی المسجد - دوم مردے ست که رفته است
بسوے مسجد - فهو ضامن علی الله - پس وے هم ضمان ست بر خدا و واجب ست بر خدا حفظ و رعایت
و وقایت و اجر و ثواب وے - و رجل دخل بیته بسلام - سوم مردے ست که در آمده است خانه خود را بسلام -
فهو ضامن علی الله - پس وے نیز ضامن ست بر خدا و در آمدن در خانه بسلام دو معنی دارد یکے آنکه در وقت در آمدن در خانه
سلام گوید بر اهل خانه و در اینجا حصول خیر و برکت در وے و در اهل خانه او ست و دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون
نیاید از آن برائے طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات فتن ست و چون مراد درین
دو قسم اخیر ظاهر بود تصریح بآن نفرمود - رواه ابو داود - وعنه - و هم از ابی امامه است - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا - کسے که بیرون آید از خانه خود با طهارت - الی صلوٰة مکتوبة - بسوے نماز فرض - فاجره
کاجر الحاج المحرم - پس ثواب او چون اجر کسے ست که حج برآورده ست احرام بسته نماز تشبیه ست و وضو مشبه باحرام و وجه
تشبیه ثبوت اجر و ثواب ست از وقت برآمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه ... در باب فضیلت حج واقع شده
در مساوات در ثواب بحج و جز این از باب الحاق ناقص بکامل ست از جهت مبالغه و ترغیب والا اجر بقدر تعب است
اگرچه نماز از جهت ذات اهم و ارجح ست - ومن خرج الی تسبیح الضحی - و کسے که بیرون آید بسوے نماز چاشت تسبیح و سجده
بمعنی نماز نفل را گویند - لا ینصبه الا ایاه - و در تعب و مشقت نه در آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز برآید بیرون

سمعہ و ریا و غرضے دیگر۔ فاجرہ کاجر المعتمر۔ پس ثواب آنکس ہمچو ثواب کسے ست کہ عمرہ بجا می آورد و عمرہ نسبت بحج ہمچو نماز نفل است نسبت بنماز فرض۔ وصلوٰۃ علی اثر صلوٰۃ لا لغو بینہما۔ و نمازیکہ بر پئے نمازے دیگر گزارد نیست کلام بیہودہ در میان۔ کتاب فی علیین۔ نوشتہ است مکتوب در دیوان عملہا در اعلیٰ مراتب و اشرف آن ست و گفتہ اند کہ علیین نام مقامے ست در آسمان ہفتم۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم بریاض الجنۃ فارتعوا۔ وقتیکہ بگذرید شما بر مرغزارہا و بستانہاے بہشت پس بچرید۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ وما ریاض الجنۃ۔ و چیست ریاض جنت۔ قال المساجد۔ گفت ریاض جنت مسجدہا ست کہ عمل در وے سبب درآمدن در ریاض جنت است۔ قیل۔ پرسیدہ شد۔ وما الرتع۔ و چیست چریدن یعنی چیست کہ می باید چرید۔ یا رسول اللہ قال سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر رواہ الترمذی۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المسجد لشیء فہو حظہ۔ کسے کہ بیاید مسجد را برائے چیزے یعنی غرضے و کارے دینی یا دنیاوی پس ہمان چیز نصیب اوست و حاصل وقت اوست مضمون این حدیث فردیست از افراد انما الاعمال بالنیات۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن فاطمۃ بنت الحسین عن جدتہا فاطمۃ الکبریٰ رضی اللہ عنہا۔ تابعیہ ہاشمیہ است خواہر علی بن الحسین زین العابدین تزویج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب و چون وفات یافت زوج او تزویج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمہ دختر امام حسین از جدہ وے کہ فاطمہ زہرا است رضی اللہ عنہم۔ قالت کان النبی۔ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل المسجد۔ چون می درآمد مسجد را۔ صلی علی محمد وسلم۔ صلوٰۃ میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی می گفت صلی اللہ علی محمد وسلم یا اللہم صل علی محمد وسلم۔ وقال۔ و می گفت۔ رب اغفر لی ذنوبی۔ خداوندا بیامرز مرا گناہان مرا و نمی گفت اللہم صل علی یا صلی اللہ علی و اللہم اغفر لمحمد از جہت تعلیم است مر لفظ را کہ بدان تکلم نمایند یا مناسبت کہ این اسم شریف را بصلوٰۃ و رحمت ست و انکسارے کہ در اللہم اغفر لی ست۔ وافتح لی ابواب رحمتک۔ و بکشا در ہاے مہربانی خود را واذا خرج۔ و چون بیرون می آمد آن حضرت از مسجد می گفت۔ صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک رواہ الترمذی واحمد و ابن ماجہ و فی روایتہما۔ و در روایت احمد و ابن ماجہ چنین آمدہ است کہ۔ قالت۔ گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا۔ اذا دخل المسجد۔ چون می درآمد آن حضرت مسجد را۔ و کذا اذا خرج۔ و ہمچنین وقتیکہ بیرون می آمد۔ قال می گفت۔ بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ بدل۔ بجاے صلی علی محمد وسلم۔ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل۔ و گفتہ است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل۔ و فاطمۃ بنت الحسین لم تدرک فاطمۃ الکبریٰ۔ و فاطمہ دختر امام حسین در نیافتہ فاطمہ بزرگ را جدہ امام حسین در وقت وفات فاطمہ زہرا ہشت سالہ بیش نبود پس البتہ راوی درین متروک است۔

وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال نہی رسول اللہ۔ نہی کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن تناشد الاشعار فی المسجد۔ از خواندن شعرہا در مسجد و اشعر زور و باطل است کہ خواندن آن نامشروع است خصوصاً در مسجد

که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابعان وی
رضی الله عنهم و مواعظ و نصائح باشد بهمه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان
که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری برپا میکرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که
مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا - وعن البیع والاشتراء فیه - و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات
دنیا همبرین قیاس است - وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد - و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش از
نماز در مسجد اگرچه برای مذاکرهٔ علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع
مصلیان است و دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش
ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است و باین دو وجه نهی مخصوص تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات
و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآن است و باین وجه نهی از تحلق نیز خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی میباشد و در
سوم تحریمی - رواه ابو داود والترمذی - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
رأیتم من یبیع او یبتاع فی المسجد - چون بینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد - فقولوا - پس بگوئید - لا اربح الله تجارتک -
سود مند مگرداند خدای تعالی سوداگری ترا - واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة - و چون ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده را
فقولوا لارد الله علیک - پس گوئید باز مگرداند و مرساناد آن را خدای تعالی بر تو - رواه الترمذی والدارمی - وعن
حکیم بن حزام - بکسر حاء مهمله و زای - برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل سیزده سال
و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی
در جای دیگر ثبت یافته است - قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد - نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن
و کشتن قاتل در مسجد - وان ینشد فیه الاشعار - و از خواندن اشعار در مسجد - وان تقام فیه الحدود - و برپا کردن حدها مثل حد
زنا و حد شرب خمر آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند - رواه ابو داود فی سننه -
روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود - وصاحب جامع الاصول فیه عن حکیم - و روایت کرد صاحب جامع الاصول
در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاهر آن است که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین
حکیم بن حزام است و دیگر حکیم بن معاویة النمیری است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم - وفی المصابیح عن جابر -
و روایت کرد در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است - وعن معاویة بن قرة عن ابیه - تابعی است عالم
عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود
و روایت میکند از وی قتاده و شعبه و اعمش و غیر ایشان - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین
معاویه بن قره از پدر وی قره بضم قاف و تشدید راء روایت کرد که آن حضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت -

یعنی البصل والثوم - این تفسیر از راوی ست کہ گفت مراد این شجرہ پیاز و سیر ست - وقال - گفت آن حضرت من
اکلہا فلا یقربن مسجدنا - کسے کہ بخورد آنہا را پس باید کہ نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغہ ست در نا درآمدن مسجد کہ نزدیک آن نگردد
چہ جاے درآمدن - وقال ان کنتم لابد آکلیہا - گفت آن حضرت اگر ہستید شما ناچار خورندہ این دو درخت - فامیتوہا طبخا -
پس بمیرانید یعنی دور کنید بوے آنہا را بپختن و سابقا معلوم شد کہ ہرچہ بوے بد دارد از ماکولات وغیر آن داخل است
درین حکم ومراد مسجد عام ست مخصوص بمسجد نبوی نیست ومجالس ومجامع خیر ہم برین قیاس اند - رواہ ابوداود -
وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلہا مسجد - زمین ہمہ حکم مسجد دارد کہ نماز درو وے
جائز ست بے کراہت - الا المقبرۃ والحمام - مگر مقبرہ وحمام اما مقبرہ از جہت آنکہ غالب در وے قذارت واختلاط
تربت اوست بانچہ جدا می گردد از مردہ ہا از نجاست و اگر مکان طاہر و نظیف باشد پس ہیچ باکے نیست و کراہتے نہ
و بعضے برانند کہ نماز در مقبرہ مکروہ ست مطلقا از جہت ظاہر این حدیث - اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر قصد
تعظیم باشد و اگرنہ حکم مقبرہ دارد - اما حمام از جہت آنکہ محل کشف عورات وماوائے شیاطین است - رواہ ابوداود
والترمذی والدارمی - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی فی سبعۃ مواطن
نہی کرد آن حضرت از نماز گزاردن در ہفت جا - فی المزبلۃ - بفتح با وضم آن جاے سرگین انداختن و زبل بکسر
زاے سرگین و دیگر نجاسات در حکم آن ست بلکہ بعض سخت تر از آن - والمجزرۃ بفتح میم وزاے و در جاے ذبح کردن چہار پایان
از جہت محاذات نجاسات - والمقبرۃ - و در مقبرہ چنانکہ گذشت - وقارعۃ الطریق - و در میان راہ کہ جاے پا کوب
مردم ست کہ میگذرند از آن از جہت شغل خاطر گذرندگان و تنگ کردن جاے برایشان و نیز اگر مردم بے ضرورت
از پیش نماز گذرند آثم شوند و اگر ایشان را ضرورتے باشد مصلی بزہ کار میشود - وفی الحمام - و در حمام چنانکہ گذشت
وفی معاطن الابل - و در جاے نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش راہ نیابد - وفوق ظہر بیت اللہ - و بر پشت
خانہ کعبہ از جہت ترک ادب - رواہ الترمذی وابن ماجہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم صلوا فی مرابض الغنم - بگزارید نماز در جاے نشستن گوسفندان - ولا تصلوا فی اعطان الابل - و مگزارید در
نشستگاہ شتران بجہت آنکہ مذکور شد کہ نفر شتران موجب تشویش ست بخلاف گوسفندان کہ نفرے ندارند و تشویش
نمی رسانند - رواہ الترمذی - واختلاف کردہ اند در آنکہ نہی برائے تحریم ست یا تنزیہ و بر ہر تقدیر علت نہی نہ آنست
کہ مکان نجس ست والا جائز نباشد ولاکن نجاسہ مختص نیست دران و نیز برین تقدیر ظاہر آن بود کہ می گفتند نہی کرد از گزاردن
نماز در مکان نجس بلکہ علت ہمسائگی نجاست و قرب اوست حتے کہ اگر بساطے گستردہ باشند و بالاے سجادہ نماز کنند
نیز مکروہ ست - وعن ابن عباس قال لعن رسول اللہ - گفت ابن عباس لعنت کردہ ست پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
زائرات القبور - زنان را کہ زیارت کنند قبرہا را بدانکہ آن حضرت در ابتداے حال منع کردہ بود از زیارت قبور

مردان را و زنان را پس از ان رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعض میگویند
که این رخصت شامل ست مردان و زنان را اگرچه بصیغهٔ مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع ست در غالب احکام که
خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند دران و بعض گویند رخصت مخصوص مردان ست و زنان باقی اند بر نهی از جهت
کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگرچه از خصوص مردان ست چنانکه ظاهر ست مؤید این قول است - والمتخذین علیها المساجد
والسرج - و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده بزرگان بجانب قبور
بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعض حرام ست اگرچه نه بقصد تعظیم باشد از جهت
اسراف و تضییع مال و بعض گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در ساحه چراغ کاری میکرده باشند جائز است و در نصوص
چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگرست که قبر دران منظور نیست - رواه ابوداود والترمذی والنسائی

وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی - گفت ابوامامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای
البقاع خیر - که بین از جاها بهتر ست و این سخن سوال از بدترین بقعه ها نیزست کما لا یخفی - فسکت عنه - پس خاموش ماند
آنحضرت از جواب این سوال - وقال - و گفت آن حضرت - اسکت حتی یجیء جبریل - خاموش می باشم تا آنکه بیاید جبریل -
فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبریل - وجاء جبریل - و آمد جبریل علیه السلام فسأل - پس پرسید
آن حضرت - فقال ما المسؤل عنها باعلم من السائل - پس گفت جبریل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام
یکی از آنها خیرست دانا تر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام است چنانکه شما نمیدانید - ولکن اسأل ربی -
ولیکن میپرسم پروردگار خود را تبارک و تعالی ثم قال - پس گفت - جبریل - یا محمد انی دنوت من الله دنوا - من نزدیک
شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که - ما دنوت منه قط - نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز - قال گفت
آن حضرت - وکیف کان - و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی - یا جبریل قال - گفت جبریل - کان بینی وبینه -
بود میان من و میان خدا - سبعون الف حجاب من نور - هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبریل روحانی ست
آن جا حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب بنسبت بمخلوقات ست نه بنسبت بخالق و حق سبحانه محجوب نیست
محجوب نیست گاه چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی
و نورانی روحانی و آدمیان بعض محجوب اند بروئیت نفس از منعم و بعض بروئیت اسباب از مسبب و بعض بروئیت شهوات
مباحه و محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسما و صفات و افعال حق
و کروبیان محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس **بیت** پرده همه پرده هاست خیال : نامند او را پرده
الا جلال * و بالجمله صفات پرده ذات اند و انه لیغان علی قلبی هم ازین قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست
و اگر پرده نباشد کائنات بنور ذات سوخته گردد **بیت** هست ازین پرده گفت و گوی من و تو * چون پرده برافتد نه

مالی وبهمن - رمزے ازین معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل بگو که نهایت مرتبهٔ قرب
رسیدم واز حق سبحانه پرسیدم - فقال - پس گفت وے سبحانه - شر البقاع اسواقها - بدترین جایها بازارها ست -
وخیر البقاع مساجدها - وبهترین جایها مسجدها ست - رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر - روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود
از ابن عمر ودر اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث

عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت
ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود - من جاء مسجدی هذا - کسے که بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است ومساجد
دیگر تابع وے وفرع وے خواهند بود درین حکم - لم یأته الا لخیر یتعلمه او یعلمه - نیاید برائے کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند
دیگرے را ونماز وذکر واعتکاف نیز همین حکم دارند وتخصیص تعلیم بجهت اظهار فضیلت وے ست - فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله
پس آن کس در اجر وثواب بسبب مجاهدهٔ نفس همچو کسے ست که جهاد میکند در راه خدا - ومن جاء لغیر ذلك - وکسے که بیاید
برائے کار دیگر جز امر خیر همچو لهو ولعب وعبث وغرور - فهو بمنزلة الرجل ینظر الی متاع غیره - پس آن کس همچو مردیست که می نگرد
بجانب متاع دیگرے که این مرد آن متاع ندارد وحسرت میخورد این کس نیز در آخرت چو ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده ا
می بیند حسرت میخورد ومتالم میگردد که چرا ازین دولت محروم ماندم - رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان - وعن الحسن
مرسلا قال قال رسول الله - روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی علی الناس زمان - می آید
بر مردم زمانے که - یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم - می باشد گفت وگوے ایشان در مسجدهاے ایشان در کارهاے
دنیاے ایشان - فلا تجالسوهم - پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه خیر باقی نکنید - فلیس لله فیهم حاجة -
پس نیست مر خداے تعالے را در ایشان حاجتے کنایت است از بیزاری حق از ایشان وعدم اعتنا ومبالات با ایشان
وبرآمدن ایشان از عهده وے ونپاه وے والا وے تعالے منزه است از حاجت - رواه البیهقی فی شعب الایمان - این
حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجدها واخبار وآثار در ذم کلام دنیا در مسجد ومنع از آن بسیار آمده است وما نا
که مراد آن خواهد بود که عبث ولا یعنی باشد وبسیار باشد وبسیار فاحش وافراط باشد والا یک کلمه ودو کلمه که درین مرتبه نباشد
داخل آن نخواهد بود ودر خلق شریف آن حضرت صلعم آمده است که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم
ذکر میکرد آن را با ما وچون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آن را با ما وغالب مجلس شریف در مسجد بود والله اعلم - وعن السائب
بن یزید صحابی صغیر ست حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود وهفت ساله بود روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی
بنی عبد شمس - قال کنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی - فحصبنی رجل - پس زد مرا سنگریزه
مردے - فنظرت فاذا عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر ست فقال
اذهب فأتنی بهذین - پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که نشسته بودند در مسجد وسخن میکردند بآواز بلند

فجئته بهما - پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را - فقال ممن انتما - پس گفت از کدام جماعه اید شما - او من این انتما -
یا گفت از کجا اید شما شک راوی ست - قالا من اهل الطائف - گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جایست
مشهور ست از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس دران ست - قال - گفت عمر رضی الله عنه - لو کنتما من اهل
المدینة - اگر می بودید شما از اهل مدینه یعنی می شناختید حرمت مسجد شریف را با مردم غریب نمی بودید مستحق عفو و
شفقت - لاوجعتکما - هر آئینه درد ناک میگردانیدم و میزدم شما را - ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله - بلند
میگردانید آواز های خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - ازینجا معلوم می شود که بلند گردانیدن
آواز در مسجد بی ادبی ست خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص نزول و ورود نور و حضور است
و در مجلس علم که آواز بلند گردد رخصتی هست - وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد - روایت ست
از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضائی در یک سوی مسجد تسمی البطیحاء - نامیده شد آن رحبه بطیحا
بضم با و فتح طا یعنی زمین سنگریزه - وقال - و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه - من کان یرید ان یلغط -
کسی که خواهد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بفتحتین [illegible] آواز های مختلط بی معنی - او ینشد شعرا - یا خواند
شعر را - او یرفع صوته - یا بلند گرداند آواز خود را - فلیخرج الی هذه الرحبة - پس باید که بیرون رود از مسجد و برود
بسوی این رحبه - رواه فی الموطا - روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست - وعن
انس قال رأی النبی - گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة - نخامه را در دیواری که در جانب
قبله مسجد بود و نخامه بضم نون بزاق که از حلق بر آید و آن را اخلاط گویند - فشق ذلک علیه - پس دشوار آمد آن بر آنحضرت
حتی رئی فی وجهه - تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی - فقام فحکه بیده - پس برخاست آنحضرت از آنجا
که نماز می کرد پس پاک کرد و تراشید نخامه را بدست مبارک خود - فقال - پس گفت آنحضرت - ان احدکم اذا قام الی الصلوة
بدرستی که یکی از شما چون بایستد بسوی نماز - فانما یناجی ربه - پس مناجات میکند و راز میگوید با پروردگار خود را
وان ربه بینه وبین القبلة - و بدرستی که پروردگار تعالی و تقدس میان او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او
بجانب حق - فلا یبزقن احدکم قبل قبلته - پس باید که نیندازد یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب - ولکن
عن یساره - ولیکن باید که بیندازد بزاق بجانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پای خود - ثم اخذ طرف ردائه
فبصق فیه - پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس بزاق افگند در وی - ثم رد بعضه علی بعض - پس
باز گردانید پاره ردا بر پاره دیگر یعنی مالید بجامه - فقال او یفعل هکذا - پس گفت یا بکند چنین و گفته اند که اگر در مسجد است
البته همچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت - رواه البخاری - وعن السائب
بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی - و سائب بن خلاد وی ست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم - گفت او نوعی اصحاب است

مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن - قال - گفت سائب که - ان رجلا ام قوما - مردی امامت کرد قومی را
فبصق فی القبلة - پس انداخت بزاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب
قبله باقی است - و رسول الله - و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر - میدید آن را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقومه - مر قوم او را که امامت ایشان میکرد - حین فرغ - هنگامی که فارغ شد از امامت - لا یصلی لکم -
امامت نکند این مرد مر شما را بعد از این - فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم - پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مر این
قوم را فمنعوه - پس باز داشتند او را از امامت کردن - فاخبروه بقول رسول الله - و چون وی سبب منع پرسید
خبر دادند او را بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را - فذکر ذلک لرسول الله - پس ذکر کرد
آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه وسلم - که آیا در واقع منع کرده ما را از امامت
کردن - فقال نعم - پس گفت آن حضرت آری منع کرده ام - وحسبت انه قال - و گمان میبرم که آن حضرت گفت بآن مرد در بیان
سبب منع از امامت - انک قد آذیت الله ورسوله - بدرستی که تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی خصوصا
در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله - رواه ابو داود - وعن معاذ بن جبل قال - روایت است از معاذ بن
جبل که - احتبس عنا رسول الله - باز ایستاده شد از ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح - در
یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد - حتی کدنا نتراءی عین الشمس - تا نزدیک بود ما که ببینیم
آفتاب را طلوع کرده - فخرج سریعا - پس بیرون آمد از خانه شتابان - فثوب بالصلوة - پس تکبیر آورده شد برای نماز
فصلی رسول الله - پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته - و سبک و شتاب گزارد نماز را برخلاف
عادت شریف در نماز بامداد - فلما سلم دعا بصوته - پس چون سلام داد خواند باواز بلند - فقال لنا - پس گفت ما را - علی
مصافکم کما انتم - بر جای خود باشید در جایهای که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته - ثم انفتل الینا - پس
برگشت آن حضرت از نماز و روی بجانب ما - ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی عنکم الغداة - پس گفت آگاه باشید بدرستیکه
من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد - انی قمت من اللیل - این است که بدرستی من برخاستم پاره از شب
چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد - فتوضأت - پس وضو کردم - وصلیت ما قدر لی - و گزاردم از نماز آنچه
تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست - فنعست فی صلوتی - پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی
اول خواب که آن را بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود - حتی استثقلت - تا آنکه گران شدم و این لفظ صریح است که این
رویت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن از خواب
بود والله اعلم - فاذا انا بربی - پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم - تبارک وتعالی فی احسن صورة - در نیکوترین صفتی
و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت -

گفتم لبیک رب - ایستادہ ام در خدمت تو چہ میفرمائی پروردگار من - قال گفت - فیم یختصم الملأ الاعلیٰ - در چہ
چیز بحث و نزاع میکنند فرشتگان یعنی این عبارت گذشت قلت گفتم - لا ادری - ندانم - قالہا ثلثا -
گفت این کلمہ را پروردگار تعالیٰ و پرسید از من سہ بار و ہر بار ہمین جواب گفتم - قال فرأیتہ وضع کفہ بین کتفی گفت
آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالیٰ را کہ نہاد دست قدرت خود را میان ہر دو شانہ من حتی وجدت برد انا ملہ بین
ثدیی - تا آنکہ یافتم سردی انگشتان او را میان ہر دو پستان خود - فتجلی لی کل شیء وعرفت - پس ظاہر شد و روشن شد مرا
ہر چیز از علوم و شناختم ہمہ را - فقال - پس گفت پروردگار تعالیٰ - یا محمد قلت - گفتم - لبیک رب قال - گفت -
فیم یختصم الملأ الاعلیٰ - در چہ چیز خصومت میکنند ملأ اعلیٰ - قلت فی الکفارات - گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملہائیکہ
کفارہ گناہان گردند - قال گفت پروردگار تعالیٰ - وما ہن - چہ چیز اند و کدام اند کفارات - قلت گفتم کفارات
چیز ہا اند مشی الاقدام الی الجماعات - یکے رفتن بپایہا بسوے جماعتہاے نماز - والجلوس فی المساجد بعد الصلوات
دیگر نشستن در مسجدہا بعد از نمازہا - واسباغ الوضوء حین الکریہات - دیگر کامل و تمام کردن وضو در حالتہا کہ ناخوش
میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکہ در سرما و بیماری - قال گفت پروردگار تعالیٰ - ثم فیم - پس از ان در چہ چیز
خصومت و بحث میکنند - قلت فی الدرجات - گفتم در درجات یعنی عملہاے کہ بدان بلند گردد ثواب و قرب الٰہی تعالیٰ و بلند شود
مرد - قال وما ہن - گفت پروردگار تعالیٰ چہ چیز اند و کدام اند درجات - قلت اطعام الطعام - گفتم درجات خورانیدن
طعام است مسکینان و محتاجان و مہمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکے از ان بیان اطعام است کہ عام است نفع او و بیشتر است
احتیاج بدان - ولین الکلام - دیگر نرمی کردن در سخن و بہ سلیم خلقی و ملایمت بودن با زیر دستان و شکستہ دلان و تنگی
خوردن - والصلوٰۃ باللیل والناس نیام - دیگر نماز کردن بشب در حالیکہ مردم در خواب باشند - قال سل - گفت پروردگار
تعالیٰ سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برائے خود ہر چہ خواہی - قلت گفتم و ذکر کردم باین دعا - اللہم انی اسئلک
فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنۃ فی قوم فتوفنی غیر مفتون - ترجمہ این
الفاظ در فصل ثانی معلوم شد با آنکہ تفاوتے کہ درینجا است بازیادتی طلب آمرزش و مہربانی و اینجا این زیادتی نیز ہست کہ
واسئلک حبک - وسوال میکنم از تو دوستی ترا کہ من ترا دوست دارم تا آنکہ تو مرا دوست داری - وحب من یحبک -
وسوال میکنم دوستی کسے را کہ دوست دارد ترا بہر دو معنی - وحب عمل یقرب الی حبک - و دوستی کارے کہ نزدیک گرداند
مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہا حق - پس گفت آن حضرت بعد از تحدیث
این واقعہ کہ این واقعہ کہ دیدم و گفتم راست و درست است - فادرسوہا ثم تعلموہا - پس بخوانید آن را و یاد گیرید
معانی و الفاظ آن را بعد ازان تعلیم کنید آن را بمردم - رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح - گفت
ترمذی این حدیث حسن صحیح است - وسألت محمد بن اسمٰعیل عن ہذا الحدیث - و گفت پرسیدم محمد بن اسماعیل را یعنی

بخاری را این حدیث که چه حال دارد فقال - پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری - هذا حدیث صحیح - **وعن عبد الله بن عمرو**
بن العاص قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد - میگفت در وقت در آمدن مسجد
این کلمات را - اعوذ بالله العظیم - پناه میجویم بخدای بزرگ - وبوجهه الکریم - وبذات پاک وے که جامع جمیع بزرگیهاست
وگفته اند که هر گاه کریم وصف کردی گویا بهمه صفات کمال وصف کردی - وسلطانه القدیم - وبسلطنت وفرمان وے
که قدیم است - من الشیطان الرجیم - از شیطان سنگسار کرده شده - قال - گفت آن حضرت - فاذا قال ذلک - پس چون
بگوید گوینده این کلمات را نزد در آمدن مسجد - قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم - میگوید شیطان نگاه داشته شد این بنده از
شر من تمام روز - رواه ابو داود - **وعن عطاء بن یسار** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - عطاء بن یسار که از تابعین
ومشاهیر علما وکبار ایشان است فقیه محدث مولاے ام المؤمنین میمونه است مات سنة اربع وتسعین بر قول اشهر وابن ربیع
وثمانین گفته که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد - خدایا مگردان قبر مرا مانند بتے که پرستیده میشود -
اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد - سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهے که گرفتند قبرهاے پیغمبران خود را
مسجد ها بر وجهے که سابقا معلوم شد - رواه مالک مرسلا - **وعن معاذ بن جبل** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة
فی الحیطان - بود آن حضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان - قال بعض رواته - گفتند بعضے از راویان این حدیث
در بیان مراد حیطان یعنی البساتین - یعنی مراد از حیطان بساتین است وحیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند
موضعے را وبمعنی بستان می آید بجهت احاطه دیوار بر وے - رواه الترمذی وقال - روایت کرد این حدیث را ترمذی
وگفت - هذا حدیث غریب - این حدیث غریب است - لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر - نمی شناسیم آن را مگر از حدیث
حسن بن ابی جعفر - وقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره - بتحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید وغیر وے از بعضے ائمه حدیث وگفته اند
که حسن بن ابی جعفر مضطرب است در روایت حدیث ومنکر الحدیث است ویحیی بن سعید که از ثقات ائمه حدیث است از وے
روایت نمی کرد وابو حاتم گفته که حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث
وحفظ آن پسے غفلتے و وهمے راه یافت والله اعلم **وعن انس** بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة
الرجل فی بیته بصلوة - نماز مرد در خانه خود برابر است ومحسوب است بیک نماز - وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة
ونماز وے در مسجد محله محسوب است به بیست وپنج نماز - وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة - ونماز وے
در مسجدے که جمعه گزارده میشود در وے بپانصد نماز - وصلوته فی المسجد الاقصی - ونماز وے در بیت المقدس -
بخمسین الف صلوة - به پنجاه هزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز وبعضے از علما نوشته اند بر وجهے که صواب
همین است - وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة - ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است - وصلوته فی المسجد الحرام
بمائة الف صلوة - ونماز او در مسجد حرام بصد هزار نماز - رواه ابن ماجه - **وعن ابی ذر** قال قلت - گفت ابوذر گفتم یا رسول الله

ای مسجد وضع فی الارض اول - کدام مسجد است کہ نہادہ شد و بنا کردہ شدہ در زمین نخست - قال المسجد الحرام - گفت نخستین مسجدی
کہ بنا کردہ شدہ است در زمین مسجد حرام است کہ کعبہ معظمہ است - قلت ثم ای - گفتم بعد از ان کدام مسجد است کہ نہادہ شدہ بود - قال -
گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصیٰ - بعد از ان مسجد اقصیٰ است - قلت کم بینہما - گفتم چند مدت است میان بنای
این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چہل سال - ثم الارض لک مسجد - پس تمام زمین برای تو مسجد است یعنی حکم مسجد
دارد کہ جائز است نماز در وی چنانکہ فرمودہ - حیث ما ادرکتک الصلوٰة فصل - پس ہر جا کہ دریابد ترا نماز و برسد
وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیہ - و درینجا اشکال آوردہ اند کہ بانی کعبہ ابراہیم است علیہ الصلوٰة والسلام و بانی
بیت المقدس سلیمان علیہ السلام و میان ایشان بیشتر از ہزار سال است پس چہل سال چون گفت و جواب دادہ اند کہ ابن
جوزی گفتہ است کہ اشارت در حدیث باول بنا نہادن این دو مسجد است و نیست ابراہیم نخستین کسی کہ بنا کردہ کعبہ را
و نہ سلیمان نخستین کسیکہ بنا کردہ بیت المقدس را زیرا کہ بتحقیق روایت کردہ شدہ است کہ اول کسی کہ بنا کرد کعبہ را آدم بود
پس از ان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند کہ بعضے از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نہادہ باشند پس از ان
انبیا و نہاد ابراہیم کعبہ را - شیخ ابن حجر عسقلانی گفت کہ بتحقیق یافتم شاہدی برای این سخن زیرا کہ ابن ہشام در کتاب
التیجان گفتہ است کہ چون بنا کرد آدم کعبہ را امر کرد او را پروردگار تعالیٰ بسیر کردن بسوی بیت المقدس
و بنا کردن آن پس بنا کرد آن را و عبادت کرد در وے و بنای آدم کعبہ را خود مشہور است و درین تقدیر فاصلہ
چہل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح واللہ اعلم

باب الستر

ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است کہ از شرط الصلوٰة است و نیز آوردہ درین باب احادیث
آوردہ در لباس ہا کہ حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ نماز دران کردہ اند و آنچہ مکروہ است دران نماز
قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت...

الفصل الاول

عن عمر بن ابی سلمة - روایت است از عمر بن ابی سلمہ مخزومی قرشی کہ ربیب آنحضرت است
بود پسر ام سلمہ صحابی صغیر است ولادت وے در ارض حبشہ است در سنہ ثانی از ہجرت و در وقت وفات آنحضرت نہ
سال بود یاد گرفت از آنحضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبدالملک سنہ ثلث و ثمانین رضی اللہ تعالیٰ عنہ - قال رایت
رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی ثوب واحد - نماز میگزارد در یک جامہ - مشتملا
بہ - در حالتیکہ اشتمال کنندہ بود آنحضرت بآن جامہ - فی بیت ام سلمة - در خانہ ام سلمہ و صورت اشتمال آنست کہ طرف
است از جامہ کہ بر دوش راست است از زیر دست چپ گرفتہ بر دوش چپ بیندازد و طرف جامہ کہ بر دوش چپ است
از زیر دست راست گرفتہ بر دوش راست بیندازد و بہتر آنست کہ بندد ہر دو طرف را بر سینہ و غالباً احتیاج بہ بستن ہر دو طرف
بر سینہ بر تقدیری است کہ گوشہ ہای جامہ دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج بہ بستن نباشد

قال - روایت ست از انس گفت - کان قرام - بکسر قاف تحتنین را بود پرده باریک رنگین منقش - لعائشة - مر عائشه را - سترت به جانب بیتها - پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشه خانه خود را ظاهر این ست که دیوار خانه را بدان پوشیده بود و تزیین ساخته بوده و بعض گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعی که در خانه داشت بآن پرده آن را پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آن را نهی کرده اند پس عائشه گویا آن را ارتکاب نموده باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم - فقال النبی - پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم - امیطی عنا قرامک هذا - دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را - فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی - پس بدرستی که همیشه این نقشها و علامات اظهار میگردد بمن در نماز من - رواه البخاری - وعن عقبة بن عامر قال اهدی الی رسول الله - گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور ست هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فروج حریر - قبای ابریشم - فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه و در آخر جیم قبایی که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند و اهدا کننده آن اکیدر بود کلان دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود - فلبسه - پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعض گویند بعد از تحریم بود از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت بعید ست و مخالف سوق حدیث ست - ثم صلی فیه - پس نماز گزارد در آن قبا - ثم انصرف - پس تر باز گشت از نماز - فنزعه - پس بکشید آن قبا را از بدن مبارک - نزعا شدیدا - کشیدنی سخت - کالکاره له - همچو کراهت دارنده آن را - ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین - لایق و سزاوار نیست این جامه مر متقیان را خصوصا مقتدا و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگرچه مباح و رخصت ست ولیکن از مقام عزیمت و فضیلت دور ست و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن سلمة بن الاکوع قال قلت - گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور ست و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میرفت گفتم - یا رسول الله انی رجل اصید - بدرستی که من مردی ام از آنکه شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که ازار یا چیزی نباشد تا دنبال شکار بآسانی توانم دوید - افاصلی فی القمیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیراهن - قال نعم - گفت آری بگزار نماز در آن یک پیراهن - وازرره - و تکمه کن پیراهن را یعنی بربند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد در رکوع و سجود - ولو بشوکة - اگرچه تکمه کردن و بستن بخاری باشد - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را ابوداود باین لفظ - وروی النسائی نحوه - و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی هریرة قال بینا رجل یصلی - گفت ابوهریره در اثنای آنکه مردی میگزارد نماز را - مسبل ازاره - که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص نیست بازار ولیکن بیشتر استعمال در ازار یابد - قال له رسول الله - گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - اذهب فتوضأ - برو پس وضو کن - فذهب فتوضأ - پس رفت آن مرد و وضو کرد - ثم جاء - پس تر باز آمد - فقال رجل - پس گفت مردی دیگر که حاضر بود - یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضأ - چه بود ترا که امر کردی

او را تا آنکه وضو کند - قال - گفت آن حضرت - انه کان یصلی وهو مسبل ازاره - از جهت آنکه وے نماز میگزارد و حال آنکه وے اسبال کننده است ازار خود را - وان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره - و بدرستی خداے تعالے قبول نمی کند نماز مردے را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بدان اگرچه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد - رواه ابوداود - مانند آنکه قبول ناکردن نماز از وے چگونه علامت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکے آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وے مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و تحشیتین گناهان است و دیگر زانکه اسباب آن را بجز غضب و مانند آن وطیبی گفته که شاید سر در امر بتوضی با وجود طهارت آن است که تفکر کند مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالے ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان می درآید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت در ترک کردن تا شراح بیان آن تعبیر کرده اند فافهم - وعن عائشه رضی الله عنها - قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار - قبول کرده نمی شود نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده است الا بسرپوش و خمار بکسر خا سرے در اصل چیزے که پوشیده شود و بدان سر و اکنون در استعمال او در سرپوش زنان آید و در صراح گفته که خمار بکسر سرپوش زنان یعنی سر و موے زنان عورت است و واجب است ستر آن در نماز و این در حره است و امه حکم مرد دارد در عورت چنانکه در کتب فقه معلوم شده است - رواه ابوداود والترمذی - وعن ام سلمه انها سالت رسول الله - روایت است از ام سلمه که وے پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار - آیا نماز گزارد زن در پیراهن و مقنعه - لیس علیها - که نباشد بر تن وے ازار - قال - گفت آن حضرت بگزارد - اذا کان الدرع سابغا - وقتے که باشد پیراهن وے تمام یعنی دراز چنانکه - یغطی ظهور قدمیها - بپوشد پشت هر دو پاے او را که آن داخل عورت است - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را ابوداود - وذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة - و ذکر کرد ابوداود جماعه را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی حدیث موقوف و در غایه معلوم شده است - وعن ابی هریرة ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة - نهی کرد از سدل در نماز و سدل آنست که جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جوانب رها کند و گذاشتن ردا بر دوش و رها کردن اطراف آن و پوشیدن قبا بے آنکه دستها در آستین درآرد نیز داخل سدل است - وان یغطی الرجل فاه - و نهی کرده است از پوشیدن مرد دهن خود را و بدرستی که جامه با پیچ و بعضی شارحان تفسیر کرده اند آن را بتلثم که بستن دهن است بگوشه دستار و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهود است و بعضی گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعضی گفته اند که مانع است از قرات و تحسین آن و مصاحب قاره و آروغ یا آنکه از دهن او بوے بد می آید آن مستثنی است و بستن دهن بدست درین صورتها مستحسن است - رواه ابوداود والترمذی - وعن شداد بن اوس صحابی است برادرزاده حسان

الفصل الثالث — عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی علی حصیر — پس دیدم کہ نماز میگزارد آن حضرت بر بوریا — یسجد علیه سجده میکرد بر وے و ازینجا
معلوم شد کہ نماز گزاردن و سجده کردن بر چیزے کہ حائل باشد میان وے و زمین درست است خواه از جنس روئیدنیهاے
زمین باشد یا نه و اگرچه درین حدیث حصیر بذکر یافته لیکن دلائل دیگر وارد کہ غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جائز است
و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس روئیدنیهاے زمین باشد خوب نیست — قال — گفت ابوسعید — ورأیته یصلی فی ثوب واحد
متوشحا به — و دیدم آنحضرت را که نماز میگزارد در یک جامه در حالیکه متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت — رواه مسلم — **وعن عمرو**
بن شعیب عن ابیه عن جده قال رأیت رسول الله — گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا ومنتعلا — که نماز میگزارد گاهی
پابرهنه و گاهے نعلین پوشیده — رواه ابوداود — **وعن محمد بن المنکدر** — تابعی است شنیده از جابر و ابن عمر
و عائشه و ابوهریره و جز ایشان — قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه — گفت نماز گزارد جابر بن عبدالله انصاری
صحابی مشهور و او را پسرے است که حکایت آن میکند با ما در ازارے که گره کرده بود آن را از جانب قفا و پس گردن یعنی دو طرف آن را بهم گره
کرده بود و بست در پس گردن و همین را پوشیده نماز گزارد — وثیابه موضوعة علی المشجب — و حال آنکه جامهاے وے نهاده شده بود
بر مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهاے که سرهاے آنها را بهم پیوندند و پایهاے آن را کشاده دارند و جامها را
بر وے نهند و گاهے مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا آن را سه پایه خوانند — فقال له قائل
پس گفت مر جابر را گوینده — تصلی فی ازار واحد — آیا میگزاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامهاے تو حاضر است
فقال — پس گفت جابر — انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک — کردم من این را تا ببیند مرا جاهلے مانند تو و
بداند که نماز گزاردن در یک جامه جائز است و خلاف سنت نیست و صحت علاقت عجیب است مبادرت وے بانکار پیش از
تامل و سوال و چرا چنین بود که اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بترک سنت و سوء ظن بایشان
اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و بیهوده آن کار است راسخ در علم از اهل استقامت و اولے سوال و استفسار است بطریق
و انکار — وایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی — و کدام کس از ما بود که او را دو جامه بود در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم — و اگرچه بعد از
وسعت و قدرت نماز گزاردن در دو جامه فضل و زینت نماز است و مستحسن است لیکن برائے غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در
یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد و هیچ تهاون و تساهل — رواه البخاری — **وعن ابی بن کعب** از مشاهیر
صحابه و فضلاے ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند
قال — گفت — الصلوة فی ثوب واحد سنة — نماز گزاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است در دین و جائز است چنانکه گفت
کنا نفعله مع رسول الله — بودیم ما میکردیم آن را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا — و عیب گرفته نمی شد بر ما فقال
ابن مسعود — پس گفت ابن مسعود — انما کان ذلک اذ کان فی الثیاب قلة — بود نماز گزاردن در یک جامه وقتے که بود

واجب نگردد و در روایت اختلاف است - فانما هو شیطان - زیرا که نیست وے مگر شیطان یعنی کار شیطان کننده که آن قطع خشوع است یا مراد شیطان الانس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان الانس گویند - هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری ست - و لمسلم معناه - و مر مسلم را معنی او ست و لفظ او دیگر است - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوٰة المرأة والحمار والکلب - می برد و باطل میکرداند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ - ویقی ذلک مثل مؤخرة الرحل - ونگاه میدارد قطع را از وے یا از نماز و منع میکند آن را نهادن چیزے مانند مؤخرهٔ رحل در پیش و ستره ساختن آن را چنانکه معلوم شد - رواه مسلم - بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم برانند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده است دران چنانکه این حدیث و جز آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوٰة است که مر صلوٰة و روح او ست یا مراد آن ست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بایشان و تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است دران اما در زن خود ظاهر ست و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان او را چنانکه استعاذه از شیطان نزد شنیدن آواز حمار دلالت دارد بران و اما کلب پس از جهت غلظ نجاست وے و بعض ازانکه در زن و الحق داشته اند تاویل را قائل است و ابا کرده اند عائشه و ابن عباس نسبت میکنند - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل - نماز میگزارد در شب - وانا معترضة بینه وبین القبلة - و من پهنا افتاده بودم میان آن حضرت و میان قبله - کاعتراض الجنازة - همچو پهنا افتادن جنازه پیش و در پیش نماز کنند کان اشارت است بانکه تمام مقابل افتاده بودم در یک گوشه و با وجود آن آن حضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را - متفق علیه - وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان - روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدم من سواره بر ماده خر یعنی اتان بفتح همزه و کسر تا ماده خر و حمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و انا یومئذ ناهزت ماده و ذکر اتان اشارت است بانکه چون مر و ماده خر قاطع نباشد مرد و امراة نیز نخواهد بود - وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام - و من دران روز بتحقیق نزدیک شده بودم برسیدن بلوغ را - ورسول الله - و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنی - میگزارد نماز با مردم در منی که بر میل از مکه - الی غیر جدار - بسوے دیوارے که ستره می باشد - فمررت بین یدی بعض الصف - پس گذشتم من پیش بعض صف نماز - فنزلت - پس فرود آمدم - وارسلت الاتان ترتع - و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد - ودخلت فی الصف - و در آمدم در صف نماز - فلم ینکر ذلک علی احد - پس انکار نکرد آن را بر من هیچ یکے یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع اتان صلوٰة را و از جهت عدم بلوغ من اگرچه قریب بدان شده بودم - متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم - چون نماز گزارد یکے از شما - فلیجعل تلقاء وجهه - پس باید که گرداند در مقابل روے خود شیئا - چیزے از جنس دیوار یا درخت و ستون یا

فان لم یجد فلینصب عصاه - پس اگر نیابد چیزے که بگرداند آن را مقابل روے خود پس باید که ایستاده کند عصاے خود را
و نجلاندان را در زمین و اگر زمین سخت بود و نشود عصا را بیندازد طولا نه عرضا تا برابر نشان نمایندہ بود - فان لم یکن معه عصا - پس اگر
نباشد با وے عصا - فلیخط خطا - پس باید که بکشد خطے را بر زمین - ثم لا یضره ما مر امامه - پس ضرر نرساند او را چیزے که بگذرد
پیش او در قبله خشوع - رواه ابوداود وابن ماجه - بدانکه اکتفا بکشیدن خط قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضے از متاخرین
مشایخ ما نیز بآن قائل شده و نزد مالک و اکثر مشایخ ما خط معتبر نیست و امام محی السنه گفته الخط لیس بشیء و شافعی نیز در قول جدید
آن را نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است از جهت خط و حیلولت اعتبار ندارد و در البسیط
متمیزه و هرقی نه و مختار صاحب هدایه نفی این است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی است اتباع و فائده ظهور وے اما آنکه
هم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میگردد جدا از این اشارات وصف خط نزد بعضی بشکل هلال معتبر است و نزد
بعضی طولانی بجانب قبله و نزد بعضی بعرض چپ و راست و مختار قول اول است کذا فی اللمعات شرح - وعن سهل بن ابی حثمة بفتح
حاے مهمله و سکون ثاء مثلثه صحابی مشهور است ولادت وے در سنه ثالث از هجرت است انصاری است مات فی امارة معاویه و او را
چند حدیث است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة - چون نماز گزارد یکے از شما بسوے ستره
فلیدن منها - پس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیه صلوته - تا نبرد شیطان بر وے نماز وے را
بوسوسه و قدرت یافتن بران چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بخطور آن در وسوسه می افتد - رواه ابوداود -
وعن مقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود - گفت مقداد ندیدم من آن حضرت را که میگزارد
نماز بسوے چوبے - ولا عمود ولا شجرة - و نه بسوے ستونے و نه درختے - الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر - مگر آنکه میگردانید
آن را برابر ابروے راست خود یا ابروے چپ خود - ولا یصمد له صمدا - و قصد نمی کرد مر آن را قصد کردنی برابر که میان دو چشم
وے افتد بلکه میل میکرد از وے از جهت تحرز از مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه ازان اگرچه از روے ظاهر باشد - رواه
ابوداود - وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما - قال اتانا رسول الله - گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمه نام برادر
ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا - و بودیم ما در بادیه که ما را بود - ومعه عباس - و همراه
آن حضرت عباس بود و عرب را رسم است که از شهر برآیند و در بادیه خیمه زنند و منزل سازند و خیمه گاه آنجا بگذرانند و هر جماعه را بادیه
معین و جاے مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که از آن حضرت عباس را بود آمد - فصلی فی صحراء - پس نماز گزارد در صحرا
که - لیس بین یدیه سترة - نبود پیش آن حضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و غیر آن و از اینجا معلوم شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه
امر مستحب است اگر گزرگاه مردم بود - وحمارة لنا وکلبة - و خرکے ما را بود و سگے نیز بود - تعبثان بین یدیه - بازی می کردند
پیش آنحضرت در نماز و بعضی ان بفتح تا دیا - فما بالی ذلک - پس باک نداشت آن حضرت بآن و بازی حماره و کلبه یا پرواے نداشت
بازی وے - رواه ابوداود وللنسائی نحوه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة

فقال له رسول الله - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - باز گرد بمصلای خود
پس بگزار نماز را - فانک لم تصل - زیرا که بدرستی که نگزارده نماز را - فرجع - پس باز گشت آن مرد فصلی - پس باز بگزارد
نماز بار دوم همان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پس باز آمد پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - و
علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل - باز گرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد
در کرت سوم - او فی التی بعدها - یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - علمنی - بیاموز مرا - یا رسول الله - نماز
را که چگونه بگزارم پس آن حضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده ترین و قریب ترین شرائط است -
فقال - پس گفت آن حضرت - اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء - چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام برسان
کن وضو را - ثم استقبل القبلة - پس رو آر بجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن - پس بخوان آنچه
آسان و آماده گردد از قرآن که یاد داشته و محفوظ است - ثم ارکع حتی تطمئن راکعا - پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع
ثم ارفع حتی تستوی قائما - پس بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد از ان سجده کن تا آنکه
آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا -
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری بجای نشستن را جلسه
استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده دوم بنشیند و بعد از ان برای رکعت دوم برخیزند - وفی روایة - و در
روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - این چنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما - پس بردار سر
از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت
در حدیث دوم از مالک بن الحویرث بیاید - ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها - پس بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه
و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت
نفی کرد از ان نماز مرد را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفاء
آن منتفی و باطل گردد و امام ابو حنیفه و محمد تعدیل ارکان در رکوع و سجود نزد ایشان واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان
توجیه این حدیث بیان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی
و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی ازین
نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنیت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ نماز
آن مرد را برای آن بود تا بی کراهت و نقصان واقع شود و نه جهت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بودی هم از
اول منع کردی و از اول باز داشتی و نگذاشتی آن را که بی فرائض نماز گزارد والله اعلم **وعن عائشة**
رض قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر - شروع میکرد نماز را بتکبیر تحریمه

والقراءة — و شروع می کرد قراءت بالحمد لله رب العالمين یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت
ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارد و از ینجا لازم نمی آید
که بسم الله الرحمن الرحیم نخوانند و اگر مراد عدم جهر به بسمله باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل کرده
از جهت اختلاف در جهر بسمله — وکان اذا رکع لم یشخص رأسه — و بود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را —
ولم یصوبه — و پست نیز نمیکرد — ولکن بین ذلک — ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن را
وکان اذا رفع رأسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما — و بود آن حضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع سجده نمیرفت
تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آن را قومه میگویند — وکان اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا — و بود چون بر میداشت
سر خود را از سجدهٔ نخست بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام — وکان یقول فی کل رکعتین التحیة — و بود آن حضرت که میخواند بعد از
هر دو رکعت التحیات را — وکان یفرش رجله الیسری — و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی فرش میکرد آن را
و می نشست بران — وینصب رجله الیمنی — و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آن است که در هر دو قعده
اولی و اخری چنین میکرد و این است قول امام ابو حنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعدهٔ اولی و تورک
در قعدهٔ ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو قعده
نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نماز که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک
تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علی حده است و وجه قول امام ابو حنیفه آن است که در بسیاری
از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد این است نشستن آن حضرت در تشهدها این چنین بود بی تقیید
با اولی و اخری و جلوس برین طریق که ما اختیار کرده ایم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها ای
اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل است
و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و در اینجا تورک را دو صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را
و بگرداند پای چپ را از زیر ران راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند پای راست را
و بیرون آرد هر دو پای را از زیر ران با جانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین — وکان ینهی عن عقبة الشیطان — و بود
آن حضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و
صورتش این است که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند
و طیبی گفته که عقبه آن است که هر دو سرین را بر پاشنه ها بنهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است — وینهی ان یفترش الرجل
ذراعیه — و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان و دست خود را بر زمین در وقت سجود و بنهد آنها را افتراش السبع
مانند گسترانیدن درنده دستها را بر زمین و تقیید به جهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن بستر نزدیک تر است

علی مرتضی رضی اللہ عنہ نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضاً ہر دو بود عدم رفع راجح است بآنکہ وے از جنس سکون است کہ مناسب تر
بحال صلوٰۃ کہ خضوع وخشوع است وکلام دریں تمام واسع است جملہ از ان در شرح سفر السعادۃ ذکر کردہ ایم واللہ اعلم **وعنہ** انہ رای النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی۔ و ہم از مالک بن الحویرث است کہ وے دید آن حضرت را کہ نماز میگزارد۔ فاذا کان فی وتر من صلوٰتہ پس
چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سہ رکعت۔ لم ینہض حتی یستوی قاعدا۔ نمی ایستاد تا برابر می نشست یعنی بعد
ہر دو سجدہ یعنی از سجدہ می نشست پس ازان بر میخاست۔ رواہ البخاری۔ و این جلسہ استراحت است کہ شافعیہ بدان قائل اند
ونزد ایشان سنت است وکیفیت آن کیفیت جلوس در قعدہ اولے است وبعد از جلوس بہر دو دست تکیہ بر زمین کردہ بر میخیزند
ونزد امام ابوحنیفہ وامام احمد بروایتے مختار آن است کہ این جلسہ بغیر حاجت بود کبر سن وغیر آن پس ہر کہ محتاج بدان باشد در حق
وے سنت نہ۔ وتمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است وعمل بر وے است
نزد اہل علم وہمین قائل اند بعضے از اصحاب ما انتہی۔ ودلیل ما حدیث ابی ہریرہ است کہ ترمذی آوردہ کہ گفت بود رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بے آنکہ بنشیند۔ واگرچہ بعض طرق این حدیث ضعیف است ولیکن صحیح الاصل است
کذا قال الشیخ ابن الہمام و ابن ابی شیبہ از ابن مسعود آوردہ کہ وے بر میخاست در نماز بر صدور قدمین خود وبے آنکہ بنشیند واز علی
وعمر وابن عمر وابن الزبیر ہمچنین آوردہ واز نعمان بن ابی عیاش آوردہ کہ دریافتم بسیارے از اصحاب را چون برمی داشتند سر را
از سجدۂ دوم از رکعت اولے وثالثہ بر میخاستند ہمچنانکہ بودند بے آنکہ بنشینند ودیگر اخبار وآثار درین باب بسیار است اگر
بعض احادیث واخبار بر خلاف آن آمدہ باشد محمول بر کبر سن وضرورت خواہد بود۔ **وعن وائل** بن حجر انہ رای النبی
روایت است از وائل بن حجر کہ صحابی مشہور است واز بزرگان یمن بود در پیش آن حضرت معزز بود واحوال او در جائے دیگر گذشتہ
شدہ است کہ وے دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم رفع یدیہ حین دخل فی الصلوٰۃ۔ برداشت ہر دو دست خود را ہنگامیکہ در آمد
در نماز۔ وکبر۔ وتکبیر برآورد ودر صحیح مسلم بے واو است۔ ثم التحف بثوبہ۔ پس پیچید در گرفت دستہا را بجامہ خود ظاہراً مراد آنست
کہ بر دو را پیچید در آورد وبعض گفتہ اند کہ مراد در آوردن دستہاست در آستین وگفتہ اند کہ شاید بجہت سختی سرما بود۔ ثم وضع
یدہ الیمنی علی الیسری۔ پس نہاد دست راست خود را بر دست چپ نہادن دست راست بر دست چپ متفق علیہ است
میان ائمہ الا امام مالک کہ نزد وے ارسال سنت یا جواز وضع ولیکن نزد امام ابوحنیفہ وبروایتے از امام احمد زیر ناف
نہند ونزد شافعی برابر سینہ یعنی بالاتر از ناف وبروایتے از احمد مخیر است خواہ زیر ناف نہد یا برابر سینہ واحادیث در
ہر دو آمدہ وگفتہ اند کہ امر درین باب واسع است ہرچہ کند درست است وآنچہ متیقن است نہادن دست راست است
بر چپ بود زیر ناف یا بر سینہ بخصوص ثابت نشدہ ویقین نہ وچون چنین بود امام ابوحنیفہ آنچہ معہود ومعتاد است در
شاہد اختیار کردہ وآن تحت سرہ است فلما اراد ان یرکع پس ہنگامیکہ خواست کہ رکوع کند اخرج یدیہ من الثوب
بیرون آورد ہر دو دست را از جامہ۔ ثم رفعہما وکبر فرکع۔ پس بر داشت دستہا را وتکبیر گفت وبرکوع رفت

وازینجا معلوم میشود که دست ها را وقت بر داشتن تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد - فلما قال - پس چون گفت
سمع الله لمن حمده رفع یدیه - بر داشت هر دو دست را - فلما سجد سجد بین کفیه - چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست
یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت - رواه مسلم - وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من مات
بالمدینة - قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة - بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن
مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع یعنی دست راست را بر دست چپ ببندند و دستها را زیر ناف یا زیر سینه
بذراع واقع میشد که بر ذراع نهند چنانکه مطلق بر دست نهاده شود و قید رجل اتفاقی است و امراة را نیز همین حکم است - رواه
البخاری - وعن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - اذا قام الی الصلوة -
چون می ایستاد بنماز - یکبر حین یقوم - تکبیر میگفت در وقتی که می ایستاد و مراد تکبیر تحریمه است - ثم یکبر حین یرکع - بعد از آن تکبیر
می گفت در وقتی که برکوع میرفت - ثم یقول - پس می گفت - سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة - در وقتی که بر میداشت
استخوان پشت خود را از رکوع - ثم یقول وهو قائم - پس میگفت در حالی که وی ایستاده است - ربنا لک الحمد ثم یکبر - پس تکبیر
میگفت - حین یهوی - در وقتی که فرو میرفت یعنی بسجده - ثم یکبر حین یرفع راسه - پس تکبیر میگفت در وقتی که سر بر میداشت
یعنی از سجده - ثم یکبر حین یسجد - پس تکبیر میگفت در وقتی که بسجده دوم میرفت - ثم یکبر حین یرفع راسه - پس تکبیر میگفت در وقتی
که سر بر میداشت از سجده دوم - ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها - پس میکرد آنچه مذکور شد در تمام نماز - حتی یقضیها - تا آنکه ادا
میکرد و تمام می کرد نماز را - ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس - و تکبیر میگفت در وقتی که می ایستاد از دو رکعت از
قعده اولی - و درین حدیث ذکر تکبیرات است در تمام انتقالات و احوال نه رفع یدین - متفق علیه - وعن جابر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت - بهترین نمازها نمازیست که در وی درازی قنوت است
و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام است چنانکه ازین معلوم شد که طول قیام نماز
افضل است زیرا که در وی مشقت و عبادت و طاعت بیشتر ظاهر است و علما را اختلاف است که قیام در نماز افضل است
یا سجود و این حدیث تمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکریست که در قیام است قرآن است و قرآن افضل از
تسبیح و سبب تفضیل سجود این است و این بحث در شرح سفر السعادة تفصیل کرده شده است فلیطلب ثم - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی - گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی - من دانا ترم در میان شما بکیفیت نمازی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارده وازینجا
معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند آن جماعه
از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرد - فاعرض - پس چون دعوی میکنی که تو دانا تری عرض کن بر ما و ظاهر کن آن را تا بدانیم
که صحیح است دعوی تو - قال کان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما

که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آن حضرت - صدقت - راست گفتی - هٰکذا کان یصلّی - همچنین بود آن حضرت
که نماز میگزارد و ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید
رضی الله عنه درست نباید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر اوست والله اعلم - رواه ابوداؤد
والدارمی وروی الترمذی وابن ماجه معناه - وقال الترمذی هٰذا حدیث حسن صحیح - و این حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن
حبان و مسلم نیز روایت کرده است - وفی روایة لابی داؤد من حدیث ابی حمید - و در روایتی مر ابی داؤد را از حدیث
ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه - پس رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود - کانه
قابض علیهما - گویا که دست گیرنده است بر دو زانوی خود - ووتر یدیه - و راست ساخت هر دو دست را و تیر زه کردن کمان را یعنی دور
گردانیده مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه بزه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت - فنحاهما عن جنبیه
پس دور داشت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود - وقال - و گفت - ثم سجد - پس سجده کرد - فامکن انفه وجبهته الارض - پس
متمکن و ثابت گردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین از اینجا معلوم شود که سجده به بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آن حضرت
نیز همیشه برین مواظبت می کرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بران و اگر بیکی از این اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفه
اما مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نشود و در حدیث آمده است که سجده بر هفت عضو باید و بر وی
هفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پا - و در حدیث تعیین جای روی پیشانی واقع شده و تحقیق آن
در باب السجود بیاید - ونحّی یدیه عن جنبیه - و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود - ووضع
کفیه حذو منکبیه - و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود - وفرّج بین فخذیه - و کشاده کرد میان هر دو ران خود - غیر حامل
بطنه علی شیء من فخذیه - نانهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود - حتی فرغ - تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده - ثم جلس
پس بنشست - فافترش رجله الیسری - پس بگسترانید پای چپ خود را - واقبل بصدر الیمنی علی قبلته - و پیش داشت
پشت پای راست بر قبله خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست - ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی - و نهاد کف دست
راست را بر زانوی راست خود - وکفه الیسری علی رکبته الیسری - و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود - واشار
باصبعه یعنی السبابة - و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن در نفی نمایان
در اثبات و سبابه انگشتی که متصل بانگشت بزرگ است و او را سبابه از آن گویند که سب و دشنام یعنی دشنام دهند و عرب در وقت
دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاهلیت است و در اسلام آن را مسبحه و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بلند کنند
و درین اشارت بجانب اله اشارت است بتوحید باری تعالی لا بتشریک و دفع شیطان نیز هست کذا قیل - وفی اخری
و در روایت دیگر مر ابی داؤد را این چنین آمده که - واذا قعد فی الرکعتین - و چون می نشست بعد از دو رکعت برای
تشهد اول - قعد علی بطن قدمه الیسری - می نشست بر کف پای چپ خود - ونصب الیمنی - و ایستاده می کرد پای

راست را۔ واذا کان فی الرابعۃ۔ و چون می بود در رکعت چہارم این در رباعی است و حکم رکعت سوم در ثلاثی نیز ہمین خواہد
بود۔ افضی بورکہ الیسریٰ الی الارض۔ مساس میکرد و میرسانید سرین چپ را بسوی زمین۔ واخرج قدمیہ من
ناحیۃ واحدۃ۔ و بیرون می آورد ہر دو پای خود را از یکجانب کہ جانب راست است۔ **وعن وائل بن حجر** انہ
ابصر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین قام الی الصلوٰۃ رفع یدیہ۔ روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشہور است
از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت کہ وی دید آن حضرت را ہنگامیکہ
می ایستاد بنماز برداشت ہر دو دست خود را۔ حتی کانتا بحیال منکبیہ۔ تا آنکہ می شدند در مقابلہ ہر دو دوش وی۔ وحاذی
بابہامیہ اذنیہ۔ و برابر میکرد ہر دو انگشت نر خود را ہر دو گوش خود را۔ ثم کبر۔ پس تکبیر می برآورد و این حدیث نیز موافق
مذہب امام ابوحنیفہ است در تاخیر تکبیر از رفع۔ رواہ ابوداؤد و فی روایۃ لہ۔ و در روایتی مر ابی داؤد را بجای
حاذی بابہامیہ اذنیہ این چنین آمدہ کہ یرفع ابہامیہ الی شحمۃ اذنیہ۔ بر میداشت ہر دو انگشت نر خود را بسوی
نرمہ دو گوش خود۔ **وعن قبیصۃ** بفتح قاف و کسر با ابن ہلب بضم ہا و سکون لام و بعض گفتہ اند ہلب بفتح ہا و کسر لام
تابعی ثقہ است و پدر او صحابی است قدوم آورد پدر وی بر آن حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک
خود را فرود آورد بر سرش پس روئید موی او و ہلب بضم موی را گویند و اہلب موی دار را این لقب اوست و نام وی
یزید بن عدی است و بعض گفتہ اند سلامہ و صحیح قول اول است۔ عن ابیہ۔ روایت میکند از پدر خود کہ ہلب است
قال۔ گفت پدر وی۔ کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یؤمنا۔ امامت می کرد ما را۔ فیاخذ شمالہ بیمینہ
پس می گرفت دست چپ خود را بدست راست خود۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ۔ **وعن رفاعۃ** بکسر را ابن رافع
صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابومعاذ است بدری است و پدر او از نقبا است و وی برادر مالک
بن رافع و خلاد بن رافع است و وی اول کسی است کہ ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبہ اولی را و بود با علی
رضی اللہ عنہ در حرب جمل و صفین۔ قال۔ گفت۔ جاء رجل۔ آمد مردی۔ فصلی۔ پس نماز بگزارد۔ فی المسجد۔
در مسجد۔ ثم جاء فسلم علی النبی۔ پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
اعد صلوتک فانک لم تصل۔ باز گردان نماز خود را زیرا کہ بدرستی تو نماز نکردہ۔ فقال علمنی۔ پس گفت تعلیم کن مرا۔ یا رسول اللہ
کیف اصلی۔ کہ چگونہ نماز بگزارم۔ قال اذا توجہت الی القبلۃ۔ فرمود آن حضرت چون روی آری بجانب قبلہ فکبر
پس تکبیر بگو۔ ثم اقرأ بام القرآن۔ پس بخوان سورۃ فاتحہ را۔ وبما شاء اللہ ان تقرأ۔ و بخوان چیزی را یعنی سورتی دیگر را
با فاتحہ کہ خواہد خدای تعالی کہ بخوانی یعنی چیزی را کہ بخواہی تو و چون خواست بندہ بخواست حق می باشد باین عبارت میگویند
فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک۔ پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوی خود۔ ومکن
رکوعک۔ و متمکن کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را۔ وامدد ظہرک۔ و دراز کن و برابر دار پشت خود را۔ فاذا رفعت فاقم

صلبک - پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - وارفع راسک - و بردار سر خود را یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الی مفاصلہا - تا آنکہ باز گردند استخوانہائے پشت بسوئے بندہائے خود و جاہائے خود - فاذا سجدت فمکن للسجود - پس چون سجدہ کنی پس قرار کن و اطمینان کن برائے سجود - فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری - پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد کہ این را بعد از ہر دو سجود بگو پس مراد جلسہ استراحت بود و احتمال دارد کہ مراد سر بر داشتن از سجدہ اولے باشد و بر ہر تقدیر اختصارے در بنا کلام کردہ - ثم اصنع ذلک فی کل رکعۃ وسجدۃ - پس ہمچنین کن این مذکور را در ہر رکوع و سجود - حتی تطمئن - تا آنکہ قرار و آرام کنی در رکوع و قومہ و سجدہ و جلسہ - ہذا لفظ المصابیح این لفظ مصابیح است و رواہ ابو داؤد مع تغییر یسیر و روایت کرد آن را ابو داؤد با اندک تغییر و روی الترمذی والنسائی معناہ - و مضمون این حدیث مضمون ہمان حدیث ابی ہریرہ است کہ در اول باب گذشت با اختلافے کہ در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات ہمان ست کہ مذکور شد - و فی روایۃ الترمذی - و در روایتے مر ترمذی را این چنین آمدہ کہ - قال - گفت آن حضرت برائے تعلیم آن مرد - اذا قمت الی الصلوٰۃ فتوضأ - چون خواہی کہ بایستی برائے نماز پس وضو کن - کما امرک اللہ - چنانکہ امر کردہ است ترا خدائے تعالیٰ بوضو - ثم تشہد - پس اذان گو - فاقم - پس اقامت گو و بعضے از تشہد قرأت شہادتین مراد داشتہ اند کہ خواندن آن بعد از وضو فضیلتے کثیر دارد و از اقامت برپا داشتن نماز و گزاردن آن - فان کان معک قرآن - پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقدارے از قرآن - فاقرأ - پس بخوان - والا - و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزے از آن - فاحمد اللہ - پس حمد بگو خدائے تعالیٰ را - وکبرہ - و تکبیر بگو و بزرگی یاد کن او را - وہللہ - و تہلیل کن و توحید کن او را و از ینجا معلوم می شود کہ ہر کہ قرآن یاد نداشتہ باشد سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر بجائے قرآن بخواند چنانکہ کسے ایمان آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تہلیل کند و نزد بعضے از شافعیہ ہفت ذکر کند بعدد آیات فاتحۃ الکتاب کہ ہفت اند و ظاہر آن مرد نیز نو مسلم بود و ہنوز احکام و شرائع بہ تمام نیاموختہ بود و از ینجا بود تقصیر وے در اداے نماز کما ینبغی - ثم ارکع - پس بعد ازین برکوع رو - وعن الفضل بن عباس - ابن عباس اسن اولاد عباس است او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعض گفتہ اند ابو عبد اللہ وفات یافت در زمان امیر المؤمنین عمر در طاعون عمواس سنۃ ثمان عشر و بعض گفتہ اند کشتہ شدہ یوم الیرموک سنۃ خمس عشر واللہ اعلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصلوٰۃ مثنیٰ مثنیٰ - یعنی نماز نفل افضل آن ست کہ دو دو گزارند چہ در روز و چہ در شب و امام شافعی باین اخذ کردہ است و نزد امام ابو حنیفہ چہار چہار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چہار چہار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبیہ قیاس بر تراویح و امام ابو حنیفہ میگوید بصحت رسیدہ است کہ آن حضرت بعد از عشا چہار رکعت میگزارد و در صلوٰۃ ضحیٰ نیز چہار رکعت آمدہ و نیز در چہار رکعت مشقت بیشتر است با وجود تحریمہ در عبادت کہ دو ... بیشتر فاضل تر و آنکہ فرمود کہ نماز دوگان دوگان است محمول بر نسبت کہ نماز نفل فرد یا یعنی یک رکعت و سہ رکعت نمی باید گزارد

شدن و طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بها در سفیدی جهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت است بمعنی فطرت که مولود است آدمی را و بران — اللّٰهم اغسل خطایای — خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده‌ام — بالماء والثلج والبرد — بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را متفق علیه — وعن علی رضی اللّٰه عنه — قال کان النبی — گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة — چون می ایستاد بنماز — وفی روایة — و در روایتی بجای کان اذا قام الی الصلوٰة این عبارت آمده است که — کان اذا افتتح الصلوٰة — بود آنحضرت چون شروع می کرد در نماز — کبر ثم قال — تکبیر می گفت و بعد از تکبیر میگفت — وجهت وجهی للذی فطر السمٰوٰت والارض — روی آوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را — حنیفا مسلما — در حالتی که مسلمانم در راست دین مائل از باطل بحق — وما انا من المشرکین — و نیستم از کافران انباز کننده جز حق را بحق در عبادت — ان صلاتی ونسکی — بدرستی که نماز من و عبادت من — ومحیای ومماتی — و زندگی من و مردن من — للّٰه رب العالمین — مر خدای راست که پروردگار جهانیان است — لا شریک له — نیست انباز او را در ربوبیت و استحقاق عبادت — وبذلک امرت — و بتوحید و اخلاص در وی بسوی آوردن بسوی حق امر کرده شده‌ام — وانا من المسلمین — و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را هستم شرعی و حیدرآبادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید — وانا اول المسلمین — و منم اول مسلمان و گفته‌اند که این مخصوص بجناب نبوت مآب است صلی اللّٰه علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بهر که غیر او است چه هر پیغمبر سابق است در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآنحضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست نیاید و دروغ بود پس بعضی گفته‌اند که نماز وی فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفته‌اند بعض صحیفه عفا اللّٰه عنه که اگر این بیچاره خبر دارند و مقصود انشاء تجدید ایمان و اسلام و اظهار انقیاد و استسلام و اظهار رغایت اطاعت و انقیاد دارند و جهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند هر چه فرمان شود و نخست کسی که امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار نشاط و رغبت و اطاعت است واللّٰه اعلم — اللّٰهم انت الملک — خداوندا توئی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت — لا اله الا انت — نیست هیچ معبودی بحق مگر تو — انت ربی وانا عبدک — توئی پروردگار من و من بندهٔ توام — ظلمت نفسی — ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی — واعترفت بذنبی — و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من آمرزم او را — فاغفر لی ذنوبی — پس بیامرز مرا گناهان مرا — جمیعا — همه — انه لا یغفر الذنوب الا انت — زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو — واهدنی لاحسن الاخلاق — و راه نما مرا به نیکوترین خوها — لا یهدی لاحسنها الا انت — راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو — واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت — و برگردان

از من خطاہای بد را بر مگرداند از من خطاہای بد را مگر تو۔ لبیک۔ ایستادگی وارم برای خدمت تو و مقیم و دائم بر اطاعت
وسعدیک یاری و نصرت میدہم دین ترا دائم۔ والخیر کلہ فی یدیک۔ و نیکی ہمہ در دو دست قدرت تست۔ والشر لیس الیک
و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تادبا و تعظیما۔ اگرچہ ہمہ بآفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست کہ جمیع ایجاد را
و پیدا کردن ہر چیز حکمتہا است شر اگر ہست در مخلوقات ست چنانکہ گفت من شر ما خلق و بعض گویند یعنی الشر لیس الیک
آن نیست کہ شر نیست نزدیک گرداننده بسوی تو کہ بدان بدرگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو
و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکہ فرمود الیہ یصعد الکلم الطیب۔ انا بک والیک۔ من وثوق کننده و استواری کننده ام بتو
والتجا آرنده ام بسوی تو یا میزیم و میمیرم بتو و بقدرت تو و باز میگردم و برمیگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت
کننده ام بسوی تو۔ تبارکت وتعالیت۔ بزرگی و برتری و بلندی تراز رسیدن ادراک کنہ ذات و صفات تو
استغفرک واتوب الیک۔ آمرزش میخواہم از تو و باز میگردم از گناہان بسوی تو۔ واذا رکع قال۔ وچون
رکوع میکرد میگفت۔ اللہم لک رکعت۔ خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت
پشت خم دادن۔ وبک آمنت۔ وبتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو۔ ولک اسلمت۔ ومر ترا اسلام
آوردم و کار خود را بتو سپردم۔ خشع لک سمعی وبصری۔ فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من۔ ومخی وعظمی وعصبی۔
ومغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز استخوان شاید کہ بجہت آن باشد کہ خشوع از باطن بظاہر می آید و بہمین نکتہ
تقدیم عظم بر عصب باستخوان بود۔ فاذا رفع راسہ قال۔ پس چون بر میداشت سر خود را میگفت۔ اللہم ربنا لک الحمد۔
ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن۔ ملاء السموات والارض وما بینہما۔ پری آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و
زمین است۔ وملاء ما شئت من شیء بعد۔ وپری چیزیکہ خواہی بوجود آوردن پس از آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان
و زمین ست از ممکنات بعد وے چون کمال قدرت وے سبحانہ آسمان و زمین و میان آسمان و زمین جمیع تمامہ مقدورات و ممکنات را گرفتہ است
ہمہ پیمایش ستایش وے خواہد بود۔ واذا سجد قال۔ وچون سجده میکرد میگفت۔ اللہم لک سجدت وبک آمنت ولک
اسلمت۔ خداوندا ترا سجده کردم تقدیم ترا اشارت ست باخلاص عمل وبتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو
کار خود را۔ سجد وجہی للذی خلقہ۔ سجده کرد روی من بآن ذاتیکہ پیدا کرد او را۔ وصوره۔ و مر کسی را کہ صورت
داد او را یعنی وجہ را فی الارحام تصویر بصورت کردن و آفریدن۔ وشق سمعہ وبصره۔ وشگافت شنوائی او را و بینائی او را
جدا دادن آلت شنوائی و بینائی ست کہ مراد پیدا کردن گوش و چشم ست و چون بصورت شگافت اند تعبیر بشق کرد۔ تبارک اللہ
احسن الخالقین۔ بزرگ ست خدا کہ نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده اوست تنہا و غیر وے پیدا کننده نیست و خالقین
باعتبار ظاہر ست چنانکہ مصوران می سازند۔ ثم یکون من آخر ما یقول بین التشہد والتسلیم۔ پس میبود از آخر آنچہ می گفت آنحضرت
میان التحیات و سلام این دعا۔ اللہم اغفر لی ما قدمت وما اخرت۔ خداوندا بیامرز گناہان کہ پیش کرده ام و آنچہ پس کرده ام

وما اسررت وما اعلنت - و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام - وما اسرفت - و آنچه اسراف کرده ام و افزونی
کرده ام و از حد اعتدال در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن - وما انت اعلم به مني - و گناهان که تو داناتری بآن
از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده
هر کرا خواهی - لا اله الا انت - رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم - وفي رواية للشافعي - و در روایتی که شافعی راست
این چنین آمده که بعد از قول وے - والشر ليس اليك - این کلمات گفته - والمهدي من هديت - و هدایت کرده شده و راه یافته
شده کسے ست که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را - انا بك واليك - شرح این معلوم شد - لا منجا منك - نیست نجات
و رستگاری از عذاب و قهر تو - ولا ملجا الا اليك - و نیست پناه و تکیه گاه مگر بسوے جناب رحمت تو منجا بالف است و بجاے
همزه و گاہے این را نیز بالف خوانند بموافقت ملجا - تبارکت - بزرگی و عظیمی تو - وعن انس ان رجلا جاء فدخل الصف
روایت است از انس که مردے آمد پس در آمد در صف نماز - وقد حفزه النفس - و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخته بود
مر او را بهیبت سختی و بیان وے برائے نماز و اصل حفز بجاے ... و دفع او را سختی و دفع کردن و در شتاب آوردن بر کسے
از جاے - فقال - پس گفت آن مرد - الله اکبر الحمد لله حمدا کثيرا طيبا - حمد میکنم خدا را حمدے بسیار پاک و پاکیزه
مبارکا فيه - برکت کرده شده در وے - فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم - پس هنگامیکه گزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
صلوته - نماز خود را - قال - گفت - ایکم المتکلم بالکلمات - کدام یکے از شما بود گوینده این سخنان را - فارم القوم - پس
خاموش ماندند این گروه که نماز می کردند و حاضر بودند از بیم آنکه شاید که خطائے از ایشان بوجود آمده که موجب خطاب
و عتاب گردد - ارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سکت و در بعض روایات ازم بزاے و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی
امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت ورزیدند از بیم
عتاب - فقال ایکم المتکلم بها - باز فرمود که کدام یکے از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود - فانه لم يقل باسا - بترسید
و اندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و نیز جا گردد - فقال رجل - پس گفت مردے - جئت وقد حفزني
النفس - آمدم و بتحقیق تنگ گرفته مرا نفس - فقلتها - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا در گفتن این
کلمات و اعتذار از ان دخلے ندارد - فقال لقد رأيت اثني عشر ملكا يبتدرونها - گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده فرشته را
که سبقت میکردند و شتابی می نمودند این کلمات را - ايهم يرفعها - تا کدام یکے از ایشان بالا برد این کلمات را بمحل قبول در
جناب حضرت الٰهی عز اسمه تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع ست و بعضے از محققین گفته اند که هر یکے از جواهر و اعراض را
روح مجردے ست که مقوم و بر پا دارنده او ست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند با سقاط مکررات
و عدم اعتبار الف و همزه که اول صورتے او در خط ظاهر ست نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در
جاے خود و در حدیثے دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را با اعتبار مکررات و الفاظ والله اعلم - رواه مسلم

الفصل الثانی

عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله — گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا افتتح الصلوة قال — چون آغاز میکرد نماز را میگفت — سبحانک اللهم — تنزیه میکنیم ترا و پاکی یاد میکنیم تنزیهی که لائق باشد
بجناب قدس تو ای خدا — وبحمدک — و تسبیح میکنیم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو گویا این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله
باشد — وتبارک اسمک — و بزرگ ست نام تو — وتعالی جدک — و بلندست عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت
و بزرگ شدن در چشم مردم آمده — ولا اله غیرک — و نیست الٰهی غیر تو — رواه الترمذی وابوداود — روایت کرد این حدیث را ترمذی
وابوداود از عائشه — ورواه ابن ماجة عن ابی سعید — و روایت کرده آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری — وقال الترمذی هذا حدیث
لا نعرفه الا من حارثة — و گفت ترمذی این حدیثیست که نمی شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه — وقد تکلم فیه من قبل
حفظه — و بتحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده هست در حارثه از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ
وی مر حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت ست از آن حضرت صلی الله علیه وسلم از خلفاء راشدین و قائل اند
بدان اجلهٔ علماء حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علماء ائمه حدیث و گفته
بدان بسیار ست از علماء تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و غیر وی از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته
که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین ست نزد اهل علم
از تابعین و غیر ایشان — نهایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث
از طرق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مشهور ست و با دعیهٔ دیگر نیز یاد آمده بود و کلام درین مقام
و تشریح زیاده برین واقع شده فلینظر ثمه — وعن جبیر بن مطعم انه رای رسول الله — روایت ست از جبیر بن مطعم
که قرشی نوفلی ست از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده ست که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یصلی صلوة — میگزارد نمازی را از نمازها — فرضها یا نفل — قال — گفت بعد از تکبیر احرام — الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا
سه بار — والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا — نیز سه بار — وسبحان الله بکرة واصیلا — و تنزیه میکنیم خدا را بامداد
و شبانگاه — و تخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند — ثلثا — قید
اخیر ست یعنی این نیز سه بار ست چنانکه آن دو که مذکور شدند — اعوذ بالله من الشیطان — پناه میجویم بخدا از شیطان
من نفخه ونفثه وهمزه — از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی — مراد از نفخ شیطان تکبر و خود پسندی ست که آدمی را در وی
می اندازد و این معنی را بر وی میدمد اورا و بفخر وی نیز رگهای در آرد گویا که در وی میدمد و بر باد میکند — و مراد از نفث
که بمعنی دم کردن است سحر گفته اند که شیاطین آدمی را امر کنند یا باعث برکردن آن می شوند و این معنی مناسب تر ست
بقول حق سبحانه ومن شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند و بعض گویند مراد بنفث شعر ست که میدمد می اندازد
در نفس آدمی و می برآرد از دهان وی مانند افسون — و مراد بشعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان است

وهمزا بمعنی غلبه کردن و افتادن در مردم هم یبیت گوی و بعض در شته اند از پیغمبر گفته اند که همز شیطان وسوسه اوست که در دلها
مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی است اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند - رواه ابو داود
و ابن ماجه - الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم - روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه
ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کثیرا را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه و تفسیر
این سه چیز نقل می کنند و میگویند - قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة - نفخ شیطان کبر است و نفث وی شعر و همز
وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را
- است اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه صحت برسد متعین گردد که مراد همین است وعن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب
بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده و بود اصح غریبه
احوال و نوشته شده است - انه حفظ عن رسول الله - روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
سکتتین - دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد - سکتة اذا کبر - یک سکته چون تکبیر می برآورد که بعد از وی دعای
استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
دعای استفتاح جهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند - وسکتة اذا فرغ من
قراءة - و سکته دیگر چون فارغ می شد از خواندن - غیر المغضوب علیهم و لا الضالین - و چون انکار کرد سمره بن جندب با ابی بن کعب را و نوشتند
صحابه است رسید - فصدقه - پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب - رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجه
والدارمی نحوه - بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکته
دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرأت فاتحه کنند و منازع امام در قرأت نشوند که نهی
واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین و آمین برای فهم آنکه آمین از فاتحه نیست و چهارم
بعد از فراغ از سوره فصل میکرد میان قرأت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت
سکته نیست چنانکه گفته شد وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة - چون
برمیخاست از رکعت دوم - استفتح القراءة - آغاز میکرد قرأت را - بالحمد لله رب العالمین ولم یسکت - و سکوت نمیکرد برای
خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث در آن است که ابتدا بسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجهر آیت بسمله در فاتحه تاویل
میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آن است که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اول
نیز همین است ولیکن تخصیص بآن حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شفع از نماز تمام شد جای
توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم - و ذکر الحمیدی
فی افراده - و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم - و کذا صاحب الجامع عن مسلم وحده

و ہمچنین ذکر کردہ است صاحب جامع الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ از مسلم ہنا این کلام اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ این حدیث را در حسان آوردہ نہ در صحاح

الفصل الثالث — عن جابر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استفتح الصلوۃ کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللھم اہدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یہدی لاحسنھا الا انت وقنی سیئ الاعمال وسیئ الاخلاق لا یقی سیئھا الا انت رواہ النسائی — شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در آنجا وانا من المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین بنکتہ کہ در شرح گذشت و در آنجا اعمال و اخلاق ہر دو مذکور است و در آنجا اخلاق تخصیص بذکر یافتہ و در آنجا واصرف عنی ولا یصرف عنی بود و اینجا وقنی ولا یقی است و تفنن در عبارت است — وعن محمد بن مسلمۃ بفتح میم ولام و سکون سین انصاری اشہلی است حاضر شدہ تمام مشاہد را الا تبوک کہ آنحضرت او را بمدینہ گذاشتہ بود و از فضلای صحابہ بود و در اسلام آوردہ و گوشہ گرفت در ایام فتنہ بامر نبوی رضی اللہ عنہ — قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال — چون میگزارد آنحضرت نماز نفل را میگفت — اللہ اکبر وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین — شرح این گذشت — وذکر الحدیث مثل حدیث جابر — و ذکر کرد محمد بن مسلمہ حدیث را چنانکہ جابر ذکر کرد — الا انہ قال — مگر آن است کہ محمد بن مسلمہ گفت — وانا من المسلمین — و جابر وانا اول المسلمین گفتہ — ثم قال — باز گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اللھم انت الملک لا الہ الا انت سبحانک وبحمدک — شرح این نیز گذشتہ است — ثم یقرأ — باز میخواند آنحضرت قرآن را و ظاہر آنست کہ قرأۃ بعد از استعاذہ و بسملہ خواہد بود چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است مقصود راوی اینجا بیان این است کہ پیش از قرأۃ دعاء استفتاح میخواند رواہ النسائی

باب القراءۃ فی الصلوۃ

قرأت در نماز نزد جمہور ائمہ و علماء فرض است و نزد شافعی در تمام نماز و نزد مالک در سہ رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل و نزد ما در دو رکعت و مذہب امام احمد در قول مشہور موافق مذہب شافعی است و در روایتی موافق مذہب ما و نزد حسن بصری فرض در یک رکعت و در روایتی از ابوبکر اصم و سفیان بن عیینہ قرأت سنت است و بنای صلوۃ بر افعال است نہ اقوال و لہذا ساقط میگردد نماز بجہت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نہ در عکس کذا فی شرح الہدایۃ

الفصل الاول — عن عبادۃ بضم عین و تخفیف موحدہ بن الصامت از نقبای انصار و عظمای صحابہ است در مواضع احوال وے نوشتہ شدہ است — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحۃ الکتاب — نیست نماز ہر کسے را کہ نخواند فاتحۃ الکتاب را — متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم — و در روایتی مر مسلم را — لمن لم یقرأ بام القرآن — نیست نماز ہر کسے را کہ نخواند ام القرآن را این نیز نام سورۃ فاتحہ است بجہت اشتمال وے بر مقاصد قرآن

کہ ثنا بر خدا تعالیٰ است و تعبد یا امر و نہی و بیان وعد و وعید او است یا چون مبدا و مفتتح قرآن است گویا اصل و منشأ او است
فصاعداً پس بخواند فوق فاتحہ و زیادہ بر آن یعنی فاتحہ البتہ ہی باید خواند و مقتصر بر فاتحہ ہم نیست اگر چیزے زیادہ کند
نیز درست است تمسک کردہ باین حدیث شافعی و احمد و در روایتے بر فرضیت قرأت فاتحہ در نماز زیرا کہ نفی کردہ نماز
از کسے کہ فاتحہ نخواند و ظاہر در نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانہ فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز فرمود آن حضرت با عرابی
اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض کہ نماز بے وے روا نبود خواندن چیزے از قرآن باشد ہر چہ باشد از فاتحہ یا غیر
آن و خواندن فاتحہ واجب باشد کہ نماز بے وے ناقص بود ** وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوٰۃ لم یقرأ فیہا بام القرآن فہی خداج — کسے کہ بگزارد نمازے را کہ نخواند در وے فاتحہ را پس
آن نماز ناقص است خداج بکسر خا انما نقص ما فیہ را پیش از وقت و سبب مبالغہ نقصان آمدہ ثلثاً سہ بار فرمود این کلمہ را
و تاکید کرد آن را بقول خود غیر تمام و در بعض نسخ غیر تام فقیل لابی ہریرۃ انا نکون وراء الامام پس گفتہ شد مر
ابی ہریرہ را کہ ما می باشیم پس امام پس چگونہ ما ہم بخوانیم — قال گفت ابو ہریرہ اقرأ بہا فی نفسک — بخوان فاتحہ را پس امام نیز
اما آہستہ چنانچہ بشنوانی خود را — فانی سمعت رسول اللہ — زیرا کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را — صلی اللہ علیہ وسلم یقول قال اللہ
تعالیٰ — می گفت کہ گفتہ است خدائے تعالیٰ قسمت الصلوٰۃ بینی و بین عبدی نصفین — قسمت کردہ ام نماز را میان خود و
میان بندہ خود دو نیم یعنی نیمے برائے بندہ و نیمے برائے من حمد و ثنا برائے من است و دعا و سوال برائے بندہ
ولعبدی ما سأل — و مر بندہ مراست چیزے کہ سوال کردہ و درخواستہ است از من مراد بالصلوٰۃ در اینجا فاتحہ است و ہمین
وجہ استدلال ابی ہریرہ باین حدیث بر فرضیت قرأت فاتحہ بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحہ این باشد لابد بود از قرأت
وے در نماز لزوماً و حتماً یا گوئیم بلکہ حدیث دلالت دارد کہ فاتحہ عین نماز و کل او است مبالغۃً چنانچہ در الحج عرفۃ پس
لا اقل جزو نماز و داخل در وے باشد نہ خارج از حقیقت آن فلیفہم بعد از آن بیان کرد تنصیف فاتحہ را میان خدا و بندہ
بقول خود — فاذا قال العبد — پس چون میگوید بندہ — الحمد للہ رب العالمین قال اللہ — میگوید خدائے تعالیٰ — حمدنی عبدی
ستود مرا بندہ من — واذا قال — و چون میگوید بندہ — الرحمن الرحیم قال — میگوید اللہ تعالیٰ — اثنی علی عبدی ثنا گفت
بر من بندہ من بصفات کمال واذا قال — و چون میگوید بندہ — مالک یوم الدین قال میگوید خدائے تعالیٰ — مجدنی عبدی
بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بندہ من و مجد شرف و کرم واسع و گفتہ اند مجید آن است کہ شرف ذات را با حسن افعال مقارن
گردانید این ثنا خالص مر خدا راست جل جلالہ — واذا قال — و چون میگوید بندہ — ایاک نعبد و ایاک نستعین — ترا می پرستیم
و از تو یاری میجوئیم در تمامہ مہمات خصوصاً در پرستیدن — قال — میگوید خدائے تعالیٰ — ہذا بینی و بین عبدی — این
مشترک است میان من و بندہ من چہ عبادت برائے خدا و استعانت برائے بندہ — ولعبدی ما سأل — و مر بندہ
مراست چیزے کہ سوال کرد و درخواست نمود آن را از استعانت و استمداد — واذا قال — و چون میگوید بندہ —

اهدنا الصراط المستقیم - بنمای ما را راه راست - صراط الذین انعمت علیهم - راه آن کسانی که نعمت دادهٔ بر ایشان -
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین - نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان - قال میگوید خدای تعالی
هذا لعبدی - این سه چیز بندهٔ مراست - و لعبدی ما سأل - و مر بندهٔ مرا است آنچه سوال کرد حاصل آنکه فاتحه هفت
آیت است سه خاص بحق و ثنای اوست و سه مخصوص به بنده و سوال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا
و بنده و این حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله داخل فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ما است و یکی از هفت آیت صراط الذین
انعمت علیهم است - رواه مسلم - وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر و عمر کانوا یفتتحون الصلوٰة - روایت است
از انس که آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را - بالحمد لله رب العالمین - رواه مسلم
سابقاً معلوم شد که ظاهر حدیث آن است که بسم الله الرحمن الرحیم نخواندند و لیکن قرات آن مجمع علیه است و هیچ یکی
را در آن خلاف نیست و از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دانند
چنانکه شافعیه میگویند یا ندانند چنانکه مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوٰة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را افتتاح الصلوٰة میگرداند
مثل تعوذ و در روایتی از وی و مذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرات است و هر رکعت مستقل است
در آن و اوجبت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را و در میان فاتحه و سورت مگر نزد امام محمد در صلوٰة سریه
پس شافعی تاویل میکند این حدیث که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سوره است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی جهر است
به بسمله نه نفی قرات آن و تحقیق ثابت شده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله
علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیث ثابت
نشده که صریح باشد در جهر بتسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب صحاح نیاورده که بمشهوره اخراج نکرده حدیث
در آن باوجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و خیلی از صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیرهم از ائمه
لا تعد و لا تحصی ذکر کرده اند که جهر میکردند و احیاناً اگر از بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال
قرب بعضی از مقتدیان آن را شنیده و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر بتسمیه و دیگری در ترک جهر
و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و
غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده بیان کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام
ابوحنیفه اصح و ارجح است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون
آمین گوید امام آمین بگوئید شما ظاهر معنی حدیث آن است که امام بعد از قرات فاتحه آمین میگوید چون وی آمین بگوید
شما نیز آمین بگوئید و بعضی گفته اند معنی آن است که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره میخواند و این محل
تامین الامام است شما نیز متهیٔ آمین باشید تا با وی آمین بگوئید چنانکه میگویند چون بادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته

تا او ده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وے بیند شما نیز با وے کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکیست غایت آنکه از ظاهر معنی
اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر چنین هم باشد دور نیست چنانکه در سائر افعال حال ماموان با امام است مگر اینجا
مبادرت تامین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فافهم ابعد از ان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را بسر و بقول خود -
فانه من وافق تامینه تامین الملائکة - یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گویید زیرا که هر که موافق افتد آمین گفتن وے با آمین
گفتن فرشتگان - غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده می شود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وے پوشیده نماند
که ظاهر احادیث چنان می نماید که فرماید هر که موافق آید تامین وے استجابت کرده شده مر او را قبول کرده می شود دعاے وے
مغفرت ذنوب از کجا آید مگر آنکه گوییم چون حق جل و علا مغفرت ذنوب را از جزا این موافقت و لوازم وے گردانیده است
با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درین وقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه نشینندۀ در مسجد بانتظار
نماز را دعا می کنند بجهت مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است
یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا نزد نماز شرعا امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتاد تامین او
تامین ملائکه را مغفور است و هر که مغفور است مستجاب است دعاء او و بنا فهم متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام - و در روایتی گفت
آن حضرت چون بگوید امام - غیر المغضوب علیهم ولا الضالین - که وقت تامین است - فقولوا - پس بگویید آمین - فانه من
وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری - این لفظ بخاری است - و لمسلم نحوه - و مر مسلم را مانند این است
یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف - و فی اخری للبخاری - و در روایت دیگر مر بخاری را این چنین آمده است - قال اذا امن
القاری - چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد - فامنوا - پس آمین
بگویید - فان الملائکة تؤمن - زیرا که ملائکه آمین میگویند پس - فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه - و آمین بمعنی
استجب است یعنی و چنین باد و بعضی گفته اند اسم الهی است و مراد طلب اجابت است از وے تعالی و بعضی گفته اند درجه
ایست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و به الف و قصر و مد با تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت بمد الف است
اما به تشدید میم بعضی گفته اند خطا است و تحقیق آن است که آن نیز لغتی است در ان و لیکن قلیل است - وعن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم - چون بگزارید نماز بجماعت و قید کردن بجماعت مفهوم آن از
سیاق حدیث که فرمود - فاقیموا صفوفکم - پس راست کنید صفهاے خود را و صف در لغت رسته و مراد باقامت صف
تسویه آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشته اند - ثم لیؤمکم
احدکم - پس باید که امامت کند شما را یکی از شما هر که باشد جائز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرا و اکبر باید بجهت
بیان اولی و افضل است - فاذا کبر فکبروا - پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما - و اذا قال - و چون بگوید
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا - پس بگویید آمین - یجبکم الله - پاسخ دهد شما را خداے تعالی و قبول کند دعاے

شما را۔ فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا۔ پس چون تکبیر گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمہ فا
آن ست کہ مقتدیان تکبیر و رکوع و ہر فعل کہ کنند عقب فعل امام و متصل وے کنند چنانکہ مقرر باید۔ فان الامام یرکع قبلکم
ویرفع قبلکم۔ زیرا کہ امام رکوع میکند پیش از شما و برمیدارد سر پیش از شما چہ شان امام تقدیم و سبقت است و چون باید کہ
مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آن حضرت۔ فتلک بتلک
یعنی آن لحظہ کہ سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظہ کہ تاخیر کردید از وے در رکوع بعد از بردن
وے سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان ہر دو۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم۔ واذا قال۔ وچون بگوید امام۔ سمع اللہ لمن حمدہ۔ می شنود خداے تعالیٰ کسے را کہ حمد میگوید او را و قبول
میکند سخن او را۔ فقولوا۔ پس بگوئید۔ ربنا لک الحمد۔ پروردگارا تراست حمد۔ یسمع اللہ لکم بشنود خداے تعالیٰ
حمد شما را و ربنا و لک الحمد بواو نیز آمدہ و زیادت اللہم نیز روایت ست و در جمع میان اللہم و واو بعضے گفتہ اند
صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفتہ کہ روایت آن از عبد الرزاق آمدہ است و در صحیح بخاری نیز در روایتے ... ذہبی
نیز آمدہ است انتہی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفہ را کہ می گوید امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذہب امام مالک
و امام احمد نیز ہمین است و مذہب امام شافعی جمع است مر امام را میان ہر دو و ہمچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام
جمع کند و مختار طحاوی نیز ہمین است و در روایتے از ابی حنیفہ نیز آمدہ لیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع منفرد را اندر
ہمہ ست و اکتفا بیکے نیز جائز است و ظاہر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان ہر دو تسمیع در حالت رفع
رسست ست و تحمید در حالت قیام ہمچنین گفتہ است تمرتاشی از حنفیہ و گفتہ اگر تسمیع در حالت رفع نگفتہ در حالت استوا نگوید و بعض
گفتہ اند ہر دو گوید۔ رواہ مسلم و فی روایۃ لہ عن ابی ہریرۃ و قتادۃ۔ و در روایتے مسلم را از ابی ہریرہ و قتادہ و این
کلمہ را زیادہ کردہ کہ۔ واذا قرأ فانصتوا۔ و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفہ را
در منع قرأت مقتدی را و عدم وجوب قرأت بر وے خواہ نماز جہری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام در
مسئلہ بتفصیل بیاید۔ وعن ابی قتادۃ الانصاری عقبی بدری ست حاضر شد ہمہ مشاہد را و از مشاہیر صحابہ است احوال
وے در جاے دیگر نوشتہ شدہ ست۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین۔
میخواند آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحہ و دو سورہ یعنی در ہر رکعت فاتحہ و یک سورہ۔ وفی الرکعتین الاخریین
بام الکتاب۔ و میخواند در دو رکعت پسین فاتحہ۔ ویسمعنا الآیۃ احیانا۔ و می شنوانید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما را آیتے
از آیات سورہ کہ میخواند گاہ گاہ ظاہر آن ست کہ این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند کہ بعد از فاتحہ سورہ میخواند یا فلان
سورہ میخواند یا برائے بیان جواز آنکہ در صلوۃ سریہ یک آیتے جہر بخواند مفسد نیست و بعض گویند کہ این محمول ست
بر غلبہ استغراق و تدبر کہ بے اختیار جہر حاصل می شد و ظاہر مفہوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص نظہر اتفاقی ست

ویطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة - و دراز می کرد در قرأت رکعت نخستین آن قدر که دراز نمی کرد در رکعت
ثانیه و کذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر - و کذا فی الصبح - و همچنین در نماز بامداد دراز می کرد رکعت اولی را بر ثانیه
متفق علیه - بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمهٔ ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر
و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که تا گمان می کردیم که مقصود آنحضرت
ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابوداود و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی مختصر الشرح و نزد
امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرأت
برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اجماعست در حدیث محمول است
بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و کمتر از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الهمام والله اعلم
و عن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله - بودیم ما که اندازه می کردیم ایستادن پیغمبر خدا را - صلی الله
علیه وسلم فی الظهر و العصر - در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بحای مهمله و زا است و را اندازه کردن گوشت و میوه بر درخت
فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قرأة الم تنزیل السجدة - پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت اولین
از نماز ظهر مقدار خواندن سورهٔ الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است
قول وی - وفی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة - و در روایتی چنین آمده که میخواند در هر رکعت بمقدار سی آیت چه سوره
مذکوره سی و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی می شود - و حزرنا قیامه فی الاخریین
قدر النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمه ازان ازینجا
معلوم می شود که در رکعتین آخرین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر ازانچه در اولین میخواند - و حزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر
علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت آخری
از ظهر - و فی الاخریین من العصر علی النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف
ازان - رواه مسلم - بدانکه ائمه همه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند
نیز جائز است و قرأت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد
کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قرأت در انها واجب است و ابن
ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قرأت کن در اولین و تسبیح گو در آخرین - کذا ذکره الشمنی -
و نیز گفته است که اگر در آخرین فاتحه و سوره خواند سجدهٔ سهو واجب نگردد - و هو الاصح - زیرا که قرأت فاتحه تنها در اخرین
سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد ما آن است که قرأت سوره در اخرین مکروه نیست زیرا که تحقیق آمده
از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخرین لیکن مستحب ترک سوره است - و عن جابر بن

سمرۃ بفتح سین وضم میم وے و پدر وے صحابی اند خواہرزادۂ سعد بن ابی وقاص ست روایت دارد از ان حضرت واز
عمر و علی رضی اللہ عنہما - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر باللیل اذا یغشی میخواند آن حضرت گاہے در نماز ظہر
سورۂ واللیل اذا یغشی - وفی روایۃ بسبح اسم ربک الاعلی - و در روایتے آمدہ است کہ میخواند سبح اسم ربک الاعلی و در ثمن
اینکہ این سورہ ہا را میخواند یا بقول آن حضرت باشد یا آنکہ می شنوانید آیتے را احیانا چنانکہ گذشت - وفی العصر نحو ذالک
ومیخواند در عصر مانند این سورہ ہا در قصر و طول - وفی الصبح اطول من ذالک - ومیخواند در نماز بامداد دراز تر از آن - رواہ
مسلم - بدانکہ در بعض احادیث واقع شدہ است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میخواند در نماز فلانی سورۂ فلانی
بے بیان آنکہ در کدام رکعت میخواند یا در رکعت ثانیہ یا در ہر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین او سے یا ثانیہ عبارت ہمہ
این احتمالات را شامل است اما احتمال در ہر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سورۃ است و ہر دو اگرچہ جائز ست اما وقوع آن
از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نادر ست و فقہا گفتہ اند کہ خواندن تمام سورہ اگرچہ قصیر بود افضل ست از خواندن بعض سورہ
اگرچہ طویل باشد و حمل بر قراءت در رکعتے خواہ اولے یا اخرے ظاہر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول
از حدیث نسائی آمدہ است از قطبہ بن مالک کہ گفت گزاردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت
وے والنخل باسقات اگرچہ در حدیث ترمذی فی الرکعۃ الاولی واقع شدہ است و احتمال دارد کہ مراد بیان رکعت اولے
باشد زیرا کہ در اکثر احادیث بیان رکعت اولے واقع است و شنیدیم از بعضے از ثقات فقہائے مکہ از ائمہ حنفیہ کہ آنچہ فقہا
گفتہ اند از تعیین طوال المفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولے است و این بیان و تفصیل کہ کردہ شدہ از ہیچ یکے از شراح
در نظر یافتہ نشدہ واللہ اعلم - وعن جبیر بن مطعم بضم میم وسکون طاء مہملہ و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش
سید حلیم و وقور - قال سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند در نماز مغرب
سورۂ والطور را - متفق علیہ - وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول اللہ - ام الفضل کہ زوجۂ
عباس و مادر عبد اللہ بن عباس و فضل بن عباس ست گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات
عرفا - کہ میخواند در مغرب سورۂ والمرسلات را - متفق علیہ - بدانکہ این دو حدیث و حدیثے کہ واقع شدہ است کہ میخواند در نماز
مغرب سورۂ اعراف و انفال و دخان را و ہمچنین احادیثے کہ در نمازہائے دیگر واقع شدہ اند دلالت دارد بر عدم تعیین قراءت
چنانکہ ائمہ فقہا رحمۃ اللہ علیہم قرار دادہ اند از طوال المفصل در فجر و ظہر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در آخر فصل
ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ بیاید کہ گفت ہیچ سورہ از مفصل نیست نہ صغیر نہ کبیر کہ شنیدم من از پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم کہ امامت می کرد مردم را بدان در نماز فرض و اصل و تعیین فقہا این سورہ را کتاب امیر المومنین عمر است
بجانب ابی موسی اشعری رضی اللہ عنہما کہ والی کوفہ بود از جانب وے کہ نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت
از قراءت یاران و با جمال امر قراءت در زمان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم

و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد ازان مقرر شد امر بکتابت عمر را و او رضی الله عنه ولی و ساعی از حضرت نبوت
صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود شاید که نماید احوال حضرت صلی الله علیه وسلم تحقیق و بر همین نهج خواهد بود
و احیانا بر خلاف آن و بس همین است از روی تحقیق و دلیل قول عمر رضی الله عنه — وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی
مع النبی — روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیصلی بهم — پس می آمد و امامت
میکرد قوم خود را — فصلی لیلة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء — پس بگزارد شبی با آنحضرت نماز عشا را — ثم اتی قومه
فأمهم — پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را — فافتتح بسورة البقرة — پس شروع کرد در سوره بقره — فانحرف رجل
فسلم — پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد ازان و این خود محمل سلام و دگر احتمال آن دارد
نماز است و لیکن آن مرد غرض ست که سلام برای [illegible] — ثم صلی وحده وانصرف — پس بگزارد آن مرد نماز
تنها و برگشت و برآمد از نماز — فقالوا له انافقت یا فلان — پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی
و کسل کردی از نماز چنانکه در شان منافقان آمده — واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی — قال لا والله — گفت آن مرد نه والله
نشده ام منافق و سوگند خوردن از جهت تاکید نفی است نه برآمدم و لیکن از جهت عذر زیرا که مرا طاقت نبود تحمل این همه تطویل را و نفی [illegible]
ولآتین رسول الله — و هر آینه خواهم آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلأخبرنه — پس هر آینه خبر خواهم کرد آن حضرت را از کار
فعل معاذ — فأتی رسول الله — پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال — پس گفت — یا رسول الله انا اصحاب نواضح
ما خداوندان شترانیم که آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضح بضاد معجمه و ناضح شتر آبکش [illegible] — ونعمل بالنهار — کار میکنیم
در روز یعنی و در شب که وقت آن میکشیم — وان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه — و بدرستی که معاذ نماز گزارد با تو عشا را پس
آمد قوم خود را — فافتتح بسورة البقرة — پس افتتاح کرد بسوره بقره و خواندن گرفت آن را — فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی
معاذ فقال — پس روی آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت — یا معاذ افتان انت — آیا در فتنه اندازنده قوم مردم را
و گریزاننده از ملازمت جماعت و افگننده در فساد باختلاف و باز ایستادن از دین — اقرأ — بخوان — والشمس وضحها
واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی — واذا السماء انفطرت و سوره انشقاق و البروج والطارق نیز آمده — متفق علیه
بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آن حضرت صلی الله
علیه وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگزارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را
از معاذ تقریر فرموده و مسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قرائت دراز میخوانی و نفرموده که امامت تو این جماعه را
درست نیست زیرا که تو نفل میگزاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آن ست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا میکند در فرض او و میکند پس ازان میرود و قوم را
امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آن حضرت با معاذ گفت مباش

فتّان یا امین مگزار نماز را بتخفیف کن بر قوم پس حضرت ترویج کرد و دو را حد الامرین و مشروع گردانید هر او را یکی ازین دو چیز یا نماز
گزاردن همراه آن حضرت و نگزاردن با قوم از جهت اقتدا بهم اقتدا به مفترض بمتنفل یا گزاردن با قوم بتخفیف و چون همراه حضرت
گزارد منفرض شد و اقتدا مفترض بمفترض خواهد بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و اهتمام داشت که معاذ همراه آن حضرت به نیت نفل میگزارد تا
از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت بقوم وی **وعن البراء** قال سمعت رسول الله
گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان
و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشا والتین والزیتون
وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ یکی را خوبتر آواز تر از آنحضرت متفق علیه و در روایت بخاری از براء
بن عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و از اینجا معلوم می شود که مراد
قراءت در احدی الرکعتین است لا فی الثنتین چنانکه در حدیث جابر بن سمرة گفتیم و آن را ظاهر احتمالات داشتیم **وعن جابر**
بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق
را و مانند سوره ق را و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم - طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر
یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک این معنی در حدیث دیگر نیز آمده است که در نماز بامداد قراءت طویل کرده و گفتند که سبب
در تطویل قراءت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب می باشد تا انقضاء صلوة صبح
می پیوسته بامداد صبح پس تطویل قراءت و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود
که وی را از استراحت خواب شب و اجتماع قوت و [illegible] خدمت و وقع شده و کدورتی و زنگی که بر دل نشسته پس تطویل
آن موجب تلافی و تدارک این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی نشده و
وقتی است که دل با زبان و گوش موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسانتر و روشنتر باشد و در سفر السعادة
و شرح و نکته‌های زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز از آنجاست و شیخ مشایخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح
این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم
بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف
نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و مختصر کرده میشد نماز وی سبک یعنی
سبک می نمود نزد مقتدیان از جهت ذوق و لذتی و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قراءت وی صلی الله
علیه وسلم و از جهت حلاوتی و سرعتی که در قراءت آن حضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام - صاحب سفر السعادة میگوید که مراد ازین حدیث آن است که تطویل
صلوة وی صلی الله علیه وسلم بنسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمود بسبب آنکه گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم

وعن عمرو بن حریث بضم حاء مهمله و فتح راء و ثاء مثلثه کنیت او ابوسعید است قرشی مخزومی آن حضرت را دید و آن حضرت دست مبارک بر سر او برآورده و برکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آن حضرت دوازده ساله بود روایت میکند از ابوبکر و ابن مسعود و روایت میکنند از وے عطاء بن السائب و غیره - انه سمع النبی - روایت میکند که وے شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر - میخواند در نماز فجر - والیل اذا عسعس - مراد اذا الشمس کورت است که این کلمه در آنجا واقع است رواه مسلم -

وعن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح سورة المؤمنین - گفت عبدالله بن السائب که صحابی است مخزومی و اهل مکه قراءت از وے گرفته اند و او از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وے مجاهد و عطاء و عبدالله بن السائب تابعی دیگر است گزارد آن حضرت برائے ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتے از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون - حتی جاء ذکر موسی و هارون او ذکر عیسی - تا رسید آن حضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر عیسی را که درین سوره واقع شده - اخذت النبی - گرفت پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم سعلة - بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بسبب گریه بود - فرکع - پس رکوع رفت آن حضرت و نخواست قراءت نمود - رواه مسلم

وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی - بود آن حضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجده را در رکعت نخستین - وفی الثانیة - و میخواند در رکعت دوم - هل اتی علی الانسان متفق علیه - خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و مؤکد و مستمر است نزد شافعیه و برین است عمل ایشان در حرمین شریفین و در کتب ایشان مذکور است که تعیین نکرده اند چیزے از قرآن را نمازے معین و لیکن امثال می آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره در فجر جمعه و تعیین سوره جمعه و منافقون برائے نماز جمعه اما ایشان بعد از صحت حدیث و ورود و عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتے نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیرے است که آن را لازم و متحتم دانند و غیر آن را مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسیر و تبرک بقراءت حضرت صلی الله علیه وسلم خوانند باکے ندارد و لیکن شرط آنکه احیانا غیر آن را نیز خوانده باشند تا جاهل گمان نبرد که غیر آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه قراءت در بعض صلوات چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضائے دلیل عدم کراهت است نماز است عدم چنانچه حنفیه مکروه میگیرند بلکه مستحب است که خوانده شود و گاه گاهے تبرکا بالمأثور انتهی و گفت شیخ عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتبار با بیاء وجوب و عدم صحت و غیر آن نمانده است لیکن آن است که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهے بقصد انذار و تبشیر خوانده چنانکه از آنجا وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه و قیامت تا بروز جمعه می شود ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع خطبه سوره ق و اقتربت میخواندند پس اگر احیانا نخوانند

در فاضل‌تر باشد والله اعلم. **وعن عبيد الله بن ابي رافع** — مدنی است از مشاهیر تابعین شنیده از امیر المؤمنین علی
و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابورافع مولای آن حضرت است رضی الله عنه. قال استخلف مروان ابا هريرة على المدينة
وخرج الى مكة — گفت خلیفه و جانشین خود گردانید مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابوهریره را بر مدینه و بیرون آمد خود
در وقت یکبار برای حج و جز آن. فصلى لنا ابو هريرة الجمعة — پس گزارد ابوهریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را. فقرأ
سورة الجمعة في السجدة الاولى وفي الآخرة اذا جاءك المنافقون — پس خواند ابوهریره در رکعت اولی سورهٔ جمعه را و خواند در رکعت
دوم سورهٔ اذا جاءک المنافقون را. فقال سمعت رسول الله — پس گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقرأ بهما يوم الجمعة
میخواند این دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه. رواه مسلم. **وعن النعمان بن بشير** بفتح با و کسر شین صحابی است اول مولود است
که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات آن حضرت هشت ساله بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است. قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في العيدين وفي الجمعة — میخواند آن حضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه — سبح اسم ربك
الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية قال — گفت نعمان بن بشیر — واذا اجتمع العيد والجمعة في يوم واحد — و چون جمع میشد و اتفاق
می‌افتاد عید و جمعه در یک روز — قرأ بهما في الصلاتين — میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه از اینجا استحباب قرائت
این دو سوره در نماز عید و جمعه معلوم می‌شود و از اینجا معلوم می‌شود که خواندن سورهٔ جمعه و منافقون همیشه نبود — رواه مسلم. **وعن عبيد الله**
ان عمر بن الخطاب سأل ابا واقد الليثي — عبید الله بن عتبه بن مسعود پسر برادرزادهٔ عبدالله بن مسعود که تابعی است و از اعداد
فقهای سبعه مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است رضی — ما كان يقرأ به
رسول الله صلى الله عليه وسلم في الاضحى والفطر — چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آن را آن حضرت در عید قربان و عید رمضان
فقال كان يقرأ فيهما بق والقرآن المجيد واقتربت الساعة — پس گفت ابو واقد میخواند در هر دو عید سورهٔ ق و سورهٔ قمر. اگر گفته شود
که مقصود امیر المؤمنین در پرسیدن از ابی واقد تقریر و تمکین در ذهن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم وی رضی الله عنه
با وجود ملازمت و قرب که در آن حضرت داشت بدان بعید است والله اعلم — رواه مسلم. **وعن ابي هريرة** قال ان
رسول الله — گفت ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم — قرأ في ركعتي الفجر — خواند در رکعتین سنت نماز فجر — قل يا ايها الكافرون
وقل هو الله احد — باید دانست که چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنها است بخلاف الصلوة فجر و صلوة مغرب میگویند.
رواه مسلم — **وعن ابن عباس** قال كان رسول الله — گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يقرأ في ركعتي الفجر
میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکی قولوا آمنا بالله وما انزل الينا الآية که در سورهٔ بقره است در رکعت اولی — والتي في آل عمران
دوم آیتی که در سورهٔ آل عمران است — قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الآية — در رکعت دوم — رواه مسلم
خواندن این دو آیت ظاهراً احیاناً بود و غالب احوال خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود و از اینجا معلوم می‌شود
که خواندن بعضی سوره خصوصاً از اوساط سوره [illegible] و اگر باشد [illegible] خواهد بود [illegible] آن است که در آنچه ثابت شده

شده در ذهن ایشان قول بکراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود واللہ اعلم

الفصل الثاني — **عن ابن عباس** قال كان رسول الله — گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم يفتتح صلوته — شروع میکرد نماز خود را یعنی قرأت را — ببسم اللہ الرحمن الرحيم — رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بذالك — روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث نیست که نیست اسناد آن قوی ظاهر آنست که مراد جهر بتسمیه خواهد بود والا در اقتتاح بتسمیه اشتباه نیست و بعض روایات صریح نیز آمده که کان یجهر ببسم اللہ الرحمن الرحيم واحادیث ترک جهر راجح است چنانکه در فصل اول گذشت **عن وائل بن حجر** بتقدیم حا بر جیم و کاسے مشتبه میگردد و متقدم جیم بر حا شیخ ابن حجر خود نقل میکرد که میگفت برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که ابن حجر میباید — قال سمعت رسول الله — گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قرأ — خواند — غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقال — پس گفت — آمین ومدّ بها صوته — ودراز کرد بآمین آواز را احتمال دارد که مراد جهر بآن باشد و احتمال دارد که مراد مدالف باشد که افصح است و ظاهر معنی اول است بقرینه روایات دیگر که در بعض جا آمده — ورفع بها صوته — بلند ساخت بآمین آواز خود را و این صریح است در جهر و در بعض بلند ساخت آواز را تا آنکه شنید صف اول را پس می لرزید بوے مسجد و در روایتے چنانکه می شنید کسے که قریب می بود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است و وجه تطبیق میان این دو روایت بآن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسے که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایت آمده است — رواه الترمذي وابوداود والدارمي وابن ماجه — بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه آمین نگوید امام وے و در آمین مقتدی در صلوة سریه بتقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع كذا في شرح الهداية لابن الهمام و وارد شده است در جهر بآمین احادیث و مذهب شافعی و احمد این است و در مذهب مالک خلاف است و در مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند و از عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در وے اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم وبحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تاره فتاره والله اعلم **وعن ابي زهير** بضم زا و فتح ها — النميري — بضم نون و فتح میم نام وے یحیی بن نفیر است ثقات معدود است و در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفت که اسناد این حدیث قائم نیست والله اعلم — قال خرجنا مع رسول الله — گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات ليلة — یک شبے — فاتينا على رجل قد الح في المسئلة — پس آمدیم بر مردے که بتحقیق مبالغه نموده است در دعا و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در آن — فقال النبي صلى الله عليه وسلم اوجب ان ختم — پس گفت آنحضرت واجب و لازم گردانید قبول و اجابت دعا و حصول مراد را اگر مهر کرد یعنی تمام و کمال کرد دعا را یعنی اورا مناسب است که بگوید آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی که آفات و بلا با دفع کرده میشود بوے چنانچه نامه نگاه داشته میشود بوے کتابے که مهر کرده شود

بران از فساد و اظہار اسرار۔ فقال رجل من القوم بای شیء یختم۔ پس گفت مردے از قوم کہ حاضر بود بچہ چیز ختم کند۔ فقال
بآمین۔ پس گفت آن حضرت ختم کند بآمین کہ آمین مہر است و تمامہ و کامل گرداند دعا را۔ رواہ ابوداود۔ وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ۔ گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی المغرب بسورۃ الاعراف۔ گزارد نماز
مغرب را بسورۂ اعراف۔ فرقہا فی الرکعتین۔ جدا جدا کرد این سورہ را در دو رکعت یعنی پارۂ ازان در رکعت اولے
خواند و پارۂ دیگر در رکعت دوم۔ رواہ النسائی۔ و شک نیست کہ وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصاً اگر شفق نام بیاض
باشد یا آنچہ بود در قراءت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سرعت و سہلے و مزید شوق و بعضے از شافعیہ گفتہ اند کہ اگر نیز وقت
برآمدہ باشد باکے نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضے از ایشان گفتہ اند کہ مراد بسورۂ بعض سورۂ است
و در روایت بخاری و ابوداود و نسائی از زید بن ثابت قراءت بسورۂ اعراف آمدہ بے ذکر تفریق و در روایتے قراءت سورۂ
مائدہ و اعراف نیز آمدہ۔ وعن عقبۃ بن عامر صحابی مشہور است روایت کردہ اند از وے بعض صحابہ مثل جابر و ابن عباس
و از تابعین خلق کثیر و بود والی مصر از جانب معاویہ بعد از برادرے عتبہ بن ابی سفیان۔ قال کنت اقود لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ناقتہ فی السفر۔ گفت عقبہ بن عامر بودم من کہ می کشیدم مر آن حضرت را ناقہ اورا در سفر۔ فقال لی۔ پس گفت آن حضرت
مرا۔ یا عقبۃ الا اعلمک خیر سورتین قرئتا۔ آگاہ باش کہ بیاموزم ترا بہترین دو سورتے کہ خواندہ شوند۔ فعلمنی۔ پس داناید مرا۔ قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سررت بہما جدا۔ پس ندید دریافت آن حضرت مرا کہ خوشحال کردہ شدہ باشم
یعنی خوش شدہ باشم باین دو سورہ و در بودن آنہا بہترین سورہ خوش شدن بسیار یا اعلا از جہت عدم اشتمال این دو سورہ بر الم قصہ
و تنزیہ و صفات کمال مثل بعض سورہ ہاے دیگر یا در ورود فضیلت و عظمت بعض سورہا چنانچہ فاتحہ و سورۂ بقرہ مثلاً۔ فلما نزل لصلوۃ الصبح صلی بہما صلوۃ
الصبح للناس۔ پس ہرگاہ کہ فرود آمد آن حضرت برائے نماز صبح بگزارد باین دو سورہ نماز صبح را برائے مردم۔ فلما فرغ التفت
الی۔ پس چون فارغ شد از نماز باز گشتہ نگریست و دید بجانب من۔ فقال یا عقبۃ کیف رایت۔ پس گفت اے عقبہ چگونہ دیدی یعنی
دیدی و فہمیدی فضل این دو سورہ کہ چہ مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبہ استبعادے در خیریت این دو سورہ دریافت
خواند آنہا را در نماز صبح کہ بوجوہ افضل ترین نمازہا ست و مستحب است در وے تطویل قراءت تا بداند خیریت آنہا را و گفتہ اند
کہ مراد خیریت و فضیلت آنہا است در باب تعوذ نہ مطلق و لہذا آنہا را در نماز سفر خواند کہ محل و معرض آفات است و لفظ قرئتا
اشارتے باین معنی دارد۔ رواہ احمد و ابوداود و النسائی۔ وعن جابر بن سمرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی صلوۃ
المغرب لیلۃ الجمعۃ۔ می خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مغرب شب جمعہ قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد۔ رواہ
فی شرح السنۃ و رواہ ابن ماجہ عن ابن عمر الا انہ لم یذکر لیلۃ الجمعۃ این حدیث را در شرح سنۃ از جابر بن سمرہ روایت کردہ
و ابن ماجہ از ابن عمر کردہ و لیکن ابن ماجہ ذکر نکردہ شب جمعہ را و تقیید بدان نکردہ و مطلق روایت کردہ کہ می خواند در نماز مغرب
این دو سورہ را و حدیث بذکر لیلۃ الجمعۃ صحیح است کذا فی شرح الشیخ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال ما احصی ما سمعت

که موجب تشویش وقت والتفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وے صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی
این معنی است زیرا که این نزد جهر است تا آن متیقن ست پس لعلکم چرا فرماید وگفته اند که تواند که سبب ثقیل بار قرائت آن حضرت صلی الله
علیه وسلم باشد از نفسے که ناشی بوده باشد از الشیان را از عدم انصات و استماع قرائت آن حضرت و کمال تام ست متأثر شود
و بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزے آن حضرت در نماز صبح التباس قرائت کرد و سبب شد و بیان کرد که
این چنگی آن ست که قومے پس من می آیند که وضو را خوب نمی کنند و آداب نمی سازند چون آنحضرت فرمود شاید شما
میخوانید قالوا نعم گفتند آرے میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا گفت مکنید این کار و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب
مگر فاتحة الکتاب را که آن را خوانده باشید فانه لا صلوٰة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسے را که نخواند فاتحة الکتاب را درین
حدیث در فرضیت قرائت فاتحه است و جوابش سابقاً معلوم شد رواه ابوداود والترمذی والنسائی معناه و در نسائی
معنی این حدیث ست و در لفظ مخالف است وفی روایة لابی داود و در روایتے مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است
که قال گفت آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتے که ثقیل شد قرائت بر من مالی ینازعنی القرآن
چه شده مرا که نزاع و کشاکش میکند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قرائت پس دانستم که سبب آن خواندن شماست
قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بأم القرآن پس نخوانید چیزے را از قرآن وقتے که جهر میکنم مگر ام قرآن
که فاتحة الکتاب را و از قول وے صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند روا است و تفصیل این بحث
از ادویه آینده باید وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انصرف
من صلوٰة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازے که جهر کرده بود در وے بقرائت فقال هل قرأ معی منکم احد آنفا پس پرسید آیا
خواند همراه من یکے از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت مردے آرے خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن
فرمود من می گفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زا است و بکسر آن نیز
روایت ست و قول وے ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول ست قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله
گفت ابوهریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوات
در چیزے که جهر میکرد آن حضرت در آن از نمازها حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامے که شنیدند
آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نهی از منازعت ایشان می کرد رواه مالک واحمد وابوداود والترمذی
والنسائی و روایت ابن ماجه نحوه وعن ابن عمر والبیاضی روایت ست از ابن عمر و بیاضی بفتح موحده و تخفیف
تحتانیه و بضاد معجمه منسوب به بیاضه بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی
و نیز که میکرد و همچنین نسبت بیاضی ذکر نام قالا قال رسول الله گفت ابن عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المصلی
یناجی ربه بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود مناجات سخن نهانی گفتن و کسے که دیگرے بران اطلاع نکرد فلینظر

بما یناجیه — پس باید که نظر کند و بیندیشد مصلی چیزے راکه مناجات میکند به پروردگار خود بدان چیز از ذکر و قرآن پیش آرد
آن را و رعایت حضور قلب و تامل و تدبر در آن خضوع و خشوع — ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن — و آواز بلند نکند بعضے از شما
بر بعضے بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش دیگر نگردد و اجماع است بر آنکه
مکروه است ماموم را جهر اگرچه قرائت امام را نمی شنود — رواه احمد. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله — گفت
ابوهریره گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به — گردانیده شده است امام مگر برائے آنکه اقتدا
کرده شود وے — و پیش رو کرده شود مر او را پس باید که موافقت کرده باوے و متابعت نموده مر او را — فاذا کبر
فکبروا واذا قرأ فانصتوا — پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرائت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرائت
او را که متابعت در قرائت این است و خواندن با وے مخالفت و نزاع کردن با وے و تشویش دادن است مر او را —
رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه — بدانکه مذهب شافعی وجوب قرائت فاتحه است بر ماموم در همه صلوٰة سریه و جهریه
و در اثر است قرائت او را با سے فاتحه و مذهب امام مالک و احمد و شافعی در قول قدیم وجوب قرائت در سریه است فقط و در
جهریه استماع قرائت امام کافی است و نزد بعضے از اصحاب او بخوانند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرا بعد التکبیر
گذشت و نزد بعضے از اصحاب وے اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر بخواند هم تمام است نماز وے
زیراکه هر کرا امام است قرائت امام قرائت اوست و واجب نیست بر وے قرائت و منصوص و معروف نزد این امام
اجل همین است و مذهب امام ابوحنیفه آن است که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتے از محمد استحباب قرائت است
و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آن است که قول محمد مثل قول
شیخین است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و بهما نأخذ و باین آمده است عامهٔ آثار و اخبار
و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمیع از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است با قوی الدلیلین انتهی و کلام امام
محمد در موطاے او مملو است با خبار و آثار در این باب والله اعلم ائمه گویند که قرائت رکن نماز است پس شریک باشد
امام و ماموم در آن با همه صفتے که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار کرده اند و مدار دلیل این حدیث است که —
من کان له امام فقراءة الامام قراءة له — و این حدیث صحیح است و غیر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است
که علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلینظر ثمه. وعن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا — آمد مردے بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم
که بگیرم از قرآن چیزے و یاد آرم آن را — فعلمنی ما یجزئنی — پس بیاموز مرا آن چیزے که بسندگی کند مرا انتهی بجاے قرآن
شریف — قال قل — گفت آن حضرت بگو — سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله —
مباد.. با فهام نظر بیفتد ایراد این حدیث در باب قرائت در نماز آن میکرد که مراد بعدم استطاعت آن مرد است برائے

اخذ چیزے از قرآن مقدارے کہ صحیح گردد بدان نماز و این بجہت جواز براے کسے است کہ عاجز آید از عربی متکلم
بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچہ صحیح باشد بدان نماز اگرچہ مقدار کہ از این کلمات است نتیجہ یا زیادہ بران از قرآن می آموخت کہ ایشاں
بسیار دیگر گویند کہ این مرد بودہ است کہ ہمین ساعت اسلام آوردہ و وقت نماز در رسیدہ و گنجایش حفظ چیزے ندارد از
قرآن پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات را تا چیزے کہ متعلق بعبادت باشد و بعد ازان ظاہر آنست کہ مراد بحفظ چیزے
از قرآن است کہ آن را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و الا چیزے بسیار از قرآن باید کہ در خور آن بود
و بعضی مردم ہستند کہ حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را کہ ہر یک گنجینہ است
از گنجہاے الٰہی تا مداومت کند بران و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا واللہ اعلم۔ قال۔ گفت آن مرد
یا رسول اللہ ہذا للہ۔ مضمون این کلمات ہمہ براے خدا است حمد و ثنا و تکبیر و تمجید او ست۔ فما ذا لی۔ پس چیست براے
من یعنی دعاے و سوالے از حضرت حق کہ بدعا و عرض کنم برآید بدان۔ قال قل۔ گفت آن حضرت بگو این دعا را۔ اللہم
ارحمنی و عافنی واہدنی وارزقنی۔ این سوال و جواب نیز مؤید انصاف ما ظاہر بیان است کہ آن مرد طلب ورد و دعا
نمودہ نہ طلب قرآن براے صحت نماز و ہمچنین قول او۔ فقال۔ پس اشارت کرد آن مرد۔ ہکذا بیدیہ۔ ہمچنین بہر دو دست خود
و قبضہما۔ و بربست بہر دو دست را یعنی اشارت کرد کہ یاد گرفتم و نگاہ داشتم آنچہ فرمودہ چنانکہ چیزے نفیس بدست افتد و آن را
نگاہ دارند و باین وجہ اشارت کنند بہر دو دست و قبض کنندہ ہمان مرد باشد و ظاہر سیاق کلام ہمین است و مؤید این است قول او کہ گفت
فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما ہذا فقد ملأ یدیہ من الخیر۔ اما این مرد پس بتحقیق پر کرد ہر دو دست خود را
از نیکی و تواند کہ اشارت کنندہ آن حضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم براے تفہیم و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و امتثال آنچہ امر کردہ شد
بدان و چون آنحضرت فہمیدہ و دانست ازان مرد کہ حفظ کرد و امتثال می آرد فرمود۔ اما ہذا فقد ملأ یدیہ من الخیر۔ رواہ ابوداؤد
روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد۔ وانتہت روایۃ النسائی عند قولہ الا باللہ۔ و منتہی شدہ است روایت نسائی
نزد قول آنحضرت لاحول ولاقوۃ الا باللہ و قال یا رسول اللہ الی آخرہ در روایت نسائی نیست۔ وعن ابن عباس
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قرأ۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت بود چون می خواند این آیت را۔ سبح اسم ربک
الاعلی قال۔ میگفت۔ سبحان ربی الاعلی۔ بقصد امتثال این امر کہ صیغہ امر است۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون۔ گفت ابوہریرہ گفت آنحضرت کسے کہ بخواند از شما سورہ والتین
والزیتون را۔ فانتہی الی۔ پس منتہی گردد و برسد باین قول کہ۔ الیس اللہ باحکم الحاکمین۔ آیا نیست خداے تعالیٰ حاکم ترین حاکمان
فلیقل۔ پس باید کہ بگوید بلے۔ آرے ہست خداے تعالیٰ حاکم ترین حاکمان۔ وانا علی ذلک من الشاہدین۔ و من بر بودن او
احکم الحاکمین از گواہی دہندگان و ایمان آرندگان ام۔ ومن قرأ۔ و کسے کہ بخواند سورہ۔ لا اقسم بیوم القیامۃ فانتہی الی۔ پس
منتہی گشت باین آیہ۔ الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتیٰ۔ آیا نیست آن خداے کہ پیدا کرد از نطفہ مرد و زن را توانا بر زندہ گردانیدن

مرده ها - فليقل بلى - پس بايد كه بگويد آرى هست قادر بر زنده گردانيدن مرده ها - ومن قرء - وكسيكه بخواند سوره - والمرسلات
عرفا فبلغ - پس برسد باين آيت را - فباى حديث بعده يؤمنون - پس بكدام سخن بعد از قرآن ايمان مى آرند و مى گروند به پيغمبر صلى الله
عليه وسلم - فليقل - پس بايد كه بگويد - آمنا بالله - ايمان آورديم بخدا - رواه ابو داؤد - روايت كرد اين حديث را تا اينجا
ابو داؤد والترمذي الى قوله - و روايت ست مر ترمذي را تا قول او - وانا على ذلك من الشاهدين - كه در جواب اليس الله
باحكم الحاكمين است در سوره والتين وذكر لا اقسم بيوم القيمة والمرسلات عرفا در روايت ترمذي نيست بدانكه امثال اين جوابها
نزد قرات آيات قرآنى بسيار است ونزد شافعيه در نماز وغير نماز برابر است و در نماز نيز جائز ميدارند ولهذا در باب القراءة
في الصلوة آورده اند والا مى بايست در باب تلاوت قرآن وآداب آن مى آوردند ونزد ما ونزد مالكيه محمول بر غير حالت نماز
است تا توهم نشود كه از قرآن است توربشتى ميگويد اگر كسى گمان برد كه در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حديث گوييم كه در نماز
نفل خواهد بود نه فرض چنانكه در حديث حذيفه آمده است كه چون آن حضرت ميگذرانيد در نماز شب بآيه مى رسيد بآيت رحمت مگر آنكه
مى ايستاد وطلب رحمت ميكرد ونمى رسيد بآيت عذاب مگر آنكه مى ايستاد و پناه از عذاب مى جست و هيچ يكى مثل اين در آنچه
جهر ميكرد از نمازهاى فرائض روايت نكرده انتهى **وعن جابر** قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه فقرء
عليهم سورة الرحمن - گفت جابر بيرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ايشان سوره الرحمن علم القرآن را - من اولها
الى آخرها - از اول سوره تا آخرش - فسكتوا - پس خاموش ماندند اصحاب - فقال لقد قرأتها على الجن ليلة الجن - پس گفت
آن حضرت بتحقيق خواندم اين سوره را بر جنيان در شبيكه آمده بودند و جمع شده بودند بمن براى ايمان آوردن و قرآن شنيدن
فكانوا احسن مردودا منكم - پس بودند جنيان نيكوترين در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و در اينجا باين معنى است كه جواب
سلام را رد سلام ميگويند و رد بمعنى بازگردانيدن و مردود بمعنى رد مثل آمده اقبال ردا مردودا و مردود را بعد از آن بيان كرده است و
جنيان را كنت كلما اتيت على قوله - بودم من هرگاه كه مى آمدم بر قول وى تعالى كه - فباى آلاء ربكما تكذبان - پس بكدام
نعمت از نعمتهاى پروردگار خود تكذيب ميكنيد و انكار ميكنيد خطاب بجن وانس است - قالوا - مى گفتند جن در جواب اين كلام - لا بشىء
من نعمك ربنا نكذب - به هيچ چيزى از نعمتهاى تو اى پروردگار ما انكار نميكنيم - فلك الحمد - پس مر تراست حمد - رواه الترمذي و
قال هذا حديث غريب

الفصل الثالث - عن معاذ بن عبد الله الجهني بضم جيم وفتح ها تابعى مدنى ثقه است ذكر كرده است
او را ابن سعد در طبقه ثالثه از اهل مدينه مات سنة ثمان عشر ومائة - قال ان رجلا من جهينة اخبره انه سمع رسول الله
گفت بتحقيق مردى از قبيله جهينه خبر داد او را كه وى شنيد پيغمبر خدا را - صلى الله عليه وسلم قرأ في الصبح - خواند در نماز صبح - اذا زلزلت في الركعتين
كلتيهما - در هر دو ركعت - فلا ادرى انسى ام قرأ ذلك عمدا - پس در نمى يابم من كه آيا فراموش كرده بود فراموشى خواند يا خواند
آن را ديده ودانسته شيخ ابن حجر در شرح خود گفته كه ظاهر آن ست كه عمدا آنحضرت براى بيان جواز خواند ... كلام آنكه اصل سنت

تکریر سورهٔ واحد در هر دو رکعت حاصل نگردد انتهی و میتوان گفت که شاید مقام اقتضاء تکریر آن کرده باشد با اعلام
قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در
غایت تأکید و ایجاز تا اگر سورهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم در شان مردے که شنید آن را گفت بس است مرا این و دو کرد —
فقه الرجل — گویا تمام علم فقه و دین در دو کلمه مندرج است والله اعلم — رواه ابوداود وعن عروة مراد عروة بن الزبیر
بن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهاء سبعه مدینه عالم کثیر الحدیث
ثبت ثقه مأمون صائم الدهر ولد سنة اثنتین وعشرین ومات سنة اربع وتسعین — قال ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه
صلی الصبح فقرأ فیها بسورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما — عروة بن الزبیر گفت که ابابکر الصدیق رضی الله عنه گزارد نماز صبح پس خواند
در وے سورهٔ بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این است که تفریق کرده سوره را پاره در رکعت اول خواند و پاره دیگر در آخر
چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ اعراف خواند در نماز مغرب چنانچه گذشت — رواه مالک وعن الفرافصة بن عمیر
اول و کسر فاء ثانیه و فتح میم ابن عمیر بضم عین الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیله ایست از یمامه تابعی
مشهور است — قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح — گفت فرافصه یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف
مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح — من کثرة ما کان یرددها — از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را
از اینجا معلوم میشود که مشروعیت تکرار یک سوره باکے ندارد — رواه مالک وعن عامر بن ربیعه صحابی است حلیف آل
خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را مات سنة اثنتین وثلثین وقیل سنة ثلث وثلثین — قال صلینا
وراء عمر بن الخطاب رضی الله عنه الصبح — گفت عامر بن ربیعه گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را — فقرأ فیها — پس خواند در
وے و در بعضی نسخ فیهما یعنی در رکعتین نماز صبح بسورة یوسف وسورة الحج — سورهٔ یوسف و سورهٔ حج را — قراءة بطیئة — قراءت آهسته و کشیده
فقیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر — گفته شد مر عامر را آنگاه هر آئینه تحقیق بود عمر برمیخاست برائے نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی
صبح صادق یعنی که وے برمیخاست در اول وقت تا گنجایش این قراءت درازی بود — قال اجل — گفت عامر آرے برمیخاست هنگامیکه
طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است یعنی آرے و نعم — رواه مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله — گفت نیست از مفصل هیچ سورتے نه خرد و نه بزرگ مگر آن که شنیده ام
بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة — امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض — رواه مالک
وعن عبدالله بن عتبة بن مسعود — برادرزادهٔ عبدالله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را
ذکر کرده عقیلی او را در صحابه و غلط کرده وے تابعی است از کبار تابعین — قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب
بحم الدخان — گفت خواند آن حضرت در نماز مغرب حم الدخان را — رواه النسائی مرسلا — روایت کرد این حدیث را النسائی
بطریق ارسال زیرا که عبدالله بن عتبه تابعی است

باب الركوع

ركوع در لغت بمعنى پشت خم دادن ركع الشيخ پشت خم شد بسبب پيرى وركوع نماز هم ازينجاست
در ركوع بمعنى صلوة نيز آمده ركع المصلى اى صلى

الفصل الاول — عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا الركوع والسجود — برپاست و درست و برابر
كنيد ركوع را و سجود را چنانكه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشت — فوالله انى لاراكم من بعدى — پس بخدا سوگند كه من مى بينم
شما را از پس خود يعنى پوشيده نيست بر من آنچه مى كنيد شما شرح اين در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حديث
ابى هريره گذشت — متفق عليه — وعن البراء قال كان ركوع النبى صلى الله عليه وسلم وسجوده وبين السجدتين واذا رفع من الركوع
ما خلا القيام والقعود قريبا من السواء — روايت است از براء بن عازب كه صحابى است واحوال وى مكرر نوشته شده است
بود ركوع آن حضرت وسجود وى ونشستن ميان دو سجده وايستادن وچون برميداشت سر از ركوع غير قيام كه براى قرائت
ميكرد وغير قعود كه براى تشهد مى نشست نزديك برابر يعنى قيام كه در وى قرائت ميكرد وبيشك درازى بود وقعود كه در وى
التحيات ميخواند نيز درازمى شد اما باقى اركان از ركوع وقومه وسجود وجلسه همه برابر ونزديك بيكديگر در مقدار مى بودند متفق عليه
واز بعض احاديث مفهوم مى گردد كه قيام وقعود نيز با ركوع وسجود وقومه وجلسه برابرى بود وتاويلش آنست كه چون قيام دراز
مى كرد آن اركان را نيز دراز ميكرد از آنچه معهود است دران ولائق است بحال آن وچون در قيام تخفيف مى نمود دران اركان نيز
تخفيف ميكرد تا همه اركان نماز نيز متناسب ومتشابه واقع ميشد نه آنكه ركوع وسجود با قيام وقعود برابر مى بود چنانكه در نماز خسوف
وكسوف واقع شده است كه ركوع وسجود بمقدار قيام مى بود وشارحان آن را نيز بهمين نوع تاويل كرده اند وتتمه اين كلام در
اول فصل ثالث در حديث عوف بن مالك بيايد انشاء الله تعالى — وعن انس قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا قال
بود آنحضرت چون ميگفت — سمع الله لمن حمده قام حتى نقول قد اوهم — بفتح همزه وها وسكون واو يعنى مى ايستاد وبسيار مى ايستاد
تا آنكه ميگفتيم بالتحقيق ترك كرد آن ركعت را وقيام از سر گرفت وبعضى تفسير بنسيان نيز كرده اند ودر وى احتمال است ثم
يسجد ويقعد بين السجدتين حتى نقول قد اوهم — پس سجده ميكرد ومى نشست ميان دو سجده تا آنكه ميگفتيم تحقيق وهم كرد — رواه مسلم
وعن عائشة رضى الله عنها — قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول فى ركوعه وسجوده — بود آن حضرت كه بسيار
ميگفت در ركوع خود وسجود خود — سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لى يتاول القرآن — يعنى ميكرد آن حضرت باين تسبيح واستغفار
بيان مراد قرآن كه فرموده — فسبح بحمد ربك واستغفره — امر كرده است كه تسبيح گو بحمد پروردگار خود وآمرزش خواه از وى در ركوع
وسجود ميگفت زيرا كه افضل احوال خضوع وخشوع اند واز احاديث ونيز معلوم مى شود كه در غير ركوع وسجود نيز ميگفت آورده اند كه
اغلب ذكر آن حضرت در آخر عمر بعد از نزول سورة اذا جاء نصر الله همين بود — متفق عليه — وعنها ان النبى صلى الله
عليه وسلم كان يقول فى ركوعه وسجوده — وهم از عائشه روايت است كه بود آن حضرت مى گفت در ركوع خود وسجود خود — سبوح
قدوس رب الملائكة والروح — سبوح قدوس هر دو صيغه مبالغه اند در تنزيه وطهارت بضم وفتح وضم اكثر است ومراد بروح جبرئيل

کہ او را روح الامین گویند و بعض گویند نام ملک موکل ست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست و بعض گویند روح خلقے دیگرست غیر ملائکہ و لیکن عظیم تر از ملائکہ۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابن عباس** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی نہیت ان اقرأ القرآن راکعا او ساجدا۔ گفت ابن عباس کہ گفت آن حضرت آگاہ باشید بدرستی کہ من نہی کردہ شدہ ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی حق تعالی منع و نہی کردہ ہرچند از ہیئات نماز را بنوعے از انواع ذکر مخصوص گردانید قیام را کہ اول ہیئت و اعظم آن ہیئت است و داخل در خدمت بقرآن کہ اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکار ست و بعد از تبیین و تخصیص وے تعالے و تقدس گنجایش ندارد و لفظا آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروہ و این اقتضاء می ست کہ عقل ما را ادراک آن را نیست یعنی از وجہ حکمت و علت در آن نمی برانگیزد و گویند کہ رکوع و سجود ہیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نہی کردہ کہ کتاب کریم کہ عالی و عظیم الشان ست در این ہیئت خواندہ شود و طیبی از خطابی نقل کردہ کہ گفت گویا مکروہ داشتہ از جمع کردہ شود میان کلام مخلوق و کلام خالق در یکجا و برابری داشتہ شود میان ہر دو و این ہر دو نکتہ خالی از چیزے نیست حقیقت ہمان ست کہ بندگی در امتثال امر و اتباع بحکم شارع ست نہ زبان تازہ کردن با قرار توجیہ ذاتی در کار ہرچہ باید کہ بکن آن بکن و آنچہ بگوید کہ مگو آن مگو و بماند آنکہ اگر قرآن در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نہ صحیح آن ست کہ نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود تعیین فرمود آنچہ وظیفہ عبادت ست در آن و فرمود۔ فاما الرکوع فعظموا فیہ الرب۔ اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وے پروردگار تعالے را و ثنا بہ گوئید عظمت حق را کہ مناسب حال قرب و تذلل ست و ازینجا ست قول سبحان ربی العظیم۔ واما السجود فاجتہدوا فی الدعاء۔ و اما سجدہ پس کوشش کنید در دعا۔ فقمن ان یستجاب لکم۔ پس سزاوار ست دعا در سجدہ کہ قبول کردہ شود و شما را از جہت حصول قرب و جہت قبول وے کہ ما بین فاقی قریبا جیب سجدۃ الرابع از دعا۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ دعا بر دو نوع است و دعا ثنا و تحمید و تکبیر و تقدیس کہ بخوانند بندہ پروردگار تعالے را و تقدیس کند و ثنا و ستایش کند در گاہ عزت و جلال او را و دعاے طلب و سوال کہ بخواند او را بطلب حوائج و مقاصد از درگاہ رحمت و نوال و گفتہ اند کہ مدح و ثنا در حضرت کریم و اسباب در حقیقت طلب و سوال ست و دعا کہ امر فرمودہ شد در آن در سجود شامل ہر دو نوع ست و ازینجا ظاہر شد کہ خفیہ کہ اقتصار بر ذکر کردہ اند از تسبیح و ثنا تسبیح آنچہ نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشد لیکن چیزی نیز مندوب باید کہ در ان حالت خالص باشد در تعظیم و ذکر حق با حکم۔ من شغلہ ذکری عن مسئلتی اعطیتہ افضل ما اعطی السائلین۔ فرمودہ کسے کہ باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من عطا کنم او را زیادہ تر از آنچہ میدہم سوال کنندگان را و با فضل و اعظم از آنچہ خواہش کنند فائز گردد و حقیقت جمع و تطبیق آن ست کہ در نوافل تسبیح و دعا ہر دو نقل کردہ و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کردہ اند یعنی از محققین حنفیہ گفتہ اند **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال الامام۔ چون گوید امام۔ سمع اللہ لمن حمدہ۔ فقولوا۔ پس بگوئید شما۔ اللہم ربنا لک الحمد فانہ من وافق قولہ قول الملائکۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ زیرا کہ ہر کہ موافق افتد قول او بقول ملائکہ آمرزیدہ شود مر او را آنچہ پیش رفتہ ست از گناہان وے و قبول کردہ شود دعاے او و در فصل اول از باب القراءۃ فی الصلوۃ کلام متعلق باین مقام

گذشته است. متفق علیه. وعن عبد الله بن ابی اوفیٰ - وی و پدر وی صحابی است حاضر شد حدیبیه و خیبر را و بود
آخر من مات من الصحابة بکوفه سنه است و سبع وثمانین - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع ظهره من الرکوع قال
بود آن حضرت چون بر میداشت پشت خود را از رکوع میگفت - سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات وملء الارض - پری آسمانها
و پری زمین - وملء ما شئت من شیء بعد - و پری آنچه بخواهی از چیزی که آن چیزی را بعد از این از ممکنات معدوم و این حدیث دلالت دارد بر
جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکه مذهب شافعی است و تقدم الکلام فیه - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع قال - بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع می گفت - اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات
وملء الارض وملء ما شئت من شیء بعد اهل الثناء والمجد - ای سزاوار ستایش و بزرگی - احق ما قال العبد وکلنا لک عبد - سزاوار
ترین و راست ترین چیزی که گوید بنده و حال آنکه همه ما مر ترا بنده ایم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطیت - خداوندا نیست
هیچکس باز دارنده چیزی را که تو دهی - ولا معطی لما منعت - و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز داری و در بعض روایات
ولا راد لما قضیت نیز آمده و نیست باز دارنده چیزی را که تو قضا کرده - ولا ینفع ذا الجد منک الجد - و سود نمیکند
خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت وی و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و بی نیازی و بعض جد بکسر جیم
پدر نیز را داده ازین نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده یعنی کوشش و حرص
دنیا و جمع اموال یا در گریختن از عذاب تو - رواه مسلم - وعن رفاعة بکسر را ابن رافع - قال گفت رفاعه صحابی انصاری
است و پدر او از نقبای انصار است مات سنه احدی و اربعین - کنا نصلی وراء النبی - بودیم که نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فلما رفع رأسه من الرکعة قال - پس هرگاه که برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه
پس گفت مردی که در پس آن حضرت بود - ربنا لک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه - ای پروردگار ما مر تراست حمد حمدی بسیار
پاک از شائبه شرک و ریا افزونی کرده شده در آن جهت کثرت اخلاص و حضور - فلما انصرف قال من المتکلم آنفا - پس هرگاه که
گذشت آن حضرت از نماز و فارغ شد گفت که بود گوینده این سخن اکنون - قال انا - گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن - قال رأیت
بضعة وثلثین ملکا - گفت آن حضرت دیدم سی و چند فرشته را - یبتدرونها ایهم یکتبها اول - میشتافتند بسوی این کلمه و میشتابی
میکردند که کدام پیشتر نویسد بجهت فضل و کرامت و قبول این سخن - رواه البخاری

الفصل الثانی

عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه ثانیه را و او را بدری
گفته اند و جمهور بر آنند که نسبت او به بدر بجهت سکونت اوست به بدر نه بسبب حضور غزوه بدر را ساکن شد کوفه را و وفات
یافته در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بعض گفته اند در سنه احدی او اثنتین و اربعین - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوٰة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود - کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست
و برابر کند پشت خود را در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی که قومه و جلسه فرض است نزد وی

و نیز و ابو حنیفہ کہ نزد وے سنت است محمول است بر تشدید و مبالغہ ۔ رواہ ابو داود والترمذی والنسائی و ابن ماجۃ والدارمی
وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح ۔ وعن عقبۃ بن عامر قال لما نزلت ۔ گفت عقبہ ہرگاہ کہ فرود آمد این آیت فسبح باسم
ربک العظیم قال رسول اللہ ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اجعلوہا فی رکوعکم ۔ بگردانید این کلمہ را یعنی تسبیح را در رکوع ۔ فلما نزلت
پس ہرگاہ کہ فرود آمد ۔ سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوہا فی سجودکم ۔ گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چنین است کہ بطلب و سبب است
یا بن القرشی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی ۔ رواہ ابو داود و ابن ماجۃ والدارمی ۔ وعن عون ۔ عون بن عبد اللہ
عن ابن مسعود ۔ عون بن عبد اللہ بن عتبۃ بن مسعود ہذلی از فقہاء ثقہ کوفی است برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود برادر عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبۃ
تابعی است شنید ابو ہریرہ را و ابو موسی را و شنید از وے مسعودی و مشعر و قتادہ و ابو حنیفہ و گاہے او را عون بن
عتبہ نیز میگویند نسبت بجد و غالب روایات وے از صحابہ مرسل است و ترمذی گفتہ کہ روایت او از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ ۔ چون رکوع کند یکے از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم
ثلث مرات ۔ سہ بار ۔ فقد تم رکوعہ ۔ پس بتحقیق تمام شد رکوع وے بروجہ سنت ۔ وذلک ادناہ ۔ و این سہ بار گفتن فرود تر
پایہ تسبیح رکوع است و گفتہ اند مراد ادنائے کمال است والا اصل تمام بیکبار گفتن است و سہ بار گفتن ادنی کمال است ۔ و لیکن
ادنائے کمال و اعلی پنج بار یا ہفت بار و غایت کمال را حدے نیست بعضی تا دہ گفتہ اند و بعضی تا آنکہ برساند بسہو و بعضی
تا قریب مقدار قیام چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است
و چنین است کلام در سجود ۔ واذا سجد فقال فی سجودہ ۔ و چون سجدہ کند یکے از ایشان پس بگوید در سجود خود ۔ سبحان ربی الاعلی ثلث مرات
فقد تم سجودہ وذلک ادناہ ۔ رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجۃ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل ۔ و گفتہ است ترمذی اسناد
این حدیث متصل نیست ۔ لان عونا لم یلق ابن مسعود ۔ زیرا کہ عون ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را پس البتہ راوی
میان او و ابن مسعود است کہ ذکر کردہ نشدہ است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در مقدمہ معلوم شد ۔ وعن حذیفۃ
از کبار صحابہ است صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عندہ علم المنافقین رض ۔ انہ صلی مع النبی ۔ روایت است
از حذیفہ کہ وے نماز گزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وکان یقول فی رکوعہ ۔ و بود آن حضرت می گفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم وفی سجودہ ۔ و می گفت در سجود خود ۔ سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیۃ رحمۃ الا وقف وسال ۔ و نمی آمد آنحضرت بہیچ
آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را ۔ وما اتی علی آیۃ عذاب الا وقف وتعوذ ۔ و نمی رسید بہیچ آیت عذاب
مگر آنکہ توقف میکرد و پناہ می جست از عذاب ۔ رواہ الترمذی و ابو داود والدارمی وروی النسائی و ابن ماجۃ الی قولہ الاعلی ۔
روایت کرد نسائی و ابن ماجۃ تا قول وے سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیۃ رحمۃ تا آخر ذکر نکردہ ۔ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح
و در بعض روایات این حدیث در صلوٰۃ اللیل آمدہ است کذا ذکرہ التوربشتی ۔

الفصل الثالث

عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردے اول مشاہد وے

خیبرست و بود با وے رایت مشہور فتح ساکن شد شام را و مرد در وے سنہ ثلث و ستین روایت کرد از آنحضرت و از
عبد اللہ بن سلام و روایت کردہ اند از وے از صحابہ جابر و ابوہریرہ و مقدام بن معدی کرب و بسیارے از تابعین - قال
قمت - گفت ایستادم و نماز شب کردم - مع رسول اللہ - با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و بعضی گفته اند مراد قیام صلاة است
و آن در نماز کسوف بود - فلما رکع مکث قدر سورة البقرة - پس هرگاه که رکوع کرد آن حضرت درنگ کرد در رکوع مقدار
آنچه سورۂ بقرہ خوانده شود و ازین حدیث ظاهر می گردد که رکوع بمقدار قیام بود که در وے سورۂ بقرہ خوانده شود چنانکه در نماز
کسوف آمده است بر خلاف تاویلے که پیراسته شد و بعد رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث براء گذشت -
و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی - وعن ابن جبیر بضم جیم و فتح با
مراد سعید بن جبیر است که از تابعین است و احوال شریف وے در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم مشهور است
قال سمعت انس بن مالک یقول - گفت شنیدم انس را که میگفت - ما صلیت وراء احد بعد رسول اللہ - نگزاردم نماز
پس پشت یکے بعد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشبه صلوة برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من هذا الفتی - که مشابه تر بود
نماز وے بنماز آن حضرت ازین جوان - یعنی عمر بن عبد العزیز قال فحزرنا - گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک - فحزرنا فی رکوعه
عشر تسبیحات و فی سجوده عشر تسبیحات - پس انداز کردیم در رکوع آن جوان را ده تسبیح و سجود آن را ده تسبیح یعنی دران مقدار از زمان
که وے رکوع و سجود میکرد ده تسبیح میگفتیم و وے هم ده تسبیح میگفته باشد یا کمتر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رواه ابو داود والنسائی - وعن شقیق قال ان حذیفة رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده - روایت است از شقیق
بن سلمه که تابعی مشهور است گفت بدرستی که حذیفه از کبار صحابه است و او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند
دید مردے را که تمام نمی کرد رکوع خود را و نه سجود خود را ظاهر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال دارند بهتر باشد - فلما قضی صلوته دعاه فقال له حذیفة ما صلیت - پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز
خواند حذیفه آن مرد را نزد خود و پس گفت مر او را حذیفه نماز نگزارده تو یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده - قال گفت
شقیق - واحسبه قال - و گمان میبرم حذیفه را که باز هم این کلمه نیز گفته که - ولو مت مت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا
صلی اللہ علیہ وسلم - و اگر می میری تو بر این حالت که نماز چنین میگزاری می میری بر غیر دین اسلام که پیدا کرده است خدا تعالی
محمد را بران دین و درین کمال مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود - رواه البخاری - **وعن ابی قتادة**
قال قال رسول اللہ - گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - اسوأ الناس سرقة الذی یسرق من صلوته - بدترین
مردم از روے دزدی کردن کسے است که می دزدد از نماز خود - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول اللہ وکیف یسرق من صلوته -
و چگونه می دزدد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد - قال لا یتم رکوعها ولا سجودها - گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد
که تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود نماز را چنانکه شخصے می دزدد مال کسے را - رواه احمد - وعن النعمان بن مرة بضم نون و سکون

بن مرة - بضم میم وتشدید راء مفتوحه تابعی ثقة انصاری است و بعض او را در ذکر صحابه آورده اند آن وهم است وحق آن است که تابعی است و این حدیث او مرسل است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق گفت آن حضرت و پرسید از صحابه چه میگوئید و چه رای میزنید در شان خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و سیاست آن چه مقدار است و در چه مرتبه است - وذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود - و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق پیش از آن بود که فرود آید درین کارها آیات حدود و ظاهرا فائده این قول راوی از بیان وجه سوال است بقولش ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع در سوال اند والله اعلم - قالوا - گفتند صحابه - الله ورسوله اعلم - خدا و رسول او دانا تر اند بدان - قال - گفت آن حضرت - هن فواحش - این گناهان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد بدی او - وفیهن عقوبة - و درین گناهان گرفتنی سخت است - واسوء السرقة الذی یسرق من صلوته - و بدترین دزدی دزدی کسیست که می دزدد از نماز خود - قالوا وکیف یسرق من صلوته - گفتند چگونه می دزدد از نماز خود - یا رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها - فرمود آن حضرت تمام نمی کند رکوع آن را و نه سجود آن را - رواه مالک واحمد وروی الدارمی نحوه -

باب السجود وفضله

باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص

الفصل الاول

عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله - روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم - امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان - علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین - بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که این همه را در سجده بر زمین باید نهاد و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایتی دیگر جبهه و انف آمده و از اینجا است که اکثر ائمه بران رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و سجده آن را واجب داشته اند در مذهب حنفیه سجده بر جبهه و انف هر دو فرض است و اگر یکی ازین دو کنند کفایت است پس اگر بر جبهه تنها کند نزد امام ابو حنیفه و صاحبین در روایتی بکراهت و اگر بر انف تنها کند نزد صاحبین جائز نیست و در روایتی از امام نیز جائز نشود و در روایتی دیگر جائز باکراهت و اما نهادن دست ها و زانو ها سنت است نزد حنیفه و شافعیه و ابو اللیث گوید اگر زانو ها بر زمین ننهد جائز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بر دارد نماز فاسد است و اگر یکپای بر دارد مکروه است - ولا نکفت الثیاب والشعر - و امر کرده شده ایم که گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامه ها و موی ها را در نماز اما گرد آوردن جامه ها که در هنگام سجود رفتن دامنها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود یا بجهت این غرض دامن را گره زنند یا دامن بر زنند و بعض بکمر بستن و یا به در دستار خلانیدن داخل آن دارند و کمر بستن را در نماز بعضی مستحب گفته اند و بعضی مکروه و اما موی جمع کردن آنها است در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آن است که با قفا بپیچد و بر بندد و گره زنند اگرچه آن جمع با

مکروہ نیست - متفق علیہ - **وعن انس** - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتدلوا فی السجود باعتدال کنید در سجدہ
کردن ظاہر آن است کہ مراد باعتدال طمانینت است چنانکہ در رکوع و طیبی گفتہ مراد باعتدال در سجود آن است کہ ہموار دارد پشت را
و بر زمین نہد ہر دو دست را و بردارد از زمین ہر دو آرنج را و دور دارد شکم را از رانہا - ولا یبسط احدکم ذراعیہ انبساط الکلب - و باید
کہ نگستراند یکے از شما ہر دو دست خود را چون گستراندن سگ - متفق علیہ - **وعن البراء بن عازب** قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا سجدت فضع کفیک - چون سجدہ کنی بنہ ہر دو کف دست خود را یعنی بر زمین - وارفع مرفقیک - و بردار ہر دو آرنج خود را
و این حکم مردان است تا زنان خود را از بہائم ہا بر زمین گستردہ باشند ہر دو پہلوئے خود را کہ دستہا در بغل واقع باشد - رواہ مسلم - **وعن میمونۃ**
قالت کان النبی - میمونہ کہ یکے از امہات المومنین است گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد جافی بین یدیہ - چون سجدہ
میکرد دور میداشت و کشادہ میداشت ہر دو بازو دست خود را از پہلو و شکم را از رانہا - حتی لو ان بھمۃ ارادت ان تمر تحت
یدیہ مرت - این مقدار دور میداشت و فرجہ میکرد میان کہ اگر بزغالہ میخواست درزیر دستہائے مبارک وے بگذرد میگذشت بہم
بفتح با و سکون ہا بچہ بز یا میش کہ در اول زائیدن آن را سخلہ گویند بفتح سین مہملہ و سکون خا و چون بزرگ شود
و راہ رود بہمہ خوانند - بہذا لفظ ابی داؤد وکما صرح فی شرح السنۃ باسنادہ - و این حدیث باین عبارت کہ مذکور شد
لفظ ابی داؤد است چنانچہ صاحب مصابیح خود تصریح کردہ است با آنکہ این لفظ ابی داؤد است در شرح سنت باسناد خود
ولمسلم بمعناہ - و روایت مسلم بمعنی اوست و لفظ وے دیگر است و آن لفظ این است کہ - قالت - گفت میمونہ - کان النبی
بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد لو شاءت بہمۃ ان تمر بین یدیہ لمرت - و درین روایت جافی بین یدیہ مذکور نیست و بجای
ارادت شاءت و بجای تحت بین است مقصود و دولت اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ لفظ ابی داؤد را در فصل اول در آنکہ
کہ مقصود و میعاد وی برائے حدیث شیخین است مناسب نیست **وعن عبد اللہ بن مالک ابن بحینۃ** بضم موحدہ و فتح مہملہ
نام مادر عبد اللہ است و مالک نام پدر اوست و لہذا مالک را منون میخوانند و الف در ابن اثبات میکنند تا دانستہ شود کہ
ابن بحینہ صفت عبد اللہ را و صفت ابن مالک و ابن بحینہ دو صفت است مشہور است و مشہور این است و وے
صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف در زمان معاویہ مات فی امارۃ معاویۃ ما بین سنۃ اربع و خمسین و ثمان و خمسین
قال کان النبی - گفت عبد اللہ بن مالک بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد فرج بین یدیہ - چون سجدہ می کرد کشادہ میداشت
و فرجہ میکرد میان ہر دو دست خود - حتی یبدو بیاض ابطیہ - تا آنکہ ظاہر میشد سفیدی ہر دو بغل آن حضرت ظاہرا درین نماز
کرتہ وے و پیراہن بر بدن مبارک نبود یا مراد ظہور موضع اوست و بیاض الابط بسبب آن گفت کہ بغل ہائے آنحضرت
سفید بود چنانکہ تمام بدن نہ کدر و نہ سیاہ چنانچہ در مردم دیگر می باشد - متفق علیہ - **وعن ابی ہریرۃ** قال کان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجودہ - گفت ابوہریرہ کہ میبود آن حضرت در سجدہ میخواند این دعا را - اللہم اغفر لی ذنبی کلہ - خدایا
بیامرز مرا گناہ مرا ہمہ - دقہ وجلہ - گناہ باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیرہ و کبیرہ دق بکسر دال و جل بکسر جیم این ہر دو بمعنی

مستعمل می شوند و بگویند بالدق والجل ای دقیق و جلیل — واولہ وآخرہ — و گناه اول و آخر — وعلانیتہ وسرہ — و گناه
آشکارا و نهانی و در بعض نسخ سره بر علانیته مقدم است — رواه مسلم — وعن عائشة رض — قالت فقدت رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیلة من الفراش — گفت عائشه گم کردم آنحضرت را شبی از جای خواب و نیافتم او را نزد خود — فالتمسته — پس جستم
آن حضرت را — فوقعت یدی علی بطن قدمیه — پس افتاد دست من بر کف پاے آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض
وضو نیست چنانکه مذهب ماست — وهو فی المسجد — و حال آنکه وے در سجده است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم یعنی سجده گاه
وهما منصوبتان — و هر دو پاے آن حضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده می باشند — وهو یقول — و آنحضرت می گفت
و میخواند این دعا را — اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک — خدایا پناه میجویم بخشنودی تو از خشم تو و سخط بفتح سین
وخا خلاف رضا — وبمعافاتک من عقوبتک — و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروهات از عذاب تو
و سزا دادن تو بر گناهان — واعوذ بک منک — و پناه میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو خلاصه
معنی این فقره آن است که چون نیست هیچکس غیر تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو و در نمی دارد — لا احصی ثناء علیک
شمار نمی توانم کرد هیچ ستایش را بر تو یعنی نمی توانم ثنا گفت ترا — انت کما اثنیت علی نفسک — چنانکه ثنا میگوئی تو بر نفس خویش
ترا ثنا آنکه تو گوئی ثنا سزد و چون نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا باندازه شناخت است — رواه مسلم — وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد — نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود
حاصل است در حالے که سجده کننده است — فاکثروا الدعاء — پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده — رواه مسلم — وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد — چون میخواند آدمی آیت سجده را پس سجده میکند
اعتزل الشیطان یبکی — کناره می گیرد دیو در حالیکه میگرید — یقول یا ویلی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله
الجنة — ای هلاک من و اندوه من امر کرده شد آدمی بسجود پس سجده کرد پس مر او راست بهشت — وامرت بالسجود فابیت
فلی النار — و امر کرده شدم من بسجده پس سرباز زدم و سجده نکردم پس مراست آتش — رواه مسلم — وعن ربیعة — بفتح را ربیعه
بن کعب اسلمی است معدود در اهل مدینه و از اصحاب صفه است و بود وے رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ملازم وے در سفر و حضر بود از فقراے صحابه — قال کنت ابیت مع رسول الله — بودم من که شب میگذرانیدم با پیغمبر خدا — صلی الله
علیه وسلم فاتیته بوضوئه — پس می آوردم آن حضرت را آب وضوی او را و تیار میکردم آن را — وحاجته — و می کردم حاجتهای
دیگر آن حضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن — فقال لی سل — پس گفت آن حضرت مرا طلب کن هر چه میخواهی از خیر دنیا
و آخرت — فقلت اسئلک مرافقتک فی الجنة — پس گفتم سوال میکنم میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت — قال
گفت آنحضرت — او غیر ذلک — بفتح واو و سکون آن و در بعض نسخ بضم آن خوانده اند و بقاعده نحو آن راست نیست
و در حل شد آیا جز این و غیر این چیز دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است — قلت هو ذاک — گفتم مدعا و مقصود من

همان ست که عرض کردم و دیگر نخواهم شد - بیت - من از تو هیچ مرادے وگر نخواهم * همین یکی کن خودم جدا نکنی * قال فاعنی
علی نفسک بکثرة السجود - گفت آن حضرت پس یاری کن مرا یاری تو در حصول این مطلب یاری ده مرا و مدد کن بنفس خود و حصول مطلب
خود را به بسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی می کنم در حصول
مطلب تو اما تو نیز هم باید که کوشش کنی و کار کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفا سعی تو نیز لازم
بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر دو معروف من روی که بطریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست - بیت - فتح قفل ارچه از
کلید ست ای عزیز * جنبش از دست تو میخواهد نه جنبش از کلید - و از فوائد این حدیث آن ست که خدمت بزرگان [illegible]
ایشان موجب سعادت و حصول مطلب است و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصه
موجودات ست صلی الله علیه وسلم و از اطلاق سوال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبے خاص معلوم می شود که کار همه بدست همت و کرامت
اوست صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد - بیت - فان من جودک الدنیا وضرتها * ومن علومک علم اللوح
والقلم * بیت * اگر خیریت دنیا و عقبے آرزو داری * بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن * و [illegible] ست مر آنکه [illegible]
پایه دیگر مطلوب جز نعیم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بمطلوب دنیوی فانی التفات نکند لاجرم فرمود [illegible]
و تحصیل حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ست و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن [illegible]
و هجر هوس و آرزو و [illegible] بکار نشستن و آرزو [illegible] کار کن کار بگذر از گفتار [illegible]
کار دارد [illegible] جان [illegible] کار کرد خصوصا [illegible] تمام ترین عبادت است چنانکه
حقیقت جامعیت [illegible] ست و بالله التوفیق * وعن معدان بفتح میم و سکون عین - بن ابی طلحة - تابعی ست [illegible]
وابان روایت ثوبان را و بعضی ابن ابی طلحه گفته اند شامی ست رضی الله عنه - قال لقیت ثوبان مولی رسول الله - گفت
معدان ملاقات کردم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم - فقلت - پس گفتم ثوبان را - اخبرنی بعمل یدخلنی الله
الجنة - خبر ده مرا بکارے که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار بهشت را - فسکت - پس خاموش
ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت - ثم سألته فسکت - باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت
تفکر و تامل بود و یا آنکه چه گوید یا برای طلب فرط شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد - ثم سألته الثالثة - پس پرسیدم
او را بار سوم - فقال سألت عن ذلک رسول الله - در این مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من از این عمل که تو می پرسی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله - پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی نماز بسیار گزاری برای خدا
فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة - زیرا که بدرستی تو نمی کنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله
تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب - وحط عنک بها خطیئة - و فرو می آرد و کم میکند
حق تعالی از تو بآن سجده گناهے را یعنی سجده هم سبب کفارت سیآت میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت [illegible]

حسنات است و بهترین طریق دفع ضرر و طلب نفع موجب نجاح و فلاح است - قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألته فقال لی مثل ما قال لی ثوبان گفت معدان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را پس گفت ابو الدرداء مرا آنچه گفته بود مرا ثوبان از سوال کردن از ان حضرت از عملے که بهشت در آرد و جواب دادن آن حضرت که آن عمل کثرت سجود است - رواه مسلم

الفصل الثانی عن وائل بن حجر - بضم حا و سکون جیم - قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه - گفت دیدم آن حضرت را که چون بسجده میرفت می نهاد بر زمین هر دو زانوے خود را پیش از نهادن هر دو دست خود - و اذا نهض رفع یدیه قبل رکبتیه - و چون برمیخاست از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضاے سجده بر نسبت قرب است بر زمین هر چه بزمین نزدیک تر نهادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی و بینی ترتیب نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعضی بینی را پیشتر نهد که نزدیکتر است بزمین و دمشقی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانو پیش از دست با جهت عذرے مانند موزه و جز آن نهد دست ها را پیشتر - رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی و ابن ماجه والدارمی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر - گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون سجده رود یکے از شما پس باید که نه نشیند چنانکه می نشیند شتر که می نهد زانو ها را پیشتر - ولیضع یدیه قبل رکبتیه - و باید که نهد هر دو دست را پیشتر از دو زانوے خود - رواه ابو داؤد والنسائی والدارمی - این حدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانو ها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ها پیش از دستها و درمیان ائمه نیز اختلاف است جمهور ائمه و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وے عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند و زانو ها را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتے از وے و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند و دستها را پیش از زانو ها می نهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آن را تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آن است که عمل با قوی و اصح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آن حضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد بزانو ها و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما می نهادیم دستها را پیش از زانو ها پس امر کرده شدیم بنهادن زانو ها پیش از دستها و این هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود - وقال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر اثبت من هذا - گفت خطابی که از علماے حدیث و شراح آن است که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره - وقیل هذا منسوخ - و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشد مرا ترجیح یکے ازین دو مذهب بر دیگرے از وجه سنت والله اعلم

وعن ابن عباس رضی الله عنه - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول بین السجدتین - بود آنحضرت که می گفت درمیان دو سجده در وقتے که سر از سجده نخستین بر داشته می نشست این دعا را - اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی رواه ابو داؤد والترمذی

وعن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین - و روایت ست از حذیفه که آن حضرت می‌گفت
میان دو سجده این کلمه را - رب اغفرلی رواه النسائی والدارمی - و درین حدیث زیاده برین کلمه نیامده است شاید که گاهی
اقتصار می نمود بطلب مغفرت که اصل و عمده مطالب ست حذیفه همین را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر
زیاده نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن شبل - بکسر شین معجمه و سکون باے موحده صحابی انصاری ست
معدود در اهل مدینه نزول کرد حمص را مات فی امارة معویة بن ابی سفیان - قال نهی رسول الله - گفت نهی کرده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب - از دانه چیدن زاغ کنایت ست از مبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت طمانینت که
و در بعض احادیث نقر و یک واقع شده یعنی دانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر ست - وافتراش السبع - و نهی کرده
از گسترانیدن درنده مانند سگ و شیر وغیر آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات اقراء
السبع آمده یعنی شکار کردن و دریدن و این افتراش بشین معجمه مناسبه افتراس بسین مهمله است که چون درنده خواهد شکار
کند پاها را گسترانیده برود - وان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر - و نهی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را
از مسجد و قرار گرفتن در آن و باز داشتن دیگران را از آن مکان چنانچه شتر را می باشد که جای مخصوص برای خود میگیرد و
جز در آنجا نمی نشیند و چون مسجد جای عام ست و حق همه مسلمانان ست تخصیص مکان نمود و هم مردم از آن کرده
مخصوص می باشد و اثر این نهی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد که بعض مردم آنکه معهود و مشهور اند چنانچه قبر
شریف یعنی بعض اسطوانات با نیت مخصوص خود مخصوص میگردانند و مردم را از آن دست محروم میدارند - رواه ابوداود والنسائی
والدارمی - وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی - ای
علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم ذات خود را - واکره لک ما اکره لنفسی - و نا پسند میدارم مر ترا آنچه نا پسند
میدارم مر خود را - لا تقع بین السجدتین - اقعا مکن میان دو سجده و اقعا نهادن سرین ها بر زمین و ایستاده داشتن
زانو ها این چنین تفسیر کرده در هدایه و گفته و هو الصحیح و در شرح ابن الهمام گفته که این احتراز ست از قول کرخی که گفت
اقعا ایستاده داشتن پایها چنانکه در حالت سجده می باشد و نهادن سرین ها بر پاشنه ها و صحیح قول اول ست زیرا که اقعا را
صفت کلب گفته اند و این مناسب معنی اول ست و ثانی نیز مکروه است و لیکن معنی اقعا نیست و بعض علما ذکر کرده است
این معنی خلاف سنت و از ابن عباس آمده است که گفت اقعا سنت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و آنرا برین معنی اخیر
حمل کرده اند کذا فی شرح ابن الهمام - رواه الترمذی - وعن طلق بن علی الحنفی - منسوب ست به بنی حنیفه
که قبیله ایست از یمامه صحابی ست و الد قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضوء بمس ذکر چنانکه در کتاب الوضو گذشت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله عزوجل الی صلوة عبد لا یقیم فیها صلبه بین رکوعها و سجودها - قبول نمیکند خدای تعالی

نماز بندہ را کہ ایستادہ نمیکند و راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن۔ رواہ احمد۔ **وعن نافع** ان ابن عمر کان یقول۔ روایت ست از نافع کہ مولاے ابن عمر ست کہ عبد اللہ بن عمر می گفت۔ من وضع جبہتہ بالارض کسے کہ نہد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجدہ کند۔ فلیضع کفیہ علی الذی وضع علیہ جبہتہ۔ پس باید کہ نہد ہر دو کف دست خود را بران مکانے کہ نہادہ است بران مکان پیشانی خود را یعنی باید کہ در سجدہ دستہا نیز بر زمین نہد یا مراد آن ست کہ دستہا را بجاے نہد کہ جبہہ می نہد و دور تر و پیشتر و پستر نہ نہد و گفتہ اند کہ اگر در جاے بلند سجدہ میکند دستہا را نیز بران جا نہد و پایان تر از ان ننہد یا معنی عبارت آن ست کہ دستہا را نیز بر وجہے بر زمین نہد کہ جبہہ را نہادہ است یعنی مستقبل قبلہ نہد۔ ثم اذا رفع فلیرفعہما۔ پس چون بردارد وجہ را باید کہ بردارد ہر دو دست خود را۔ فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجہ۔ زیرا کہ بدرستی ہر دو دست سجدہ میکنند چنانکہ سجدہ میکند روے پس باید کہ دستہا را بر زمین نہاد و بر وشت چنانکہ روے را می نہد و بر میدارد و این قول ترجیح معنی اخیر ست کہ عبارت سابق را بران حمل کردہ شد۔ رواہ مالک

باب التشہد۔ شہادت خبر راست دادن کہ در روے دل با زبان یکے باشد و گواہی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظہار علمے کہ در دل ست و در شرع اشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ و ذکرے کہ در قعدہ صلوٰۃ خوانند بجہت اشتمال و برشہادتین

الفصل الاول۔ **عن ابن عمر** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التشہد۔ بود آن حضرت کہ چون می نشست در تشہد اول یا ثانی۔ وضع یدہ الیسرے علی رکبتہ الیسرے۔ می نہاد دست چپ خود را بر زانوے چپ و وضع یدہ الیمنی علی رکبتہ الیمنی۔ و می نہاد دست راست خود را بر زانوے راست خود۔ وعقد ثلثۃ و خمسین۔ و عقد می کرد پنجاہ و سہ را۔ و اشار بالسبابۃ۔ و اشارت می کرد آن حضرت بانگشت سبابہ کہ نام انگشتے ست کہ ہمسایہ انگشت نر ست و سبابہ از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عرب آنست کہ بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام مسبحہ ست و انگشت شہادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالے و صورت اشارت آن ست کہ بردارد آن را نزد تلفظ بکلمۂ الا اللہ یا نزد تکلم باللہ و مشہور آن ست کہ بردارد این انگشت را نزد نفی و نہد نزد اثبات و از بعض ائمہ شافعیہ منقول ست کہ برداشتہ دارد آن را تا آخر شہادت و باید کہ بجانب فوق اشارت کند تا موہم جہت نگردد۔ وفی روایۃ۔ و در روایتے این چنین آمدہ ست کہ۔ کان اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ بود آن حضرت کہ چون می نشست در نماز براے تشہد می نہاد ہر دو دست خود را بر ہر دو زانوے خود۔ و رفع اصبعہ الیمنی التی تلی الابہام یدعو بہا۔ و بر میداشت انگشت دست خود را کہ نزدیک ست بانگشت نر در حالتے کہ دعا می کرد بان انگشت و مراد بدعا ہمان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تہلیل چنانکہ مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند زیرا کہ مستجلب انعام و اکرام ست ویدہ الیسرے علی رکبتہ۔ و دست چپ آن حضرت بر زانوے وے بود۔ باسطہا علیہا۔ در حالتے کہ گستردہ

آن بود بر زانوی چپ عقدے واشارتے کہ میکرد بانگشت دست راست بود ودست چپ ہمچنان بر زانوی چپ بر حال خود
میداشت۔ رواہ مسلم۔ اگر گوئی کہ شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلثہ و خمسین معلوم نشد
کہ چیست بدانکہ اہل حساب عقدہا دارند کہ در انگشتان می بندند و ہر یکے را از انہا برائے عددے معین وضع کردہ اند از
احاد و عشرات و مأت و الوف چنانچہ ارقام مثلاً ہمین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور است صورتش آن است
کہ منقبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند مسبحہ را کہ آن را سبابہ نیز می گویند و بنہد طرف انگشت نر را کہ آن را ابہام خوانند
در بیخ مسبحہ و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند عملا بہذا الحدیث و دیگر عقد تسعین و صورت او آن است کہ قبض
کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحہ را و بنہد سر ابہام را بر سر وسطی و حلقہ بندد و نزد حنفیہ و مختار در مذہب احمد ہم این است
و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید و در حدیث
احمد و ابی داؤد از وائل بن حجر آمدہ است و نزد مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کند سبابہ را و شافعیہ را
در کیفیت این تحلیق وجہے دیگر نیز آمدہ است و آن نہادن انگشت وسطی است میان دو عقدہ ابہام و روایت ثالث
آن است کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بے عقد نیز
آمدہ و مختار بعض حنفیہ این است غالباً عمل آنحضرت نیز مختلف بودہ گاہے چنین و گاہے چنان و وجہ تطبیق در اکثر
مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہمین است مانند آنکہ از حنفیہ ما وراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک
یافتہ و مختار نزد متقدمین ہمین اول بود و در متأخرین ایشان خلافے ظاہر شدہ و مختار نزد علمائے حرمین و غیر آن
از بلاد عرب عمل بآن است و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند و در وقت تہلیل عقد و اشارت
کند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول بنفی اشارت خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی
متقی رحمہ اللہ رسالہ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجح ساختہ اند و در شرح سفر السعادۃ از ان نقل کردہ ایم
و در محیط گفتہ است رفع سبابہ یمنی نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن است و ہمچنین مروی است از ابو یوسف و علامہ
نجم الدین زاہدی گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و چون مذہب ما ہمہ از محدثین و فقہا
و بسیارے از صحابہ و تابعین و علمائے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار دران عمل بآن اولی
و ارجح باشد۔ وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یدعو یعنی بود آنحضرت
کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند و مراد بدعا تشہد است۔ وضع یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی و یدہ الیسری علی فخذہ الیسری
می نہاد دست راست خود را بر ران راست خود و دست چپ را بر ران چپ خود۔ واشار باصبعہ السبابۃ۔ واشارت
می کرد بانگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد۔ ووضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطی۔ و می نہاد انگشت نر خود را بر سر انگشت
میانہ خود چنانکہ مذہب ما است از عقد تسعین۔ و یلقم کفہ الیسری رکبتہ۔ و می گردانید زانوی خود را در دست چپ

مانند قمه در دهن - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی - عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما
چون نماز می کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده - گفتیم با لفظ السلام علی الله پیش از سلام فرستادن
بر بندگان وے - السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان - و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل سلام بر میکائیل سلام
بر فلان و مراد ایشان ملائکه دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و تواند که بعض انبیا و مرسلین را
ذکر میکرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم - فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا
بوجهه پس هرگاه که بگشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و روے آورد بما - قال لا تقولوا - گفت مگوئید - السلام علی الله
فان الله هو السلام - زیرا که خداے تعالے خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است
هر کرا خواهد از بندگان از آفات ظاهر و باطن پس سلامت او راست و از وست و دعا کردن بسلامت کسے را نسزد که او را
احتیاجے باشد و خوفے و سلام اسم باری تعالے است یعنی سالم یا مسلم - فاذا جلس احدکم فی الصلوٰة فلیقل - پس چون
بنشیند یکے از شما در نماز پس باید که بگوید - التحیات لله والصلوٰت والطیبات - مراد بتحیات عبادات قولیه است و بصلوات
عبادات بدنیه و بطیبات عبادات مالیه و تحیات و آمده است که چون کسے در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس
از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفه لائق درگاه بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین
نووی گفته تحیت یعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص
که تعظیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خداے راست و بر دیگران عاریت است
حقیقت خداے راست بزرگی و ملک بے انباز و دیگر هر کرا باشد بعاریت داده اوست و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم وارد
و بصلوات نمازهاے فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمامه اعمال طیبه - السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
دعا بخیر و سلامت است بر تو اے پیغمبر و مهربانی خدا و افزونی هاے خیر و کرم وے - و وجه خطاب بآن حضرت بجهت القاے
این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج از جانب پروردگار تعالے و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب
بسلام آمد پس بآنحضرت در حین تعلیم است نیز بهمان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را تذکر آن حال کرد و نیز آن حضرت همیشه نصب العین
مومنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف
درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضے از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و افراد
ممکنات پس آن حضرت در ذوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل
نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائز گردد - السلام علینا - سلام بر ما که حاضرانیم از گروه مصلی و هر که با اوست
از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین جا داخل اند - وعلی عباد الله الصالحین - و بر تمامه بندگان خدا که نیکوکار اند
حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بنده صالح آن بود که ادا کند حق عبودیت

هر دو جهت کند مر او را آنچنانکه باید بجای آرد و استقامت بران ورزد و هیچ وجه ظلم و فسادے در کار نباشد حال ظاهر
و باطن وے راه نیابد و صلاح اعلاے مناصب از مقامات است و لهذا وصف کرده است بران حق تعالیٰ
انبیاء و رسل را و صواب آن است که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و هر مرتبه بقدر صلاح نصیبے از سلامت
حاصل است و نیست درجات و اعلا مراتب صلاح آن است که شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی
قدس الله سره العزیز در کتاب فتوح الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت زوال ارادت و فنائے مطلق است
و بودن بنده قائم بمراد حق و فعل او صلاح حقیقت کسے ست که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وے شد
قوله تعالیٰ ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و این بنده ایست که دست از تدبیر مصالح خود و دفع
مضار و مفاسد خود باز داشته و به تقدیر سپرده و گشته به آنکه او را اختیارے و تدبیرے از نفس خود
مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و گوے پیش چوگان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات و
آفات سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت یافت یعنی السلام علیهم این خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص مثل النبیین بذات کریم خود که منبع تمام کائنات و خیرات است شروع کرد اشارت
کرد بوجه آن و فرمود فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء و الارض پس بدعا اینکه در تشهد گوید و شامل این دعا
عموم میرساند آن بهر بنده صالح را که در زمین و آسمان است حاجت تخصیص نیست بعد از آن ختم میرساند این کریمه که نتیجه
کار و حاصل تمامه اعمال است و فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بعد از آن که تحیت و سلام
و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه فیدعوه
پس باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آید و تر پسندیده وے پس دعا کند و بنا بار از شده است متفق علیه

وعن عبد الله بن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن گفت
ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشهد را چنانکه می آموخت ما را سوره از قرآن را بتاکید و مبالغه
فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم. این تشهد ابن عباس است و قائل است
شافعی باین است و مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این
دو تشهد تفاوتے در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین
که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین
و تحقیق وارد شده است اهتمام بان و تعلیم آن و در مسند امام احمد گفته که امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم
آن را بمردم و در روایتے آمده که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد

تعلیم میکرد مرا قرآن، و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم در روایت کرده است آن را اصحاب
کتب سته الا بخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک
ایها النبی الخ این چنین است در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است و گفته اند که نماز جائز است بهر وجه که خواند لیکن در او
فضل است و بدان که تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بے الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفت
و لم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین - و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است
سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی - و لیکن روایت کرده است آن را صاحب
جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب

الفصل الثانی - عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از وائل بن حجر
از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد - قال - گفت - ثم جلس - پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت
دوم نشست آن حضرت - فافترش رجله الیسری - پس گسترانید پائے چپ خود را - و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری - و نهاد
دست چپ خود را بر ران چپ خود - و حد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی - و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود
و این موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است آن را بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند
در شرح آن را ذکر کرده ایم - وقبض ثنتین - و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشد - و حلق
حلقة - و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد تسعین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی - ثم رفع اصبعه -
پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را - فرایته یحرکها یدعو بها - پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که میجنبانید
آن انگشت را و دعا میکرد بوے و مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابوداؤد والدارمی

وعن عبد الله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها - بود آنحضرت که اشارت
میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید
که نمی جنبانید آنجا که فرمود می جنبانید مراد برداشتن اوست برائے اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش
و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را
متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهاے دل دارد و جنبانیدن وے سبب ایقاظ دل و
حضور او ست والله اعلم - رواه ابوداؤد و زاد النسائی و زاد ابوداؤد - و زیاده کرده است ابوداؤد این لفظ را که
ولا یجاوز بصره اشارته - و در نمی گذشت بینائی او از اشارات وے یعنی از این انگشت که برمیداشت و آن را اشارت
می کرد بوے یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیدید از جهت شهود معنی
توحید که اشارت می کرد با آن - **وعن ابی هریرة** قال ان رجلا کان یدعو باصبعیه - گفت ابوهریره بود مردے

کہ دعا می کرد بہ دو انگشت یعنی بسبابہ ہر دو دست و گفتہ اند کہ آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکہ ابوداود و نسائی روایت
کردہ اند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم احد احد۔ توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت
کہ خدا یکیست۔ رواہ الترمذی والنسائی والبیہقی فی الدعوات الکبیر **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما۔ قال نہی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوٰۃ وہو معتمد علی یدہ۔ گفت ابن عمر نہی کرد آن حضرت از نشستن مرد در نماز آنکہ
وے تکیہ کنندہ است بر دست خود یعنی نہد ہر دو دست خود را در تشہد بر زمین و تکیہ کند بر آنہا یا اعتماد کند بر دو دست خود
وقت برخاستن۔ رواہ احمد وابوداود۔ و معنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر کہ گفت۔ وفی روایۃ لہ۔ در
روایتے دیگر مر ابوداود را این چنین آمدہ است کہ۔ نہی ان یعتمد الرجل علی یدیہ اذا نہض فی الصلوٰۃ۔ نہی کرد آن حضرت
از اعتماد و تکیہ کردن مرد بر دو دست وقتے کہ برخیزد و این روایت موافق مذہب حنفیہ است و منافات دارد بمذہب
شافعیہ کہ قائل اند بجلسہ استراحت کہ مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند کہ این روایت
ضعیف است واللہ اعلم **وعن عبد اللہ** بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرکعتین الاولیین کانما علی الرضف
حتی یقوم۔ بود آن حضرت در دو رکعت اولے یعنی در جلسہ اولے کہ برائے تشہد می نشست خواہ نماز ثلاثی باشد یا رباعی
گویا کہ بر سنگ گرم کردہ شدہ باتش نشستہ است تا آنکہ برخیزد یعنی اینجا کنایہ است از زود برخاستن از قعدہ اولے
و شتابی کردن دران و بہ جہت انتظار را سکون نما و جہرو رضف نیز آمدہ سنگ گرم کردہ شدہ باتش کہ در شیر می اندازند تا گرم گردد
رواہ الترمذی وابوداود والنسائی

الفصل الثالث

عن جابر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا
السورۃ من القرآن۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد ما را تشہد را چنانکہ تعلیم میکرد سورہ از قرآن را باین طریق کہ بسم اللہ و باللہ
بنام خدا و بتوفیق و اعانت وے۔ التحیات للہ والصلوات والطیبات السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام
علینا وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ اسأل اللہ الجنۃ واعوذ باللہ من النار۔
سوال میکنیم خدا را بہشت و پناہ میجوییم بخدا از آتش دوزخ۔ رواہ النسائی۔ این نیز وجہے است از وجوہ تشہد و گویا کہ ابتدا
ببسم اللہ نیز داخل وجہ تشبیہ تعلیم او است بتعلیم قرآن و نووی ورا فی کار خود گفتہ است کہ بخاری و نسائی گفتہ اند کہ زیادت تسمیہ
صحیح نیست از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **وعن نافع** قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع
یدیہ علی رکبتیہ واشار باصبعہ واتبعہا بصرہ۔ روایت است از نافع کہ گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نہاد
ہر دو دست خود را بر دو زانوے خود و اشارت می کرد بانگشت خود و در پے میفرستاد آن انگشت را بچشم خود یعنی
در وقت اشارت نظر بر انگشت مسبحہ داشت چنانکہ گذشت۔ ثم قال قال رسول اللہ۔ پس می گفت ابن عمر گفتہ است
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لہی اشد علی الشیطان من الحدید۔ ہر آئینہ این اشارت بانگشت مسبحہ سخت تر است

بر شیطان از آهن که بوے کشند مثل تیر و شمشیر - یعنی السباحة میخواهد باین انگشت سبابه را بجهت اشارت کردن بوے بتوحید و ثبات
بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر - رواه احمد - وعن ابن مسعود وكان يقول من السنة اخفاء التشهد
روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آن است که التحیات را
بلند نخوانند و جهر نکنند - رواه ابو داود والترمذی وقال - و گفته است ترمذی - هذا حديث حسن غريب

باب الصلوة على النبي وفضلها

- صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و ورود و بر رسول صلی الله علیه وسلم
و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر حبیب وے صلی الله علیه وسلم
و وے سبحانه امر کرده است مومنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وے صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای
وجوب است پس بعض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وے کنند و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت
بنبوت وے صلی الله علیه وسلم و زیاده بران شبه مسنون واز اوکد سنن اسلام و شعار آن قاضی ابو بکر گفت فرض گردانید حق
جل و علا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وے و نگردانید مر آن را وقتے معین پس واجب است که بسیار گویند
صلوة و غافل نشوند و بعضے از علما قول اول را صحیح داشته اند و شافعی فرض گردانید آن را در تشهد
و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجب است
صلوة فی الجملة و سنت است در تشهد و فضائل صلوة بر آن حضرت لاتعد ولاتحصی است و بسیارے از آن در کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم و در رساله جدا انتخاب بوده چیزے بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و
سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نے و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست ایشان را جز ایشان در ان
بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولے است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه
کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اہل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ
اہل سنت و جماعت کتابت آن یافته می شود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول

- عن عبد الرحمن بن ابی لیلی - بفتح اللامین - قال لقینی کعب بن عجرة - بضم عین و سکون
جیم و فتح را روایت است از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بست صحابی را
که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی برم که زنان مانند وے زائیده باشند ولادت یافت در شش سال
که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابی است از اہل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابی است از اصحاب
شجره - فقال - پس گفت کعب - الا اهدی لک هدية سمعتها من النبی - آیا اهدا نکنم برائے تو هدیه و کلامے که شنیده ام آن را
از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که کسے نزد کسے فرستد بطریق احترام و اکرام و اتخاذ
وسیله بطریق ترحم و تعطف آن را صدقه نامند - فقلت - عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره - بلى - فاهدها

دیگر۔ فاہدیناالی۔ پس چون ہدیہ وبستہ دادہ است مرا بفرست آن ہدیہ را بمن واین تاکید است بر چیزے کہ مفہوم شدہ است
از سابق۔ فقال۔ پس گفت کعب بن عجرہ۔ سألنا رسول اللہ۔ پرسیدیم مامینی جماعۃ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقلنا۔
پس گفتیم۔ یا رسول اللہ کیف الصلوٰۃ علیکم اہل البیت۔ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اہل بیت نبوت مقصود سوال
از کیفیت درود فرستادن بحضرت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم وذکر اہل بیت بتبعیت وبطفیل است گویند اہل بیت کنایت از ذات
شریفہ وے است واہل بمعنی آل است وآل فلان میگویند ومراد ذات فلان را مید ارند چنانکہ در آل داود ونحو آن گفتہ اند آل انبیاء
گفتن تعلیم است القول حق تعالیٰ رحمۃ اللہ وبرکاتہ علیکم اہل البیت وقرینہ بر ارادہ این معنی قول او است کہ۔ فان اللہ قد علمنا کیف
نسلم علیک۔ زیرا کہ خدا تعالیٰ بتحقیق دانا نید مارا کیفیت سلام فرستادن بر تو کہ در التحیات تعلیم کردی وآن را تعلیم الٰہی
گفتند زیرا کہ تعلیم آن حضرت تعلیم الٰہی است زیرا کہ وے نطق نمی کند در احکام مگر بوحی۔ قال۔ گفت آن حضرت بر اے
تعلیم کیفیت صلوٰۃ۔ قولوا۔ بگوئید۔ اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم۔ خداوندا
درود بفرست بر محمد وبر آل محمد چنانکہ درود فرستادہ بر ابراہیم وبر آل ابراہیم۔ انک حمید مجید۔ بدرستی کہ تو ستودہ شدہ بہ
صفات کمال وبزرگی وگرامی پس صلوٰۃ بفرست بر اندازہ کمال وبزرگی خود۔ اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما
بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید۔ خداوندا برکت دہ وافزون گردان خیر ونعمت خود را بر محمد وبر
آل محمد چنانکہ برکت دادہ بر ابراہیم وبر آل ابراہیم۔ متفق علیہ۔ این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند۔ الا
ان مسلما لم یذکر علی ابراہیم فی الموضعین۔ مگر آن است کہ مسلم ذکر نکردہ است لفظ علی ابراہیم را در ہر دو جا یعنی نہ در صلوٰۃ
ونہ در برکت ولفظ او این است کما صلیت علی آل ابراہیم وکما بارکت علی آل ابراہیم چون آن حضرت از آل ابراہیم است
تشبیہ بجان آل ابراہیم کردند وآل بمعنی اہل وعیال او را گویند وبمعنی اتباع نیز آمدہ وباین معنی واقع شدہ است کہ آل
کل مومن ودر روایتے کل مومن تقی وظاہر آن است کہ مراد در حدیث معنی اتباع باشد وبعض آل را تفسیر باہل بیت کنند
یعنی کسے کہ حرام است بر وے صدقہ ومراد بنو ہاشم اند وامام فخر رازی گفتہ کہ اولے آن است کہ گفتہ شود اہل بیت
ازواج واولاد آن حضرت اند وعلی نیز از ایشان است بجہت اختلاط ومعاشرت وے با فاطمہ رضی اللہ عنہا وگاہے
مخصوص بہ فاطمہ وعلی وحسن وحسین افتد چنانکہ قصہ مباہلت وحدیث کساء دال است بر آن وخطاب انما یرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم را مخصوص بایشان دارند وحق آن است کہ ازواج مطہرات نیز داخل این خطاب اند زیرا کہ
سوق آیت قرآنی شاہد است بر دخول ووجہ تطبیق درین قول آن است کہ بیت بیت نسب است چنانکہ اولاد جد ویرا
بیت فلان گویند باین معنی بنو ہاشم اہل بیت آن حضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم وبیت بیت سکنی وباین معنی ازواج اہل
وبیت ولادت واولاد آن حضرت اہل بیت ولادت اند وکلام درین مقام در خاتمہ رسالہ کہ در ذکر مشائخ بحث سے
تحقیق الاشارۃ فی تعمیم البشارۃ تالیف یافتہ است تشریح تر کردہ شدہ است مانند آنکہ درین حدیث اشکال کردہ شدہ است

که تقوی تشبیه لازم می آید که صلوٰة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافی ست
در تشبیه بے شتراط کمال و قوت و جوابهاے دیگر داده اند که تا این معنی که گفته اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمام اجوبه و ما فیها
در رساله جدا نوشته ایم آنجا باید نگریست **وعن ابی حمید** بضم حاء و فتح میم **الساعدی** بکسر عین **قال** گفت **قالوا**
گفتند صحابه **یا رسول الله کیف نصلی علیک** چگونه درود فرستیم بر تو **فقال رسول الله** پس گفت آنحضرت **صلی الله علیه وسلم قولوا**
بگوئید **اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم** و در بعض نسخ علی آل ابراهیم **و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته**
کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است و گفته اند که در روایت حمید ذکر ابراهیم در صلوٰة و آل ابراهیم در برکت
انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آن است که ذکر محمد و ابراهیم و ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث
ثابت است و بعض رواة آن را حفظ کرده و بعض نکرده و بالجمله این صیغه صلوٰة بالفاظ مختلفه آمده است و صواب آن است که آنچه در حدیث
اول مذکور شد کافی است کذا سمعنا من المشائخ و آنکه در بعض روایات وارحم محمدا آمده است و ترحمت واقع شده تصحیح نموده اند
کذا قالوا **وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا** فرمود که هر که درود
فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وے ده بار **رواه مسلم** اینجا می پرسند که چگونه روا باشد که آنحضرت
در روز یکبار بجهت مصلی ده بار جواب این آن است که یا صیغه فعل مصلی است که گفته من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و لیکن
ده درود از درگاه رحمت حق بر وے میرسد از اینجا لازم نمی آید که مر آنحضرت را از جناب حق یک درود میرسد و اگر فرضا چنین هم باشد
شاید که آن یکی در شرف و لطافت برابر چندین هزار درود باشد چنانکه یک جوهر نفیس برابر چندین هزار فلس باشد

الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوٰة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات
وحطت عنه عشر خطیئات فرود افگنده و کم کرده می شود از وے ده گناه **و رفعت له عشر درجات** و برداشته و بلند
کرده می شود مر او را ده پایه در قرب حق **رواه النسائی وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
اولی الناس بی یوم القیامة اکثرهم علی صلوٰة نزدیکتر و پیوسته ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان درود
گوینده بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد پس
همین است که نسبت حصول قرب با آنحضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وے باین کس نیز میرسد
که حقیقت معنی شفاعت است **رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض**
یبلغونی من امتی السلام بدرستی که مر خدای تعالی را فرشتگانند رونده در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام
و صلوٰة که میگویند بر من **رواه النسائی والدارمی** و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند
یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده حقیر مسکین عبد الحق بن سیف الدین نقرئک السلام شعر لک البشارة
فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج سبحان میدهم و از زدای قاصد آخر باز گو در مجلس آن نازنین حرف

کہ از ما میرود **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من احد یسلم علی - نیست ہیچ کسے کہ سلام فرستد
بر من - الا رد اللہ علی روحی - مگر آنکہ باز میفرستد خدائے تعالیٰ بر من روح مرا - حتی ارد علیہ السلام - تا آنکہ رد کنم
بروے سلام را یعنی جواب سلام وے میگویم - رواہ ابو داؤد والبیہقی فی الدعوات الکبیر - دریں جا اشکال می آرند کہ مفہوم
این حدیث مخالف حدیث حیات آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در برزخ زیرا کہ رد روح بر آنحضرت در وقت سلام
دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وے در بعض اوقات و جواب میدہند کہ مراد بعود روح توجہ او است
ببدن بعد از مفارقت بلکہ افاقت و توجہ او است باین عالم و سماع صلوٰۃ و سلام ہست و آنحضرت مشغول است در
برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاہدہ رب العزۃ چنانکہ در دنیا در حالت وحی بود و ازین تعبیر کردہ شد بافاقت
وے ازان مشاہدہ و استغراق برد روح چنانکہ در حدیث معراج واقع شدہ کہ فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام یعنی بیدار شدم
وحال آنکہ من در مسجد حرام بودم و معراج در خواب نبود و برغیبت حس پس مراد افاقت و برآمدن او است از مشاہدہ آن عالم و نسبت
حیات انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہ و علیہم و رد روح ببدن ایشان بعد از ذوق موت است یکبار بجریان سنت الٰہی
و بعد ازان ہیچ زمانے خالی نیست از صلوٰۃ و سلام است و مفارقت روح در وے مرۃ بعد اخرے مکرر داخل تعذیب
کہ جناب است نہ مناسب ساحت عزت و کرامت وے صلی اللہ علیہ وسلم ازان پس باید کہ دائم در حیات باشند فافہم واللہ
التوفیق سخن دران باید کہ این فضیلت رد سلام ازان حضرت مخصوص بزائران قبر شریف او است مثل داخل در مجلس
کہ سلام گوید یا عام است مر ہر کسے را کہ سلام فرستد چنانکہ در تشہد و غیر آن و ظاہر ہمین است الا آنکہ سلام زائران بنفس
شریف بے واسطہ سماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بوساطت ملائکہ رسانیدہ شود چنانکہ از حدیث ابی ہریرہ در فصل
ثالث ظاہر میگردد **وعنہ** قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - و نیز روایت است از ابی ہریرہ
کہ گفت شنیدم آنحضرت را کہ میفرمود - لا تجعلوا بیوتکم قبورا - مگردانید خانہائے خود را مانند قبرہا کہ مثل مردہا در آنجا
افتادہ و خفتہ باشید و ہیچ عبادت و نمازے در وے نمی کردہ باشید و چنانکہ در مساجد عبادت میکنید بالکل یا بعضے
انوار عبادت چیزے ازان در خانہا نیز میکردہ باشید تا انوار و برکات آن شامل خانہ و اہل خانہ نیز شود و فرائض را
در مسجد بگزارید و نوافل در خانہا کنید و گذاردن نوافل در خانہا افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آن است کہ
مردہ ہا را دفن مکنید و دفن آنحضرت در خانہ از خواص او است صلی اللہ علیہ وسلم - ولا تجعلوا قبری عیدا - و مگردانید
قبر مرا عید یعنی گاہ اجتماع کنید بران بزینت و سرور و لہو و لعب کہ موجب غفلت است چنانکہ یہود و نصاریٰ بر قبور انبیاء
خود کنند و بعض گویند کہ مراد آن است کہ زیارت مرا مثل عید نسازید کہ در سالے یکبار و دو بار حاضر نیائید پس این ترغیب و تنبیہ است
بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاہ عالم پناہ رزقنا اللہ - وصلوا علی فان صلٰوتکم تبلغنی حیث کنتم - و درود فرستید
بر من و اندیشہ مکنید از بعد مسافت زیرا کہ درود شما میرسد مرا ہرجا کہ باشید **بیت** در راہ عشق مرحلہ قرب و بعد نیست

بسیار از فیض از ثنا بر بنده و دعا و این اظهر و اوفق است بسیاق حدیث - فاحمد الله بما هو اهله - پس ثنا گو خدا را بچیزی که وی سزاوار است
از آن است از صفات کمال - وصل علی - و درود فرست بر من - ثم ادعه - پس دعا کن خدا را و درخواست کن از وی
هر چه خواهی تعلیم کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را ادب دعا که پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا کرد و از
احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد - قال - گفت فضاله بن عبید که راوی حدیث
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک - پس نماز گزارد مردی دیگر بعد از قصه پیشین - فحمد الله وصلی علی النبی - پس حمد گفت این مرد خدا را
عز و جل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - فقال له النبی - پس گفت مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی
ادع تجب - ای مصلی دعا کن هر چه خواهی اجابت کرده شوی و قبول کرده شود دعای تو - رواه الترمذی و روی ابو داود
والنسائی نحوه - وعن عبد الله ابن مسعود رضه - قال کنت اصلی والنبی - گفت ابن مسعود بودم من که نماز میکردم و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حاضر - حاضر بود و در بعض نسخ مصحح لفظ حاضر موجود است و در بعضی نسخ لفظ حاضر که خبر است مقدر و مراد است
وابو بکر و عمر معه - و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آن حضرت حاضر بودند - فلما جلست بدأت بالثناء علی الله - پس هرگاه که نشستم بعد از
گزاردن نماز آغاز کردم بستایش و ثنا بر خدای عز و جل - ثم الصلوة علی النبی - پس ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم دعوت
لنفسی - پس دعا کردم برای خود - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل تعطه سل تعطه - سوال کن داده می شوی
سوال کن داده می شوی هر چه خواهی و مطلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید - رواه الترمذی -

الفصل الثالث - **عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یکتال بالمکیال الاوفی
یکتال اصح یا اوفی هم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول یعنی ای هم شود کسی که شاد گرداند او را که بپیماید ثواب او را به پیمانه
پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تمام تر و آسان تر یعنی کسی که خواهد که کامل کرده شود مر او را بر وجه اتم و اکمل - اذا صلی
علینا اهل البیت فلیقل - چون صلوة فرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرامت ایم پس باید که بگوید و این چنین درود فرستد که
اللهم صل علی محمد النبی الامی و ازواجه امهات المومنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید - الامی منسوب
آن حضرت است که مذکور است در توریت و انجیل و سایر کتب سماویه بوصف امی و آن کسی را گویند که خواندن و نوشتن نداند
و بمکتب نرفته و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر برآمده است **نظم** نگار من که بمکتب نرفت و خط
ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد - کتاب کرده قرآن درست و کتب خانه چند ملت بشست و بتعلیم آداب
او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمد مودب - و آن حضرت را با وجود صحت این معنی امی نسبت بام القری که نام مکه
معظمه است نیز گویند یا نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در کتب ملکوت سبق ادبی ازلی میخوانند صلی الله علی
النبی الامی و آله وسلم - رواه ابو داود - **وعن علی** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی
من ذکرت عنده فلم یصل علی - بخیل سخت و تمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی

پس درود نفرستد بر من یعنی آن بخیل است که مال خود را با وجود میل طبیعت وحکم جبلت از خود جدا نتوان کرد بخیل از وی در نیکی گذرد
که نتاکسل وغفلت یک کلمہ بنام آن سرور نمی تواند از نفس خود بیرون آورد وادای حق وشکر نعمت گذارد وداء محبت وارتجاع
آن است که جانها فدای او کنند چہ جای آنکه یک کلمہ که نام وے بر زبان آرند **شعر** مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست
تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست ٭ رواہ الترمذی ورواہ احمد عن الحسین بن علی رضی اللہ عنہما وقال الترمذی
ہذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ وتوجیہ اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمہ معلوم شد فتذکر
وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی عند قبری سمعتہ کسے که درود فرستد بر من
نزد قبر من می شنوم من صلوۃ او را ومن صلی علی نائیا ابلغتہ وکسیکه درود فرستد بر من از دور رسانیده میشود
رسانیده میشود صلوۃ او بمن اگر چہ ملائکہ سیاحین بمن میرسانند وہر چند نزدیک باشد سلام سیکنم وجواب سلام وے میگویم از اینجا
بتوان دانست که سلام بر آن حضرت چہ فضیلت دارد وچہ سلام گوینده بر آن حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چہ
شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چہ جای آنکه ہر سلام را جواب شنود **بیت** ہر سلام
کلن تجیہ در جواب آن لب ٭ که صد سلام مرا بس یکے جواب از تو ٭ رواہ البیہقی فی شعب الایمان **وعن عبد اللہ**
بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم واحدۃ صلی اللہ علیہ وملائکتہ سبعین صلوۃ عبد اللہ بن عمرو گفت کسیکه
درود بفرستد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یک درود فرستد خدای تعالے بر وے وفرشتگان وے ہفتاد
درود این قول عبد اللہ بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چہ ثواب اعمال وے وکمیت وکیفیت آن جز
بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکہ در مقدمہ گذشت رواہ احمد
وعن رویفع بضم را وفتح واو وسکون یا وکسر فا صحابی است بن ثابت الانصاری معدود است در مصریین امیر
گردانیده او را معاویہ بر طرابلس مغرب اگر چہ افریقیہ را مفتوح کرد وابن حبان وفات برقہ وقیل بالشام گفته است وحسین است
از اہل مصر روایت میکند ان رسول اللہ که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت من صلی علی محمد کسیکه درود
فرستد بر محمد وقال وبگوید اللہم انزلہ المقعد المقرب عندک یوم القیمۃ خدایا فرود آر محمد را در جای نشست گاه
که نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامت وجبت لہ شفاعتی واجب میگردد او را شفاعت من اگر چہ شفاعت
آن حضرت ثابت است مر ہمہ مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صفت واجب وحتم است وشفاعت خاص
در جہتے مخصوص است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواہ احمد **وعن عبد الرحمن**
بن عوف قال خرج رسول اللہ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی دخل نخلا تا آنکه در آمد در نخلستان خرما را
فسجد پس سجده کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون اللہ تعالی
قد توفاہ تا آنکه ترسیدم من که باشد خدای تعالے که بتحقیق میرانیده است آن حضرت را قال فجئت انظر

گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتے کہ نگاہ میکنم - فرفع رأسه - پس برداشت سر خود را - فقال - پس فرمود -
مالک - چہ شدہ است ترا و چیست بیکی تو - فذکرت ذلک له - پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را کہ گریہ رسانیدہ است
او را خدائے تعالیٰ - قال فقال ان جبریل علیه السلام قال - پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبریل گفت مرا -
الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک - آیا بشارت ندہم ترا کہ تحقیق خدائے عز وجل میگوید ترا - من صلی علیک صلوة صلیت
علیه - کسے کہ درود فرستد بر تو صلوۃ فرستم بر وے - و من سلم علیک سلمت علیه - و کسے کہ سلام فرستد بر تو سلام
فرستم بر وے - رواه احمد - وعن عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ - قال - گفت عمر - ان الدعاء موقوف بین
السماء والارض - بدرستی کہ دعا ایستادہ گردانیدہ میشود میان آسمان و زمین یعنی - لا یصعد منه شئ - بالا نمیرود
و یا بالا بردہ نمیشود از ان دعا چیزے - حتی تصلی علی نبیک - تا آنکہ درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف
بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول است و بسبب او مقبول و اہل و موصول است بلا فصل و توسل وے
نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین ہوسے داشت کہ در کعبہ رسد ۞ دست در پائے کبوتر زد و
ناگاہ رسید ۞ رواه الترمذی

باب الدعاء فی التشہد

در کتب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند بہر چہ خواہد
او را بعد از انکہ مشابہ کلام ناس نباشد و سوال طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقاً در باب التشہد از حدیث ابن مسعود
گذشت کہ - ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه و ادعیہ مخصوص از ان حضرت نیز آمدہ تا کہ مراد اعجب از ہمین ادعیہ ماثورہ خواہد بود
و بالجملہ توسل و تمسک باین ادعیہ اولی و افضل و اکمل است از جہت بودن آنہا تمام تر و جامع تر مر مقاصد دنیا و
آخرت را وباللہ التوفیق

الفصل الاول

عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو فی
الصلوۃ - بود آن حضرت کہ دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشہد - یقول - میگفت - اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر -
خداوندا پناہ میجویم بتو از عذاب کہ در گور بود و بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت -
واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال - و پناہ میجویم بتو از ابتلا و آزمایش مسیح دجال کہ در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند
و باستدراج خوارق عادت بدست وے ظاہر گردد و مردم را گمراہ گرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات
الساعۃ بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کردہ می شود بر دجال علیه اللعنۃ و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود
مراد عیسی علیه السلام افتد و نزد ارادہ آن ملعون مقید گردانند بدجال چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است و وجہ تسمیہ
وے و حضرت عیسی علیه السلام باین نام و آنچہ متعلق است بدان در محلش بیاید انشاء اللہ تعالیٰ - واعوذ بک من فتنۃ
المحیا والممات - و پناہ میجویم بتو از ابتلائے حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنۃ محیا آنچہ موجب زیغ و زلل و میل و انحراف

گرود از راہ راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و فتنۂ
ممات وسوسۂ شیطان در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسۂ شیطان را داخل فتنۂ محیا دارند و فتنۂ ممات مخصوص
بفتنۂ قبر نیز وجہے دارد — اللہم انی اعوذ بک من الماثم — خداوندا من پناہ میجویم بتو از گناہ و از امرے کہ سبب وقوع
در اثم گردد — والمغرم — و از وام کہ برگردن نشیند و اداے آن دشوار افتد یا در معصیت کند اما اگر در طاعت و کار خیر
کند و از وفاے آن عاجز نباید آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بے صعوبتے نیست شاید کہ بمیرد
و ورثہ وفا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاذت می کرد از وام و در نظر ظاہر کار آن آسان می نماید
فقال لہ قائل — پس گفت مر آن حضرت را گویندہ از صحابہ — ما اکثر ما تستعیذ من المغرم — عجب بسیار است استعاذہ
تو از وام — فقال — پس بیان کرد آن حضرت قباحت وام و شناعت آن را و گفت — ان الرجل اذا غرم حدث —
بدرستی کہ مرد چون وام دار می شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملت خود و اظہار فقر و فاقہ تا دین بر منہد یا در مہلت عذر
خود و در تقصیر اداے آن در ماضی — فکذب — پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول وے — ووعد
فاخلف — و وعدہ میکند بوفاے آن در مستقبل پس خلاف وعدہ میکند — متفق علیہ — وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ احدکم من التشہد الآخر — گفت آن حضرت چون فارغ گردد یکے از شما از تشہد
پسین — فلیتعوذ باللہ من اربع — پس باید کہ پناہ جوید بخدا از چہار چیز — من عذاب جہنم ومن عذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات
ومن شر المسیح الدجال — رواہ مسلم — وعن ابن عباس رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہم ہذا الدعاء کما یعلمہم السورۃ
من القرآن — روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت می آموزانید صحابہ را این دعا را چنانچہ می آموزانید سورۃ از
قرآن را بتاکید و اہتمام و امر بخواندن و تعہد بحفظ آن — یقول قولوا — میگفت بگوئید — اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم واعوذ
بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات — رواہ مسلم — وعن ابی بکر الصدیق
رضی اللہ عنہ — قال قلت یا رسول اللہ علمنی دعاء ادعو بہ فی صلوتی — ابو بکر صدیق با آن حضرت عرض داشت کہ بیاموز آن
مرا [illegible] دعائے کہ دعا کنم بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تشہد اخیر و ظاہر این قید جہت آنکہ دعائے کہ متعارف و مقرر
بود خواندن آن در نماز در ین محل بود — قال قل — گفت آن حضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را — اللہم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا — خداوندا بتحقیق من ستم کردہ ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار و در اکثر روایات کثیرا بثاے مثلثہ است و در بعض
روایات مسلم کبیرا بموحدہ آمدہ و امام نووی در اذکار گفتہ کہ اگر در خواندن ہر دو را جمع کند بہتر باشد — ولا یغفر الذنوب
الا انت — و نمی آمرزد ہمہ گناہان بندگان را ہیچ کس بگر تو — فاغفر لی مغفرۃ من عندک — پس بیامرز مرا آمرزیدنی ناشی
از نزد تو — وارحمنی — و رحمت و مہربانی کن مرا — انک انت الغفور الرحیم — بدرستی کہ توئی آمرزندہ گناہان و مہربانی کنندہ
بر بندگان — متفق علیہ — وعن عامر بن سعد عن ابیہ — روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ تابعی

ثقه است شنیده پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنیده از وی زهری و غیر او روایت میکند از پدر خود - قال - گفت
سعد کنت اری رسول الله - بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه وعن یساره - سلام میداد
از جانب راست و از جانب چپ - حتی اری بیاض خده - تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی بمقدار
روی در سلام میگردانید که رخسار روشن او دیده می شد نسبت بآنکه در پهلوی او می بود سبب
کاستیکه اندر نماز هم جانشود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو - رواه مسلم - وعن سمرة
بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور احوال او در مواضع دیگر نوشته شده - بن جندب بضم جیم و دال و فتح دال نیز آمده - قال
کان رسول الله - گفت سمره بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة - چون می گزارد نماز را اقبل علینا بوجهه - توجه
می کرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب راست یا چپ و اقرب آنست که مراد بعد از
سلام باشد چه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاهی میگشت بجانب دست راست و گاهی
بدست چپ چنانکه در احادیث آمده و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست - رواه البخاری -
وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه - بود آنحضرت که میگشت از نماز از جانب دست راست خود -
رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال - گفت ابن مسعود - لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته - باید که نگرداند
یکی از شما شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود - یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه -
بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق ثابت و لازم است بر وی که نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود - یری
بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن - لقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره -
هر آئینه بتحقیق دیدم من آن حضرت را بسیار که میگشت از جانب چپ خود - متفق علیه - حاصل مقام آنکه آن حضرت بعد از
سلام دادن گاهی بر می گشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال این چنین بود که سلام میداد
و دعا می خواند بجانب حجره شریفه که در جانب یسار است میرفت و گاهی برعکس این می کرد از جانب یسار میگشت
و بجانب یمین می نشست و اول را ابن مسعود نقل کرده اند و در سنه ثابت است و فعل آن حضرت در اکثر احوال این چنین بود لیکن
ابن مسعود میگوید که این اگرچه خصوصیت آن ثابت و حکم بود اما درست اعتقاد وجوب نباید گرفت و از رخصت شارع اعراض نباید نمود
که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای
او و شافعیه از این دو حدیث استنباط کرده اند که مصلی را باید که برگردد بحسب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه
منزل او در آنجا است یا کاری دارد در آن جانب بجانب یمین برگردد و اگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد و از
امیر المومنین علی رضی الله عنه همچنین مروی است و باز گاهی آن حضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست
و روی بجانب ایشان می کرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان خطابی میکرد و سخنی میگفت چنانکه

در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال می کرد بوجه شریف خود اصحاب را و می گفت آیا دیده است هیچ یکی از شما
خواب و طلب می کرد خوابی را که در وی بشارت فتح مکه بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است
فتدبر **وعن البراء** قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم
در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست آنحضرت
یقبل علینا بوجهه که اقبال و توجه کرد برابر روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه
روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بما بجمال وی مستسعد شویم و بجناب کریم وی
مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهت شریف او بیابیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب
حق و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این یکی
از وجوه فضیلت ایستادن است در جانب یمین امام و سر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که
نزدیک وی بایستند قال فسمعته یقول گفت براء بن عازب پس شنیدیم آن حضرت را یقول میگفت آنحضرت
بعد از سلام در دعایی که می کرد رب قنی عذابک خداوندا نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تبعث او تجمع عبادک
روز قیامت که بر می انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و تجمع شک راوی است که تبعث گفته یا تجمع از اینجا معلوم میشود
که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی می ترسند و رحمت وی نیاز میجویند و این برای تعلیم امت است
که از ادب درگاه آگاه باشند رواه مسلم **وعن ام سلمة** قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
کن اذا سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند
و بیرون میشدند پیش از مردان و ثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن صلی من الرجال ما شاء الله و بر جای خود
می بود آن حضرت و هر که نماز گزارده بود از مردان تا زمانی که خواسته بود خدا این گاهی همین قدر می نشست
که می گفت اللهم انت السلام و منک السلام الی آخره و گاهی بقدری می نشست و دعا می کرد و قرآن میخواند و تبلیغ
احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلای خود تا برآمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن فاذا
قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال می ایستادند مردان رواه البخاری و سنذکر
حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک ان شاء الله تعالی و ظاهر آنست که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی
ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در وی واقع است
و مؤلف ذکر آن حدیث را در ان باب مناسب تر دید

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ - پس گفت آن حضرت بدرستی که من هر آئینه دوست میدارم ترا ای معاذ
فقلت وانا احبک - پس گفتم و من دوست میدارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة - گفت آنحضرت
پس ترک مکن این را که گوئی در پس هر نماز این دعا را و ظاهر از ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشهد خواندن اوست بعد
از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادة معلوم میشود که خواندن او بعد از فراغ از نماز بود - رب اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک - ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس و شکر تو و نیکو کردن عبادت تو و بجا
آوردن آن بصفتی که مشهود و مراقب که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث - رواه احمد وابو داود والنسائی الا ان
ابا داود لم یذکر - لیکن ابو داود ذکر کرده است این کلمه را که - قال معاذ وانا احبک - واین حدیث مسلسل است
باین فعل اخذ بیدی ویقول انی احبک وبکتابت معروف نیز از قبل بعضی از علما بمن رسیده است والحمد لله علی ذلک -
وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یمینه - بود آن حضرت که سلام میداد از راست
خود و میگفت - السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن - تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست وی -
وعن یساره - و سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایسر - تا آنکه دیده
می شد سفیدی رخسار چپ وی - رواه ابو داود والترمذی والنسائی ولم یذکر الترمذی - و ذکر نکرده است
ترمذی این کلمه را حتی یری بیاض خده - نه در ایمن و نه در ایسر یعنی ذکر آورده کان یسلم عن یمینه السلام علیکم ورحمة الله
و همچنین در یسار او و دیگر در این اینکه این حدیث را از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند - ورواه ابن ماجه عن عمار بن یاسر
و روایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود والنسائی است در ذکر حتی
یری بیاض خده یا با ترمذی است در عدم ذکر آن والله اعلم - وعن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی
گفت ابن مسعود بود بیشتر گشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوته - از نماز خود - الی شقه الایسر الی حجرته - بسوی
پهلوی چپ خود و بجانب حجره خود که بجانب ایسر مسجد بود - رواه فی شرح السنة - وعن عطاء الخراسانی عن المغیرة
قال قال رسول الله - روایت است از عطاء خراسانی که از مشاهیر تابعین است و ثقه است ولادت یافته سنه [illegible]
و وفات یافت سنه خمس و ثلثین و مائه ابو حاتم گفت ثقه است و نسائی گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک و
معمر - از مغیره بن شعبه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول - نگزارد
امام جائے که گزارده است در وی تا آنکه برگردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته اند که این حکم مخصوص
بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و وجه تحول مر امام را آن است که توهم نکند کسے که هنوز در نماز فرض است و بعضی گویند
که وجه تحول آن است که تا گواهی دهند هر دو موضع بعبادت و بعضی گویند اظهار تکثیر عبادت و بعضی گویند تا خبر شود نفل از
فرض و این وجوه شامل امام و مقتدیان و تمامه مصلیان است باید که نفل در جای فرض نگزارند - رواه ابو داود وقال

و احسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم - بهترین کلامها کلام خداست و بهترین سیرتها سیرت محمد است صلعم و بدترین کارها
های نو پیدا شده است ... این کلام از آن حضرت در خطبه ها مأثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را می گفت و در تشهد نیز
آمده است و مضمون آن تأکید و تقریر شهادتین است - رواه النسائی **وعن عائشة** رضی الله عنها - قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه - گفت عائشه که بود آن حضرت که سلام میداد آن حضرت یک سلام بجانب روی
مبارک خود - ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا - پس میل میکرد و می خمید سوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتدای سلام
مستقبل قبله می کرد پس میل می گردانید در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نموده میشد بیاض خد و چنانکه در روایات
سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک سلام است ظاهر این حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بدو سلام اند از جهت کثرت
احادیث وارده در آن و تأویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد به یک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت - رواه الترمذی -
وعن سمرة قال امرنا رسول الله - روایت است از سمرة بن جندب گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان نرد علی الامام - که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام گو نیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم می شود
که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند - وان نتحاب وان یسلم بعضنا علی بعض - و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم و بسلام دادن
بعض ما بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز نیت ملائکه مقربین
نیز باید کرد چنانکه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است - رواه ابو داود

باب الذکر بعد الصلوة

- بدانکه جهر بذکر مطلقاً و بعد از نماز مشروع است وارد شده است در وی احادیث
چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز که بعد از وی نماز سنت است بر خیزد یا نشسته باشد و بعد از برخاستن
در مکان فرض سنت بگزارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن است که بایستند و در جای دیگر سنت گزارد و مستحب
که تقدم و تأخر کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آینده که هنوز در جماعت اند و ناگاه
یکی از آینندگان بنابر این توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعضی گویند اگر بعضی ادعیه مختصر که بصحت رسیده است
خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یاذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر
بصحت رسیده حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر برانند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل
انصراف و انتقال بجانب یمین است یا یسار و صحیح آن است که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر برانند که بجانب
یسار انتقال کند تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است باتفاق
و از آنچه باید دانست آن است که تقدیم رواتب منافی نیست بعدیت را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث واقع شده است
صرح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام سنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانکه در حدیث صحیح
وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است که در خواندن قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است

الفصل الاول

عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر
متفق علیه — گفت ابن عباس که بودم من که می شناختم تمام شدن نماز آن حضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان
مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم
از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس می شناختم من انقضاء آن صلوة را
بدان پس آورده است بخاری این حدیث را بین مکمل شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است
که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعضی میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعضی میگویند که این در ایام منا بود و تکبیرات تشریق میگفتند طیبی گفته است
که مراد بتکبیر آنست که در نماز نزد سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من می شناختم
انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجهی بعید است از عبارت و بر هر تقدیر مشکل می شود
که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر وی رضی الله عنه حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود
شاید که در حضور جماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد که حاضر می شد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت
انقضای نماز را به تسلیم والله اعلم — وعن عائشة رضی الله عنها — قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول — گفت عائشه بود آن حضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه می گفت این
کلمات را — اللهم انت السلام ومنک السلام — خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقائص و متصف بتمامه کمالات و از تست
سلامت بندگان از همه آفات و مخافات — تبارکت یا ذا الجلال والاکرام — بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه
رواه مسلم — و این ذکر همین مقدار در احادیث واقع شده و بصحت رسیده است و بعض والیک یرجع السلام زیاده کرده اند
و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده بینا نیز میخوانند معلوم نمی شود که این زیادت از ایشان است
یا ولیکن هم دارند والله اعلم — وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا —
گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر گاه و بیگاه درگاه بود چون برگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام
می کرد و سلام میداد استغفار می کرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن از بعض سلف
و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه — وقال میگفت
نیز بعد از استغفار — اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام — رواه مسلم — وعن المغیرة بن شعبة —
صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است — ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة

بود آن حضرت کہ می گفت در پس ہر نماز فرض۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر اللہم
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ شرح این سابقا در باب الرکوع گذشتہ است متفق علیہ
بدانکہ آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر کہ در احادیث آمدہ است می گفت و گفتہ اند کہ در بعض احیان سلام میداد و برمی خاست
بے آنکہ ہیچ چیزے بگوید و بخواند و در بعضے اوقات این اذکار کل یا بعضے از ان میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفتہ اند
کہ اول استغفار باید کرد و بعد ازوے اللہم انت السلام بعد ازان لا الہ الا اللہ وحدہ الخ و اذکار و دعوات دیگر بسیار است
کہ در کتب احادیث مذکور اند. و در روایت آمدہ کہ آنہا را بعد از نماز میخواندند یعنی بعدیت ہمان است کہ گفتہ شد و لازم نیست کہ بعد
از فرض متصل بخواند وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم من صلوتہ یقول بصوتہ
الاعلی۔ بود آن حضرت چون سلام میداد از نماز خود می گفت باواز بلند۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد
وہو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوۃ الا باللہ لا الہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ لہ النعمۃ ولہ الفضل ولہ الثناء الحسن لا الہ الا اللہ مخلصین
لہ الدین ولو کرہ الکافرون۔ رواہ مسلم۔ این حدیث صریح است در جہر ذکر کہ آن حضرت باواز بلند میخواند آنرا بعض علما گفتہ اند
کہ بلند خواندن آن حضرت برائے تعلیم اصحاب بود و نووی در مہذب گفتہ کہ افضل اخفا است درین دعا و جز آن خواہ امام
بود یا منفرد مگر آنکہ حاجت بود بتعلیم آن و ہم برین حمل کردہ شدہ است جہر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بآن و بعد ازانکہ محفوظ
گشتہ اخفا افضل است و حق آن است کہ اوقات مختلف است گاہے ذوق و حضور در اخفا است و بود و گاہے در
جہر شوق دیگری فزاید و جہر ذکر مشروع است بلا شبہہ وعن سعد انہ کان یعلم بنیہ ہولاء الکلمات۔ روایت است
از سعد بن ابی وقاص کہ وے بود کہ می آموزانید پسران خود را این کلمات را و یقول ان رسول اللہ۔ و می گفت کہ بدرستیکہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یتعوذ بہن دبر الصلوۃ۔ بود کہ پناہ می جست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز و کلمات
این است۔ اللہم انی اعوذ بک من الجبن۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از بددلی و ترسندگی بر جان۔ واعوذ بک من البخل۔ و پناہ
میجویم بتو از بخل۔ واعوذ بک من ارذل العمر۔ پناہ میجویم بتو از فرومایہ ترین عمر و آن آخر عمر است کہ بحد خرافت کشد و قوتہا سست
و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد۔ واعوذ بک من فتنۃ الدنیا و عذاب القبر۔ و پناہ میجویم بتو از ابتلا و آفتہای
دنیا و عذاب گور۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ قال ان فقراء المہاجرین اتوا رسول اللہ۔ روایت است
از ابی ہریرہ کہ فقرائے مہاجران آمدند پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ قد ذہب اہل الدثور بالدرجات العلی
والنعیم المقیم۔ بردند خداوندان اموال بسیار پایہ ہاے بلند را از اجر و ثواب و قرب و رضاے حق و نعمت پاینده کہ نعمت بہشت است
فقال وما ذاک۔ پس گفت آنحضرت و چیست این سخن و چیست سبب بردن ایشان درجات اعلی و نعیم مقیم را۔
قالوا۔ گفتند صحابہ سبب آن این است کہ یصلون کما نصلی۔ نماز میگزارند ایشان چنانچہ نماز میگزاریم ما۔ ویصومون کما نصوم
و روزہ میدارند چنانچہ روزہ میداریم ما۔ ویتصدقون ولا نتصدق۔ و صدقہ میدہند ایشان و صدقہ نمیدہیم ما۔ ویعتقون ولا

بن عجره بضم عین و سکون جیم و بالجیم صحابی ست از اهل بیعت شجره قصه اسلام او در موضعی نوشته شده است - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم معقبات بضم میم و فتح عین و کسر قاف مشدده و بای موحده یعنی بعضی عقب بعض آینده و لفظ صفت کلمات است
صفت ملائکه و جهت تسمیه ملائکه که برای محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که له معقبات من بین یدیه و من خلفه
یحفظونه [illegible] این کلمات این است - لا یخیب قائلهن او فاعلهن - نومید گردانیده نمی شود از یافت مطلوب گوینده
آنها یا کننده آنها که راوی است - دبر کل صلوة مکتوبة - در پس هر نماز فرض ثلث و ثلثون تسبیحة - سی و سه بار
سبحان الله گفتن - وثلث وثلثون تحمیدة - و سی و سه بار الحمد لله گفتن - واربع وثلثون تکبیرة - و سی و چهار بار الله اکبر
گفتن تا مجموع صد بار گردد - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله فی دبر کل
صلوة ثلثا وثلثین - کسی که تسبیح کند خدا را یعنی به پاکی یاد کند او را در پس هر نماز بگوید سبحان الله سی و سه بار - وحمد الله ثلثا وثلثین
یعنی ثنا گوید خدا را و بگوید الحمد لله سی و سه بار - وکبر الله ثلثا وثلثین - و به بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر سی و سه بار فتلک
تسعة وتسعون - پس این مجموع نود و نه کرت می شود - وقال تمام المائة - و بگوید برای تمام کردن عدد صد این کلمه را -
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر - و در بعضی روایات بعد از وله الحمد یحیی و یمیت
و در بعضی یحیی لا یموت و در بعضی بیده الخیر آمده است - غفرت خطایاه - آمرزیده شود گناهان او - وان کانت
مثل زبد البحر - و اگر چه باشد گناهان وی مانند کف دریا در کثرت - رواه مسلم - درین روایت تمامی صد بار پنج کلمه
که مذکور شده در حدیث سابق یعنی چهار بار گفتن تکبیر بر وجهی که خواند کفایت کند و فایده گردد مقصود و این ورد در وقت نوم نیز
آمده است و در آنجا سی و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی عن ابی امامة قال قیل - روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است ساکن شد
مصر را پس انتقال کرد بحمص و وفات یافت در آن و از مکثرین است در روایت و اکثر حدیث وی نزد شامیان است و از
ایشان بسیاری صحابه و تابعین روایت دارند و از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه و در وقت وفات آن حضرت سی ساله
بود [illegible] یکصد و شش ساله بود در سنه ست وثمانین و قیل احدی وثمانین یا احدی و ثمانون سنه گفته شد
با آن حضرت یعنی پرسیده شد [illegible] - یا رسول الله ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر و زودتر است
اجابت و قبول او - قال جوف اللیل الآخر - فرمود دعای درون شب یا معنی آن است که کدام وقت از اوقات دعا
مستجاب و مقبول است در وی دعا و قبول وی - الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که مراد
میان وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف والآخر به رفع و نصب هر دو روایت است و جر
نیز جایز است [illegible] بقول وی - ودبر الصلوات المکتوبات - و عقب نمازهای فرض ظاهر عبادت متصل فرض است
و اگر بعد از رواتب باشد [illegible] که همین حکم داشته باشد چنانچه سابقا اشارتی بدان کرده شد - رواه الترمذی

یا جدا یا مرد و تکلم یا خروج ست چنانکه در روایت مسلم آمده ست از سائب که گفت امر کرد مارا رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه
سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوٰة دال برآن ست که مراد بعدم فصل ترک ذکر
بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکرے بکنند از آنچه وارد شده ست در احادیث بعد از ان برخیزد چنانکه
مذہب بعض ست پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذہب بعض ست - کما مر والله اعلم
فرفع النبی - پس برداشت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم بصره - چشم خود را - فقال - پس گفت - اصاب الله بک یا ابن الخطاب
برساند ترا خدائے تعالیٰ ای پسر خطاب حق را یعنی همیشه ترا براه صواب بود والهام صواب کناد مقصود تصویب عمر ست
رضی الله عنه درین فصل - رواه ابوداود - وعن زید بن ثابت - که صحابی مشهور ست کاتب وحی ویکے از فقهاء
صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض در وقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان
عثمان رضی الله عنهم - قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوٰة ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا وثلثین ونکبر اربعا وثلثین - امر کرده شده ایم از حضرت
رسول که تسبیح کنیم در پس هر نمازی سی وسه بار و تحمید گوئیم سی وسه بار و تکبیر برآریم سی وچهار بار - فاتی رجل فی المنام من الانصار
پس آمده شد مردے درخواب از قبیله انصار یعنی آمد آن مرد را فرشته درخواب و در حدیث آمده ست که رویاے صالح
از ملک الرؤیا ست که نماید مرد را و رویاے غیر صالح از شیطان ست - فقیل امرکم رسول الله - پس گفته شد
مرآن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته درخواب آیا امر کرده ست شمارا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر
کل صلوٰة کذا وکذا - که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین وچندین بار اکتفا بر تسبیح کرد از جهت اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که
مفید تنزیه و تقدیس الٰهی اند سبحانه وتعالیٰ - قال الانصاری فی منامه نعم - گفت انصاری درخواب خود آرے امر
کرده ست - قال - گفت آن فرشته درخواب - فاجعلوها خمسا وعشرین خمسا وعشرین - پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست
و پنج بار در هر سه - واجعلوا فیها التهلیل - و بگردانید در آن کلمات لا اله الا الله را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود - فلما
اصبح غدا علی النبی - پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد به پیغمبر - صلی الله علیه وسلم فاخبره - پس خبر داد آن انصاری
آن حضرت را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فافعلوا - پس چون رویاے صالح ست بکنید چنانکه آن
مرد گفته است و این به تقریر آنحضرت یکے از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافهم - رواه احمد
والنسائی والدارمی - وعن علی رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر - روایت
از علی مرتضیٰ گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت بر چوب پایهاے این منبر - من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوٰة - کسے که بخواند
آیة الکرسی را در پس هر نماز - لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت - باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را
مشکل میدارند زیراکه موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن وظاهر آن چنان باید که گویند الا الحیوٰة چه حیات ست
مانع دخول جنت هست که درین عالم باشد نیز آن هست وجواب بگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موت ست ولو دون اد

شرط دخول جنت کہ موکول است اگرچہ وجود موت شرطیت ـ نمی بود بالفعل در بہشت می در آمد یا مراد آن است کہ اگر حجاب
موت و لزوم ذوق او مر نفس را بحکم کل نفس ذائقۃ الموت نمی بود ہر آئینہ در آمد در بہشت الآن عجالۃ و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود ذوق
بہشت جائے موت نبود بآن جہت و در دخول جنت تا حیلولۃ اخیر راہ یافت و طیبی گفتہ کہ موت جائز است میان تالی آیۃ الکرسی و دخول
چون تحقق گردد و منقضی گردد و حاصل گردد دخول جنت و بعض گویند مراد از موت بودن تمام است و ترقیبش از بعث چیزے شود در آید
در بہشت بے توقف ـ ومن قرأها حين ياخذ مضجعه ـ و ہر کہ بخواند آیۃ الکرسی را ہنگامے کہ میگیرد خوابگاہ خود را ـ آمنه الله على داره و
دار جاره و اهل دويرات حوله ـ ایمن گرداند او را خداے تعالیٰ بر سرائے او و سرائے ہمسایہ او و اہل چند سرائچہا کہ گرد او ست ـ رواه البيهقي
في شعب الايمان وقال اسناده ضعيف ـ بدانکہ صاحب سفر السعادۃ ذکر اول این حدیث را کہ من قرأ آیۃ الکرسی لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا الموت از نسائی روایت
و در روایتے قل ہو اللہ احد را نیز بآن ضم کردہ و گفتہ کہ این حدیث از جملہ صحاح است و دیگر غیر نسائی نیز روایت کردہ اند مثل طبرانی و رویانی و دار قطنی و ابن
حبان و غیر ایشان و بعضے از حفاظ می گویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کردہ و حفاظ بر ابن جوزی انکار بسیار
طعن کردہ اند و غیر وے نیز ابن لفظ آوردہ من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر الصلوۃ المکتوبۃ کان فی ذمۃ اللہ الی الصلوۃ الاخری
و گفتہ این حدیث را جماعتے از صحابہ روایت کردہ اند از آنجملہ امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد اللہ و عبد اللہ بن عمر و انس
ابن مالک و مغیرۃ بن شعبہ و ابو امامہ و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث دال است بر آنکہ این حدیث را اصلے ثابت است
و موضوع نیست انتہیٰ و فضیلت آیۃ الکرسی چہ بعد از نماز خواندن و چہ غیر آن بسیار است واللہ اعلم ـ وعن عبد الرحمن
بن غنم ـ بفتح معجمہ و سکون نون اشعری شامی دریافت جاہلیت و اسلام آورد در زمان آن حضرت اما بملازمت و صحبت
وے نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفتہ کہ او را صحبت است و قول اول
صحیح تر است روایت میکند از قدماے صحابہ و بود افقہ شام کہ تابعین بودند در شام تفقہ کردند و بود او را جلالت و قدر
توفی سنۃ ثمان و سبعین ـ عن النبي ـ روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی
رجليه ـ کسے کہ گوید پیش از آنکہ بگردد از نماز و دو تا گرداند پاہاے خود را یعنی ہم بران ہیئتے باشد کہ در تشہد می نشیند
من صلوۃ المغرب و الصبح ـ از نماز شام و بامداد ـ لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير يحيي و يميت
وهو على كل شيء قدير عشر مرات ـ و در بعض روایات بیدہ الخیر یحیی و یمیت نیست دہ بار ـ کتب له بكل واحدة عشر حسنات ـ
نوشتہ می شود مر آنکس را بہر یکے از این کلمات دہ نیکی ـ ومحيت عنه عشر سيئات ـ و محو کردہ می شود مر او را دہ بدی ـ ورفع
له عشر درجات ـ و بلند گردانیدہ می شود مر او را دہ پایہ ـ وكانت حرزا من كل مكروه ـ و باشد ہر یکے از این کلمات
مر او را امان و پناہ از ہر امر ناخوش ـ وحرزا من الشيطان الرجيم ـ و پناہ از شیطان سنگسار کردہ شدہ ـ ولم يحل لذنب
و در روایتے لم ینبغ ـ ان یدرکہ ـ و روا نیست و نمی رسد ہیچ گناہے را کہ دریابد و احاطہ کند او را و تباہ کند در وے
یعنی بتوفیق توبہ و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار ـ الا الشرک ـ مگر کفر کہ بجریان سنت الٰہی عفو و مغفرت بدان تعلق نگیرد

میان تا صف در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار آنچہ میان صف اول و امام بیاشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در
نماز مشی کند اگر بمقدار یک صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار دو صف رود بیک دفعہ واحدہ فاسد میگردد و اگر مشی بمقدار
یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظہیریہ آوردہ است کہ مختار آن است
کہ اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیہ نفحی ابلاحست ظہر نوشتہ است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن اثبیار نمیکند
اگر بجانب سایہ رود و اقتدا رود و گام فاسد نگردد

الفصل الاول

عن معاویة بن الحکم — بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اہل حجاز ساکن مدینہ در بنی سلیم
قال بینا انا اصلی مع رسول اللہ — گفت در اثنا آنکہ من نماز میگزاردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ عطس رجل من القوم —
ناگاہ عطسہ زد مردے از قوم — فقلت — پس گفتم من — یرحمک اللہ فرمانی القوم بابصارہم — پس انداختند مرا قوم نظرہائے
خود را و بانفظار رمانی کہ از رمی ست بمعنی تیر انداختن اشارہ ست بشدت و حدت نظرہائے ایشان یعنی تیز تیز نگاہ کردند
بجانب من کہ در نماز وے جواب عاطس میدہی — فقلت واثکل امیاہ — پس گفتم من وائے پسرے مردن مادر من وثکل بضم ثاء
و سکون کاف و بفتحتین نیز آمدہ مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر وے و این لفظے ست کہ عرب در وقت تعجب
و استبعاد امرے استعمال کنند و گفتم در دل خود — ما شانکم تنظرون الی — چہ شدہ است شمارا کہ این ہمہ نگاہ میکنید بسوے من —
فجعلوا یضربون بایدیہم علی افخاذہم — پس در ایستادند کہ میزنند دستہائے خود را بر رانہائے خود از جہت زیادت تعجب و انکار
و اظہار اعتراض بر من — فلما رأیتہم یصمتوننی — پس ہرگاہ کہ دیدم من ایشان را کہ خاموش میگردانند مرا فہمیدم کہ اشارت
میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بجہت جہل من بہ بیچ آنچہ ارتکاب کردم و مبالغہ ایشان در انکار بر من
و خواستم کہ چیزے بگویم و انتقام کشم از ایشان — لکنی سکت — لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضائے غضب — فلما صلی
رسول اللہ — پس ہرگاہ گزارد نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فبابی ہو و امی — پس پدر و مادر من فدائے او باد
ما رأیت معلما قبلہ ولا بعدہ احسن تعلیما منہ — ندیدم و ندانستم ہیچ تعلیم کنندہ را نہ پیش از وے و نہ بعد از وے نیکوتر از وے تعلیم
و مہربان تر از وے — فواللہ ما کہرنی ولا ضربنی ولا شتمنی — پس بخدا سوگند قہر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کہر بانگ بر زدن
و قہر کردن و بترش روئی پیش آمدن کسے را بجہت خوار داشتن وے و در قرآن در آیت واما الیتیم فلا تقہر فلا تکہر نیز قرأت است
و قال — و فرمود — ان ہذہ الصلوٰۃ لا یصلح فیہا شیء من کلام الناس — این نماز کہ ما را امر کردہ اند بگزاردن آن نیکو نیست گفتن است
در وے چیزے از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنے ست کہ خطاب توان کرد ایشان را بآن و توان طلبید از ایشان و در مسائل
آوردہ اند اگر کسے کہ در نماز است بپرسند کہ از چہ جنس است مال تو بگوید الخیل والبغال والحمیر کہ کلمات قرآنی ست یا شخصے ست
کہ پیش او کتابے نہادہ اند و مردے یحیی نام ایستادہ پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر ارادہ افادۂ معنی ہست فاسد میگردد نماز او
و اگر ارادہ قرأت کند فاسد نمیشود — انما ہی التسبیح والتکبیر وقراءۃ القرآن — نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن کہ اینہا از

می کرد امام احمد وی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را
اسناد صحیح نیست ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لینتہین اقوام عن رفعہم ابصارہم عند الدعاء
فی الصلوۃ الی السماء ۔ البتہ باید کہ باز آیند گروہہا مردم از برداشتن ایشان نظرہای خود را نزد دعا در نماز بسوی
آسمان ۔ او لتخطفن ابصارہم ۔ تا آنکہ ربودہ شود بینائی ہای ایشان یعنی باید کہ باز آیند از برداشتن بصرہا و اگر باز نیایند ربودہ
می شود بصرہا و روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون
نازل شد قول حق سبحانہ الذین ہم فی صلوتہم خاشعون پست کرد بصر خود را ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابی قتادۃ قال
رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤم الناس وامامۃ بنت ابی العاص علی عاتقہ ۔ گفت ابو قتادہ دیدم من آن حضرت را کہ امامت
میکرد مردم را و حال آنکہ امامہ دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت می بود ابو العاص داماد آن حضرت بود زوج زینب کہ یکی از
بنات مطہرہ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت او را
بر کتف خود نشاندہ نماز میکرد ۔ فاذا رکع وضعہا ۔ پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نہاد او را بر زمین و تا رکوع کردن
و سجدہ کردن آن طفل بر زمین افتادہ می بود ۔ واذا رفع من السجود اعادہا ۔ و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت
بر کتف اینجا سخنی است و آن اینکہ اشکال پیدا می شود کہ این برداشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امامہ را و نہادن بر زمین و باز برداشتن فعل
کثیر بود و اگر قلیل ہم باشد لابد مکروہ بود پس جوابش میگویند کہ برداشتن امامہ بقصد و اختیار از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ
وی بجہت غایت محبت و الفت کہ با آن حضرت داشت در غیر حالت نماز در نماز آمدہ بسینہ متعلق شد و در وقت رکوع
از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را خود دور نمی کرد پس این برداشتن و نہادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنہا بآنحضرت در خبر روایت
بمجاز است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر نبود و فعل کثیر آنست کہ متوالی باشد و این چنین نبود زیرا کہ طمانینت در ارکان
نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود و یا خصوص بآنحضرت باشد و گفتہ اند کہ این از غایت خشوع
آن حضرت بود کہ اگر بر نمی داشت گریہ میکرد و موجب شغل سر می شد بیشتر از شغل رفع و اختلاف کردہ اند کہ این در نماز
فرض بود یا نفل و ظاہر از قول وی یؤم الناس آنست کہ در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمدہ است کہ در نماز ظہر یا عصر
بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت نیز می گزارد و الظاہر ہو الاول واللہ اعلم ۔ متفق علیہ ۔
وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوۃ فلیکظم ما استطاع ۔ تثاءب بہمزہ است
و تثاوب بواو خطاست و اسم از وی ثؤباء آید بضم مثلثہ و فتح ہمزہ و بمد یعنی فازہ و آن حالتی ست کہ میگشاید از وی دہن
بسبب وی امتلای معدہ و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم ست و لہذا نسبت کردہ اند آن را بشیطان
و فرمودہ التثاؤب من الشیطان میفرماید چون فازہ کند یکی از شما در نماز باید کہ رد کند و باز دارد آن را تا آنکہ تواند و طریق
در بستن دہان آنست کہ فراہم آرد لبہا را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا نہد پشت دست چپ بر دہان و در روایتی

فلیکظم فاہ بزیادت لفظ فاہ پس گو بہ بند دہان خود را۔ فان الشیطان یدخل۔ زیرا کہ شیطان می درآید یعنی در دہن وے۔
رواہ مسلم وفی روایۃ البخاری عن ابی ہریرۃ قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰۃ فلیکظم ما استطاع ولا یقل ہا۔ و نگوید ہا و این
لفظے ست کہ در وقت فاژہ زدن و عدم ضبط حال از دہان بر می آید و در بعض نسخ ہاہا مکرر آمدہ پس نفرماید گوید این لفظ را۔
فانما ذلکم من الشیطان یضحک منہ۔ زیرا کہ نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان می خندد شیطان از آن مراد بخندیدن شیطان رضا
وخوشحالی اوست ازین حالت از جہت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویہ و تقبیح شکل و صورت۔ وعن
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان عفریتا
من الجن تفلت البارحۃ۔ بدرستی کہ خبیثے از جنیان یکبارگی بر آمد و بگریخت دوش شب یعنی از میان جنیان کہ بند کردہ است
ایشان را سلیمان پیغمبر علیہ السلام۔ لیقطع علی صلوتی۔ تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید را نیز آمدہ
شیطان قوی سرکش ظالم و عفارہ خبیث و شیطنت و بعضے گویند کہ از عفر و تعفیر ست یعنی غلطانیدن و غلطانیدن در ترب
خاک یعنی شیطان قوی کہ می غلطاند قرین خود را در خاک۔ فامکننی اللہ منہ۔ پس قادر گردانید مرا خدا تعالی بر وے۔ فاخذتہ
پس گرفتم من او را۔ فاردت ان اربطہ علی ساریۃ من سواری المسجد۔ پس خواستم کہ ببندم او را بر ستونے از ستونہائے مسجد۔
حتی تنظروا الیہ کلکم۔ تا آنکہ نگاہ کنید بسوے وے ہمہ شما۔ فذکرت دعوۃ اخی سلیمان۔ پس یاد کردم من دعائے برادر خود را کہ سلیمان است علیہ السلام
رب ہب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی۔ پروردگارا ببخش مرا ملکے و سلطنتے کہ نشاید و نباید ہیچ یکے را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین
و تصرف کردن در ایشان داشتہ اند و چون سلیمان علیہ السلام این دعا کرد و این ملک مخصوص بوے شد نخواست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود را
کہ اظہار تصرف کند در وے و شکستگی در کارخانہ ملک سلیمان افگند و الا بالقوۃ تصرف و قدرت و سلطنت وے صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ
بران بود و ملک و ملکوت جن و انس تمامہ در التزام تقدیر و تصرف الٰہی خود علاوہ حیطہ قدرت و تصرف وے بود۔ فرددتہ خاسئا۔ پس
برگردانیدم من او را خوار و رانده و نا یابندہ مقصود خود را از من۔ متفق علیہ۔ وعن سہل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نابہ شیء
فی صلوتہ۔ کسے کہ نازل شود و حادث گردد او را چیزے در نماز وے چنانچہ بخواند او را کسے یا اذن طلبد در در آمدن و مانند
آنکس کہ وے در نماز ست۔ فلیسبح۔ پس باید کہ تسبیح کند مصلی و گوید سبحان اللہ تا بداند آنکس کہ وے در نماز است
و دست بر ہم نزند کہ آواز بر آید۔ فانما التصفیق للنساء۔ زیرا کہ دست بر ہم زدن نیست مگر برائے زنان و لائق نیست
بوقار و گرانباری مردان۔ وفی روایۃ۔ و در روایتے چنین آمدہ است۔ قال۔ گفت۔ التسبیح للرجال والتصفیق للنساء۔
تسبیح برائے مردان و تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آنست کہ بطن کف الیمنی را بر ظہر کف الیسری زنند و اگر کف بر بطن زند
بطریق لعب و اگر بزند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم۔ متفق علیہ۔

الفصل الثانی — عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نسلم علی النبی۔ گفت ابن مسعود بودیم ما کہ
سلام می گفتیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وہو فی الصلوٰۃ۔ و حال آنکہ آن حضرت در نماز می بود۔ قبل ان نأتی ارض الحبشۃ۔

پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را در هجرت که نمودیم بسوی وے - فیرد علینا - پس رد میکرد آن حضرت بر ما سلام را و میگفت جواب
سلام ما را - فلما رجعنا من ارض الحبشة - پس هرگاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه - اتیته - آمدم من آن حضرت را - فوجدته
یصلی - پس یافتم من او را که نماز میگزارد - فسلمت علیه - پس سلام گفتم بر وے - فلم یرد علی - پس رد نکرد بر من سلام را
و نگفت جواب سلام مرا - حتی اذا قضی صلوته قال - تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت - ان الله یحدث من امره ما یشاء - بدرستی
که خداے تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود هرچه میخواهد - وان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوة - و بتحقیق
از جمله آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است که سخن نکنید در نماز - فرد علی السلام - پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را
وقال انما الصلوة لقراءة القرآن وذکر الله - و گفت نیست نماز مگر براے خواندن قرآن و ذکر خدا - فاذا کنت فیها فلیکن
ذلک شانک - پس چون باشی تو در نماز پس می باید که باشد کار تو همین خواندن قرآن و ذکر خدا و بس - رواه ابوداود
وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی - روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یرد علیهم - رد میکرد بر ایشان سلام را - حین کانوا یسلمون علیه - هنگامے که سلام میدادند ایشان بر وے
وهو یصلی - در حالیکه وے نماز میگزارد - قال - گفت بلال - کان یشیر بیده - بود که آن حضرت اشارت میکرد
بدست خود باین طریق که بسط میکرد کف خود را پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود
و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاہے بستگی میکرد باشارۀ انگشت چنانچه همین کس روایت کرده اند از صهیب
و صاحب سفر السعادة گفته است که گاہے ایما میکرد بسر مبارک خود و این راضح است در حدیث ثابت و بعض شراح
نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم و سر لیکن ذکر حدیث والله اعلم با آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد
از نسخ و آنچه منسوخ شد رد سلام بکلام بود و هو الظاهر - رواه الترمذی وفی روایة النسائی نحوه وعوض بلال صهیب - و در
روایت نسائی بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی چنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی
آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داود
و نسائی است آنست که صهیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وے نماز میکرد پس سلام کردم بر وے
پس رد کرد سلام را باشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند **وعن رفاعة** بکسر را - بن رافع
قال صلیت خلف رسول الله - گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعطست - پس عطسه کردم -
فقلت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه - ثنا خداے را ثناے بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت
کرده شده در ثنا گوینده و بر ان ثنا - در جزاے آن - کما یحب ربنا ویرضی - چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را
و خشنود میشود از آن حمد و از گوینده آن - فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف - پس هرگاه که نماز گزارد و برگشت آن حضرت
فقال من المتکلم فی الصلوة - پس گفت کیست سخن کننده در نماز - فلم یتکلم احد - پس سخن نکرد

و جواب نداد هیچ یکے از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد — ثم قالها الثانیة — پس گفت آن حضرت همین کلمه را که چیست
بود سخن کننده در نماز در مرتبه دوم — فلم یتکلم احد — پس جواب نداد هیچ یکے — ثم قالها الثالثة — پس گفت آن حضرت این را سوم بار
فقال رفاعة — پس چون ضرورت شد که جواب آن حضرت باید داد گفت رفاعه — انا — من بودم متکلم — یا رسول الله فقال رسول الله —
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده — سوگند بآن خدائے تعالے که نفس من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا — هر آئینه تحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و بر داشتن آنها — ایهم یصعد بها اول — یعنی چند
فرشته — ایهم یصعد بها — کدام یکے از ایشان بر دارد آن کلمات را — رواه الترمذی وابوداود والنسائی — و این حدیث دلالت دارد
بر آنکه عاطس در صلوٰة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود گوید و لب نجنباند فاسد نگردد
و اگر بجنباند فاسد گردد انتهی مگر این حدیث در وقتے وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوٰة والله اعلم وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التثاؤب فی الصلوٰة من الشیطان — فاژه کردن در نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب
کسل و نوم و ثقل بدن و سستی حواس است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس
ویکره التثاؤب و حکمت محبت عطسه آنکه وے علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است برعکس تثاؤب و با وجود آن عطسه
که شدید باشد از شیطان است چنانکه تثاؤب مفرط و آن حضرت پست میکرد آواز را بعطسه و می بست دهان را بتثاؤب
چنانچه فی باب العطاس والتثاؤب — فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع — ترجمه این گذشت — رواه الترمذی — روایت
کرد این حدیث را ترمذی — وفی اخری له ولابن ماجة — و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجائے فلیکظم ما استطاع
فلیضع یده علی فیه — پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود و کظم بمعنی فراهم آوردن و لب بدندان گرفتن نیز می شود چنانکه گذشت
و لیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد وعن کعب
ابن عجرة — بالضم عین مهمله و سکون جیم صحابی است از اصحاب شجره — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن
وضوءه — وقتیکه وضو کند یکے از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند هر مقدار توجه و حضور او را
که در وضو دست دهد همان مقدار در نماز روے نماید — ثم خرج عامدا الی المسجد — پس بیرون آید بسوے مسجد قاصد و ناوی اشتغال
امر عبادت و تقرب و مناجات — فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوٰة — پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی در آرد
انگشتان را بیکدیگر زیرا که چون بنیت نماز میرود گویا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وے
خشوع و خضوع را و همچنین قیاس باید کرد هرچه بآن صلوٰة منافات دارد و درین تنبیه است کننده را باید که در طریق صلوٰة حاضر و متخشع رود
و با ادب و وقار باشد — رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی — بدانکه از تشبیک اصابع نهی واقع شده است
طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آن حضرت فتن را
تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک برائے اتفاق و التیام نیز ذکر کرده اند چنانکه در باب عطائے خمس ان اولی القربی

از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آن است که سبب نهی تجبب بودن او است بر خلاف حال خشوع
و خضوع و مانند آن و بعضی خصوص کرده اند نهی را بحالت نماز یا قصد نماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی
عقد کرده و باز دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بطریق عبث باشد و جواز
بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر رفتن کرده اند۔ **وعن ابی ذر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله
عز و جل مقبلا علی العبد و هو فی صلوته۔ همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و نظر لطف و عنایت و محبت کننده بر بنده
در حالی که بنده در نماز است۔ مالم یلتفت۔ مادام که بچپ و راست ننگرد بنده۔ فاذا التفت انصرف عنه۔ پس چون
بچپ و راست بنگرد بنده بر میگردد خدای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال۔ رواه احمد
وابوداود والنسائی والدارمی۔ و ترمذی از حدیث انس آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بر وی
پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بنده گوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که می نگری
مرا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علی
همچنین گوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی را شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی
آمد سحر آن دلبر خونین جگران ۞ گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران ۞ شرمت بادا که من بسویت نگران ۞ باشم تو نهی چشم بسوی دگران ۞
وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد۔ ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این
حدیث دلالت دارد به استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلاتهم
خاشعون دال است بران لیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد بکنار دامن
موافق است با آنچه علمای حنفیه گفته اند با زیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دو شانهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی علما
گفته اند که در حرم شریف نظر بکعبه دارد و اینجا در ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند۔ رواه البیهقی فی سننه الکبیر
من طریق الحسن عن انس یرفعه۔ **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی۔ ای پسرک من تشریف کرد انس را بابن خطاب
بجهت صغر سن وی و صدق او در خدمت و محبت وی صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که آن حضرت هجرت آورده
و بمدینه تشریف ورآمد۔ ایاک والالتفات فی الصلوة۔ دور دار خود را از التفات کردن در نماز۔ فان الالتفات فی الصلوة هلکة۔
زیرا که به درستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن است در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن
از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن۔ فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضة۔ پس اگر هست که چاره نیست
ترا از التفات کردن و راضی می شوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن نسبت بفرض سهل است
نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل
تکملات فرائض اند۔ رواه الترمذی۔ **وعن ابن عباس** قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا

وشمالا - بود آنحضرت که بگوشه چشم می‌نگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعضی از قوم . باین
وطیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت تا سیئی که گذشت وگفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم آن حرج از
مکروه نباشد - ولا یلوی عنقه خلف ظهره - ونمی پیچید ونمیگردانید گردن وسر خود را بجانب پس پشت ویمین وشمال هم میلی
بآن طرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه مکروه است باعنق است نه لحظ عین - رواه الترمذی والنسائی - سابقاً گذشت
که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم **وعن عدی** بن ثابت تابعی انصاری کوفی است وابن حبان او را
در ثقات ذکر کرده وابو حاتم گفته صدوق است وگفته اند که شیعی مفرط است وبعض گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است
وبود امام مسجد شیعه وعالم وقاضی ایشان مات سنة ست عشر ومائة ونام جد او دینار است - عن ابیه عن جده رفعه - روایت است
از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانید تمام جد حدیث را بآنحضرت - قال - گفت آن حضرت - العطاس - بضم عین
وتخفیف طا عطسه زدن والنعاس بضم نون وتخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن - والتثاؤب - وفاژه کردن
فی الصلوٰة - در نماز - والحیض - وحائض شدن - والقیء - وقی کردن - والرعاف من الشیطان - بضم الراء خون از بینی
رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند وسبب رضا وخوشحالی او یند که سبب نقصان نماز وبطلان آن می‌شوند
وعطسه اگرچه محبوب الٰهی تعالیٰ است اما کثرت وشدت وی گاهی مانع قراءت وحضور در حضرت حق واستغراق در مناجات
او میگردد ونعاس وتثاؤب خود ظاهر است وحیض وقی ورعاف نیز مقید اند بوجود آنها در نماز ولیکن تخصیص ذکر فی الصلوٰة
در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع می‌شوند به نماز ومبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوٰة اند واگرچه این
اشیا همه امور طبیعیه اند که وارد می‌شوند بر آدمی بی اختیار وی وقادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب التفات واستحسان
شیطان می‌شوند چنانچه که ذکر کرده شد - رواه الترمذی - **وعن مطرف** - بضم میم وفتح طاء وتشدید رای مکسوره و
فا در آخر - بن عبد الله بن الشخیر - بکسر شین معجمه وکسر خای معجمه مشدده وسکون تحتانیه ورا در آخر - عن ابیه - روایت است از مطرف
که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است - قال اتیت النبی - گفت آمدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه
ازیز کازیز المرجل - وحال آنکه آن حضرت نماز میگزارد ومر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش دیگ سنگین یا مسین - ازیز بفتح
همزه وکسر زای اول وسکون تحتانیه سخت جوشیدن دیگ یا آواز وی که می‌آید از آن - ومرجل بکسر میم وسکون را وفتح
جیم دیگ از سنگ یا آهن ومس ومشهور آنست که گفته مرجل دیگ وبعض گویند از مس یعنی مخصوص ومراد ازین عبارت اینکه
میگریست آنحضرت با جوش درون - وفی روایة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وفی صدره ازیز کازیز الرحی من البکاء -
ودر روایت دیگر این چنین آمده که گفت دیدم که نماز میگزارد آن حضرت ودر سینه مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز
آسیا که میگردد - رواه احمد - روایت کرد این حدیث را امام احمد هر دو روایت - وروی النسائی الروایة الاولی وابوداود
الثانیة - وروایت کرد نسائی روایت نخستین را وروایت کرد ابوداود روایت دوم را واز این حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیکند در نماز

و در ہدایہ گفتہ کہ اگر بنالد یا آہ کشد یا بگرید و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بہشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت ست قطع میکند **وعن ابی ذر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوۃ فلا یمسح الحصی - چون بایستد یکے از شما بنماز پس باید کہ ہموار نکند زمین را از سنگ ریزہ و در روایتے فلا یسوی الحصے از تسویہ یعنی برابر گردانیدن - فان الرحمۃ تواجہہ - زیرا کہ بدرستی رحمت مواجہت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروے پس لائق نیست کہ درین مقام سوء ادب و لعب بجے کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آن ست کہ رحمت نازل می شود و بر چیزے می افتد کہ مواجہ مصلی ست کہ زمین باشد یا حصے باشد پس باید کہ ہم بر حصے سجدہ کند و تغییر نہد - رواہ احمد والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجۃ - **وعن ام سلمۃ** قالت راى النبی صلی اللہ علیہ وسلم غلاما لنا یقال لہ افلح - گفت ام سلمہ دید آنحضرت غلامے را کہ ما را بود و گفتہ میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتے رباح آمدہ - اذا سجد نفخ - چون سجدہ می کرد می دمید یعنی زمین را تا گرد آلود نگردد روے وے - فقال - پس گفت آنحضرت - یا افلح ترب وجہک - خاک آلودہ کن روے خود را و دم مکن کہ تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر ست - رواہ الترمذی - **وعن ابن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاختصار فی الصلوۃ راحۃ اہل النار - نہادن دست بر تہیگاہ در نماز آسایش اہل دوزخ ست و آسایش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران بتوہم آنکہ شاید آسایشے یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو ہریرہ گذشت - رواہ فی شرح السنۃ - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوۃ الحیۃ والعقرب - بکشید دو سیاہ را در نماز کہ مار و کژدم ست و گفتہ اند کہ ہر یکے بیک زدن یا دو زدن و اگر سہ بار زند ہم نماز فاسد گردد - رواہ احمد وابوداود والترمذی والنسائی معناہ - و در نسائی را معنی این حدیث آمدہ یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کردہ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی تطوعا والباب علیہ مغلق - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگذارد نماز نفل را و حال آنکہ در بر آنحضرت بستہ بود یعنی در بستہ نماز میگذارد - فجئت فاستفتحت - پس آمدم من پس طلب کردم کشادن در را فمشی ففتح لی - پس راہ رفت آن حضرت پس بکشاد در را برائے من یعنی از انجا کہ برائے نماز ایستادہ بود قدمے چند رفت و بکشاد در را - ثم رجع الی مصلاہ - پس باز گشت بجائے کہ نماز میگذارد - وذکرت ان الباب کان فی القبلۃ - و ذکر کرد عائشہ کہ در خانہ بود در جانب قبلہ یعنی نزد آمدن آن حضرت بکشادن در تحول از قبلہ لازم نیاید و گشتن ہم بہ الطریق باز پس رفتن بود و پس در آمدن نیز بر گشتن استقبال قبلہ بحال خود بود و نیز گفتہ اند کہ خانہ تنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک دو خطوہ نداشت - رواہ احمد وابوداود والترمذی و روے النسائی نحوہ **وعن طلق** بن علی رضی اللہ عنہ صحابی ست روایت میکند از وے پسر وے قیس ابن طلق بن علی - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوۃ - چون گند کند یکے از شما یعنی باد بر آید بے آواز در نماز - فلینصرف فلیتوضا - پس باید کہ برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتے ولیتوضا بواو - و لیعید

الصلوة ۔ و باید که بازگردانند نماز را و این بر وجه افضلیت و اولویت است و اگر باکی نیست ... در رفته نکوست نیز
جائز است ۔ رواه ابوداود وروی الترمذی مع زیادة و نقصان وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت
قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته ۔ چون بشکند وضوی یکی از شما در نماز خود ۔ فلیأخذ بأنفه ثم لینصرف
پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعاف حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا
از نقص وضو در نماز بنیفتد که در عادت آن را داخل نقص میدارند و در غلبه نیفتد و حیا و بیم عیب کردن مردم و بیم آبروئی
در نماز کردن بی طهارت نیفکند و از این جهت گفته اند که هرکه در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که نفس خود ستر و کتمان کند
تا مردم آبروی وی نیفکنند و غیبت که نکنند و منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض فعل است و از روائی
ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا ۔ رواه ابوداود ۔ حکایت آورده اند که
عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو بر آمد و هم یک شد
خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیائید تا همه وضو کنیم که تجدید وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص
موسوم بعیب نگردد و در ورطه بی وضو نماز کردن نیفتد ۔ وعن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوته ۔ چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی مقدار
تشهد نشسته ۔ قبل ان یسلم ۔ پیش از آنکه سلام گوید ۔ فقد جازت صلوته ۔ پس بتحقیق روا شد و تمام گشت نماز وی و این
موافق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل
نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدیث را بر تقدیر آن حمل کنند تا قول حاصل شود دلیل ظاهر این حدیث مؤید مذهب ایشان باشد
که خروج بفعل مصلی را بفرض نمیدارند ۔ رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی ۔ روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد وی نه قوی است ۔ وقد اضطربوا فی اسناده ۔ و بتحقیق اضطراب
کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این
علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث

عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة ۔ روایت است که
ابوهریره که آن حضرت بیرون آمد برای نماز ۔ فلما کبر انصرف ۔ پس هرگاه که تکبیر آورد برای احرام برگشت ۔
واومأ الیهم ان کما کنتم ۔ و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید ۔ ثم خرج ۔ پس بیرون آمد از حجره
فاغتسل ۔ پس غسل کرد ۔ ثم جاء و رأسه یقطر ۔ پس آمد آنحضرت و حال آنکه از سر مبارک آب میچکید ... فصلی بهم
پس بگزارد نماز با صحابه ۔ فلما صلی قال انی کنت جنبا ۔ پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب فنسیت
ان اغتسل ۔ پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز درآمدم ۔ رواه احمد و روی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا

روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد آن را امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال
و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث برآنکه نماز مقتدیان باطل نمیشود به بطلان نماز امام
چه آنحضرت در نماز درآمد و قوم نیز در نماز درآمدند بعد از آنکه یاد گشت جنابت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باطل شد نماز وے و مقتدیان هم بران
تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم به بطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آن است که فساد نماز
امام متضمن فساد نماز قوم است زیرا که امام ضامن نماز ایشان است و در حدیث آمده است که الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما
که ازین حدیث این معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام برآورده بودند و در نماز داخل شده شاید که اشعار آنحضرت بجنابت بعد
از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت و بعد از آن خود پیش از آنکه تکبیر گوید
پس برگشت و غسل کرد برآمد پس اگر قضیه حدیث کتاب و حدیث مسلم یکیست بران حمل باید کرد که خواست که تکبیر گوید و در نماز درآید
و اگر دو قضیه است جواب همان است که گفته شد که برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الهمام از
امام محمد در کتاب الآثار می آرد که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت در باب مردے که امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو
اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد که یکبار امیر المؤمنین علی رض نیز امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو پس
اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند۔ **وعن جابر** قال كنت اصلي الظهر مع رسول الله۔ گفت جابر بودم من که میگزاردم
نماز پیشین را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاخذ قبضة من الحصى۔ پس می گرفتم مشتے را از سنگ ریزها۔ لتبرد في كفي۔ تا سرد گردد در
کف دست من۔ اضعها لجبهتي اسجد عليها۔ می نهادم زیر پیشانی خود در حالتے که سجده میکنم بران۔ لشدة الحر۔ می کردم این فعل را
از جهت سختی گرما۔ ازین جا معلوم می شود که این مقدار فعل عفو است در نماز و کثیر هم نیست زیرا که میگرفت آن را بیک گرفتن پیشتر
رواه ابوداود وروى النسائي نحوه۔ **وعن ابي الدرداء** قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي۔ گفت ابو درداء
ایستاد آنحضرت در حالتے که نماز میگزارد۔ فسمعناه يقول۔ پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید۔ اعوذ بالله منك۔ پناه میجویم
بخدا از تو۔ ثم قال العنك بلعنة الله۔ پس گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا۔ ثلثا۔ سه بار گفت این قول را۔ وبسط يده كأنه
يتناول شيئا۔ و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزے را۔ فلما فرغ من الصلوة قلنا۔ پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت را
از نماز گفتیم ما۔ يا رسول الله قد سمعناك تقول في الصلوة شيئا لم نسمعك تقوله قبل ذلك۔ تحقیق شنیدیم ترا که میگفتی در نماز چیزے را
که نشنیده ایم ترا که میگفتی آن را پیش از آن۔ ورأيناك بسطت يدك۔ و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را۔ قال ان عدو الله
ابليس جاء بشهاب من نار۔ گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شعله را از آتش و درخشان في الصراح شهاب شعله
آتش۔ ليجعله في وجهي۔ تا بگرداند آن را و نهد در روے من۔ فقلت۔ پس گفتم۔ اعوذ بالله منك ثلث مرات۔ سه بار۔
ثم قلت۔ پس گفتم۔ العنك بلعنة الله التامة۔ لعنت میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است۔ فلم يستأخر۔ پس باز پس نرفت
و دور نشد۔ ثلث مرات۔ این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم۔ ثم اردت اخذه۔ پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ

ودر شک تردد دارد که این است یا آن وگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان
اما در سهو ونسیان افتاده بغلبهٔ استغراق وتوجه بعالم دیگر وحکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین وحکم وی بتفصیل در حدیث
آینده بیاید — وعن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است واز کبار علماء مدینه مولای میمونه رضی — عن ابی سعید
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته — چون شک کند یکی از شما در نماز خود — فلم یدر کم صلی — پس نداند
که چند رکعت گزارده است — ثلثا او اربعا — سه یا چهار — فلیطرح الشک — پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وی است
ولیبن علی ما استیقن — وباید که بنا نهد بر چیزی که یقین دارد ومتیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر
سه بنا نهد وقرار دهد — ثم یسجد سجدتین — پس باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجدهٔ سهو می باشد — قبل ان یسلم — پیش از آنکه سلام دهد ودر روایت
بخاری این قید نیست واینجاست اختلاف ائمه در بودن سجدهٔ سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه بتفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم وبعد از آن
فائدهٔ سجدتین بیان میفرماید بقول خود — فان کان صلی خمسا — پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار وبنا نهاده بر سه
ودر واقع چهار رکعت بود وچون یک رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد — شفعن له صلوته — شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند
مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدهٔ سهو در حکم شش رکعت میشوند — وان کان صلی اتماما لاربع — واگر گزارده است سه رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن
بر سه از برای تمام کردن چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس این یک رکعت چهار رکعت تمام شد — کانتا ترغیما للشیطان — می باشند
این دو سجده خوار گردانیدن وچسپانیدن بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز
مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائدهٔ سجدتین رغم شیطان است که وی خواسته است که در شک انداز[د] واز عبادت باز دارد مصلی
برغم او سجده کرد ودر عبادت افزود — رواه مسلم — روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری — ورواه
مالک عن عطاء مرسلا — وروایت کرد آن را مالک از عطاء ابن یسار بطریق ارسال بی ذکر ابی سعید ومعنی ارسال در مقدمه معلوم شد
فی روایته شفعها بهاتین السجدتین — ودر روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده
شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث
دران است که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقینی است وعمل بتحری یعنی غالب ظن نکند ومذهب جمهور ائمه همین است وترمذی
میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را وامام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت
او نشده است تحری کند وبعد از تحری اگر غلبهٔ ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند واگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد
وسجدهٔ سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله ومانند آن ودر صحیحین از ابن مسعود آمده که قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه آورد این حدیث انتهی ودر شرح نقایه ودر شرح جامع الاصول از
حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده وامام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده وگفت اگر
همچنین کرده نشود پس نجات از سهو وشک متعذر گردد ودر اعاده در صورت کثرت شک واعتبار حرج عظیم است انتهی گفت

آنحضرت تکیہ کرده است - ووضع یده الیمنی علی الیسرى - ونہاد دست راست خود را بر دست چپ خود - وشبک بین اصابعہ
ودر یکدیگر در آورد انگشتان خود را - ووضع خده الایمن علی ظہر کفہ الیسرى - ونہاد رخسارهٔ راست خود را بر پشت کف دست
چپ خود - وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد - وبیرون آمدند پیشتر وزودتر آیندگان مردم از درہای مسجد
وسرعان بفتح سین وراء اوائل ناس کہ شتابی کنند بر فتح وسکون نیز ضبط کرده اند ومراد گروہی اند کہ بعد از گزاردن نماز
بے ذکر ودعا توقف نکنند وشتاب از ہمہ پیشتر آیند چنانکہ اکثر عرب از ہمہ پیشتر آیند وبے صبری نمایند
نیز میگویند - فقالوا - پس گفتند صحابہ بمشاہده این حالت از آن حضرت کہ بہ دو رکعت سلام داده بر آمد - قصرت الصلوة -
کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز وقصرت بفتح قاف وضم صاد وبعضم قاف وکسر صاد وہر دو روایت است یعنی از چہار رکعت بدو رکعت
آمد - وفی القوم ابوبکر وعمر - ودر میان صحابہ کہ حاضر بودند ابوبکر وعمر رضی اللہ تعالی عنہما نیز بودند - فہاباه ان یکلماه - پس
ترسیدند به بزرگی داشتند ابوبکر وعمر از آن حضرت را از آنکہ بپرسند او را از حقیقت حال وہیبت ترس با بزرگی داشتن چنانکہ از پادشاه
ہیبت می باشد واز دزد خوف - وفی القوم رجل فی یدیہ طول - ودر میان ایشان مردی بود کہ در ہر دو دست وے درازی بود
واز این جہت - یقال - گفته میشد او را - ذو الیدین - خداوند دو دست وبعض گویند کہ از آنجہت ذو الیدین گفتند کہ بہر دو دست
کار می کرد وبعض گویند از آنجہت کہ دو دست پر داشت ومضمون حدیث صریح است کہ وجہ تسمیہ بدان درازی بودن دستہا است نام او
عمیر بن عبد عمرو وکنیت او ابو محمد وبعضی گویند نامش خرباق بود بکسر خاء معجمہ وبعضی گویند کہ خرباق نام مردی دیگر است کہ او را
ذو الشمالین گویند وبعضی گویند خرباق غیر ذو الیدین وذو الشمالین است وقیل غیر ذلک واللہ اعلم - قال - گفت این مرد کہ ذو الیدین است
یا رسول اللہ انسیت - آیا فراموش کردی وسہو شد ترا - ام قصرت الصلوة - یا کوتاه شد ویا کوتاه کرده شد نماز - فقال لم انس ولم تقصر
پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام ونه کوتاه شده ونه کوتاه کرده شد نماز - فقال اکما یقول ذو الیدین - پس گفت وپرسید
آنحضرت از صحابہ آیا واقع این چنین است کہ میگوید ذو الیدین - فقالوا نعم - پس گفتند آری ہمچنین است کہ وے میگوید
فتقدم فصلی ما ترک - پس پیش رفت آنحضرت وگزارد آن دو رکعت را کہ مانده بود وگزارده - ثم سلم - پس سلام داد
ثم کبر - پس تکبیر آورد - وسجد مثل سجوده او اطول - وسجده کرد مانند سجود خود کہ در نماز کرده بود یا درازتر از آن بجہت اعتبار
از وقوع تقصیر مشاہده عظمت حق ونفاذ حکم وتقدیر وے سبحانہ - ثم رفع راسہ وکبر - پس برداشت سر از سجده وتکبیر
گفت - ثم کبر وسجد مثل سجوده او اطول - پس تکبیر گفت وسجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از آن - ثم رفع راسہ وکبر -
پس برداشت سر خود را وتکبیر گفت حاصل کہ دو سجده کرد چنانکہ در سہو مشروع است - فربما سألوه - پس بعد از روایت کردن
ابن سیرین حدیث بجوے کہ مذکور شد بسا کہ پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفہام وگفتند - ثم سلم - یعنی آیا گفت ابوہریره
ثم سلم یعنی بعد از سجدتین سہو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام - فیقول - پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان - نبئت ان
عمران بن حصین قال ثم سلم - آگاه نیده شده وخبر داده شده ام کہ عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم

یعنی این لفظ را از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وے نیز روایت کرده است
در حدیث خود ثم سلم گفته است واکنون در حدیث ابی هریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین ست که در اینجا
در آورده ام و در روایتے آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدۂ سهو تشهد هست پس گفت نیست تشهد در حدیث
ابی هریره ولیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید متفق علیه
و لفظه للبخاری و فی اخری لهما - و در روایتے دیگر مر بخاری و مسلم را - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی - بخاری لفظ
لم انس و لم تقصر - این لفظ آمده است - کل ذلک لم یکن - هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال
پس گفت ذو الیدین - قد کان بعض ذلک - تحقیق بوده است یکے ازین دو چیز یا نسیان یا قصر - یا رسول الله - بدانکه شراح حدیث را
در بیان بعض این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آن را استیفا کرده و اگر تمامه آن را نقل کنیم کلام دراز گردد ولیکن
در اینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وے صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است
بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف
آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در
اقوال و اخبار [illegible] که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام وحی نه در جمیع اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف
واقع کذب و منقصت است اگرچه نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن و تحقیق است
مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وے هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آن است که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر
صادق است بے شبهه یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب
از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که مفسد نماز است بتقدیرے است که عمدا باشد نه بسهو و نسیان چنانکه مذهب شافعی است
و این جواب تمام نیست در تکلم از ذو الیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله
علیه وسلم بودند و ایشان را حکمے مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفے نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه
چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و در اینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آن است که کلام در نماز عمدا و سهوا مفسد نماز است مگر آنکه
برائے مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است - والله اعلم **وعن عبد الله بن بحینه** بضم موحده و فتح
مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبد الله بن مالک
ابن بحینه است بتنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک نگردد و صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین
مات فی امارة معاویة - ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر - روایت است که آنحضرت گزارد با صحابه نماز پیشین را -
فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس - پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اول و نه نشست و نکرد قعده اولیٰ -

فقام الناس معه - پس ایستادند مردم با آنحضرت - حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه - تا آنکه تمام کرد نماز را و چشم داشتند
مردم که سلام گوید - کبر وهو جالس - تکبیر گفت و حال آنکه وے نشسته است - فسجد سجدتین قبل ان یسلم - پس سجده کرد
دو سجده پیش از آنکه سلام گوید - ثم سلم - پس تر سلام داد و از نماز برآمد - متفق علیه

الفصل الثانی

عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم فسها - روایت است از عمران بن حصین
صحابی مشهور است و احوال وے در مواضع نوشته شده که آن حضرت نماز گزارد با صحابه پس سهو کرد - فسجد
سجدتین - پس سجده کرد دو سجده برائے سهو - ثم تشهد ثم سلم - پس تر تشهد خواند پس تر سلام داد و درین حدیث تقریر تشهد
سهو کرده و ذکر تشهد کرده و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب ماست و مذهب امام نخعی
و بعض مالکیه و شافعیه نیز همین اند و اختلاف شده است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است
بخواند یا در آنکه بعد از وے است اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است و در هدایه گفته صحیح همین است و در بعضے از شروح
هدایه گفته که صواب آن است که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است
کذا فی فتاوے قاضی خان - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - از جهت تفرد راوی وے بزیادت تشهد
با مخالفت روات دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی
و ابن عبد البر غیر ایشان تضعیف کرده اند آن را و عن المغیرة بن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قام الامام فی الرکعتین - چون بایستاد امام در دو رکعت و قعده نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس - پس اگر یاد آورد
که قعده نکرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آن است که سجده سهو نکند
و در هدایه گفته است که بعضے گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آن است که نکند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد
فلا یجلس ولیسجد سجدتی السهو - پس باید که نه نشیند و سجده کند دو سجده سهو - رواه ابوداود و ابن ماجه - و این حدیث
دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آن است که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد
بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست
ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سرین را و زانو را برداشت بقیام اقرب است
و اگر نه بقعود و بعضی گفته اند معتبر برداشتن زانو هاست شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت روایتے است از ابی یوسف که اختیار
کرده اند آن را مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استواء قیام عود است و هو الاصح

الفصل الثالث

عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث
رکعات - آن حضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت - ثم دخل منزله - پس تر در آمد منزل خود را - فقام الیه رجل
یقال له الخرباق - پس ایستاد و رفت بسوے آن حضرت مردے که گفته می شود او را خرباق - وکان فی یدیه طول

و بود در هر دو دست وے درازی، تحقیق آن ست که این مرد همان ذوالیدین است که سابقاً ذکر او رفت کذا فی
شرح الشیخ - فقال - پس گفت - یا رسول الله فذکر له صنیعه - پس یاد داد آن مرد مر آن حضرت را کار آن حضرت را که کرد یعنی
سلام دادن در سه رکعت - فخرج غضبان یجر رداءه - پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالیکه می کشید ردای مبارک
خود را. هیچ معلوم نمی شود که سبب این خشم چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم باسراره - حتی انتهی الی الناس فقال -
تا آنکه رسید آن حضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود - اصدق هذا - آیا راست میگوید این مرد - قالوا نعم -
گفتند آری راست میگوید - فصلی رکعة - پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و سهو کرده بود - ثم سلم -
پستر سلام داد - ثم سجد سجدتین - پستر سجده کرد دو سجده برای سهو - ثم سلم - پستر سلام داد و از نماز برآمد - رواه مسلم -
پوشیده نماند که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا
سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل، و وجه ثانی
خود ممکن است که هر دو امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرده و عمران بن حصین دیگرے اما مخالفت در وجه اول صورت
اجتماع ندارد از این جهت حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در هر دو واقعه متکلم ذوالیدین باشد والله اعلم - وعن عبد الرحمن
بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - شنیدم آن حضرت را می گفت - من صلی صلوة یشک فی النقصان -
کسے که بگزارد نمازے را که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرد در رباعی که سه گزارده یا چهار - فلیصل حتی یشک
فی الزیادة - پس باید که بگزارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس
رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد
این معنی دارد که گفته دیگر بگزارد تا شک کند در زیادت - رواه احمد - بدانکه سهو از آنحضرت در چند موضع واقع شده اول از قعده
اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیره چنانکه در حدیث ذوالیدین واقع شده سوم از یک رکعت
اخیره چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر این قیاس کرده
گفتند که هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجده سهو بروے واجب گردد و اصحاب ظواهر بر همین مواضع
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند
درین باب معلوم شد که آن حضرت در بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آن است که فعل
آن حضرت گاہے چنان بود و گاہے چنین و هر دو جائز باشد ولیکن مذهب ائمه متفرق افتاد امام شافعی در همه جا قبل سلام
گوید و احادیث را که وارد شده اند در وے ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند
و گوید آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد والله اعلم و امام اعظم
در همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارده در وے و قوت آنها و در کتب مسند از عبد الله بن عمرو آمده است

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبد الله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم چون فعل و قول متعارض آمد تمسک بقول کردیم و قول اقوی ست از فعل نزد امام ابو حنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمیعه از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین و امام مالک گوید هرجا که سهو بنقصان است سجده قبل السلام کند و هرجا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمه شافعیه هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر و عقل ست زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین تخلل نظر ست و مذهب امام احمد آن ست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند این قول اقوی و اقرب بصواب است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نبود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در فضیلت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به فی کتب الائمة الاربعة اما بودن سلام یکی یا دو اول قول محمد ست و مختار فخر الاسلام و گفته است که مقابل روی ست و هو قبیل مجانبت کمین و در هدایه گفته که اصح آن ست که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمة این ست بعد از آن اختلاف ست در تشهد بعد از سجود سهو و آن مذکور ست در بعض احادیث و مذهب ما این ست چنانکه گذشت

باب سجود القرآن

اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما برانند که واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد برانند که سنت و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته و گویند که سجده جزو صلوة است که جهت تخفیف و اختصار بران کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم نه فرضیت و تمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سوره والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جواب ش آن ست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف ست والله اعلم و طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه سجده بی وضو نیز کرده و هیچ یکی از علما درین حکم برای موافقت وی نرفته الا الشعبی و نیز میگویند که گاهی شعبی در راه سجده میکرد ...

بسجده میکرد بجهت قبله میرفت و سجده میگذشت کذا قال الشیخ و بعض از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است
نه بر سامع اگر اتفاقا بے قصد آیت سجده بگوش رسید سجده واجب نگردد و بعض گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع
نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعض گفته اند که وجوب
بتقدیریست که قاری قصد قراءت کند نه بقصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند و مذهب جمهور ائمه بر آنست
که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرط اهلیت وهو المختار

الفصل الاول — عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم سجده کرد آنحضرت بسوره نجم
در آخر آنکه آیت سجده دارد — وسجد معه المسلمون والمشرکون — و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران — والجن والانس
و جنیان و آدمیان مراد بجن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تأکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان
و جنیان بوده و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد — رواه البخاری — و گفته اند سجده آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و سجده شکر گزاری نعم عظیمه وے سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجده مسلمانان
بجهت متابعت آن حضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهت سماع اسمای آلهه شان بود از لات
و عزی و منات یا از جهت علو سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عزوجل
چنانکه اسباب و علائق اختیار باطل شد و انجحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از آن کسے که اشقی و اطغی قوم بود
که کفی از خاک برگرفت و بر پیشانی خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درین باب قصه است
از موضوعات و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولع اند بغرائب و اعاجیب آورده اند
و علمای محققین تکذیب آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آن حضرت در نماز ذکر اسمای لات و عزی و منات
و مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی یا آنکه بسبب بے التفاتی آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرصت
یافته شیطان بآواز خود مشابه صوت شریف آن را از پیش خود خوانده مشرکان را شنوانید و سجده مشرکان ازین جهت بود که گفتند
اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وے نزاعے نماند ما میدانیم که خالق و محیی و ممیت علیم قدیر خداست لیکن اینها شفعای
ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع است و کلام در جواب آن
پاره از آن در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل — وعن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی [illegible]
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک — پس ثابت شد که درین دو سوره سجده است
و مردود گشت قول کسے که گفت در مفصل هیچ سجده نیست و آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید — رواه مسلم — وعن ابن عمر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

سجده میکرد و آن حضرت و سجده میکردیم ما با وے — فنزدحم — پس انبوهی میکردیم تا حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکے از ما پیشانی خود را جائے که سجده کند بران — متفق علیه — پوشیده نماند که این ہمه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام
بظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودے این ہمه ازدحام برائے چه کردندے والله اعلم — وعن زید بن ثابت
قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها — گفت زید بن ثابت خواندم من بر آن حضرت سوره والنجم را پس سجده
نکرد در وے و این بعد از تحول بمدینه بود و این ہمان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند وجواب
آن معلوم شد بود واجب باشد ادای آن — متفق علیه — وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود — ابن عباس گفت
که سجده سوره ص نیست از سجدات که امر کرده شده باشد بدان و عزیمت در اصل بمعنی قصد است و بمعنی فی الصراح عزم بالفتح والضم
و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزے پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت
وقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها — و بتحقیق دیدم من آن حضرت را که سجده میکرد در آن گفته اند که سجده کردن آن حضرت در آن
بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وے بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
سجده کرد برادرم داود بجهت قبول توبه وے و ما نیز سجده میکنیم شکرگزاری آن — وفی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس
أسجد فی ص — مجاهد که از تابعین است و از فقهاے مکه و قراء است و از اعلام علما و مشاهیر ایشان است و سی بار قرآن
بر ابن عباس عرض کرده بود و مات سنة اربع و مائة گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجده کنم در سوره ص — فقرأ — پس خواند ابن عباس
این آیت را — ومن ذریته داود وسلیمان حتی اتی — تا آنکه آمد در رسید بآنجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را
صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده — پس بهدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن — فقال — پس گفت ابن عباس
نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم — از جمله آن کسانست که امر کرده شده اند که اقتدا کنند بایشان پس وے
سزاوارتر است که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آن حضرت بموافقت وے سجده کرد ما نیز باید کرد —
رواه البخاری — اگر گوئی نسبت اقتدا و تبعیت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وے مقتدی و متبوع
و افضل و اکمل از ہمه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه ہمین را دلیل افضلیت و اکملیت وے صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وے تابع و عامل بهمه ایشان باشد
لاجرم جامع و شامل کمالات ہمه بود و افضل و اکمل ہمه گردد بیت خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات * آنچه خوبان ہمه دارند
تو تنها داری علیه افضل الصلوات والتسلیمات واتمها واکملها و این حدیث متمسک شافعی است در عدم وجوب سجده ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتے واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر
عدم وجوب غایتش آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت شکر قبول
توبه داود و موافقت وے بود و سجده ما متابعت آن حضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان

ودر حقیقت همه عبادت از فرائض وواجبات بجهت شکر نعمت وامتثال امر واتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وقول ابن عباس
که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد
بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم وامام احمد از ابو بکر بن عبد الله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص
می نویسم چون بآیت سجده رسیدم دوات وقلم وهر چه حاضر بود همه را دیدم که سجده کردند ونقل کردم این قصه را بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم عرض کردم پس از آن همیشه سجده می کرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که مواظبت برین فعل سبب سجده است شده
واستقرار یافت بران اگرچه در اول از عزائم نبود وظاهر شد که این حدیث ابن عباس ... تا آنکه
بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام

الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأنی — ودر بعض نسخ اقرانی — **رسول الله** — گفت خوانانید وآموخت
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **خمس عشرة سجدة فی القرآن** — پانزده آیت سجده در قرآن — **منها ثلث فی المفصل** — از آن جمله سه سجده
در مفصل که از سوره حجرات تا آخر قرآن وبیان مفصل واختلاف در حد آن در کتاب الصلوة گذشته وسه سجده در مفصل
یکی در آخر سوره والنجم ودوم در اذا السماء انشقت سوم در سوره اقرأ — **وفی سورة الحج سجدتین** — ودر سوره حج
دو سجده یکی در آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الایة ودوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا —
رواه ابو داود وابن ماجه — بدانکه ائمه اتفاق دارند که مجموع سجدات قرآنی چهارده است الا آنکه امام مالک در روایتی
ودر قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست وامام ابو حنیفه گفته سجده ص هست وگفته نیست سجده دوم حج ومیگوید
مراد بآن سجده نماز است بقرینه ذکر رکوع واما شافعی وامام احمد بعکس ودر روایتی از امام احمد آمده است اثبات هر دو سجده ص
ودوم حج چنانکه این حدیث مثبت آن است وگفته اند که حدیث عمرو بن العاص ضعیف است ... صلاحیت احتجاج ندارد وبعضی
از روات آن مجهول اند **وعن عقبة بن عامر قال قلت** — گفت عقبه بن عامر گفتم بطریق استفهام — **یا رسول الله فضلت سورة
الحج بان فیها سجدتین** — فضیلت داده شده سوره حج بآنکه در وی دو سجده است — **قال نعم** — گفت آری فضیلت داده است — **ومن لم
یسجدهما فلا یقرأهما** — وهر که سجده نکند هر دو سجده را پس باید که نخواند هر دو آیت را ... — **رواه ابو داود والترمذی**
واین حدیث نیز ضعیف است چنانکه گذشت — **وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی** — گفت ترمذی این حدیثی است که نیست
اسناد وی قوی زیرا که یکی از راویان وی ابن لهیعه است ... اگرچه از ائمه حدیث است ولیکن در آخر
عمر خلل وخلط بحفظ وی راه یافت ... — **وفی المصابیح فلا یقرأها کما فی شرح السنة** —
واقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأهما فلا یقرأها ... فلا یقرأها ... سوره است
ودر شرح السنة نیز همچنین است ودرینجا مبالغه بیشتر است که دلالت میکند بر آنکه هرکه هر دو سجده نکند گویا تمام سوره نخوانده زیرا که
سجده مفوت ثواب قراءت تمام سوره است **وعن ابن عمر ان النبی** — وروایت است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله

علیه وسلم سجد فی صلوٰة الظهر - سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجدهٔ تلاوت - ثم قام فرکع - پس ایستاد از سجده
پس رکوع کرد - فراوا انه قرا تنزیل السجدة - پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آن حضرت خواند سورهٔ الم تنزیل السجده را که در وی
آیت سجده است و این اعتقاد از جهت سجده کردن و ایستادن و به رکوع رفتن بی فاصله بود بلا آنکه از سوره شنیده باشند که بدان
دانسته که این سوره خوانده و آنحضرت گاه گاهی آیتی از سوره می شنوانید تا بدانند که فلان سوره خواند یا از جهت اختیار از جهت
غایت شوق و حضور جهر ظاهر می شد چنانکه در باب القراءت گذشت - رواه ابوداود - و ظاهر این حدیث دلالت دارد
که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را ناخوانده به رکوع رفت و این جائز است و بهتر آنست که باقی سوره بخواند بعد از آن رکوع کند
غایت آنکه در رکعت اول قرائت بعضی سوره لازم می آید و آن فی الجمله جائز است و از اینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجده قرات
جائز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نیز درست است رخصت است واجب نیست اگر کند رواست فافهم وعنه انه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن - گفت ابن عمر که بود آن حضرت می خواند بر ما قرآن را - فاذا مر بالسجدة کبر و سجد
وسجدنا معه - پس چون می گذشت به آیت سجده تکبیر می گفت و سجده می کرد و سجده می کردیم ما با وی - پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع
هر دو می باشد - رواه ابوداود - وعنه انه قال ان رسول الله - و هم از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قرا عام الفتح سجدة - خواند در سال فتح آیت سجده را - فسجد الناس کلهم - پس سجده کردند مردم همه - منهم الراکب والساجد علی الارض
بعضی از سجده کنندگان سوار بودند و بعضی سجده کنندگان بر زمین - حتی ان الراکب لیسجد علی یده - تا آنکه سوار تحقیق سجده می کرد
بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده باشند و لفظ حدیث نفی نیست در آنکه سواران همه
سواره بر دست سجده می کردند فافهم - رواه ابوداود - و این واقعه غیر آن واقعه است که آن حضرت سورهٔ والنجم خواند
و مسلمانان و کافران همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفته
و بر پیشانی خود زد و گفت بس است مرا این قدر - و در عام فتح مشرکان موجود نبودند آن قصه در مکه است پیش از فتح قدر سه
وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة - روایت است از ابن عباس
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم سجده نکرد در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرده به مدینه اگرچه پیش از آن بمکه سجده کرده بود
و متابعت او مسلمانان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند - رواه ابوداود - و این حدیث مخالف حدیث ابی هریره است
که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرا باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحول به مدینه است
در سال هفتم از هجرت و گفته اند که حدیث ابی هریره ارجح و اصح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت
مقدم است بر نافی وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل - گفت
عائشه بود آن حضرت که می گفت و میخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا - سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره - سجده کرد
روی من با ذات مقدس کسی را که پیدا کرد او را و شگافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شگافتها اند قوت سمع

وبصر در انجا نهاده بحوله وقوته سجده کرد بقدرت وی انا لی بتوفیق او وتقیید بلیل اتفاقی ست که عائشه این دعا را
از آنحضرت در شب شنیده گفتن این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب یا روز نیز
آمده وخواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا
ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر سبب تقیید آن ست که تسبیح مسنون در سجده صلوٰتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت
چنین بجای صلوٰتیه افضل است وچون در اینجا کفایت کند و درین جا بالطریق اولی کرد و با وجود آن شک نیست که انچه شنیده
روایت آن از وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی و انسب خواهد بود - رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال -
گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه پس گفت - یا رسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة - دیدم
من خود را امشب حال آنکه من در خوابم گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت - پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت فسجدت الشجرة
لسجودی - پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجهت سجده کردن من - فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را
که میخواند در سجده این دعا را - اللهم اکتب لی بها عندک اجرا - خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را - وضع عنی
بها وزرا - وبینداز از من بسبب آن گرانی گناه را - واجعلها لی عندک ذخرا - وگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره -
وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود - وبپذیر آن را از من چنانکه پذیرفته سجده را از بندهٔ خود که داود است علیه السلام
قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة - گفت ابن عباس خواند آن حضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد
آیت سجده را وپس بجای التقیید خواندن این دعا یا دعای دیگر که خواندن آیت اتفاق افتاد - ثم سجد - پس سجده کرد - فسمعته
وهو یقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة - پس شنیدم آن حضرت را در حالی که وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از
گفتار درخت و دعای او - رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر - روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه
ذکر نکرد این لفظ را - وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود - معلوم نمی شود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر وظاهر
از روایت ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد واز عدم ذکر آن اطلاق و ناآگاهی را احتمال این هردو
احتمال ست اما از قرأت آن حضرت که در روایت اولی مطلق آورده قرأت آیتی از آیات سجده است مطلقاً والله اعلم - وقال الترمذی

هذا حدیث غریب - وترمذی گفته است که این حدیث بر مرد و روایت غریب است

الفصل الثالث - عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه -

روایت ست از عبدالله ابن مسعود که آن حضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد و سجده کردند کسانی که بودند با وی - غیر
ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا - جز آنکه پیر مردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه
یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا این مقدار از سجده [illegible]

همه مشرکان که با او بودند سجده کردند - قال عبد الله فلقد رأیته بعد قتل کافرا - گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر مرد را
بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقتول امیة بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر و دست برادر
ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود در روز احد و بعضی گفته اند که عتبة بن ربیعه بود
و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم شد که این قضیه پیش از فتح
مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح - متفق علیه وزاد البخاری فی روایة وهو امیة بن خلف - این حدیث
متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از سنگریزه یا تراب برداشت و پیشانی خود را
امیة بن خلف بود پس معلوم شد که معتمد همین است چنانکه گفتیم - وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم
سجد فی ص - و روایت است از ابن عباس که آن حضرت سجده کرد در سوره ص - وقال سجدها داود توبة - و گفت آنحضرت کرد
سجده سوره ص را داود پیغمبر در قضیه که در سوره ص از روی مذکور است از استغفار پروردگار تعالی مراد از توبت توبه و استغفار
از تقصیری که از وی واقع شده بود - ونسجدها شکرا - و سجده میکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگزاری قبول توبه داود پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی از ایشان بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
پدر مشفق دارد نسبت با ایشان پس حاصل می گردد مر او را از شکر نعمت بر ایشان اجر فرح و تعظیم - رواه النسائی

باب اوقات النهی

باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز گزاردن در آن و این
شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استوا است و دو وقت دیگر است که مکروه
در آن که بعد فجر و عصر است و در مذهب ما نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن سه وقت جائز نیست نماز نه ادا
و نه قضا اگر عصر امروز نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتی که حاضر گردد در این اوقات و در سجده تلاوت
چون خوانده شود درین اوقات هست و جائز است در وقت دیگر و شروع در نفل جائز است ولیکن قطع کند و قضا کند
در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده بر می آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی
و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازه چون حاضر گردد و تحیة المسجد
اگر اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر قصد تحیت درین اوقات در آید تا خیر کند قضا را تا درین اوقات بگزارد جائز نبود زیرا که
این داخل تحری این اوقات است و این حکم حدیث ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جائز است صلوة کسوف از جهت خوف
فوات بانجلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز کراهت نزد ما
شامل است تمام ارض را و مکه را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جائز است و در مکه معظمه
جائز است در همه اوقات و نزد امام احمد جائز است رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از یک
در روایت است و امام مالک گفت درنیافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نصف النهار

و نزد حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم راست والله اعلم

الفصل الاول — عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتحری احدکم
فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها — باید که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگزارد نماز نزد برآمدن آفتاب و باید
که بگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا
مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای نماز آن را سزاوارتر و لائق تر
پنداشته میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیة مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جائز بود و اگر اتفاقا بود جائز است
و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات مطلقا — وفی روایة قال — و در روایتی این
آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت — اذا طلع حاجب الشمس — چون برآید ابروی آفتاب مراد وقت
طلوع است که چون گوشه از آفتاب می برآید مشابه ابرو می باشد و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه ازان
و در صراح گفته حاجب شمس کرانهای وی — فدعوا الصلوة — پس بگذارید نماز را و بگذارید آن را حتی تبرز
تا آنکه پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب بمقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث
دیگر بیاید — واذا غاب حاجب الشمس — و چون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه آفتاب — فدعوا الصلوة حتی تغیب — پس
بگذارید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی — ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها — و نگردانید نماز خود را وقت
طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا قریب مشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آن است که نگزارید نماز
در وقت طلوع و غروب — فانها تطلع بین قرنی الشیطان — زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این گذشته
در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء و اختصارا — متفق علیه — **وعن عقبة بن عامر** قال ثلث ساعات
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن — سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز
کنیم دران سه ساعت — او نقبر فیهن موتانا — یا دفن کنیم درین سه ساعت مرده های خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است
والا دفن کردن مرده ها را و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا و آن سه ساعت
کدام است — حین تطلع الشمس بازغة — یکی هنگام اول برآمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب و ابتدای برآمدن
وی آید — حتی ترتفع — تا آنکه بلند گردد بمقدار یک نیزه — وحین یقوم قائم الظهیرة — و دوم هنگام ایستادن ایستاده
نیم روز که مراد بدان سایه است یا آفتاب — حتی تمیل الشمس — تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال —
وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب — سوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود —
رواه مسلم — **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس —
نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب — ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس — و نیست نماز بعد از نماز دیگر

تا آنکہ فرو رود آفتاب مراد نفی صلوۃ کامل خواہد بود زیرا کہ نماز درین دو وقت مکروہ است نہ حرام۔ متفق علیہ۔
وعن عمرو بن عبسۃ بفتحات عین و سین مہملتین صحابی مشہور ست احوال شریف وے وقصہ ابتدائے اسلام وے
در موضع نوشتہ شدہ است۔ قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ قدوم آورد آنحضرت مدینہ را۔ فقدمت المدینۃ فدخلت
علیہ فقلت اخبرنی عن الصلوۃ۔ پس قدوم آوردم من نیز پس درآمدم بر آن حضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن
بدلیل جواب۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ صل صلوۃ الصبح۔ بگزار نماز بامداد را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حین تطلع الشمس
حتی ترتفع۔ پس باز آئی از نماز ہنگامے کہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر بفتح ہمزہ امر ست از اقصار چون شخصے
باز آید از چیزے با وجود قدرت بران میگویند اقصر بہمزہ و اگر عاجز است ازان میگویند قصرت بے ہمزہ و این چنین ست در
استعمال عرب۔ فانہا تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان۔ زیرا کہ آفتاب طلوع میکند در وقتے کہ طلوع میکند میان
دو قرن شیطان۔ وحینئذ یسجد لہا الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران۔ ثم صل۔ بعد ازان بگزار
نماز نفل ہرچہ خواہی۔ فان الصلوۃ مشہودۃ۔ زیرا کہ نماز درین وقت با ملائکہ حاضر میشوند ملائکہ یا گواہی میدہند
بدان برائے مصلی و قول او محضورۃ۔ بضاد معجمہ بمعنی اول تاکید و تکریر ست و در روایتے مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ
یعنی حاضر میشوند او را ملائکہ وحی نویسند در نامہ اعمال بندہ اجر و شہود ملائکہ ہم از بہر کتابت ست۔ حتی یستقل الظل
بالرمح۔ تا آنکہ کم شود سایہ در نیزہ کہ خلاصہ شود در زمین و میرسد بنہایت قلت را چنانکہ در وقت استوا میباشد
و استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمدہ یعنی بلندی شد سایہ بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمدہ
و آن معنی ہر دو عبارت یکیست یا محصول قلت ست۔ ثم اقصر عن الصلوۃ۔ پس باز آئی از نماز۔ فان حینئذ تسجر جہنم
پس بدرستی کہ درین ہنگام یعنی وقت استوا افروختہ میشود دوزخ و تسجر بتخفیف و تشدید ہر دو روایت ست
فاذا اقبل الفیء فصل۔ پس چون پیش آید سایہ زوال پس بگزار نماز ظہر و ہرچہ خواہی از نوافل۔ فان الصلوۃ مشہودۃ محضورۃ
حتی تصلی العصر۔ تا آنکہ بگزاری نماز دیگر را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حتی تغرب الشمس۔ پس باز آئی از نماز تا آنکہ فرو رود
آفتاب۔ فانہا تغرب بین قرنی الشیطان۔ زیرا کہ بدرستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان۔ وحینئذ یسجد لہا
الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند او را کافران۔ قال قلت۔ گفت عمرو بن عبسہ گفتم۔ یا نبی اللہ فالوضوء حدثنی عنہ۔
اے پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر دہ مرا از فضیلت آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ما منکم رجل یقرب وضوءہ۔ بفتح واو
نیست ہیچ مردے کہ نزدیک گرداند آب وضوے خود را اشارت ست باہتمام او در امر طہارت تا بنفس خود متعہد احضار
و تہیۂ آن میگردد و مشقت میکشد و غیرے را در عبادت مولے شریک نمیگرداند۔ فیتمضمض و یستنشق۔ پس آب در دہن و بینی
میکند۔ فینتثر۔ تا شکلہ پس بیفشاند یعنی در استنشاق برائے مبالغہ و تطہیر و تنظیف الف کہ محل بیتوتت شیطان ست
چنانکہ در باب فضل وضو گذشت۔ الا خرت خطایا وجہہ وفیہ وخیاشیمہ۔ مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان روئے او

یعنی باطن روے و دہان و بینی او وخرت بخاے معجمہ و تشدید را از خرور یعنی افتادن از جانب بالا و بجیم
و تخفیف را از جریان نیز روایت ست - ثم اذا غسل وجهه کما امره الله - پس چون بشست ظاہر روے خود را چنانچه
کہ امر کردہ است او را خداوند تعالی - الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء - مگر آنکه می افتد گناہان روے وے
از کرانہاے ریش وے ہمراہ آب - ثم یغسل یدیه الی المرفقین - پس بشوید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج -
الا خرت خطایا یدیه من انامله مع الماء - مگر آنکه می افتد گناہان ہر دو دست وے از سر دست انگشتان وے
ہمراہ آب - ثم یمسح راسه - پس مسح کند سر خود را - الا خرت خطایا راسه من اطراف شعره مع الماء - مگر آنکه می افتد گناہان
سر وے از کرانہاے موے ہمراہ آب - ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء - پس بشوید
ہر دو پاے خود را تا ہر دو پاشنہ مگر آنکه می افتد گناہان ہر دو پاے وے از سر انگشتان وے ہمراہ آب - فان ہو قام
فصلی - پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد - فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی ہو له اہل - پس بستود خدا را و ستایش
کرد بر وے و بہ بزرگی یاد کرد او را بصفاتے کہ وے تعالی سزاوار آن ست - و فرغ قلبه لله - و خالی گردانید
دل خود را براے یاد خدا گویا درین قول اشارت ست بتطہیر از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد
پس در رسانیدن نیت بیان - الا انصرف من خطیئته کہیئته یوم ولدته امه - مگر آنکه باز میگردد از گناہان پاک
از گناه خود مانند ہیکل و ہیأت خود روز زائیدن مادر او او را - رواه مسلم - وعن کریب بضم کاف و فتح را - ان ابن عباس
والمسور بکسر میم و سکون سین مہملہ - بن مخرمة بفتح و سکون خاے معجمہ و فتح را ابن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی
صغیر ست و بود ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ و قدوم آورد بمدینہ سنہ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی الله
علیه وسلم وے ہشت سالہ بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکہ و بود در و
تا مرد معاویہ و مکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد یزید لشکرے را بمکہ و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجرے از سنگ
منجنیق و وے نماز می کرد پس کشته شد رضی الله عنه - و عبد الرحمن بن الازہر بفتح ہمزه و سکون زا - نیز صحابی
برادر زاده عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت ست از کریب که مولی
ابن عباس ست و ثقہ است کہ این سہ صحابہ - ارسلوه الی عائشة - فرستادند او را بسوے عائشہ رضی الله عنها - فقالوا -
پس گفتند این سہ کس کریب را - اقرأ علیها السلام - بخوان بر عائشہ سلام را - وسلها عن الرکعتین بعد العصر - و بپرس عائشہ را
از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر کہ جائز ست گزاردن آنہا یا نہ و آن حضرت گزارده است یا نہ گویا ایشان شنیده بودند
گزاردن آن حضرت را این دو رکعت - قال - گفت کریب - فدخلت علی عائشة - پس در آمدم بر عائشہ رضی الله عنها -
فبلغتها ما ارسلونی - پس رسانیدم عائشہ را پیامے کہ فرستاده بودند ایشان مرا بآن پیش او کہ سوال از حکم رکعتین
بعد العصر ست - فقالت سل ام سلمة - پس گفت عائشہ بپرس ام سلمہ را کہ او عالم ست بدان کریب میگوید - فخرجت الیهم

فردوني الى ام سلمة - پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوے ابن عباس و غیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وے بپرسم و این غایت ادب و هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان اورا نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت - فقالت - پس گفت ام سلمه سمعت النبي - شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنها - نهی می کرد از گزاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر - ثم رأيته يصليها - پس تر دیدم آن حضرت را که میگزارد این دو رکعت را - ثم دخل - پس تر در آن حضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یا دفعه وار بود پس در آمد در درون خانه - فارسلت اليه الجارية - پس فرستادم من بسوے آن حضرت داه را - فقلت قولي له - پس گفتم آن جاریه را بگو مر آن حضرت را تقول - میگوید ام سلمه - یا رسول الله سمعتك تنهى عن هاتين - شنیدم ترا که نهی میکردی از گزاردن آن دو رکعت - واراك تصليهما - و الآن می بینم ترا که میگزاری آنهارا - قال - گفت آن حضرت در جواب این سوال - يا ابنة ابي امية - ای دختر ابی امیه پدر ام سلمه سهل بن مغیره مخزومی ست و کنیت او ابو امیه بود - سألت عن الركعتين بعد العصر - پرسیدی از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر - وانه اتاني ناس من عبد القيس - سبب این ست که بدرستی که شان این ست که آمدند مرا مردم از قبیله عبد القیس برائے تعلیم احکام دین - فشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر - پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین ست - فهما هاتان - پس این دو رکعت که گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگزارده بودم بعد از پیشین - متفق علیه - و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق اهم و اقدم است بر گزاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد در وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد حنفیه در وقتی می توان گزارد نه در غیر وقت و شاید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شروع کرده باشد در آن و بجهت ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده ازین جهت قضا کرد و الله اعلم اگر گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با حادیث دیگر که از عائشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چه گار سکینه چنانکه گفت وے رضی الله عنها سوگند بآن خدائے که برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتے گفت که ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد من روزے بعد از عصر مگر آنکه گزارد دو رکعت را جواب آنکه بار احادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما برین اند و عمر رضی الله عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن لیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره از آن در شرح گفته شده است و جواب آن است که گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از آن چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد از آن و بعض گویند که نهی از صلوٰة بعد العصر بجهت آن ست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و سبب آن مکروه نیست

مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وے روایت کرده قیس ابن قهد ست و بعض گفته اند قیس بن عمرو والله اعلم **وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال** - روایت ست از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود - **یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت** - ای پسران عبد مناف و در روایتے یا بنی عبد المطلب باز مدارید هیچ یکے را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه - **وصلی اية ساعة شاء من لیل ونهار** - و نماز گزارد هر ساعتے که خواهد از شب و روز - **رواه الترمذی وابو داود والنسائی** - در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه غیر آن باشد خلافے نیست خلاف در نماز ست نزد شافعی جائز ست هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا غیر آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز ست رکعتین طواف خاصه بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد ست در حرمت و کراهت از جهت عموم حدیث نهی و از جهت آنکه محرم راجح است و بعض گویند حکم نهی ناسخ ست والله اعلم **وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة** - روایت ست از ابی هریره که آن حضرت نهی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه - **رواه الشافعی** - و این نیز مذهب شافعی ست چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا آنکه محرم راجح ست بر مبیح نزد تعارض **وعن ابی الخلیل عن ابی قتادة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس** - ابو الخلیل بخائے معجمه که از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آن حضرت که مکروه میداشت نماز را در نیم روز تا برگردد آفتاب - **الا یوم الجمعة** - مگر در روز جمعه - **وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة** - و گفت که دوزخ گرم کرده می شود و تافته می شود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسجیر تخفیف و تشدید هر دو در روایت ست - **رواه ابو داود وقال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادة** - روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت ابو الخلیل ملاقات نکرده ست ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبد الله الصنابحی - بضم صاد مهمله و کسر باء موحده منسوب بصنابح بطنی ست از مراد صحابی ست و بعض ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آن ست که ابو عبد الله تابعی ست و ابو عبد الله صنابحی صحابی ست - **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان** - بدرستی که آفتاب طلوع میکند و حال آنکه با وے قرن شیطان ست معنی قرن شیطان گذشت - **فاذا ارتفعت فارقها** - پس چون بلند میگردد آفتاب جدائی میکند شیطان آفتاب را - **ثم اذا استوت قارنها** - باز چون وقت استوا می شود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را - **فاذا زالت فارقها** - پس چون وقت زوال می شود جدا می گردد - **فاذا دنت للغروب قارنها** - پس چون

نزدیک بشود بہ غروب رانزدیک میگردد اورا۔ فاذا غربت فارقها۔ پس چون غروب میکند جدا میگردد۔ ونہی رسول اللہ
ونہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوۃ فی تلک الساعات۔ از نماز گزاردن درین ساعتہا۔ رواہ مالک واحمد
والنسائی۔ روایت کردہ است این حدیث را مالک واحمد ونسائی ومالک باوجود آنکہ روایت کردہ است این حدیث را قائل است
بجواز صلوۃ وقت استوا وگفتہ کہ در نیافتیم ما اہل فضل را مگر آنکہ کوشش می کردند ومیگزاردند نماز در نیمروز۔ وعن ابی بصرۃ
بفتح موحدہ وسکون صاد مہملہ۔ الغفاری۔ بکسر غین معجمہ صحابی است نام وے حمیل بضم حاء مہملہ وفتح میم وبعض بفتح حا وکسر
میم گفتہ وجمعے بفتح جیم نیز گفتہ اند واین وہم است واللہ اعلم۔ قال صلی بنا رسول اللہ۔ گفت نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بالمخمص۔ بضم میم وفتح خاء معجمہ وتشدید میم مفتوحہ ودر آخرش صاد مہملہ نام جاے است۔ صلوۃ العصر۔ گزارد نماز
دیگر را۔ فقال ان ہذہ الصلوۃ عرضت علی من کان قبلکم۔ پس گفت کہ این نمازے است کہ عرض کردہ وظاہر کردہ شدہ بر کسانیکہ
پیش از شما بودہ اند از امم سابقہ۔ فضیعوہا۔ پس ضائع کردند اورا وبجاے نیاوردند حق اورا ومواظبت نکردند بران۔ فمن
حافظ علیہا کان لہ اجرہ مرتین۔ پس کسیکہ محافظت کند ومداومت نماید بران باشد مر اورا مزدوری دو بار دو چند
یک جہت آنکہ عمل است وبر ہر عمل اجر است دیگر بجہت محافظت بران بر خلاف پیشینیان۔ ولا صلوۃ بعدہا
حتی یطلع الشاہد۔ ونیست نماز بعد از صلوۃ عصر تا آنکہ طلوع کند شاہد۔ والشاہد النجم۔ وشاہد ستارہ است از جہت
حضور او در شب یا گواہی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است۔ رواہ مسلم۔ وعن معاویۃ قال
از معاویہ بن ابی سفیان گفت۔ انکم لتصلون صلوۃ لقد صحبنا رسول اللہ۔ بدرستی کہ شما میگزارید دو رکعت نماز را کہ بتحقیق
صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فما رأیناہ یصلیہما۔ پس ندیدیم ما آن حضرت را کہ میگزارد آن را۔ ولقد
نہی عنہما۔ وہر آئینہ بتحقیق نہی کردہ است از ان یعنی الرکعتین بعد العصر۔ مراد معاویہ باین نماز دو رکعت بعد از عصر را
وگزاردن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را در خانہ بود وتاویل آن در حدیث کریب گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ذر
قال وقد صعد علی درجۃ الکعبۃ۔ گفت ابوذر وحال آنکہ بتحقیق برآمدہ بود وے بر پایہ زینہ کعبہ کہ بوے در کعبہ بجہت
بلندی در می آمدند ووے الآن از چوب است بشکل منبر کہ زینہ ہا دارد ودر مقابل در کعبہ نزدیک بر فرش نہادہ اند
وہر دو طرف پایہا مثل پایہاے عراب ساختہ وچون خواہند کہ مردم را در کعبہ در آرند اورا کشیدہ متصل بباب سازند پس بر وے
بر آیند ودرون در آیند وچون فارغ شوند باز بجاے خودش کشیدہ بیارند واحتمال دارد کہ در آن زمان نیز این چنین بود یا طور دیگر
بود واللہ اعلم پس ابوذر رضی اللہ عنہ برین درجہ بر آمد وگفت۔ من عرفنی فقد عرفنی۔ کسیکہ شناسد مرا می شناسد مرا
براستگوئی وصدق لہجہ چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ سایہ نکرد آسمان وبرنداشت زمین راستگوتر از ابوذر۔ ومن لم
یعرفنی فانا جندب۔ وکسیکہ نمی شناسد مرا پس باید کہ بداند کہ من جندبم تا قرار گیرد واطمینان یابد دل وے
بصدق آنچہ روایت می کنم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر است

پس روایت کرد وے رضی اللہ عنہ گفت سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت لا صلوۃ بعد الصبح
حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن
آفتاب الا بمکۃ الا بمکۃ الا بمکۃ مگر بمکہ سہ بار مکرر فرمود و در بعض نسخ دو بار نیست رواہ احمد و رزین

باب الجماعۃ وفضلها اختلاف کردہ اند کہ جماعت سنت ست یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایہ
بعض گفتہ اند کہ فرض عین ست مگر بعذر و این قول امام احمد و داود و عطا و ابی ثور ست ایشان میگویند کسے کہ بشنود بانگ نماز
و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایہ است و طیبی گفتہ ظاہر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکہ جماعت
فرض کفایہ ست و اکثر اصحاب بر آنند و نزد بعض سنت مؤکدہ است در حکم واجب مذہب امام ابوحنیفہ و اصحاب او ہمین ست
و شیخ ابن ہمام نقل کردہ کہ اکثر مشائخ ما برین اند کہ جماعت واجب ست و تسمیہ او بسنت بجہت آن ست کہ ثبوت وجوب آن
بسنت است و در بدائع گفتہ کہ واجب ست بر ہر عاقل و بالغ کہ معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر نیابد
جماعت واجب نیست گشتن در مسجد ہای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنہا بگزارد ہم نیکوست
و قدوری گفتہ کہ اہل و عیال خود را جمع کند و در خانہ بجماعت بگزارد و نیز اختلاف کردہ اند کہ جماعت در مسجد حی افضل است
یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشد اختیار کند اقدم را و اگر ہر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزاردہ شدہ اند وید
تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب آمدہ ہست نرود و اگر نہ در آمدہ است برود و اتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط میگردد و از جملہ
اعذار مرض ست و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعیفے کہ نتواند بدان راہ رفت و کوری نزد
ابی حنیفہ و بعض گفتہ اند باتفاق و باران و گل و لاے و سختی سرما در قول صحیح و در روایت ابی یوسف گفت پرسیدم
ابوحنیفہ را از حضور جماعت در گل و لاے فرمود بہتر آن ست کہ ترک نکند و امام محمد حدیثے روایت کردہ کہ اذا ابتلت

النعال فالصلوۃ فی الرحال

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الجماعۃ تفضل صلوۃ الفذ
نمازے کہ بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازے کہ تنہا بگزارند بسبع وعشرین درجۃ بہ بیست و ہفت پایہ
و فذ بفتح فا و تشدید ذال معجمہ یعنی فرد و تنہا و در روایتے بخمس وعشرین آمدہ یعنی بہ بیست و پنج و گفتہ اند کہ در اکثر
روایات بیست و پنج آمدہ است مگر در حدیث ابن عمر آمدہ کہ بیست و ہفت است شاید کہ نخست بیست و پنج وحی شد
پس از آن زیادہ کردہ شد تفضلا و امتنانا و نیز احتمال ست بتفاوت حال صلوۃ و مصلی ست یا بیست و ہفت در جہریہ
و بیست و پنج در سریہ و بعض گفتہ اند کہ در ذکر قلیل و کثیر منافات نیست [illegible] و عدد قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است
در آنکہ این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد ست یا عام بعض گفتہ اند کہ مخصوص بجماعت در مسجد ست و بر [illegible]
عدد موکول بعلم شارع است کہ حکمت آن برو بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات در ان ذکر کردہ اند واللہ اعلم

متفق علیہ — وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت
آن حضرت — والذی نفسی بیدہ — سوگند بآن کسے کہ بقبضہ نفس من در دست قدرت اوست — لقد ہممت ان آمر بحطب
فیحطب — بتحقیق آہنگ کردم کہ امر کنم بجمع کردن ہیزم پس جمع کردہ شود ہیزم — ثم آمر بالصلوۃ فیؤذن لہا — پس امر کنم
باذان گفتن برائے نماز پس اذان گفتہ شود مراورا — ثم آمر رجلا فیؤم الناس — پس امر کنم مردے را بامامت کردن مردم را
پس امامت کند ایشان را — ثم اخالف الی رجال — پس بیایم بسوے مردانے کہ حاضر نشدہ اند برائے نماز تا بگیرم ایشان را
ناگہان یا معنی این است کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوۃ با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوے
آن مردان برائے معاقبت و تعذیب ایشان — وفی روایۃ لا یشہدون الصلوۃ — و در روایتے این زیادت مذکور است
کہ الی رجال لا یشہدون الصلوۃ مخالفت کنم بسوے مردانے کہ حاضر نمی شوند نماز را و اگر مذکور نیست ہم مراد است چنانکہ در ترجمہ
ظاہر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ جمعہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام است — فاحرق علیہم
بیوتہم — پس بسوزم بر ایشان بمبالغہ خانہ ہائے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان دران و در حدیث مبالغہ است در اہتمام
تعذیب جماعہ کہ حاضر نمی شوند بجماعت کہ آن حضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگرے را خلیفہ میگیرد و خود
بتحریق آن جماعت مشغول میشود — والذی نفسی بیدہ لو یعلم احدہم انہ یجد عرقا سمینا — و بخدا سوگند اگر بداند یکے از ایشان
کہ می یابد استخوان فربہ را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانے کہ گرفتہ شدہ است از وے گوشت و بعض گفتہ اند کہ عرق استخوان
با گوشت و اگر گرفتہ شود از وے گوشت آن را عراق گویند بضم عین — او مرماتین — بکسر میم و فتح آن — حسنتین —
یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند را نیکو اند در نظر حرص و طمع و دنائت ہمت وے و بعض مرماتین را تفسیر بہ گوشت پارہ
کردہ اند — لشہد العشاء — ہر آئینہ حاضر میگردد نماز عشا را بیان دنائت ہمت وے میکند کہ برائے این چنین اخس حقیر دنیاوی
حاضر می آید و برائے ثواب آخرت و حصول قرب درگاہ حق نمی آید از سبب بے ہمتی و بے خردی — رواہ البخاری ولمسلم نحوہ —

وعنہ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل اعمی — و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آمد آن حضرت را مردے نابینا
بعض گفتہ اند مراد ابن ام مکتوم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ در بعض روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعض گفتہ غیر
اوست — فقال — پس گفت آن مرد — یا رسول اللہ انہ لیس لی قائد یقودنی الی المسجد — بدرستی کہ شان این است
کہ نیست مرا کشندہ یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوے مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکہ سوق راندن
از پس — فسال رسول اللہ — پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — ان یرخص لہ — کہ رخصت دہد
او را و تکلیف نکند حضور مسجد را — فیصلی فی بیتہ — پس بگزارد آن مرد نماز در خانہ خود و بمسجد نیاید — فرخص لہ — پس رخصت کرد
آن حضرت مراورا — فلما ولی دعاہ — پس ہرگاہ کہ پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را — فقال ہل تسمع النداء بالصلوۃ —
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برائے نماز یعنی میشنوی اذان را — قال نعم — گفت آرے می شنوم اذان را

قال فاجب۔ فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان
رواه مسلم۔ وعن ابن عمر انه اذن بالصلوٰة۔ بضم همزه وکسر ذال مشدده و بفتح همزه وفتح ذال هر دو روایت آمده بر
وجه اول معنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد نزدیک وے برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت
ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث همین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر می شود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بهر تقدیر
اذان واقع شد برای نماز۔ فی لیلة ذات برد وریح۔ در شبی که خداوند سرما و باد بود۔ ثم قال۔ پس گفت موذن
یا ابن عمر در اذان۔ الا صلوا فی الرحال۔ آگاه باشید و بدانید بگزارید نماز در مکانها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با او
از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با او است در سفر و در وی نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد۔ ثم قال ان رسول الله
پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد ومطر یقول۔ بود آن حضرت
که امر می کرد مؤذن را وقتی می بود شبی خداوند سرما و باران که بگوید۔ الا صلوا فی الرحال۔ ازینجا معلوم شد که باد
و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آن است که امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد که مفید رخصت است
و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت۔ متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوٰة۔ چون نهاده شد طعام یکی از شما و برپا کرده شد نماز و تکبیر آورده شد
فابدؤا بالعشاء۔ پس آغاز کنید بطعام۔ ولا یعجل۔ بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز
حتی یفرغ منه۔ تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آن است
که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز نیز در صورت دو هم بود و ظاهر آنست
که امر بابتداء بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا بنا بر گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد۔ وکان ابن عمر
یوضع له الطعام وتقام الصلوٰة۔ و بود ابن عمر رضی الله عنهما که نهاده می شد برای وے طعام و تکبیر آورده می شد
برای نماز۔ فلا یاتیها حتی یفرغ منه۔ پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ می شد از طعام۔ وانه لیسمع قراءة الامام۔
و بدرستی که ابن عمر هر آئینه می شنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است
بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وے ناشی از کمال استقامت و تمکین است۔ متفق علیه۔ وعن عائشة
رضی الله عنها۔ انها قالت سمعت رسول الله۔ روایت است از عائشه که وے گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی الله
علیه وسلم یقول۔ میگفت۔ لا صلوٰة بحضرة طعام۔ نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام۔ ولا هو یدافعه
الاخبثان۔ و نه در حالے که وے یعنی مصلی مدافعت میکنند وی را دو چیز پلید یعنی بول و غائط که موجب نقصان وضو
و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون رود بگزارد چنانکه هست [illegible]
رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا صلوٰة الا المکتوبة۔ چون اقامت

کرده شده نماز پس جائز نیست که نماز فرض خواه شروع در نفل کرده باشد مانند - رواه مسلم - و از اینجا معلوم می گردد
که سنت فجر چون تکبیر سر آورده شد مقید نشود بلکه مورث فضیلت امام کند بجماعت در آید باین قائل است شافعی و نزد ما اگر داند
که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد و پس از آن در آید اما در مسجد نگزارد و در صف جماعت از جهت امکان جمع
هر دو فضیلت اما اگر ترسد فوت هر دو رکعت باشد بجماعت در آید که ثواب جماعت عظیم تر است و شیخ ابن الهمام گفته است
که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و در قول محمد
اعتبار نماز را چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند
آن را پس از امام کرده و شروع و واجب گردد و قضا بعد از تمام کردن نماز در فجر کرده است آن را امام سرخسی که این شروع است
در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل قصد استثنا عنه است اگر چه بقصد اداء آن بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب
مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه نماز ...
و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته باشند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل گزارند
با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخن هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام
شریف متردد و متحیر بود و تاره تاره عمل بیکی ازین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ می نمود و مذهب را نخود ...
و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیب نهاده
بر همان باشید و وحدت و جهت از دست ندهید ایشان دانند که قرار داده اند پس امر شیخ بر همین طریق یقین و ...
و از تذبذب برآمد. **وعن ابن عمر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استأذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها -
وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن
بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در زمانی است که مشتمل نیست و چیزی بر آید ...
و زینت و دیدن زنان نکرده است بر آمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زمان و ظهور بدعت آن از زنان ... شریف بوده
و احتیاج نیست بدان و دیدن زنان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و تسهیل زنان او ... - متفق علیه -
وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت است از زینب که زن
عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده است از روی زوج و سعد ابو سعید خدری و ابوهریره و عائشه گفت
مارا آن حضرت - اذا شهدت احداکن المسجد فلا تمس طیبا - چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی
خوشبو را - رواه مسلم - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا
تشهد معنا العشاء الآخرة - هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشاء را و بخور بضم ... وقت نماز گرفتن ...
سوختن و بفتح بآن چیزی که او را میسوزند و دود او را میگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد عشاء آخره

نماز عشا ست وقید آخره برای آن ست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشای آخره جهت آن ست
که وقت تاریکی ست و توقع فتنه در وی بیشتر و نزدیکتر ست نه برای تخصیص حکم و حصر آن در وی - رواه مسلم -

الفصل الثانی - عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد
وبیوتهن خیر لهن - منع نکنید زنان خود را از مسجدها یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع مکنید ولیکن اگر در خانه نماز گذارند بهتر و خانهای ایشان
بهتر ست مر ایشان را - رواه ابوداود - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة
فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها - نماز زن در درون خانه اش فاضلتر ست از نماز وی در حجره اش حجره در صحن
بمعنی ناحیه و بمعنی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از زین العرب منقول ست که مراد بحجره حجره ای است
که در های خانه ها بسوی او ست و صحن . و فی این معنی همان صحن خانه است - وصلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها
فی بیتها - و نماز زن در مخدعش فاضل ست از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح
دال خانه درون خانه که نهاده می شود در وی اشیای نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی زن هر چند پنهان تر و درون تر نماز گزارد
بهتر و مناسب تر - رواه ابوداود - وعن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابوهریره که شنیدم
محبوب خود را که ابو القاسم ست و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب - صلی الله علیه وسلم یقول میگفت - لا تقبل
صلوة امرأة تطیبت للمسجد - پذیرفته نمی شود نماز زنی که خوشبوی کرده است برای در آمدن بمسجد حتی تغتسل غسلها
من الجنابة - تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند بقصد و شستن بدن ست از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارت ست
بآنکه طیب برای در آمدن در مسجد هرگاه که مهیج و مهیج شهوت ست در حکم جماع ست و لهذا تفسیر کرده آن را بزنا و طیبی گفته
که این بر تقدیری ست که طیب تمام بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید - رواه ابوداود
وروی احمد والنسائی نحوه - وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عین زانیة -
هر چشم که نظر بکند بشهوت و زن با مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنای چشم - وان المرأة اذا استعطرت فمرت
بالمجلس - و بدرستی که زن چون بوی خوش بکار برد پس بگذرد بمجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را با ایشان نماید بطلب شهوت
فهی کذا وکذا - پس آن زن چنین و چنین ست یعنی زانیه - رواه الترمذی ولابی داود والنسائی نحوه - وعن ابی بن کعب
قال صلی بنا رسول الله - نماز گزارد با ما پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم یوما - روزی - الصبح - نماز بامداد را - فلما سلم
قال اشاهد فلان - پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس نام شخصی را برد - قالوا لا - گفتند حاضر نیست
قال - باز گفت - اشاهد فلان - نام کسی دیگر را برد - قالوا لا - این بار نیز گفتند حاضر نیست - قال ان هاتین الصلوتین
اثقل الصلوات علی المنافقین - فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نماز هاست بر منافقین و فهم [illegible]
بقرینه حال بود یا بعلم سابق بدان دانستند و از اینجا مفهوم می گردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق والله اعلم

ولو یعلمون ما فیهما لاتیتموهما ولو حبوا علی الرکب - واگر بدانید آنچه ثواب که در گزاردن این دو نماز است هر آئینه بیائید
این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان وخیزان وحبو در اصل بر دستها وزانوها راه رفتن وبعضی گفته بر دستها
وشکم رفتن وفی الصراح حبو خیزیدن کودک - وان الصف الاول علی مثل صف الملائکة - وبدرستی که صف اول از نماز
صف فرشتگان است در فضل وشرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده می باشند - ولو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه - واگر بدانید
که چیست فضیلت صف اول هر آئینه شتابی بکنید ومی شتافتید در یافتن آن ورسیدن بدان - وان صلوة الرجل مع الرجل
ازکی من صلوته وحده - وبدرستی که نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر وگوارنده تر وفاضل تر است از گزاردن وی تنها
وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل - ونماز وی با دو مرد فاضل تر است از نماز وی با یک مرد - وما کثر فهو احب
الی الله تعالی - وهر چه بسیار است از جماعت پس آن دوست وپسندیده شده تر است بسوی خدا وبیشتر است از روی
ثواب - رواه ابوداود والنسائی - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة
ولا بدو لا تقام فیهم الصلوة - نیست هیچ سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمی شود در میان ایشان یعنی بجماعت - الا قد استحوذ
علیهم الشیطان - مگر آنکه چیره می گردد وغالب می آید بر ایشان شیطان - فعلیک بالجماعة - پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را
فانما یاکل الذئب القاصیة - زیرا که می خورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه وجدا گشته وبعضی گفته اند که این حدیث دلالت دارد
بر بودن جماعت فرض کفایة فافهم - رواه احمد وابوداود والنسائی - وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر - کسی که بشنود بانگ نماز را یعنی بانگ دهنده را واز پیروی کردن آن
ومسجد حاضر آمدن هیچ عذری وبهانه - قالوا - گفتند حاضران یعنی صحابه در میان کلام آن حضرت که - وما العذر - وچیست عذر
که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور می توان داشت - قال خوف - فرمود ترس یا آفت یا زیان از دشمن یا درنده ومثال
آن - او مرض - یا بیماری وضعفی که بوجود آن نمی تواند آمد - لم تقبل منه الصلوة التی صلی - قبول کرده نمی شود آن نماز که
گزارده است بی جماعت اگرچه درست بود این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا بر تاکید ومبالغه در سنت
بودن تمام بیان والله اعلم - رواه ابوداود والدارقطنی - وعن عبد الله بن ارقم صحابی است اسلام آورد سال
فتح وکاتب وحی بود وکاتب ابوبکر وعمر بود وتولیت بیت المال می کرد برای عثمان بعد از آن استعفا نمود از آن -
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت - اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم
الخلاء - وقتی که برپا کرده شود نماز وتکبیر آورده شود ویابد یکی از شما حاجت رفتن در جای بول یا غائط
بطریق مدافعت - فلیبدأ بالخلاء - پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت گردد جماعت چه طهارت
وتکمیل آن اهم واقدم است از جماعت - رواه الترمذی وروی مالک وابوداود والنسائی نحوه - وعن ثوبان
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن - سه خصلت است که حلال نیست هیچ کسی را که کند آنها را

ونزد ائمہ دیگر اعادہ کند البتہ ونزد امام احمد اگرچہ بجماعت گزاردہ باشد ونزد احادیث نہی مقدم وراجح ست از جہت
زیادت قوت وصحت آن واز جہت آنکہ محرم مقدم ست بر مبیح یا محمول ست بر ما قبل النہی از جہت جمع بین الادلہ ودر بعض
احادیث استثنائے مغرب نیز ورود یافتہ است واللہ اعلم۔ **وعن ابی الشعثاء**۔ بفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ
وثاء مثلثہ ومد۔ قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیہ۔ ابو الشعثاء کہ از ثقات تابعین ست گفت بیرون آمد مردے از مسجد
بعد از آنکہ اذان گفتہ شد در مسجد۔ فقال۔ پس گفت۔ ابو ہریرۃ اما ہذا فقد عصی ابا القاسم۔ اما این مرد پس بتحقیق گناہ کرد ابو القاسم را
صلی اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم۔ **وعن عثمان ابن عفان** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرکہ
الاذان فی المسجد۔ کسے کہ دریابد او را بانگ نماز در مسجد۔ ثم خرج لم یخرج لحاجۃ۔ پس بیرون آید در حالے کہ بیرون نیامدہ است
برائے کار ضروری۔ وہو لا یرید الرجعۃ۔ و وے نمی خواہد باز آمدن را در مسجد۔ فہو منافق۔ پس وے منافق ست
و جہت نفاق او گو بہر دو روایت ست۔ رواہ ابن ماجہ۔ **وعن ابن عباس** عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع
النداء فلم یجبہ فلا صلوۃ لہ۔ کسے کہ شنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد نیاید پس نیست نماز مر او را۔ الا من عذر۔
مگر از جہت عذرے از اعذار کہ مانع حاضر شدن شود۔ رواہ الدارقطنی۔ **وعن عبد اللہ ابن ام مکتوم** صحابی ست مشہور
کہ اعمی بود۔ قال گفت یا رسول اللہ ان المدینۃ کثیرۃ الہوام والسباع۔ بدرستی کہ مدینہ بسیار است در وے گزندہا
و درندہا۔ وانا ضریر البصر۔ ومن نابینا ام۔ فہل تجد لی من رخصۃ۔ پس آیا می یابی برائے من رخصتے در دین و آسانی
کہ روا داری برائے من عدم حضور جماعت۔ قال ہل تسمع حی علی الصلوۃ حی علی الفلاح۔ فرمود آن حضرت آیا می شنوی
این کلمات را کہ دعوت اند بنماز و بشارت ست بہ پرہیزگاری و دریافت مقصود وغرض شنیدن اذان ست و تخصیص این دو کلمہ باین
جہت ست کہ آن دعوت ست۔ قال نعم۔ گفت عبد اللہ آرے می شنوم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فحی ہلا۔ پس اجابت کن بیا
ولم یرخص۔ و رخصت نکرد گفتہ اند حی ہلا کلمہ ایست کہ در مقام حث و استعجال استعمال کنند نہادہ شدہ بجائے اجب و اقبل
نوشتہ بمعنی بیا و بشتاب و این لفظے ست مرکب از حی و ہلا و ہر دو کلمہ تعجیل اند و چون وقف کنی حی ہلا گوئی و روا بود
کہ در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی ہلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشتہ۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔
وعن ام الدرداء قالت۔ گفت ام درداء کہ زوجہ ابو الدرداء است۔ دخل علی۔ درآمد بمن۔ ابو الدرداء
وہو مغضب۔ وحال آنکہ وے در غضب در آوردہ شدہ است و خشمگین ست۔ فقلت ما اغضبک۔ پس گفتم من چہ چیز
در غضب در آوردہ ترا و باعث خشم تو چیست۔ قال۔ گفت ابو الدرداء۔ واللہ ما اعرف من امر محمد شیئا
سوگند می خورم بخدا نمی شناسم از کار امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم چیزے را۔ الا انہم یصلون جمیعا۔ مگر آنکہ ایشان
نماز میگزارند بجماعت یعنی و آن را نیز ترک میکنند۔ رواہ البخاری۔ **وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمۃ**۔ بفتح حاء
مہملہ وسکون مثلثہ۔ قال ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فقد سلیمان بن ابی حثمۃ فی صلوۃ الصبح۔ گفت کہ عمر

يأتوا المساجد — روايت ميكند مجاهد كه از علماى تابعين و قراى ايشان و اعلام دين ست از ابن عمر كه آن حضرت گفت
بايد كه منع نكند هيچ مردى كسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غير ايشان از آمدن ايشان به مسجدها
فقال ابن لعبد الله بن عمر — پس گفت پسرى كه مر عبد الله بن عمر را بود كه همان بلال باشد ليكن درين حديث مبهم آورد
و تعيين اسم نكرد — فانا نمنعهن — پس ما البته منع ميكنيم ايشان را يعنى زنان را كه مساجد روند — فقال عبد الله احدثك عن رسول الله —
حديث ميكنم من ترا از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و تقول هذا — و ميگوئى تو اين سخن — فما كلمه عبد الله حتى مات — پس كلام نكرد
آن پسر را عبد الله تا آنكه مرد عبد الله با آن پسر و درين حديث هجران ولد ست از جهت ترك سنت — رواه احمد —

باب تسوية الصف

مراد به تسويه صف آن ست كه متصل بايستند و در ميان فرجه نگذارند و پس
و پيش نايستند و هموار بايستند و اگر صفوف متعدد باشند پر سست و احد قيام نمايند و در رنگها خلل و فتور كه به در ميان ايشان
برابر باشند و رعايت ترتيب نمايند و اين از آداب ظاهر ست كه ترك آن موجب اختلال احوال باطن ست كما قالوا
الظاهر عنوان الباطن چنانكه در حديث بيايد كه برابر بايستيد و اختلاف نكنيد تا مختلف نگردد دلهاى شما چنانكه
شرح آن كرده شود

الفصل الاول

عن النعمان بضم نون — بن بشير بفتح با و كسر شين از صغار صحابه است تولد او بر سر
چهارده ماه از هجرت ست و وى اول مولودى ست در انصار بعد از هجرت چنانكه عبد الله بن زبير اول مولود ست
از مهاجرين و در وفات آنحضرت هشت ساله بود نسبت به وى اهل مدينه ميگويند كه ويرا از آنحضرت سماع نيست و اهل عراق
صحيح ميدارند سماع او را — قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوى صفوفنا — بود آن حضرت كه برابر ميكرد صفهاى
ما را يعنى در نماز — حتى كانما يسوى بها القداح — تا آنكه گويا برابر ميكرد بآن صفوف قداح را قداح جمع قدح بكسر قاف چوب تير
پيش از آنكه پر و پيكان نشانند و بعد از پر و پيكان نشاندن سهم خوانند و آن مثل ست در راستى و همواری كه بوى تيرها را
راست و هموار گردانند. و درينجا مبالغه است كه صف ها را مشابه راست و برابر ميكرد كه تيرها را بوى راست و هموار توان كرد
و بعض شارحان گويند اينجا عبارت مقلوب ست و معنى آن ست كه گويا برابر ميكند آنها را بقداح — حتى راى انا قد عقلنا
عنه — تا آنكه ديد و دانست آن حضرت كه ما به تحقيق فهميديم و آموختيم از قول و فعل وى اين سنت و اين ادب را
در نماز — ثم خرج يوما فقام — پس بيرون آمد آن حضرت روزى از خانه پس بايستاد — حتى كاد ان يكبر — تا آنكه نزديك
بود كه تكبير گويد براى احرام — فراى رجلا باديا صدره من الصف — پس ديد مردى را كه ظاهر و بيرون ست سينه
آن مرد از صف — فقال عباد الله لتسون صفوفكم — پس گفت اى بندگان خدا هر آئينه بايد كه برابر و هموار كنيد شما صفهاى
خود را — او ليخالفن الله بين وجوهكم — يا آنكه به تحقيق مخالفت مى اندازد خداى تعالى در ميان دلهاى شما چنانكه
در حديث ابى مسعود بيايد كه اختلاف نكنيد كه مختلف گردد دلهاى شما و آن بسبب اين ست كه در اختلاف و تقدم و تفوق

بعض بر بعض تنافر قلوب وحدوث کینہ ووحشت وآثار عداوت ست وشاید کہ آن منجر گردد باختلاف کلمہ ودین
واختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت وامتثال امر خدا ورسول او وطریان ظلمت وکدورت ست بر قلوب کہ سرایت
میکند بظواہر با وجود آنکہ شاید در وے سرے وخاصیتے باشد در حدوث اختلاف چنانکہ از سیاق احادیث
ظاہر می گردد وبعض گویند مراد بمخالفت وجوہ آن ست کہ بگرداند او را خداے تعالےٰ بجانب پشتہا یا مسخ کند بصورت
بعض حیوانات چنانکہ در مخالفت امام واقع شدہ است کہ نمی ترسد آنکہ بردارد سر پیش از امام کہ بگرداند سر او را مانند
سر حمار۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس** قال اقیمت الصلوٰۃ فاقبل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوجہہ۔ تکبیر گفتہ شد
براے نماز پس روے آورد بما والتفات کرد بجانب ما بروے مبارک خود پیغمبر خدا۔ فقال۔ پس گفت۔ اقیموا
صفوفکم وتراصوا۔ راست گردانید صفہاے خود را ومتصل بایستید تا در میان فرجہ نماند چنانکہ سنگہا وخشتہاے
بنا بیکدیگر متصل می نشینند ودر تمام نماز ہم برین حال باشید واز ان غافل نشوید۔ فانی اراکم من وراء ظہری۔ پس
بدرستی کہ من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز ودر نماز نورانیتے خاص حاصل می شد کہ بدان منکشف
میگردید وتحقیق این معنی سابقاً گذشتہ است۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این را بخاری۔ وفی المتفق علیہ۔
ودر حدیثے متفق علیہ این چنین آمدہ است کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اتموا الصفوف۔ تمام کنید صفہا را۔ فانی
اراکم من وراء ظہری۔ واتمام صفوف یا بمعنی تسویہ آنہا ست یا بمعنی آنکہ تا صف اول تمام نشود صف دوم
نسازند وبہتر آن ست کہ شامل ہر دو معنی ارادہ نمایند **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان
تسویۃ الصفوف من اقامۃ الصلوٰۃ۔ برابر سازید صفہاے خود را زیرا کہ تسویہ صفوف از جملہ اقامت نماز ست
کہ امر کردہ شدہ است بدان ومدح کردہ شدہ است در آیات کثیرہ مثل یقیمون الصلوٰۃ واقیموا الصلوٰۃ والمقیمین الصلوٰۃ
وغیر آن وگفتہ اند کہ در ہر موضع کہ مدح کردہ شدہ است صلوٰۃ وفاعل را بآن اقامت ست واما اہل صلوٰۃ گاہے ذم
بدان نیز آمدہ مثل فویل للمصلین الذین ہم عن صلاتہم ساہون۔ متفق علیہ۔ این حدیث در بخاری ومسلم ہر دو ست۔
الا ان عند مسلم۔ مگر آن ست کہ نزد مسلم بجاے لفظ من اقامۃ الصلوٰۃ۔ من تمام الصلوٰۃ۔ واقع شدہ وحاصل معنی
ہر دو عبارت یکے ست۔ **وعن ابی مسعود الانصاری** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح مناکبنا
فی الصلوٰۃ۔ روایت ست از ابی مسعود انصاری کہ از مشاہیر صحابہ است سواے ابن مسعود رضی اللہ عنہما گفت
بود آنحضرت کہ مسح میکرد کتفہاے ما را در نماز وبدست برابر وہموار می ساخت آنہا را وتسویہ میکرد صفہاے ما را۔
ویقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم۔ برابر شوید وموافق باشید واختلاف نکنید پس مختلف گردد دلہاے
شما شرح این گذشت۔ لیلنی بحذف یا وتخفیف نون ودر بعض نسخ لیلینی بثبوت یا ونون تاکید وبعض روات بثبوت یا
وسکون وے نیز روایت کردہ اند وگفتہ اند کہ این غلط ست وصواب آن ست کہ صحیح ست ولیکن نادر ست۔

منکم اولو الاحلام والنهی - بیان ترتیب صفوف میکند و میفرماید که متصل شوند مرا و در صف اول بایستند خداوندان خرد و
عقل و احلام جمع حلم است بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم خودداری نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند
باعتبار آنکه مروکات جمیع حلم دارند یعنی خرد است مانع و نهی بضم نون و فتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی ناهی ست مرد را
از کار ناشایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلاء اهل عقل و فضل آن ست که تا یاد گیرند کیفیت
صلوة و احکام آن را و برسانند باست - ثم الذین یلونهم - پس آن کسانی که قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان
و نهما نزدیک به بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند - ثم الذین یلونهم - پس آن کسانی که نزدیک و متصل اند بایشان
چنانکه خناثی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین نیست که بعد از وی صف نسا خواهد بود - قال - گفت
ابن مسعود - فانتم الیوم اشد اختلافا - پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و از سبب ترک تسویه
صفوف و عدم امتثال امر شارع ست - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلنی
منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلاثا - درین حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار
خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه نساء ذکر نکرده از جهت تعیین آن و ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردان
بعد از وی صف صبیان بعد از وی صف نساء و ذکر نکرده صاحب هدایه خناثی را و شیخ ابن الهمام گفته است که صف خناثی
میان صبیان و نساست و همچنین ست در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین ست چنانچه در شرح شیخ مذکور است -
وایاکم و هیشات الاسواق - و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد
اختلاط با اقران با صبیان و ذکور با اناث ست چنانچه مشاهده میشود در اسواق یا مراد آن ست که دور باشید از بازارها
و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال با من و صف اول و بعضی گفته اند معنی حدیث
آن ست که حذر کنید از تکرار رفتن در بازارها و در مواضع که مانع آید از حضور قلب بکثرت اصوات کذا و هیشات
جمع هیشه است و هوشه بمعنی فتنه و تهیج و اضطراب و هیج باعث اختلاط نیز آید - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری
قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تاخرا - گفت دید آن حضرت در یاران خود پس ماندگی را یعنی در
صفوف صلوة یا در اخذ علم و طلب فرید و بر وجه اول معنی قول وی - فقال لهم تقدموا - پس گفت مر ایشان را پیش آیید
و در صف سابق بایستید - وائتموا بی - و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید - ولیأتم
بکم من بعدکم - و باید که اقتدا کنند شما را تابعان تا بینند شما را کسانی که پس شما ایستاده اند زیرا که صف پسین متابعت
پیشین میکنند و افعال او را دیده میکنند و آنها که سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی
و اسبق و اسرع اند در اتباع وی - ولا یزال قوم یتاخرون حتی یؤخرهم الله - همیشه باشند قومی که پس میمانند از صفوف
تا آنکه پس می افگند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل و رحمت خود و بر وجه ثانی پیشتر شوید در علم و بیاموزید از من [illegible]

علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید در من با آنچه با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم
و ما تأخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و جد و جهد و طلب یا این بیان تقدم و قرب و طلب است یعنی تقدم نمایید در طلب همچنانست
که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران
که از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران است که ایشان نیز در طلب و تحصیل متابعت شما کنند و هر که دور افتاد
از طلب و سستی کرد دوران دور افتاد از مرتبه قرب و وصول شعر تو راه نرفته ازان منه نوری و نی و رنه گیرد این
در کرم نکشوده هر قدر که توانید تقصیر نکنید بیت اندرین ره گران چنان نکنی و دست و پا بزن ...
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است ولیکن بعض محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب
قرب و کمال است ولیکن خصوصیت نسبت بآن والله اعلم - رواه مسلم - وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله
گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فرآنا حلقا - پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر جنسی با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه بفتح حا و سکون
لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این است و بعضی گفته اند بفتح حاست مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده
و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علما لغت آن را انکار کرده اند - فقال ما لی اراکم عزین - چیست مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته
انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت آنهاست و وحشت موثر
در آن است و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه جمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق در جمعه بود در وقت خطبه
یا پیش از نماز - ثم خرج علینا - پس بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال الا تصفون کما تصف الملائکة عند ربها -
پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای طاعت و این
در نماز خواهد بود - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله کیف تصف الملائکة عند ربها - چگونه صف می بندند فرشتگان نزد
پروردگار خود - قال یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف - گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته
بیکدیگر می ایستند در صف اگر گویی صف نخستین یکی خواهد بود جمع آوردن چه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه هر جا در
آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند - رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها - بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست
و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست - و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها - و بهترین صفهای زنان پسین
آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف بندند و مقدم باشند بر صف
زنان و زنان پس متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقول عن یمینه اعتدلوا سووا صفوفکم - بود آن حضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر
کنید صفهای خود را - وعن یساره اعتدلوا سووا صفوفکم - و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت
اهتمام و احتیاط در آن - رواه ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم
الینکم مناکب فی الصلوٰة - بهترین شما کسانی اند که نرم ترست شانهای ایشان در نماز این را بجنبید و معنی گفته اند
یکی آنکه منقاد و نیست مر کسی را که گفت او را که بیرون برآمده است از صف پیش و پس کشند تا برابر گردد و صف بعضی گفته اند
که اگر یکی خواهد که در صف در آید منع نکنند او را و کنار دهند که در آید خصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن در آید و گویند
که این کنایت است از سکون و خشوع و سکینه و وقار است - رواه ابوداود

الفصل الثالث - عن انس قال کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت استووا
استووا استووا - سه بار که برگیرید راست و درست بایستید در صف نماز - فو الذی نفسی بیده انی لاراکم من خلفی
کما اراکم من بین یدی - پس سوگند بخدای که جان من در دست قدرت اوست بدرستی که من می بینم شما را از پس خود
چنانکه می بینم شما را از پیش خود - رواه ابوداود - وعن ابی امامة - بضم همزه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول - بدرستی که خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول - قالوا گفتند
یا رسول الله وعلی الثانی - و بر ثانی نیز یعنی بگو با صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقین میگویند بجهت تلقین
میکند متکلم را که عطف کن و این را نیز ذکر کن - قال - گفت آن حضرت در برابر ایشان - ان الله وملائکته یصلون علی الصف
الاول - باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد - قالوا باز گفتند صحابه - یا رسول الله وعلی الثانی
قال - باز گفت آن حضرت - ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول الله وعلی الثانی قال وعلی الثانی -
بار سوم گفت وعلی الثانی تا آنکه با التماس آن حضرت درین مرتبه ملحق شد با شمول صف ثانی بصف اول و دریافت فضیلت
و معلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول - وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن حضرت سووا صفوفکم
برابر سازید صفهای خود را - وحاذوا بین مناکبکم - و راستی و برابری کنید میان شانها کسب خود - ولینوا فی ایدی
اخوانکم - و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت یعنی اول که در حدیث ابن عباس گذشت مناسب است
ولینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف است - وسدوا الخلل - و پر کنید رخنه صف را -
فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف - زیرا که بدرستی که شیطان در می آید در میان شما در رنگ حذف -
یعنی اولاد الضان الصغار - ایشان بچه های کوچک میش را که حذف خوانند - رواه احمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان -
پس نگذارید فرجه های شیطان - ومن وصل صفا وصله الله - و کسی که بپیوندد صف را و متصل سازد بپیوندد او را

خدا از فضل و رحمت خود۔ ومن قطعه قطعه الله۔ و کسے که ببرد و رخنه کند دران ببرد او را خدا و دور اندازد او را از مقام قرب و رحمت و کرامت۔ رواه ابوداود۔ روایت کرد این حدیث را ابوداود۔ وروی النسائی منه قوله۔ و روایت کرده است نسائی از این حدیث قول او را۔ ومن وصل صفا الی آخره۔ و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت نکرده۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام۔ بگردانید امام را میان خود چنانکه بایستید پس و دست راست او و چپ او۔ وسدوا الخلل۔ و ببندید فرجه را۔ رواه ابوداود۔ وعن عائشة قالت قال رسول الله۔ روایت است از عائشه رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لایزال قوم یتأخرون عن الصف الاول۔ همیشه بوند گروهے که پس می افتادند از صف پیشین و طلب نمیکردند پیشی را در مقام فضل و ثواب۔ حتی یؤخرهم الله فی النار۔ تا آنکه پس اندازد خدا ایشان را و متأخر گرداند مرتبه ایشان را و اندازد در آتش دوزخ۔ رواه ابوداود۔ وعن وابصة بکسر باے موحده و بعد ازان صاد مهمله۔ بن معبد۔ بفتح میم و سکون عین مهمله او را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع و گرمان بود نزول کرد کوفه را بعد ازان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در انجاست۔ قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده۔ دید آن حضرت مردے را که میگزارد نماز پس صف پیشین تنها۔ فامره ان یعید الصلوة۔ پس امر کرد او را که باز گزارد نماز را بجهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل می گردد نماز تنها گزارد پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضے از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را و گفته که هیچ کس باشند از براے تحصیل سه صف که مستحب ست در ان و بخلاف زن که پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیرے ست که تمام نماز خلف صف تنها گزارد اما اگر احرام خلف صف بندد و بعد ازان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم گردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گزار در پهلوے امام بر دست چپ همین ست۔ رواه احمد والترمذی وابوداود وقال الترمذی هذا حدیث حسن۔ و ابن حبان و حاکم آن را تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکند لاصلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمال ست

باب الموقف

باب الموقف۔ باب در بیان جاے ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستد یا در پهلو یا جانب راست یا چپ

الفصل الاول

الفصل الاول۔ عن عبد الله بن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة۔ گفت ابن عباس شب گذرانیدم در خانه خاله خود میمونه که یکے از ازواج مطهره است۔ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی۔ پس برخاست آن حضرت که نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوے آن حضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم۔ فقمت عن یساره۔ پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی۔ فاخذ بیدی من وراء ظهره۔ پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت

خود۔ فجعلنی کذٰلک من وراء ظهره الی الشق الایمن۔ پس بگردانید مرا بجانب یمین یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب
دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد ونموده باشد گردانیدن را وکذٰلک اشارت باین حالت ست چنانچه
عادت ست در امثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند تا فهم بیفتد۔ متفق علیه۔ وعن جابر
قال قام رسول الله۔ روایت ست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیصلی۔ تا بگزارد نماز را ظاهر در نماز
شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود واحتمال نماز دیگر هم دارد که گاهے بجماعت واقع می شد۔ فجئت حتی
قمت عن یساره۔ پس آمدم تا ایستادم از جانب چپ آن حضرت۔ فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه۔ پس
گرفت آن حضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود۔ ثم جاء جبار بن صخر۔ پس آمد جبار
بن صخر که از انصار بود و از جماعت هشتاد تن بود که در لیلة العقبه حاضر بودند۔ فقام عن یسار رسول الله۔ پس ایستاد
جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ فاخذ بیدینا جمیعا۔ پس گرفت آن حضرت دست هر دو مارا بهم۔ فدفعنا۔
پس دور کرد وبراند هر دو مارا هم مرا از جانب راست وهم جبار را از جانب چپ۔ حتی اقامنا خلفه۔ تا آنکه ایستاده گردانید
مارا پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد واگر زیاده اند خلف امام بایستند۔
رواه مسلم۔ وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی۔ گفت انس نماز گزاردم من ویتیمی که در خانه ما بود
پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام سلیم خلفنا۔ وام سلیم که نام مادر انس ست پس ما بود از این حدیث معلوم شد ایستادن
صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند وبعض گفته اند که یتیم نام برادر انس ست که صبی نبود پس دلالت نیست
مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد ومی توان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد وآن احکام سابق در نماز
فرض ست والله اعلم۔ رواه مسلم۔ وعنه ان النبی۔ وهم از انس ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به وبامه او خالته۔
نماز گزارد با وی وبا مادر وی که ام سلیم ست یا خاله وی شک از راوی ست۔ قال۔ گفت انس۔ فاقامنی عن یمینه واقام
المرأة خلفنا۔ پس ایستاده گردانید مرا بجانب راست خود وایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خاله باشد پس ما در این حدیث
ذکر یتیم نیست۔ رواه مسلم۔ وعن ابی بکرة انه انتهی الی النبی۔ روایت ست از ابی بکره که صحابی مشهور ست که وی
رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع۔ وحال آنکه آن حضرت در رکوع بود وپس نیست کرد ابوبکره وترسید که پیش از
رسیدن بصف تا آن حضرت را در رکوع بیابد وفاضل رکعت گردد وفضل تکبیرة اولیٰ دریابد۔ فرکع قبل ان یصل الی الصف۔
پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف۔ ثم مشی الی الصف۔ پس بعد از آن برفت در حالت رکوع بسوی صف۔ فذکر ذٰلک للنبی۔ پس
ذکر کرده شد این فعل ابی بکره پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا۔ زیاده گرداند ترا خدا حرص را بر
طاعت خیر ووصول بمقام قرب۔ ولا تعد۔ وباز مگرد باین فعل که تنها اقتدا کرده باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول
بصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر ست با ایستادن در صف که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد.

کہ انفراد خلف صف مبطل صلوٰۃ نیست زیرا کہ امر باعادہ صلوٰۃ نکرد و بعض رواۃ ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز
ضبط کردہ اند از عدو یعنی دویدن یعنی چندان شتابی و تیزی مکن کہ بدویدن برسد و اول صحیح تر است روایۃ و درایۃ

رواہ البخاری

الفصل الثانی — عن سمرۃ بن جندب قال امرنا رسول اللہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اذا کنا ثلثۃ ان یتقدمنا احدنا — وقتی کہ باشیم ما سہ کس در نماز کہ پیش شود ما را یعنی امام شود یکے از ما و اقتدا کنند
بوے دو کس — رواہ الترمذی — وعن عمار انہ ام الناس بالمدائن — روایت است از عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ
کہ وے صحابی مشہور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشتہ شد و آنحضرت او را فرمودہ بود تقتلک الفئۃ
الباغیۃ کہ وے امامت کرد مردم را بمدائن کہ نام شہرے است — فقام علی دکان یصلی والناس اسفل منہ — و بایستاد
عمار بن یاسر بر دکانے و بایستادند مردم کہ اقتدا کردند بوے پایان تر از آن — فتقدم حذیفۃ فاخذ علی یدیہ — پس
پیش رفت حذیفہ پس گرفت ہر دو دست عمار را کشید او را از پس پشت وے و نہاد دست خود را بروے — فاتبعہ عمار — پس
متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفہ را — حتی انزلہ حذیفۃ — تا آنکہ فرود آورد عمار را حذیفہ از دکان — فلما فرغ عمار من صلوتہ —
پس ہرگاہ کہ پرداخت عمار از نماز خود — قال لہ حذیفۃ گفت مر او را حذیفہ — الم تسمع رسول اللہ — آیا نشنیدہ تو پیغمبر را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول — کہ می گفت — اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامہم — چون امامت کند مردے
قومے را پس باید کہ بایستد آن مرد در جائے بلند تر از جائے ایستادن این قوم — او نحو ذلک — یا مانند این ہم گفت
آن حضرت لفظ را حضرت شخص معلوم حذیفہ بود از ین جہت این شک کرد کہ باین لفظ گفت یا مانند این گفت — فقال عمار
لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی — پس گفت عمار از آن جہت متابعت کردم من ترا ہنگامے کہ گرفتی تو ہر دو دست مرا
و فرود آوردی — رواہ ابو داود — از ینجا ظاہر می شود کہ عمار رسیدہ است این مسئلہ را و شنیدہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اگر گفتہ شود کہ چون رسیدہ است چرا کہ از اول ارتکاب این فعل کرد جواب آنکہ شاید فراموش کردہ بود و چون تعرض کرد او را حذیفہ
یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولے بود و اصل جواز داشت لیکن آن گفتہ حذیفہ اختیار کرد اولے و افضل را بدانکہ مذہب ما
آن است کہ مکروہ است کہ امام تنہا بر دکان باشد زیرا کہ درین تشبہ است باہل کتاب کہ ایشان مخصوص میگردانند امام خود را
بمکان مرتفع اما اگر بعضے از قوم نیز با امام باشند مکروہ نباشد و ہمچنین اگر قوم بر دکانے باشند و امام تنہا پایان مکروہ بود در ظاہر
روایۃ از جہت عدم تشبہ و بعض گویند مکروہ است بجہت آنکہ در وے خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وے
و اختلاف است در مقدار دکان و ارتفاع وے کہ متعلق است بوے کراہت بعض گفتہ اند کہ مقدار قامت میانہ است
و بعض گفتہ اند مقدار آنچہ واقع گردد بوے امتیاز و گفتہ اند مثل ذراع چنانچہ سترہ و این قول مختار است و شیخ ابن الہمام گفتہ
کہ وجہ ثانی اوجہ است زیرا کہ موجب کراہت تشبہ بخوار داشتن امام است متحقق می گردد بوے و مقتصر نیست بر قدر ذراع و معلوم

نشده است مقدار دکان که عمار ابن یاسر رضی الله عنه بر وے نماز می کرد و اگر مقدار آن معلوم بودے حجت می شد
بر آنکه مخالف اوست و بتحقیق معلوم شده است ارتفاع آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه
زیاده بران است یا گفته شود که کراهت بتقدیرے است که برائے غرض صحیح نباشد یا آن را از خصائص آنحضرت
داشت والله اعلم انتهی۔ **وعن سهل ابن سعد الساعدي انه سئل من اي شيء المنبر** سهل بن سعد ساعدی که از انصار
و آخر کسے است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی
از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش از این معلوم بوده والا توانند که مراد آن باشد که از چه چیز بود
از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب است که گفت۔ فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن یعنی منبر
از اثل غابه بود اول است و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفا را گویند که آن را درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل
درختے است مشابه بطرفا عظیم تر از وے و غابه بتخفیف با معنی بیشه است و غالب آمده بر موضعے بحجاز که درختان بسیار
دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه۔ عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم۔
ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برائے آن حضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند
میمون و قول اول مشهور است و در نام وے اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد اما نام زن معلوم نشده
و بعض گفته اند عائشه بعین و دال مهملتین و بشین مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریه بود و بعض گفته اند از مهاجرات و این
غلام نجار بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برائے ما منبرے سازد پس ساخته شد سه پایه
ارتفاع هر پایه یک شبر و درازی ذراع پس نهاده شد در مسجد۔ وقام عليه رسول الله۔ و ایستاد بر وے پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حين عمل ووضع۔ در هنگامے که ساخته شد و نهاده شد۔ فاستقبل القبلة۔ پس روے کرد آن حضرت بقبله۔ وكبر
و تکبیر گفت برائے احرام۔ وقام الناس خلفه۔ و ایستادند مردم پس آن حضرت۔ فقرأ وركع وركع الناس خلفه۔
پس قرائت کرد آن حضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وے بودند۔ ثم رفع راسه۔ پس برداشت سر مبارک
خود را از رکوع۔ ثم رجع القهقرى۔ پس باز گشت بجانب پس۔ فسجد على الارض۔ پس سجده کرد بر زمین نه منبر۔ ثم عاد
الى المنبر۔ پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد۔ ثم قرأ ثم ركع۔ پس قرائت کرد پس رکوع کرد و در بعض نسخ وركع
بواو۔ ثم رفع راسه۔ پس برداشت سر خود را از رکوع۔ ثم رجع القهقرى۔ پس بر گشت بجانب پس۔ حتى سجد على الارض۔
تا آنکه سجده کرد بر زمین۔ هذا لفظ البخاري۔ اینکه مذکور شد لفظ بخاری است۔ وفي المتفق عليه نحوه۔ و در حدیث متفق علیه
که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است۔ وقال في آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث۔ فلما فرغ
اقبل على الناس۔ پس هرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز روے آورد بمردم۔ فقال۔ پس گفت۔ ايها الناس۔
آگاه باشید اے مردمان۔ انما صنعت هذا لتأتموا بي۔ کردم من این را که بر منبر برآمدم و بلند تر که نماز گزاردم مگر برائے آنکه

اقتدا کنید بمن ومتابعت کنید مرا۔ ولتعلموا صلاتی۔ وتا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا
کہ چہ صفت و چہ کیفیت میکنم واین از مواضعے ست کہ از حدیث کراہت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی ست چنانچہ
در حدیث سابق اشارتے بآن کردہ شدہ وائمہ شافعیہ گفتہ اند کہ محل کراہت ارتفاع امام ست وقتے کہ برائے
غرضے وحاجتے نبود وغرض آن حضرت تبلیغ وتعلیم قوم بود کیفیت نماز را ماند آنکہ توہم نکنید کہ این فعل کثیر بود کہ مفسد صلوٰۃ ست
زیرا کہ منبر سہ پایہ داشت متقارب کہ نزول وعروج بیک خطوہ یا دو خطوہ میسر بود خصوصاً اگر ایستادن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بر پایۂ پایان بود واللہ اعلم۔ **وعن عائشۃ** قالت صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجرتہ والناس یاتمون بہ من
وراء الحجرۃ۔ گفت عائشہ رضی نماز گزارد آن حضرت در حجرہ خود ومردم اقتدا می کردند بوے از پس حجرہ۔ رواہ ابوداود
گفتہ اند کہ مراد بحجرہ این جا محلے ست کہ گرفتہ بود آن حضرت در مسجد از حصیر وقتے کہ ارادہ اعتکاف کردہ بود ومراد بصلوٰۃ
وے نمازے ست کہ چند شب از رمضان گزارد ومردم بوے اقتدا کردند وچون بسیار ہجوم آوردند ترک کرد تا مبادا
فرض گردد وجائز ست کہ این حدیث در محل خود بیاید ومراد بحجرہ عائشہ یا حجرہ بعض دیگر از امہات المومنین ست کہ در انجا گزاردہ ومردم
در مسجد اقتدا کردہ باشند زیرا کہ معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت ماموین امام را چنانچہ نزد بعض علما ست یا
اطلاع بر اقوال وے کہ نزد بعض دیگر شرط ست واین مفقود ست بظاہر و صحیح آنست اگر این را می کرد در مرض ست می کرد
کہ معذور بود کذا قالوا واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوٰۃ رسول اللہ۔ گفت ابو مالک اشعری
کہ از مشاہیر صحابہ ست ورا ابو مالک الجمعی نیز گویند و در اسم او اختلاف ست آیا خبر دہم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم۔ وموقف او در نماز و ترتیب صفوف وکیفیت صلوٰۃ۔ قال۔ گفت ابو مالک در بیان آن۔ اقام الصلوٰۃ۔
برپا کرد آن حضرت نماز را۔ وصف الرجال خلفہ۔ وصف بست آن حضرت مردان را یعنی ایستادہ گردانید ایشان را
پس خود۔ وصف خلفہم الغلمان۔ وایستادہ کرد پس مردان خردان را وذکر نساء نکرد وشاید کہ درین جا حاضر نبودند۔ ثم صلی
بہم۔ پس بگزارد نماز با ایشان۔ فذکر صلوٰتہ۔ پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آن حضرت را۔ ثم قال۔ پس گفت
آن حضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت۔ ہکذا صلوٰۃ۔ ہمچنین ست نماز۔ قال۔ گفت۔ عبد الاعلی کہ راوی
حدیث ست از ابی مالک۔ لا احسبہ الا قال۔ گمان نمی برم ابو مالک را مگر آنکہ گفت۔ امتی۔ یعنی روایت کرد از آنحضرت
کہ گفت ہکذا صلوٰۃ امتی۔ رواہ ابوداود۔ **وعن قیس** بن عباد بضم عین وتخفیف موحدہ از طبقہ اولے از تابعین
بصری ثقہ است قلیل الحدیث از خیار صالحین قیسی بود متاکہ وتعبد روایت میکند از علی وعمر وابی بن کعب وعبد اللہ بن سلام
وروایت کردہ است از وے حسن بصری قتلہ الحجاج۔ قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم۔ گفت در اثنائے آنکہ
من در مسجد بودم ایستادہ در صف اول۔ فجبذنی رجل من خلفی جبذۃ۔ پس کشید مرا مردے از پس کشیدنی سخت۔

فخالی وقام مقامی - پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجاے ایستادن من - فو اللہ ما عقلت صلوتی - پس بخدا سوگند دریافتم من نماز
خود را و فراموش کردم کہ چگونہ میگزارم کہ چند رکعت گزاردہ ام بسبب آنکہ حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا
از مکان فاضل با وجود سبقت من بوے - فلما انصرف اذا ھو ابی بن کعب - پس ہر گاہ کہ برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاہ
آن مرد ابی بن کعب ست کہ از عظماے صحابہ بود - فقال یا فتی لا یسوءک اللہ - پس گفت اے جوان اندوہناک نگرداند ترا خداے تعالیٰ
بسبب آنچہ کردم من با تو - ان ہذا عہد من النبی - بدرستی کہ این عہدیست از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الینا - بسوے ما کہ خداوندان
اسلام و نُہی و اہل فضل و علم ایم - ان نلیہ - کہ پیوستہ باشیم با او و در صف اول پس ازو یعنی بعد ازوے صلی اللہ علیہ وسلم یا ایستیم
بحکم وے تعالیٰ با ائمہ - ثم استقبل القبلۃ - پس پیش روے آورد ابی بن کعب قبلہ را - فقال - پس گفت - ہلک اہل العقد ورب
الکعبۃ - ہلاک شدند اہل عقد یعنی اولی رعایت امور مردم و اہتمام بہ احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز
و ایستادن و ران بدست ایشان ست - ثلثا - سہ بار گفت ابی این عبارت را کہ - ثم قال واللہ ما علیہم آسی - پس گفت
بخدا سوگند نہ بر ایشان اندوہ و حسرت میخورم - ولکن آسی علی من اضلوا - ولیکن اندوہ میخورم بر کسانے کہ گمراہ میکنند امرا
ایشان را کہ رعایا باشند کہ متابعت میکنند امرا را و میتوان گفت کہ معنی عبارت این ست کہ اندوہ میخورم بر کسانے کہ گمراہ کردند
امرا کہ آنہا علما اند کہ مداہنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراہ میشوند امرا چنانکہ گفتہ اند فساد رعیت بفساد ملوک ست
و فساد ملوک بفساد علما و ظاہر آن ست کہ حزن ابی بر کسانے باشد کہ می آیند بعد از زمان از امراے بنی امیہ و غیرہم و طیبی
گفتہ شاید کہ ابی بن کعب تعریض کردہ با امراے عہد خود انتہی مخفی نماند کہ موت ابی بن کعب در خلافت عثمان ست و بعض گفتہ اند
در خلافت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و قول اول صحیح تر ست و مانا کہ شکایت از بعض امرا و احکام ایشان باشد خصوصاً اولے
امیر المومنین عثمان رض واللہ اعلم - قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من بہ ابی ابن کعب - یا ابا یعقوب - کنیت ابی بن کعب ست
وما تعنی باہل العقد - و چہ میخواہی تو باہل عقد و کرا میخواہی - قال الامراء رواہ النسائی

باب الامامۃ

باب الامامۃ - امامۃ پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوائی در نماز ست کہ آن را امامت صغرے خوانند
و امامت کبرے پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اہل عالم ست و درین باب بیان میکند کہ مستحق امامت
اولے و احرے بآن کیست

الفصل الاول

الفصل الاول - عن ابی مسعود - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از
ابی مسعود انصاری گفت گفت آن حضرت - یؤم القوم اقرأہم لکتاب اللہ - امامت میکند قوم را خواناتر ایشان مر کتاب خدا را
یعنی بہتر و نیکوتر تجوید کنندہ قرآن را و رعایت کنندہ مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از ان کہ عالم باشد
باحکام و ارکان نماز اگرچہ عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب کہ حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القراءۃ
سواء فاعلمہم بالسنۃ - پس اگر باشند قوم ہمہ برابر در قرأت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل

و خواندن بعد از آنکه خوب میتواند از قرأت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وے و امام ابو یوسف
نیز بهمین جانب رفته است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیاید و مذهب امام ابو حنیفه و محمد و مالک
و شافعی و احمد در روایتی آن است که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ زیرا که احتیاج بقرأت در یک رکن است و بعلم
در تمامه ارکان و گویند احادیثی که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرأ از جهت آن است که اقرأ در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که
ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن از جهت تقدیم کرده شده است اقرأ در حدیث و در زمان ما نه این چنین است پس با
تقدیم کرده شد اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء
فاعلمهم بالسنة و بیان تاویل که شما گفتید مساوات در قرأت مستلزم مساوات در علم است جواب آنست آنکه این قول بحسب ظاهر
و غالب امر است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس مشهور است مساوات در قرأت
با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این مشهور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن اگر گوییم که این را بحسب [illegible] نادر بود کذا فی
بعض شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بر آن
آن است که اگر در قرأت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند اعلم بسنت و گفته اند که بهترین آنچه استدلال
کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر است در امامت با وجود آنکه صریح است اقرأ از وے بود و نه اعلم دلیل اول قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آن حضرت کذا قال الشیخ —
فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة — پس اگر باشند برابر در علم سنت و در قرأت پس امامت کند [illegible] در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه
پیشتر آورد و درین فضیلت سابق و متقدم شد وے با امامت و اقدم در نماز وے اولی باشد و در فقه بعد از مساوات در علم
و قرأت او ورع را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از دار شرک نسخ شد بجای وے هجرت از ذنوب و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا والذنوب — فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم
سنا — پس اگر باشند در علم و قرأت و هجرت که بمعنی ورع شد برابر پس امامت کند کلان تر از ایشان در سن و سال و درین حدیث همین
مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش رو تر و جمیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت
و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست
قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی است انتهی بر سبیل مقیمان و جای
که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وے نظافت الثوب و بعد از وے حسن الصوت و بعد
از وے حسن الصورة — ولا یؤمن — بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون — الرجل الرجل فی سلطانه — و باید که امامت کند
مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وے و در جایی که مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس
تقدم نکند بر والی تا حاکمی که در ولاة است مثل امام اعظم و خلفا و حکام و مخصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی

و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد به پست گردانیدن امر سلطنت و عزت و دور می شود
به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف که شرعیت جماعت براے رفع و دفع آن ست مروی ست که ابن عمر با تفاق فضول نیست
که وے رست و در پس حجاج نماز میگزارد که پیشه ظالم و فاسق بود — ولا یقعد — و در قعود آن — فی بیته علی تکرمته —
و ننشیند مرد در خانه مرد دیگر بر تکرمه وے که مراد بدان فرش و سجاده و وساده ایست که براے خود انداخته و نهاده و آن اش
از تکریم و اکرام ست و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول صواب تر ست — الا باذنه — مگر باذن وے متعلق بهر دو
حکم ست که لا یؤمن و لا یقعد ست — رواه مسلم و فی روایة له ولا یؤمن الرجل الرجل فی اهله — و امامت نکند مرد مر مرد را در اهل
وے و درین روایت بجاے فی سلطانه فی اهله آمده و بدین جهت تفسیر کرده اند سلطان را بخانه و در مکان حکم او ست چنانکه
گفته شد — وعن ابی سعید قال قال رسول الله — گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم
اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم — وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان و قید ثلثه اتفاقی ست
اگر کمتر یا بیشتر باشند همین حکم ست — واحقهم بالامامة اقرؤهم — و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشان ست
رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث — بضم حاء مهمله و فتح واو و کسر را — فی باب بعد باب فضل الاذان — و در
او ست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگرے امامت کند پس مراد ذکر این حدیث درینجا انسب ست
و در مصابیح این جا ذکر کرده است

الفصل الثانی — عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم — باید که اذان
گویند براے شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات براے نماز و روزه بدست ایشان ست پس باید که امین
و متدین باشند و نیز اذان بر جاهاے بلند میگویند و بر درون خانه هاے مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بمحارم اهل
ایشان پرهیز کنند — ولیؤمکم قراؤکم — و باید که امامت کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند
رواه ابوداود — وعن ابی عطیة العقیلی قال — ابو عطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین ست
گفت — کان — بود — مالک ابن الحویرث — که از صحابه ست و در ملازمت آن حضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت
گذرانیده — یأتینا الی مصلانا — می آمد ما را مالک بن الحویرث بجاے نماز گزاردن ما که مسجد بود یا جاے دیگر که متعین ساخته بودیم
براے نماز — یتحدث — در حالتیکه سخن می کرد مالک با یاران و صحبت میداشت — فحضرت الصلوة یوما — پس رسید
وقت نماز روزے — قال ابوعطیة فقلنا له تقدم فصله — پس گفتیم مالک را پیش آ و امام شو پس بگزار نماز — قال لنا
قدموا رجلا منکم یصلی بکم — گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردے را از میان خود که بگزارد نماز با شما
و امامت کند — و ساحدثکم لم لا اصلی بکم — و زود باشد که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگزارم با شما و امامت
نمیکنم شما را — سمعت رسول الله — شنیده ام پیغمبر خدا را — صلی الله علیه وسلم یقول — می گفت — من زار قوما فلا یؤمهم —

کسے که زیارت کند قومے را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را۔ ولیؤمهم رجل منهم۔ و باید که امامت کند
ایشان را مردے از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذن ست اما مالک و اسحاق عمل کرده اند بظاهر حدیث و اولی
ترک امامت خود دید۔ رواه ابوداود والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم۔ مگر آن ست که نسائی
کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلاے نبی و تقبیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت
و ابا آوردن او از ایشان ذکر نکرده۔ وعن انس قال۔ گفت انس۔ استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم
یؤم الناس وهو اعمی۔ خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از قدماے صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین ست و سبب
نزول سورة عبس و تولی ست که امامت کند مردم را و حال آنکه ابن مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود و یکبار از آن در وقت
که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم
براے امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نیاید۔ رواه ابوداود۔
و درین حدیث دلیل ست بر جواز امامت اعمی بے کراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی
مقتداے قومے باشد جائز ست امامت وے و بعض گفته اند که اگر اعلم باشد پس وے اولی ست کذا فی شرح الکنز
نقلا عن المبسوط و همچنین ست در کتاب اشباه و نظائر و هو مایس من شیخ ابن الهمام کلیم عبد الوهاب متقی مکی را که نابینا بود دیدم که وے
در آخر عمر امامت می کرد و اصحاب حضور را بود و نفس من چیزے از آن و بیمر نمی شد هر اسوال آنجهت تا که سبب اعتماد بر آنکه مرد ایشان
کنند خلاف سنت نمود و این نخواهند بود پس یافتم در فقه چیزے که حکم می کند بجواز آن نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول
با وجود افضل که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن مکتوم امامت فرمود چنانکه گفته شد۔ وعن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلاتهم اذانهم۔ سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهاے ایشان را و کنایه است از عدم قبول
و نگیرد و نیلقی بسمع رضاے حق۔ العبد الآبق حتی یرجع۔ یکے بنده گریخته تا آنکه بازگردد یعنی بسوے مالک۔ وامرأة
باتت وزوجها علیها ساخط۔ دوم زنے که شب گذارد در حالیکه شوهر وے بر وے غضب کننده و ناراضی ست و این
وقتی که غضب بنا حق باشد امر بعکس خواهد بود۔ وامام قوم وهم له کارهون۔ سوم امام گروهے و حال آنکه اکثر ایشان مر او را
ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امرے مذموم شرعی که در وے ست۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب۔ وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم۔ سه کس اند که پذیرفته نمی شود از ایشان نماز ایشان۔ من تقدم قوما
وهم له کارهون۔ کسے که امامت کند قومے را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند۔ ورجل اتی الصلوة دبارا۔ دیگر مردے
که بیاید نماز را آخر وقت۔ والدبار ان یأتیها بعد ان تفوته۔ و دبار عبارت ازان ست که بیاید آنرا بعد از گذشتن وقت آن یعنی
وقت کامل مستحب۔ ورجل اعتبد محررة۔ دیگر مردے که بنده گرفت نفس آزاد کرده شده را چنانکه آزاد کرد بنده را و مقرر شد
بر استخدام وے با کراه یا بخفاے اعتاق از وے یا دعوی عبودیت کند مر او را و مالک گردد او را و تصرف کند در وے

مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه می درآییم در اسلام - فيقولون اتركوه وقومه - پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را
با قوم خود که قریش اند و بزرگ ترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکه اند که عظیم ترین جاهاے عرب بلکه عالم ست -
فانه ان ظهر عليهم فهو نبي صادق - پس بدرستی که وے اگر غالب آید بر قوم خود و فتح کند مکه را پس وے پیغمبر راست گوست -
فلما كانت وقعة الفتح - پس هرگاه که شد واقعه فتح مکه در سال هشتم از هجرت - بادر كل قوم باسلامهم - شتابی کردند هر قومے
باسلام خود چنانکه مضمون سوره - اذا جاء نصر الله والفتح - مخبر ست بدان - وبادر ابي قومي باسلامهم - و شتابی کرد پدر
من قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمد یا نه و هم ازینجا
اختلاف ست در صحبت وے که صحابی ست یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول ست والله اعلم - فلما قدم -
پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود - قال قد جئتكم والله من عند النبي حقا - گفت بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند
از نزد پیغمبر بر حق - فقال - پس گفت پیغمبر - صلوا صلوة كذا في حين كذا وصلوة كذا في حين كذا - بگزارید نماز چنین
در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها و تعیین اوقات آن همه بیان نمود - فاذا حضرت الصلوة
فليؤذن احدكم وليؤمكم اكثركم قرآنا - پس چون ظاهر شود و درآید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکے از شما پس
امامت کند شما را کسے که بیشتر یاد دارد از شما قرآن را - فنظروا فلم يكن احد اكثر قرآنا مني - پس نگاه کردند پس نبود
هیچ یکے که بیشتر باشد قرآن او از من و من بیشتر از همه یاد داشتم - لما كنت اتلقى من الركبان - از جهت آنکه بودم
من که پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آن را از سواران - فقدموني بين ايديهم - پس پیش کردند و امام ساختند مرا پیشان
خود - وانا ابن ست او سبع سنين - و حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله - وكانت علي بردة كنت اذا سجدت
تقلصت عني - و بود بر بدن من چادرے که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکه کشف می شد
عورت از من - فقالت امرأة من الحي - پس گفت زنے از محله - الا تغطون عنا است قارئكم - آیا نمی پوشید از ما
دبر قرآن خواننده و امام خود را - فاشتروا فقطعوا لي قميصا - پس خریدند جامه پس بریدند برائے من پیراهنے را - فما فرحت
بشيء فرحي بذلك القميص - پس شادمان نشدم من بچیزے چو شادمانی من بآن پیراهن عجیب و غریب که هرگز پوشیده نبودم از
خردی یا از اقتضاے طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که باین مرتبه رسانید - رواه البخاري - و باین حدیث استدلال
کرده اند شافعیه بصحت امامت صبی ولیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قرأت از جهت اختلاف علما درو
و این خلاف راجع می گردد بخلاف در اقتداے مفترض بمتنفل و در بالا در باب القراءة کلام دران گذشت و در باب
من صلی مرتین نیز بیاید انشاء الله تعالی - وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة - گفت ابن عمر
رضی الله عنه هنگامیکه قدوم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آن حضرت صلی الله علیه وسلم هجرت کردند بمدینه از اکابر آنحضرت
و امیر المومنین عمر از ایشان بود - كان يؤمهم - بود که امامت می کرد ایشان را - سالم مولى ابي حذيفة - که فارسی بود از فضلاء

موالی و خیار صحابه و مسعود و بود از قرا و آن حضرت امر فرموده که بگیرید قرآن را از چهار کس و یکے از این چهار کس سالم را شمرده - وفیهم
عمر وابوسلمة بن عبد الاسد - و حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابوسلمه که از کبار صحابه اند و امامت کردن وے
یا از جهت آن بود که اقرأ بود یا برائے مصلحتے دیگر والله اعلم - رواه البخاری - وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم فوق رؤسهم شبرا - سه کس اند که برداشته نمی شود مر ایشان را نماز ایشان بالائے سرہا
ایشان یک بدست - رجل ام قوما وهم له کارهون - مردے که امامت میکند قومے را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را
وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط - و زنے که شب کند و شوهر وے از وے ناراضی باشد - واخوان متصارمان -
و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام و کلام و هجران یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله را تفصیلے ست مذکور
در موضع خود - رواه ابن ماجه -

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقے که بر امام ست مر مقتدیان را و اهم آنچه بر امام ست تخفیف ست
در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست
که مراد بتخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قراءت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جاے
واجبات بلکه مراد آن ست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند بمفصل باقسامے که مبین ست در فقه و اکتفا کند
بر سه بار گفتن تسبیح باداء و رعایت قومه و جلسه و اکثر آنچه مراد می افتد تخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قراءت

الفصل الاول

عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی - روایت
از انس گفت نگزاردم نماز پس هیچ امامے هرگز که سبک تر بود نماز وے و تمام تر بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز
آن حضرت سبک می بود و با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله صلعم اخف الناس
صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش این ست که تخفیف میکرد در قراءت و تمام می کرد در رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گویند
مراد آن ست که تطویل آن حضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت می نمود یعنی اگر دیگرے این چنین
قراءت طویل میخواند گران می نمود و ملالت می آورد بخلاف از حضرت وے صلی الله علیه وسلم که استماع آن موجب ذوق
و نشاط و لذت و حضور میگشت بسبب حسن صورت و جودت اداء و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قراءت آن حضرت
سرعتے و طے لسانی بود که در زمان لطیف کثیرے از قراءت را تمام می کرد و لهذا در نماز مغرب سوره اعراف و بروایتے
زیاده بران خوانده و بعض گویند تخفیف امریست نسبی بسا طویل که قصیر باشد بنسبت باطول از خود و قصیر طویل بود بنسبت
باقصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل باهم گفت بنده حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد
که گاهے تطویل می نمود نزد احساس شوق و ایثار تطویل از صحابه و گاهے تخفیف می کرد نزد وجود عذرے و باعثے
بران و این معنی انسب ست بسیاق حدیث که در بیان تخفیف میگوید - و ان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف

اخطاؤا فلکم - واگر خطا کنند و نادرست سازند پس مر شما راست اجر کردن راست و درست گزارد و پیدا نیست و علیھم.
جماعت کردید - وعلیھم - و بر ایشان است وبال بجہت نقص و تقصیر کہ نمودند و این وصیت ست از آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ در وقت استیلاء و اغتنان ملوک و امراء کہ بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و وی را واسطہ آن حق رعایا
احکام و آداب تقصیر نمایند فرمود کہ شما نماز خود را درست و درست گزارید اگر ایشان نیز بر منہج صواب روند
بہتر والا شما را از ان ضرری نیست و شافعیہ باین حدیث تمسک می نمایند کہ فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدیان
نیست و ظاہر این جا سخن در ترک سنن و آداب است نہ فوت شرائط و ارکان واللہ اعلم - رواہ البخاری وھذا الباب
خال عن الفصل الثانی - و این باب خالی است از فصل ثانی کہ در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد و مؤلف

فصل ثالث آورد و گفت

الفصل الثالث - عن عثمان بن ابی العاص - ثقفی صحابی است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت
و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف کہ مرتد شوند وی گفت ای
گروہ ثقیف شما پسترین مردم اید در اسلام پس نباشید پیشترین مردم در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود - قال
آخر ما عھد الی رسول اللہ - گفت عثمان آخر آنچہ عہد کرد بسوی من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم این بود کہ - اذا اممت قوما فاخف
بھم الصلوۃ - چون امامت کنی گروہی را پس سبک بگزار بایشان نماز را - رواہ مسلم وفی روایۃ لہ ان رسول اللہ - و در
روایتی مر مسلم را این چنین آمدہ است کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ - گفت عثمان بن ابی العاص را - ام قومک
امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتم - یا رسول اللہ انی اجد فی نفسی شیئا - بدرستی کہ من می یابم در
نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسہ - قال ادنہ - گفت
آنحضرت نزدیک بیا - فاجلسنی بین یدیہ - پس نزدیک آمدم پس نشاند مرا پیش خود - ثم وضع کفہ فی صدری بین ثدیی
پس نہاد کف دست خود را در میان سینہ من میان دو پستان من - ثم قال تحول فوضعھا فی ظہری بین کتفی - پس گفت
برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نہاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانہ من یعنی برطرف شد آن علت کہ مانع
بود از ادای امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی اللہ علیہ وسلم - ثم قال ام قومک - پس گفت
امامت کن قوم خود را - فمن ام قوما فلیخفف - پس کسیکہ امامت کند قومی را پس باید کہ تخفیف کند - فان فیھم الکبیر وان فیھم
المریض وان فیھم الضعیف وان فیھم ذا الحاجۃ فاذا صلی احدکم وحدہ فلیصل کیف شاء - ترجمہ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد.
وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالتخفیف - امر می کرد ما را بسبک
گزاردن نماز و تخفیف قرأت - و یؤمنا بالصافات - و امامت می کرد ما را بسورۃ والصافات و مانند آن یعنی تطویل میکرد
و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجہی کہ گفتہ شد - رواہ النسائی

باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق - باب در بیان چیزے کہ بر مقتدی ہست از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق کہ اول نماز را با امام در نیافتہ

الفصل الاول - عن البراء بن عازب - بفتح عین مہملہ وزاے صحابی مشہور ست اول مشاہد وے
خندق ست وپیش از وے او را صغیر داشتند وحاضر نشد وحاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل وصفین ونہروان - قال
کنا نصلی خلف النبی - گفت بودیم ما کہ نماز میکردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاذا قال - پس چون میگفت آن حضرت -
سمع اللہ لمن حمدہ لم یحن احد منا ظہرہ - خم نمی کرد ہیچ یکے از ما پشت خود را وبسجدہ نمی افتاد - ولم یحن - بفتح یا وسکون حا وضم نون
وکسر آن از ضرب ونصر - حتی یضع النبی - تا آنکہ می نہاد پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم جبہتہ علی الارض - پیشانی خود را
بر زمین تا کہ ہمراہ آنحضرت بسجدہ می افتادیم یا کہ بعد از سر برداشتن از رکوع ایستادہ می ماندیم وچون آن حضرت پیشانی شریف
بر زمین می نہاد آنگاہ می افتادیم - متفق علیہ - وعن انس قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم - نماز
گزارد با ما آنحضرت روزے - فلما قضی الصلوٰۃ اقبل علینا بوجہہ - پس ہرگاہ کہ تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد ما را
بروے مبارک خود یعنی روے بجانب ما کردہ نشست - فقال ایہا الناس انی امامکم - پس گفت آگاہ باشید اے مردم کہ من امام
وپیشواے شما ام - فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف - پس پیشی مکنید مرا برکوع ونہ بسجود ونہ بایستادن
از رکوع ونہ باز گشتن از نماز یعنی پیشی مکنید بر من برکوع وسجود ونہ بردن سر از رکوع برنیارید واز سجود برنخیزید ومراد بانصراف یا سلام
یا برخاستن از مکان نماز وبرآمدن از مسجد واول نماز ہر ہست ونداند کہ من خبردار ہستم از احوال شما - فانی اراکم امامی ومن خلفی -
پس بدرستی کہ من میبینم شما را از پیش خود واز پس خود - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تبادروا الامام - پیشی مکنید امام را وشتابی مکنید - اذا کبر فکبروا - وقتے کہ تکبیر آرد امام پس شما وے متصل تکبیر آرید
واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - وچون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین - واذا رکع فارکعوا - وچون رکوع
کند از پس وے متصل برکوع بروید - واذا قال - وچون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا - پس بگوئید شما اللہم ربنا لک الحمد -
ازینجا معلوم شد کہ منصب امام تسمیع ست ومنصب ماموم تحمید وہر دو قسم ہست میان ایشان وتحقیق این کلام سابقا گزشتہ
متفق علیہ الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین - این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند مگر آن ست کہ بخاری
ذکر نکردہ این کلام را کہ - اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکب فرسا فصرع عنہ -
روایت است از انس کہ آن حضرت سوار شد اسپے را پس افگندہ شد از پشت اسپ بر زمین وافعال طبیعی بحکم بشریت از آنحضرت
واقع میشد بطریق اعجاز - فجحش شقہ الایمن - پس خراشیدہ شد جانب راست وے چنانکہ قوت قیام ونماز نماند وجحش بتقدیم
جیم ست بر حا - فصلی صلوٰۃ من الصلوات وہو قاعد - پس گزارد آن حضرت نمازے را از نمازہا وحال آنکہ وے نشستہ است -
فصلینا وراءہ قعودا - پس بگزاردیم ما نیز پس آن حضرت نشستہ - فلما انصرف قال - پس ہرگاہ کہ برگشت آنحضرت از نماز گفت -

انما جعل الامام لیؤتم به - گردانیده شده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی - فاذا صلی قائما فصلوا
قیاما - پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده - واذا رکع فارکعوا - وچون برکوع رود امام پس برکوع
روید - واذا رفع فارفعوا - وچون سر بردارد پس سر بردارید شما - واذا قال - وچون بگوید امام سمع الله
لمن حمده فقولوا - پس بگویید شما - ربنا لک الحمد - ودر بعض نسخه های مشکوٰۃ این هم است - واذا سجد فاسجدوا - وچون
بسجده در رود پس سجده روید شما و نوشته اند که در لفظ بخاری نیست - واذا صلی جالسا - وچون نماز بگزارد امام نشسته
فصلوا جلوسا اجمعون - پس بگزارید شما نیز نشسته همه - قال الحمیدی - گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است
صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاری است که نقل از حمیدی میکند که گفت - قوله - قول آن حضرت که فرمود -
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم - این قول در بیماری قدیم آن حضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط
از اسپ [illegible] - ثم صلی بعد ذلک النبی - پس تر بگزارد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا - نشسته - والناس
خلفه قیام - ومردم در پس وی ایستاده بودند - لم یأمرهم بالقعود - امر نکرد ایشان را بنشستن - وانما یؤخذ بالآخر فالآخر من
فعل النبی - وگرفته می شود و عمل کرده می شود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم - که ناسخ فعل اول است - هذا
لفظ البخاری - این لفظ بخاری است - واتفق مسلم الی اجمعون - واتفاق کرده است مسلم با وی در روایت تا قول وی
اجمعون - وقال الحمیدی الی آخر روایت نکرده - وزاد فی روایة - وزیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که - فلا
تختلفوا علیه - پس اختلاف مکنید بر امام - واذا سجد فاسجدوا - وچون سجده کند پس سجده کنید و از این عبارت معلوم می شود
که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر - وعن عائشة قالت لما ثقل رسول الله - روایت است از عائشه
که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد بیماری وی و بنهایت رسید ضعف وی - جاء بلال
یؤذنه بالصلوٰۃ - آمد بلال در حالتی که می آگاهانید آنحضرت را بنماز یعنی خبر میکرد که وقت نماز شد و مردم همه جمع گرد آمده اند
عادت بود که بلال از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیر راه می یافت بلال بدر آمده خبر میکرد و درین حالت نیز آمده که خبر
کند و آنحضرت نتوانست که خود بوجه شریف مسجد را منور سازند و امامت کنند پس کسی را از اصحاب امر می فرماید که امامت کند -
فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس - پس گفت آن حضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را و بگویید که نماز گزارد مردم را و امامت کند
ایشان را - فصلی ابوبکر تلک الایام - پس نماز گزارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها - ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم
وجد فی نفسه خفة - پس آن حضرت یافت در ذات شریف خود فی الجمله سبکی و تندرستی - فقام یهادی بین رجلین - پس برخاست
آنحضرت در حالتی که میبرده میشد تکیه کرده میان دو مرد و دستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته و مایل - ورجلاه تخطان فی الارض
و هر دو پای مبارک وی خط می کشیدند در زمین بجهت بیقوتی پایها بر داشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیا را
صلوات الله وسلامه علیهم در عوارض بدنی و صفات جسمانی واقف بر حالت بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده

والا نسخ غیر جائز ست درین باب و ممکن است کہ گفتہ شود مراد تحویل او ست در آخرت نہ در دنیا تا آنکہ اختلاف نیست
در عدم وقوع مسخ درین امت واللہ اعلم — متفق علیہ۔

الفصل الثانی — عن علی و معاذ بن جبل رضی اللہ عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم الصلوٰۃ والامام
علی حال — وقتی کہ بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی است از احوال چنانچہ قیام و رکوع و سجود و جز آن — فلیصنع کما یصنع
الامام — پس باید کہ بکند چنانچہ میکند امام پس تحریمہ ببندد و در آید در ہمان فعل و لیکن رکعت حساب کردہ نشود بجز دخول در رکوع
نہ بعد از ان — رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب — وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا جئتم الی الصلوٰۃ ونحن سجود فاسجدوا — چون بیائید شما بسوی نماز و حال آنکہ ما سجود کنندہ ایم پس سجدہ کنید
ولا تعدوہا شیئا — و شمار مکنید آن را چیزی از نماز و رکعتی از ان چنانکہ بدر آمدن در رکوع میکنید — ومن ادرک رکعۃ فقد
ادرک الصلوٰۃ — و کسی کہ دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفتہ اند یکی آنکہ مراد برکعت رکوع است
و بصلوٰۃ رکعت یعنی کسی کہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت حساب شد چنانکہ گفتیم دوم آنکہ مراد
آن است کسی کہ دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در بعضی
گفتہ است کسی کہ دریافت از ظہر رکعتی را و در نیافت سہ رکعت را انکار او ظہر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد کہ وی
ظہر بجماعت گزاردہ و لہذا احناف میگویند در یمین خود کہ لا اصلی الظہر بجماعۃ بلکہ جز یافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعہ است
و اما در جمعہ مذہب ما آن است کہ ہر کہ امام را دریافت در نماز جمعہ دریافت جمعہ را و بنا کند بر وی جمعہ را پس نزد امام محمد اگر
دریابد اکثر رکعت ثانیہ چنانکہ دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آن را بنا کند بر وی ظہر و نزد شیخین بنا کند بر وی
جمعہ را و اگر چہ در تشہد و سجود سہو دریافت — رواہ ابو داؤد — وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من صلی للہ اربعین یوما فی جماعۃ یدرک التکبیرۃ الاولی — کسی کہ نماز بگزارد و نماز خالص لوجہ اللہ بی شائبہ غرض چہل روز
در جماعت در حالی کہ دریابد تکبیر اولی را ظاہرش در آن است کہ در حین تحریمہ حاضر باشد و گفتہ اند کہ ادراک در دعای
استفتاح نیز در حکم آن است و نزد بعض ادراک در رکعت اولی کافی است — کتب لہ براءتان براءۃ من النار و براءۃ من النفاق
نوشتہ میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ و دوم از نفاق و ظاہر آن است کہ مراد ببرائت از نفاق
در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز کہ در قرآن مجید ہر دو را از صفات منافقان کردہ اند و سایر صفات نفاق از دروغ گفتن
و خلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات نفاق داشتہ اند و محتمل کہ در آخرت بود بخلاصی از عذابی کہ مخصوص منافقان
رواہ الترمذی — روایت کرد این حدیث را ترمذی و لیکن سخن کردہ است در ان — وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن وضوءہ — کسی کہ وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تمام و تازہ و بسیار
با رعایت شرائط و آداب و حضور دل — ثم راح فوجد الناس قد صلوا — پس برفت بمسجد پس یافت مردم را کہ بتحقیق

نماز گزاردہ اند ونیافتہ جماعت را۔ اعطاہ اللہ مثل اجر من صلاہا وحضرہا۔ بدہد او را خدای تعالیٰ مانند
اجر کسے کہ گزاردہ است نماز را وحاضر شدہ است آن را واین بتقدیرے است کہ تاخیر بتقصیر وے نبود پس بحکم
صدق نیت خود اجر آن بیابد۔ لا ینقص ذلک من اجورہم شیئا۔ کم نمیکند آن عطا اجر مر او را از اجرہائے
این کسانے کہ گزاردہ اند وحاضر شدہ اند چیزے را زیرا کہ آنہا اجر فعل خود یافتہ اند و وے اجر نیت خود۔ رواہ ابوداود
والنسائی۔ وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول اللہ۔ آمد مردے وحال آنکہ گزاردہ بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فقال الا رجل یتصدق علی ہذا۔ پس گفت آن حضرت آیا نیست مردے کہ تصدق کند واحسان نماید
برین مرد کہ میخواہد تنہا بگزارد نماز را۔ فیصلی معہ۔ پس بگزارد نماز با وے تا وے ثواب جماعت ودرجات آن یابد
این احسان است کہ این مرد باوے میکند۔ فقام رجل فصلی معہ۔ پس برخاست مردے پس گزارد نماز با وے
گویند کہ در شرح بیہقی آمدہ کہ آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنہ۔ رواہ الترمذی وابوداود۔

الفصل الثالث۔ عن عبید اللہ بن عبد اللہ۔ عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود الہذلی
پسر برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود فقیہ اعمی یکے از اعلام تابعین وفقہاء سبعہ مدینہ است ملاقی گشتہ از صحابہ را
دریافتہ ثقہ امام مامون وبود وے معلم عمر بن عبد العزیز مر او را است شعر جید مات سنۃ ثمان وتسعین وقیل سنۃ
ثمان وتسعین وعبید اللہ بن عتبہ نیز از کبار تابعین است و [illegible] ذکر کردہ اند [illegible] روایت نمودہ اند وتحقیق آن
در کتابے است وابن سعد گفتہ کہ تابعی فقیہ کثیر الفتیا والحدیث است مات سنۃ اربع وسبعین۔ قال دخلت
علی عائشۃ فقلت۔ گفت عبید اللہ در آمدم بر عائشہ پس گفتم۔ الا تحدثینی عن مرض رسول اللہ۔ آیا حدیث نمیکنی مرا
از حال بیماری پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ از سر آمد وچگونہ برآمد۔ قالت بلی۔ گفت عائشہ آرے حدیث میکنم ترا
از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در حکایت بقول خود۔ ثقل النبی۔ گرانبار شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فقال۔ پس گفت۔ اصلی الناس۔ آیا گزاردہ اند مردم۔ فقلنا لا ہم۔ گفتیم نہ نگزاردہ اند۔ یا رسول اللہ وایشان
ینتظرونک۔ وایشان چشم دارند آمدن ترا۔ قال ضعوا لی ماء فی المخضب۔ گفت آن حضرت بنہید برائے من
آب در مخضب بکسر میم وسکون خا وفتح ضاد معجمہ نام ظرفے از ظروف است۔ قالت۔ گفت عائشہ۔
ففعلنا۔ پس کردیم آنچہ فرمود آن حضرت ونہادیم برائے او آب در مخضب۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد۔ فذہب
لینوء۔ پس رفت وخواست کہ برخیزد۔ فاغمی علیہ۔ پس بیہوش شد وبرگماشتہ شد بیہوشی بر وے واغما چون
از عوارض جسمانی است جائز است طریان آن بر انبیاء بخلاف جنون کہ وے نقص است ومنزہ ساختہ اند آن را
[illegible] ازیشان [illegible]۔ ثم افاق۔ پس ہشیار شد وبہوش آمد۔ فقال اصلی الناس۔ پس گفت آیا نماز گزاردہ اند
مردم۔ قلنا لا ہم ینتظرونک۔ گفتیم نگزاردہ اند ایشان انتظار می برند ترا۔ یا رسول اللہ۔ قال ضعوا لی ماء فی المخضب

گفت بنهید برائے من آبے در مخضب - قالت فقعد فاغتسل - گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب
لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب
لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی - و مردم
مقیم اند در مسجد انتظار می برند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة - برائے نماز عشائے پسین احتراز است
از نماز مغرب که گاہے او را نیز عشا میگویند - فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی بالناس - پس فرستاد
آنحضرت کسے را بسوئے ابوبکر که نماز بگزارد با مردم و امامت کند - فاتاه الرسول - پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت
فقال ان رسول الله - پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس - میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم فقال
ابوبکر وکان رجلا رقیقا - پس گفت ابوبکر و بود وے مرد نرم دل - یا عمر صل بالناس - ای عمر بگزار نماز بمردم فقال له
عمر انت احق بذلک - پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا ایشان مراد او را نه فهمیدند که تعیین ابی بکر برائے امامت بطریق الزام و
برائے وجوب است و در آخر معلوم شد که امر برائے وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد - فصلی ابوبکر تلک الایام - پس نماز گزارد
ابوبکر دران روزها که غائب بود - ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة - پس آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت
در ذات خود سبکی - فخرج بین رجلین احدهما العباس - و بیرون آمد تکیه کرده در میان دو مرد که یکے از ان دو مرد عباس بود لصلوة الظهر - برائے نماز پیشین
وابوبکر یصلی بالناس - و حال آنکه ابوبکر نماز میگزارد بمردم - فلما رآه ابوبکر ذهب لیتاخر - پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست که [illegible]
رود - فاوما الیه النبی - پس اشارت کرد بسوئے وے پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لا یتاخر - بانکه پس نرود [illegible]
قال - گفت آن حضرت بآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود - اجلسانی الی جنبه - بنشانید مرا در پهلوئے ابوبکر فاجلساه الی
جنب ابی بکر - پس نشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوئے ابوبکر - والنبی صلی الله علیه وسلم قاعد - و حال آنکه آنحضرت
نشسته است و نا برخاستن [illegible] - قال - پس گفت عبیدالله که راوی این حدیث است از عائشه - فدخلت علی
عبدالله بن عباس - پس در آمدم بر عبدالله بن عباس - فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله
پس گفتم مر ابن عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثے را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هات -
پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را - فعرضت علیه حدیثها - پس عرض کردم بر وے حدیث عائشه را فما انکر
شیئا - پس انکار نکرد ابن عباس از ان حدیث چیزے را - غیر انه قال - جز آنکه گفت - اسمت لک الرجل الذی کان
مع العباس - آیا نام برد عائشه برائے تو آن مردے را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را در آمدن مسجد - قلت لا -
گفتم نه نبرده آن مرد را نام - قال هو علی - گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنهم و ترک [illegible]
که چه بود سبب در نام نبردن عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعضی گفته اند عائشه را با علی نه بوده است [illegible]
عائشه که علی را در اینجا مبالغه نکرد در تبریت عائشه از اتهام چنانکه صحابه دیگر کردند تا آنکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این [illegible]

ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را و بعد ازین قضیه حاشا که سبب آن باشد
و نزاکت بجائے رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتے درین حدیث نیز نام برده است پس
صواب آن است که بعض گفته اند که سبب نام نبردن بجهت آن است که در جانب دیگر دوسے متعین نبود چنانکه عباس و جانب
دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاہے علی بود و گاہے اسامه یا فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عائشه
در جانب دیگر دوسے بود از اہل بیت وے تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم. متفق علیه. وعن ابی هریرة
انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة — کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را
یعنی رکعت را بتعبیر کرد از رکعت بسجده از جهت تمامی رکعت بوے — ومن فاتته قراءة ام القرآن — وکسیکه فوت شد او را فاتحة الکتاب
یعنی خواندن او — فقد فاته خیر کثیر — پس بتحقیق فوت شد او را خیر بسیار ظاهر این حدیث عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ
در شرح خود میگوید که مراد آن است که کسے را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقیت وے و این حدیث در باب
مسبوق است که خلف امام بوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب تاکید است به ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نکرد یعنی اگرچه
با ادراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از وے ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن. رواه مالک. وعنه انه
قال الذی یرفع راسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان — کسیکه بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست
موئے پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را بخلاف شریعت و سنت. رواه مالک.

باب من صلی صلوة مرتین — باب در بیان حال کسیکه نماز گزارده دو بار و این شامل صور متعدده است
مختلف است و مقصود ازان اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آن است که چون گزارد فرض یکبار پس ازان آمد مسجد را که جماعت را
گزارد بجماعت بتفصیلیکه مذکور است در فقه و اختلافیکه واقع است میان ائمه چنانچه پارهٔ ازان در باب اوقات منهی عنها گذشت
و اگر گزارده با امام یکبار بعد ازان امامت کند قوم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این مرسوم است نزد شافعیه تکرار فرض و در
تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید برایشان اقتداے
مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان

الفصل الاول — عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی. گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد
با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم — پس میآمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوة یعنی
میگزارد همان نماز را که همراه آن گزارده بود و در لفظ بخاری الصلوة المکتوبة یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود. متفق علیه.
وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی — و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم العشاء —
نماز عشاء را — ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء — پس باز میگشت معاذ بسوے قوم خود پس میگزارد با ایشان عشاء را —
وهی له نافلة — و آن نماز که معاذ با قوم میگزارد مر اورا نفل بود و ایشان فرض میگزاردند پس اقتداے مفترض

به نفل درست باشد - رواه البيهقي والدارقطني - و گفته اند که هي نافلة وهي صحيح نيست و در شرح شيخ گفته که عبد الرزاق
و شافعي و طحاوي آن را روايت کرده اند و بعض گفته اند اين زيادت از کلام شافعي است بنا بر اجتهاد وي و لهذا از جهت
شافعي اين زيادت يافته نشد و در کتاب مشکوة اينجا بياض است پس مؤلف نيافته در طريقي از سنن و تورپشتي گفته
که علماء حديث گفته اند که قول وي لنا نافلة تصحيف است در حديث جابر و در حديث امام احمد آمده که آنحضرت صلى الله
عليه وسلم بمعاذ گفت اي معاذ يا با ما نماز گزار يا تخفيف کن بر قوم خود از اينجا معلوم مي شود که اگر با حضرت بگزارد با قوم خود
امامت نکند زيرا که پس نماز وي نافله خواهد بود و امامت مفترض به متنفل جائز نه و اين حديث منافي اين زيادت است
و قصه نماز معاذ در باب قرائت به تفصيل گذشته است فلينظر ثم -

الفصل الثاني - عن يزيد بن الاسود - مر او را صحبت است و عداد او از اهل طائف است و حديث او
در کوفيين است و بعض يزيد بن ابي الاسود گفته اند - قال شهدت مع النبي صلى الله عليه وسلم حجته - گفت حاضر شدم با آنحضرت
در حج آنحضرت که آن را حجة الوداع گويند و گزاردم با وي - فصليت معه صلوة الصبح في مسجد الخيف - پس گزاردم با آنحضرت
نماز صبح را در مسجد خيف که در منا است و خيف بلندي که در بيخ کوه باشد و اين مسجد در انجا است - فلما قضى صلوته و انحرف - پس
هنگامي که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت - فاذا هو برجلين في آخر القوم - پس ناگاه آنحضرت با آن دو مقارن شد
با دو مرد که نشسته بودند در پايان قوم - لم يصليا معه - نگزارده بودند نماز با آنحضرت آن دو مرد - قال علي بهما - گفت آنحضرت
بيرون بياريد اين دو کس را - فجيء بهما ترعد فرائصهما - پس آورده شد پيش آنحضرت آن دو کس را در حالتي که ميلرزيد گوشتهاي
شانه ايشان از خوف و هيبت رسول خدا از غضب و جلال وي که بجاي خود ايستاده و فرائص جمع فريصه بفتح
فاء و صاد مهمله گوشت پاره است ميان پهلو و شانه که ميلرزد نزد خوف و گاهي شايد مي افتد اين حال از نگاه دشمن و اراده فتح
فقال ما منعكما ان تصليا معنا - پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن شما با ما - فقالا - پس گفتند آن دو مرد
يا رسول الله انا كنا قد صلينا في رحالنا - بدرستي که ما بوديم که گزارده ايم در منزلها و جاي رخت خود ها - قال فلا تفعلا -
گفت آنحضرت پس مکنيد اين چنين يعني که در وقت حضور جماعت در آن وقت داخل نگرديد - اذا صليتما في رحالكما - چون گزاريد
شما در منزلهاي خود - ثم اتيتما مسجد جماعة - پس بياييد مسجدي را که در وي جماعت ميکنند - فصليا
معهم - پس بگزاريد با ايشان که جماعت ميکنند - فانها لكما نافلة - پس بدرستيکه اين نماز که با جماعت ميگزاريد شما را نماز
نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گزارده شد يا بي جماعت - رواه الترمذي و ابوداود والنسائي

الفصل الثالث - عن بسر - بضم موحده و سکون مهمله - بن محجن - بکسر ميم و سکون حاء مهمله
و فتح جيم تابعي است بر قول اصح و پدر او محجن صحابي است - عن ابيه - روايت ميکند از پدر خود - انه كان في مجلس
مع رسول الله - که پدر او بود در مجلس با پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم فاذن بالصلوة - پس اذان گفته شد براي نماز

فقام رسول اللہ - پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی و رجع - پس نماز گزارد و برگشت - ومحجن فی مجلسہ - و حال آنکہ
محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نماز نگزارد با آن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب نگفت من نشستہ ماندہ در جای خود
از جہت تحاشی نسبت این منقصت بسوی خود و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت محجن را
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس - چہ باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم - الست برجل مسلم - آیا نیستی تو
مرد مسلمان - فقال بلی - پس گفت محجن آری ہستم مسلمانم - یا رسول اللہ ولکنی کنت قد صلیت فی اہلی - ولکن ہستم من کہ بتحقیق
گزاردہ ام نماز در اہل خانہ خود - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئت المسجد وکنت قد
صلیت فاقیمت الصلوٰۃ - چون بیائی تو مسجد را و باشی تو گزاردہ نماز یعنی در خانہ خود پس برپا کردہ شود نماز یعنی تکبیر گفتہ شود
برای وی - فصل مع الناس - پس بگزار نماز با مردم - وان کنت قد صلیت - و اگرچہ ہستی تو کہ بتحقیق گزاردہ نماز را -
رواہ مالک والنسائی - وعن رجل من اسد بن خزیمۃ - روایت است از مردی از قبیلہ اسد بلفظ حیوان مشہور
و اسد نام پدر قبیلہ ایست از مضر و وی اسد بن خزیمۃ بن مدرکۃ بن الیاس بن مضر - انہ سال ابا ایوب الانصاری -
کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ است و آن حضرت در ابتدای ہجرت خانہ او را بقدوم
مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود - قال - گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزلہ الصلوٰۃ ثم یاتی المسجد -
نماز میگزارد یکی از ما در منزل خود پس می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم - وتقام الصلوٰۃ -
و برپا کردہ میشود در مسجد نماز - فاصلی معہم - پس میگزارم نماز با ایشان - فاجد فی نفسی شیئا - پس می یابم در نفس خود چیزی
از خدشہ و کراہت - من ذلک - از جہت مکرر گزاردن من نماز را و از جہت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و نقص
از نقص آنچہ گفتہ اند کہ ہر او چیزی از روح و راحت و انس و حضور ست - فقال - پس گفت ابو ایوب - سألنا عن ذلک النبی -
پرسیدہ ایم ما از این حال کہ تو می یابی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ این چیست و از کجاست - فقال - پس گفت آنحضرت
در جواب سوال ما - فذلک لہ سہم جمع - پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید کہ ہیچ خدشہ و کراہت
نیابد یا حصول قدر جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بتقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچہ تو می یابی از روح و حضور زائد جماعت
و ثواب آنست - رواہ مالک و ابوداؤد - وعن یزید بن عامر قال جئت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وہو فی الصلوٰۃ - روایت است از یزید بن عامر کہ صحابی است حاضر شدہ حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد گفت
آمدم آن حضرت را و حال آنکہ وی در نماز بود با مردم - فجلست ولم ادخل معہم فی الصلوٰۃ - پس نشستم من و در نیامدم با
ایشان در نماز - فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راٰنی جالسا - پس ہرگاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز دید مرا نشستہ
فقال الم تسلم - پس گفت آیا اسلام نیاوردہ و مسلمان نیستی - یا یزید - کہ نماز نمیکنی - قلت بلی - گفتم بلی - یا رسول اللہ قد اسلمت
بتحقیق اسلام آوردہ ام - قال فما منعک ان تدخل مع الناس فی صلاتہم - گفت آنحضرت پس چہ باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم

مر احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث آن است که این حدیث در باب کسی است که گزارده است
نماز به جماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسی که بخواهد تنها کند و مذهب شافعیه
آن است که نماز وی تنها مستحب گردد و صحیح نیز یافته شد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد
شده است اعاده که او با جماعت باشد پس اقتصار کرده شود بر آن کذا قال الشیخ و این تاویل منافی است بقول قوم الافضل منهم
زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که طعن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث واله بر خلاف آن صحیح اند یا شاید
از آن و تاویل گفته که حمل کرده می شود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوٰة در مسجد و بار اول اختیار آن و اعتبار آن یا بر اعاده صلوٰة بعد از آنکه
گزارده شده است بجماعت و تحقیق حکم کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را
زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که این قول غیر شدید است
زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آن حضرت شاید
که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بنسخ نتوان کرد والله اعلم تحقیقه اکثر احادیث عام اند در همه نماز و لیکن
مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند چنانکه این حدیث آینده
تخصیص کرده — وعن نافع قال ان عبد الله ابن عمر کان یقول — روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود
از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت — من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما — کسی که گزارد نماز مغرب را
یا نماز صبح را پس دریافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند آنها را و نگزارد با امام وجه نفی تخصیص آنها وجه غیر و این شد
انجا هر موقوف است بر ابن عمر و اگر مراد آن است که میگفت بطریق روایت مرفوع باشد و این موید مذهب مالک است
که گوید این دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقا و نیز در این حدیث اجاست سنت
با آنکه سابقا بجماعت گزارده است — رواه مالک

باب السنن وفضائلها

— مراد نماز هاست که ادا کرده می شوند با فرائض در روز و شب آنحضرت
بران مواظبت میفرمود تاکید یافته چنانکه سنت عصر و قسم اول را رواتب خوانند یا خود از رتب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب بر تیب بشق
ازان است و حکمت در آن است که ارتیاح از مکروه باشد والله اعلم

الفصل الاول — عن ام حبیبة رضی قالت قال رسول الله — روایت است از ام حبیبه که از
امهات المؤمنین است و خواهر معاویه بن ابی سفیان رضی است گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم
ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة — کسی که بگزارد در روزی و شبی دوازده رکعت بنا آورده شود برای وی خانه
در بهشت — اربعا قبل الظهر — چهار رکعت پیش از نماز پیشین — ورکعتین بعدها — و دو رکعت پس از وی — ورکعتین
بعد المغرب — و دو رکعت بعد از نماز شام — ورکعتین بعد العشاء — و دو رکعت پس از نماز خفتن — ورکعتین قبل صلوٰة الفجر —

و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت آنکه وی اول نماز است که جبرئیل برای تعلیم اوقات
صلوة آمده با آن حضرت گزارد و اورا صلوة الاولی نام کنند و تسمیه وی بظهر برای آنست که نماز پیشین است - رواه الترمذی
روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضع وی است پس احادیث شیخین -
و فی روایة لمسلم - و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که - انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - ام حبیبه گفت شنیدم
آن حضرت را که میگفت - ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا غیر فریضة - نیست هیچ بنده مسلمان که گزارد
برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل غیر فرض و او بدوم از جانب نفل است و غیر فریضة تاکید تطوع است - الا بنی الله له بیتا
فی الجنة - مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن بنده خانه در بهشت - او یا این است از روی که - الا بنی له بیت فی الجنة - بنا کرده شود
برای او خانه در بهشت - وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها -
گفت ابن عمر گزاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان
پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ و نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز
احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و من بعدهم
و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لکن بدو سلام و بالجمله آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گاهی چهار میگزارد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگزارد و ازواج
مطهرات آن را روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگزارد و ابن عمر آن را سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد
ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکه بیاید - و رکعتین بعد المغرب فی بیته
و میگوید ابن عمر گزاردم با آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آن حضرت مراد حجره حفصه است
که خواهر ابن عمر است - و رکعتین بعد العشاء فی بیته - گزاردم دو رکعت بعد از عشا در خانه وی - قال و حدثتنی حفصة ان
رسول الله - و خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر - بود که میگزارد
دو رکعت سبک را هنگامی که می برآمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده
روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعتی که در نمی آمدم بر آن حضرت و از اینجا معلوم می شود
که این دو رکعت نیز در خانه می بود و صحیح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید - متفق علیه - وعنه قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف - بود آن حضرت که نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برگشت
از نماز و می آمد در خانه - فیصلی رکعتین فی بیته - پس میگزارد دو رکعت در خانه خود - متفق علیه - وعن عبد الله
بن شقیق - روایت است از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عائشه
و ابی ذر و دیگر صحابه کبار است سنه ثمان و مائة - قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله - گفت پرسیدم عائشه را

از نماز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عن تطوعہ — از نماز نفل آنحضرت — فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظہر اربعا —
پس گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگزارد در خانۂ من پیش از ظہر چہار رکعت — ثم یخرج فیصلی بالناس — پس بیرون
می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظہر را — ثم یدخل فیصلی رکعتین — پس در می آمد یعنی در خانہ پس میگزارد دو رکعت را —
وکان یصلی بالناس المغرب — و بود کہ میگزارد با مردم مغرب را — ثم یدخل فیصلی رکعتین — پس در می آمد پس میگزارد دو رکعت —
ثم یصلی بالناس العشاء ویدخل فی بیتی فیصلی رکعتین — پس میگزارد با مردم نماز عشا را و در می آمد خانہ مرا پس میگزارد دو رکعت —
وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیہن الوتر — و بود کہ میگزارد از شب نہ رکعت کہ در آنہا وتر داخل بود یک رکعت یا سہ رکعت
و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمدہ است از شش و ہشت و نہ و دہ و یازدہ و سیزدہ کہ در اوقات مختلفہ ہر کدام
عمل می نمود و تحقیق آن در باب وی بیاید — وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا — و بود کہ میگزارد آن حضرت زمانے
دراز از شب ایستادہ و زمانے دراز از شب نشستہ — وکان اذا قرأ وہو قائم رکع وسجد وہو قائم — و بود چون قرأت می کرد
ایستادہ رکوع و سجود ہم میکرد ایستادہ یعنی انتقال میکرد بآنہا از قیام نہ کہ می نشست و برکوع و سجود میرفت — وکان اذا قرأ قاعدا
رکع وسجد وہو قاعد — و بود چون میخواند نشستہ می کرد رکوع و سجود ہم نشستہ و درین صورت رکوع و سجود ایستادہ نیز آمدہ است
چنانکہ قرأت میکرد نشستہ پس برمی ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارۂ از قرأت ایستادہ و یاسے آن اما وجود
او سے نمی بود کہ بنشیند و برکوع و سجود برود و پس بود نماز آن حضرت بر سہ وجہ یا ایستادہ تمام یا نشستہ تمام یا قرأت میکرد
نشستہ پس از آن می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آن چنان نبود کہ قرأت ایستادہ کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود رود —
وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین — و بود آن حضرت چون طلوع می کرد صبح صادق می گزارد دو رکعت کہ سنت فجر باشد —
رواہ مسلم وزاد ابو داود — و زیادہ کردہ است ابو داود درین عبارت را کہ — ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰۃ الفجر — پس بیرون می آمد
پس میگزارد بمردم نماز فجر را — وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت لم یکن النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شیٔ من النوافل
اشد تعاہدا منہ علی رکعتی الفجر — گفت عائشہ نبود آنحضرت بر چیزے از نوافل سخت تر از روئے محافظت و مداومت چنانکہ محافظت
و مداومت می نمود بر دو رکعت فجر کہ مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از ہمہ سنتہا مؤکدتر بود چنانکہ در سفر و حضر آن را ترک نکرد
و در کتب فقہ مذکور است کہ وی را نشاید کہ گزارد آن نشستہ بے عذرے — متفق علیہ — وعنہا قالت قال رسول اللہ
وہم از عائشہ روایت است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیہا — دو رکعت سنت
فجر بہتر است ازین عالم سفلی و ہر چہ در وے است از متاع آن اگرچہ آن را در راہ خدا صرف کنند چنانکہ در فضیلت آن آمدہ است
کہ بہتر است شمارا از انفاق ذہب و فضہ و برین وجہ معنی بہتری راست و درست می آید کہ انفاق در راہ خدا بہتر است و لیکن
سنت فجر بہتر از آن است و اما متاع دنیا کہ بدان تجمل کنند و در راہ دین صرف نمایند اصلا بہی ندارد و تا این را بہتر
از آن گویند و توجیہ آن میکنند کہ این بزعم و اعتقاد اہل دنیاست کہ متاع دنیا را بہی دانند پس فرمود بر تقدیر سے کہ آن

به باشد چنانکه بسا گمان می برند این عبارت بهتر از آن است فافهم — رواه مسلم — و گفته اند که اقوی و اوکد سنن سنت فجر است
پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند
که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در تاکد و کذا ذکره الشمنی — وعن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح فاء
مشدده بعد از غین معجمه صحابی است از اصحاب شجره سکونت کرد در مدینه پس از آن به بصره و حسن بصری و غیر وی شنیده اند
از وی حدیث — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب — نماز گزارید پیش از نماز مغرب یعنی
دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود — قال فی الثالثة — گفت در بار سوم — لمن شاء — یعنی امر کردم و گفتم برای کسی
که خواهد — کراهیة ان یتخذها الناس سنة — یعنی مشیت ساختم این را جهت کراهت آنکه بگیرند این نماز را مردم
سنت موکده و غرض نیست لازمه مستمره نهایت آنکه مستحب گردانیده ام آن را تا هر که خواهد که ثواب آن دریابد بگزارد و علما
سلف و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقها بر خلاف این اند و کلام برین در باب فضل اذان گذشت و در شرح
حدیث بین کل اذانین صلوة و در فصل ثالث نیز از آن احادیث بیاید — متفق علیه — وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا — کسی که هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس باید که
بگزارد چهار رکعت — رواه مسلم و فی اخری له — و در روایت دیگر مر مسلم را این چنین آمده — قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل
بعدها اربعا — گفت چون بگزارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگزارد بعد از وی چهار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت
که می گزارد آن حضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش رکعت می گزارد و تحقیق این
مقام در باب الجمعة بیاید ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی — عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع
رکعات قبل الظهر واربع بعدها — میگفت کسی که محافظت کند و مداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از وی —
حرمه الله علی النار — حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ — رواه احمد والترمذی و ابوداود والنسائی و ابن ماجة
و در بعضی روایات آمده که بگزارد آن را بدو سلام و سخن در آن است که اینها رکعتین سنت اند یا ورای آن والظاهر الثانی —
وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب
السماء — فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در اینها سلام دادن کشاده میشود برای آنها درهای آسمان
و میرسند بموضع قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول — رواه ابوداود و ابن ماجة — و درین جا نیز
اختلاف است که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نمازی دیگر است مستقل که گزارده می شود درین وقت و نامیده
می شود آن را صلوة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین و آنها که قائل اند باربع
متردد اند در آن و ثبوت این فضیلت منافات ندارد بودن از رواتب و مختار آن است که از رواتب اند وعن عبد الله

آورده که عبد الله بن مسعود گفت چهار رکعت بعد از زوال میگفت که این رکعات برابری میکنند بامثل خود را از قیام لیل و این در حکم
مرفوع است چه مقدار رکعات و ثواب چیزی است که از شارع شنوده و دانسته کما تقرر فی موضعه و بهمین حدیث ابن مسعود حمل صلوة سحر
بر قیام لیل استنباط میتوان یافت و ظاهر آن است که مراد باین چهار رکعت همین سنت فی الزوال و سنت ظهر باشد و بعضی مشائخ
گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که گشاده می شوند ابواب
آسمان و قبول بعد از ساعت تمام روز میکند رحمت الهی و نصف شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت
مقارن است بود نماز درین با هم متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر شب ظاهر و اشهر بود نماز وقت زوال را
معادل و شبیه بدان ساخته یا از ان اشارت نموده بفضیلت وقت زوال بقول خود - وما من شیء الا یسبح الله تلک الساعة -
و هیچ چیز نیست مگر آنکه وی پاکی یاد میکند خدا را در آن ساعت - ثم قرأ - پس خواند آن حضرت برای ترغیب نماز در آن
وقت این آیت را یتفیأ ظلاله عن الیمین والشمائل - میل میکنند و میگردد سایه ها از جانب راست و چپ - سجدا لله وهم
داخرون - در حالیکه سجده کنندگانند مر خدا را و حال آنکه ایشان خرد و خواراند و اول آیت این است که - اولم یروا الی ما خلق
الله من شیء - آیا نمی بینند و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیاد نمی نمایند مر پروردگار را و عبادت نمیکنند مراد از اشیاء
مخلوقات که آن را سایه ها است میل کننده و برگردنده از ایمان و شمائل ایشان سجده کننده و خرد و خوار شونده و مراد از سجده
انقیاد و استسلام است خواه بالطبع بود یا باختیار و همه منقاد اراده وی اوست و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شانه -
رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم
رکعتین بعد العصر عندی قط - گفت عائشه ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز - متفق علیه
وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله - و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که گفت عائشه
سوگند بآن خدا که برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم در باب
اوقات منهی سخن درین گذشته است مجمل آنکه بعضی گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال وافدان فوت شده بود
که الان قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بران مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست
و بعضی میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان وی و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آن است
که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گزاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مروی نیست و بعضی از اصحاب میگزاردند و پیغمبر نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی کرد از ان چنانچه در احادیث آینده بیاید
و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود و بسببی عارض نبود و بالجمله اخبار و آثار در نهی از
صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور هم برآنند پس احسن آن است که گفته شود که گزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتاخرین والله اعلم - وعن المختار بن فلفل بضم فائین و سکون لام اول مخزومی

که فی تابعی ثقه است شنید از انس و روایت کرد از وی ثوری و غیره — قال سألت انس بن مالک عن التطوع
بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر — فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر — پس گفت
انس بود عمر میزد دستهای کسی را که نفلی میگزارد این نماز را و میزد پشت و دستهای او بجهت بعد عصر یعنی منع میکرد آن —
وکنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب — و بودیم ما که میگزاردیم در زمان آنحضرت
دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب — فقلت له اکان رسول الله — مختار میگوید پس گفتم مر انس را
آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلیهما — که میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب — قال کان
یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا گفت انس بود آنحضرت که میدید ما را که میگزاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بآن
و نه نهی میکرد ما را از آن پس بتقریر آنحضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد — رواه مسلم — اجب گفت اندکه اگر
عمر رضی الله عنه از قول عائشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف بوده از قول انس کنا نصلی علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بی
آن مکروه نیست و این مذهب عمر است و مذهب غیر وی کراهت است مطلقاً و بالجمله مسئله کراهت نماز بعد از عصر
و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابی نیست والله اعلم — وعن انس قال کنا بالمدینة گفت انس
بودیم ما بمدینه — فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب — پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را — ابتدروا السواری
می‌شتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می‌ایستادند پس ستونها — فرکعوا رکعتین — پس میگزاردند دو رکعت را
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد — تا آنکه مردی غریب مسافر هر آئینه می‌درآمد مسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت —
پس گمان می‌برد آن مرد غریب که نماز فرض بتحقیق گزارده شده است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزارند — من کثرة
من یصلیهما — از بسیاری کسانی که میگزاردند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوة قبل الغروب فهمیده اند بعد آن —
رواه مسلم — وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه — بن عبد الله — تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز
بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود می‌نشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است — قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف ابن عامر جهنی را بضم جیم و فتح ها از
صحابه است — فقلت الا اعجبک من ابی تمیم — پس گفتم آیا تعجب نکنم و عجب ننمایم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و زمان
آنحضرت اسلام آورده — یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب میگزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب — فقال عقبة
انا کنا نفعله علی عهد رسول الله گفت عقبه بدرستی که بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قلت فما یمنعک الآن — گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی — فقال الشغل — بضم شین گفت باز میدارد کارهای
دیگر و نیز سنت موکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنها است از جهت احادیث صحیحه صریحه دران — رواه البخاری

وعن کعب بن عجرة بضم عین و فتح جیم صحابی ست از اصحاب شجره و احوال وے در مواضع دیگر ذکر کرده شده -
قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آمد آنحضرت بمسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست
پس بگزارد در وے نماز مغرب را۔ فلما قضوا صلاتهم رآهم یسبحون بعدها - پس هرگاه که تمام کردند و ختم نماز فرض را دید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ایشان را که نماز نفل میگزارند که عبارت از سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال هذه
صلوة البیوت - پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانه هاست که در خانه ها باید گزارد نه در مسجد۔
رواه ابوداود وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی - ایستادند مردم در مسجد که نفل می گزارند
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البیوت - لازم گیرید بر خود گزاردن نماز را در خانه ها برای آنکه افضل آن است
که نماز نفل غیر فرض در خانه بگزارند و همچنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی یا عذری خصوصاً سنت مغرب
که هرگز در مسجد نگزارده و بعضے از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد سنت واقع نمی شود و بعضی گفته اند که عاصی
میگردد از جهت مخالفت امر که ظاهر ش در وجوب است و جمهور برانند که امر برای استحباب است و اولی آن است که در خانه بگزارد
و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد و اگر بترسد که بعد از رجوع بخانه مشغول شود پیش خواهد آمد که مانع
خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد و اگر این ترس نیست افضل آن است که در خانه رود و بگزارد و اگر در آن خانه
پیش نیاید بیرون مسجد بیرونی بگزارد و اگر امام در داخل گزارده است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخلی گزارد
و اگر مسجدے است که داخل و خارج ندارد در پهلوے ستونے یا در گوشه بگزارد - وعن ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آن حضرت که دراز میکرد قرائت را در دو سنت مغرب
حتی یتفرق اهل المسجد - تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون می رفتند - رواه ابوداود - این حدیث نوع
اشارتے دارد که آن را در مسجد میگزارد پس محمول بر عذرے و سببے خواهد بود که واقع آمده باشد از حصول بیان جواز و احتمال دارد
که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آن را دریافته زیرا که خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم متصل مسجد بود و در میان حجره دیوار
نبود و در دیوار دروازه بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آن است که این تطویل قرائت در سنت مغرب در بعض احیان
بوده باشد زیرا که ثابت شده است که آن حضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده - وعن
مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین - روایت است از مکحول
شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشان است میرساند حدیث را بآنحضرت و مرفوع میکند آن را که آن حضرت گفت
کسے که بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت - وفی روایة اربع رکعات - و در روایتے آمده که بگزارد
چهار رکعت - رفعت صلوته فی علیین - برداشته میشود نماز او در علیین که مقامی است بالائے هفتم آسمان و بعضی
گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در ان اعمال صالحان و بعض گویند

مراد ما نست آنکه وے اشرف واقرب مراتب ست بجناب عزت حق جل وعلا۔ مرسلا۔ روایت کرده ست مکحول بطریق ارسال بود
وے رضی الله عنه کثیر الارسال۔ وعن حذیفة نحوه۔ وروایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند
این حدیث۔ وزاد۔ وزیادت کرده است حذیفه این عبارت را که۔ فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب۔ پس بود
که میگفت آن حضرت شتاب کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب است تا متصل بفرض بگزارید۔ فانهما ترفعان مع المکتوبة۔
زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند یعنی با فرض پس زود تر بگزارید تا همه یکجا بالا برده شوند اعمال اند منتظر
نباشند وظاهر آنست که قرائت ودعائی یا ذکری که صحیح رسیده است ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گوئیم
که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست وما اتفاق داریم که بعد از صلوة منقول چیزی که گذشته است
ولیکن در دل میخلد که افضلیت اولیت این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد تعجیل باستعجال چه کار کند
واینجا دو وجه است وظاهر آنست که طبیعت اختیار کند که تاکید وروے بسیار است والله اعلم۔ رواهما رزین۔ روایت کرد
این هر دو حدیث را رزین۔ وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها۔ وروایت کرده بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن در
شعب الایمان۔ وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب۔ روایت است از عمرو بن
عطا که از تابعین است گفت که نافع بن جبیر بن مطعم که وے نیز از تابعین است فرستاد او را بسوے سائب که صحابی است۔
یسأله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوة۔ در حالتیکه سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دیده آن را از سائب معاویه
ونهی کرد او را ازان در نماز۔ فقال نعم۔ پس گفت سائب آرے۔ صلیت معه الجمعة فی المقصورة۔ گزاردم با معاویه جمعه را
در مقصوره جامع مکانے که بنا کرده میشود در تکبیر گویندگان را وامرا را از قصر یعنی کوتاه۔ فلما سلم الامام قمت فی مقامی۔
پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جایے که ایستاده بودم بر نماز جمعه۔ فصلیت۔ پس نماز گزاردم۔ فلما دخل
ارسل الی۔ پس هرگاه که در آمد معاویه بخانه خود ورا کسی فرستاد بسوے من۔ فقال لا تعد لما فعلت۔ پس گفت باز مگرد مر
این فعلے را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن درجاے فرض۔ اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة۔ چون بگزاری تو نماز جمعه را
پس وصل مکن آن را بنماز۔ حتی تکلم او تخرج۔ تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی۔ فان رسول الله۔ زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
امرنا بذلک امر کرده است ما را بآن۔ ان لا توصل صلوة بصلوة حتی تتکلم او تخرج۔ آن چیز این است که وصل نکنیم نمازے را بنماز
تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم ودر بعضی نسخ صلوة نیست وظاهر عبارت این باشد که وصل نکنیم جمعه را بنمازے تا آنکه سخن کنیم
یا بیرون آئیم۔ رواه مسلم۔ وعن عطاء نام شخصے است از تابعین۔ قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم۔ بود ابن عمر
چون میگزارد نماز جمعه را که پیش میرفت ازجائے که میگزارد در وے جمعه یعنی پیش از مکانے که در وے جمعه بود
تا ممتنع شود تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه۔ فصلی رکعتین۔ پس میگزارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت۔ ثم یتقدم۔ پس پیشتر
میرفت ازین مکان نیز۔ فیصلی اربعا۔ پس میگزارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت می شد که بعد از جمعه میگزارد

ورنہ این چنین نمیکرد — واذا کان بالمدینۃ صلی الجمعۃ ثم رجع الی بیتہ — وچون می بود بمدینہ میگزارد جمعہ را پس میگشت بسوی
خانہ خود — فصلی رکعتین — پس میگزارد دو رکعت — ولم یصل فی المسجد — ونمی گزارد در مسجد — فقیل لہ — پس گفتہ شد ابن عمر را
کہ چرا در خانہ گزاری نہ در مسجد — فقال کان رسول اللہ — پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یفعلہ — میگزارد آن را
رواہ ابوداود — وگفتہ اند شاید کہ فرق میان مکہ و مدینہ آن باشد کہ خانہ ابن عمر رضی اللہ عنہما در مدینہ نزدیک بمسجد بود
ومتصل بود بدان ودر مکہ مسافر بود ومنزل از حرم دور بود پس تقدیم را قائم مقام رجوع بخانہ ساخت واما زیادت
صلوۃ در مکہ تا شش رکعت از جہت مضاعفت ثواب ورد است و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ است کہ وے
امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعہ و پس از وے چہار و مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آوردہ و گفتہ — وفی روایۃ الترمذی
قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعۃ رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا — گفت عطا دیدم ابن عمر را کہ گزارد بعد از جمعہ دو رکعت پس گزارد
بعد از وے چہار رکعت چنانکہ از امیر المؤمنین علی آوردہ و سنت نزد ابی حنیفہ بعد از جمعہ چہار است و نزد امام ابی یوسف شش
نخست چہار بعد از وے دو واین حکم نماز بعد از جمعہ است اما سنت قبل الجمعہ نیز ثابت است وبعضی از محدثین آن را انکار
کردہ و مبالغہ نمودہ اند و بعضی گفتہ اند کہ ہر کہ اثبات سنت پیش از جمعہ نمودہ است بقیاس بر ظہر نمودہ و اثبات سنت بقیاس
جائز نباشد کذا قیل وحق آن است کہ سنت قبل الجمعہ ثابت است وکلام در وے طول است و در شرح سفر السعادۃ آن را ذکر کردہ ایم فانظر ثمہ

باب صلوۃ اللیل

بدانکہ در نماز شب از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایات مختلفہ آمدہ و در ہر وقتی نوعی
گزاردہ و مقصود تخییر است درآن بہر نوعی کہ تمسک کند شرف اتباع دریابد واگر در اوقات متعددہ ہر نوعی ازان بوقتی
اوفق وانسب باشد سیزدہ و یازدہ و نہ و ہفت آمدہ و بعض علما پنج نیز گفتہ اند واز سیزدہ اکثر نبود وپس بعضی با سنت فجر
گفتہ و بعضی بے آن واین اصح واصوب است وگاہے وتر یک رکعت کردہ وگاہے سہ رکعت و در بعضی روایات عدد تہجد
داخل آن شمردہ و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کردہ وتر را بر یک رکعت و در بعضی بر سہ تا پنج و ہفت و در بعضی روایات تمام
نماز شب را وتر گفتہ چنانکہ در روایت ام سلمہ آمدہ کہ بود آنحضرت کہ ایتار میکرد بسیزدہ رکعت وچون ضعف پیری شد ایتار میکرد
بہفت و در حدیث آمدہ است وتر کنید ای اہل قرآن و مراد بدان نماز شب داشتہ و وجہش آن است کہ نماز شب را بعضی تہجد
بدان وتر میکردہ چنانکہ نماز روز را بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد شدہ است کہ نماز مغرب وتر روز است وکلام درانکہ نماز تہجد
بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرض بود یا نہ است بعد از ان منسوخ شد مشہور است و مختار آن است کہ از امت منسوخ شد و بر آنحضرت
باقی ماند تا آخر عمر وقد حقق ذلک فی موضعہ

الفصل الاول

عن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوۃ العشاء
الی صلوۃ الفجر احدی عشرۃ رکعۃ — روایت است از عائشہ گفت بود آنحضرت کہ میگزارد در میان فارغ شدن آن حضرت از نماز
عشا تا نماز فجر یازدہ رکعت را — یسلم من کل رکعتین — سلام میداد بعد از ہر دو رکعت — ویوتر بواحدۃ — ووتر میکرد بیک رکعت —

شقه الایمن - خواب میکرد بر پهلوے راست خود - بر شق عایشه بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضے از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند وغریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد فرض و بعضے جماعه بکراهت آن رفته اند وآن را بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت ابعد است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس یا گویند بود و بعد ازان منسوخ گشت یا از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وسلم وا ازند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات در وے و در بعضی روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گزارد دو بر آمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب واما ابوحنیفه گفته که اگر برائے استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکو است و فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز از ین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است واما ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آن ست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبری ست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر خسپد قرار میگیرد قلب و غالب می آید استراحت و استغراق میگیرد نوم و بتقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمی شود استراحت و مستغرق نمیگردد نوم و سبب میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برائے طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هرچند نوم غالب تر و عمیق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برائے طلب خفت نوم و تیسیر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر می کرد تا شنیده می شد آواز خواب بعد ازان بر می خاست و نماز میگزارد بے آنکه وضوے تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آن حضرت است بحکم تنام عینای ولا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامے باین مقام گذشت فتذکر - وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - گفت عایشه بود آن حضرت میگزارد از شب سیزده رکعت - منها الوتر - از جمله آن سیزده رکعت وتر بود و یک رکعت یا سه رکعت - و رکعتا الفجر - و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود و بنابرین سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب اتصال و انتهاے آن بدان و حاصل نماز شب آن حضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادت گفته است که صواب آن ست که سیزده رکعت و لیکن رکعتین فجر بود و اوتر داخل است دران - رواه مسلم -

وعن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل - روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است او را در خوردی دزدیده بودند از آنجهت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آن حضرت در شب - فقالت - پس گفت عائشه - سبع وتسع واحدی عشرة رکعة - بود نماز آن حضرت در شب گاهے هفت

وگاہے نہ وگاہے یازدہ سوی رکعتی الفجر - ورای دو رکعت سنت فجر ظاہر این است کہ این متعلق بعشرہ است و در وی
اشارت است بآنکہ روایت سیزدہ رکعت با رکعتین فجر است - رواہ البخاری - وعن عائشۃ قالت کان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل لیصلی - بود آنحضرت چون برمیخاست از شب برای آنکہ نماز کند - افتتح صلوتہ برکعتین
خفیفتین - آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک کہ مراد بدان دو رکعت است کہ بعد از وضو میگزارد و تخفیف در وی نسبت
در روایات بتخفیف آن وارد شدہ قولا و فعلا - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوۃ برکعتین خفیفتین - گفت آن حضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید کہ شروع کند
بدو رکعت سبک - رواہ مسلم - وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونۃ لیلۃ - گفت ابن عباس شب کردم نزد خالۂ خود کہ ام المؤمنین میمونہ است
شبی و بود وی رضی اللہ عنہ دران زمان خرد - والنبی صلی اللہ علیہ وسلم عندہا - و بود آنحضرت نزد میمونہ در نوبت او - فتحدث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مع اہلہ ساعۃ - پس سخن کرد آن حضرت با اہل خود کہ میمونہ است ساعتی در اینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد
از عشا اگر مصلحتی باشد دران چنانکہ در باب اوقات الصلوۃ نیز گذشت - ثم رقد - پس خواب کرد آنحضرت - فلما کان ثلث اللیل الآخر
پس ہنگامیکہ باقی ماند بعضی از ثلث اخیر از شب - او بعضہ - یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر کہ سدس اخیر باشد - قعد - بیدار شد
و نشست - فنظر الی السماء فقرأ - پس نگاہ کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را - ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنہار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورۃ - تا آنکہ ختم کرد سورۃ را یعنی تا آخر سورۃ خواند و در بعض روایات پنج آیت تا انک
لا تخلف المیعاد نیز آمدہ و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز مسواک کردن
آمدہ است - ثم قام الی القربۃ - پس ایستاد آن حضرت و رفت بسوی مشک آبی کہ در آنجا بود و قربہ بکسر قاف و سکون
را مشک - فاطلق شناقہا - پس بکشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشتہ یا دوالی
کہ بدان دہن مشک را بندند - ثم صب فی الجفنۃ - پس بریخت آب از مشک در کاسہ و جفنہ بفتح جیم و سکون فا و نون کاسۂ
بزرگ - ثم توضأ وضوءًا حسنا بین الوضوئین - پس وضو کرد آن حضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان
اسراف و تقتیر نہ بسیار آب ریخت کہ بسر حد اسراف کشد و نہ چندان کم کہ اعضاء تر و تازہ و سیراب نگردد چنانکہ گفت -
لم یکثر وقد ابلغ - بسیار نکرد در ریختن آب و بتحقیق رسانید آب را بہر جا کہ باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فصلی - پس شروع
کرد در نماز و ایستاد بنماز - فقمت وتوضأت فقمت عن یسارہ - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم
در نماز جانب دست چپ آن حضرت - فاخذ باذنی فادارنی عن یمینہ - پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستادہ کرد
بجانب راست خود - فتتامت صلوتہ ثلث عشرۃ رکعۃ - پس تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت سیزدہ رکعت و این سیزدہ
با وتر خواہد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج ازان است پس این مخالف است بحدیث عائشہ کہ گفت رکعتان فجر داخل آن
سیزدہ بود و چون مقرر شدہ است کہ نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاہی چنان خواہد بود و گاہی چنین و مدار و مطلب

احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس ست — ثم اضطجع — و بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفت یعنی پهلو
فنام — پس خواب کرد — حتی نفخ — تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد — وکان اذا نام نفخ — و بود آن حضرت
چون بخواب میرفت دم می کرد و آوازی هم می کرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشادی مجرای
نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی ست — فآذنه بلال بالصلوٰة — پس اعلام کرد او را بلال
بنماز و رسیدن وقت صبح و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال ورای
اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت و امتداد وی می شد در خواب — فصلی — پس برخاست آن حضرت از خواب
و گزارد نماز سنت را — ولم یتوضأ — و وضوی دیگر نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آن حضرت را
چنانکه معلوم شد — وکان فی دعائه — و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل اکثر
مشائخ برین ست و خواندن این دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن دعای
طویل میگوید شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا
مگر آنکه نزد وی برکتی و نورانیتی ست و این دعا دراز ست و در آخر وی این کلمات است که — اللهم اجعل
فی قلبی نورا — خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور — وفی بصری نورا — و بگردان در بینائی من نور — وفی سمعی نورا — و بگردان
در شنوائی من نور — وعن یمینی نورا — و بگردان در جانب راست من نور — وعن یساری نورا — و بگردان در جانب چپ من
نور — وفوقی نورا — و بگردان بر زبر من نور — وتحتی نورا — و بگردان زیر من نور — وامامی نورا — و پیش من نور — وخلفی نورا — و پس من
نور تا از شش جهت نور ایمان و یقین و شهود در گیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند — واجعل لی نورا — و بگردان
و پیدا کن برای من نوری بیرون از دائره حواس و جهات — وزاد بعضهم وفی لسانی نورا — و زیاده کرده اند بعضی
از راویان این را که وفی لسانی نورا و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه
اسرار وجود نمایند بیان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الهام بی شوب
شبهه اکاذیب وهم بلاده هست هدایت کنم — وذکر — و ذکر کرده است آن بعض — وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری —
و پی و گوشت و خون و موی در وی و پوست را و بعض گفته و اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری
نورا و بشری نورا — متفق علیه — وفی روایة لهما — و در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده — واجعل
فی نفسی نورا — و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت
و کثافت تا انفعال احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت — واعظم لی
نورا — و عظیم و بزرگ گردان برای من نور را — وفی اخری لمسلم — و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که — اللهم اعطنی نورا —
خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره ست یعنی از نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و هم

آن برای وضو است نه نماز شب۔ رواه مسلم۔ وگفت ثوابش که قوله ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما اربع
مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت خفیفتین که در غایت طول
گذارده بود ده رکعت گردد۔ کذا فی صحیح مسلم۔ وهمچنین است در صحیح مسلم۔ وافراده من کتاب الحمیدی۔ و درا او مسلم
از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت
کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است به بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن
و بخاری آن را روایت نکرده و ببین این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است
وموطا مالک وسنن ابی داود وجامع الاصول همچنین است در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داود
و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام با این مبالغه رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح
که این قول را سه بار ذکر کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین طویلتین طویلتین
سه بار محصول است به شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و وتر یک رکعت پس مجموع با این توجیه
سیزده رکعت باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر آن است که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه و تطویل است چنانکه
گفتیم۔ وعن عائشة رض قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه وسلم وثقل۔ هرگاه که مسن و فربه تن شد
آن حضرت و گران شد بدن مبارک بجهت ضعف پیری۔ کان اکثر صلاته جالسا۔ بود بیشتر نماز شب وی یا
مطلق نوافل نشسته۔ متفق علیه۔ بدانکه بدن در حدیث بتخفیف دال وضم آن روایت کرده اند از بدانت بمعنی فربهی
و تن واری و بفتح دال و تشدید آن نیز روایت است از تبدین بمعنی کبر سن و بعض علما این روایت را مرجح تر داشته اند
زیرا که در حلیه شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آن است و بعض ترجیح روایت
اول نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن واخذه اللحم و اخذ اللحم بوجه اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک
بدن نیست والله اعلم۔ وعن عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرن بینهن۔
گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من سورتها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و منزلت و طول و قصر که نزدیکی میکرد آن حضرت میان
آن سور۔ فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود۔ پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل
و معنی مفصل در باب القراءة معلوم شد که بقول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است تا آخر اما این سورها که نظائر
یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیب داده بودند
چنانکه ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و میگویند که امیر المؤمنین علی رض نیز ترتیب داده بود بر وفق نزول که ناسخ
و منسوخ از آن معلوم می شد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن وحی است آن نیز منزل است و جبرئیل وقت
انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بران

انتقاد پذیرفت بر مصاحف عثمانی با تفاق صحابہ نوشتہ شد و دیگر محل خلاف و جائے اشتباہ نماند و اقوال کہ آنحضرت میان نظائر میکرد و این چنین میکرد کہ قراءت میکرد — والسورتین فی رکعۃ — دو دو سورہ را در یک رکعت — آخرھن حٰم الدخان وعم یتساءلون — وطیبی آن بیست سورہ را ذکر کردہ بترتیبے مخالف آنچہ سیوطی در اتقان ذکر کردہ است والله اعلم — متفق علیہ —

الفصل الثانی — عن حذیفۃ انہ رأی النبی صلی الله علیہ وسلم یصلی من اللیل — روایت است از حذیفہ کہ وے دید آن حضرت را کہ نماز میگزارد در بعضے از شب — فکان یقول — پس بود آنحضرت کہ میگفت — الله اکبر ثلاثا — سہ بار میگفت — ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمۃ — ملکوت مبالغہ ملک است و جبروت مبالغہ جبر بمعنی قہر و غلبہ این صیغہ بمعنی مبالغہ بسیار می آید مثل رہبوت و رغبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک بہم اند و اگر یکی را بذات تعالیٰ کنند و دیگر را بصفات وجہے دارد — ثم استفتح — پس خواند دعائے استفتاح را و احتمال دارد کہ استفتاح سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشتہ است — فقرأ البقرۃ — پس خواند سورہ بقرہ را یعنی بعد از فاتحہ — ثم رکع — پس رکوع کرد — فکان رکوعہ نحوا من قیامہ — پس بود رکوع وے مانند قیام وے در تطویل یعنی چنانکہ قیام را از قراءت دراز کرد و تطویل قراءت کرد رکوع را نیز بمقدار سجود تطویل داد و تسبیح ذکر و تسبیح نہ آنکہ حقیقۃ مقدار قیام و رکوع برابر بود و تسبیح و تکبیر بسیار یکی بود و نماز اقوال و افعال — ہمہ در برابر یکدیگر بود چنانکہ نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کردہ و آن را در شرح ذکر کردہ ایم والله اعلم — فکان یقول فی رکوعہ — و بود آنحضرت کہ میگفت در رکوع خود — سبحان ربی العظیم — و در روایات اذکار و ادعیہ دیگر نیز آمدہ — ثم رفع رأسہ من الرکوع — پس برداشت سر خود را از رکوع — فکان قیامہ نحوا من رکوعہ — پس بود قیام وے بعد از رکوع مانند رکوع وے در تطویل بر وجہے کہ معلوم شد — یقول — می گفت در قومہ — لربی الحمد — مر پروردگار مراست سپاس و ستایش این را تکرار میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شدہ — ثم سجد فکان سجودہ نحوا من قیامہ — پس سجدہ کرد پس بود سجدہ وے مانند قومہ او — فکان یقول فی سجودہ — پس میگفت در سجدہ خود — سبحان ربی الاعلیٰ — و اذکار و ادعیہ نیز آمدہ — ثم رفع رأسہ من السجود وکان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجودہ — و بود کہ می نشست در میان دو سجدہ مانند سجدہ خود — وکان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی — و در بعض روایات زیادہ بر این کلمات دیگر نیز میگفت چنانکہ در باب سجود گذشت — فصلی اربع رکعات — پس بگزارد چہار رکعت — قرأ فیھن — خواند در این چہار رکعت این چہار سورہ را — البقرۃ وآل عمران والنساء والمائدۃ او الانعام شک شعبۃ — شک کردہ است شعبہ کہ راوی حدیث است کہ در رکعت چہارم سورۂ مائدہ خواند یا سورۂ انعام — رواہ ابو داود — وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین — کسے کہ قیام لیل کند یعنی نماز شب بگزارد بدہ آیت کہ بخواند آن را در دو رکعت یا زیادہ و ظاہر آن است کہ مراد غیر فاتحہ است نوشتہ نشود

آن کس از جملهٔ غافلان یعنی بهمین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فایده کند که بار رستی نام غفلت از قایل آن
برداشته شود و او را بالغفلة موسوم ندارند و از ضیق غفلت برآرند و این ادنی درجات است - ومن قام بمائة آية كتب
من القانتين - و کسی که قیام نماید بصد آیت نوشته می شود از جملهٔ قانتان و مطیعان و با دو آتی قیام کنندگان در نماز
دراز گزارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - ومن قام بألف آية
كتب من المقنطرين - و کسی که قیام کند بهزار آیت نوشته می شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را و مانند آنها کسی که
اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن قنطار هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق
آن مراتب و مقامات بسیار است رزقنا الله - رواه ابو داود - وعن ابی هریرة قال كانت قراءة النبي
صلى الله عليه وسلم بالليل - گفت ابوهریره بود قراءت آن حضرت در نماز شب با انواع مختلف - يرفع طورا - بلند میخواند
گاهی - ويخفض طورا - و پست میخواند گاهی بر طور که وقت اقتضا می کرد و گفته اند که اگر تنها می بود بلند میخواند
و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند - رواه ابو داود - وعن ابن عباس قال كانت قراءة النبي صلى الله
عليه وسلم على قدر ما يسمعه من في الحجرة وهو في البيت - گفت ابن عباس بود قراءت آن حضرت باندازه آنکه می شنید
آن را کسی که در صحن خانه می بود و حال آنکه آن حضرت در درون خانه می بود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود می شنید و در می یافت
آمده است که چون آن حضرت در نماز بمسجد میخواند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابو داود - وعن ابی قتادة
قال ان رسول الله - روایت است از ابی قتاده گفت بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرج ليلة فاذا هو بأبي بكر
يصلي - بیرون می آمد شبی پس ناگاه که وی ملابس و ملاقی است بابوبکر که نماز میگزارد - وهو يخفض من صوته - و حال آنکه
ابوبکر پست می کرد چیزی از آواز خود را - ومر بعمر وهو يصلي رافعا صوته - و گذشت آن حضرت بعمر و عمر نماز می گزارد
بلند کننده آواز خود را - قال - گفت ابو قتاده - فلما اجتمعا عند النبي - پس هنگامی که جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر
صلى الله عليه وسلم قال - گفت آن حضرت - يا ابا بكر مررت بك وانت تصلي تخفض صوتك - ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز می کردی
در حالی که پست می کردی آواز خود را سبب پست کردن آواز چیست - قال - گفت ابوبکر - قد اسمعت من ناجيت -
بتحقیق می شنوانیدم کسی را که مناجات می کردم او را و آواز گفتم با وی - یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی -
وقال لعمر مررت بك وانت تصلي رافعا صوتك - و گفت آن حضرت عمر را گذشتم بتو و تو نماز می کردی بلند کننده آواز خود را -
سبب بلند کردن آواز چه بود - فقال - پس گفت عمر - يا رسول الله اوقظ الوسنان - بیدار می کنم خواب کنندگان را
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شوند میخواهم که بیدار باشند ولیکن گرانی خواب و کاهلی ایشان نمی گذارد
که بیدار شوند - واطرد الشيطان - و می رانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد آنها وسوسه نکند و غیر ایشان

این نکه باختلاف عادت و رباط و باشد و در بلاد ما غالب همان وسط است و ثلث اخیر بلکه سدس اخیر می باشد۔ متفق علیه
وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناه۔ گفت انس نبودیم ما که
می خواستیم که ببینیم آن حضرت را در شب نماز گزارنده مگر آنکه می دیدیم او را نماز گزارنده۔ ولا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه۔ و نبودیم
که می خواستیم که ببینیم آن حضرت را خواب کننده مگر آنکه می دیدیم او را خواب کننده یعنی در شب تمام نمی کرد و قیام هم می نمود تمام شب
بیدار می بود و نه تمام شب خواب می کرد پس هم در خواب می دیدیم او را و هم بیدار می دیدیم۔ رواه النسائی۔ وعن حمید
ابن عبد الرحمن بن عوف۔ از کبار تابعین است۔ قال۔ گفت۔ ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال قلت
وانا فی سفر مع رسول الله۔ یک مردے از اصحاب آن حضرت گفت که گفتم بخود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفر
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والله لارقبن رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلوة۔ بخدا سوگند هر آئینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه
دارم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برائے نماز یعنی می خواهم که نماز آنحضرت را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم۔ حتی اری فعله۔
تا ببینم فعل او را که چه طور می کند۔ فلما صلی صلوة العشاء۔ پس هرگاه که گزارد آن حضرت نماز عشا را۔ وهی العتمة۔ و آن نماز
عشا که او را عتمه می خوانند احتراز است از نماز شام که او را هم عشا می گویند و در اوائل عرب نماز شام را عشا می گفتند و عشا را
عتمه یعنی تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوة گذشته است۔ فاضطجع هویا من اللیل
پهلو نهاد و خفت آن حضرت زمان دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعض گفته اند که مخصوص است بشب
ثم استیقظ۔ پس بیدار شد۔ فنظر فی الافق۔ پس نگاه کرد در کناره آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده
گویا ذکر افق درین روایت بجهت آن است که ستارها در افق ظاهر می شوند یا آن که شروع در بیان آن می باشد۔ فقال۔ پس خواند آیت
ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد۔ تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق السموات والارض تا آخر
سوره یا تا انک لا تخلف المیعاد است۔ ثم اهوی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا۔ پس میل کرد آنحضرت
بسوئے جامه خواب خود پس بیرون کشید از جامه خواب مسواک را و سل کشیدن چیزی است بنرمی چنانکه شمشیر از نیام۔ ثم افرغ فی قدح من
اداوة عنده ماء۔ پس ریخت در قدح از مطهره که نزد وے بود آب را۔ ثم استن۔ پس مسواک کرد۔ ثم قام فصلی۔ پس برخاست
پس نماز گزارد۔ حتی قلت قد صلی قدر ما نام۔ تا آنکه گفتم من تحقیق نماز گزارد مقدار آنچه خواب کرد۔ ثم اضطجع۔ باز پهلو نهاد۔ حتی
قلت قد نام قدر ما صلی۔ تا آنکه گفتم تحقیق خواب کرد مقدار آنچه نماز گزارد۔ ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرة۔ پس بیدار شد
پس کرد چنانکه کرد اول بار۔ وقال مثل ما قال۔ و گفت مانند آنچه گفت اول بار از دعا و ذکر۔ ففعل رسول الله۔ پس کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث مرات قبل الفجر۔ سه بار پیش از فجر۔ رواه النسائی۔ وعن یعلی۔ بفتح تحتانیه و سکون
عین و فتح لام۔ بن مملک۔ بفتح میم اولے و سکون ثانیه و فتح لام از طبقه ثالثه است از تابعین روایت می کند۔ انه سال ام سلمة
زوج النبی۔ که وے پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عن قراءة النبی۔ از قرات پیغمبر صلی الله

علیہ وسلم وصلوتہ۔ و از نماز وے کہ بچہ کیفیت میخواند قرآن را و بچہ طریق می گزارد نماز را۔ فقالت۔ پس گفت ام سلمہ۔ وما لکم
وصلوتہ۔ چہ کار است شما را با نماز او و چہ می پرسید از آن و کجا می توانید کرد مانند آن و بعض شارحان گفتہ اند کہ مراد ام سلمہ تحسر و تلہف است
از تذکر احوال آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجریان ذکر وے نخست ذکر صلوٰۃ کرد و بیان آن نمود کہ ہم فی تفصیل است پس گفت۔ کان
یصلی ثم ینام قدر ما صلی۔ بود آنحضرت کہ بر میخاست و نماز می کرد پس خواب می کرد اندازہ آنچہ نماز می کرد۔ ثم یصلی قدر ما نام۔ پس
بر میخاست و نماز می کرد اندازہ آنچہ خواب کرد۔ ثم ینام قدر ما صلی۔ پس خواب میکرد اندازہ آنچہ نماز گزارد۔ حتی یصبح۔ تا آنکہ صبح میکرد۔
ثم نعتت قراتہ۔ پس صفت کرد ام سلمہ قرات آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آن را۔ فاذا ہی تنعت قراءۃ مفسرۃ حرفا حرفا۔ پس
ناگاہ ام سلمہ صفت میکند قراتے را کہ مفسر است یعنی بیان کردہ شدہ حرفا بعد حرف یعنی جدا جدا۔ رواہ ابوداود والترمذی والنسائی۔

باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر دعا از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دائم و مستمر بود
در جمیع اوقات و احوال خصوصاً در قیام لیل کہ افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و مطلع انوار رحمانی و ظہور
آثار قربت و اجابت و سرور نور و حضور است

الفصل الاول

عن ابن عباس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل یتہجد۔ گفت
ابن عباس بود آن حضرت چون بر میخاست بعضے از شب کہ نماز تہجد کند و تہجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ ہر دو آمدہ
بعد ازان غالب در نماز بعد نوم و بعض گویند تہجد بمعنی ترک ہجود است چنانکہ تاثم بمعنی ترک اثم میگوید کہ چون آن حضرت
برائے نماز تہجد بر میخاست میخواند این دعا را۔ اللہم لک الحمد انت قیم السموات والارض۔ خداوندا تراست حمد توئی
برپا دارندہ آسمانہا و زمین۔ ومن فیہن۔ و برپا دارندہ کسانے کہ در آسمان و زمین اند از ملائکہ و جن و انس یعنی توئی
قائم بحفظ خلق و مدبر امور ایشان و برپا دارندہ ایشان علی الدوام کہ اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد ہمہ عالم از پا درافتد
بیت گر نرسد تا ناپر قافلہ فیض تو برہم فتد این سلسلہ۔ و تخصیص قیومیت بلفظ کلمہ من فیہن از جہت آن است تشرف
و اہتمام بذکر قیومیت مر ایشان را چہ وجود عقل و وہم قیام بنفس خود استبداد و تدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام ہمہ
صیغہ مبالغہ اند و در روایتے ہر سہ لفظ آمدہ و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل باز شیر ما بیہ۔ ولک الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیہن۔ و مر تراست حمد توئی روشن کنندہ و موجود گردانندہ آسمان و زمین و ہر کسے کہ در
آسمان و زمین است کنایت است از تمامہ خلق و نور در اصطلاح قوم ظاہر بذات خود و ظاہر گردانندہ غیر خود باشد و تحقیق
این معنی تفسیر کریمہ اللہ نور السموات والارض بایدجست و کاتب حروف نیز آن را در رسالہ مفردہ توفیق یافتہ است و وجہ
ذکر نور درین مقام روشن است۔ ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیہن۔ و توئی پادشاہ آسمان و زمین
و ہر کہ در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز درینجا مناسب است کہ یاد از ملک نیم شبی و ہر کہ پادشاہ پادشاہان است بحکم
تؤتی الملک من تشاء گدایان کوے خود عطا می نماید چنانکہ یکے از اعاظم اولیا گفتہ است بیت زانگہ کہ یافتم خبر

از ملک نیم شب بصد ملک نیم روز بیک جوی نخرم ۔ واکلھہ انت الحق ۔ و تو راست ستایش بجمیع کمالات و تو ئی
موجود ثابت و محقق ۔ بخلاف غیر تو که عدم و بطلان و هرچه غیر تست در حد ذات باطل و معدوم ست و حلیه ثبوت و وجود عاریت
بروست ۔ و وعدک الحق ۔ و وعده تو که نیکان خاص منصر و خوان در دنیا اجر و ثواب در آخرت خصوصا وعدهٔ دیدار
کرده حق ست و ما دل ایمان داران بدان بسته شاد مانند و اگرچه محنت اغیار و محنت این دار چندانکه بر جان این مسکینان میکنند
لیکن مرا امید وصال تو ۔ بسیار ۔ و اگرچه صدرهم از رنج هست باکم باکی ۔ ولقاؤک حق ۔ و برگشتن بدار آخرت
و پیش آمدن بدرگاه عزت و که پاسے تو و دیدار تو حق است ۔ و قولک حق ۔ و کلام تو صادق و هرچه بدان خبر داده حق است
این مجمل ست و تفصیلش آن ست که فرمود ۔ والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللھم لک اسلمت ۔ خداوندا
مر ترا انقیاد و نمایم و فرمانبری میکنم و احکام تشریعی و ارادی ترا امتثال و تسلیم میکنم ۔ وبک آمنت ۔ و بتو ایمان می آرم ۔ وعلیک
توکلت ۔ و بر تو همه کار با را میگزارم ۔ والیک انبت ۔ و بسوے تو و ظاهر و باطن بازگشت میکنم و توبه و انابت هر دو بمعنی
رجوع اند و مقام انابت بالاتر از مقام توبه است ۔ وبک خاصمت ۔ و بحجت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم با دشمنان دین ۔
والیک حاکمت ۔ و بسوے تو میبرم امر خود را که تراست حکم نه غیر ترا و میگردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسی
که مخالفت میکند با من در دین و دنیا و محاکمه میبرم بسوے تو قاضی ۔ فاغفرلی ما قدمت وما اخرت ۔ پس بیامرز گناهان که پیش
فرستاده ام و پس خواهم کرد ۔ وما اسررت وما اعلنت ۔ و چیزے که پنهان کرده ام و چیزے که آشکارا کرده ام از گناهان
و ما انت اعلم به منی ۔ و گناهان که تو داناتری بدان از من ۔ انت المقدم وانت المؤخر ۔ توئی پیش کننده و پس افگننده هر که را خواهی
لا اله الا انت ۔ نیست معبود بحق بجز تو ۔ ولا اله غیرک ۔ و نیست آله غیر تو این تاکید و تصریح ست بنفی الوهیت غیر
بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وے سبحانه ۔ متفق علیه ۔ **وعن عائشة** ۔ رضی الله عنها ۔ قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال ۔ گفت عائشه بود آن حضرت چون برخاست از شب شروع میکرد
و نماز پس میگفت ۔ اللھم رب ۔ ای خدا ۔ پروردگار ۔ جبرئیل و میکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض ۔
ای پیدا کننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمین ۔ عالم الغیب والشهادة ۔ ای داناے آنچه ناپیدا ست بر خلق و آنچه
پیدا ست بر ایشان ۔ انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون ۔ تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزے که هستند
ایشان که اختلاف میکنند در آن ۔ اھدنی لما اختلف فیه من الحق ۔ راه نما مرا بچیزے که اختلاف کرده شده ست در وے
از حق و ثابت دار مرا بر آن و زیاده کن در آن چه مقامات قرب و انوار تجلی بیحد و بے نهایت ست ولهذا امر کرده شد
آن حضرت صلی الله علیه وسلم بقول رب زدنی علما ۔ باذنک ۔ بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو ۔ انک تھدی من تشاء الی
صراط مستقیم ۔ بدرستی که تو راه می نمائی هر کرا میخواهی بسوے راه راست ۔ رواه مسلم ۔ **وعن عبادة** بضم عین تخفیف
موحده ۔ ابن الصامت صحابیه مشهور ست از فقهاے انصار حاضر شد عقبه اولے و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد او

رجل طویل جسیم جمیل - قال - گفت - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار من اللیل - کسیکه بیدار شود و از پهلو بپهلو
گردد و غالب در انتباه استعمال می یابد که با وے آواز است چنانچه عادت است در وقت بیدار شدن
مشتق است از اعرار که نام آواز شتر مرغ ست - فقال - پس بگوید در وقت بیدار شدن - لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال - پس
بگوید - رب اغفر لی او قال - یا گفت - ثم دعا - شک راوی ست که آن حضرت خصوص این دعا کرد اللهم اغفر لی است
فرموده یا مطلق دعا فرمود هر کسیکه هر چه خواهد - استجیب له - قبول کرده می شود از آن کس این دعا و بعضے از علما گفته اند
که این دعا را که درین وقت بکند درهم کیسه نام ست چنانچه کسے در کیسه خود درهم دارد هر وقت که بخواهد
طلب است همچنین این دعا اجابت وے مهیا و قریب است - فان توضأ وصلی قبلت صلوته - این دعا خود بالفعل باستجابت
رسیده پس ازان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده می شود نماز وے - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال - گفت
عائشه بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب می گفت - لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک - بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا از چیزے
که لائق است بجناب قدس تو ای خدا و میخوانم ترا با لبسن ستایش و ثنا تو - استغفرک لذنبی - طلب آمرزش میکنم ترا از گناهان
خود را - و اسألک رحمتک - و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا - اللهم زدنی علما - خدایا زیاده کن مرا علم را که مراتب آن را نهایت نیست
و خود چون صفات و افعال الهی را نهایت نیست و تجلیات وے تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه
در زیادتی خواهد بود - ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی - و مائل مگردان دل مرا از راه مستقیم و از اطاعت بمعصیت و از حق به باطل
پس از آنکه راه نمودی مرا بدان - وهب لی من لدنک رحمة - و ببخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتے عظیم - انک
انت الوهاب - بدرستی که تو بخشنده کاملی که وهب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون است - رواه ابو داود - وعن معاذ
بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر - نیست هیچ مسلمانے که شب گزارد یعنی خواب کند بر ذکرے
از اذکار - طاهرا - در حالتے که پاک است یعنی با وضو ست که - فیتعار من اللیل - پس بیدار گردد و بخیزد از شب - فیسأل
خیرا - پس سوال کند خدا را نیکی را - الا اعطاه الله ایاه - مگر آنکه بدهد او را خدا تعالے آن نیکی را - رواه احمد و ابو داود -
وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف - الهوزنی - بفتح ها و سکون واو و فتح زا - از تابعین است روایت میکند
از عائشه - قال دخلت علی عائشة - گفت در آمدم بر عائشه - فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل
پس پرسیدم او را که بچه چیز بود آن حضرت که آغاز می کرد وقتیکه بیدار می شد از شب - فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد
قبلک - پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزے که نپرسیده مرا ازان هیچ کس پیش از تو - کان اذا هب من اللیل
کبر عشرا - بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب الله اکبر میگفت ده بار - وحمد الله عشرا - والحمد لله میگفت ده بار -

وقال - میگفت - سبحان اللہ وبحمدہ عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا - ومیگفت استغفر اللہ دہ بار - وہلل اللہ عشرا - ومیگفت لا الہ الا اللہ دہ بار - ثم قال - پس میگفت - اللھم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمۃ - خداوندا من پناہ میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا - دہ بار - ثم یفتتح الصلوۃ - پس آغاز می کرد نماز را - واین در وہ اعتبار است ومیگویند بر طبق سبعات عشر کہ نام ورد مشہور ست آنجا دہ چیز ست کہ ہر یکے را ہفت بار میخوانند واین جا ہفت چیز ست کہ ہر یکے را دہ بار می گویند - رواہ ابوداود -

الفصل الثالث

عن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود آنحضرت وقتے کہ بر میخاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللھم وبحمدک وتبارک اسمک - وبزرگ ست نام تو وتعالی جدک - وبلند ست بزرگی وغنا وعظمت وبزرگی تو - ولا الہ غیرک - ونیست خدا سوا تو - ثم یقول اللہ اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من ھمزہ - از وسوسہ وے - ونفخہ - وکبر وے کہ می اندازد آدمی را در آن وبربادی سازد - ونفثہ - ودمیدن وے مراد بآن شعر مذموم ست یا سحر - رواہ الترمذی وابوداود وزاد النسائی ورواہ ابوداود بعد قولہ غیرک - وزیادہ کردہ ست ابوداود بعد از قول وے لا الہ غیرک این راکہ - ثم یقول - پس میگفت - لا الہ الا اللہ ثلثا - سہ بار - وفی آخر الحدیث - وزیادہ کردہ است در آخر حدیث این کلمہ را - ثم یقرا - پس میخواند یعنی فاتحۃ الکتاب را وشروع می کرد در قرات -

وعن ربیعۃ بن کعب الاسلمی - روایت ست از ربیعہ اسلمی کہ از اصحاب صفہ بود واز رفقاے صحابہ بود ملازم آنحضرت بود در سفر وحضر - قال کنت ابیت عند حجرۃ النبی - گفت بیتوتت می کردم من نزد حجرہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل - پس بودم من کہ می شنیدم آنحضرت را چون قیام لیل می کرد - یقول - میگفت - سبحان رب العالمین - پاکی پروردگار جہانیان - الھوی - میگفت این کلمہ را زمان طویل بفتح ہاء وکسر واو وتشدید یا - ثم یقول - پس میگفت سبحان اللہ وبحمدہ الھوی - زمان طویل - رواہ النسائی وللترمذی نحوہ وقال ھذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت برغلانیدن وگرم کردن کسے را بچیزے ومعنی تحریض بر قیام اللیل ترغیب وترہیب کردن وبیان کردن فضائل عمل بآن ونقائص ترک آن ست وفضائل قیام لیل بسیار ست ومعظم آن نزول رحمت حق بر عباد وتقریب ایشان بفضل وکرم واجابت دعا واعطاے مسئول ومغفرت ذنوب وتحقیق وعدہ کردہ است وے تعالی حبیب خود را بتہجد بر انگیختن وے صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود ولابد تابعان او را نیز پرتوے ازان مقام ونورے نصیب باشد مشائخ گفتہ اند کہ درین دنیا کہ نمونہ لذات بہشت ونسیمے وآرامے ست کہ در وقت سحر بجہت تلاوت ومناجات حاصل می گردد

شعر ہر دو بر وردن نشینان بابر گاہے وقت سحری آید یا نیم شبی باشد

الفصل الاول - عن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعقد الشیطان علی قافیۃ راس احدکم اذا ھو نام ثلث عقد - می بندد شیطان بر قفاے سر یکے از شما وقتے کہ خواب میکند سہ گرہ چنانکہ ساحران می بندد کسے را

که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت ست یا مجاز ست و تصویر و تمثیل ست زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم بندد
سه بند می بندد تا نه جنبد و نگریزد مگر بعد از گشادن آن بندها مقصود وست گردانیدن شیطان ست خواب را بر نزد
نائم و آراستن وے آرام و راحت را بر وے و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وے - یضرب علی کل عقدة - میزند
بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم - علیک لیل طویل - بر تو شب دراز ست - فارقد - پس خواب کن - فان استیقظ
فذکر الله انحلت عقدة - پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را میکشاید یک گره - فان توضأ انحلت عقدة - پس اگر وضو کند
میکشاید گره دیگر - فان صلی انحلت عقدة - پس اگر نماز بگزارد میکشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در ینجا بلفظ جمع است
یعنی میکشاید همه گره هاے وے - فاصبح نشیطا طیب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - والا اصبح خبیث النفس
کسلان - و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل - متفق علیه - وعن المغیرة قال قام النبی
صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه - روایت میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور ست گفت ایستاد آن حضرت در نماز شب
تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وے - فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر - پس گفته شد مر آنحضرت را
برائے چه میکنی اینهمه ریاضت و میکشی اینهمه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برائے تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته
و آنچه پس آمده - قال افلا اکون عبدا شکورا - گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بر نعمتهاے
حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب ست تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شده است - متفق علیه - وعن
ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل - گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آن حضرت مردے - فقیل
ما زال نائما حتی اصبح - پس گفته شد همیشه ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد - ما قام الی الصلوة - نه ایستاد برائے نماز
شب - قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه - گفت آن حضرت آن مردے ست که بول کرده شیطان در گوش او - او قال
فی اذنیه - شک راوی ست که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وے یا در یک گوش - متفق علیه - بدانکه علما گفته اند که آن موکول ست
بعلم شارع و ممکن ست حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده ست اکل و شرب و قی و ضراط بشیطان پس ممتنع نباشد
نسبت بول نیز و گاہے تاویل میکنند بتاویلات مناسب پس بعض میگویند که این تمثیل ست که زده است آن حضرت صلی الله
علیه وسلم برائے غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وے آواز موذن را تشبیه داده بحال کسیکه در افتاده است بول
در گوش او پس گران شده بسبب آن حس وے و تباه گشته حس او و بعض گفته اند که مراد آن ست که پر کرده است شیطان
گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وے از استماع دعوت حق و این وجه
ناظر در آن ست که برائے نماز صبح نیز برنخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهر آن ست که مراد نماز شب باشد والله اعلم و بعضے گفته اند این
کنایت ست از استخفاف و اهانت زیرا که عادت ست که هر که استخفاف کند چیزے را بول کند بر وے و بعضے گفته اند
که کنایت ست از ضرب نوم در وجه وے و تخصیص اذن بجهت بودن او ست محل انتباه والله اعلم

قالت استیقظ رسول اللہ - گفت ام سلمہ بیدار شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ فزعا - یکشب ترسان - یقول - در حالیکہ میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او - سبحان اللہ ماذا انزل اللیلۃ من الخزائن - پاکی خدا را چہ چیزہا فرستادہ شد امشب از خزاین رحمت - و ماذا انزل من الفتن - و چہ چیزہا فرستادہ شد از فتنہا و عذابہا - من یوقظ صواحب الحجرات - کیست کہ بیدار کند زنان را کہ صاحب حجرہا اند - بیدار و اجبہ - مراد میدارد آن حضرت بصواحب حجرات ازواج مطہرہ خود را - لکی یصلین - تا نماز بگزارند - رب کاسیۃ فی الدنیا عاریۃ فی الاخرۃ - بسا زن یا نفس صاحب کسوت پوشندہ یا پوشانندہ انواع حلی و حلل اند بر ہنہ در آخرت کسوت پوشانیدن کسے را چاہ پس کاسیۃ اینجا بمعنی لابسہ باشد بمعنی نسبت بقرینہ عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغہ یعنی در دنیا دیگران رامی پوشانید و در آخرت خود برہنہ است -

رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالیٰ کل لیلۃ الی السماء الدنیا - فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص و فیض مخصوص او ہر شب باسمانے کہ فروتر و پایان تر است از آسمانہا و نزول صفتے است از صفات الٰہی مثل ید و استواء و جزاں از متشابہات کہ ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن استفسار ننباید کرد - حین یبقیٰ ثلث اللیل الاخر - ہنگامے کہ باقی میماند سوم حصۂ شب کہ آخر است یعنی در وقت سحر - یقول - میگوید وے سبحانہ - من یدعونی فاستجیب لہ - کیست کہ دعا کند مرا تا قبول کنم دعاے او را - من یسئلنی فاعطیہ - کیست کہ درخواست کند و طلب کند از من تا بدہم آنچہ میخواہد و می طلبد - آنکہ دعا خواندن ست چنانچہ گفتہ شد گویند یارب و در برابر وے اجابت و قبول ست چنانکہ گوید پروردگار تعالیٰ لبیک عبدی و سوال طلبیدن ست او در برابر آن عطاے مطلوب ست چنانچہ در حدیث اسم اعظم واقع شدہ است کہ چون دعا کردہ شود بوے اجابت کردہ می شود و چون سوال کردہ شود دادہ می شود و گاہے دعا و سوال بجاے یکدیگر نیز واقع می شوند -

من یستغفرنی فاغفر لہ - کیست کہ آمرزش خواہد از من تا بیامرزم او را - متفق علیہ و فی روایۃ لمسلم - و در روایتے مسلم را این زیادت آمدہ است - ثم یبسط یدیہ - پس فراخ میکند پروردگار تعالیٰ ہر دو دست خود را - و یقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم - و میگوید وے تعالیٰ کیست کہ قرض دہد کسے را کہ نہ فقیر است کہ مال ندارد تا از ان قرض ادا کند و نہ ظالم کنندہ کہ با وجود غنا و مال ظلم کند حق کسے ندہد مانعے از اداے قرض ہمین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وے تعالیٰ از ہر دو منزہ است - حتی ینفجر الفجر - حق تعالیٰ اینہا را بزبان لطف و کرم میگوید تا میشگافد صبح و وے در آید وقت صبح - و عن

جابر قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقہا رجل مسلم یسأل اللہ خیرا من امر الدنیا والاخرۃ الا اعطاہ ایاہ - گفت جابر ابن عبد اللہ شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بدرستیکہ در شب ساعتے و زمانے لطیف ست کہ موافق نشود و در نیابد آن را مردے مسلمان در حالیکہ سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکہ میدہد وے تعالیٰ خیر و نیکی را - و ذٰلک کل لیلۃ - و این ساعت و زمان در ہر شب است نہ شب مخصوص مثل شب جمعہ

و مانند آن مانند آنکہ آن ساعت تعیین نیست یا مبہم بعضی میگویند کہ مبہم است مثل شب قدر و ساعت جمعہ و در بعضی روایات آمدہ است
کہ آن ساعت در ہر شب ہست — رواہ مسلم — وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب الصلوٰۃ
الی اللہ تعالیٰ صلوٰۃ داؤد — دوست داشتہ شدہ ترین نماز ہا بسوے خدا نماز داؤد پیغمبر است علیہ السلام — واحب الصیام
الی اللہ تعالیٰ صیام داؤد — و دوست داشتہ شدہ ترین روزہ ہا بسوے خدا روزہ داؤد پیغمبر است — کان ینام نصف اللیل
بود داؤد کہ خواب میکرد سہ دانگ شب — ویقوم ثلثہ — و برمیخاست و نماز میکرد دو دانگ شب — وینام سدسہ — و باز
خواب می کرد یک دانگ تمام شب و وے علیہ السلام منقسم بود باین قسمت کہ اول شب تا نیم شب خواب می کرد و در ثلث
شب نماز می کرد و در سدس اخیر باز خواب می کرد پس در سدس شب خواب می کرد و یک حصہ نماز — ویصوم یوما — و روزہ میداشت
داؤد یک روز — ویفطر یوما — و روزہ میگشاد روز دیگر — متفق علیہ — مشکل درینجا آن است کہ عمل سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم
دائم بہترین وجہ بود و پس احب الی اللہ چون باشد و آن حضرت ترک احب چون کند جوابش آنکہ احبیت فعل مذکور از جہت سہولت
وجوہ و از جہت بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجہت آنچہ در نوم سدس اخیر شب از دفع کلفت و ملال
و عدم ظہور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجہ احبیت صوم داؤد در باب صیام بیاید
انشاء اللہ تعالیٰ و فعل سید انبیا علیہ من الصلوٰۃ افضلہا و اکملہا بمقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفہ بود و متضمن
حکم و مصالح الٰہیہ و لایحصی کہ راجع بنفس کریم وے و امت مرحومہ وے بود از اقویاء و ضعفا فافہم و باللہ التوفیق — وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا — قالت کان — گفت عائشہ بود — تعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخرہ — خواب میکرد
آن حضرت اول شب و زندہ میداشت آخر شب را یعنی بیداری بود در وے و از بیداری تعبیر بزندگانی شب میکنند زیراکہ
حیات زمان در عبادت کردن ست در وے و زمانے کہ در وے عبادتے واقع نشود گویا مردہ است یا مراد زندہ
گردانیدن نفس ست در شب بہ بیداری و عبادت چہ خواب در حکم مرگ ست چنانکہ گفتہ اند النوم اخ الموت و ہر دو قول
در لفظ احیاء اللیل گفتہ اند و معنی اول ظاہر تر ست و لفظ حدیث نیز ظاہر در اول ست فافہم باید دانست کہ بیان نکرد کہ چہ مقدار از اول شب
خواب می کرد و از آخر شب بیدار می بود و ظاہر و مناسب است و گفتہ اند کہ نیم شب آن حضرت بخواب میگذشت و نیم بار اگرچہ خواب
و بیداری تارۃ فتارۃ می بود واللہ اعلم — ثم ان کانت لہ حاجۃ الی اہلہ قضی حاجتہ — پس اگر می بود مر آن حضرت را حاجتے
بسوے زنان خود می پرداخت حاجت خود را — ثم ینام — پس خواب میکرد و پیش آنکہ غسل کند لیکن وضو میکرد کہ آن سنت
نوم است — فان کان عند النداء الاول جنبا — پس اگر می بود نزدیک بانگ نخستین جنب بتقدیر اشتغال بتقضائے حاجت
شب فاض علیہ الماء — و بجہت پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بندائے اول اذان ست و ثانیہ
اقامت است یا بنسبت اذان و اعلام کہ موذن بر در آن حضرت آمدہ ہم میکرد — وان لم یکن جنبا توضأ للصلوٰۃ ثم صلی
رکعتین — و اگر نمی بود جنب وضو میکرد برائے نماز پس میگزارد دو رکعت سنت فجر — متفق علیہ

الفصل الثانی عن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل - بر شما باد برخاستن شب
برائے نماز - فانہ داب الصالحین قبلکم - پس بدرستی کہ قیام لیل عادت و کار نیکو کاران ست کہ پیش از شما بودہ اند - وھو قربۃ لکم
الی ربکم - و قیام لیل سبب نزدیکی ست مر شمارا بسوئے پروردگار شما - ومکفرۃ للسیئات - و سبب پوشیدن ست مر بدیہارا
مکفرۃ بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناہان کہ میگوئیم ہم باین معنی ست - ومنہاۃ - بفتح میم و سکون نون عن الاثم
و باز دارندہ ست از گناہان و حسنات ہمہ کفارت سیئات اند و صلوۃ مطلق ناہی ست از فحشاء و منکر و صلوۃ لیل بجہت زیادت
فضلے کہ دارد اتم و اکمل ست دران - رواہ الترمذی - **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ثلثۃ یضحک اللہ الیہم - سہ کس اند کہ میخندد خداے تعالے برائے ایشان کنایت ست از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت
و اطلاق ضحک و اسناد آن بحضرت رب العزت در احادیث آمدہ است و از جملہ متشابہات ست - الرجل اذا قام باللیل
یصلی - یکے از ان سہ کس مرد چون برخیزد برائے نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوۃ - دوم قوم چون صف بندند
در نماز و متوجہ شوند و روئے آرند بجناب قرب وے تعالے - والقوم اذا صفوا فی قتال العدو - سوم قوم چون
صف بندند در کشتن دشمنان دین و ہمت بندند بر نثار کردن روح بجہت مولے تعالے در اعلاے دین وے - رواہ
فی شرح السنۃ - **وعن عمرو بن عبسۃ** بفتحات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد
فی جوف اللیل الاخر - نزدیک تر بودن پروردگار تعالے از بندہ در میان شب ست در جانب آخر کہ بعد از نیم شب ست این
قرب اتم و اکمل ست از قربے کہ اشارت ست بسوئے قول وے صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون العبد من ربہ وھو ساجد
نزدیک تر بودن بندہ از پروردگار وقتے ست کہ بندہ ساجد ست آنجا بندہ تقرب میجوید بسجدہ و اینجا پروردگار تعالے و تقدس
نزول میکند برحمت و قرب بسوئے بندہ و صلوۃ لیل جامع قربین ست - فان استطعت ان تکون ممن یذکر اللہ فی تلک الساعۃ فکن -
فرمود آن حضرت پس اگر میتوانی کہ باشی تو ای عمرو بن عبسہ از ان کسانیکہ یاد می کنند خدا را در ان ساعت و شامل اند
حضور مولے و نزول قرب او را پس باش تو از ان کسان و عمرو بن عبسہ از مقربان حضرت و محبوبان درگاہ است و در
ابتداے ظہور نور نبوت کہ آن حضرت در مکہ بود وے در وطن خود بود و در دل وے یکایک نور توحید و کراہت بت پرستی
و شرک انداختند این شنید کہ در مکہ مردے پیدا شدہ است کہ مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکہ آمد و خدمت
آن حضرت پرسید آن حضرت دران وقت بحکم الٰہی تعالے از نظرہاے اعداے دین مختفی بود پرسید کہ در میان شما کیست
پیدا شدہ است کہ راہ و روش شما برآمدہ بدین دیگر میخواند گفتند بلے دیوانہ ایست کہ طریقہ آبا و اجداد واگذاشتہ رسمے نو
در میان آوردہ است **شعر** دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی ٭ دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کند ٭ گفت او را کجا توان یافت
گفتند نیم شبے باشند کہ برآید و گرد این خانہ بگردد عمرو بن عبسہ نیم شبے برآمد و در استار کعبہ پنہان شد ناگاہ مردے را
دید کہ پیدا شد مردے و چہ مردے کہ ہمہ مردان خاک آستان او بند کہ لا الہ الا اللہ لا الہ الا اللہ میگوید و گرد خانہ میگردد

عمرو بن عبسه بیامد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آن حضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است
عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس یکسال یا دو سال یا سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را وداع
کرد و گفت که پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را ببینی بزود نزد ما بیا پس عمرو بن عبسه بیامد
آمد و صحبت داشت و بجمال رسید و در رو این حدیث در بین وقت نیست - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب
اسنادا - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا قام من اللیل فصلی وایقظ امرأته -
رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را فصلت - پس نماز بگزارد آن زن
فان ابت نضح فی وجهها الماء - پس اگر کاهلی کند و سر باز زند زن از برخاستن پاشید در روی وی آب - رحم الله امرأة
قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء - رحمت کند خدای تعالی زنی را که برخاست
بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی آب
یعنی مرد و زن باید که مدد و معاون یکدیگر باشند بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند - رواه ابوداود والنسائی -
وعن ابی امامة قال قیل - گفته شد - یا رسول الله ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر است یعنی اجابت
قبول - قال جوف اللیل الآخر - فرمود آن حضرت دعائیکه در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آن است که پرسیده شد
کدام وقت مستجاب است دعا در وی گفت وقت درون شب - ودبر الصلوات المکتوبات - و پس نمازهای فرض
شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعائی که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة
گذشته است - رواه الترمذی - **وعن ابی مالک الاشعری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا
یری ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها - بدرستی که در بهشت غرفه هاست که دیده می شود آنچه بیرون آنهاست از درون
آنها و دیده می شود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت - و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم
غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه - اعدها الله لمن لان الکلام - مهیا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی
برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوبی نیک زندگانی کند - واطعم الطعام - و بخوراند طعام را و غمخواری کند
گرسنگان و صالحان را - وتابع الصیام - و پیاپی دارد روزه ها را و کثرت صیام است نه دوام آن - وصلی باللیل
والناس نیام - و نماز بگزارد در شب و حال آنکه مردم در خواب باشند که این وقت اقرب است بصدق عبودیت و اخلاص عمل
اشارت است باستجماع صفت تواضع وجود و عبادت بلیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود؛ هر که این هر دو ندارد
عدمش به ز وجود - رزقنا الله تعالی - رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی الله عنه نحوه وفی روایته -

و در روایت ترمذی بجای لمن لان الکلام لمن اطاب الکلام آمده و مراد از طیب کلام و لین کلام یکیست

الفصل الثالث

عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایتست

از عبد الله بن عمرو گفت مرا آنحضرت - یا عبد الله لا تکن مثل فلان - مباش مانند فلان نام شخصے را برده باشد و شیخ
در مقدمه فتح الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکے از طرق این حدیث - کان یقوم من اللیل فترک
قیام اللیل - بود که برمیخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است بر منع
وے از کثرت قیام لیل و افراط در آنکه مورث ملالت و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصه وے رضی الله عنه
معلوم شده است که تمام شب قیام نمود و قطعاً خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد و پس پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم آورد
پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم - متفق علیه - وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کان لداود علیه السلام من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت بود مر داود پیغمبر را
از شب ساعتے که بیدار میکرد در آن ساعت اهل و عیال خود را - یقول میگفت داود علیه السلام - یا آل داود قوموا فصلوا -
برخیزید پس نماز کنید - فان هذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء - زیرا که بدرستی که این ساعتے است که قبول میکند خدا تعالی
در وے دعا را - الا لساحر او عشار - مگر مر ساحر را و عشر ستاننده را از اموال ناس و این عشاران عوض می باشند و بناحق
اموال و اشیاء مردم را میربایند و در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می آمرزند الا عشار و در حق
و عاق والدین و مسبل ازار را - رواه احمد - وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت
ابو هریره شنیدم آن حضرت را که می گفت - افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل - افزون ترین نماز در ثواب نماز است
در درون شب این باعتبار زمان است و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه را بعد از
رحلت وے از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت تاهت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا
الا رکعات صلیناها فی جوف اللیل سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میگفتیم و فانی شد آن
اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را جز آن رکعت چند که میان شب می کردیم ترغیب کرد طالبان را باهتمام و جد بعبادت
و ریاضت و خدمت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفیه بیت کار کن کار بگذر از گفتار که اندرین راه کار دارد کار
رواه احمد - وعنه قال جاء رجل الی النبی - و هم از ابی هریره است که گفت آمد مردے نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال
ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق - پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند بشب و چون صبح میکند دزدی میکند - فقال انه
سینهاه ما تقول - پس گفت آنحضرت بدرستی که زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وے در شب
بتوفیق توبه و هدایت نورانیت و برکت نماز در وے چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر - رواه
احمد والبیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی هریرة وابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ایقظ الرجل
اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا - ابو هریره و ابو سعید هر دو روایت میکنند که گفت آن حضرت چون بیدار گرداند
مرد زن خود را پاره از شب پس بگزارند دو رکعت هر دو و او صلی شک راوی است که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا صلی گفت

بلفظ افراد و مراد بہر واحد است — کثیرا فی الذاکرین والذاکرات — نوشته می شوند ہر دو در ذکر گویندگان مرد و در مردان ذکر گوینده و زن و در زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه می نمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و الحاظ —

رواه ابو داود و ابن ماجه — وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشراف امتی حملة القرآن — بزرگتران امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و بشب خوانندگان آن در نماز و غیر آن چنانکه فرمود — واصحاب اللیل — و آنهایکه ملازم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وے —

رواه البیهقی فی شعب الایمان — وعن ابن عمر ان اباه عمر بن الخطاب رضی الله عنهما — کان یصلی من اللیل ماشاء الله — روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب بود که می گزارد از نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات — حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة — تا آنکه چون می شد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب — یقول لهم الصلوة — میگفت عمر اهل خود را وقت نماز است بگزارید نماز را — ثم یتلو هذه الآیة — پس میخواند عمر این آیت را که — وأمر اهلک بالصلوة واصطبر علیها — وامر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن و رنج کشیدن بر نماز — لا نسألک رزقا — طلب نمیکنیم ما که پروردگار تو ایم از تو رزق را برای نفس خود یا برای نفس ما یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق و در تحصیل آن سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز — نحن نرزقک والعاقبة للتقوی — ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن متقیان را است

رواه مالک —

باب القصد فی العمل

باب القصد فی العمل — قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزے فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید و نه تقتیر و قصد در عمل دوست است آنکه موجب دوام اوست و سلامت است از عروض ملال که مفضی بترک گردد و داخل است در آن رعایت حقوق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است

الفصل الاول

الفصل الاول — عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفطر من الشهر حتی نظن ان لا یصوم منه شیئا — بود آن حضرت که گاهے افطار می کرد و روزه نمی داشت از ماه تا آنکه گمان برده می شد که وے روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزے را از بس که افطار می کرد — ویصوم حتی نظن ان لا یفطر منه شیئا — و گاهے روزه میداشت تا آنکه گمان برده می شد که وے افطار نخواهد کرد از آن ماه چیزے را از بسکه روزه داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دائم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاہے روزه میداشت و گاہے افطار می کرد و لفظ نظن بنون مفتوحه است و فتح ظا است چنانکه ترجمه کردیم و در اکثر روایات بضم نون و بضم ظا نیز روایت است یعنی گمان می بردیم ما — وکان لاتشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رأیته — و بود آن حضرت باین حال که نمی خواستی تو ای مخاطب که ببینی تو او را از شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدی نماز گزارنده — ولا نائما الا رأیته — و نمی خواستی تو که بینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز می کرد و خواب هم می کرد نه تمام شب نماز میگزارد و نه تمام شب خواب میکرد و این بود عمل آنحضرت قصد

نداوم او و تفصیل این چنانکہ در باب قیام اللیل گذشت - رواہ البخاری - **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم احب الاعمال الی اللہ ادومہا وان قل - فرمود دوست داشتہ شدہ ترین عملہا بسوی خدای تعالیٰ ہمیشہ ترین
آنہا بود اگرچہ کم می بود چہ عمل قلیل کہ دائم باشد بہتر و کارگرتر است از عمل کثیر کہ گاہ گاہ بود بمثال قطرہ قطرہ از آب کہ دائم چکد
حجر را کند بخلاف آب بسیار کہ گاہ گاہ بریزد - متفق علیہ - **وعنہا** قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذوا من الاعمال
ما تطیقون - و ہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت است کہ گفت گفت آن حضرت بگیرید از عملہا چیزی را کہ طاقت دارید و آسان
باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردد بدوام آن ثواب آن - فان اللہ لا یمل حتی تملوا - زیرا کہ خدای تعالیٰ ملول نمی گردد از ثواب
دادن و قطع نمی کند ثواب را تا آنکہ شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و ملال از شما حاصل شود و نفور نفس از وی پیدا و محبت
و میل بدان و قطع بستہ و آمدن ملال و قطع خیر و ملال است - متفق علیہ - **وعن انس**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیصل احدکم نشاطہ - باید کہ نماز گزارد ہر یکی از شما مادامی کہ خوش داشتن آن و ذوق گرفتن
بدان و نشاط حاصل بود شما را و ما دامی کہ نماز گزارید - واذا فتر فلیقعد - و چون سست گردد و ماندہ شود پس باید کہ بنشیند و ترک کند
نماز را و مراد از قعود ترک استطاعت است یا آنکہ باید کہ قاعد شود پس باید کہ شود و نشاط باز آید و ذکر ملال گردد و باشد عمل بیدار آید و حکم
تمام شود و تحصیل یابد کہ در نشاط و ترغیب نفس عمل و ترک آن نہ و کسل و ملال احادیث بسیار روایت شدہ و گرانی عمل بر نفس و نیز
سبب ترک عمل و نقصان آن گردد و لیکن طالب را باید کہ کوشش کند و نفس را بہ کثرت عمل معتاد گرداند و مشقت و ریاضت
بگیرد و باشد از اسباب کسل و سستی است باشد کہ باید کرد عمل را در احوال نفس شود و دیگر از وی نباشد کہ باشد و صد رکعت نماز و دو
جزو از قرآن در بیان قلیل آسان شود و نشاط افزاید و بیدار گردد و رکعت آرد و دو رکعت قرآن خواند و دیگران می نمودہ اند
می افزود و باللہ التوفیق - متفق علیہ - **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم
وہو یصلی فلیرقد حتی یذہب عنہ النوم - چون پینکی گیرد یکی از شما در حالتی کہ نماز می گزارد پس باید کہ بخوابد و پس کند نماز را تا آنکہ برود
از وی خواب - تا آنکہ برود از وی خواب و نعاس نعاس خواب سبک کہ اول خواب باشد و آن را پینکی گیرد و سنہ گویند
چنانکہ در قول حق تعالیٰ لا تاخذہ سنۃ ولا نوم و آن بادی لطیف است کہ از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمی رسد و چون بدل
رسد آن را نوم گویند و رقود و رقادہ ہم بمعنی نوم است و اگر باشد و کار است کہ دفع خواب کند تیزی می شود و مگر آنکہ نوم غالب باشد
و دفع آن بدفع زوال کند و حجت ثقل بدن گردد و این باشد و احوال علوم بگردد - فان احدکم اذا صلی وہو
ناعس - پس بدرستی کہ یکی از شما چون بگزارد نماز و حال آنکہ وی نعاس کنندہ باشد - لا یدری لعلہ یستغفر فیسب نفسہ - و نمی داند
کہ چہ می گوید و از اقوال و احوال نماز شاید کہ خواہد استغفار و دعا کند پس غلط کند و سب و دشنام کند نفس خود را و بجای
اللہم اغفر لی اللہم ارحمنی اللہم اعفرنی مثلاً بر زبان آورد - متفق علیہ - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الدین یسر - بدرستی کہ دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت نگیرید آن را بر نفوس خود بطریق رہبانیت - ولن یشاد

بضم یا و تشدید دال - الدین احد الا غلبہ - و سخت نگیرد دین را ہیچ یکے و قصد غلبہ نکند بر وے مگر آنکہ چیرہ گردد دین بر وے
و عاجز آید وے از عمل بدان و ایفاے حق آن چنانکہ در حق راہبان فرمود فما رعوہا حق رعایتہا فسددوا - پس چون
دانستید کہ با دین مغالبت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی توانید بجاے آورد و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقہ
مستقیمہ را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بے افراط و تفریط - و قاربوا - تا کہ برسد و واجب است و مقاربت یعنی سداد و تفسیر او
آید فی الصراح سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بہ تشدید بتوفیق سداد یافتن و بعض گویند معنی آن است کہ اگر سداد
نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا یعنی طلب کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک
گردانید دیگران را بارگاہ حق - و ابشروا - و شاد شوید و فرو گانی دہید نفسہاے خود را بخیر و خوبی - و استعینوا بالغدوۃ
والروحۃ - و یاری جوئید بسیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز - و شیء من الدلجۃ - و بسیر در پارۂ از
تاریکی اگرچہ اندک باشد و غدوہ روایت کردہ شدہ است بضم و بفتح و بضم یعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب
و در بعضے نیز گویند بالفتح یعنی سیر در اول نہار و این روایت اظہر است و بعضے و روحہ بفتح سیر بعد از زوال و دلجہ بفتح دال
و ضم آن اسم است یا از ادلاج بتشدید دال یعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال یعنی سیر در اول شب و قیل بمعنی اول
نیست تا اشارت بقیام لیل و نماز تہجد گردد و این سہ وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست کہ بسیار
و افراط نکنید در عمل چنانچہ جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکہ غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را کہ اول روز و آخر
و بعضے از شب و در میان اینہا رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد و سیر و ماندہ نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر
چون شب و روز متصل راہ رود ماندہ شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و غایتہ دیگر از تعلیم مطلق بنگر کہ عبادات
و طاعات را تنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و ہر ساعت بندہ خود را بکارے گماید و در ہر عملے نورے خاص و
مخصوص کند کہ غذاے روح سالک گردد تعالیٰ شانہ و تمت نعمتہ - رواہ البخاری - و عن عمر - رضی اللہ عنہ - قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزبہ او عن شیء منہ - کسیکہ خواب کند و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا
و سکون زاے ورد عمل نوبتی و ورد آب چنانکہ در روز نیز با معنی آید نامیدہ شد بآن آنچہ بر نفس خود گرفتہ است بندہ از نماز
یا قراءت یا ذکر کہ ہر وقت بران می آید چنانچہ براے خوردن آب بر چشمہ یا نہرے می رسد و حزب بمعنی طائفہ ہم
نیز آید و مناسبت این معنی نیز ظاہر است غرض کہ شخصے مثلا ورد وے وشب کہ شب بجا می آورد و فوت شد -
ما بین صلوٰۃ الفجر و صلوٰۃ الظہر - پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتے کہ میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی
و تخصیص بقراءۃ بجہت آن است کہ ورد اکثر از قبیل قراءت است از قرآن یا دعا یا ذکر - کتب لہ کانما قرأہ من اللیل -
براے وے آن حزب شب کہ در روز خواند گویا کہ خواندہ است آن را در شب و حکم ورد روز کہ فوت شود و در شب خواندہ
ہمین است در روز و شب نماند تا بدیگر آید و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارت است بقیام لیل و نماز شب

که بجهت این حدیث را درین باب آورده - رواه مسلم - وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صل قائما بگزار نماز ایستاده - فان لم تستطع فقاعدا - پس اگر نمی توانی گزار ایستاده بگزار نشسته - فان لم تستطع فعلی
جنب - پس اگر نمی توانی گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو این یا اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند
بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر
استلقا است بسوی قبله - رواه البخاری - وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا - و هم از عمران بن حصین روایت
است که وی پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزارد ایستاده پس
آن افزون تر است از روی ثواب - ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم - و کسیکه بگزارد نماز نشسته پس مر او راست
نصف اجر ایستاده نماز گزارنده - ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد - و کسیکه بگزارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست
نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بی عذر باشد درست نیست پس
حکم کرده نشود برای او است او ایستاده که آن افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را
نصف اجر قائم نباشد. و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند
و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم با ایشان است کذا قاله الطیبی - رواه البخاری -

الفصل الثانی

عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا - کسیکه
پناه آورد و شب باش کند بسوی جامه خواب خود در حالتیکه پاک است و با وضو است و آوی بمد و قصر هر دو
آمده است و بی مد اشهر است و فراش بالکسر فرش بساط افگنده - و ذکر الله - و یاد کند خدا را - حتی یدرکه النعاس -
تا آنکه دریابد او را خواب - لم یتقلب ساعة من اللیل - بگردد از پهلو بپهلو در هیچ ساعتی از شب - یسأل الله فیها شیئا
من خیر الدنیا والآخرة - در حالتیکه بخواهد از خدا در آن ساعت چیزی از نیکی دنیا و آخرت - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه بدهد خدای تعالی
آنکس را آن چیز - ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین - تعجب میکند پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند
مرضی و پسندیده اند - رجل ثار عن وطائه ولحافه - یکی از آن دو مرد مردیست که برجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود
که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بآن پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن و لحاف بکسر لام است - من بین حبه
واهله - برجست از میان حبیب خود و اهل خود - الی صلوته - بسوی نماز خود و حب بکسر حا بمعنی محبوب - فیقول الله لملائکته -
پس میگوید خدای تعالی فرشتگان خود را - انظروا الی عبدی ثار عن فراشه ووطائه من بین حبه واهله الی صلوته - نگاه کنید
بسوی بنده من که برجست از فراش خود و وطای خود و از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود - رغبة فیما
عندی وشفقا مما عندی - از جهت میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس

از چیزیکه نزد من ست از عقاب و نفوق شدن خوف - ورجل غزا فی سبیل الله - دوم ازان دو مرد وے ست که جنگ
کرد با کافران در راه خدا - فانهزم مع اصحابه - پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ با وے بودند - فعلم ما علیه فی الانهزام
وما له فی الرجوع - پس دانست آن مرد انچه ضرر وے ست که بر وے ست در شکست خوردن و گریختن و فضیلے و نفعے که مر او را
در باز گشتن بجنگ - فرجع حتی هریق دمه - پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وے - فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی
رجع رغبة فیما عندی و شفقا مما عندی حتی هریق دمه - پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوے بنده من که برگشت بجهت رغبت
در ثوابے که نزد من ست و از جهت ترسیدن از عقابے که نزد من ست تا آنکه ریخته شد خون وے - رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث - عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست
از عبد الله بن عمرو بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آن حضرت گفته - صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة - نماز گزاردن مرد
نشسته برابر نصف ثواب صلوة ست یعنی که ایستاده گزارد - قال فاتیته فوجدته یصلی جالسا - پس آمدم آنحضرت را پس یافتم
او را که نماز میگزارد نشسته - فوضعت یدی علی رأسه - پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بعادت عرب ست
در جاے که اعتماد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و تقریر آن ست که بجواب تحریض مشغول بود او را می بود - شیخ در شرح خود میگوید
و با وجود آن خلاف ادب و تجاسر ست و بعض گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو بیک ناگاه بے قصد واقع شد از جهت تعجب
و استغراب و گفته که ظاهر آن ست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد و تعیین نماز والله اعلم - فقال - پس گفت
آنحضرت - مالک - چه شده ست ترا و چیست ترا - یا عبد الله بن عمرو - و گویا که آنحضرت را از غریب نمودن فعل وے تعجب کرد -
قال - حدثت - گفت حدیث کرده شده ام من - یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة - که تو گفته
نماز گزاردن نشسته واقع ست بر نصف صلوة قائم - وانت تصلی قاعدا - وحال آنکه تو میگزاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو
که افضل و اکمل افاضلان و کاملانی چون واقع شد محل تعجب ست - قال - گفت آنحضرت - اجل - آرے همچنین ست نماز
قاعد نصف نماز قائم ست - ولکنی لست کاحد منکم - ولیکن من نیستم مانند یکے از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من ست از امت
و من خارج ام ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهت فضل و لطف و کرم که بمن دارد
و این خصوصیت از جهت غایت توجه و حضور نهفته و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید. و دیگران را بمن -
رواه مسلم - وعن سالم بن ابی الجعد - بفتح جیم و سکون عین مهمله از ثقات تابعین و ثقات ایشان ست و در عهد عمر
بن عبد العزیز وفات یافت - قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت - گفت سالم که مردے از اصحاب از قبیله
خزاعه بود گفت کاشکه نماز میکردم پس راحت می یافتم - فکانهم عابوا ذلک علیه - پس گویا که مردم دیگر از صحابه و غیر ایشان
که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد که گران آمد بر فهم ایشان - فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول -
پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بمن باین سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت که میگفت - اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها -

ای بلال راحت ده ما را بنماز یعنی بگو اقامت تا نماز بگزاریم و راحت یابیم - رواه ابوداؤد - بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوی ای بلال تا نماز کنیم و باداء آن از شغل قلب بآن فارغ شده راحت یابیم دوم
آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بوده باداء آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت
ولهذا فرموده جعلت قرة عینی فی الصلوٰة و میان این دو معنی فرق است یا آنکه راحت در اول بادای نماز برآمدن از عهده وجوب طاعت
و امتثال امر و خلاصی از تعب شغل و تعلق قلب باوست و در ثانی بوجود صلوٰة و ذوق مناجات و شهود است که در حال شهود
و در آن شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول جعل خزامی ناظر در معنی
اول است و لهذا عیب گرفته بر وی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یابیم بوی
از اشتغال بما سوی الله فافهم و بالله التوفیق -

باب الوتر - اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف
و محمد از اصحاب ما برانند که سنت است و نزد امام ابو حنیفه رح واجب است بمعنی فرض عملی و بروایتی از وی فرض و بروایتی
سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است و اختلاف ثانی آنکه وتر یک
رکعت است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت سنت و نزد ما سه رکعت و احادیث
در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگزارند و سلام دهند و اگر نگزارند مکروه است
از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر
پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تفضیل یک رکعت
و حق آن است که احادیث کثیره و آثار شهیره در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب آن
و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است

الفصل الاول - عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰة اللیل مثنی مثنی - نماز شب دوگان
دوگان است - فاذا خشی احدکم الصبح - پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی -
بگزارد یک رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزی را که بتحقیق گزارده است از نماز شب یعنی
طاق سازد مقابل جفت آنرا و چون دو دو گزارده است همه جفت واقع می شود پس یک رکعت که با وی ضم کند وتر میگردد و در
حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر خدا تعالی طاق است و دوست میدارد طاق را و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر
مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح
و الا اداء وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم - متفق علیه - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الوتر رکعة من آخر اللیل - وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام دهد

وبعد از وے یک رکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن وتر ست یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد
نیز بیاید و قول وے من آخر اللیل اشارت ست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید - رواه مسلم -
وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - بود آن حضرت که میگزارد
از شب سیزده رکعت - یوتر من ذلک بخمس - وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل - لا یجلس فی شیء الا فی آخرها -
نمی نشست در پنج رکعت برائے تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه
متعدده بوده است یکے از ان وجوه این ست که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت میگزارد
متصل به پنج وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح ست در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه ست
میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام ست یعنی سلام
نمی داد مگر در آخر و در بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست
باتفاق و نزد ما جائز ست تا هشت رکعت - متفق علیه - وعن سعد بن هشام - انصاری ست تابعی جلیل القدر
حسن بصری از وے روایت دارد حدیث وے نزد اهل بصره ست و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند
و غزا کرد و شهید شد بمکران و وے ابن عم انس بن مالک ست - قال انطلقت الی عائشة فقلت - گفت رفتم بسوے
عائشه پس گفتم - یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله - ای مادر مؤمنان بیاگاهان مرا از خوے و سیرت پیغمبر خدا -
صلی الله علیه وسلم قالت ألست تقرأ القرآن - گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را - قال بلی - گفت آرے میخوانم
قرآن را - قالت فان خلق نبی الله - گفت عائشه پس بدرستی که خلق پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کان القرآن - بود
قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور ست آن حضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض
گویند مراد آن ست که خلق او مذکور ست در قرآن در قول وے سبحانه و انک لعلی خلق عظیم - قال گفتم یا ام المؤمنین
انبئینی عن وتر رسول الله - بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و کیفیت آن و عدد آن -
فقالت - پس گفت عائشه - کنا نعد له سواکه وطهوره - بودیم ما اهل خانه آنحضرت ایم مهیا و طیار می داشتیم برائے
وے مسواک او را و آب وضوے او را و طهور بفتح طا آب ست - فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل - پس می برانگیخت
و بیدار میکرد ایشان آن حضرت را خدائے تعالے آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب - فیتسوک و یتوضأ و یصلی
تسع رکعات - پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را - لا یجلس فیها الا فی الثامنة - نمی نشست درین
نه رکعت مگر در رکعت هشتم - فیذکر الله و یحمده و یدعوه - پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد و ظاهراً تشهد میخواند
و در تشهد ذکر و حمد و دعا است - ثم ینهض ولا یسلم - پس برمیخاست و سلام نمیداد - فیصلی التاسعة - پس میگزارد رکعت نهم را
ثم یقعد - پس بر می نشست برائے تشهد - فیذکر الله و یحمده و یدعوه - این طریق دیگر ست از طریق تهجد آن حضرت و درین

طریق متعین است که لا یجلس ... ولی زیادتی است واز جلوس سلام مراد نیست والا یلزم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام
می داد وتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست وسلام نمیداد — ثم یسلم تسلیما یسمعنا — پس سلام میداد وسلام را می
که میشنوانید ما را — ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد — پس میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن وحال آنکه وی نشسته است
فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی — پس آن یازده رکعت است ای پسرک من — فلما اسن — پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واخذه اللحم — وگرفت گوشت را یعنی وافر شد وضعیف شد در آخر عمر وشیخ ابن حجر گفته که پیش از رحلت بیک سال —
اوتر بسبع — وتر کرد بهفت رکعت — وصنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی — وکرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین —
فتلک تسع یا بنی — پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود — وکان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی صلوة احب ان یداوم علیها — وبود آن حضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بران واکثر
میگزارد وآن را ازجهت محبتی که بفعل مداومت داشت واین منافات ندارد بآنکه گفته اند که فعل نوافل از آن حضرت
تازه فتاره بود ولازم نمیگرفت تا براست واجب نگردد — وکان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار
ثنتی عشرة رکعة — وبود آن حضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا درد وی وبیماری که مانع می آمد از برخاستن بنماز شب
میگزارد در روز دوازده رکعت ودر روایت تفصیل نبود که گاهی سیزده میگزارد وگاهی یازده یا نه یا هفت —
ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة — ونمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب —
ولا صلی لیلة الی الصبح — ونمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح — ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان — ونمیدانم
که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا گفت نمیدانم وشاید که در غیر نوبت او
یا در بعض احیان مانند سفر وغیره میکرده باشد والله اعلم — رواه مسلم — تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث
بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر معارض می افتد وتحقیق مشکل شده است این
بر بسیاری از علما چون امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را وگفته صحیح نشده است این حدیث وامام احمد گفته من
نمی گزارم این دو رکعت را ومنع نیز نمی کنم کسی را از آن وجماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه
ومیگویند که آن حضرت برای بیان جواز گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول بر
استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر لیل حدیث ابو امامه مطلق
واقع شده وهمین مقدار گفته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد ونگفته که اول شب یا آخر شب وحدیث
ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گزاردن وتر است در اول لیل واین هر دو حدیث در آخر باب بیاید وحدیث بخاری
ومسلم وموطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود وهو الاصح وبعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند وجاری مجری
سنت راتبه وتر اند خصوصا بر قول کسی که قائل است بوجوب آن وچنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است

بدو رکعت وتر شفع نیز بدان مشفوع شد بعد از ان بانکہ نیت شفع وتر بقیہ پیرایہ تا اول اللیل چنانکہ بعضی مردم میکنند
بگذارانند و دو رکعت نشستہ در حکم یک رکعت چیزے نیست و ناقض و مبطل وتر نیست بے ضرورت با وجود ثبوت جواز
صلوٰۃ بعد الوتر و برین تقدیر اگر وتر اول شب بگزارد بعد از ان بقیام لیل توفیق یابد و نماز تہجد بگزارد حاجت باعادت
وتر نبود و قول مختار ہمین ست صرح بہ الشیخ ابن الہمام و تحقیق وارد شدہ است لا وتران فی لیلۃ واحدۃ فتدبر۔ وعن ابن عمر
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اجعلوا آخر صلوٰتکم باللیل وترا۔ بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان
حدیث سابق حاصل شد۔ رواہ مسلم۔ و گفتہ اند کہ بخاری نیز درین باب وتر این روایت کردہ است۔ وعنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال بادروا الصبح بالوتر۔ شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگزارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث
ترمذی آمدہ است وتر کنید پیش از انکہ صبح کنید و در حدیث دیگر آمدہ است کہ چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگزارید
وتر پیش از فجر و در روایتے آمدہ است کہ نیست وتر بعد صلوٰۃ صبح و مراد اداء آن خواہد بود و الا قضا جائز است در وقت
صبح چنانکہ در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز ست در ہر وقت کہ باشد با رعایت ترتیب۔ رواہ مسلم۔
وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اولہ۔ کسے کہ می ترسد کہ نمی
تواند برخاست از آخر شب پس باید کہ بگزارد وتر اول شب و بخسپد۔ ومن طمع ان یقوم آخرہ فلیوتر آخر اللیل۔ و کسیکہ امید دارد کہ می تواند برخاست
آخر شب و اعتماد دارد بہ بیدار شدن پس باید وتر کند آخر شب۔ فان صلوٰۃ آخر اللیل مشہودۃ۔ زیرا کہ بدرستیکہ نماز آخر شب گواہی دادہ شدہ است
بفضل و لایت وے و حاضر می شوند در وے ملائکہ رحمت و در روایتے مشہودۃ محضورۃ۔ و ذلک افضل۔ و وتر در آخر شب فاضل تر است
از وتر اول شب ازین حیثیت کہ مذکور شد کہ مشہود است و تواند کہ چیزے عارض گردد کہ در حق خصوص شخصے وتر اول شب اعنی و احوط و الیق
بحال باشد و در حدیث ابی داود و ازابی قتادہ آمدہ است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چہ وقت وتر میکنی
گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کے میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحزم و گفت مر عمر را گرفت این
بقوت پیغمبر و آنحضرت مر ابوہریرہ را کہ وتر اول شب بگزار و بخسپد زیرا کہ اول شب بیدار می بود و احادیث کہ از حضرت
می شنید یاد میگرفت۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رض قالت من کل اللیل اوتر رسول اللہ۔ گفت عائشہ از ہمہ شب
وتر کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اولہ و اوسطہ و آخرہ۔ اول شب و میانہ شب و آخر شب۔ وانتہی وترہ الی
السحر۔ و منتہی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وے در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ
قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابوہریرہ اندرز کرد مرا دوست جانی من کہ محبت وے در درون دل من جائے گرفتہ است۔
صلی اللہ علیہ وسلم بثلٰث۔ بسہ خصلت۔ صیام ثلٰثۃ ایام من کل شہر۔ یکے روزہ داشتن سہ روز از ہر ماہ ہر سہ روز کہ باشد
و در اکثر روایات از میانہ شہر واقع شدہ کہ آن را ایام بیض خوانند چنانکہ در کتاب الصوم بیاید۔ و رکعتی الضحی۔ دوم دو رکعت
بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن وے و در باب صلوٰۃ الضحی بیاید کہ اقل صلوٰۃ الضحی دو ست و اکثر وے تا دوازدہ است

گویا کہ این مخصوص باشد بابی ہریرہ بود۔ وان اوتر قبل ان انام۔ سوم آنکہ بگزارم وتر پیش از آنکہ بخواب کنم وگفتہ اند کہ سبب تخصیص آن آنست کہ وے رضی اللہ عنہ مشغول می بود اول شب بحفظ احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واستحضار محفوظات خود کہ نبشتہ از صحابہ دیگر داشت وجز وکثیر از شب بر وے میگذشت کہ قیام آخر شب بآن متعسر بود وہمین ست سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نیز زیادہ وازینجا معلوم می شود کہ اشتغال بعلم دینی افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذہ خود کہ میفرمود در بعضے از روایات فقہیہ آمدہ است کہ مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر کہ میگزارد اول شب وظاہر نشد در ان وقت وجہ تخصیص این حکم بطالب علم واکنون کہ بدین حدیث اطلاع افتاد ظاہر شد وجہ آن زیرا کہ طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم وحفظ آن چنانچہ حال ابوہریرہ بود واین دو رکعت قایم مقام نماز شب می گردد چنانچہ در آخر فصل ثالث بیاید۔ متفق علیہ۔

الفصل الثانی — عن غضیف۔ بضم غین وفتح ضاد معجمتین وفا۔ بن الحارث۔ زمان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دریافتہ ودر صحبت وے اختلاف است ووے گفتہ کہ بودم در عہد آن حضرت وبیعت کردم با وے ومصافحہ کردم آن حضرت را روایت کرد از عروابی ور وعائشہ۔ قال قلت لعائشة ارایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یغتسل من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخرہ۔ آیا دیدی تو آنحضرت را بود کہ غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب کہ جماع میکرد وتہجید چون برائے نماز تہجد برخاست غسل میکرد۔ قالت۔ گفت عائشہ۔ ربما اغتسل فی اول اللیل وربما اغتسل فی آخرہ۔ گفت عائشہ بسا بود وے کہ غسل می کرد آنحضرت در اول شب وبسا کہ غسل میکرد در آخر شب۔ قلت۔ غضیف میگوید گفتم من۔ اللہ اکبر۔ خدا بزرگ است از آنکہ گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود۔ الحمد للہ الذی جعل فی الامر سعة۔ سپاس وستایش مر خداے راکہ گردانید در کار دین کشادہ وفراخی را۔ قلت کان یوتر اول اللیل ام فی آخرہ۔ گفتم وتر میکرد آن حضرت اول شب یا آخر آن۔ قالت ربما اوتر فی اول اللیل وربما اوتر فی آخرہ۔ گفت عائشہ بسا بود کہ وتر می کرد در اول شب وبسا کہ وتر می کرد در آخر شب۔ قلت اللہ اکبر الحمد للہ الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجہر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آن حضرت کہ بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق۔ قالت ربما جہر به وربما خفت۔ گفت عائشہ بسا کہ بلند میخواند وبسا کہ پست میخواند وخفت آرامیدن آواز ونہان گفتن را نیز۔ قلت اللہ اکبر الحمد للہ الذی جعل فی الامر سعة۔ تنبیہ کرد بدان کہ سعت امر در تکالیف نعمتے عظیم ورحمتے واسع است کہ واجب است بر بندگان شکر آن گفتن وچنانکہ فرمود اختلاف امتی رحمة واختلاف اکثر از تعدد وتنوع افعال پیغمبر آمدہ است صلی اللہ علیہ وسلم وتضمن وسے شفقت بر امت وتوسیع امر ایشان ع از اختلاف مجتہدین در استنباط احکام وہمہ خیر محض وموجب زیادت وکمال در دین وسبب مزید انوار وتخفیف احمال واصار است رواہ ابوداؤد وروی ابن ماجہ الفصل الاخیر۔ روایت کرد تمام این حدیث را ابوداؤد وروایت کرد ابن ماجہ فصل اخیر را یعنی آنچہ متعلق است بقراءت۔ وعن عبد اللہ بن ابی قیس۔ نام ابو موسے اشعری است غالب آمدہ بر وے کنیت۔ قال

سألت عائشة بکم کان رسول اللہ۔ گفت پرسیدم عائشہ را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوتر۔ وتر میکرد۔
قالت۔ گفت عائشہ۔ کان یوتر باربع وثلث۔ بود آن حضرت وتر میکرد بچہار و سہ رکعت یعنی چہار رکعت میگزارد
بعد از وے سہ رکعت وتر پس مجموع وے ہفت رکعت باشد۔ وست وثلث۔ و وتر بشش و سہ کہ مجموع وے
نہ باشد۔ وثمان وثلث۔ و بہشت و سہ کہ یازدہ باشد۔ وعشر وثلث۔ و بدہ و سہ کہ سیزدہ۔ ولم یکن یوتر بانقص
من سبع۔ ونبود کہ وتر کند کمتر از ہفت کہ چہار و سہ است۔ ولا باکثر من ثلث عشرۃ۔ و نہ بیشتر از سیزدہ کہ دہ و سہ است
واین حدیث ظاہر و صریح است در وتر بسہ رکعت واحادیث دیگر نیز درین باب آمدہ است کہ در شرح مذکور است۔
رواہ ابوداود۔ **وعن ابی ایوب** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوتر حق علی کل مسلم۔ وتر ثابت
ولازم است بر ہر مسلمان۔ فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل۔ پس کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بہ پنج رکعت پس باید کہ بکند
و باین رفتہ است سفیان ثوری و بعضے از ائمہ دیگر۔ ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل۔ و کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند
بسہ پس باید کہ بکند و این مذہب امام ابوحنیفہ و اصحاب اوست۔ ومن احب ان یوتر بواحدۃ فلیفعل۔ و کسیکہ دوست
دارد کہ وتر کند بیک رکعت پس باید کہ بکند۔ واین مذہب شافعی و دیگر ائمہ است۔ رواہ ابوداود والنسائی وابن ماجۃ۔
وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وتر یحب الوتر۔ خدا وتر است و دوست میدارد
وتر را۔ فاوتروا یا اہل القرآن۔ پس وتر کنید یعنی بگزارید نماز وتر را در شب بیک رکعت یا سہ رکعت یا ان اہل
اہل قرآن یعنی اے کسانیکہ ایمان آوردہ اید بقرآن و تصدیق کردہ اید بآن و متولی حفظ و تلاوت او شدہ اید پس
بر شما لازم است قیام لیل و تلاوت قرآن دران چنانکہ امر فرمود حق سبحانہ وتعالے حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن
ترتیلا بدانکہ وتر یک است و او وضع آن عدد فرد را گویند و اطلاق کردہ میشود بر حق سبحانہ بمعنی فرد و ذاتیکہ قبول نمیکند
آن انقسام را و در صفات بمعنی بیمثل و مانند و در افعال بمعنی آنکہ شریک و معین ندارد پس وے سبحانہ بمعنی وتر است
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدہد بران اگر از قبیل افعال باشد و آن حضرت تعالی
میکرد آن را و این را امثلہ بسیار است در شرح کما لا یخفے علے المتتبع۔ رواہ الترمذی وابوداود والنسائی۔ **وعن خارجۃ**
بفتحہ معجمہ و جیم۔ بن حذافۃ صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش واو را با ہزار سوار برابر مینہادند
یکبارے عمرو بن عاص از امیر المومنین عمر سہ ہزار سوار کمک طلبید پس عمر سہ کس را فرستاد خارجہ بن حذافہ و زبیر بن عوام
و مقداد بن اسود را۔ قال خرج علینا رسول اللہ۔ گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ گفت۔ ان اللہ
امدکم بصلوٰۃ۔ بدرستیکہ خدا تعالے مدد کردہ است شما را بنمازے یعنی زیادہ کردہ است بر نماز پنجگانہ نماز دیگر را
وامداد پے در پے فرستادن یکے را بر دیگرے برائے تقویت و تاکید و در واجب را وکم آمدہ و در بعض ہی خیر لکم
من حمر النعم۔ این چنین نمازیکہ بہتر است شما را از چہار پایان سرخ مراد شتران سرخ است کہ اشرف نفیس اموال است نزد

فأتی ابن عباس - پس آمد آن مولاے ابن عباس نزد ابن عباس - فاخبره - پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معاویه
از گزاردن وے وتر بیک رکعت - فقال دعه فانه قد صحب النبی - پس گفت ابن عباس بگزار معاویه را و تخلیه و اعتراض
مکن او را زیرا که وے صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - بدانکه این یک رکعت واحده یا مستقل بود
یا تقدیم شفع بر وے پس بیشک محل انکار است و آن را تیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقدیم شفع است چنانچه عامه
ائمه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت صحبت وے مر حضرت را
صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت
فقاهت باشد در آن است یعنی ممکن است که رسیده باو آن رفته باشد و از موارد سنت آن را استنباط کرده باشد و ابن عباس
تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وے کرده با وجود آن مراعات جانب معاویه می نمود و مدارات میکرد و بارها با وے
در وقت نزاع وے با علی گفته که شتابی مکن اگر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم وعده و اشارتے داری صبر
کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و خلافت چه لائق است چنانچه بشارت داده اند بامارات در اعقاب یا و منتظر وعده
نشسته ایم تا وقتش در رسد والله اعلم و این حدیث مقصود تهی شود که متعارف در آن زمان در عرف و ترسیمه رکعت
بود - وعن بریدة قال سمعت رسول الله - گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت
الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا - وتر حق است و ثابت پس کسے که وتر نکند پس نیست آنکس از تابعان ما و بر طریقه ما - الوتر
حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا - سه بار تکرار فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب وے -
رواه ابوداود - وعن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابو سعید خدری گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
من نام عن الوتر او نسیه - کسے که بخواب کرد از وتر یا فراموش کرد آن را فلیصل اذا ذکر واذا استیقظ - پس باید که بگذارد وقتے که
آن را وقتے که یاد آرد آن را یا بیدار گردد - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه - این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب
دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض - وعن مالک
بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو - روایت است از امام مالک که رسیده است او را که مردے سوال
کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن - فقال عبد الله قد اوتر رسول الله - پس گفت عبد الله بن عمر فی تحقیق وتر کرده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون - و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر - فجعل الرجل یردد علیه - پس
در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر - وعبد الله یقول - و در ایستاد عبد الله که میگوید همین سخن را که - اوتر
رسول الله صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون رواه فی الموطا - روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث
تردد است میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آن است و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد
و احتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض عملے که دلیل او قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است والله اعلم

وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلث - گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود آنحضرت
کہ وتر میکرد بسہ رکعت - یقرأ فیھن بتسع سور من المفصل - میخواند دران سہ رکعت نہ سورہ از مفصل - یقرأ فی کل رکعۃ بثلث
سور آخرھن قل ھو اللہ احد - میخواند در ہر رکعت سہ سورہ آخر این ہمہ سورتہا قل ہو اللہ احد می بود و در بعض روایات تفسیر این مجمل
باین طریق آمدہ کہ میخواند در رکعت اولے القدر و الھکم و زلزلت و در ثانیہ والعصر و النصر و الکوثر و در ثالثہ الکافرون
و تبت و اخلاص - رواہ الترمذی - وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکۃ والسماء مغیمۃ - گفت نافع بودم من با ابن عمر
بمکہ و حال آنکہ در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوہ متعددہ روایت کردہ اند مغیمۃ بضم میم و سکون غین و تخفیف یا و مغمۃ بضم میم
و فتح غین و تشدید میم و مغیمۃ بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمۃ بضم میم و کسر غین و سکون یا - فخشی الصبح - پس ترسید طلوع صبح را
بجہت اشتباہ - فاوتر بواحدۃ - پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت - ثم انکشفت فرأی ان علیہ لیلا - پس
کشادہ ابر پس دید ابن عمر کہ باقی ست بروے شب - فشفع بواحدۃ - پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت
دیگر و از وتریت برآورد - ثم صلی رکعتین رکعتین - پس گزارد دو رکعت دو رکعت - فلما خشی الصبح اوتر بواحدۃ - پس چون
ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت - رواہ مالک - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان
یصلی جالسا فیقرأ وھو جالس - روایت ست از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ نماز میگزارد نشستہ پس قرأت میکرد و حال آنکہ وے
نشستہ ست - فاذا بقی من قراءتہ قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیۃ - پس چون باقی می ماند از قرأت او از مقدار آنکہ می بود سی یا چہل آیت - قام فقرأ
وھو قائم - می ایستاد آن حضرت و میخواند و حال آنکہ وے ایستادہ است - ثم رکع ثم سجد - پس رکوع میکرد و سجدہ
می کرد - ثم یفعل فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک - پس میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس این حال مروی نیست کہ ایشان
نماز می کردہ باشند بعد از آن نشستہ و قرأت کنند پس نشستہ برکوع روند [illegible] است از کمال جواز آن اگرچہ خالی از کراہتے نبود اگر بے عذر
کنند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبداللہ بن شقیق گذشتہ است - رواہ مسلم - وعن ام سلمۃ - رضی اللہ عنہا -
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین - روایت ست از ام سلمہ کہ آن حضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت -
رواہ الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی - وزاد ابن ماجۃ - و زیادہ کردہ است ابن ماجہ این لفظ را کہ -
خفیفتین وھو جالس - یعنی می گزارد دو رکعت سبک و حال آنکہ وے نشستہ است شرح این در اول باب در حدیث
سعد بن ہشام گذشت - وعن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بواحدۃ ثم یرکع
رکعتین یقرأ فیھما وھو جالس - گفت عائشہ بود آن حضرت وتر میکرد بیک رکعت پس میگزارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت
و حال آنکہ وے نشستہ است - فاذا اراد ان یرکع قام فرکع - پس چون میخواست کہ رکوع کند می ایستاد پس برکوع میرفت
شرح این نیز گذشت - رواہ ابن ماجۃ - وعن ثوبان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان ھذا السہر جھد وثقل - فرمود
این بیخوابی مشقت است و گرانی ست سہر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جھد بفتح جیم و سکون ہا مشقت و بضم جیم نیز آمدہ است -

فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین - پس چون وتر کند یکے از شما پس باید کہ بگزارد دو رکعت - فان قام من اللیل والا کانتا لہ -
پس اگر برخاست یکے از شما بنماز شب پس آن افضل واکمل است واگر برنخاست می باشند این دو رکعت مر او را
بجای نماز شب و حصول اصل ثواب آن - رواہ الدارمی - وعن ابی امامۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان یصلیہما بعد الوتر وھو جالس - روایت است از ابی امامہ کہ آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر وحال آنکہ وے نشستہ است
یقرأ فیہما میخواند درین دو رکعت - اذا زلزلت وقل یا ایہا الکافرون رواہ احمد

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت وسکوت ودعا وقیام در صلوۃ آمدہ ومراد اینجا دعا است در محل مخصوص واز بعض مشائخ ما از امام محمد نیز روایت کردہ اند کہ دعا در قنوت وتر وغیر آن معین نیست و گویند کہ تعیین دعا زائل رقت قلب و حضور است واکثر بر توقیت و تعیین اند سیما اگر بزبان چیزے رود کہ مشابہ کلام ناس بود فاسد گردد نماز بدان قاسم گوید مراد از آنچہ مذکور است کہ تعیین و توقیت در تشہد وارد شدہ نیست در دعائے کہ وارد شدہ خواہ بطریق وجوب یا استحباب و در جلد و غیرہ از ان اللہم انا نستعینک اللہم اہدنا را اثبات کردہ است و در مذہب حنفیہ موقت در قنوت اللہم انا نستعینک است و گویند کہ سنت است اتفاق وارد بدان دعا و بعضے آن است کہ اللہم اہدنا فیمن ہدیت نیز با وے بخوانند و بعضی از ایشان اللہم اغفرلی سہ بار نیز آوردہ و بعضی گفتہ ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار نیز بخوانند و گفتہ اند ہر کہ دعائے قنوت نداند اللہم اغفرلی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الہمام و نزد شافعی اکتفا کنند باللہم اہدنا و اللہم انا نستعینک را از قنوت نشمارند و گویند کہ روایت آن در صحیحین و سنن ہر دو نیست ولیکن علمائے اثبات کردہ اند آن را بطریق صحیح از طبرانی و غیرہ و شیخ ابن الہمام از ابی داود آوردہ کہ در اثنائے آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا می کرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدائے تعالیٰ ترا سباب ولعان نیافریدہ ترا رحمۃ للعالمین فرستادہ نیست او را بجا کارے نیست ہر کرا و تعالیٰ لعنت کردہ وارادہ ہلاک وے رفتہ خواہد کرد و بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللہم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیہ در عمل الیوم واللیلۃ این را آوردہ با اختلاف الفاظ فی الجملہ کہ در روایات آمدہ است و اختلاف است کہ محل او در قنوت است کہ خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر نیز آن ہم آمدہ و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادۃ مذکور است و مذہب شافعی اول ازین تردیدات است فتدبر -

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد - بود پیغمبر خدا کہ چون میخواست دعا کند بر کسے یعنی دعا کند بر ضرر کسے یا دعا کند برائے کسے یعنی دعا کند برائے نفع کسے - قنت بعد الرکوع - دعا میکرد بعد از رکوع - فربما قال اذا قال - پس بسا بود کہ میگفت وقتیکہ دعا میکرد چون می گفت - سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد - چنانچہ بعضی اصحاب خود کہ گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند دعا میکرد برائے ہلاک دشمن

خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگرچہ ہم بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بندۂ مامور بارشاد و جہاد و ترا آنچہ فرمودہ ایم
و حکم کردہ ایم بکن باقی ہر چہ با داریم بکنیم و در روایت آمدہ است کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این دعا را میخواند و لعنت
می کرد جبریل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب و لعان نفرستادہ ایم ترا رحمۃ للعالمین فرستادہ ایم
چنانکہ در شرح ترجمہ گذشت و اکثر برآنند کہ نزول این آیت در احد بود در آنگاہ کہ سر مبارک آن حضرت مجروح شد
و میخ مغفر در رخسارۂ شریف فرو رفت و گوشۂ از دندان شریف بشکست و آن حضرت خون از روے مبارک پاک میکرد
و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجہ نبیہم چگونہ رستگاری یابند گروہے کہ رنگ کردند روے مبارک پیغمبر خود را بخون
و گویند بحکم حصہ از بشریت و طبیعت کہ برائے حکم و مصالح دین و دنیا در جوہر شریف وے ابداع نمودہ بود غضب
از وے ظاہر شد و پس نازل شد این آیت و این در حقیقت تادیب و تہذیب خلق شریف وے بود کہ پروردگار تعالی
او را بوے بگذاشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مہذب اخلاق او بود صلی اللہ علیہ وسلم و قول عائشہ را کہ فرمود
کان خلقہ القرآن باین معنی آوردہ اند یعنی قرآن مہذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بہتر ازین شرح
کردہ شدہ است واللہ اعلم متفق علیہ — وعن عاصم الاحول قال سالت انس بن مالک عن القنوت فی الصلوٰۃ
روایت است از عاصم احول کہ از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی اللہ عنہ از خواندن قنوت در نماز
کان قبل الرکوع او بعدہ بود پیش از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن از آن قال گفت انس قبلہ قنوت پیش از
رکوع بود انما قنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد الرکوع شہرا قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماہ انہ کان
بعث اناسا یقال لہم القراء بدرستی کہ شان این است کہ فرستادہ بود آن حضرت مردمان را کہ خواندہ میشدند و نام کردہ شدہ
ایشان را قراء یعنی خوانندگان قرآن کہ تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت حق تعالی مشغول می بودند قتادہ در
روایت خود آوردہ کہ روز ہیزم کشی میکردند و شب نماز میگذاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمدہ است کہ ہیزم
می کشیدند و طعامے برائے اہل خانۂ خود می خریدند و در شب مدارست قرآن می کردند رضی اللہ عنہم سبعون رجلا
ہفتاد تن بودند این قراء بروایتے چہل تن و بروایتے سی فاصیبوا پس رسیدہ شدند ببلا و کشتہ شدند و قصہ کشتہ شدن
ایشان از غرائب واقعات و عجائب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون فرحین الآیۃ فقنت رسول اللہ پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بعد الرکوع شہرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماہ یدعو علیہم در حالتیکہ دعا می کرد بر کشندگان قراء و در روایتی
کشتن صباحا یا الہی صباحا آخر جا معلوم شد کہ خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح کہ قنوت خواندہ اند در حین فقد بود
فقط نہ کہ دائمی بود چنانکہ شافعیہ میکنند — متفق علیہ

الفصل الثانی — عن ابن عباس قال قنت رسول اللہ گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بسوی ایشان - فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم - پس گفت آن حضرت همیشه بود با شما آنچه دیدیم از کار شما
که شدت حرص شما است بر اقامت نماز شب با جماعت - حتی خشیت ان یکتب علیکم - تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود
بر شما گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کنی بر این نماز فرض می گردانیم آن را بر ایشان
یا افتاد در دل آن حضرت اتفاقاً چنانکه در بعض عبادتها که مداومت کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد
و بعضی گفته اند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری
از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم ما قمتم به - و اگر نوشته می شد بر شما بجا نمی آوردید
آن را - فصلوا ایها الناس فی بیوتکم - پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود - فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة
المکتوبة - زیرا که فاضل ترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب می فرمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان - من غیر ان یأمرهم فیه
بعزیمة - بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب - فیقول من قام رمضان ایماناً و احتساباً - پس
می گفت کسی که قیام کند رمضان را بجهت ایمان و تصدیق بصواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه - غفر له ما تقدم من
ذنبه - آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان صغیره وی - فتوفی رسول الله - پس قبض کرده شد
روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک - و حال آنکه شان و کار قیام رمضان همین بود که هر که خواهد
بطلب اجر و ثواب آن را بطور خود بگزارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر
پس همین بود امر بر همین روش در زمان خلافت ابوبکر - و صدرا من خلافة عمر علی ذلک - و بود امر در زمان اول از خلافت
عمر نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت چنانکه در حدیث
بیاید - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده - چون بگزارد یکی
از شما نماز را در مسجد خود - فلیجعل لبیته نصیباً من صلوته - پس باید که بگرداند مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگزارد نماز نفل را آن
فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیراً - بدرستی که خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی آوردن
این حدیث درین باب گویا اشارت است بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد - رواه مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله - گفت ابوذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم فلم یقم بنا شیئاً من الشهر - پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی بجز نماز فرض -
حتی بقی سبع - تا آنکه باقی ماند هفت شب - فقام بنا - پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث اللیل - تا آنکه رفت سوم حصه شب
فلما کانت السادسة - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب - لم یقم بنا - قیام ننمود با ما - فلما کانت الخامسة -
پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب - قام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب شطر اللیل - تا آنکه رفت نصف شب - فقلت -

مگر نماز فرض که وے در مسجد افضل است این را در انجا فرمود که قیام لیل با هر یک شب در مسجد کرد بعد از ان ترک کرد
و اعتماد ابو یوسف فرمود که هر وے دو در خانه اے خود مشغول باشد و نماز کند و تمسک کرده اند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه
و غیر ایشان بدان که افضل در صلوٰة تراویح آن است که در خانه بگزارند بجهت آنکه آن حضرت در خانه گزارده اند و مسجد بجهت بیان جواز بود
و از جهت آنکه مشکله بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وے و بعض مالکیه و غیر ایشان بر آنند که افضل صلوٰة آن است
بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وے کردند و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وے شعار دین است
و مشابه بنماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب بجهت اشارت بجواز تراویح است در بیت
و فقها گفته اند که اگر مردے باشد مقتدا که چون وے بخانه نماز گزارد جماعت مسجد بگذارند و اگر این چنین نیست روا است که در خانه
بگزارد کذا ذکره فی کتاب الفقه — رواه ابو داود و الترمذی —

الفصل الثالث — **عن عبد الرحمن** بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله است و این
یا مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است و ولادت وے در زمان رسالت پناه است ولیکن او را
سماعے و روایتے نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آن است که وے تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود
بر بیت المال — قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شب یعنی از رمضان
بسوے مسجد — فاذا الناس اوزاع متفرقون — پس ناگاه مردم پراگنده بودند جدا جدا نشسته اند — یصلی الرجل لنفسه — نماز میگزارد
مردے برائے نفس خود یعنی تنها — و یصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط — و نماز میگزارد مردے دیگر و میگزارند با نماز وے قومے
یعنی بجماعت و رهط نام جماعت کم از ده — فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل — پس چون دید
عمر این تفرق گفت بدرستی که من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آئینه باشد افضل قاری اینجا بمعنی امام است — ثم عزم — پس جزم کرد
عمر این رائے و این نیت و ست و قصد بجا کرد — فجمعهم علی ابی بن کعب — پس جمع کرد مردم را برابی ابن کعب و او را
امام قوم ساخت — قال — گفت عبد الرحمن بن عبد القاری — ثم خرجت معه لیلة اخری — پس بیرون آمدم با عمر در شب دیگر
والناس یصلون بصلوة قارئهم — و حال آنکه مردم نماز میگزاردند با نماز امام خود که ابی بن کعب است — قال عمر نعمت البدعة
هذه — گفت عمر نیکو بدعتے است این بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل
جماعت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود و آن حضرت چند شب بجماعت گزارده چنانکه گذشت و حق آن است که آنچه
خلفاے راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث — والتی تنامون عنها افضل من التی
تقومون یرید آخر اللیل — و آن صلوتے که بخواب میکنید و غفلت می ورزید شما ازان فاضلتر است ازانچه قیام میکنید
میخواهد عمر رض آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضلتر است ازان نماز که قیام میکنید در اول قیل اللیل اشارت است
بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و اوفق است

یقول یعنی کسی که بر پا آخر اللیل واما قول طیبی که تحقیق اختیار کرده اند بدان اهل مکه نیز از آنکه ایشان بگزارند تراویح را بعد از نوم
این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگزارند و تمام شب از نوم بیدار باشند و در آخر شب
برای سحر خوابیده میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز که فارغ میشوند از آن و خواب
میکنند بعد از آن بهتر است از آنچه بر میخیزند آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار
احتیاط تا فوت نگردد و بدین معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعض فرق کرده اند میان کسی که وثوق دارد و تنبه
و استیقاظ و کسی که ندارد چنانکه در فضیلت ایتار اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی - وکان الناس یقومون اوله
و بودند مردم که قیام می کردند در اول شب - رواه البخاری - وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب
وتمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة - امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر
صحابه است و اول نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه
آن حضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام نمود و گفته اند که این روایت وهم است زیرا که بیست رکعت ثابت
که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی
بیست میکرده باشد و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی قصد تشبه با آنحضرت صلعم میکرده باشند
و بعد از آن قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آن حضرت هم روایت بیست و روایت بیست و سه که آمده است
باعتبار سه رکعت وتر است - وکان القاری یقرأ بالمئین - جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده صد
آیت است - حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام - تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی ایستادن
و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا از ضعف و عدم طاقت - فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر - پس نبودیم ما که
بر میگشتیم از نماز مگر در اوائل فجر و اعالی آن فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فرع شجر و در حدیث آمده است
که آن حضرت بر سر پشت دستها را تا فروع اذنین یعنی اعلای گوشها - رواه مالک - وعن الاعرج قال ما ادرکنا
الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان - روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است
که گفت در نیافتیم مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر و وجه تخصیص کردن ایشان
چیزی را که تعظیم کرده است آن را حق سبحانه و تعظیم اشتمال آن چیزی که فرستاده است در وی از قرآن - وکان القاری یقرأ
سورة البقرة فی ثمان رکعات - و بود قاری که امام بود میخواند سورهٔ بقره را در هشت رکعت - فاذا قام بها فی اثنتی عشرة رکعة
پس چون قیام می کرد بدان و میخواند آن را در دوازده رکعت - رای الناس انه قد خفف - اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد
که بود در قرات - رواه مالک - وعن عبد الله بن ابی بکر - از اکابر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است - قال سمعت
ابیا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب را می گفت بودیم ما که بر میگشتیم در رمضان از قیام شب

فنستعجل السحور بالطعام۔ پس شتابی می کردیم خادمان را بحاضر آوردن طعام۔ مخافة فوت السحور۔ از جهت ترس
درگذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر۔ وفی اخری مخافة الفجر۔ و در روایت دیگر بجاے مخافة فوت السحور این لفظ
واقع شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکے ست۔ رواه مالک۔ **وعن عائشة** ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال۔ روایت ست از عائشه که روایت کرد آن حضرت که گفت۔ هل تدرین ما فی هذه اللیلة۔ آیا
در می یابی یعنی میدانی اے عائشه که چه چیز ست درین شب از برکات و خیرات۔ یعنی لیلة النصف من شعبان۔ بیان هذه اللیلة ست۔ قالت ما فیها
گفت عائشه چه چیز ست درین شب۔ یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة۔ پس گفت آنحضرت درین شب بیان این
که نوشته میشود هر که زاییده میشود از اولاد آدم درین سال۔ وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة۔ و دیگر درین شب این ست که نوشته میشود هر
هالک کرده میشود و میمیرانیده میشود از اولاد آدم درین سال۔ وفیها ترفع اعمالهم۔ و دیگر درین شب این ست که برداشته میشود کردارهاے اولاد آدم یعنی گفت
یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد و یا برداشتن
درین شب ست و برداشتن در ایام تمام سال و این معنی از عبارت دور ست زیرا که گفته اند رفع کرده می شوند بروے اعمال نوشته
می شوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب بیکبارگی تمام و فقره رفع کرده باشند اشتباه
مقابل چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکمت آن بیان والله اعلم۔ وفیها تنزل ارزاقهم۔ و درین شب فرو فرستاده
می شوند رزقهاے بنی آدم مراد بانزال ارزاق ست چنانکه کتابت اعمال چنانکه در احادیث آمده است نوشته می شود روزیها
اجلها و رزقها و نوشته می شوند حاجیانے که درین سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال
صالحه که بوسیلۀ آن بجنت رسند شنیده و شنید که نوشته می شوند پیش از عمل که بندگان آن را می کنند فهمید که پس درآمدن بجنة بکرم
و فضل ویست نه بعمل۔ فقالت۔ پس گفت عائشه۔ یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی۔ آیا هیچ یکے در نمی آید
بهشت را مگر برحمت خداے تعالے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی۔ نیست هیچ یکے
که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالے۔ ثلثا۔ یعنی گفت آن حضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آن حضرت
هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست۔ قلت ولا انت۔ عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب
اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وے تعالے۔ فوضع یده علی هامته۔ پس نهاد آن حضرت دست
مبارک خود را بر سر مبارک خود۔ فقال ولا انا۔ پس گفت آنحضرت و نه من هم در آیم۔ الا ان یتغمدنی الله منه برحمته۔ مگر آنکه
بپوشاند مرا خداے تعالے برحمت خود که صادر ست از جناب فضل و لطف وے۔ بوجه وجود و شیون وے بر سبیل تخصیص تار
براے عالمیان چه جاے خودش۔ یقولها ثلث مرات۔ و روایت ست که میگوید آن حضرت این کلمه را سه بار و معنی دست بر سر نهادن
اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه جلال و علا اشارت بشمول رحمت تعالی همه را از فرق تا قدم و تعظیم رحمت و سعت
مغفرت و امارہ بتغمید [illegible]۔ رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر۔ **وعن ابی موسی** الاشعری عن رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیطلع فی لیلۃ النصف من شعبان — فرمود بدرستی کہ خداے تعالیٰ ہر آئینہ مطلع
و واقف می شود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی لیطلع بتشدید طا و کسر لام ست و لیطلع بسکون طا
و فتح لام نیز روایت ست از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث آمده واقع شده کہ ینزل ربنا و درین حدیث نیز در روایت
ینزل واقع شده کہ در حدیث آخر است باز یادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب ست چنانکہ در حدیث آینده می آید
و حاصل آنکہ تجلی بصفت رحمت و مغفرت است — فیغفر لجمیع خلقہ — پس می آمرزد مر تمامہ خلق خود را — الا لمشرک او مشاحن —
مگر مر کافر را و دشمن دارنده را و کینه ورزنده مسلمان را بے جہت شرعی نہ برائے خدا — رواه ابن ماجہ و رواه احمد عن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص و فی روایتہ — و در روایت احمد این چنین واقع شده — الا اثنین مشاحن و قاتل نفس — می بخشد ہمہ را
مگر دو کس را مشاحن را کہ گذشت و کشنده نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعضی مسبل ازار
و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و ساحر و کاہن و عریف و جابی و صاحب کوبہ یا عرطبہ نیز آمده و کوبہ و عرطبہ
بمعنی طنبور است — وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لیلۃ النصف من شعبان
فقوموا لیلہا و صوموا یومہا — چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آن را و روزه دارید روز
آن را — فان اللہ ینزل فیہا لغروب الشمس الی السماء الدنیا — زیرا کہ خداے تعالیٰ نزول میکند برحمت درین شب از
وقت غروب آفتاب بسوے آسمان پایان — فیقول الا من مستغفر فاغفر لہ — پس میگوید آیا نیست ہیچ طلب آمرزش کننده
پس بیامرزم اورا — الا مسترزق فارزقہ — آیا نیست طالب روزی کہ پس روزی دہم اورا — الا مبتلی فاعافیہ — آیا نیست
مبتلا پس عافیت دہم اورا از بلا — الا کذا الا کذا — کنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گنہگار
پس بیامرزم اورا آیا نیست محزونے کہ شاد کنم اورا آیا نیست کذا و کذا — حتی یطلع الفجر — میگوید حق تعالیٰ این ہارا تا طلوع
میکند فجر — رواه ابن ماجہ —

باب صلوٰۃ الضحیٰ

ضحو و ضحوة بلند شدن روز و ضحے بضم و قصر فوق آن یعنی چاشت و بعضی ضحی را نام آفتاب
گفته اند چنانکہ قول وے سبحانہ والشمس وضحاہا و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز است یکے پس از بر آمدن آفتاب
بیک دو نیزه و آن را نماز اشراق خوانند و دوم ہنگام بر آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آن را صلوٰۃ ضحی
گویند و در بسیارے از احادیث اسم صلوٰۃ ضحی شامل نماز ہر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمده چنانچہ
سیوطی از حدیث طبرانی آورده کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذه صلوٰۃ الاشراق و حال آنکہ نماز کہ
در حدیث ام ہانی گزارد وقت چاشت بود و بعضے علماء در تفسیر قول حق سبحانہ بالعشی والاشراق گفته اند کہ وقت اشراق
وقتے کہ روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وے و آن وقت ضحی است و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق
صلوٰۃ ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نہار اطلاق اشراق آمده پس ہر دو را ہم نماز ضحی میتوان گفت و ہم نماز

اشراق و متعارف آن است که گفته شد و بتحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است
و آخر وے تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است
و دو نماز و بعض ضحوة صغرىٰ و ضحوة کبرىٰ نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما باستحباب وے رفته اند
و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوٰة ضحیٰ بسیار آمده
تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار درین باب واصل بدرجه تواتر معنوی است و رسیده است بحد یقین و قاضی ابوبکر
بن العربی مالکی گفته است که این صلوٰة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوٰة ضحیٰ
اکثر صلوٰة داود علیه السلام است و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوٰة ضحیٰ صلوٰتی است که محافظت میکردند بر آن
آدم و نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت
کرده و جمعی از علما انکار آن کرده و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آن حضرت و زمان خلفاے راشدین پیدا شده
و جواب این است که اطلاق بدعت و کراهت بجهت مواظبت بران در مساجد است و آن حضرت آن را گاه گاه گزارده
و در خانه گزارده و سلف را نیز همین عمل بود و این اختلافات در نمازی است که بعد از ربع نهار بگزارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل
قبله نشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آن را بعضے از مؤکدات گفته اند والله اعلم و در روایات در عدد رکعات صلوٰة ضحیٰ
از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اعتبار و آثار بدان اکثر است

الفصل الاول عن ام هانی قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة — روایت است
از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آن حضرت در آمد
در خانه او در روز فتح مکه — فاغتسل وصلی ثمانی رکعات — پس غسل کرد آن حضرت و بگزارد هشت رکعت — فلم ار صلوٰة قط اخف
منها غیر انه یتم الرکوع والسجود — پس ندیدم من هیچ نمازے را هرگز سبکتر ازان و هیچ یکے از ارکان آن را بعد و فوق معهود و معتاد
نکرد و جز آنکه وے تمام میکرد رکوع و سجود را — وقالت فی روایة اخرى — و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که —
وذلک ضحیٰ — و آن نماز در وقت چاشت بود — متفق علیه — بدانکه عمده و مشهور در باب صلوٰة ضحیٰ حدیث ام هانی است
امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوٰة ضحیٰ آمده حدیث ام هانی است بعض گفته اند که این نماز از آن حضرت در خانه وے
بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگزاردند و بعض گویند که آن قضاے
شبی بود که از آن حضرت دران شب بجهت اهتمام بمهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آن است که بجهت وقت ضحیٰ بود زیرا که
ابوداود و مسلم آن را بلفظ سبحة الضحیٰ روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوٰة الظهر
و صلوٰة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این چه نماز بود
فرمود که این نماز ضحیٰ بود — **وعن معاذة** بضم میم عدویه بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه — قالت سألت عائشة

کم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوۃ الضحی - گفت پرسیدم عائشہ را کہ چند رکعت میگزارد آنحضرت نماز چاشت را
قالت اربع رکعات ویزید ما شاء اللہ - گفت عائشہ میگزارد چہار رکعت را و زیادہ میکرد چیزے را کہ خواستہ بود خدا و در روایتے
زیادہ بر دوازدہ نیامدہ - رواہ مسلم - **وعن ابی ذر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم
صدقۃ - ثابت میگردد بر ہر بند و استخوان اندام یکے از شما صدقہ و سلامے بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضوے بعض گفتہ
اند ہر استخوان کہ بند دارد و ہر استخوان کہ تکیہ کنند بران آدمی در حرکت و مختار آن ست کہ سلامی نام
بند ہر استخوان ست چنانکہ در حدیث برید آمدہ است کہ لازم ست بر آدمی کہ تصدق کند بر ہر مفصل از وے صدقہ یعنی
ہر عضو و ہر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتے ست کہ شکر آن بر وے لازم است و چون وجوب شکر
کہ حقیقت آن صرف عبد است ہر چیزے را کہ داد و شدہ است بوے بسوے چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است برائے
او دشوار است گردانید وے سبحانہ تعالی آنچہ صادر میشود از بندہ از ذکر خدا و ثنائے وے و جز آن از خیرات
و امر معروف و نہی منکر از جملہ صدقات کہ واجب ست بر وے و مقابلہ ہر سلامے و فرمود - فکل تسبیحۃ صدقۃ و کل
تحمیدۃ صدقۃ و کل تہلیلۃ صدقۃ و کل تکبیرۃ صدقۃ - یعنی یکبار سبحان اللہ گفتن و الحمد للہ گفتن و لا الہ الا اللہ گفتن و اللہ اکبر
گفتن ہر کدام صدقہ ایست کہ شکرانہ آن نعمت میگردد - و امر بالمعروف صدقۃ - و امر کردن کسے را بکار شرع
صدقہ است - و نہی عن المنکر صدقۃ - و باز داشتن کسے را از نا مشروع صدقہ است - و یجزئ من ذلک رکعتان یرکعہما من الضحی -
و بسندگی میکند یا جزا میدہد از شکرانہ تمام سلامے و صدقہ بران دو رکعت کہ بگزارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت نماز
شکرانہ تمامہ نعمتہاے ظاہر و باطن ست زیرا کہ ہر عضو و ہر جزو از آدمی در ان مشغول بذکر و خدمت مولے تعالے
و مخصوص گردانیدہ شد باین فضیلت صلوۃ ضحی از جہت وقوع آن در اول نہار کہ سبب ..... و یجزئ بضم یا و فتح ہمزہ
و بفتح آن بے ہمزہ ہر دو روایت است اول از اجزا است بکسر ہمزہ بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش - رواہ مسلم -
وعن زید بن ارقم انہ رای قوما یصلون من الضحی - روایت ست از زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است و ہفدہ غزوہ
با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی اللہ عنہ کہ وے دید گروہے را کہ میگزارند نماز ضحی - فقال -
پس گفت - لقد علموا ان الصلوۃ فی غیر ہذہ الساعۃ افضل - ہر آئینہ بتحقیق دانستہ اند ایشان باخبار و احادیث کہ نماز در غیر این
ساعت زیادہ تر است از وے در ثواب - ان رسول اللہ - بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفتہ است - صلوۃ الاوابین
حین ترمض الفصال - نماز آن جماعہ کہ رجوع کنندگانند بتوبہ و توجہ بدرگاہ حق سبحانہ در ہنگامے است کہ گرم میشوند و میسوزند
بچہ ہاے گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض بحرکت سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پا
از زمین گرم و فضیلت نماز درین وقت بجہت آن ست کہ این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس
نماز میکند درو کسے کہ رجوع دارد بدرگاہ حق سبحانہ و انس میگیرد بذکر وے جل و علا چنانکہ در میانہ شب - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک وتعالیٰ انه قال - ابو الدرداء وابو ذر رضی الله عنهما که از عظماء صحابه اند گفتند آن هر دو روایت کنند و از حضرت حق سبحانه که وے تعالیٰ گفت - یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره - ای آدمی بگزار برای من و طلب رضای من با خلاص چهار رکعت در اول روز بسنده شوم ترا و کار گزاری کنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو و دفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ سازم من دل ترا از مهمات تو چنانکه وعده کرده است متقیان و متوکلان - رواه الترمذی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابو الدرداء و ابی ذر - ورواه ابو داود والدارمی عن نعیم - و روایت کرده اند آن را ابو داود و دارمی از نعیم بضم نون ابن هَمّار بفتح ها و تشدید میم و بعد او راء و اکثر نسخ مشکوٰة بزاء است صحابی شامی است و درین اسم اختلافات بسیار است و در شرح ذکر کرده ایم - الغطفانی - بفتح غین و فتح طاء حمله و فاء نسبت است بغطفان نام پدر قبیله - واحمد عنهم - و روایت کرده است امام احمد از همه - وعن بریدة - بضم باء و فتح راء صحابی است اسلام آورده و در وقتی که آن حضرت بهجرت میرفت در راه بریدة اسلمی مشهور و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود - قبر او و متبرک به - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - فی الانسان ثلثمائة وستون مفصلا - در آدمی سه صد و شصت بند است - فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة - پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندے از خود بصدقه - قالوا ومن یطیق ذلک - گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آن را که از هر بند صدقه دهد و خیر کند - یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها - گفت آن خلط است آب دهن و حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آن را - والشیء تنحیه عن الطریق - و چیزے از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آن را از راه مردم و تنحیه بکسر حاء مهمله مشدده است - فان لم تجد فرکعتا الضحیٰ تجزئک - پس اگر نیابی و نکنی آن را پس دو رکعت ضحیٰ بسنده گردد ترا این هر چیز از صدقه و شکر این بندها و سیصد و شصت بند که کار منفعتهای آنها را در چیزے که در وے تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذاء از انام است اگر چه او خُرد چیز باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گزاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است - رواه ابو داود - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحیٰ ثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة - کسیکه بگزارد نماز ضحیٰ را دوازده رکعت برآرد خدای تعالیٰ برای وے کوشکے از طلا در بهشت و این اکثر عدد وے است که در صلوٰة ضحیٰ آمده - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما او را مگر ازین وجه یعنی اسنادے که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود

وبا انس الجهنی بضم جیم وفتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری معدود است در اهل مصر وحدیث
وی نزد ایشان ست — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوٰة الصبح — کسے که بنشیند
یعنی تا بر آمدن آفتاب وبلند شدن وی در جائے که نماز کرده است چون بگردد وفارغ شود از نماز یاد او — حتی یسبح رکعتی
الضحیٰ — تا آنکه بگزارد دو رکعت ضحیٰ را — لا یقول الا خیرا — نگوید مگر سخن نیک را وچیزے که در آن ثواب آخرت است از ذکر
وتلاوت ومانند آن واگر سخنے گوید که در آن نفع مسلمانی ست نیز حکم آن دارد — غفر له خطایاه — آمرزیده شود مر او را گناهان او
وان کانت اکثر من زبد البحر — واگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در بسیاری — رواه ابوداود — اینجا مراد بصلوٰة ضحیٰ
نماز اشراق است ودر احادیث دیگر احتمال اشراق وچاشت هر دو دارد با آنکه ظاهر حدیث در آن ست که این ثواب
مترتب بر نشستن در جائے نماز است واگر برخیزد ودر خلوت رود ومشغول گردد این ثواب بر آن مترتب نگردد ودر حدیث
دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جائے خود نشسته باشد وذکر کند ودعا کند او را فرشتگان رحمت ومغفرت ودر رسایل
مشائخ مذکور است که اگر ترس تفرقه وپریشانی باشد یا ربا باشد باید در خلوت خود برود ومشغول گردد وبعضی میگویند که ثواب ذکر
ومشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزائے صبر وحمل نفس بر آن دیگر است وگفته اند که استقبال قبله ورویت وقت از دست
ندهد واگر خواب آید هم پس باید ودفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملے که جزاے هم آن در دنیا
فی الحال بفتد در نورانیت باطن می شود این عمل است کاتب حروف گوید عفا الله عنه که چنانکه آفتاب آفاق اول
صبح طلوع کرده می آید وسپیده زمین را روشن میکند اندرین آفتاب ذکر وحضور در نفس بلند شده سینه وساحت سینه را
روشن میگرداند واین معنی نزد دریافت محسوس ومشهود است

الفصل الثالث

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحیٰ —
کسے که محافظت کند بر دو رکعت ضحیٰ — غفرت له ذنوبه وان کانت مثل زبد البحر — آمرزیده می شود مر او را گناهان او
واگرچه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین وفتح نیز آمده وهر دو روایت ست از شفع بمعنی زوج مقابل وتر — رواه احمد والترمذی
وابن ماجه — وعن عائشة انها کانت تصلی الضحیٰ ثمانی رکعات — روایت ست از عائشه که وے میگزارد نماز
ضحیٰ را هشت رکعت — ثم تقول — پس میگفت — لو نشرلی ابوای ما ترکتها — اگر زنده گردانیده شوند برائے من پدر ومادر
من ترک نمیکنم من آن را این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی این لذات را بآن لذت از دست نمی دهم — رواه مالک
وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحیٰ حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها — بود
آن حضرت میگزارد چندگاه نماز ضحیٰ را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را وترک می کرد گاهے تا آنکه میگفتیم ما که هرگز
نخواهد گزارد چنانکه آن را عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد ودر مشقت
نیفتند وحکم فرضیت آن نازل نگردد واین حکم فعل آنحضرت است واکراست الآن الزام نماید مستحب است وبعض علما میگویند

که هنوز سنت مؤکد نماز چاشت گاه گاه گزاردن است - رواه الترمذی - وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده در آخر قاف - العجلی - بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن اللجیم تابعی بصری ثقة عابد است - قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را - قال لا - گفت ابن عمر نمیگزارم من - قلت فعمر - گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد - قال لا - گفت ابن عمر نمیگزارد عمر - قلت فابوبکر قال لا - گفتم پس ابوبکر میگزارد گفت نمیگزارد - قلت فالنبی - گفتم پس میگزارد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله - گفت گمان ندارم که میگزارد آن حضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگزارده باشد او و ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت در مسجد گزاردن است والا اصل گزاردن صحیح و ثابت است مشهور الا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است - رواه البخاری -

باب التطوع

از طوع و طاعت است یعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را التطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر واجب آمده و صیغه تفعل یا برای تکلف است یا برای مبالغه که بنده به تکلف شارع آن را بجای می آرد و مبالغه در طاعت و فرمان برداری می نماید

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر - روایت است از ابی هریره گفت گفت آن حضرت مر بلال را نزد نماز بامداد - یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام - ای بلال خبر ده بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او و قبول او در بارگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنی بگوی که کدام عمل است نزد تو که امید بران بیشتر داری - فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة - زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف بدال مهمله و فا مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن و سبک رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالی که پایها او بر زمین باشد و یدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این امری است که کشف شده بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که در آن حضرت را بود دیده و الله اعلم - قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار - گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز - الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی - مگر آنکه نماز گزاردم بآن طهارت چیزی که نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب گردانیده شده بر من یا واجب گردانیده ام من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام چه خود که گزاردم آن را و درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو که میگویند آن را تحیة الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق آن است که نیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست - متفق علیه - وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن گفت جابر بود آن حضرت که تعلیم می کرد ما را دعای استخاره را و نماز آن را چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آن حضرت چون قصد کند یکی از شما بکاری یعنی کاری که کناره باشد و چو دان و اهتمامی باشد

بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشند و تردد
باشد در حیثیت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا جائے مخصوص خواهد بود فلیرکع
رکعتین من غیر الفریضة - پس باید که بگزارد دو رکعت از غیر فریضه یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز بامداد یا دیگر آن در سفر کفایت
نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت ست و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگزارد بهتر و در حدیث دیگر آمده
که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف
نیز همین ست - ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را - اللهم انی استخیرک بعلمک - خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت
علم تو - و استقدرک بقدرتک - و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو - و اسئلک من
فضلک العظیم - و سوال میکنم از تو چیزے از فضل تو که بزرگ ست و بجود و نهایت آن نتوان رسید - فانک تقدر و لا اقدر - پس
بدرستی که تو قادری و من قدرت ندارم - و تعلم و لا اعلم - و تو میدانی و من نمیدانم - و انت علام الغیوب - و تو داننده
غیبهائی - اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر - خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار من قصد آن دارم - خیر لی فی دینی و معاشی
و عاقبة امری - بهتر ست مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیستن من و در پایان کار من - او قال - شک راوی ست
یعنی یا گفت آنحضرت بجاے تمامه این الفاظ یا بجاے فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان و در آن
جهان - فاقدره لی و یسره لی - پس تقدیر کن آن را برائے من و آسان گردان آن را برائے من و توفیق ده مرا بدان
کار - فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت ست مشتق از قدر - ثم بارک لی فیه - پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن
کار - و ان کنت - و در بعض نسخ - اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی - و اگر میدانی تو که این کار بد ست مرا - فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه - پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وے - و اقدر
لی الخیر حیث کان - و تقدیر کن برائے من نیکی را هر جا که باشد - ثم ارضنی به - پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی
بفتح همزه و سکون را از ارضاء و بفتح را و تشدید ضاد و بضم همزه نیز روایت ست - قال و یسمی حاجته - گفت آنحضرت
یا راوی و نام برد حاجت خود را نزد قول وے هذا الامر و ظاهر آن ست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده
عنوان حاجت ست بطریق عموم و در عبادت تخصیص خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة و نحوه ذلک [illegible]
کردن هذا الامر گوید و بیان کند آن را بذکر حاجت خود والله اعلم - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال حدثنی ابوبکر رضی الله عنه و صدق ابوبکر - روایت ست از علی که
گفت حدیث کرد مرا ابوبکر و راست گفت ابوبکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
ما من رجل یذنب ذنبا - می گفت نیست هیچ مردے که کند گناهے را - ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله - پس برخیزد پس
طهارت کند پس نماز بگزارد پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را - الا غفر الله له - مگر آنکه بیامرزد خدائے تعالیٰ مر او را

واین را صلوٰۃ الاستغفار گویند۔ ثم قرأ۔ پس خواند آن حضرت این آیت را۔ والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم ذکروا
اللہ فاستغفروا لذنوبہم۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ الا ان ابن ماجۃ لم یذکر الآیۃ۔ ترمذی وابن ماجہ ہر دو روایت کردہ اند این
حدیث را ولیکن ابن ماجہ ذکر نکردہ خواندن آن حضرت این آیت را۔ وعن حذیفۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
اذا حزبہ امر صلی۔ گفت حذیفہ بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتے و سخت می شد و تنگ می گشت بروے کارے
نماز می کرد و استعانت میجست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و ہم از جہت امتثال امر وے سبحانہ واستعینوا بالصبر
والصلوٰۃ۔ رواہ ابوداؤد۔ و گفتہ اند کہ چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف می گردد بروے عالم ربوبیت
و چون منکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس
مشوش نگردد بنایافت آن و شادی نشود بیافت آن چنانکہ گفتہ اند اگر ہست غم نیست و اگر نیست غم نیست و بعضی گفتہ اند
کہ چون فرود آید بر بندہ مصیبتے و مکروہے بگریزد بسوے طاعت گویا میگوید پروردگار تعالٰی محبوب گردان بر من عبادت
خود را و دور دار بدہ و شادوار یا در محنت انداز و میتوان گفت نور طاعت و مناجات و حضور و شہود مولٰی تعالٰی
نورے در باطن پیدا میگرداند کہ ظلمت غم و ہم را می زداید و تنگی را میبرد و سینہ را میگشاید چنانکہ آمدہ است کہ اذا دخل
النور انفتح الباب۔ وعن بریدۃ قال اصبح رسول اللہ۔ صبح کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فدعا بلالا۔ پس خواند
بلال را۔ فقال بما سبقتنی الی الجنۃ۔ پس گفت بلال را بچہ چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوے بہشت و پیش
از من رفتی در آن موطن۔ ما دخلت الجنۃ قط الا سمعت خشخشتک امامی۔ نہ در آمدم من بہشت را ہرگز مگر آنکہ شنیدم آواز
ترا یا آواز نعلین ترا پیش من۔ حدیث سابق و خشخشہ آواز سلاح و مانند آن۔ قال۔ گفت بلال۔ یا رسول اللہ ما اذنت
قط الا صلیت رکعتین۔ اذان نگفتم من ہرگز مگر آنکہ گزاردم دو رکعت بعد از اذان۔ وما اصابنی حدث قط الا توضأت
عندہ۔ و نہ رسید مرا بے وضوئے ہرگز مگر آنکہ وضو ساختم نزد آن۔ و رایت ان للہ علی رکعتین۔ و دانستم
و اعتقاد کردم کہ مر خدا راست بر من دو رکعت کنایت ست از التزام و ادامت مواظبت وے بران۔ فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم بہما۔ پس گفت آن حضرت لازم گیر این دو رکعت یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این جا را
رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن ابی اوفٰی صحابی ست او را و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیہ و خیبر را
و مابعد آن را از مشاہد بعد ازان بکوفہ آمد و ہمانجا رفت از عالم و وے آخر کسے ست کہ مرد بکوفہ از صحابہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کانت لہ حاجۃ الی اللہ او الی احد من بنی آدم۔ کسے کہ باشد مر او را
حاجتے بسوے خدا یا بسوے یکے از آدمیان۔ فلیتوضأ۔ پس باید کہ وضو کند۔ فلیحسن الوضوء۔ پس باید
کہ نیک کند وضو را و خوب سازد آن را۔ ثم لیصل رکعتین۔ پس باید کہ بگزارد دو رکعت را۔ ثم لیثن علی اللہ۔ پس باید
کہ ثنا گوید بر خداے تعالٰی۔ ولیصل علی النبی۔ و باید کہ درود فرستد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم لیقل۔ پس باید

بگوید - لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک - سوال میکنم ترا اعمالها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند - وعزائم مغفرتک - وسوال میکنم ترا خصلتها را که با حصول گردد ومتاکد شود بآن آمرزش تو و عزم و قصد بفعل و عقد قلب بر آن - والغنیمة من کل بر - وسوال میکنم ترا حاصل از هر نیکی وغنیمت و حصول مال که از حرب کفار حاصل شود - والسلامة من کل اثم - وسوال میکنم سلامتی از هر گناه - لا تدع لی ذنبا الا غفرته - مگذار برای من هیچ گناهے را مگر آنکه بیامرزی آن را - ولا هما الا فرجته - ومگذار هیچ اندوهے را مگر آنکه بگشائی و بر داری آن را - ولا حاجة هی لک رضی الا قضیتها - ومگذار هیچ حاجتے را که آن حاجت ترا مرضی است مگر آنکه بر آوری آن حاجت را و بدهی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مهربان ترین از مهربانان این نماز را صلوۃ الحاجۃ خوانند - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب - و گفته اند که در اسناد او سخن است والله اعلم

صلوۃ التسبیح - عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب - روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را - یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک - ای عباس ای عم من آیا بدهم ترا آیا عطا کنم ترا آیا خبر بدهم ترا - الا افعل بک عشر خصال - آیا نکنم بتو ده خصلت یعنی چیزے که بکنی ده خصلت یعنی با مور هم ترا چیزے که کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوله و آخره الی آخره بیان آن میکند پس مراد به عشر خصال همین وجه انواع ذنوب باشد که معدود اند و بعضے گفته اند که مراد به عشر خصال تسبیحات است که آن در غیر قیام ده ده بار اذا انت فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک - وقتے که توبکنی آن را بیامرزد خدا تعالی گناهان ترا - اوله وآخره - گناهان را که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس یکدیگر کرده - قدیمه وحدیثه - گناهان کهنه و نو خطاه وعمده - و گناهان که بے قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده - صغیره وکبیره گناهان خرد و کلان سره وعلانیته - گناهان پوشیده و آشکارا - ان تصلی اربع رکعات - وآن این است که بگذاری چهار رکعت را - تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة - میخوانی در هر رکعت فاتحه و سورة از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وے الهکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص - فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قرأت در رکعت اولے وحال آنکه تو ایستاده میگوئی - سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة - پانزده بار و در روایتے لاحول ولا قوة الا بالله زیاده آمده - ثم ترکع - پس رکوع میکنی - فتقولها وانت راکع عشرا - پس میگوئی این کلمات مذکوره را وحال آنکه تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولها عشرا - پس بر میداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد - ثم تهوی ساجدا - پس بپایان می افتی برائے سجده -

فتقولها وانت ساجد عشرا۔ پس میگوئی این کلمات را در سجدہ دہ بار بعد از تسبیح سجود۔ ثم ترفع راسک من السجود فتقولها عشرا۔ پس بردار سر خود را از سجدہ پس میگوئی آن را دہ بار۔ ثم تسجد فتقولها عشرا۔ پس سجدہ میکنی پس میگوئی آن را دہ بار۔ ثم ترفع راسک فتقولها عشرا۔ پس بردار سر خود را پس میگوئی آن را دہ بار بعد از ہر دو سجدہ۔ فذلک خمس وسبعون فی کل رکعۃ۔ پس مجموع آن ہفتاد و پنج بار شود در ہر رکعت۔ تفعل ذلک فی اربع رکعات۔ میکنی آن را در چہار رکعت در تشہد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمدہ است۔ اللهم انی اسالک توفیق اہل الہدی واعمال اہل الیقین ومناصحۃ اہل التوبۃ وعزم اہل الصبر وجد اہل الخشیۃ وطلب اہل الرغبۃ وتعبد اہل الورع وعرفان اہل العلم حتی القاک اللهم انی اسالک مخافۃ تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق بہ رضاک وحتی اناصحک بالتوبۃ خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحۃ حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن الظن بک سبحان خالق النور۔ ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرۃ فافعل۔ اگر بتوانی کہ بگزاری این نماز را در ہر روز یکبار پس بکن آن را۔ فان لم تفعل ففی کل جمعۃ مرۃ۔ پس اگر نکنی تو ہر روز پس بکن در ہر ہفتہ یکبار۔ فان لم تفعل ففی کل شہر مرۃ۔ پس اگر نکنی تو در ہر جمعہ پس بکن در ہر ماہ یکبار۔ فان لم تفعل ففی کل سنۃ مرۃ۔ پس اگر نکنی تو در ہر ماہ یکبار پس بکن در ہر سال یکبار۔ فان لم تفعل ففی عمرک مرۃ۔ پس اگر نکنی تو در ہر سال پس بکن در عمر خود یکبار۔ رواہ ابوداود وابن ماجہ والبیہقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوہ۔ بدانکہ مشہور و معمول در صلوٰۃ تسبیح ہمین طریق است کہ مذکور شد۔ و در روایتی دیگر از عبد اللہ ابن المبارک پانزدہ بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیہ و دہ بار بعد از قرات تا آخر ارکان و بعد از جلسہ تسبیح نیست و غیر آن کہ با سلام نگزاردہ باید بعد سلام و موافق مذہب امام اعظم بیک سلام است بدانکہ حدیث صلوٰۃ تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آوردہ و در روایتی نہایت در ہر سال داشتہ و در تمام عمر یکبار ذکر نکردہ و مولف از حدیث ابن ماجہ و بیہقی نیز آوردہ و در حصن حصین بر ابی داود و ابن ماجہ و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کردہ و بعض ثقات آوردہ کہ این حدیث حسن است و ابن جوزی کہ در نسبت وضع از مستعجلان است آن را در موضوعات آوردہ و نزد اہل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نمودہ اند و از زمان صحابہ و تابعین و من بعدہم الی یومنا ہذا معمول و مشہور شدہ و مشائخ طریقت بدان وصیت کردہ اند و شیخ ابن حجر در تقویت و اثبات آن مبالغہ نمودہ و جملہ از آن در شرح مذکور است اینجا این مقدار کافی است واللہ الموفق۔ وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اول ما یحاسب بہ العبد یوم القیمۃ من عملہ صلوتہ۔ فرمود تحقیق نخستین چیزی کہ حساب کردہ می شود بدان بندہ روز قیامت از اعمال وے نماز او است۔ فان صلحت فقد افلح وانجح۔ پس اگر نیکو باشد نماز وے پس تحقیق رستگار و پیروز شدہ بندہ و برآمد حاجت وے۔ وان فسدت فقد خاب وخسر۔ و اگر تباہ باشد نماز وے پس تحقیق نا امید و زیان زدہ شد آن بندہ۔ فان انتقص من فریضتہ شیئ۔ پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزے آن نا ادا شد۔ قال الرب تبارک وتعالی انظروا ہل لعبدی من تطوع۔ میگوید پروردگار تعالیٰ نظر کنید آیا ہست مر بندہ مرا

از نماز نفل - فيكمل بها ما انتقص من الفريضة - پس تکمیل و تتمیم کرده می شود بآن چیزے که کم شده است از فرض - ثم تكون
سائر عمله كذالك - پس همچنین باشد باقی عملها - آن بیان از زکوة و صیام و جبران برین وجه که اگر چیزے از مکملات فرض نقص
کم شده تمام کرده می شود بنوافل - وفي رواية - و در روایتے چنین آمده که - ثم الزكوة مثل ذالك - پس زکوة مانند نماز است
در تکمیل بنوافل - ثم تؤخذ الاعمال على حسب ذالك - پس گرفته می شوند تمامه عملها باندازه آن و در بعض روایات ذکر زکوة بعد صلوة
صریح آمده بعد از وے ذکر باقی اعمال على العموم کرده - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را از ابوهریره ابوداود -
ورواه احمد عن رجل - و روایت کرد آن را امام احمد از مردے غیر معین از اصحاب و خصوص نه از ابی هریره کرده - وعن ابی امامة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد في شيء افضل من ركعتين يصليهما - گوش نمی نهد خداے تعالی و اقبال نمیکند
برحمت و رافت هر بنده را در عمل فاضل تر از دو رکعت که میگزارد آنها را یعنی نماز فاضل تر از همه عملها ست و لطف و عنایت و رحمت
وے تعالی به بنده در وے بیشتر از عملها ے دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن در اینجا جهت آن است که عمده در نماز
و افضل ترین ارکان و اذکار وے قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد - وان البر ليذر على راس العبد مادام في صلوته - و بدرستیکه
نیکی و رحمت نثار کرده می شود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است - و بعض روایت لیدر بدال مهمله خوانده اند و اندرار بمعنی ریختن
آب و شیر و مانند آن اگرچه معنی دارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزها ے که سیلان میکنند مثل اشیاے مذکوره از مناسبت
مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است - وما تقرب العبد الى الله بمثل ما خرج منه يعني القرآن - و نزدیکی
نجسته بنده بسوے خدا بمانند چیزے که بیرون آمده از وے بمانند که قرآن است و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از
لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وے میرود بقرات و بر دست وے نوشته می شود در مصاحف اشارت است
بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد والترمذي -

باب صلوة السفر - بدانکه خلاف نیست در هیچ یکے از ائمه و علماے امت در جواز قصر مسافر را و لیکن نزد ما قصر
واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر
چهار رکعت بگزارد درست نیست مگر آنکه در قعده اولے بنشیند زیراکه آن در حقیقت قعده اخیره است اگرچه اثم گردد بترک سلام و مذهب
مالک چنانکه مفهوم می گردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ما است و از بعض شروح مفهوم می شود که مذهب وے
موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و خلفاے اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت
وے در منی چهار رکعت گزارده و آن را تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل جانبین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم

الفصل الاول - عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا - روایت است از انس
که آنحضرت گزارده نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - وصلى العصر بذي الحليفة ركعتين - و گزارده نماز عصر در ذي الحليفه دو رکعت

ذو الحلیفہ بضم حاء مہملہ وفتح لام وسکون تحتانیہ وفا موضعے ست میان شش میل از مدینہ واین در وقتے بود کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بحج میرفت نماز ظہر در مدینہ گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید کہ میقات اہل مدینہ است مسافر شد
ونماز عصر دو رکعت گزارد واحرام بست و بمکہ متوجہ گشت۔ متفق علیہ۔ **وعن حارثہ** بحاء مہملہ وراء وثاء مثلثہ
بن وہب بفتح واو وسکون ہا الخزاعی بضم خاء معجمہ وزاء برادر عبید اللہ بن عمر از یک مادر او را صحبت ست روایت
میکند از آنحضرت از خصلہ المؤمنین۔ قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنہ بمنیٰ رکعتین۔ گفت
گزارد با ما آنحضرت وحال آنکہ باشیم بودیم از روئے عدد ہرگز با آن حضرت بودیم وایمن ترین بودیم از فتنہ وفساد کافران بمنیٰ
دو رکعت واستفتحات جمع امن بر وزن طلبہ جمع طالب نیز روایت ست واین در حجۃ الوداع بود و جمعیت صحابہ درآن از حد
حصر واحصا خارج بود واین را برائے این گفت کہ شرعیت قصر موقوف بر خوف از فتنہ کفار نیست گر چنانکہ از قرآن دلالت وارد
بیان نیست چنانکہ در حدیث آئندہ بصریح واقع شدہ است۔ متفق علیہ۔ **وعن یعلی** بفتح تحتانیہ وسکون عین بن امیہ بضم ہمزہ
وفتح میم وتشدید تحتانیہ صحابی ست اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک وبا علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ بود
بر یکجا کشتہ شد بصفین ہمراہ امیر المؤمنین علی رضی۔ قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال اللہ تعالیٰ لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰۃ
روایت ست از یعلی بن امیہ گفت گفتم مر عمر بن خطاب را کہ جز این نیست کہ گفتہ است حق سبحانہ تعالیٰ نیست بر شما گناہ
در قصر کردن شما نماز را۔ ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا۔ قصر کنید اگر بترسید شما کہ در فتنہ وفساد اندازند شما را آنانکہ
کافر اند۔ فقد امن الناس۔ پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر کہ ما ہستیم پس چگونہ قصر کنیم۔ قال عمر رضی اللہ عنہ عجبت مما عجبت
منہ۔ گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آن حضرت از آنچہ عجب کردی تو۔ فسألت رسول اللہ۔ پس پرسیدم پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم کہ با وجود عدم خوف قصر چون کنیم۔ فقال صدقۃ تصدق اللہ بہا علیکم۔ این قصر کردن صدقہ ایست
کہ تصدق کردہ است خدائے تعالیٰ بآن بر شما۔ فاقبلوا صدقتہ۔ پس بپذیرید شما صدقہ واحسان خدا را وچون پروردگار
تعالیٰ تخفیف وآسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت وگستاخی ست کہ مناسب بنام عبودیت
واین حدیث دلیل حنفیہ است بر وجوب قصر اگر گفتہ شود کہ وے سبحانہ وتعالیٰ روزہ را در سفر اسقاط نمودہ وافطار
تخفیف فرمودہ است آنجا چرا صوم را جائز میدارید وعزیمت می شمارید وافطار را محض رخصت می انگارید وچنانکہ اینجا
چہار رکعت گزاردن جرأت وسخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزہ داشتن ہمین حال دارد پس فرق است میان نماز
وروزہ وے جوابش آنکہ ہمچنانکہ در افطار آسانی ست در روزہ داشتن در رمضان کہ موافقت مسلمانان نیز آسانی ست ودر
وقت دیگر بیرون رمضان تنہا روزہ داشتن سخت ودشوار می افتد واما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است واما
تقیید در آیت بقول وے سبحانہ ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت واغلب ست کہ بر غالب بود حال مسافران خوف
خصوصاً دران زمان کہ کافران در صدد ایذا واہلاک مسلمانان بودہ اند۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس** قال خرجنا

نمازهای نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد۔ قال لوکنت مسبحا۔ گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نفل
میکردم۔ اتممت صلوتی۔ تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل می بود اتمام فرائض اهم و اولی می بود پس چون
که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل۔ صحبت رسول الله۔ صحبت داشتم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین۔ پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمی گزارد
نوافل را۔ وابابکر وعمر وعثمان کذلک۔ وصحبت داشتم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیاده نمیکردند در سفر بر دو رکعت۔ متفق علیه۔ بدانکه
این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول است چنانچه در آخر فصل ثالث
بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را می دید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور علما و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و بعض
گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و ابن عمر انکار کرده و قیاس کرده اند استحباب نوافل
مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیشین از نماز و پس از نماز پس آنچه پیش از نماز است
منفصل است از وی پس گمان برده نمی شود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه بعد از
نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت صلعم گزارده دو نماز چاشت را روز
فتح مکه گزارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت میگزارد رواتب را در رحل خود و ابن عمر آن را نمی دید یا
که در بعض احیان ترک میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد قول ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب
احوال است و مروی از حنفیه بعضی بر قول است اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است۔ وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء۔ گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که می بود
بر پشت سیر یعنی در سفر یا در حالت سیر است نه حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر
هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگزارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر
و نماز مغرب را در وقت عشا بگزارد چنانکه در احادیث آینده بیاید۔ رواه البخاری۔ وعن ابن عمر قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به۔ بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد
شتر و لیکن روی می آورد بقبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده۔ یومی ایماء۔ اشارت می کرد آن حضرت اشارت کردنی
برای رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع می کرد۔ صلوة اللیل۔ میگزارد نماز شب را۔ الا الفرائض۔ میگزارد
همه نمازها را مگر نمازهای فرض را۔ ویوتر علی راحلته۔ و میگزارد وتر را بر راحله خود۔ متفق علیه۔ و درین حدیث دو حکم مذکور شده
یکی آنکه جواز صلوة بر راحله مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و درین حدیث تخصیص بذکر صلوة
اللیل واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در تهجد اشارت است بعموم کرده شده و مروی از امام ابوحنیفه آن است که سنت
نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گزاردن آن نشسته بی عذر تا گزاردن فرائض بر راحله

درست نیست مگر بعذری چنانکه در پیاده باشد که غالب در وی خوف هلاک نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله
یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که میسر نگردد بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر ضعیف باشد که سوار نتواند شد
و کسی نباشد که بردارد و سواری دهد یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بغیر این عذرها جایز نیست و ضرورت
مستثنی است از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایة و آورده است امام محمد در مبسوط خود آثاری که همه از صحابه و تابعین که ایشان
نزول میکردند برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و شمنی گفته که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت
که بر زمین خوانده نیز جایز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه مختص بالسفر نیست و جمهور ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه
و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد
جایز نیست و ادای نفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند
در حد مسافت خارج مصر تا جایز باشد بعض گفته اند دو فرسخ و بعض سه فرسخ و بعضی یک میل بس است و صحیح آن است که جایز است

بمقداری که ... مسافت ... در جواز قصر

الفصل الثانی — عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله — همه آن را کرده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة واتم — قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است
اتمام قصر و هم تمام صاحب سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آن حضرت اتمام بوجود نیامده
و دار قطنی صحت این حدیث یاد کرده است و حدیث دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم
رواه فی شرح السنة — وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی — گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وشهدت معه الفتح — و حاضر شدم با آن حضرت فتح مکه را — فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة — پس اقامت کرد در مکه هژده شب —
لا یصلی الا رکعتین — نمیگزارد مگر دو رکعت — یقول یا اهل البلد صلوا اربعا — میگفت ای اهل مکه بگزارید چهار رکعت — فانا سفر
زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند
او را امام مسافر و چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب جمع راکب
و اهل سافرست و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگری باشد — رواه ابو داود — وعن ابن عمر
قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین — گفت ابن عمر گزاردم با آن حضرت نماز پیشین را
در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت — وفی روایة قال صلیت مع النبی — گفت نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فی الحضر والسفر — در حضر و سفر — فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین — پس گزاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت
و پس از وی دو رکعت — وصلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین — و گزاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس از وی دو
رکعت — والعصر رکعتین ولم یصل بعدها شیئا — و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگزارد آن حضرت پس از وی چیزی

بیان عصر حضر نکرد و اکتفا — والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات — وگزارده شد نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سه رکعت —
ولا تقصر فی الحضر ولا السفر — و کم نمی شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر ولا تقصر نفی مشتابه و ضم قاف تصحیح کرده اند فتأمل بیان
سببش آنکه تخصیص رباعی ست — وهی وتر النهار — و نماز مغرب وتر روز ست چنانکه نماز وتر وتر شب است پس
تنصیف است در شب و در روز بحکم ان الله وتر یحب الوتر — وبعدها رکعتین — و گزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد
و شاید اکتفا کرده باشد — رواه الترمذی — و ازین حدیث این معلوم می شود که گزاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از مخالف
[illegible] گذشت خلاف این معلوم شد ظاهر اغلب احوال آن بود که میگزارد و گاه میگزارد و ابن عمر از آن مروی
است [illegible] وگزاردن و [illegible] انکار کرده و در شرح سفر السعادت کلام [illegible] ازین واقع شده است والله اعلم —
وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر — بود
آن حضرت در غزوه تبوک که آخرین غزوات آن حضرت است چون میل می کرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع می کرد ظهر و عصر را
در وقت ظهر میگزارد و این جمع تقدیم است — وان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس — و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن
اخر الظهر حتی ینزل للعصر — تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع تاخیر است —
وفی المغرب مثل ذلک — و میکرد در مغرب مانند آن یعنی — اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء — چون ناپدید
می شد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگزارد — وان ارتحل قبل ان تغیب الشمس
اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم جمع بینهما — و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای
عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و بعضی بتعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق
و امام شافعی از ایشان ست و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل
و ابن [illegible] در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این ست و صاحب سفر السعادت گفته که جمع در سفر عادت و دائمی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند
بعضی بحالت عذر را که سفر و غیر بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی ست از امام احمد و نیز نزد وی مقید نیست
بحالت سیر مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و می گویم ما در اثبات مذهب وی
رضی الله عنه و بالله التوفیق که تعیین اوقات صلوٰة قطعی ست و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که تغیر داده اند
تاخیر صلوٰة را از وقت از جمله کبائر و امام محمد در مؤطا خود گفته است که بتحقیق رسیده است ما را که عمر بن الخطاب نوشت بجانب حکام خود
در آفاق و نهی نوشت ایشان را از جمع بین الصلوٰتین در وقت واحد و خبر کرد ایشان را که جمع بین الصلاتین در وقت
واحد کبیره است از کبائر چون تعیین اوقات صلوات قطعی و متواتر باشد معارض نکرد و آن خبر آحاد و بخلاف افطار و قصر در سفر

کہ تحکم کردہ باشد این قدر حقیقی شیخ ابن الہمام واللہ اعلم این کلام و جمع بین الصلوٰتین بعذر سفر آنکہ جمع تقدیم را پس ترمذی گفتہ بعضی از
تابعین تجویز جمع بین الصلوٰتین در حضر نیز رفتہ اند و احمد و اسحٰق بدان قائل شدہ و بعضی تجویز جمع از جہت مطر نیز رفتہ و باین قائل شدہ شافعی و احمد
و اسحٰق قائل نشدہ شافعی بجمع بجہت مرض و ابن عباس گفت کہ جمع کند بین الصلوٰتین بے عذر پس بتحقیق در آمد بابے از ابواب
کبائر را و نقل ہمین است نزد اہل علم کہ جمع کردہ نشود میان دو نماز مگر بعذر یا بمرض این عبارت ترمذی است و نزد ما مخصوص نیست جمع
بہیچ وجہ اگر چیزے ازان ثابت و صحیح شود تاویلش ہمان است کہ گفتہ شد واللہ اعلم **وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ**
علیہ وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع۔ بود آن حضرت چون مسافرت میکرد و میخواست کہ نماز نفل گزارد۔ استقبل القبلۃ بناقتہ فکبر رو
می آورد قبلہ را بشتر ناقہ خود پس تکبیر میگفت۔ ثم صلی حیث وجہہ رکابہ۔ پس نماز میگزارد بہر سو کہ متوجہ میگردانید او را رکاب وے
و رکاب یکسر راشتر۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن جابر قال بعثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حاجۃ**۔ گفت جابر فرستاد
مرا آن حضرت در کارے۔ فجئت وھو یصلی علی راحلتہ نحو المشرق۔ پس آمدم من و حال آنکہ آنحضرت میگزارد نماز بجانب مشرق۔
ویجعل السجود اخفض من الرکوع۔ و میگردانید سجود را پست تر از رکوع۔ رواہ ابوداؤد۔

الفصل الثالث۔ عن ابن عمر قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمنی رکعتین۔ گفت ابن عمر
گزارد آن حضرت بمنی دو رکعت را۔ وابوبکر بعدہ و عمر بعد ابی بکر۔ و گزارد ابوبکر بعد از آنحضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت
یعنی بود روش کہ آنحضرت و ابوبکر و عمر در حج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانہ گزاردند۔ وعثمان صدرا من خلافتہ
و گزارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا ہشت سال بمنا دو رکعت۔ ثم ان عثمان صلی بعد اربعا۔ پس بدرستیکہ عثمان گزارد
بعد از ان بمنا چہار رکعت۔ فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا۔ پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی با عثمان رضی اللہ عنہ
میگزارد چہار رکعت۔ واذا صلی وحدہ صلی رکعتین۔ و چون میگزارد تنہا یعنی نہ با عثمان رض میگزارد دو رکعت۔ متفق علیہ
و در سبب گزاردن عثمان رضی اللہ عنہ چہار رکعت وجوہ بسیار گفتہ اند و شیخ آن را ذکر کردہ اہم و اقرب وجوہ آن است کہ در
سو حج مردم بسیار از اعراب اہل بدو و غیرہم کہ عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس باینہا می نمود کہ فرض صلوٰۃ چہار است
اگر دو میگزارد شاید کہ ہمین دو رکعت شریعت خیال می کردند و نمی دانستند کہ آن بسبب سفر است و بعضی گفتہ اند کہ نا پسندیدہ
عثمان آن بود کہ اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند۔ و قصر مقید بحال خوف است چنانکہ ظاہر قرآن است یا آنکہ عثمان آخر مذہب او موافق
عائشہ شد کہ قصر و اتمام ہر دو جائز است و قصر رخصت است و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برائے تیسیر امت۔ **وعن عائشۃ**
رضی اللہ عنہا قالت فرضت الصلوٰۃ رکعتین۔ گفت عائشہ فرض کردہ شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت [illegible]
ثم ہاجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ففرضت اربعا۔ پس ہجرت کرد آنحضرت پس فرض کردہ شد چہار رکعت۔ وترکت صلوٰۃ السفر علی
الفریضۃ الاولیٰ۔ و گذاشتہ شد نماز سفر بر فریضہ اولی کہ دو رکعت است و زیادت کردہ شد در حضر و در روایتے آمدہ و زیدت
فی الحضر و زیادت کردہ شد دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد کہ دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شرع [illegible]

آن اجتهاد نموده و استنباط کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز و در روایتے بدو روز نموده چنانکه در هدایه
گفته است و در حاوی که در مذهب ایشان ست تعیین ایشان بشانزده فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این ست
زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ ست ولیکن در صحت این احادیث سخن ست و امام ابو حنیفه
بمسافت سه شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم را اعتبار کرده
زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط ست و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه و در
شرح سفر تحقیق آن کرده شد والله اعلم — وعن البراء قال صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمانية عشر سفرا — براء بن
عازب گفت صحبت داشتم با آن حضرت در هژده سفر فما رأيته ترك ركعتين اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من
آن حضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتے که بگذشته آفتاب پیش از ظهر ظاهر آن ست که این دو رکعت سنت
پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گزاردن رواتب را مشهور است از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن و وجه
و تواند که آن حضرت گاهے میگزارد و گاهے نے پس از براء بن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر
ناگزاردن و بعض فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از صلاة نوافل بوده روا
واین قول بعید ست و بالجمله روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم — رواه ابو داود والترمذی وقال
هذا حديث غريب — وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر كان يرى ابنه عبيد الله يتنفل في السفر فلا ينكر عليه — گفت نافع
که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد برو و سابقا گذشته که ابن عمر
گروهے را دید که نفل میگزارند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهرا نزد وے رضی الله عنه هر دو جائز بود و در مقامے انکار
مصلحت دید و در مقامے تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم — رواه مالک —

باب الجمعة

مشهور در جمعه بضم جیم و ضم میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قراءت اعمش ست و از فراء فتح میم
و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زبان قدیم عرب عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آن ست که اجتماع آفرینش
عالم و تمامی او درین روز بود و ابتداء آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسماء آن پیش از
پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالی از اشکال نیست فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وے درین روز
یا بجهت اجتماع امور عظام در وے از پیدا شدن آدم و افتادن او بزمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد
و بعض گفته اند که کعب بن لؤی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن
نبی آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیه بجمعه از جهت اجتماع ناس ست در وے برا
نماز و این اسم اسلامی ست و نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی ست و کعب بجاے آن
تغییر داد و جمعه نام نهاد چنانکه باقی نامهاے هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه

بشمار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در دور اسلام زیادت شرف و فضائل جمع آمد که از خصوصیات

الفصل الاول — عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون - ما پسینیانیم در دنیا یعنی باعتبار
زمان و خلقت - السابقون یوم القیامة - پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت یا بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم
و در آمدن بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه - بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا - جز آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند
یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما - و اوتیناه من بعدهم - و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان یعنی این نیز
سبب فضل ماست چه کتاب متاخر ناسخ متقدم است و باین ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است
نه محض توطئه ذکر قرین او ست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و سیایه بمعنی نفی است در وی - ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم - پس
این روز یهود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان - یعنی یوم الجمعة - مراد باین روز روز جمعه است - فاختلفوا فیه - پس
اختلاف کردند ایشان در وی - بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را
بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در ان بعضی گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را
در روز جمعه و امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند
ایشان امر الٰهی را و تمرد ورزیدند در ان چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود السبت را تاویل کردند
بانکه این روز ابتدای آفرینش عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر برآنند که مراد بفرض
گردانیدن امر کردن ایشان است باحتراز آن روز یا فکار خود و تعیین و دریافت آن برای اجتهاد و گفته شد مر
ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است یک روز از ایام خود روزی که فارغ شوید در وی برای شکر و ذکر و عبادت
پس دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلایی است از حق سبحانه مر ایشان را که حق را دریابید پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را
گفتند که این روزی است که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت
از شغل و صنایع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که
پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدء اکمالات و نعمت است و روزی که وی سبحانه و تعالی
اقبال کرد بر خلق بافاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند
آنچه در علم الٰهی بود و آن روز جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت - فهدانا الله له - پس راه نمود ما را الله تعالی
مر آن روز را و بیشتر هر دو وجه بیان کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز
جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را با امتثال و گمراه
گردانید یهود را بعدم و تبدیل چنانکه عادت این خیر الامم است و بعضی گفته اند که جمع کردند اهل مدینه پیش از آنکه مشرف باسلام شده بودند و پیش
از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم را و گفتند که چون یهود را روزی است که جمع می شوند

و دوست برای عبادت و همچنین نصاری روز یکشنبه را نامزد نموده بی تعیین تا بهم رسید شویم در آن برای عبادت او
پس گردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیث است که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و در تعلیق
نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی تر
باشد از جهت آنکه پروردگار پیدا کرد و ساخت ایام چند را که منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد وجود انسان را
پس شکر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم و بهتر است از شکر بر نعمتهای خارج از ذات والله اعلم. والناس لنا فیه تبع. و مردم
یعنی یهود و نصاری مر ما را در روز جمعه تابعانند. الیهود غدا والنصاری بعد غد. یهود فردای جمعه که شنبه است ونصاری
پس فردا که یکشنبه است و تبعیت اینجا باعتبار فضل و قبول طاعت است که جمعه هم شد از ایشان مردم بعض گفته اند که این حدیث
دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا ولیکن زبان و عرف بر خلاف آن شده است و دلالت میکند برآن تسمیه وی بجمعه
چنانکه بوده نام یکشنبه هفته را اسبت و سیوطی گفته که اگر چه جمعه بوجود سبت واحد باشد ولیکن مقصود نیست اجتماع این سه روز
بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد فافهم. متفق علیه وفی روایة لمسلم. و در روایتی مسلم را از ابی هریره این چنین آمده که
قال نحن الآخرون الاولون یوم القیامة. بجای السابقون الاولون ذکر کرده و دیگر زیادت است که. ونحن اول من یدخل الجنة
و ما اول کسانیم که می درآئیم بهشت را. بید انهم. بجز آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده اند کتاب را پیش از ما. و ذکر
نحوه الی آخره. و ذکر کرده و نیز در روایت مانند آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه باتمام آن و بعض الفاظ تا آخر او. وفی اخری
لمسلم عن حذیفة. و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه این چنین آمده. قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی آخر الحدیث. گفت آنحضرت در آخر حدیث که مذکور شد. نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیامة المقضی
لهم قبل الخلائق. آن کسانیم که حکم کرده شده است آن کسان را بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلائق و دیگر در این روایت
معنی تقدم در روز قیامت مبین شده. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس
یوم الجمعة. بهترین روزیکه برآمده بر وی آفتاب یعنی ظاهر شده و طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است
و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن نتافته. فیه خلق آدم علیه السلام. در وی
پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی. وفیه ادخل الجنة. و در روز جمعه درآورده شد آدم در بهشت.
وفیه اخرج منها. و در روز جمعه برآورده شد هم از آن و در روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد و در وقت چاشت
در بهشت درآورده شد و وقت دیگر برآورده شد از آن. ولا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة. و برپا نمی شود قیامت مگر در
روز جمعه مراد نفخه اولی است که برای صعق و هلاک است یا نفخه ثانیه که برای بعث و نشور است هر دو در روز جمعه باشد
چنانکه بیاید. رواه مسلم. پوشیده نماند که بیان فضیلت روز جمعه بپیدا کردن آدم در وی و درآوردن وی در بهشت
ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و تضمن وی حکمتها

وگفته اند که از شمار بیرون است و چنین بیرون آمدن آدم و نزول وی در زمین که سبب حصول بجوار رب العالمین ست و انبیا ابراهیم خلیل علیه السلام
و وقائع امتحان از تقدیرات الهی سبحانه و تعالی فرود - والله اعلم و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور وعده و وعید
حق است مر مقبلان را با متنعم و بیان امور عظام است که واقع می شوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضیلت جمعه از روز
عرفه و بعضی گویند عرفه افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام ست و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد
از جمعه یا مساوی باشد والله اعلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم
یسال الله فیها خیرا - بدرستی که در روز جمعه ساعتی است که موافق نشود او را یعنی در نیابد او را بنده مسلمان در حالتی که سوال میکند
خدا را در آن ساعت نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه میدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را
یعنی دعا در آن ساعت البته مستجاب است - متفق علیه وزاد مسلم - و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که - قال - گفت
آن حضرت - وهی ساعة خفیفة - و آن ساعت ساعتی سبک است یعنی کوتاه است و دراز نیست - وفی روایة لهما - و در
روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است - قال - گفت - ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها مسلم قائم یصلی - و در جمعه ساعتی است که
در نیابد او را مسلمانی ایستاده که ایستاده است بگزاردن نماز یا دعا میکند و توجه است و ملازمت مینماید پیروی امام پس مراد بصلوة نماز نیست
یا دعا - یسال الله خیرا - سوال میکند خدا از نیکی را - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه میدهد خدا او را آن خیر را - وعن ابی بردة بضم با
و سکون را - عن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله - گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول فی شان ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة - میگفت آنحضرت در شان ساعت جمعه که آن ساعت
میان نشستن امام است بر منبر تا گزاردن نماز یعنی از جلوس بر منبر میان دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از
بر آمدن بر منبر مراد باشد - رواه مسلم - بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد و در شرح
سفر السعادة آنرا نقل کرده ام و راجح ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم
آخر ساعت از روز و در فتح الباری گفته که هر قولی که جز این دو قول است یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است
یا مستند باجتهاد قائلست بسماع و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفته اکثر احادیث درین جانب اند
ابن عبد البر گفته ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام ست و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نقض کرده شده
بران حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است و لیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن مواضع است که در بعض
احادیث مسلم واقع شده است گفته شده که سعید رضی الله عنه بتحقیق نسبت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
وعلی سائر اهل بیت النبوة که وی می گماشت خادمه خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند
تا ذکر و دعا کند در وی والله اعلم و بعضی گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از آن برداشته شد
یعنی بر طرف کرده شد نه حقیقت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آن است که باقی است

و وے نیز از علماے یہود بود - فجئته بمجلسي مع كعب الاحبار - پس خبر دادم او را بمجلسے که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود
وما حدثته في يوم الجمعة - و خبر دادم بحدیثے که تحدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعه - فقلت له قال کعب ذلک في
كل سنة - پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است - قال عبد الله بن سلام کذب کعب -
دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است - فقلت له ثم قرأ کعب التورية فقال بل هي في كل جمعة -
پس گفتم مر عبد الله را که پس خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است - فقال عبد الله بن سلام
صدق كعب - پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب - ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي - تحقیق دانستم
من بعلم از حضرت یا قراءت از توریت و غیر آن که کدام ساعت است آن ساعت - قال ابو هريرة فقلت اخبرني
بها ولا تضن علي - پس گفتم من عبد الله را خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من - فقال عبد الله بن سلام هي آخر ساعة في يوم الجمعة
آن ساعت آخر ساعتے ست در روز جمعه - قال ابو هريرة فقلت كيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة وقد قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا يصادفها عبد مسلم وهو يصلي فيها - گفت ابو هریره پس گفتم عبد الله بن سلام را چگونه باشد آخر ساعت در روز
جمعه و حال آنکه تحقیق گفته است آن حضرت در یابد او را بنده مسلمان و حال آنکه وے نماز میکند در وے و نماز خود در آخر روز
نمی باشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است - فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله - آیا نگفته است پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا ينتظر الصلوة فهو في صلوة حتى يصلي - کسے که بنشیند نشستنی یا در نشستگاهے که انتظار می برد
نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتے که بگزارد نماز را که انتظار نماز بود برائے وے - قال ابو هريرة فقلت بلى - گفت
ابو هریره پس گفتم آرے گفته است این را آنحضرت - قال فهو ذاك - گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت
و آن ساعتے که یافتن او را یافتن نماز است همان انتظار نشستن است و این در آخر روز می باشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب است و بعض
گفته اند که مراد بصلوة دعاست - رواه مالك وابو داود والترمذي والنسائي وروى احمد الى قوله صدق كعب - و روایت
کرده است احمد تا قول وے صدق کعب یعنی تا قول وے ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده - **وعن انس** قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم التمسوا الساعة التي ترجى في يوم الجمعة - طلب کنید ساعتے را که امید داشته می شود اجابت
دعا در وے در روز جمعه - بعد العصر الى غيبوبة الشمس - بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وے و ظاهر
این حدیث آن می شود که نماز دیگر در آخر روز است چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل را که هیچ مقدار باقی [illegible]
در حدیث دیگر واقع شده است که وے آخر ساعتے ست از روز جمعه فافهم - رواه الترمذي - **وعن اوس**
بفتح همزه و سکون واو - بن اوس - صحابی ست که در دمشق سکونت داشته و هم در آنجا از عالم رفته - قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان من افضل ايامكم يوم الجمعة - بدرستیکه فاضل ترین روزهاے شما روز جمعه است - فيه خلق آدم وفيه قبض
در وے پیدا کرده شد آدم و در وے قبض کرده شد روح وے - وفيه النفخة وفيه الصعقة - و در وے روز صور دمیدن است

روزیست جمعه و قیامت نمی بپا گشت و اشارت است بقول وی سبحانه - و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من
فی الارض - پس مراد بنفخه که در مقابله این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرموده
و نفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون - و نفخه دیگر است که سبب فزع و اهوال قیامت است چنانکه فرموده - و یوم ینفخ فی الصور ففزع
من فی السموات و من فی الارض - و این مقدم بر نفخه صعق است پس سه نفخه باشد و بعضی قائل به دو نفخه شده اند و لیکن مشهور
دو نفخه است یکی برای اهلاک و دیگر است برای احیا - فاکثروا علی من الصلوٰة فیه - و چون روز جمعه روزیست فاضل
و عظیم الشان است بسیار بگوئید بر من درود درین روز - فان صلاتکم معروضة علی - زیرا که بدرستی درود شما عرض کرده می شود
بر من پس بسیار گوئید چنانکه در حدیث آمده است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله و کیف تعرض صلاتنا علیک
و قد ارمت - و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو حال آنکه تحقیق پوسیده شده ای تو کنایت است از موت و زوال
ادراک - قال یقولون بلیت - این قول راوی است یعنی میگوید که صحابه میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح
تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی و تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ مصححه مشکوٰة ضبط
کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تا [illegible] و دیگر ارمت بضم همزه و کسر را
و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی و تفسیر بلیت موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون تا
خوانند - قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آن حضرت بدرستی که خدای تعالی حرام گردانیده است بر زمین اجساد
پیغمبران را کنایت است از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء میآید و حیات انبیاء متفق علیه است
هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست و درین حدیث
که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت است بدان اگرچه درین باب که عرض صلوٰة و حصول علم و ادراک
حیات روحانی نیز کافی است و لیکن مذهب همان است که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب القلوب
الی دیار المحبوب ذکر کرده شده است از آنجا باید جست - رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و البیهقی فی الدعوات الکبیر

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیامة والیوم المشهود یوم عرفة والشاهد یوم الجمعة
در قرآن مجید آمده است - والیوم الموعود و شاهد و مشهود آنحضرت تفسیر نمود که مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق تعالی
خبر داده است بر آمدن وی و وعده کرده است مومنان را [illegible] و مراد بیوم مشهود عرفه است
زیرا که مومنان حاضر می شوند آنجا از آفاق و حاضر می شوند ملائکه و مشهود بمعنی محضور است و مراد بشاهد جمعه است که حاضر می شود
بر خلق و می آید و گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهت آن است که انبوه مردم برای وقوف عرفه حاضر می شوند
بمکان نه بسبب آن روز و در روز جمعه ایشان برای [illegible] حاضر میآید بایشان
پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت و مشهود را بخبر که مشاهده کرده شود

ازینجا معلوم می‌شود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بروز قیامت و آمدن وے در روز جمعه داده اند و همه علم و ادراک دارند
چه جای خاک و آب و باد و آتش نباید اند بلکه با علم و شعور و با حق زنده اند. رواه ابن ماجه وروی احمد عن سعد بن معاذ - روایت کرد
این حدیث را ابو لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ این حدیث را که ان رجلا من الانصار اتی النبی - که مردے
از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر - پس گفت آن مرد خبر ده ما را از روز جمعه که چه چیز است
در وے از خیر و خوبی - قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث - گفت آن حضرت در وے پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر
حدیث که مذکور شد - وعن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة - گفت ابو هریره گفته شد
مر آن حضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه - قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم - گفت آن حضرت از جهت اینکه
نامیده شد جمعه که در وے ساخته شد گل پدر تو که آدم است و سرشته شد خلقت وے - و گفته اند که مراد بطبع طینت آدم را
گردانیدن وے را مگر دانیدن وے بصورت مخصوص - وفیها الصعقة والبعثة - و در روز جمعه هلاک شدن و مردن خلق است
و برانگیختن ایشان بعد از مردن ازینجا معلوم می‌شود که مراد از نفخه که در حدیث اول بالصعقه مذکور شد بعث و احیاست - وفیها البطشة
و در روز جمعه است بطشه و گفته اند که مراد آن روز قیامت است چنانکه فرمود - یوم نبطش البطشة الکبری - و ذکر این بعد از
صعقه و بعثه برائے تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی و شدید - و اگر مراد آن اخذ و بطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر
مراد دارند درست باشد - و بعض گفته اند که مراد از بطش کشتن مشرکان است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود - وفی آخر ثلاث ساعات
منها ساعة - و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که من دعی الله فیها استجیب له - کسی که دعا کند خدا را تعالی را
در آن ساعت قبول کرده می‌شود دعا برائے او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده آن را جمعه خواندند - رواه احمد

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة - بسیار گوئید درود بر من بروز
جمعه - فانه مشهود تشهده الملائکة - زیرا که بدرستی که روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر می‌شوند او را فرشتگان جهت درود و برکت
وان احدا لن یصلی علی الا عرضت علی صلوته - و بدرستی که هیچ یکے درود نمی فرستد بر من مگر آنکه عرض کرده می‌شود و ظاهر گردانیده
می‌شود بر من درود آنکس - یعنی پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض
واجب و لازم باشد و بر وجه کمال بود و این مخصوص بدین روز باشد - حتی یفرغ منها - تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی
تا آن زمان که درود فرستد و چنانکه میسر است عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود و ترک - قال - گفت ابو الدرداء قلت
وبعد الموت - گفتم بطریق استفهام و استبعاد و بعد از موت عرض میکنند - قال گفت آنحضرت - ان الله تعالی حرم علی الارض
ان تاکل اجساد الانبیاء - بدرستی که خدائے تعالی حرام گردانیده است بر زمین خوردن اجساد پیغمبران را - فنبی الله
حی یرزق - پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می‌شود روزی - این تتمه کلام آنحضرت است یا قول
ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برائے تاکید اثبات حقیقت حیات و برائے ترغیب صلوة بر آن حضرت

در وقت سماع خطبه اختلاف دارند که مراد بدان اذان اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان
آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوٰة بیاید. رواه ابوداود. **وعن ابی هریرة**
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من آواه اللیل الی اهله جمعه فرض ست بر کسی که جای که وی در وی رجوع کرده اند و در شب باز بسوی
اهل خانه وی یعنی جمعه واجب ست بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده می شود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای
جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می تواند باز آمد شب در خانه خود کرد و این را مسافت - و بعضی گویند بر خلاف مسافت
مسافت قصر که بدین مسافه می گردد و بعضی گفته که باین قائل ست امام ابوحنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن وی
داخل دیوان مصری باشد که گزارده می شود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد ادای آن -
رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف - و گفته است ترمذی که این حدیثی ست که اسناد وی ضعیف است
وعن طارق بن شهاب - اَحْمَسی کوفی ست و یافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی الله
علیه وسلم گفته اند و در غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا سی و چهار غزوه و مرسل روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر
رضی الله عنهما است در سنه اثنین و ثمانین و قیل ثلاث و ثمانین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة -
جمعه حق واجب ست بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض ست و جمعه بی جماعت درست نیست - الا علی اربعة - مگر
بر چهار کس که واجب نیست - عبد مملوک - یکی بنده که در ملک کسی ست و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی
ساقط کرده اند - او امرأة - دوم زن که به سبب حق زوج و وجود نا محرم اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند
ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کرده اند از جهت کثرت ازدحام مردم - او صبی - سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی
او مریض - چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بعضا فروانی و اعذار دیگر جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر
واقع شده است ظاهر اسقاط فرضیت از این طوائف به تدریج و ترتیب واقع شد - رواه ابوداود وفی شرح السنة بلفظ المصابیح
عن رجل من بنی وائل - روایت کرده این حدیث را بلفظ مذکور ابوداود و در شرح السنة بلفظ و دیگر کرده مصابیح آن لفظ مذکور
از مردی از بنی وائل که بخصوص نام او را ذکر کرده

الفصل الثالث - عن ابن مسعود - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة - روایت است

از عبدالله بن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس می مانند از نماز جمعه و حاضر نمی شوند آن را - لقد هممت ان آمر رجلا یصلی
بالناس - هر آئینه به تحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگزارد نماز جمعه را به مردم و امامت کند ایشان را - ثم احرق علی رجال
یتخلفون عن الجمعة بیوتهم - پس من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر مردانی که حاضر نمی شوند جمعه را خانه های ایشان را مثل
این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا هم در باب سبق گذشت و احراق تشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است -
رواه مسلم - در این حدیث دلیل ست بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود به آن مهم مشغول گردد چنانچه

در حکم لغو است بجهت مشاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شما لغو است ازان و مراد بمس حصی بازی کردن ست بدان بجهت بیهوده
و هموار کردن آنهاست بر زمین بے ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها و شمار کردن تسبیح ست بدان و این سبب
نهی از کلام نزد خطبه. رواه مسلم — وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون
الاول فالاول — چون می باشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه می نویسند نام هر که پیشتر می آید پیشتر — ومثل المهجر کمثل الذی
یهدی بدنة — وقصه و حال هجر کننده چون حال کسی ست که بفرستد شتری را بمکه برای قربانی که از همه فاضل تر است تهجیر هم بفتح و کسر
جیم شده و آنکه بمعنی در گرمای سخت یعنی در اول وقت و سپس که برآینده است و بدنه تقدیر تا نام آنچه بفرستند بمکه و جمع وی
بدن بضمتین — ثم کالذی یهدی بقرة — پس مثل آنکس که از پی او می آید چون حال کسی ست که بفرستد گاو را و بدنه نزد جماعه
از علما و شافعی از ایشان ست نام شتر ست و این حدیث مؤید آن ست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی
از فقها و ابوحنیفه از ایشان ست شامل ست شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه ناقه یا بقره است که نحر کرده می شود بمکه بدنه
بجهت آن می گویند که فربه می سازند و تن دار می شود و در احادیث مشهور ست که بدنه مقابله بقره — ثم کبشا — بعد ازان هر که پیشتر
ازان می آید حال او چون کسی ست که بفرستد قچقار را یعنی میش را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل ست از اقسام شاة —
ثم دجاجة — پس مثل آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بضم نیز گویند و فتح افصح ست — ثم بیضة — پس مثل آنکه تصدق
میکند بیضه را — فاذا خرج الامام — پس چون بیرون می آید امام برای خطبه — طووا صحفهم ویستمعون الذکر — می پیچند فرشتگان نامه
خود را که در وی نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام — چون می نشیند امام بر منبر تا که
ابتدا کند خطبه نزد خروج ست و انتهای او نزد جلوس و درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیار ست در شرح ذکر کرده شده است
متفق علیه — وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت —
وقتی که گوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو کردی تو زیرا که
سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که لم تقولون ما لا تفعلون و ازینجا معلوم می شود
که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی ست و تکلم عبث ست. متفق علیه — و ازینجا
معلوم می شود که انصات واجب ست و تفصیل کلام درین مقام آن ست که انصات واجب ست نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از
ایشان ست و نزد بعض مستحب ست و امام شافعی از ایشان ست و در مذهب او گفته که شافعی را درین مسئله دو قول ست و همچنین
از امام احمد دو قول آمده و ابن عبدالبر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب ست انتهی و ترمذی گفته
مکروه داشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی رخصت داده اند و بعضی مکروه داشته اند انتهی
و مذهب ما آن ست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند
در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باکی نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر

غسل یوم الجمعة بتشدید بتخفیف هر دو روایت ست و تشدید احتمال دارد و مبالغه را احتمال دارد و حمل و بعضی مراة را به غسل
بجنابت و تخفیف باوجود قول او - واغتسل چرا براے تاکید ست یا مراد بغسل شستن سر ست بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موے سر
بسیار ست که در شستن آن کلفت ست و باغتسال شستن تمام بدن - وبکر بتشدید - وابتکر و بیاید نماز را در اول وقت و دریافت کند اول خطبه را
باتکرار ست براے تاکید و بعضی گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از بر آمدن بجمعه و گفته اند بکر بمعنی رفت در ساعت اول و ابتکر
یعنی کرد فعل بیکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بکر یعنی دیگرے را حامل و باعث شد بر بامداد به بر رفتن آن را
ومشی ولم یرکب - و پیاده رفت و سوار نشد - ودنا من الامام - و نزدیک شد از امام بے تخطی رقاب - فاستمع - پس شنید
خطبه را - ولم یلغ - ولغو نکرد و سخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد - کان له بکل خطوة عمل سنة - باشد او را بهر گام ثواب عبادت
یکسال اجر صیامها وقیامها - پاداش روزه یکسال و نماز شب یکسال یعنی این چنین عمل که صیام دهر و قیام لیل ست و این ...
مخصوص نماز جمعه ست باین شرائط که مذکور شد و در ورود آمدن بمسجد براے نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتابت حسنه ...
اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار ست و در کتاب سفر السعادت خاصیتهاے روز جمعه جمع کرده
بازیادتی هاے دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید - رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة - وعن عبد الله
بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة - چیست بر یکے از شما یعنی گناه نیست
اگر بیابد و میسر گردد که بگیرد و بسازد دو جامه براے روز جمعه - سوی ثوبی مهنته - جز دو جامه خدمت خود و مهنه بفتح میم
و کسر آن و سکون ها بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامه هاست که می پوشد وقت کارها در خانه که آن خدمت خانه و کار و بار آن
میکنند و درین دلیل ست بر آنکه اگر کسے چیزے زائد بر حاجت گیرد براے غرضے که راجح بکمال دینی گردد منافی توکل نیست ...
نیز دو جامه بود که مخصوص براے جامه پوشیدن - رواه ابوداود ورواه ابن ماجة ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت کرده
این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی - وعن سمرة بن جندب - بفتح سین و ضم میم و جندب بضم جیم و سکون
نون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور ست و کثیر الحدیث ست روایت میکنند از وے حسن و ابن سیرین مات بالبصرة سنة
تسع و خمسین قبیل سنه ستین والی بود بر آن از جانب معاویه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احضروا الذکر - حاضر شوید
ذکر یعنی خطبه را - وادنوا من الامام - و نزدیک شوید از امام به ایستید در صف اول و نزدیک آن - فان الرجل لا یزال یتباعد
حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها - زیرا که مرد همیشه دور و پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس افگنده میشود
در بهشت از اعالی درجات اگرچه در آید بهشت را - رواه ابوداود - و درین ترغیب ست بر طلب اعالی امور و تحذیر ست
از سکون و آرام بادنی آن ابیات همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو ... تا از کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاده ست - وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة و صواب آن است
که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی ست و پدر وے صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد والله اعلم

بوده اند یا سبب [illegible] است روایت از پدر خود [illegible] و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است و احادیث او حسان اند در فضائل
در غائب — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم — کسیکه بگذرد بر گردنهای
مردم روز جمعه گرفته می شود آنکس پل بسوی دوزخ و در این مجاز است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گردانید او را
نیز گذرگاه مردم ساختند [illegible] معلوم و مجهول [illegible] روایت [illegible] مجهول ظاهر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب — وعن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام
یخطب — نهی کرد آن حضرت از احتباء روز جمعه وحال آنکه امام خطبه می خواند و احتباء نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت
و ساقها است بسوی شکم به دست یا به جامه [illegible] نشستن چنانکه عادت عرب است والآن در اهل حرمین متعارف است
و وجه نهی آن است که [illegible] خواب آید [illegible] از آن [illegible] جلسه [illegible] نشسته است ولیکن در وقت خطبه
از آن نهی فرموده زیرا که [illegible] از استماع خطبه باز دارد [illegible] — رواه الترمذی و ابوداود — وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک — چون پنکی زند یکی از شما روز جمعه پس باید
که بگردد [illegible] از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است [illegible] بجای دیگر [illegible] رفع غلبه خواب — رواه الترمذی

الفصل الثالث — عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول — روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم
ابن عمر را میگفت — نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه — نهی کرد آن حضرت از برخیزانیدن
مرد مرد دیگر را از جای نشست وی و نشستن در جای وی — قیل لنافع فی الجمعة — گفته شد نافع را این
نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است — قال فی الجمعة وغیرها — گفت نافع نهی کرده است از آن در جمعه و غیر جمعه
چه وجه نهی عام است [illegible] متفق علیه — وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة
ثلاثة نفر — حاضر می شود جمعه را سه کس — رجل حضرها یلغو — پس مردیست که حاضر می شود جمعه را لغو کنان یعنی لاغی و کلام باطل
و بیهوده [illegible] — فهو حظه منها — پس آن لغو بهره وی است از جمعه [illegible] از کمال آن محروم است — ورجل حضرها
یدعو — و مرد دیگر است که حاضر می شود جمعه را بدعا و سوال مطالب [illegible] از درگاه حق — فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء
منعه — پس وی مرد است که دعا کرده است خدا را پس اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد
منع می کند [illegible] در رد و قبول — ورجل حضرها بانصات وسکوت — و مرد سیوم است که حاضر شده
جمعه را با استماع خطبه و خاموشی — ولم یتخط رقبة مسلم — و نگذرد از گردن مسلمانی را — ولم یؤذ احدا — وایذا نکرده است
هیچ یکی را [illegible] — فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلاثة ایام — پس این جمعه یا این حال کفارت است
از این جمعه تا جمعه که متصل است او را با زیادت سه روز چنانکه در احادیث [illegible] کفارت از این جمعه تا جمعه گذشته است [illegible]
[illegible] متصل این جمعه گفتن [illegible] اگرچه ظاهر [illegible] فافهم — وذلک بان الله یقول — واین کفارت تا جمعه [illegible]

واجب باشد یا سنت نه شرط که خبر وسے کفایت نکند و صاحبیه میگویند که لابد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند در عرف
و تسبیح و تحمید و را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخوانند دو خطبه و از امیر المؤمنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد
گفت الحمد لله و بگریست و شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و هیچکس بر وسے انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی رضی الله
عنه آن ست که چون بار اول خطبه بعد از خلافت خود برخاست بمنبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابو بکر و عمر رض برای این مقام را
مقاله مهیا می ساختند و شما با امام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که بیاید شما را خطبه ها بعد خطبه ها و بیا فرستد
خدای تعالی مرا و شما را شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم

الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس - بود آنحضرت که می گزارد نماز
جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر است و بر تقدیر اشتداد حر تبرید
میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید و مقصود آن ست که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که وے
تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسے از علما موافقت نکرده است او را درین قول - رواه
البخاری - وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة - روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری
که از مشاهیر صحابه و آخر کسیکه وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه او ست سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت
آنحضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و تبکیر
در اقامت سنت نیز همین ست و این حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه و تبکیر بدان
تا اول وقت بدان برسند متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا اشتد الحر
ابرد بالصلوة - بود آنحضرت چون سخت می شد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت
میگزارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و نماز ولیس از اول وقت می کرد یعنی الجمعة میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث
در نماز جمعه وارد شده است و الاحکم ظاهر نیز همین ست چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت - رواه البخاری - وعن السائب
بن یزید صحابی صغیر ست حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود و روایت
میکند از پدرش قلیل الحدیث ست گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنه ثمانین و قیل ست وثمانین
و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول - قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله
گفت بود اذان روز جمعه اول وے وقتیکه می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
وابی بکر و عمر فلما کان عثمان وکثر الناس - پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم - زاد النداء
الثالث علی الزوراء - زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جایی بلند ست در بازار مدینه نزدیک بمسجد شریف

رواه البخاری — بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر منبر
می نشست اذان می گفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله
عنهما چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آنحضرت
همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر می بودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور
بشنوند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقهاء را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است
زیرا که او ست اصل در تشریع یا این اذان اول محدث اگرچه در وقتش گفته باشند اصح آن است که همین معتبر است زیرا که مقصود
که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است
باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته
چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است باذان یا باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار
واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ
اذان گویند و بر هر تقدیر آنچه خلفاء راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است چنانکه سنت
ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنکه امری محدث است
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کما
قالوا و بعد ازان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت
سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و تابعین ازیشان عمل نیست بران در اکثر دیار اسلام معلوم نیست
که از کی باز حادث شده و که کرده پس بهتر آن است که سنت هم باذان اول اکتفا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوٰة الصلوٰة سنة رسول الله
صلی الله علیه وسلم گویند کافی است — وعن جابر بن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما بود مر آنحضرت را
دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه بمقدار آنکه قرار می یافت هر عضوی بجای خود و بعضی رسیده است دو روی و دعا که
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت آمده که خطبه خواند
و نشست یقرأ القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبه و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن جهان
را از ثواب و عقاب و کانت صلوته قصدا و خطبته قصدا یعنی بود نماز آنحضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه
و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم وعن عمار روایت است از عمار
بن یاسر که از کبار صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوٰة
الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم او ست و ناشی است از آن

بنیز میگویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیه مخففه حلیف قریش صحابی ست اسلام آورده روز فتح و حاضر شد حنین و طائف
و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران بعد و نشست در اهل حجاز - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر -
میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را - ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک - و فریاد کنند و بانگ میزنند دوزخیان ای
مالک که نام خازن دوزخ ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیراند ما را یعنی در خواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب
خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل ست شما درنگ کنندگانید
در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از برای انذار - متفق علیه -
وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله - روایت ست
از ام هشام که صحابیه انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سوره ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها کل جمعة علی
المنبر اذا خطب الناس - میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آن ست که مراد از خواندن
در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده و شنیده تا آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورة است
زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم - رواه مسلم -
وعن عمرو ابن حریث بضم حاء مهمله و فتح را - ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب و علیه عمامة سوداء - روایت ست
از عمرو بن حریث که صحابی قرشی ست که آن حضرت را بخردی دیده و از وی حدیث شنیده و آنحضرت دست مبارک
خود را بر سر وی مالیده و دعا به برکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آنحضرت خطبه خواند
و بر سر وی دستار سیاه بود - قد ارخی طرفیها بین کتفیه - و به حالی که تحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان
دو شانه خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی و کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم [illegible]
و در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است روایة و درایة - یوم الجمعة - این حال در روز
جمعه بود - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب - گفت جابر گفت آن حضرت
و حال آنکه وی خطبه میخواند - اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب - چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند - فلیرکع رکعتین - پس باید که بگزارد دو رکعت - ولیتجوز فیهما - و باید که تخفیف کند درین دو
رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب ست اگرچه نزد خطبه باشد و همچنین نزد امام احمد
و باین حدیث استدلال میکنند بر آنکه و جواب آن که در وقت خطبه نیز آن امر فرموده و نزد حنفیه هرگاه که تحیة المسجد در غیر
وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین ست مذهب مالک و سفیان ثوری
و بیشتر از جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل این حدیث نزد ایشان آن ست که مراد و یخطب اراده خطبه ست
یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه [illegible]

از حدیث جابر بطریق متعدد وارد آمده که مردے بمسجد در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آنحضرت آیا
نماز کردهٔ یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع
صلوة در وقت خطبه بود و یا این مخصوص بآن مرد و حال بود و بعض گویند این قضیه پیش از ان بود که آن حضرت شروع در خطبه
کند و گفته اند که این نه خطبهٔ جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که
آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت
مرا و را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا
بسیار است جماعه از ان در شرح ذکر کرده ایم و استیفاے آن در فتح الباری است فلینظر ثمه رواه مسلم وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة — کسے که دریافت یک رکعت از
نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوة تخصیص بجمعه ندارد و لیکن ایشان تقیید کرده اند آن را
بجمعه بقرینه حدیثے که آمده در آخر باب متفق علیه — و در بعضے گفته است کسے که دریافت امام را در جمعه بگزارد با وے آنچه
دریافته است و بنا کند بروے جمعه را بدلیل قول وے صلی الله علیه وسلم فما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا — هر چه دریابید
یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروے جمعه را نزد ابی حنیفه
و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروے جمعه را و اگر دریافت اقل آن بنا کند
بروے ظهر را انتهی و مراد بادراک اکثر رکعت ثانیه ادراک وے است در رکوع نه بعد از بر داشتن سر از ان و شیخ ابن الهمام گفته
که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسے که دریافت رکعتے از جمعه را اضافه کند
رکعت دیگر را و الا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده

الفصل الثانی — عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا
صعد المنبر حتی یفرغ — بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ می شد اراه المؤذن
این قول راوی ابن عمر است گفت گمان می برم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه
یعنی اظن — ثم یقوم پس بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند — ثم یجلس پس می نشست — ولا یتکلم — و تکلم نمیکرد و نه دعا
میخواند — ثم یقوم پس بر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبه دوم را — رواه ابو داود — وعن عبد الله بن مسعود
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا — بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم او را
بروے های خود یعنی سنت آن است که مردم متوجه امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از ینجا این نیز لازم می آید که
خطیب پشت بقبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلب صحیح است — رواه الترمذی
قال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد بن الفضل — روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثے است

که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد بن فضل - و هو ضعیف ذاهب الحدیث - و وی ضعیف است رونده است حدیث وی
کنایت است از سوء حفظ وی

الفصل الثالث

عن جابر بن سمرة - وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما - بود آن حضرت که خطبه میخواند ایستاده و پس می نشست پس بر می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده - فمن نبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب - پس کسی که خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ میگوید - فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلاة - پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آن است که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک به پانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نمازهای پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است با آن حضرت - رواه مسلم - وعن کعب بن عجرة - بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است و از اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عبادة بن الصامت یار او بود در رفت درون خانه او و در آمد و بت را بشکست وی غضب در آمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس بفکر در رفت و با خود گفت که اگر این بت فائده و قوتی داشت بازمیداشت خود را از شکستن پس بیزار گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه - انه دخل المسجد - روایت میکند کعب که وی در آمد مسجد را - وعبد الرحمن بن ام الحکم - که از بنی امیه و اتباع ایشان است - یخطب قاعدا - خطبه میخواند نشسته - فقال انظروا الی هذا الخبیث - پس گفت کعب ابن عجره نگاه کنید بسوی این پلید - یخطب قاعدا - خطبه میخواند نشسته - وقد قال الله تعالی - و حال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی - واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما - چون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را بپراکنند و میروند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده و قصه آن است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواندند ناگاه قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند و برای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک دوازده کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم می شود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواندند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را که قدرت ندارد چنانکه نماز را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اول کسی که نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامی که بسیار شد پیه و شکم وی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بر وی ایستاده میخواند چون مانده می نشست و خاموش میبود باز برمیخاست و میخواند و معاویه خطبه اول نشسته میخواند و خطبه دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد کسی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن لغیر عذر - رواه مسلم - و درین حدیث دلیل است بر جواز

تغلیظ و تشدید بر کسے کہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروہ را زیرا کہ ارتکاب خلاف چیزے کہ مداومت کردہ بران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بے ضرورت مبنی از خبث باطن ست - **وعن عمارۃ** بضم عین و تخفیف میم - بن رویبۃ بضم راء و فتح واو وسکون یا - انہ رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیہ - روایت ست از عمارہ کہ از صحابہ ست کہ وے دید بشر بن مروان را بر منبر بردارندہ ہر دو دست را نزد خطبہ خواندن چنانکہ داب بعض جہال وعاظ و خطباست - فقال پس گفت عمارہ - قبح اللہ ہاتین الیدین - زشت گرداند خداے تعالے این دو دست را - لقد رأیت رسول اللہ - ہر آئینہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ما یزید علی ان یقول بیدہ ہکذا - زیادہ نمیکرد آن حضرت بر نیکہ اشارت میکرد بدست خود ہمچنین - واشار باصبعہ المسبحۃ - واشارت کرد عمارہ بانگشت خود کہ مسبحہ ست براے نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتے بانگشت شہادت خود می کرد گویا کہ خطاب میکرد بمردم و تنبیہ می کرد ایشان را بر استماع و تامل در آنچہ ذکر میکرد - رواہ مسلم - **وعن جابر** قال لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الجمعۃ علی المنبر قال اجلسوا - روایت ست از جابر گفت ہنگامے کہ نشست آن حضرت روز جمعہ بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا کہ مردم بر پا بودند از آن حضرت بایستادند فافہم - فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد - پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود کہ بر در مسجد ایستادہ بود و ہمانجا نشست از جہت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع - فرآہ رسول اللہ - پس دید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال تعال - پس گفت آن حضرت پیش آے - یا عبد اللہ ابن مسعود - از غایت شفقت و رحمت بجہت مبادرت او بامتثال و بحقیقت ہر کہ امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد و بیت

ہر کہ او در عشق صادق آمدہ است ٭ بر سرش معشوق عاشق آمدہ است ٭

رواہ ابو داؤد - و درین حدیث دلیل ست بر جواز تکلم بر منبر با این قبل از شروع در خطبہ بود یا آن حضرت اشارت کرد و راوی از ان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ ست خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر آنکہ امر بمعروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما در وضو آمدہ است و آن مشہور ست و در باب الغسل مذکور شدہ است و در سفر السعادۃ گفتہ است کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد می در آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک من الجمعۃ رکعۃ فلیصل الیہا اخری - کسے کہ دریافت با امام از جمعہ یک رکعت را پس باید کہ ضم کند باوے رکعت دیگر را و جمعہ را تمام کند - ومن فاتتہ الرکعتان فلیصل اربعا - و کسے کہ فوت گردد او را دو رکعت پس باید کہ بگزارد چہار رکعت - وقال الظہر یا گفت بجاے اربعا - فلیصل الظہر - یعنی چون جمعہ نیافت نماز ظہر بگزارد چہار رکعت و در فصل اول ہم در حدیث ابی ہریرہ کلام درین معنی گذشت - رواہ الدار قطنی -

باب صلوٰۃ الخوف

صلوٰۃ خوف ثابت ست بکتاب و سنت و بروایتے از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیہ فرق ازینہا فہمیدہ ... بعد زمان نبوت از جہت قصد احراز فضیلت صلوٰۃ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از وے مشروع نیست و ظاہر

و تفویض مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد کہ کدام یکے پیشتر بگزارد پس گفت اشہب کہ صاحب مالک است طائفہ دوم
پیشتر بگزارد کہ اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آیندہ برآن دلالت دارد و امام ابوحنیفہ گفت طائفہ اولے
پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم است از ابن عمر۔ و روی نافع نحوہ۔ و روایت کرد نافع از
ابن عمر مانند آن۔ وزاد۔ و زیادہ کردہ است نافع این را کہ۔ فان کان خوف ہو اشد من ذالک۔ پس اگر یافتہ شود
ترس از دشمنان کہ آن سخت تر است ازان خوف کہ با وے نماز بجماعت توان کرد بر وجہ مذکور۔ صلوا رجالا قیاما علی اقدامہم
بگزارید پیادہ ایستادہ بر پایہا خود اگر توانند پیادہ ایستاد۔ او رکبانا۔ یا بگزارید سوارہ اگر نتوانند پیادہ شد
مستقبلی القبلۃ۔ روے آرندہ بجانب قبلہ اگر ممکن باشد استقبال۔ او غیر مستقبلیہا۔ یا بگزارند نا استقبال کنندہ قبلہ را اگر
ممکن نباشد استقبال بہر تقدیر تا ممکن است نماز از وقت نہ ہلند بیرون افتم از خود بہ پرکندگی بہ بند افتم بیرون با نواز
بندگی بہ لنگ۔ ولوک وخفیۃ مشکل وبلا دب بہ سوے اوقی خیز و اوراقی تالب۔ قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذالک
الا عن رسول اللہ۔ گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را کہ ذکر کردہ باشد این مشروع و این تفصیل را مگر از پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم۔ رواہ البخاری۔ وعن یزید بن رومان۔ بضم را و سکون واو کہ تابعی ست و ثقہ کثیر الحدیث۔ عن صالح
ابن خوات۔ بفتح خاے معجمہ و تشدید واو و بتاے فوقانیہ نیز تابعی ثقہ است کثیر الحدیث و خوات صحابی ست جلیل
اول مشاہد او احد است۔ عمن صلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم ذات الرقاع صلوۃ الخوف۔ صالح روایت
میکند از کسیکہ نماز گزاردہ است با آنحضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوہ ایست
کہ در سنہ خامسہ از ہجرت بود کہ ملاقی شد آنحضرت کفار را و گزارد این نماز را و بے آنکہ جنگے واقع شود برگشت و ذات الرقاع
از جہت آن گویند کہ مسلمانان پا برہنہ بودہ و پایہا سودہ شدہ و ناخنان پا افتادہ پس جامہ پارہ ہا بر پایہا پیچیدہ
بودند مشہور این وجہ است و بعض گویند کہ در انجا کوہے بود کہ پارہ او سرخ بود و پارہ او سفید و پارہ او سیاہ و پارہ او زرد
بود رنگ برنگ گویا رقعہ ہا است بہم دوختہ پیدا است بیان صلوۃ آنحضرت کہ در روز ذات رقاع کردہ میکند بقول خود۔ ان طائفۃ
صفت معہ وطائفۃ وجاہ العدو۔ گروہے صف بستند با آن حضرت و گروہے صف بستند و ایستادہ شدند در مقابلہ دشمنان
وجاہ بضم واو و کسر آن و در روایتے تجاہ العدو نیز آمدہ۔ فصلی بالتی معہ رکعۃ۔ پس گزارد آنحضرت با آن طائفہ کہ با او بودند
یک رکعت۔ ثم ثبت قائما۔ پس ثابت بر جاے خود ماند آنحضرت ایستادہ۔ واتموا لانفسہم۔ و تمام کردند ایشان نماز را براے
خود۔ ثم انصرفوا۔ پس تمام نماز کردہ برگشتند و برفتند۔ فصفوا وجاہ العدو۔ پس صف بستند در مقابلہ دشمنان۔ وجاءت
الطائفۃ الاخری۔ و آمد طائفہ دیگر کہ نخست در مقابلہ دشمنان صف بستہ ایستادہ بودند۔ فصلی بہم الرکعۃ التی بقیت
من صلوتہ۔ پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتے را کہ باقی ماندہ از نماز وے۔ ثم ثبت جالسا۔ پس ثابت بر جاے خود ماند آنحضرت
نشستہ۔ واتموا لانفسہم۔ و تمام کردند این طائفہ نماز براے خود۔ ثم سلم بہم۔ پس سلام داد آن حضرت با ایشان۔ متفق علیہ

واخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم - و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر وی
عن صالح بن خوات عن سہل - بفتح سین و سکون ہا - بن ابی حثمہ - بفتح حاء مہملہ و سکون ثاء مثلثہ صحابی صغیر ست و سال ہشتم
از ہجرت ولادت یافتہ و او مرد است و در روایت یزید بن رومان کہ گفتہ عمن صلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض
گفتہ اند اینجا پدر سہل را مراد داشتہ کہ خوات ست و وے صحابی ست عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم - این وجہ دیگر ست از وجوہ
صلوٰۃ الخوف و درین وجہ نیز ہر یک طائفہ یک رکعت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزارند و رکعتے دیگر تنہا لیکن درین
صلوٰۃ آنحضرت نہ قضاء آن بعد اتمام صلوٰۃ وے صلی اللہ علیہ وسلم و باین اخذ کردہ اند مالک و شافعی - **وعن جابر**
قال اقبلنا مع رسول اللہ - پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع - تا آنکہ بودیم ما بذات
رقاع - قال کنا اذا اتینا علی شجرۃ ظلیلۃ - گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درختے سایہ دار کہ خوب بود سایہ او -
ترکناہا لرسول اللہ - میگذاشتیم ما آن درخت سایہ دار را برائے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تا استراحت کند و آفتاب
نخورد - فجاء رجل من المشرکین و سیف رسول اللہ - پس آمد مردے از مشرکان و حال آنکہ شمشیر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
معلق بشجرۃ - آویزان بود بدرختے - فاخذ سیف النبی - پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخترطہ - پس
برکشید آن مرد شمشیر را از نیام - فقال لرسول اللہ - پس گفت مرد پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اتخافنی - آیا میترسی از من -
قال لا - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمیترسم - قال فمن یمنعک منی - گفت آن مرد پس کہ باز میدارد ترا از من - قال اللہ
یمنعنی منک - گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو - قال - گفت جابر - فتہددہ اصحاب رسول اللہ - پس ترسانیدند
آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فغمد السیف و علقہ - پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بران درخت چنانچہ
بود - قال فنودی بالصلوٰۃ - گفت جابر پس آواز دادہ شد و اذان گفتہ شد برائے نماز - فصلی بطائفۃ رکعتین - پس گزارد
بیک طائفہ دو رکعت - ثم تاخروا - پس پس شدند این طائفہ - وصلی بالطائفۃ الاخرے رکعتین - و گزارد آن حضرت
بطائفہ دیگر دو رکعت - قال فکانت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع رکعات - گفت جابر پس بود مر آن حضرت را چہار رکعت
وللقوم رکعتان - و مر قوم ہر کدام را دو رکعت - متفق علیہ - و اختلاف کردہ اند در توجیہ گزاردن آن حضرت چہار رکعت را
پس بعضے گفتہ اند کہ قصر رخصت ست چنانکہ مذہب بعض ائمہ است و درینجا چہار رکعت گزارد لیکن این سخن مخالف ست با آنچہ
ذکر کردہ اند بعض محققین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در سفر چہار رکعت نگزاردہ واللہ اعلم و بعضے گفتہ اند کہ این از
خصائص صلوٰۃ الخوف ست کہ ہر طائفہ پس آنحضرت تمام نماز گزارند و شاید کہ نمازے واقع شدہ باشد در حضر یعنی در
اوقات دیگر و بعضے گفتہ اند این از جہت تکرار صلوٰۃ است چنانکہ شافعیہ بدان قائل اند و صحیح ست اقتداء مفترض
بمتنفل نزد ایشان و بعضے گفتہ اند کہ این صلوٰۃ در حالت در حضر بود و اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف
بود و در روایت صحیح مر ابی داؤد و نسائی را آمدہ است کہ آنحضرت در بعض احیان با ہر طائفہ یک رکعت می گزارد

و قوم اقتفا بیک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست
واللہ اعلم۔ وعنہ قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الخوف فصففنا خلفہ صفین۔ دوم از جابر روایت است
گفت گزاردیم با آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وے دو صف پس پشت وی۔ والعدو بیننا وبین القبلۃ۔ و دشمنان
میان ما و میان قبلہ بودند فائدہ این قید معلوم خواہد شد۔ فکبر النبی۔ پس تکبیر گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وکبرنا۔ و تکبیر
بر آوردیم ما نیز جمیعا۔ یعنی ہر دو صف۔ ثم رکع ورکعنا جمیعا۔ پس رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما ہمہ۔ ثم رفع راسہ
من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پس برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز ہمہ تا اینجا آنحضرت و ما ہمہ موافق بودیم۔ ثم انحدر
بالسجود والصف الذی یلیہ۔ پس فرو رفت و نشیب آنحضرت برائے سجدہ و صف پیشین کہ متصل بود او را۔ وقام الصف المؤخر
فی نحر العدو۔ و ایستادہ ماند صف پایین در مقابلہ دشمنان و در برابر ایشان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السجود وقام
الذی یلیہ۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد آنحضرت سجدہ را و بایستاد صفی کہ متصل بود با آنحضرت یعنی سر برداشتند از سجدہ۔ انحدر
الصف المؤخر بالسجود۔ پایین افتاد صف پسین برائے سجدہ۔ ثم قاموا۔ پس برخاستند از سجدہ۔ ثم تقدم الصف المؤخر
وتاخر المقدم۔ پس پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین۔ ثم رکع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ورکعنا جمیعا۔ پس رکوع
کرد آنحضرت برائے رکعت دوم و رکوع کردیم ما ہمہ۔ ثم رفع راسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پس برداشت آنحضرت
سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز ہمہ۔ ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ الذی کان مؤخرا فی الرکعۃ الاولی۔
پس انحدار کرد آنحضرت برائے سجدہ و صفی کہ متصل بود آن حضرت را آن صفی کہ مؤخر بود در رکعت اولی۔ وقام الصف
المؤخر فی نحو العدو۔ و ایستادہ ماند صف پسین در مقابلہ دشمنان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السجود والصف الذی
یلیہ انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسلمنا جمیعا۔ پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما ہمہ
رواہ مسلم۔ این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و مکان و مصالح دینیہ است و نگاہداشت از عدو و چون عدو اینجا در مقابل
بود بجانب قبلہ ہمہ یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع ہمہ اتفاق نمودند و در وقت سجدہ یک طائفہ ایستادہ ماند و دیگرے
بسجدہ رفت چنانچہ تقریر یافت۔ و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبلہ بود احتیاج نیست تا ون چنانچہ آن طور تشد
الفصل الثانی۔ عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بالناس صلوٰۃ الظہر فی الخوف ببطن نخل فصلی
بطائفۃ رکعتین ثم سلم۔ گفت جابر بود آنحضرت کہ میگزارد نماز ظہر در حالت خوف ببطن نخل کہ نام موضعے است میان مکہ
و طائف پس بگزارد بطائفہ دو رکعت پس سلام بداد۔ ثم جاء طائفۃ اخری فصلی بہم رکعتین ثم سلم۔ پس آمد طائفہ دیگر پس
بگزارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ در صورت سلام باہر دو طائفہ جدا جدا داد و در اینجا
پیغمبر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکہ در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا
ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکہ مؤلف آوردہ و در سفر السعادت میگوید کہ آنحضرت توقف کرد و قوم شد

تا آنکہ گزاردند طائفۂ دوم پس سلام داد آنحضرت وقوم باتفاق

الفصل الثالث — عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل بین ضجنان — بفتح ضاد معجمہ و سکون جیم و نون نام موضعی یا کوہی ست قریب مکہ — وعسفان — بضم عین مہملہ و سکون سین نام جائے مشہور ست بر دو مرحلہ از مکہ شریفہ — فقال المشرکون لہؤلاء صلوٰۃ ہی احب الیہم من آبائہم وابنائہم — پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت وصحابہ او را انمازیست کہ وی محبوب‌تر ست بسوئے ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائہم واموالہم — وہی العصر — و آن نمازی کہ محبوب‌تر ست نزد ایشان نماز عصر ست — فاجمعوا — بفتح ہمزہ و سکون جیم و کسر میم — امرکم — پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید — فمیلوا علیہم میلۃ واحدۃ — پس حملہ کنید بر ایشان یک حملہ کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و ہلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند — وان جبریل اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فامرہ ان یقسم اصحابہ شطرین — و بدرستیکہ جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بیاموخت تدبیر دفع شر مشرکان و امر کرد آنحضرت را کہ قسمت کند یاران خود را دو طائفہ — فیصلی بہم — پس نماز بگزارد بیک طائفہ — وتقوم طائفۃ اخری وراءہم — و بایستد طائفۂ دیگر پس ایشان یا پیش ایشان یعنی در مکانی مقابل دشمن و در آن یعنی پس و پیش ہر دو آید — ولیاخذوا حذرہم واسلحتہم — و باید کہ بگیرند پرہیز خود را یعنی چیزی کہ بدان پرہیز و احتراز کنند و سلاحہای خود را حذر بکسر حاء مہملہ و سکون ذال پرہیز کردن و سلاح بکسر سین سازحرب — فتکون لہم رکعۃ — پس باشد مر قوم را یک رکعت — ولرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتان — و مر آنحضرت را دو رکعت و مراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنہا خواندند و بعضی بر ظاہر حمل کنند و آن را از خصائص صلوٰۃ خوف دارند چنانکہ گذشت واللہ اعلم — رواہ الترمذی والنسائی —

باب صلوٰۃ العیدین — گفتہ اند عید را بجہت آن عید خوانند کہ عود میکند ہر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی عام و شامل ست ہمہ مواسم را کہ عود میکنند و مکرر میشوند پس زیادہ کردہ اند بعضی قید دیگر را و گفتہ اند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام ست و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات کہ عمدہ ارکان حج ست چنانکہ وارد شدہ است الحج عرفۃ و عید ہر ہفتہ و شکر نعمت صلوٰۃ ہفتہ است پس وضع کردہ شکر نعمت ہر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم و اما زکوٰۃ ہر گاہ کہ ادای آن را وقتی معین نبود واجب باشد برای آن اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام آن را عیدی مناسب آن کذا قالوا و بعضی گفتہ اند کہ از جہت آن عید گفتند کہ تفاول شود برای عود و چنانکہ قافلہ را در ابتدای خروج آن قافلہ گفتند کہ از قفول یعنی رجوع ست یعنی باز گردد و بیاید و صلوٰۃ عیدین فرض ست بر قول امام ابو حنیفہ مثل جمعہ و در روایتی واجب ست و تسمیہ او بسنت از جہت ثبوت اوست بسنت نہ کتاب و نزد صاحبین سنت ست و نزد شافعی نفل ست و گردانیدہ اند او را افضل نوافل و در قولی سنت موکدہ است و مالک گفتہ است کہ سنت واجبہ است و شاید کہ وجوب یعنی تاکید ست و احتمال دارد کہ مراد چیزی باشد کہ در مذہب ابو حنیفہ گفتہ شد

وشهود نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه مذهب ابو حنیفه است و صحیح نزد وے فرض کفایت است مثل صلوة جنازه و جهاد و در
روایتے از ابو حنیفه نیز چنین آمد واللہ اعلم

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی۔ بود آنحضرت که
بیرون می آمد در روز عید فطر و روز عید قربان بسوئے مصلی که جائے مشهور ست در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارند و الآن چهار دیواری گرد
آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریفه تا آنجا هزار قدم ست و نماز عید در مسجد شریف نمی گزارند۔ فاول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست
چیزیکه آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد۔ ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس۔ پس بر میگشت از نماز پس
می ایستاد در برابر مردم بے آنکه بر منبر باشند و در زمان شریف منبر در مصلی نبود۔ والناس جلوس علی صفوفهم۔ و حال آنکه مردم نشسته بودند
در صفہائے خود۔ فیعظهم و یوصیهم و یامرهم۔ پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را۔ این سه معانی نزدیک بهم اند
بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شد و بعضی گفته اند یعظهم یعنی اندرز میکرد و تخویف میفرمود و یوصیهم یعنی وصیت میکرد بحق غیر از احیاج خیرخواه مردم باشید و یامرهم یعنی امر
میکرد ایشان را بحلال و نهی میکرد از حرام۔ وان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه۔ و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکرے را جدا میکرد و میفرستاد
آن را۔ او یامر بشیء امر به۔ یا اگر میخواست که امر باید کارے را میفرمود آن را این تعمیم بعد از تخصیص ست شامل قطع بعث و
غیر آن۔ ثم ینصرف۔ پس بر میگشت از وعظ و توصیت و امر آن بسوئے خانه۔ متفق علیه۔ وعن جابر بن سمرة۔
قال صلیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر گزاردم با آنحضرت
هر دو عید را نه یکبار و نه دو بار بلکه بارہا بسیار بے اذان و بے اقامت یعنی برائے نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکه برای
نمازہائے پنجگانه میباشد۔ رواه مسلم۔ و زیاده کرده است در روایتے ولا الصلوة جامعة یعنی و این هم نبود که گویند
الصلوة جامعة۔ وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیه وسلم وابوبکر و عمر یصلون
العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه و تخصیص ابوبکر و عمر از برائے تاکید سنت ست زیرا که آنحضرت
فرموده است اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر ست رضی اللہ عنهما
و میگویند که عثمان رضی اللہ عنه آن را تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را و برسند بآن تمام
تمام در یابند۔ متفق علیه۔ وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم العید۔ و پرسیده شد
ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را۔ قال نعم۔ گفت ابن عباس آرے حاضر شده ام۔ خرج رسول اللہ بیرون
آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم فصلی ثم خطب۔ پس بگزارد نماز عید را پیشتر خطبه خواند۔ ولم یذکر اذانا ولا اقامة۔ و ذکر نکرد
ابن عباس اذان را و نه اقامت را۔ ثم اتی النساء فوعظهن و ذکرهن۔ بعد از آن آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز
عید را حاضر شده بودند پس پند کرد ایشان را و یاد داد ایشان را احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب۔ وامرهن
بالصدقة۔ و امر کرد زنان را بصدقه کردن۔ فرأیتهن یهوین الی آذانهن و حلوقهن۔ پس دید زنان را که دراز میکردند

دستہائے خود را بسوئے گوشہائے خود وگلوہائے خود تا آنچہ در گوش وگلو بود از زیور ۔ یدفعن الی بلال ۔ می انداختند
بسوئے بلال و می سپردند بوے ۔ یہوین بہن بافتح آن ہر دو روایت ست ۔ ثم ارتفع ہو وبلال الی بیتہ ۔ پس برخاست
بشتابی کرد آنحضرت وبلال بسوئے خانۂ آنحضرت فی الصراح رفع شتابی ومبالغہ کردن ستور در رفتن ۔ متفق علیہ ۔
وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین ۔ روایت میکند ابن عباس کہ آنحضرت گزارد در روز عید فطر
دو رکعت ۔ لم یصل قبلہا ولا بعدہا ۔ نگزارد آنحضرت پیش ازان دو رکعت ونہ بعد ازان ۔ متفق علیہ ۔ این حدیث دلالت دارد
کہ پیش از نماز عید وبعد از وے نماز نیست ترمذی گفتہ است کہ درین باب حدیثہا از عبد اللہ بن عمر وعبد اللہ بن عمرو
وابی سعید نیز آمدہ است وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضے از اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم وغیرہم وتحقیق گفتہ اند بعضے از اہل علم نماز بعد از نماز عیدین وپیش ازان وقول اول اصح ست وزہری گفتہ است
کہ نشنیدم ہیچ یکے را از علماے کہ ذکر کردہ باشند از سلف این را کہ گزاردہ باشند پیش از نماز عید ونہ بعد از وے ودر ہدایہ
گفتہ است کہ تنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰۃ عید زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نگزاردہ با کمال حرص وے بر نماز
پس بعضی گفتہ اند کہ کراہت در مصلی ست خاصۃ وبعض گفتہ اند در مصلی ودر غیر مصلی زیرا کہ آنحضرت نگزاردہ انتہی ودر بعض شروح
ہدایہ گفتہ کہ اگر بگزارد اشراق وضحی پیش از خروج بمصلی مکروہ نیست ودر فتح الباری گفتہ کہ کوفیان میگویند کہ بگزارد بعد ازان
ونہ پیش ازان وبصریان میگویند بگزارد پیش ازان نہ بعد ازان ومدنیان میگویند نہ پیش ونہ پس وباول قائل ست
اوزاعی وثوری وحنفیہ وبثانی قائل ست حسن بصری وجماعت وبثالث زہری وابن جریج واحمد وشافعی وجماعہ
از سلف گفتہ اند کہ کراہت نیست در نماز نہ قبل ونہ بعد وبعد ازان اختلاف کردہ اند کہ چون فوت شود نماز عید قضا کردہ شود
یا نہ وظاہر مذہب آن ست کہ چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا کہ نماز بدین صفت ساختہ نشدہ است بودن او عبادت
مگر بشرائط مخصوصہ کہ تمام نمی شود آن بشرائط منفرد کذا فی الہدایۃ ودر بعضے شروح مذکور ست کہ اگر خواہد دو رکعت بگزارد
یا چہار مثل صلوٰۃ ضحی کہ در سائر ایام گزاردہ میشود ونقل کردہ از محیط وقاضی خان کہ ہر کہ بمصلی بیاید ونماز با امام در نیابد وے
مخیر ست اگر خواہد باز گردد بخانہ بے آنکہ بگزارد نماز را واگر خواہد بگزارد وبرگردد وافضل آن ست کہ چہار رکعت بگزارد تا حاصل گردد
او را نماز ضحی وہمچنین ست مذہب احمد ۔ وعن ام عطیۃ قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ۔ ام عطیہ کہ از کبار صحابیات
وعالمات نسا است وہمراہ آنحضرت غزاہا کردہ ورنجوران وبیماران را تیمارداری میکرد ومجروحان را مداوی میکرد گفت امر کردہ شدیم
ما طائفۂ زنان کہ بیرون آریم زنان حائض را روز ہر دو عید ۔ وذوات الخدور ۔ وبیرون آریم زنان پردہ نشین را حیض بضم حا
وفتح یائے مشددہ جمع حائض وخدور جمع خدر بکسر خائے معجمہ پردۂ کہ کشیدہ میشود مر زن بکر را در گوشۂ خانہ کہ می نشیند
در وے مقصود آنکہ امر کرد آنحضرت کہ زنان ہمہ در روز عید برآیند ۔ فلیشہدن جماعۃ المسلمین ودعوتہم پس حاضر شوند جماعت
مسلمانان را ودعاے ایشان را ۔ وتعتزل الحیض عن مصلاہن ۔ وگوشہ گیرند ویکسو نشینند زنان حائض از جائے نماز خود

قالت امرأة - گفت زنی - یا رسول الله احدنا لیس لها جلباب - بکسر جیم یکی از ما نیست مر او را چادر که بپوشد و برآید - قال
لتلبسها صاحبتها من جلبابها - گفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنیکه یار و مصاحب او ست از چادر خود یعنی اگر
قدرت دارد و چادرهای متعدده دارد چادری برای زنیکه محتاج ست بعاریت دهد یا مراد آنست که گوشهٔ از چادر خود
بپوشاند و دو زن در یک چادر بنشینند و اگر عاجزه از قادره استعارت نماید و سوال کند نیز جائز است که وسیله امر خیر ست -
متفق علیه - **وعن عائشة** رضی الله عنها قالت ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی - گفت عائشه که ابو بکر
درآمد بر وی و نزد وی دو دختر که بودند از دخترکان انصار در روزهای منا که روز عید اضحی و ایام تشریق اند - تدففان
وتضربان - یعنی سرود میکردند و دف میزدند وتضربان گویا تاکید تدففان ست و بعضی گفته اند که تضربان بمعنی ترقصان ست یعنی
رقص میکردند از ضراب ارض بمعنی پی سپر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در زدن وی سه قول ست بعضی مباح
دارند مطلقا و بعضی حرام علی الاطلاق و صحیح آن ست که در غیر اعراس و ولائم و آنچه در حکم آن ست مباح ست و باز فرق کرده اند
در آنکه جلاجل دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف ست - وفی روایة تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث - و در روایتی
آمده ست که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفته و گو کرده بودند میان یکدیگر و تفاخر میکردند بدان از اشعار حرب
و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان ست روز بعاث بضم موحده و عین مهمله غیر منصرف نام موضعی ست قریب بمدینه بمسافت
دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس و خزرج که نام دو قبیله انصار ست در آنجا جنگ بود و تا صد و بست سال میان یکدیگر
معادات و محاربت میکردند تا بعد در اسلام آن جنگ و دشمنی برطرف شده بدوستی مبدل گشت و آیه کریمه یا ایها الذین امنوا
اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الایه اشارت بآن میکند پس این زنان آن اشعار میخواندند و آن همه در
وصف حرب و شجاعت بود و ذکر آن معونت ست در امر دین و تحریض ست مر مومنان را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فحش
و منکرات که حرام ست ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود و در روایتی از صحیح بخاری بعد
از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد و غنا را خوب توانند گفت و
مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تحریض بهوا کنند که داعی فتنه و فساد بود بلکه دخترکان بودند از اهل
خانه چنانکه در خانها چیزی میگویند - والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه - و آن حضرت پوشیده و پیچیده بود خود را
بجامهٔ خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زده آنحضرت و بگردانید روی خود را - فانتهرهما ابو بکر - پس منع کرد
و زجر نمود آن دو جاریه را ابو بکر رضی الله عنه از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابو بکر آیا مزمار شیاطین میشنوید نزد پیغمبر و مزمار آلتی که میزنند آن را اهل
غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند و لهیا را
بلهو و لعب و باز میدارد از یاد خدا - فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه - پس بکشاد آنحضرت پرده از روی مبارک خود -

فقال دعهما یا ابابکر - پس گفت بمان وبگذار ایشان را ای ابوبکر - فانها ایام عید - زیرا که این روزها روزهایی مناسب
ایام عید واکل وشرب وایام ضیافت الله است وفرح وسرور دران اگرچه بدف وتغنی باشد مباح است - وفی
روایة - ودر روایتی این چنین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - یا ابابکر ان لکل قوم عیدا - ای
ابابکر هر قومی را عیدیست - وهذا عیدنا - واین روز عید ماست ودر روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت اشارت
کرد عائشه آن دخترکان را وبدر رفتند - متفق علیه - بدانکه این حدیثی ست که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا
وشنیدن آن با آله وآنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب واعتساف فهم میگردد آن ست که ابوبکر صدیق انکار
کرد تغنی وضرب دف را ومنع وزجر کرد ازان جهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت وکراهت آن وگمان برد که منع ناکردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت ولا میخواست که منع کند وفرصت آن نشد
ونه دانست که آنحضرت آن را تقریر نموده وروا داشته است درین روز چیزی ازان را ولهذا فرمود فانها ایام عید
وابوبکر را باین فرق وتفصیل علم نمود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری ازان در روز عید وغیر آن از
مواضعی که مباح ست در وی فرح وسرور وشک نیست که این در ماده مخصوص بوجه مخصوص ست وازینجا
اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن وآن جایز ست مگر بتقدیر عدم نص در فرع وآن محل نزاع ست وانتفاء
آن ست که نص قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است وتحقیق وتصریح
کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است وبعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل
قطعی بر حرمت آن ونه بر اباحت آن واصل در اشیا اباحت است وبا وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان
ومداومت آن بخلاف طریقه اتباع ست وفقها را درین باب تشدید وتعصب بسیار ست مگر مقصود ایشان حسم ماده
وسد ذرائع ست ومتبع آن ست که قول امام اعظم کراهت آن ست والله اعلم - وعن انس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات - بود آنحضرت که بیرون نمی شد صبح روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما - ویاکلهن وترا -
ومیخورد تمرات را طاق - رواه البخاری - ودر روایت حاکم از عقبه بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا
زیاده بران ورعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر واختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت
حاضر بودند وبعضی گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود وحلاوت نافع است وتقویت بصر که صوم ضعف
آن ست وحلاوت موافق مزاج ایمان ست وگفته اند که هرکه در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش آن ست که حلاوت
ایمان نصیب او شود وحلاوت نیز میگرداند دل را وبهذا افطار بشیرین افضل ست - وعن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا کان یوم عید خالف الطریق - بود آن حضرت که چون بود در روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی
وبرمیگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بدانکه اقوال در بیان حکمت وحصول این فعل ازان حضرت بسیار ست بعضی گفته اند

کہ حکمت درین آن بود کہ تا گواہی دہند صلحا و رابقاع و مواضع متکثرہ مختلفہ از ہر دو راہ سببا کہ شان آن از جن و انس و بعض
گفتہ اند حکمت اظہار شعائر اسلام بود در ہر دو طریق یا اظہار ذکر خدا و اشاعت آن در ہر دو یا در غیظ و غم انداختن و تیرہ سبب
کافران یا اظہار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اہل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان ہر دو راہ را و تعمیم
ایشان ببرکت و دیدار جمال شریف وے صلی اللہ علیہ وسلم و قضاے حوائج ایشان و استفتا و تعلم و استرشاد
و صدقہ و سلام بر ایشان و بعضی گفتہ اند سبب این را از برای تخفیف ہجوم و ازدحام خلق و بعضی گفتہ اند کہ در وقت رفتن راہ
دور را اختیار می کرد و در برگشتن راہ نزدیک را القصہ تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذہاب و درین سخن نظر است زیرا کہ اجر خطوات
نوشتہ میشود در رجوع نیز چنانکہ در حدیث آمدہ کہ تا رسیدن بخانہ اجر ثابت است و تصریح کردہ اند بعضی علما بعدم اختصاص آن
بعید و بشمول در ہر دو آن است کہ آن از جہت حذر از کید اعدا ست و این بود تا کمین نباشند و پوشیدہ نماند کہ اگر قصد این بود
مکرر نمیکرد آن را زیرا کہ برین تقدیر شہر صاف میشدند در طریق رجوع بتقدیر علم بعادت شریف و اختلاف طریق خروج و عود
و حق آن است کہ این ہمہ احتمالات است کہ ہر کس بفہم خود استنباط نمودہ و سبحانہ و اما سر ست باسرار و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطہ بدان ۔ وعن البراء قال خطبنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم النحر
فقال ان اول ما نبدأ بہ فی یومنا ھذا ان نصلی ثم نرجع فننحر ۔ روایت است از براء بن عازب کہ از مشاہیر صحابہ است
گفت خطبہ خواند ما را آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکہ اول چیزیکہ آغاز کنیم بوے در روز ما کہ این روز است آنکہ نماز
کنیم پس باز گردیم پس نحر کنیم ۔ فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا ۔ پس کسیکہ کرد آن را پس بتحقیق دریافت سنت
ما را ۔ ومن ذبح قبل ان نصلی فانما ہو شاۃ لحم عجلہ لاہلہ ۔ و کسیکہ ذبح کرد پیش از آنکہ نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر
گوسپند گوشت کہ شتاب کردہ است از برای اہل خانہ خود ۔ لیس من النسک فی شیء ۔ نیست از عبادت در ہیچ
چیز نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد و گاہی قربانی نسک بضمتین جمع نسک بفتح سین و کسر آن جانی
قربان ۔ متفق علیہ ۔ وعن جندب بن عبد اللہ البجلی ۔ بفتح بای موحدہ و جیم صحابی است و او را جندب بن
سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کردہ اند از وے حسن بصری و ابن سیرین ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من ذبح قبل الصلوۃ فلیذبح مکانہا اخری ۔ کسیکہ ذبح کند پیش از نماز پس باید کہ ذبح کند بجاے وے شاۃ دیگر را
ومن لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم اللہ ۔ و کسیکہ ذبح نکرد تا آنکہ نماز بگزاریم ما پس گو کہ ذبح کند بنام خدا
یعنی درست است ذبح وے و واقع شد از عبادت ۔ متفق علیہ ۔ وعن البراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من ذبح قبل الصلوۃ فانما یذبح لنفسہ ۔ کسیکہ ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است
کہ برای خود حاصل کرد نہ برای خدا نیست و داخل عبادت نہ ۔ ومن ذبح بعد الصلوۃ ۔ و کسیکہ ذبح کرد بعد از نماز
فقد تم نسکہ و اصاب سنۃ المسلمین ۔ پس بتحقیق تمام شد عبادت وے و دریافت سنت و طریق مسلمانان ۔ متفق علیہ

وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یذبح وینحر بالمصلی - بود آن حضرت کہ ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی -
ذبح در گاو و گوسپند ست و صورت آن معلوم ست و نحر مخصوص بشتر ست و صورت وے آن ست کہ شتر را ایستادہ کنند
و نیزہ میان ہر دو پائے پیش او بزنند تا خون از وے برود و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز ست اما نحر افضل ست
در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمدہ است چنانکہ در احادیث واقع شدہ است - رواہ البخاری -

الفصل الثانی - عن انس قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ ولہم یومان یلعبون فیہما - قدوم آورد
آن حضرت مدینہ را و ہجرت کرد بسوئے وے و حال آنکہ مر اہل مدینہ را دو روز بود کہ بازی میکردند دران دو روز معلوم نشد
کہ آن کدام دو روز بود و بعضی گفتہ اند کہ این دو روز نیروز و مہرجان بود و استنباط کردہ شدہ است این قول بآنکہ نیروز
و مہرجان از عادات فرس و خصائص ایشان ست واللہ اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما ہذان الیومان -
چہ چیز ست این دو روز کہ شما منسوب اید بآنہا و بازی میکنید دران - قالوا کنا نلعب فیہما فی الجاہلیۃ - گفتند چیزے نیست کہ ما را
بحقیقت آن علم باشد و بدانیم کہ از کجا ست و کہ ساختہ این مقدار میدانیم کہ ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در
زمان پیش کہ زمان جاہلیت ست و درین عبارت ہم بیان عذر خود میکنند و ہم اشارت مینمایند کہ از امور جاہلیت ست
محل تعبد و جد نیست اگر حکم خدا فرماید ترک کنیم چنانکہ دیگر امور جاہلیت را ترک کردیم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قد ابدلکم اللہ بہما خیرا منہما یوم الاضحی ویوم الفطر - بتحقیق بدل گردانیدہ است شما را خدائے تعالے
بآن دو روز کہ شما داشتید در جاہلیت دو روز دیگر بہتر از آن دو روز و آن دو روز کہ بدل گردانیدہ کدام ست روز عید قربان
و روز عید فطر می فرماید کہ عید حقیقی و فرح و سرور مومن را باید کہ در عبادت باشد پس در حدیث نہی ست از لہو و لعب با اشارت
خفی بجواز چیزے ازان در روز عیدین از آنچہ در وے فاحشہ و حرج از طریقہ و شعار دین نباشد و نہی ست از تعظیم اعیاد مشرکین
و مراسم ایشان و سرور بدان و حضور دران تا آنکہ بعضے از علما براہ مبالغہ رفتہ حکم بکفر کردہ اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرائع
و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری فافہم - رواہ ابو داود - وعن بریدۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یخرج
یوم الفطر حتی یطعم - روایت ست از بریدہ اسلمی کہ صحابی مشہور ست و احوال او در مواضع متعددہ ذکر کردہ شدہ است
گفت بود آنحضرت کہ بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برائے نماز تا آنکہ میخورد چیزے - ولا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی - و نمیخورد
روز عید اضحی تا نماز میگزارد و گفتہ اند کہ حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آن ست کہ چون فطر بعد از وجوب صوم ست دوست داشت
آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در ہر چہ فرماید و حکم کند و اگر نہ قصد تجدد امتثال امر بودے میخورد
و حال آنکہ اکتفا بچیزے یا میکرد و بعضی گفتہ اند کہ اکل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر دو عید بعد از اخراج صدقہ بود کہ مخصوص ست
بہر یکے چون اخراج صدقہ فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقہ اضحی بعد از نماز بود کہ ذبح سنت نماز
گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و خورد - رواہ الترمذی و ابن ماجۃ والدارمی - وعن کثیر بن عبد اللہ عن ابیہ عن جدہ -

روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی است و کثیر ضعیف الحدیث است و بعض
گفته اند از کذابین بیهقی گوید منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن کرده اند - ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة
وفی الآخرة خمسا قبل القراءة - که آنحضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرائت و در رکعت دوم
پنج تکبیر پیش از قرائت - رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی - وعن جعفر بن محمد مرسلا - روایت است از امام جعفر صادق
بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال - ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر کبروا فی العیدین والاستسقاء سبعا وخمسا -
که آنحضرت وابوبکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقاء هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه - وصلوا
قبل الخطبة - ونماز گذاردند پیش از خطبه - وجهروا بالقراءة - وبلند خواندند قرائت را - رواه الشافعی - وعن سعید بن العاص -
روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که نوشتند مصحف را
برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اصل لقب او بیست ولادت او در سال هجرت
بوده گفته اند که مرد از [illegible] پیش از [illegible] - قال سألت ابا موسى وحذيفة كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكبر في الاضحى
والفطر - گفت پرسیدم ابوموسی اشعری و حذیفه بن الیمان را که چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر - فقال ابوموسی
پس گفت ابوموسی - کان یکبر اربعا - بود آنحضرت که میگفت چهار تکبیر - تکبیره علی الجنائز - مانند تکبیر گفتن او بر جنازه ها - فقال حذیفه
صدق - پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسی - رواه ابوداود - بدانکه احادیث در تکبیرات عیدین مختلف آمده و از صحابه نیز
مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلاثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج است در رکعت ثانیه لیکن نزد مالک و احمد
شمار کرده میشود با هفت تکبیره احرام و شمار کرده نمیشود با پنج تکبیره قیام و نزد شافعی شمار کرده نمیشود با پنج چیزی از آن تکبیره
احرام و نه تکبیره قیام و نزد امام ابوحنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زاید بر تکبیره افتتاح و قیام این مذهب ابن مسعود است و آنچه رفته است
با آن شافعی مذهب ابن عباس است کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها بسیار است جمله از آن در شرح
مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ
باقل اولی باشد کذا فی الهدایه بعد از آن بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس است و باعث آن است که چون منتقل شد
دولت به بنی عباس نوشتند حکام و ولاة روی زمین که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس است و مشهور شد که در هر مذهبی
بمذهب وی عمل کنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سائر بلاد و همچنین در بلده ما حضرت دهلی عمرها الله و عصمها واهلها
عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است و در نواحی آن و سائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم - وعن البراء
ان النبی صلی الله علیه وسلم نول یوم العید قوسا فخطب علیه - روایت است از براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست مبارکش
روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان - رواه ابوداود - و در بعض کتب فقه مذکور است که اتکا بر قوس و عصا
مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضة العلماء نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شد بقهر و غلبه

و مجاز بہ تکیہ کردہ شود دران بلدہ بسلاح و آنکہ فتح کردہ شد بی آن تکیہ کردہ شود دران بعصا و لہذا آنکہ میگویند شافعیہ تکیہ بر شمشیر
زیرا کہ فتح مکہ نزد ایشان بمحاربہ است و نزد حنفیہ بمصالحہ زیرا کہ فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینہ مطہرہ اعتماد بسبب سلاح
باتفاق زیرا کہ فتح وے بمحاربہ نیست۔ وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزتہ اعتمادا۔ روایت است
از عطا کہ از کبار تابعین است بطریق ارسال کہ آنحضرت بود کہ چون خطبہ میخواند تکیہ میکرد بر عنزہ خود تکیہ کردنی۔ و عنزہ بفتح عین و
نون و زائے نیزہ خرد کہ مر آنحضرت را بود کہ خادمان می بردند و بدان سترہ میکرد چنانکہ در احادیث آمدہ است۔
رواہ الشافعی۔ وعن جابر قال شہدت الصلوٰة مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوٰة قبل الخطبة بغیر
اذان و لا اقامة۔ گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبہ بی اذان و اقامت۔ فلما
قضی الصلوٰة قام متکئا علی بلال۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبہ تکیہ زدہ بر بلال۔
فحمد اللہ و اثنی علیہ۔ پس ستایش گفت خدا را و ستایش کرد بر وے تعالی و تقدس۔ ووعظ الناس۔ و پند کرد مردم را وعظ
منع و زجر تخویف۔ وذکرہم۔ و تذکیر کرد ایشان را و یاد داد ثواب و عقاب آخرت را۔ وحثہم علی طاعتہ۔ و برانگیخت ایشان را
بفرمانبرداری وے تعالی۔ ومضی الی النساء ومعہ بلال۔ و گذشت و رفت بجانب زنان کہ در یک گوشہ نشستہ بودند
و حال آنکہ بود با وے بلال۔ فامرہن بتقوی اللہ ووعظہن وذکرہن۔ پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر کرد۔
رواہ النسائی۔ وعن ابی ہریرة قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیرہ۔
بود آن حضرت کہ چون بیرون می آمد روز عید در یک راہ باز میگشت در راہ دیگر چنانکہ گذشت بیان اسرار و حکم دران
در فصل اول۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ وعنہ انہ اصابہم مطر فی یوم عید فصلی بہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰة العید
فی المسجد۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ رسید ایشان را باران در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز
عید را در مسجد ظاہر ازین عبارت آن است کہ نماز عید در صحرا افضل است از نماز در مسجد اگر عذرے و الآن جاری شدہ است
عادت اہل مدینہ ہمچنین کہ بعذر نماز گزاردن در مسجد شریف و غیرہم نیست۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجہ۔ وعن ابی الحویرث
بضم حا و فتح واو و سکون تحتانیہ و کسر را و در آخر ثاء مثلثہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کتب الی عمرو بن حزم وہو بنجران
ابوالحویرث کہ از تابعین است روایت کردہ است کہ آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مہملہ و سکون زاست
کہ صحابی انصاری است اول مشاہد وے خندق است و وے دران زمان پانزدہ سالہ بود و عامل کردہ بود او را آنحضرت
در نجران بفتح نون و سکون جیم نام شہریست بیمن و بود وے دران زمان ہفدہ سالہ و کتابے نوشتہ بود مر او را در وے
فرائض و سنن و دیات بود و نوشت۔ عجل الاضحی۔ شتابی کن نماز عید اضحی را۔ واخر الفطر۔ و دیر کن نماز عید فطر را۔ وذکر الناس
و تذکیر کن مردم را و گفتہ اند شاید کہ حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست کہ ہرگاہ کہ ادا کردہ شود صدقہ فطر خوردہ شود
طعامے و باقی نماند ہیچ حتی تاخیر موجب کثرت جماعت خواہد شد یا آنکہ صدقہ فطر رسد بصوم را یافتہ است

کہ مانع میشود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی کہ بعد از صلوٰۃ تصدق قربانی واقع است پس استعجال مناسب آن باشد۔
رواہ الشافعی۔ **وعن ابی عمیر** بضم عین۔ ابن انس عن عمومۃ لہ من اصحاب النبی۔ روایت ست از ابی عمیر
بن انس از اعمام کہ مر او را اند از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشہدون انہم راوا
الہلال بالامس۔ بدرستیکہ سوارے چند آمدند نزد آن حضرت و رکب اسم جمع است کہ گواہی میدہند آن سواران کہ ایشان دیدہ اند
ہلال عید را دیروز۔ فامرہم ان یفطروا۔ پس امر کرد آن حضرت اصحاب را کہ افطار کنند۔ واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاہم
و امر کرد کہ چون صبح کنند بروند بسوے مصلا زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در
روایت ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمدہ است کہ قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمدہ است کہ صحابہ
گفتند کہ پوشیدہ شد بر ما ہلال شوال پس صبح کردیم ما روزہ دار پس آمدند سواران در آخر نہار پس گواہی دادند نزد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ او دیدیم ہلال را دیشب۔ و در روایتے بعد از زوال آفتاب و مذہب ما ہمین ست چنانچہ در ہدایہ گفتہ است۔

رواہ ابوداود والنسائی۔

الفصل الثالث۔ عن ابن جریج۔ بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیہ و در روایت جریج بجیم و حاے مہملہ
بفتح جیم و بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج فقیہ مکی قرشی مولاے قریش و در اصل
رومی ست یکے از اعلام ائمہ مشہور محدود و وی اول کسیست کہ تصنیف کرد در اسلام در قولے و گفتہ اند کہ وے ثابت تر
و قوی ترست از امام مالک روایت کردند از وے ثوری و غیر وی و گویند کہ متعہ را مباح میداشت و میکرد آن را توفی بمکہ
سنۃ خمسین و مائۃ و پدرش عبدالعزیز تابعی مشہور ست اما وے افقہ و اوثق از پدر ست۔ قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس
و جابر بن عبداللہ قالا لم یکن یوذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی۔ گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این ہر دو
صحابی نبود کہ اذان گفتہ شود در روز عید فطر و نہ روز عید اضحی۔ ثم سالتہ یعنی عطاء بعد حین عن ذلک۔ جریج میگوید کہ بعد از ان سوال
کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانے از ان مسئلہ مذکورہ۔ فاخبرنی۔ پس خبر داد مرا عطا۔ قال۔ گفت عطا۔ اخبرنے
جابر بن عبداللہ ان لا اذان للصلوۃ یوم الفطر۔ خبر داد مرا جابر کہ نیست اذان مر نماز را روز عید فطر و درین بار عطا تخصیص
کرد در روایت از جابر بن عبداللہ و ہمین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزہاے دیگر را نیز ذکر کرد و گفت۔ حین یخرج الامام ولا بعد
ما یخرج۔ ہنگامے کہ بیرون آید امام براے نماز و نہ بعد از بیرون آمدن براے خطبہ۔ ولا اقامۃ ولا نداء ولا شئ۔ و نہ بود اقامت
و نہ آواز دادن چنانکہ گویند الصلوۃ الصلوۃ و مانند آن و نہ بود چیزے تاکید ست براے نفی مطلق باز تاکید کردہ میگوید۔
لا نداء یومئذ ولا اقامۃ۔ نبود آواز دران روز و نہ اقامت۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی سعید الخدری** ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر۔ بود آنحضرت کہ بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر۔ فیبدأ بالصلوۃ
پس آغاز میکرد بنماز۔ فاذا صلی صلوتہ۔ پس چون میگزارد آنحضرت نماز خود را و فارغ میشد از ان۔ قام فاقبل علی الناس وہم

جلوس فی مصلاہم۔ حتی ایستادہ پس روئے می آورد بمردم و حال آنکہ مردم نشستہ بودند در جائے نماز خود۔ فان کان لہ حاجۃ ببعث
ذکرہ للناس۔ پس اگر بودی مر آنحضرت را حاجتے بفرستادن لشکری بجائے ذکر میکرد آن را برائے مردم بدان و می فرستاد۔ او کانت
لہ حاجۃ بغیر ذلک امرہم بہا۔ یا بودی مر آنحضرت را حاجتے بکارے دیگر غیر فرستادن لشکر بجائے امر میکرد مردم را بآن کار۔ وکان یقول
و بودی آنحضرت کہ میگفت۔ تصدقوا تصدقوا تصدقوا۔ صدقہ کنید صدقہ کنید صدقہ کنید یعنی مکرر سہ بار۔ وکان اکثر من یتصدق النساء۔ و بودند
بیشتر کسے کہ تصدق میکرد ذکر بود آنحضرت وتاکید وے صلی اللہ علیہ وسلم زنان۔ ثم ینصرف۔ پس بر میگشت آنحضرت
بمنزل خود۔ فلم یزل کذالک۔ پس ہمیشہ بود تقدیم صلوٰۃ بر خطبہ در زمان خلفائے اربعہ و بعد از ایشان۔ حتی کان مروان بن الحکم
تا آنکہ شد امارت مروان بن الحکم بر مدینہ از جانب معاویہ بن ابی سفیان۔ فخرجت مخاصراً مروان۔ میگوید ابوسعید خدری پس بیرون
آمدم من دست در دست گرفتہ مروان را و مخاصرت بجائے خصمہ و دستہا یکدیگر گرفتن از خاصرہ یعنی تہیگاہ زیرا کہ در حالت
دست یکے بر خاصرہ دیگرے میباشد۔ حتی اتینا المصلی۔ تا آنکہ آمدیم من و مروان ہر دو مصلی را۔ فاذا کثیر بن الصلت قد بنی علیہ
من طین ولبن۔ پس ناگاہ کثیر بن الصلت کندی منبرے در مصلی بنا کردہ از گل و خشت خام و خانہ او ہم در آنجا بود ولبن بفتح
لام و کسر با بر وزن کتف ولبن بر وزن ابل نیز آمدہ و این کثیر بن الصلت در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متولد شدہ و آنحضرت
او را کثیر نام کردہ و بود نام او قلیل۔ صاحب جامع الاصول او را در صحابہ باین بیان ذکر کردہ و ذہبی در کاشف گفتہ کہ قیل لہ
صحبۃ و بعض گفتہ اند وے تابعی است و کثیر نام وے عمر بن الخطاب نہادہ و ظاہر این حدیث آن است کہ اول کسے کہ منبر در
مصلی ساختہ مروان بود و از مدونہ مالک نقل کردہ اند کہ اول کسے کہ خطبہ در مصلی خطبہ بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی اللہ عنہ
ابوسعید خدری میگوید۔ فاذا مروان ینازعنی یدہ۔ پس ناگاہ مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشید مرا بدست خود۔
کانہ یجرنی نحو المنبر وانا اجرہ نحو الصلوٰۃ۔ گویا کہ وے میکشید مرا بجانب منبر تا خطبہ پیش از نماز بخواند و من میکشیدم او را بجانب نماز تا نماز را
پیش از خطبہ گزارد چنانکہ سنت است۔ فلما رأیت ذلک منہ قلت این الابتداء بالصلوٰۃ۔ پس ہر گاہ کہ دیدم من آن قصد
و ارادہ را از وے گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبہ کہ فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و خلفائے او بود۔
فقال لا یا ابا سعید۔ پس گفت مروان نزاع مکن و رغبت امی ابوسعید۔ قد ترک ما تعلم۔ بتحقیق ماندہ شد و گذاشتہ شد چیزے کہ
تو میدانی از ابتداء بخطبہ یعنی ترک کردیم من آن را از جہت مصلحتے کہ دیدیم و آن این است کہ اگر تقدیم صلوٰۃ میکردیم مردم برائے استماع
خطبہ انتظار نمیبردند۔ قلت کلا والذی نفسی بیدہ لا تأتون بخیر مما اعلم۔ ابوسعید میگوید گفتم من نہ چنین است سوگند بخدائے کہ جان
و ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بہتر از آنچہ میدانم من۔ ثلث مرار۔ گفتم این کلمہ را سہ بار۔ ثم انصرف۔ پس برگشت
ابوسعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل کہ معنی این باشد کہ برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد کہ معنی
این باشد کہ برگشت مروان بجانب منبر تا خطبہ بخواند و نشنید سخن ابی سعید را کہ نماز پیشتر از خطبہ باید گزارد و این معنی از روے
عبارت ظاہر است واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبہ اتفاق کردہ اند

اصحاب گفت شد به روایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابوبکر و عمر بعد از وے همچنین و ترمذی گفته
که بر این است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسے که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتیکه امیر مدینه بود
از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسے که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتے از
خلافت خود چون دید جماعت از مردم که نماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است
و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه علت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت و قصد مروان استماع خطبه بود
و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وے کسانے را که مستحق نبودند آن را و افراط در مدح
بعض مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا آن را بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد
خود بران مواظبت نموده و بعض گفته اند که اول کسے که تغییر داد معاویه بود و مروان در مدینه و زیاد به بصره که عمال او بودند
متابعت و مطاوعت وے کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک ما هنالک
محمول بر ظاهر نخواهد بود فافهم

باب الاضحیة

اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وے اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام
چیزیست که ذبح کرده میشود بوجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که آن را قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن
و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحوه است بمعنی ارتفاع نهار که اصل این است و تضحیه هم از وے است
که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وے بجز حضرت امام محمد و شافعی
و در روایتے از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتے از وے واجب است
بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وے سنت واجبه است بر کسے که استطاعت
دارد آن را و مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تاکید است و معنی اول قریب است و دلیل وجوب آنچه مرویست
که روایت کرده است آن را ترمذی و ابوداؤد و نسائی که روایت کرده اند از مخنف بضم میم و فتح حاے مهمله و تشدید یاے
موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که می گفت بر اهل هر بیت در هر سال
اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرموده آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسے که یابد وسعت و تضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را
مثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایه

الفصل الاول

عن انس قال ضحی رسول الله - روایت است از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم بکبشین - بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون بزند بفارسی قچقار - املحین - املح آنکه سیاهی وے آمیخته
بسپیدی باشد و بعض گفته اند که بیاض او بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد - اقرنین
شاخدار یعنی دراز شاخ والا کبش شاخدار است یا مراد سالم القرنین است - ذبحهما بیده - ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را

بدست مبارک خود - وسمّی وکبّر - ونام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح ست - قال رأیته واضعاً قدمه علی صفاحهما - گفت انس دیدم آنحضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون یعنی پهلو و جانب و روی و پهنای روی - ویقول - ومیگفت بسم الله والله اکبر - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن - روایت است از عائشه که آنحضرت فرمود بآوردن قوچ شاخدار - یطأ فی سواد - که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد - ویبرک فی سواد - ومی‌خسپد در سیاهی - یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است - وینظر فی سواد - ونگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود - فاتی به لیضحی به - پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان - قال یا عائشة هلمّی المدیة - گفت آنحضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه بضم میم و کسر آن کارد است - ثم قال اشحذیها بحجر - پس گفت یا عائشه تیز کن کارد را بسنگ شحذ بشین و حاء مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن الشحذ سان - ففعلت - پس کرد عائشه چنانکه فرمود تیز کردم - ثم اخذها - پس گرفت آنحضرت کارد را - واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه - وگرفت آنحضرت کبش را و بر پهلو خوابانید آن را پس ذبح کرد آن را یعنی خواست که ذبح کند - ثم قال - پس گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد - خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد - ومن امة محمد - و از سائر امت محمد - و بهمین حدیث بعض استدلال کرده اند که قربانی یک گوسفند از یک خانه بس است و ازین حدیث مفهوم میشود که قربانی مشترک باشد و این ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است و این تفضل و کرم آنحضرت است که شریک گردانید ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته - ثم ضحی به - پس قربانی کرد بدان و مراد به تضحیه چنانکه یعنی ذبح کردن ست یعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا بمعنی ذبح است - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة - بضم میم و کسر سین و تشدید نون شده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را - الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن - مگر آنکه دشوار شود بر شما یافتن مسنه پس شما ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال - رواه مسلم - شرح این حدیث تفصیل دارد آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذاهب اربعه کرده شده است بدانکه تضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه از ابل و بقر و غنم و غنم دو صنف است معز که آن را بز گویند و ضأن که آن را میش خوانند و جاموس یعنی بهینس چنانکه معرب گاو میش است نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی شاة ثلثه و همین مراد است به مسنه که درین حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنجسال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بر وی چار سال و از بقر آنچه استکمال کرده دو سال را و از غنم خواه ضأن باشد یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ماست و وجه تسمیه مسنه آن است که وی می‌اندازد دو دندان پیش را که آن را ثنایا گویند و درین عمر و مسنه از سن است بمعنی دندان یا بمعنی سال یعنی وجه این

اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست است و در هدایه گفته است که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد
بر وی شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیری است که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه گردد بر نظر از دور و اگر
صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه و درست نیست جذعه از معز۔ وعن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم
اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا۔ روایت است از عقبه بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آنحضرت داد او را گوسپندان
که قسمت کند آنها را بر صحابه آن حضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد۔ فبقی عتود۔ پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد
از وی تاء مثناة یکساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بر وی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل
جذع از ضأن آنچه گذشته بر وی اکثر سال۔ فذکره لرسول الله۔ پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که باقی مانده بود پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
ضح انت۔ تضحیه کن بدان عتود تو۔ وفی روایة۔ و در روایتی این چنین آمده است که قلت۔ گفتم۔ یا رسول الله اصابنی
جذع۔ رسید مرا جذعی یعنی از معز۔ قال ضح به۔ گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود تمام یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر
کمتر از آن است میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر است چنانکه در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن
تو آن را و کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض و احکام مفوض بود بوی
بقول صحیح۔ متفق علیه۔ وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح و ینحر بالمصلی۔ بود آنحضرت که
ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل
افضل است از ذبح وی۔ رواه البخاری۔ و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از
ابن عمر بروایت بخاری و ظاهر این است که همین حدیث باز ذکر کرده شده اینجا۔ وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن
سبعة۔ گاو واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک شوند در آن۔ والجزور عن سبعة۔ و شتر نیز واقع میشود از هفت
کس۔ رواه مسلم و ابوداود واللفظ له۔ و این لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست بایستی که آن را در فصل ثانی ذکر میکرد۔ وعن ام سلمة قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی۔ چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که
قربانی کند۔ فلا یمس من شعره و بشره شیئا۔ پس باید که مس نکند و نگیرد آن کس از موی خود و از وی و پوست خود
چیزی را۔ وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا۔ پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را و تقلیم بتشدید و تخفیف
هر دو روایت است از تقلیم و قلم هر دو بیک معنی است۔ وفی روایة من رأی هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یاخذن من
شعره ولا من اظفاره۔ [illegible] ببیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود۔
رواه مسلم۔ اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است که زیر موی باشد

چه معنی دارد جوابش آنکه متصور ست که کسے قطع جلد خود بسببے از اسباب یا غیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد شیخ در شرح
میگوید که تصریح کرده اند ائمه بهمین معنی و میگوید که شارح مطلع نگشت برین معنی پس گفت که مراد به بشره اینجا ظاهر ست بقرینه و اینست دیگر
گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موے و ناخن یا تشبه ست بحجاج بیت الله که محرم اند در رنگ تعریف که نزد بعض مستحب ست
یا بجهت آنکه تا شفیعه از هر جزو حتی موے و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق ست در روز نحر و مؤید این معنی ست
که اگر مقصود تشبه بحجاج بودے شامل و عام بودے تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن
و این نهی برائے تحریم ست نزد قومے و برائے تنزیه ست نزد جماعة و در جامع الاصول از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار اللیثی آورده
که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کردند جمعے از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما ازین یا کراهت میدارند
کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وے گفت یا ابن اخی این حدیثے ست که فراموش کرده اند و ترک کرده اند
آن را حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی ﷺ. قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم هلال
ذی الحجة الحدیث۔ وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله
تعالی من هذه الایام العشر - نیست هیچ روزها که کار نیک در وے دوست داشته تر باشد نزد خدا ازین ده روز که
دهه اول ذی الحجه است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله ولا الجهاد فی سبیل الله - ونه کارزار کردن در راه خدا که واقع
شود در غیر این ایام - قال - گفت آنحضرت - ولا الجهاد فی سبیل الله - ونه کارزار کردن در راه خدا آن نیز برابر
عملهائے دیگر نیست که درین روزها کنند اگرچه عملهائے قلیل و آسان باشد. الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع
من ذلک بشیء - مگر جهاد از مردے که بیرون آید بنفس خود و پس باز نگشت از نفس و نه از مال خود چیزے اگر باین حد
که برسد آن چیزے دیگرست و این فضل شهادت ست - رواه البخاری

الفصل الثانی

عن جابر قال ذبح النبی صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین - ذبح کرد
آنحضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد. موجوئین - کوفته شده رگهائے خصیتین آنها
یعنی خصی اگرچه خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین ست اما مراد اینجا یکیست اگر گفته شود که خصا نقصان ست که بعض
اجزاء وے گاه گوش و شاخ شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان
نقصان ست در صورت لیکن کمال ست در معنی که لحم خصی اطیب والذ ست و قیمت وے اعلی و اغلی ست - فلما
وجههما قال - پس هرگاه که روے بقبله گردانید آن دو کبش را برائے ذبح گفت - انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم حنیفا - بدرستیکه من متوجه گردانیدم روے خود را بسوے آن کسے که شگافته و از عدم بوجود آورده
آسمانها و زمین را در حالتے که بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم و کیش اوست - وما انا
من المشرکین - و نیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند.

ان صلوتی و نسکی - بدرستیکه نماز من و همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است -
و محیای و مماتی - و زیستن من و مردن من - لله رب العالمین - مر خدا راست که پروردگار جهانیان است - لا شریک له
نیست هیچ انباز مر او را - و بذلک امرت - و باین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من - وانا من المسلمین - و من از
جمله اسلام آرندگان امر او و تسلیم کنندگان قضای وی ام و در روایتی دیگر آمده است وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امتم
چه پیغمبر اول مسلمانان است نسبت با امت خود بلکه اول همه مسلمانان علی الاطلاق بحسب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة
در باب ما یقول بعد التکبیر گذشته است - اللهم منک - خدایا این قربانی از تست و فضل تست - ولک - و مر ترا
و برای ثواب تو و رضای تو میکنم - عن محمد و امته - قبول کن از محمد و امت وی - و پیدا است که مراد آل نیز داخل
امت اند و گفت - بسم الله والله اکبر ثم ذبح - پس ذبح کرد این دو کلمه در ذبح کافیست باقی فضیلت است - رواه احمد
وابوداود و ابن ماجه والدارمی و فی روایة لاحمد و ابی داود والترمذی ذبح بیده - آمده بروایت لفظ بیده و این نیز آمده که
وقال - و گفت آنحضرت - بسم الله والله اکبر اللهم هذا عنی و عمن لم یضح من امتی - خدایا این قربانی از من است و از کسی که
قربانی نکرده از امت من - وعن حنش - بفتح حاء مهمله و نون و شین معجمه تابعی است روایت میکند
از امیر المومنین علی و در احادیث وی سخن است و ابو داود سکوت کرده است - قال رأیت علیا یضحی بکبشین - گفت
دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش فقلت له ما هذا - پس گفتم مر او را چیست اینکه بدو کبش قربانی میکنی و
بیک کبش کفایت است - فقال - پس گفت علی رضی الله عنه - ان رسول الله - بدرستی که
پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اوصانی ان اضحی عنه - وصیت کرده مرا که قربانی کنم از جانب وی - فانا
اضحی عنه - پس من قربانی میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم و ظاهر آنست که آن حضرت فرموده بود که
یکبار دیگر از من قربانی کن پس علی رضی الله عنه قربانی کرد و ظاهر آنست که آنحضرت او را وصیت کرده بود
که همیشه از جانب من قربانی میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب ایشان قربانی میکرد و ظاهر لفظ
حدیث ناظر برین معنی است والله اعلم و ازینجا معلوم شد که قربانی از میت جائز است و بعض علما
با آن منع کرده اند قربانی از میت را و از ابن المبارک نقل میکنند که گفته محبوب تر نزد من آن است که تصدق
کند بقیمه و اگر قربانی کند خود از وی چیزی نخورد و همه تصدق کند - رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه - وعن علی
رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن - امر کرد مارا آنحضرت که تامل کنیم و نیک
بنگریم از قربانی چشم را و گوش را که در ان نقصانی نباشد که بدان قربانی نتوان کرد - وان لا نضحی بمقابلة - وامر کرد مارا
با آنکه قربانی نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده است از بالای گوش وی - ولا مدابرة - و نه قربانی کنیم بمدابره بفتح
با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی - ولا شرقاء - بفتح شین و سکون را بر وزن حمراء آنکه شگافته دار گوش او

دراز۔ ولا خرقاء۔ وآنکہ شگاف دارد گوش وے گرد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ وانتہت روایۃ
ومنتہی شدہ است روایت ابن ماجہ۔ الی قولہ والاذن۔ تا قول وے والاذن۔ وان لا نضحی۔ تا آخر در حدیث ونیست

وعنہ قال۔ وہم از علی ست رضی اللہ عنہ گفت۔ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نضحی باعضب القرن والاذن۔
نہی کرد آنحضرت کہ تضحیہ کنیم بہ شکستہ شدہ شاخ وشکستہ شدہ گوش وعضب بعین مہملہ وضاد معجمہ مفتوحہ شکستہ شدن شاخ
وعضباء گوسپند شاخ شکستہ واکثر استعمال عضب در شاخ ست وگاہے در گوش نیز استعمال یابد چنانکہ درین حدیث
آمدہ است ومراد بآن قطع اذن ست۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن البراء بن عازب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
سئل ماذا یتقی من الضحایا۔ پرسیدہ شد آنحضرت کہ چہ چیز است کہ پرہیز کردہ شود از ضحایا یعنی کدام است کہ آن تضحیہ نتوان کرد
فاشار بیدہ فقال اربعا۔ پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرہیز کنید چہار را۔ العرجاء البین ظلعہا۔ لنگ کہ پیداست لنگی او
والعوراء البین عورہا۔ ویک چشم کور کہ پیداست کوری او کل یا اکثر۔ والمریضۃ البین مرضہا۔ وبیمار کہ پیداست بیماری او چنانکہ
اسید صحت او نماند۔ والعجفاء التی لا تنقی۔ ولاغر کہ مغز در استخوان ندارد تنقی بضم تا وسکون نون وکسر قاف۔ رواہ مالک واحمد
والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یضحی
بکبش اقرن فحیل۔ گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت کہ قربانی میکرد بقچقار شاخدار قوی ہیکل گوشتاک فحیل بروزن کریم این جا
بایں معنی ست واصل معنی وے نر است قوی بر جہندہ برمادہ وگفتہ اند کہ اولی آنکہ نر ست کہ بسیاری جہید برمادہ ومراد این جا
قوی وبزرگ است۔ ینظر فی سواد۔ سیاہ چشم۔ ویاکل فی سواد۔ سیاہ دہان۔ ویمشی فی سواد۔ سیاہ پاے۔ رواہ الترمذی
وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن مجاشع بضم میم وجیم وشین معجمہ مکسورہ۔ من بنی سلیم۔ بضم سین وفتح لام۔ ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منہ الثنی۔ روایت ست از مجاشع کہ صحابی ست واز قبیلہ بنی سلیم است واز
مہاجرین است کہ بود آنحضرت میگفت کہ جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزے کہ تمام میکند از ان چیز ثنی ومراد از جذع ضان ا[illegible]
چنانکہ در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بانچہ تمام شدہ مراد را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چہ ثنی از معز
یکسالہ را گویند ویوفی بہ تشدید بہتر است از توفیہ۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول نعمت الاضحیۃ الجذع من الضان۔ میگفت آنحضرت نیکو ضحیہ است جذع از ضان یعنی جائز ست بخلاف
جذع از معز۔ رواہ الترمذی وعن ابن عباس قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر فحضر الاضحی گفت ابن عباس
بودیم با آنحضرت در سفرے پس حاضر شد روز عید اضحی۔ فاشترکنا فی البقرۃ سبعۃ وفی البعیر عشرۃ۔ پس شریک [illegible]
کس ودر شتر دہ کس اشتراک دہ کس در شتر عمل بعضے از علما ست وجمہور برآنند کہ این منسوخ ست وگاؤ وشتر [illegible]
والنسائی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ ودر کفایت یک شاۃ از اہل بیت نیز ترمذی حدیثے روایت کردہ است
وحکم او نزد جمہور نیز ہمین ست کہ گفتہ شد۔ وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب

الی اللہ من اہراق الدم - نکرد آدمی ہیچ کارے روز نحر دوست داشتہ شدہ تر از ریختن خون یعنی تضحیہ و اگر چہ ثمن اضحیہ را تصدق کند
ثواب وے باضحیہ نرسد تا در ین روز تضحیہ افضل از تصدق ست ہر چند گوشت آن را تصدق نکند اگر چہ تصدق بثلث مستحب ست و این
ہمچنان کہ آفاقے را در مکہ طواف افضل ست از نماز - وانہ لیاتی یوم القیمۃ بقرونہا واشعارہا واظلافہا - و بدرستیکہ آن جانور خون
ریختہ شدہ می آید با شاخہاے شان و موہاے شان و سمہاے شان و ظلف سم شکافتہ را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی
می آید در میزان اعمال و گران میگرداند میزان را - وان الدم لیقع من اللہ تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض - و بدرستیکہ خون ہر آئینہ می افتد
نزد خدا در مرتبہ قبول پیش از آنکہ افتد بر زمین - فطیبوا بہا انفسا پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روے نفس و طیبوا
بتشدید یا بتخفیف از تطییب و طیب ہر دو روایت ست معنی اول بر وجہ اول و ثانی بر ثانی - رواہ الترمذی وابن ماجہ - وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ایام احب الی اللہ ان یتعبد لہ فیہا من عشر ذی الحجۃ - نیست ہیچ روزہا کہ دوست داشتہ تر باشد
نزد خدا عبادت کردن مر خدا را در آن روزہا از دہہ ذی الحجہ یعنی عبادت کردن درین دہ روز محبوب تر ست از عبادت در روزہاے
دیگر ہر عمل کہ باشد خصوصاً تضحیہ کہ افضل تر و محبوب تر از عملہاے دیگر ست - یعدل صیام کل یوم منہا بصیام سنۃ - برابر است
روزہ ہر روز در ان روزہا بروزہ یکسال - وقیام کل لیلۃ منہا بقیام لیلۃ القدر - و برابر ست برخاستن و گزاردن نماز ہر شب از شبہاے
آن روزہا بنماز شب قدر و علماء را اختلاف ست در افضلیت عشر ذی الحجہ و عشر رمضان مختار آن ست کہ روزہاے عشر ذی الحجہ
افضل ست از جہت وجود روز عرفہ در وے و شبہاے عشر رمضان افضل ست بسبب وجود شب قدر در ان شبہا - رواہ الترمذی
وابن ماجہ وقال الترمذی اسنادہ ضعیف - و گفتہ است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف است

الفصل الثالث - عن جندب بن عبد اللہ صحابی بجلی ست کنیت وے ابو عبد اللہ و گاہے جندب بن سفیان
نیز گویند نسبت بجد وے او را بجلی و علقی و اسلمی گویند نشست در کوفہ بود پس بہ بصرہ رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنہ ابن الزبیر بعد از چہار سال
ازان از عالم رفت روایت میکنند از وے حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرہما - قال شہدت الاضحی یوم النحر مع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم - گفت جندب بن عبد اللہ حاضر شدم روز اضحی کہ روز نحر ست با آنحضرت - فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوتہ وسلم پس تجاوز
نکرد یا بازنگشت آن حضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن ازان و سلام دادن - فاذا ہو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من
صلوتہ - پس ناگاہ آنحضرت می بیند گوشت قربانیہا را کہ بتحقیق ذبح کردہ شدہ اند پیش از آنکہ فارغ گردد از نماز خود - فقال من کان
ذبح قبل ان یصلی او نصلی - پس گفت آنحضرت کسے کہ ذبح کردہ است پیش از آنکہ نماز گزارد شود یا پیش از آنکہ نماز بگزارد آنحضرت
یا پیش از آنکہ ما نماز بگزاریم شک راوی ست کہ یصلی بیا ست مجہولا و معلوما یا نصلی بنون - فلیذبح مکانہا اخرے - پس باید کہ ذبح
کند بجاے وے اضحیہ دیگر را - وفی روایۃ - و در روایتے این چنین آمدہ است - قال گفت جندب صلی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم النحر
ثم خطب ثم ذبح - نماز گزارد آن حضرت روز نحر پس خطبہ خواند پس ذبح کرد - وقال - و گفت - من کان ذبح قبل ان یصلی
فلیذبح مکانہا اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم اللہ - و کسے کہ ذبح نکردہ است پیش از نماز پس باید کہ ذبح کند بنام خدا یعنی درست

ذبح وے کہ بکند۔ متفق علیہ۔ **وعن نافع** ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی۔ قربانی دو روز است بعد از روز
عید اضحی جمع اضحاۃ است کہ لغت ہست در اضحیہ پس تضحیہ جائز است در سہ روز روز عید و دو روز دیگر بعد از وے یازدہ
و دوازدہ و این مذہب ماست و مذہب مالک و احمد و نزد شافعی سہ روز است بعد از روز عید و در ہدایہ گفتہ است کہ دلیل ما
آنچہ روایت کردہ شدہ است از عمر و علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم کہ ایشان گفتہ اند ایام نحر سہ است افضل آن روز
نخستین است و ہر آئینہ آن را از حضرت شنیدہ گفتہ اند زیرا کہ رائے و اجتہاد را در مقادیر دخلے نیست و اگر در اخبار تعارضے
و تخالفے باشد ما اختیار اقل کردیم از جہت احتیاط۔ رواہ مالک و قال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ مثلہ۔

وعن ابن عمر قال اقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالمدینۃ عشر سنین یضحی۔ اقامت کرد آن حضرت بمدینہ
دہ سال تضحیہ میکرد و ظاہر ازین عبارت آنست کہ تضحیہ در مدت دہ سال بود اما ارباب سیر ذکر کردہ اند کہ شرعیت اضحی
در سنہ ثانیہ است فتدبر۔ رواہ الترمذی۔ **وعن زید بن ارقم**۔ قال قال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت
زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است گفتند اصحاب آنحضرت۔ یا رسول اللہ ما ہذہ الاضاحی۔ چیست این قربانیہا۔ و چیست
اصل آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ سنۃ ابیکم ابراہیم۔ این اضاحی سنت پدر شماست کہ ابراہیم است۔ علیہ السلام قالوا
فما لنا فیہا۔ گفتند صحابہ پس چیست ما را در ان از اجر و ثواب۔ یا رسول اللہ قال بکل شعرۃ حسنۃ۔ گفت در مقابل ہر موئے نیکی ست
و این در معز و بقر ست کہ موئے دارند۔ قالوا فالصوف۔ گفتند پس ثواب در پشم دار چہ باشد کہ چنان وابل چیست۔ یا رسول اللہ قال
بکل شعرۃ من الصوف حسنۃ۔ گفت در مقابل ہر موئے از پشم حسنہ است از ینجا معلوم می شود کہ شعر در صوف نیز استعمال
می کنند۔ رواہ احمد و ابن ماجۃ۔

باب العتیرۃ

بفتح عین و کسر تا و عتیرہ بر وزن ذبیحہ گوسپند قربانی جاہلیت است کہ در ماہ رجب برائے بتان ذبح کردندے
و در ابتدائے اسلام نیز میکردند بعد از ان منسوخ شد توربشتی گفتہ کہ بسیارے از علما عتیرہ را کروہ نپنداشتہ اند و نفی مشروعیت
آن می کنند از جہت حدیث ابی ہریرہ کہ بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین کہ ذبح میکرد عتیرہ در ماہ رجب و آنہا کہ تجویز میکنند
میگویند کہ نہی مخصوص است بذبح جاہلیت کہ برائے بتان می کردند اما مسلمان کہ برائے خدا ذبح کند شک نیست کار بروے
و دلالت میکند برین حدیث نبیشہ کہ روایت کردہ است آن را ابوداود و گفت مردے یا رسول اللہ ما عتیرہ میکردیم در جاہلیت
در ماہ رجب اکنون چہ میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برائے خدا در ہر ماہ کہ باشد انتہی

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا فرع۔ نیست فرع بفتح فا
و را۔ ولا عتیرۃ۔ و نیست عتیرہ۔ قال۔ گفت راوے۔ والفرع اول نتاج کان ینتج لہم۔ فرع اول ولدے کہ زائیدہ شدہ
از ناقہ یا غنم برائے ایشان۔ کانوا یذبحونہ لطواغیتہم۔ بودند ایشان کہ ذبح میکردند ایشان آن را برائے بتان خود۔ والعتیرۃ فی
رجب۔ و عتیرہ آنچہ ذبح میکنند در رجب۔ متفق علیہ۔ این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیرہ است

الفصل الثانی — عن مخنف بکسر میم وسکون خاء معجمہ بنون و فا — بن سلیم — بضم سین وفتح لام صحابی ست و الی گردانیده بود
او را امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بر اصفہان، روایت کرده است ازان حضرت حدیث و الضحیہ و عتیرہ — قال کنا وقوفا مع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم بعرفۃ فسمعتہ یقول — گفت بودیم ما وقوف کننده با آن حضرت در روز عرفہ پس شنیدم من آنحضرت را که میگوید —
یا ایہا الناس ان علی کل اہل بیت فی کل عام اضحیۃ و عتیرۃ — ای مردمان بدرستیکه بر اہل خانه در ہر سال اضحیہ و عتیرہ است — ہل
تدرون ما العتیرۃ — آیا می دریابید که چیست عتیره — ہی التی تسمونہا الرجبیۃ — عتیره آن ست که می نامید شما آن را رجبیہ بجہت ذبح
او در ماه رجب — رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ضعیف الاسناد وقال ابو داود
والعتیرۃ منسوخۃ — و گفته است ابو داود که عتیره منسوخ ست و توربشتی در شرح وے سخن کرده است که خطبہ آن حضرت بعرفہ در حجۃ الوداع
بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نہی بعد ازان واللہ اعلم

الفصل الثالث — عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا
جعلہ اللہ لہذه الامۃ — گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عیدی ست که گردانیده است آن را خدای تعالی
برای این امت — قال لہ رجل — گفت مر آنحضرت را مردے — یا رسول اللہ ارأیت ان لم اجد الا منیحۃ انثی — خبر ده مرا اگر نیابم من مگر
منیحہ انثی ست — افاضحی بہا — آیا پس قربانی کنم بوے ومنیحہ بجاے مہملہ بر وزن کریمہ از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود که ناقہ
شیر دار یا غنم شیر دار را بمحتاجان میدادند که شیر وے بلکه پشم وے و ولد وے تا وقتے که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای
حاجت باز گردانیده بدہند و از تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحہ میگویند و اطلاق او مثل ناقہ حمامه خواہد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند
یا این تقیید اتفاقی ست برای تاکید آورده یعنی که انتفاع در وے بشیر ست پس گفت اگر چیزی منیحہ نداشته باشم آیا او را بیم التضحیہ
کنم — قال لا — فرمود آن حضرت مکن — ولکن تأخذ من شعرک واظفارک — و لیکن بگیر از موے خود و ناخنان خود — وتقص شاربک —
و می بری و کوتاه میکنی بروت های خود را — وتحلق عانتک — و می تراشی موے زہار خود را — فذلک تمام اضحیتک عند اللہ تعالی — پس
آن تمام افعال قربانی تست و در حکم قربانی ست در اجر و ثواب نزدیک خدای تعالی — رواه ابو داود والنسائی

باب صلوۃ الخسوف — مشہور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و در وام احادیث بعض بجای بعضی روایت کرده اند در ہر دو
و بعض بجای در ہر دو و جامعہ بجا در قمر و یک بجا در شمس و احادیثی که مذکور ست در باب خبر ست از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ در
کسوف شمس ست مگر حدیث ثانی که محتمل ست و شیخ در شرح خود آن را بخسوف قمر حمل کرده و جزم کرده که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس
والقمر آیتان من آیات اللہ فاذا رأیتم ذلک فاذکروا اللہ و در حدیث عائشہ فادعوا اللہ وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت درین دو حدیث معلوم نشده
و شیخ ابن الہمام از دار قطنی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد ہشت رکعات در چہار سجدات و از حدیث
عائشہ نیز آورده که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چہار رکعات چہار سجدات ولیکن در اسناد این ہر دو حدیث مقال ست واللہ اعلم
و بدانکہ نزد ما صلوۃ کسوف شمس دو رکعت است بجماعت و در صورت نفل در ہر رکعت یک رکوع چنانکہ معتاد ست و در نماز — بی خطبہ

ودر خسوف قمر جماعت نیست بلکه هر یکی بنفس خود تنها میگزارد ونزد شافعی برای هر دو جماعت وخطبه ودو رکوع در هر رکعت بوجه مذکور
در حدیث ابن عباس وهمچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی وجائز است نزد اکثر اصحاب وی تنها نیز برکوع واحد وسه وپنج
ودلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذهب ماست وحال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از
نسا وصبیان که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة وشیخ ابن الهمام احادیث آورده وبرود آنها
صحیح وحسن که مثبت مذهب حنفیه اند وتکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند رواة آن بعض دو رکوع روایت
کرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعضی پنج پس واجب شد که گذارده شود بر وجهی که معهود است وموافق است مر روایات اطلاق را
مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا کاحدث صلوة ... وباین اضطراب که گفته اند بعضی از مشائخ ما که سبب آن اشتباه است
که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده وظاهر آن است که کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده
وهیچکس تعدد وقوع آن را روایت نکرده ووقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید وخلاف عادت است ولیکن قول صاحب
هدایه که حال اکشف است مر رجال را بتقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت
کرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول — **عن عائشة** رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت عائشه که آفتاب بگرفت در زمان آنحضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث منادیا پس برانگیخت
ندا کننده وآواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فتقدم پس پیش رفت آنحضرت
برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بگزارد آنحضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه
صورت آن بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد واربع سجدات چنانکه معهود است قالت
عائشة ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز
وسجده نکردم هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد ازین رکوع وسجود که در نماز خسوف کردیم که این از همه درازتر بود
متفق علیه — **وعنها** قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آنحضرت
در نماز خسوف قراءت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحه وگویا که ثابت شده است روایت آن الا استعمال
خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم متفق علیه — **وعن عبد الله** بن عباس قال انخسفت الشمس
علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری ودر روایت مسلم انکسفت ودر شرح السنة خسفت پس نماز گزارد
آن حضرت ونماز گزاردند مردم با وی یعنی آنحضرت امامت کرد وایشان اقتدا کردند با وی — فقام قیاما طویلا نحوا
من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک باندازه قراءة سوره بقره یعنی آنقدر از زمان که در وسوره بقره

نخوانند و ازینجا بیقین معلوم نمیشود که سورۂ بقره خوانده باشد واللہ اعلم۔ ثم رکع رکوعا طویلا۔ پس رکوع کرد رکوعے دراز و در بعض روایات آمده که
مانندے از قیام۔ ثم رفع۔ پس برداشت سر از رکوع۔ فقام قیاما طویلا وھو دون القیام الاول۔ پس ایستاد ایستادنی دراز و این
ایستادن فرود قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید از این حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرأت کرد یا تسبیح خواند ظاہر ثانی است
واللہ اعلم۔ ثم رکع رکوعا طویلا۔ بعد از آن باز رکوع کرد بار دوم رکوعے دراز۔ وھو دون الرکوع الاول۔ و این رکوع دوم فرود
یا قریب برکوع نخستین بود۔ ثم رفع راسہ۔ پس برداشت سر از رکوع دوم۔ ثم سجد۔ پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است و سجده
و جلسه اینجا بیان طویل نکرد۔ ثم قام قیاما طویلا وھو دون القیام الاول۔ پس قیام کرد قیامے طویل برائے رکعت دوم و این قیام
فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود۔ ثم رکع رکوعا طویلا وھو دون الرکوع الاول۔ پس رکوع کرد در رکعت
دوم رکوع دراز و این رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود۔ ثم رفع فقام قیاما طویلا وھو دون القیام الاول۔ پس
ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود۔ ثم رکع رکوعا طویلا وھو دون الرکوع الاول۔
پس رکوع کرد رکوع طویل این دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود۔ ثم رفع ثم سجد۔ پس برداشت سر پس کرد دو سجده
کرد۔ ثم انصرف۔ پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشہد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور۔ وقد تجلت الشمس۔ و
حال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شد آفتاب۔ فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ۔ پس گفت آنحضرت که آفتاب
و ماه دو نشان اند از نشانها که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی
و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و ابهت منظلم و مکسوف شدند همچنین قادر است و تعالی
والعیاذ باللہ که نور علم و ایمان از آدمیان کسب کند و تاریک گرداند۔ لا یخسفان لموت احد ولا لحیوتہ۔ منکسف نمیشوند از جهت حیات
کسے و نه از جهت ممات کسے این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثه عظیم مانند
موت شخصے بزرگ و ضرر عام می باشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیز اتفاق افتاده گفتند
مردم که مگر بجهت آن باشد و ازینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در سبب منظلم و ضرر عام بود پس ذکر حیات باوی بجهت
استتباع و تتمیم از موت باشد واللہ اعلم۔ فاذا رایتم ذلک فاذکروا اللہ۔ پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را
قالوا۔ گفتند صحابه۔ یا رسول اللہ رایناک تناولت شیئا فی مقامک ہذا۔ دیدیم ترا که گرفتنی تو چیزے را یا قصد گرفتن آن کردی
در جائے ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در اینجا که بودی خطبه میکردی مارا زیرا که آن حضرت بعد از نماز خطبه
نیز خوانده چنانکه در احادیث آمده است۔ ثم رایناک تکعکعت۔ پس دیدیم که باز ایستادی و پس آمدی۔ فقال انی رایت الجنة فتناولت منها
عنقودا۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشه انگور و ظاہر او آنست که
قصد گرفتن آن کردم نه گرفتن بقول وی صلی اللہ علیہ وسلم۔ ولو اخذتہ لاکلتم منہ ما بقیت الدنیا۔ و اگر میگرفتم آن را هر آئینه میخوردید شما ازو
تا مدت بقائے دنیا یا مراد آنست که گرفتم برائے خود و اگر میگرفتم برائے شما و میدادم شما را میخوردید شما از آن همیشه باین طور که هر دانه که از آن

میخورید وانگہ دیگر بجائے آن پیدا میشد چنانکہ خاصیت میوہ ہائے بہشت ست و مانند زیادت طعام و ثمر و رغن معجزۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ورأیت النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع - و دیدم آتش را پس ندیدم ہیچ منظر را مثل منظرے کہ امروز دیدم ہرگز شنیع تر و رسواتر - و رأیت اکثر اہلہا النساء - و دیدم بیشترین اہل آتش زنان را - قالوا بم - پس گفتند صحابہ بسبب چہ چیز زنان بیشترین اہل آتش اند - یا رسول اللہ قال بکفرہن - گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان - قیل یکفرن باللہ - گفتہ شد آیا بسبب آنکہ کفر می ورزند بخدا - قال - گفت - یکفرن العشیر - کفران نعمت میکنند زوج را - و یکفرن الاحسان - و کفران میکنند نیکی را از ہر کہ باشد - لو احسنت الی احدٰہن الدہر - اگر نیکی کنی تو بسوے یکے از زنان تمام روزگار - ثم رأت منک شیئا - پس ببیند یکے از ایشان از تو اندک چیزے را از بدی - قالت ما رأیت منک خیرا قط - میگوید ندیدم از تو ہیچ نیکی ہرگز - متفق علیہ - **وعن عائشۃ** نحو حدیث ابن عباس - روایت ست از عائشہ مانند ہمین حدیث ابن عباس - وقالت - وگفتہ است عائشہ - ثم سجد - پس سجدہ کرد آنحضرت و زیادت کردہ است عائشہ بران این عبارت را کہ - فاطال السجود - پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کردہ است خطبہ و دعا و تکبیر و صلوٰۃ و تصدق و زیادت دیگر را کہ بیاید - ثم انصرف و قد انجلت الشمس - پس برگشت آنحضرت از نماز و حال آنکہ تحقیق آشکارا شدہ آفتاب - فخطب الناس - پس خطبہ کرد آنحضرت مردم را - فحمد اللہ و اثنی علیہ - پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد وے - ثم قال - پس گفت - ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ لا یخسفان لموت احد ولا لحیوتہ و اذا رأیتم ذلک فادعوا اللہ و کبروا - پس چون ببینید آن را پس دعا کنید خدا را و بہ بزرگی یاد کنید - وصلوا و تصدقوا - و نماز بگذارید و تصدق کنید - ثم قال - پس گفت - یا امۃ محمد واللہ ما من احد اغیر من اللہ ان یزنی عبدہ او تزنی امتہ - ای امت محمد بخدا سوگند نیست ہیچ یکے غیرت ناک تر از خدا درین کہ زنا کند غلام وے یا زنا کند داہ وے - معنی غیرت کراہت شخص است اشتراک غیر وے را در چیزے کہ حق اوست و مراد بغیرت خدا کراہت مخالفت امر و نہی وے و غیرت وے تعالیٰ در ہمہ معاصی ست و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و تخصیص ذکر وے بجہت زیادت غیرت ست در وے - یا امۃ محمد واللہ لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا - ای امت محمد بخدا سوگند اگر بدانید شما آنچہ میدانم از احوال آخرت و اہوال قیامت و صفات جلالیہ حق و احکام قہریۂ وے تعالیٰ و تقدس ہر آئینہ کم خندید و بسیار بگریستید - متفق علیہ - **وعن ابی موسیٰ** - قال خسفت الشمس فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم فزعا - گفت ابو موسیٰ اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان - یخشی ان تکون الساعۃ - در حالیکہ میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید کہ گویا کہ قیامت برپا خواہد شد و این از تخییل راوی ست و تمثیل ست و الا آنحضرت عالم است بآنکہ تا وے در میان مردم ست قیامت قائم شدنی نیست و ہنوز آن مواعید کہ حق سبحانہ با وے کردہ تمام کردہ نشدہ - فاتی المسجد - پس آمد آنحضرت در مسجد - فصلی باطول قیام و رکوع و سجود ما رأیتہ قط یفعلہ - پس نماز گزارد بدراز ترین قیام و رکوع و سجود کہ ندیدم من آن حضرت را ہرگز کہ میکرد آن را - قال ہذہ الآیات التی یرسل اللہ لا تکون لموت احد ولا لحیوتہ و لکن یخوف اللہ بہا عبادہ - و گفت این نشانہا کہ می فرستد اللہ تعالیٰ نمی باشد از جہت موت ہیچ یکے و نہ از جہت حیات وے و لیکن می ترساند اللہ تعالیٰ بدان بندگان خود را بقدرت بتغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت اعاذنا اللہ چنانچہ سابقا

تقریر کردیم - فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره - پس چون ببینید شما چیزی را از آن پس بترسید از خدا
و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی - و فی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن - متفق علیه - وعن جابر
قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت جابر
گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه بود در مدینه سنه ثمان متولد شده بود
و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست - فصلی بالناس ست رکعات -
پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع - باربع سجدات - بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است -
رواه مسلم - و در روایات آمده است که موت ابراهیم در ماه شوال یا ماه ربیع الاول بوده و درین رد است قول منجمین را که میگویند
گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه قمر عادت چنین است و این بر خلاف عادت بوده اگر گویند در غیر این سه روز محال است
این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر - وعن ابن عباس - قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس
ثمان رکعات - گزارد آنحضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع - فی اربع سجدات - در چهار سجده -
وعن علی مثل ذلک - و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز مانند این مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت
این چنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند - رواه مسلم - وعن عبد الرحمن بن سمرة - از اولاد عبد شمس
بن عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید علمی گویند بسبب نسبت بعبد شمس و نام جاهلی وی عبد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد
اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه - قال کنت ارمی باسهم لی بالمدینة
فی حیوة رسول الله - گفت بودم من که تیر اندازی میکردم به تیرها که بود مرا بمدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا
انکسفت الشمس - ناگاه گرفت آفتاب - فنبذتها - پس انداختم تیرها را از دست - فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله
پس گفتم بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و ببینم حالی که نو پیدا شود پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس - در گرفتن آفتاب
یعنی ببینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت - قال - گفت عبد الرحمن بن سمرة - فاتیته وهو قائم فی الصلوة -
پس آمدم آنحضرت را در حال آنکه وی ایستاده است در نماز - رافع یدیه - بر دارنده است هر دو دست خود را - فجعل یسبح
ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو - پس گشت و شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا - حتی حسر عنها - تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد
از آفتاب کسوف - فلما حسر عنها - پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف - قرأ سورتین - خواند آن حضرت دو سوره را
وصلی رکعتین - و گزارد دو رکعت و تمام کرد آنرا و صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آن است که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد
در قیام اول و تطویل کرد در وی تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفع کسوف شد بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد پس
ایستاد در رکعت ثانیه و خواند در وی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم - رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن
سمرة و کذا فی شرح السنة عنه و فی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة - اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر

سمرہ کردہ است و مولف از عبد الرحمن بن سمرہ آورد و تائید کرد آن را بروایت مسلم و شرح السنۃ کہ آن نیز از صاحب مصابیح ست
وہم از جہت تاکید و تائید خود در رواہ مسلم فی صحیحہ گفت و اگر نہ ذکر فی صحیحہ حاجت نیست کما لا یخفی **وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما**
قالت لقد امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالعتاقۃ فی کسوف الشمس - بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن بندہ در گرفتن آفتاب عتاقت
بفتح عین بمعنی عتاق ست - رواہ البخاری -

الفصل الثانی - عن سمرۃ بن جندب - قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی کسوف لا نسمع لہ صوتا -
گفت سمرہ بن جندب نماز گذارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالے کہ نمی شنویم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قراءت آہستہ خواند
شیخ در شرح خود گفتہ کہ مذہب شافعیہ اخفاے قراءت ست در صلوۃ کسوف شمس از جہت بودن وے نہاریہ انتہی این
جہت حمل کرد شیخ در حدیث عائشہ کہ حدیث دوم باب ست خسوف را بر گرفتن قمر کہ گفت جہر کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در
صلوۃ خسوف قراءت را و ہمین ست قول ابی حنیفہ و نزد صاحبیہ جہر ست و بروایتے قول محمد مثل قول ابی حنیفہ ست زیرا کہ نماز
نہاریہ نوافل مکرر است چنانکہ گذشت - رواہ الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجہ - **وعن عکرمۃ** - قال قیل
لابن عباس ماتت فلانۃ بعض ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم - عکرمہ کہ مولاے ابن عباس ست و یکے از فقہاے کرو تابعین ست و
شیخی گفتہ ہیچ یکے ندیدم کہ اعلم بود بکتاب اللہ از عکرمہ اصل او از بربر ست گفت کہ گفتہ شد مر ابن عباس را کہ مرد فلان زن کہ بعضے
از ازواج مطہرہ آن حضرت ست و مراد باین فلانہ صفیہ ست رضی اللہ عنہا - فخر ساجدا - پس بر روے افتاد ابن عباس سجدہ
کنان - فقیل لہ تسجد فی ہذہ الساعۃ - پس گفتہ شد مر ابن عباس را آیا سجدہ میکنی درین ساعت یعنی سجدہ موجب سجدہ و سجدہ
بے موجب ممنوع ست کذا فی شرح الشیخ و تواند کہ وقت نماز باشد و قیاس کردہ باشند سجدہ را بر نماز و تواند کہ مراد سجدہ نماز
باشد چنانکہ بعض علما در سجدۂ شکر بدان تاویل کردہ اند فافہم - فقال - پس گفت ابن عباس - قال رسول اللہ - گفتہ ست
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم آیۃ فاسجدوا - وقتیکہ ببینید شما نشانے از نشانہاے نزول بلا یا محن کہ می ترساند
خداے تعالے بندگان را بدان پس سجدہ کنید از براے تضرع و استغفار و استظہار - وای آیۃ اعظم من ذہاب ازواج النبی و
کدام آیت ست بزرگ تر و شدید تر و ترسانندہ تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - از عالم زیرا کہ ایشان را فضل
صحبت ست با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط کہ ہیچ کس از صحابہ را آن نیست پس در رفتن ایشان ذہاب برکت و خیر
کثیر باشد یا آنکہ بہ رفتن ایشان رفتن علمے ست کہ منفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درون خانہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم - رواہ ابوداود والترمذی -

الفصل الثالث - عن ابی بن کعب - قال انکسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بہم
فقرأ بسورۃ من الطول - گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سورۂ را از سورہاے دراز طول بضم طا و فتح واو
مخففہ جمع طولے بر وزن کبرے مونث اطول کذا فی القاموس و در بعضے نسخ بکسر طا نوشتہ و وجہ آن ظاہر نیست -

در دو رکعت - پس رکوع کرد پنج رکوع در این رکعت - و سجد سجدتین - و سجده کرد دو سجده چنانکه معهود است - ثم قام
الی الثانیة - پس برخاست بسوی رکعت ثانیه - فقرأ بسورة من الطول - ثم رکع خمس رکعات - پس رکوع کرد پنج رکوع
در این رکعت ثانیه - و سجد سجدتین - و سجده کرد دو سجده - ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو - پس نشست همچنانکه بود روبقبله
دعا میکرد - حتی انجلی کسوفها - تا آنکه آشکارا شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب - رواه ابوداود - وعن
النعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین - پس شروع کرد
در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون نه کشاده شد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد - ویسأل عنها -
و سوال میکرد از آفتاب که کسوف وی منجلی شده یا نه یا سوال میکرد از پروردگار تعالی - حتی انجلت الشمس - تا آنکه روشن شد
آفتاب - رواه ابوداود وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلاتنا یرکع ویسجد -
آن حضرت گزارد نماز هنگامیکه گرفته شد آفتاب مانند نماز ما رکوع میکرد و سجده میکرد یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل
حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است - وله فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس - و مر نسائی را در روایت دیگر آمده است که آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد و حال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب - فصلی حتی انجلت - پس نماز گزارد تا آنکه کشاده و روشن شد آفتاب و در این
حدیث مطلق صلوة مذکور شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن - ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس
والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض - پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند که آفتاب و ماه نمیگیرند
الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین - وانهما لا ینخسفان لموت احد ولا لحیاته - و این چنین نیست
که اهل جاهلیت میگویند - ولکنهما خلیقتان من خلقه - لیکن آفتاب و ماه دو مخلوق اند از مخلوقات او تعالی - یحدث الله فی
خلقه ما یشاء - پیدا میکند خدای تعالی در مخلوقات خود هرچه میخواهد - فایهما انخسف فصلوا - پس هر کدام که از آفتاب
و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید - حتی ینجلی او یحدث الله امرا - تا آنکه روشن گردد هر کدام یا تو پدید آرد خدای تعالی

امری یعنی قیامت را

باب فی سجود الشکر

وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث - اختلاف کرده اند علما در سجده
تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و مستحب است یا مکروه بعضی گفته اند که آن بدعت است و حکم او در شرع
آن را اصلی نیست و بیرون نماز مکروه است سجده مگر سجدهء تلاوت و نزد بعضی جائز و مشروع است بالکراهة و تفصیل کلام آنست
که سجده های بیرون صلوة چند قسم است یکی سجدهء سهو و آن در حکم سجدهء صلوة است دوم سجدهء تلاوت و در آن خلافی نیست
سوم سجدهء مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدهء شکر بحصول نعمت و دفع بلیه
و در این جا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و وارد شده احادیث و آثار در آن

ظاهر اصحاب پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان - قال انی سألت ربی وشفعت لامتی - گفت بدرستیکه من سوال کردم پروردگار خود را و درخواست نمودم آمرزیدن امت خود را - فاعطانی ثلث امتی - پس داد مرا سه یک امت مرا یعنی بخشید مر ایشان را بمن - فخررت ساجدا لربی شکرا - پس در رو افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکر گزاری این نعمت ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی - پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من - فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر - پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند - فخررت ساجدا لربی شکرا - این بود سه بار وست بدعا برداشتن و سجده رفتن شعر چه خوار است را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحران را که باشد نوح کشتیبان - و اینجا اشکالی می آید که چندین آیات و احادیث در وعید بالمرتکبه شده است که فردا اعاصیان را عذاب خواهد بود و بوقوع خواهد آمد جواب میگویند که مراد باین و عاشفاعت و اعطا ست امن از مسخ و خسف و مانند آن ست از عذابهاست دنیا که بر امتان دیگر واقع شده و نه عذاب آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خلود و عذاب ست و در حصول اثر شفاعت آنحضرت با ایشان و حصر ج از نار - رواه احمد و ابوداود -

باب الاستسقاء

— استسقاء در لغت آب خواستن ست و در شرع نماز یا دعا و سوال باران ست از خدای تعالی بکیفیت مخصوص و نزد اکثر ائمه صلوٰة در استسقاء سنت ست و امام ابوحنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع از جناب کریم رزاق وهاب ست و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار ست و ایشان میگویند که آنچه واقع شده ست از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوٰة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیات بصحت نرسیده و آنچه مذکور ست همین دعا ست و بتحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بود ترک نکردی و عدم علم عمر با آن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید ست و عدم ترک وی با وجود علم بدان ابعد ست با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه نا کردن ایشان بر آن گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لا صلوٰة فی الاستسقاء آن ست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و منع ازان نمیکند و اگر هر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از حضرت نیست بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات دران مذکور ست خالی از ضعف نیست نزد امام ابوحنیفه خلاف مقصود حاصل الامر آنچه مذکور شد اخذ از متقدمین و ابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه ست و فتوی الآن در مذهب حنفیه بر مذهب صاحبین ست چون ثابت ست فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل از اختصاص آن با آنحضرت والله اعلم

الفصل الاول - عن عبد الله بن زید - قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی - روایت ست از عبد الله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی

صحابی او گفت بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا دارد - فصلى بهم ركعتين جهر فيهما بالقراءة
پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن دو رکعت بقراءت - واستقبل القبلة يدعو - و رو آورد بقبله در حالیکه
دعا میکند - ورفع يديه - و برداشت هر دو دست خود را مبالغة چنانکه در حدیث آینده میاید - وحول رداءه حين استقبل
القبلة - و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ
بر جانب راست و بگرداند ظاهر او باطن و باطن را ظاهر کیفیت آن نیست که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا از جانب
چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی
که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از جانب
یسار و گفته اند که این تحویل و انقلاب از برای تفاؤل و تبدیل حال امساک با مطار و تنگی بفراخی است و بعضی گفته اند که این امتثال امر
پروردگار است که امر کرد آنحضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدیل حال نه مجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل
بقصد و اختیار نمی باشد بلکه چیزی دیده میشود و در خارج نه باین قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آن است که مراد قائل
بتفاؤل اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا دلالت کند نظاهر بر تغییر حال و علامت باشد بر آن یا آنکه بودن تفاؤل البته
بی جهت یا غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه وعن انس رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يرفع يديه في شيء من دعائه الا في
الاستسقاء - گفت انس رض بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن
بلیغ بالاتر مقابل سینه و روی - فانه يرفع حتى يرى بياض ابطيه پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده شدی
سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه در بدن شریف نمی بود یا ردا و ازار می بود و غیر آن [illegible]
موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف می بود و ابطا کنایه [illegible] باطن دو دستها و گفته اند که [illegible]
[illegible] و مطالب [illegible] بر داشتن دستها بلند تر و بالا تر متفق علیه وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشار بظهر
كفيه الى السماء - و هم از انس است که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان عکس آنچه
متعارف است در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعمتها
بود مستحب است گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب
آسمان کنند از برای اطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل است بقلب
و تبدیل حال مثل صنع وی در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون سحاب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وی است
از امطار والله اعلم - رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا
رأى المطر قال - گفت عائشه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت - اللهم صيبا نافعا [illegible]
باران ریزان بسیار سود مند و صيب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعضی صبا بموحده مشدده روایت کرده اند [illegible]

رواه البخاری۔ وعن انس۔ قال اصابنا ونحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مطر گفت انس رسید مارا و حال آنکہ با آنحضرت
بودیم بارانے۔ قال۔ گفت انس فحسر رسول اللہ۔ پس بکشاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثوبہ۔ جامہ خود را از بدن مبارک
حسر بفتح و سکون بمعنی برہنہ کردن و برداشتن جامہ از بعض بدن۔ حتی اصابہ من المطر تا آنکہ رسید ویرا چیزے از باران۔
فقلنا پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ لم صنعت ہذا برائے چہ کردی این را کہ دربرداشتن جامہ و رسانیدن باران بہ بدن۔ حاصل سبب
قال لانہ حدیث عہد بربہ۔ فرمود زیرا کہ باران نو رسیدہ است از نزد پروردگار خود و آمدہ است از عالم قدس و طہارت
و آلودہ نشدہ است باخلاط این عالم کثیف۔ بیت۔ ای نفس خرم باد صبا۔ از بر یار آمدۂ مرحبا۔ و حکمت در دوست داشتن آنحضرت
و خوش کردن نو بادہ ہا نیز ہمین بود کہ قریب العہد است از درگاہ عزت جل جلالہ۔ رواه مسلم۔

الفصل الثانی۔ عن عبد اللہ بن زید قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی المصلی فاستسقی۔ بیرون آمد
آنحضرت بسوئے مصلی پس استسقا کرد۔ وحول رداءہ حین استقبل القبلۃ۔ و گردانید ردائے خود را ہنگام استقبال
قبلہ۔ فجعل عطافہ الایمن علی عاتقہ الایسر۔ پس راست گردانید جانب راست ردائے خود را بر دوش چپ خود۔ وجعل
عطافہ الایسر علی عاتقہ الایمن۔ و گردانید جانب چپ ردائے خود را بر کتف راست خود و عطاف بکسر عین بمعنی رداست
و اینجا جانب ردا مراد است۔ ثم دعا اللہ۔ بعد ازان دعا کرد خدائے تعالی را۔ رواه ابو داود۔ وعنہ۔ قال استسقی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ خمیصۃ لہ سوداء۔ استسقا کرد آنحضرت و بر وے خمیصہ بود مر او را سیاہ خمیصہ بفتح خا
معجمہ و کسر میم کساے مربع از صوف یا غیر آن کہ مر او را دو علم است از دو طرف و بعض گفتہ اند جامہ از خز یا صوف۔ فاراد ان
یاخذ باسفلہا فیجعلہ اعلاہا۔ پس خواست آنحضرت کہ بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالائے آن چنانکہ معہود بود در
تحویل ردا۔ فلما ثقلت قلبہا علی عاتقیہ۔ پس ہرگاہ کہ گران شد خمیصہ یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلائے آن بگردانید
آن را بر دوشہائے خود و قلبہا بتشدید لام و تشدید یا آن ہر دو روایت است۔ رواه احمد و ابو داود۔ وعن عمیر
مولی ابی اللحم۔ ابی اللحم صحابیست از قدمائے صحابہ کہ حاضر شدہ بدر را و شہید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کردی
یا ابی اللحم گشتہ و بعض گفتہ اند کہ در جاہلیت از خوردن لحم آنچہ ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولائے وے
بود و صحابی است و ہر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس ابن عمیر مولائے ابی اللحم روایت میکند۔ انہ رای النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یستسقی عند احجار الزیت۔ کہ وے دید آنحضرت را کہ استسقا میکرد نزد موضعے کہ نام او احجار الزیت است آن موضع را
باحجار الزیت آن نام کردند کہ در انجا سنگہا ست سیاہ گو یا آنکہ زیت کہ روغن زیتون است طلا کردہ اند۔ قریبا من الزوراء
نزدیک از زوراء بفتح زا است و سکون واو کہ آن نیز نام موضعے است در میان بازار مدینہ و دیگر اسباب معلوم در اذان جمعہ گذشت
قائما یدعو یستسقی۔ ایستادہ دعا میکرد و درخواست کہ استسقاء می نمود۔ رافعا یدیہ قبل وجہہ۔ بردارندہ ہر دو دست خود را
مقابل روئے خود۔ لا یجاوز بہما راسہ۔ در نمی گذرانید دستہا را از سر مبارک خود چنانکہ متعارف است در دعا و گاہے

وگلہ کردند ہیں ماندن باران از وقت معین و معہود کہ برائے اوست از شتاء و باران بکسر ہمزہ و تشدید یعنی وقت معین و معہود ہر
چیزے را - وقد امرکم اللہ ان تدعوہ - و بتحقیق فرمودہ است خدائے تعالٰی شمارا کہ بخوانید او را و درخواہید از وے - و وعدکم ان یستجیب
لکم - و وعدہ دادہ است شمارا کہ قبول کند دعا و سوال برائے شما - ثم قال پس گفت آنحضرت - الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین جمیع سپاس و ستائش ثابت است مر خدائے را کہ پروردگار جہانیان است مہربان در دنیا و آخرت و مالک ہمہ چیز
در روز جزا - لا الہ الا اللہ یفعل ما یرید - نیست معبود بحق مگر خدا کہ میکند آنچہ میخواہد - اللہم انت اللہ لا الہ الا انت - خداوندا توئی
معبود بحق نیست معبود بحق مگر تو - انت الغنی - توئی بے نیاز - ونحن الفقراء - و ما نیازمندانیم و محتاجیم - انزل علینا الغیث - فرود فرست بر ما
باران را - واجعل ما انزلت لنا قوۃ و بلاغا الی حین - و بگردان چیزے را کہ فرو فرستادہ برائے ما از باران سبب توانائی و
رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بدان بسبب خوردن تا بکمال و تمام شدن و انقطاع آجال و بلاغ بفتح با چیزے کہ بوسیلہ بمطلوب رسند
ثم رفع یدیہ - پس برداشت آنحضرت ہر دو دست خود را - فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیہ - پس نماند و نگذاشت برداشتن را
و برداشتہ میبرد ہر دو دست را تا آنکہ ظاہر شد سپیدی زیر دو بغل آنحضرت - ثم حول الی الناس ظہرہ - پس گردانید بجانب
مردم پشت خود را - وقلب او حول رداءہ - و گردانید ردائے خود را و قول او حول شک راوی است در لفظ کہ قلب گفت
یا حول و معنی ہر دو یکیست - وھو رافع یدیہ - در حالیکہ آنحضرت بردارندہ بود ہر دو دست خود را - ثم اقبل علی الناس و نزل
پس متوجہ شد و آورد بر مردم و فرود آمد - فصلی رکعتین - پس بگزارد دو رکعت - فانشا اللہ سحابۃ - پس پیدا کرد خداوند تعالٰی یک
ابرے را - فرعدت - پس غرید آن ابر - و برقت - و درخشید بفتح را و کسر آن ہر دو ست - ثم امطرت باذن اللہ - پس ببارید
آن ابر بدستوری خدا و امر وے - فلم یات مسجدہ حتی سالت السیول - پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود را تا آنکہ روان شد
سیلہا و سیل رفتن آب و خون و خرابہا - فلما رأی سرعتہم الی الکن - پس ہر گاہ کہ دید آنحضرت شتافتن مردم را بسوئے
خانہا و بناہا - ضحک حتی بدت نواجذہ - خندید آنحضرت تا آنکہ نمایان شد دندانہائے درون دہن و کن بکسر کاف و تشدید
نون پوشش زیر جامہ و آنچہ دفع کند گرمی و سردی را از ابنیہ و مساکن و نواجذ جمع ناجذہ دندانہائے پسین و آن نام
چہار دندان است کہ منتہائے دندان است کہ آن را اضراس العقل و اضراس الحلم گویند کہ در زمان بلوغ و کمال عقل بروئید و ظہور
این دندانہا در خندہ آنجناب بعید است و لہذا این را بر مبالغہ حمل کردہ اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کردہ اند و گویند کہ نواجذ
بر انیاب نیز اطلاق میکنند واللہ اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت چون مشاہدہ ظہور اثر این دعا کرد بطریق معجزہ - اشہد ان اللہ
علی کل شئ قدیر وانی عبد اللہ ورسولہ - گواہی میدہم کہ خدا بر ہمہ چیز قادر است و گواہی میدہم کہ من بندہ خدا و فرستادہ اویم -
رواہ ابوداود - وعن انس - ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ - کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب
بود عمر بن الخطاب چون قحط کردہ میشدند مردم و امساک باران میشد استسقا می کرد بوسیلہ عباس عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال پس میگفت عمر - اللہم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا - خداوندا ما بودیم کہ وسیلہ میکردیم بسوئے تو پیغمبر را پس آب

میدادی تو مارا وتسقینا بضم تا و فتح آن ہر دو روایت ست ومعنی یکے ست وسقی راسقی ہر دو لغت ست۔ وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا۔ وبدرستیکہ اکنون وسیلہ میجوئیم بعم پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم پس آب دہ مارا۔ قال۔ گفت انس فیسقون۔ پس آب دادہ میشدند مردم وآوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ وصحابہ کہ با وے بودند دست تمسک وتوسل بعباس زدند عباس گفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم بمن توسل کردہ اند خداوندا درین پیروی مرا رسوا مساز ومرا از روے ایشان شرمندہ مکن پس باران می آمد۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابوہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت۔ خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی۔ بیرون آمد پیغمبرے از پیغمبران با مردم بقصد آنکہ استسقا کنند وگفتہ اند کہ مراد سلیمان پیغمبرست علیہ السلام۔ فاذا ہو بنملۃ رافعۃ بعض قوائمہا الی السماء۔ پس ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمورچہ کہ بر داشتہ است پایہاے خود را بسوے آسمان ظاہر امراد بعض قوائم قوائم پیش باشد کہ بمنزلہ دستہا ست۔ فقال۔ ارجعوا فقد استجیب لکم۔ پس گفت آن پیغمبر مردم باز گردید پس بتحقیق قبول کردہ شد دعا براے شما من اجل شان النملۃ۔ از بہر این مورچہ۔ رواہ الدارقطنی۔

باب۔ این چنین واقع شدہ است در بعض نسخ مطلق بے تقیید بترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقد میکند بابے را در لواحق متعلقا باب سابق ودر بعضے باب بیان باب در بیان باد وے کہ بوزد ودر بعض باب فی الریاح باب در بیان بادہا وذکر انواع آن وا ثرہا

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا۔ یاری دادہ شدم من بباد صبا۔ واہلکت عاد بالدبور۔ ہلاک کردہ شدند عاد کہ نام قوم ہود ست بدبور بفتح دال وآن بادے کہ بیاید از جانب پشت تو چون روے آری بقبلہ ودبور مقابل آن وبعبارت دیگر چون شخص روے بمطلع آفتاب بایستد باد یکہ از مقابل روے آید صبا ست وانچہ از پس پشت آید دبور ست وانچہ از جانب دست راست آید جنوب وانچہ از جانب دست چپ آید شمال مشہور این ست ودر قاموس گفتہ است کہ صبا ریحے کہ مہب وے مطلع ثریا باشد تا بنات النعش است ودبور مقابل صبا ست وفرق ست میان ہر دو تفسیر زیرا کہ تفسیر اول شامل مشرق ومغرب ست تمام وثانی جزء از مشرق ست از وے ونصرت آنحضرت بصبا در روز خندق بود کہ آن را غزوہ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور ست ودر قرآن مجید بیان ناطق ست وقصہ ہلاک عاد بریح صرصر مشہور ست ومقصود بیان ترجیح وتفضیل صبا ست بر دبور یا بیان آنکہ ریح مامور امر الہی ست گاہے براے نصرت قومی ست وگاہے براے ہلاک گروہے۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا حتی اری منہ لہواتہ۔ گفت عائشہ ندیدم من آنحضرت را خندان تا آنکہ بہ بینم من لہوات او را بفتح لام وہا وجمع لہاۃ نام گوشت زائد کہ در سقف نہایت فم ست وبعضے گفتہ اند کہ انچہ مابین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلاے فم وبعضے گفتہ اند قعر دہان ودر صراح گفتہ لہاۃ کام۔ انما کان یتبسم۔ نبود آنحضرت مگر آنکہ تبسم می کرد در قاموس گفتہ کہ تبسم اقل ضحک ومشہور آن ست کہ تبسم دندان سفید کردن ودر صراح گفتہ دندان شیرین کردن۔ وکان اذا رأی

غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه - پس بود چون میدید آنحضرت ابر یا باد را اندوهگین میشد و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک
وی جهت خوف آنکه مبادا از ان بلایی و زیانی بمردم برسد مقصود آن ست که آنحضرت در شهود جلال حق دائم خائف اندوهگین
بود و هرگز بی غم و فارغ نبود و چون باد و باران میدید اندوهگین تر و غمگین تر میشد - متفق علیه - وعنها - قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا عصفت الریح قال - بود آنحضرت چون سخت و تندی وزید باد میگفت - اللهم انی اسالک خیرها
وخیر ما فیها - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات اوست و نیکی انچه در وست از آثار و منافع - وخیر ما ارسلت به -
و نیکی چیزی که فرستاده شده ست این باد برای آن چیز - اعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به - و پناه میجویم بتو از بدی این باد
و چیزی که در وست و بدی چیزی که فرستاده شده ست این باد برای آن چیز و ارسلت بصیغه مجهول غائب ست بلفظ معلوم مخاطب نیز
روایت ست - واذا تخیلت السماء تغیر لونه - و چون ظاهر میشد در آسمان ابر آماده میشد برای باران متغیر میشد رنگ آنحضرت و تخیله ابر باران
دار را گویند زیرا که محل تخیل و مظنه ست - وخرج ودخل واقبل وادبر - و بیرون می آمد آنحضرت و درون میرفت و پیش می آمد و پس میرفت - فاذا مطرت
سری عنه - پس چون می بارید ابر گشت کشاده کرده میشد از وی حزن و برده میشد از وی خوف و سری بلفظ مجهول بتخفیف و تشدید هر دو
روایت ست و تشدید برای مبالغه ست - فعرفت ذلک عائشة - پس شناخت آن حالت را عائشه و دانست که بدیدن ابر و باران تغیری
در حال حضرت پیدا می آید و چون میگذرد خوشحال میگردد - فسألته - پس پرسید عائشه آنحضرت را از علت آن - فقال لعله یا عائشة کما قال قوم
عاد - پس گفت آنحضرت شاید که این ابر و باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته ست جماعه عاد و در انچه حکایت کرده ست پروردگار
تعالی از حال ایشان - فلما راوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا - پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که
عاد نام ایشان ست ابری را که ظاهر شد در کناره آسمان گفتند که این ابری ست که باران آرنده ست برای ما و آخر آیت
این ست که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی ست که شتابی میکردید شما و طلب آن
را و بادی ست که در وی عذاب دردناک ست - وفی روایة - و در روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه این چنین
آمده ست که - ویقول اذا رای المطر رحمة - و عادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت وقتی که میدید باران [illegible]
گردان او را رحمت و برین وجه رحمت منصوب ست یا معنی آن ست که چون ابر میدید متغیر میشد و چون بعد از وی باران
می آمد میگفت این رحمت ست از خدای تعالی و برین وجه رحمت مرفوع ست - متفق علیه - وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس - خزائن غیب پنج علم ست که نمیدانند آن را بجز خدا و گفته اند که مفاتح
جمع مفتح ست بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت ست جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علوم که رسیده میشود بآن بسوی
غیبها ست و طیبی گفته که مفاتح و مفاتیح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید - ثم قرء - پس خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم
این آیت را - ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الایة - رواه البخاری - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا - نیست قحط باین که باران داده نشوید شما - ولکن السنة ان تمطروا ولا تنبت

الارض شيئا - ولكن قحط این ست که باران داده نشود یعنی بسیار ببارد ونروید از زمین چیزے را یعنی گمان نبرید که رزق وبرکت
در روئیدن از باران ست بلکه از جناب حق ست وبقدرت اوست تعالی وتواند که باران ببارد وچیزے نروید پس قحط
بوجود آید پس قحط نبارد ونبود تا نگوئی بسیار شد زمین نا ورد تا نگوئی بسیار شد وسنه بمعنی سال ست غالب آمده در قحط سال
ومراد در حدیث این معنی ست - رواه مسلم -

الفصل الثاني - عن ابي هريرة - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الريح من روح الله -
گفت آنحضرت باد از رحمت الهی ست یعنی غالب آن ست که رحمت ست وعذاب کافر نیز رحمت ست بر مومنان یا
مراد آن ست که رحمت ست بنسبت بیک قومے وعذاب ست بنسبت قوم دیگر ودر کلام حذف اختصار ست ای من روح الله
ومن عذابه چنانکه گفت - تاتي بالرحمة وبالعذاب - می آرد گاہے رحمت را وگاہے عذاب را وچون آمدن باد بتقدیر
وارادت اوست - فلا تسبوها - پس دشنام مکنید آن را - وسلوا الله من خيرها وعوذوا به من شرها - وسوال کنید خدا را
از نیکی باد وپناه جوئید بخدا از بدی وے یعنی نمی باید که راضی باشند بقضا وقدر الهی اگر بنسبت بوے بد باشد ولیکن
از خدا نیکی خواهد باقی از حاکم ست هر چه میخواهد میکند ومیدهد - رواه الشافعي وابو داود وابن ماجة والبيهقي في الدعوات الكبير
وعن ابن عباس - ان رجلا لعن الريح عند النبي صلى الله عليه وسلم - مردے لعنت ونفرین کرد وبد گفت ودشنام داد
باد را واظهار کراهت کرد از وے - فقال لا تلعنوا الريح - پس گفت آنحضرت لعنت مکنید باد را - فانها مامورة - زیرا که باد نیز
با امر کرده شده است ومستحق لعن نیست - وانه من لعن شيئا ليس له باهل رجعت اللعنة عليه - وبدرستی که کسے که لعنت کند چیزے را که
نیست آن چیز لعنت را سزاوار باز میگردد لعنت بران کس - رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب - وعن ابي بن كعب
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الريح - دشنام مکنید باد را - فاذا رايتم ما تكرهون فقولوا - پس چون ببینید باد را
که ناخوش میدارید شما پس بگوئید - اللهم انا نسالك من خير هذه الريح - خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد - وخير ما فيها -
ونیکی چیزے که در وے ست - وخير ما امرت به - ونیکی چیزے که امر کرده شده است این باد بدان چیز - ونعوذ بك من شر هذه الريح
وشر ما فيها وشر ما امرت به - رواه الترمذي - وعن ابن عباس - قال ما هبت ريح قط الا جثا النبي صلى الله عليه وسلم على
ركبتيه - گفت ابن عباس نوزید باد وے هرگز مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانو خود - وقال - وگفت - اللهم اجعلها
رحمة ولا تجعلها عذابا - خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت ومگردان او را مادهٔ عذاب - اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا -
خداوندا بگردان او را رياح ومگردان او را ريح - قال ابن عباس في كتاب الله تعالى - گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع
شده است - انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا - بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت - وارسلنا عليهم الريح العقيم - وفرستادیم
بر ایشان باد نازاینده که بارور نمیگرداند درختان را - وارسلنا الرياح لواقح - وفرستادیم بادها را آبستنی کنندگان درختان را بسبب
بارور می شوند - وان يرسل الرياح مبشرات - واز آیات الهی ست که میفرستد بادها را بشارت دهندگان بباران - رواه الشافعي

باب عیادة المریض وثواب المرض

- عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم نیز آمده مشتق
از عود ست بمعنی رجوع چه بیمار پرسی رجوع میکند بسوے بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است

الفصل الاول

- عن ابی موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطعموا الجائع - طعام دهید گرسنه را
وطعام دادن گرسنه را سنت ست اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض ست اگر باضطرار کشیده و فرض کفایه اگر متعین نگردد و یکے
و فرض عین اگر متعین گردد - وعودوا المريض - و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت ست اگر کسے باشد که متعهد بیمار گردد و واجب ست
اگر متعهد نبود و عود بضم عین و سکون واو - وفکوا العانی - و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق حبس کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بقید
یعنی بندی باسے او و فکوا بضم فا و تشدید کاف از فک بمعنی جدا کردن دو چیز باهم در پیوسته از یکدیگر - رواه البخاری - وعن ابی هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم خمس - حق مسلمان بر مسلمان پنج ست - رد السلام - جواب سلام دادن و سلام
دادن نیز از حقوق اسلام ست چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بذکر بجهت اهتمام ست که فرض ست بر وجه کفایت - وعيادة المريض
و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام ست نه حق صحبت و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت ست
و لهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام آن را در حقوق اسلام یاد کرده و اول مساعدت
بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه بمنزلت اصحاب یکدیگر بوده اند - واتباع الجنائز - و پس روی کردن
جنازه ها و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل این ست و فرض کفایت ست و ذکر اتباع بجهت اهتمام ست
و اشارت بآنکه می باید که تبعیت کند بعد از نماز و پس روی کند بهر قدر که تواند و تا وقت دفن افضل ست - واجابة الدعوة -
و قبول کردن خواندن بطعام اگر بے منکر از ملاهی و مناهی در آن جا نباشد و امام غزالی گفته علما گفته که بجهت مفاخرت و مباهات باشد
نیز نرود یا بسبب نام و آوازه بساز نیز مانع از اجابت دعوت ست و سلف مکروه می داشته اند آن را - وتشميت العاطس -
پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه بگوید عاطس الحمد لله و تشمیت بشین معجمه و بمهمله اول صحیح تر
و مشتق ست از شمت مشتق ست شوامت بمعنی قوائم دابه و گویا دعا ست مر عاطس را بثبات قائم بر جسم و صحت یا از شماتت
بمعنی شاد شدن ببلاے دشمن گویا دعا ست بازالت شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت بمعنی هدی و سیرت نیکو و تشمیت
سنت عین ست بر واحد و سنت کفایت ست بر جمع و کلام بر وے در باب العطاس والتثاؤب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله
متفق علیه - وعنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم ست - حق مسلمان بر مسلمان شش ست - قيل ما هن -
گفته شد چه چیز ست و کدام ست آن شش - يا رسول الله قال اذا لقيته فسلم عليه - گفت چون پیش آئی مسلمان را پس
سلام کن بر وے و رد سلام لازم آن ست و در حدیث اول رد سلام گفت اکتفا کرد بوے از ذکر سلام - واذا دعاك فاجبه
و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را - واذا استنصحك فانصح له - و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را و نصیحت
در لغت خالص ست مستعمل ناصح یعنی خالص از شوب باطل و مراد اینجا خیر خواهی و حق گزاری مسلمانان ست و این سنت ست

نوزد استنصاح وادب — واذا عطس فحمد اللہ فشمتہ — وچون عطسہ زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را یرحمک اللہ
بگو — واذا مرض فعدہ — وچون بیمار شود پس عیادت کن او را — واذا مات فاتبعہ — وچون بمیرد پس پیروی کن جنازہ او را بعد از
نماز گزاردن بروے نصیحت درین حدیث زیادہ کردہ مراد حصر نیست حقوق مسلمانی بسیار است ودر ہر مقام چیزے ازان
بیان کردہ تواند کہ نزول وحی بران بتدریج باشد۔ رواہ مسلم — وعن البراء بن عازب — قال امرنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بسبع ونہانا عن سبع — امر کرد ما را آنحضرت بہفت چیز ونہی کرد ما را از ہفت چیز — امرنا بعیادۃ المریض واتباع الجنائز وتشمیت
العاطس ورد السلام واجابۃ الداعی — معانی این پنج لفظ معلوم شد — وابرار المقسم — وامر کرد ما را براست گردانیدن سوگند
خورندہ را ومقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففہ وابرار القسم بفتح قاف وسین بمعنی سوگند نیز روایت است یعنی سوگند
خوردہ بفعل تو کہ این کار را البتہ خواہی کرد پس باید کہ بکنی تو آن را تا سوگند وے راست گردد وحانث نشود یا سوگند خورد بر
فعل خود کہ البتہ این کار بکنم پس باید کہ سعی کنی در تیسیر وتحصیل این کار وبہم رسانیدن اسباب آن وبعض گفتہ اند کہ
معنی آن است کہ اگر یکے دیگرے را سوگند دہد وبگوید بخدا سوگند بر تو کہ این کار بکن مستحب است بروے کہ بکند بجہت تعظیم اسم
پروردگار تعالے اگرچہ لازم نیست ودر دو صورت سابق بجہت بجا آوردن مسلمان است از معصیت گذشتہ است —
ونصر المظلوم — وامر کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسے کہ بروے ستمے رفتہ است مسلمان باشد یا کافر ذمی ومستامن —
ونہانا عن خاتم الذہب — ونہی کرد ما را از انگشتری طلا — وعن الحریر — واز پوشیدن جامہ ابریشمی — والاستبرق والدیباج
بکسر دال واز پوشیدن استبرق ودیباج ودر صراح گفتہ استبرق دیباے سطبر ودیباج فارسی معرب دیبا واین ہمہ
اقسام حریر است — والمیثرۃ الحمراء — ونہی کرد ما را از میثرہ سرخ ومیثرہ بکسر میم وسکون یا وفتح ثاء مثلثہ فراش صغیر پر کردہ شدہ
بپنبہ کہ بر زین بنہند وبروے نشینند وآن را نمدزین گویند واین از عادات عجم است کہ بجہت تکبر ورعونت از حریر ودیباج آن
بسازند وتقیید بحمراء نظر دران است کہ اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر بقصد رعونت بجہت تنعم وآسودگی بود نیز
حرام نیست — والقسی — ونہی کرد از قسی بفتح قاف وتشدید سین مہملہ نام جامہ منسوب بقس کہ قریہ ایست از مصر از کتان
مخلوط بحریر وبعضے گفتہ اند قسے یعنی قزی نسبت بقز یعنی ابریشم وزاے را بسین بدل میکنند وذکر این ثیاب واحکام
آن در کتاب اللباس بتفصیل بیاید — وآنیۃ الفضۃ — ونہی کرد از آوندہاے نقرہ — وفی روایۃ عن الشرب فی الفضۃ — ودر
روایتے آمدہ کہ نہی کرد از نوشیدن در آوند نقرہ وخوردن نیز ہمین حکم دارد — فانہ من شرب فیہا فی الدنیا لم یشرب فیہا
فی الآخرۃ — پس بدرستی کہ شان این است کہ کسے کہ بنوشد در آوند نقرہ در دنیا ننوشد دران در آخرت واین محروم گردانیدہ شود
ازان ہمیشہ یا مدت طویل بجہت معاقبت برین خطیئہ وآنیۂ ذہب نیز ہمین حکم دارد وتخصیص نقرہ بجہت جریان عادت است
بشرب دران یا این چون اولی است حرمت ذہب بطریق اولے خواہد بود واین منہیات مذکورہ مخصوص بمردان است
الا آنیۂ فضہ کہ حرام است بر مردان وبر زنان — متفق علیہ — وعن ثوبان — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع۔ بدرستی که مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه می باشد
در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت، و خرفه بضم خا و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه نیز بفتح
میم و کسر را و فتح آن بستان، و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی بعضی گویند بیابان دو رسته نخیل آید و طیبی
گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است و طریق
که موصل است بدان فافهم۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت
فلم تعدنی۔ بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس بپرسیدن نکردی مرا۔ قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین
گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از بیماری۔ قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده۔ گوید پروردگار
تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیمار شد پس نه پرسیدی او را۔ اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده۔ آیا ندانستی
تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی۔ یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی
میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا۔ قال یا رب کیف اطعمک وانت
رب العالمین۔ گوید آدمی ای پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار عالمیانی و پاک و منزهی از گرسنگی و از خوردن
قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه۔ گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که اگر طعام طلبید از تو بنده من فلان
پس طعام ندادی تو او را۔ اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی۔ آیا ندانستی که اگر طعام میدادی تو آن بنده را
می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام را نزد من۔ قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی۔ میگوید پروردگار تعالی روز قیامت
ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا۔ قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین۔ گوید آدمی چگونه آب دهم ترا
و تو رب عالمینی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج به آب۔ قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه۔ گوید وی تعالی آب طلبید
از تو بنده من فلان پس آب ندادی تو او را۔ اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی۔ آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را
می یافتی جزای آن را نزد من، و در بعضی نسخ اما علمت انک چنانکه در قرائن دیگر است، و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است
پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت می یافتی جزای آن را
نزد من، و در لفظ این عبارت مبالغه است در فضیلت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی، و این خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است

مثنوی
آمد از حق سوی موسی این عتیب ؛ کای طلوع نور تو کرده ز جیب ؛ مشرقت کردم ز نور ایزدی ؛ من حقم رنجور گشتم نامدی
گفت سبحانا که پاکی از زیان ؛ این چه رمز است این بکن یا رب بیان ؛ باز فرمودش که من رنجور چم ؛ چون نپرسیدی تو از روی کرم
گفت یا رب نیست نقصانی ترا ؛ عقل گم شد این گره را برگشا ؛ گفت آری بنده خاص گزین ؛ گشت رنجور او منم نیکو ببین ؛ هست رنجوریش
رنجوری من ؛ هست معذوریش معذوری من ؛ هر که خواهد همنشینی با خدا ؛ گو نشیند در حضور اولیا ؛ رواه مسلم۔ وعن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعوده۔ روایت است از ابن عباس که آنحضرت درآمد بر اعرابی در حالیکه عیادت میکند

اورا۔ وکان اذا دخل علی مریض یعودہ۔ وبود عادت شریف آنحضرت کہ چون می درآمد بر مریضی کہ عیادت میکرد اورا۔ قال لہ۔ میگفت آنحضرت مر آن مریض را لا باس طہور ان شاء اللہ۔ نیست باک یعنی غم مخورید و اندیشہ مکنید مباش باکہ چہ می یابی از درد و سختی بیماری زیرا کہ این پاک کنندہ است گناہان را و دور کنندہ است آنہا را الکفہ فیہ۔ صلاح کنندہ است مر بدن را نیز از اخلاط ردیہ واجزاے کثیفہ۔ فقال لہ لا باس طہور ان شاء اللہ۔ پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را ہمین کلمہ۔ قال۔ گفت اعرابی کلا۔ نہ این چنین است۔ بل ہی حمی تفور۔ بلکہ تپی است کہ میجوشد چنانکہ دیگ میجوشد و فوران جوشیدن دیگ۔ علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال۔ تزیرہ القبور۔ زیارت میکناند این تپ آن پیر را گورہا را۔ فقال النبی۔ پس گفت نبی صلی اللہ علیہ وسلم فنعم اذن۔ پس آرے ہمچنین باشد اکنون کہ تو ہمچو میگوئی بغضب کہ از آن حضرت بہ دے کہ با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براہ کفران نعمت رفت و احتمال دارد کہ آن بیمار کافر بود اما گفتہ اند کہ ظاہر آن است کہ از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از شدت وجع آن بے طاقتی کردہ بتابی نمود و با وجود آن مخالفت کرد و در صحیح کہ مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد اورا انتقال بد و شوم کہ بنفس خود کرد و رواہ البخاری۔

وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحہ بیمینہ۔ بود آنحضرت کہ چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آنحضرت آن آدمی را بدست راست خود یعنی میسود اورا بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آید و شاکی و مشتکی میگویند درد ناک را کہ درد وی بسیار شدہ باشد و اصل معنی را جع بشکایت است بمعنی گلہ کردن۔ ثم قال پس میگفت آنحضرت و می خواند این دعا را۔ اذہب الباس رب الناس۔ ببر این درد را اے پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن آمدہ۔ واشف انت الشافی۔ و شفا ده تو شفا دہندہ۔ لا شفاء الا شفاؤک۔ نیست شفا مگر شفاے تو۔ شفاء لا یغادر سقما۔ شفائیکہ نگذارد ہیچ بیماری را و سقم بفتحتین و بضم و سکون ہر دو لغت است مثل حزن و حزن در روایت اکثر بفتحتین است۔ متفق علیہ۔ **وعنہا** قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منہ۔ بود وقتیکہ شکایت میکرد آدمی چیزے را یا عضو و جزوے را از خود۔ او کانت بہ قرحۃ او جرح۔ یا می بود بآدمی ریشے یا خستگی کذا فی الصراح و گفتہ اند کہ مراد بقرح بفتح قاف و سکون راچیزے کہ بیرون می آید از اعضا ہمچو دمل و مانند آن و بجرح آنچہ میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحہ بضم قاف و فتح ہر دو آمدہ۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم باصبعہ۔ میگشت آنحضرت در جاے کہ بیمار راند بانگشت را بجاے و در گفتہ است نووی کہ میگرفت آن حضرت آب دہن مبارک خود را بر انگشت خود و می نہاد آنرا بر خاک پس از آن می نہاد انگشت خاک آلودہ را بر جاے درد و مسح میکرد آن را باآن و میگفت بسم اللہ۔ بنام خدا۔ تربۃ ارضنا بریقۃ بعضنا۔ خاک زمین ما آمیختہ باب دہن بعضے از ما۔ لیشفی سقیمنا۔ کردیم این فعل را تا شفا یابد بیمار ما۔ باذن ربنا۔ بدستوری پروردگار ما و امر وے و این سرے است از اسرار و علاج قرح و جروح آنچہ میرسد در نمی یابد آن را عقول و افہام و در رقیہ ہا و افسون ہا آثار عجیبہ است کہ ظاہر نمی گردد اسرار آن و مر افعال آنحضرت را اسرار غامضہ است کہ موکول بعلم اوست و افہام و عقول قاصرہ ما را ادراک آن راہ نیست و گرفتاران

تنگناے طبیعت ونفاست خواہند کہ طلب حقائق آن کنند ودست و پا نزنند و بدان راہ نیابند وازانچہ درینمقام گفتہ اند یکے آن ہست کہ قاضی بیضاوی میگوید کہ یکے از گرفتاران این شبہت گفتہ کہ تحقیق گواہی داوہ است سباحت طبیہ کہ آب دہن را تاثیرے ہست در نضج وتبدیل مزاج وتراب وطن را نیز تاثیرے ہست در حفظ مزاج اصلی حتی گفتہ اند مسافر را باید کہ خاک از جاے وطن خود با خود بردارد وپارہ ازان در ظرف آب بنہد وازان آب بخورد تا ایمن شود از تغیر مزاج وتوربشتی گفتہ کہ آنچہ سبقت یافتہ بفہم در تاویل این حدیث آن ہست کہ تربت ارض اشارت است بفطرت آدم وریقہ بعضنا نطفہ کہ پیدا میگردد بوے آدمی پس گو یا تضرع وزاری میکنند بزبان حال قال کہ پروردگارا تو فی کہ ابداع کردی اصل اول را از خاک وبعد ازان پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسان ہست بر تو شفا دادن کسیکہ شان وے این ہست انتہی وبعضے از شارحان گفتہ اند کہ مراد بارض مدینہ است کہ ثابت شدہ است مر آن را خاصیت در شفا وبعضے مراد بعض ذات کریم اوست صلعم واین وجہ اخیر توجیہ دارد ونزدیک ہست وحقیقت حال ہمان ہست کہ گفتہ شد واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔

وعنہا۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسہ بالمعوذات ومسح عنہ بیدہ۔ عائشہ گفت بود آنحضرت وقتے کہ بیمار می شد میدمید بر بدن مبارک خود معوذات وکسر واو مشددہ کہ مراد بدان معوذتین ہست ودو سورہ آخر قرآن یا با سورہ قل ہو اللہ احد وقل یا ایہا الکافرون یا با آیات قرآنی ہست کہ متضمن معنی تعوذ ولجا اند ودور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را میمالید بر بدن تا آنجا کہ میرسید و میگذرانید بر وے۔ فلما اشتکی وجعہ الذی توفی فیہ۔ پس ہر گاہ کہ بیمار شد آنحضرت بآن درد کہ وفات یافت در ان۔ کنت انفث علیہ بالمعوذات التی کان ینفث۔ بودم من کہ میدمیدم بر وے معوذات کہ میدمید بر خود۔ وامسح بید النبی۔ ومسح میکردم ومی مالیدم بدست پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ باین طور کہ میخواندم ودستہاے آنحضرت را میگرفتم ودر وے میدمیدم و بر چہرہ ودست وے بمالیدم برای مسح میکردم۔ متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم قالت کان اذا مرض احد من اہل بیتہ نفث علیہ بالمعوذات۔ گفت عائشہ بود آنحضرت چون بیمار میشد یکے از مردمان خانہ وے میدمید بر وے معوذات را۔

وعن عثمان بن ابی العاص صحابی ہست عامل گردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کردہ از وے حسن بصری وابن المسیب وغیر ایشان۔ انہ شکی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجعا یجدہ فی جسدہ۔ روایت ہست از عثمان کہ شکایت کرد نزد آنحضرت درد را کہ می یافت آن را در تن خود۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ضع یدک علی الذی یالم من جسدک۔ بنہ دست خود را بر آنجاے کہ درد میکند از تن تو۔ وقل۔ وبگو۔ بسم اللہ ثلثا۔ سہ بار۔ وقل سبع مرات۔ وبگو ہفت بار۔ اعوذ بعزة اللہ وقدرتہ من شر ما اجد واحاذر۔ پناہ میجویم بغلبہ وبزرگی خداے تعالے وتوانائی وے از بدی چیزے کہ می یابم از درد ودر حال ومی ترسم از زیادت وسرایت آن در مآل۔ قال۔ گفت عثمان۔ ففعلت فاذہب اللہ ما کان بی۔ پس کردم آنچہ فرمودہ بود آنحضرت پس ببرد خداے تعالے آنچہ بود مرا از درد۔ رواہ مسلم۔

وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا محمد اشتکیت۔ روایت ہست از ابی سعید خدری کہ جبرئیل آمد آنحضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد بیمار شدی۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت نعم آرے بیمار شدم۔ قال۔ گفت جبرئیل وخواند این دعا را

علاج آنحضرت - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - من کل شیء یؤذیک - از هر چیزی که رنج دهد و آزار کند ترا - من شر کل
نفس او عین حاسد - از بدی هر ذات - او عین حاسد - و از شر هر چشم حاسد و کلمه او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد - الله یشفیک
خدا شفا دهد ترا - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - رواه مسلم - **وعن ابن عباس** - قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما و عن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که
میفرمود اعیذکما بکلمات الله التامة - در پناه میکنم شما را بکلمات خدا که تام اند و نقصان را بدیشان راه نیست عز و جل آنها را نسبت و مراد بکلمات
یا معلومات الهی است تعالی یا اسماء و صفات او یا کتب منزله - من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد
و هر سرکش است که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - و هامة - و از هر جانور زهردار چنانچه مار و آنچه
نکشنده آن را سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبند بر زمین و قصد آدمیان کنند
مثل حشرات نیز هوام گویند - ومن کل عین لامة - و از هر چشم بد و ملم که فرود آید بر آدمی و برساند او را
مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشمی که زیان رساند - و یقول ان اباکما
کان یعوذ بهما اسمعیل و اسحق - و میگفت آن حضرت خطاب با ایشان کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است
تعوذ می کرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را - رواه البخاری - و در روی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد
و هی فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة - و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع بدو
که مذکور می اند باید و جای استعاذه و سید این تکلف است و اینها گفته اند که ظاهر آن است که این سهو قلم است والله اعلم
وعن ابی هریرة رض - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه - کسی که خواهد خدای تعالی
بآن کس نیکی را گرفته می شود یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت
ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی عین لطف نیز می باشد اگر صبر ورزد و در راضی
گردد و آن عین لطف است و اگر جزع و فزع و تضجر کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش طبیعت آدمی که برسد
و یکی را و لفظ یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت شده چنانچه در ترجمه اشارت بدو کرده شد
رواه البخاری - **وعنه وعن ابی سعید** عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب - نمی رسد مسلمان را از رنج
و تعب و مشقت و درماندگی - ولا وصب - و نه بیماری دوامی پیش گویند درد و بیماری دائم - ولا هم - و نه اندوه که از آینده
میرسد او را - ولا حزن - و نه غم و اندوه که از گذشته رسد - ولا اذی - و نه آزار و رنجش - ولا غم - و نه اندوه که دل را
پوشاند و گفته اند معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آن است که هم در مستقبل
می باشد چنانکه گذشت و مشقت و پیش دارد و غم آن است که در ماضی بوده و مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است
اگر چه این تمیز کی و سببه نوعی بر دل افتاده است که وصف ... دل را و بالجمله هر چه بمسلمان از غم و مشقت و آزار رسد

حتى الشوكة يشاكها - تا آنكه خارے كه خلانيده شود آدمى آن را - الا كفر الله بها من خطاياه - مگر آنكه محو كند [illegible]
خداے تعالی باین مذكورات از مصائب چیزے از گناهان مسلمانان كه صغائر باشند كذا قالوا - متفق عليه -
وعن عبد الله بن مسعود قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم وهو يوعك - گفت ابن مسعود درآمدم بر آنحضرت و حال آنكه
وے تپ زده شده بود و وعك حرارت تپ و تیزی آن است [illegible] - پس سودم آنحضرت را بدست خود - فقلت
يا رسول الله انك لتوعك وعكا شديدا - بدرستیكه تو هر آئینه تپ زده میشوی تپ زده شدن سخت - فقال النبي - پس گفت پیغمبر
صلى الله عليه وسلم اجل انى اوعك كما يوعك رجلان منكم - آرے من تپ زده میشوم چنانكه تپ زده میشوند دو مرد از شما - قال
فقلت ذلك ان لك اجرين - ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آن است
كه مر ترا دو اجر است بر یك عمل و مضاعف است اجر و ثواب تو - فقال اجل - پس گفت آنحضرت آرے بسبب این است -
ثم قال ما من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه - پس گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمان كه برسد وے را آزارے از بیماری یا چیزے كه
جز بیماری ست - الا حط الله به سيأته كما تحط الشجرة ورقها - مگر آنكه فرو مے افگند خداے تعالی بدو بدیهاے او را چنانكه فرو مى‌افگند
درخت برگهاے خود را - متفق عليه - وعن عائشة رضي الله عنها قالت ما رأيت احدا الوجع عليه اشد من رسول الله
ندیدم من هیچ یكے را كه درد بر وے سخت تر بود از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم - از جهت صفائی جوهر و قوت حواس
و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حكمتهاے دیگر ست كه جز علام الغیوب آن را نداند - متفق عليه - وعنها قالت
مات النبي صلى الله عليه وسلم بين حاقنتي وذاقنتي - گفت عائشه رحلت كرد آنحضرت میان سینه من و ما فوق آن كه در میان
چنبر گردن و كتف و ذاقنه طرف حلقوم كه زیر ذقن است یعنی تكیه كرده بود بر من و متصل بود بمن - شدت موت وے را - فلا اكره
شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي - پس مكروه نمیدانم سختی مرگ را برائے هیچ یكے هرگز بعد از پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - پوشیده نماند
كه شدت موت كه نسبت بآن حضرت صلى الله عليه وسلم بود مناسب بلند مقام اوست و متبادر در زبان چنان می‌آید
كه آنحضرت را اصلا كلفتے در موت نمی بود و غایت شدت آن بود كه حرارتے بود و آب بر روے مبارك می پاشید
و میفرمود ان للموت سكرات چنانكه در فصل ثانی بیاید - رواه البخاري - وعن كعب بن مالك قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم مثل المؤمن كمثل الخامة من الزرع تفيئها الرياح - قصه و حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از كشت است
كه مائل و راجع میگردانند آن را بادها و خامه بخاے معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و تر و نرم یعنی بفتح فا و كسر یاے مشدده و همزه
تصرعها مرة وتعدلها مرة اخرى - مى‌افگند و مى‌اندازد بادها آن را یكبار و راست و برابر میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان
گاهے مى‌اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهے راست و درست میگرداند صحت و تندرستی - حتى ياتيه اجله - تا آنكه آید
او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او - ومثل المنافق كمثل الارزة المجذية - و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است كه محكم و
ثابت و برپاست - التي لا يصيبها شيء - آن درخت كه نمیرسد آن را چیزے از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سكون را [illegible]

روایت وابو عبید ۔ گفته که وے آرزه ہست بہ و کسر را و نقیح آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ ویسے در زمین و مجذیہ بضم میم
وسکون جیم وکسر ذال معجمه و جذیہ یکسر بیخ درخت را گویند یعنی بیکون انجعافہا مرۃ واحدۃ ۔ تا آنکه می باشد افتادن آن درخت
بزمین یکبارگی و منافق ہمیشه توانا و تندرست ست بے رنجے و بیماری ناگاه یکبارگی می افتد و می میرد ۔ متفق علیه ۔ وعن ابی ہریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الزرع لاتزال الریح تمیله ۔ حال مومن ہمچو حال کشت ست که ہمیشه
باد مائل میگرداند و می جنباند آن را ۔ ولا یزال المومن یصیبه البلاء ۔ و ہمیشه ہست مومن که میرسد ورا بلا ۔ ومثل المنافق
کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصد ۔ و حال منافق ہمچو حال درخت صنوبر ست که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود
ہو بیده نگردد ۔ متفق علیه ۔ وعن جابر ۔ قال دخل رسول الله ۔ گفت جابر در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی ام السائب ۔ برام سائب که صحابیه ہست و آنحضرت بعیادت وے می آمد در خانه او در آمد ۔ فقال مالک
تزفزفین ۔ پس گفت آنحضرت با ام السائب که ترا چه شده ہست که می لرزی تزفزفین ماخوذ ہست از زفیف
الطائر وقتے که فراخ میکند پر و بال وے خود را و بجنباند برائے پرانیدن و آمده ہست ۔ قالت الحمی لا بارک الله فیها ۔
گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب ہست برکت نکند خداے در وے و تحقیق بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن ۔
فقال ۔ پس گفت آنحضرت ۔ لا تسبی الحمی فانها تذہب خطایا بنی آدم ۔ و دشنام مکن تب لرزه را که بدرستیکه تپ می برد گناہان
فرزندان آدم را ۔ کما یذہب الکیر خبث الحدید ۔ چنانکه می برد دمه آہنگر ے چرک و پلیدی آہن را ۔ رواه مسلم ۔ وعن ابی موسی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له مثل ما کان یعمل مقیما صحیحا ۔ وقتے که بیمار میشود بنده یا سفر میکند
چیزے از عبادات و اوراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد و نوشته میشود برائے آن بنده آنچه بود که عمل میکرد
در حالے که مقیم و تندرست بود ۔ رواه البخاری ۔ وعن انس ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شہادة
لکل مسلم ۔ طاعون سبب شہادت ہر مسلمان ست یعنی ہر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شہید مرده باشد در حق اجر و ثواب
متفق علیه ۔ خلیل گفته ہست که طاعون وبا ست و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبائے که فاسد میگردد بوی ہوا پس فاسد میگردد بوی مزاجها و بدنها
و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفاے روح میکند تشبیه کرده اند بطاعون از جہت سرعت قتل وے
و در قاموس طاعون و وبا را یکی تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بورم مولم سیاه سوزنده زہردار و بانچه می آید در
بعض اعضاے بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میگرداند گرد خود را و گاہے سبز و سرخ می باشد
و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده ہست گریختن از ان و بیرون رفتن از شہرے که واقع شده باشد در ان
نہی کرده و صبر نموده تشبیه بفرار از صف داده و صابران شہادت حکم کرده مراد وبا و موت عام و مرض عام ست
مخصوص بانچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لہذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شده و اگرچه بلفظ طاعون نیز واقع
شده تا معلوم شود که جا ست و غلط کرده ہر که طاعون را بمصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر قضای بعضی

محمول باشد بر فردے از وبا خواهد بود مخصوص بان و این قائل آن احادیث را که در وے لفظ وبا واقع شده عام و
چه جواب گفت نسأل الله العافیة - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان
پنج قسم اند - المطعون - یکے آنکه بعلت طاعون مرده و به صبر آن جان سپرده - والمبطون - دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا
وانتفاخ البطن جان داده و بعضے مطلق علت بطن را از درد و حمله و غیر آن مراد داشته و بعضے گفته اند که مراد به مبطون کسے است
که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوے گرسنه باشد که بعلت گرسنگی
چه بسبب فقر و مجاهده جان داده والله اعلم - والغریق - سوم آنکه در آب غرق شده بسبب شکستن کشتی و جز آن نه آنکه بعمد آنجا انداخته
نفس در تهلکه کرده - وصاحب الهدم - چهارم آنکه در زیر دیوارے و بنائے که افتاد مرده باشد و اند کرده بهدم بسکون دال بر این
کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنائے افتاده و بهدم بکسر دال هست بهدم - والشهید فی سبیل الله - پنجم کشته شده در راه خدا
در جنگ برائے دین و آنکه بظلم کشته شده بے جنگ داخل وے است و شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم او نیند
و شریک اند در اجر و ثواب لهذا اطلاق اسم شهید بر وے کرد و گفت الشهید فی سبیل الله بقید فی سبیل الله و مانند این یعنی دیگران قسم که مشهور و
متعارف است باسم شهید فافهم - متفق علیه - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن الطاعون - گفت عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن - فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء -
پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون عذابی است که میفرستاد آن را پروردگار تعالی بر هر که خواهد از امم سابقه و لاحقه -
فان الله جعله رحمة للمؤمنین - و خبر داد که خدائے تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را که صبر کنند
و شکر نمایند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود - ولیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا - نیست هیچ کس
که واقع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالے که صبر کننده و چشم دارنده است مر اجر و ثواب را - یعلم انه لا یصیبه
الا ما کتب الله له - در حالے که میداند و یقین میدارد که نمیرسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدا تعالی
برائے او - الا کان له مثل اجر شهید - مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید - رواه البخاری - وعن اسامة بن زید
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل - طاعون عذابی است که فرستاده
شده است بر گروهی از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زاء عذاب و گاهی برائے پلیدی اطلاق کنند -
او علی من کان قبلکم - یا بر کسانے که بودند پیش از شما شک راوی است علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من کان قبلکم -
فاذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه - پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری غیر شهری که شما در آنجا اید پس قدوم
نیارید و در آن زمین در نروید و در آن و لا تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بضم تا
و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القائے نفس در تهلکه لازم نیاید - واذا وقع بارض وانتم بها
فلا تخرجوا فرارا منه - و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال آنکه شما در ان زمین باشید پس بیرون نیائید بسبب گریختن

شرح السنة - وعن جابر بن عتیک - بروزن کریم انصاری معاوی ست منسوب بمعاویه که یکے از اجداد او بوده
حاضر شده بدر و مشاهدے را که بعد از وے ست و در تقریب گفته صحابی جلیل ست وخلافت کرده شده در شهود وے
بدر را - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله - شهادت هفت قسم ست
بجز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل شهادت ست از ان - المطعون شهید - آنکه مرد بطاعون شهید ست - والغریق
شهید وصاحب ذات الجنب شهید - و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهورست و آن قسمے ورم ست که حادث
میگردد در داخل پهلو و با سعال و تپ و نشان تنگی نفس و تپ لازم ست و او را اقسام و احکام و اسباب و علامات ست که در کتب
طب مذکور ست و در شرح سفر السعادة مجملی از ان ذکر کرده شده ست - والمبطون شهید - معنی مبطون معلوم شده - وصاحب
الحریق شهید - و خداوند آتش که ناگهان در آتش افتد بمیرد - والذی یموت تحت الهدم شهید - و آنکه بمیرد زیر بناے
افتاده که بیفتد بر وے و سابقاً فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شده و اینجا بفتح مناسب تر ست - والمرأة
تموت بجمع شهید - و زنے که بمیرد بجمع بضم جیم و بعضے بکسر جیم گفته اند و سکون میم یعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد زن و ولادت
بیرون نیامده ولد وے و آنکه بعضے ولادت بمیرد نیز بیچ حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند بکر زیرا که بکارت مجموع ست
در وے مثل ولد و در حدیث دیگر آمده ست و هر زنے که بجمع مرده بمیرد و نشر خبرے او را در آید فرشته - رواه مالک
وابوداود والنسائی - وعن سعد - قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رض
که پرسیده شد آنحضرت - ای الناس اشد بلاء - کدام از آدمیان سخت تر ست از روے بلا و آزمایش - قال الانبیاء ثم
الامثل فالامثل - گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس هرکه فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت
مراتب درجات - یبتلی الرجل علی حسب دینه - مبتلا گردانیده میشود مرد براندازه دین وے - فان کان فی دینه صلبا -
پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت - اشتد بلاؤه - سخت میشود بلاے وے زیرا که وے صاحب یقین ست
پس صبر میکند بران و سبب اندکه مبتلی حق ست در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وے و قوی میگردد محبت وے
و تکفیر میگردد سیئات وے و بلند میگردد درجات وے - وان کان فی دینه رقة - و اگر باشد در دین وے نرمی و تنگی -
هون علیه - آسان و سبک کرده میشود بر وے تا بے صبری نکند و بیرون نیاید از دین از جهت عدم قوت ایمان
و یقین پس تالیف قلب میکند نعمت و قبول وے - فما زال کذلک - پس همیشه است مرد مؤمن همچنین حال حتی
یمشی علی الارض ما له ذنب - تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهے بیان حال مرد ست که صلب ست
در دین - رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن عائشة - قالت ما اغبط احدا بهون موت - بعد الذی رأیت
من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکے را بآسانی و سبکی مردن بعد از انچه دیدم از
سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین رشک میبردم بر هرکه بآسانی می مرد و بعد ازانکه دیدم سختی موت پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم - و مگر رشک برکسے که بآسانی موت میرد و اعتقاد کرده که خیریت در سختی موت ست نه آسانی - رواه الترمذی
والنسائی و بیان سختی در حدیث آینده بیاید - و عنها - قالت رأیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده
قدح فیه ماء - گفت عائشه دیدم آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت در حالت موت بود و نزد وے قدحے بود که در و
آب ست - وهو یدخل یده فی القدح - و آنحضرت می آورد دست خود را در قدح - ثم یمسح وجهه - پس مسح میکرد روی
مبارک خود را و از قدح می برآورد و آب را بر روے از جهت حرارتے که می یافت - ثم یقول - پس میگفت - اللهم اعنّی علی غمرات
الموت - خداوندا یاری ده مرا بر حالتهاے سخت مرگ - او علی سکرات الموت - یا گفت یاری ده بر سکرات موت - غمرات و غمی
و سکرات جمع سکره بسکون کاف این نیز بمعنی سختی و شدت و بے هوشی ست و شاید بمعنی خفه کردن آید - رواه الترمذی و
ابن ماجه - و شیخ ناجل اکرم ابو محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
وجوه متعدده ابراز نموده یکے آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس تالم بیشتر بود و دریافت اثر آن اکثر بود
چنانکه فرموده انی لأوعک کما یوعک رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسد لطیف وے و تعشق وے بوے اقوی
و اوفی بود پس تالم وے بمفارقت وے بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه ایست که چون بینند که نقل روح پاک
وے باین صورت سخت آسان گردد بهر یکے حال نفس وے دیگر آنکه حقیقت شریف وے جامع جمیع اکوان بود پس
فراق روح وے از جسد شریف گویا فراق تمامه ارواح ست از تمامه اجساد دیگر آنکه آنحضرت متولی امور مملکت الهیه با شهنشاه
درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوے مفوض بود که ایم دائره مملکت مربع تر از مملکت سلطنت وے
بود و عادت مستمره گماشتگان ست که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب مهمی و مهمے بحال شان
راه یابد که چه طور بیاید و شیخ ما شیخ عبد الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند
اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت ست دیگر آنکه نازل گردانیده شده بود
دران وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن وقت
و اتم و اکمل آن حالات بود و این سکرات مشابهت و افاضات بود که سبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت
سکرات و مجاهدات می نمود و این وجه از وجوه است و اوفق بمقام و حال شریف اوست و الله اعلم دیگر آنکه ادراک
و احساس بلقاے خاص مناسب آنچه نزد وے بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و مرتبت کاملیت
و عبودیت و حضرت قرب چنانچه فرموده اعلمکم بالله و اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان تر از این جهت ظاهر شده بود وے آنچه ظاهر شد
دیگر استطارت شوق بآن لقاے روحی طبیعت حاصل بود بر اسراع و اضطراب گویا منجر ست روح شریف وے که زود
برآید و بر وابستگی و صحبت آن قرب خاص متوجه گردد و بی تابی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت حالتے که
قوی میشد بوے اتصال و ظاهر میشد بوے سلطنت آن حال دیگر تعارف ارواح این عالم بذات شریف وے صلی الله علیه وسلم

بدرستی که بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه بلند یعنی مقدر کرده باشد الله تعالی برای وی و نرسد
که نتواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود - ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده مبتلا میگرداند خدای تعالی وی را در تن وی یا در مال وی
یا در اولاد وی - ثم صبره علی ذلک پس صبر میدهد وی را بران بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله تا آنکه میرساند وی را بآن منزلت که پیشی گرفته
بران یا مقدر شده از خدای تعالی یعنی آن منزلت که در گذشته مقرر شده بود از خدا - رواه احمد وابوداود - از اینجا معلوم میشود
که بلا و صبر کردن بر بلا مرتبه عظیم است برتر از طاعت و عبادات فی رسائل شیخ الامام ابی عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی رحمه الله قدس سره مذکور است
که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم بنفس خود آنچه تدبیر کرده بود مرا سبحانه
از حالت و مقدار این مدت و میان عبادت نافله من بیش مدت پیش گذشته یا نحو اگر گزیده میشد همین در وجود این علت بود اکثر مرا
عبادت شغلین می بود در این مدت کلهم از این دو نیکی میکرد را اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من
واقع شد بهمین قیاس من بآنکه آنچه اختیار کرد برای من دوگانه برای من اکثر است از روی شرف و اعظم از روی اجر و انفع از روی عاقبت
و آن علت و مرضی که تدبیر کرد و پیوند کرد تعالی برای من بیماری سخت حالی از شائبه عجب بود و نیست کار من حال که بلا را اختیار کرده و اختیار
سبب است و این مسئله را در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است - وعن عبدالله بن الشخیر
بکسر شین معجمه و تشدید خاء معجمه مکسوره و در آخر راء صحابی است در بصره نزول کرده - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل
بضم میم و کسر مثلثه مکسوره و مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد ابن آدم - آدمی زاد - والی جنبه تسع وتسعون منیة - و حال آنکه
بجانب پهلوی وی است یعنی نزدیک با وی و متصل با وی نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب مرگ و هلاک اند - ان اخطأته المنایا
وقع فی الهرم حتی یموت - اگر خطا میکند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه میمیرد یعنی آدمی مشمول
و محاط است به بلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از آنها و اگر از آنها خلاص یافت از آن می افتد در پیری که در وی بی دوا و بلا
بی منتهاست و در وی از مردن چاره نیست والهرم یا پیری - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن جابر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیامة حین یعطی اهل البلاء الثواب - دوست میدارند و آرزو میبرند اهل عافیت
که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این آرزو که - لو ان جلودهم کانت قرضت
فی الدنیا بالمقاریض - کاشکی پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها - رواه الترمذی وقال هذا
حدیث غریب - وعن عامر الرام بتخفیف رامی یعنی تیر انداز و عامر ابن الرام نیز میگویند و صحیح اول است صحابی است که
یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مروی است - قال ذکر رسول الله - گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الاسقام -
بیماری ها را - فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشد او را
خدای تعالی - کان کفارة لما مضی من ذنوبه - می باشد بیماری پوشنده هر چیزی را که گذشت از گناهان وی - وموعظة
له فیما یستقبل - و می باشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان - وان المنافق اذا مرض ثم اعفی - و بدرستیکه منافق چون

که بنده در مرض قریب‌تر است از درگاه حق و مبرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن
بیافت نفس و توجه بعالم غیب والله اعلم۔ رواه ابن ماجة۔ وعن ابن عباس۔ قال من السنة تخفیف الجلوس
وقلة الصخب فی العیادة عند المریض۔ گفت ابن عباس از سنت است سبکی کردن در نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در
عیادت مریض یا صخب بصاد مهمله و خاء معجمه بفتحتین سختی آواز و در نسخه بجای صخب لفظ سین مهمله ضبط کرده اند و سین و صاد
هر دو لغت است یعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات۔ قال گفت ابن عباس در حال کثرت لغط۔ وقال
رسول الله۔ و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم و اختلافهم۔ هر گاه که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف
ایشان۔ قوموا عنی۔ برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و غین
معجمه و طا مهمله صوت یا اصوات مبهمه که مفهوم نگردد و معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم
بیاید ان شاء الله تعالی۔ رواه رزین۔ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة فواق ناقة۔ بیمار
پرسی بمقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است و مراد بدو دوشیدن آن است که چون یکبار دوشیده اند
بعد ازان می‌گذارند تا بچه‌اش بمکد پستان ناقه را اساس [illegible] تا شیر فرود آید فواق بضم فا و فتح نیز روایت
و فی روایة سعید بن المسیب مرسلا۔ و در روایت سعید بن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است۔ افضل
العیادة سرعة القیام۔ فاضل ترین عیادت [illegible] و این در وقتی است که [illegible] و کلفت بیمار است
و اگر بیمار دوست او است و او را خوش می‌آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این در آن عیادت نیست صحیح نیست
لیکن [illegible] رواه البیهقی فی شعب الایمان۔ وعن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی۔ روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از خبز طعام۔ قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم را
قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس
باید که بفرستد بسوی برادر خود۔ ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه۔ وقتی که بخواهد و میل
کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را و اشتهای صادق است و آن نشان صحت است و نیز گاهی
بیان میکنند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می‌آرد و لیکن چیزی
که ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرموده کلی نیست بلکه جزئی است و طیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی
از حیات و در حدیث آمده است که بزور ندهید بیماران خود را طعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخوراند و می‌نوشاند
ایشان را۔ رواه ابن ماجة۔ وعن عبد الله بن عمرو۔ قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها۔ گفت مرد مردی
بمدینه از آن کسانی که زائیده شده بود در مدینه یعنی در مدینه زائیده هم در مدینه مرد۔ فصلی علیه النبی۔ پس نماز گزارد

بر وے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس گفت آنحضرت یا لیتہ مات بغیر مولدہ ای کاش می مرد این مرد در غیر
جای کہ زائیدہ شدہ یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند صحابہ و چرا است این حکم و این آرزو یا رسول اللہ قال
گفت ان الرجل اذا مات بغیر مولدہ قیس لہ من مولدہ الی منقطع اثرہ بدرستیکہ مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازہ
کردہ میشود مر او را از مولد وے تا برید شدن نشان پای وے یعنی تا آنجا کہ منتہی شدہ است سفر وے و مردہ است
و طیبی گفتہ کہ مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وے و معنی اول کہ ما گفتیم ظاہر تر است و آن یعنی قسم
بدان است فی الجنة اندازہ کردہ میشود و این مسافت در بہشت ظاہر مفہوم این می در آید کہ بقدر این مسافت او را در بہشت
جای میدہند اما این مراد نخواہد بود چہ این مقدار از مکان در جنب وسعت جنت اعتبار ندارد اگرچہ در حدیث آمدہ است کہ
جای یک تازیانہ در بہشت بہتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغہ در ثواب است مگر آنکہ گفتہ شود مراد ثواب عمل است کہ کردہ
در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بجای کہ در مولد کردہ و طیبی گفتہ کہ مراد آنست کہ گشادہ شود در قبر او مقدار این تا قبر وے
در مولد وے و گشادہ میشود در وے بسوی بہشت فافہم رواہ النسائی و ابن ماجہ وعن ابن عباس قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موت غربة شہادة مردن در غربت حکم شہادت دارد و فی الصراح غربت دوری از
جای خود و اہل تحقیق گفتہ اند کہ غربت دو قسم است غربت جسم و غربت دل کہ مشار الیہ است بقول وے صلی اللہ علیہ وسلم
در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور و این حاصل میگردد بتحصیل موت
ارادی و ترک تعلق بما سوی اللہ و تفصیل وے چنانکہ در رسالہ حضرت شیخ عبد الوہاب متقی کہ در فصل غربت و غربا نوشتہ
ذکر یافتہ است رواہ ابن ماجہ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مات مریضا مات شہیدا
این چنین واقع شدہ در نسخ مصابیح و اوردہ اند آن را بعض من مات مرابطا و بعض گفتہ اند کہ اصحاب مرابطا نوشتہ اند کہ در سنن
ابن ماجہ این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آوردہ و مرابطا آنکہ در سرحد اسلام نگہبانی کند از کافران نشستہ و اصل
آن از ربط الخیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ با کافران نشستن و وقی فتنة القبر و نگاہداشتہ می شود از فتنہ
قبر و عذاب وے و در بعض نسخ او وقی و کلمہ او بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است و غدی و ریح علیہ برزقہ
من الجنة و دادہ شود در بامداد و شبانگاہ یعنی شب و روز رزق وے از بہشت و مراد دوام است یا کنایہ از تنعم است
چنانکہ در قرآن مجید در باب بہشتیان فرمودہ است و لہم رزقہم فیہا بکرة و عشیا رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی شعب الایمان
وعن العرباض بکسر عین و بای موحدہ و ضاد معجمہ بن ساریة بسین مہملہ و راء و یای تحتانیہ از اصحاب صفہ است
از آن کسانیکہ نازل شدہ است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیة ان رسول اللہ روایت میکند
کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفتہ است یختصم الشہداء و المتوفون علی فرشہم پیکار میکنند شہیدان و آنہا
کہ بمرگ طبیعی مردہ اند در بسترہا و بساطہا خود یعنی آنہا کہ در خانہ خود مردہ اند و شہید نشدہ الی ربنا خصومت میکنند

بسوے پروردگار ما۔ عزوجل فی الذین یتوفون من الطاعون۔ در کسانے کہ میرانیدہ شدہ اند از طاعون۔ فیقول الشہداء
من اخواننا۔ پس میگویند شہیدان کہ این بطاعون مردگان از جملہ برادران ما اند۔ قتلوا کما قتلنا۔ کشتہ شدہ اند چنانکہ کشتہ
شدیم ایم با جراحت کہ از دست جن خوردہ اند و میگویند کہ اہل طاعون کہ گاہے می دریابند کہ کسے ایشان را بہ نیزہ زدہ است
ولہذا طاعون نام کردہ اند از طعن یعنی نیزہ زدن انجا اہل طاعون یعنی متعارف میان اطبا مناسب تر عنایہ فافہم۔
ویقول المتوفون اخواننا۔ و میگویند میرانیدہ شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند۔ ماتوا علی فرشہم کما متنا۔ مردند
بر فرشہاے خود چنانکہ مردیم ما۔ فیقول ربنا۔ پس میگوید پروردگار ما تبارک و تعالے۔ انظروا الی جراحہم۔ نگاہ کنید بسوے جراحتہاے
مردہ شدگان بطاعون۔ فان اشبہت جراحہم جراح المقتولین۔ پس اگر مانند است جراحتہاے ایشان جراحتہاے کشتہ
شدگان را۔ فانہم منہم۔ پس ایشان از کشتہ شدگان اند و با ایشان اند در مرتبہ۔ فاذا جراحہم قد اشبہت جراحہم
پس ناگاہ جراحتہاے بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتہاے کشتہ شدگان را از جہاد معلوم شود کہ مردہ بطاعون
مرد از شہیدان و با شہیدان است۔ رواہ احمد والنسائی۔ وعن جابر۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الفار
من الطاعون کالفار من الزحف۔ روایت است از جابر کہ آن حضرت فرمود گریزندہ از طاعون مانند گریزندہ از جہاد
کافران است و زحف در اصل بمعنی بخیز رفتن کودک است و نام لشکر رزمندہ است [illegible] گویا ایشان [illegible] از ازدحام
و ہجوم [illegible] میروند۔ والصابر فیہ لہ اجر شہید۔ و صبر کنندہ در طاعون [illegible] گریزندہ از ان [illegible] اجر شہید است از ینجا
معلوم می شود کہ گریختن از طاعون گناہ کبیرہ است چنانکہ فرار از زحف و اگر اعتقاد کند کہ اگر نگریزد [illegible]
مبتلا است [illegible] ماندن آن خود کفر است و ظاہر [illegible] رواہ احمد

باب تمنی الموت وذکرہ

باب در بیان آرزوے مرگ و یاد کردن آن [illegible] آرزوے مرگ بسبب ضرر
دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروہ است [illegible] بلا است بے صبری و بستوہ آمدن از قضاے الہی و ناراضی بودن از آن
اما از جہت محبت و شوق بلقاے الہی تعالے و خلاصی از گناہاے این سراے و رسیدن بنعمتہاے آخرت و نعیم آن
نشان ایمان و کمال اوست و ہمچنین مکروہ نیست از جہت خوف ضرر دینی و ذکر موت کنایت است از ترس و خشیت حق و عمل
بمقتضاے آن و توبہ و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت والاکثر ذکر موت و یاد داشتن آن [illegible] نیست بلکہ تواند کہ
سبب قساوت قلب گردد چنانکہ ذکر حق سبحانہ و تعالے بغفلت نسأل اللہ العافیۃ

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنی احدکم الموت۔ آرزو نکند یکے از شما مرگ را
اما محسنا۔ یا آنکہ بباشد آن یکے نیکوکار۔ فلعلہ ان یزداد خیرا۔ پس شاید کہ زیادہ کند نیکی بزیادت حیات۔ واما مسیئا۔ یا آنکہ بباشد
بدکار۔ فلعلہ ان یستعتب۔ پس شاید کہ وے طلب کند رضاے خداے تعالے بتوبہ و تلافی این حاصل معنی عبارت است [illegible]
آن و شرح کردہ شدہ است۔ رواہ البخاری۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنی احدکم الموت ولا یدع به من قبل

ان یستعتب - آرزو نکند یکے از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را - انه اذا مات انقطع امله - بدرستیکه وے
وقتے که می میرد بریده میشود امید و طمع وے از ثواب و در بعض روایات عمله و این ظاهر تر ست و مآل هر دو یکے ست زیراکه
مراد بامل اینجا طمع ثواب عمل ست و امل نامه هم آن ست که باعث میشود بر قصد و ورزش عمل صالح گردد - وانه لا یزید المؤمن عمره
الا خیرا - و بدرستیکه شان این ست که زیاده نمیکند مسلمان را عمر وے مگر نیکی را - رواه مسلم - وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه - باید که آرزو نکند یکے از شما مرگ را از گزند دنیاوی که برسد او را - فان
کان لا بد فاعلا فلیقل - پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید - اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی - خداوندا
زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا - وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی - و بمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا -
متفق علیه - وعن عبادة بن الصامت بضم عین و فتح موحده صحابی مشهور ست از انصار و احوال او مذکور نوشته
شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه - کسیکه دوست دارد لقاے
خدا را دوست دارد خداے تعالی لقاے او را - ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه - و کسیکه ناخوش دارد لقاے خداے تعالی
را ناخوش دارد خداے تعالی لقاے او را و مشهور آن ست که مراد بلقاے خدا موت ست و تحقیق آن ست که مراد بلقاے
خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد او ست تعالی ست و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بان و موت اگر چه قبل
عائشه رضی الله عنها وانا لنکره الموت معلوم آن ست پس محبت لقاے خداے تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله او ست
فقالت عائشه پس گفت عائشه - او بعض ازواجه - یا گفت بعض از ازواج مطهره آنحضرت شک از راوی ست - انا لنکره الموت
بدرستیکه ما هر آئینه مکروه و ناخوش میداریم موت را که لازم طبیعت ست - قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی
که مراد بلقاء الله موت ست و حکم او بحسب محبوب باشد و بالفعل نهی وے باید کرد بلکه هر کرا طالب رضاے حق و مشتاق
لقاے او ست تعالی نشاید محبت موت طبیعیه کراهت کند لیکن در ساعت محبت اراده آخرت یاری بران دارد و از آن در
آخر وقت حکم طبیعت نیز پیدا میگردد چنانکه فرمود - ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته - ولیکن مسلمان
وقتے که نزدیک شود او را موت بشارت داده شود او را براضی بودن خدا از وے و گرامی داشتن وے تعالی او را
چنانکه فرمود ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الایة ناظر در آن ست - فلیس شیء احب الیه مما امامه - پس
نیست هیچ چیزے محبوب تر بسوے وے از چیزے که پیش او ست یعنی موت و رفتن بآن عالم - فاحب لقاء الله واحب الله
لقاءه - پس دوست میدارد بودن لقاے خدا را و دوست میدارد خداے تعالی لقاے او را پس محبت وے بالطبع حقیقی
از عالم میرود - وان الکافر اذا حضر - و بدرستیکه کافر وقتیکه حاضر کرده شود یعنی حاضر شود او را موت بشر بعذاب الله
وعقوبته - خبر داده شود بعذاب خدا و سزا دادن وے تعالی مر او را - فلیس شیء اکره الیه مما امامه - پس نیست هیچ
چیزے مکروه تر بسوے وے از چیزے که پیش او ست - فکره لقاء الله وکره الله لقاءه - پس ناخوش میدارد لقاے

خداے تعالی را وناخوش میدارد خداے تعالی لقاے او را پس مکروه ومقوت ومغضوب ومبغوض باشد آن جهان مجرد
متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها — والموت قبل لقاء الله — وموت پیش از لقاے خداست ووسیله
ومقدمه اوست وازین کلام معلوم میشود که موت غیر لقاے الله است چنانکه گفتیم — وعن ابی قتادة الانصاری
از فضلاے صحابه واز اہل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از جسم جدا شد ودر دست او افتاد پس آنحضرت
باز بجاے خویش نشاند وبهتر از اول شد که بود — انه کان یحدث ان رسول الله — روایت است از ابی قتاده که وے حدیث
میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر علیه بجنازة — گذرانیده شد بر وے جنازه مردی — فقال مستریح او مستراح منه
پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است از وے — فقالوا — پس گفتند صحابه
یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه چیست معنی مستریح ومستراح منه وکدام اند اینها — فقال — پس گفت آنحضرت —
العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله — بندهٔ مؤمن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب ورنج دنیا
وآزار دنیا واہل آن ومیرود وپیوسته برحمت خدا — والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب
وبندهٔ فاسق راحت می یابند از وے بندگان وشهرها ودرختان وبر زمین جنبندگان وخلاص میشوند از شر وے
وشر استراحت عباد خود ظاهر است که با ایشان از وے آزار میرسید واما استراحت بلاد واشجار ودواب پس جهت آنست
که بوجود وفجور وظلم حاصل میگردد وفساد در عالم واختلال در ارکان اجزاے آن فاجر مبغوض میدارد والله تعالی او را
ابتلا میکند بقحط وے زمین وهرکه وهرچه بر زمین است ونیز بازداشته میشود بشومی گناهان وے باران را وچون نمی
میبارد وزمین سبز نمیگردد در زمین وهرکه وهرچه در زمین است — متفق علیه — وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله
صلی الله علیه وسلم بمنکبی — گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا ودر بعض نسخ بمنکبی بتشدید یاء بلفظ تثنیه گرفت هر دو دوش
مرا — فقال — پس گفت — کن فی الدنیا کانک غریب — باش در دنیا گویا که تو غریبی وازجاے خود دور افتاده — او عابر
سبیل — بلکه راهگذری ومبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهے ساکن میشود در بلاد غربت وقیام میکند ودر
وکان ابن عمر یقول — و بود ابن عمر که میگفت — اذا امسیت فلا تنتظر الصباح — چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که
تا وقت صباح زنده خواهم بود — واذا اصبحت فلا تنتظر المساء — وچون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت
شام زنده خواهم ماند بیت غنیمت شمر اے شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند — وخذ من صحتک
لمرضک — ودیگر از تندرستی تو توشه براے وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را وعمل کردن در آن —
بیت غنیمت دان جوانا وصل حسن وجوانی را چه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد — ومن حیاتک لموتک — وبگیر
از زندگانی خود توشه براے مرگ خود — رواه البخاری — وعن جابر — قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته
بثلثة ایام یقول — گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وے بسه روز که میگفت — لایموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله — می باید که

فی الجملة — والحمد لله — وسپاس وستایش مر خدای راست بر توفیق دادن وے ما را بدان چیست حق استحیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان — قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست حق استحیا این که شما گمان می برید ومیکنید بلکه حق آن تعالی وارفع ست وآن این ست که تمامہ اعضا وحواس ظاهر وباطن را از نافرموده نگاه دارید وبیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را بکلام مختصر جامع وفرمود — ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی — ولیکن کسیکه شرم دارد از خدا حق شرم داشتن باید که نگاه دارد سر را از خضوع وتواضع کردن مر غیر حق را وتکبر وسرکشی کردن بر وے وبر خلق وے تعالی ونگاه دارد چیزے را که حفظ کرده وجمع کرده است سر آن را از حواس وآلات مانند سمع وبصر ولسان واندیشه وفکر وجز آن — ولیحفظ البطن وما حوی — وباید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام وشبهه ونگاه دارد چیزے را که گرد آورده وجمع کرده است شکم آن را که دل ست نگاه داشتن وے از جهل بدانچه گنجایش ندارد جهل بدان از معرفت حق واحکام دین وازدیاد گرفتن ما سوای حق وبعض گفته اند آنچه جمع کرده است بطن ومتصل ست بدان فرج ست ودست وپا همه را از نافرموده نگاه دارد — ولیذکر الموت — وباید که یاد آرد مرگ را — والبلی — وباید دارد پوسیده شدن استخوان وخاک شدن آن را وبلی بکسر کهنه شدن وهر که یاد آرد که دنیا فانیست زهد کند در وے وترک دهد لذات وشهوات آن را چنانکه فرمود — ومن اراد الآخرة ترک زینة الدنیا — وکسے که خواهد ثواب آخرت ونعیم آن را ترک دهد آرایش دنیا را — فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء — پس کسے که بکند این مذکور را پس تحقیق شرم داشته است از حق شرم داشتن وحاصل وے مضمون قول حق سبحانه است اتقوا الله حق تقاته — رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب — شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر وے سبحانه ووصل وے قطع وے از غیر حق سبحانه وغیر منحصر ست در محظور ومباح ومراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات ست از حرام ومکروه ومشتبه ومراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان وزمین وکوه ودرخت واسباب معیشت وجز آن پس بعد سالک از محظورات سبب ذهول از مباحات قرب ناقص ست وبا ذهول از مباحات قرب تام وهر مقدار که بعید ست سالک از غیر قریب ست بخدا وهر مقدار که منقطع ست از غیر واصل بوے فافهم وبالله التوفیق — وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة المؤمن الموت — تحفه مسلمان موت ست در صراح گفته تحفه هدیه ودر قاموس گفته تحفه بسکون حا وفتح آن بر ولطف وطرفه وهم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو وغریب از ثمر وغیره ودر صراح گفته طرفه شگفت ومراد آن ست که موت لطفی ست از خدا بمومن ونیکی نعمت نو شگفت وگوا رست از وے تعالی بوے که موصل بجنت وقرب اوست ورهانده است او را از مشقت دنیا وشدت ومحنت آن — رواه البیهقی فی شعب الایمان — وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن یموت بعرق الجبین — مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعض گفته اند که این کنایت ست از شدت سکرات موت که موجب تکفیر تمحیص ذنوب ورفع درجات ست وبعض میگویند کنایت از کد ومشقت اوست در طلب حلال ودر یافتن وعبادت

تا وقت موت. و بعض گفته اند که عرق جبین علامتے است که ظاہر میشود از مومن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعض
گفته اند که مراد آن است که مشقتے و شدتے نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین واللہ اعلم۔ رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة

وعن عبید اللہ بن خالد۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف۔ مرگ
ناگہانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بقصر بمعنی بغتة یعنی ناگہان واخذة بفتح ہمزه و سکون خا
بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح ہمزه و سین مہملہ بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آن است که مرگ ناگہانی از آثار
غضب الہی است تعالی شانہ بر بنده زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند بتوبہ و عمل صالح و گفته اند که این
مر کافر راست و کسے را که بر طریقہ محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که یکبارگی مردن نیکان را
نیک است و بدان را بد۔ رواه ابو داود وزاد البیہقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابہ۔ روایت ابی داود ہمان قدر است
که مذکور شد و زیاده کرده است بیہقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که۔ اخذة الاسف للکافر ورحمة للمومن
گرفتن غضب است مر کافر را و مہربانی حق تعالی مر مومن را۔ و ذکر فاسق نکرده ظاہر دخول او در مومن است اما دلیلی که گفته اند
ناظر بجانب خلاف آن است واللہ اعلم بالصواب۔ وعن انس۔ قال دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شاب وهو
فی الموت۔ در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال۔ پس گفت آن حضرت بآن جوان
کیف تجدک۔ چگونه می یابی و میدانی خود را۔ فقال ارجو اللہ۔ پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را۔ یا رسول اللہ وانی اخاف
ذنوبی۔ و بدرستی که من می ترسم گناہان خود را فقال رسول اللہ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمعان فی قلب
عبد فی مثل هذا الموطن۔ جمع نشوند خوف و رجا در دل ہیچ بنده در مانند اینجا۔ الا اعطاه اللہ ما یرجو وامنه مما یخاف۔ مگر
آنکه بدہد آن بنده را خدا تعالی چیزی را که امیدوار در فضل و کرم او است و ایمن گرداند از آنچه می ترسید از مواخذه
و عقاب بر گناہان وے خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبہ و قوت رجا مفہوم میشود یا آنکه آن را بجہت تا
ادب کرد فافہم۔ رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن جابر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنوا الموت فان هول
المطلع شدید۔ آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستی که ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جاے
اطلاع از مکان عالی و مطلع جبل بگویند موضعے را که از آنجا جبل بر آیند و مراد اینجا چیزے است که مطلع شود بر آن بنده
از احوال آخرت و در موقف قیامت یا امورے که مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی قائم در آرزوے موت نیست
مگر از روے شدائد و آلام و از شان عاقل آن است که تمنی نکند چیزے را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البتہ
واقع شدنی است و طیبی گفته که مراد بہول مطلع چیزے است که مشرف میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت
که میکنند بجہت آن است که قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکنند و چون تمنائے وے واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواہد شد

وبتحقیق دیدم ودانستم من خود را با آنحضرت خدا صلی اللہ علیہ وسلم مالک درہما۔ کہ مالک نبودم یک درہم را۔ وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درہم۔ و بدرستیکہ در گوشہ خانہ من اکنون چہل ہزار درہم ست۔ قال۔ گفت عائشہ کہ راوی این حدیث ست۔ ثم اتی بکفنہ۔ بعد ازان آوردہ شد نزد حباب کفن او وآنکہ قماش نفیس بود۔ فلما راٰہ بکی وقال۔ پس ہرگاہ کہ دید کفن را بگریست وگفت اگرچہ جائز ست در شرع۔ لکن حمزۃ لم یوجد لہ کفن۔ لیکن حمزہ بن عبدالمطلب کہ سید الشہداء وعم رسول خدا بود صلی اللہ علیہ وسلم ورضی اللہ عنہ یافتہ نشد برائے او کفن۔ الا بردۃ ملحاء۔ مگر چادر زبون کہ در وے خطہائے سیاہ وسپید بود وآن ہم کفن تمام ودرست نبود بلکہ۔ اذا جعلت علی راسہ قلصت عن قدمیہ واذا جعلت علی قدمیہ قلصت عن راسہ۔ چون گردانیدہ میشد آن بردہ کہ برائے کفن حمزہ پیدا شد بر سر وے کوتاہ می آمد از پاہائے وے وچون گردانیدہ می شد بر پاہائے او کوتاہ می آمد از سر وے۔ حتی مدت علی راسہ وجعل علی قدمیہ الاذخر۔ تا آنکہ کشیدہ شد آن بردہ بر سر حمزہ وگردانیدہ شد بر پاہائے او اذخر بکسر ہمزہ وسکون ذال معجمہ وکسر خائے معجمہ گیاہ مشہور ست کہ بوئے خوش دارد وسقف خانہ بیان زند ودر قبر با بکار برند۔ رواہ احمد والترمذی الا انہ لم یذکر ثم اتی بکفنہ۔ روایت کردند این حدیث را احمد وترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را کہ ثم اتی بکفنہ تا آخر حدیث۔ والبیہقی فی شعب الایمان۔

باب ما یقال عند من حضرہ الموت

باب دربیان چیزے کہ گفتہ میشود نزد کسے کہ حاضر شدہ او را موت ونزدیک رسیدہ وچنانکہ بحکم عادت یقین کردہ کہ می میرد وگفتہ اند علامات حضور آن ست کہ سست شدن پاہاست کہ اگر ایستادہ کنند پا یارا نایستند وکج گشتن بینی وفرو رفتن صدغہا یعنی میان دو چشم وگوش ودراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین ومراد بما یقال عام ست از تلقین لا الہ الا اللہ واسترجاع بانا للہ وانا الیہ راجعون ودعا کردن بخیر وخواندن یٰسین وآنچہ میگویند ملائکہ برائے مومن وکافر در وقت انزہاق روح وامثال آن چنانکہ در احادیث بیاید

الفصل الاول — **عن ابی سعید وابی ہریرۃ** قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم لا الہ الا اللہ تلقین کنید مردہ ہائے خود را یعنی آنہا کہ نزدیک بمردن رسیدہ اند کلمہ طیبہ را وتلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فہم وتلقین فہمانیدن ومراد بتلقین اینجا ذکر این کلام است در حضور کسے کہ حاضر شدہ است او را موت بے آنکہ تکلیف کنند او را بخواندن آن۔ رواہ مسلم۔ **وعن ام سلمۃ** رض۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضرتم المریض۔ وقتیکہ حاضر شوید شما بیمار را۔ او المیت۔ یا میت را یعنی آنکہ نزدیک بموت رسیدہ وکلمہ او برائے شک راوی ست کہ مریض گفت یا میت واگر مطلق مراد دارند برائے تنویع بود۔ فقولوا خیرا۔ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برائے خود وبرائے مریض بشفا ومغفرت فان الملائکۃ یومنون علی ما تقولون۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند برانچہ میگوئید شما ودعا میکنید۔ رواہ مسلم۔ **وعنہا**۔ قالت قال رسول اللہ۔ وہم از ام سلمہ ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم تصیبہ مصیبۃ نیست ہیچ مسلمانے کہ برسد

او را بپیچ مصیبت سختی وا ندوه رسد و میگوید آنچه خدا امر کرده است پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدا — انا لله و انا الیه راجعون — آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کلام است — انا لله وانا الیه راجعون — بدرستی که وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما از برای خداست و بسوی خدا است مآل و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردندگانیم — اللهم اجرنی — این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم بمعنی مزد ده یکی است یعنی مزد ده مرا — فی مصیبتی — در مصیبت من — واخلف لی خیرا منها — و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف یعنی گردانیدن پس چیزی که رفته و فوت شده و عوض آن را بدل از چیزی که فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث است میفرماید بگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت — الا اخلف الله له خیرا منها — مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده — قالت فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة — ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آنحضرت شنیده بودم و چون ابوسلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابوسلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی سلمه میگوید — اول بیت هاجر الی رسول الله — اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم — و گفته اند که مراد هجرت الی المدینه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیش از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود درین هر دو هجرت و ابوسلمه پسر عمه آن حضرت بود و عمه عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود — ثم انی قلتها — پس بدرستی که من با وجود این استبعاد درین خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره — فاخلف الله لی رسول الله — پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابوسلمه پیغمبر خدا را — صلی الله علیه وسلم — که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم — رواه مسلم — وعنها — قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره — در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه و حال آنکه تحقیق باز مانده بود چشم ابوسلمه که بهیچ چیز نگه نمی کرد چنانکه در حالت احتضار میباشد و شق بفتح شین و رفع بصر و بضم شین غیر مختار است — فاغمضه — پس فرو پوشانید آنحضرت چشم ویرا — ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر — پس گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پس وی میرود و چشم نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد — فضج ناس من اهله — پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه — فقال — پس گفت آنحضرت — لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر — دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و مگوئید واویلاه و مانند آن — فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون — زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزی که میگوئید شما و دعا میکنید — ثم قال — پس گفت آنحضرت — اللهم اغفر لابی سلمة — خداوندا بیامرز ابی سلمه را — وارفع درجته فی المهدیین — و بلند گردان پایه او را در آن کسانی که راه راست نموده شده اند — واخلفه فی عقبه فی الغابرین — و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم

يعني اولاد او كه كائن وباقي اند در عقب وي باقي مانده وبدين معني في الغابرين صفت عقبه است واخلفه بوصل همزه وضم لام وعقبه بكسر
قاف ودر صحاح آورده عقب بسكون قاف بمعنى ولد وولد ولد — واغفر لنا وله يا رب العالمين — وبيامرز ما را ومر او را اي پروردگار جهانيان
وافسح له في قبره — وفراخي كن مر او را در قبر او — ونور له فيه — وروشن گردان مر او را در قبرش — رواه مسلم — وعن عائشة
رضي الله عنها — قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة — گفت عائشه كه آنحضرت وقتيكه وفات يافت
پوشيده شد بچادر حبره بكسر حاء وفتح موحده برد يماني مخطط — متفق عليه

الفصل الثاني — عن معاذ بن جبل — قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه —
كسيكه باشد آخر سخن وي — لا اله الا الله دخل الجنة — در آيد به بهشت ودرين حديث ترغيب تلقين ميت نيز هست كه اثر
آن اين است فافهم — رواه ابوداود — وعن معقل بفتح ميم وسكون عين وكسر قاف — بن يسار بتحتانيه وسين
مهمله صحابي است از اهل بيعت شجره وسكونت كرد بصره را ونهر معقل كه در بصره است منسوب باوست روايت ميكند از وي
حسن بصري وغير وي باقي ماند تا آخر دولت معاويه — قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا سورة يس على
موتاكم — بخوانيد سوره يس را بر مردهاي خود وظاهر آن است كه مراد محتضر باشد وعمل نيز هم برين است واحتمال دارد كه
مراد بعد از موت در خانه يا بر سر قبر وسر تخصيص اين سوره مر كون آن مشتمل بر احوال موت است واشتمال بر احوال ودين وطيبي گفته
مشتمل است بيان وي وسوره ديگر ظاهر آن است والله اعلم كه آن سر آنست وفاتحه اين سوره است كه متضمن تصديق
باو كرده وخاتمه وي كه مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمديت حق كه مناسب آن وقت وحال است كه فرمود فسبحان الذي بيده
ملكوت كل شيء واليه ترجعون ابن عباس گفت رضي الله عنه كه من عجب دانستم كه نفهميدم فضل اين سوره كه وارد شده كه ميت آخر
[illegible] رواه احمد وابوداود وابن ماجه — وعن عائشة رضي الله عنها — قالت ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو ميت — گفت عائشه كه رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را كه از نقبا است وحال آنكه وي
مرده بود — وهو يبكي — وآنحضرت گريه ميكرد — حتى سال دموع النبي — تا آنكه روان شد اشكهاي پيغمبر صلى الله عليه وسلم على وجه عثمان
بر روي عثمان وعثمان بن مظعون رض اول كسي است كه از مهاجران بمدينه فوت كرده واول كسي است كه در بقيع دفن كرده شد وبقيع نيز
ازين مقبره شد وآنحضرت صلى الله عليه وسلم سنگي بنفس شريف خود برداشته بر قبر وي نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند
كه مروان در زمانه حكومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد ودرين حديث دليل است بر طهارت ميت خلافا
للشافعي وبعضي اين را از خصائص ميدانند وكلام درين در غسل ميت بيايد — رواه الترمذي وابوداود وابن ماجه — وعنها
قالت ان ابا بكر قبل النبي — وهم از عائشه است كه ابوبكر صديق رضي الله عنه بوسه داد پيغمبر را صلى الله عليه وسلم وهو ميت — وحال آنكه
آنحضرت رحلت كرده بود — رواه الترمذي وابن ماجه — وعن حصين بضم حاء وفتح صاد مهملتين — بن وحوح بفتح واوين وسكون حاء
مهمله گفته واين اشهر واصوب است وبسكون حاء معجمه اوست صحابي انصاري است معدود در اهل مدينه اوراست يك حديث است

به الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له — ترجمه این عبارت از آنچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر برعکس حال
مؤمن است مگر آنجا فجعلوها فی ذلک الکفن بود و اینجا حتی یجعلوها فی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را در آن پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک
بود اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا باقبح اسمائه — ثم قرأ رسول الله
پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — این آیت را — لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة — گشاده نمیشود مر کافران را درهای
آسمان و در نمی آیند بهشت را — حتی یلج الجمل فی سم الخیاط — تا آنکه در آید شتر در سوراخ سوزن یعنی تعلیق بالمحال
میکند به خیلی — فیقول الله عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی — بنویسید نامه او را در سجین که نام جائیست در تحت زمین هفتم
که پائین ترین زمینها است مقابل علیین که بر آسمان هفتم است — فتطرح روحه طرحا — پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت
ثم قرأ — پس خواند آن حضرت این آیه را — ومن یشرک بالله — و کسیکه شرک آرد بخدای — فکانما خر من السماء — پس گویا
بر وی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند بغایت بلندی که اوج ایمان و توحید است در حضیض کفر و شرک افتاد — فتخطفه الطیر
پس می ربایند او را پرندگان هلاک میگردانند مثل است اهوای هر وی را که پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند و ادی [illegible]
او تهوی به الریح — یا می اندازد او را باد — فی مکان سحیق — در جای دور و در اشارت است با آنکه شیطان او را در ضلالت
دور افتاده از مقام قرب و وصول در مثل اول معنی فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان [illegible] نیز و هم [illegible]
که حصول خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست چنانچه [illegible] تا آنکه ممکن نیست خلاص ایشان [illegible] کذا قاله
البیضاوی [illegible] فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک
فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیأتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویأتیه رجل قبیح الوجه
قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه یجیء بالشر فیقول انا
عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة — ترجمه این عبارت بر وجه مقابله از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد
ظاهر میگردد و هاه هاه کلمه تحسر و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود اینجا ان کذب یعنی ذکر عبدی و آنجا من روحها و طیبها
بود و اینجا من حرها وسمومها و سموم بفتح سین باد گرم و ضلع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا که
در هم شکند ضلع او را و در عبد اینجا ذکر عبدی نشد چنانکه آنجا ازوی بود و تواند که اینجا نیز ازو مراد باشد بر سبیل استهزاء و تهکم
چنانکه ابشر — وفی روایة نحوه — و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شد چنانکه معنی یکیست و لفظ دیگر — وزاد فیه
و زیاده کرده است در وی و معنی این را که — اذا خرج روحه صلی علیه کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء
چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستند بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمان است
وفتحت ابواب السماء — و گشاده میشود درهای آسمان و در بعض نسخ له یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان — لیس من اهل باب

الا وهم يدعون الله ان يعرج بروحه من قبلهم - نیست هیچ جماعه از اهل هیچ درے از درہاے آسمان مگر آنکه ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که برده شود روح وے از جانب ایشان - وتنزع نفسه یعنی الکافر نزع العروق - وکشیده میشود جان وے یعنی جان کافر بار کہاے وے چنانکه در روایت سابق مذکور شد - فیلعنه - پس لعنت میکنند او را - کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء - وتغلق ابواب السماء - وبسته میشود درہاے آسمان - لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم - رواه احمد - **وعن عبد الرحمن بن کعب** - روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته - عن ابیه - از پدرش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعراے اسلام و قصه توبه او و تخلف از غزوه تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است - قال - گفت عبد الرحمن - لما حضرت کعبا الوفاة - چون حاضر شد کعب را وفات - اتته - آمد او را - ام بشر بنت البراء بن معرور - فقالت - پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح میم و سکون عین مهمله از انصار است اول کسے که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم آن حضرت بمدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است - یا ابا عبد الرحمن - کنیت کعب بن مالک است - ان لقیت فلانا فاقرأ علیه منی السلام - اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم یکے از دوستان خود را پس بخوان بر وے از من سلام - قال - پس گفت کعب بن مالک - یغفر الله لک یا ام بشر - بیامرزد ترا خداے تعالیٰ اے ام بشر این عبارت را در جائے میگویند که قائل چیزے گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی - نحن اشغل من ذلک - ما مشغول تریم از این که آن جا کسے را بشناسیم و سلام و پیام کسے برسانیم یعنی ما را کار ہا و شغلہا از تحیر و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جاے دیگران و این شامل حال آن کسانے که با ایشان سلام برسانند نیز هست یعنی آنجا کسے را از خود خبر نیست که سلام تو بوے برساند و باز وے جواب سلام بگوید - فقالت - پس گفت ام بشر - یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - آیا نشنیده تو آنحضرت را که میگفت - ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة - بدرستیکه روحہاے مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که می چرند در درختان بہشت و تعلق بالقاف چریدن شتر سبزه بار او تعلق بضم لام هست - قال بلی - گفت کعب بن مالک آرے شنیده ام از پیغمبر خدا این را - قالت - گفت ام بشر - فهو ذاک - پس این آن فضل و کرامت است که امید داشته میشود ترا و تو از کمل مومنانے که در رعایت سرور وجود خواهی بود مشغول و متحمل - رواه ابن ماجه والبیهقی فی کتاب البعث والنشور - **وعنه** - عن ابیه - و هم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش - انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة - نیست روح مومن مگر پرنده که می چرد در درختان بہشت و نسمه بفتحات انسان گاہے اطلاق کرده میشود بر جسد و گاہے بر روح ... - حتی یرجعه الله فی جسده - تا آنکه باز گرداند او را خداے تعالیٰ عز وجل او را در تن وے ... - یوم یبعثه - روز یکه برانگیزد او را ... - رواه مالک والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور - بالکل روایت در این حدیث

عبارت درین ست که قمیص وعمامه در کفن آن حضرت نبود وبعضی تاویل میکنند باآنکه مراد آن ست که قمیص وعمامه دران سه جامه نبود بلکه
خارج ازان سه جامه بود ونیز مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد واول اصح ست زیراکه تحقیق ثابت شده ست که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه
وباین اخذ کرده شافعی ونزد ما نیز سنت کفن سه جامه ست لیکن ذکر کرده است ازان ورها قمیص نه عمامه واستحسان کرده اند آن را
بعض متاخرین برای اشراف وگفته اند که دو عمامه جانب بدو انداز نه بهیئت چنانکه در حالت حیات ودر اثنای لفافه ست
وهمچنین ست نزد امام احمد. وتحقیق آن در کتب فقه ست. متفق علیه - وعن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه - چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را مراد از تحسین کفن آن ست
که تمام باشد ونظیف وسفید وبی اسراف وتبذیر ونوشته دران برابر ست اما آنچه مسرفان کنند بریا وتکبر حرام ومکروه ست
اشد حرمت وکراهت - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عباس - قال ان رجلا کان مع النبی - گفت ابن عباس
که مردی بود با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم - پس بینداخت او را ناقه وی وشکست گردن او را وحال آنکه وی
محرم بود - فمات - پس مرد آن مرد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر - بشوئید او را بآب
وبرگ کنار - وکفنوه فی ثوبیه - وکفن کنید او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود - ولا تمسوه بطیب - ومسائید او را
ببوی خوش - ولا تخمروا رأسه - ومپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست - فانه یبعث یوم القیمة ملبیا - پس بدرستیکه
وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان - متفق علیه - وازین حدیث معلوم می شود که محرم را هم بحال احرام تکفین کنند
وامام احمد وشافعی همین اند ونزد امام ابو حنیفه ومالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی ست وآن حضرت صلی الله علیه وسلم
که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که غیر آن جامه نداشت واما عدم مس طیب وتخمیر راس مخصوص وی
بود وآن را امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم - وسنذکر حدیث خباب - وباشد که ذکر کنیم حدیث خباب سابقه
وقصهٔ حمزه که دران حدیث این ست که - قتل مصعب بن عمیر - فی باب جامع المناقب - که در آخر کتاب
در مناقب صحابه مذکور ست ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی

عن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض
بپوشید از جامه های خود سپید را - فانها من خیر ثیابکم - زیراکه جامه های سفید از جمله بهترین جامه های شما اند - وکفنوا
فیها موتاکم - وتکفین کنید دران مرده های خود را - ومن خیر اکحالکم الاثمد - واز بهترین سرمه های شما اثمد ست که سنگ سرمه
مجرد وسیم سنگ سرمه - فانه ینبت الشعر - زیراکه وی میرویاند موی مژگان را - ویجلو البصر - وروشن میکند
بینائی را - رواه ابو داود والترمذی وروی ابن ماجه الی موتاکم - روایت کرده ست ابن ماجه بالفظ موتاکم ونه ذکر کحل اثمد
کرده ست - وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تغالوا - لا تغالوا فی الکفن
گران بها مکنید در کفن - فانه یسلب سلبا سریعا - پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد ودر گور ربوده میشود

روایت است از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبدالرحمن بن عوف کہ عبدالرحمن بن عوف آوردہ شد نزد وے طعامی
و بود وے روزہ دار۔ فقال۔ پس گفت عبدالرحمن۔ قتل مصعب ابن عمیر و ہو خیر منی۔ کشتہ شد مصعب بن عمیر در غزوۂ احد
و حال آنکہ وے بہتر بود از من۔ کفن فی بردۃ۔ کفن کردہ شد در یک چادر وے کوتاہ کہ۔ ان غطی راسہ بدت رجلاہ
اگر پوشیدہ شدے سر وے پیدا شدے ہر دو پائے وے۔ وان غطی رجلاہ بدا راسہ۔ و اگر پوشیدہ شدے ہر دو پائے
وے پیدا شدے سر وے۔ واراہ قال۔ و گمان می برم ابراہیم یعنی عبدالرحمن بن عوف را کہ گفت این را نیز۔ وقتل
حمزۃ وہو خیر منی۔ کشتہ شد حمزہ بن عبدالمطلب و حال آنکہ وے بہتر بود از من و کفن وے نیز باین حالت بود تا آنکہ
بستہ شد بر پاہائے او گیاہ پوشیدہ شد بدان چنانکہ در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثہ بن مضرب
گذشت۔ ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط۔ پس فراخ کردہ شد برائے ما از دنیا آن قدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبدالرحمن
بن عوف معلوم است۔ او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا۔ یا گفت دادہ شد ما را از دنیا آنچہ دادہ شد شک راوی است
در عبارت۔ وقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا۔ و بتحقیق ترسیدیم کہ باشد ثواب نیکیہائے ما کہ شتاب دادہ شدہ آن
در این جہان و در آن جہان برائے ما بہرہ نباشد۔ ثم جعل یبکی۔ پس شروع کرد عبدالرحمن بن عوف کہ میگریست۔ حتی ترک الطعام
تا آنکہ طعام را ترک کرد و آنچہ نزد وے آوردہ بودند۔ رواہ البخاری۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ نزد ضرورت ہر چہ باشد
کفن میگردد ... و مصعب بن عمیر از اجلۂ صحابہ و فضلائے ایشان بود و از اہل بدر بود و از
شہدائے احد است و در جاہلیت از متنعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زہد و فقر
اختیار کرد و روایت است کہ روزے مصعب در آمد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بر وے پوستے بود کہ بستہ بود آن را پس گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم باصحاب بنظر کنید باین مرد کہ روشن گردانیدہ است خدا تعالی دل او را بایمان دیدم او را در مکہ و
پدر و مادر وے او را بخورانیدند بہترین طعام و دیدم بر وے حلہ کہ خریدہ بود بدویست درہم پس محبت خدا و رسول خدا او را
باین حال گردانید۔ و حمزۃ بن عبدالمطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہ کہ ویرا سید الشہدا خواندند از
اہل بدر و شہدائے احد است رضی اللہ عنہم پس عبدالرحمن بن عوف ہر دو را بہتر از خود خواند و گفت کہ آنہا باین حال از دنیا
رفتند و ما این چنین متنعم باین نعیم ... پس حسرت است بر حال ایشان یا حسرت است بر حال خود فافہم و درینجا بحثے است کہ
عبدالرحمن بن عوف از عشرۂ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر از خود خواند جواب میگویند
کہ این تواضع است از عبدالرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عام تر از فضیلت است چنانکہ بعضی گفتہ اند و شیخ
ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ احتمال دارد کہ این قرار داد کہ عشرۂ مبشرہ افضل اند نسبت بکسے باشد کہ شہید شدہ در زمان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم۔ **وعن جابر**۔ قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبداللہ بن ابی بعد ما ادخل حفرتہ۔
روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبداللہ ابن ابی را کہ ظاہر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکہ در آوردہ شد

این منافق در گوشت کہ برائے وے کندہ بودند عبارت از قبر ست و قبر گفت از برائے اہانت وے - فامر بہ - پس
امر کرد آن حضرت بہ برآوردن او از حفرہ - فاخرج - پس بیرون آوردہ شد - فوضعہ علی رکبتیہ - پس نہاد آنحضرت
او را بر دو زانوے خود - فنفث فیہ من ریقہ - پس دمید آن حضرت در کفن وے و انداخت در وے از آب دہن خود
والبسہ قمیصہ - و پوشانید او را پیراہن خود - قال وکان کسا عباسا قمیصا - و بود کہ عبد اللہ بن ابی پوشانیدہ بود عباس را
کہ عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود پیراہنے از خود در وقتے کہ عباس را روز بدر بند کردہ آوردند برہنہ بود و پیراہن ہیچ کس بر قد وے
راست نمی آمد بجہت طول قامتی کہ داشت و عبد اللہ ابن ابی نیز طویل القامت بود پس عباس را پیراہن خود داد و پوشانید
پس آنحضرت پیراہن خود را بوے پوشانید از برائے مکافات تا منافق را نزد وے منتے نماند مکافات ناکردہ - متفق علیہ
و درین حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکہ قرآن مجید فرماید
ولا تصل علی احد منہم مات ابدا ولا تقم علی قبرہ و دعا مکن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مردہ است و مایست بر قبر وے جواب
میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعضی میگویند کہ پیش از اعلام حق تعالے بود بکفر وے و فیہ ما فیہ
و بعضی گفتہ اند کہ این را از برائے تالیف قلب پسر وے و اکرام وے کرد کہ از مومنان مخلص بود و پس گویا کہ آنحضرت
فرمود کہ ما کہ در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی ست و بعضی گفتہ اند کہ پسر وے التماس کرد از آن حضرت
پس حضرت بالتماس وے بر سر قبر پدر وے آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا
خدا نہی نکردہ ست ترا از ان پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساختہ اند در ان کہ استغفر لہم او لا تستغفر لہم پس نازل شد
قول حق تعالے ولا تصل علی احد منہم مات ابدا الآیۃ و گویا عمر فہمیدہ بود نہی از جائے دیگر کذا فی بعض الشروح
و در کتب سیر آمدہ ست کہ چون آن حضرت این کرد ایمان آوردند از قوم ابی ہزار کس واللہ اعلم

باب المشی بالجنازۃ والصلوۃ علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است
و پیادہ رفتن افضل ست و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را پیش و پس رفتن ہر دو روا ست او پس رفتن افضل است
و نماز جنازہ فرض کفایت ست زیرا کہ غرض از نماز کہ ادائے حق میت ست حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز
اسلام میت و طہارت است و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول
بر دابہ و بر دوش و پس پشت مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و کفن ممکن نیست بیرون آوردن وے بے قبر کندن ساقط
میگردد شرط طہارت و نماز گزاردہ شود بر قبر بے غسل و اگر پیش از دفن بے آن ممکن است برآرند و غسل دہند و نماز کنند
و اگر یاد آمد بے غسل نماز کردہ و بے قبر کندن برآوردہ غسل دادہ اعادہ کنند نماز را و نماز بر غائب جائز ست نزد شافعی
و کلام در ان باید در نماز گزاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر نجاشی

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسرعوا بالجنازۃ - شتابی کنید

بود زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است تکبیر میگفت بر جنازہاے ما چہار تکبیر — وانہ کبر علی جنازة خمسا — و بدرستیکہ وے تکبیر گفت
بر یک جنازہ پنج تکبیر — فسألناہ — پس پرسیدیم اورا کہ ہمیشہ چہار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی — فقال کان رسول اللہ
یکبرہا — پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تکبیرہا میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج ہم میگفت وائمہ اربعہ اتفاق دارند
بر چہار تکبیر و از حضرت رسول اللہ صلعم و اصحاب وے زیادہ ازان مروی و ماثور است گفتہ اند کہ آنچہ ثابت شدہ است
از آنحضرت آخر الامر چہار است و ہمین است قرار و در شرع زیادہ ازین کہ ہم کردہ شدہ است رواہ مسلم — وعن طلحة
ابن عبد اللہ بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ بفاتحة الکتاب — روایت است از طلحہ بن عبد اللہ
بن عوف کہ از مشاہیر تابعین است و برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازہ پس
خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را — فقال — پس گفت ابن عباس — لتعلموا انہا سنة — یعنی خواندم فاتحہ را و جہرا در جنازہ
تا بدانید کہ آن سنت است — رواہ البخاری — بدانکہ علماء حنفیہ و مالکیہ گفتہ اند کہ در صلوة جنازہ قرأت فاتحہ نیست
مگر آنکہ بنیت ثنا و دعا بخواند و میگویند کہ ثابت نشدہ است از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب
ابی حنیفہ و مالک و ثوری است و عمل صحابہ بران بودہ است و گفتہ اند کہ شاید کہ خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در صلوة جنازہ
بطریق ثنا و دعا بودہ باشد نہ بوجہ قرأت و نزد شافعی بخواند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود کہ مراد وے باین مشروعیت
قرأت است نہ وجوب آن و کرمانی گفتہ است کہ واجب است و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقہ مسلوکہ در دین است
و طیبی نیز چنین گفتہ واللہ اعلم — وعن عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازة — گفت
عوف بن مالک اشجعی کہ صحابی است و اول مشاہد او خیبر است نماز گزارد آنحضرت بر جنازہ — فحفظت من دعائہ — پس
یاد گرفتم من چیزے از دعاے آنحضرت — وہو یقول — و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را — اللہم اغفر لہ وارحمہ — خداوندا بیامرز
او را و رحمت کن او را — وعافہ واعف عنہ — و عافیت دہ و سلامت بخش او را و عفو کن از وے — واکرم نزلہ — و گرامی دار مہمانی
او را و نزل بضم نون و سکون زاء آنچہ مہیا کردہ شود پیش مہمان فرود آیندہ از طعام — ووسع مدخلہ — و فراخ
گردان جاے در آمدن او را کہ قبر او ست — واغسلہ بالماء والثلج والبرد — و بشوے او را بآب و برف و ژالہ یعنی بانواع
مطہرات کنایت است از کمال مغفرت و تمام آن — ونقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس — و پاکیزہ گردان
او را از گناہان چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ جامہ سپید را از چرک و ریمناکی — وابدلہ دارا خیرا من دارہ — و بدل کن او را سراے
در ان عالم بہتر از سراے او درین جہان — واہلا خیرا من اہلہ — و اہل بہتر از اہل خانہ وے و فی الصراح اہل کسان
و کسان مرد اسرہ و جماعة — وزوجا خیرا من زوجہ — و جفتے بہتر از جفت وے و زوج بر مرد و زن ہر دو اطلاق کنند
وادخلہ الجنة واعذہ من عذاب القبر — و در آر او را در بہشت و پناہ دہ او را از عذاب قبر — او من عذاب النار — او براے شک است
یا بمعنی واو — وفی روایة وقہ فتنة القبر وعذاب النار — و نگہدار او را از فتنہ و بلاہاے قبر و از عذاب آتش این روایت

دلالت دارد بر آنکه کلمه او در روایت سابق بمعنی واو است — قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت — راوی حدیث که عوف
بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بر وے تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم
آن میت که آن حضرت این دعا در حق من میکرد — رواه مسلم — وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها لما
توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه — روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد
ابن ابی وقاص نزد عائشه رضی الله عنها برائے نماز آوردند گفت عائشه در آرید ویرا در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بر وے و چون
مسجد نزدیک بحجره وے رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من نیز بر وے نماز گزارم — فانکر ذلک علیها — پس انکار
کرده شد این سخن بر عائشه که گذشت نماز جنازه در مسجد میگزاریم — فقالت — پس گفت عائشه در رد انکار ایشان — والله لقد صلی
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد — بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آن حضرت بر دو پسر بیضا که نامش
بیضا است در مسجد — سهیل واخیه — آن دو پسر که نام اند سهیل و برادر وے که نامش سهل است هر دو صحابی اند منسوب به
مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتے آمده است که گفت عائشه چه بسیار زود فراموشی مردم همه
آن حضرت را صلعم — رواه مسلم — بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوٰة جنازه در مسجد پس نزد مالک و ابی حنیفه مکروه است خواه میت
و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضے از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد
یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آن است که مسجد مبنی برائے نماز فرض و توابع اوست
از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است که کراهت از جهت
خوف تلویث مسجد است و اول موافق است باطلاق حدیث باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول
ظاهر است و نزد شافعی جائز است بے کراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد نیز دو روایت است و ظاهر آن است
که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریرة است که هر که نماز بگزارد
بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت شده همین قدر است که آنحضرت
این را یکبارگی کرده و تواند که از جهت عذرے بوده باشد که باعث بران شده باشد و در روایتے آمده است که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم معتکف بود از نیجهت در مسجد گزارد و نیز در روایتے آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است یا
نیز گفته اند که مصلاے مسجد مکانے متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوٰة در مسجد باعتبار قرب وے از مسجد
بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهائے ازواج مطهرات نیز مبنی بر آن است
و ظاهر حدیث و کلام این است بناے آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجد معد باشد برائے آن جائز است
و در مسجد دیگر کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین باکثرت ایشان دلیل است بر آنکه مقرر بایشان بود بعد ازان ترک یا نسخ و از آنجا
معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است یا که وے رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم

ودر شرح درینجا سخن بسیارست فلینظر ثمہ - وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها - گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه زنے که مرده در حالت زچگی
فقام وسطها - پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشهور بتحریک سین است وبسکون نیز روایت است و وسط
بتحریک بمعنی میانه وبسکون میان چنانکه بعض ظاهر کنند که بتحریک اسم است وبسکون ظرف یعنی بیکست که بمعنی جنب واز جانبی
بجانبے نمی‌رود وساکن متحرک ست که بمعنی جنب ودر فتح متعدد ست واین مستمسک شافعی ست که میگوید که مستحب ست که ایستد
امام نزد عجیزه امرأة ومذهب نزد ما آن ست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن وشیخ ابن الهمام گفته که این حدیث
منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط ست باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست وسرست وتحت وے بطن ورانها
ومحتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجیزه وراوی گمان برد که مقابل عجیزه ایستاد
از جهت تقارب هر دو محل ومتمنی گفته که روایت ست از ابی حنیفه وابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجیزه چنانکه مذهب
جماعت ست متفق علیه - وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن لیلا - روایت ست از
ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبرے که دفن کرده شده بود مرده در وے در شب - فقال متی دفن هذا - پس پرسید
وگفت آن حضرت که کے دفن کرده شد این مرده - قالوا البارحة - گفتند دفن کرده شد دی شب - قال افلا آذنتمونی -
گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وے تا نماز میکردم بر جنازه وے - قالوا دفناه فی ظلمة اللیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب - فکرهنا ان نوقظک - پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا - فقام پس ایستاد
آن حضرت - فصففنا خلفه - پس صف بستیم ما پس آن حضرت - فصلی علیه - پس نماز گزارد بر قبر بعد از آن که مرده بر جنازه
او گزارده بودند - متفق علیه - وعن ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد - روایت ست از ابی هریره که زنی
سیاه بود که جاروب [illegible] مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا وضم قاف وتشدید میم وقمه بکسر میم
مکنسه یعنی جاروب وقمامه کناسه یعنی خاک روبه - او شاب - شک راوی ست که زنے بود یا جوانے بود که جاروب [illegible] ففقدها
ودر بعض نسخ او فقده رسول الله - پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید ودر خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأل عنها او عنه - پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد وکجا رفت - فقالوا مات پس گفتند مرد وے
قال افلا کنتم آذنتمونی - گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا - قال فکانهم صغروا امرها او امره - این قول راوی از ابی هریره ست یعنی
گفت ابوهریره گویا که صحابه خورد پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را وحقیر پنداشتند او را وخیال کردند که لائق نیست که
تکلیف کنیم بسبب وے آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ودر حقیقت ملحوظ منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم -
فقال دلونی علی قبره - پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا وببرید بر قبر آن میت یا آن شخص - فدلوه - پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وے
فصلی علیها - پس نماز گزارد بر قبر وے - ثم قال ان هذه القبور مملوءة ظلمة علی اهلها - پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند

در وی و واجبست فضل و کرامت حق بر بندگان خود — کلهم یشفعون له — همه ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مر او را مغفرت
الا شفعوا فیه — مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در حق وے — رواه مسلم — وعن انس — قال مروا بجنازة
فاثنوا علیها خیرا — گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند بروے بنیکی را — فقال النبی — پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وجبت — واجب شد — ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا — پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بروے
بدی را — فقال وجبت — پس گفت آنحضرت واجب شد — فقال عمر — پس گفت عمر رض — ما وجبت — چه چیز
واجب شد — فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة — پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید او را به نیکی پس واجب شد
برائے وے بهشت — وهذا اثنیتم علیه شرا — و این میت دیگر که یاد کردید او را به بدی — فوجبت له النار — پس
واجب شد مر او را آتش — انتم شهداء الله فی الارض — شما گواهان خدائید در زمین برائے هر که گواهی دهید
به بهشت بهشتی ست و برائے هر که گواهی دهید به دوزخ دوزخی ست — متفق علیه — وفی روایة المؤمنون شهداء الله
فی الارض — مسلمانان گواه خدا اند در زمین و باید دانست که مراد ازینها اهل خیر و صلاح و صدق و تقوے
ست که خالی است از غرض نفسانی ست که آن علامت بودن مرده است از اهل جنت والا اگر بعضے از فساق و فجار بغرضے
از اغراض یکے از اهل فسق را ستایند یا یکے صالحے را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم که حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم — وعن عمر — رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة — هر مسلمانے که گواهی دهند
مر او را چهار مرد به نیکی و مسلمانی در آرد او را خدائے تعالے به بهشت را — قلنا وثلثة — گفتیم ما و اگر سه کس
گواهی دهند — قال وثلثة — گفت آن حضرت و اگر سه کس هم گواهی دهند بخیر می در آرد او را خدائے تعالے
در بهشت — قلنا واثنان — گفتیم ما و اگر دو کس هم گواهی دهند — قال واثنان — فرمود و اگر دو کس هم
گواهی دهند — ثم لم نسأله عن الواحد — پس نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید که اگر از یک کس هم
می پرسیدند میفرمود و اگر یک کس هم گواهی دهد و این خبر و بشارت ست از آن حضرت بکمال سعت رحمت
حق و رجاء فضل و کرامت وے تعالے بر بندگان و توقع بندگان از درگاه رحمت و مانا که در وقتے که
ایشان التماس سه و دو کردند آن حضرت توجه و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من
و آن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن درگاه است و کریمه ولسوف یعطیک
ربک فترضی طغراے این نشان ست — رواه البخاری — وعن عائشة — رضی الله عنها — قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات — دشنام مکنید و بد مگوئید مردهارا — فانهم قد افضوا الی ما قدموا —
زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوئے چیزے که پیش فرستاده اند یعنی یافتند جزائے عملے که کرده اند اگر خیر ست و اگر بدی بدی

نشاید و اگر شہرست شما باید کہ بخشند و اگر نہ بخشند و گرفتن شما آن را وقوع در ربا لازمی ست - رواہ البخاری - وعن جابر
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد - روایت ست از جابر رضی اللہ عنہ
کہ آن حضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوۂ احد در یک جامہ و بعض گفتہ اند کہ مراد بثوب واحد قبر
واحد ست زیرا کہ جائز نیست برہنہ کردن آنہا چنانکہ ملاقی گردد بشرۂ ہر دو و خطابی گفتہ جائز ست بحکم ضرورت جمع کردن
در یک جامہ چنانکہ در یک قبر - ثم یقول - بعد از ان میگفت و می پرسید آن حضرت - ایہما اکثر اخذا للقرآن - کدام کس
ازین دو بیشتر ست از روے گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن قرآن را - فاذا اشیر لہ الی احدہما قدمہ فی اللحد - پس چون
اشارت کردہ میشود مر آن حضرت را بسوے یکے ازان دو کہ بیشتر ست اخذ وے مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی
در جانب قبلہ گویا وے امام ست از جہت بودن او اقرأ - وقال انا شہید علی ہؤلاء یوم القیامۃ - و فرمود من گواہم
بر ہمہ اینہا در قیامت کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند - وامر بدفنہم بدمائہم - و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونہائے
ایشان - ولم یصل علیہم - و نماز نگزارد بر ایشان - ولم یغسلوا - و غسل دادہ نشدند - رواہ البخاری - و ازین
حدیث معلوم میشود کہ شہید را غسل نیست و بر وے نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیہ است و در ترک صلوۃ خلاف ست
و نزد ما بر شہید نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شہید نیست و از امام احمد دو قول ہست و مشہور و مختار
در مذہب وے عدم صلوۃ ست و لیکن وے مخیر ست در گزاردن و ناگزاردن از جہت تعارض ادلہ و در مواہب لدنیہ
میگوید کہ اختلاف ست میان شافعیہ کہ منع صلوۃ بر شہید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنی عدم وجوب
و از کلام امام احمد ظاہر می شود کہ مستحب ست نہ واجب و تمسک آن ائمہ درین باب باین حدیث ست کہ در کتاب مذکور ست
و دلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیرہ است کہ در باب صلوۃ بر شہید آمدہ است خصوصا در قصۂ احد و میگویند کہ آن احادیث
مثبت ست و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم ست بر نافی و گویند کہ جابر دران روز مشغول بود بآنکہ پدر و خال وے
کشتہ شدہ بودند و بمدینہ آمدہ بود تا تدبیر کند و ایشان را بمدینہ بردہ شستہ آورد و آنہا کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بودند قول آن حضرت را مشاہدہ کردہ اند اثبات آوردند و بیہقی گوید کہ حاکم از جابر آوردہ و حکم بصحت کردہ کہ
چون آن حضرت بسر حمزہ آمد و حال او را از آنچہ اعداے دین بوے کردہ بودند دید فریاد زد و بگریست و مردے
از انصار کہ حاضر بود جامۂ خود را بروے انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الہمام زیادہ کردہ کہ پس نماز گزارد بر شہدا و نہادہ شدند
ایشان در جانب حمزہ و نماز گزاردہ میشد بر ایشان پس بردہ میشدند و بجاے خود گذاشتہ شد حمزہ تا گزارد نماز بر ہمہ
شہیدان و گفت کہ حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وے صحیح الاسناد ست و بالجملہ روایات در جانب
صلوۃ بر شہید راجح تر و غالب تر ست واللہ اعلم - وعن جابر بن سمرۃ - قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بفرس عری
گفت جابر بن سمرہ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ آوردہ شد نزد آن حضرت اسپے بے زین - فرکبہ حین انصرف من جنازۃ

ابن الدحداح - پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازه ثابت بن الدحداح که از صحابه است و با وجود رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود که ملائکه پیاده میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد - ونحن نمشی حوله - و حال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آنحضرت - رواه مسلم

الفصل الثانی

عن المغیرة بن شعبة - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها - کسیکه سوار است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود جانب راست وے و جانب چپ وے نزدیک از وے - والسقط یصلی علیه - و بچه ناتمام که از شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وے سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده - ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة - و دعا کرده میشود در نماز برائے مادر و پدر وے بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیریست که آواز کند و ظاهر گردد از وے چیزے که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد استهلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق ست از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که درین معنی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت خروج زنده بر نیاید نماز کرده شود بر وے زیرا که درین مدت روح در وے دمیده میشود و نهایت آنکه وے مرده برآمده و نماز جنازه بر مرده می باشد انتهی و دیگر میگویند که در عرف مرده آن را میگویند که زنده از شکم برآید بعد از آن بمیرد - رواه ابو داود وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة - لفظ حدیث این چنین واقع شده -

قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه - سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وے و درین روایت بجائے سقط طفل واقع شده و ظاهر مراد همان سقط ست والا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن ست و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برائے آن باشد که کسے توهم نکند که چون وے مرحوم و مغفور ست نماز گزاردن بر وے حاجت نباشد والله اعلم - وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد - و در مصابیح روایت کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف ست و دریافته نمی شود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمی شود مغیره بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث مروی ست از مغیره بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ در ان خبط کرده و بعد از آن اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی والله اعلم - وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة - روایت ست از زهری از سالم از پدرش که ابن عمر ست گفت دیدم آنحضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه - رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة

قال الترمذی واہل الحدیث کانہم یرونہ مرسلا۔ گفت ترمذی ومحدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زہری ست یا سالم که از تابعین اند اما در واقع این حدیث مرفوع ست که از ابن عمر ست که صحابی ست۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجنازۃ متبوعۃ۔ جنازہ پس روی کرده شده است که مردم در پس وی روند ولا تتبع۔ وجنازہ در پس روی نکنند این تاکید ست در رفتن پس جنازہ یا ذکا تاکید دیگر میکند وی میفرماید۔ لیس معہا من تقدمہا۔ نیست همراه جنازہ ونمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازہ را۔ رواه الترمذی وابوداود وابن ماجۃ قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجہول۔ ترمذی این حدیث را تضعیف کرده وگفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجہول ست که کسی او را نمی شناسد ومجہول دو قسم ست مجہول العین ومجہول الحال ودر مقدمہ معنی آن معلوم شده است ونسائی گفته است که وی منکر الحدیث ست وبخاری گفته که وی ضعیف است وحدیث وی در مشی خلف الجنازۃ است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنازۃ وامام ابوحنیفہ واوزاعی بر آنند که مشی پس جنازہ مستحب ست وثوری وطائفہ دیگر میگویند که پس وپیش هر دو برابر ست ومالک وشافعی واحمد بن حنبل رحمہم اللہ میگویند که پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی ودلیل پس رفتن احادیث ست که در این باب متعدد وارد شده ونیز پس رفتن اظہر واوفق ست در اعتبار والتعاظ وتفکر واقرب ست بحاجت نزد احتیاج بدان وجمهور روایت کرده است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن بن ابزی گفت بودم در جنازہ وابوبکر وعمر رضی اللہ عنہما پیش جنازہ میرفتند وعلی رضی اللہ عنہ پس جنازہ میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازہ میروی واین دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازہ بر مشی امام وی همچو فضل صلوٰۃ جماعت ست بر صلوٰۃ منفرد ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم وتنگ نکنند بر مردم انتہی ودلیل ائمہ ثلثہ حدیث زہری از سالم است که مذکور شده ونیز میگویند که قوم شفعا اند وشفیع را عادت پیش میرود وشفیع را پس خود انداخته میرود وآنہا که پس وپیش هر دو برابر میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد وحدیث مغیرہ بن شعبہ نیز حکم به تسویہ می کند در حق ماشی ومروی از قول انس رضی اللہ عنہ نیز همین ست ودر کتب فقہ از ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ مذکور ست که گفت باکی نیست به رفتن پیش از جنازہ چه پس وپیش است وی۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تبع جنازۃ وحملہا ثلث مرار۔ کسی که پس روی کند جنازہ را وبردارد او را سه بار۔ فقد قضی ما علیہ من حقہا۔ پس تحقیق بجا آورد چیزی را که بر اوست از حق جنازہ۔ رواه الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وقد روی فی شرح السنۃ ان النبی۔ وتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنۃ که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حمل جنازۃ سعد بن معاذ بین العمودین۔ برداشت جنازہ سعد بن معاذ را رضی میان دو عمود که عبارتست از دو چوب پیش وسنت در حمل جنازہ نزد شافعی این ست که بردارد این دو چوب پیش را بر دو دوش خود ودو چوب که عریض ست بر گردن بر دارد ومؤخر نعش را دو کس یکی از جانبی است ودیگری از جانب چپ ودر پیش از دو چوب ایستادن ممکن نیست که موضع قدمین مرفی میگرود ونظر وی را منع می کنند پس سه کس حامل جنازہ میشوند وگفته اند که اگر مستقل نباشد بتحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را

پس جنازہ محمول بر پنج کس میگردد و ہمچنین گفتہ است در حاوی و شرح وے کہ در مذہب شافعی ست و در ہدایہ گفتہ است
کہ قول شافعی آنست کہ بردارند جنازہ را دو کس می نہد آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلائے سینہ
زیرا کہ جنازہ سعد بن معاذ ہمچنین برداشتہ شد این مگر قول دیگر ست از شافعی و در بعض شروح ہدایہ گفتہ است کہ
این نزد بر داشتن جنازہ ست از زمین بعد ازان باکے نیست اگر معاونت کند ہر کہ خواہد و سنت نزد ما آنست کہ بردارند
آنرا چہار کس زیرا کہ روایت کردہ شدہ است از ابن مسعود کہ گفت از سنت ست حمل جنازہ از چہار جانب روایت کردہ آنرا
ابن الامام محمد در آثار از ابی حنیفہ بسند وے تا ابن مسعود ہمچنین روایت کردہ است ابو داؤد و طیالسی و ابن ابی شیبہ
و عبد الرزاق از شعبہ از منصور و ذکر کردہ است شیخ ابن الہمام در حمل بر این معہود بین آثار صحابہ و حدیثے مرفوع کہ تضعیف کردہ
آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعہ صحیحہ و گفتہ کہ آن آثار وقائع احوال مخصوصہ ست احتمال دارد کہ از وے
سنت باشد و احتمال دارد کہ از جہت عارضے باشد کہ تقاضا کردہ در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین

واللہ اعلم — **وعن ثوبان** — قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازة — روایت ست از ثوبان
کہ مولاے آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت می بود گفت بیرون آمدیم با آن حضرت بجہت مشایعت جنازہ
فرای ناساز کہا نا — پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار — فقال الا تستحیون ان ملائکة اللہ علی اقدامہم — پس گفت
آن حضرت آیا شرم ندارید کہ فرشتگان خدا بر پاہائے خود میروند — وانتم علی ظہور الدواب — و شما بر پشتہائے چار پایہ
میروید و در حواشی نوشتہ کہ سواران را نزدیک بجنازہ و پیش آگر سواران دور تر از جنازہ روند باکے نیست و در روایات فقہیہ
نوشتہ اند کہ اگر ضرورت باشد سوارہ رفتن جائز ست بے کراہت — رواہ الترمذی وابن ماجہ وروی ابو داؤد نحوہ
قال الترمذی وقد روی عن ثوبان موقوفا — گفتہ ست ترمذی و بتحقیق روایت کردہ شدہ است این حدیث از ثوبان موقوف
یعنی این قول ثوبان ست و بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرفوع نشدہ و لیکن در معنی مرفوع است چہ تعیین آنکہ
پیادہ نا شنیدہ از حضرت نبوت نتوان داد — **وعن ابن عباس** — ان النبی — روایت ست از ابن عباس
کہ پیغمبر — صلی اللہ علیہ وسلم قرأ علی الجنازة بفاتحة الکتاب — ظاہر آن ست کہ مراد قرأت فاتحہ در نماز جنازہ باشد
چنانکہ از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد کہ بر جنازہ بعد از نماز یا پیش ازان بقصد تبرک
خواندہ باشد چنانکہ الآن متعارف ست واللہ اعلم — رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجہ — و ترمذی گفتہ است
کہ اسناد این حدیث قوی نیست و ابراہیم بن عثمان کہ راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و آنچہ ثابت شدہ است
قول ابن عباس ست کہ قرأت فاتحہ سنت ست و گفتہ اند کہ این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت — **وعن ابی ہریرة**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا لہ الدعاء — چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برائے وے
دعا را و اخلاص سبب آن بیع کردن و بے ریا و سمعہ آوردن طاعت خدا را — رواہ ابو داؤد وابن ماجہ — وعنہ

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنازۃ قال — وہم از ابی ہریرہ است گفت بود آنحضرت چون میگزارد
نماز بر جنازہ میگفت — اللہم اغفر لحینا ومیتنا وشاہدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللہم من احییتہ منا فاحیہ علی
الاسلام ومن توفیتہ منا فتوفہ علی الایمان — خداوندا کسے کہ زندہ داری او را از ما پس زندہ دار او را بر اسلام و کسے کہ
بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاہرہ است
و آن در حالت حیات ست و در حالت موت جز تصدیق قلبی ہمراہ نیست — اللہم لا تحرمنا اجرہ — خداوندا محروم مگردان ما را
از اجر او یعنی اجر کسے کہ بمصیبت وے بما رسیدہ و تحرمنا بفتح تا و ضم آن ہر دو روایت ست حرم و احرام نومید کردن از چیزے
ولا تفتنا بعدہ — و در فتنہ میندا ز ما را پس از وے — رواہ احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجہ ورواہ النسائی عن ابی ابراہیم
الاشہلی عن ابیہ — ابو ابراہیم الاشہلی انصاری را مسلم در کتاب کنی ذکر کردہ و ترمذی گفتہ پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراہیم
پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وے ہر دو مجہول اند — وانتہت روایتہ عند قولہ — و تمام شد روایت نسائی
نزد قول او — وانثانا واللہم من احییتہ منا الی آخرہ — در روایت وے نیست — وفی روایۃ ابی داؤد فاحیہ علی الایمان و
توفہ علی الاسلام — یعنی در حیات ایمان ذکر کردہ و در ممات اسلام یعنی برعکس آنچہ در روایت اولے ذکر کردہ و وجہ مناسبت
در اینجا معلوم نشد چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکے ست ہر دو درست ست — وفی آخرہ — و در آخر حدیث
ابی داؤد — ولا تضلنا بعدہ — و گمراہ مگردان ما را بعد وے — وعن واثلۃ — بکسر مثلثہ — بن الاسقع — بفتح ہمزہ
و سکون سین مہملہ و فتح قاف — قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین — گفت نماز گزارد با ما آنحضرت
بر مردے از مسلمانان فسمعتہ یقول — پس شنیدم من آنحضرت را کہ می گفت — اللہم ان فلان بن فلان — خداوندا
فلان بن فلان نام او را و نام پدر او را گرفت — فی ذمتک — در عہد و امان و زینہار تست — وحبل جوارک — و در عہد
ہمسائگی تست حبل در اصل معنی رسن و در اینجا عہد و پیوند ست — فقہ من فتنۃ القبر — پس نگاہدار او را از ابتلاے
گور و عذاب النار — و از عذاب آتش دوزخ — وانت اہل الوفاء والحق — و تو خداوند وفائی کہ ہر عہد و وعدہ کہ بہ بندگان
خود کردہ وفا میکنی بآن و وفا سپردن و بستن عہد و سخن و تو خداوند حقی کہ ہر چہ میگوئی و میکنی حق ست — اللہم اغفر لہ
وارحمہ — خداوندا بیامرز او را و مہربانی کن او را و بخشائے بروے — انک انت الغفور الرحیم — بدرستی کہ تو بسیار آمرزندہ
بسیار مہربانی — رواہ ابو داؤد وابن ماجہ — وعن ابن عمر — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذکروا محاسن موتاکم — یاد کنید و گوئید نیکیہائے مردہائے خود را — وکفوا عن مساویہم — و باز ایستید از ذکر کردن بدیہائے
ایشان و این مخصوص مسلمانان و صالحان و آنکہ آشکارا فسق نکنند و ظلم نکنند — رواہ ابو داؤد والترمذی — وعن نافع ابی غالب
در روایت ست از نافع کہ او را ابو غالب گویند از تابعین ست نہ نافع کہ مولاے ابن عمر ست — قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازۃ رجل فقام حیال راسہ — گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازہ مردے پس ایستاد انس

مقابل سر آن مرد۔ ثم جاؤا بجنازۃ امرأۃ من قریش۔ پس آوردند جنازہ زنے را از قریش۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا ابا حمزۃ۔
کنیت انس ست۔ صل علیہا۔ نماز گزار بر جنازہ این زن۔ فقام حیال وسط السریر۔ پس بایستاد انس مقابل
میانہ سریر۔ فقال لہ العلاء بن زیاد۔ پس گفت مر انس را علاء بن زیاد کہ از تابعین ست۔ ہٰکذا رأیت رسول اللّٰہ
صلی اللّٰہ علیہ وسلم قام علی الجنازۃ۔ آیا ہمچنین دیدی تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازہ۔ مقامک منہا۔ در جائے
ایستادن تو از زن۔ ومن الرجل مقامک منہ۔ و ایستادا از مرد جائے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی اللّٰہ
علیہ وسلم دیدی کہ بایستاد بر جنازہ مقابل سر مرد و مقابل وسط سرین زن۔ قال نعم۔ گفت انس آرے ہمچنین ایستادہ
آنحضرت صلی اللّٰہ علیہ وسلم۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وفی روایۃ ابی داؤد نحوہ مع زیادۃ۔ و در روایت ابی داؤد مانند
این ست با زیادتے۔ و در حدیث ابی داؤد زیادتے کردہ شدہ است بعد از قول وے فقام حیال وسط السریر
این قول کہ۔ فقام عند عجیزۃ المرأۃ۔ پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزۃ بمعنی سرین زن ست و عجز بفتح عین و ضم
جیم آخر چیزے۔ و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرۃ بن جندب گذشت

الفصل الثالث

عن عبد الرحمٰن بن ابی لیلیٰ۔ از کبار تابعین ست و از طبقۂ اولیٰ
از تابعین کوفہ است و مقبول و محل ست نزد ایشان روایت میکند از پدر خود و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری
و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابہ را دریافتم کہ ہمہ از انصار بودند عبد اللّٰہ بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان
مثل وے زائیدہ باشند ولادت وے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او ماندہ بود و در سماع او از عمر
خلاف ست و صحیح عدم سماع ست۔ قال کان سہل بن حنیف بضم حاء مہملہ۔ وقیس بن سعد قاعدین بالقادسیۃ۔
بودند این دو صحابی نشستہ بقادسیہ بقاف و تشدید یا کہ نام موضعے ست بر پانزدہ میل از کوفہ۔ فمر علیہما بجنازۃ۔ پس
گذشتہ شد بر ایشان بجنازہ۔ فقاما۔ پس ایستادند برائے دیدن جنازہ۔ فقیل لہما انہا من اہل الارض۔ پس گفتہ شد
مر ایشان را کہ این جنازہ از جنازہ کفار ست۔ ای من اہل الذمۃ۔ یعنی مراد از اہل ارض اہل ذمہ اند ایشان را اہل ارض
بجہت سفالت و رذالت ایشان گفتند کہ مائل و راغب بزمین گشتند یا از جہت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را
بر زمین و خراج۔ فقالا ان رسول اللّٰہ۔ پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم مرت بہ جنازۃ فقام
گذشت بوے جنازہ پس بایستاد۔ فقیل لہ انہا جنازۃ یہودی۔ پس گفتہ شد مر آن حضرت را کہ این جنازہ یہودی ست
فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ الیست نفسا۔ آیا نیست جاندار کہ موت وے ہیبت ناک ست و عبرت گرفتنی ست۔
متفق علیہ۔ وعن عبادۃ بن الصامت۔ قال کان رسول اللّٰہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم اذا اتبع جنازۃ
لم یقعد حتی توضع فی اللحد۔ کہ چون میرفت در پے جنازہ نمی نشست تا آنکہ نہادہ میشد در لحد۔ فعرض لہ حبر من الیہود
پیش آمد مر آنحضرت را دانشمندے از یہود۔ فقال لہ۔ پس گفت آن حبر مر آن حضرت را۔ انا ہٰکذا نصنع۔ بدرستی کہ

با ایشان یعنی یهود که یا محمد یعنی می ایستاده می باشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد - قال گفت راوی - فجلس رسول الله - پس نشست
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی بعد ازین و نه ایستاد تا لحد کردن - وقال خالفوهم - وگفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمد
که نشینید والا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی کرده نشده است بسوی وی فافهم
پس این ناسخ گشت حکم سابق را - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر
بکسر با - بن رافع الراوی لیس بالقوی وگفت ترمذی این حدیث غریب است وبشر بن رافع که راوی این حدیث است
نیست قوی - وعن علی رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة - بود آنحضرت
که امر می کرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه - ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس - پس نشست بعد از آن و امر
کرد ما را بنشستن - رواه احمد - وعن محمد بن سیرین - قال ان جنازة مرت بالحسن بن علی وابن عباس -
روایت است از محمد بن سیرین که از مشاهیر تابعین است گفت جنازه گذشت با امام حسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم
فقام الحسن ولم یقم ابن عباس - پس ایستاد امام حسن و نه ایستاد ابن عباس - فقال الحسن الیس قد قام رسول الله - پس گفت
حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لجنازة یهودی - مر جنازه را با وجود
آنکه جنازه یهودی بود - قال نعم ثم جلس - گفت ابن عباس آری می ایستاد پس نشست یعنی نخست آنچنان بود که
آن حضرت بدیدن جنازه برمیخاست بعد از آن نشسته می ماند و برنمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازه
یهود باشد یا مطلق والله اعلم وظاهر ثانی است - رواه النسائی - وعن جعفر بن محمد عن ابیه - روایت است از
امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر - ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیه بجنازة - که امام حسن بن علی بود نشسته
پس بگذشته شد برو جنازه - فقام الناس حتی جاوزت الجنازة - پس بایستادند مردم تا درگذشت جنازه از پیش ایشان
فقال الحسن انما مر بجنازة یهودی - پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازه یهودی یعنی این بر تخییر بود - وکان رسول الله
و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا - بر راه جنازه نشسته - وکره ان تعلو رأسه جنازة یهودی فقام - وناخوش
داشت که بلند شود سر مبارک آن حضرت را جنازه یهودی پس بایستاد آن حضرت یعنی آنحضرت که بدیدن جنازه یهودی بایستاد
جهت آن بود که نخواست که سر شریف او را جنازه یهودی بلند گردد واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه و
حکم بقیام باز کرد توجیه برای قیام که از آنحضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است امام حسن را
رضی الله عنهم اجمعین - رواه النسائی - وعن ابی موسی - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت بک جنازة
یهودی او نصرانی او مسلم - گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض مرت بکم بنون
که زیر دستها وابینا النسب است بقول وی - فقوموا لها - پس بایستید برای آن جنازه - فلستم لها تقومون - نیستید
شما که می ایستید بحقیقت برای جنازه - انما تقومون لمن معها من الملائکة - نمی ایستید شما مگر برای کسانی که همراه جنازه اند از

فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازہ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازہ کافرست پس اسباب قیام مختلف آمد گاہی
بجہت فزع و عبرت بجنازہ برخاست و گاہے بجہت کرامت ملائکہ کہ با وے اند و گاہے بسبب کراہت ارتفاع جنازہ بر سر
مبارک وے صلی اللہ علیہ وسلم و گاہے باعتبار ذکر وہیچ یکے را بجہت اختلاف مقامات وحالات و اگر ثابت گردد کہ آخر
امر ترک قیام بود ہر چہ سابق بود منسوخ باشد واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن مالک بن ہبیرة بضم ہا
وفتح با وسکون یا صحابی ست و امیر معاویہ بود بر لشکرہاے وے و در زمان مروان از عالم رفت۔ قال سمعت رسول اللہ
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول می گفت۔ ما من مسلم یموت فیصلی علیہ ثلثة صفوف من المسلمین نیست
ہیچ مسلمانے کہ بمیرد پس نماز بگزارد بر وے سہ صف از مسلمانان۔ الا اوجب۔ مگر آنکہ واجب گرداند یعنی خداے تعالیٰ
باین فعل براے وے بہشت و مغفرت را۔ فکان مالک اذا استقل اہل الجنازة پس بود مالک بن ہبیرہ وقتیکہ
کم می دید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند۔ جزاہم ثلثة صفوف بخش می کرد و قسمت میکرد ایشان را
و میساخت سہ صف۔ لہذا الحدیث۔ از براے عمل کردن باین حدیث۔ رواہ ابوداود۔ وفی روایة الترمذی قال۔
گفت راوی۔ کان مالک ابن ہبیرة اذا صلی علی جنازة فتقال الناس علیہا۔ بود مالک ابن ہبیرہ چون میگزارد نماز
بر جنازہ پس کم می دید مردم را بر جنازہ۔ جزاہم ثلثة اجزاء۔ میساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صف۔ ثم قال
پس میگفت۔ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثة صفوف اوجب۔ کسے کہ نماز گزارد
بر وے سہ صف واجب میگرداند بہشت را۔ وروی ابن ماجہ نحوہ۔ وعن ابی ہریرة عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی الصلوٰة علی الجنازة روایت میکند ابوہریرہ از آن حضرت در گزاردن نماز آن حضرت بر جنازہ کہ میخواند
این دعا را۔ اللہم انت ربہا۔ خداوندا توئی پروردگار او۔ وانت خلقتہا۔ و تو پیدا کردی او را۔ وانت ہدیتہا
الی الاسلام۔ و تو راہ نمودی او را بدین اسلام۔ وانت قبضت روحہا۔ و تو قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن
چیزے۔ وانت اعلم بسرہا وعلانیتہا۔ و تو دانا تری بہ نہان وے و آشکار وے۔ جئنا شفعاء فاغفر لہ۔ آمدیم
ما خواہش گر براے آمرزیدن گناہ وے پس بیامرز مر او را۔ رواہ ابوداود۔ وعن سعید بن المسیب
قال صلیت وراء ابی ہریرة علی صبی لم یعمل خطیئة قط۔ گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکے کہ نکردہ بود گناہ
ہرگز چون صبی بود غیر مکلف۔ فسمعتہ یقول۔ پس شنیدم ابوہریرہ را کہ میگفت در دعا۔ اللہم اعذہ من عذاب القبر
خداوندا پناہ دہ مر او را از عذاب گور۔ از ظاہر این حدیث معلوم می گردد کہ کودکان را در گور سوالے ست و عذابے
وعلما را اختلاف ست در سوال ایشان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدہ شرع ست و توجیہات این در باب الایمان
بالقدر گذشت متذکر۔ رواہ مالک۔ وعن البخاری تعلیقا۔ و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ باب
گفتہ است۔ قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب۔ میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورہ فاتحہ را۔ ویقول۔

پیشتر و پیرزه باشند و آن را قطیفه نیز گویند و محتمل هم باین معنی ست و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم
شین و سکون قاف که مولائے آن حضرت بود و بے از صحابه و رضائے ایشان آن را انداخت تا کسے بعد آن حضرت پوشد
و علما جماهیر در تسعه مکروه انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع مال است و بعضی میگویند که آن از خواص نبوت ست
زیرا که وے صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم — **وعن سفیان التمار** — بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علما
که زمان صحابه را دریافته اما روایت از ایشان ندارد — انه رأى قبر النبي — روایت میکند که وے دید قبر پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم مسنما — مسنم شکل کوهان شتر — رواه البخاري — و در مصنف ابن ابی شیبه آورده که گفت سفیان که
در آمدیم در خانه که در وے قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدیم قبور ایشان را مسنم و سنت
در قبر تسنیم ست و اخبار و آثار صحیحه در وے آمده و فضل آن ست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر اینست
نیز همین مقدار ست و در تسنیم همین قدر که از زمین پیدا بود کافی ست و درین دیار اگرچه تربیع میکنند اما بالائے آن مسنم
بسیار بلند از حد مقدار رعایت میکنند و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولیٰ
از تسنیم و در شرح مهذب گفته که مذهب ما تسطیح گردانیدن قبر ست نزدیک اکثر ایشان ست و از قاسم بن محمد آورده که وے آن
قبور مقدسه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام احتجاج کرده از تابعین و صحابه آورده که مسنم بوده و هو الصحیح والله اعلم — **وعن ابی الهیاج**
بفتح ها و تشدید تحتانیه و بجیم — الاسدي — از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست — قال قال لی علي رض گفت
گفت مرا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه — الا ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله — آیا برانگیزم ترا و بفرستم ترا بر کارے که برانگیخت
و فرستاد مرا بر آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته — و آن کار این ست که نگذاری هیچ صورتے را مگر
آنکه محو و ناپدید کنی آن را در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته — ولا قبرا مشرفا الا سويته — و نگذاری گوری بلند را مگر آنکه
برابر زمین کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک زمین باشد آن قدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت ست
رواه مسلم — **وعن جابر** قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجصص القبر — نهی کرد آن حضرت از گچ کردن گور
و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست — وان يبنى عليه — و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور و بعض گفته اند
که مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعضی گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن ست که آن نیز مکروه و منهی عنه ست —
وان يقعد عليه — و نهی کرد از آنکه نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن ست و بعض گفته اند که مراد نشستن برای
قضائے حاجت ست و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست والله اعلم — رواه مسلم — **وعن ابی مرثد** — بفتح
میم و سکون را و فتح ثائے مثلثه — الغنوي — بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه ست — قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تجلسوا على القبور — منشینید بر گورها — ولا تصلوا اليها — و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین تفصیل در باب المساجد
و مواضع الصلوة گذشته است — رواه مسلم — **وعن ابی هریرة** — قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لان یجلس احدکم علی جمرة — هر آئینه اینکه بنشیند یکے از شما بر اخگر سوزان — فتحرق ثیابه — پس بسوزاند جمره جامه هائے او را —
فتخلص الی جلده — پس برسد آن جمره و اثر سوختن وے تا پوست وے و خلوص رسیدن چیزے و تخلیص بمعنی لاحق ست —
خیر له من ان یجلس علی قبر — بهتر ست مر او را از نشستن وے بر قبر — رواه مسلم

الفصل الثانی

عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد — بودند در مدینه دو مرد که حفر قبر می کردند یکے از ان دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحه انصاری بود — والآخر لا یلحد — و دیگرے لحد نمیکرد بلکه شق میکرد در میانه قبر و آن ابو عبیده بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نا مشروع میبود ابو عبیده بن الجراح چون میکرد — فقالوا — پس گفتند صحابه — بعد از آنکه اختلاف کردند که آنحضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اولا عمل عمله — هر کدام ازین دو کس که پیش آید نخست کار کند کار خود — فجاء الذی یلحد — پس آمد آن کسے که لحد میکرد — فلحد لرسول الله — پس لحد کرد برائے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة —

وعن ابن عباس — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا لحد لائق حال ماست و شق لائق شان غیر ماست و اگر مراد بنا مسلمانان اند و بغیرنا یهود و نصاری پس شک نیست که این دلالت دارد بر فضیلت لحد از شق بلکه بر کراهیت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وے اشعارے بافضلیت هست و بهر تقدیر لحد اولی ست و شق منهی عنه نے و اگر منهی عنه بودے ابو عبیده آن را نکردے و ظاهر آن ست که آن بامر آنحضرت یا بتقریر وے صلی الله علیه وسلم بود و ایضاً اتفاق دارند بر آنکه هر که اول بیاید عمل خود کند و دلالت بر جواز هر دو عمل دارد و پس آنچه فرمود که اللحد لنا از جمله اختیارات ست نه سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق کنند و بعض گفته اند که مراد بغیرنا غیر اهل مدینه اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع ست که چنین خواهد شد پس از معجزات ست — رواه الترمذی و ابوداود والنسائی وابن ماجه ورواه احمد عن جریر بن عبد الله —

وعن هشام بن عامر — ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد روایت ست از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را صحبت ست و حدیث او در بصریین ست روایت میکند از وے حسن بصری وغیر وے که آن حضرت گفت روز غزوه احد که جماعه از صحابه شهید شدند — احفروا واوسعوا — بکنید قبرها را و فراخ کنید — واعمقوا — و مغاک کنید و اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت ست زیرا که در وے صیانت میت ست از ضیاع و حدوے از امام محمد آن ست که مقدار اعماق تا سینه مرد میانه بالا ست و هر چند زیاده بر آن کنند افضل ست و اگر بمقدار قامت آدمی کنند احسن ست کذا فی مطالب المومنین نقلا عن المحیط — واحسنوا — و نیک کنید عمل در هموار کردن قبر و تنقیت از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته اند که احسان کنید بسوے میت بمبالغه در رفق در شستن و شوے وے و تجهیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ — وادفنوا الاثنین والثلاثة فی قبر واحد — و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت و سببے ضرورت و نیست

وقدموا اكثرهم قرآنا — و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر است قرآن وے۔ رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی وروی ابن ماجة الی قوله — و روایت کرد ابن ماجه تا قول وے — واحسنوا۔ **وعن جابر** قال لما کان یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا — گفت جابر هر گاه که بود روز جنگ احد کشته شد و در بعض مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود آورد عمه من مرده پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود — فنادی منادی رسول الله — پس آواز داد آواز دهنده پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم — باز گردانید کشتگان را بجا یگاه ایشان یعنی بجای که در آنجا کشته شده اند و در آنجا دفن کنید — رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی ولفظه للترمذی — و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصه جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باید به همان موضع برگردانند مگر آنکه مراد باز آوردن عمه جابر پدرش را اراده آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورده دفن کرد و طیبی گفته ظاهر آن است که اگر عذر و حاجتی باشد جائز است و بے ضرورت روا نبود و در کتب فقه حنفیه است همان را و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تسویه لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر این مقدار میرسد و مستحب آن است که دفن کرده شود در مقبره اهل بلدی که مرده است در وے و عائشه رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرده برادرش را عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وے در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر می بودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن می کردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن تو بر خشت خاک و سنگ است نبش در مدت قصیره و طویله مگر بعذر و عذر آن است که ظاهر شود که زمین مغصوب بود یا گرفته شد بشفعه و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن زمین است نه در ظاهر و از جمله اعذار است که در قبر مال کسی یا جامه کسی افتاده باشد گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمه مشایخ در زنی که دفن کرده شد پسر وے در غیر بلد خود و وے غائب بود و نمی صبری کند و میخواهد که نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل دفن کرده شد یا بے نماز بیاورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود و مقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی

وعن ابن عباس — قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل رأسه — کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزے و بیرون آوردن آن نرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیده شد از جانب سر جنازه بدانکه نهاده شود جنازه در پایان قبر بیشتر بیرون آورده شود از جانب سر و در آورده شود در قبر و معنی این سنت و صفت نزد ما آن است که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر

بسنگ ریزہ ہاے سرخ عرصۃ البطحاء وادی فراخ کہ در وے سنگ ریزہ ہاے خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزہ ہاست و عرصہ
در اصل صحن سراے و اطلاق کردہ میشود بر ہر موضع فراخ بعد ازان غالب آمدہ بر جاے مخصوص کہ در حوالی مدینہ مطہرہ است
رواہ ابوداود ۔ وعن البراء بن عازب ۔ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار گفت
براء بن عازب کہ بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازہ مردے از انصار ۔ فانتہینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد
لحد و ہنوز شق کردہ نشدہ بود آن مردہ ہنوز و در لحد نہادہ نشدہ ۔ فجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل
القبلۃ وجلسنا معہ و نشستیم ما با وے ۔ رواہ ابوداود والنسائی وابن ماجہ وزاد فی آخرہ ۔ و زیادہ کردہ است
ابن ماجہ در آخر این حدیث این لفظ را ۔ کان علی رؤسنا الطیر ۔ گویا کہ بر سرہاے ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون
و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضرہ الموت ہم از براء بن عازب گذشتہ است بازیادتہا
دیگر کہ در اینجا مذکور نیست و ازین حدیث معلوم میشود کہ متابعت جنازہ تا قبر و انتظار جلوس تا دفن سنت است ۔ وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کسر عظم المیت ککسرہ حیا ۔ شکستن استخوان مردہ ہمچو شکستن استخوان اوست
در حالت حیات ابن عبد البر گفتہ است کہ ازینجا استفادہ می گردد کہ میت متالم میگردد ہمچنانچہ متالم میگردد زندہ حتی لازم آید
کہ [illegible] نگردد تمام انچہ متالذ میشود بآن زندہ انتہی ۔ رواہ مالک وابوداود وابن ماجہ ۔

الفصل الثالث

عن انس ۔ قال شہدنا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تدفن و رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم جالس علی القبر ۔ گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالیکہ دفن کردہ میشود و آن ام کلثوم
بود کہ زوجہ عثمان بود و حال آنکہ آن حضرت نشستہ بود نزد قبر ۔ فرأیت عینیہ تدمعان ۔ پس دیدم من ہر دو چشم
آن حضرت را کہ اشک میریختند ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت ۔ ہل فیکم من احد لم یقارف اللیلۃ ۔ آیا ہست درمیان
شما ہیچ یکے کہ گناہے نکردہ است یا جماع نکردہ است با زن امشب اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فاء ہر دو بمعنی
آمدہ است و بر ہر دو معنی حمل کردہ اند و گفتہ اند کہ اولے و ارجح معنی ثانی ست و گفتہ اند کہ عثمان درین شب یکے از
کنیزکان خود را بپیش خود طلبیدہ بود و جماع کردہ پس آن حضرت تعریض بوے کرد در منع کردن وے از نزول و فرو
داشتن آن فعل را از عثمان و گفتہ اند کہ عذر عثمان دران فعل آن بود کہ بیماری ام کلثوم دراز کشیدہ بود و گمان نداشت
عثمان کہ امشب فوت خواہد کرد بے طاقت شدہ کرد و چون آن حضرت این سخن گفت ۔ فقال ابوطلحۃ انا ۔ پس گفت
ابوطلحہ انصاری کہ زوج مادر انس بود من جماع نکردہ ام امشب ۔ قال گفت آنحضرت ۔ فانزل فی قبرہا پس فرود آے تو
در قبر وے ۔ فنزل فی قبرہا ۔ پس فرود آمد ابوطلحہ در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفتہ کہ مشکل نشود این حدیث بانچہ
گفتہ اند کہ زوج و محارم اولے اند از صالحان بیگانہ از جہت احتمال آنکہ آن حضرت را و عثمان را عذرے بود در فرود
آمدن در قبر ہمچنین گفتہ است نووی و گفتہ کہ ازین حدیث این ماخوذ میشود کہ اگر یکے بعید العہد از جماع بود وے اولے است

فلیفہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عمرو بن العاص قال لابنہ وہو فی سیاق الموت۔ روایت ست
از عمرو بن العاص کہ صحابی مشہور ست گفت مر پسر خود را در حال آنکہ عمرو در شروع موت و نزع روح بود۔
اذا انا مت فلا تصحبنی نائحۃ ولا نار۔ وقتی کہ من بمیرم پس باید کہ ہمراہ نشود مرا زنے نوحہ گر و نہ آتش عادت
اہل جاہلیت بود کہ آتش ہمراہ میت می فرستادند تا برائے بخور و جز آن کار آید۔ فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا
پس چون دفن کنید مرا پس بریزید بسہولت بتدریج بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشارت ست
بآنکہ میت احساس میکند و درد ناک میشود بانچہ درد ناک میشود بآن زندہ و شنوا بضم شین و تشدید نون ریختن
بشین معجمہ و تشدید نون و در اصل پاشیدن آب و پراگندہ کردن را اینجا در تراب استعمال کردہ۔ ثم اقیموا حول
قبری قدر ما ینحر جزور۔ پس بایستید گرد گور من اندازہ آنچہ ذبح کردہ شود شتر و جزور بفتح جیم شتر کشتنی۔ ویقسم
لحمہا۔ و بخش کردہ شود گوشت آن۔ حتی استانس بکم۔ تا آنکہ آرام گیرم بشما فی الصراح الانس بضم یعنی آرام
یافتن۔ واعلم ماذا اراجع بہ رسل ربی۔ و بدانم کہ چہ چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادہ ہاے پروردگار خود را
یعنی فرشتہا کہ در گور می آیند و می پرسند۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوہ۔ میگفت آن حضرت چون بمیرد یکے از شما پس در بند نکنید
و نگاہ مدارید او را در خانہ۔ واسرعوا بہ الی قبرہ۔ و شتاب بیرید او را بسوے قبر وے۔ ولیقرأ عند راسہ فاتحۃ البقرۃ
و باید کہ خواندہ شود نزد سر وے یعنی بعد از دفن اول سورۂ بقرہ کہ از الم تا ہم المفلحون ست۔ وعند رجلیہ بخاتمۃ البقرۃ۔
و نزد پایہاے وے خاتمۂ بقرہ کہ از آمن الرسول تا آخر سورہ است و در آثار قراءت فاتحۃ الکتاب و معوذتین و
قل ہو اللہ احد و گردانیدن ثواب برائے اہل مقابر آمدہ است و اختلاف کردہ اند در گردانیدن ثواب قرآن
براے میت و وصول ثواب آن بوے و صحیح وصول ویست۔ الشیخ عبد اللہ یافعی در روض الریاحین آوردہ کہ شیخ
عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند کہ گفت کہ ما در دنیا حکم کردہ بودیم کہ ثواب قرآن بمیت نمیرسد و درین عالم خلاف
آن ظاہر شد و دریافتم کہ میرسد و مکروہ نیست قراءت قرآن بر قبر وہو الصحیح ذکرہ الشیخ ابن الہمام۔ رواہ البیہقی فی
شعب الایمان۔ روایت کرد این حدیث را بیہقی بطریق رفع در شعب الایمان۔ وقال والصحیح انہ موقوف علیہ۔
و صحیح آن ست کہ موقوف ست بر عبد اللہ بن عمر و قول اوست۔ وعن ابن ابی ملیکۃ بضم میم و فتح لام و سکون
تحتانیہ از مشاہیر تابعین ست و قاضی مکہ بود در عہد عبد اللہ بن الزبیر۔ قال۔ گفت۔ لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر
بالحبشی وہو موضع۔ ہر گاہ کہ وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق کہ از صحابہ است در حبشی بضم حا و سکون موحدہ
و شین معجمہ و یاے مشددہ موضعے ست در اسفل مکہ قریب بوے و بعض گفتہ اند بریک برید فحمل الی مکۃ پس نقل
آوردہ شد بسوے مکہ فدفن بہا پس دفن کردہ شد در مکہ۔ فلما قدمت عائشۃ اتت قبر عبد الرحمن ابن ابی بکر پس

هرگاه که قدوم آورده عائشه مکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود و مادر ایشان ام رومان بود
فقالت - پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که متمم بن نویره راست در مرثیه برادر خود مالک بن نویره در وقتی که کشته شد
او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بجهت قول او عن النبی ما صاحبکم شعر - وکنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمة
بجیم مفتوحه و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقروه تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که
عراق بتمامه و جزیره عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس
وی بودند و ایشان را ندمان گفتندی و در مثل ایشان قصه عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است
و حقبه بکسر حا و سکون قاف مدتی از زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب
بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول سبحانه او امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا یعنی گوید بودیم ما مانند
دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یکدیگر مدتهای بسیار از روزگار - حتی قیل لن یتصدعا - تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد
فلما تفرقنا کانی ومالکا - پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک - لطول اجتماع لم نبت لیلة معا - بعد از درازی اجتماع
و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند - ثم قالت -
پس گفت - والله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت - بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا
که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است - ولو شهدتک ما زرتک - و اگر حاضر
میشدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمی کردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین
حکم معتکفات دارند که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و خروج در مهم ضروری و حاجت مانند حج و غیره
نمی آیند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نسا ست از زیارت اگرچه ماول و منسوخ بسیار شده و نقل تو از مکان موت
نیز ترا دفن نکرده است و لیکن چون لقای تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا
باشد و الا وی ترک زیارت بودی اقدم - رواه الترمذی - وعن ابی رافع - قال سل رسول الله
صلی الله علیه وسلم سعدا - کشید آن حضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه او را آورد در قبر - ورش علی قبره
ماء - و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی - رواه ابن ماجة -
وعن ابی هریرة - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل
راسه ثلثا - روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی خاک
بهر دو دست از جانب سر وی سه بار - رواه ابن ماجه - وعن عمرو بن حزم - بفتح حای مهمله و سکون
زا صحابی ست و پانزده ساله بود که ایمان آورد و در عام خندق و هفده ساله بود که آن حضرت او را عامل یمن بر نجران
فرستاد - وقال رانی النبی صلی الله علیه وسلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری - فقال -

پس گفت آن حضرت — لا تؤذ صاحب هذا القبر — آزار مکن صاحب این قبر را۔ ولا تؤذه شک راوی ست که لا تؤذ
صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت وبجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد وشاید که مراد آن ست که روح وی ناخوش میدارد
وراضی نیست تکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت واستخفاف را بوی والله اعلم۔ رواه احمد

باب البکاء علی المیت

— گریستن بر مرده بی نوحه وبلند کردن آواز لا باس به است ومکروه نیست
وبا نوحه وستایش کردن میت را بافراط شبیه محال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا وذکر محاسن نه بر وجه
نوحه مکروه نیست ومکروه است تجدید مصائب زیاده بر سه روز وبر سر مقابر ومستحب است تعزیت پیش از دفن وبعد
از وی تا سه روز ومعنی تعزیت صبر وشکیبائی فرمودن مصیبت زده را وعزا یعنی صبر است ومکروه است نشستن بر در
نزد بعض مشایخ مکروه نیست ونشستن برای وی ماتم سه روز است وزیاده بر آن مکروه است وبعض تا هفت روز
گفته اند واز عطاء خراسانی که از تابعین است منقول شده گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلایق تا هفت روز بر وی
گریستند وبسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بجهت تعزیت ومکروه است که بنشیند بر در خانه خود ومردم جمع شوند
وتعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند دیگر متفرق شوند وصاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد ومردم نیز بکار
خود مشغول شوند وتعزیت زیاده بر یکبار نباید کرد وبعض مشایخ تجار گفته اند تعزیت حاضر سه روز است وتعزیت غائب یک روز
وبعض گفته اند که باک نیست نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر
بن ابی طالب وزید بن حارثه وعبد الله بن رواحه در مسجد نشست ومردم می آمدند وآنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت
وشنیع ونامشروع است واگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعض گفته اند که کفر است وبعض گویند
کفر نیست ولیکن خطای عظیم است وبعض فرق نهاده اند میان آن وداده اند واگر گوید هر چه از جان او کاست در جان تو زیاده
باد هم کفر است واگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا وجهل است ذکره کله فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول

عن انس — قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین
گفت انس در آمدیم با همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر۔ وکان ظئرا لابراهیم — وبود وی دایه یعنی شوهر دایه
ابراهیم بن رسول الله وصغیر وی ونام وی براء بن اوس بود ونام زوجه او خوله بنت المنذر ومعنی ظئر لغت
مهربانی کننده بر فرزند دیگری — فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه — پس گرفت آنحضرت ابراهیم را
پس بوسه داد اورا وبوی کرد اورا — ثم دخلنا علیه بعد ذلک — پس در آمدیم ما بر وی بعد از آن یعنی همراه آنحضرت — و
ابراهیم یجود بنفسه — وحال آنکه ابراهیم جود وسخاوت می کرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن وابراهیم رضی الله عنه دو ساله
وبعض گفته اند شانزده ماه وهشت روزه ودر روایتی یک ساله وده ماه وشش روزه وبالجمله در مدت رضاع بوده
که از عالم رحلت — فجعلت عینا رسول الله — پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تذرفان — که روان شد

اشکہا ازان ذرفت بذال معجمہ وراء وفاء یعنی اشک ازچشم۔ فقال لہ۔ پس گفت مرآن حضرت را عبدالرحمن بن عوف۔ وانت
وتو گریہ میکنی واشک میریزی باین معرفت وجلالت شان۔ یارسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ یا ابن عوف
انہا رحمۃ۔ ای پسر عوف این اشکہا اثر رحمت ورقت ست بمقتضی مشاہدۂ حال وے کہ مبتلا است بشدت باآنکہ
ضعف بنیت نہ از جہت جزع وبے صبری وناشکیبائی ست چنانچہ تو خیال کردہ۔ ثم اتبعہا باخری۔ پس از پے در
آوردانید آن اشکہا را باشکہائے دیگر یا این کلمہ را بکلمہ دیگر فقال۔ پس گفت۔ ان العین تدمع والقلب یحزن۔
بدرستیکہ چشم اشک میریزد ودل اندوہگین میگردد۔ ولا نقول الا ما یرضی ربنا۔ ونمیگوییم مگر آنچہ خوشنود میشود پروردگار ما
وانا بفراقک یا ابراہیم لمحزونون۔ وبدرستیکہ ما بجدائی تو ای ابراہیم ہرآئینہ اندوہگین ایم۔ متفق علیہ۔ تحقیق درین باب
آن ست کہ کمال آن حضرت کمال بشری ست علی الاطلاق کہ شامل تمامہ لطائف وقوائے ظاہرہ وباطنہ است چنانچہ
لائق بجمال بشر است کہ جامع صفات روح ونفس وطبیعت است بخلاف حال ملائکہ وبود آن حضرت کہ حق را داد
ہرچیز را حق وے وظاہر میشد از وے آثار تمامہ حواس وقوی پس آنچہ مقدور بود صادر میشد بقدرت واختیار وآنچہ
مقدور نبود صادر میشد بحکم طبیعت واضطرار واگر این چنین باشد نقصان لازم آید وہمہ موافق حق وحکمت ست واین
دلیل سلامت حواس وقوی ست پس مرآن حضرت را در ہر مرتبہ تمام وکمال ست واین یکے از وجوہ وجود سکرات موت
در حق وے صلی اللہ علیہ وسلم محققین صوفیہ گفتہ اند کہ تمامہ لطائف از طبیعت ونفس وقلب وروح وسر ودر
ارباب تمکین جدا جدا بے مزج وخلط میان این لطائف در عمل وکار خود اند وآثار ونتائج ہر یکے بران مترتب وصادر
سر بذات حق تعالی وتقدس متصل وروح بمحبت وے تعالی مستغرق وقلب بذکر وے مشغول ونفس بخدمت وے
مائل وطبیعت بحظوظے کہ سبب قوام بدن است آمدہ وہمہ مطیع ومنقاد حق اند ودر آنچہ پیدا شدہ اند برائے آن واللہ اعلم۔
وعن اسامۃ بن زید۔ قال ارسلت ابنۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ۔ گفت اسامہ بن زید کہ فرستاد دختر آنحضرت
کہ زینب زوجہ ابی العاص بن الربیع بود کسے را بسوے آن حضرت۔ ان ابنا لی قبض۔ کہ پسرے ست مرا کہ در حالت
نزع است ونزدیک ست کہ قبض روح وے کردہ شود۔ فائتنا۔ پس بیا مارا وپرسش حال ما کن ولیفریاد مارس بدین
کہ چہ حال داریم۔ فارسل یقرئ السلام ویقول۔ پس فرستاد آن حضرت کسے را بسوے وے در حالتے کہ میخواند
سلام را ومیگوید آن حضرت۔ ان للہ ما اخذ ولہ ما اعطی۔ بدرستی کہ مر خدا راست چیزے کہ گرفت ومر اوراست چیزے
کہ داد۔ وکل عندہ باجل مسمی۔ وہمہ نزد او بمدت معین است وحیات آن پسر تا این مدت مقدر بود۔ فلتصبر ولتحتسب
پس باید کہ صبر کند وطالب ثواب وے گردد۔ فارسلت الیہ تقسم علیہ لیأتینہا۔ پس باز فرستاد زینب کسے را بسوے
آنحضرت در حالتے کہ سوگند میخورد بر وے کہ البتہ بیاید آن حضرت او را۔ فقام ومعہ۔ پس برخاست آنحضرت وحال آنکہ
با وے بود سعد بن عبادۃ ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال۔ ومردان دیگر از صحابہ۔ فرفع الی رسول

پس برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصبی - آن کودک که جان میداد - ونفسہ تتقعقع - وجان آنکودک
جنبان و حرکت میکرد و می لرزید و تقعقع حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جهت سختی واقع شدن و از کل جنبانیدن
چیز خشک با آواز کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و [illegible] - ففاضت عیناہ پس اشک بسیار ریخت
هردو چشم آن حضرت - فقال سعد - پس گفت سعد بن ابی وقاص - یا رسول اللہ ما ہذا چیست این گریستن از تو
واشک ریختن که تو بآن قوت و کمال حال میگریی - فقال - پس گفت آن حضرت - ہذہ رحمۃ جعلہا اللہ فی قلوب عبادہ
این اثر مهربانی و نرمی ست که گردانیده و نهاده است آن را خدای تعالی در دلهای بندگان خود - فانما یرحم اللہ من
عبادہ الرحماء - پس رحمت و مهربانی میکند اللہ تعالی از بندگان خود بر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیہ - وعن
عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما - قال اشتکی سعد بن عبادۃ شکوی لہ - گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادہ بیماری که
مر او را بود و شخص نسبت کرده وے که چه بیماری بود - فاتاہ النبی - پس آمد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ - در حالیکه
عیادت میکند آنحضرت او را - مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد اللہ بن مسعود فلما دخل علیہ پس
هرگاه که در آمد آن حضرت بر سعد بن عبادہ - وجدہ فی غاشیۃ - یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود
او را کنایت از شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و در گیرد مرد را از مرض و غیره
و از این جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که او را غاشیه در
حدیث بجای اہل بیت که احاطه کرده بودند او را و گرد وے نشسته - فقال - پس گفت آنحضرت بمشاهده سختی حال وے یا بطریق
استفهام - قد قضی - بتحقیق سپری شد و پرداخته شد کار حیات وے و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در
کریمه وقضی نحبہ است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را - قالوا - گفتند - لا - نمرده است - یا رسول اللہ - و موت سعد بن عبادہ
بعد از آن حضرت است و در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہما - فبکی النبی - پس بگریست پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فلما
رای القوم بکاء النبی - پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بکوا - بگریستند ایشان نیز - فقال پس
گفت آنحضرت - الا تسمعون ان اللہ لا یعذب بدمع العین - آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی
عذاب نمیکند با اشک چشم - ولا بحزن القلب - و نه باندوه دل - ولکن یعذب بہذا - ولیکن عذاب میکند بفعل این - واشار الی
لسانہ - واشارت کرد بلفظ ہذا بسوی زبان خود - او یرحم - یا رحم میکند باین یعنی عذاب آلهی و رحمت وے هم مترتب بر فعل
زبان میگردد و اگر نوحه کرد و در باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد مستوجب رحمت و ثواب شود
وان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ - و بدرستی که مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وے بر وے تحقیق این در شرح
حدیث عائشه بیاید - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاہلیۃ - نیست از اہل طریقه ما کسی که بزند رخساره ها را و

گریبانها و بخوانند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و ثبور. متفق علیه — وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری است از تابعین — قال اغمی علی ابی موسی — گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر او ست اغمی بضم و فتح
بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن بمعنی از علی بمعنی عن استعمال کرده میشود بلفظ مجهول — فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة
پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتی که آواز میکرد بگریه برنه بفتح را و تشدید نون آواز
با گریه که در وی ترجیع است یعنی گردانیدن آواز در حلق — ثم افاق — پس بهوش آمد — فقال الم تعلمی — پس گفت ابوموسی
مر زن را آیا نمیدانی تو — وکان یحدثها ان رسول الله — و بود ابوموسی که حدیث میکرد و خبر میداد آن زن را که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال — گفته است — انا بری ممن حلق و صلق و خرق — من بیزارم از کسیکه بتراشد موی سر را
یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند گریبان را. متفق علیه ولفظه لمسلم — وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن — چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت
که نمیگذارند آنها را — الفخر فی الاحساب — یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمارد مرد از مفاخر
خصال و شرف و مجد که در وی و پدران او ست — والطعن فی الانساب — دوم طعن کردن و عیب کردن در نسبهای
مردم چنانچه فخر و مدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است
مگر باسلام و کفر — والاستسقاء بالنجوم — و طلب آب باران کردن بستاره ها یعنی توقع امطار بنزول و وقوع نجوم
در منازل خود چنانکه گویند وقتی که کواکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در بعض حدیث آمده است مطرنا بنوء کذا
و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد و احکام آن — والنیاحة — چهارم نوحه کردن بر ماتم — وقال — گفت
آن حضرت — النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیامة — زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم برود
ایستاده کرده میشود روز قیامت یعنی در موقف بایستانیده میشود — وعلیها سربال من قطران — و حال آنکه بر آن زن باشد پیراهنی
از قطران قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده روغنی است که از درختی کشیده میشود و از درختی که معروف است
پخته میشود و سوخته میشود و چیزی که طلا کرده میشود بدان شتران گرگین را این تفسیر است و در اشتعال نار و احراق — ودرع من جرب
و بر وی است پیراهن از جرب جرب بفتح جیم و را که نام مرضی است مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و سربال پیراهن
خواه از زن باشد و خواه از مرد یعنی مسلط گردانیده میشود بر تن وی گر و خارش پس اندام طلا میکنند بقطران تا زیاد کرد و الم
و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون آنچه خراش میکرد روی را و
پاره میکرد جامه را ابتلا کرده شد بچیزی که ضم نموده گردد بر آن تنگ خراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان
دقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلهای ایشان را پس عقاب کرده شود بآنچه مناسب
آن باشد والله اعلم — رواه مسلم — وعن انس — قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر — روایت

از انس گفت گذشت آن حضرت بر زنے کہ گریہ میکرد نزد گورے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت بآن زن۔ اتقی اللہ واصبری
بپرہیز اے زن از ناخوشی خدا و شکیبائی کن۔ قالت۔ گفت آن زن بآنحضرت۔ الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی۔ یکسو شو از من چرا کہ تو مصیبت زدہ نشدہ بمصیبت من۔ ولم تعرفہ۔ و نشناخت آن زن آنحضرت را
فقیل لہا انہ النبی۔ پس گفتہ شد مر آن زن را کہ این شخص کہ گذشت پیغمبر بود۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاتت باب النبی۔ پس
آمد آن زن بدر پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین۔ پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را
چنانکہ بر در ملوک و امرائی باشند و مانع شوند از در آمدن گویا در نفس خود خوفے و ہیبتے یافتہ بود و گمان برد
کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک و سلاطین خواہد بود و در اجلال در آمدن بر وے نخواہد داد و گریہ و عذر
نمود۔ فقالت لم اعرفک۔ پس گفت آن زن عذرخواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم
و سخن ادبی نمی نمودم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ انما الصبر عند الصدمۃ الاولی۔ معتبر و محمود نیست صبر مگر
نزدیک کوفتن نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن و کوفتن اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود صبر
میسر میشود و صدم چیزے سخت را بر چیزے سخت زدن چنانکہ انداختن حدیث کہ زدن سنگ بر دل کہ وے نیز
سخت است و در تحمل شدائد و بلایا بعض [illegible] وے بمعنی صدمہ آن را و صدمہ بمعنی رسیدن اوست نیز چنانکہ
رسیدن بلا و این معنی اظہر است و لیکن معنی اول ابلغ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یموت لمسلم ثلاثۃ من الولد فیلج النار۔ نمی میرد مر مسلمانے را سہ کس از فرزندان پس درآید آتش
دوزخ را۔ الا تحلۃ القسم۔ مگر برائے حلال گردانیدن و کشادن سوگند کہ حق سبحانہ تعالے در قرآن مجید در وارد
بندگان آتش را یاد کردہ و فرمودہ کہ۔ وان منکم الا واردہا۔ و ہیچ یکے از شما نیست مگر آنکہ در آید دوزخ را اگرچہ
در آن باشد مثل برق جہندہ و باد پرندہ و عرب میگویند کردم این کار تحلۃ القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ بوے
از عہدہ سوگند برآیم و در وے اوست فعل کہ یکبار و در آن لطیف کند کفایت دارد و پس ہر کہ سہ فرزند از وے مرد
در دوزخ نمی در آید مگر ہمان قدر کہ سوگند راست گردد۔ متفق علیہ۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لنسوۃ من الانصار۔ و ہم از ابی ہریرہ است گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیلہ انصار
لا یموت لاحداکن ثلاثۃ من الولد فتحتسبہ۔ نمی میرد مر یکے از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد۔
الا دخلت الجنۃ۔ مگر آنکہ در آید بہشت را۔ فقالت امرأۃ منہن او اثنان۔ پس گفت زنے از میان این زنان یا دو
کس یا رسول اللہ۔ یعنی بغیر آنکہ سہ کس بمیرد یا دو کس مخصوص بسہ کس دارد۔ قال۔ گفت آنحضرت۔
او اثنان یا دو کس بمیرد و این احتمال دارد کہ این ساعت وحی فرود آمدہ باشد بتوجہ آن حضرت بدرگاہ حق
تعالی یا آن حضرت [illegible] باشد و ہمچنین وقت اجابت رسیدہ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ لہما۔ و در روایتے مر بخاری

که فرود می آید از آن در رزق هر روز وے و میرسد بمستقر ارزاق از زمین - فاذا مات بکیا علیه - پس چون می میرد
مرد مسلمان می گریند آن هر دو بر وے بحقیقت یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت و حدیث و معنی حمل
والله اعلم آنجا ست که باب صعود از جهت آنکه مشرف میشدند بدان و گریه در رزق بسبب آنکه رزق عون بود بر عمل صالح
پس هر دو میگریند بجهت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت - فذلک قوله تعالے پس این گریه در صعود و رزق
برمومن مراد است بقول حق تعالے که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بکت علیهم السماء والارض پس نه گریست
برایشان آسمان و زمین این در شان کافران ست و در مقابل آن ثابت است گریه آسمان و زمین بر مسلمانان بمفهوم مخالف و اگر
گفته شود که در صعود و در رزق هر دو آسمان اند پس گریه زمین از چه باشد و از کجاست جوابش آنکه رزق از آسمان به
زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق ست می گرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه الترمذی -
وعن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له فرطان من امتی ادخله الله بهما
الجنة - کسے که باشد او را دو فرط از امت من می در آرد او را خدا تعالے بسبب آن دو فرط در بهشت
و لشفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده تا سبب خیر از برای اصلاح حوض و دلوها پیش رونده از
قافله تا تیار سازد آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کے که بمیرد و گویا پیش میرود و کار
او را در آن جهان و بهشت اماده میگرداند - فقالت - پس گفت عائشه رضی الله عنها - فمن کان له فرط من امتک -
پس کسے که باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است و شما این بشارت را
بر دو فرط دادید - قال فمن کان له فرط - گفت آن حضرت پس کسے که باشد او را یک فرط نیز همی در آرد او را در بهشت
یا موفقه زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکے را نیز حکم شد یا موفقه ای توفیق داده شده
بخیرات و حرص بتعلیم شرائع و احکام و سوال از آن ندا است بعائشه و تشریف ست مر او را باین لقب جامع فضائل و کمالات
و عائشه را در حضرت وے صلی الله علیه وسلم راه سوال و طلب در شرائع بود که هیچ یکے از ازواج مطهره را نبود و چون آنحضرت
او را باین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود زیاده کرد در سوال باظهار تحسر تاسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است
از وے رضی الله عنها - فقالت - پس گفت عائشه - فمن لم یکن له فرط من امتک - پس کسے که نباشد مر او را فرطے
از امت تو چه کار کند - قال - گفت آنحضرت - فانا فرط امتی - پس من فرط امت خودم که پیش میروم و کارسازی ایشان
در آنجهان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را که بمردن فرزند است بجهت ورود مصیبت است که با ایشان میرسد - لن یصابوا
بمثلی - هرگز مصیبت زده نخواهند شد ایشان مانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم نزد ایشان از پدران و پسران و از
هر چه تعلق دارند بدان - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - وعن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالے لملائکته - چون می میرد فرزند بنده خدا گوید خدا تعالے مر فرشتگان خود را

بساز برائے آل جعفر طعامے را فقد اتاهم ما يشغلهم - پس تحقیق آمده است ایشان را چیزے کہ باز میدارد ایشان را
از طعام پختن کہ خبر موت او باشد - رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ - و درین حدیث دلیل است برآنکہ مستحب است
خویشان و ہمسایگان و دوستان را تہیۂ طعام مر اہل میت را و بعضے گفته اند کہ فرستادن طعام برائے اہل میت روز اول
غیر مکروه است از جهت شغل تجهیز میت و در روز دوم مکروه است اگر زنان نوحہ گر جمع شوند زیرا کہ این اعانت ست بر اثم
و عدوان و استحسان کرده اند و اکل غیر اہل میت آن طعام را و ابوالقاسم گفته کہ باکے نیست مر کسے را کہ مشغول
بجنازه ست کذا فی مطالب المؤمنین

الفصل الثالث

عن المغيرة ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من نيح عليه فانه يعذب بما نيح عليه يوم القيمة - گفت مغیره شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کسے کہ نوحہ کرده شود بروے
پس بدرستیکہ آنکس عذاب کرده میشود بچیزے کہ نوحہ کرده میشود بروے روز قیامت و وارد شده کہ نوحہ کرده میشود
بروے آن معذب ست کہ میگوید آن را انچه برائے میت گفته میشود بروے بطریق استهزاء و تحریض چنانکه در حدیث
نعمان بن بشیر بیاید که گویا که وے ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محل زجر و توبیخ باشد.
متفق علیه - وعن عمرة بفتح عین مهمله و سکون میم بنت عبدالرحمن - انها قالت سمعت عائشة
رضی الله عنها - روایت است از عمره بنت عبدالرحمن بن سعد بن زراره که صحابیه است و در کنار عائشه ام المؤمنین
پرورده شده و روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وے گفت شنیدم عائشه را - و ذکر لها ان عبدالله بن عمر
يقول ان الميت ليعذب ببكاء الحي عليه - و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبدالله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود
بگریستن زنده بروے - تقول - میگفت عائشه - يغفر الله لابی عبدالرحمن - بیامرزد خدائے تعالی مر ابی عبدالرحمن را
که کنیت ابن عمر است و این کلمه ایست که میگویند کسے که سخنے گفته خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد یا نه
میگویند - اما انه لم يكذب - آگاه باشید بدرستیکه وے یعنی ابن عمر دروغ نگفته است و چون گویند ایشان چیزے
اعلی و ارفع است از آن - و لكنه نسی - لیکن وے فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده - او اخطأ - یا خطا کرده …
در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطائے ابن عمر میکند بقول خود - انما مر رسول الله - اینست و جز این نیست که گذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها - بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بروے - فقال انهم ليبكون عليها
پس گفت آن حضرت بدرستیکه ایشان میگریند بروے - وانها لتعذب فی قبرها - و حال آنکه بتحقیق وے عذاب کرده میشود
در قبر خود پس آنحضرت خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وے خواهند بود خصوص وے هم گفته اند که وے بسبب
بکائے ایشان عذاب کرده نمیشد بلکه وے در عذاب ست چنانکه ایشان کافران ست و ایشان میگریند و او را عذاب میرسد از …
و در مسلم هم آمده … ابن عمر فهمید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرموده که میت بسبب …

گریه زندگان بروے در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید. متفق علیه. وعن عبد الله
بن ابی ملیکه بضم میم و فتح لام و سکون یا و کاف مشار الیه تابعی است. قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه
بمکة. مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه. فجئنا لنشهدها. پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازهٔ او را. وحضرها و حاضر شدند
او را. ابن عمر و ابن عباس. فانی لجالس بینهما. پس بدرستی که من هر آئینه نشسته‌ام میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو
بدل فا ... و این اظهر است و ... فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه. پس گفت ابن عمر
پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وے رو برو وے بود. الا تنهی عن البکاء. آیا باز نمی داری یعنی زنان را
از گریستن. فان رسول الله. زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. قال گفته است. ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه.
بدرستیکه مرده هر آئینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وے بروے. فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک.
پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید یعنی بجهت آن گفت که شاید در
عبارت کم و بیش واقع شده باشد یا عمر این چنین میگفت که ببعض بکاء اهله یا آنکه ابن عباس خواهد گفت. ثم حدث پس
حدیث کرد ابن عباس. فقال صدرت مع عمر من مکة. بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وے از مکه بسوے
مدینه و این در ان سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد. حتی اذا کنا بالبیداء. تا آنکه بودیم ما به بیدا
بدرین صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام موضعی است میان مکه و مدینه. فاذا هو برکب تحت ظل سمرة. پس ناگاه
عمر ... سواران در زیر سایهٔ درختے که نام وے سمره است بفتح سین و ضم میم. فقال اذهب فانظر
من هولاء الرکب. پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس ببین که کیستند این سواران. فنظرت فاذا هو صهیب. پس
نگاه کردم من پس ناگاه آن صهیب رومی رضی الله عنه است و سواران دیگر همراه وے اند. قال فاخبرته. گفت ابن عباس پس
خبر کردم عمر را که صهیب است. فقال ادعه. پس گفت عمر بخوان او را. فرجعت الی صهیب. پس باز آمدم بسوے
صهیب. فقلت ارتحل فالحق امیر المومنین. پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المومنین یعنی عمر را
رضی الله عنه. فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی. پس هرگاه بجراحت رسیده شد و رسید عمر را مصیبت قتل درآمد صهیب
در حالیکه میگریست. یقول واخاه واصاحباه. واے برادر واے یار. فقال عمر یا صهیب اتبکی علی.
پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت اے صهیب آیا گریه میکنی بر من. وقد قال رسول الله. و حال آنکه بتحقیق گفته است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه. ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است
که با ندبه و نوحه و جزع بود و مراد آن است که بکا مظنهٔ تعذیب است اگر خواهد خداے تعالی عذاب میکند میت را ... فلما
فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة. پس گفت ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفتهٔ ...
عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مر عائشه را. فقالت رحم الله عمر. پس گفت عائشه ...

خداست تعالی عمر را چنانکہ پاکی پیش او گفتہ بود یغفر اللہ - اینجا ذکر مغفرت نکرد کہ مبنی از سبق گناہ است بخلاف جہت
کہ در روے عام ہست - لا واللہ - نہ این چنین است بخدا سوگند - ما حدث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ - یعنی بر این وجہ کہ عمر فہمیدہ زیرا کہ حدیث صحیح است پیش ہر اثنا عشر
در تشنیع مراد است عمر و ابن عمر میگویند کہ عذاب بسبب گریستن قوم او را کافر را و عائشہ میگوید کہ این در بارہ کافر است و او در
عذاب است گریہ کنند یا نکنند و بر تقدیر گریہ عذاب مقارن گریہ است پس عذاب با گریہ ہست نہ از گریہ و این ضعیف
اگر بیان علم او کنند و اصح تر میگردد کہ کلمہ با تردد این عمر برائے سببیت است و نزد عائشہ برائے ملابست است
و اگر فرضا مسلمانے را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریہ خواہد بود اما عائشہ میگوید کہ ورود این حدیث
در کافر است و این است معنی قول عائشہ کہ گفت - ولکن ان اللہ تعالی یزید الکافر عذابا ببکاء اہلہ علیہ - ولیکن
بدرستیکہ خدائے تعالی افزون میکند کافر را عذاب بگریستن اہل وے بر وے و این عبارت دلالت میکند
کہ در بارہ کافر گریہ نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این بسبب آن خواہد بود کہ کافر راضی ہست گریہ بلکہ بعض وصیت
میکردند بگریہ و نوحہ و ناشر و ہاشت و دیگر ہیست گریہ مر عذاب را اثبات این است و بعض ہمین توجیہ میکنند کہ عذاب
بسبب گریہ در انجاست کہ بیت وصیت کردہ باشد بدان و راضی شدہ چنانکہ رسم جاہلیت بود و قائل بعدا ان
عائشہ رضی اللہ عنہا استدلال میکند بر عدم سببیت گریہ اہل میت مر عذاب را چنانکہ میفرماید - وقالت عائشۃ
رضی اللہ عنہا حسبکم القرآن - بس است شما را قرآن کہ میفرماید - ولا تزر وازرۃ وزر اخری - و بر ندارد ہیچ نفس بار
بردارندہ بار نفس دیگر را یعنی گناہ دیگرے بر دیگرے نمی نویسند چون گریہ و نوحہ گناہ اہل میت است بر میت چرا
چرا نویسند و وے چہ گناہ کردہ است کہ او را بدان عذاب کنند - قال ابن عباس عند ذلک - گفت ابن عباس نزد
این سخن بمضمون آیت قرآنی را کہ واللہ اضحک وابکی و خدائی خندانید و بگریانید و این تقریر ہست برائے نفی سببیت
ابن عمر کہ سببیت عذاب کردہ بود و بکاء اہل وے بر وے زیرا کہ بکائے آدمی و ضحک وے واہ و دوشادی
وے از خداست کہ پیدا میکند و ظاہر میگرداند در وے آن را پس او را اثر در عذاب نباشد اما این تقریر ضحک خواہد
کہ ضحک و بکاء بے اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در ان و اسباب آن مدخلے نباشد فافہم واللہ اعلم - قال
ابن ابی ملیکۃ فما قال ابن عمر شیئا - پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزے را و ظاہر گشت ... قبول کرد ... علیہ
و درین حدیث دلیل است برانکہ مجتہد اسیر دلیل است و اسیر مسئلہ بدلیل خود ... کہ اگر چہ ... عالی
شان و عالم تر از وے باشد چنانکہ عمر نسبت بعائشہ رضی اللہ عنہا و چون حق ظاہر گردد قبول کند و ... گردد تا
نزاع و جدال زیادہ نگردد - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت لما جاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم قتل ابن حارثۃ و
جعفر و ابن رواحۃ - گفت عائشہ ہرگاہ کہ رسید آن حضرت را خبر کشتہ شدن زید بن حارثہ و جعفر ابن ابی طالب ...

بشارت مصیبت و در بشارت با وے خطاب کرد - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما تحب
ان لا تاتی بابا من ابواب الجنۃ الا وجدتہ ینتظرک - آیا دوست نمیداری تو کہ نیابی تو ہیچ درے از درہائے بہشت را
مگر آنکہ یابی تو او را کہ انتظار میبرد ترا و می در آرد ترا در بہشت - فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ لہ خاصۃ
ام لکلنا - مر او راست این بشارت یا ہمہ ماراست - قال بل لکلکم - گفت آن حضرت بلکہ مر ہمہ شما راست - رواہ احمد
وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیراغم ربہ - بدرستیکہ بچہ افگندہ ہر آئنہ حجت
میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت در خشم آوردن کسے را و مراد اینجا حجت مجادلہ است - اذا ادخل
ابویہ النار - وقتیکہ می در آرد پروردگار تعالے پدر و مادر او را در آتش - فیقال ایہا السقط المراغم ربہ - پس گفتہ میشود
ای سقط مراغمت کنندہ پروردگار خود را - ادخل ابویک الجنۃ - در آر پدر و مادر خود را در بہشت - فیجرہما بسررہ - پس میکشد
آن سقط پدر و مادر خود را بسر خود - فیدخلہما الجنۃ - پس می در آرد ایشان را در بہشت - رواہ ابن ماجۃ - وعن ابی امامۃ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ - گفت آنحضرت میگوید خدائے تبارک و تعالے - ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمۃ الاولی - ای فرزند آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت - لم ارض لک ثوابا دون الجنۃ
راضی نمیشوم من مر ترا از روے ثواب غیر بہشت یعنی الجنۃ بہشت می در آرم ترا - رواہ ابن ماجۃ - وعن الحسین بن
علی رضی اللہ عنہما - عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمۃ یصاب بمصیبۃ - نیست ہیچ مرد مسلمان و نہ زن مسلمان
کہ رسیدہ شود بمصیبتے - فیذکرہا - پس یاد میکند آن مصیبت را - وان طال عہدہا - واگرچہ دراز بود زمان آن مصیبت -
فیحدث لذلک استرجاعا - پس نو پیدا میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا للہ وانا الیہ راجعون - الا جدد اللہ
تبارک و تعالے لہ عند ذلک - مگر آنکہ نو میکند خدائے تعالے ثواب را نزد احداث استرجاع - فاعطاہ مثل اجرہا یوم
اصیب بہا - پس میدہد خدائے تعالے او را مانند اجرے کہ در روزیکہ رسیدہ شدہ بود آن مسلمان بآن مصیبت
رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع
شسع احدکم فلیسترجع - وقتیکہ بگسلد دوال نعل یکے از شما پس باید استرجاع کند شسع
دوال نعلین - فانہ من المصائب - زیرا کہ گسستن دوال نیز از مصیبتہا است - وعن ام الدرداء قالت
سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک و تعالے قال - گفت ام الدرداء
کہ زوجہ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدائے تعالے بعیسی گفت
یا عیسی انی باعث من بعدک امۃ اذا اصابہم ما یحبون حمدوا اللہ - ای عیسی بدرستیکہ من بر انگیزندہ ام پس از تو
گروہے را کہ چون برسد ایشان را چیزے کہ دوست میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را - وان اصابہم ما یکرہون
احتسبوا و صبروا - و چون برسد ایشان را چیزے کہ ناخوش میدارند آن را از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند

علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور - فزوروها - پس زیارت
کنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه گویند و کنند آنچه در
جاهلیت میگفتند و میکردند اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نساء و بعضی گفته اند که
رخصت مردان است و زنان باقی اند بر نهی اگر چه در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند که رخصت
شامل است رجال را و نساء را و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدا مر زنان زیارت کننده قبور را و اینها
که قائلند باباحت میگویند که بوده این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم - ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث
و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز - فامسکوا ما بدا لکم - پس نگاه دارید الآن تا وقتیکه
ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاهداشتن گوشت اضاحی زیاده بر سه روز
احتیاج مردم فقیر بود که قدرت نمی داشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد ازان چون فراخ گردانید حق تعالی
بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد در نگاه داشتن تا آن وقت که خوش آید - ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء - و نهی کرده بودم
شما را از ساختن نبیذ مگر در مشک - فاشربوا فی الاسقیة کلها - پس بنوشید الآن در همه ظرفها از مشک و جز آن پس مراد با
ظروف است و سبب نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میباشد و آب را پس گرم نمیشود و تیز نمیگردد
نبیذ بخلاف ظروف دیگر که گرم میشود و تیز میگردد پس شاید که تیز گردد و حرام شود و نداند مردم و قریب العهد بودند بتحریم
خمر و هنوز راسخ نشده بود در ایشان پس شاید که دران افتند و بعد ازان که امر تحریم مقرر شد و اجتناب از وی
ازان بالکلیه حاصل آمد رخصت کرد آن را نیز در ظروف که غالب آنکه چون تیز شود مسکر شده خواهند دانست
خواهند بود ازان اجتناب خواهند کرد - ولا تشربوا مسکرا - و منوشید هیچ مستی آرنده را و نبیذ را در ظروف تا باقی بود
نهی کرده شد ازان و باید دانست که در مشکها دیر تر تیز میگردد بخلاف ظروف و این نزد امام مالک و احمد است
و نزد دیگران منسوخ است و ذکر کرده صاحب کتاب الایمان مذکور شده و حکم آن است که تا مسکر نگردد
حرام نیست اما ازانکه تیزی در و مسکر گردد و حرام شد و این حلال است و اگر تیزی پیدا کرد و مسکر
شود حرام است و در کتاب الاشربه تفصیل این انشاء الله تعالی بیاید - رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی وابکی من حوله - زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد
و گریانید کسانی را که گرد آن حضرت بودند چون گریه کرد دیگران نیز باثر گریه وی گریستند - فقال
استاذنت ربی فی ان استغفر لها - پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را که طلب آمرزش کنم برای مادر
خود فلم یؤذن لی - پس اذن کرده نشد مرا - واستاذنته فی ان ازور قبرها - پس طلب اذن کردم پروردگار را از آن
که زیارت کنم قبر او را - فاذن لی - پس اذن داده شد مرا - فزوروا القبور - پس زیارت کنید

قبرہا را - فانہا تذکر الموت - زیرا کہ قبرہا یاد میدہند موت را - رواہ مسلم - بدانکہ آنچہ ذکر کردہ شد درین حدیث
وامثال وے طریقہ متقدمین است و بعضے از ایشان میگویند کہ در بنیا باب نازل شدہ ہست قول وے سبحانہ
تعالے ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی وقول وے سبحانہ تعالے ولا
تسأل عن اصحاب الجحیم بر قرأت معلوم وامّا متاخرین پس تحقیق اثبات کردہ اند اسلام والدین بلکہ تمامہ آبا و امہات
آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم تا آدم علیہ السلام و ایشان را و اثبات آن سہ طریقہ ہست یا ایشان بر دین ابراہیم بودہ اند
یا آنکہ ایشان را دعوت نرسیدہ و مردہ کہ در زمان فترت بودہ و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانید
خداے تعالے ایشان را بر دست آن حضرت و بدعاے وے پس ایمان آوردند و حدیث احیاے والدین
اگرچہ در حد ذات خود ضعیف ہست لیکن تصحیح و تحسین کردہ اند آن را بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین
پس کشف کرد آن را حق تعالے بر متاخرین و اللہ یختص برحمتہ من یشاء بفضلہ و شیخ جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ
علیہ رسائل تصنیف کردہ اند و آن را بدلائل اثبات نمودہ و از شبہ مخالفان جواب دادہ و اگر آن را نقل کنیم
سخن دراز گردد و مستعلم و در انجا باید نگریست واللہ اعلم - **وعن بریدۃ** - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یعلمہم اذا خرجوا الی المقابر - بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد صحابہ را چون بیرون میرفتند بسوے قبرہا این کلمات -
السلام علیکم اہل الدیار من المؤمنین والمسلمین - سلام بر شما ای اہل سراہا از مؤمنین و مسلمین و گفتہ اند کہ السلام
بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار ست و دار نام جاے کہ آن را عرصہ و فضاے باشد و استعمال و دیار
احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند - وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون - و ما اگر خواستہ ہست خدا بشما رسندگان
و پیوستہ گانیم و استعمال انشاء اللہ یا بجہت تبرک و رغبت ہست چنانکہ بسیار را گویند انشاء اللہ صحت خواہی یافت
یا بجہت شک است یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت بلیت گرنہ قضا بود کہ باہم رویم و میرسد آن وقت کہ باہم رویم
نسأل اللہ لنا ولکم العافیۃ - می طلبیم از خدا براے خود و براے شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ابن عباس - قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقبور بالمدینۃ - گذشت آنحضرت
بقبرہا کہ در مدینہ بود - فاقبل علیہم بوجہہ - پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروے مبارک خود - فقال پس گفت - السلام علیکم
یا اہل القبور یغفر اللہ لنا ولکم - بیامرزد خداے تعالے ما را و شما را - انتم سلفنا ونحن بالاثر - شما پیش گذشتگان اید و ما
در پے شما میرسیم - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلما کان
لیلتہا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت عائشہ بود آنحضرت ہرگاہ کہ می بود شب نوبت او [illegible] یخرج من آخر اللیل
الی البقیع بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوے بقیع [illegible] فیقول - پس میگفت

تم کلامه - تمام شد کلام ترمذی وتا اینجا همه کلام او بود - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله - گفت عائشه بودم من که می درآمدم خانه خود را که در وے مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابوبکر رضی مدفون شده بود در وے - وانی واضع ثوبی - وحال آنکه من نهنده بودم وافگننده بودم جامه خود را یعنی ردا را از بدن - واقول انما هو زوجی وابی - ومی گفتم بدل خود یا اگر می پرسیدند از ان که نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و پدر من که ابوبکر است رضی الله عنه - فلما دفن عمر - پس چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه - فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی - پس سوگند بخدا که درنیامدم آن خانه را مگر آنکه بسته شده بست بر من جامه است من - حیاء من عمر - از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود - رواه احمد -

و درین حدیث دلیل واضح است بر حیات میت و علم وے و آنکه واجب است احترام میت نزد زیارت وے خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد و فیض است از زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ